

جَعْلَتْ مُنْهَى الْأَنْوَارِ

فِي امامة الائمة الطهار

كتوري حامد حسين بن محمد قلي

١٤ جلد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

عقبات الانوار فى امامه الائمه الاطهار

نویسنده:

میر حامد حسین الموسوی الکھنؤی النیشابوری

ناشر چاپی:

جماعه المدرسین فى الحوزه العميّه بقم موسسه النشر الاسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۰	عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد چهاردهم
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	معرفی مؤلف
۲۰	زندگینامه مؤلف
۲۴	کتابخانه ناصریه
۲۴	اشاره
۲۴	کتاب تحفه اثنا عشریه
۲۴	معرفی کتاب تحفه
۲۶	ردیه های تحفه
۲۸	معرفی کتاب عقبات الأئمّة
۲۸	اشارة
۲۸	۱- موضوع و نسخه شناسی
۳۰	۲- چگونگی بحث و سبک استدلال
۳۱	۳- قدرت علمی
۳۱	۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث
۳۲	۵- شیوه رد کردن
۳۴	بعاد مختلف عقبات
۳۴	۱- بعد علمی
۳۴	۲- بعد اجتماعی
۳۴	۳- بعد دینی
۳۵	۴- بعد اخلاقی
۳۵	۵- بعد اقتدا

۳۶	-	تقریظات عبقات
۳۷	-	جلد چهاردهم
۳۷	-	حدیث مدینه العلم قسمت سند
۳۷	-	مقدمه
۳۷	-	عبارت «تحفه» متعلق به حدیث مدینه العلم
۳۸	-	تمهید جواب «ده فائده» در ذکر روایان حدیث مدینه العلم از صحابه
۳۸	-	اشاره
۱- ذکر روایان حدیث مدینه العلم از صحابه: حضرت أمير المؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السلام ابن عباس، جابر بن عبد الله الانصاری		
۴۰	-	۲- ذکر تابعین که حدیث مدینه العلم را از صحابه روایت نموده‌اند
۴۱	-	۳- ذکر علمای سنّی که حدیث مدینه العلم را روایت کرده‌اند از قرن سوم تا قرن سیزدهم
۴۳	-	۴- در ذکر أسماء علمای سنّی که حدیث مدینه العلم را «صحیح» دانسته‌اند
۴۴	-	۵- در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را «حسن» دانسته‌اند
۴۵	-	۶- در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را بعنایین مفیده یاد نموده‌اند
۴۶	-	۷- ذکر أسماء علمای سنی که علی علیه السلام را باب مدینه العلم توصیف نموده‌اند
۴۷	-	۸- شعرای نامی و خوشنام از سنّی‌ها که حدیث مدینه العلم را در آشعار آبدار خود آورده‌اند
۴۷	-	۹- اثبات شهرت و تواتر حدیث مدینه العلم
۴۹	-	۱۰- توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم
۵۱	-	۲۴۵- وجه در اثبات حدیث مدینه العلم برای ائمه طاهرين از أمير المؤمنين تا حضرت رضا علیهم السلام و دفع طعن از آن
۵۱	-	اشاره
۵۲	-	وجه اول
۵۷	-	وجه دوم
۶۳	-	وجه سوم
۶۶	-	وجه چهارم
۶۷	-	وجه پنجم

۸۵	وجه ششم
۸۶	وجه هفتم
۸۷	وجه هشتم
۸۸	وجه نهم
۹۷	وجه دهم
۹۸	وجه یازدهم
۹۹	وجهدوازدهم
۱۰۲	وجه سیزدهم
۱۰۲	وجه چهاردهم
۱۰۶	وجه پانزدهم
۱۰۶	وجه شانزدهم
۱۰۷	وجه هفدهم
۱۰۷	وجه هجدهم
۱۰۷	وجه نوزدهم
۱۰۸	وجه بستم
۱۰۹	وجه بست و یکم
۱۱۵	وجه بست و دوم
۱۱۸	وجه بست و سوم
۱۱۸	وجه بست و چهارم
۱۱۹	وجه بست و پنجم
۱۱۹	وجه بست و ششم
۱۲۰	وجه بست و هفتم
۱۲۱	وجه بست و هشتم
۱۲۱	وجه بست و نهم

۱۲۲	وجه سی ام
۱۲۳	وجه سی و یکم
۱۲۴	وجه سی و دوم
۱۲۴	وجه سی و سوم
۱۲۹	وجه سی و چهارم
۱۳۰	وجه سی و پنجم
۱۳۰	وجه سی و ششم
۱۳۱	وجه سی و هفتم
۱۳۱	وجه سی و هشتم
۱۳۴	وجه سی و نهم
۱۳۵	وجه چهلم
۱۳۶	وجه چهل و یکم
۱۳۶	وجه چهل و دوم
۱۳۶	وجه چهل و سوم
۱۳۷	وجه چهل و چهارم
۱۳۷	وجه چهل و پنجم
۱۳۸	وجه چهل و ششم
۱۳۹	وجه چهل و هفتم
۱۳۹	وجه چهل و هشتمن
۱۴۰	وجه چهل و نهم
۱۴۲	وجه پنجاهم
۱۴۳	وجه پنجاه و یکم
۱۴۴	وجه پنجاه و دوم
۱۴۵	وجه پنجاه و سوم

۱۴۶	وجه پنجاه و چهارم
۱۴۶	وجه پنجاه و پنجم
۱۴۹	وجه پنجاه و ششم
۱۴۹	وجه پنجاه و هفتم
۱۵۱	وجه پنجاه و هشتم
۱۵۱	وجه پنجاه و نهم
۱۵۱	وجه شخصت
۱۵۳	وجه شخصت و یکم
۱۵۵	وجه شخصت و دوم
۱۵۶	وجه شخصت و سوم
۱۵۷	وجه شخصت و چهارم
۱۵۸	وجه شخصت و پنجم
۱۶۰	وجه شخصت و ششم
۱۶۳	وجه شخصت و هفتم
۱۶۴	وجه شخصت و هشتم
۱۶۵	وجه شخصت و نهم
۱۶۷	وجه هفتادم
۱۶۷	وجه هفتاد و یکم
۱۶۸	وجه هفتاد دوم
۱۶۹	وجه هفتاد و سوم
۱۷۱	وجه هفتاد و چهارم
۱۷۴	وجه هفتاد و پنجم
۱۷۵	وجه هفتاد و ششم
۱۸۰	وجه هفتاد و هفتم

۱۸۷	وجه هفتاد و هشتم
۱۸۸	وجه هفتاد و نهم
۱۹۰	وجه هشتادم
۱۹۰	وجه هشتاد و یکم
۱۹۱	وجه هشتاد و دوم
۱۹۱	وجه هشتاد و سوم
۱۹۳	وجه هشتاد و چهارم
۱۹۴	وجه هشتاد و پنجم
۱۹۵	وجه هشتاد و ششم
۱۹۶	وجه هشتاد و هفتم
۲۰۴	وجه هشتاد و هشتم
۲۰۴	وجه هشتاد و نهم
۲۰۵	وجه نود
۲۰۵	وجه نود و یکم
۲۰۶	وجه نود و دوم
۲۰۶	وجه نود و سوم
۲۰۷	وجه نود و چهارم
۲۰۸	وجه نود و پنجم
۲۱۱	وجه نود و ششم
۲۱۱	وجه نود و هفتم
۲۱۱	وجه نود و هشتم
۲۱۱	وجه نود و نهم
۲۱۱	وجه صدم
۲۱۲	وجه صد و یکم

۲۱۳-----	وجه صد و دوم
۲۱۴-----	وجه صد و سوم
۲۱۵-----	وجه صد و چهارم
۲۱۶-----	وجه صد و پنجم
۲۲۰-----	وجه صد و ششم
۲۲۳-----	وجه صد و هفتم
۲۲۴-----	وجه صد و هشتم
۲۲۴-----	وجه صد و نهم
۲۲۹-----	وجه صد و دهم
۲۳۰-----	وجه صد و یازدهم
۲۳۱-----	وجه صد و دوازدهم
۲۳۱-----	وجه صد و سیزدهم
۲۳۴-----	وجه صد و چهاردهم
۲۳۴-----	وجه صد و پانزدهم
۲۳۴-----	وجه صد و شانزدهم
۲۳۵-----	وجه صد و هفدهم
۲۳۹-----	وجه صد و هجدهم
۲۴۰-----	وجه صد و نوزدهم
۲۴۰-----	وجه صد و بستم
۲۴۱-----	وجه صد و بست و یکم
۲۴۱-----	وجه صد و بیست و دوم
۲۴۲-----	وجه صد و بیست و سوم
۲۴۲-----	وجه صد و بیست و چهارم
۲۴۳-----	وجه صد و بیست و پنجم

۲۴۴	وجه صد و بیست و ششم
۲۴۴	وجه صد و بیست و هفتم
۲۴۶	وجه صد و بیست و هشتم
۲۵۱	وجه صد و بیست و نهم
۲۵۳	وجه صد و سی ام
۲۵۴	وجه صد و سی و یکم
۲۵۴	وجه صد و سی و دوم
۲۵۴	وجه صد و سی و سوم
۲۵۵	وجه صد و سی و چهارم
۲۵۵	وجه صد و سی و پنجم
۲۵۵	وجه صد و سی و ششم
۲۵۷	وجه صد و سی و هفتم
۲۵۸	وجه صد و سی و هشتم
۲۵۹	وجه صد و سی و نهم
۲۷۲	وجه صد و چهلم
۲۷۵	وجه صد و چهل و یکم
۲۷۶	وجه صد و چهل و دوم
۲۷۶	وجه صد و چهل و سوم
۲۷۹	وجه صد و چهل و چهارم
۲۸۱	وجه صد و چهل و پنجم
۲۸۲	وجه صد و چهل و ششم
۲۸۷	وجه صد و چهل و هفتم
۲۸۹	وجه صد و چهل و هشتم
۲۹۰	وجه صد و چهل و نهم

۲۹۱	وجه صد و پنجاه
۲۹۳	وجه صد و پنجاه و یکم
۲۹۴	وجه صد و پنجاه و دوم
۲۹۴	وجه صد و پنجاه و سوم
۲۹۵	وجه صد و پنجاه و چهارم
۲۹۵	وجه صد و پنجاه و پنجم
۲۹۶	وجه صد و پنجاه و ششم
۲۹۶	وجه صد و پنجاه و هفتم
۲۹۶	وجه صد و پنجاه و هشتم
۲۹۸	وجه صد و پنجاه و نهم
۲۹۹	وجه صد و شصت
۲۹۹	وجه صد و شصت و یکم
۳۰۳	وجه صد و شصت و دوم
۳۰۴	وجه صد و شصت و سوم
۳۰۵	وجه صد و شصت و چهارم
۳۰۵	وجه صد و شصت و پنجم
۳۱۱	وجه صد و شصت و ششم
۳۱۱	وجه صد و شصت و هفتم
۳۱۲	وجه صد و شصت و هشتم
۳۱۲	وجه صد و شصت و نهم
۳۱۵	وجه صد و چهل و نهم
۳۱۶	وجه صد و چهل و نهم
۳۱۷	وجه صد و هفتادم
۳۱۸	وجه صد و هفتاد و یکم

- ۳۱۸----- وجه صد و هفتاد و دوم
- ۳۱۸----- وجه صد و هفتاد و سوم
- ۳۲۱----- وجه صد و هفتاد و چهارم
- ۳۲۲----- وجه صد و هفتاد و پنجم
- ۳۲۲----- وجه صد و هفتاد و ششم
- ۳۲۲----- وجه صد و هفتاد و هفتم
- ۳۲۶----- وجه صد و هفتاد و هشتم
- ۳۲۶----- وجه صد و هفتاد و نهم
- ۳۳۴----- وجه صد و هشتادم
- ۳۳۴----- وجه صد و هشتاد و یکم
- ۳۳۶----- وجه صد و هشتاد و دوم
- ۳۳۶----- وجه صد و هشتاد و سوم
- ۳۳۸----- وجه صد و هشتاد و چهارم
- ۳۳۸----- وجه صد و هشتاد و پنجم
- ۳۳۸----- وجه صد و هشتاد و ششم
- ۳۴۲----- وجه صد و هفتاد و سوم
- ۳۴۲----- وجه صد و هشتاد و سوم
- ۳۴۳----- وجه صد و هشتاد و هفتم
- ۳۴۳----- وجه صد و هشتاد و هشتم
- ۳۴۴----- وجه صد و هشتاد و نهم
- ۳۴۴----- وجه صد و نودم
- ۳۴۵----- وجه صد و نود و یکم
- ۳۴۵----- وجه صد و نود و دوم
- ۳۴۶----- وجه صد و نود و سوم

۳۴۸	وجه صد و نود و چهارم
۳۵۰	وجه صد و نود و پنجم
۳۵۲	وجه صد و نود و ششم
۳۵۳	وجه صد و نود و هفتم
۳۵۴	وجه صد و نود و هشتم
۳۵۵	وجه صد و نود و نهم
۳۵۶	وجه دو صدم
۳۵۶	وجه دو صد و یکم
۳۵۷	وجه دو صد و دوم
۳۵۷	وجه دو صد و سوم
۳۵۸	وجه دو صد و چهارم
۳۵۸	وجه دو صد و پنجم
۳۵۸	وجه دو صد و ششم
۳۵۹	وجه دو صد و هفتم
۳۵۹	وجه دو صد و هشتم
۳۵۹	وجه دو صد و نهم
۳۶۰	وجه دو صد و ددهم
۳۶۶	وجه دو صد و یازدهم
۳۶۸	وجه دو صد و دوازدهم
۳۶۹	وجه دو صد و سیزدهم
۳۷۰	وجه دو صد و چهاردهم
۳۷۲	وجه دو صد و شانزدهم
۳۷۲	وجه دو صد و هفدهم
۳۷۴	وجه دو صد و هجدهم

۳۷۵	وجه دو صد و نوزدهم
۳۷۶	وجه دو صد و بیست
۳۷۷	وجه دو صد و بیست و یکم
۳۷۸	وجه دو صد و بیست و دوم
۳۷۹	وجه دو صد و بیست و سوم
۳۸۰	وجه دو صد و بیست و چهارم
۳۸۱	وجه دو صد و بیست و پنجم
۳۸۲	وجه دو صد و بیست و ششم
۳۸۳	وجه دو صد و بیست و هفتم
۳۸۴	وجه دو صد و بیست و هشتم
۳۸۵	وجه دو صد و بیست و نهم
۳۸۶	وجه دو صد و سی ام
۳۹۶	وجه دو صد و سی و یکم
۳۹۷	وجه دو صد و سی و دوم
۳۹۹	وجه دو صد و سی و چهارم
۴۰۰	وجه دو صد و سی و پنجم
۴۰۱	وجه دو صد و سی و ششم
۴۰۲	وجه دو صد و سی و هفتم
۴۰۳	وجه دو صد و سی و هشتم
۴۰۳	وجه دو صد و سی و نهم
۴۰۳	وجه دو صد و چهل
۴۰۴	وجه دو صد و چهل و یکم
۴۰۴	وجه دو صد و چهل و دوم
۴۰۴	وجه دو صد و چهل و سوم

٤٠٤	وجه دو صد و چهل و چهارم
٤٠٦	وجه دو صد و چهل و پنجم
٤٠٦	ذكر مؤيدات حديث مدينة العلم
٤٠٦	اشاره
٤٠٦	حديث أنا دار الحكمة و على بابها
٤١٧	حديث أنا مدينة الحكمة و على بابها
٤٢٠	حديث أنا دار العلم و على بابها
٤٢١	حديث أنا ميزان العلم و على كفتاه
٤٢٢	حديث أنا مدينة الجنة و على بابها
٤٢٢	حديث أنا مدينة الفقه و على بابها
٤٢٣	حديث أنا ميزان الحكمة و على لسانه
٤٢٣	حديث أنا مدينة العلم و أنت الباب
٤٢٤	حديث هو باب مدينة علمى
٤٢٤	حديث هو باب علمى
٤٢٥	حديث على باب علمى
٤٢٦	حديث أنت باب علمى
٤٢٩	حديث عيبة علمى و بابي الذى اوتى منه
٤٣٤	حديث هو بابي الذى اوتى منه
٤٣٥	حديث على بن أبي طالب باب حطة
٤٣٧	حديث على بن أبي طالب باب الدين
٤٣٨	حديث أنت باب الله
٤٣٩	خطبه جناب أمير المؤمنين عليه السلام مشتمل بر جملة «و أنا باب المدينة»
٤٤١	حديث على مني و أنا منه لا يؤدى عنى الا أنا أو على
٤٤٧	خطبة جناب رسالتماب صلى الله عليه و آله

- ٤٤٩ حديث تشبيه أهل البيت عليهم السلام بباب حطة
- ٤٥٣ حدیث هم أبواب العلم
- ٤٥٤ رد تفصیلی عبارت تحفه اشاره
- ٤٥٤ جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حدیث پنجم بروایت جابر
- ٤٥٦ جواب از قول مخاطب «ابن خبر نیز مطعونست»
- ٤٥٧ استدلال مخاطب در تضعیف حدیث بقول یحیی بن معین و جواب آن بچند وجه:
- ٤٥٧ تصحیح یحیی بن معنی حدیث مدینة العلم را بجواب سؤال قاسم انباری
- ٤٥٧ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینة العلم را بجواب کلام عباس
- ٤٥٨ اثبات یحیی بن معنی حدیث مدینة العلم را بخطاب ابن المحرز
- ٤٥٩ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینة العلم را بخطاب صالح بن محمد «جزره»
- ٤٦١ جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینة العلم را ازترمذی
- ٤٦٦ روایت ترمذی حدیث مدینة العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است
- ٤٦٩ روایت ترمذی حدیث مدینة العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است
- ٤٧٠ جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینة العلم
- ٤٧٠ قدح ابن الجوزی حسب افادات علمای سنی
- ٤٧٣ قدح کتاب الموضوعات ابن الجوزی حسب تصريحات علمای سنی
- ٤٧٩ علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و فاسد دانسته
- ٤٨١ جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینة العلم
- ٤٨١ قول ابن دقیق العید نزد اهل تحقیق مقبول نیست
- ٤٨٢ جواب از احتجاج مخاطب بقدح نووی، ذہبی و جزری
- ٤٨٢ رد قدح نووی در حدیث أنا دار الحکمة
- ٤٨٣ رد ادعای نووی که ترمذی حدیث أنا دار الحکمه را منکر است
- ٤٨٦ اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمة

۴۸۸	عدم مطابقت نقل نووی با اصل کلام ترمذی در باب روایت شریک
۴۸۹	اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق به حدیث أنا دار الحکمة
۴۸۹	خطای نووی در فهم کلام ترمذی متعلق به حدیث أنا دار الحکمة
۴۹۰	ذکر أسماء صحابه و تابعين، راویان حدیث أنا دار الحکمة
۴۹۳	قدح نووی در حدیث مدینة العلم حسب افادات علمای سنی مردود است
۴۹۵	نووی مضمون حدیث مدینة العلم را نظم کرده
۴۹۵	جواب قدح ذهبي در حدیث مدینة العلم
۴۹۹	ذهبی حدیث مدینة العلم را بسند متصل روایت کرده
۵۰۲	جواب قول مخاطب بتمسک باین احادیث موضوعه
۵۰۷	جواب بی ادبی کردن مخاطب در باب حدیث مدینة العلم بتمثیل ضئیل
۵۰۸	اثبات دلالت حدیث مدینة العلم بر ریاست و ولایت
۵۴۳	اثبات بودن اعلمیت سبب استحقاق خلافت
۵۵۱	بیان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثة
۵۵۳	ابطال حدیث ماصب اللہ شیئا فی صدری الا وصیبته فی صدر أبي بکر
۵۶۳	قوله و مثل لو کان بعدی نبی لکان عمر
۵۶۹	بیان سبب وضع حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر
۵۷۰	قدح حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر به نه وجه
۵۷۶	جواب کلام صاحب تحفه در باب اعتبار جمله روایت اهل سنت
۵۷۷	درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار جلد چهاردهم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کتوری حامدحسین بن محمدقلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدیدآور : عيقات الانوار في اثبات امامه الائمه الاطهار / تاليف مير حامد حسین الموسوی اللکھنؤی النیشابوری تحقيق غلام رضابن علی اکبر مولانا بروجردي مشخصات نشر : قم الجماعه المدرسین في الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = ۱۳۷۴ .
فروست : (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰)

شابک : بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

يادداشت : کتاب حاضر رديه‌اي و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیزبن احمد دھلوی يادداشت : عربی
يادداشت : کتابنامه عنوان دیگر : التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه
الاثنی عشریه — نقد و تفسیر

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها

موضوع : امامت -- احادیث موضوع : محدثان شناسه افزوode : دھلوی عبدالعزیزبن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح
شناسه افزوode : مولانا بروجردي غلامرضا، مصحح شناسه افزوode : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی
کنگره : BP212/5 د9/218 ۳۰۲۱۸/۱۳۷۴

رده بندی دیوبی : ۴۱۷/۴۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۷-۳۷۳۹

معرفی مؤلف

زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم‌ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری
قمری در بلده میره لکھنؤ هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶هـ ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کرمعلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر
ایشان خود عهده‌دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ استادی دیگر رفت.
مقامات حریری و دیوان متبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه
را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه
در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشانأخذ کرد که حواشی وی بر آن
کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می‌باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به أمر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصنیف پدر
بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقيیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن - که رذیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود - با اصول کتب و منابع کرد. هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تأليف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تأليف کتاب عظیم عقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲هـ عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد امّا در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمين شریفین یادداشت‌هایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق - العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدی که هیچ یک از معاصران و متاخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانة الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقایق عمر شریفش در تأليفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتد ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶هـ دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاهت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عبقات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق اليقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنه موجود است.

۲- والد صاحب عبقات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دو شنبه پنجم ماه ذی قعده سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعاظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محققی بی‌نظیر بود و تأثیفات ارزشمندی از خود بهجا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنه به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزانگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تأثیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربی و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ ربیع شده است. ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تأثیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحاص در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تأثیفات ایشان می‌توان به «شنور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الكتب والاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانیه ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به تتمیم عبقات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوستری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عبقات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عبقات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد استاد بر جسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتاری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پربار در لکھنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاه برده و در صحن شریف و در مقبره میرزا شیرازی به خاک سپرده‌نده.

*تألیفات: ابتدا

۱- عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الكلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الكتاب و احوال الحجۃ و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...]

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعصلات فی حل المشکلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المیں فی ردّ ازالۃ الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئله الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیۃ فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقيق المسائل (فیه فتاویه الفقہیہ)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سمح له فی سفره إلی الحج و زیارة ائمۃ العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم يتم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجوالة (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه الغاز و معنیات

۱۶- صفحه الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسي)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنصود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

کتابخانه ناصریه

اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پیری کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم نظیر است.

کتاب تحفه اثنا عشریه

معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار بهویله انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهنَّ»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عبقات او را با عنوان شاهصاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانتداری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراءات خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت احمد خان کشمیری در کتاب التزهه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقته از کتاب صواعق موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغیراتی به فارسی برگردانده است.^۴ وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکئه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المضلالات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیه العلم عبقات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عبقات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزاجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواعق) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولد وی بنابر حروف ابجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محی الدین اسلامی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ هـ ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاھور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حسّ بدینی و عصیّت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اماً به مصدق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متكلمين شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنج عقات الانوار در این میان به سبب تبع فراوان و زحمات طاقت‌فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ هـ ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است.

محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در رد شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملتزم دانسته که تنها به مسلمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملو از افراط و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دھلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر(ع) استناد می کند
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است.

فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال اخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء(ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثة و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوہام- تعصبات- هفوّات)

۱۲- در تولا و تبری (مشتمل بر مقدمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعددی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به رد سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

ردیه های تحفه

آنچه که در رد همه ابواب تحفه نوشته شده است:

۱- النزھۃ الاشیٰ عشریۃ فی الرد علی التحفۃ الاشیٰ عشریۃ

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دھلوی (م ۱۲۳۵ هـ. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ هـ. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است. و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکھنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می شود.

۲- سیف الله المسّلول علی مخربی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقذ الفجّار و قط الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲ هـ. ق) فارسی و در رد بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در رد آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجيش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دھلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ هـ. ق) نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در رد یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عبقات بوده و در رد باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در رد این کتاب، کتاب کوچکی را نوشته که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجویة الفاخرة فی الرد علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیله های شیعیان:

۲- تقیل المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲ هـ. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه النزھۃ الاشیٰ عشریۃ به رد این بخش تعلق دارد که در سال ۱۲۵۵ هـ. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایۃ العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إلهآبادی (به زبان فارسی) چاپ هند همچنین یکی از مجلدات چاپی النزھۃ الاشیٰ عشریۃ نیز مربوط به رد همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبھات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ هـ. ق در

دفتر پنجم النزهه الائمه عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.
باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می‌رود آثار گرانبهایی تصویف گردیده است.

۱- خاتمه الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق المویقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقّت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجه البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعاده: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عبقات.

۶- الجواهر العقریه: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتاری استاد صاحب عبقات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شباهت مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (ع) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنّه و امامه البدعه بطعن الأسنّه: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.
دفتر هشتم النزهه میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از النزهه که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شباهت و حل مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزهه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگر صاحب نزهه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب النزهه کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقّت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهه عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.
باب دهم: در مطاعن

۱- تشید المطاعن و کشف الصغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعه مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمين: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الزماح نگاشته شده است.
باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

- ۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از

باب هفت

كتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

- ۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکة العمریة - که از شاگردان صاحب تحفه است-
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شباهتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شباهات را پاسخ
داده است.

- ۲- الوجیزة فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دال بر
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعزّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجھولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

- ۳- تصحیف المنحة الإلهیه عن النففة الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ هـ. ق)

- ۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ هـ. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحة الإلهیه دارد.

- ۵- الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکھنؤی

- ۶- التحفه المنقلبة: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

معرفی کتاب عقبات الانوار

اشارة

- (۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاھکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دھلوی - که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می باشد.

۱- موضوع و نسخه شناسی

- عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.
وی در این کتاب می کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدعیات دھلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

- از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد) چون دھلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می کند اشاره
کرده است)

- (۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقه به معنای چیزی است که بوى خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل
و یا گل سفید است

دستنوشتها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه وتابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنی از آغاز تا روزگار مؤلف همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوای خبر و وجوه دلالی و قراین پیجیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شباهات دھلوی.

بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴). ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است خلاصه این دفتر نیز با نام «فیض القدیر از شیخ عباس قمی در قم ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲

- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث متزلت است که مانند حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکھنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصد مین سالگرد در گذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن عليا مني و أنا منه، و هو ولیٌّ كُلَّ مؤمنٍ بعدي» معروف به حدیث ولايت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «...اللهم ائتني بأشحّ خلقك إلينك يأكّل معى من هذا الطير» که درباره داستان مرغ بربیان و آمدن حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)

این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکھنو به چاپ رسیده است. (طبعه بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینة العلم و علیٌّ بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ينظر إلى آدم و نوح... فينظر إلى علیٌّ» معروف به حدیث تشییه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکھنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیا الخلافة بعدی فهو كافر» که پاکنوس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیٌّ نوراً بين يدي الله قبل أن يخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکھنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عقاید» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلای حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکھنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خبیر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیٌّ مع الحق و الحق مع علیٌّ» که دست نوشت ناقصی از پیش نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منكم من يقاتل على تأویل القرآن كما قاتلت على تنزيله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است.
در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی استناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکھنؤ سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده درباره عبقات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و...) صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میر حامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

- ۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت
- ۴- حدیث تشییه از نظر سند و دلالت
- ۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

- ۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت
- ۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت
- ۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

- ۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)
 - ۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)
- البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر - که توسط فرزند و نوه میر حامد حسین انجام شده است - را به نام مرحوم میر حامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بیانگذار عبقات آن را ترسیم کرده و رئوس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عبقات نوشته شده عبارتست از:

- ۱- تذییل عبقات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف
- ۲- تعریف جلد اول حدیث «مدینۃ العلم» به قلم سید محسن نواب لکھنؤی
- ۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریف تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن نواب

وی هر مجلید از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از روایان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جواجم حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شباهات و اعترافات وارد از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیل از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلدات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلا در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطیه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازمه اش واجب الاطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه أهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدققاً نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبیع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می فرماید و مطالعه کننده را برای هر گونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی نیاز می کند، خصوصا در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می شود به عین الفاظ نقل فرموده است.

ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواعق - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می دهد. ۱

۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عقبات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است.

الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می تواند به قضاؤت پرداخته و نظر صحیح یا أحسن را انتخاب نماید.

مرحوم میر حامد حسین در عقبات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می شود و سپس به جواب آن می پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: «و این حدیث هم بدستور أحادیث سابقه با مذکور مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره ای نمی کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می گوید: «... و بعد اللئی و الـی

دلالت بر مدعای ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدعای خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بداند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عقبات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی الترام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بستّی و سَنَةُ الْخَلْفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ بَعْدِي وَ عَضُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عقبات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسته نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبي بكر و عمر»- که در مقابل حدیث «طبری» نقل کرده‌اند- مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بيتي و انهم لـ يفترقا حتى يردا على الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

۵- شیوه رد کردن

الف: نقل کلام خصم به طور کامل

همانطور که قبل اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.
ب: بحث و تحقیق همه جانبی

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدر این جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در رد آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در رد قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عقبات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند- حتی ضعیف- برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عقبات در رد استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به

عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روش کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می‌کند که دهلوی صواعق نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنborی- صاحب المرافق- به آن افزووده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتعلق» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه‌یابی اقوال به این نتیجه می‌رسد که بعضی از اقوال یا نسبت‌هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً- زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یواقیت مطرح می‌شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می‌گوید: «... اولاً ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبع افتراق و اسمج اختلافات و اوضاع کذبات و اوضاع خزعبلات- تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثرب از این حدیث پیدا نمی‌شود سابقاً دریافتی که حافظ علای تصريح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحةً افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصريح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواح الانوار نهایت مدحت‌سرایی او نموده مطلع می‌گردید و خوفاً من الخزى و الخسنان گرد این کذب و بهتان نمی‌گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملاً أحكمه. امالی صدق- ص ۳۴۴]

۳- صاحب عقاید با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب‌ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می‌گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولاً مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود راأخذ می‌کند مراجعه می‌کنیم. وی در این باره می‌گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن...» سپس کابلی می‌گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...»

پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می‌کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة

ه: ذکر موارد مخالف الترام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می‌کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلاً به آن گوش داده نمی‌شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه‌ای نزد فرقه دیگر حجت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقاید به این موارد توجه داده است.

و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دھلوی گاھی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می‌کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می‌شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می‌دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می‌کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدد استدلال مخالفین را با موارد مشابه - که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند - نقض می‌کند.

مثال زمانی که دھلوی در جواب حدیث غدیر می‌گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می‌گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الائمه من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می‌کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می‌کند.

لذا استدلال دھلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فأبیهم اقتدیتم اهدیتم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنة وارد شده نقض می‌کند.

ابعاد مختلف عبقات

۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکنیهای آن را جران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مأخذ و اطلاعات وسیع می‌رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می‌کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشه‌های واھی و بی‌ریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف‌نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شور انسانی را به نمایش می‌گذارد.

۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می‌شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم درستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می‌کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می‌نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می‌کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم - به صورت صحیح آن منتهی می‌گردد.

۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقليدي. چون اين بخش است که هويت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگریهای علمی و پژوهش‌های بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آین حق را نیرو می‌بخشند.

۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردن و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سرداشت گرفتند چنان بودند و چنان اخلاقی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

۵- بعد اقتداء

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدماتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقاید روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود برنمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اكتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی - رحمه الله عليه - نوشتند که از بس نوشته دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگ‌گوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد - می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تأیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می‌شده است) نمی‌نوشه است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولاً دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

تقریظات عقبات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته‌اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عقبات الأنوار» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده‌اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه‌هایی که در حیات صاحب عقبات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عقبات چنین می‌نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیقه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می‌شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فن کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصاً کتاب عقبات الانوار که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدين لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاه کلمه حق و ادھاض باطل شود که خدمتی شایسته‌تر از این بطریقه حقه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه‌ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می‌گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده‌اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغپروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه‌های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه‌هایی به بزرگان هند می‌نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می‌کند و آنان را تشویق می‌نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می‌گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متنانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سرنزده و تصنیفی در اثبات حقیقت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر حر خیری صادر و ظاهر نگشته. از عقباتش رائجه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله در مؤلفها و مصنفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می‌نویسد:

« وجود آنچنان از آیات الهیه و حجج شیعه اثنتی عشریه بود هر کس کتاب مستطاب عقبات الانوار که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیما در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نیرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتایید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

جلد چهاردهم

حدیث مدینه العلم قسمت سند

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي جعل النبي مدینة العلم وعليها بابها، ثم ابان بهدايتها وآلهما طريقة الشريعة وصوابها و Miz بهم عن العلوم قشورها ولبابها، و زيل بهم منها ماءها و سرابها، و نضا بهم عن وجوه حقائق الاسرار نقابها، و كشف بايضاهم عن رموز دقائق الآثار حجابها، فهم حفظة احكام الدين من كل فتق نابها، و اولى من رأى ثلمة الشرع المبين فرتقها و رابها، و صلى الله على محمد المختار المسدد من الشرعة الغراء اصلها و نصابها، و آله الاطهار الحافظين من الملة البيضاء سنته و كتابها، صلاة محمد على الاولون والآخرون مآلها و مآبها، و تحمد المصليون و السابقون متابها و مثابها، و بعد فيقول العبد القاصر حامد حسين بن العلامة السيد محمد قلى كان الله له في الدنيا والآخرة، و امات معاعيه الباطنة والظاهرة هذا هو المجلد الخامس من المنهج الثاني من كتاب عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار اتيت فيه على کلام عبد العزيز بن ولی الله الدهلوی صاحب التحفه في جواب

حدیث انا مدینة العلم و على بابها

و قد جعله الحديث الخامس من الاحاديث الدالة على امامه على بن أبي طالب عليه السلام ثم اجاب عنه بما يحير الافهام، و لا يرضيه احد ممن شم رائحة الاسلام، و الله ولی التوفيق و الانعام في المبدء و الختام

عبارت «تحفه» متعلق به حدیث مدینة العلم

قال الفاضل النحریر حدیث پنجم روایت جابر
انّ النّبِيَّ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال انا مدینة العلم و على بابها
و این خبر نیز مطعون ست قال یحیی بن معین لا اصل
عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳

له وقال البخاری انه منکر و ليس له وجه صحيح وقال الترمذی انه منکر غریب و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات و قال الشیخ تقی الدین بن دقیق العید هذا الحديث لم یثبتوه و قال الشیخ محیی الدین التواوی و الحافظ شمس الدین الذہبی و الشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع پس تمسک باین احادیث موضوعه که اهل سنت آن را از دائره تمسک و احتجاج خارج کرده‌اند در مقام الزام ایشان دلیل صریحت بر دانشمندی علمای شیعه و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گرداند که فلاں نوکر را با من سرو کاری نیست من ذمه‌دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده‌لوح این همه مراتب را دانسته با آن نوکر معامله دین نمود و زر معامله از آن شخص درخواستن آغاز نهاد این ساده‌لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و معهذا مفید مدعای هم نیست زیرا که اگر شخصی باب مدینه العلم شد چه لازمست که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از بیغمبر

غايه ما في الباب آنکه يك شرط از شرائط امامت در وي بوجه اتم متحقق گشت و از وجود شرط وجود مشروط لازم نمي آيد با وصف آنکه آن شرط ما زиاده از آن شرط در ديگران هم بروایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل

ما صب الله شيئا في صدرى الا و قد صبيته في صدر أبي بكر

و مثل

لو كان بعدى نبئ لكان عمر

اگر روایات اهل سنت را اعتباری است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بیکروایت الزام نمی خورند

تممید جواب «ده فائدہ» در ذکر روایان حدیث مدینة العلم از صحابه

اشاره

اقول مستعيناً بلطف الخبر البصير از غرائب و بوقلمون روزگار و عجائب گوناگون اعصار این ست که با وصفی که خباب شاهد صاحب نزد اتباع خود حاوی العلوم و رئيس القرؤم و مسنند المحدثین و امام المحققین وقت خویشاند و عوام و خواص سنته را بافادات حضرتشان کمال نازش و افتخار و ریاستشان برینحضرات در فن شریف حدیث در غایت اشتهرست بمزید اتصاف بانضاف و کمال بعد و مجانبت از اعتساف و منتهای جوش ولا و ایمان و اقصائی حسن صفا و اذعان فضائل جلیله و مناقب علیه امام البریه عليه آلاف السلام و التحیه را که بسبب نهایت توائر و شهرت معاندین و متعصبن هم انکار آن نتوانند ساخت بزعم فاسد خود باطل وانموده در توهین و تهجهین ان زبان خلاعت ترجمان را بخرافات غریبه و هفووات عجیبه آلودهاند تا آنکه در این جا باطل و رد حدیث انا مدینة العلم و علی بابها

باب جرح و قدح بر خود گشاده او کمال جرات و جسارت جالب خیت و خسارت داده بكلمات بشعه مستهجنه و تفوهات بارده ممتهنه تشنج و تقطیع آن آغاز نهاده بتقریرات فاسده و تزویرات کاسدهئی در ازاء تحقیر استدلال اهل حق نحاریر با آن افتاده حال آنکه بر ادنی ممارس فن احادیث و آثار واضح و آشکار است که این حدیث شریف از جلائل فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد و بسبب نهایت شهرت کمتر کتابی از کتب مناقب آن جناب است که در آن مذکور نیست و بسیاری از محدثین مختبرین و ائمه معتبرین بروایت و اثبات ان شرف اندوز گرویده و جمعی از ناقدين حذاق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴

بتحسین و جماعتی از جهابذه سبق بتصحیح آن گرویده و شطری از افخم اعلام آنرا بحتم و جزم ذکر نموده و برخی از اعاظم فخام آن را بشهرت موصوف فرموده قلوب معاندین و جاحدين خسته و ابواب عدول و انحراف و نکول و انصراف بر جائدين مائدين بسته‌اند و قبل از آن که نحیف وجوه مفصله و ادله مکمله صحت استدلال و احتجاج اهل حق باین حدیث بمعرض بیان آرم و همت بتندید و تعییر و تخلیل و تشویر مخاطب عظیم التعزیر بر گمارم بتحریر و تحیر بعض فوائد معجبه العوائد ثبیت و تبصیر ناظر نحریر می نمایم و برقم و تسطیر آن خبرت و بصیرت ممعن خیر بعون الملك القدير می افزایم

۱- ذکر روایان حدیث مدینة العلم از صحابه: حضرت امیر المؤمنین، امام حسن، امام حسین علیهم السلام ابا عباس، جابر بن عبد الله الانصاری، حذیفة بن الیمان، عبد الله بن

عمر، أنس بن مالک، عمرو بن العاص، عبد الله بن مسعود ۴ اعتراف جمله أصحاب حضرت رسول بحدیث مدینة العلم فائده اولی در ذکر صحابه عظام نزد سنیه اعلام که این حدیث شریف جناب اشرف الانام علیه و آله آلاف التحیه و السلام را روایت

کرده‌اند پس از آن جمله هستند خود جناب امیر المؤمنین علیه السلام که این حدیث شریف را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرموده‌اند و حدیث آن‌جناب را سوید بن سعید و احمد بن حنبل و عباد بن یعقوب و ترمذی و ابو بکر باعندی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان حزلی و ابو عبد الله الحاکم و ابن مردویه و ابو نعیم و ابن بشران و ابن المغازلی و احمد بن محمد عاصمی و مجد الدین بن الاشیر الجزری و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی و محب الدین طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و ابن حجر مکی و علی متقی و ابراهیم وصابی و شیخ بن عبد الله العیدروس و احمد مکی و شیخانی قادری و عبد الحق دهلوی و ابراهیم کردی و مرتضی محمد بدخشانی و شیخ صبان مصری و عبد القادر عجیلی و محمد مین لکھنؤی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکھنؤی و حسن علی محدث لکھنؤی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده‌اند و از آن جمله جناب امام حسن علیه السلام هستند و حدیث آن‌جناب را سلیمان بن ابراهیم البلخی نقل عن أبي سعید البختی آورده و از آن جمله جناب امام حسین علیه السلام هستند و حدیث آن‌جناب را ابن مردویه و ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی آورده و از آن جمله عبد الله بن عباس هستند و حدیشان را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و ابو العباس اصم و ابن تمیم قنطیری و ابن جریر طبری و ابو القاسم طبرانی و ابو الشیخ اصبهانی و حاکم نیسابوری و ابن مردویه و ابو بکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن عبد البر قرطبی و ابن المغازلی و ابو علی بیهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و عز الدین ابن الاشیر الجزری و محمد بن یوسف کنجی و صدر الدین حموی و ابو الحجاج مزی و جمال الدین زرنی و صلاح الدین علائی و مجد الدین فیروزآبادی و شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و علی متقی و ابراهیم وصابی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرءوف منادی و علی عزیزی و میرزا محمد بدخشانی و محمد صدر عالم و شاه ولی الله و دهلوی و محمد مین لکھنؤی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکھنؤی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بلخی روایت و اثبات آن کرده‌اند و از آن جمله هستند جابر بن عبد الله انصاری و حدیشان را عبد الرزاق صنعتی و ابو بکر بزار و ابو القسم طبرانی و قفال شاشی و ابن السقا و حاکم نیسابوری و ابو الحسن العطار الشافعی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵

و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و شیرویه دیلمی و شهردار دیلمی و ابن عساکر و ابو عبد الله کنجی و علی همدانی و شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهودی و عبد الوهاب بخاری و ابن حجر مکی و علی متقی و عیدروس یمنی و جمال الدین محدث شیرازی و عبد الرءوف منادی و علی عزیزی و ابراهیم کردی و مرتضی محمد بدخشانی و شاه ولی الله دهلوی و فاضل صبان مصری و محمد مین لکھنؤی و ثناء الله پانی پتی و حسن علی محدث لکھنؤی روایت و اثبات نموده‌اند و از آن جمله است عبد الله بن مسعود و حدیشان را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده‌اند و از آن جمله هستند حذیفة بن الیمان و حدیشان را سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل عن ابن المغازلی آورده و از آن جمله است عبد الله بن عمر و حدیش ابو القسم طبرانی و حاکم نیسابوری و ابن حجر مکی و عیدروس یمنی و میرزا محمد بدخشانی و فاضل صبان مصری و محمد مین لکھنؤی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکھنؤی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده‌اند و از آن جمله است انس بن مالک و حدیش را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده‌اند و از آن جمله است عمرو بن العاص که حدیش را ابو المؤید اخطب خوارزم اثبات نموده‌الی غیرهم من الاصحاب کما لا یخفی علی اولی الالباب ممن تتبع شواهد هذا الباب و چون در عصر اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب اختلافی در تحقق این حدیث شریف نبود بلکه جمله ایشان سوء کانوا من الموالین او المعاندین برین فضیلت جلیله الاثار عزیزه المثار اطیاق و اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرنی در کتاب نظم درر السمطین کما سیاتی ان شاء الله تعالى در عنوان این حدیث شریف فرموده فضیلۀ اخری اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا و سید شهاب الدین احمد در توضیح

الدلائل كما ستعرف بعون الله تعالى فيما بعد نقل اين حديث شريف برواية ابن عباس كفته رواه الزرندي و قال هذه فضيلة اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طريق الوفاق و انتهجو انتهى و إذا كان هذا الحديث الوثيق النصاب الطيب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و ابتهجوا به بلا امتراء و لا ارتيا، و سلکوا فيه طريق الوفاق بلا اختلاف و لا اضطراب، و انتهجو فيه مسلك الاتفاق، بلا اختلاج و لا اختلاف، كيف يسوغ الطعن فيه من ينسب إليهم كل الانتساب، و يتتصب للذب عنهم غاية الانتساب، هل هذا الا صنيع اهل الخداع و الخلاب، و داب ذوى الزيف و الانقلاب و الله العااصم عن الواقع فى مهاوى التبار و التباب، و هو الواقع عن الانخداع بخدع اهل الباطل و الكذاب

٢- ذكر تابعين كه حدیث مدینة العلم را از صحابه روایت نموده‌اند

فائده ثانية در بيان تابعين بالاحسان نزد اين حضرات والاشان كه روایت اين حدیث سید الانس و الجان عليه و آله آلاف السلام من الملك المنان نموده‌اند او ايشان جناب امام زین العابدين سید الساجدين علی بن الحسين بن عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص ۶:

علی بن أبي طالب عليهم السلام می باشند و تعدید آن حضرت در تابعين صرف بنابر اصطلاح اهل سنت است کما لا يخفى على اولی الاحلام و روایت کردن آنجناب را ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی آورده‌اند دوم جناب امام باقر علوم الاولین و الآخرين محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب عليهم السلام و ذکر آن جناب نیز درین زمرة بنابر مصطلح سنیه است کما اشرنا إليه آنفا و روایت آن جناب را نیز ابن شبان و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابراهیم بلخی ذکر نموده‌اند سوم اصبغ بن نباته الحنظلی الكوفی و روایت کردنش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی ذکر کرده چهارم جریر ضبی و روایت کردنش را ابو بکر باغمدی و ابن المظفر البغدادی و ابن المغازلی مذکور داشته‌اند پنجم حارث بن عبد الله الهمدانی الكوفی و روایتش را عباد بن یعقوب رواجنبی و خطیب بغدادی و محمد بن یوسف کنجی اثبات کرده‌اند ششم سعد بن طریف الحنظلی الكوفی و روایتش را ابن شاذان حزلی و جلال الدین سیوطی آورده‌اند هفتم سعید بن جیر الاسدی الكوفی و روایت کردنش از تصریح سلیمان بن ابراهیم بلخی نقا عن الحموی و اضحت هشتم سلمه بن کھلیل الحضرمی الكوفی و روایت او را سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی بیان کرده‌اند نهم سلیمان بن مهران الاسدی الكوفی المعروف بالاعمش و روایت او را یحیی بن معین و ابن فهم بغدادی و اصم نیسابوری و ابن تمیم قنطری و ابن جریر طبری و حاکم و طبرانی و ابو بکر یبهقی و خطیب بغدادی و ابن المغازلی و ابو علی یبهقی و عاصمی و اخطب خوارزم و عز الدین بن الاشیر الجزری و ابو عبد الله الکنجی و صدر الدين حموی و صلاح الدين علائی و مجد الدين فیروزآبادی و شمس الدين جزری و جلال الدين سیوطی و غير ايشان نقل کرده‌اند دهم عاصم بن ضمره السلولی الكوفی و روایت کردنش از افاده عباد بن یعقوب الرواجنبی و خطیب بغدادی و ابو عبد الله الکنجی ثابت و متحقق می شود یازدهم عبد الله بن عثمان بن خیثم القاری المکی و روایتش را عبد الرزاق صنعتی و قفال شاشی و ابن السقا و حاکم نیسابوری و ابو الحسن العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر و ابو عبد الله گنجی و ابن حجر عسقلانی بیان نموده‌اند دوازدهم عبد الرحمن بن عثمان و یقال بهمان التیمی المدنی و روایت کردن او را نیز همین حضرات ذکر کرده‌اند سیزدهم عبد الله بن عسیله المرادی ابو عبد الله الصنابحی و روایتش از تصریح سوید بن سعید حدثانی و احمد بن حنبل و سبط ابن الجوزی ظاهر و باهرست چهاردهم مجاهد بن جبر ابو الحجاج المخزومی المکی و روایت کردنش از افاده حضراتی که روایت اعمش را ذکر کرده‌اند واضح و لائحته فهذه عصابة من التابعين الاعلام، المعروفین عندهم بالقدم الثابت في الاسلام، قد رروا هذا الحديث الدارى لغيابه الظلام، فثبت صدوره من مشكاة النبوة على صاحبها و آله آلاف السلام، و طاحت هفوات الطاعنين الطغام، و باحت سقطات القادحين الاغاثم، و انراحت نزعات المنكرين اللئام،

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷

والحمد لله الملك المنعام،

۳- ذكر علمای سنی که حدیث مدینة العلم را روایت کرده‌اند از قرن سوم تا قرن سیزدهم

فائده ثالثه در ذکر اکابر محدثین حفاظ و اجله مسندين ايقاظ و مشاهير محققين جليل الفخار و نحارير منقدين عظيمى الاثار و اعاظم علمای والا مرتبت و افاخم کمالی عالي متزلت و امايل نبهائي منيعي الشأن و افضل نبلائي رفع المكان حضرات اهل سنت که بروايت و اخراج و اثبات و ادراج و ذكر و اشاعت و نشر و اذاعات و تحقيق و تسديد و تثبيت و تشيد و تازير و تاييد و تقرير و تأكيد اين حدیث شریف استغال فرموده قصب السبق از يكذگر درین مضمون مبهر الابتداء ربوده‌اند پس از جمله ايشانست ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصناعي و ابو زکریا یحیی بن معین المری و ابو محمد سوید بن سعید الھروي الحدثانی الاباری و احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورہ الترنانی و ابو علی الحسین بن محمد بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی و ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق المعروف بالبزار و ابو جعفر محمد بن جریر الطبرانی و ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث الباغنی الواسطی البغدادی و ابو العباس محمد بن یعقوب الاموی الاصم و ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری البغدادی و ابو بکر محمد بن عمر بن محمد بن سلیم التمیمی البغدادی المعروف بالجعابی و ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی و ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل الشاشی المعروف بالقفال و ابو محمد عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی الحیانی المعروف بابی الشیخ و ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی و ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی و ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی و ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان المعروف بابن شاهین البغدادی و ابو الحسن علی بن عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری الحزلی و ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطءه العکری المعروف بابن بطءه و ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن محمد الضبی النیسابوری المعروف بالحاکم و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو الحسن احمد بن مظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی و ابو الحسن علی بن حیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی و ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی و ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی المعروف بابن بشران و ابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطیب البغدادی و ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی و ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الغندجانی و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی و ابو علی اسماعیل بن احمد بن الحسین البیهقی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الھمدانی الدیلمی و احمد بن محمد بن علی العاصمی و شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو الھمدانی الدیلمی و عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی و ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن الحسین الدمشقی المعروف بابن عساکر و ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ و ابو السعادات مبارک بن محمد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸

بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثير و ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم الجزری المعروف بابن الاثير و محیی الدین محمد بن علی بن عربی الطائی الاندلسی و محب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار و کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی الشافعی و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزلی المعروف بسط

ابن الجوزى و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى- و عز الدين عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم السلمى- و ابو زكريا يحيى بن شرف بن مرى النوى- و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى الشافعى المکى- و سعيد الدين محمد بن احمد الفرغانى- و احمد بن منصور الكازرونى- و حسين بن محمد المعروف بامير حسينى الفوزى- و سيد محمد بن سيد محمود الكرمانى- و ابو الماجامع ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن على بن محمد بن حمويه الجويى- و نظام الدين محمد بن احمد بن على البخارى المشهور على المستهم بنظام اوليا- و جمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزى- و محمد بن يوسف الزرندى- و صلاح الدين ابو سعيد خليل بن كيكلدى العلائى الدمشقى الشافعى و على بن شهاب الدين الهمدانى- و نور الدين جعفر بن سالار البدخشانى المعروف بامير ملا- وشيخ بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى الشافعى- و كمال الدين محمد بن عيسى الدميرى و محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازى اللغوى الشهير بالفirozآبادى- و امام الدين محمد الهجروى الايجى الواسطى- و شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزرى- و زين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن على الخوافى- و شهاب الدين بن شمس الدين الزاولى الدولت آبادى- و شهاب الدين احمد بن على بن محمد بن على بن محمود بن احمد بن حجر الكنانى العسقلانى- و السيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل- و نور الدين على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکى المکى- و عبد الرحمن بن محمد بن على بن احمد البسطامى- و شمس الدين محمد بن يحيى بن على الجيلانى الlahجى النوربخشى- و شمس الدين ابو الخير محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوي- و حسين بن على الكاشفى المعروف بالواعظ- و جلال الدين عبد العزيز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمى المکى و شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسين القسطلانى المصرى الشافعى- و جلال الدين محمد بن اسعد الصدقى الدولانى- و كمال الدين حسين بن معين الدين اليزدى المیبدی- و غيث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امیر و عبد الوهاب بن محمد بن رفيع الدين احمد البخارى- و شمس الدين محمد بن يوسف الشامى الدمشقى الصالحى- وشيخ ابو الحسن على بن محمد بن عراق الكنانى- و احمد بن محمد بن على بن حجر الهیتمی المکى- و على بن حسام الدين الشهير بالمتقى- و ابراهيم بن عبد الله الوصاپى اليمنى الشافعى- و محمد طاهر الفتى- و عباس بن معین الدين الجرجانى الشيرازى الشهير بمیرزا مخدوم- و كمال الدين بن فخر الدين جهرمى- وشيخ بن عبد الله العیدروس اليمنى- و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹

وابو العصمت محمد معصوم بابا السمرقندى- و على بن سلطان محمد الھروى المعروف بالقارى- و محمد عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى- و ملا يعقوب البنانى الlahورى- و ابو العباس احمد بن محمد المقرى الاندلسى- وشيخ احمد بن فضل بن محمد باكتير المکى الشافعى- و محمود بن محمد بن على الشیخانی القادری- و عبد الحق بن سيف الدين البخاری الدھلوی- و سید محمد بن سید جلال الدين ماه عالم بن سید حسن البخاری- و ؟ الله دیه؟ بن عبد الرحیم بن بینا حکیم چشتی العثمانی- و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم چشتی- وشيخ بن على بن محمد بن عبد الله بن علوی بن أبي بكر بن جعفر بن محمد بن على بن محمد بن احمد الجفری- و على بن احمد بن محمد بن ابراهيم العزيزی- و ابو الضیاء نور الدين على بن على الشبراہلیسی القاهری الشافعی- و تاج الدين السنبلی النقشبندی- و ابراهيم بن حسن الكردي الكوراني- الشہرزوری الشافعی- و اسماعيل بن سليمان الكردي البصري- و محمد بن عبد الباقى بن يوسف الازھری الزرقانی المالکی- و سالم بن عبد الله بن سالم البصری الشافعی- و سید محمد بن عبد الرسول البرزنجي الكردي نزيل طيبة- و مرتضى محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشانی- و محمد صدر عالم و شاه ولی الله احمد بن عبد الرحيم الدھلوی- و محمد معین بن محمد امین السنبلی- وشيخ محمد بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر بالحفنی- و

محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصناعي- و محمد بن على الصبان المصرى- و شيخ سليمان جمل- و قمر الدين حسيني الاورنقابادي و شهاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى العجili الشافعى- و محمد مبين بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعيد بن قطب الدين السهالوى اللکھنوى و ثناء الله پانى پتى و عبد العزيز بن ولی الله الدهلوى خود مخاطب- و شيخ جواد ساباط بن ابراهيم ساباط السباطى الحنفى- و عمر بن احمد الخرپوتى- و محمد بن على الشوكاني الصناعي- و محمد رشيد الذينخان الدهلوى تلميذ رشيد مخاطب- و جمال الدين ابو عبد الله محمد بن عبد العلى القرشى المعروف بمرزا حسن على محدث تلميذ فريد مخاطب- و نور الدين بن اسماعيل السليماني- ولی الله بن حبيب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعيد بن قطب الدين السهالوى اللکھنوى- و شهاب الدين محمود بن عبد الله البغدادى الشهير باللوسى زاده- و سليمان بن ابراهيم بن محمد البلاخي الفندوزى- و سلامه الله البدايونى- و مولوى حسن الزمان محمد بن قاسم التركمانى التبريزى ثم الحيدرآبادى المعاصر- و على بن سليمان الدمنتى البجمعوى المعتلى المالكى الشاذلى المعاصر و عبد الغنى افندي الغنيمى المعاصر- فهذه اعلام جمع من علماء السنّة و اعلامهم و اسماء حرب من اركانهم و عظامهم و بعد سماع رواياتهم، و غب وعى افاداتهم لا يستريب من وفقه الله لرشده و بصره لقصده و كشف الرین عن قلبه بتأييده و ازاح الحرج عن صدره بتسديده فى التصديق و الاذعان و الايمان و الايقان بهذا الحديث الشريف الباهر الجلى الشأن، المقبول عند المهرة الأعيان، المروى للإساطين العارفين بعوامض السنة و القرآن، و الله الصائن عن التقحم فى مهاوى الزيف و العداون، و التهجم على مغاوى البغي و الشئان،

٤- در ذکر أسماء علمای سنتی که حدیث مدینة العلم را «صحیح» دانسته‌اند

فائده رابعه در افراد اسمای علمای عظام سنیه که از تصريحات و افاداتشان صحت این حدیث شریف واضح و لائحت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰

پس از آن جمله است ابو زکریا یحیی بن معین التمری که تصريح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از آن جمله است ابو جعفر محمد بن جریر الطبری که باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحكمه حکم بصحت آن فرموده و از آن جمله است ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که باهتمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت فرموده و از آن جمله است علامه ابو سالم محمد بن طلحه القرشی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی واصفاً ایاه بالتصحیح مردّاً بعد اخری نقل کرده و علاوه بر استدلال و استشهاد با آن بتصریح تمام آنرا از حمله احادیث راجحه صحة و معتقداً شمرده و از آن جمله است علامه ابو المظفر یوسف بن قزلخی المعروف بسبط ابن الجوزی که بصراحت این حدیث را از فضائل ثابتہ مشتهر و از آن جمله سنت ظاهره که در آن شک و ارتیاب نیست و انموده باهتمام تمام اثبات ان فرموده و از آن جمله است ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی که این حدیث شریف را در کفایه الطالب روایت نموده و در صدر ان تصريح کرده که این کتاب مشتمل است بر احادیث صحیحه از کتب ائمّه و حفاظ و از آن جمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلدوی علائی که بحسب بتصریح سخاوه بیانی نموده که شاهد بصحت این حدیث شریف است او ابن حجر مکی در منح مکیه افاده نموده که قول حافظ علای موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف دارد و از آن جمله است شمس الدین محمد بن محمد الجزری که در اسنی المطالب حکم حاکم بصحت این حدیث در مقام تایید نقل کرده و در اول کتاب تصريح نموده که احادیث این کتاب از متواترات و صحاح و حسانست و از آن جمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوه که در مقاصد حسنه بعد نقل بیان علامه علائی که آن را شاهد بصحت حدیث وانموده و گفته و هذا ضیع معتمد و از آن جمله است علامه جلال الدین السیوطی که در جمیع الجوامع جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و از آن جمله است فضل الله بن روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصريح صریح بصحت این خبر منیف نموده و از آن جمله است علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقدی که در کنز العمال کلام سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد

و نکير نقل نموده و از آن جمله است سيد محمد بخارى که او نيز بودن اين خبر حدیث صحیح تصریح صریح فرموده و از آن جمله است مرزا محمد بدخشانی که این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل الیت الاطهار که در آن التزام ایراد احادیث صحیحه نموده بطرق عدیده وارد کرده و در مفتاح النجا تصحیح حاکم این حدیث را ذکر نموده و از آن جمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی عبارت مجمع الجوامع سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلا رد و نکیر نقل نموده و از آن جمله است علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الأمیر الیمانی الصنعنی که بااهتمام تمام در روضه ندیه صحت این حدیث باثبات رسانیده و از آن جمله است اثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود و از آن جمله است مولوی حسن زمان معاصر که صحت این حدیث شریف و تصحیح جماعات ائمه سنیه آن را بیان انيق واضح فرموده فمن اشرق قلبه بنور اليقین، وربط فؤاده بعزيمة الدين و لم يقتله فاتلات الغرور و لم تعم عليه مشتبهات الامور، ولا- اشرب فى قلبه حب الزور، ولم يزرع الغى فيحصد الثبور، ولم يسر فى طھنیة عمیاء من الوسوس و لم یرم بالخطب و العمء و الشمام، ولم ینكث عليه القتل و لم یکب به هوی الختل لا یمتری سجیس اللیالی فی صحة هذا الحديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱

الساقم العالی و کونه ثابتنا مسلما عند جهابذة الصناعة من ائمه السینة و الجماعة الحائزین القدح المعلی و الرقیب فی الرقعة و المناعة المصیبین خصل السبق فی التقدم و البراءة و الله ولی التوفیق لمن ابصر لقم الحق فاراد اتباعه و هو الموضع سبیل الرشد لمن انقاد له فاطاعه

۵- در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینة العلم را «حسن» دانسته‌اند

فائده خامسه در ذکر علمای کبار اهل سنت که از تصریحات و افادات شان حسن بودن این حدیث شریف مطلقا یا بخصوصیت بعض طرق واضح و اشکارست و درین زمره بعضی از حضرات که آنفا در فائدہ سابقه مذکور شدند نیز داخل می‌باشند و سبیش یا این ست که ایشان اولاً قائل بحسن این حدیث بودند من بعد بر ایشان صحت ان منکشف شد کما صرح به السیوطی فی حق نفسه و یا حکم بحسن از ایشان مختص بعض طرق حدیثست مثل الحافظ الکنجی و کیفما کان پس باید دانست که از جمله علمای مشار إليهم محمد بن عیسی الترمذیست که بنابر تصریح عبد الحق دھلوی در لمعات شرح مشکأة تحسین این حدیث فرموده و از آن جمله است حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی که در کفایة الطالب نسبت بحدیث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال و از آن جمله است صلاح الدین خلیل بن کیکلدو علائی که بصرافت اعتراف ببودن این حدیث شریف حسن محتاج به نموده و از آن جمله است بدر الدین محمد بن بهادر زرکشی که در کتاب لآلی منتشره قول حافظ علائی مصرح بحسن این حدیث نقل کرده و بنابر افاده مناوی و رفیض القدیر خود زرکشی تصریح کرده که این حدیث منتهی می‌شود بدرجه حسن محتاج به و مولوی حسن زمان نیز در قول مستحسن افاده فرموده که زرکشی تحسین این حدیث فرموده و از آن جمله است مجذ الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی که در کتاب نقد الصحیح تصریح کرده که این حدیث منتهی می‌شود بدرجه حسن محتاج به و از آن جمله است شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف باین حجر که در فتوای خود و در اجویه احادیث متعقبه سراج قزوینی تصریح بحسن این حدیث شریف نموده و از آن جمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی که در مقاصد حسنی حدیث ابن عباس را حسن گفته و از آن جمله است جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی که در تاریخ الخلفاء حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده و در لآلی مصنوعه و کتاب التعقیبات علی الموضوعات و تلخیص آن مسمی بالنکت البديعات کلام علائی و ابن حجر متعلق به حسن بودن این حدیث نقل کرده و از آن جمله است نور الدین علی بن عبد الله السمهودی که در مقام اثبات این حدیث شریف تصحیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر ذکر نموده پس کم از کم خود سمهودی قائل بحسن حدیث خواهد بود

و از آن جمله است محمد بن یوسف الشامی که در سبل الهدی و الرشاد حسن بودن این حدیث شریف را صواب وانموده و استشهاد بقول علائی و ابن حجر کرده و از آن جمله است ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنائی که در تنزیه الشریعه در مقام تعقب قبح اخراج حاکم و ترمذی این حدیث شریف را ذکر کرده و بعد از آن قول ابن حجر مشتمل بر ذکر تصحیح حاکم و اختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده و تحسین علائی را نیز بعد از آن ذکر نموده پس اقل احوال ابن عراق اینست که قائل بحسن این حدیث شریف باشد و از آن جمله است احمد بن محمد بن الهیتمی المکی المعروف بابن حجر که در صواعق عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲

در مقام اثبات این حدیث تصویب حسن بودن ان از بعض محققین نقل کرده و در منح مکیه حسن بودن آنرا تحقیق دانسته و در تطهیر الجنان نیز آنرا بسبب کثرت طرق حسن وانموده و در فتوای خود نیز آنرا حدیث حسن گفته و از آنجمله است محمد طاهر فتنی که در تذکرة الموضوعات در مقام تعقب قبح این حدیث افاده علائی و ابن حجر را ذکر کرده و از آن جمله است ملا علی بن سلطان محمد القاری که در مرقاة بعد نقل بعض اقوال متعنتین در مقام استدراک افاده علائی و ابن حجر عسقلانی متعلق بحسن بودن این حدیث شریف ذکر نموده و از آنجمله است عبد الرؤوف بن تاج العارفین المنادی که در فیض القدیر بعد نقل بعض اقوال مجازفات اشتمال افاده حافظ علائی و زرکشی و ابن حجر و سخاوی متعلق بحسن بودن این حدیث شریف آورده و از آن جمله است محمد حجازی بن محمد بن عبد الله الشعراوی که در فتح الموالی لنصیر بشرح الجامع الصغیر قائل بحسن بودن این حدیث شریف شده کما نقله عنه العزیزی فی السراج المنیر و از آن جمله است عبد الحق بن سیف الدین البخاری الدھلوی که در اسماء الرجال مشکأه بعد دارد کردن این حدیث شریف افاده ابن حجر مشتمل بر حکم بحسن بودن آن ذکر نموده و در لمعات شرح مشکأه گفته که ترمذی این حدیث را تحسین کرده است و نیز در آن کلام مبسوط مجد الدین فیروزآبادی که مشتمل بر تصریح بیودن این حدیث حسن محتاج به میباشد نقل نموده و از آن جمله است على بن احمد العزیزی که در سراج منیر حسن بغیره بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی شعرانی نقل کرده و از آن جمله است على بن علی؟ الطرابلسی؟ که در تیسیر المطالب السنیه حسن بودن این حدیث را صواب وانموده و آن را مستند بقول علائی و ابن حجر کرده و از آن جمله است محمد بن عبد الباقی الزرقانی که در شرح مواهب لدنیه تصویب حسن بودن این حدیث کرده و استناد بقول علائی و ابن حجر نموده و از آن جمله است محمد بن علی الصبان المصری که در اسعاف الراغبین از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث نقل کرده و از آن جمله است محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه حسن بودن این حدیث اختیار کرده و از آن جمله است حسن علی محدث لکھنؤی که در تفریح الاحباب حسن بودن این حدیث را صواب ظاهر نموده فمن من الله عليه بصفاء السريرة، و حسن البصيرة، و التمييز بين الحق والباطل و تبیین الحالی من العاطل، و تزییل الغث من الشین، و تفرق الواهی عن المتبین، لا-یتعنت عن قبول هذا الحديث المنیف، و لا یحجم عن الانقیاد لهذا الخبر الشریف، بعد رکون هولاء القوم الى تحسینه و الجنوح الى تثییه و ترصینه، لان الحديث الحسن يصلح بلا ریب للاحتجاج، بل هو داخل فی الصحيح عند جمع من سالکی هذا المنهاج

۶- در ذکر اسماء علمای سنی که حدیث مدینة العلم را بعنوانی مفیده یاد نموده‌اند

فائده سادسه در افراد اسمائی علمای عالیشان و نبهائی رفیع المکان نزد سنیه که این حدیث شریف را بعبارات مفیده حتم و عنوانات مثبته جزم آورده نهایت ثبوت و تحقق ان بر ارباب احلام و ابصار و اصحاب فکرت و اعتبار واضح و لائق کرده‌اند پس از آن جمله است ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی و ابو محمد احمد بن العاصمی و ابو المجد مجدد بن آدم السنائی الغزنوی و ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳

الأندلسي و محى الدين محمد بن محمد بن علي بن العربي الطائى الاندلسي و ابو سالم محمد بن طلحه القرشى النصيبي الشافعى و ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجى الشافعى و غير الدين عبد العزيز بن عبد السلام السلمى الشافعى و محب الدين احمد بن عبد الله الطبرى الشافعى و سعيد الدين محمد بن احمد الفرغانى و حسين بن محمد المعروف بامير حسينى الفوزى و نظام الدين محمد بن احمد بن على البخارى المعروف بنظام الاولىء و جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي و على بن شهاب الدين الهمدانى و كمال الدين محمد بن عيسى الدميرى و زين الدين محمد بن محمد بن على الخوافى و شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل و نور الدين على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المكى المالكى و عبد الرحمن بن محمد بن على بن احمد البسطامى و شمس الدين محمد بن يحيى بن على الجيلانى اللاهاجى و حسين بن على المعروف بالواعظ الكاشفى و جلال الدين محمد بن اسعد الصديقى الدوانى و كمال الدين حسين بن معين الدين اليزدى الميدى و غيره الدين بن همام الدين المدعو بخواند امير و احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى المكى - الشافعى و عطاء الله بن فضل الله الشيرازى المعروف بجمال الدين المحدث و ابو العصمة محمد معصوم السمرقندى و ملا على بن سلطان محمد القارى و الله ديان و عبد الرحيم الجشتى و شيخ بن على بن محمد الجفرى و ابراهيم بن الحسن الكردى الشافعى و اسماعيل بن سليمان الكردى البصرى و ولی الله بن عبد الرحيم الدهلوى و شيخ سليمان جمل و قمر الدين الحسينى الاورنك آبادى و محمد مبين بن محب الله اللکھنوي و ثناء الله الپاني و جواد بن ابراهيم السباطى الحنفى و ولی الله بن حبيب الله اللکھنوي فهل يستریب بعد ذلك من تمکنت من سویداء قلبها و شیجه الانصار و الولاء، و ما اطلقت عنه العصبية ربق الترمن و الحیاء، و لا- شعبته مصارف العسف و الجور، و لا هتفت به هوائف الحور بعد الكور، فهو لطواعیته اسیر ایمان، و لنصاحتیه رهین اذعان، لم یفکه من ربکه زیغ و لا- عدول، و لا- طوح به عنه نکوص و لا نکول، فی انّ هذا الحديث من صحیحه الاخبار، و صادقة الاثار، لم یمسمی غائلة الوهن و الضعف، و لا تطرق إلیه شایبه مما یرمیه به ذوو المجنون و السخف، و ان المبطل له معاند حاقد، و المکذب ایاه کاشح حاسد، و الزاد عليه متواقع جلع، و الطاعن فيه متكائنس ضلع

٧- ذکر أسماء علمای سنی که علی علیه السلام را بباب مدینة العلم توصیف نموده اند

فائده سابعه در افراد اسمای علمای افاختم و کبرای اعاظم سنیه که اصلا یا نقلاب عن غیرهم من العلماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف بباب مدینه العلم و ما یماثله یا جناب رسالت مأب صلی الله علیه و آله و سلم را بمدینه علم ستوده یا آنکه این دو وصف جلیل را در اسماء و القاب این دو جناب ذکر فرموده تحتم این حدیث شریف بر اهل نقد و بصیرت و صاحبان توقد و خبرت واضح نموده اند پس از آن جمله است ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و احمد بن محمد بن على العاصمی و عبد الكریم بن محمد بن منصور السمعانی و ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکى المعروف باخطب خوارزم و محمد بن يوسف الکنجی و احمد بن منصور الگازرونى و جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي و على بن شهاب الدين الهمدانى و نور الدين جعفر بن سالار البدخشانی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٤

و امام الدين محمد الهجروی الایجی الواسطی و شهاب الدين بن شمس الدين الدولت آبادی و شهاب الدين احمد صاحب توضیح الدلائل و شهاب الدين احمد بن محمد القسطلانی و جلال الدين محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی و محمد بن يوسف الشامی الدمشقی الصالحی و احمد بن محمد بن على بن حجر الهیتمی المکى و عطاء الله بن فضل الله الشیرازی المعروف بجمال الدين المحدث و ملا على بن سلطان محمد القاری و عبد الرؤوف بن تاج العارفین المناوی و عبد الحق بن سیف الدين البخاری الدهلوی و سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم الجشتی و تاج الدين العثمانی النقشبندی السننهبی

و ابراهيم بن الحسن الكردي و سالم بن عبد الله بن سالم البصري و محمد بن عبد الرسول البرزنجي و محمد معين بن محمد امين السندي و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني الصناعي و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجيلي و رشيد الدين خان الدهلوى و سلامه الله البدايونى و حسن الزمان المعاصر و عبد الغنى افندي الغنيمى المعاصر- فلا يرمى هذا الحديث الشريف بعد ذلك بالكذب والوضع الا من التحتمت له عرى اشراح العصبية المردية، وجرى على اذلال الحمية المخزية، وردعه شغف الباطل عن رؤية سبحات نور الحق، وقدهعه الوله بالخطاء عن اجتلاه لمعات ضوء الصدق، فوقف خاسئا على نهايته وحده، ومر سادرا على اشاحته وصده، وضل خابطا في ظلمته عشوته و هجر لاغطا في سكرته ونشوته، واما من لم ترم الشكوك بنازغها عزيمة ايمانه، ولم تعرك الاوهام المضلة على معاقد ايقانه، ولا قدحت قادحة النصب والبغض في صدره، ولم تطمع فيه الوساوس فتقترع بريتها على فكره فهو بحمد الله ثلج الصدر ببرد يقينه، مربوط القواد بتشيته و ترصينه، مستثير البصيرة بتتابع رعيمجه، طيب السريرة بفوح اريجه

۸- شعایر نامی و خوشنام از سنی‌ها که حدیث مدینه العلم را در آثار آبدار خود آوردند

فائده ثامنه در ذکر کملای ممدوحین سنیه و نبهائی معروفینشان بمزایای سنیه که این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود نظم نموده مسلک اذعان و ایقان پیموده‌اند پس از آن جمله است ابو القاسم اسماعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب و ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الطوسي المعروف بالفردوسی و ابو المجد مجدد بن آدم الشهير بالحكيم السنائی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المکی المعروف با خطب خوارزم و افضل الدين ابراهيم بن علی الشروانی الشهير بالخاقانی و فرید الدين محمد بن ابراهيم الهمدانی المعروف بالفرید العطار و جلال الدين محمد بن محمد البلخي الرومی المعروف بمولوی الردم و محی الدین یحیی بن شرف بن مری النووی و شرف الدین مصلح بن عبد الله الشیرازی الشهیر بالسعدی و شمس الدین محمد بن احمد بن جابر الاندلسی الھواری المالکی المعروف بابن جابر و فخر الدین عبد الرحمن بن ابراهيم بن مکانس القبطی المصری و عز الدین عبد العزیز بن عمر الھاشمی المکی المعروف بابن فهد و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصناعی- و شهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی و غیر ایشان و لعمی لا یجحد الحق بعد وضوح سبیله، و قیام دلیله، و اضاءه مناره، و لمعان انواره و ومضان اسفاره، و تشقق انواره و تفتق ازهاره، و سطوع انتشاره، و تبلج ازدهاره، الا من ماج فی غمرة، و طفح فی سکرہ، قد ضرب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵

على قلبه بالاسهاب، فهام على وجهه في سباب البوار والتبا، و جاب مجاهل الزيف والجهالة و قطع مفاوز الخطط والصلالة و اوضاع و خبّ في مهامه الردى والعطب، و اوغل و نصّ في مصارع الھلاک و الشجب، قد لزمه خسرانا سوابق الخيبة والشقاء و اسلمته الى نفسه خذلانا ایدی القدر و القضاء

۹- اثبات شهرت و تواتر حدیث مدینه العلم

فائده تاسعه در اثبات شهرت و تواتر این حدیث شریف حسب افادات اکابر محققین و اعظم منقدین سنته و بیانش بچند وجهست اول آنکه علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بودن این حدیث از فضائل ثابتہ مشتهره افاده نموده کما ستعرفه فيما بعد انشاء الله تعالى و علامه قسطلانی در مقدمه ارشاد الساری تصريح فرموده که حدیث مشهور نزد علمای درایت ملحق بمتواترست دوم آنکه شیخ عبد الحق دھلوی در لمعات کما ستسمع انشاء الله تعالى در لمعات شرح مشکاة تصريح بمشهور بودن حدیث مدینه العلم نموده سوم آنکه نیز عبد الحق دھلوی در شرح فارسی مشکاة این حدیث شریف را مشهور گفته کما ستعلم انشاء الله تعالى

چهارم آنکه علامه محمد بن اسماعيل الامير اليماني الصناعاني در روضه نديه كما ستعرف ان شاء الله تعالى اين حديث شريف را بشهرت وصف فرموده پنجم آنکه خود مخاطب در جواب سؤال سائل كما ستدري ان شاء الله تعالى اعتراف بشهرت اين حديث شريف فرموده ششم آنکه مولوي حسن الزمان معاصر در قول مستحسن كما سيأتى انشاء الله تعالى بتصریح افاده فرموده که اين حدیث مشهورست هفتم آنکه سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که ابن حجر مکی در صواعق خبر موضوع مروا أبا بکر فلیصل بالناس

را بسبب زعم ورود ان برояت هشت صحابي متواتر دانسته و آنفا در فائدہ اولی دانستی که حدیث مدینه العلم را بحمد الله تعالى بحسب روایات اساطین اعلام و اركان فخام سنیه ده نفس از صحابه روایت کرده‌اند پس بنابر افاده حجریه بالاولی تواترش ثابت خواهد بود هشتم آنکه نیز در مجلد مذکور دانستی که ابن حزم در محلی حکم منع بیع را که از چهار صحابه منقول است نقل تواتر دانسته پس بنا بر این باولویت هر چه تمامتر حدیث مدینه العلم متواتر خواهد بود زیرا که مردی بودن آن از صحابه عشره سابقا دانستی نهم آنکه ابن تیمیه در منهاج

حدیث موضوع لو کنت متخدنا من اهل الأرض خلیلا لاتخذت ابا بکر خلیلا

را بزعم بودن ان از حدیث ابن مسعود و أبي سعيد و ابن عباس و ابن الزبیر که صرف چار نفر می‌باشد نزد اهل علم بالحدیث متواتر دانسته چنانچه بعد ذکر خبر مذکور گفته و هذا الحدیث مستفیض بل متواتر عند اهل العلم بالحدیث فانه قد اخرج فی الصیحاج من وجوه متعددة من حدیث ابن مسعود و أبي سعيد و ابن عباس و ابن الزبیر پس حدیث مدینه العلم که مردی بودن ان از جناب امير المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابن عباس و جابر بن عبد الله و عبد الله بن مسعود و حذیفة بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص حسب افادات اعلام سنیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶

ثابتست باولویت قطعیه نزد اهل علم بالحدیث متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار تواتر ان کند حسب افاده ابن تیمیه او را از اهل علم بالحدیث خارج و در زرافه اهل جهل بان والج می‌توان دانست دهم آنکه شاهصاحب در همین کتاب تحفه بجواب طعن دوم از مطاعن عثمان بعد ذکر قصه موضوعه فرمودن جناب امير المؤمنین علیه السلام بعد قتل عثمان

آنما مثلی و مثل عثمان کمثل انوار ثلثه

گفته و این قصه در شهرت و تواتر بحدی رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است جای انکار نیست انتهی ازین عبارت کاذبه بکمال وضوح ظاهر است که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فریقین مرتبه رفیعه شهرت و تواتر است و بعد ان جای انکار باقی نمی‌ماند و پر ظاهر است که حدیث مدینه العلم بلا-شبھه در کتب فریقین بنحوی مذکور و مسطور و مشیت و مزبور است که احصای آن متعسر بلکه متعذر پس بحسب افاده شاهصاحب وصولش بمرتبه عالیه شهرت تواتر ثابت و محقق باشد و لا يَحِقُّ الْمُكْرَرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ

بالجمله در تواتر این حدیث ارتیاب ورزیدن هرگز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متامل را برای تحصیل ثلث فؤاد و برد یقین باین معنی رجوع بفائده تاسعه مجلد حدیث طیر لازمت و إذا ثبت تواتر هذا الخبر الشريف حسب ما افاده اعظمهم و الاکابر، لم یبق بحمد الله مساغ لتعنت مجادل منهم و لا-مکابر، و ظهر على ارباب الانصاف ان الراد عليه متورط الظلماء، و الجاحد له خابط الغشواء، قد تنکب عن وضح السیل جورا و اعتسافا، و اعرض عن وجه القصد ميلا و انحرافا، و اوغل فى مسائلک العمی اسراعا و ایجادا، و اخلد الى مخالف الردی ایضا و اسفافا لا یهتدی لعممه الى الحق التصیح، و لا یصیب لعتهه الصواب الصریح، فهو من الھلاک على شفا جرف هار و من التابع على طرف بناء منها، لا یفارقہ الغی حیثما سار و دار، و لا یباینه الضلال حتی یؤثره خسر المآب و سوء الدار،

۱۰- توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم

فائده عاشره در بیان مزید وضوح و ظهور و قطعیت صدور این حدیث متواتر مشهور حسب افادات اعظم صدور نزد اهل سنت و ان بچند وجه است اول آنکه این حدیث شریف را جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده کما علمت و ستعلم و عصمت آنجناب بادله قاهره و برایهین ظاهره زاهر و باهست بلکه والد ماجد مخاطب و خود مخاطب نیز طوعاً و کرها باآن اعتراف دارند و صادق بودن آن جناب باجماع اهل سنت ثابتست کما صرح به المخاطب نفسه پس نزد ارباب ایمان و ایقان قطعیت این حدیث متحتم باشد بالاذعان و الحمد لله المنان دوم آنکه این حدیث شریف را جناب امام حسن علیه السلام نیز روایت فرموده و عصمت آنجناب بادله عصمت اهليت عليهم السلام عموماً و باحدیث کثیره مختصه خصوصاً محققت پس این حدیث بلا ریب نزد اهل دین مقطوع الصدور خواهد بود سوم آنکه جناب امام حسین علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده‌اند و عصمت آنجناب نیز بدلائل عامه و خاصه مبرهنست پس ازین جهت نیز حتمیت این حدیث محل ارتیاب نخواهد بود چهارم آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷

فرموده‌اند کما دریت و عصمت آن جناب نیز برایهین مبرمه مرصوصه و حجج عمیمه و مخصوصه محققت و این معنی نیز بحمد الله تعالى در ثبوت قطعیت این حدیث شریف کافیست پنجم آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده‌اند و عصمت آن جناب نیز بدلائل خاصه و عامه و شواهد کامله تامه مستینست پس قطعیت این حدیث شریف ازین جهت نیز متحقق باشد ششم آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده‌اند کما سیأتی ان شاء الله تعالى و عصمت آن جناب نیز بحجج متنه و برایهین مینه محتومست پس روایت آنجناب نیز نزد اهل دین مفید قطع و یقین خواهد بود هفتم آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده‌اند کما ستدرك نشاء الله تعالى و روایت آنجناب نیز مفید قطعیتست لتحقیق عصمه علیه السلام بقواطع الحجج المبرمه کل البرام هشتم آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده‌اند کما ستعلم عن قریب بعون المنعم المثبت و روایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آن جناب مثل ابای اطیاب علیهم آلاف السلام من الملك الوهاب مثبت حتمیت و قطعیت این حدیث نزد هر ناظر بصیر و لا يُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَيْرِ نهم آنکه شاهصاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه خبر موضوع نفی توریث را بزعم روایت کردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام آن را برابر ایت قرآنی دانسته و مفید یقین وانموده و آنفا دانستی که روایت فرمودن آن جناب حدیث مدینه العلم را حسب افاده بسیاری از اعظم و ارکان سنیه ثابتست و ستتفق علیه فيما سیأتی ان شاء الله تعالى بالتفصیل پس بحمد الله تعالى بحسب افاده خود شاهصاحب واضح شد که این حدیث شریف مفید قطع و یقین و در قطعیت برابر آیه قران مین می باشد دهم آنکه شاهصاحب خبر موضوع مذکور را بسبب زعم روایت کردن حذیفه آن را نیز برابر آیت قرآنی و مفید یقین ظاهر کرده و روایت کردن حذیفه حدیث مدینه العلم را بنابر اخراج ابن المغازلی در کتاب المناقب علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودة ثابت و محققت پس باین وجه نیز قطعیت و مساوات آن با آیه قرآنی ثابت و محقق خواهد بود یازدهم آنکه شاه صاحب خبر موضوع مذکور را بزعم روایت هر واحد از زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن أبي وقاص نیز مساوی آیه قرآنی و مفید یقین دانسته و بهر وجهی که خبر این صحابه مفید یقین و موجب مساوات آن با آیه قرآنی خواهد بود بهمان وجه یا اولی از ان خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینه العلم کرده‌اند نیز مفید حتم و یقین و مساوی آیه قرآن آیه قرآنی مین خواهد شد پس باین وجه که گویا مشتمل بر وجوده عدیده است نیز بحمد الله تعالى قطعیت حدیث مدینه العلم حسب افاده شاهصاحب بدرجه تحقق محظوم رسید و الحمد لله كما هو اهل دوازدهم آنکه سابقاً در مجلد حدیث طیر دانستی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده

که قصه نبع ماء و تکثیر طعام چون آن را ثقات و عدد کثیر از جماء غیر از عدد کثیر صاحبه روایت کرده‌اند لهذا قطعیت حاصل نموده است و ظاهرست و لا

عقبات الانوار فی امامۃ الانوار فی امامۃ الانوار، ج ۱۴، ص: ۱۸

کظهور التیار علی العلم و النور فی الظلم که بحمد الله تعالیٰ حدیث مدینة العلم را نیز ثقات و عدد کثیر از جم غیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده‌اند و شطیر از اسمای صحابه عظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نبهای فخام سنیه که بروایت و اثبات این حدیث مشرف شده‌اند شنیدی پس بعد ازین نزد ارباب انصاف هرگز قطعیت این حدیث شریف محل اختلاج و اضطراب و تردد و ارتیاب نخواهد بود سیزدهم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا کما علمت فی مجلد حدیث الطیب بعد افاده سابقه افاده نموده که چون صحابه اخبار نموده‌اند که این وقایع معجزات آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم در مواطن اجتماع بسیاری ازیشان که جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوك و امثال آن از محافل مسلمین و مجمع عساکر می‌باشد واقعشده و منقول نشده از احدی ازیشان مخالفت راوی در آنچه حکایت آن کرده و نه انکار آنچه که راوی ازیشان ذکر کرده بود که ایشان هم دیده‌اند چنانچه او روایت کرده پس کسی که از جمله ایشان ساكت مانده سکوت او مثل نطق ناطقست زیرا که صحابه از سکوت بر امر باطل و مداهنت در کذب متهاند و هیچ رغبت و رهبتی نبود که ایشان را مانع باشد پس اگر آنچه شنیده بودند نزدشان منکر و ناشناخته می‌بود هر آئینه انکار می‌کرد بعض ایشان بر بعض چنانچه بعض ایشان بر بعض انکار کرد اشیای را که روایت آن کرده بودند از سنن و سیر و حروف قران و تحظیه و توهیم نمود بعض ایشان بعض را درین امر و تمامی این نوع ملحق بمعجزات قطعیه آن جنابست و بحمد الله تعالیٰ همین تعریر معه زیاده ما یوجب کمال التایید و التازیر در اکثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص در باب حدیث مدینة العلم جاری می‌شود انشاء الله تعالیٰ از روایات علمای اعلام سنیه خواهی دانست که جابر بن عبد الله انصاری که از اجله صحابه عظام است اخبار نموده که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث شریف را در غزوه حدیبیه بعد گرفتن بازوی امیر المؤمنین علیه السلام بمد صوت مبارک خود ارشاد فرموده و هرگز منقول نشده که کسی از صحابه بر جابر یا دیگر صحابه که روایت این حدیث شریف نموده‌اند انکار کرده باشد بلکه بحمد الله تعالیٰ از قول علامه زرندي در نظم درر السقطین در عنوان این حدیث شریف فضیله اخri اعترف بها الاصحاب و ابتهجا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجا که مشتمل بر لفظ اصحاب که جمع محلی باللام و مفید عمومست و شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل آن را بهمین الفاظ نقل کرده ظاهرست که حدیث مدینة العلم فضیلی است که تمام اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم با معرف و مبتهج و در باب آن طریق وفاق را السالک و متهج می‌باشند پس بحمد الله بجای آنکه سکوت ساكت ازیشان مثل نطق ناطق فرض کرده آید اینجا اعتراف صحیح و ابتهاج صریح جمله اصحاب حسب تصریح علامه زرندي والا نصاب متحققت و این هم بکمال وضوح ظاهرست که صحابه را هیچ رغبت و رهبتی مانع از انکار این حدیث شریف نبود بلکه در بسیاری از اصحاب دواعی کثیره ستر و اخفاء و رد و انکار آن متحقق و موجود بود پس با وصف این همه اعترافشان باین فضیلت جلیله مع الابتهاج و سلوک مسلک وفاق و انتهجا

عقبات الانوار فی امامۃ الانوار فی امامۃ الانوار، ج ۱۴، ص: ۱۹

از اعظم آیات باهره و افحتم شواهد زاهره حقیت ابلج و بوار باطل لجلج می‌باشد و بعد احاطه بما ذکر هرگز شبہ در قطعیت صدور این حدیث منیف نزد ارباب ادراک باقی نمی‌ماند چهاردهم آنکه نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیت اخبار معاجز جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم کما سبق فی مجلد حدیث الطیب افاده فرموده که اخباری که بی‌اصل و مبنی بر باطلست لابد بمرور ازمان و تداول ناس و اهل بحث ضعف آن اخبار منکشف و ذکر ان خامل می‌شود چنانچه این معنی در بسیاری از اخبار کاذبه و اراجیف طاریه بمشاهده می‌رسد و این معجزات و کرامات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم که بطريق آحاد

وارد شده با مرور زمان ظهور آن زائد می شود و با وصف تداول فرق و کثرت طعن عدو و حرص او بر توهین آن و تضعیف اصل آن و اجتهاد ملحد بر خاموش کردن نور آن قوت و قبول ان از دیاد می گیرد و طاعن آن را جز حسرت و شورش قلب چیزی حاصل نمی شود پس بهمین تقریر قاضی عیاض نحریر می توان فهمید که چون فضائل جلیله الاثار و مناقب عظیمه المقدار و معانی عزیزه المثار و مفاخر مشرقة المثار جناب أبی الائمه الاطهار عليه و على أخيه و آلهما آلاف السلام من الملك الغفار با وصف حرص موفور جاحدين اغمار و طمع نامحصر و معاندين اشرار و جهد غير مبرور متحذلقین سراپا انکار و سعی نامشکور متشدقین عظیم الانذار در اطفائی این انوار و اخفاای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقصای استفاضه و اشتھار می باشد و قلوب ارباب زیغ و عدوان و افئده اصحاب بغي و شنان بوجه کافی می خراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و سبر و اختبار قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و متحقق خواهد بود و شایه هر ریب و تردد از مناظر ضمائرشان خواهد زدود بالخصوص حدیث مدینه العلم که با وصف نعت و تعمق بعض اهل عصیت و لداد و زیغ و عناد نهایت شائع و مشتهر و ذائع و مستترست و روات و مخرجین و ذاکرین و مثبتین آن جمع وافر و جم متکاثر خارج از حصر حاصر می باشند لا محالة نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض و سائرین این آجام و غیاض قطعی و حتمی و یقینی و جزئی بودن آن بتحقیق خواهد رسید پائزدهم آنکه علماء جانبین و کمالی فریقین از صدر اول تا بحال باثبات و روایت و تحقیق و درایت این حدیث شریف اشتغال نموده مسالک و مناهج استبراک استسعاد پیموده اند و بعد ملاحظه مجموع عباراتشان هر گز شبھه در تحقق قطعیت آن پیرامون خاطر اهل انصاف نمی رسد و خلاف بعضی از شذاذ ارباب زیغ و اعتساف که سراسر جزاف و سفسافست کما سنین ان شاء الله تعالى لائق اعتماد و قابل اصحا نیست شانزدهم آنکه اگر بالفرض خلاف اهل خلاف درین باب شاذ و مض محل هم نمی بود و علمای سنیه در اثبات و نفی این حدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماماً بر ثبوت و تحقق این حدیث اتفاق و اطباق و ارتفاق و اصفاق دارند لهذا این حدیث متفق علیه فریقین می شد بوجوه عدیده خاصه بحسب افاده مخاطب ما در همین باب امامت تحفه بجواب دلیل چهارم از ادلہ عقلیه کما مز تقریر ذلک بالتفصیل فی مجلد حدیث الطیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰

بعون الله المنعم المنيل* فالعجب كل العجب* من الجاحد المخلد الى الردى و الشجب* كيف يطعن في هذا الحديث الثابت بالقطع و الجزم* المتحقق باليقين و الحتم* أليس هذا منه عناد للحق الباهر الزاهر* و الطاط للصدق السافر الظاهر* و اقدام على ما يسخط الغالب القاهر* و تقول فيما يؤذى النبي ص الطيب الطاهر* عليه و آله آلاف السلام ما بقى الفلك الدائر* و السقف السائر* بل و الذي انزل احسن الحديث و ميز بلاطه بين الطيب و الخبيث* لقد وطأ الجاحد لهذا الخبر موطن دحض المزالق* و القى نفسه في ضلع صعب الحوالق* و قد سلك مسلكاً يصل فيه الى الاحلام* و تطمس فيه الاعلام* و تعظم فيه البوالق و الجوابح* و تكثر فيه الهواتف و الصوائح* يضيع في غباره الوحدان* و يهلك في قاتمه الركبان* فتورد لسوء رايته على مناهل الخسران* و تبوء لزیغ طبعه منازل الخذلان* و الله العاصم عن امتطاء مراكب العدوان و اقتداء آثار الشنستان* و اتباع خطوات الشيطان* و التقول بما لم ينزل الله به من سلطان

۲۴۵ وجه در اثبات حدیث مدینه العلم بروایت ائمه طاهرين از أمير المؤمنین تا حضرت رضا علیهم السلام و دفع طعن از آن»

اشاره

و هر گاه این همه دانستی پس باید دانست که ترهات معجه شاهصاحب که در ابطال این حدیث شریف سراییده و هفووات مطربه که در رد و توهین این خبر منیف درآئیده اند مخدوش و موهون و مغشوش و مطعونست بچند

وجه اول

آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه و علی آبائه آلاف التحیة و الشاء در صحیفه شریفه خود بسند سلسله الذهب ابای کرام خویش علیهم الصلوٰۃ و السیٰل که روایت هر یکی ازین طیبین طاهرين معصومین صلوٰات اللّه و سلامه علیهم اجمعین برای ارباب ایمان و دین مفید اقصای جزم و حتم متین و مثمر منتهای قطع و یقینست روایت فرموده و فقیر در اینجا عبارت آن را که مشتمل بر حدیث مدینه العلم معه یک حدیث قبل و بعدست نقل می نمایم تا ناظر را مزید اطمینان و اعتماد و سکون و کمال بصیرت و ثلح صدر و رکون حاصل شود و هی هذه باسناده

قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و الہ و سلم ان قاتل الحسین فی تابوت من نار و علیه نصف عذاب اهل الدّنیا و قد شد بیداه و رجاله بسلاسل من النّار فنکس فی النّار حتی یقع فی قعر جهّنّم و له ریح یتعود اهل النّار الی ربّهم من شدّه نتنه و هو فیها خالد دائم العذاب الالیم کلما نضجت جلودهم بدّل اللّه لهم الجلود لا یفتر عنهم ساعه و یسوقون من حییم جهّنّم فالویل لهم من عذاب اللّه عز و جل و باسناده قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و الہ و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب و باسناده قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و الہ و سلم إذا كان يوم القيمة نوديت من بطان العرش نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ اخوک علی ابن أبي طالب

و محتجب نماند که کتاب صحیفة الرضا از کتب معروفة معتمده و اصول مشهوره مستنده است و صحت انتساب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱

آن بسوی جناب امام رضا علیه از کی السلام و التحیة و الشا از افادات اکابر اعلام و اجله عظام سنیه ظاهر و واضحست ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی در صدر کتاب الفردوس گفته اما بعد فانی رأیت اهل زماننا هذا خاصة اهل بلدنا اعرضوا عن الحديث و اسانیده و جهلوها معرفة الصحيح و السقیم و ترکوا الكتب التي صنفها ائمه الدين قدیما و حدیثا و المسانید التي جمعوها فی الفرائض و الشیئن و الحلال و الحرام و الآداب و الوصایا و الامثال و المواقع و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحادیث المحذوفة عنها اسانیدها التي لم یعرفها نقله الحديث و لم تقرأ على احد من اصحاب الحديث و طلبوا الموضوعات التي وضعها القصاص لینالوا بها القطیعات فی المجالس علی الطرقات ثبت فی کتابی هذا اثنی عشر الف حديث و نیفا من الاحادیث الصغار علی سبیل الاختصار من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحف المرؤیة عن النبی لعلی بن موسی الرضا و عمر بن شعیب الخ و جار اللّه ابو القاسم محمد بن عمر زمخشری در کتاب ریبع الابرار گفته کان یقول یحیی بن الحسین الحسینی فی اسناد صحیفة الرضا لو قرئ هذا الاسناد على اذن مجنوں لافق و عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفته الرضوی بفتح الراء و الضاد و فی آخرها الواو هذه النسبة الى الرّضاع و هو لقب علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن الحسین الحسینی فی اسناد صحیفة الرضا بالرّضاع المدفون بطوری صحیفة عن آبائه و جماعة من اولاده نسبوا إلیه یقال لکلّ واحد منهم الرّضوی و محب الدين ابو العباس احمد بن عبد اللّه الطبری الشافعی صحیفة الرضا را از مأخذ کتاب خود ریاض نصره قرار داده و جابجا در ریاض نصره و ذخائر العقبی احادیث از ان نقل کرده لیکن در هر دو کتاب این صحیفه شریفه را بمسند الرضا علیه السلام تعبیر نموده چنانچه در صدر ریاض نصره در بیان اصول و مأخذ کتاب خود بعد ذکر اربعینات گفته جزء مترجم بكتاب السنّه تأليف أبي الحسین محمد بن حامد بن السری جزء مترجم بكتاب العلل لابی زرعة عبد الرحمن بن عمرو الضّبی جزء مترجم بكتاب التحفة لابی عقیل محمد بن محمد بن علی بن محمد الصّابونی محمودی محاسبۃ النفس ماجابی الدعاء کتاب اليقین من عاش بعد الموت الاربعة لابی بکر بن ابی الدّنیا جزء یتضمن مسند الامام علی بن موسی الرضا فی فضل اهل البيت رضی اللّه تعالی عنهم الذریة الطاهرة للدولابی فضائل الصحابة رضی اللّه تعالی عنهم للبغوی جزء الحسن بن عرفه العبدی جزء من حدیث ابی بکر عبد اللّه بن ابی داود السجستانی و نیز در ریاض

نصره در فضائل امیر المؤمنین عليه السلام گفته ذکر انه اوّل من يقع بباب الجنّة بعد النّبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عن علیٰ قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يا علیٰ انک اوّل من يقع بباب الجنّة فيدخلها بغیر حساب بعد خرجه الامام على بن موسی الرضا فی مسنده و نیز در ان گفته ذکر اخبار

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲

جبرئيل عن الله تعالى ان علیا من النّبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بمنزلة هارون من موسی عن اسماء بنت عمیس قالت هبط جبرئيل عليه السلام على النّبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقال يا محمد ص ان ربک يقرئک السلام و يقول لك علی منک بمنزلة هارون من موسی لكن لا نبی بعد ک خرجه الامام على بن موسی الرضا و نیز در ان گفته

عن علی قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انک سید المسلمين و قائد الغر المحجلين و يعسوب الدين خرجه علی بن موسی الرضا

و نیز محب طبری در ریاض نصره بعد نقل حدیثی از کتاب شرف النبوة گفته و اخرج معناه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده بزيادة و لفظه يا علی اعطيت ثلاثا لم يجتمعن لغيرک مصاهرتی و زوجک و ولدیک و الرابعة لولاك ما عرف المؤمنون و نیز در ان گفته ذکر وصف حوریته فی الجنّة

عن علی رض قال لی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لما اسری بی الى السماء اخذ جبرئيل بیدی و اقعدنی على درنوک من درانیک الجنّة و ناولنی سفرجله فکنت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حورا لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا محمد ص قلت و عليك السلام من انت قالت انا الزاضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلاثة اصناف اعلای من عنبر و وسطی من کافور و اسفلی من مسک عجنبی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی ابن أبي طالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده

و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته و عن ع رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اربعة انا لهم شفیع يوم القيمة المکرم لذرتی و القاضی لحوائجهم وال ساعی فی امورهم عند اضطرارهم إلیه و المحب لهم بقلبه و لسانه اخرجه علی بن موسی الرضا

و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر تحريم الجنّة على من ظلمهم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان الله حرم الجنّة على من ظلم أهل بيته او قاتلهم او اغار عليهم او سبهم اخرجه الامام علی بن موسی الرضا

و نیز محب الدین طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر سبب تسمیتها فاطمة

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لفاطمة يا فاطمة تدرین لم سمیت فاطمة قال علی رضی الله عنه يا رسول الله لم سمیت فاطمة قال ان الله تعالى قد فطمتها و ذریتها عن النار يوم القيمة اخرجه الحافظ الدمشقی وقد روای الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و لفظه ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال ان الله تعالى فطم ابنتی فاطمة و ولدها و من احبتهم من النار و لذلك سمیت فاطمة

و نیز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر تزویج الله عز و جل علیا فی الملائكة الاعلی بمحضر من الملائكة عن علی رضی الله عنه قال قال لی رسول الله

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳

صلی اللہ علیہ وسلم اتاني جبرئيل فقال يا محمد ان اللہ یقرئک السلام يقول لك اني قد زوجت فاطمة بنتک من على بن أبي طالب في الملاع الاعلى فزوجها منه في الارض اخرجه الامام على ابن موسى الرضا في مسنده و نيز محب طبری در ذخائر العقبی گفته و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتاني ملک فقال يا محمد ان اللہ تعالیٰ يقول لك اني قد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدّر و الياقوت و المرجان و ان تنشره على من حضر عقد فاطمة من الملائكة و الحور العین و قد سر بذلك سائر اهل السموات و آنه سیولد بینهما ولدان سیدان فی الدنيا و سیسودان علی کهول الجنة و شبانها و قد تزین لذلك الجنة فاقر عینا يا محمد فائک سید الاولین و الآخرين اخرجه الامام على بن موسى الرضا

ونيز محب طبری در ذخائر العقبی گفته ذکر ان اللہ یغضب لغبیها و یرضی لرضایها

عن علی رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال يا فاطمة ان اللہ یغضب غبیک و یرضی لرضاک اخرجه ابو سعید فی شرف النبوة و اخرجه الامام على بن موسی فی مسنده و ابن المثنی فی معجمہ و عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشتد غصب اللہ و غصب رسوله و غصب ملائکته علی من اهرق دم بنی او آذاه فی عترته اخرجه الامام على بن موسی الرضا

ونيز در ان گفته ذکر طهارتہا عن حیض الادمیات تقدم فی اول الباب فی سبب تسمیتها فاطمة طرف من ذلك و عن اسماء قالت ولدت فاطمة بالحسن فلم ار لها دما فقلت يا رسول اللہ آنی لم ار لها دما فی حیض و لا نفاس فقال صلی اللہ علیہ وسلم اما علمت ان بتی فاطمة طاهرہ مظہرہ لا۔ یرى لها دم فی طمث و لا۔ ولا ده اخرجه الامام على بن موسی الرضا و نيز در ان گفته ذکر بربها بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم عن علی بن أبي طالب رضی اللہ عنہ قال کننا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حفر الخندق إذ جاءته فاطمة بکسرة من خبز فدفعتها إلیه فقال ما هذه يا فاطمة قالت من قرص اختبرته لبني جنتک منه بهذه الكسرة فقال يا بنتی اما انہا لأول طعام دخل فی فم اییک منذ ثلث اخرجه الامام على بن موسی الرضا و نيز در ان گفته ذکر زفاف فاطمة الى الجنة كالعروس عن علی رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحشر ابنتی فاطمة يوم القيمة و عليها حلۃ الكرامة قد عجنت بماء الحیوان فتظر إليها الخلائق فيعجبون منها ثم تکسی حلۃ من حل الجنة تشتمل على الف حلۃ مكتوب عليها بخط اخضر ادخلوا ابنة محمد ص الجنة على احسن صورة و اکمل هیئتہ و اتم کرامۃ و اوفر حظ فترف الى الجنة كالعروس و حولها سبعون الف جاریہ اخرجه الامام على بن موسی الرضا فی مسنده و نيز در ان گفته و عن اسماء بنت عمیس آنہا كانت عند فاطمة إذ دخل عليها النبی صلی اللہ علیہ وسلم و فی عنقها قلادة من ذهب

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴

اتاها بها على ابن أبي طالب رضی اللہ عنہ من سهم فی صار إلیه فقال لها يا بنیہ لا تغتری يقول الناس فاطمة بنت محمد و عليك لباس الجبارۃ غنیمة فقطعتها ل ساعتها و باعوها لیومها و اشترت بالشمن رقبہ مؤمنہ فاعتقتها فبلغ ذلك رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فسر بعشقها و بارک عليها اخرجه الامام على بن موسی الرضا و نيز در ان گفته ذکر آنه رضی اللہ عنہ اوّل من يقرع باب الجنۃ بعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم

من علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم يا علی انک اوّل من يقرع باب الجنۃ و يدخلها بغیر حساب بعدی اخرجه الامام على بن موسی الرضا و نيز در ان گفته و

عنها رضی اللہ عنہا قالت هبط جبرئيل علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و قال يا محمد ان ربک یقرئک السلام و يقول لك علی ای اسماء بنت عمیس منک بمنزلة هارون من موسی لكن لا نبی بعدك اخرجه الامام على بن موسی الرضا

و نیز در ان گفته ذکر اختصاصه بسیاده المسلمين و
ولایه المتقین عن عبد الله بن اسعد بن زراره قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لیله اسری بی انتهیت الى ربی عز و جل فاوی
الله الی او امرنی شک الروای فی علی ثلثا انه سید المسلمين و ولی المتقین و قائد الغر المحبلين اخرجه المحاملی و اخرجه الامام
علی بن موسی الرضا رضی الله عنه من حدیث علی رضی
و زاد یعسوب الدین و نیز در ان گفته ذکر وصف حوریته فی الجنۃ
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم لما اسری بی الى السماء اخذ جبریل بیدی و اقعدنی علی درنوک من
درانیک الجنۃ و ناولنی سفرجلة فکنت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا محمد فقلت و
عليک السلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلاثة اصناف اعلای من عنبر و وسطی من کافور و أسفلی من مسک
عجنتی بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی بن أبي طالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا
و نیز در ان گفته و

قد روی عن فاطمہ انها عقت عنهم و اعطت القابلة فخذ شاء و دینارا واحدا اخرجه الامام علی بن موسی الرضا
و لعل فاطمہ باشرت الاعطاء و كان مما عق به النبی صلی الله عليه و سلم عنهم او اسند الى فاطمہ لتحمله صلی الله عليه و سلم ذلك
عنها و يدل على ذلك ما روتہ اسماء بنت عمیس قالت عق رسول الله صلی الله عليه و سلم عن الحسن يوم سابعه بكشین املحین و
اعطی القابلة الفخذ و حلق راسه و تصدق بزنة الشعر ثم طلی راسه بیده المبارکة بالخلوق ثم قال يا اسماء الدم من فعل الجاهلیة فلما
كان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی الله صلی الله عليه و سلم و فعل مثل الاول قالت و جعله فی حجره وبکی صلی الله عليه و سلم
قلت فداک أبي و أمّی ما ابکاک قال ابني هذا يا اسماء إنه تقتله الفئة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۵

البالغیه من امّتی لا انا لهم شفاعتی يا اسماء لا تخبری فاطمہ فانها قریبۃ عهد بالولادة اخرجه علی بن موسی الرضا و نیز در ان گفته و
عن اسماء بنت عمیس قالت قبلت فاطمہ بالحسن فجاء النبی صلی الله عليه و سلم وقال يا اسماء هلمی ابني فدفعته إليه في خرقۃ
صغراء فالقاها عنه قائلًا لم اعهد ليکن ان لا تلفوا مولودا في خرقۃ صغراء فلتفته في خرقۃ بيضاء فاخذه و اذن في اذنه اليمنی و اقام
في اليسرى ثم قال لعلی ما سمیت ابني قال ما كنت لاسبقك بذلك فقال ولا انا سابق به ربی فهبط جبریل و قال ان الله يقرئك
السلام يا محمد و يقول على منك بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدك قسم ابنک هذا باسم ولد هارون فقال وما كان اسم
ولد هارون يا جبریل قال شبر قال ان لسانی عزتی فقال سمه الحسن ففعل فلما كان بعد حول ولد الحسین فجاء نبی الله صلی الله عليه
و سلم و ذکرت مثل الاول و ساقت قصة التسمیة كالاول و ان جبریل امره ان یسمیه باسم ولد هارون شبر فقال له صلی الله عليه و
سلم مثل الاول فقال سمه حسینا اخرجه الامام علی بن موسی الرضا

و نیز در ان گفته ذکر انهم علی خیل موصوفة بالصفات

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم إذا كان يوم القيمة كنت انت و ولدك على خیل بلق متوجه بالدر و
الياقوت فیامر الله بكم الى الجنۃ و الناس ينظرون اخرجه الامام علی بن موسی الرضا

و نیز در ان گفته اذکار تتضمن فضائل و اخبارا تختص بالحسین بن علی ذکر فضیلہ له رضی الله عنه
روی الامام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه ان الحسین بن علی دخل الخلاء فوجد لقمة ملقأة على الارض فدفعها الى غلام له
فقال له يا غلام ذکرینها إذا خرجت فاكلها الغلام فلیما ساله عنها قال اكلتها يا مولای قال اذهب انت حر لوجه الله ثم قال سمعت
جدی رسول الله يقول من وجد لقمة ملقأة فمسح او غسل ثم اكلها اعتقه الله من النار فلم لكن لاستبعد رجالا اعتقه الله من النار
وابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی الشافعی نیز از صحیفہ الرضا احادیث عدیده آورده و مثل محب طبری تعبیر از ان بمسند الرضا

کرده چنانچه در کتاب الاکتفاء فی فضل الاربعة الخلفاء در فضائل جانب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نقل حدیثی از کتاب شرف النبوة گفته و

خرج معناه علی بن موسی الرضا فی مسنده بزياده و لفظه یا علی اعطيت ثالثاً لم يجتمعوا الغير ک مصاهرتی و زوجک و ولدیک و لولک ما عرف المؤمنون و نیز در کتاب الاکتفاء گفته

وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لما اسری بی الى السماء اخذ جبریل بیدی و اقعدنی علی درنوك من درانیک الجنّه و ناولنی سفرجله فكنت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۶

لم ار احسن منها فقالت السیلام عليك يا محمد فقلت و عليك السیلام من انت قالت الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلاثة اصناف اعالي من عنبر و وسطی من کافور و اسفلی من مسک عجنتی بماء الحیوه ثم قال لی کونی فكنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی بن أبي طالب رضی الله عنه اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و نقل المحب الطبری فی ریاضه و نیز در کتاب الاکتفاء گفته و

عن اسماء بنت عمیس رضی الله عنها قالت هبط جبریل علی النبی صلی الله عليه و سلم فقال يا محمد ان ربک یقرئک السیلام و يقول لك علی منک بمنزلة هارون من موسی لكن لا نبی بعدک اخرجه الامام علی بن موسی الرضا فی مسنده و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی نیز بعض احادیث صحیفة الرضا را در وسیله المال آورده و نسبت اخراج آن بآن جانب فرموده چنانچه در وسیله المال گفته و

عن سیدنا علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لما اسری بی الى السماء اخذ جبریل بیدی و اقعدنی علی درنوك من درانیک الجنّه و ناولنی سفرجله فكنت اقبلها إذا انفلقت و خرجت منها حوراء لم ار احسن منها فقالت السیلام عليك يا محمد فقلت و عليك السیلام من انت قالت انا الراضیة المرضیة خلقنی الجبار من ثلاثة اصناف اعالي من عنبر و وسطی من کافور و اسفلی من مسک عجنتی بماء الحیوه ثم قال لی کونی فكنت خلقنی لاخیک و ابن عمک علی بن أبي طالب اخرجه الامام علی بن موسی الرضا

و علاوه برین همه آنکه محمد عابد بن احمد علی سندی در حصر الشارد که در ان اسانید کتب معتبره جمع نموده گفته و اما الأربعون من نسخه علی بن موسی الرضا عن آبائه فارویها بالسنده المتقدم الى الحافظ ابن حجر عن احمد بن ابی بکر المقدسی عن سلیمان بن حمزہ انا محمد بن ابراهیم انا الحسن بن محمد بن عباس الراسmi انا ابو بکر احمد بن علی بن خلف انا ابو القاسم الحسن بن محمد بن حبیب انا ابو بکر محمد بن عبد الله حفید العباس بن حمزہ انا ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی ازین عبارت ظاهرست که محمد عابد سندی اربعینی را که ماخوذ از صحیفة الرضا علیه السلامست بسنده متصل خود روایت می نماید و سنده خود را که مشتمل بر علمای اعلام اهل سنت مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و غیر اوست تا با ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر الطائی که بواسطه پدر خود احمد بن عامر الطائی روایت این صحیفه مقدسه از جانب امام رضا علیه السلام می کند می رساند و کفی بذلك بینه ظاهره علی وثوق هذه الصحیفة المبارکة الطاهره و حجه قاهره علی اعتماد تلك النسخه الميمونة الباهره و محمد عابد سندی از اکابر علمای مشهورین و اجله نبلای معروفین سنه است - مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشیخ محمد محمد عابد السندي بن احمد علی بن یعقوب الحافظ من بنی ابی ایوب الانصاری ولد بلده سیون و هی علی شاطئ النهر شمالی حیدرآباد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷

السنده ممّا یلی بلده بوبک هاجر جده الملقب بشیخ الاسلام الى ارض العرب و كان من اهل العلم والصلاح و اقام الشیخ محمد عابد

بزييد داره علم باليمين معروفة و استفاد من علمائها و اقتبس من اشعة عظمائها حتى عد من اهلها و دخل صناعة اليمين يتطلب لامامهم و تزوج ابنة وزيره و ذهب مره سفيرا من امام صناعه الى مصر و كان شديد التحنن الى ربوع طيبة و عاود مره ارض قومه فدخل نوارى بلدة بارض السندي ممالي بندر کراچی و اقام بها ليالي معدودات ثم عاد الى المدينة الطيبة و ولی ریاسة علمائها من قبل والى مصر و خلف من مصنفاته كتاب ميسوطة و مختصرة منها كتاب المواهب اللطيفة على مسند الامام أبي حنيفة و كتاب طوالع الانوار على الدر المختار و كتاب شرح تيسير الوصول الى احاديث الرسول بلغ منه الى كتاب الحدود و يقال له شرح على بلوغ المرام للحافظ ابن حجر و كان ذا عصبية للمذهب الحنفي ولذلك تعقبه في بعض الرسائل له السيد العلام اخونا احمد بن حسن الحسيني القنوجي البخاري العرشى توفى محمد عابد يوم الاثنين من ربيع الاول سنة ۱۲۵۷ و دفن بالبيع و لم يخلف عقبا رحمه الله و مستر نماند كه نزد نحيف از صحیفه الرضا عليه السلام دو نسخه موجودست که يکی از ان مروی ابو الفتح عبید الله بن عبد الكريم بن هوازن القشيري النيسابوري الشافعیست و دیگری مروی صدر الدين ابو الماجماع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی الجوینیست و این هر دو از علمای اعلام و محدثین فخام سنیه می باشند اما ابو الفتح القشيری پس تاج الدين سبکی در طبقات شافعیه گفته عبید الله بن عبد الكیریم بن هوازن ابو الفتح بن الاستاذ أبي القاسم الصوفی القشیری النيسابوري و كان فاضلاً كثير العبادة له مصنفات في الطريقه و سکن اسپراین الى حين وفاته و سمع الحديث من والده و عبد الغافر الفارسی و أبي عثمان سعید بن محمد الحیری و أبي حفص بن مسروق و غيرهم توفی سنہ احدی و عشرین و خمسماہ و اما صدر الدين حموی پس مفاخر إلیه و ما ثر غالیه و عظمت و جلالت و رفت و نبات او بر ناظر معجم مختص و تذكرة الحفاظ و عبر ذهبي و مرآة الجنان يافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوي و نظم درر السقطین محمد بن يوسف زرندي و توضیح الدلائل شهاب الدين احمد و جواهر العقدين نور الدين سمهودی و غير ان واضح و لائحته و قد من اکثر عبارات هذه الكتب في مجلد حديث الطیر و روایت فرمودن جانب امام رضا عليه السلام این حدیث شریف را بالفظی که در صحیفه الرضا مذکورست در ما بعد ان شاء الله تعالى از روایت عاصمی و ابن النجاشی و واضح و لائق خواهد شد و لا ریب ان روایه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸

هذا الامام المعصوم اعني على بن موسى الرضا عليه من السلام ما لا يدركه نفاد و لا انقضاؤ كافية لمن رام الحق بالتلمس والاقتناء و وافية لمن تلقى الصدق بالقبول والارتضاء لا ينكرها الا من الف النصب فاظلم عليه الفضاء و لا يجحدها الا من اضرم البعض فبات على جمر الغضا و لا يطعن فيها الا من سبقت فيه بالشقا سوابق القدر والقضاء و لا يقدح فيها الا من مرق فهو لحيته و رينه في اللظى للخضا

وجه دوم

آنکه جانب امام رضا عليه و على آباء و ابنائه المعصومين آلاف التحية و الثنا حديث مدينة العلم را بالفظ دیگر نیز از آباء اطهار خود عليهم آلاف السلام من الملك الغفار روایت فرموده چنانچه علامه ابن المغازی در كتاب المناقب در سياق طرق این حدیث شریف گفته اخربنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله تعالى فيما اذن لی في روایته عنه ان ابا طاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی یحدثهم نا محمد بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عیسی سنه عشر و ثلاثمائه نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقى الصغار بالبصرة سنه اربع و اربعين و مائتين

نا ابو الحسن على بن موسى الرضا قال حدثني أبي عن ابيه عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده على بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه على بن أبي طالب قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا على انا مدينة العلم و انت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من قبل الباب

و مختفی نماند که سند جناب امام رضا عليه السلام سندیست که بیان جلالت مرتب و عظمت متزلت ان خارج از نطاق طرق بشریست لیکن نبذی از آثار و برکات آن بنابر افادات اکابر اعلام و امائل فخام سنیه علاوه بر ما سبق باید شنید ابو سعد منصور بن الحسین الابی الوزیر در کتاب نثر الدرر علی ما نقل عنه گفته

حدث ابو الصلت قال كنت مع علی بن موسی و قد دخل نیسابور و هو راکب بغلة شهباء فغدا الى طبله علماء البلد احمد بن حرب و یاسین بن النضر و یحيی بن یحيی و عده من اهل العلم فتعلقاوا بلجامه فی المربعة فقالوا بحق آبائک الطاهرين حدثنا بحدث سمعته من ایک قال حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني أبي الصادق جعفر بن محمد قال حدثني أبي باقر علم الانبياء محمد بن علی قال حدثني أبي سید العبادین علی بن الحسین قال حدثني أبي سید شباب اهل الجنة الحسین بن علی قال سمعت أبي سید العرب علی بن أبي طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الإسناد على مجنون لبرئ من جنونه و روی عن عبد الرحمن بن أبي حاتم مثل ذلك يحکیه عن ابیه و انه قرأه على مصروع فافاق و علامه نور الدین علی بن محمد بن الصباغ المالکی المکی در

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹

فصول مهمه گفته و

روی المولی السعید امام الدنيا عماد الدين محمد بن أبي سعید بن عبد الكریم الوزان فی محرم سنة ست و تسعین و خمسماهه قال اورد صاحب کتاب تاریخ نیسابور فی کتابه ان علی بن موسی الرضا لما دخل الى نیسابور فی السفرة التي خص فيها بفضیله الشهادة كان فی قبله مستوره بالسقلاط علی بغلة شهباء و قد شق سوق نیسابور فعرض له الامامان الحافظان للحادیث البؤیه و المثابران علی السنۃ المحمدیة ابو زرعة الرازی و محمد بن اسلم الطوسي و معهما خلاقی لا يحصلون من طلبة العلم و الحدیث و اهل الروایه و الدرایه فقالا له ایها السید الجلیل ابن الساده الائمه بحق آبائک الطاهرين و اسلامک الاکرمین الا ما اریتنا وجهک المبارک المیمون و رویت لنا حدیثا عن آبائک عن جدک محمد صلی الله علیه وسلم نذکرک به فاستوقف البغلة و امر غلمانه بکشف المظلة عن القبة و اقر عيون تلك الحالات برؤیه طلعته المبارکة فكانت له ذؤابتان مدلیتان علی عاتقه و النّاس كلهُم قیام علی طبقاتهم ينظرون إلیه و هم ما بين صارخ و باک و متفرغ فی التراب و مقیبل لحافر بغلته و علاـ الفجیج فصاحت الائمه و الفقهاء و العلماء معاشر النّاس اسمعوا و عوا و انصتوا لسماع ما ینفعکم و لا تؤذونا بکثرة صراخکم و بكائكم و كان المستملی

ابو زرعة الرازی و محمد بن اسلم الطوسي قال علی بن موسی الرضا حدثني أبي موسی الكاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علی زین العابدین عن ابیه الحسین الشهید بکربلاه عن ابیه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه انه قال حدثني جبرئیل قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالى يقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی ثم ارخی الستر علی القبة و سار فعده اهل المحابر والد و ای الذین كانوا یکتبون فاناخوا علی عشرین الفا قال الاستاذ ابو القاسم القشیری اتصل هذا الحدیث بعض امراء السامانیه فکتبه بالذهب و اوصلی ان یدفن معه فی قبره فروی فی النوم بعد موته فقيل له ما فعل الله بك قال غفر لی بتلفظی بلا الله الا الله و تصدیقی بان محمداما رسول الله و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی

و نیز در جواهر العقدین این روایت را از تاریخ نیسابور بواسطه فصول مهمه نقل نموده و قول ابو القاسم قشیری نیز آورده و بعد از ان گفته و ذکر الجمال الزرندی فی کتابه معراج الوصول ان الحافظ ابا نعیم روی هذا الحدیث بسنده عن اهل البيت يعني المذکورین علی بن ابی طالب سید الاولیاء

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سید الانبیاء قال حدثني جبرئیل سید الملائكة قال قال الله تعالى إِنَّمَا أَنَا لِلَّهِ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدُنِی

فمن جاءنى منکم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصنی و من دخل حصنی امن عذابی قال

و في رواية غير أبي نعيم قال الله تعالى كلمة لا إله إلا الله حصنى الحديث

ثم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰

نقل ما قاله القشيري و زاد عقب قوله و تصديقى بان محمدًا رسول الله و كتابتى هذا الحديث بالذهب تعظيمًا له و احتراما و قال الحافظ جمال الدين المذكور و قال ابو الليث عبد السلام بن صالح الھروي كنت مع على بن موسى الرضا و قد دخل نيسابور و هو على بغلة له شهباء فغدا في طلبه العلماء من اهل البلد

و هم احمد بن حرب و ابن المضر و يحيى بن يحيى و عدة من اهل العلم فتعلقا بلجامه في المربعة و قالوا له بحق آبائك الطاهرين حدثنا بحديث سمعته من ايک فقال حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر الصادق ابن محمد قال حدثني أبي باقر علم الانبياء محمد بن علي قال حدثني أبي سيد العابدين علي بن الحسين قال حدثني أبي سيد شباب اهل الجنة الحسين بن علي قال سمعت أبي سيد العرب علي بن أبي طالب يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان

قال الامام احمد بن حنبل رحمه الله لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنته و روى بعضهم ان المستملى لهذا الحديث ابو زرعة الرازى و محمد بن اسلم الطوسي انتهى و شهاب الدين احمد بن حجر الهيثمي المكى در صواعق در ذكر جناب امام رضا عليه السلام گفته و لمما دخل نيسابور كما في تاريخها و شق سوقها و عليه مظلمة لا يرى من ورائها تعرض له الحافظان ابو زرعة الرازى و محمد بن اسلم الطوسي و معهما من طلبة العلم و الحديث من لا يحصى فتضليل عاليه ان يريهم وجهه و يروى لهم حديثا عن آبائه فاستوقف البغلة و امر غلمانه بكشف المظلمة و اقر عيون تلك الخلاائق بروية طلعته المباركة فكانت له ذؤابتان مدليتان على عاتقه و الناس بين صارخ و باك و متمنغ في التراب و قبل لحافر بغلته فصاحت العلماء معاشر الناس انصتوا و استملوا منه الحافظان المذكوران فقال حدثني أبي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه الحسين عن ابيه على بن أبي طالب رضي الله عنهم قال حدثني حبيبي و قوله عيني رسول الله صلى الله عليه وسلم قال حدثني جبريل قال سمعت رب العزة يقول لا إله إلا الله حصنى فمن قالها دخل حصنى و من دخل حصنى امن من عذابي ثم ارخي الستر و سار فعد اهل المحابر و الدوى الذين كانوا يكتبون فانافوا على عشرين الفا و

في رواية ان الحديث المروى الايمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان

ولعلهما واقutan قال احمد لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنته و مرتضى محمد بن معتمد خان الحارثي البدخشانى در مفتاح النجا گفته

قال صاحب تاريخ نيسابور في كتابه ان على بن موسى الرضا لما دخل نيسابور كان في مهد على بغلة شهباء عليها مركب من فضة خالصة فعرض له بالسوق الامامان الحافظان للحاديـث النبوـيـة ابو زرعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱

و محمد بن اسلم الطوسي فقالا ايها السيد ابن السادة ايها الامام ابن الائمه ايها السلالة الظاهرة الرضيـة ايها الخلاصـة الزاكـية النبوـيـة بحق آبائك الـاطـهـار و اسلافـك الـاـكرـمـين الـاـمـاـنـاـ و جـهـكـ المـبارـكـ المـيمـونـ و روـيـتـ لناـ حـدـيـثـاـ عنـ آـبـائـكـ عنـ جـدـكـ نـذـكـرـكـ به فاستوقف البغلة و رفع المظلمة و اقر عيون المسلمين بطلعـتهـ المـبارـكـةـ المـيمـونـةـ فـكـانتـ ذـؤـابتـيـ رسولـ اللهـ صـ وـ النـاسـ عـلـىـ طـبـقـاتـهـمـ قـيـامـ كـلـهـمـ وـ كـانـواـ بـيـنـ صـارـخـ وـ باـكـ وـ مـمزـقـ ثـوـبـهـ وـ متـمـنـغـ فـيـ التـرـابـ وـ مـقـبـلـ حـزـامـ بـغـلـتـهـ وـ مـطـولـ عـنـقـهـ إـلـىـ مـظـلـةـ الـمـهـدـ إـلـىـ انـ اـنـتـصـفـ النـهـارـ وـ جـرـتـ الـدـمـوعـ كـالـانـهـارـ وـ سـكـنـتـ الـأـصـوـاتـ وـ صـاحـتـ الـائـمـةـ وـ الـقـضـاءـ مـعـاـشـ النـاسـ اـسـمـعـواـ وـ لـاـ توـذـواـ رسولـ اللهـ صـلـىـ اللهـ عـلـيـهـ وـ سـلـمـ فـيـ عـرـتـهـ وـ اـنـصـتـواـ وـ اـمـلـىـ وـ عـدـ منـ الـمـحـابـرـ اـرـبـعـ وـ عـشـرـونـ الفـاـ سـوـىـ الدـوـىـ وـ الـمـسـتـمـلـىـ ابوـ زـرـعـةـ الـراـزـىـ وـ مـحـمـدـ بنـ

اسلم الطوسی فقال ص حديثی أبي موسی بن جعفر الكاظم قال حديثی أبي جعفر بن محمد الصادق قال حديثی أبي محمد بن على الباقر قال حديثی أبي على بن الحسين زین العابدین قال حديثی أبي الحسين بن على شهید کربلا قال حديثی أبي امیر المؤمنین علی بن أبي طالب شهید ارض الكوفة قال حديثی اخی و ابن عمی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال حديثی جبریل قال سمعت رب العزّة سبحانه و تعالی يقول کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی صدق الله سبحانه و تعالی و صدق جبریل و صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم و الائمه

اقول ذکر أبي زرعة و محمد بن اسلم فی هذه الرواية و هم من بعض الرواية و الثابت اسحاق بن راهويه و يحيى بن يحيى و انما كان لابی زرعة فی تلك السنة عشر سنین و اما محمد بن اسلم فایضا کان ابتداء طلبة للحادیث و لم يكن ح من المشهورین و الله اعلم قال الشیخ الكامل الاستاذ ابو القاسم عبد الكریم بن هوازن القشیری ان هذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب و اوصی ان یدفن معه فلما مات رای فی المنام فتیل ما فعل الله بك فقال غفر لی بتلفظی بلا الله و تصدیقی محمیدا رسول الله مخلصا فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیما و احتراما و

حدث ابو الصلت قال كنت مع على بن موسی الرضا رض و قد دخل نیسابور و هو راکب بغلة شهباء فغدا الى طلبه علماء البلد احمد بن حرب و یاسین بن نصر و یحيی بن یحيی و عده من اهل العلم فتعلقا بـلجامه فقالوا بحق آبائک الطاهرين حدثنا بـحدیث سمعته من ایک قال حديثی أبي العبد الصالح موسی بن جعفر قال حديثی أبي الصادق جعفر بن محمد قال حديثی أبي باقر علم الانبیاء محمد بن على قال حديثی أبي سید العابدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲

علی بن الحسين قال حديثی أبي سید شباب اهل الجنة الحسين بن علی قال سمعت أبي سید العرب علی بن أبي طالب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول الایمان معرفة بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنونه

اقول الواقعه واحدة و اما الحدیث الـذی رواه رضی الله عنه

فـفـیـالـرـوـایـةـالـاـوـلـیـاـنـهـلـاـهـلـاـلـلـهـحـصـنـیـالـیـآـخـرـهـوـفـیـالـرـوـایـةـالـثـانـیـاـنـهـالـاـیـمـانـمـعـرـفـةـبـالـقـلـبـالـیـآـخـرـهـ

و يمكن التوفیق بـان یقال کان حدث بـکلاـالـحـدـیـثـینـ وـالـلـهـاـعـلـمـ وـمـوـلـوـیـ رـشـیدـالـدـینـخـانـدرـرسـالـهـ حقـمـیـنـ گـفـتـهـ وـاـزـآـنـجـمـلـهـ است روایت مشهوره که صاحب تحفه مد ظله العالی در تحفه اثنا عشریه از کامل ابن اثیر و صاحب الفصول من الامامیه و شیخ ابن حجر در صواعق و مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا از تاریخ نیشابور و شیخ عبد الحق محدث دھلوی در شرح سفر السعادة از دیلمی و دیگر علمای کرام در تالیفات خود آورده‌اند و روایت پر کرامت این ست که چون حضرت امام علی رضا در نیشابور داخل شدند بر استری سوار بودند شقيق بلخی که از اعاظم صوفیه اهل سنتست پیش پیش امام می‌رفت و جلوداری می‌کرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بـچادرـهـایـخـودـبـرـاـمـسـایـهـکـرـدـ وـحـافـظـابـوـزـرـعـهـراـزـیـ وـمـحـمـدـبـنـاـسـلـمـطـوـسـیـ کـهـاـزـجـمـلـهـاـکـاـبـرـعـلـمـاءـ وـمـحـدـثـینـدرـانـشـہـرـبـوـدـنـدـبـاـجـمـیـعـطـلـهـعـلـمـ وـکـتـبـحـدـیـثـاـزـمـدـارـسـ وـرـبـاطـاتـخـودـبـرـایـزـیـارـتـ اـمـامـبـرـآـمـدـنـدـ وـغـوـغـایـعـظـیـمـ در شهر برخواست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که روی مبارک بـایـشـانـ نـمـایـدـ وـمـحـدـثـینـاـهـلـسـنـتـ

التماس نمودند که حدیثی از آباء و اجداد امجاد خود جهت ایشان روایت کنند بعد از تضرع بـسـیـارـ اـمـامـ قـبـولـ اـیـنـ معـنـیـ نـمـودـهـ استـ

را که بر آن سوار بـوـدـنـدـبـاـزـدـاشـتـنـدـ وـغـلامـانـ رـاـ اـمـرـ فـرـمـوـدـنـدـ کـهـپـرـدـهـ اـزـ روـیـ مـبـارـکـ بـرـدـاشـتـنـدـ وـچـشمـ خـلـائقـ رـاـ بـرـوـایـتـ طـلـعـتـ پـرـ

کـرامـتـ خـودـ روـشـنـ سـاخـتـنـدـ وـنـظرـ مرـدـمـ چـونـ بـدـوـ گـیـسوـیـ مـبـارـکـ وـیـ کـهـ بـدـوـشـهـایـ خـودـ اـنـدـاخـتـهـ بـوـدـنـدـ اـفـتـادـ بـتـضـرـعـ وـ زـارـیـ

درـآـمـدـنـدـ بـعـضـیـ گـرـیـهـ وـ فـرـیـادـ نـمـودـنـدـ وـ بـعـضـیـ خـودـ رـاـ درـخـاـکـ اـنـدـاخـتـهـ بـوـدـنـدـ وـ بـعـضـیـ سـمـ اـسـتـ رـاـ بـوـسـهـ مـیـ دـادـنـدـ آـنـگـاهـ عـلـمـاءـ فـرـیـادـ

بـرـآـورـدـنـدـ وـ گـفـتـنـدـ اـیـمـعاـشـ نـاسـ زـمـانـیـ سـاـکـتـ باـشـیدـ چـونـ سـاـکـتـ شـدـنـدـ شـیـخـ اـبـوـ زـرـعـهـ وـ مـحـمـدـبـنـاـسـلـمـ باـزـ اـعـادـهـ التـمـاسـ نـمـودـنـدـ وـ

گفتند اگر یک دو حدیث بسند ابای خود که سلسلة الذہب است این وقت که مجمع خلق الله است روایت فرمای کمال منت خواهی نهاد امام بسند آبای خود روایت این حدیث فرمود

لا اله الا الله حصنی و من قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی

مرویست که عدد جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشته قریب بست هزار می شد و امام احمد ره چون این سند را ذکر

می کرد می گفت لو قرئ علی مجنون لافق او علی مريض لبرئ انتهت الروایة و صاحب مفتاح النجا بعد نقل این روایت فرموده قال

الشیخ الكامل الاستاذ ابو القاسم عبد الكریم بن هوازن القشیری ان هنذا الحدیث بهذا السند بلغ بعض امراء السامانیة فكتب بالذهب

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳

و اوصلی ان یدفن معه فلما مات روی فی المنام فقیل ما فعل الله بک فقال غفر لی بتلفظی بلا الله الا الله و تصدیقی بمحمد رسول الله

مخلصا فانی کتبت هذا الحدیث بالذهب تعظیما و احتراما انتهی کلام الفاضل الرشید فی الحق المیین و فاضل رشید در ایضاح نیز این

حکایت را بهمین عنوان مع قول احمد و نقل ابو القاسم قشیری ذکر کرده و نیز در ایضاح عبارت صواعق ابن حجر را که مشتمل بر

این حکایت و قول احمدست بالفاظها نقل کرده و مولوی ولی الله لکھنؤی نیز در مرآة المؤمنین عبارت مذکوره صواعق را ذکر

نموده بالجمله بعد درک مکرر روایت فرمودن جناب امام رضا علیه السلام حدیث مدینة العلم را خصوصا باین سند یتبرک در

قطعیت این حدیث شریف هرگز اهل ایمان را ریی باقی نمی ماند و هر چند دلائل خاصه و عامه عصمت جناب امام رضا علیه

السلام افزون از حد حصر و شمارست لیکن در این جا بعض حجج خاصه از کتب عامه باید شنید محمد بن محمود الحافظی

البخاری المعروف بخواجه پارسا در فصل الخطاب در ذکر آن جناب آورده و

عن موسی الكاظم رضی الله عنه انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام و امیر المؤمنین رضی الله عنه معه فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنک ینظر بنور الله عز و جل و ینطق بحکمته یصیب و لا یخطی و یعلم و لا یجهل و قد ملی

حکما و علماء

و فی هذه الرؤیا العمامة سلطان الله عز و جل و العصا قوۃ الله سبحانه و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة در ذکر آنجناب گفته

و

عن موسی الكاظم رضی الله عنه انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه معه فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنک ینظر بنور الله عز و جل و ینطق بحکمته یصیب و لا یخطی و یعلم و لا یجهل قد ملی حکما

و علماء

و شیخ عبد الحق دھلوی در رساله فضائل و احوال ائمه اطهار که مترجم از فصل الخطاب است گفته روایتست از موسی کاظم رضی

الله عنه که گفت رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بادی بود پس گفت رسول

خدا صلی الله علیه وسلم علی پسر تو می بیند بنور خدا عز و جل و گویا می کرد و بحکمت ولی سبحانه و وی در اجتهد صواب

کند و برآ خطا نرود و بداند و چیزی ازو نادانسته نماند پروردۀ شده است بحکمت و علم و در میان خواب این دو کلمه نیز آمده که

العمامة سلطان الله و العصا قوۃ الله سبحانه یعنی دستار علما محل ظهور سلطنت الهیست عز اسمه و عصای ایشان مظہر قوت وی

تعالی انتهی و مولوی میین لکھنؤی در وسیله النجاة گفته و

فی فصل الخطاب عن موسی الكاظم انه قال رایت رسول الله ص فی المنام و امیر المؤمنین علی معه فقال رسول الله علی ابنک ینظر

بنور الله عز و جل و ینطق بحکمته و لا یخطی و یعلم و لا یجهل قد ملی حکما و علماء

یعنی رسول خدا و علی مرتضی بحضرت امام موسی کاظم در رویا فرمودند که فرزند تو علی الرضا می بیند بنور خدا و می گوید

بحکمت خدا که همه صوابست و احتمال خطا ندارد و عالمست که در ان جهل را دخلی نیست و پر کرده شده سینه بی کینه او از

علم و حکمت انتهی و مولوی ولی الله

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴

لکھنؤی در مرآة المؤمنین در ذکر امام رضا علیه السلام گفته

عن ایه موسی الكاظم علیه السلام انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام و امیر المؤمنین علی رضی الله عنہ معه فقال رسول الله صلعم علی ابنک ينظر بنور الله عز وجل و ينطق بحکمة يصیب ولا يخطئ و يعلم ولا يجهل قد ملی حکما و علماء فاضل رسید در ایضاح این حدیث را از فصل الخطاب نقل کرده و از شواهد النبوة نیز نقل نموده و عبارت رساله شیخ عبد الحق که مشتمل بر ترجمه این حدیث شریفست نیز در آن آورده و محمد بن محمود الحافظی البخاری النقشبندی المعروف و بخواجه پارسا در فصل الخطاب گفته و

قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنہما ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه لولایه عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لأنّه کان رضا الله عز وجل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه و خصّ من بین آباء الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون كما رضی به الموافقون و کان ابوه موسی الكاظم رضی الله عنہ يقول ادعوا لی ولدی الرضا و إذا خاطبه قال يا ابا الحسن و ملا عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة در حال امام رضا علیه السلام گفته لقب وی رضاست

قیل لابی جعفر محمد بن علی الرضا رضی الله عنہما ان اباک سماه المامون الرضا و رضیه لولایه عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عز وجل فی سمائه و رضا رسوله صلی الله علیه وسلم فی ارضه و خصّ من بین آباء الماضین بذلك لأنّه رضی به المخالفون كما رضی به الموافقون و کان ابوه موسی الكاظم رضی الله عنہ يقول ابا الحسن

و شیخ عبد الحق دھلوی در رساله فضائل و احوال ائمّه که مترجم از فصل الخطاب است گفته ابو جعفر محمد بن علی رضا رضی الله عنہما را گفتند پدر ترا مامون رضا نام نهاد که بولایت عهد وی راضی شد گفت بلکه حق جل و علا او را رضا نام کرد زیرا که وی مرضی خدای تعالی بود در آسمان و مرضی رسول وی در زمین و وی مخصوص شد از میان؟؟؟ پسراوش که گذشته اند باین نام زیرا که راضی شدند بوی مخالفان همچنان که راضی شدند بوی موافقان و پدر وی موسی کاظم رضی الله عنہ چون او را نزد خود می طلبید می گفت بخوانید ولد مرا که رضاست و چون با وی خطاب می کرد می گفت يا ابا الحسن انتهی و مولوی محمد میین لکھنؤی در وسیله النجاه گفته روایت است که بخدمت امام محمد تقی عرض کردند که گروهی گمان بردنده که والد بزرگوار شما را مامون ملقب برضا گردانید در وقتی که انحضرت را برای ولایت عهد خود اختیار کرد حضرت فرمود حق سیحانه او را برضا مسمی گردانید برای آنکه پسندیده خدا بود در اسمان و رسول خدا و ائمه هدی در زمین ازو خوشنود بودند و انحضرت را باین لقب گرامی مخصوص گردانیدند برای آنکه مخالفان و دشمنان او را پسندیدند و راضی بودند چنانکه موافقان و دوستان ازو خوشنود بودند و اتفاق دوست و دشمن بر خوشنودی مخصوص آن حضرت بود لهذا باین لقب مخصوص شد و حضرت امام

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۵

موسی کاظم علیه السلام پیوسته فرزند پسندیده خود را رضا می نامید و می فرمود که بخوانید فرزند مرا رضا و چون بان حضرت خطاب می کرد آن حضرت را ابو الحسن می نامید- و مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآة المؤمنین گفته و قیل لابی جعفر بن علی الرضا علیهمما السلام ان اباک سماه المامون بالرضا و رضیه لولایه عهده فقال بل الله سبحانه سماه الرضا لانه کان رضا الله عز وجل فی سمائه و رضا رسوله صلعم فی ارضه و خصّ من بین آباء الماضین بذلك لانه رضی به المخالفون كما رضی به الموافقون انتهی و غیر خفی ان روایة هذا المعصوم

السموم الشهيد المظلوم* هذا الخبر النافع كالمسك المشموم* بهذا السنن المزري بالدر المنظوم* عن جدّه مدينة العلوم* عليه و آله آلاف السلام من الحق القيوم* كاف لاذعان ارباب الحلوم* واف بايقان ذوى الالباب و الفهوم* و عاف من آثار اهل الصال قاطبة الرسوم* و مرسل على نواجم اصحاب الشمال موبقة السموم* فلا يطعن فيه الا من قلبه مختوم و شقاء محظوم* و لا يرتاب فيه الا من دينه مثلوم و عرضه مكلوم

وجه سوم

آنکه ابو بکر عبد الرزاق بن همام بن نافع الصناعی این حدیث شریف را بسنند صحیح از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در کتاب المستدرک علی الصحیحین بعد تصحیح و تحقیق حدیث مدینه العلم از روایت ابن عباس گفته و لهذا الحديث شاهد

من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدثی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال بیخاری و انا سأله حدثی النعمان بن هارون البلدی بیلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزیدالجزانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و روایت کردن عبد الرزاق این حدیث شریف را بسنند مذکور از تاریخ بغداد خطیب بغدادی نیز علی ما نقل عنه بشوت می‌رسد و بر ناظر کتاب المناقب علامه ابن المغازلی و تاریخ دمشق علامه ابن عساکر و کفایة الطالب حافظ کنجی نیز این معنی متضخم و متحققت کما ستفق علیه فيما بعد انشاء الله تعالی و هر چند بعد حکم حاکم بصحت سنده این روایت احتیاجی بتوثیق رجال سنده عبد الرزاق نیست مگر نظر بتوضیح و تصریح شطری از جلالت شان و سمو مكان ایشان حسب افادات منقدین اعیان سننه مذکور می‌شود اما سفیان ثوری پس اصحاب صحاح سته جمیعا اخراج حدیث او کرداند و عظمت مرتبت و علو منزلت او نزد سننه بیش از انسنت که محتاج بیان بوده باشد ابو حاتم محمد بن حبان البستی در کتاب الثقات گفته سفیان بن سعید بن مسروق بن حمزه بن رافع بن موھبہ بن ابی عبد الله بن نصر بن ثعلبہ بن ملکان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶

بن ثور بن عبد مناء بن اد بن طابخه بن الیاس بن مصر بن نزار بن معد بن عدنان ابو عبد الله الثوری یروی عن عبد الله بن دینار روی عنه شعبه و ابن المبارک و النّاس و هم اخوه اربعة سفین و المبارک و حبیب و عمر بنو سعید بن مسروق و كان سفیان من سادات زمانه فقها و ورعا و حفظا و اتقانا کان مولده سنہ خمس و تسعین فی اماره سلیمان بن عبد الملک فلما قعد بنو العباس راویه المنصور علی ان یلی الحکم فابی و خرج هاربا للنصف من ذی القعده سنہ خمس و خمسین و مائة ثم لم یرجع إلیها حتی مات و کان مولده بالبصرة فی دار عبد الرحمن بن مهدی فی شعبان سنہ احدی و ستین و مائة و هو ابن ست و ستین سنہ و قبر فی مقبرة بنی كلب بالبصرة و اوصی الى عیمار بن یوسف و کان ابن اخته بکتبه لیمحوها و لیس لسفیان عقب کان له ابن فمات قبله و عبد الکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت ثوری گفته و اما نسب ثور بن عبد مناء فالامام ابو عبد الله سفین بن سعید بن مسروق بن حمزه بن حبیب بن رافع بن موھبہ بن ابی عبد الله بن نصر بن ثعلبہ بن ملکان بن ثور بن عبد مناء بن اد بن طابخه بن الیاس بن مصر بن نزار بن معد بن عدنان الثوری الكوفی یروی عن عبد الله بن دینار روی عنه سعید و ابن المبارک و هم اربعة اخوه سفین و المبارک و حبیب و عمر بنو سعید و کان من سادات اهل زمانه فقها و ورعا و حفظا و اتقانا شمائله فی الصلاح و الورع اشهر من ان یحتاج الى الإغراق فی ذکرها کان مولده سنہ فی اماره سلیمان بن عبد الملک فلما قعد بنو العباس راویه المنصور علی ان یلی الحکم فابی و خرج من الكوفة هاربا للنصف من ذی القعده سنہ ۱۴۴ ثم لم یرجع إلیها حتی مات بالبصرة فی دار عبد الرحمن بن مهدی فی شعبان

سنة ۱۶۱ و هو ابن ست و ستين و قبره في مقبرة بنى كلب بالبصرة قال ابو حاتم وقد زرته و مجد الدين مبارك بن محمد المعروف بابن الاثير الجزري در جامع الاصول گفته سفين الثوري هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع بن عبد الله بن موهبة بن منقد بن نصر بن الحكم بن الحارث بن مالک بن ملکان بن ثور بن عبد مناء بن اد بن طابخه بن الياس بن مضر الثوري الكوفي امام المسلمين و حجۃ اللہ علی خلقه یفوت فضائله الاختصار و تعجز العادين جمع فی زمنه بين الفقه و الاجتهداد فيه و الحديث و الزهد و العبادة و الورع و الثقة و إليه المتنبه في علم الحديث و غيره من العلوم اجمع الناس على دینه و زهده و ورعه و ثقته و لم يختلفوا في ذلك و هو أحد الائمه المجتهدین و احد اقطاب الاسلام و اركان الدين

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷

ولد في ايام سليمان بن عبد الملك سنة تسع و تسعين و قيل غير ذلك سمع ابا اسحاق السبيسي و عمرو بن مرء و منصور بن المظفر و سلمة بن كهيل و حبيب بن أبي ثابت و عبد الملك بن عمير و الاعمش و اسماعيل بن أبي خالد و ايوب السختيانی و سليمان السلمی و خلقا كثيرا روى عنه عمر بن راشد و الاوزاعی و ابن جریج و محمد بن اسحاق و مالک و شعبہ و ابن عینہ و ابراهیم بن سعد و سليمان بن بلال و حماد بن سلمة و فضیل بن عیاض و یحیی بن سعید القطان و ابن مهدی و وکیع و ابن المبارک و مات بالبصرة سنة احدی و ستين و مائة في خلافة المهدی موهبة بفتح المیم وبالهاء و الباء الموحدة و منقد بسكون التون و کسر القاف و بالذال المعجمة و اد بضم الهمزة و تشديد الدال المهملة و طابخة بالياء الموحدة و الخاء المعجمة و شمس الدين ذهبي در کاشف گفته سفیان بن سعید ابو عبد الله الكوفی الثوری احد الاعلام و عالم العصر و زاده عن حبیب بن أبي ثابت و سلمة بن کهیل و ابن المنکدر و عنه القطان و الفربیابی و علی بن الجعد قال ابن المبارک ما کتبت عن افضل منه و قال ورقاء لم یر سفیان مثل نفسه توفی فی شعبان ۱۶۱ و عمره اربع و ستون سنة و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب گفته سفیان بن سعید بن مسروق الثوری ابو عبد الله الكوفی من ثور بن عبد مناء بن اد بن طابخه و قیل من ثور همدان و الصیحیح الاول روى عن ایه و أبي اسحاق السبيسي و أبي اسحاق الشیبانی و عبد الملك بن عمیر و عبد الرحمن بن عامش بن ربیعه و اسماعیل بن أبي خالد و سلمة بن کهیل و طارق بن عبد الرحمن و الاسود بن قیس و بیان بن بشر و جامع بن أبي راشد و حبیب بن أبي ثابت و حصین بن عبد الرحمن و الاعمش و منصور و مغیره و حماد بن سلمه و زید الیامی و صالح بن صالح بن حمی و أبي حصین و عمرو بن مرء و عون بن أبي جحیفه و فراس بن یحیی و فطر بن خلیفة و محارب بن دثار و أبي مالک الاشجعی و خلق من اهل الكوفة و عن زیاد بن علاقه و عاصم الاحول و سلیمان التمیمی و حمید الطویل و ایوب و یونس بن عیید و عبد العزیز بن ربیعی و المختار بن فلفل و اسرائیل بن أبي موسی و ابراهیم بن میسره و حبیب بن الشهید و خالد الحذاء و داود بن أبي هند و ابن عون و جماعة من اهل البصرة و عن زید بن اسلم و عبد الله بن دینار و عمره بن دینار و اسماعیل بن امیه و ایوب بن موسی و جبله بن سخیم و ربیعه و سعد بن ابراهیم و سمی مولی أبي بکر و سهیل بن أبي صالح و أبي الزناد و عبد الله بن محمد بن عقیل و ابن عجلان و ابن المنکدر و ابن الزبیر و محمد و موسی بن عقبه و هشام بن عروة و یحیی بن سعید الانصاری و طوائف من اهل الحجاز و غيرهم

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸

روی عنه خلق لا يحصون منهم جعفر بن برقان و حصیف بن عبد الرحمن و ابن اسحاق و غيرهم من شیوخه و ابان بن تغلب و شعبہ و زائدة و الاوزاعی و مالک و زهیر بن معاویة و مسخر و غيرهم من اقرانه و عبد الرحمن بن مهدی و یحیی بن سعید القطان و ابن المبارک و حریز و حفص بن غیاث و ابوأسامة و اسحاق الازرق و روح بن عباده و زائدة بن الحباب ابو زید عثیر بن القسم و عبد الله بن وهب و عبد الرزاق و عبید الله الاشجعی و عیسی بن یونس و الفضل بن موسی الشیبانی و عبد الله بن نمیر و عبد الله بن داود الخربی و فضیل بن عیاض و ابو اسحاق الفزاری و مخلد بن یزید و مصعب بن المقدام و الولید بن مسلم و معاذ بن معاذ و یحیی بن آدم و یحیی بن یمان و وکیع و یزید بن زریع و یزید بن هارون و ابو عامر العقدی و ابو احمد الزبیری و ابو نعیم و عبید الله بن موسی

و ابو حذيفة النهدی و ابو عاصم و خلاد بن يحيی و قبیصہ و الفريابی و احمد بن عبد الله بن يونس و على بن الجعد و هو آخر من حدث عنه من الثقات قال شعبه و ابن عینه و ابو عاصم و ابن معین و غير واحد من العلماء سفین امير المؤمنین فی الحديث و قال ابن المبارک کتبت عن الف و مائة شیخ ما کتبت عن افضل من سفین فقال له رجل يا ابا عبد الله رایت سعید بن جیر و غيره و تقول هذا قال هو ما اقول ما رایت افضل من سفین و قال وكیع عن شعبه سفیان احفظ منی و قال ابن مهدی کان و هب لقدم سفین فی الحفظ علی مالک و قال يحيی القطان ليس احد احب الى من شعبه و لا يعد له احد عندي و إذا خالفه سفین اخذت بقول سفین و قال الدوری رایت يحيی بن معین لا يقدم على سفیان فی زمانه احد فی الفقه والحديث والزهد و کل شیء و قال الاجری عن أبي داود ليس یختلف سفیان و شعبه فی شیء الا یظفر سفیان و قال ابو داود بلغنى عن ابن معین قال ما خالف احد سفین فی شیء الا کان القول قول سفین و قال العجلی احسن استناد الكوفة سفین عن منصور عن ابراهیم عن علقة عن عبد الله و قال ابن المدینی لا اعلم سفین صحف فی شیء الا فی اسم امرأة أبي عبیدة کان يقول و حفینه و قال المروزی عن احمد لا يتقدم فی قلبي احد و قال عبد الله بن داود ما رایت افقه من سفین و قال ابو قطن قال لی شعبه ان سفین ساد الناس بالورع و العلم و قال محمد بن سهل بن عسکر عن عبد الرزاق بعث ابو جعفر الخشاین حين خرج الى مکة فقال ان رایتم سفین فاصلبوه قال فجاء النجارون و نصبوا الخشب و نودی سفین و إذا راسه فی حجر الفضیل و رجلاه فی حجر ابن عینه فقالوا له يا ابا عبد الله اتق الله و لا تشمـت بـنا الـاعـداء فـتقـدمـ الـاستـار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹

فاخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابو جعفر قال فمات قبل ان يدخل مکة و فضائله کثیرة جدا قال الخطیب کان ااما من ائمۃ المسلمين و علما من اعلام الدين مجتمعا على اماته بحيث یستغنی عن تزکیته مع الاتقان و الحفظ و المعرفة و الضبط و الورع و الزهد قال ابو نعیم خرج سفین من الكوفة سنة ۱۵۵ و لم یرجع إليها و قال العجلی و غيره مولده سنة ۹۷ و قال ابن سعد اجتمعوا على انه توفي بالبصرة سنة ۱۶۱ و فی بعض ذلک خلاف و الصیحیح ما هنا قلت و بقیة کلام ابن سعد ولد سنة ۹۷ و کان ثقہ مامونا و کان عابدا ثبتا و قال النسائی هو اجل من ان یقال فيه ثقہ و هو احد الائمه الائمه الدين ارجو ان يكون الله من جعله للمتقین ااما و قال ابن أبي ما رایت اشبه بالتابعین من سفین و قال زائدہ کان اعلم الناس فی افسنا و قال ابن معین مرسلانہ شبه الريح و کذا قال ابو داود قال ولو کان عنده شیء لصلاح و قال ابن حبان کان من سادات الناس فقها و ورعا و اتقانا و قال الولید بن مسلم رایته بمکة یستفتی و لما یخط وجهه بعد و قال ابو حاتم و ابو زرعة و ابن معین هو احفظ من شیعته و قال ابن المدینی قلت لیحيی بن سعید ایما احب إلیک رای سفین او رای مالک قال سفین لا شک فی هذا سفین فوق مالک فی کل شیء و نیز ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته سفیان بن سعید بن مسروق الثوری ابو عبد الله الكوفی ثقہ حافظ فیک عابد امام حجه الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکل کفته ابو عبد الله سفیان ابن سعید بن مسروق بن حیب بن رافع الثوری الكوفی کان ااما فی علم الحديث و غيره من العلوم و اجمع الناس على دینه و ورمعه و زهد و ثقته و هو احد الائمه المجتهدین و یقال ان الشیخ ابا القاسم الجنید کان على مذهبہ على الاختلاف فیه قال سفیان بن عینه ما رایت رجلا اعلم بالحلال و الحرام من سفیان الثوری سمع الحديث من أبي اسحاق السیعی و الاعمش و من فی طبقتهما و سمع منه الاوزاعی و ابن جریح و محمد بن اسحاق و مالک و تلک الطبقه قال المسعودی فی مروج الذهب قال المهدی اکتبوا عهده على قضاۓ الكوفة على ان لا یعرض عليه فی حکم فکتب عهده و دفع إلیه فاخنده و خرج فرمی به فی دجلة و هرب فطلب فی کل بلد فلم یوجد و لما امتنع من قضاۓ الكوفة و تولاہ شریک بن عبد الله النخعی قال الشاعر تحرز سفیان و فر بدبینه و امسی شریک مرصادا للدرام

و حکی عن أبي صالح شعیب بن حرب المدائی و کان احد السیادۃ الائمه الکابر فی الحفظ و الدين انه قال اتنی لاحسب یجاء بسفیان الثوری فی القيمة حجه من الله علی الخلق یقال لهم لم تدركوا نیکم علیه افضل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۰

الصَّلِوةُ وَ السَّلَامُ فَلَقَدْ رَأَيْتُمْ سَفِيَانَ الثُّوْرِيَ الَّذِي اقْتُدِيَتْ بِهِ مُولَدَهُ فِي سَنَةٍ ۹۵ وَ قِيلَ سَتُّ وَ قِيلَ سَعْيُ وَ تَسْعِينَ لِلْهِجَرَةِ وَ تَوْفِيَ بِالْبَصَرَةِ سَنَةً ۱۶۱ مُتَوَارِيَاً مِنَ السُّلْطَانِ وَ دُفِنَ عَشَاءَ رَحْ وَ لَمْ يَعْقُبْ وَ الثُّوْرِيَ نَسْبَهُ إِلَى ثُورَ بْنِ عَبْدِ مَنَّا وَ ثُمَّ ثُورِيَ آخَرُ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَ ثُورِيَ آخَرُ بَطْنَ مِنْ هَمْدَانَ امَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ الْقَارِيِّ بَسْ ابُو حَاتِمَ درِ كِتَابِ الثَّقَاتِ گَفْتَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ الْمَكِيِّ يَرْوِي عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبَيرٍ رَوَى عَنْهُ ابْنُ جَرِيجٍ رَوَى عَنْهُ اهْلَ الْحَجَازِ مَاتَ سَنَةً ثَتِينَ وَ ثَلَاثَيْنَ وَ مَائَةً وَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ مُحَمَّدٍ سَمْعَانِي درِ اَنْسَابِ درِ نَسْبَتِ قَارِيِّ گَفْتَهُ وَ ابُو عَثْمَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ مِنَ الْقَارَةِ يَرْوِي عَنْ أَبِي الطَّفْلِ عَدَادَهُ فِي اَهْلِ مَكَّةَ رَوَى عَنْهُ مَعْرِمَ مَاتَ قَبْلَ سَنَةَ اَرْبَعَ وَ اَرْبَعِينَ وَ مَائَةً وَ قَدْ قِيلَ سَنَةَ خَمْسَ وَ ثَلَاثَيْنَ وَ مَائَةً وَ ذَهْبَيِّ درِ كَافِشَ گَفْتَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ الْمَكِيِّ حَلِيفَ الرَّهْرَيِّ بَيْنَ عَنْ صَفِيَّةِ بَنْتِ شَيْبَةِ وَ أَبِي الطَّفْلِ وَ عَنْهُ بَشَرُ بْنُ الْفَضْلِ وَ يَحِيَّيِّ بْنُ سَلِيمٍ قَالَ ابُو حَاتِمَ صَالِحُ الْحَدِيثِ تَوْفِيَ سَنَةً ۱۳۲ وَ ابْنُ حَجْرٍ عَسْقَلَانِي درِ تَهْذِيبِ التَّهْذِيبِ گَفْتَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ الْقَارِيِّ الْمَكِيِّ ابُو عَثْمَانَ حَلِيفَ بَنِي زَهْرَةَ رَوَى عَنْ أَبِي الطَّفْلِ وَ صَفِيَّةِ بَنْتِ شَيْبَةِ وَ قَتِيلَةِ أُمِّ بَنِي اَنْمَارٍ وَ لَهَا صَحَّةٌ وَ عَطَا وَ سَعِيدُ بْنُ جَبَيرٍ وَ أَبِي الزَّبِيرِ وَ شَهْرُ بْنُ حَوْشَبِ وَ مَجَاهِدُ وَ نَافِعُ مَوْلَى ابْنِ عَمْرٍ وَ اسْمَاعِيلَ بْنَ عَبِيدِ بْنِ رَفَاعَةَ وَ سَعِيدَ بْنَ رَاشِدٍ وَ عَثْمَانَ بْنَ جَبَيرٍ وَ حَفْصَ بْنَ غَيَاثٍ وَ مَقْبِلَ بْنَ سَلِيمَانَ وَ وَهْبَ وَ يَحِيَّيِّ بْنَ سَلِيمٍ وَ بَشَرَ بْنَ الْمَفْضَلِ وَ عَبْدَ الْوَهَابِ الْتَّقْفَى وَ عَبْدَ الرَّحِيمِ بْنَ سَلِيمَانَ وَ ابُو عَوَانَةَ وَ عَلَى بْنَ عَاصِمَ وَ غَيْرَهُمْ قَالَ ابْنُ أَبِي مَرِيمِ عنْ ابْنِ مَعِينِ ثَقَةً حَجَّةً وَ قَالَ ابُو حَاتِمَ مَا بَهْ بَاسِ صَالِحُ الْحَدِيثِ وَ قَالَ التَّسَائِيَ ثَقَةً وَ قَالَ مَرْءَةُ لِيْسَ بِالْقَوْيِ وَ ذَكَرَهُ ابْنُ حَبَانَ فِي الثَّقَاتِ إِلَى أَنْ قَالَ ابْنُ حَجْرٍ وَ قَالَ ابْنُ سَعْدٍ تَوْفِيَ فِي آخِرِ خَلَافَةِ أَبِي الْعَبَّاسِ وَ اُولَى خَلَافَةِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ كَانَ ثَقَةً وَ لَهُ احْدِيثٌ حَسَنَةُ الْخَ وَ نَيْزُ ابْنِ حَجْرٍ درِ تَقْرِيبِ گَفْتَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنُ خَثِيمَ الْقَارِيِّ الْمَكِيِّ ابُو عَثْمَانَ مِنَ الْخَامِسَةِ مَاتَ سَنَةَ اَثْتِينَ وَ ثَلَاثَيْنَ امَّا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ بَهْمَانَ الْمَدْنِيِّ الَّذِي عَبَرَ فِي الْمَسْتَدِرِكَ عَنْهُ بَعْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَثْمَانَ التَّيْمِيِّ پَسْ ابُو حَاتِمَ مُحَمَّدَ بْنَ حَبَانَ بَسْتَى درِ كِتَابِ الثَّقَاتِ گَفْتَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ بَهْمَانَ يَرْوِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَانَ بْنِ ثَابَتَ رَوَى عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ خَثِيمَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ اَحْمَدَ بْنَ اَحْمَدَ ذَهْبَيِّ درِ كَافِشَ گَفْتَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ بَهْمَانَ عَنْ جَابِرٍ وَ عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ خَثِيمَ وَ ثَقَ وَ ابْنُ حَجْرٍ عَسْقَلَانِي درِ تَهْذِيبِ التَّهْذِيبِ گَفْتَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ بَهْمَانَ حَجَّا زَى رَوَى عَنْ جَابِرٍ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ حَسَانَ بْنِ ثَابَتَ وَ عَنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ خَثِيمَ قَالَ ابْنُ الْمَدِينِيِّ لَا نَعْرِفُهُ وَ ذَكَرَهُ ابْنُ حَبَانَ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱

فِي الثَّقَاتِ لَهُ حَدِيثٌ يَاتِي فِي ابْنِ حَسَانٍ قَلْتُ وَ ثَقَهُ الْعَجْلَى وَ نَيْزُ ابْنِ حَجْرٍ درِ تَقْرِيبِ گَفْتَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ بَهْمَانَ مَدْنِيَ مَقْبُولٌ مِنَ الْرَّابِعَةِ اَنْتَهَى فَهَذَا اَمَامُهُمُ الْكَبِيرُ عَبْدُ الرَّزَاقُ * الَّذِي سَارَتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرَهُ الرَّكْبَانُ فِي الْآفَاقِ * وَ ارْتَحَلَتْ إِلَيْهِ نِيلًا لَمَا عَنْهُ عَصَابَ الرَّفَاقِ * وَ وَقَعَ عَلَى الْاَخْذِ عَنْهُ مِنْ اَصْحَابِ الصَّحَاحِ وَ غَيْرِهِمُ الْاَطْبَاقِ وَ الْاِتْفَاقِ * قَدْ رَوَى هَذَا الْحَدِيثُ الْمُبَهَرُ الْاِتْلَاقُ وَ اَثَرَ ذَلِكَ الْخَبَرُ الْمُسْفَرُ الْاَشْرَاقِ * بِسَنْدِ صَحَحَهُ الْحَاكِمُ وَ اَحَدِ الْائِمَّةِ السَّبَاقِ * وَ طَرِيقُ عَدْلِ رَوَاتِهِ النَّقْدَةُ الْحَدَّاقِ * فَبِاللَّهِ وَ لِلْمَخَاطِبِ الْعَظِيمِ الشَّقَاقُ الْبَدِيعُ الْاَخْتَرَاقِ * كَيْفَ رَمَى هَذَا الْحَدِيثُ الصَّحِيحَ بِالْوَضْعِ وَ الْاِخْتَلَاقِ * فَاصْبَحَ وَ لَيْسَ لَهُ فِي الْيَقِينِ مِنْ خَلَاقِ

وجه چهارم

آنکه عبد الرزاق این حدیث شریف را بسند صحیح دیگر روایت کرده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفت
خبرنا الحسن بن احمد بن موسی ابا الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشی نا علی بن محمد المقری نا محمد بن عیسی بن شعبه البزار نا احمد بن عبد الله بن یزید المؤدب نا عبد الرزاق انا عمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری یقول رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول یوم الحدیث و هو اخذ بضمیع علی بن أبي طالب هدا امیر البراء و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینه العلم و علی باها فمن اراد العلم فليات الباب و رجال این سند عبد الرزاق نیز همه موثق و معدل اند اما معمرا که از روات صحاح سته است جمیعا پس نهايت اعتماد و غایت استناد

او بر ناظر کتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان بستی و کتاب الانساب سمعانی و تهذیب الاسماء محبی الدین نووی و تذکرة الحفاظ و تذهیب التهذیب و عبر دول الاسلام و کاشف ذهبي و رجال مشکاه ولی الدين الخطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات الحفاظ سیوطی و رجال مشکاه شیخ عبد الحق دھلوی واضح و لائحته اما عبد الله بن عثمان و عبد الرحمن بن بهمان پس حال جلالت و نیالت شان در وجه سابق بتفصیل دانستی اما مآثر جلیله و مفاخر جمیله و معالی شامخه و مناقب باذخه خود عبد الرزاق پس نبذی از ان در مجلد حدیث تشییه ان شاء الله تعالی از کتاب اسماء رجال الصحیحین محمد بن طاهر مقدسی و کتاب الانساب عبد الکریم محمد السمعانی و کتاب الکمال فی معرفة الرجال عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی و جامع اسانید ابو الموید محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الأعیان علامه بن خلکان البرمکی و مرآة الجنان عفیف الدین عبد الله بن اسعد الیافعی و غیر ان خواهی شنید فهذا عبد الرزاق بن نافع* علمهم الحامل اللواء الصناعة و الرافع* قد روی هذا الحديث الشائع الذائع* بطريق آخر صیح رائع* فالممتری فيه ذاہب عن الحق الواسع* و المرتاب فيه نازح عن اليقین شاسع* و الجاحد له ناکب عن الصواب الناصع* و الطاعن فيه حاطم لدینه و قاصع

وجه پنجم

آنکه ابو زکریا یحیی بن معین التمری بصراحت تمام تصحیح این حدیث شریف فرموده و بتصریح ما لا کلام ارغام جاحد عنیف نموده چنانچه علامه ابو الحجاج مزی در تهذیب الکمال در ترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الھروی گفت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الھروی قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات بابه قال القاسم سالت یحیی بن معین عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویه وليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه و علامه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بتترجمه ابو الصلت گفته و قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سالت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا به ابو الصلت عن أبي معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها

الحدیث فقال هو صحیح قال الخطیب أراد به صحیح عن أبي معاویه إذ قد رواه غير واحد عنه و سیوطی در جمع الجوامع در ذکر این حدیث شریف گفته و روی خط فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و عبد الرؤوف مناوی در فیض القدیر در ذکر این حدیث شریف گفته و روای الخطیب فی التاریخ باللفظ المذکور من حدیث أبي معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القسم سالت ابن معین عنه فقال هو صحیح قال الخطیب قلت أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویه وليس بباطل إذ رواه غير واحد عنه و علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصناعی در روضه ندیه در ذکر این حدیث شریف گفته و روی الخطیب فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس وقال هو صحیح و قاضی القضاۃ محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه در مقام جواب از قدرح این حدیث شریف گفته و اجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی العبدی قد وثقه یحیی بن معین و ان ابا الصلت الھروی قد وثقه ابن معین و الحاکم وقد سئل یحیی عن هذا الحديث فقال صحيح ازین عبارات بکمال ظهور ثابت و متحققه می شود که عمدة النقاد المتقدنین یحیی بن معین بجواب سؤال سائل مستبن تصریح نموده که این حدیث شریف صحیح است و پر ظاهرست که بعد تصحیح این جهیذ جلیل مجالی برای قال و قیل ارباب اعلیل و اضالیل باقی نمی ماند و تصریح چنین ناقد عدیم المیل بنای جحد جاحدین و عناد معاندین و غمز شاھنین و طعن طاعنین را باب می رساند اما ادعای خطیب که مراد یحیی بن معین از صحت این حدیث صحت آن از حدیث ابو معاویه است پس اولاً دعوی بی دلیل و تقول غیر قابل

التعوييلست و از همین جاست که علامه سیوطی و محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی و محمد بن علی الشوکانی تصحیح یحیی بن معین این حدیث شریف را علی الاطلاق نقل فرموده‌اند و اعتنای بدعوى خطیب درین باب ننموده و ثانیا بر تقدیر تسليم نفعی بحال ارباب بعی و عدوان و بعض و شنان نمی‌رساند چه هر گاه این حدیث تا باپو معاویه صحیح شد صحت سند ان از ابو معاویه تا باپو عباس هم ثابت و متحقق خواهد شد زیرا که در وثوق ابو معاویه و اعمش و مجاهد متعنتین و مشدّقین را هم محل عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳

کلام نیست فضلا عن غیرهم و سیاتی لذلک مزید تایید و تحقیق فی کلام الحافظ العلائی و العلامه الفیروزآبادی الشیرازی ان شاء الله تعالی و در ما بعد بعون الله تعالی بجواب نقض فقرات کلام مخاطب بتفصیل جميل خواهی دانست که یحیی بن معین بمرات عدیده و افادات سدیده اثبات این حدیث شریف فرموده شبّهات ارباب ارتیاب و اختلاج و هفوات اصحاب زیغ و اعوجاج را کما ینبغی باطل و مضمحل نموده فالحمد لله الموفق المعین* لتشیید مبانی الدين المبین* و احصان معاقد الحق و اليقین* حيث ثبت من نص یحیی بن معین* صحة هذا الحديث المزري بكأس من معین و وضح ثبوته على رغم اناف المعاندين* و جدع معاطس المنكريين الجاحدين* و بار سوق الباطل المبین* و كسر زيف المبطلين المدغلىين* و قطع من ارباب الزور الوتين* بتحقق هذا الخبر الوثيق المتبين* و الحمد لله حمد الشاكرين و در این مقام نبذی از محامد عظیمة المقدار و مدائح غالیة الاسعار یحیی بن معین از السنه اعلام متستنین باید شنید و بکنه عظمت مرتبت و رفتت منزلت او نزد این حضرات باید رسید- ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته یحیی بن معین بن عون بن زیاد بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زکریا المری مرء غطفان کان اماما حافظا متقدنا قیل انه من قریۃ نحو الانبار تسمی نقیای مولده سنہ ثمان و خمسین و مائة و كان ابوه کاتبا لعبد الله بن مالک و قیل ان معین کان علی خراج الری فمات فخلف لابنه یحیی الف الف درهم و خمسین الف درهم فانفق المال کله علی الحديث حتى لم یبق له نعل یلبسه و قال علی بن المدینی انتھی العلم بالبصرة الى یحیی بن أبي کثیر و قنادة و علم الكوفة الى اسحاق و الاعمش و انتھی علم الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دینار و صار علم هولاء السنۃ بالبصرة الى سعید بن أبي عروبة و شعبه و عمر و حمّاد بن سلمة و ابن عوانة و من اهل الكوفة الى سفیان الثوری و سفیان بن عینیة و من اهل الحجاز الى مالک بن انس و من اهل الشام الى الاوزاعی فانتھی علم هولاء الى محمد بن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن أبي زائد و وكیع و ابن المبارک و هو اسوع هولاء علما و ابن مهدی و ابن آدم و صار علم هولاء جمیعا الى یحیی بن معین و قال احمد کل حدیث لا یعرفه یحیی بن معین فلیس هو بحدیث و سئل یحیی بن معین کم کتبت من الحديث فقال کتبت بیدی هذه ستمائة الف حدیث و قال راوی الخبر احمد بن عقبة و انى اظنّ انّ المحدثین قد کتبوا له بایدیهیم ستمائة الف و ستمائة الف و خلف من الکتب مائة قمطر و ثلاثین قمطر و اربع حباب شراییه مملوأ کتبها و طلب یحیی بن اکثم کتبه بمائتی دینار فلم یدع ابو حنیفة ان تبع و قال ابن الرّومی ما سمعت احدا قط یقول الحق فی المشایخ غیر یحیی بن معین و غیره کان یتحامل بالقول و قال یحیی ما رایت علی رجل قط خطاء الا ستّته و احبت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴

ان ازین امره و ما استقبلت رجلا فی وجهه بامر یکرّهه و لكن این له خطاه فيما یبینی و یبینه فان قبل ذلك و الا ترکته و قال یحیی بن معین کتبنا عن الکذابین و سجرنا به التّور و اخر جنا به خبزا نضیجا و انشد یحیی
المال یذهب حله و حرمه طرا و تبقى في غد آثمه
لیس التقی بمتق لالله حتی یطیب شرابه و طعامه
و یطیب ما یحوى و یکسب کفه و یکون فی حسن الحديث کلامه
نطق النّبی لنا به عن ربّه فعلی النّبی صلواته و سلامه
و کان یحیی یحج فیذهب الى مکه علی المدینه و یرجع علی المدینه فلمّا کان آخر حجّه حجّها خرج علی المدینه و رجع علی

المدينه فاقام بها ثلاثة ايام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای فى النوم هاتفا يهتف يا ابا زکریا اأ ترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانى راجع الى المدينه فمضوا و رجع فاقام بها ثلثا ثم مات فحمل على اعود النبی صلی الله عليه وسلم وكانت وفاته سنة ثلث و ثلاثين و مائتين لسبع ليال بقين من ذى القعدة وقد بلغ سبعا و سبعين سنة الا عشرة ايام و رثاه بعض المحدثين فقال

ذهب العليم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الاسناد

وبكل وهم في الحديث و مشكل يعني به علماء كل بلاد و عبد الكرييم بن محمد سمعاني در انساب در نسبت مرى گفته و ابو زکریا یحیی بن معین بن عون بن زياد بن بسطام المرى مرء غطفان من اهل بغداد كان ااما ربانيا عالما حافظا ثبتا متقدنا مرجوعا إليه في الجرح و التعديل والده معین كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه یحیی الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفقه كله في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه سمع عبد الله بن المبارك و هشیم بن بشیر و عیسی بن یونس و سفین بن عینیة و عبد الرحمن بن مهدی و وکیع بن الجراح و ابا معاویة الضریر روی عنه من رفقائه احمد بن حنبل و ابو خیثمة و محمد بن اسحاق الصناعی و محمد بن اسماعیل البخاری و ابو داود السجستاني و عبد الله بن احمد بن حنبل و غيرهم و انتهى علم العلماء إليه حتى قال احمد بن حنبل هنا رجل خلقه الله لهذا الشأن و اظهر کذب الکذابین يعني یحیی بن معین وقال على بن المدينه لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب یحیی بن معین قال ابو حاتم الرازی إذا رأيت البغدادی يحب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة و إذا رأيته يبغض یحیی بن معین فاعلم انه کذاب و كانت ولادته في خلافة أبي جعفر سنة ثمان و خمسين و مائة في آخرها و كان یحیی بن معین يحج فيذهب الى مکه على المدينه و يرجع على المدينه فلما كان آخر حجۃ حجها خرج على المدينه و رجع فاقام بها يومین او ثلاثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای فى النوم هاتفا يهتف يا ابا زکریا اأ ترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا و رجع فاقام بها ثلاثة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵

ثم مات قال فحمل على اعود النبی صلی الله عليه وسلم و صلی عليه الناس و جعلوا يقولون هذا الذابت عن رسول الله صلی الله عليه و سلم الكذب و مات لسبع ليال بقين من ذى القعدة سنة ثلث و ثلاثين و مائتين و قال بعض المحدثين في مرثيته ذهب العليم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الاسناد وبكل وهم في الحديث و مشكل يعني به علماء كل بلاد

وابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه گفته یحیی بن معین بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن و قیل یحیی بن معین بن غیاث بن عوف بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زکریا المرى مرء غطفان هکذا ذکره الخطیب فی تاریخه و قال سمع عبد الله بن المبارك و همام بن عیسی بن یوسف و سفیان بن عینیة و غندر او معاذ و یحیی بن سعید القطان و وکیعا و ابا معاویة فی امثالهم روی عنه احمد بن حنبل و ابو خیثمة زهیر بن حرب و محمد بن سعد الکاتب و جماعة قال ولدت فی خلافة أبي جعفر سنة ثمان و خمسين و مائة يقال انه من اهل الانبار من قریة يقال لها نقیا و يقال ان فرعون منها كان ابوه على خراج الرى فترک لابنه یحیی الف الف و خمسين الف درهم فانفق كل ذلك في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه قال الخطیب قال عبد المؤمن بن خلف النسفي سالت ابا على صالح بن محمد من اعلم یحیی بن معین ام الامام احمد بن حنبل فقال اما احمد فاعلم بالفقه و اختلاف الناس و اما یحیی بن معین فاعلم بالرجال و اختلاف الکنی مات بمدینه الرسول عليه الصلوۃ و السلام سنة ثلاثة و ثلاثين و مائتين و له سبع و سبعون سنة و نیز خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه گفته و ذکر اصحاب المناقب باسانیدهم الى مکرم بن احمد ثنا علی بن حسین بن حبان عن ابیه قال كان امام ائمه الحديث الّذی بیده زمام الجراح و التعديل یحیی بن معین رح إذا ذکر له من يتکلم فی أبي حنیفه رض یتمثل بهذین الیتین لابن المبارك حسدوا الفتی الخ و یحیی بن شرف النووی در تهذیب الاسماء و اللغات

گفته یحیی بن معین الامام هو ابو زکریا یحیی بن معین بن عوف بن زیاد بن سطام بن عبد الرحمن و قیل ابن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام المری من مرہ غطفان مولاهم قال ابن أبي خیثمة سمعت یحیی يقول انا مولی للجند بن عبد الرحمن المقری و یحیی بن معین بغدادی و هو امام اهل الحديث فی زمانه و المعلول علیه فی قال الخطیب اصله من الانبار سمع ابن المبارک و هشیما و کیعا و ابن عینه و ابن مهدی و یحیی القطن و حفص بن غیاث و غندر او معاذ بن معاذ و عبدہ بن سلیمان و مروان بن معاویہ و یحیی بن زکریا بن أبي زائده و عبد الصمد بن عبد الوارث و هشام بن یوسف و عیسی بن یونس و یعقوب بن ابراهیم الزهری و زکریا بن یحیی و عفان بن مسلم و ابا معاویہ و ابا مسہر و وهب بن جریر و قریش بن انس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶

و حجاج بن محمد و ابا حفص عمر بن عبد الرحمن الابار و قراد الاصمی و حکام بن سلم و عبد الرزاق و علی بن عیاش و عبد الله بن صالح و سوار بن عمارة الرملی و یحیی بن صالح و عبد الله بن یوسف التنسی و سعید بن أبي مريم و ابا الیمان و عمرو بن الربع و الحسن بن واقع بالقاف و اسماعیل بن علیه و جریر بن عبد الحمید و عبد الله بن نمیر و ابا عبیده الحداد و معن بن عیسی و اسماعیل بن مجالد و علی بن هاشم و عثمان بن عبید و ابا أسامة و عباد بن عباد و محمد بن عبد الله الانصاری و خلائق روی عنه احمد بن حنبل و زهیر بن حرب و احمد و یعقوب ابنا ابراهیم الدورقیان و محمد بن یحیی الذهلي و محمد بن اسحاق الصاغانی و محمد بن سعد کاتب الواقدی و محمد بن هارون و ابو زرعة الرازی و الدمشقی و ابو حاتم و البخاری و مسلم و ابو داود و احمد بن منصور الرمادی و احمد بن الحسن بن عبد الجبار و احمد بن أبي الجواری و عباس بن محمد الدوری و عبد الله بن احمد بن حنبل و یعقوب بن شیء و ابو یعلی الموصلى و الحسین بن محمد و خلائق لا یحصون و اجمعوا علی امامته و توییقه و حفظه و جلالته و تقدمه فی هذا الشأن و اضطلاعه منه قال الخطیب كان ااما ربانیا عالما حافظا ثبتا متقدنا و قال احمد بن حنبل السمعان مع یحیی بن معین شفاء لما فی الصیدور و قال علی بن المدینی ما رایت فی الناس مثله و قال احمد بن حنبل یحیی بن معین رجل خلقه الله لهذا الشأن یظہر کذب الکذابین و کل حدیث لا یعرفه یحیی فلیس بحدیث و قال عباس الدوری رایت احمد بن حنبل فی مجلس روح بن عباده یسال یحیی بن معین عن اشیاء یقول له يا ابا زکریا کیف حدیث کذا و کذا کیف حدیث کذا و کذا یستتبته فی احادیث سمعوها فکلما قال یحیی کتبه احمد و قال هارون بن بشیر الرازی رایت یحیی بن معین استقبل القبلة رافعا یديه یقول اللہم ان کنت تکلمت فی رجل ليس هو عندي کذابا فلا تغفر لی و قال یحیی لو لم نكتب الحديث من ثلاثین وجها ما عقلناه و روينا عن احمد بن عقبة قال سمعت یحیی بن معین یقول کتبت بیدی هذه ستمائة الف حدیث قال ابن عقبة و اظن المحدثین کتبوا له ستمائة الف و ستمائة الف و قال محمد بن عبد الله خلف یحیی من الكتب مائة قمطر و اربعه عشر قمطر او اربعه حباب مملوء کتبنا و قال علی بن المدینی ما اعلم احدا کتب من الحديث ما کتب یحیی من الكتب مائة قمطر و اربعه عشر قمطر او اربعه حباب مملوء کتبنا و قال علی بن المدینی ما اعلم احدا حتى لم یبق له نعل یلبسها و ذکر ابن أبي حاتم فی كتاب الجرح و التعديل باسناده عن أبي عبید القسم بن سلام قال انتهى العلم الى اربعه احمد بن حنبل و یحیی بن معین و هو اکتبهم له و علی بن المدینی و أبي بکر بن أبي شیء و قال ابو حاتم کتب یحیی بن معین عن موسی بن اسماعیل قریبا من ثلاثین الف حدیث و احواله و فضائله رضی الله عنہ غير منحصر و اتفقوا علی انه توفی بمدینہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷

رسول الله صلی الله علیه وسلم و غسل علی السریر الذی غسل علیه رسول الله صلعم و حمل علی السریر الذی حمل علیه رسول الله صلعم و نودی علیه هذه جنازہ یحیی بن معین ذاب الکذب عن رسول الله صلعم و الناس یکونون و اجتمع فی جنازته خلائق لا یحصون و دفن بالبقيع قال ابراهیم بن المنذر رای رجل فی المنام التبی صلعم و اصحابه مجتمعین فقال ما لكم مجتمعین فقال صلی الله علیه و سلم جئت لهذا الرجل اصلی علیه فانه کان یذب الکذب عن حدیثی و قال بشر بن مبشر رایت یحیی بن معین فی المنام فقال زوجنی ربی عز و جل اربع مائے حوراء بذبی الکذب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و رثاء الشعرا و احسنوا المراثی و من

احسنها ما ذكره ابن أبي حاتم قال قال سليمان بن عبد يرثى يحيى بن معين رحمه الله و ذكر صدر القصيدة ثم قال
 فقد عظمت فى المسلمين رزية غداة نعى الناعون يحيى فاسمعوا
 فقالوا يا ناقد دفناه فى الشرى فكاد فوادى حسرة يتتصد
 فقلت و لم املك لعىنى عبرة ولا جزعا انما الى الله ترجع
 الا فى سبيل الله عظم رزقى يحيى الى من نستريح و نفرز
 و من ذا الذى يؤتى فيسأله إذا لم يكن الناس فى العلم مقنع
 لقد كان يحيى فى الحديث بقية من السلف الماضين حتى تقشعوا
 فلما مضى مات الحديث بمותו و ادرج فى الكفاية العلم اجمع
 و صرنا حيارى بعد يحيى كاننا رعية راع ب THEM فتصدعوا
 و ليس بمعنى عنك دمع سفتحه و لكن إليه يستريح المفجع
 لعمرك ما للناس فى الموت حيلة ولا لقضاء الله فى الخلق مدفع
 و لو ان مخلوقا نجا من حمامه إذا لنجا منه النبي المشفع
 تعزّ به عن كلّ ميت رزقته فرزء رسول الله اشجى و اوجع
 و لكنما ابكى على العلم إذ مضى فما بعد يحيى فيه للناس مفزع
 سقى الله قبرا بالبيع مجاورا بنى الهدى غياثا يوجد و يمرع
 فقد ترك الدنيا و قربدينه الى الله حتى مات و هو منمنع
 و خار له ربّي جوار نبيه و ذو العرش يعطي من يشاء و يمنع
 و اني لارجو ان يكون محمد له شافعا يوم القيمة يشفع

قال النجاري توفي يحيى بن معين بالمدينه سنة ثلاط و ثلاثين و مائتين و له سبع و سبعون سنة الا نحو عشرة ايام رحمه الله و احمد بن محمد المعروف بابن خلكان در وفيات الأعيان گفته ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن المرى البغدادى الحافظ المشهور كان ااما عالما حافظا متقدما قيل انه من قريه نحو الانبار تسمى نقىاء و كان ابوه كتابا لعبد الله بن مالك و قيل انه كان على خراج الرى فمات فخلف لابنه يحيى المذكور الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفق المال جميعه على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه و سئل يحيى المذكور كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذه ستمائه الف الحديث وقال راوى هذا الخبر و هو احمد بن عقبة و اني اظن ان المحدثين قد كتبوا له بايديهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸

ستمائة الف و ستمائه الف و خلف من الكتب مائة قمطر و ثلاثين قمطرا و اربع حباب شرابية مملوءة كتابا و هو صاحب الجرح و التعديل و روى عنه الحديث كبار الائمه منهم ابو عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري و ابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري و ابو داود السجستانى و غيرهم من الحفاظ و كان بينه وبين الامام احمد بن حنبل رضى الله عنه من الصحابة و الالفة و الاشتراك فى الاستعمال بعلوم الحديث ما هو مشهور لا حاجة الى الاطالة فيه و روى عنه هو و ابو خيثمة و كانوا من اقرانه و قال على بن المدينى انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن أبي كثیر و قتادة و علم الكوفة الى اسحاق و الاعمش و انتهى علم الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء الستة بالبصرة الى سعيد بن أبي عربة و شعبة و عمر و حماد بن سلمة و أبي عوانة و من اهل الكوفة الى سفيان الثورى و سفيان بن عيينة و من اهل الحجاز الى مالك بن انس و من اهل الشام الى الاوزاعى و انتهى علم هولاء الى محمد بن اسحاق و هشيم و يحيى بن سعيد و ابن أبي زائدة و وكيع و ابن المبارك و هو اوسع هولاء علماء و ابن مهدي و يحيى بن آدم و صار علم

هولاء جمیعاً الى یحیی بن معین و قال احمد بن حنبل كل حديث لا یعرفه یحیی بن معین فلیس هو بحديث و كان يقول صاحبنا رجل خلقه الله لهذا الشأن یظهر كذب الكذابين يعني یحیی بن معین و قال ابن الرومي ما سمعت احداً قط يقول الحق غير ابن معین و غيره كان يتحامل بالقول و قال یحیی بن معین ما رأیت على رجل قط خطأ الا سترته عليه و احبت ان این له امره و ما استقبلت رجلاً في وجهه بامر يکرھه و لكن این له خطأ فيما یینى و بينه فان قبل ذلك و الا تركته و كان يقول كتبنا عن الكذابين و سجرنا به التنور و اخر جنا به خبراً نضيجاً و كان ینشد

المال يذهب حله و حرامه طراً و يبقى في غد آثامه
ليس التقى بمتن لالله حتى يطيب شرابه و طعامه
ويطيب ما يحوى ويكتب كفه ويكون في حسن الحديث كلامه
نطق النبي لنا به عن ربّه فعلى النبي صلاته و سلامه

و ذكره الدارقطنى فيمن روی عن الامام الشافعی و قد سبق في ترجمة الشافعی خبره معه و ما جرى بينه و بين الامام احمد بن حنبل في ذلك و سمع ايضاً من عبد الله بن المبارك و سفيان بن عيينة و امثالهما و كان يحج فيذهب الى مكة على المدينة و يرجع على المدينة فلما كان آخر حجّها خرج على المدينة و رجع على المدينة و اقام بها ثلاثة أيام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه فباتوا فرای في النوم هاتفاً يهتف به يا ابا زکریاً اترغّب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الى المدينة فمضوا و رجع فاقام بها ثلاثة ثم مات فحمل على اعود النبي صلی الله عليه و سلم و كانت وفاته لسبع ليالٍ بقین من ذی القعده سنة ثلث و ثلاثين و مائتين هكذا قال الخطيب

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹

في تاريخ بغداد وهو غلط قطعاً لما تقدم ذكره وهو انه خرج الى مكة ثم رجع الى المدينة و مات بها و من يكون قد حجّ كيف يتصور ان یموت في ذی القعده من تلك السنة فلو ذكر انه توفى في ذی الحجه لامکن و كان يتحمل ان يكون هذا غلطاً من الناسخ و لکنّی وجدته في نسختين على هذه الصورة فيبعد ان يكون من الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه مات قبل ان یحج و على هذا يستقيم ما قاله من تاريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الارشاد في معرفة علماء الحديث تاليف أبي يعلى الخليل بن عبد الله بن احمد بن ابراهيم بن الخليل الحافظ ان یحیی بن معین توفى لسبعين يوماً من ذی الحجه من السنة فعلی هذا يكون قد حج و ذكر الخطيب ايضاً ان مولده آخر سنة ثمان و خمسين و مائة ثم قال بعد ذكر وفاته انه قد بلغ سبعاً و سبعين سنة الا عشرة أيام وهذا لا یصح ايضاً من جهة الحساب فتأمله و رأیت في بعض التواریخ انه عاش خمساً و سبعين سنة والله اعلم بالصواب و صلی الله عليه و الى المدينة ثم صلی الله عليه مراراً و دفن بالبقيع و كان بين يدي جنازته رجل ينادي هذا الذي كان ینفي الكذب عن حديث رسول الله صلی الله عليه و سلم و رثاه بعض المحدثین فقال

ذهب العليم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الاسناد
وبكل وهم في الحديث و مشكل يعني به علماء كل بلاد

رضي الله عنه و معین بفتح الميم و كسر العين المهملة و سکون الياء المثناء من تحتها و بعدها نون و بسطام بكسر الباء الموحدة و سکون السين المهملة و فتح الطاء و بعد الالف ميم و الباقي معروف فلا حاجة الى ضبطه و رأیت في بعض التواریخ انه یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموی و الاول اشهر و اصح اعنی النسب و المری بضم الميم و تشديد الراء هذه النسبة الى مرأة غطفان و هو مرأة بن عوف بن سعد بن ذیبيان بن نعیض بن ریب بن غطفان و هي قبیلهٔ کیرة مشهورۃ في العرب عده قبائل تنسب إليها يقال لكل واحد منها مرأة و اما نقیای فقال ابن السمعانی في كتاب الانساب انها بفتح النون و كسر القاف و فتحها و بعدها ياء مفتوحة تحتها نقطتان و بعد الالف ياء ثانية و هي

من قرى الانبار منها يحيى بن معين النقيائي قال الخطيب و يقال ان فرعون كان من اهل هذه القرية و الله اعلم و ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبي در مختصر في اخبار البشر در وقائع سنه ثلث و ثلاثين و مائتين گفته وفيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المري البغدادي المشهور و كان اماما حافظا قيل انه من قرية نحو الانبار تسمى نقيا و هو صاحب الجرح و التعديل و كان الامام احمد بن حنبل شدید الصحابة له و كانا مشترکین في الاشتغال بعلوم الحديث و ذكر الدارقطني يحيى بن معين المذكور

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٠

في جملة من روى عن الامام الشافعى و ولد يحيى بن معين المذكور في سنة ثمان و خمسين و مائة و توفي في هذه السنة اعني ثلث و ثلاثين و مائتين في ذى القعدة و قيل في ذى الحجة و محمد بن احمد ذهبي در سير النبلاء گفته يحيى بن معين هو الامام الحافظ الججهد شيخ المحدثين ابو زكريا يحيى بن معين بن زياد بن بسطام و قيل اسم جده غياث بن زياد بن عون بن بسطام الغطفانى ثم المري مولاهم البغدادى احد الاعلام ولد سنة ثمان و خمسين و مائة و سمع من ابن المبارك و هشيم و اسماعيل بن عياش و عباد بن عباد و اسماعيل بن مجالد بن سعيد و يحيى بن زكريا بن أبي زائدة و معمر بن سليمان و سفيان بن عيينة و غندر و أبي معاوية و حاتم بن اسماعيل حفص بن غياث و جرير بن عبد الحميد و عبد الرزاق و مروان بن معاوية و هشام بن يوسف و عيسى بن يوسف و وكيع و معن و أبي حفص البار و عمر بن عبيد و على بن هاشم و يحيى القطان و ابن مهدي و عفان و خلق كثير بالعراق و الحجاز و الجزيرة و الشام و مصر روى عنه احمد بن حنبل و محمد بن سعد و ابو خيثمة و هشاد بن التبرى و عدّة من اقرانه و البخارى و مسلم و ابو داود و عباس الدورى و ابو بكر الصاغانى و عبد الخالق بن منصور و عثمان بن سعيد الدارمى و ابو زرعة و ابو حاتم و اسحاق الكوسج و ابراهيم بن عبد الله بن الحميد و معاوية بن صالح الاشعري و حنبل بن اسحاق و صالح بن محمد جزرء و احمد بن أبي خيثمة و ابو بكر احمد بن على المروزى و ابو معين الحسين بن الحسن الرازى و محمد بن عثمان بن أبي شيبة و مطين بن نضر بن محمد الاسدى و المفضل بن غسان العلابى و ابو زرعة البصري و احمد بن محمد بن عبد الله التمار و عبد الله بن احمد و محمد بن صالح كيلجة و على بن الحسن ما غمة و عبيد العجلی حسين بن محمد و محمد بن وضاح و جعفر الفريابى و موسى بن هارون و ابو يعلى الموصلى و احمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفى و خلائق و نيز در ان گفته قال احمد بن زهير ولد يحيى في سنة ثمان و خمسين و مائة قلت و كتب العلم و هو ابن عشرين سنة قال عبد الرحمن بن أبي حاتم سئل أبي عن يحيى فقال امام و قال النسائي ابو زكريا احد الائمه في الحديث ثقة مامون قال الكلاباذى روى عنه البخارى روى عن عبد الله بن محمد عن يحيى في تفسير براءة و روى عن عبد الله غير منسوب عنه في ذكر ايام الجahليه و قال ابن المزبان انا ابو عباس المروزى سمعت داود بن رشيد يذكر ان والد بن معين كان مشعبدًا من قرية نحو الانبار يقال لها انقيا و يقال ان فرعون كان من اهل انقيا قال العجلی كان ابو يحيى معين كتابا لعبد الله بن مالک و قال ابن عدى حدثى شیخ کاتب ذکر انه قرابه يحيى بن معین قال كان معین علی خراج الری فمات فخلف لیحيی ابنه الف الف درهم فانفقه کله على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه اخبرنا ابو الغنائم القسی إجازة انا ابو الیمن الکندی انا ابو منصور القزار انا ابو بکر الخطیب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥١

انا ابو بکر الحريشی و ابو سعید الصیرفى قالا-انا ابو العباس الا-صم سمعت العباس بن محمد سمعت يحيى بن معین و ساله عباس العنبری يا ابا زکریا من ای‌ العرب انت قال انا مولی‌ العرب قيل اصل ابن معین من الانبار و نشأ ببغداد و هو اسن‌ الجماعة الكبار الذين هم علی‌ بن‌ المدينى و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهويه و ابو بکر بن‌ أبي‌ شيبة و ابو خيثمة فكانوا ينادمون معه و يعترفون له و كان له هيبة و جلاله يركب‌ البغلة و يتجمّل في لباسه رحمه‌ الله تعالى و قال احمد بن زهير سمعت يحيى يقول انا مولی‌ للجنيد بن عبد الرحمن المري قال احمد بن يحيى بن الجارود قال ابن المدينى انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن‌ أبي‌ كثیر و قتادة و علم الكوفة الى أبي‌ اسحاق و الاعمش و علم الحجاز الى ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء‌ الستة الى اثنى عشر رجلاً ابن‌ أبي‌ عربة و

معمر و شعبه و حماد بن سلمة والـسـفـيـانـيـنـ وـالـمـالـكـ وـالـأـوـزـاعـيـ وـابـنـ اـسـحـاقـ وـهـشـيمـ وـأـبـىـ عـوـانـةـ وـيـحـيـىـ بـنـ سـعـيدـ وـيـحـيـىـ بـنـ أـبـىـ زـائـدـةـ إـلـىـ انـ ذـكـرـ اـبـنـ الـمـبـارـكـ وـابـنـ مـهـدـىـ وـيـحـيـىـ بـنـ آـدـمـ فـصـارـ عـلـمـ هـوـلـاءـ جـمـيـعـهـمـ إـلـىـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ قـلـتـ نـعـمـ وـإـلـىـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ وـأـبـىـ بـكـرـ بـنـ أـبـىـ شـيـءـ وـعـلـىـ وـعـدـةـ ثـمـ منـ بـعـدـ هـوـلـاءـ إـلـىـ أـبـىـ عـبـدـ اللـهـ الـبـخـارـيـ وـأـبـىـ زـرـعـةـ وـأـبـىـ حـاتـمـ وـأـبـىـ دـاـوـدـ وـطـائـفـةـ ثـمـ إـلـىـ أـبـىـ عـبـدـ الرـحـمـنـ التـسـائـيـ وـمـحـمـدـ بـنـ نـصـرـ الـمـروـزـيـ وـابـنـ خـزـيمـةـ وـابـنـ جـرـيرـ ثـمـ شـرـعـ الـعـلـمـ يـنـقـصـ قـلـيـلاـ قـلـيـلاـ فـلـاـ قـوـةـ إـلـىـ اللـهـ وـبـاسـنـادـ إـلـىـ الـخـطـيـبـ اـنـاـ مـحـمـيدـ بـنـ عـلـىـ الـمـقـرـىـ اـنـاـ اـبـوـ مـسـلـمـ بـنـ مـهـرـانـ اـنـاـ عـبـدـ الـمـوـمـنـ بـنـ خـلـفـ سـمـعـتـ صـالـحـ بـنـ مـحـمـدـ يـقـولـ اـنـتـهـىـ الـعـلـمـ الـحـجـازـ إـلـىـ الزـهـرـيـ وـعـمـرـوـ إـلـىـ اـنـ قـالـ فـانـتـهـىـ عـلـمـ هـوـلـاءـ إـلـىـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ عـلـىـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ النـصـرـ قـالـ اـبـنـ الـمـدـيـنـيـ اـنـتـهـىـ الـعـلـمـ إـلـىـ يـحـيـىـ بـنـ آـدـمـ وـبـعـدـهـ إـلـىـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ رـحـمـهـ اللـهـ تـعـالـىـ عـبـدـ الـخـالـقـ بـنـ مـنـصـورـ قـلـتـ لـابـنـ الـرـوـمـيـ سـمـعـتـ اـبـاـ سـعـيدـ الـحـدـادـ يـقـولـ لـوـلـاـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ مـاـ كـتـبـ الـحـدـيـثـ قـالـ وـمـاـ عـجـبـ فـوـ اللـهـ لـقـدـ نـفـعـنـاـ اللـهـ بـهـ وـلـقـدـ كـانـ لـلـحـدـيـثـ يـحـدـثـنـاـ لـكـرـامـتـهـ وـلـقـدـ كـتـبـتـ عـنـ اـحـمـدـ فـجـاءـهـ رـجـلـ قـفـالـ يـاـ اـبـاـ عـبـدـ اللـهـ اـنـظـرـ فـيـ هـذـهـ الـاحـادـيـثـ فـانـ فـيـهـاـ خـطـأـ قـالـ عـلـيـكـ بـاـبـىـ زـكـرـيـاـ فـاـنـهـ يـعـرـفـ الـخـطـاءـ قـالـ عـبـدـ الـخـالـقـ فـقـلـتـ لـابـنـ الـرـوـمـيـ حـدـثـنـىـ اـبـوـ عـمـرـوـ اـنـهـ سـمـعـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ يـقـولـ السـيـمـاعـ مـعـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ شـفـاءـ لـمـاـ فـيـ الصـدـورـ عـلـىـ بـنـ سـهـلـ سـمـعـتـ اـحـمـدـ فـيـ دـهـلـيـزـ عـفـانـ يـقـولـ لـعـبـدـ اللـهـ بـنـ الـرـوـمـيـ لـيـتـ اـنـ اـبـاـ زـكـرـيـاـ قـدـمـ فـقـالـ مـاـ تـصـنـعـ بـهـ قـالـ اـحـمـدـ اـسـكـتـ هـوـ يـعـرـفـ خـطـاءـ الـحـدـيـثـ وـبـهـ إـلـىـ الـخـطـيـبـ اـنـاـ الصـيـرـفـيـ ثـنـاـ الـاصـمـ سـمـعـتـ الدـوـرـيـ يـقـولـ رـايـتـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ فـيـ مـجـلـسـ رـوـحـ سـنـةـ خـمـسـ وـمـائـيـنـ يـسـئـلـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ عـنـ اـشـيـاءـ يـقـولـ يـاـ اـبـاـ زـكـرـيـاـ مـاـ تـقـولـ فـيـ حـدـيـثـ كـذـاـ وـكـيفـ حـدـيـثـ كـذـاـ يـسـتـشـتـهـ اـحـادـيـثـ قـدـ سـمـعـوـهـاـ فـمـاـ قـالـ يـحـيـىـ كـتـبـهـ اـحـمـدـ وـقـلـ مـاـ سـمـعـتـهـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲

يـسـمـىـ يـحـيـىـ بـاسـمـهـ بـلـ يـكـنـيـهـ وـبـهـ اـبـانـاـ اـبـوـ سـعـيدـ الـمـالـيـنـيـ اـبـانـاـ عـبـدـ الـرـحـمـنـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـوـسـىـ الـبـخـارـيـ سـمـعـتـ الـحـسـينـ بـنـ اـسـمـاعـيلـ الـفـارـسـيـ سـمـعـتـ اـبـاـ مـقـاتـلـ سـلـيـمانـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ سـمـعـتـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ يـقـولـ هـنـاـ رـجـلـ خـلـقـهـ اللـهـ تـعـالـىـ لـهـذـاـ الشـأـنـ يـظـهـرـ كـذـبـ الـكـذـابـيـنـ يـعـنـىـ اـبـنـ مـعـيـنـ وـبـهـ اـبـانـاـ الـتـنـوـخـيـ وـمـحـمـدـ بـنـ طـلـحـةـ الـنـعـالـيـ قـالـاـ اـبـاـ نـصـرـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ اـبـرـاهـيمـ الـبـخـارـيـ اـنـاـ عـبـدـ الـرـحـمـنـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ حـرـيـثـ سـمـعـتـ اـحـمـدـ بـنـ سـلـمـةـ سـمـعـتـ مـحـمـدـ بـنـ رـافـعـ سـمـعـتـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ يـقـولـ كـلـ حـدـيـثـ لـاـ يـعـرـفـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ فـلـيـسـ هـوـ بـحـدـيـثـ اـبـنـ عـدـىـ اـنـاـ يـحـيـىـ بـنـ زـكـرـيـاـ بـنـ حـبـوـيـهـ اـبـاـ عـبـاسـ بـنـ اـسـحـاقـ سـمـعـتـ هـارـونـ بـنـ مـعـرـوفـ يـقـولـ قـدـمـ عـلـيـنـاـ شـيـخـ فـبـكـرـتـ عـلـيـهـ فـسـالـنـاهـ اـنـ يـمـلـىـ عـلـيـنـاـ فـاـخـذـ الـكـتـابـ وـإـذـ الـبـابـ يـدـقـ وـقـالـ الشـيـخـ مـنـ هـذـاـ قـالـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ فـاذـنـ لـهـ وـالـشـيـخـ عـلـىـ حـالـتـهـ فـاـذـاـآـخـرـ يـدـقـ الـبـابـ فـقـالـ مـنـ ذـاـ قـالـ اـحـمـدـ الـدـوـرـقـيـ فـاذـنـ لـهـ وـلـمـ يـتـحـركـ ثـمـ اـبـنـ الـرـوـمـيـ فـكـذـلـكـ ثـمـ اـبـوـ خـيـشـمـةـ فـكـذـلـكـ ثـمـ دـقـ الـبـابـ فـقـالـ مـنـ ذـاـ قـالـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ فـرـايـتـ الشـيـخـ اـرـتـعـدـتـ يـدـهـ وـسـقـطـ مـنـهـ الـكـتـابـ جـعـفرـ الطـيـالـسـيـ سـمـعـتـ اـبـنـ مـعـيـنـ يـقـولـ لـمـ قـدـمـ عـبـدـ الـوـهـابـ بـنـ عـطـاـ اـتـيـتـهـ فـكـتـبـتـ عـنـهـ فـيـنـاـ اـنـاـ عـنـدـهـ اـذـ اـتـاهـ كـتـابـ مـنـ اـهـلـهـ فـقـرـاهـ وـاجـبـهـمـ فـرـايـتـهـ وـقـدـ كـتـبـ عـلـىـ ظـهـرـهـ قـدـمـ بـغـدـادـ وـقـبـلـنـىـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ وـالـحـمـدـ لـلـهـ رـبـ الـعـالـمـينـ قـالـ اـبـوـ عـيـدـ الـأـخـرـىـ قـلـتـ لـابـىـ دـاـوـدـ اـعـلـمـ بـالـرـجـالـ يـحـيـىـ اوـ عـلـىـ قـالـ يـحـيـىـ وـلـيـسـ عـنـدـىـ مـنـ خـبـرـ اـهـلـ الشـامـ شـىـءـ قـالـ عـبـدـ الـمـوـمـنـ النـسـفـىـ سـالـتـ اـبـاـ عـلـىـ صـالـحـ بـنـ مـحـمـيدـ مـنـ اـعـلـمـ بـالـحـدـيـثـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ اوـ اـحـمـدـ بـنـ حـنـبـلـ فـقـالـ اـحـمـدـ اـعـلـمـ بـالـفـقـهـ وـالـاـخـتـلـافـ وـاـمـاـ يـحـيـىـ فـاعـلـمـ بـالـرـجـالـ وـالـكـنـىـ مـحـمـدـ بـنـ عـشـمـانـ بـنـ اـبـىـ شـيـءـ سـمـعـتـ عـلـىـ بـنـ الـمـدـيـنـيـ يـقـولـ كـنـتـ إـذـ قـدـمـتـ إـلـىـ بـغـدـادـ مـنـذـ اـرـبعـينـ سـنـةـ كـانـ الـذـىـ يـذاـكـرـنـىـ اـحـمـدـ فـرـبـماـ اـخـتـلـفـنـاـ فـيـ الشـىـءـ فـيـسـأـلـ اـبـاـ زـكـرـيـاـ فـيـقـوـمـ فـيـخـرـجـهـ مـاـ كـانـ اـعـرـفـهـ بـمـوـضـعـ حـدـيـثـهـ وـقـالـ اـبـوـ الـحـسـينـ اـبـنـ الـبـرـاءـ سـمـعـتـ اـبـنـ الـمـدـيـنـيـ يـقـولـ مـاـ رـايـتـ يـحـيـىـ اـسـتـفـهـمـ حـدـيـثـ قـطـ وـلـاـ رـدـّهـ بـكـرـ بـنـ سـهـلـ اـبـنـ عـبـدـ الـخـالـقـ بـنـ مـنـصـورـ قـلـتـ لـابـنـ الـرـوـمـيـ سـمـعـتـ بـعـضـ اـصـحـابـ الـحـدـيـثـ يـحـدـثـ بـاـحـادـيـثـ يـحـيـىـ وـيـقـولـ حـدـثـنـىـ مـنـ لـمـ يـطـلـعـ الشـمـسـ عـلـىـ اـكـبـرـ مـنـهـ فـقـالـ وـمـاـ تـعـجـبـ سـمـعـتـ عـلـىـ بـنـ الـمـدـيـنـيـ يـقـولـ مـاـ فـيـ النـاسـ مـثـلـهـ وـعـنـ اـبـىـ الـمـدـيـنـيـ قـالـ مـاـ اـعـلـمـ اـحـدـاـ كـتـبـ مـاـ كـتـبـ يـحـيـىـ بـنـ مـعـيـنـ وـقـالـ اـبـوـ الـحـسـنـ بـنـ الـبـرـاءـ سـمـعـتـ عـلـيـاـ يـقـولـ لـاـ نـعـلـمـ اـحـدـاـ مـنـ لـدـنـ آـدـمـ كـتـبـ يـحـيـىـ قـالـ اـحـمـدـ بـنـ عـقـبـةـ سـئـلـتـ يـحـيـىـ

بن معين كم كتبت من الحديث قال كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث قلت يعني بالمحكر قال صالح بن احمد الحافظ سمعت ابا عبد الله محمد بن عبد الله سمعت أبي يقول خلف يحيى من الكتب مائة قمطر و اربعه عشر قمطرا عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٣

و اربعه حباب شرابيه مملوءه كتبها و قال عبد المومن سمعت صالحًا جزرة يقول ذكرنى ان يحيى بن معين خلف من الكتب ثلاثين
قسطرا او عشرين حبا فطلب يحيى بن اكتم بما بقى دينار فلم يدع ابو خبشه ان تباع

و نیز در ان گفته و باسنادی الى الخطیب ابنا علی بن طلحه ابنا صالح بن احمد الهمدانی ابنا عبد الرحمن بن حمدان بن المربی قال
قال لی ابو حاتم الرازی إذا رایت البغدادی بح احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنہ و إذا رایته بعض یحیی بن معین فاعلم انه
کذاب و قال محمد بن هارون الفلاس إذا رایت الرجل يقع فى یحیی بن معین فاعلم انه کذاب يضع الحديث و انما يبغضه لما یین
من امر الکذابین قال الابار قال ابن معین کتبنا عن الکذابین و سجرنا به التور و اخر جنا به خبزا نصیحا قال ابو داود سمعت یحیی بن
معین یقول اکلت عجنه و انا ناقه من عله قال الدوری سئل یحیی بن معین عن الرؤس فقال ثلاثة بين اثنین صالح قال على بن الحسین
بن حبان حدثی یحیی الاحوال قال تلقینا یحیی بن معین مقدمه من مکه فسالناه عن الحسین بن حبان فقال احدثکم انه لما کان؟؟؟
باخر رقم قال لی يا ابا زکریا أتری ما مکتوب على الخیمه قلت ما اری شيئا قال بل اری مکتوبا یحیی بن معین یقضی او یفصل بین
الظالمین قال ثم خرجت نفسه الخطیب انا نعیم انا ابو الشیخ انا اسحاق بن بنان سمعت حیش بن بشر يقول كان یحیی بن معین یحج
على المدينة و یرجع عليها فلما كان آخر حجۃ حجها رجع على المدينة فاقام بها يومین او ثلاثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقائه
فباتوا فرای فی النوم کان هاتفا یهتف به يا ابا زکریا أترغب عن جواری فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فانی راجع الى المدينة فمضوا و
رجع فاقام بها ثلثا ثم مات قال فحمل على اعود النبی صلی اللہ علیه وسلم و صلی علیه الناس و جعلوا یقولون هذا الذاب عن رسول
الله صلعم الكذب قال الخطیب الصحيح موته فی ذهابه قبل ان یحج قال عباس الدوری سمعت یحیی يقول لو لم نكتب الحديث
خمسین مرءة ما عرفناه و فی تاريخ دمشق من طريق محمد بن نصر سمع یحیی بن معین یقول کتبت بیدی الف الف حديث قلت یعنی
بالمکرر لا تراه یقول لو لم نكتب الحديث خمسین مرءة ما عرفناه انبئت عن أبي المکارم للبان و غيره عن عبد الغفار بن محمد ابنا
محمد بن ابراهیم الکرماني سمعت محمد بن احمد غنجار سمعت عبد الله بن موسی السلامی سمعت الفضل بن شاکر بیلد الدیلم
سمعت یزید بن مجالد سمعت یحیی بن معین یقول إذا کتبت فقمش و إذا حدثت ففتیش و سمعته يقول سیندم المنتخب فی الحديث
حيث لا ینفعه النداءة الاصم ابنا عباس سمعت یحیی بن معین یقول کتنا بقریة من قرى مصر و لم يكن معنا شيء و لا ثم شيء نشتريه
فلما اصبحنا إذا نحن بنزیل ملأ سمک مشوى و ليس سنته احد فسالونی فقلت اقتسموه و کلوه فانی اظن انه رزق رزقکم الله تعالى و
سمعت یحیی، مرارا یقول القرآن

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٤

كلام الله و ليس بمحلوق و الايمان قول و عمل يزيد و ينقص و روی عبد الله بن أبي زياد القطوانی عن أبي عبید قال انتهى الحديث
الى اربعة احمد بن حنبل و هو افقيهم فيه و الى يحيى بن معین و هو اكتبهم له و الى على بن المديني و هو اعلمهم به و الى أبي بكر
بن أبي شيبة و هو احفظهم له و في رواية عن عبید الله القواريري قال لي يحيى القطان ما قدم علينا البصرة مثل احمد و يحيى بن معین
قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول كان اعلمنا بالرجال يحيى بن معین و احفظنا للابواب سليمان الشاذكوني و احفظنا للطوال على ابو
عبد الله الحاكم سمعت الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال ابنا ابراهيم بن عبد الواحد البكري سمعت جعفر الطیالسی يقول صلی احمد
بن حنبل و يحيى بن معین في مسجد الرصافة فقام فاصنف قال ابنا احمد بن حنبل و يحيى بن معین قالا
ابنانا عبد الرزاق ابنا معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم من قال لا الله الا الله خلق الله من كل كلمة منها
طيرا منقاره من ذهب و ريسه من مرجان

و اخذ فى قصة نحو عشرين ورقة فجعل احمد ينظر الى يحيى و يحيى ينظر إليه و هما يقولان ما سمعنا هذا الى الساعة فسكتا حتى فرغ من قصصه و اخذ فطاعه ثم جعل ينظر بعينها فاشار إليه يحيى فجاء متوجهما لحوال يجيزه فقال من حدثك بهذا الحديث فقال احمد و ابن معين فقال انا يحيى و هذا احمد ما سمعنا بهذا قط فان كان لا بد من الكذب فعلى غيرنا فقال انت يحيى بن معين قال نعم قال لم ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق و ما علمت الساعة كانه ليس في الدنيا يحيى بن معين و احمد بن حنبل غير كما كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل و يحيى بن معين قال فوضع احمد كمه على وجهه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزئ بهما هذه حكاية عجيبة و راوتها البكري لا اعرفه فاختاف ان يكون وضعها عن احمد بن عقبة قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن سمحا في الحديث كان كذلك باقيل كيف يكون سمحا قال إذا شكر في حدث ترکه وقال جعفر بن أبي عثمان كذا عند يحيى بن معين فجاءه رجل استعجل فقال يا ابا زكريا حدثني بشيء اذكرك به فقال يحيى اذكروني انك سئلتنى ان احدثك فلم افعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فرأيت جارية بيعت بالف دينار ما رأيت احسن منها صلى الله عليها فقلت يا ابا زكريا مثلك يقول هذا قال نعم صلى الله عليها و على كل ملجم هذه الحكاية محمولة على الدعاية من أبي زكريا و يروى عنه باسناد آخر قال سعيد بن عمرو البرذعي سمعت الحافظ ابا زرعة الرازي يقول كان احمد بن حنبل لا يرى الكتابة عن أبي نصر التمار ولا عن يحيى بن معين ولا عن احد ممن امتحن فاجاب قلت هذا امر ضيق ولا حرج على من اجاب في المحنـة بل ولا على من اكره على صريح الكفر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵

عملاً بالآية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمة الله من أئمة السنة فخاف من سطوة الدولة و اجاب تقيه عباس الدوري سمعت يحيى بن معين يقول كنت إذا دخلت منزل بالليل قرأت آية الكرسي على داري و عيالى خمس مرات فبينما أنا إقراء إذا شيء يكلمنى كم تقرأ هذا كان ليس انسان بحسن يقرأ غيرك فقلت ارى هذا السؤال والله لا زيدنك فصررت اقرها في الليلة خمساً و ستين مرّة و قال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم الرجل حديثه يعني يتزع منه اللحن فقال لا باس به و سمعته يقول لو لم تكتب الحديث من ثلين وجهها ما عقلناه قال ابراهيم بن الجندى سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا إلا كحلم والله ما ضر رجلاً أبقى الله على ما أصبح و امسى لقد حججت و أنا ابن اربع وعشرين سنة خرجت راجلاً من بغداد إلى مكانة هذا من خمسين سنةً كأنما كان أمس فقلت ليحيى ترى أن ينظر الرجل في رأي الشافعى وأبي حنيفة قال ما أرى لأحد أن ينظر في رأي الشافعى ينظر في رأى أبي حنيفة أحب إلى قلت قد كان أبو زكريا رحمة الله حنفياً في الفروع فلهذا قال هذا وفيه انحراف يسير عن الشافعى قال ابن الجندى و سمعت يحيى يقول تحرير النبى صحيحاً ولكن اقف و لا احرمه قد شربه قوم صالحون بآحاديث صالح و حرمه قوم صالحون بآحاديث صالح و سمعت يحيى بن سعيد القطان يقول حديث الطلا و حديث عتبة بن فرقان جميعاً صحيحان قال عباس الدوري ثنا يحيى بن معين قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتاباً صنفه قال انا ابن المبارك عن ابن عون و ذكر آحاديث فقلت ليس ذا ابن المبارك فغضب و قال تردد على قلت أى والله أريد ديتكم فابي ان يرجع فلما رأيته لا يرجع قلت لا والله ما سمعت هذه من ابن المبارك و لا سمعها من ابن عون فقط فغضب و غضب من كان عنده و قام و دخل فاخراج صالح فجعل يقول و هي بيده اين الذين يزعمون ان يحيى بن معين ليس بامير المؤمنين في الحديث نعم يا ابا زكريا غلطت و انما روى هذه الآحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن حسان قال ابن معين دفع إلى ابن وهب كتاباً عن معاوية بن صالح خمس مائة حديث أو أكثر فانتقمت منها شرارها لم يكن لي يومئذ معرفة قلت أسمعتها من أحد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتدياً لا يحسن الانتخاب فعلنا نحو هذا و ندمنا بعد قال محمد بن جرير الطبرى خرج ابن معين حاجاً و كان أكولاً فحدثنى ابو العباس احمد بن شاه انه كان فى رفقته فلما قدموا فيه اهدى الى يحيى فالوذجا لم ينضج فقلنا له يا ابا زكريا لا تأكله فانا نخاف عليك فلم يعبأ بكلامنا و اكله فما استقر في معدته حتى شكا و جع بطنه و انسهل الى ان وصلنا الى المدينة و لا نهوض به فتعاونا في امره و لم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج و لم ندر ما نعمل

حتى وصى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٦

ومات فغسلناه و دفنه قال ابو زرعة الرازى لم ينتفع يحيى لأنّه كان يتكلم في الناس وقد رأيت حكاية شاذة قالها ابو عبد الرحمن السلمى عن الدارقطنى يحيى بن معين مات قبل ابيه بعشرة اشهر قال مهيب بن سليم البخارى ابنا محمد بن يوسف البخارى الحافظ قال كنا في الحج مع يحيى بن معين فدخلنا المدينة ليلة الجمعة و مات من ليلته فلما اصبحنا تسامع الناس بقدومه و بموته فاجتمع العامة وجاءت بنو هاشم فقالوا نخرج له الا عواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم فكره العامة ذلك و كثرة الكلام فقالت بنو هاشم نحن اولى بالنبي صلى الله عليه وسلم و هو اهل ان يغسل عليها و دفن يوم الجمعة في ذي القعدة قال مهيب فيها ولدت يعني سنة ثلث و ثلاثين و مائتين قال عباس الدوري مات قبل ان يحج عامئذ و صلى عليه و الى المدينة و كلم الحزامي الوالى فاخرجوا له سرير النبي صلى الله عليه وسلم فحمله عليه احمد بن أبي خثيم قال مات يحيى لسبع بقين من ذي القعدة سنة ثلث و ثلاثين و مائتين وقد استوفى خمسا و سبعين سنة و دخل في ألسنة و دفن بالبيع قال حبيش بن مبشر الفقيه وهو ثقة رأيت يحيى بن معين في النوم فقلت ما فعل الله بك قال اعطاني و حباني و زوجني ثلاثة حوراء و مهد لي بين البابين او قال بين الناس سمعها جعفر بن أبي عثمان بن حبيش و رواها الحسين بن الحصيبة عن حبيش قال رأيت يحيى بن معين في النوم فقلت ما فعل الله بك قال ادخلني عليه في داره و زوجني ثلاثة حوراء ثم قال للملائكة انظروا الى عبدي كيف نظرى و حسن قال احمد بن يحيى بن الجارود قال ابن المديني ما اعلم احد اكتب ما كتب يحيى بن معين وقال ابن البراء سمعت عليا يقول لا نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب ابن معين محمد بن علي بن راشد الطبرى عن محمد بن نصر الطبرى قال دخلت على يحيى بن معين فوجدت عنده كذا و كذا سقطا دفاتر و سمعته يقول كتب بيدي الف الف حديث وكل حديث لا يوجد هننا و اشار بيده الى الاسقاط فهو كذب و عن مجاهد بن موسى قال كان يحيى بن معين يكتب الحديث نيفا و خمسين مرّة و قال محمد بن علي بن زياد سمعت ابن معين يقول اشتته ان أقع على شيخ ثقة عنده بيت ملأ كتب اكتب عنه وحدى قال محمد بن سعد يحيى بن معين اكثر من كتابة الحديث و عرف به و كان لا يكاد يحدث محمد بن احمد بن أبي مهزول عن محمد بن حفص سمع عمرا الناقد يقول ما كان في اصحابنا احفظ لابواب من احمد و لا اسرد للحديث من ابن الشادكوني و لا اعلم بالاسناد من يحيى بن معين ما قدر احد يقلب عليه اسنادا قط القواريري قال لي يحيى بن سعيد ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل و ابن معين الى ما آخر ما ذكره الذهبي و ترکناه حذر الاطالة و الملالة -

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٧

و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته يحيى بن معين الامام الفرد سيد الحفاظ ابو زكريا المرى مولده في سنة ثمان و خمسين و مائة و كان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيم و ابن المبارك و اسماعيل بن المجالد و يحيى بن أبي زائد و معتمر بن سليمان و هذه الطبقة و عنه احمد و هناد و البخاري و مسلم و ابو داود و ابو زرعة و أبي يعلى و احمد بن الحسين الصوفي و خلائق و

اخبرني احمد بن اسحاق انا احمد بن يوسف و الفتح بن عبد الله قالا انا محمد بن عمر القاضي و اخبرنا احمد بن تاج الامانة عن عبد المعر بن محمد انا يوسف بن ايوب الزاهد قالا انا احمد بن محمد البزار انا على بن عمر العربي نا احمد بن الحسين الصوفي نا يحيى بن معين نا ابن عيينة عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر ان النبي صلى الله عليه وسلم امر بوضع الجوائح و نهى عن بيع السنين اخرجه و عن ابن معين

قال النسائي ابو زكريا الثقة المامون احد الائمة في الحديث قال ابن المديني لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين قال عباس الدوري سمعت يحيى بن معين يقول لو لم نكتب الحديث خمسين مرّة ما عرفناه و عن يحيى بن معين قال كتب بيدي الف الف حديث و قال ابن المديني انتهى علم الناس الى يحيى بن معين و قال يحيى القطان ما قدم علينا مثل

هذين احمد بن حنبل و يحيى بن معين قال احمد بن حنبل يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى اشهر من ان نطول الشرح بمناقبه قال خنيس بن مبشر احد الثقات رايت يحيى بن معين فى النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطانى و حبانى و زوجنى ثلث مائة حوراء و مهد لى بين الناس توفى فى ذى القعده غريبا بمدينه النبي صلى الله عليه و سلم سنة ثلاث و ثلاثين و مائتين رحمه الله و نيز ذهبي در عبر فى خبر من غير در سنه ثلاث و ثلاثين و مائتين گفته و فيها الامام ابو زكريا يحيى بن معين البغدادى الحافظ احد الاعلام و حجة الاسلام فى ذى القعده فى مدینه النبي صلى الله عليه و سلم متوجهها الى الحج و غسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و عاش خمسا و سبعين سنة سمع هشيميا و يحيى بن أبي زائد و خلاق و جاء عنه انه قال كتب بيدي هذه ستمائه الف حديث يعني بالمكرر وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال ابن المديني انتهى علم الناس الى يحيى بن معين قلت حدیثه فى الكتب الستة و نيز ذهبي در کاشف گفته يحيى بن معین ابو زکریا المری البغدادی امام المحدثین عن عباد بن عباد و هشیم و عنه خ د و الفریابی و الصوفی و فضائله کثیره مولده ۱۵۸ و مات طالب الحج بالمدینه فى ذى القعده ۲۳۳ و حمل على اعاده النبي صلى الله عليه و سلم و عمر بن مظفر الشهير بابن الوردى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸

در تسمة المختصر في اخبار البشر در سنه مذکوره گفته و فيها في ذى القعده توفى ابو زکریا يحيى بن معین بن عون بن زياد بن بسطام المزنی البغدادی الحافظ صاحب الجرح و التعديل امام حافظ قيل انه من قریئه نقیای نحو الانبار و كان الامام احمد شدید الصحابة له يشتراكان في علوم الحديث و ذكر الدارقطنی يحيى فيمن روی عن الشافعی و ولد سنه ثمان و خمسين و مائة و عبد الله بن اسعد يافعی در مرآء الجنان در سنه مذکوره گفته و الامام ابو زکریا يحيى بن معین الحافظ احد الاعلام توفی بمدینه النبي صلى الله عليه و سلم متوجهها الى الحج و غسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و سلم سئل کم كتب من الحديث فقال كتب بيدي هذه ستمائه الف حديث روی عنه کبار ائمه الحديث منهم البخاری و مسلم و ابو داود و غيرهم و كان بينه وبين الامام احمد صحبة و الفه و اشتراك في الاشتغال بعلوم الحديث و كان ينشد

المال يذهب حله و حرمه طرا و يبقى في غدا ثامه

ليس التقى بمتق لالله حتى يطيب شرابه و طعامه

ويطيب ما يحوى ويكتب كفه ويكون في حسن الحديث كلامه

نطق النبي لنا به عن ربہ فعلی النبي صلاتہ و سلامہ

و قد ذكره الدارقطنی فيمن روی عن الامام الشافعی وقد سبق في ترجمة الشافعی ما جرى منه في حقه بينه وبين الامام احمد في مشيه تحت رکاب بغلة الشافعی و قول الامام احمد له لو لزمت البغلة لافتقت و قيل انه لما خرج من المدینه سمع في النوم هاتفا يقول يا ابا زکریا أ ترغب عن جواری فرحة و اقام بها ثلثا ثم توفی رحمه الله و محمد بن محمد الشهیر بابن شحنة الحلبي در روض المناظر في علم الاولی و الاخر در سنه مذکوره گفته و فيها توفی ابو زکریا يحيى بن معین حجه الاسلام من المحدثین متوجهها الى الحج بمدینه النبي صلى الله عليه و سلم و غسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و سلم و له من العمر خمس و سبعون سنه و محمود بن احمد عینی در عمدۃ القاری بعد ذکر حديثی که آن را دلیل وجوب و ترک دانیده گفته فان قلت في استناده ابو المنیب عیید الله بن عبد الله و قد تکلم فيه البخاری و غیره قلت قال الحاکم و تقه ابن معین و قال ابن أبي حاتم سمعت أبي يقول هو صالح الحديث و انکر على البخاری ادخاله في الضعفاء فهذا ابن معین امام هذا الشأن و کفى به حجه في توثيقه اياده و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاهه گفته يحيى بن معین المری البغدادی الحافظ امام المحدثین قال الخطیب کان اماما ربانیا عالما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المديني ما نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين و قال ابو حاتم ربانیو الحديث اربعه اعلمه بالحلال و الحرام احمد و احسنهم سیاقه للحديث و ادرکه ابن المديني و احسنهم وضعوا للكتاب ابن أبي شيبة و اعلمهم

بصحيح الحديث و سقieme

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹

يعيى بن معين و قال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى و قال ابن المديني ما رأيت في الناس مثله و قال ابن سعد الحداد الناس كلهم عيال على يحيى و قال ابن الرومي ما رأيت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى و غيره كان يتحامل بالقول و قال احمد اسماعيل يحيى شفاء لما في الصدور و قال مرة هنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين و قال ابو زرعة إذا رأيت البغدادي يحب احمد فاعلم انه صاحب سنة و إذا رأيته يبغض يحيى بن معين فاعلم انه كذاب و قال احمد كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو بحديث و قال هارون بن بشير رأيت ابن معين استقبل القبلة رافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت في رجل و ليس هو عندي كذابا فلا تغفر لي و قال محمد بن هارون الفلاس إذا رأيت الرجل يقع في يحيى فاعلم انه كذاب يصنع الحديث و أنما يبغضه لما بين امر الكذابين و قال يحيى بن معين كتبت بيدي هذه ستمائة الف حديث و قال مجاهد بن موسى كان يحيى يكتب الحديث نيفا و خمسين سنة ثماني و خمسين و مائة و مات طالب الحج بالمدينة في ذي القعده سنة ثلث و ثلاثين و مائتين و حمل على الفريابي و الصوفى ولد سنة ثمان و خمسين و مائة و مات طالب الحج بالمدينة في ذي القعده سنة ثلث و ثلاثين و مائتين و حمل على اعواد النبي صلى الله عليه و سلم كذا قيل قال صاحب الكاشف و ما احتاج النبي صلى الله عليه و سلم الى اعواد لانه في حجرته غسل و فيها صلى الله عليه و سلم دفن الا ان يراد بالاعواد التخت الذي غسل عليه وشيخ ابو مهدى عيسى بن محمد الشعالي الجعفري در مقايد الاسانيد گفته سلافة من خبره قال الذهبي في التذكرة هو الامام الفرد سيد الحفاظ ابو زكريا يحيى بن معين المرى مولاهم البغدادي مولده سنة ثمان و خمسين و مائة كان ابوه من نبلاء الكتاب فخلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشيم و ابن المبارك و معتمر بن سليمان وهذه الطبقة و عنه احمد و البخاري و مسلم و ابو داود و خلائق قال النسائي ابو زكريا الثقة المامون احد ائمة الحديث و قال ابن المديني لا نعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين و قال مorte انتهى علم الناس الى يحيى بن معين روى عن يحيى انه قال كتبت بيدي الف الف حديث و رئي في النوم فقيل له ما فعل الله بك فقال اعطاني و جباني و زوجني ثلاثة حوراء توفى بالمدينة سنة ثلث و ثلاثين و مائتين زاد العامر في تاريخه متوجهها الى الحج و قيل لما خرج من المدينة الى مكة سمع في النوم هاتفا يقول يا ابو زكريا أترغب من جواري فرجع و اقام بالمدينة ثلاثة و مات رحمه الله و غسل على الاعواد النبي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه و سلم و كتب بيده ستمائة الف حديث انتهى و من نظمه قال عباس بن محمد الدورى انشدنى يحيى

المال ينفد حله و حرامة يوما و تبقى في غدا ثامه

ليس التقى بمتق في دينه حتى يطيب شرابه و طعامه

ويطيب ما يحوى و يكسب اهله و يطيب في حسن الحديث كلامه

نطق النبي لنا به عن ربّه فعلى النبي صلاته و سلامه عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۰

افادة ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قوانين الرواية في باب وجوب تعريف المزكي ما عنده من حال المسؤول عنه قال وقد انكر قوم لم يتجرروا في العلم قول الحفاظ من ائمننا وألو المعرفة من اسلامنا ان فلانا الراوى ضعيف و فلان غير ثقة و ما اشبه هذا من كلام و رأوا ذلك غيبة لمن قيل فيه و قال قائلهم في ذلك شعرا و هو بكر بن حماد الشاعر المغربي ارى الخير في الدنيا يقل كثيرة و ينقص نقصا و الحديث يزيد فلو كان خيرا كان كالخير كله و لكن شيطان الحديث مرید و لا بن معين في الرجال مقالة سيسأ عنها و الملك شهيد فان تک حقا فھي في الحكم غيبة و ان تک زورا فالقصاص شديد

ثم قال الخطيب و ليس الامر على ما ذهبوا إليه لأن اهل العلم اجمعوا على ان الخير لا يجب قوله الا من العاقل الصدوق المامون على ما يخبر به وفي ذلك دليل على جواز الجرح لمن لم يكن صدوقا في روايته انتهى وقال شيخ شيوخنا الشهاب المقرى التلمسانى في تاريخه نفح الطيب و لما تعرض بعض من لا يبالغ بما ارتكب الى اصحاب الحديث بقوله ارى الخير في الدنيا الآيات المتقدمة بحروفها اجابه الامام ابو عبد الله بن فتوح الحميدي صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيدة طويلة منها قوله

وانى الى ابطال قولك قاصد ولی من شهادات النصوص جنود
إذا لم يكن خيرا كلام نبينا لديك فان الخير منك بعيد
و اقبح شيء ان جعلت لما اتي عن الله شيطانا و ذاك شديد
و منها في ابن معين

و ما هو الا واحد من جماعة و كلهم فيها حكاه شهود
فان صد عن حكم الشهادة جاهل فان كتاب الله فيه عتيد
ولو لا رواة الدين ضاعت و اصبحت معالمه في الآخرين تبيد
هم حفظوا الاثار من كل شبهه و غيرهم عما اقتتوه رقود
و هم هاجروا في جمعها و تبادروا الى كل افق و المرام كثيرو
و قاموا بتعديل الرواية و جرحهم قيام صحيح النقل و هو جديد
بتلبيتهم صحت شرائع ديننا حدود تحروا حفظها و عهود
و صح لاهل النقل منها احتجاجهم فلم يبق الا عائد و حقود
و حسبهم ان الصحابة بلغوا و عنهم رروا لا يستطيع جحود
فمن حاد عن هذا اليقين فمارق مرید لاظهار الشکوک مرید
ولكن إذا جاء الهدى و دلیله فلیس لموجود الضلال وجود
و ان رام اعداء الديانة کیدها فکیدهم بالمخزيات مکید

انتهى و رأيت بآخر الاصل الذي انتخبته منه ما قرأت على شيخنا رحمة الله الآيات المتقدمة لبكر بن حماد و فيها بعض مخالفه لما تقدم و باشرها و اجابه عبد السلام بن يزيد بن عياث الاشبيلي بقوله و لابن معين في الذي قال اسوة و راي مصيب للصواب شديدو اجر به يعلى الاله محله نيز له في الخلد حيث يريد يناضل عن قول النبي و صحبه و يطرد عن احواضه و يذودو جملة اهل العلم قالوا بقوله و ما هو في شيء اتاه فريد

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱

ولو لم يقم اهل الحديث بدینتفامن کان یروی علمه و یفیدهم ورثوا علم النبوة و احتوا من الفضل ما عنہ الانام رقودو هم کمصابیح الدجی یهتدی بهم و نارهم بعد الممات خمود علیک ابن عتاب لزوم سیلهم فحالهم عند الاله حمید و اجابه ايضا احمد بن عمرو بن عصفور بقوله ایا قاذعا في العلم زید عما یرویدا بما تبدی به و تیید جعلت شیاطین الحديث مریده الا ان شیطان الضلال مرید و جرّعت بالتكذیب من کان صادقا فقولک مردود و انت عنید ذوو العلم في الدنيا نجوم هداية إذا غاب نجم لاح بعد جدید بهم عز دین الله طرا و هم له معاقل من اعدائه و جنود خود شاه صاحب در بستان المحدثین گفتہ کنیت او ابو زکریاست و او را مری گویند بالولاء که از موالی بنی مره بود وطنش بغداد است در یکسال یکصد و پنجاه و هشت متولد شده و پدرش از عمدہ نویسنده کان دفتر بود در انشاء نیز دستگاه خوب داشت گویند یحیی بن معین را از میراث پدر خود لکهه درم نقد بدست آمده بود باین سبب کمال ثروت داشت از هشیم و ابن المبارک و عمر بن سلیمان بن طرخان و اقران آنها سماع دارد و امام احمد بن حنبل و بخاری و مسلم و

ابو داود از وی استفاده کرده‌اند و او یکی از ائمه این فنست در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات هم نظر نداشت از وی منقولست که من بدت خود؟؟؟ حدیث نوشته‌ام و او را بعد از مرگ بخواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا بخشش و عطا‌یای بسیار داد و از آنجمله سه صد زن از حور عین بمن تزویج فرمود و در سال دو صد و سی و سه از بغداد بحج روانه شد اول در مدینه منوره رسیده و از زیارت فارغ شده قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا می‌روی معلوم کرد که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت زود برگشت و در مدینه اقامت نمود بعد از سه روز وفات یافت و از سعادت او انسنت که او را بر همان تخته‌ها غسل دادند که جناب پیغمبر را بر انها غسل داده بودند او را بنظم هم میل بود و این چند بیت از وست

المال ينفد حله و حرامه يوما و يبقى في غدا ثامه

ليس التقى بمتنق فى دينه حتى يطيب شرابه و طعامه

ويطيب ما يحوى ويكسب اهله و يطيب فى حسن الحديث كلامه

نطق النبي لنا به عن ربّه فعلى النبي صلاته و سلامه

فائده باید دانست که جاهلان و نافهمان قدماء اهل حدیث را عموما و یحیی بن معین را خصوصا مطعون ساخته‌اند که ایشان خصوصا این شخص از جمله ایشان در خلق الله زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغگو و کسی را ملبس و جعلی و کسی را مفتری و بهتانی می‌گویند و این غیبت محروم را علم می‌دانند و عبادت می‌انگارند چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعربیض بطن نموده گفته است

اري الخير فى الدنيا يقل كثيره و ينقص نقصا و الحديث يزيد

فلو كان خيرا كان كالخير كله ولكن شيطان الحديث مريد

ولابن معين فى الرجال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲

مقالة سيسأل عنها والملك شهيد

فإن يك حقا فهى فى الحكم غيبة و إن يك زورا فالقصاص شديد

ليكن اين حائل او نفهميده‌اند که اين طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شريعت و دينست پس گویا از قبيل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاست و تعزیر اهل منکرست که بهترین عباداتست از غیبت محروم نیست و ازین ابیات مشووه که مرقوم شد ابو عبد الله بن فتوح حمیدی صاحب الجمیع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز دارد در آنجا در مخاطبه این شاعر می‌گوید

وانى الى ابطال قولك قاصد و لى من شهادات النصوص جنود

إذا لم يكن خيرا كلام نينا لديك فان الخير منك بعيد

و اقبح شيء ان جعلت لما اتى عن الله شيطانا و ذاك شديد

و بعد از ان در حق ابن معین گوید و ما هو الا واحد من جماعة و كلهم فيما حکاه شهود* فان صد عن حکم الشهادة حامل* فان كتاب الله فيه عتيد* و لو لا رواه الدين ضاعت و اصبحت* معالمه في الآخرين تبييد* هم حفظوا الاثار من كل شبهه* وغيرهم عما اقتنوه رقود* و هم هاجروا في جمعها و تبادروا* إلى كل افق و المرام كثود* و قاموا بتعديل الرواه و جرحهم* قيام صحيح لنقل و هو جديده* بتبلیغهم صحت شرائع دیننا حدود تحروا حفظها و عهود* و صح لاهل النقل منها احتجاجهم* فلم يبق الا عائد و حقود* و حسبهم ان الصحابة بلغوا* و عنهم رروا لا يستطيع جحود* فمن جاد عن هذا اليقين ممارق* مرید لا ظهار الشکوك مرید* و لكن إذا

جاء الهدى و دليله* فليس لموجود الصالل وجود* و ان رام اعداء الديناء كيدها* فكيدهم بالمخزيات مكيد* و عبد السلام بن يزيد بن غياث الاشبيلي نيز ازین ابيات در قصيدة دراز جواب داده و لابن معين في الذى قال اسوء* و راي مصيبة للصواب سديد* و اجر به يعلى الاله محله* و ينزله في الخلد حيث يريده* ينأى عن قول النبي و صحبه* و يطرد عن أحواضه و يذود* و جملة اهل العلم قالوا بقوله* و ما هو في شيء اتاه فريد* و لو لم يقم اهل الحديث بديتنا* فمن كان يروى علمه و يفيده لهم ورثوا علم النبوة و احتواه* من الفضل ما عنه الانام رقود* و هم كمسايب الحجج يهتدى بهم* و نارهم بعد الممات خمود* عليك ابن عتاب لزوم سبileهم* فالحالهم عند الله حميد* و نيز احمد بن عمرو بن عصفور جواب داده ست باين ابيات ايما قاذعا في العلم زيد عماه* رويدا بما تبدى به و تعید* جعلت شياطين الحديث مريدة الا ان شيطان الصالل مرید* و قرعت بالتكذيب من كان صادقا* فقولك مردود و انت عنيد* ذو العلم في الدنيا نجوم هداية* إذا غاب نجم لاح بعد جديده* بهم عز دين الله طرا و هم له* معاقل من اعدائه و جنود* و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو زکریا یحیی بن معین بفتح المیم و کسر العین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳

و سکون الیاء بن عون بن زیاد بن بسطام بکسر الموحدة و سکون السین المرئی بضم المیم و تشید الراء البغدادی الحافظ المشهور امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلش از قریه نقایست بجانب انبار پدرش کاتب عبد الله بن مالک بود مقرر بر خراج بلده ری چون بمرد یک نیم لک در هم برای یحیی در میراث بگذاشت ولی این همه مال کثیر را در طلب علم حدیث اتفاق کرد سماع دارد از هیشم و ابن المبارک و طبقه او از وی پرسیدند چه قدر احادیث نوشته گفت بدست خود د لکه حدیث نوشته ام احمد بن عقبه که راوی این خبرست گفته گمان انست که محدثین هم برای او بدست خویش شش لکه حدیث نوشته اند وی صدق قطر کتب و چهار حباب شرایه پر از کتاب گذاشته صاحب جرح و تعدیل است کبار ائمه حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری و مسلم و ابو داود و الامام احمد و غيرهم میان او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراک در استغلال بعلوم حدیث بود چنانکه مشهور است ابو خیشه هم از وی روایت دارد یکی از ائمه این فن بود در نقد احادیث و معرفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات نظیر نداشت علی بن المدینی گفته علم بصره منتهی شده بسوی یحیی بن أبي کثیر و قتاده و علم کوفه بسوی اسحاق و اعمش و علم حجاز بسوی ابن شهاب و عمرو بن دینار و علم این هر شش تن در بصره بسعید بن أبي عربه و شعبه و عمر و حماد بن سلمه و أبي عوانه و در کوفه بسفیانین و مالک بن انس و از اهل شام باوزاعی رسیده و علم این همه ها بمحمد بن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن أبي زائد و وکیع و ابن المبارک و ابن مهدی و یحیی بن آدم منتهی شده و ابن المبارک اوسع ایشانست در علم و علم همه این ائمه در حصه یحیی بن معین آمده احمد گفته هر حدیث که نمی شناسد آنرا یحیی حدیث نیست و می گفت اینجا مرویست که خدای تعالی او را برای همین کار آفریده که کذب کذا بین ظاهر کند و ابن الرومی گفته نشنیدم احدی را هیچگاه که حق درباره مشایخ گوید جز یحیی بن معین و غیر او متحامل بالقول است یحیی گوید ندیدم خطای هیچکس مگر آنکه پوشیدم آنرا و خواستم که کار او را زینت دهم و گاهی هیچیکی را بمکروهی روبرو نشدم و مواجهه نکردم و لیکن خطای او را میان خود و میان او میین می کنم اگر قبول کرد فبها والا ترك می کنم او را می گفت حدیث نوشتم از کذا بین و گرم کردم بدان تنور را و برآوردم از ان نان پخته و این اشعار بسیار می خواند اشعار

المال یذهب حلہ و حرامه طرا و یقی فی غدا ثامه

لیس التقی بمتق لاله حتی یطیب شرابه و طعامه

و یطیب ما یحوى و تکسب کفه و یکون فی حسن الحديث کلامه

نطق النبي لنا به عن ربہ فعلی النبي صلاته و سلامه

دارقطنی ذکر او در کسانی که روایت کرده اند از شافعی نموده و در ترجمه شافعی خبر او با وی و با امام احمد گذشته در سنه ثلت

و ثلاثین و مائین از بغداد قصد حج نمود اول بمدینه منوره رسید و از زیارت فارغ شد قصد خانه کعبه نمود در اول منزل بخواب رفته بود که هاتفی او را آواز داد که ای ابو زکریا از همسایگی ما کجا می روی معلوم کرد

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴

که روح مبارک پیغمبر خداست که او را بان تشریف مشرف ساخت رفقا را گفت که شما بروید و خود زود برگشته بمدینه اقامت نمود بعد از سه روز وفات یافت و این آخر حج او بود از سعادت او آنس است که او را بر همان تختها غسل دادند که جناب رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم را بر آن غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفات او اختلاف است والی مدینه بر وی نماز گزارده در بقیع دفن کرد و نماز بر وی مکرر شد چند بار مردی روبروی جنازه او باواز بلند می گفت این ست کسی که نفی کذب از حدیث رسول خدا صلی اللہ علیه وسلم می کرد بعضی محدثین در مرثیه او این ایات گفته‌اند ایات ذهب العلیم بعیب کل محدث و بكل مختلف من الاسناد و بكل وهم فی الحديث و مشکل یعنی به علماء کل بلاد

او را بعد از مرگ بخواب دیدند و پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت عطا یا و موهب بسیار داد از آنجلمه آنکه سه صد حور عین بمن تزوج فرمود مری او را نسبت بولا گویند زیرا که از موالی بنی مرہ بود ولادتش در سنه ثمان و خمسین و مائی بوده ابن خلکان گفته در بعض تواریخ دیدم یحیی بن معین بن غیاث بن زیاد بن عون بن بسطام مولی الجنید بن عبد الرحمن الغطفانی المری امیر خراسان از طرف هشام بن عبد الملک الاموی و اول اشهرست و اصح و مری نسبت بسوی مرّه غطوانست که قبیله کلان و مشهورست و در عرب چند قبائل منسوب‌اند بسوی آن و هر یکی را مرہ گویند و ابن السمعانی در کتاب الانساب گفته نقیاً بفتح نون و کسر قاف یا فتح آن و بعدش یای مفتوحه قریه‌ای است از قرای انبار که از آنجراست یحیی بن معین و خطیب گفته می گویند که فرعون هم از اهل همین قریه بود انتهی سبحان اللہ این عجائب اتفاق است که چنین کافر و چنین مؤمن از یکجا برخیزند در بستان المحدثین در این مقام بعنوان فائده نوشته که جاهلان و نافهمان قدماً اهل حدیث را عموماً و یحیی بن معین را خصوصاً مطعون ساخته‌اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق اللہ زبان خود را دراز کرده و کسی را دروغگو و کسی را ملبس و جاعل و کسی را مفتری می‌گوید و این غیبت محروم را علم می‌داند و عبادت می‌انگارد چنانچه بکر بن حماد شاعر مغربی درین باب یحیی بن معین را هجو کرده بلکه علم حدیث را تعرض بطن نموده گفته‌ست نظم

اری الخیر فی الدنیا یقل کثیره و ینقص نقصاً و الحديث یزید

فلو کان خیرا کان کالخیر کله و لکن شیطان الحديث مرید

و لابن معین فی الرجال مقالة سیسأ عنها و الملیک شهید

فان یک حقاً فھی فی الحكم غیۃ و ان یک زورا فالقصاص شدید

لکن این جاهل و امثال او نفهمیده‌اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاحت و تعزیر اهل منکر باشد که بهترین عبادات است از غیبت محروم نیست و ازین ایات مشوّه که مرقوم شد حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داده و قصیده دراز گفته در ان بمحاطه این شاعر می‌گوید نظم و انى الى ابطال قولك قاصد و لى من شهادات النصوص جنود

إذا لم يكن خيراً كلام نبينا لدیک فان الخیر منک بعيد

و اقبح شیء ان جعلت لما اتی عن اللہ شیطانا و ذاک شدید

بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم

و ما هو الا واحد من جماعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٥

و كلهم فيما حكاه شهود فان صد عن حكم الشهادة حامل
فان كتاب الله فيه عنيد و لو لا رواة الذين ضاعت و أصبحت
معالمه في الآخرين تبىء لهم حفظوا الآثار من كل شبهة
و غيرهم بما اقتنوه رقود و هم هاجروا في اجمعها و تبادروا
إلى كل افق و المرام كثؤود و قاموا بتعديل الرواء و جر حبهم
قيام صحيح النقل و هو حديد بتبليلهم صحت شرائع ديننا
حدود تحروا حفظها و عهود و صح لأهل النقل منها احتياجهم
فلم يبق ألا عائد و حقود و حسبهم ان الصحابة بلغوا
و عنهم رروا لا يستطيعون جحود فمن جاد عن هذا اليقين مما روى
مريد لاظهار الشكوك مرید ولكن إذا جاء الهدى و دليله
فليس لموجود الضلال وجود و ان رام اعداء الدين كيدها

فكيدتهم بالمخزيات مكيد و عبد السلام بن يزيد بن عتاب الاشبيلي را نيز قصيده درازست در جواب اين ابيات نظم و لابن معين في
الذى قال اسوة* و راي مصيب للصواب سديد* و اجر به يعلى الاله محله* و نيز له في الخلد حيث يريده* يناضل عن قول النبي و
صحابه* و يطرد عن احواضه و يزود* و جملة اهل العلم قالوا بقوله* و ما هو في شيء اتاه فريد* و لو لم يقم اهل الحديث بديننا*
فمن كان يروي علمه و يفيده* هم ورثوا علم النبوة و احتلوا* من الفضل ما عند الانام رقود* و هم كمسايم الدجى يهتدى بهم* و
نارهم بعد الممات خمود* عليك ابن عتاب لزوم سيلهم* فالحالهم عند الاله حميد* و هم از ان ابيات احمد بن عمرو بن عصفور را
جوابست و منها ابيات اي قاذعا في العلم ازيد عماؤه* رويدا بما يبدي به و يعید* جعلت شياطين الحديث مریده* الا ان شيطان
الضلال مرید* و قرعت بالتكذيب من كان صادقا* فقولك مردود و انت عنيد* و ذو العلم في الدنيا نجوم هداية* إذا غاب نجملاح
بعد حديث* بهم عز دين الله طرا و هم له* معاقل من اعدائه و جنود* انتهى كلام البستان و نيز مولوي صديق حسن خان معاصر در
تاج مکلل گفته ابو زکریا یحیی بن عون بن زياد بن بسطام المری البغدادی الحافظ المشهور کان اماما عالما حافظا متفتنا
قيل انه من قریة نحو الانبار تسمى نقیای و كان ابوه کاتبا لعبد الله بن مالک و قيل انه كان على خراج الرى فمات فحلف لابنه یحیی
المذکور الف الف درهم و خمسين الف درهم فانفق جميع المال على الحديث و سئل یحیی کم كتب من الحديث فقال كتب
بیدی هذه ستمائة الف حديث و قال راوي هذا الخبر و هو احمد بن عقبة و اتی اظن ان المحدثین قد كتبوا له بایدیهیم ستمائة الف و
ستمائة الف و خلف من الكتب مائة قمطر و اربع حباب شراییه مملوأ کتاب و هو صاحب الجرح و التعديل و روی عنه الحديث کبار
الائمه منهم ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری و ابو داود السجستانی و غيرهم من
الحافظ و كان بينه و بين الامام احمد بن حنبل من الصحبة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٦

والالفة و الاشتراك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور و لا حاجة الى الاطالة فيه و روی عنه هو و ابو خیثمة و كانوا من اقرانه و
قال على بن المديني انتهى العلم بالبصرة الى یحیی بن أبي کثیر و قتادة و علم الكوفة الى اسحاق و الاعمش و انتهى علم الحجاز الى
ابن شهاب و عمرو بن دينار و صار علم هولاء السنة بالبصرة الى سعید بن أبي عربة و شعبه و عمر و حماد بن سلمة و أبي عوانة و
من اهل الكوفة الى سفيان الثوری و سفيان بن عيينة و مالک بن انس و من اهل الشام الى الاوزاعی و انتهى علم هولاء الى محمد بن
اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید و ابن أبي زائد و وكيع و ابن المبارك و هو اوسع هولاء علما و ابن مهدي و یحیی بن آدم و صار

علم هولاء جميعا الى يحيى بن معين و قال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى فليس هو بحديث و كان يقول هنا رجل خلقه الله لهذا الشأن و يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين و قال ابن الرومي ما سمعت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى بن معين و غيره كان يتحامل بالقول و قال يحيى ما رأيت على رجل قط خطأ الا سترته و احببت ان ازین امره و ما استقبلت رجلا في وجهه بامر يكرهه و لكن ابين له خطأ فيما بيني و بينه فان قبل ذلك والا تركته و كان يقول كتبنا عن الكذابين و سجننا به التور و اخرجنا به خبزا نضيجا و كان ينشد كثيرا شعر

المال يذهب حله و حرمه طرا و يبقى في غد آثامه ليس التقى بمثله
حتى يطيب شرابه و طعامه و يطيب ما يحوي و تكسب كفه
ويكون في حسن الحديث كلامه نطق النبي لنا به عن ربّه

فعلى النبي صلاته و سلامه و قد ذكره الدارقطني فيمن روى عن الامام الشافعى رضى الله عنه و قد سبق في ترجمة الشافعى خبره معه و ما جرى بينه وبين الامام احمد في ذلك و سمع ايضا عن عبد الله بن المبارك و سفيان بن عيينة و كان يحيى يحج فيذهب إلى مكة و يرجع إلى المدينة فلما كان آخر حجّه حجها خرج إلى المدينة و رجع إلى المدينة فاقام بها ثلاثة أيام ثم خرج حتى اتي المنزل مع رفقائه فباتوا فرای في النوم هاتفا يهتف به يا ابا زكريا أترغب عن جواري فلما اصبح قال لرفقائه امضوا فاني راجع إلى المدينة فمضوا و رجع فاقام بها ثلاثة أيام ثم مات فحمل على اعود النبي صلى الله عليه وسلم و كانت وفاته لسبعين ليل من ذى القعدة سنة ٢٣٣ هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد و هو غلط قطعا لما تقدم ذكره و هو انه خرج إلى مكة للحج ثم رجع إلى المدينة و مات بها و من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت بذى القعدة من تلك السنة فلو ذكر انه توفي ذى الحجة لامكن ان يحتمل ان يكون هذا غلطا من الناسخ قال ابن خلكان لكنى وجدته في نسختين على هذه الصورة فيبعد ان يكون من الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٧

مات قبل ان يحج و على هذا يستقيم ما قاله من تاريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الارشاد في معرفة علماء الحديث تاليف أبي يعلى الخليل بن عبد الله بن احمد بن ابراهيم بن الخليل الحافظ ان يحيى بن معين المذكور توفي لسبعين ليل بقين من ذى الحجة من السنة المذكورة فعلى هذا يكون قد حج و ذكر الخطيب ايضا ان مولده كان آخر سنة ١٥٨ ثم قال بعد ذكر وفاته انه بلغ سبعا و سبعين سنة الا عشرة ايام و هذا ايضا لا يصح من جهة الحساب فتأمله و رأيت في بعض التواريخ انه عاش خمسا و سبعين سنة و الله اعلم و صلى عليه و الى المدينة ثم صلى عليه مرارا و دفن بالقيق و كان بين يدي جنازته رجل ينادي هذا المذى كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم و رثاه بعض المحدثين فقال
ذهب العليم بعيوب كل محدث و بكل مختلف من الاسناد
وبكل وهم في الحديث و مشكل يعني به علماء كل بلاد
رضي الله عنه و معين بفتح الميم و كسر العين المهملة و سكون التحية و بسطام بكسر الباء و الله اعلم

وجه ششم

آنکه ابو محمد سوید بن سعید الھروی الحدثانی الانباری که از مشايخ مسلم صاحب صحيح و نیز از مشايخ ابن ماجه است این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابن کثیر شامی در تاریخ خود بعد ذکر حدیث انا دار الحکمة از صحیح ترمذی گفته قلت

رواية سعيد بن سعيد عن سلمة عن الصنابحي عن على مرفوعا انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات باب المدینه

و ذهبي نيز در ميزان الاعتدال اين حديث را از عوالی احاديث سعيد بن سعيد دانسته و بسند خود از سعيد روایت ان کرده کما ستدري فيما بعد ان شاء الله تعالى و جلالت مرتب و علو منزلت سعيد بن سعيد بر ناظر کتاب الانساب سمعاني و تهذيب الكمال مزی و تذهیب التهذیب و تذكرة الحفاظ و عبر ذهبي و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و غير ان مخفی و محتجب نیست فهذا حافظهم الجليل سعيد بن سعيد* شیخ مسلم صاحب الصحيح الحمید* قد روی هذا الحديث الشريف المجید* القاطع من اعتناق ارباب البغی کل ورید* فلا يعدل عنه ولا يحيد* بعد روایه هذا الخبر المجید* الا من ماج لحیرته فی الغی المدید* و ضرب لغمته فی الصلال البعید

وجه هفت

آنکه احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است این حدیث شریف را بطرق متعدد روایت نموده چنانچه علامه ابن شهرآشوب علیه الرحمه که م Hammond زاهره و مناقب باهره جنبش از وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و بلغه مجد الدین فیروزآبادی و لسان المیزان ابن حجر عسقلانی و بغیۃ الوعاء جلال الدین سیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین داوودی در مجلد سابق شنیدی در کتاب مناقب آل أبي طالب فرموده و

قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانیة طرق و علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه گفته احمد فی الفضائل عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸

ثنا ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کھلیل عن الصنابحي عن على قال رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم انا مدینه العلم و على بابها

و نور الدین سمهودی در جواهر العقدين بعد ذکر این حدیث شریف گفته رواه الامام احمد فی الفضائل عن على رضی الله عنہ و از افاده علامه مناوی در فیض القدیر و محمود قادری در صراط سوی نیز روایت کردن احمد این حدیث شریف را واضح و ظاهر می شود کما سیاتی فيما بعد ان شاء الله تعالى و در کمال ظهورست که روایت نمودن احمد بن حنبل حدیثی را حسب تصريحات اکابر محققین و اجله منقدین سنیه دلیل نهایت ثبوت و تحقق و اعتماد و اعتبار آنست اخطب خوارزم در کتاب مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و یدلک علی ذلك یعنی کثرة فضائل على علیه السلام ايضا ما یروی عن الامام الحافظ احمد بن حنبل و هو کما عرف اصحاب الحديث فی علم الحديث قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به فی هذا الفن فی ابانه و الفارس الّذی یکب فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته فیه رضی الله عنہ مقبوله و على کاھل التصدیق محمولة لما علم ان الامام احمد بن حنبل و من احتذی علی مثاله و نسج علی منواله و خطب فی حبله و انضوی الى حفله مالوا الى تفضیل الشیخین رضوان الله علیہما فجاءت روایته فیه کعمود الصباح لا يمكن ستره بالراح و محمد بن يوسف بن محمد الکنجی در کفایه الطالب گفته و یدل علی ذلك یعنی کثرة فضائل علی علیه السلام ما رویناه عن امام اهل الحديث احمد بن حنبل و هو اعرف اصحاب الحديث فی علم الحديث قریع اقرانه و امام زمانه و المقتدى به فی هذا الفن فی ابانه و الفارس الّذی یکب فرسان الحفاظ فی میدانه و روایته مقبوله و على کاھل التصدیق محمولة ولا یتھم فی دینه و لا یشك انه یقول بتفضیل الشیخین أبي بکر و عمر رضی الله عنہما و ارضاهما و اظللنا بظل رضاهما فجاءت روایته فیه کعمود الصباح و لا يمكن ستره بالراح الخ و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه در ذکر حدیث مواخاة گفته و نحن نقول الحديث الذي رواه احمد فی الفضائل ليس فيه ميسرة ولا حکم و احمد مقلد فی الباب متى روی حدیثا وجب المصیر

الى روایته لانه امام زمانه و عالم او انه و المبرز فى علم النقل على اقرانه و الفارس الذى لا يجارى فى ميدانه و هذا هو الجواب عن جميع ما يرد فى الباب و فى احاديث الكتاب ازین افاده اخطب خوارزم و محمد بن يوسف كنجى در غايت وضوح و ظهرست که احمد بن حنبل مقتدى اف ده در وقت خود بوده و روایات او در باب جناب امير المؤمنین عليه السلام مقبولست و بر کاهل تصديق محمول چه او و امثال او یقينا بتفضيل شيخين قائل و بسوی این مذهب و مشرب مائل و آئل هستند یعنی ازو صمت رفض و غلو بر کثار و برائت ساحتshan ازین عيب و عار کالشمس فى رابعه النهار آشکار پس روایات او مثل عمود صباح در غايت ایضاح است که ستر ان ممکن نیست براح و از افاده سبط ابن الجوزی پیداست که احمد درین باب مقلد و متبععست که هر گاه او حدیثی روایت کند رجوع بان لازم و واجبست چه او امام زمان و عالم اوان و سابق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹

در علم نقل بر اقران و شهسوار يکه تاز در میدان بوده و همینست جواب از هر چيزيکه وارد می شود درین باب و ديگر احاديث كتاب یعنی بجواب تشکيکات مجادلين و ارتيابات مخاصمين محض روایت نمودن احمد دليل قطعیست که در حذاء روایت او شبها رکیکه جاحدين و مغالطات سخيفه حائدين را آب نیست رو برد و انکار آنها احدی را مجال و تاب نیست و مکارم جلیله و محاسن جمیله و محامد عظیمه و مدائح فخیمه احمد بن حنبل نزد ائمه قوم بالاتر از انسنت که احاطه آن توان کرد نبذی از ان در بعض مجلدات سابقه شنیدی و شطري از ان در بعض مجلدات آنیه انشاء الله خواهی دانست و مرتبه احمد بحدی رسیده که این حضرات در قیام في الاسلام او را بر خلیفه اول تفضیل می دهنده و قیام در مقام انبیا علیهم السلام برای او ثابت می کنند عبد الحق دھلوی در رجال مشکاه در ترجمه احمد گفته قال المیمونی قال لی ابن المدینی بالبصرة بعد المحنة یا میمونی ما قام احد في الاسلام ما قام احمد فعجبت من هذا و ابو بکر قد قام في الرذءه قلت باي شيء قال ان أبا بکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا و محيى الدین نووی در تهذیب الاسماء و اللغات بترجمه احمد گفته قيل لبشر الحافی حين ضرب احمد بن حنبل في المحنة لوقت و تكلمت كما تكلم فقال لا اقوى عليه ان احمد قام مقام الانبياء انتهى فهذا حبرهم المبجل عند الاخبار* و بحرهم المتقارص عنه البخار* الذى لا یباریه مبار* و لا- یجاریه مجار* و لا یشق له غبار* و لا تلحق له اثار* و لا یدرك له مطار* و لا یرام له مضمار* الذى اضحت و صار* إليه المرجع و عليه المدار* في علم الاحاديث و الاثار* و فن الروایات و الاخبار* قد روی هذا الحديث الموافق الانوار* الملتمع الاسفار الشهير من قديم الاعصار* المشهور بين علماء الامصار* فلا ینحرف عنه الا من زاغ عن قصد السبيل و جار* و لا یمتری فيه الا من مال عن وضح الطريق فحار* و لا یقدح فيه الا من هلك في بیداء الغی و بار* و لا یطعن فيه الا من مرق عن الدين المبين و عار* فركب متن الشناعة و الشنار* و امتطی صهوة العیب و العار* و جمع بین العار و النار* و اقتنى خسر المال و سوء الدار

وجه هشتم

آنکه عباد بن یعقوب الرواجنی الاسدی که از مشایخ بخاری صاحب صحيح و نیز از مشایخ ترمذی و ابن ماجه است این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ما بعد ان شاء الله تعالى از عبارت تاریخ خطیب بغدادی و کفایه الطالب کنجی خواهی دانست و نهایت تعديل و توثیق عباد حسب تحقیق اکابر نقاد بحمد الله تعالى در مجلد حدیث طیر بتفصیل دانستی و لا ریب ان روایه عباد شیخ البخاری البارع عندهم فی الانتقاد* لهذا الحديث الشائع فی الاغوار و الانجاد* المضيء للتلال و الوهاد* ناف لطعن ارباب العصیة و العناد* و واف لقمع اصحاب الخصومة و اللہداد* و هاد لذوى الانصاف الى سلوك لقم الحق و الرشاد* و داع لاهل الاذعان الى انتهاج لحب الصدق و؟؟ السدم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰

وجهه نهاد

انکه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه مبارک بـن محمد المعروف بابن الاـثیر جزـری در جـامـع الـاـصـوـل گـفـتـه عـلـی انّ رـسـوـل اللـه صـلـی اللـه عـلـیـه و سـلـمـ قـال اـنـا مـدـيـنـة الـعـلـم و عـلـیـ بـاـبـهـ اـخـرـجـهـ التـرـمـذـی و مـحـمـدـ بـنـ طـلـحـ شـافـعـیـ درـ مـطـالـبـ السـئـوـلـ گـفـتـهـ وـ لـمـ يـزـلـ أـیـ عـلـیـ عـلـیـهـ السـیـلـامـ بـمـلاـزـمـهـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـیـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ يـزـیدـهـ اللـهـ تـعـالـیـ عـلـمـاـ حـتـیـ

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم فيما نقله الترمذى فى صحيحه بسنده عنه انا مدینة العلم و على بابها
و نيز در مطالب المسؤول در بيان شواهد علم و فضل آنچنان گفته و من ذلك ما رواه الامام الترمذى فى صحيحه بسنده و قد تقدم
ذكره فى الاستشهاد فى صفة امير المؤمنين بالانزع البطين
ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال انا مدینة العلم و على بابها
و ابن تيميه نيز در منهاج السننه اعتراف كرده به اينكه حديث انا مدینة العلم و على بابها را ترمذى روایت نموده و سيد شهاب الدين
احمد نيز در توضیح الدلائل عبارت جامع الاصول را که مصرح باخراج ترمذیست آورده كما سمعت فيما ياتی بعون الله تعالى و
سيوطی در تاريخ الخلفاء گفته و

آخر الترمذى و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم و علی بابها
هذا حديث حسن على الصواب الخ و علامه حلی در کتاب نهج الحق و کشف الصدق فرموده
روی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم قال انا مدینة العلم و علی بابها
و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته و اما ما ذکرہ من صحیح الترمذی فصحيح و حسین ابن معین الدین
میزدی در فواتح گفته و بحکم
انا مدینة العلم و علی بابها
که در جامع ترمذی مسطورست و
انا میزان الحكمه و علیه لسانه

که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشدند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و ارشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گفته مدینه العلم روی الترمذی وغیره مرفوعاً انا مدینه العلم وعلیٰ بابها

و الصواب انه حديث حسن الخ وروایت نمودن ترمذی این حديث شریف را از افاده ابن حجر مکی در صواتع و میرزا مخدوم در نواقض و شیخ بن عبد اللہ العیدروس یمنی در عقد نبوی و محمود شیخانی قادری در صراط سوی و شیخ عبد الحق دھلوی در اسماء رجال مشکأة و نور الدین شباملسی در تیسیر المطالب السنیه و ابراهیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب لدنیه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین و عجیبی در ذخیره المال و مولوی عبد العلی المعروف ببحر العلوم در شرح مثنوی مولوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاهرست کما استطلع عليه فيما بعد انشاء اللہ تعالیٰ و إذا دریت ان الترمذی روی هذا الحديث الشریف و ادرجه في صحيحه الساقم المنف فلا يجترى

على تكذيبه و ابطاله الا المالوس الذى عقله سخيف* و فهمه خفييف* و دينه طفيف* و حياؤه شفيف* و اهون سيره فى العضيه

الخب و الوجیف* و ارفق حداہ فی العصیۃ المقلق العنیف* و دابه التزویق و التلخیف* و دیدنه التغیر و التزویق و التحریف* و اللہ العااصم عن تخطبه و التلخیف* و هو الصائن عن تعسفة فانه الخبر اللطیف و فضائل جلیله و مناقب جمیله و مدائج سنیه و محامد علیه ترمذی و طول باع و کثرت اطلاع و مزید حفظ و اتقان و براعت و جلالت و علو مرتب و رفت شان و کمال تبحر و تمهر او نزد این حضرات ثابت و متحقّقت ابو سعید عبد الکریم بن محمد المرزوّی در کتاب الانساب بحسبت بوغی گفته هذه النسبة الى بوغ و هي قریه من قری ترمذ على ستة فراسخ منها الامام ابو عیسی محبید بن عیسی بن سورۃ بن شداد البوغی الترمذی الضریر امام عصره بلا مدافعة صاحب التصانیف اما انه كان من هذه القریة او سکن هذه القریة الى ان مات و ساذکره في حرف التاء و اذکر شیوخه و من سعه حفظه انه حکی عنه قال كنت في طريق الحجاز فاستعرت جزئین من شیخ کان معنا في الطريق لاكتبهم و إقراء عليه فحملت الجزئین الى الرحل و نسختهما و اخذت الموعد من الشیخ لاقرأ عليه فلما قعد الشیخ ليسع ماضیت لى الرحل و اخذت الجزئین من الكراس و جزئین من البياض عوض الفرع الذي نسخته فلما قعدت بين يدي الشیخ لاقراء و جعل الشیخ ينظر في اصله قبلت الورقة لا قرأ من فرعی فإذا أنا غلطت و تركت الجزء المكتوب في الرحل و اخذت البياض فاستحيت و شرعت اقرأ الجزئین من الحفظ و اقلب الورقة بعد الورقة حتى اتيت على الكل و ما اتفق انى غلطت في شيء و قد كان حفظ الجزئین حالة النسخ مات بقریه بوغ في سنة خمس و سبعين و مائتين و نیز سمعانی در انساب بحسبت ترمذی گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن شداد الترمذی الضریر احد الائمه الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع و التاريخ و العلل تصنیف رجل عالم متقن و كان يضرب به المثل في الحفظ و الضبط تلمذ لابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و يشارک معه في شیوخه مثل قتيبة بن سعید البغلي و على بن حجر المرزوّی و هناد بن السرى و أبی كریب محمد بن العلاء الكوفین و محمد بن بشار و محمد بن موسی الزمن البصري و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندی و جماعة كثيرة من اهل العراقين و الحجاز روی عنه محمد بن سهل الغزال و بکر بن محمد الدھقان و ابو النصر الرشادی و ابو علی بن الحرب الحافظ و حماد بن شاکر النسفي و ابو العباس المحبوبی المرزوّی و الهیثم بن کلیب الشاشی و توفی بقریه بوغ سنة نیف و سبعین و مائین احدی قری ترمذ و مجد الدين ابن الاثير در جامع الاصول گفته الترمذی هو ابو عیسی محمد بن سورۃ بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی ولده و توفی بترمذ لیلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲

تسع و سبعين و مائین و هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له في الفقه يد صالحہ اخذ الحديث عن جماعة من ائمۃ الحديث و لقی الصدر الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعید و اسحاق بن موسی و محمود بن غیلان و سعید بن عبد الرحمن و محمد بن بشار و على بن حجر و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفین بن وکیع و محمد بن اسماعیل البخاری و غير هؤلاء عن خلق کثیر لا يحصلون کثیر و اخذ عنه خلق کثیر منهم محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المرزوّی و من طريقه روینا کتابه الجامع و له تصانیف کثیرة في علم الحديث و هذا کتابه الصحيح احسن الكتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فيه ما ليس في غيره من ذکر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصیحیح و الحسن و الغریب و فيه جرح و تعديل و في آخره کتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفی قدرها على من وقف عليها قال الترمذی رحمه الله صفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به و عرضه على علماء العراق فرضوا به و عرضه على علماء خراسان فرضوا به و من کان في بيته هذا الكتاب فکانما في بيته بنی يتکلم و قال الترمذی کان جدی مروزیا انتقل من مرو ایام الیث بن یسار و عز الدين ابن الاثير در تاریخ کامل در حوادث سنة تسع و سبعین و مائین گفته و فيها توفی ابو عیسی محمد بن سورۃ الترمذی السلمی بترمذ فی رجب و کان اماما حافظا له تصانیف حسنة منها الجامع الكبير في الحديث و هو احسن الكتب و کان ضریرا و ابن خلکان در وفيات الأعیان گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن الضحاک و السلمی الضریر البوغی الترمذی الحافظ احد الائمه الذين يقتدى بهم في علم الحديث

صنف كتاب الجامع و العلل تصنيف رجل متقن و به يضرب المثل فى الحفظ و هو تلميذ أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخارى و شاركه فى بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد و على بن حجر و ابن بشار و غيرهم و توفى لثلاث عشرة ليله خلت من رجب ليله الاثنين سنة تسع و سبعين و مائتين ذكره فى كتاب الانساب فى نسبة البوغى رحمة الله تعالى و بوج بضم الباء الموحدة و سكون الواو و بعدها غين معجمة و هي قرية من قرى ترمذ فى ستة فراسخ منها وقد تقدم الكلام على ترمذ و الاختلاف فى كسر التاء و ضمها و فتحها فى ترجمة أبي جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعى و ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبي در مختصر فى اخبار البشر در وقائع سنة تسع و سبعين و مائتين گفته وفيها توفى ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذى السلمى بترمذ فى رجب و كان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير فى الحديث و كان ضريرا و هو من ائمة الحديث المشهورين الذى يقتدى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳

بهم فى علم الحديث و هو تلميذ محمد بن اسماعيل البخارى و شاركه فى بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد و على بن حجر و ذهبى در تذكرة الحفاظ گفته الترمذى الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن سورة السلمى الترمذى الضرير مصنف الجامع و كتاب العلل الى ان قال سمع قتيبة بن سعيد و ابا مصعب و ابراهيم بن عبد الله الهروى و اسماعيل بن موسى السدى و سويد بن نصر و على بن حجر و محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب و عبد الله بن معاویة الجمحى و طبقتهم و تفقهه فى الحديث بالبخارى حدث عنه مكحول بن الفضل و محمد بن محمود بن عنبر و حماد بن شاكر و عبد بن محمد النسفيون و الهيثم بن كلوب الشاشى و احمد بن على بن حسنويه و ابو العباس المحبوبى و خلق و سواهم قال ابن حيان فى كتاب الثقات كان ابو عيسى ممن جمع و صنف و حفظ و ذاكر و قال ابو سعيد الادریسی كان ابو عيسى يضرب به المثل فى الحفظ و قال الحاكم سمعت عمر بن علک يقول مات البخارى فلم يخلف بخراسان مثل أبي عيسى فى العلم و الحفظ و الورع و الزهد بكى حتى عمى و بقى ضريرا سنين قال شيخنا ابن دقيق العيد و ترمذ بالكسر هو المستفيض حتى يكون كالمتواتر و قال موتمن الساجى سمعت عبد الله بن محمد الانصارى يقول هو بضم التاء و عن أبي على منصور بن عبد الله الخالدى قال قال ابو عيسى صفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و العراق و خراسان و رضوا به و من كان فى بيته هذا الكتاب يعني الجامع فكانما فى بيته بنى يتکلم قال ابو نصر عبد الرحيم ابن عبد الحق اليوسفى الجامع على اربعه اقسام قسم مقطوع بصحته و قسم على شرط أبي داود و النساءى كما بينا و قسم اخرجه للصد به و ابان عن علته و قسم رابع ابان عنه فقال ما اخرجت فى كتابى هذا الا حديثا قد عمل به بعض الفقهاء و قيل ان بعض المحدثين امتحن ابا عيسى بان قراء له اربعين حديثا من غرائب حديثه فاعادها من صدره فقال ما رأيت مثلک و نقل الادریسی باسناد له ان ابا عيسى قال كنت فى طريق مكة فكتبت جزئين من حديث شيخ فوجدته فسألته و انا اظن الجزئين معنى فسألته فاجابنى فاذا معى جزا بياض فبقي يقرأ على من لفظه فنظر و ان فى يدي بياضا فقال اما تستحيى مني فاعلمته بامری و قلت احفظه كله قال إقراء فقراته عليه فلم يصدقني و قال استظررت قبل ان تجيء فقلت حدثى بغيره فحدثنى باربعين حديثا و قال هات فاعدتها عليه ما اخطأت فى حرف و قد سمع من أبي عيسى ابو عبد الله البخارى و غيره مات فى ثالث عشر رجب سنة تسع و سبعين و مائتين بترمذ نيز ذهبي در تذهيب التهذيب گفته محمد بن عيسى بن سورة بن موسى ابن الصحاک

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۴

و قيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سورة بن السكن السلمى ابو عيسى الترمذى الحافظ الضرير احد ائمة الاعلام و صاحب الجامع و غيره من التصانيف قيل انه كان اکمه طوف البلاد و سمع خلقا قد سمعناهم فى اماكنهم قلت و منهم قتيبة بن سعيد و عبد الله بن معاویة الجمحى و ابو مصعب الزهرى و محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب و اسماعيل بن موسى الفزارى و محمد بن أبي معشر السندي و ابو كريب و هناد و ابراهيم بن عبد الله الهروى و سويد بن نصر و على بن حجر و اخذ علم الرجال و العلل عن أبي عبد الله البخارى قال روى عنه محمد بن اسماعيل السمرقندى و ابو حامد احمد بن داود المروزى و احمد بن على بن حسنويه

المقرى و احمد بن يوسف السباعي و اسد بن حمدویہ السباعي و الحسین بن یوسف الضریری و حماد بن شاکر و ابو داود البزدوى و عبد بن محمد النسفی و علی بن عمر بن کلشوم السمرقندی و الفضل بن عرام الصرام و ابو العباس محمد بن احمد بن محبوب المروزی و محمد بن احمد و محمد بن سفیان بن النصر الامین و ابو علی محمد بن محمد بن یحیی العراب و محمد بن محمود بن عمر النسفی و ابوه و محمد بن مکی بن نوح و ابوه و محمد بن المنذر شکر و الشیخ بن ابی موسی الكاجری و مکحول ابو مطرح النسفی و نصر بن محمد بن سبرة الشرکی و الهیشم بن کلیب الشاشی و آخرون وقد سمع منه ابو عبد الله البخاری شیخه قال ابن حبان فی الثقات کان ممّن جمع و صنف و حفظ و ذاکر و قال جعفر بن محمد المستغفری الحافظ مات ابو عیسی بترمذ لیله الاثنین لثلاث عشر مضت من رجب سنہ تسع و سبعین و مائین و نیز ذہبی در کاشف گفته محمد بن عیسی الحافظ ابو عیسی الترمذی الضریر قیل ولد اکمه سمع قتبیہ و ابا مصعب و تعلم الفن من البخاری و عنه المحبوبی و الهیشم الشاشی و خلق مات فی رجب سنہ ۲۷۹ و نیز ذہبی در کتاب عبر فی خبر من غبر در وقائع سنہ تسع و سبعین و مائین گفته و فیها الامام ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السیلمی الترمذی الحافظ مصنف الجامع فی رجب بترمذ سمع قتبیہ و ابا مصعب و طبقهما و کان من ائمۃ هذا الشأن و کان ضریرا فقیل انه ولد اکمه و نیز ذہبی در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفته و فیها مات الامام ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السیلمی الترمذی مصنف الجامع فی رجب بترمذ و ابن الوردى در تتمہ المختصر در وقائع سنہ مذکورہ گفته و فیها توفی ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ الترمذی الضریر السیلمی بترمذ فی رجب حافظ من تصانیفه الجامع الكبير فی الحديث و هو تلمیذ البخاری و شارکه فی بعض شیوخه مثل قتبیہ بن سعید و علی بن حجر و ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب در اسماء رجال کتاب خود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۵

مشکاه گفته محمد بن عیسی الترمذی هو ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی توفی بها لیله الاثنین الثالث عشر من رجب سنہ ۲۷۹ مشکاه گفته محمد بن عیسی الترمذی هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له فی الفقه ید صالحہ اخذ الحديث عن جماعة من ائمۃ الحديث و لقی العهد الاول من المشايخ مثل قتبیہ بن سعید و محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفین بن وکیع و محمد بن اسماعیل البخاری و غير هؤلاء و اخذ الحديث عن خلق کثیر لا یحصون کثرة و اخذ عنه خلق کثیر منهم محمد بن احمد المحبوبی المروزی و له تصانیف کثیرہ فی علم الحديث و هذا کتابه الصیحیح احسن الکتب و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فیه ما ليس فی غیره من ذکر المذاہب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع من الصحيح و الحسن و الغریب و فیه جرح و تعدیل و فی آخره کتاب العلل و قد جمع فیه فوائد حسنة لا یخفی قدرها علی من وقف قال علیها الترمذی صفت هذا الكتاب فعرضته علی علماء الحجاز فرضوا به و عرضته علی علماء العراق فرضوا به و عرضته علی علماء خراسان فرضوا به و من کان فی بیته هذا الكتاب فکانما فی بیته نبی یتكلّم الترمذی بکسر الناء و بالذال المعجمة منسوب الى مدینة مشهورۃ من وراء جیحون علی شاطئه الشرقي و عبد الله بن اسعد الیافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ تسع و سبعین و مائین گفته و فیها الامام الحافظ مصنف الجامع فی السنن ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ السیلمی الترمذی احد الائمۃ المقتدی بهم فی علم الحديث و کان یضرب به المثل و هو تلمیذ محمد بن اسماعیل البخاری و شارکه فی بعض شیوخه و کان ضریرا قیل ولد اکمه رحمة الله و ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب گفته محمد بن عیسی بن سورۃ بن موسی بن الصحاک السیلمی الترمذی احادیث المقتدی بهم فی علم الحديث و کان یضرب به المثل و هو تلمیذ محمد بن عیسی بن سورۃ بن عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو عیسی الترمذی محمد بن عیسی بن سورۃ بن الصحاک السیلمی صاحب الجامع و العلل الضریر الحافظ العلامہ طاف البلاط و سمع خلقا کثیرا من الخراسانیین و العراقيین و الحجازیین و غیرهم روی عنه محمد بن المنذر شکر و الهیشم بن کلیب و ابو العباس المحبوبی و خلق ذکره ابن حبان فی الثقات و قال کان ممّن جمع و صنف و ذاکر و قال ابو سعید الادریسی کان احد الائمۃ الذين یقتدی بهم فی علم الحديث صنف کتاب الجامع و العلل و التواریخ تصنیف رجل عالم متقن کان یضرب به المثل فی الحفظ مات بترمذ فی رجب سنہ تسع و سبعین و مائین و فضل

الله بن روزبهان الخنجي الشيرازي الاصفهاني در شرح كتاب الشمائيل گفتہ محمد بن عيسى بن سورة عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۶

بن موسى بن الصحاک السلمی الترمذی ابو عیسی صاحب الجامع المشهور للترمذی المنسوب إلیه من الطبقة الثانية عشر مات سنة تسع و سبعین بعد المائتين اما ضبط اسم جده ففتح السین المهملة و سکون الواو و فتح الراء المهملة و آخره تاء و اما جد جده فقد ذکر الشیخ فی التقریب انه الصحاک کما سردنا و اما اسم والد جده فقد ذکرنا موافقا لاما فی التقریب انه موسی و ذکر السمعانی فی الانساب انه شداد و بعد تحقیق نسبت سلمی و ترمذی گفتہ اما ولادته فکما بلغنا كانت فی مدینة ترمذ و اما او صافه فکثیرہ شهیرہ فمنها ما ذکر السمعانی انه احد الائمه الذين يقتدى بهم فی علم الحديث صنف كتاب الجامع و التواریخ و العلل تصنیف رجل عالم متقن و كان يضرب به المثل فی الحفظ و الضبط انتهى وقد روی انه كان اکمه خلق على العمی و لكن ما رایت احدا من الاکابر صرح بها وقد ذکر الامام الزمخشری فی الكشاف انه يقال لم يكن فی هذه الامّۃ اکمه غير قتادة بن دعامة السدوسی انتهى و لقد ذکرنا ترجمة قتادة فيما سبق و لو كان الترمذی اکمه لم يكن الزمخشری يدعی مثل هذا الحصر مع مكان شهرة الترمذی و ظهور احواله و ايضا کثرة التصانیف المتقنة له و وفور الحفظ و الاتقان سبب لاستبعاد کونه اکمه و الله اعلم و الغرض انا لم نعلم هذا الحال منه من اخبار شیخ يعتمد عليه فی امثال هذه الامور و اما مشایخه فکثیر منهم من روی عنه فی كتاب الشمائيل و يعرف بالروایة عنه و منهم من ذکرہ الائمه فمن المشاهیر عن مشایخه الذی روی عنهم فی هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمد اسماعیل البخاری رحمه الله و شارک معه فی شیوخه مثل قتيبة بن سعید البغلانی و على بن حجر المروزی و هناد بن السری و أبي كریب محمد بن العلاء الكوفین و محمد بن بشار و محمد بن موسی الزمن البصیرین و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی السمرقندی و جماعة کثیرہ من اهل العراقین و الحجاز و اما الذين رووا عنه من کبار المشایخ و الائمه فخلق کثیر ذکر المشاهیر عنهم فقد روی عنه محمد بن سهل الغزال و بکر بن محمد الدهقان و ابو النصر الرشادی و ابو على بن حرب الحافظ و حماد بن شاکر النسفی و ابو العباس المحبوبی المروزی و ابو الهیشم بن کلیب الشاشی و غیرهم من الاکابر و العلماء وقد تعرض الامام ابو عیسی رحمه الله فی جامعه عند ذکر الحديث بمرتبته حسنا و غرابة و صحة و ذکر کثیرا من معانی الحديث ممّا يستنبط منه کثیر من معانی الحديث و دقائقه و هذا ممّا یدلّ علی کمال فطانته و ذکائه و قوته فی استنباط المسائل الفرعیة

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۷

من الاصول و اختلف فی معنی ما روی عنه فی آخر احادیث الجامع حيث يقول حديث حسن صحيح فقال ابن الصلاح معتاه حديث روی باسنادین احدهما یقتضی الصحة و الآخر یقتضی الحسن او المراد اللغوی و هو ما یميل إلی النفس و یستحسنہ و على هذا فيكون معنی ما يقول حديث حسن غریب ان له اسنادین احدهما یقتضی الحسن و الآخر الغرابة و اما حسن تالیفه لكتاب الشمائيل و لطف ترصیفه و ضبط ترتیبه فلعله لا یختفى على من يطالع الشرح الذی وفقنا الله تعالى لاتمامه فقد ذکرنا فی کل باب وجه ربطه بالسابق و حسن سیاقه و لطف اتساق ابوابه بل لو تأمل المتأمل لعلم حسن ترتیب الاحادیث الواردة فی کل باب من ابواب و حسن التدرج من المبادی الى المقاصد وقد اشتتمل هذا الكتاب مع صغیر حجمه على اکثر اقسام السنة النبویة من العادات و العبادات و احواله المتعلقة بالخلق و الخلق مع احتوائه على الاحادیث المعتبرة المنقوله على اجله الثقات من کبار مشایخ هذا الفن و سیتضح جميع ما ذکرہ نا فی او صافه على ارباب الفهم الصائب من زمرة الناظرين و الله تعالى هو الموفق و المعین و الہادی الى حقائق الحق و اليقین انه خیر المسؤولین و اما سنہ وفاتہ فذكر الشیخ رحمه الله تعالى فی كتاب التقریب انّ الامام ابا عیسی رحمه الله توفی سنہ تسع و سبعین و مائین من الهجرة و قال السمعانی رحمه الله تعالى فی كتاب الانساب انه توفی بقریة بوغ احدی قرى ترمذ سنہ نیف و سبعین و مائین قرن الله تعالى روحه بروحه و رضوانه و انزل بفضلہ بحیوحة جنانه و لا-حرمنا من برکات عفوہ و رحمته و غفرانه و حاجی محمد بلخی در شرح شمائیل در ذکر ترمذی گفتہ کنیت او ابو عیساست نام محمد که پسر عیسی که پسر سورہست که ترمذیست و سورہ

بفتح سین مهمله است که بعد او واو ساکنست و بعد او راء مهمله و بعد از انها و در لفظ ترمذ سه لفظ است کسرة التاء و کسر الميم و ضمها و فتح تاء مع کسر الميم و یاء در ترمذی از برای نسبتست و ترمذ شهریست قدیم که آن را مدینه الرجال می گویند بدانکه ترمذی از حفاظ اعلامست که اخذ کرد حدیث را از جماعتی از ائمه حدیث و ملاقات کرد مشایخ کبار مثل قبیه بن سعید و اسحاق بن موسی و محمد بن المثنی و سفیان و کیع و محمد بن اسماعیل صاحب صحیح بخاری و غیر ایشان اخذ کرد حدیث از خلق کثیر و ویرا تصانیف کثیر است و از آنجله جامع ازوست و هو احسن الكتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و در ان کتاب چیزیست که در غیر آن نیست از ذکر مذاهب و وجوه استدلال و بیان انواع الحديث از صحیح و حسن و غریب و غیر آن و در ویست جرح و تعديل رواه و در آخر آن کتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا تخفي قدرها على من وقف عليها و مصنف رحمة الله عليه گفت که کسی که در خانه او کتاب منست گویا که در خانه او پیغمبرست صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که تکلم می کند و تولد یافت

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۸

سنه تسع و مائتين و توفی بترمذ لیله الاثنين الثالث عشرین من رجب سنہ تسع و سبعین و مائین و کان ضریرا و قیل ولد بمکه و ملا على قاری در مجمع الوسائل شرح شمائیل بذکر ترمذی گفته هو احد ائمه عصره و اجله حفاظ دهره قیل ولد اکمه سمع خلقا کثیرا من العلماء الاعلام و حفاظ مشایخ الاسلام مثل قبیه بن سعید و البخاری و الدارمی و نظرائهم و جامعه دال على اتساع حفظه و وفور علمه کانه کاف للمجتهد و شاف للمقلد و نقل عن الشیخ عبد الله الانصاری انه قال جامع الترمذی عندي افع من کتابی البخاری و مسلم و من مناقبه ان الإمام البخاری روی عنه حدیثا و احدا خارج الصحیح و اعلى ما وقع له فی الجامع حدیث ثلثی الاسناد و هو قوله صلی الله علیه و سلم یأتی على الناس زمان الصابر على دینه کالقابض على الجمر

و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاۃ گفته الترمذی هو ابو عیسیٰ محمد بن سورۃ بن موسی بن الضحاک السلمی الترمذی الضریر و قیل ولد اکمه ولد فی سنہ تسع و مائین و توفی بترمذ لیله الاثنين الثالث عشر من رجب سنہ تسع و سبعین و مائین و هو احد العلماء الحفاظ الاعلام و له فی الفقه ید صالحۃ اخذ الحديث عن جماعة من ائمه الحديث و لقی الصدر الاول من المشایخ مثل قبیه بن سعید و اسحاق بن موسی و محمود بن غیلان و سعید بن عبد الرحمن و محمد بن بشار و علی بن حجر و محمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسماعیل البخاری و غیر هولاء و اخذ عن خلق کثیر لا یحصون کثرة و اخذ عنه خلق کثیر مثل محمد بن احمد بن محبوب المحبوبی المروزی و الهیشم بن کلیب و یقال ان فی اساییده ایض حدیث واحد ثلثی و هو هذا الحديث یاتی على الناس زمان الصابر فیهم على دینه کالقابض على الجمر

و ليس المسلم ولا لابی داود حدیث ثلثی و له تصانیف کثیره فی علم الحديث و منه شمائیل النبی صلی الله علیه و سلم فیه میامن و برکات کثیره و قراءة لکفایه المهمات مجرب و کتابه الجامع احسن الكتب و اجمعها و اکثرها فائدة و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فیه ما ليس فی غیره من کتب المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحیح و الحسن و الغریب و فیه جرح و تعديل و فی آخره کتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا یخفی قدرها على من وقف عليها و قال الترمذی صنفت هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز و علماء العراق و علماء خراسان فرضوا به و قال العلماء فی شان کتابه هو کاف للمجتهد و مغن للملقلد ولد فی مکه سنہ تسع و مائین و توفی فی سنہ تسع و سبعین و مائین و نیز شیخ عبد الحق دھلوی در شرح مشکاۃ گفته ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورۃ بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید انام علیه الصلوہ و السلام

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۹

و از ثقات مجمع علیه بوده مر او را در حدیث و فقه ید صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و اتساع حفظ و

کثرت اطلاع و غایت تبحر او درین فن مثل آن کتاب درین باب مولف نشده و در ذکر علل حديث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن و بیان مذاهب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان و در شان کتاب جامع او گفته‌اند هو کاف للمجتهد و مغن للمقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشایخ مثل قتبیه بن سعید و محمود بن غیلان بن محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و محمد بن اسماعیل و غیر ایشان و روایت حدیث دارند از وی خلاائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوی و هیثم بن کلیب و گفته‌اند که در اسانید وی ثلثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاتی علی النّاس زمان الصّابر منهم علی دینه كالقاضی علی الجمر

و مسلم و ابو داود ثلثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود و عرض کرد آن را بر علماء حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آن را و مرضی افتاد ایشان را و شماشی النبوی تصنیف اوست و آن از احسن کتبیست که درین باب تصنیف یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن برای مهمات مجروب اکابرست ولادت ترمذی در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و نه بود و اللہ اعلم و علامه ابو مهدی عیسیی بن محمد التعلبی در کتاب مقایل الاسانید گفته کتاب الجامع الكبير لابی عیسیی الترمذی الى ان قال بعد ذکر سنه إلیه هادیة یمن و غادیة مزن فی طرف من تعريف هذا الامام الضخم المناقب رضی اللہ تعالیٰ عنه هو الامام الحجۃ الضابط الثبت ابو عیسیی محمد بن عیسیی بن سورہ بن موسی بن الصحاک السلمی الضریر البوغی بضم الموحدة و بعد الواو غین معجمة نسبة الى بوج قریة من قری ترمذ على ستة فراسخ منها الترمذ نسبة الى ترمذ مدینة على طرف نهر بلخ الذی یقال له جیحون قال السمعانی و النّاس مختلفون فی ضبط هذه النسبة بعضهم بفتح التاء و الميم و بعضهم بضمها و بعضهم بكسرها و المتداول على لسان اهل تلک المدینة فتح التاء و کسر الميم و الذی کنا نعرفه قدیما کسرهما انتھی احد الحفاظ المشهورین و الاعلام المذکورین اخذ عن البخاری و به تخرج و عن مسلم و أبي داود و عن شیوخهم بالبصرة و الكوفة و واسط و الرّى و خراسان و الحجاز و له تصانیف کثیرة فی علم الحديث قال ابو السعادات ابن الاثير و کتابه هذا احسن الکتب و اکثرها فائدہ و احسنها ترتیبا و اقلها تکرارا و فيه ما ليس فی غیره من ذکر المذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحديث من الصحيح و الحسن و الغریب و قال الذهبی فی التذکرة قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسیی ممن جمع و صنف و حفظ و ذاکر و قال ابو سعید زیاد الادریسی کان ابو عیسیی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم انَّ البخاری مات و لم یخلف مثل أبي عیسیی فی العلم و الحفظ و الورع و الزهد بکی حتی عمی و بقی ضریرا سنین و نقل الادریسی انَّ ابا عیسیی قال کنت فی طریق مکه فکتبت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۶، ص: ۸۰

جزئین من حدیث شیخی فوجده فسأله و انا اظن الجزئین معی فسألته فاجابنی فاذا معی جزءان بیاض فبقی یقرأ علی من لفظه فنظر فرای فی یدی ورقان ییاضا فقال اما تستحی منی فاعلمته بامری و قلت احفظه کله قال اقرا فقراته عليه فلم یصدقنی و قال استظرهت قبل ان تجیء فقلت حدثی بغيره فحدثنی باربعین حدیثا و قال هات فاعدتها علیه ما اخطات فی حرف و قيل کان بعض المحدثین امتحن ابا عیسیی بان قرأ له اربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعدادها من صدره فقال ما رایت مثلک انتھی قال الترمذی صفت هذا الکتاب و عرضته علی علماء الحجاز فرضوا به و عرضته علی علماء العراق فرضوا به و عرضته علی علماء خراسان فرضوا به و من کان فی بیته هذا الکتاب فکانما فی بیته نبی یتكلم انتھی و ما اخرجت فیه حدیثا الـ و قد عمل به بعض الفقهاء و بعض الاندلسین فیه من قصيدة

كتاب الترمذی ریاض علم حکت آثاره زهر النجوم

به الاثار واضحة ابینت بالفاظ اقیمت کالرسوم

فاعلاها الصحاح وقد أثارت نجوما للخصوص و للعلوم

و من حسن یلیها او غریب وقد بان الصحيح من السقیم

فعله ابو عيسى مبينا معالمه لارباب العلوم
و طرزه باثار صحاح تخيرها اولو النظر السليم
من العلماء و الفقهاء قدما و اهل الفضل و النهج القوي
فجاء كتابه علقا نفيسا تفنن فيه ارباب العلوم
و يقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسيهم اسنی الرسوم
كتبا رويينا لنروی من التسنيم في دار النعيم
و غاص الفكر في بحر المعانی فادرک کل معنی مستقيم
جزی الرحمن خیرا بعد خیر ابا عیسی علی ابا الفضل الکریم

توفی بر تمذلیه الاثنین لثلاث عشرة لیله بقیت من رجب سنہ تسع و سبعین و مائین و خود شاهصاحب در بستان المحدثین فرموده
جامع کبیر تمذلی يعني ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الضحاک سلمی ضریر بوغی بضم باء موحده و سکون واو
بعد از ان غین معجمه نسبت بیوغ که دیهیست از دیهات تمذل بمسافت شش فرسنگ از ان و تمذل نام شهری قدیم بر کنار آب امویه
که آن را جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد بهمین نهر می باشد و در لفظ تمذل اختلاف بسیار است بعضی تا و
میم را مفتوح سازند و بعضی هر دو را مضموم و متداول بر زبان مردم و دیگر خلاائق کسر هر دوست و جماعت بفتح تا و کسر میم
تكلم کنند و تمذل شاگرد رشید بخاریست و روش او را آموخته و از مسلم و از أبي داود و شیوخ ایشان نیز روایت دارد و در
بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانیف بسیار درین فن شریف از وی
یادگارست و این جامع بهترین آن کتب است بلکه بعضی وجوه و حیثیات از جمیع کتب حدیث خوبتر واقع شده اول از جهت ترتیب
و عدم تکرار و دوم ذکر مذاهب فقهاء و وجوده استدلال هر یک از اهل مذاهب سوم بیان انواع حدیث از صحيح و حسن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۱

و ضعیف و غریب و معلل بعلل چهارم بیان اسمای رواه و القاب و کنیتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال و تمذل را در حفظ
مثل زند و او را خلیفه بخاری گفته‌اند و تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و
زاری کرد و نایینا شد و از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از ان شیخ دو
خبر و حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته در این وقت از شیخ استدعای سمعان نمود شیخ قبول کرد و گفت که
اجزای مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آن را مقابله کن اتفاقا آن دو جز گم کرده بود تمذل بسبب کمال شوق سمعان
احادیث دو جزء دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلامذه نشست و شیخ اغاز قرأت نمود ناگاه شیخ نظر کرده دید که در
دست او اجزاء سفیداند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استهزاء می کنی تمذل گفت یا شیخ من اجزاء مکتبه را گم
کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان تمذل همه آن احادیث را یاد بخواند تعجب شیخ زاند شد
و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یک بار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی تمذل گفت امتحان
باید فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت و تمذل آن احادیث را مع اسانیدها فی الفور
اعاده نموده و در هیچ جا خطأ نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او را بارها واقع شده تمذل گفته است که من هر گاه از
تصنیف این جامع فارغ شدم اول آن را بعلماء حجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از ان پیش علماء عراق بردم ایشان
نیز متفق الكلمة آن را مدح کردند بعد از ان بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند بعد از ان آنرا ترویج و تشهیر
نمودم و نیز گفته در خانه هر که این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبریست که تکلم می کند بعضی از علماء اندلس در مدح
این کتاب نظمی دارند که مرقوم می شود

كتاب الترمذى رياض علم حكت از هاره زهر النجوم
 به الاثار واضحة ابيت بالفاظ اقيمت كالرسوم
 و اعلاها الصحاح وقد انارت نجوما للخصوص و العموم
 و من حسن يليها او غريب وقد بان الصحيح من السقىم
 فعلله ابو عيسى مينا معالمه لارباب العلوم
 و طرزه باثار صحاح تخيرها أولو النظر السليم
 من العلماء و الفقهاء قدما و اهل الفضل و النهج القويم
 فجاء كتابه علقا نفيسا تعنى فيه ارباب العلوم
 و يقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسيم اسني الرسوم
 كبناه رويناه لنروى من التسنيم فى دار التعيم
 و غاص الفكر فى بحر المعانى فادرك كلّ معنى مستقيم
 جزى الرحمن خيرا بعد خير ابا عيسى على الفعل الكريم
 و وفات او در ترمذ شب دوشنبه هفدهم رجب سال دو صد و هفتاد و نه بوده است و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف
 النباء گفته ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن ضحاك السلمى الضرير البوغى الترمذى الحافظ
 عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۲

المشهور يکی از ان ائمه است که در علم حدیث مقتدى بوده اند کتاب الجامع و العلل تالیف اوست و در اتقان بوی مثل زند شاگرد
 محمد بن اسماعیل بخاری و مشارک بعض شیوخ اوست مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن بشار و غیره او را خلیفه بخاری
 گویند تورع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق ان متصور نیست بخوف الهی سالها گریه و زاری کرد و نایینا شد در بستان
 المحدثین گفته از حکایات صحیحه او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از ان شیخ دو جزو
 حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض و قرأت نیافته و در این وقت از شیخ استدعاء سماع نمود شیخ قبول کرد و گفت اجزاء مرقومه
 بیار و در دست دار تا من بخوانم و آن را مقابله کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود بسبب کمال شوق بدستور تلامذه بنشت و
 شیخ اغاز قرائت نموده ناگاه شیخ نظر کرد دید که در دست او اجزای سفیداند بسیار غضبناک شده فرمود با من استهزرا می کنی
 گفت من اجزای مکتبه گم کرده ام لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد
 شد و گفت مرا باور نمی آید که بمجرد شنیدن یک بار یاد گرفته باشی از سابق یاد داری ترمذی گفت امتحان باید کرد شیخ چهل
 حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خواند وی آن همه را باسانیدش فی الفور اعاده کرده و هیچ جا خطأ نیفتاد این قسم
 امتحان او درباره حفظ بارها واقع شده بعده صاحب بستان بطور فائدہ ذکر کراحت کنیت بابی عیسی او مصنف ابن أبي شیبه و سنن
 ابو داود و غیره ذکر کرده که ضرورت نقلش در این جا نیست وفات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم رجب سنه تسع و سبعین و
 مائتین در ترمذ اتفاق افتاده و سمعانی گفته وفاتش در قریر بوغ در سنه خمس و سبعین و مائتین بوده ابن خلکان گفته بوغ بضم بای
 موحده و سکون واو قریه ایست از قری ترمذ بر شش فرسخ از ان انتهی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیم است بر کنار آب
 مویه که آن را جیحون و نهر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر می باشد و ترمذی شاگرد بخاری است روش او را
 آموخته و در بصره و کوفه و واسط و ری و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده تصانیف بسیار درین فن شریف از
 وی یادگارست انتهی علی قاری گفته وی از محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن منیع و محمد بن المثنی و سفیان بن
 وکیع و غیرهم گرفته و از وی خلقی کثیر اخذ نموده و در اشعه اللمعات نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید امام

واز ثقات مجمع عليه بود مر او را در حدیث و فقه یاد صالحه است ولادت او در سال دویست و نه بود انتهی گوییم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در ان در ترجمه ابو جعفر محمد بن احمد فقیه شافعی گذشته فلیرجع إلیه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره بن موسی بن الصحراک السلمی الصریر البوغی الترمذی الحافظ المشهور احد الائمه الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن و به كان يضرب المثل و هو تلمیذ أبي عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری و شارکه في بعض شیوخه مثل قتيبة بن سعید و على بن حجر و ابن بشار عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۳

و غيرهم و توفی لثلاث عشرة لیله خلت من رجب لیله الاثنين سنة ۲۷۹ بترمذ و قال السمعانی توفی بقریة بوغ فی سنة ۲۷۵ و ذکره فی كتاب الانساب فی نسبة البوغی و بوغ قریة من قری ترمذ علی ستة فراسخ منها و قد تقدم الكلام علی الترمذی و الاختلاف فی کسر الاء و ضمها و فتحها فی ترجمة أبي جعفر محمد بن احمد الفقیه الشافعی رحمه الله تعالى

وجه دهم

آنکه ابو علی الحسین بن عبد الرحمن بن فهم البغدادی این حدیث شریف را بدو طریق روایت نموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحيحین بعد ذکر مقاله یحیی بن معین در اثبات این حدیث شریف گفته حدثنا بصحة ما ذکره الامام ابو زکریا یحیی بن معین ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الصرسیس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد المدينة فليات الباب

قال الحسین بن فهم حدّثنا ابو الصیلت الھروی عن أبي معاویة قال الحاکم لیعلم المستفید بهذا العلم انَّ الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقہ مامون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت فخار حسین بن فهم همین عبارت حاکم که در آخر ان تصریح نموده که او ثقہ مامون حافظت کافی و بسندست و ذہبی در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنّة تسع و ثمانین و مائین گفته و فيها الحسین بن محمد بن فهم بن علی البغدادی الحافظ احد ائمه الحديث اخذ عن یحیی بن معین و روی الطبقات عن ابن سعد انتھی فهذا حسین بن فهم* حافظهم البارع الشهم* قد روی هذا الحديث المورث من الرشاد افلج السهم* المزیح عن الصواب کل شبهه و وهم* فلا یجهله الا العاجز الوکل الجهم* ولا یحید عنه الّا من مرق عن الحق الواضح كالسهم* ولا یرتاب فيه من اوتی حظا من العقل و الفهم* ولا یخلج عنه الّا من خدعته الكواذب بالغول و الدهم

وجه یازدهم

آنکه ابو بکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصري المعروف بالبزار این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه ابراهیم بن حسن کردی در نبراس گفته و اما انه باب مدینة علمه ففی قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی

و روایت کردن بزار این حدیث شریف را از تصریح ابن حجر مکی در صواعق و شیخ ابن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و مفتاح النجا و مولوی محمد میین در وسیله النجاة و ثناء الله پانی پتی در سیف مسلول نیز واضح و ظاهرست کما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى و مخفی نماند که ابو بکر بزار از محدثین عالی فخار و اساطین کبار و مشایخ

مشهورین فی الامصار و جهابذه معروفین فی الاقطار نزد سنیه است و جلالت شان و سمو مکان و رفتت متزلت او در غایت عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۴

وضوح و اشتهرست ابو نعیم در تاریخ اصحابه که نسخه عتیقه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری ابو بکر البزار الحافظ قدم اصحابه مرتبین و شمس الدین ذهبی در دول الاسلام در وقایع سنه اثنتین و تسعین و مائتین گفته و فيها مات حافظ و قته ابو بکر احمد بن عمرو البصری البزار صاحب المسند الكبير بالرملة و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامه الشهیر ابو بکر احمد بن هارون بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الكبير المعلل رحل باآخر عمره الى اصحابه و الشام و نشر علمه مات بالرملة سنه ۲۹۲ و محمد بن محمد امیر ازهri در رساله اسانید خود گفته سنن البزار الحافظ ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار العتکی بفتح العین و التاء المخففة البصری المتوفی سنه ۲۹۲ بالرملة قال ابن أبي خیثمة هو رکن من اركان الاسلام و كان يشبه بابن حنبل فی زهده و ورعه له المسند الكبير رحل فی آخر عمره الى الشام و اصحابه و نشر علمه و مات بالرملة من الشام الخ و خود مخاطب در صدر همین باب امامت ابو بکر بزار را بلقب شریف عمدہ محدثین اهل سنت که لقبیست بس عظیم نواخته و بروایت او در نفی خلافت از مروانیه و عباسیه دست انداخته چنانچه گفته منشأ اشتباه این فرقه آنست که معاویه و من بعده من المروانیه و العباسیه خود را خلیفه می گفتند و از مردم دیگر هم می گویندند بنابر مشابهت صوری که با خلافت پیغمبر داشتند از رسم جهاد و فتح بلدان و تجهیز عساکر و جیوش و تقسیم غنائم و صدقات و حفظ دار اسلام از شر کفار و علماء اهل سنت نیز این لقب را بنابر همین مشابهت صوری و بجهت آنکه القاب و اسماء هر فرقه موافق اصطلاح آنها می باشد دیگران را چه ضرورتست که درین امور پرخاش نمایند اطلاق می کردند چنانچه حالا هر که در کربلاه معلى رفتند از ملا نصیر و اخوان باقر کتاب شرائع را گذرانیده می آید نزد این فرقه مجتهد نامیده می شود علی هذا القیاس در آن زمان لفظ خلیفه ابتدال پیدا کرده بود این گروه فهمیدند که چون خلیفه مرادف امامت اهل سنت این جماعت را خلیفه و امام بحق می دانند این همه غلطفهمیهای خودست و الا محققین اهل سنت از اطلاق لفظ خلیفه هم تحاشی می کردند چنانچه در حدیث صحیح

الخلافة بعدی ثلثون سنّة

ترمذی از سعید بن جهان که راوی این حدیث است نقل کرده که چون او را گفتند که مروانیان نیز خود را خلیفه می گویند گفت کذب بنو الزرقاء انما هم ملوک من شرّ الملوك و ابو بکر بزار که عمدہ محدثین اهل سنت ست بسند حسن از ابو عییده بن الجراح روایت کرده

قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم ان اول دینکم بدء نبوة و رحمة ثم يكون خلافة و رحمة ثم يكون ملکا و جریة الى آخر الحدیث

و نیز مخاطب در باب و هم همین کتاب تحفه در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه احتجاج بروایت بزار نموده چنانچه گفته و طبرانی در اوسط المعاجم روایت می کند که عبد الله بن عمر را چون خبر توجه امام حسین رض بسم عراق رسید از مکه دویده بر مسیره سه شب با او ملحق گردید

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۵
و گفت

این ترید فقال الحسين رض الى العراق فإذا معه كتب و طوامير فقال هذه كتبهم و بيعتهم فقال لا تنظر الى كتبهم ولا تاتهם فقال ابن عمر انى محدثك حديثا ان جبرئيل الى النبي صلی الله عليه وسلم فخیره بين الدنيا والآخرة فاختار الآخرة و انك بضعة من رسول الله ص لا يليها احد منكم فابي ان يرجع فاعتنقه ابن عمر فبكى و اجهش في البكاء وقال استودعك الله من قتيل

و روی البزار نحوه باسناد حسن جيد و نيز مخاطب در حاشيه کيد نود و دوم از باب دوم همين کتاب تحفه برای اثبات اشجعيت موهومي ابو بكر تممسک بروايت بزار نموده چنانچه گفته اخرج البزار في مسنده عن على عليه السلام انه قال من اشجع الناس قالوا انت قال اما فما انا بارز احدا الا انتصفت منه و لكن اخبرني و باشجع التیاس قالوا لا - نعلم فمن قال ابو بكر انه لئما كان يوم بدر جعلنا لرسول الله صلی الله علیه وسلم عریشا فقلنا من يكون عند رسول الله صلی الله علیه وسلم الى آخر الحديث انتهى و إذا ثبت هذا الحديث العزيز المثار* برواية الحافظ البزار* الذي جعله المخاطب على الفخار* عمدة المحدثين الكبار* و احتج برواياته و الاخبار* مظهرا للاعتماد و الاعتبار* فتكذيبه منه بالاصرار* و ابطاله بالاجهار* ابداء و اظهار لنهاية الاجرام و الاجترار* و تسجيل على نفسه العظيمة الاغترار* بالعناد الفاحش المذموم عند اولى الايدي و الابصار* و لعمري ان المخاطب ليروم هدم ركن من اركان الاسلام* و يقصد لغض المشبه من كان قائما مقام الانبياء الكرام* عليهم آلاف التحيه و السلام* فيما ليته استيقظ و هب من الاستغراق في هذا المنام* المبدي لاضغاث الاحلام* و درى ما يخرج من راسه بلا تدبر و انعام* و كبح عنانه عن الجري في مضمار تقليد الكابلي المثير لهذا القتام* الحرى بكل عذر و ملام* الذي أثار النصب و المروق لاتباعه الطغام* و اشياعه الاغثم* المضعين لهفواته الفاضحة و الاوهام بلا خوف يوم القيام

وجه دوازدهم

آنکه ابو جعفر محمد بن جریر الطبری حدیث مدینة العلم را بدو طریق روایت نموده و باختیار اتحاد این حدیث بحدیث انا دار الحکمة

حكم بصحت ان فرموده چنانچه سیوطی در جمع الجوامع بعد نقل حدیث انا دار الحکمة و على بابها

از ترمذی و ابن جریر و ابو نعیم و ذکر عبارت ترمذی متعلق بان گفته و قال ابن جریر هذا خبر صحيح سنه و قد یجب ان یکون هذا على مذهب الآخرين سقیما غير صحيح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن على ع عن النبي صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن کھیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حججه و قد وافق علينا في رواية هذا الخبر

عن النبي صلی الله علیه وسلم عبره ثنا محمد بن ابراهیم الفراتی ثنا عبد السلام بن صالح الھروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد المدینة فليأتها من بابها ثنا ابراهیم بن موسی الرازی و ليس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۶

مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى کلام ابن جریر و فضائل إلیه و مادر سامیه و محاسن لطیفه و مناقب منیفه و مفاخر سنیه و محامد بهیه و مدائح رفیعه و معالی منیعه طبری حسب افادات اکابر قوم بیش از انسنت که استیعاب آن توان کرد سابقا در مجلد حدیث ولایت نبذی از ان از مختار مختصر تاریخ بغداد یحیی بن عیسی بن خبر له بغدادی و کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و معجم الادباء یاقوت بن عبد الله الحموی و تهذیب الاسماء محبی الدین یحیی بن شرف النووی و منهاج ابن تیمیه حرانی و تذکره الحفاظ و عبر فی خبر من غیر شمس الدین ذہبی و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعروف باین الوردى و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی در روض المناظر ابو الولید محمد بن محمد بن شحنه حلی و طبقات الشافعیه تقی الدین ابی بکر الاسدی و طبقات الحفاظ و کتاب التنبه و متنه العقول جلال الدین

عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و طبقات المفسرين محمد بن على بن احمد الداؤدی تلميذ سيوطي و كتاب الاعلام باعلام بلد الله الحرام تصنيف قطب الدين محمد بن احمد المکی و فيض القدير عبد الرؤوف بن تاج العارفين للمناوی و نسیم الیاض شهاب الدين احمد الخفاجی و شرح مواهب لدینیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و جنة فی الاسوة الحسنة بالسنۃ تالیف مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی و در این جا نیز بعض عبارات مذکور می شود ابن خلکان در کتاب وفيات الأعیان گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الكبير و التاریخ الشهیر کان اماماً فی فنون کثیره منها التفسیر و الحديث و الفقه و التاریخ و غير ذلك و له مصنفات مليحة فی فنون عدیده تدل علی سعیه علمه و غزاره فصله و کان من الائمه المجتهدین لم یقلد احدا و کان ابو الفرج المعافی بن ذکریا النهروانی المعروف و بابن طرار علی مذهبہ و سیاتی ذکرہ إن شاء الله تعالى و کان ثقة فی نقله و تاریخه اصح التواریخ و اثبته و ذکرہ الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء من جملة المجتهدین و رایت فی بعض المجامیع هذه الایات منسوبه إلیه و هی

إذا اعسرت لم يعلم شقيقی و استغنى فیستغنى صدیقی
حياتی حافظ لى ماء وجهی و رفقی فی مطالبی رفیقی
ولو انی سمحت ببذل وجهی لکنت الی الغنی سهل الطريق

و كانت ولادته سنۃ اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان و توفی يوم السبت آخر النهار و دفن يوم الاحد فی داره فی السادس و العشرين من شوال سنۃ عشر و ثلاثة و ثلائة ببغداد رحمه الله تعالی و ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی در کتاب المختصر فی اخبار البشر گفته ثم دخلت سنۃ ۳۱۰ عشر و ثلاثة و ثلائة فی هذه السنۃ توفی ابو جعفر محمد بن جریر الطبری ببغداد و مولده سنۃ اربع و عشرين و مائتين بامل طبرستان و کان حافظاً لكتاب الله عارفاً بالقراءات بصیراً بالمعانی و کان من المجتهدین لم یقلد احدا و کان فقيها عالماً عارفاً باقاویل الصحابة و التابعين و من بعدهم و له التاریخ المشهور ابتدأ فیه من اول الزمان الى آخر سنۃ اثنین و ثلاثة

عيقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۷

و کتاب فی التفسیر لم یفسر مثله و له فی اصول الفقه و فروعه کتب کثیره و لاما مات تعصبت علیه العائمه و رموه بالرفض و ما کان سببه الا انه صنف کتاباً فی اختلاف الفقهاء و لم یذكر فیه احمد بن حنبل فقيل له فی ذلك فقال لم يكن احمد بن حنبل فقيها و ائماً کان محدثاً فاشتد ذلك علی الحنابلة و كانوا الا يحصلون کثرة ببغداد فشنعوا علیه بما ارادوه و محمد بن محمد جرزی در طبقات القراء گفته محمد بن جریر بن یزید الامام ابو جعفر الطبری الاملى البغدادی احد الاعلام و صاحب التفسیر و التاریخ و التصانیف ولد بامل طبرستان سنۃ اربع و عشرين و مائتين و رحل لطلب العلم و له عشرون سنۃ الى ان قال و سمع الحديث من احمد بن منیع و هناد و ابی کریب و خلق و روی عنه ابو شعیب الحرانی مع تقدمه و الطبرانی و الجعابی و جماعة و تفقه علیه خلق کثیر قال الخطیب کان احد ائمۃ العلم یحكم بقوله و یرجع الى رایه لمعرفته و فضلہ و کان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره فكان حافظاً لكتاب الله عارفاً بالقراءات بصیراً بالمعانی فقيها فی احكام القرآن عالماً بالسنن و طرقها صحیحها و سقیمها ناسخها و منسوخها عارفاً باقوال الصحابة و التابعين عارفاً بایام الناس و اخبارهم و له کتاب تهذیب الاثار لم ار مثله فی معناه لكن لم یتمه و له فی اصول الفقه و فروعه کتب کثیره و اختیار من اقاویل الفقهاء و تفرد بمسائل حفظت عنه و قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفرغانی صاحب ابن جریر ان قوماً من تلامذة ابن جریر حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسموا علی تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لکل يوم اربع عشره ورقه و قال ابو حامد الاسفارینی امام الشافعیه لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل تفسیر ابن جریر لم يكن کثیراً قال الدّانی فیه بدیهه و قد جری ذکرہ محمد بن جریر امام اهل زمانه و کل جاهل علم عارف بمکانه و کتبه قد ابانت عن علمه و بیانه عغا المھیمن عنه و زاد فی احسانه توفی سنۃ عشر و ثلاثة و ثلائة قال احمد بن الفضل الدینوری دفن فی قبره يوم الاحد وقت الظهر لسبع بقین من شوال رحمه الله تعالی و فاضل ازنيقی در مدینه العلوم گفته و من التواریخ تاريخ الطبری و هو ابو جعفر محمد جریر الطبری و

قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الكبير و التاريخ الشهیر کان ااماما فی فنون کثیره منها التفسیر و الحديث و الفقه و التاريخ و غير ذلك و له مصنفات مليحة فی فنون عدیده تدل علی سعه علمه و غزاره فضله و کان من الائمه المجتهدین لم یقلد احدا و کان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی علی مذهبہ و کان ثقة فی نقله و تاریخه اصح التواریخ و اثبته ذکرہ الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء من جملة المجتهدین ولد سنه اربع و عشرين و مائين بامل طبرستان و توفی فی السادس والعشرين من شوال سنه عشر و ثلاثة مائة بغداد و محمد بن محمد الامیر الازھری در رساله اسانید خود گفته

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۸

تفسیر ابن جریر و سائر مؤلفاته من طریق صاحب المنح من طریق أبي السائی عن أبي الحذاء عن أبي القاسم عبد الرحمن بن محمد بن أبي یزید المصری عن أبي محمد عبد الله بن احمد الفرغانی عن أبي جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن طالب الطبری المتولد سنه ۲۲۳ و المتوفی سنه ۳۱۰ احد ائمۃ الدینیا علما و دینا له تالیف کثیره قال ابو حامد الاسفراینی لو رحل رجل الى الصين فی تحصیل تفسیره لم یکن کثیرا و قال ابن خزیمه ما اعلم علی ادیم الارض اعلم منه کتب کثیره و مکث اربعین سنه یكتب کل يوم اربعین ورقه فقد حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسم علی تلك المدة اوراق مصنفاته فوجد لكل يوم اربعه عشره ورقه قال لاصحابه يوما تنشطون لتفسیر القرآن قالوا کم یکون قدره قال ثلاثین الف ورقه قالوا هذا یعنی الاعمار قبل تمامه فاختصره فی ثلاثة آلاف ثم قال هل تنشطون لتاریخ العالم من آدم الى وقتنا هذا فقالوا کم قدره فقال نحو التفسیر فاجابوه کالاول فقال انا لله ماتت الهمم فاختصره کالتفسیر و الطبری منسوب الى طبریة مدينة بالشام و هي مدينة الاردن و هي فی اسفل جبل علی بحیرة يخرج منها نهر الاردن المشهور و في مدينة طبریة میاه حاره تفور فی الصیف و الشتاء و لا تنقطع فتدخل المیاه الحاره الحمامات فلا يحتاجون لوقود و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسیر الكبير و التاريخ الشهیر و فنون کثیره مثل تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و غير ذلك امام بود او را مصنفات مليحة در فنون عدیده است که دلالت می کند بر سعت علم و غزاره فضل وی یکی از ائمۃ مجتهدین است که تقليد احدی نکرده و ابو الفرج معافی بن زکریا نهروانی معروف بابن طرار بر مذهب او بود و در نقل معتمدست و تاریخ او اصح تواریخست شیخ ابو اسحاق شیرازی ذکریش در طبقات فقهاء من جمله مجتهدین کرده در بعض مجامیع این ایيات را بوی نسبت کرده اند نظم

إذا اعسرت لم یعلم شفیقی و استغنى فیستغنى صدیقی

حیاء حافظ لی ماء وجهی و رفقی فی مطالبی رفیقی

ولو انی سمحت ببذل وجهی لکنت الی الغنی سهل الطريق

ولادتش در امل طبرستان در سنه اربع و عشرين و مائين بوده و وفات روز شنبه آخر نهار سادس عشرين شوال سنه عشره و ثلاثة مائة در بغداد و درون خانه خود ملدفون گشته رحمه الله تعالی و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قیل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التاريخ الشهیر و التفسیر الكبير کان ااماما فی فنون کثیره منها لحدیث و الفقه و التاریخ و التفسیر و غير ذلك و له مصنفات مليحة فی فنون عدیده تدل علی سعه علمه و غزاره فضله و کان من الائمه المجتهدین لم یقلد احدا و کان ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی المعروف بابن طرار علی مذهبہ و کان ثقة فی نقله و تاریخه اصح التواریخ و اثبته ذکرہ الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جمله

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۸۹

المجتهدین ولد سنه ۲۲۳ بامل طبرستان و توفی فی شوال سنه ۳۱۰ ببغداد رحمه الله کذا فی ابن خلکان و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری صاحب التفسیر الكبير و التاريخ الشهیر کان ااما

فى فنون كثيرة منها التفسير والحديث والفقه والتاريخ وغير ذلك وله مصنفات مليحة فى فنون عديدة تدل على سعة علمه وغزاره فضله و كان من الائمه المجتهدین لم يقلد احدا و كان ابو الفرج المعافى بن زكريا النهروانى المعروف بابن طرار على مذهبہ و كان ثقة فى نقله و تاريخه اصح التواریخ و اثبته و ذكره الشیخ ابو اسحاق الشیرازی فى طبقات الفقهاء فى جملة المجتهدین ذكره سلیم الخوری فى الاثار و قال و من تصانیفه کتاب فى اختلاف العلماء لم يذكر فيه احمد بن حنبل و قال لم يكن احمد فقيها و انما كان محدثا و لذلک رموه بعد موته بالرفض و له التاریخ المشهور قال ابن الجوزی بسط فيه الكلام على الواقع بسطا و جعله مجلدات و ان المشهور المتداول مختصر من الاصل و انه هو العمدة فى هذا الفن و للطبری کتاب فى التفسیر ذكره السیوطی فى الاتقان فقال انه اجل التفاسیر و اعظمها فانه يتعرض لتوجيه الاقوال و ترجیح بعضها على بعض و الاعراب والاستنباط فهو يفوق بذلك تفاسیر الاقدمین انتهى و قال النووى اجمعـت الـائـمة عـلـى أـنـه لـم يـصـنـف مـثـلـ تـفـسـيرـ الطـبـرـی و قال ابو حامد الاسفراينی لو سافر رجل الى الصين حتى يحصل له تفسیر ابن جریر لم يكن ذلك كثيرا و ذكره ابن السبکی فى طبقاته انتهى ولد سنة ٢٢٣ بامل طبرستان و توفي سنة ٣١٠ ببغداد انتهى فاذا ثبت بفادة الطبری* الحامل لواء الصناعة* الموصوف المذکور بالحذق و البراعة* المقتدى المتبع لاساطین اهل السنة و الجماعة* صحة هذا الحديث القاطع دابر ارباب الخسر و الفظاعة* فما يرومـه بالـطـعن و الـابـطال* و لا يرمـه بالـوضع و الـافتـعال* الا من تجـاسـرـ عـلـىـ التـعـمـيـسـ وـ الـادـغـالـ* وـ اـثـرـ الـايـضـاعـ وـ الـايـغـالـ* فـىـ بوـادـىـ الزـيـغـ وـ الـاـضـلـالـ* وـ مـغـاوـىـ الـخـدـعـ وـ الـاـزـلـالـ* وـ الـظـبـالـ بـالـاـنـهـمـاـكـ فـىـ تـرـوـيـجـ* الـزـائـفـ وـ تـنـفـيقـ الـمحـالـ* وـ اللـهـ العـاصـمـ عـنـ شـرـهـ وـ هـوـ شـدـیدـ الـمحـالـ

وجه سیزدهم

ابو بکر محمد بن محمد بن سليمان بن حارث الباغندي الواسطي البغدادي این حديث شریف را روایت نموده چنانچه علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفت
خبرنا محمد بن احمد بن عثمان ابا الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسیٰ الحافظ البغدادی نا الباغندي محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفانا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ایه عن جریر عن علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و لا توتی الیوت الـا من ابوابها
و جلالت مرتب و علو منزلت باغندي بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و تذكرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذهبی و طبقات الحفاظ سیوطی واضح و لائحتك فلا يجترئ على تکذیب الحديث الشريف بعد ادراک عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٩٠

رواية الباغندي الـا الباغـى الرـائـغـ* الطـاغـىـ الرـائـغـ الـذـىـ رـانـ الغـورـ عـلـىـ قـلـبـهـ* وـ اـسـتـحـوذـ الشـقـاءـ عـلـىـ لـبـهـ* فـهـوـ فـيـ حـيـفـهـ العـنـيدـ سـاـئـرـ* وـ فـيـ عـسـفـهـ الشـدـیدـ جـائـرـ* وـ فـيـ ضـلـالـهـ الـبـعـيدـ حـائـرـ* وـ فـيـ غـيـهـ الـمـدـیدـ مـائـرـ

وجه چهاردهم

آنکه محمد بن یعقوب بن یوسف النیسابوری المعروف بالاصلم این حديث شریف را روایت کرده چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک فرموده حدثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الھرولی بالرملة ثنا ابو الصیلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد المدینة فلیات الباب

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه و ابو الصلت ثقة مامون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب في التاريخ يقول سمعت العباس بن محمد الدورى يقول سألت يحيى بن معين عن أبي الصلت الهروى فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة عن الاعمش انا مدینة العلم

فقال حدث به محمد بن جعفر الفيدى و هو ثقة مامون و ابن المغازلى در كتاب المناقب گفته اخربنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله الاصفهانى قدم علينا واسطا املاء في جامعنا في شهر رمضان من سنہ اربع و ثلاثین و اربعماہیه
انا ابو سعید محمد بن موسی بن القصر بن شاذان الصیرفی بنیسابور انا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحیم
الهروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاویة عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة
العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و مخفی نماند که محمد بن يعقوب اصم از اکابر مشاهیر حذاق و اجله مشایخ معروفین فی الآفاق سنیه بوده مدارج باذخه و معالی
شامخه او بر متبع کتب اعلام این حضرات واضح و ظاهرست عبد الكریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الاصم بفتح
الالف و الصاد المهمله و تشید المیم فی آخر الكلمة هذه صفة لمن كان لا يسمع من الصمم و المشهور به فی المشرق و المغرب ابو
العباس محمد بن يعقوب بن معلق بن سنان بن عبد الله الاموی مولاهم المعروف بالاصم و آئما ظهر به الصمم بعد انصرافه
من الرحلة فاستحكم فيه حتى انه كان لا يسمع نھیق الحمار و كان ابو العباس محدث عصره بلا مدافعة فانه حدث فی الاسلام سنہ و
سبعين سنہ و سنتی علی ذکرہ بالتفضیل و لم یختلف قط فی صدقه و صحّه سماعه و ضبط ایهه يعقوب الوراق لها و كان مع ذلك
يرجع الى حسن المذهب و التدین يصلی خمس صلوات فی الجمعة و بلغنى انه اذن سبعین سنہ فی مسجدہ و كان حسن الخلق سخی
النفس لا يدخل بكل ما يقدر عليه و ربما كان فی قدیم الایام يحتاج الى الشیء لمعاشه فیورق و یاکل من کسب یده و هذا الذی كان
يعاب به انه یأخذ علی التحدیث و آئما یعییه من لا یعرفه فانه کان یکره ذلك اشد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۱

الکراہیه ولا یناقش احدا فیه آئما کان و رافقه و ابنه ابو سعد یطلبان الناس بذلك و قد کان یعلم به فیکره ثم لا یقدر علی مخالفتهم
سمع منه الاباء و الابناء و الاولاد و احفادهم كالحسن بن الحسين بن منصور سمع منه کتاب الرسالة فسمع منه ابو الحسن بن المحسن
فی ذلك الكتاب ثم سمعه ابو نصر بن أبي الحسن فی ذلك الكتاب ثم سمع منه عمر بن أبي نصر فی ذلك الكتاب و مثل هذا کثير
او کفاه شرفا ان یحدث تلك السنین فلا یجد احد من الناس فیه مغمرا الحاجۃ قال الحاکم ابو عبد الله الحافظ ما رأينا الرحالة فی بلد
من بلاد الاسلام اکثر منها إلیه یعنی ابا العباس الاصم فقد رأیت جماعة من اهل الاندلس و القیروان و بلاد المغرب علی بابه و
کذلك رأیت جماعة من اهل طراز و اسفیجان و اهل المشرق علی بابه و كذلك رأیت فی عرض الدنيا من اهل المنصورة و مولتان
و بلاد بست و سجستان علی بابه و كذلك رأیت جماعة من اهل فارس و شیراز و خوزستان علی بابه فناهیک بهذا شرف و اشتھارا و
علوا فی الدين و قبولا فی بلاد المسلمين بطول الدّنیا و عرضها و قال سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب غير مرّة يقول ولدت سنہ
۲۳۷ سبع و اربعین و مائین رای محمد بن یحيی الذھلی و لم یسمع منه ثم سمع عن احمد بن یوسف السلمی و أبي الازھر احمد بن
الازھر العبدی و فقد سمعه عند منصرفه من مصر ثم رحل به ابوه سنہ خمس و ستین علی طریق اصبهان فسمع هارون بن سلیمان و
اسید بن عاصم و لم یسمع بالاهواز و لا البصرة حرفا واحدا ثم ان ابا حج به فی تلك السنۃ و سمع بمکه من احمد بن شیبان الرملی
فقط ثم اخرجه الى مصر فسمع محمد بن عبد الله بن عبد الحکیم و بحر بن نصر الخولانی و الریبع بن سلیمان المرادی و بکار بن قتیة
القاضی و اقام بمصر علی سمع الامهات و کتاب المبسوط للشافعی الى ان استوفی سمعاً ثم دخل الشام فسمع بعسقلان من احمد بن
الفضل و بیروت من العباس بن الولید بن مزید اقام علیه حتى سمع منه مسائل الاوزاعی ثم دخل دمشق فسمع من محمد بن هشام بن
ملابس النمیری احادیث مروان بن معاویة و سمع من یزید بن عبد الصمد و غیره ثم دخل دمیاط فسمع من بکر بن سهل و غیره و اقام

بطرسوس و سمع الكثیر من أبي میة و ذهب بعض سمعاته عنه ثم انحدر الى حمص فسمع من محمد بن عوف الطائی الكثیر و ذهب بعض سمعاته منه ثم دخل الجزیرۃ فكتب بالرقہ من محمد بن میمون و هو إذ ذاک امام الجزیرۃ و دخل من الموصل على طریق الجزائر الى الكوفہ فسمع من الحسن بن علی بن عفان العامری و احمد بن عبد الجبار العطاردی و احمد بن عبد الحمید الحارثی ثم دخل بغداد سنۃ تسع و ستین بعد وفاة سعدان بن نصر و محمد بن سعید بن غالب فسمع المسند من العباس بن محمد الدوری و المبسوط من محمد بن اسحاق الصاغانی و التاریخ من الدوری و سمع من محمد بن سنان الفراد و العلل من عبد الله بن احمد بن حنبل و علل على بن المدینی من حنبل بن اسحاق ثم انصرف الى خراسان و هو ابن ثلثین سنۃ و هو محدث کبیر ثم ذکر الحاکم فی وفاتہ خرج علينا ابو العباس محمد بن یعقوب رحمه الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۲

و نحن فی مسجده و قد امتلأت السکّة من اوّلها الى آخرها من الناس و هو عشیہ يوم الاثنين الثالث من شهر ربیع الاول من سنۃ اربع و اربعین و ثلاثة و کل اثنین و کان یملی عشیہ کل اثنین من اصوله ممّا لیس فی الفوائد احادیث فلما نظر الى کثرة الناس و الغرباء من کل فج عمیق و قد قاموا یطرقون له و یحملونه علی عوانفهم من باب داره الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس علی جدار المسجد و بکی طویلا ثم نظر الى المستملی فقال اکتب سمعت محمد بن اسحاق الصاغانی يقول سمعت ابا سعید الأشج يقول سمعت عبد الله بن ادریس يقول أتیت يوما بباب الاعمش بعد موته فدققت الباب فقيل من هذا فقال ابن ادریس فاجابتني امرأة يقال لها بزهه های یا عبد الله بن ادریس ما فعل جماهیر العرب التي كانت تاتی هذا الباب ثم بکی الكثیر ثم قال کانی بهذه السکّة و لا یدخلها احد منکم فانی لا اسمع و قد ضعف البصر و جان الرحیل و انقضی الاجل فما کان الا بعد شهر او اقل منه حتى کف بصره و انقطع الرحله و انصرف الغرباء الى اوطانهم و رجع امر أبي العباس الى انه کان یناول قلما فاذا اخذه بیده علم انهم یطلبون الروایة فيقول حدیثا ربیع بن سلیمان و یقرأ الاحادیث التي کان یحفظها و هي اربعۃ عشر حدیثا و سبع حکایات و صار باسوء حال الى شهر ربیع الآخر سنۃ ست و اربعین فتوفی ابو العباس لیله الاثنين و دفن عشیہ الاثنين الثالث والعشرين من شهر ربیع الآخر سنۃ ست و اربعین و ثلاثة و کل اثنین فغسله ابو عمرو بن مطر و شهدت جنازته بشاهنبر فتقدیم ابو عمرو بن مطر للصّلی لموء عليه و دفن فی مقبرة شاهنبر و رئی فی المنام فقيل الى ما ذا انت هی حالک ايها الشیخ فقال انا مع أبي یعقوب البويطي و الربع بن سلیمان فی جوار أبي عبد الله الشافعی نحضر کل يوم ضیافته قال الحاکم و حضرت ابا العباس يوما فی مسجده فخرج ليودن لصلوة العسر فوقف موضع المیدنه ثم قال بصوت عال انا الربع بن سلیمان انا الشافعی ثم ضحك و ضحك الناس ثم اذن و ذهبت در تذكرة الحفاظ گفتہ الاصم الامام الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن یعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموی مولاهم المعلقی النیسابوری و کان یکرہ ان یقال له الاصم قال الحاکم انما ظهر به الصّمم بعد مجیئه من الرحله ثم استحکم حتی کان لا یسمع نھیق الحمار قال و کان محدث عصره بلا مدافعة سمعته يقول ولدت سنۃ سبع و اربعین و مائین و سمع من احمد بن يوسف و احمد بن الازھر و بعد ذلك رحل به ابوه المحدث یعقوب الوراق فی سنۃ خمس و ستین فسمع باصبهان من هارون بن سلیمان و اسید بن عاصم و بمکہ من احمد بن سنان الرملی و بمصر من ابن عبد الحکم و الربع و بحر بن نصر و ابراهیم بن منقذ و بکار بن قتیۃ و بعسقلان من احمد بن الفضل الصائغ و بیروت من العباس بن الولید و بدمشق من ابن ملاس و یزید بن عبد الصّمد و بمحض من أبي عقبة الحجازی و محمد بن عوف الطائی و بطرسوس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۳

من أبي أمیة و بالرقہ من محمد بن علی بن میمون و بالکوفہ من الحسن بن علی بن عفان و سعید بن محمد الحجرانی صاحب ابن عینیہ و احمد بن عبد الجبار العطاردی و ببغداد من زکریا بن یحیی المروزی و أبي جعفر بن المناوی و الدوری و الصاغانی و عده و قد نبا عنہ ابو عبد الله بن الاحزم و ابو بکر الصّبّعی و یحیی العنبری و ابو الولید بن حسان بن محمد و ابو علی الحافظ و حدث عنه جماعتہ ما ادرکتھم ابو عمرو الحیری و مؤمل بن الحسن و ابو علی الثقفی قلت حدث عنه الحاکم و ابن مندہ فاکثر و ابو عبد الرحمن

السلمي و يحيى بن ابراهيم المزكي و ابو بكر الحيري و ابو سعيد الصيرفي و محمد بن ابراهيم الجرجاني و ابو صادق محمد بن احمد بن أبي الفوارس و ابو بكر محمد بن محمد بن الرجاء و عبد الرحمن بن محمد بن بالويه و ابن محمش الزبيادي و ابو زيد عبد الرحمن بن محمد القاضي و محمد بن محمد بن بالويه و ابو سعيد مسعود بن محمد الجرجاني و الحسين بن عبان التاجر و احمد بن محمد البرقانی و اسحاق بن محمد السوسي و على بن محمد بن محمد الطرازی و ابو بكر محمد بن علي بن جبير و احمد بن محمد بن الحسين السليطي و الحسين بن احمد المعاذی و منصور بن الحسين المتوفی مع الطرازی سنہ اثنین و عشرين و اربعمائہ فہما خاتمہ اصحابہ من خلا۔ المتفرد فی الدنیا باجازتھ و هو ابو نعیم الحافظ قال الحاکم حدث فی الاسلام ستا و سبعین سنہ و لم یختلف فی صدقہ و صحة سماعہ و هو بضبط والدہ اذن سبعین سنہ فی مسجد و کان حسن الخلق سخی النفس و ربما کان يحتاج فیورق و یا کل و کان یکرہ الاخذ علی التحدیث و کان ورقاء و ابنه ابو سعید یطالبان الناس فیکرہ ذاک و لا یقدم علی مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسین بن منصور کتاب الرسالۃ ثم سمعها منه ولد ولدہ عمرو ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم إلیه و سمعته یقول حدثت بكتاب معانی القرآن سنہ نیف و سبعین و مائین قال الحاکم و سمعت محمد بن حامد یقول سمعت ابا حامد الاعمش یقول کتبنا عن أبي العباس بن یعقوب الوراق سنہ خمس و سبعین و مائین فی مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال و سمعت محمد بن الفضل بن خزیمہ قال سمعت جدی امام الائمه و سئل عن کتاب المبسوط الشافعی فقال اسمعوه من أبي العباس الاصم فانه ثقة قد رأيته یسمع بمصر و سمعت ابا احمد الحافظ یقول سمعت عبد الرحمن بن أبي حاتم یقول ما بقی الكتاب المبسوط راوی غير أبي العباس الوراق و بلغنا انه ثقة صدوق قال الحاکم و قرأت بخط أبي على الحافظ یحث الاصم علی الرجوع عن احادیث ادخلوها علیه فوق الاصم کل من روی عنه ذلك فهو كذاب وليس هو فی کتابی قال الحاکم و قرأت بخط أبي عمرو احمد بن المبارک المستملی حدثی محمد یعقوب بن یوسف الوراق نا الریبع نا بشر بن بکر فذکر حدیثین قلت هذا المستملی کبیر یروی عن قتیة و نحوه و مات سنہ اربع و ثمانین و مائین قال الحاکم حضرت الاصم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٩٤

یوما خرج لیوذن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الریبع بن سليمان انا الشافعی ثم ضحك و ضحك الناس ثم اذن وقد خرج علينا فی سنہ اربع و اربعین فلما نظر الى کثرة النیاس و الغرباء قد امتلأت السکه بهم و هم یطرقون له و یحملونه فجلس على جدار المسجد و بكى ثم نظر الى المستملی وقال اكتب انا الصاغانی سمعت ابا سعید الاشج یقول سمعت ابن ادریس یقول اتیت بباب الاعمش بعد موته فدققت بابه فاجابتني امرأة های تبکی و قالت يا ابا عبد الله ما فعل جماهیر العرب التي كانت تاتی هذا الباب ثم بكى الكثير و قال کانی بهذه السکه لا یدخلها احد منکم فانی لا اسمع وقد ضعف البصر و حان الرحیل و انقضی الاجل فما کان بعد شهر او اقل حتى كف بصره و انقطعت الرحالة و رجع امره الى ان کان یناول فلما فاذا اخذ بیده علم انهم یظنون الروایة یقول انا الریبع و یسرد احادیث یحفظها و هی اربعة عشر حدیثا و یتبع بحکایات و سار باسوء حال و توفی فی ریبع الآخر سنہ ست و اربعین و ثلاثة رحمه الله و نیز ذہبی در عبر در سنہ ست و اربعین و ثلاثة گفتہ و فيها محدث خراسان و مسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن معلق بن سنان الاموی مولاهم النیساپوری المعقلی المؤذن الوراق بنیساپور فی ریبع الاول و له مائة الی سنہ حدث فی الاسلام نیفا و سبعین سنہ و اذن سبعین سنہ بمسجدہ و کان حسن الاخلاق کریما ینسخ بالاجڑہ و عمر دھرا و رحل إلیه خلق کثیر قال الحاکم ما رایت الرحالة فی بلد اکثر منهم إلیه رایت جماعة من اندلس و من اهل فارس علی بابه قلت سمع من جماعة من اصحاب سفین بن عینیة و ابن وهب و كانت رحلته مع والدہ فی سنہ خمس و ستین و مائین فغاب عن بلدہ خمس سنین و سمع باصبهان و العراق و الشام و الجریرة و نیز ذہبی در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکورہ گفتہ و فيها مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن یعقوب بن یوسف النیساپوری فی ریبع الآخر و له مائة سنہ و قد حمل عن اصحاب سفین بن عینیة و ابن وهب و سیوطی در طبقات الحفاظ گفتہ الاصم الامام المفید الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن یعقوب بن یونس بن معلق

بن سنان الاموى مولاهم العقيلي النيسابورى محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة ۲۴۷ و حدث ستا و سبعين سنة حدث عنه الحاکم و خلق و تفرد فى الدنيا باجرازته ابو نعيم الحافظ مات فى ربيع الآخر سنة ست و اربعين و ثلاثمائة انتهى فهذا ابو بكر الاصم* حافظهم المشهور العلم* و ركنتهم الباذح الاشم* قد روی هذا الحديث الهاذى بنوره الى النهج الامم* و اثر ذلك الخبر الموصل بهداه الى الفضل الاتم* فلا يعرض عنه الا من فى اذنه صمم* و لا يمترى فيه الا من فى عينه ظلم* و لا يطعن فيه الا من اويق دينه و اضطالم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۵

ولا يقدح فيه الا من اعتدى على نفسه و ظلم

وجه پانزدهم

آنکه ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری البغدادی این حديث شریف را روایت نموده چنانچه سابقا از عبارت مستدرک حاکم که در وجه دهم مذکور شد دانستی و در ما بعد ان شاء الله نیز خواهی دانست و قنطری از محدثین مشاهیر و اثبات نخاریر سیته می باشد عبدالکریم بن محمد سمعانی در انساب در نسبت قنطری گفته و ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم الخیاط القنطری من اهل بغداد کان فيه لیس هکذا قال محمد بن أبي الفوارس حدث عن احمد بن عبد الرشی و أبي قلابة الرقاشی و محمد بن سعد العوفی و أبي اسماعیل الترمذی و محمد بن یونس الکدیمی روی عنه ابو الحسن محمد بن احمد بن رزق و ابو الحسن علی بن احمد بن عمر المقری و ابو الحسن علی بن الحسین بن داود النعالی و الحاکم ابو عبد الله الحافظ و توفی في شعبان سنة ثمان و اربعین و ثلاثمائة انتهى فهذا القنطری حبرهم البارع* و علمهم الفارع* قد روی هذا الحديث الناهج للحق و الشارع* المزری بنضارتہ بالروض الغض المارع* فطوبی لمن اقبل عليه اقبال الخاضع الضارع* و الویل لمن اعرض عنه اعراض المدبب المسارع* و الله الواقع بلطفه عن سوء المصارع* و هو الموفق للغلبة على كل منازل و مقارع

وجه شانزدهم

آنکه ابو بکر محمد بن عمر بن مسلم التمیمی البغدادی المعروف بابن الجعابی این حديث را به شش طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهرآشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب آل أبي طالب فرموده و قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانیه طرق و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطہ من ستة طرق و القاضی الجعابی من ستة طرق و ابن الجعابی از اکابر حفاظ اعلام و اجله متقنین فخام سنه می باشد علامه جلال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابن الجعابی الحافظ البارع فرید زمانه قاضی الموصل ابی بکر محمد بن عمر بن مسلم التمیمی البغدادی ولد فی صفر سنہ ۲۸۴ و تخرج بابن عقدہ و صنف الابواب و الشیوخ روی عنه الدارقطنی و الحاکم و ابو نعیم و هو خاتمة اصحابه قال ابو علی ما رأیت فی المشایخ احفظ من ابن الجعابی و سمعت من يقول انه يحفظ مائی الف حديث و يحبب فی مثلها الا انه كان يفضل الحفاظ بانه يسوق المتون بالفاظها و اکثر الحفاظ يتسمحون فی ذلك و كان اماما فی معرفة العلل و ثقات الرجال و تواریخهم مات ببغداد فی رجب سنہ ۳۵۵ و علامه سخاوه در استجلاب ارتقاء الغرف و نور الدین سمهودی در جواهر العقدین در سیاق طرق حدیث ثقلین تمسک بروایت ابن الجعابی نموده اند و روایت او را درین ضمن مثل روات دیگر حفاظ اثبات مذهب خویش وارد نموده كما سترعرف فی مجلد حدیث الثقلین ان شاء الله تعالى فهذا ابن الجعابی البارع عندهم فی الحفظ و الاتقان المتقدم فی النقد و الامان* السابق علی اقرانه فی هذا المیدان* المستبد من بينهم بالخطر فی هذا الرهان

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۶

قد روی هذا الحديث التبرانی* بطرق عديدة تشید السلطان* فلا يرتاب في هذا الخبر الباهر بالمعنى السافر بالرمضان* بعد روایه هذا الخبر المضطلع باعباء هذا الشأن* الا من غالب على قلبه الطبع و ران* فهو يجب بوادي العمه كالحیران* ويهم في مخالف العته اشد الهيمان

وجه هفدهم

آنکه ابو القسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی حدیث مدینه العلم را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود اخراج نموده چنانچه
علی ما نقل عنه گفت

ثنا الحسن بن علی المعمری و محمد بن علی الصائغی المکی قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح الھروی ثنا ابو معاویة عن
الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه
و روایت کردن طبرانی حدیث مدینه العلم را باین لفظ از افاده ابن حجر در اجویه خود علی ما نقل السیوطی فی قوت المغذی و از
افاده خود جلال الدین سیوطی در جمع الجواع و قول جلی و علی متقی در کنز العمال و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و
مفتاح النجا و مولوی مبین در وسیله النجاء و مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین واضح و آشکار است كما ستعرف فيما يأتي انشاء الله
تعالی

وجه هجدهم

آنکه طبرانی این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود بلفظ دیگر اخراج نموده چنانچه سیوطی در جامع صغیر
گفت

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت الباب
عق عد طب ک و از افاده سمهودی در جواهر العقدين و علی متقی در کنز العمال نیز روایت کردن طبرانی این حدیث شریف را
بهمین لفظ واضحت و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث ابن عباس را از نکت بدعیات سیوطی و شرح مواهب زرقانی و فواید
مجموعه شوکانی ثابت و متحقق می شود كما سیاتی فيما بعد انشاء الله تعالی

وجه نوزدهم

آنکه طبرانی این حدیث شریف را بروایت جابر در معجم اوسط خود اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق در فضائل امیر
المؤمنین عليه السلام گفته الحديث التاسع

اخراج البزار و الطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و
الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها
و شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در عقد نبوی گفته و
اخراج البزار و الطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و
الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها
وابراهیم کردی در نبراس گفته و اما انه باب مدینه علمه ففی

قوله صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها رواہ البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ و الترمذی و الحاکم علی و اخراج طبرانی

این حدیث شریف را بروایت جابر از نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین مرزا محمد بدخشانی و اسعاف الراغبین صبّان مصری و وسیله النجاء مولوی محمد میں لکھنؤی و سیف مسلول

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۷

ثناء اللہ پانی پتی نیز ظاہر و باہرست کما سیاتی فيما بعد انشاء اللہ تعالیٰ

وجه بست

آنکہ طبرانی این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچہ آنفا از عبارت صواعق ابن حجر مکی و عقد نبوی شیخ بن عبد اللہ العیدروس دانستی و از عبارات نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و اسعاف الراغبین و وسیله النجاء نیز این معنی واضح و لائق خواهد شد ان شاء اللہ تعالیٰ و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث مدینۃ العلم را از کنوز الحقائق مناوی هویدا و اشکار می شود کما ستعلم بعون اللہ تعالیٰ فيما سیاتی و محمد جلیلہ و مدائح جملیلہ و مفاحر سنیلہ و مآثر علیہ طبرانی نزد ائمہ قوم بیش از انسنت که استینفاء آن توان کرد نبندی از ان در مجلد حدیث طیر از کتاب الانساب عبدالکریم سمعانی و وفاتیں الأعیان ابن خلکان و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآۃ الجنان عبد اللہ بن اسعد یافعی و طبقات الحفاظ عبد الرحمن بن أبي بکر سیوطی و طبقات القراء محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی زرقانی و منظر الانسان یوسف بن احمد بن عثمان سخری و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النباء و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی در این جا نیز بعضی عبارات باختصار مذکور می شود۔ شمس الدین ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته الطبرانی الحافظ الامام العلامۃ الحجۃ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشامی اللخمی الطبرانی مسنن الدنيا الى ان قال سمع هاشم بن مزید الطبرانی و ابا زرعة الثقفي و اسحاق الدییری و ادریس العطار و بشر بن موسی و حفص بن عمر شیخه و عبد اللہ بن محبیل بن سعید بن أبي مریم و نظرائهم و حرص علیه فی صباحه ابوه و رحل به و كان يروى عن دحیم و غیره مولد الطبرانی بعکا فی صفر من سنۃ ستین و امه عکا و له کتاب الدعا فی مجلد کبیر و کتاب المناسک و کتاب عشرة النساء و کتاب السنۃ و کتاب الطوالات و کتاب النوادر و کتاب دلائل النبوة و کتاب مسنند شعبۃ و کتاب مسنند سفیان و عمل اسانید جماعتہ من الكبار و له کتاب حدیث الشامین و کتاب الاولیاء و کتاب الرمی و له تفسیر کبیر و اشیاء لم نقف علیها حدث عنه ابو خلیفۃ الجمحی و ابن عقدہ و احمد بن محمد الصحاف و هولاء من شیوخه و ابو بکر بن مردویه و الفقیه ابو عمر محمد بن الحسین البسطامی و الحسین بن احمد بن المرزبان و ابو بکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسین بن قادسہ و محمد بن عیید اللہ بن شهریار و عبد الرحمن بن احمد الصفار و ابو بکر بن زبده خاتمة اصحابه و بقی بعده عامین عبد الرحمن ابن الذکوانی یروی عنه بالاجازة ذکر تولیف الطبرانی سماها و لم یر اکثرها الحافظ یحیی بن مندہ معجمہ مائتا جزء معجمہ الاوسط ثلث مجلدات معجمہ الصغیر مجلد مسنند العشرۃ ثلثون جزءاً مسنند الشامین مجلد النوادر مجلد معرفۃ الصحابة مجلد فوائدہ عشرة اجزاء مسنند أبي هریرہ کبیر مسنند عائشہ التفسیر کبیر دلائل النبوة مجلد السنۃ مجلد الطوالات مجلد حدیث شعبۃ مجلد حدیث الاعمش مجلد الاوزاعی مجلد شیبان مجلد ابواب مجلد

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۹۸

عشرة النساء جزء مسنند أبي ذر جزان الرویة جزء الجود جزء الالویة جزء فضل رمضان جزء الفرائض جزء الغسل جزء الرد علی المعترلہ جزء الرد علی الجھمیة جزء مکارم الاخلاق العزاء جزء الصلوۃ علی الرسول صلی اللہ علیہ وسلم جزء الماموم جزء فضل

العلم جزء ذم الرأى جزء تفسير الحسن جزان التّهرى عن انس جزءان ابن المنكدر عن جابر جزء مسند أبي اسحاق السباعي حديث يحيى بن أبي كثیر حديث مالك بن دينار ما روى الحسن عن انس حديث حمزة الزيات حديث مسرع حديث أبي سعيد البقال طرق حديث من كذب على جزء النسخة جزء مسند ابن حجاده من اسمه عطاء من اسمه شعبة أخبار عمر بن عبد العزيز رفيع مسند روح بن القسم فضل عكرمه امهات النبي صلی اللہ علیہ وسلم مسند عمارة بن غزیة و طلحہ بن مصرف و جماعة مسند العبادلة کبیر احادیث أبي عمرو بن العلاء غرائب مالک جزء ایادی تغلب جزء حرین أبي مطر وصیة أبي هریرة مسند أبي الحرب العکلی فضائل الاربعة الراشدین جزءان مسند ابن عجلان كتاب الاشربة كتاب الطهارة كتاب الامارة عشرة النساء مسند أبي ایوب الافريقی مسند زياد الجصاص مسند زافر و اشیاء عده قال الذکوانی سئل الطبرانی عن کثرة حدیثه فقال كنت انام على البواری ثلاثة سنۃ قال ابو نعیم دخل الطبرانی اصبهان سنۃ تسعین سمع و سافر ثم قدمها فاستوطنها ستین سنۃ و قال ابن مردویه قدم الطبرانی سنۃ عشر فقبله ابو علی زنیم العامل و ضمہ إلیه و جعل له معلوما من دار الخراج و كان يتناوله الى ان مات قال ابو عمر بن عبد الوهاب السلمی سمعت الطبرانی لمیا قدم ابن زنیم العامل من فارس اعطانی خمسة مائة درهم فلما كان في آخر امره اخذ يتکلم في أبي بکر و عمر بعض الشيء فخرجت ولم اعد إليه بعد قال ابن فارس صاحب اللغة سمعت الاستاذ ابن العمید يقول ما كنت اظن في الدنيا كحلاوة الوزارة و الریاسة التي انا فيها حتى شاهدت مذاکرة الطبرانی و أبي بکر الجعابی بحضورتی و كان الطبرانی يغلبه بكثرة حفظه و كان ابو بکر يغلبه بفطنته حتى ارتفعت اصواتهما الى ان قال الجعابی عندي حديث ليس في الدنيا الا عندي فقال هات فقال نا ابو خلیفہ نا سلیمان بن ایوب فقال انا سلیمان بن ایوب و متى سمعه ابو خلیفہ فاسمعه منی عالیا فخجل الجعابی فوددت ان الوزارة لم تكن و كنت انا الطبرانی و فرحت كفرحه نیز ذہبی در دول الاسلام در وقایع سنہ ستین و ثلائماں گفتہ و فیہا توفی مسند الدنيا الحافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی باصبهان و له مائہ سنہ و شہران و ازینیقی در مدینۃ العلوم گفتہ ثم ان المعاجم إذا اطلقت يراد بها في اصطلاحهم المعجم الكبير للطبرانی و المعجم الأوسط و المعجم الصغير له ايضا و الطبرانی فهو ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی الحافظ مسند الدنيا باصبهان و توفی سنہ ستین و ثلائماں و له مائہ سنہ و شہران و مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفتہ ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر اللخمنی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٩٩

الطبرانی كان حافظ عصره رحل في طلب الحديث من الشام إلى العراق والجaz و اليمن والمصر وبلاد الجزيرة الفراتية و اقام في الرحالة ثلاثة و ثلاثين سنة سمع الكثیر و عدد شيوخه الف شيخ و له المصنفات الممتعة النافعة الغربية منها المعاجم الثلاثة الكبير و الاوسط و الصغير و هي اشهر كتبه و روى عنه الحافظ ابو نعيم و الخلق الكثیر مولده سنہ ستین و مائین بطبریه الشام و سکن اصبهان الى ان توفی بها يوم السبت للیلتين بقیتا من ذی القعده سنہ ۳۶۰ و عمره تقدیرا مائہ سنہ و قیل انه توفی في شوال و اللہ اعلم و دفن الى جانب حمۃ الدوسی صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و الطبرانی بفتح الطاء المهملة و الباء الموحدة و الراء و بعد الالف نون هذه النسبة الى طبریة و الطبری نسبة الى طبرستان و اللخمنی بفتح اللام و سکون الخاء المعجمة و بعدها میم هذه النسبة الى لخ و اسمه مالک بن عدی و هو اخو جذام و مطیر تصغیر مطر و تمسک و احتجاج اکابر علمای اهل سنت بروایات و احادیث طبرانی بلکہ تشبت کابلی عدوانی و خود مخاطب لا ثانی باخبر این محدث آنی نیز در مجلد حديث طیر مفصلًا مذکور شدہ فلیکن منک على ذکر فهذا الطبرانی حافظهم الطبّ الخبری* و جهیزهم الناقد البصیر* قد روى هذا الحديث الشهیر* بوجوه عديدة ذات تنوير* و الفاظ متعددہ تزید فی التبصیر* فرغمت و الحمد لله اناف اصحاب الانکار و التزویر* و نکست رؤس اهل الاضلال و التغیر* فلا یرتاب فيه بعد الا لا عن الغیر* و لا یتردد فيه الا الاخلف البهیر

ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل الشاشی المعروف بالقفال این حديث شریف را روایت نموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد اثبات حدیث مدینه العلم برروایت ابن عباس کما سمعت سابقاً گفته و لهذا الحديث شاهد من حدیث سفیان الثوری باسناد صحیح حدثی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الامام الشاشی القفال بیخاری و انا سأله حدثی النعمان بن هارون البلدی بیلد من اصل کتابه ثنا احمد بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و مخفی نماند که قفال عارج معارج کمال و فاتح اقبال احکام حرام و حلال و محدث نبیل و اصولی جلیل و ناقد کامل و بصیر ماهر نزد سنیه بوده نبذی از مناقب فاخره و مدائح زاهره و معالی باهره و مفاخر وافره او بنابر افادات اکابر قوم در اینجا برقم می آید عبد الکریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب نسبت شاشی گفته و الامام ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی احد ائمه الدینیا فی التفسیر و الحدیث و الفقه و اللّغة ولد سنّة احدی و تسعین و مائین و مات سنّة ستّ و ستین و ثلاثمائه و نیز در انساب گفته القفال بفتح القاف و تشدید الفاء هذه النسبة الى عمل الاقفال و اشتهر به ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٠٠

القفال الشاشی من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة و كان ااما اصولیا لغویا شاعرا افی عمره فی طلب العلم و نشره و شاع ذکرہ فی الشرق و الغرب و صنف التصانیف الحسان منها دلائل النبوة و محاسن الشريعة رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و التغور سمع ابا بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ و ابا العباس محمد بن اسحاق السراج و ابا القاسم عبد الله بن محمد البغوي و ابا عروبة الحسین بن ابی عشر السیلمی و ابا الجهم احمد بن الحسین بن طلاب اسفراینی و طبقتهم روی عنه الحاکم ابو عبد الله الحافظ و ابو عبد الله بن مندہ الحافظ و ابو عبد الله الغنجار الحافظ و ابو عبد الرحمن السلیمی و ابو سعد الادریسی و قیل فیه هذا ابو بکر الفقیه القفال یفتح بالفقه صعب الاقفال

ولد لیله البراء فی سنّة احدی و تسعین و مات بالشاش فی ذی الحجه سنّة خمس و ستین و ثلاثمائه و ابو القاسم عبد الکریم بن محمد الرافعی القزوینی در کتاب التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین گفته محمد بن علی بن اسماعیل ابو بکر القفال الشاشی امام من ائمه اصحاب الشافعی رضی الله عنہ مقدم فی العلوم و له تصانیف مشهورہ فی التفسیر و الحدیث و الاصول و الفقه و له کتاب محاسن الشريعة الّذی تکلم فیه علی اسلوب بدیع و جمع فی معجزات النبي صلی الله علیه وسلم زیادۃ علی الف حدیث و درس علی ابن شریح و انتشر عنہ فقه الشافعی بما وراء النهر و سمع بخراسان محمد بن اسحاق بن خزیمہ و محمد بن اسحاق السیراج و عمر بن محمد بن بحیر السمرقندی و بالعراق محمد بن جریر الطبری و موسی بن عبد الحمید و عبد الله بن محمد البغوي و ابن ابی داود و ابن صاعد و بالکوفة عبد الله بن زیدان و علی بن العباس المقانعی و بالشام ابا الجهم و بالجزیره ابا عروبة الحرانی و ورد قزوین سنّة بعض و خمسین و ثلاثمائه و حضر مجلسه الكبار ابو منصور القطان و اقرانه و کتبوا عنہ و ممّن سمع منه ابو زرعة عبد الله بن الحسین بن احمد الفقیه و

روی عنه الحاکم ابو عبد الله الحافظ فی تاریخ نیسابور فقال ثنا ابو بکر القفال ثنا محمد بن علی بن الحسن بن الحرب الرقی ثنا ایوب بن محمد الوزان ثنا سعید بن سلمة عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم التیمی عن علقمة بن وقار عن عمر رضی الله عنہ عن النبي صلی الله علیه وسلم قال الاعمال بالیتیات الحديث

و قال انشدنا ابو بکر القفال انشدنا ابو بکر الدریدی لنفسه فی صفة الاترج

جسم لجين قمیصه ذهب مرکب فی بدیع ترکیب
فیه لمن شمه و ابصره لون محب و ریح محبوب

مات بالشاش سنہ خمس و سین و ثلثمائہ و قیل سنہ ست و رأیت علی ظہر بعض التعالیق انه ولد لیلہ البراء سنہ احدی و تسعین و مائین و محیی الدین نووی در تهذیب الاسماء و اللغات گفتہ القفال الشاشی مذکور فی موضع واحد من المذهب فی کتاب النکاح فی مسئلہ تزویج الجد بنت ابنه من ابن ابنه ليس له

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۱

ذکر فی غیر هذا الموضوع ولا ذکر له فی الوسيط و آنما الذی فی الوسيط القفال المروزی كما سیاتی ذکرہ ان شاء الله تعالى و ذکر الشاشی فی الروضۃ فی مواضع كثرة منها فی آخر صلاة المسافر فی جواز الجمع بالمرض و فی باب العقيقة و آخر الباب الثاني من کتاب الاقرار و يعرف هذا بالقفال الشاشی الكبير و الذی فی الوسيط و النهایة و تعلیق القاضی حسین و الابانة و التتمة و التهذیب و العده و البحر و نحوها من کتب الخراسانیین هو القفال المروزی الصغیر ثم ان الشاشی يتکرر فی کتب التفسیر و الحدیث و الاصول و الكلام و الجدل و يوجد فی کتب الفقه للمتأخرین من الخراسانیین و اشتراک القفالان فی ان کلا منهما ابو بکر القفال الشافعی لكن يتمیزان بما ذکرنا من مظانهما و يتمیزان ايضا بالاسم و النسب و الكبير الشاشی و الصغیر مروزی و الشاشی اسمه محمد بن علی بن اسماعیل تفکه علی ابن شریح و كان امام عصره بما وراء النهر و اعلمهم بالاصول و رحل فی طلب الحدیث سمع بخراسان ابا بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ و اقرانه و بالعراق محمد بن جریر الطبری و الباغنی و اقرانهما و بالجزیرۃ ابا عربوہ و بالشام ابا الجهم و اقرانه و بالکوفۃ و غيرها و له مصنفات من اجل المصنفات و هو اوّل من صنف الجدل و شرح رسالتہ الشافعی رحمہ اللہ و رأیت له کتابا نفیسا فی دلائل النبوة و کتابا جلیلا فی محسن الشریعۃ قال الشیخ ابو اسحاق فی طبقاته له مصنفات کثیرہ لیس لاحد مثلها و له کتاب فی اصول الفقه و له شرح رسالتہ الشافعی رضی اللہ عنہ و عنه انتشر فقه الشافعی وراء النهر قال و توفی سنہ ست و ثلثین و ثلاثمائہ قال غیره توفی بالشاش و قال الامام ابو عبد اللہ الحلیمی کان شیخنا القفال الشاشی اعلم من لقیته من علماء عصره و قال ابو سعید السمعانی فی الانساب القفال الشاشی الفقیہ الشافعی من اهل الشاش امام عصره بلا مدافعة کان فقیهها اصولیا لغویا محدثا شاعرا سار ذکرہ فی الشرق و الغرب و له تصانیف مشهورۃ و رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و التغور سمع ابا بکر محمد بن اسحاق بن خزیمہ و ابا العباس السیراج و ابا القسم البغوي و غيرهم و روی عنه الحاکم ابو عبد اللہ و ابو عبد اللہ بن مندہ و ابو عبد الرحمن السلمی و غيرهم ولد سنہ احدی و تسعین و مائین و مات البشاش فی ذی الحجۃ سنہ خمس و سین و ثلاثمائہ و من غرائب القفال الشاشی ما نقلته عنه فی الروضۃ انه قال یجوز الجمع بعذر المرض و فيما تزویج بالاجازة فی شعب الایمان للیھیقی قال انشدنا ابو نصر بن قتادہ قال انشدنا الشیخ ابو بکر القفال الشاشی رحمہ اللہ

اوسع رحلی علی من نزل و زادی مباح علی من اکل

تقدیم حاضر ما عندنا و ان لم یکن غیر خبز و خل

فاما الکریم فیرضی به و اما اللئیم فمن لم ابس

وابن خلکان در وفیات الأعیان گفتہ ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیہ الشافعی امام عصره بلا مدافعة کان فقیهها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم یکن بما وراء النهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۲

فی الشافعین مثله فی وقتہ رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و التغور و سار ذکرہ فی البلاد و اخذ الفقه عن ابن شریح و له مصنفات کثیرہ و هو اوّل من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له کتاب فی اصول الفقه و له شرح الرسالتہ و عنه انتشر مذهب الشافعی فی بلادہ و روی عن محمد بن جریر الطبری و اقرانه و روی عنه الحاکم ابو عبد اللہ و ابو عبد اللہ بن مندہ و ابو عبد الرحمن السلمی و جماعتہ کثیرہ و هو والد القسم صاحب کتاب التقریب الذی ینقل عنه فی النهایة و الوسيط و البسط و قد ذکرہ الغزالی فی الباب الثاني من کتاب الرهن لكنه قال ابو القسم و هو غلط و صوابه القسم و قال العجلی فی شرح مشکلات الوجیز و الوسيط فی

الباب الثالث من كتاب التيم انّ صاحب التقرير هو ابو بكر القفال و قيل انه ابنه القسم ثم قال فلهذا يقال صاحب التقرير على الابهام قلت ثم رأيت في شوال من سنة خمس و ستين و ستمائة في خزانة الكتب بالمدرسة العادلية بدمشق المحرورة كتاب التقرير في ست مجلدات وهي من حساب عشر مجلدات و كتب عليه انه تصنیف أبي القسم بن أبي بكر القفال الشاشی وقد كانت النسخة المذکورۃ الشیخ قطب الدین مسعود النیسابوری الآتی ذکره انشاء اللہ تعالیٰ و عليه خطه بانه وقفها و هذا التقریر غير التقریر الذي لسلیم الرازی فانی رایت خلقا کثیرا من الفقهاء يعتقدونه هو فلهذا نبهت عليه و التقریر الذي لابن القفال قليل الوجود و الذي لسلیم موجود بایدی الناس و هذا التقریر هو الذي تخرج به الفقهاء بخراسان و قد وقع الاختلاف في وفاة القفال المذکور فقال الشیخ ابو اسحاق الشیرازی في طبقات الفقهاء توفی سنة ست و ثلثین و ثلاثمائة و قال الحاکم ابو عبد اللہ المعروف بابن الیع النیسابوری انه توفی بالشاش في ذی الحجۃ سنة خمس و ستین و ثلاثمائة و قال كتب عنه و كتب عنی و وافقه على هذا ابن السمعانی في كتاب الانساب فزاد فقال كانت ولادته سنة احدی و تسعین و مائین و قال اعنی السمعانی في كتاب الذیل انه توفی سنة ست و ستین و ثلاثمائة رحمه اللہ تعالیٰ و اللہ اعلم بالصواب و کذا قاله في كتاب الانساب ايضا في ترجمة الشاشی و القول الاول قاله في ترجمة القفال و الشاشی نسبة الى الشاش بشیین معجمتین بینهما الف و هی مدینہ وراء نهر سیحون فی ارض الترك خرج منها جماعة من العلماء و هذا القفال غير القفال المروزی قد سبق ذکر ذلك في العبادلة و هو متاخر عن هذا و ابو الفداء اسماعیل بن علی در تاریخ مختصر در وقائع سنہ خمس و ستین و ثلاثمائة گفته فيها و قیل بل فی سنہ ست و ستین و ثلاثمائة و قیل فی سنہ ست و ثلثین و ثلاثمائة توفی ابو بکر و اسمه محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشافعی الفقیہ الشافعی امام عصره لم يكن بما وراء النهر فی وقته مثله رحل الى العراق و الشام و الحجاز و اخذ الفقه عن ابن شریع

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۳

و روی عن محمد بن جریر الطبری و اقرانه و روی عنه الحاکم بن مندہ و جماعة کثیرہ و ابو بکر القفال المذکور هو والد اقسام صاحب كتاب التقریر الذي ينقل عنه في النهاية و الوسيط و البسيط و ذکره الغزالی في الباب الثاني من كتاب الزهن لكنه قال ابو القاسم و هو غلط و صوابه القاسم و هذا التقریر غير التقریر الذي لسلیم الرازی فان التقریر الذي للقاسم بن القفال الشاشی قليل الوجود بخلاف تقریر سلیم الرازی و الشاشی منسوب الى الشاش و هی مدینہ وراء نهر سیحون فی ارض الترك و ابو بکر محمد الشاشی المذکور غير أبي بکر محمد الشاشی صاحب العمدة و الكتاب المستظرھری الذي سنذکره انشاء اللہ تعالیٰ فی سنہ سبع و خمسمائہ المتاخر عن الشاشی القفال المذکور و ذہبی در عبر فی خبر من غیر در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها الشاشی القفال الكبير ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل الفقیہ الشافعی صاحب المصنفات رحل الى العراق و الشام و خراسان قال الحاکم كان اعلم اهل ما وراء النهر بالاصول و اکثرهم رحلة في الحديث سمع ابن جریر الطبری و ابن خزیمہ و طبقتها قلت هو صاحب وجه فی المذهب قال الحلیمی كان شیخنا القفال اعلم من بقیته من علماء عصره و ابن الوردى در تتمہ المختصر در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها اوی تلوها توفی ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الشافعی لم يكن وراء النهر فی عصره مثله رحل الى العراق و الشام و الحجاز و اخذ الفقه عن ابن شریع و روی عن الطبری و روی عنه الحاکم و ابن مندہ و کثیر و التقریر بالیڈی ينقل عنه فی النهاية و الوسيط و البسيط و ذکره الغزالی في الباب الثاني من كتاب الزهن هو تصنیف القاسم بن القفال المذکور لكن قال الغزالی ابو القاسم و هو سهو و هذا غير تقریر سلیم الرازی و الشاشی نسبة الى مدینہ شاش وراء نهر سیحون و القفال غير أبي بکر الشاشی الذي صاحب العمدة و المستظرھری و یافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها عند الحاکم أبي عبد اللہ و فی سنہ ست و ستین عند السمعانی و فی سنہ ست و ثلثین عند الشیخ أبي اسحاق الشیرازی توفی الامام التحریر الفاضل الشهیر المعروف بالقفال الكبير و بالقفال الشاشی الفقیہ الشافعی امام عصره بلا منازع و فرید دھرہ بلا مدافع صاحب المصنفات المفیدہ و الطریقة الحمیدہ کان فیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا لم يكن بما وراء النهر للشافعین مثله فی وقتہ رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الشغور و اخذ

الفقه عن ابن شريح و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له كتاب في اصول الفقه و له شرح الرساله و عنه انتشر مذهب الشافعى في بلاده روى عن اكابر من العلماء منهم الامامان الكبيران محمد بن جرير الطبرى و امام الائمه محمد بن خزيمه و اقرانهما و روى عنه جماعة من الكبار منهم الحاكم ابو عبد الله و ابن منده و ابو عبد الرحمن السلمى و غيرهم قلت و هذا القفال الشاشى المذكور قد يشبه على بعض الناس بقفال و شاشى آخرين و هاانا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۴

ذا اوضح ذلك ايضا بالغا كما اوضحت ذلك في نظيره في الثلاثة النحوين المسلمين بالاخشن اعلم انهم ثلاثة قفال شاشى و هو هذا وقد ذكرنا عن من اخذ و من اخذ عنه و هو والد القسم صاحب كتاب التقريب و قيل انه صاحب كتاب التقريب لا ولده و للشك فى ذلك يقال صاحب التقريب و ابو حامد الغزالى قال في كتاب الرهن لما ذكر صاحب التقريب قال ابو القسم فغلطوه في ذلك و قالوا صوابه القاسم و التقريب المذكور قليل الوجود في ايدي الناس و هناك تقريب آخر يكثر وجوده في ايدي الناس و هو لسليم و به تخرج فقهاء خراسان و الشاشى بشينين معجمتين بينهما الف نسبة الى الشاش مدينة وراء نهر سيحون خرج منها جماعة من العلماء و إذا علم ابن هذا هو القفال الشاشى فاعلم ان هناك قفالا غير شاشى و شاشيا غير قفال و ثلاثة مكونون بابي بكر و يشترک اثنان منهم في اسمهما دون اسم اييهمما و اثنان في اسم اييهمما دون اسمهما فالقفال غير الشاشى القفال المروزى و هو عبد الله بن احمد و عنه اخذ القاضى حسين و الشيخ ابو محمد الجويني و ولده امام الحرمين و سياتى ذكره ان شاء الله تعالى في سنة سبع عشرة و اربعمائه الّتى توفى فيها و الشاشى غير القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهرى شيخ الشافعية في زمانه تفقه على محمد بن السيان الكازرونى ثم لزم الشيخ ابا اسحاق و ابن الصباغ بغداد و صنف و افتى دولی تدریس النظامی و دفن عند الشيخ أبي اسحاق و سياتى ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع و خمسمائه التي توفى فيها فهذا الكلام فيهم قد اوضحت جدا حتى عن حد البيان تعدى و القفال الشاشى المذكور في سنة خمس و ستين و ثلاثمائه المذكور صاحب وجه في المذهب و ومن نبه على الخلاف في ان كتاب التقريب له او لولده الامام العجلی في شرح مشكلات الوجيز و الوسيط ذكر ذلك في كتاب التیم قلت و انما بسطت الكلام في هذا و خرجت الى الاسهاب الخارج عن مقصود الكتاب لاحتمال ان يقف عليه من يحتاج إليه من الفقهاء و نسأل الله تعالى التوفيق و سلوك طريق الصواب و قال الحليمي كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره و في وفاته اختلاف و تاج الدين بن عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته محمد بن علی بن اسماعیل القفال الكبير الشاشی الامام الجلیل احد ائمه الدهر ذو الباع الواسع فی العلوم و اليد الباسطة و الجلالۃ التامة و العظمۃ الوافرۃ کان اماما فی التفسیر اماما فی الحديث اماما فی الاصول اماما فی الفروع اماما فی الورع و الزهد اماما فی اللغة و الشعر ذاکرا للعلوم محققا لما یورده حسن التصرف فيما عنده فردا من افراد الزمان قال فیه أبو عاصم العبادی هو افضل الاصحاب قلما و اثبتم فی دقائق العلوم قدما و اسرعهم بیانا و اثبتم جنانا و اعلامهم استادا و ارفعهم عمامدا و قال الحليمي كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره و قال فی كتابه شعب الایمان فی الشعبۃ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۵

السادسة و العشرين في الجهاد امامنا الّذى هو من اعلم من لقينا من علماء عصرنا صاحب الاصول و الجدل و حافظ الفروع و العلل و ناصر الدين بالسيف و القلم و الموتى بالفضل في العلم على كل علم ابو بكر محمد بن علی الشاشی و قال الحاكم ابو عبد الله هو الفقيه الادیب امام عصره بما وراء النهر للشافعین و اعلمهم بالاصول و اکثرهم رحله في طلب الحديث و قال الشيخ ابو اسحاق الشیرازی کان اماما و له مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له كتاب في اصول الفقه و له شرح الرساله و عنه انتشر فقه الشافعى بما وراء النهر و قال ابن الصلاح القفال الكبير علم من اعلام المذهب مرفوع و مجمع علوم هو بها علیم و لها جموع قلت سمع القفال الكبير من ابن خزيمه و ابن جریر و عبد الله المدائی و محمد بن محمد الباغنی و أبي القاسم البغوي و أبي عروبة الحرانی و طبقتهم روى عنه ابو عبد الله الحكم و قال ورد نيسابور مره على ابن خزيمه ثم ثانيا عند منصرفه من

العراق ثم وردها على اكبر السنّ و كتبنا عنه غير مرأة عن ابن خزيمه ثم اجتمعنا بيخاري غير مرأة فكتبت عنه و كتب عنى بخطيره و روی ايضا عنه ابو عبد الرحمن السلمی و ابو عبد الله الحليمی و ابن مندہ و ابو نصر عمر بن قتاده و غيرهم و ذکر الشیخ ابو اسحاق انه درس على ابن سریج قال ابن الصلاح والاظهر عندنا انه لم يدركه الى ان قال السبکی قال الشیخ ابو اسحاق مات القفال سنّ ست و ثلاثین و ستمائے قال ابن الصلاح وهو هم قطعا قلت ارخ الحاکم ابو عبد الله وفاته في آخر سنّ خمس و ستین و ثلاثمائہ بالشاش و هو الصواب و مولده فيما ذکر ابن السمعانی سنّ احدی و تسعین و مائین فیکون عمره حين توفی ابن سریج سبع سنین و يكون قد جاوز العشرين يوم موت الاشعری بسنوات على الخلاف في وفات الاشعری و عبد الرحیم بن حسن اسنوی در طبقات شافعیه گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الكبير الشاشی احد ائمۃ الاسلام قال العبادی فی الطبقات هو افصح الاصحاب قلما و امکنهم فی دقائق العلوم قدما و اسرعهم بيانا و اثبتهم جنانا و اعلامهم اسنادا و ارفعهم عمادا و قال الحليمی هو اعلم من لقيته من علماء عصره و قال فيه الحاکم هو الفقیہ الادیب امام عصره بما وراء النہر و اعلمهم بالاصول و اکثرهم رحلہ فی طلب الحديث و قال الشیخ ابو اسحاق ان مذهب الشافعی فی ماوراء النہر انتشر عنه و انه صنف مصنفات کثیرہ ليس لاحد مثلها و قال ابن عساکر فی تاریخه بلغنى انه كان مائلا عن الاعتدال قائلًا فی اول امره بالاعتدال ثم رجع الى مذهب الاشعری قال السمعانی ولد بالشاش و هي مدينة وراء النہر سنّ احدی و تسعین و مائین و توفی بها فی ذی الحجۃ سنّ خمس و ستین و ثلاثمائہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۶

کذا ذکره فی الانساب فی ترجمة القفال و قال فيه فی ترجمة الشاشی و فی کتاب الذیل انه توفی فی سنّ ست و ستین و قال الشیخ ابو اسحاق انه اخذ عن ابن سریج و قال ابن الصلاح انّ ما قاله الشیخ من لقیاه ابن سریج فالاظهر عندنا خلافه و ان ما قاله فی وفاته و هم قطعا قال وقد صرخ المطوعی بانه لم يدرك ابن سریج و ذکر الحاکم انه توفی فی ذی الحجۃ سنّ خمس و ستین انتهى نقل عنه الرافعی فی مواضع محصورة منها فی باب العقيقة و آخر الباب الثاني من کتاب الاقرار و موضوعین من اول النکاح و نقل عنه فی الروضۃ ايضا فی آخر صلاة المسافر و من تصانیفه کتاب ادب القضا و منها محاسن الشريعة موضوع لمعان و مناسبات لطیفة و مشتمل على مسائل غریبة و هما قليلا الوجود و عندي بكلّ منهما نسخة و ابو بکر اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن علی بن اسماعیل ابو بکر الشاشی القفال الكبير احد اعلام المذهب و ائمۃ المسلمين مولده سنّ احدی و تسعین و مائین و سمع من أبي بکر بن خزيمه و محمد بن جریر و أبي القسم البغوي و غيرهم قال الشیخ ابو اسحاق درس على ابن سریج و جرى عليه الرافعی فی التذنیب قال ابن الصلاح الاظهر عندنا انه لم يدرك ابن سریج و هو الذی ذکر المطوعی فی کتابه و ائمما اخذ عن أبي الليث السالوی عن ابن سریج قال الشیخ ابو اسحاق و كان ااما و له مصنفات کثیرہ ليس لاحد مثلها و هو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء و له کتاب حسن فی اصول الفقه و له شرح الرسالۃ و عنه انتشر فقه الشافعی فيما وراء النہر و قال الحاکم كان اعلم اهل ما وراء النہر يعني فی عصره بالاصول و اکثر رحلہ فی طلب الحديث و قال الحليمی كان شیخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره قال النووی فی تهدییه إذا ذکر القفال الشاشی فالمراد هذا وإذا ورد القفال المروزی فهو الصغیر ثم ان الشاشی يتکرر ذکره فی التفسیر و الحديث و الاصول و الكلام و المروزی يتکرر ذکره فی الفقهاء و من تصانیف الشاشی دلائل النبوة و محاسن الشريعة و ادب القضا و جزء کبیر و تفسیر کبیر مات فی ذی الحجۃ سنّ خمس و ستین و ثلاثمائہ و ذکر الشیخ ابو اسحاق انه مات سنّ ست و ثلاثین و هو هم نقل عنه الرافعی فی مواضع محصورة منها فی باب العقيقة و آخر الباب الثاني من کتاب الاقرار و موضوعین من اول النکاح و نقل عنه فی الروضۃ آخر صلاة المسافر و فاضل ازنيقی در مدینۃ العلوم گفته و اعلم انّ اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الشافعی امام عصره بلا مدافعة کان فقیها محدثا اصولیا لغویا شاعرا شافعیا لم يكن بما وراء النہر من الشافعین مثله فی وقتہ رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذکرہ فی البلاد و اخذ الفقه عن ابن سریج و له مصنفات کثیرہ فی الجدل و اصول الفقه و عنه انتشر مذهب الشافعی فی بلاده روی عن محمد بن جریر الطبری و اقرانه و روی عنه

الحاکم ابو عبد الله و ابو عبد الرحمن

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۷

السلمي و جماعة كثيرة و توفى سنة ست و ثلاثين و ثلاثة و قيل توفى في شاش في ذي الحجة سنة خمس و ستين و ثلاثة و شاش مدينة في ماوراء نهر سيحون في ارض الترك و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ابو بكر محمد بن على بن اسماعيل القفال الشاشي الفقيه الشافعى امام عصر بلا مدافعت و فقيه محدث اصولى لغوى شاعر بود در ماوراء النهر مثل او در وقت او برای شافعیه کسی نبود بسوی خراسان و عراق و حجاز و شام و ثغور رحلت کرده و ذکر او در بلاد دوردست رفه فقهه از ابن سریج گرفته مصنفات بسیار دارد وی اول کسیست که در جدل حسن از فقهها تصنیف کرده کتابی دارد در اصول فقه و مذهب شافعی در بلاد او از وی منتشر گردیده روایت دارد از محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نیسابوری و ابن منده و ابو عبد الرحمن سلمی و جماعة كثيرة راویست در وفاتش اختلاف است سمعانی گفته توفی سنة ست و سنتین و ثلاثة و شاش شهریست و رای نهر سيحون که از وی جماعتی از علما برآمده و این قفال غیر قفال مروزیست که ذکر شد در عبادله گذشته و وی متاخر ازین قفال است و نیز مولوى صديق حسن خان در ابجد العلوم گفته ابو بکر محمد بن علی القفال بن اسماعيل الشاشي الفقيه الشافعى اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء كان امام عصره بلا مدافعة فقيها محدثا اصوليا لغوياما شاعرا لم يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذكره في البلاد اخذ الفقه عن ابن سریج و له مصنفات كثيرة في الجدل و كتاب في اصول الفقه و عنه انتشر مذهب الشافعى في بلاده و روى عن محمد بن جرير الطبرى و اقرانه و روى عنه الحاکم و ابن منده و جماعة كثيرة توفى سنة ۳۳۶ و قيل توفى في الشاش في سنة خمس و سنتين و ثلاثة و شاش مدينة ماوراء نهر سيحون في ارض الترك خرج منها جماعة من العلماء و هذا القفال غير القفال المروزى و هو متاخر عن هذا كما قال ابن خلkan في تاريخه وفيات الأعيان و نیز فاضل معاصر در تاج مکلل گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسماعيل القفال الشاشي الفقيه الشافعى امام عصره بلا مدافعة كان فقيها محدثا اصوليا لغوياما شاعرا لم يكن بما وراء النهر للشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان و العراق و الحجاز و الشام و الثغور و سار ذكره في البلاد روى عن محمد بن جرير الطبرى و روى عنه الحاکم ابو عبد الله و ابو عبد الرحمن السلمي و جماعة كثيرة وقع الاختلاف في وفاته فقيل في سنة ست و ثلاثين و ثلاثة و سنتين و خمس و سنتين و ثلاثة و الشاشي نسبة الى شاش مدينة وراء نهر سيحون خرج منها جماعة من العلماء و هذا القفال غير القفال المروزى و هو متاخر عن هذا انتهى فهذا ابو بکر الشاشي القفال* محدثهم الجوال* و مستندهم الرحال* و فقيههم المقوال* قد روى هذا الحديث الفاتح للاقفال* المزيج للشكال* المنير للبال* المميط للعضال* المنشط من العقال* المنقد عن المضال

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۸

فالطاعن فيه هائم في بيداء الضلال* و المرتاب فيه حائز لا يميز بين اليمين و الشمال* و القادح فيه مارق طينته طينة الخبال* و الموهن له محظقب لعظيم الوزر و الويل

وجه بست و دوم

آنکه ابو محمد عبد الله بن جعفر بن حیان الاصبهانی المعروف بابی الشیخ این حدیث شریف را در کتاب السنہ روایت نموده چنانچه سخاوه در مقاصد حسنه گفته

حدیث انا مدینه العلم و على بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه و الطبرانی فی معجمه الكبير و ابو الشیخ بن حیان فی السنہ له و غیرهم کلهم من حدیث أبي معاویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتی العلم فلیات الباب و از تصريح سمهودی در جواهر العقدين و مناوی در فیض القدیر و زرقانی در شرح مواهب نیز روایت کردن ابو الشیخ این حدیث

شريف را در ما بعد ان شاء الله تعالى ظاهر و باهر می شود و مخفی نماند که ابوالشيخ از حفاظ معتمدین و نقاد معتبرین و ائمه بارعين و اکابر ماهرين بوده سمعاني در انساب در نسبت حيانى گفته و المشهور بهذه النسبة ابو محمد عبد الله بن عبد الله بن جعفر بن حيان الاصبهانى المعروف بابي الشيخ حافظ كبير ثقة صنف التصانيف الكثير و اكثر عنه ابو نعيم احمد بن عبد الله الحافظ و آخر من روی عنه ابو طاهر محمد بن عبد الرحيم الكاتب باصبهان و ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته ابوالشيخ حافظ اصبهان و مسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الانصارى صاحب التصنيفات السائرة و يعرف بابي الشيخ ولد سنة ۲۷۳ اربع و سبعين و مائتين و سمع في سنة اربع و ثمانين و هلم جرا و كتب العالى و النازل و لقى الكبار سمع من جده لامه الزاهد محمود بن الفرج و ابراهيم بن سعدان و محمد بن عبد الله بن الحسن بن حفص الهمданى رئيس اصبهان و محمد بن اسد المدينى و احمد بن محمد بن على الخزاعى و أبي بكر بن أبي عاصم و اسحاق بن اسماعيل الرملى و أبي خليفة الجمحى و احمد بن الحسن الصوفى و أبي يعلى الموصلى و أبي عروبة الحرانى و كان مع سعة علمه و غزاره حفظه صالحًا خيرا قانتا لله صدوقا حدث عنه ابو بكر احمد بن عبد الرحمن الشيرازي و ابو بكر بن مردویه و ابو سعيد المالینی و ابو نعيم و محمد بن على بن سمّویه المؤدب و سفين بن مسکویه و حفیده محمد بن عبد الرزاق بن أبي الشيخ و الفضل بن محمد القاشانی و ابو طاهر بن عبد الرحيم الكاتب و حلق کثير قال ابن مردویه ثقة مامون صنف التفسیر والكتب الكثيرة في الأحكام و غير ذلك و قال ابو بكر الخطيب كان حافظا ثبتنا متقدنا و روی عن بعض العلماء قال ما دخلت على الطبراني الا و هو يمزح او يضحك و ما دخلنا على أبي الشيخ الا و هو يصلی قال ابو نعيم كان احد الاعلام صنف الأحكام والتفسير و كان يقييد عن الشیوخ و یصنف لهم ستين سنة و كان ثقة قلت و روی عنه ابو بكر بن المقری و قال نا عبد الله بن محمد القصیر و اخربنا على بن عبد الغنی المعدل كتابه انه سمع یوسف بن خلیل الحافظ يقول رایت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۰۹

في النوم كانى دخلت مسجد الكوفة فرأيت شيخا طوالا لم ار شيخا احسن منه فقيل لي هذا ابو محمد بن حيان فتبعته و قلت انت ابو محمد بن حيان قال نعم قلت أليس قدمت قال بلى قلت فالله ما فعل الله بك قال الحمد لله الذي صدقنا وعدنا وأورثنا الأرض الآية فقلت انا یوسف بن خلیل جئت لاسمع حديثك و احصل كتبك فقال سلمك الله وفقك الله ثم صافحته فلم ار شيئاً قط ألين من كفه فقبلتها و وضعتها على عيني قال ابو نعيم توفى في سلخ المحرم سنة تسع و ستين و ثلاثمائة و نيز ذهبي در عبر در وقائع سنة تسع و ستين و ثلاثمائة گفته و ابوالشيخ الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الاصبهانى صاحب التصانيف في سلخ المحرم و له خمس و تسعون سنة و اول سماعه في سنة اربع و ثمانين و مائتين من ابراهيم بن سعدان و ابن أبي عاصم و طبقتهما و رحل في حدود الثلاثمائة و روی عن أبي خليفة و امثاله بالموصل و حران و الحجاز و العراق قال ابو بكر بن مردویه ثقة مامون صنف التفسیر والكتب الكثيرة في الأحكام و غير ذلك و قال الخطيب كان حافظا ثبتنا متقدنا و قال غيره كان صالحًا عابدا قانتا لله كبير القدر رحمه الله و شمس الدين محمد بن محمد جزری در طبقات القراء گفته عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان ابو محمد الاصبهانى الحافظ ابوالشيخ روی القراءة عن أبي حامد احمد بن محمد بن الصباح الخزاعى روی القراءة عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن محمد الاصبهانى توفى سنة تسع و ستين و ثلاثمائة و له خمس و تسعون سنة و جلال الدين السيوطي در طبقات الحفاظ گفته ابوالشيخ حافظ اصبهان و مسند زمانه الامام ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان الاصبهانى صاحب المصنفات ولد سنة ۲۷۴ و سمع ابا يعلى و ابا خليفة و لقى الكبار و كان مع سعة علمه و غزاره حفظه احد الاعلام صالحًا خيرا صدوقا مامونا ثقة متقدنا صنف التفسیر و غيره مات في محرم سنة ۳۶۹ و محمد بن أبي بكر المعروف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۰

بابن قيم الجوزية الحنبلي در زاد المعاد في هدى خير العباد بعد ذكر حديث بنى المتنفق گفته هذا حديث جليل ينادى جلالته و فخامته على انه خرج من مشكاة التبؤ لا يعرف الا من حديث عبد الرحمن بن المغيرة بن عبد الرحمن المدني رواه عنه ابراهيم بن

حمزة الزبيری و هما من کبراء علماء اهل المدینه ثقتنان یحتاج بهما فی الصّیحه احتیج بهما امام اهل الحديث محمد بن اسماعیل البخاری رواه ائمّه السنّه فی کتبهم و تلقوه بالقبول و قابلوه بالتسليم و الانقیاد و لم یطعن احد منهم فیه و لا فی احد من روایته فممن رواه الامام ابن الامام ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل فی مسند ایه و فی کتاب السنّه و قال کتب الى ابراهیم ابن حمزة بن محمد بن حمزة بن مصعب بن زیر الزبیری کتبت إلیک بهذا الحديث و قد عرضته و سمعته علی ما کتبت به إلیک نحدث به عنی و منهم الحافظ الجلیل ابو بکر احمد بن عمرو بن أبي عاصم النبیل فی کتاب السنّه له و منهم الحافظ ابو احمد محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان العسال فی کتاب المعرفة و منهم حافظ زمانه و محدث اوانه ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب الطبرانی فی کثیر من کتبه و منهم الحافظ ابو محمد عبد الله بن محمد بن حیان ابو الشیخ الاصلبیانی فی کتاب السنّه الخ و تاج الدین دهان مکی در کفایه المتطلع که در ان مرویات شیخ حسن عجمی جمع نموده گفته کتاب اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم للامام المحدث أبي محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان المعروف بابی الشیخ رحمة الله تعالى اخبر به عن الشیخ محمد بن علاء الدين البابلی عن محمد حجازی الشعراوی عن العمر محمد اركماں عن الحافظ احمد بن حجر العسقلانی عن أبي اسحاق ابراهیم بن صدیق الرسام قال انا ابو محمد اسحاق بن یحیی الامدی قال انا یوسف بن خلیل الحافظ قال انا ناصر بن محمد الویری قال انا جعفر بن عبد الواحد الثقی قال انا ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم قال انا به مؤلفه ابو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان فذکره و مخفی نماند که شیخ حسن عجمی از آن مشايخ سبعه است که شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در کتاب ارشاد الی مهمات الاستناد باتصال سند روایت خود بانهما حمد الهی بجا آورده آغاز ابتهاج و افتخار کرده پس ابو الشیخ از شیوخ مشايخ والد ماجد مخاطب باشد پس اگر اولیای شاهصاحب بعد سمع روایت أبي الشیخ که از شیوخ مشايخ والد ماجد آن حاشد المحامد بوده دل بتصدیق حدیث انا مدینه العلم

ندهند و گوش حق نیوش خود برین فضیلت جمیله بنهند جای کمال حیرت و تعجب و بالاتر از همه آنست که کابلی شیخ معنوی مخاطب بروایت أبي الشیخ تمسک نموده و آنرا در مقام دفع عار نصب از اسلاف خود بمقابلہ اهل حق ذکر فرموده چنانچه در صواعق در ذکر تعصبات گفته التاسع آن اهل السنّه افتروا فی بعض اهل البيت ذکر ذلک ابن شهرآشوب و کثیر من علمائهم و لقبوهم بالنواصی و هو کذب صرد و عمیته طاهره فانهم يقولون ان الله تعالى اوجب محبت اهل بیت نبیه علی جمیع بربیته و لا یؤمن احد حتی یکون عترة النبی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۱

احب إلیه من نفسه و يروون في ذلك احاديث منها ما

رواہ البیهقی و ابو الشیخ و الدیلمی انه صلی الله علیه وسلم قال لا یؤمن احد حتی اكون احب إلیه من نفسه مقام نهایت شگفتست که با وصفی که مقلد و مطاع مخاطب عظیم الانخداع بروایت أبي الشیخ دست تمسک می زند و آنرا در مقام احتجاج ذکر می کند باز شاهصاحب بسوی روایت او

حدیث انا مدینه العلم

را بكمال عصیت نظر نمی اندازند و اقصای انصاف و خداترسی خود را بر همکنان ظاهر می سازند و از همه لطیفتر آنست که خود مخاطب عالی نصاب در باب یازدهم همین کتاب دست تثبت بدامان روایت ابو الشیخ می زند و باز در باب حدیث مدینه العلم که ابو الشیخ آن را روایت نموده آغاز عصیت خاسره و مکابرت بائره می نهد چنانچه در بیان تعصبات که نسبت آن باهل حق نموده گفته تعصب سیزدهم گویند که اهل سنت افراط می کنند در بعض حضرت علی و ذریت طاهره او رضی الله عنهم ذکره این شهرآشوب و بهمین سبب ایشان را ملقب بنواصی کنند حال آنکه خود ایشان در کتب خود از کتب اهل سنت خصوصا از بیهقی و ابو الشیخ و دیلمی نقل کرده‌اند

قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لا يؤمن احد حتى اكون احب إليه من نفسه ويكون عترتي احب إليه من نفسه پس می بینی که مخاطب نبیل بکمال تعزیر و تسویل در مقام اثبات ولای اهل نحله خود روایت أبي الشیخ را آورده حیله خلاص و مناص خود گردانیده لکن نمی دانم چرا در مقام رد و ابطال حدیث مدینه العلم بر افادات محققین و مدققین خود نظر نانداخته تا معلوم می کرد که این حدیث شریف را نیز أبي الشیخ روایت فرموده تا از قدح و جرح این حدیث شریف بازمی ایستاد و داد غایت خلاعت و جلاعت نمی داد و بالجملة فروایة أبي الشیخ هذا الحافظ المجلل* المسند المفضل* المنوه المنول* عندهم بالطراز الاول* خیر معتمد و معول* فی سلوك المنهج الواضح المذلل* فلا يرتاب فيه الا الارعن المغفل* ولا يطعن فيه الا المبدع المضلل* و الله العاصم عن زیغه باللطف المجلل* و هو الواقع عن خته بالصون المکمل

وجه بست و سوم

آنکه ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المعروف بابن السقا الواسطی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب گفته
قوله صلی الله عليه و سلم انا مدینة العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعی رحمه الله
بقراءتی عليه فاقرئ به سنه اربع و ثلاثین و اربعمائه قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء
الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفين الثوری عن
عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن نبهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلی الله عليه و سلم بعضاً على فقال
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۲

هذا امیر البرة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم
فليات الباب

وابن السقا از اکابر حفاظ اعلام و اماجد اثبات فخام سنیه بوده مآثر مبهره و مفاخر مزهره او بر ناظر ذیل تاریخ واسطه تصنيف علی
بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و کتاب الانساب عبد الكریم بن محمد السمعانی در تذکرة الحفاظ و عبر فی
خبر من غبر شمس الدین محمد بن احمد الذہبی و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و طبقات الحفاظ
جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشی در کمال وضوح و
ظهورست شطرو افزار عبارات این کتب در مجلد حدیث طیر مذکور شده و در اینجا اکتفا بر عبارت واحده می رود علامه ذہبی در
عبر فی خبر من غبر در وقائع سنه ثلاث و سبعین و ثلاثة گفته و ابو محمد بن السقا الحافظ عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطی
روی عن أبي خلیفة و عبدالان و طبقتهما و ما حدث الا من حفظه توفی فی جمادی الآخرة و كان من كبراء اهل واسط و اولى الحشمة
رحل به ابوه انتھی فمن سقاه الله ماء الاصناف و الحیاء* و تجنب عن العصیّة و الشقاء* لا يقدم بالاجراء بعد درک روایة ابن
السقاء* لهذا الخبر الساقی لکؤس الولاء* المروى غلیل الظماء* الفاتح ابواب الاهتداء* الوازع عن التجاوز و الاعتداء* الا من ران
على قلبه النصب و الشحنة* و هام به فی موامی الحروریة و البغض شرء الغلواء* فانحرف لزیغه عن اتباع النجاء الاماء* عليهم آلاف
التحیة و الثناء

وجه بست و چهارم

آنکه ابو الليث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در کتاب المجالس که نسخه عتیقه آن

در سفر عراق بنظر عبد مفتاق رسیده گفته

عن قيس بن أبي حازم رضى الله عنه قال جاء رجل الى معاوية رضى الله عنه فساله عن مسألة فقال سل عنها على بن أبي طالب فهو اعلم بها فقال الرجل قولك احب الى من قول على فما قلت و لو ما جئت به لقد كرهت رجالا كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يهزم للعلم هزا وقد قال النبي صلى الله عليه و سلم يا على انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدى و لقد كان عمر بن الخطاب يسأله و يأخذ عنه و لقد شهدت عمر بن الخطاب إذا اشكل عليه شيء فقال هنا على بن أبي طالب ثم قال للرجل معاوية رضى الله عنه قم لا اقام الله رجليك و محا اسمه من الديوان

ويروى ان سائلا سأله عائشة رضى الله عنها عن المسح على الخفين فقالت سلوا عنها عن على ابن أبي طالب فانه اعلم بالسنة وقال النبي صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها

و محامد باذنه و محسن شامخه و عظمت مرتبته و رفعت منزلته ابو الليث نزد سنته سابقًا در مجلد حدیث طیر حسب تصريحات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۳

اکابر قوم مثل شمس الدين ذهبي در تذكرة الحفاظ و عبد القادر حنفى در جواهر مضيئه و محمود بن سليمان کفوی در کتاب اعلام الاخيار و على قاری در اثمار جنيه و تاج الدين دهان مکی در کفاية المتطلع و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون شنیدی فهذا ابو الليث المعروف بالفقیه* امامهم الكابر النبی* و حبرهم المبجل الوجیه* قد اثبت هذا الحديث الشريف النزیه* بالحتم و الجزم روما لمزيد التنبیه* و حسما لکلام كل معاند فهیه* فلا یطعن و یمتری فیه* الا الاعفک السفیه* و لا یقدحه الا الحائر البائر فی او حش التیه و لا یحید عنه الا الارعن المدلل العظیم التدله

وجه بست و بنجم

آنکه ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه ابن المغازلی در کتاب المناقب آورده

اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان ابا الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباغنی محمد بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصضا نا حفص بن عمر العدنی نا على بن عمرو عن ایه عن جریر عن على عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها و لا توئی البيوت الا من ابابها

و نهایت وثوق و اعتقاد و غایت اعتبار و استناد حافظ ابن المظفر بر ناظر تذكرة الحفاظ و عبر في خبر من غبر و دول الاسلام تصنیف ذهبي و وافی بالوفیات صلاح الدين صدقی و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطی واصحست و عبارات اکثر این کتب انشاء الله در مجلد حدیث ثقلین بتفصیل مذکور خواهد شد فهذا ابن المظفر حافظهم المعزّر* و کابرهم الموقر* و جهبدهم المکبر* قد روی هذا الحديث السافر الازھر* الباھر الانوار* فلا یحید عنه الا التائه فی الضلال الاسمح الانکر* و لا یمیل عنه الا السادر فی الغی الاعوج الاعور

وجه بست و ششم

آنکه ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان البغدادی المعروف بابن شاهین این حدیث شریف را بچار طریق روایت کرده چنانچه علامه ابن شهرآشوب عليه الرحمه در کتاب مناقب آل أبي طالب می فرماید و قال النبي صلى الله عليه و سلم بالاجماع انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد

من ثمانية طرق و ابراهيم الثقفي من سبعة طرق و ابن بطئ من ستة طرق و القاضي الجعابي من ستة طرق و ابن شاهين من اربعة طرق و بر متبع علم رجال واضح و ظاهرست که ابن شاهين از کبرای ثقات حفاظ و نبهای اثبات ایقاظ سنیه می باشد و مفاخر زاهره و ماژر باهره او از کتاب الانساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل علی بن محمد المعروف بابن الاشیر و اسماء الرجال مسانید ابی حینیه از محمد بن محمود الخوارزمی و عبر فی خبر من غیر از محمد بن احمد الذہبی و مرآۃ الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات القراء شمس الدین محمد بن محمد الجزری و طبقات الحفاظ و منتهی العقول جلال الدین السیوطی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی الداؤدی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۴

المالکی و تاریخ خمیس حسین بن محمد الدیاربکری و شرح مawahib لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر و جنه فی الاسوہ الحسنہ بالسنہ از مولوی صدیق حسن خان معاصر انشاء الله تعالی در مجلد حدیث تشییه خواهی دانست در این جا نیز بعض عبارات باختصار مذکور می شود - علامه ذہبی در تذکرة الحفاظ گفته ابن شاهین الحافظ المفید المکثر محدث العراق ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد البغدادی الواقع معروف بابن شاهین صاحب التصانیف سمع محمد بن محمد الباغنی و محمد بن هارون المحدّر و ابا حبیب بن العباس اليزّنی و شعیب بن محمد الدارع و ابا القسم البغوي و ابا علی محمد بن سلیمان المالکی و طبقتهم و له رحلة الى دمشق لقى فيها ابا اسحاق بن أبي ثابت و طبقته مولده سنہ سبع و تسعین و مائین و سمع سنہ ثمان و ثلاثمائة روی عنه ابو سعید المالینی و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم التنوخي و ابو محمد الخلال و ابو محمد الجوهری و ابو الحسین بن المهدی بالله و خلق کثیر و ابنته عبید الله بن عمر قال ابن ماکولا ثقة مامون سمع بالشام و فارس و البصرة جمع الابواب و التراجم و صنف شيئاً کثیراً قال ابو الحسین بن المهدی بالله قال لنا ابن شاهین صفت ثلاثمائة مصنف و ثلاثین مصنفاً منها التفسیر الكبير الف جزء و منها المسند الف و ثلاثمائة جزو و التاریخ مائة و خمسون جزءاً و الزهد مائة جزء قال محمد بن عمر الداؤدی القاضی سمعت ابن شاهین يقول حسبت ما اشتريت به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعمائة درهم قلت تفسیره على ما ذكر لی شیخنا عماد الدین الخرامی بواسطه فی نحو من ثلاثین مجلداً قال الاذهري و ابن شاهین ثقة عنده عن البغوي سبعمائة جزء و قال ابن أبي الغوارس ثقة مامون صنف ما لم يصنفه احد - انتهى ما اردنا نقله فهذا حافظهم الجليل ابن شاهین* قد روی هذا الحديث المرتقی المتنین* المنتصَ الرصين* بطرق متعددة تظهر الحق و تبین* فالطاعن فی الخبر بعد روایة هذا الحبر الرزین* صاغر قمی حقیر مهین* و القادح فیه اثر اثر هذا العلم المبین* مغمومص فی دینه غین* و الله الموفق و هو المعین

وجه بست و هفتم

آنکه ابو القاسم اسماعیل بن عباد الطالقانی المعروف بالصاحب این حدیث شریف را در اشعار بلاغت شعار خود مکرر نظم فرموده چنانچه علامه ابن شهرآشوب ره در ذکر ناظمین حدیث مدینه العلم می فرماید الصاحب کان النبی مدینه هو بابهالو اثبت النصاب ذات المرسل وارد باب المدینه لابتغوا سواه له تدخلوها فخلوا جانب النبی و نیز در کتاب المناقب در ذکر ناظمین حدیث رد شمس می فرماید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۵

الصاحب کان النبی مدینه العلم التي حوت الكمال و كنت افضل بابردت عليك الشمس و هي فضیلۃ ظهرت فلم تستر بلف نقاب و صاحب ابن عباد ممدوح افاحم نقاد و مقبول اعاظم امجاد سنیه می باشد شطری از ماژر ظاهره و مفاخر باهره و معالی شامخه و اعالی باذخه و محامد جلیله و مدائح جزیله او از یتیمه الدهر ابو منصور عبد الملک بن محمد الشعلابی و وفیات الأعیان احمد بن محمد الاربی المعروف بابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر عمر بن المظفر المعری

المعروف بابن الوردي و عبر في خبر من غبر شمس الدين محمد بن احمد ذهبي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي و بغية الوعاء جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و ابجد العلوم مولوى صديق حسن خان معاصر در مجلد حديث طير شنیدی اینجا نیز بعض عبارات مذکور می شود ابن اثیر جزری در تاریخ کامل در وقایع سنه خمس و ثمانین و ثلاثمائه گفته فی هذه السنة مات الصاحب ابو القاسم اسماعیل بن عباد وزیر فخر الدولة بالری و كان واحد زمانه علما و فضلا و تدبیرا و جوده رأى و كرما عالما بانواع العلوم عارفا بالكتابه و موادها و رسائله مشهورة مدونه و جمع من الكتب ما لم يجمعه غيره حتى انه كان يحتاج في نقلها الى اربعمائه جمل و علامه شمس الدين ذهبي در دول الاسلام در وقایع سنه مذکوره گفته فيها توفی الصاحب اسماعیل بن عباد وزیر مؤید الدولة و فخر الدولة و كان من نبلاء الرجال انتهى فهذا اسماعیل بن عباد المعروف بالصاحب کابرهم المحرز للمجد المنتدح الراحب* قد اثبت هذا الحديث المبين من الحق كل لاحب في نظمه المذکور سبی العقول فهو لها ساحب* فالعجب كل العجب من الجاحد المسرع الناحب كيف يخبت في الوادي الانكار و هو شاحب* و لا يقبل على الحق اقبال الطائع المصاحب* و لا يعرج على طريق الحق و هو واضح لاحب

وجه بست و هشتم

آنکه ابو الحسن علی ان عمر بن محمد بن حسن بن شاذان بن ابراهیم بن اسحاق السکری العربی حدیث مدینه العلم را روایت کرده چنانچه در کتاب الامالی علی ما نقل عنه گفته

ثنا اسحاق بن مروان ثنا أبي ثنا عامر بن كثير السراج عن أبي خالد عن سعد بن طريف عن الأصبغ بن نباته عن علي بن أبي طالب قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا مدینه العلم و انت بابها باعلى كذب من زعم انه يدخلها من غير بابها و ثقت و نبات و عظمت

و جلالت شان علامه ابن شاذان از افادات ائمه رفع المکان و منتقدین اعیان سنیه مثل عبدالکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب و عز الدین ابن اثیر الجزری در تاریخ کامل و شمس الدين محمد بن احمد ذهبي در عبر في خبر ظاهر و اشکار است كما دریته فی مجلد حدیث الطیر و غیر خاف على من اوتي خططا من الفهم الحدید* و اعطی قسطا من الرای السدید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۶

ان تحدیث العربی و هو حبرهم المفید* و حافظهم المجید* بهذا الخبر الشريف المجید* و ذلك الحديث الکریم الحمید* مرغم انف کل مکابر عنید* و جاذب بناصیته کل معاند مرید* و مؤسس بناء الحق السامق المشید* و مشید عماد الصدق الشاهق الاطید* و الله ولی التوفیق و التایید* و هو الموقق بلطفه المحفوف بالتأزیر و التشدید

وجه بست و نهم

آنکه ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن حمدان بن بطء العکبری البطی این حدیث شریف را به شش طریق روایت نموده آنفا شنیدی که ابن شهرآشوب علیه الرحمة در مناقب آل أبي طالب فرموده و قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانیه طرق و ابراهیم الثقفی من سبعه طرق و ابن بطء من سته طرق

و ابن بطء از اجله محدثین حذاق و امثال مسندین سباق سنیه است و محاسن بارعه و محامد ناصعه او بر ناظر کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و طبقات محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدين و تراجم الحفاظ مرتضا محمد بدخشانی

واضح و ظاهرست و از ادله واضحه و براهين لائحه اعتماد و اعتبار ابن بطه عالي فخار آست که ابن تيميه با آن همه تشدد و تصلب و تعنت و تعصب در منهاج بروایات او متمسك و متشبث شده کما دریت فى مجلد حدیث الطیر و کافیست برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطه که او از شیوخ ان مشايخ سبعه شاه ولی الله والد مخاطب می باشد که حضرتش بر اتصال سند خود بايشان حمد الهی فرموده و ايشان را از مشايخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین من بين الحرمین المحترين و مجمع على فضلهم بين الخافقين وانموده كما سترعرف ان شاء الله تعالى فى مجلد حدیث التشییه بالتفصیل فهذا ابن بطه حافظهم الجوال* و بارعهم الرحال* المشدود إليه الرحال* المضروب إليه آباط الابال* قد روی هذا الحديث المنیر للبلال* المزیج للبلال* بطرق ستة قمعاً لریب اصحاب المکر والادغال* و ردعاً لزیغ اصحاب الخدع والاحتیال* فالمتعرض له بالطعن والاخمال* و المتصدی له بالقدح والاعلال* موضع فی فیافي العسف والضلال* موغل فی موامی الحیف اتم الایغال

وجه سی ام

که مشتمل بر وجوه عدیده است آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم حدیث مدینه العلم را بطرق متعدده روایت نموده و بااهتمام تمام تصحیح ان فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین که نسخ عدیده آن از نظر نحیف گذشته و دو نسخه آن وقت تحریر پیش این فقیر حاضرست می فرماید

حدثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الھروی بالرملاه ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۱۷

و علی بابها فمن أراد المدينة فليات الباب

هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجا و ابو الصلت ثقة مامون ف

إنى سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب في التاريخ يقول سمعت العیاس بن محمد الدوری يقول سألت يحيى بن معین عن أبي الصلت الھروی فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة عن الاعمش انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة مامون سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقيه القباني امام عصره بیخاری يقول سمعت صالح بن محمد بن حیب الحافظ يقول و سئل عن أبي الصلت الھروی فقال دخل يحيى بن معین و نحن معه على أبي الصلت فسلم عليه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمك الله في أبي الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه يروي حدیث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها فقال قد روی هذا ذاک الفیدی عن أبي معاویة عن الاعمش كما رواه ابو الصیلمت حدثنا بصحیه ما ذکره الامام ابو زکریا یحيی بن معین ابو الحسین محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحيی بن الصرسیس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدينة فليات الباب

قال الحسین بن فهم حدثنا ابو الصلت الھروی عن أبي معاویة قال الحاکم لیعلم المستفید لهذا العلم ان الحسین بن فهم بن عبد الرحمن ثقة مامون حافظ و لهذا الحديث شاهد من

حدیث سفين الثوری باسناد صحيح حدثني ابو بکر محمد بن علی الفقيه الامام الشاشی القفال بیخاری و انا سالته حدثني التعمان بن هارون البدی بیلد من اصل کتابه ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خیثم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

ازین عبارت سراسر بشارت واضح و لائحت است که حاکم در اثبات و تصحیح این حدیث شریف و ارغام و تبکیت جاحد عینیف مساعی جمیله فرموده و بوجوه متعدده زنگ شبهات ارباب اعتساف از قلوب اهل انصاف زدوده اول آنکه این حدیث شریف را بسند متصل خود از ابن عباس روایت کرده دوم آنکه تصریح صریح ببودن ان صحیح الاسناد نموده سوم آنکه باطھار عدم اخراج شیخین این حدیث شریف را راه استدرانک بر ایشان پیموده چهارم آنکه بنص و واضح ابو الصلت هروی را که راوی این حدیث از ابو معاویه است ثقه مامون

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١١٨

گفته پنجم آنکه برای تایید و تسدید توثیق خود حکایت سؤال دوری یحیی بن معین را از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین او را که این حکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم نیز می باشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصم نقل کرده ششم آنکه برای مزید تشبیه و تاکید حکایت سؤال صالح بن محمد یحیی بن معین را از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین او را که این حکایت نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم است از شیخ خود ابو نصر قبانی نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات و تصحیح کلام یحیی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را می باشد این حدیث شریف را از قطری از حسین بن فهم از محمد بن یحیی بن الضریس از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس روایت کرده هشتم آنکه روایت کردن حسین بن فهم این حدیث شریف را از ابو معاویه نیز با ثبات رسانیده نهم آنکه بمزید تحقیق و تدقیق حسین بن فهم را نیز توثیق نموده و مستفید علم حدیث را بتحقیق و مامون بودن او اعلام فرموده دهم آنکه نظر با حقوق این حدیث شریف افاده فرموده که برای این حدیث یعنی حدیث مدینه العلم بر روایت ابن عباس شاهدیست از حدیث سفیان ثوری یا زدهم آنکه تصریح بصحت سند این شاهد کرده دوازدهم آنکه اتماماً لتحقیق الشاهد و رغم لائف الجا این حدیث را بسند متصل از جابر بن عبد الله انصاری روایت فرموده فالحمد لله حمداً لا متنهی لاقصاه* و لا يوزن شيء بادناه* على ما وضح الحق لذى عينين* و بان الصدق بلا-Rib و Rine* و اضاء نور الصواب الزاهر* و اشرق ضوء اليقين الباهر* او ما ترى الحاكم كيف جهد في تصحیح هذا الحديث الشريف* و بالغ في تنقیح هذا الخبر المنیف* و رفع عقیرته بصحّة سندہ مرّة بعد مرّة* و مال على قلع ریب المرتب كرّة اثراً فجعل انکار المنکرین اخری من کلّ باطل* و صیر جحد الجاحدين او هن من خطل خاطل* فاضحی جحودهم سمة على قرفتهم و عنادهم* و عضیهتهم و لدادهم* و انهم لهم في العصبية البائرة* و ارتباکهم في الحمية الخاسرة* و ذهابهم عريضاً في الخبط والشمام* و اغراقهم في التعته و الوسواس* و انحیازهم عن سبیل الانقیاد و الایقان* و استنکافهم عن لحب الاعتراف و الاذعان* و ایضاعهم في مهمات العثار و الزلل* و ایغالهم في محاوى الافک الیین الخلل* و تعلقهم بالمکابرۃ الفاضحة* و المثابرة الواضحة* ردّاً على الله و رسوله* و اختیارهم مخالفۃ العلماء الحذاق* و الجهابذة السباق في ایثار الحق و قبوله

وچہ سی و پنجم

آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت کرده چنانچه علامه سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث ت ک

انا مدینة العلم و علیٰ بابها آورده من حدیث علیٰ و این عیاس و جابر

قلت حديث علي اخرجه الترمذى و الحاكم و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجه الحاکم الخ و نیز

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١١٩

سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و

اخرج الترمذى و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینه العلم و علی بابها الخ

و اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن حجر در صواعق محرقه و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و ابراهیم کردی در نبراس و زرقانی در شرح مواهب لدنیه و مرزا محمد بدخشانی در نزل البار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و مولوی محمد مبین در وسیله النجاة و مولوی ولی الله در مرآه المؤمنین و بلخی در ینابیع الموده نیز ذکر کرده‌اند کما ستفن علیه فيما بعد انشاء الله تعالی

وجه سی و دوم

آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف را بروایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق گفته‌الحدیث التاسع

اخراج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و الخ اخراج حاکم این حدیث شریف را بروایت ابن از افاده علامه عیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد بدخشانی در نزل البار و مفتاح النجا و تحفة المحبین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مبین در وسیله النجاة و ولی الله در مرآه المؤمنین و سلیمان بلخی در ینابیع نیز ثابت و متحقّق می‌شود کما سترعرفه فيما بعد انشاء الله تعالی - و محتجب نماند که حاکم نیسابوری از اساطین حفاظ اعاظم و ارکان ائمه افاختم و امثال صدور نقاد و افضل قروم امجاد سنیه بوده کمال حفظ و اتقان و نقد و امعان و تقدم و براعت و تمهر و تصدر جماعت و رفتت شان و عظمت مكان و فضائل جلالی و محسن عقائل و ماشر عظام و مفاخر کرائم او حسب افادات اکابر این حضرات بیش از بیشست شطیری از ان بر ناظر مصنف مفرد حافظ ابو موسی المدینی و تاریخ نیسابور عبد الغافر فارسی و مناقب شافعی تصنیف فخر رازی و جامع الاصول مجده الدین ابن اثیر جزری و تاریخ کامل عز الدین ابن اثیر جزری و تهذیب الاسماء و اللغات و منهاج محی الدین نووی و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر ذهبي و تتمة المختصر ابن الوردي و رجال مشکأه ولی الدين خطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه سیکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر باین ناصر الدین و رجال مشکأه شیخ عبد الحق و شرح مواهب لدینیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و تاج مکلل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و ظاهرست بعضی از عبارات کتب مذکوره در بعض مجلدات سابقه مسطور شده و بر اکثر عبارات این کتب انش در بعض مجلدات آتیه واقف می‌شوی و نیز می‌دانی که حاکم حسب افاده شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در قرۃ العینین از جمله مجده‌دین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و الہ الطیبین الطاهرین که آن حضرت بوجودشان بشارت داده می‌باشد و در مائے رابعه از سر نو احیاء دین مبین آن حضرت کرده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۰

و احکام و اتقان علم حدیث بعمل آورده و از جمله ادله واضحه جلالت و نبالت حاکم آنست که شاه ولی الله در ازاله الخصاء و قرۃ العینین احتجاج و استدلال بروایات حاکم نموده‌اند بلکه خود مخاطب نیز در همین کتاب تحفه جابجا بمرویات و مخرجات او دست تمسک زده‌اند و بمقابله اهل حق آن را آورده و کل هندا ممّا یشید اساس المطلوب و برغم انف الجاحد المعاند المنکوب

وجه سی و سوم

آنکه ابو القاسم حسن بن اسحاق بن شرفشاه الفردوسی این حدیث را بنظم آورده و نسبت آن بجناب رسالت ماب صلی الله علیه و

سلم بكمال حتم و جزم نموده چنانچه در شاهنامه فرموده

چهارم على بود جفت بتول که او را بخوبی ستاید رسول

که من شهر علم علیم درست درست این سخن قول پیغمبرست

گواهی دهم کین سخن راز اوست تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

بدان باش گو گفت زان بر مگرد چو گفتار رویت نیارد بدرد

و بر ارباب الباب در خیر خفا و احتجاج نیست که نظم فردوسی حدیث مدینه العلم را در شاهنامه دلیل نهایت شهرت و استفاده آن از قدیم الایام و شاهد کمال مقبولیت آن نزد هر خاص و عام بلکه مسلمیت آن حتی عند الدّ المحماصم می باشد زیرا که تصنیف این کتاب بحسب اشارت سلطان محمود سمت وجود یافته و تعصب غیر محدود و عناد نامحمدود محمود با شیعیان عترت حبیب رب ودود و متبوعین مآل صاحب الحوض المورد عليه و علیهم آلاف السلام الى اليوم الموعود در کتب اعلام اهل سنت مسطور مسرود و حال شیفتگی او بعلم حدیث نیز در ان مذکور و موجود بلکه او نزد این حضرات از جمله فقهای شافعیه و ائمه شان محسوب و معدود و بمحمد و مفاسد عظیمه و مدائج و مآثر فخیمه بر السنه اکابر این حضرات ممدوح و محمودست ابن تیمیه در منهاج السنه گفته و اما ما ذکره من الصلة التي يجيزها ابو حنيفة و فعلها عند بعض الملوك حتى رجع عن مذهبها فليس بحاجة على فساد مذهب اهل السنه لان اهل السنه يقولون ان الحق لا يخرج عنهم لا يقولون انه لا يخطى احد منهم و هذه الصلة ينكرها جمهور اهل السنه كما لک و الشافعی و احمد و الملك الذي ذکره هو محمود بن سبکتکین و انما رجع الى ما ظهر عنده انه من سنه النبی صلی الله علیه و سلم و كان من خیار الملوك و اعد لهم و كان من اشد الناس قیاما على اهل البدع لا سیما الرافضه و ابن خلکان در وفیات الأعیان بترجمه محمود بعد ذکر شطري از حالات او گفته و ذکر امام الحرمين ابو المعالی عبد الملك الجوینی المقدم ذکره فی كتابه الذي سماه مغیث الخلق فی اختيار الحق ان السلطان محمود المذکور كان على مذهب أبي حنيفة رضی الله عنه و كان مولعا بعلم الحديث و كانوا یسمعون الحديث من الشیوخ بین یدیه و ہو یسمع و كان یستفسر الاحادیث فوجد اکثرها موافقا لمذهب الشافعی رضی الله عنه فوق فی خلده حکمة فجمع الفقهاء من الفریقین فی مرو و التمس منہم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۱

الکلام فی ترجیح احد المذهبین علی الآخر فوقع الاتفاق علی ان يصلوا بين یدیه رکعتین علی مذهب الامام الشافعی رضی الله عنه و علی مذهب أبي حنيفة رضی الله عنه لینظر فيه السلطان و یتفکر و یختار ما هو احسنهما فصلی القفال المروزی وقد تقدم ذکره بطهارة مسبغه و شرائط معتبره من الطهارة و السترة و استقبال القبلة و اتی بالارکان و الهیئات و السنن و الآداب و الفرائض علی وجوه الکمال و التمام و قال هذه صلاة لا یجوز الامام الشافعی دونها رضی الله تعالى عنه ثم صلی رکعتین علی ما یجوز ابو حنيفة رضی الله عنه فلبس جلد كلب مدبوغا ثم لطخ ربعه بالنجاسة و توضأ بنبیذ التمر و كان فی صمیم الصیف فی المفازة و اجتمع الذباب و البعوض و كان وضوئه منکسا منعکسا ثم استقبل القبلة و احرم بالصلاۃ من غير نیة فی الوضوء و کبر بالفارسیه ثم قرأ آیه بالفارسیه دو برکک سبز ثم نقر نقرتين کنقرات الديک من غير فصل و من غير رکوع و تشهد و ضرط فی آخره من غير نیة السلام و قال ایها السلطان هذه صلاة أبي حنيفة فقال السلطان لو لم تکن هذه الصلاة صلاة أبي حنيفة لقتلتک لان مثل هذه الصلاة لا یجوزها ذو دین فانکرت الحنفیه ان تكون هذه صلاة أبي حنيفة فامر القفال باحضار کتب أبي حنيفة و امر السلطان نصرانیا کاتبا یقرأ المذهبین جمیعا فوجدت الصلة علی مذهب أبي حنيفة علی ما حکاه القفال فاعرض السلطان عن مذهب أبي حنيفة و تمسک بمذهب الشافعی رضی الله عنه انتهی کلام امام الحرمين و کانت مناقب السلطان محمود کثیره و سیره من احسن السیر و مولده لیله عاشوراء سنۀ احدی و سنتین و ثلاثمائة و توفی فی شهر ربیع الآخر و قیل حادی عشر صفر سنۀ احدی و قیل اثنتین و عشرين و اربعمائه بغرنثه رحمه الله تعالى و علامه ذهبي در عبر فی خبر من غبر در وقائع سنۀ احدی و عشرين و أربعمائه گفته و السلطان محمود بن سبکتکین سیف الدوله ابو

القاسم بن الامير ناصر الدولة أبي منصور كان ابوه امير الغزاة الذين يغزون من بلاد ماوراء النهر على اطراف الهند فأخذ عدّة قلاع وافتتح ناحيّة بست و كان كراميا فاما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ماوراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و عظم ملكه و دانت له الامم و فرض على نفسه والهند كل عام فافتتح منه بلادا واسعة و كان على عزم و صدق في الجهاد قال عبد الغفار الفارسي كان صادق النبأ في اعلاء كلمة الله تعالى مظفرا في غزوته ما خلت سنة من سنة ملكه عن غزوه او سفره و كان ذكيا بعيد الغور موفق الرأي و كان مجلسه مورد العلماء و قبره بغزنة يدعى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۲

عنه قال وقد صنف في ايامه تواريخ و حفظت حركاته و سكتاته و احواله لحظة رحمة الله توفى في جمادى الاولى و عبد الله بن اسعد يافعي در مرآة الجنان در ذيل وقائع سنة عشر و اربعينائة كفته و مما ذكروا عن السلطان محمود ما هو مشهور و من فضل مذهب الشافعى معدود ما سياتى الان ذكره و يعلم منه فضل المذهب المذكور و فخره قضية عجيبة مشتملة على نادرة غريبة و هي ما ذكر امام الحرمين فحل الفروع والاصلين ابو المعالى عبد الملك بن الشيخ الامام أبي محمد الجوني فى كتابه الموسوم بمغيث الخلق فى اختيار الحق ان السلطان محمود المذكور كان على مذهب أبي حنيفة رضى الله عنه و كان مولعا بعلم الحديث و كان الناس او قال الفقهاء يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه و هو يسمع و كان يستفسر الاحاديث فوجد اكثراها موافقا لمذهب الشافعى رضى الله عنه فوقع في خلده حبه فجمع الفقهاء من الفريقيين في مرو و التمس منهم الكلام في ترجيح احد المذهبين على الآخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا بين يديه ركتعين على مذهب الشافعى و ركتعين على مذهب أبي حنيفة رضى الله عنهمما و يقتصر فيهما على اقل الفروض لينظر فيه السلطان و يتفكر و يختار ما هو احسن الخ و نيز يافعي در مرآة الجنان در وقائع سنه احدى و عشرين و اربعينائة كفته و فيها توفي السلطان محمود بن الامير ناصر الدولة أبي منصور كان ابوه امير الغزاة الذين يغزون من بلاد ماوراء النهر على اطراف الهند فأخذ عدّة قلاع وافتتح ناحيّة بست و اما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ماوراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و دانت له الخلق على اختلاف اجناسهم و فرض على نفسه غزو الهند كل عام فافتتح منه بلادا واسعة و قد مضى ذكر شيء من فتحه البلاد البعيدة و صفاته الجميلة الحميّدة و علو همته الشريفة و رجوعه عن مذهب أبي حنيفة الى مذهب الامام الشافعى رضى الله عنه في القضية المقدمة في السنة العاشرة بعد الاربع مائة و تاج الدين عبد الوهاب بن على السبكى در طبقات شافعية كفته محمود بن سبكتكين السلطان الكبير ابو القسم سيف الدولة ابن الامير ناصر الدولة أبي منصور احد ائمّة العدل و من دانت له البلاد و العباد و ظهرت محسنات آثاره و كان يلقب قبل السلطنة سيف الدولة و اما بعدها فلقب يمين الدولة و بهذا اللقب سمي الكتاب اليميني الذي صنفه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبى في سيرة هذا السلطان و اهل خوارزم و ما والاها يعتنون بهذا الكتاب و يضبطون الفاظه اشد من اعتماد اهل بلادنا بمقامات الحريرى كان هذا السلطان اماما عادلا شجاعا مفترطا فقيها فهما سمحا جودا سعيدا مؤيدا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۳

و قد اعتبرت فوجدت اربعة لا خامس لهم في العدل بعد عمر بن عبد العزيز رضي الله عنه الا ان يكون بعض الناس لم تطل لهم مدة و لا ظهرت عنهم آثار ممتدة و هم السلطان محمود و الوزير نظام الملك و بينهما في الزمان مدة و سلطان و ملك في بلادنا هما السلطان صلاح الدين يوسف بن ابي بكر فاتح بيت المقدس و قبله الملك نور الدين محمود بن زنكى الشهيد و لا استطاع ان اسميه سلطانا لانه لم يسم بذلك و سبب هذا ان مصطلح الدول ان السلطان من ملك اقليمين - فصاعدا فان كان لا يملك الا اقليما واحدا سمى بالملك و ان اقتصر على مدينة واحدة لا يسمى لا بالملك و لا بالسلطان بل بامير البلد و صاحبها و من ثم يعرف خطاء كتاب زماننا حيث يسمون صاحب حماه سلطانا و لا ينبغي ان يسمى لا سلطانا و لا ملكا لان حكمه لا يعودها فكانهم خرجوا عن المصطلح و من شرط السلطان ان لا يكون فوق يده يد و كذلك الملك و لا كذلك صاحب البلدة الواحدة فان السلطان يحكم عليه اما حكم السلطان على الملك و عدم حكمه فيختلف باختلاف القوة و الضعف ثم نور الدين خطب له على منابر ديار مصر لما افتحها صلاح

الدين و بهذا سمي بالسلطان ولذلك قال بعض من امتدحه إذ ذاك و ملكت اقليمين ثم ثالثاً فديعت بعد الملك بالسلطان عدنا الى ذكر يمين الدولة فتقول كان اولاً حنفي المذهب ثم انتقل الى مذهب الشافعى لما صلى القفال بين يديه صلاة لا يجوز الشافعى دونها و صلاة لا- يجوز ابو حنيفة دونها وقد ساق القفال الحكایة في فتاويه ثم حكاهما من بعده امام الحرمين وغيره و چون دولت شاه بن علاء الدولة بختيشاه سمرقندی در تذكرة الشعرا که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی ذکر ان در کشف الظنون باین عنوان نموده تذكرة الشعراء فارسی للامیر دولت شاه بن علاء الدولة بختيشاه رتب على سبع طبقات و خاتمة و ذکر فی اوله عشرين شاعرا من شعراء العرب ثم اردفهم شعرا الفرس و ضم إليها فوائد من التواریخ على طریق الاستطراد و فرغ من جمعه سنة ۸۹۲ اثنین و تسعین و ثمانائة در ترجمه فردوسی بعضی از متعلقات تصنیف شاهنامه و حالات عصیت محمود بتفصیل آورده لهذا برای تشبید مطلوب و ابرام مقصود ذکر آن ترجمه درین مقام مناسب می نماید قال دولت شاه السمرقندی فی التذكرة ذکر سجستان العجم فردوسی ره اکابر و افضل متفق‌اند که شاعری در این مدت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای بمعموره وجود ننهاده و الحق داد سخنوری و فصاحت داده و شاهد عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که درین پانصد سال گذشته از شاعران و فصیحان روزگار هیچ آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده و این حالت از شاعران هیچکس را مسلم نیست و این معنی هدایت خدائیست در حق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۴

فردوسی گفته‌اند بیت

سکه کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند کافرم گر هیچکس از جمله فردوسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او دگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاند
و عزیزی دیگر راست بیت

در شعر سه تن پیمبرانند هر چند که لا نبی بعدی
او صاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی

انصاف این ست که مثل قصائد انوری قصائد خاقانی را توان گرفت باندکی کم و زیاده و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجه خسر و خواهد بود بلکه زیباتر امّا مثل اوصاف و سخن‌گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد و می‌تواند بود که شخصی این سخن را مسلم ندارد و گوید شیخ نظامی را درین باب ید بیضاست و درین سخن مضایقه نیست و شیخ نظامی بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پر معانیست اما از راه انصاف تامل در هر دو شیوه نکو بکن و ممیز بوده حکم براستی گو بیار اما اسم فردوسی حسن بن اسحاق بن شرفشاه است و در بعض سخن ابن شرفشاه تخلص می‌کند و از دهاقین طوس بوده و گویند از قریه رزانست من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن مفتر که او را عمید خراسانی می‌گفته‌اند و در روستاق طوس کاریزی و چهار بااغی داشته فردوس نام و پدر فردوسی باگبان ان مزرعه بوده و وجه تخلص فردوسی آنست و العهدة على الرواى ابتدای حال فردوسی آنست که عامل طوس بدو جور و بیدادی می‌کرده و بشکایت عامل از طوس بگزین رفته و مدتی بدرگاه سلطان محمود تردد می‌کرد و مهم او متمشی نمی‌شد و بخرج الیوم درماند آخرش شاعری پیشه ساخته قطعه و قصائد می‌گفت از عام و خاص وجه معاش بدو می‌رسید و در سرا و آرزوی صحبت استاد عنصری می‌بود و از غایت جاه عنصری او را این آرزو میسر نمی‌شد تا روزی بحیله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری‌اند حاضر بودند استاد عنصری فردوسی را چون مرد روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعراء جز شاعری نمی‌گنجد فردوسی گفت بنده را درین فن اندک مایه شروعی هست استاد عنصری گفت

چون عارض تو ماہ نباشد روشن عسجدی گفت

مانند رخت گل نبود در گلشن فرخی گفت

مژگان همی کند گذار از جوشن فردوسی گفت

مانند سنان گیو در جنگ پشن همگنان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی را گفت زیبا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین وقوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه دارم عنصری او را در ابیات و اشعار مشکله امتحان کرد فردوسی را در شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار که فضل ترا نشناختم و او را مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم را بقید نظم درآورد و عنصری از کثرت اشتغال بهانه‌ها می‌کرد و می‌تواند بود که طبعش بر نظم شاهنامه قادر نبوده باشد و هیچکس را در ان روزگار نیافته که اهل این کار بوده باشد القصه فردوسی را پرسید که توانی نظم شاهنامه گفتن فردوسی گفت بلی انشاء اللہ استاد

عقبات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۵

عنصری ازین معنی خرم شد و فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی آمده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادرست گمان بنده انسن که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگو که در مدح من چند بیت بگوید عنصری فردوسی را بمدح سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان بگفت بدیهه و این بیت از آنجلمه است
چو کودک لب از شیر مادر بشست ز گهواره محمود گوید نخست

سلطان را بغایت ازین بیت خوش آمد و فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سرا بوستان خاص فرمود تا حجره مسکن دادند و مشاهره و وجه معاش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه غزین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از ان اجازت حاصل کرد که بوطن رود و بنظم شاهنامه مشغول باشد و مدت چهار سال دیگر بطور ساکن و باز بگزین رجوع کرد چهار دانگ شاهنامه را بنظم آورده بود بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر کیمیا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار مشغول شد و سلطان گاه او را نوازش و تقدی فرمودی و مربی او شمس الکفاء خواجه احمد بن حسن المیمنی بود و مدح او گفتی و التفات بایاز که جمله خاصان سلطان بود نمی‌کرد ایاز ازین معنی تافته شد و از روی ساعیت در مجلس خاص بعرض رسانید که فردوسی راضیست و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده و در نظر او هیچ طائفه دشمن ترا از رفضه نبوده‌اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود و از روی عتاب باو گفت که تو قرمطی بوده بفرمایم تا ترا زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قرامطه را عبرت باشد فردوسی فی الحال در پای سلطان افتاد که من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتی و بر من افترا کرده‌اند سلطان فرمود که مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بوده‌اند اما من ترا بخشیدم بشرط آنکه ازین مذهب رجوع نمائی بعد از ان از سلطان هراسان شد و در حق او نیز بد گمان گشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه با تمام رسانید و او را طمع آن بود که سلطان در حق او احسان بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و اقطاع چون خاطر سلطان بدو گران شده بود صله کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بیتی را درم نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام را در حق خود حقیر دانست اما بسته و بیازار شد و بحمام درآمد و بیست هزار درم اجرت حمامی بداد و بیست هزار درم فقاعی خرید و بیست هزار درم بمستحقان قسمت نمود خود را در شهر غزین مخفی ساخت و بعد از ان بحیله کتاب شاهنامه را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان بدانجا الحاق کرد بیت

چه سی سال بردم بشهنامه رنج که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج

اگر شاه را شاه بودی پدر بسر بر نهادی مرا تاج زر

چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارت نام بزرگان شنود

و باقی این ابیات شهرتی عظیم دارد نوشتند تمام احتیاج نبود و فردوسی

عقبات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۶

مدت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بهراه آمد و در خانه ابو المعالی صحاف چند گاه بسر برد آن جا نیز رسولان بتفحص فردوسی می‌رسیدند و در شهرها منادی می‌کردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطور رسانید و در آنجا نیز نتوانست بودن اهل و عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستمدار شده در آن حین اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستمدار بد بد پناه آورد و سپهبد او را مراعاتی کرد و از فردوسی ابیات هجو سلطان را بیک صد و شصت مثقال طلا بخرید که از شاهنامه محو سازد و او اجابت کرده دیگر بار بطور رجوع نمود و پیری برو مستولی شده بود و در وطن مالوف متواری می‌بود و قتی سلطان در سفر هند نامه بملک دهلي می‌نوشت رو بخواجه احمد بن حسن میمندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما اید تدبیر چیست خواجه این بیت از شاهنامه خواند

اگر جز بکام من آید جواب من و گرز و میدان و افراصیاب

سلطان را رقتی پیدا شد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم ایا احوال او چیست خواجه محل و تقریب یافت بعرض رسانید که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازده شتر نیل بار کرده کرده جهه انعام فردوسی بطور فرستاد؟؟ شتران نیل بدوازه رودبار طوس همان بود و بیرون رفتن جنازه فردوسی بدوازه رزان همان بعد از آن جهات تسليم خواهش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت

مرا بمال سلاطین چو احتیاجی نیست * و وفات فردوسی در شهر سنه ۴۱۱ احدی عشر و اربععماهه بوده و قبر او در شهر طوس است بجنب مزار عباسیه و اليوم مرقد شریف او متعینست و زوار را بدان مرقد التجاست چنین گویند که شیخ ابو القاسم کرکانی عليه ما یستتحق بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته آن شب در خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن درجات عالیست ازو سؤال کرد که این درجه بچه یافته گفت بدان یک بیت که در توحید گفتم این ست بیت جهان را بلندی و پستی توئی ندام چه هر چه هستی توئی انتهى کلام السمرقندی فثبت و الحمد لله الودد* ان المخاطب الحیود المیود* فی تعرضه لهذا الحديث بالانکار و الجحود* و تلقیه بالاعراض والصدود* قد اربی علی سلطان اصحاب الزیغ والمرود و بذ علی صندید ذوی البغی والحرود* و بلغ فی تیهاء العصبية الى اقصى الغی والعنود و حصل فی غلواء الحمية على اخیب الخسر والکنود

وجه سی و چهارم

آنکه طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس روایت نموده چنانچه علی ما نقل عنه بسند خود آورده عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب و نیز علی ما نقل عنه بسند خود آورده

عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۷

فمن أراد العلم فليات الباب

و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را بر روایت ابن عباس از افاده علامه شوکانی نیز ظاهرست کما ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالی و ابن مردویه از اجله حفاظ مشهورین و امثال ایقاظ معروفین سنیه می‌باشد جلالت شان و علو مكان او بر ناظر کتاب الانساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت حموی و کتاب المناقب اخطب خوارزم و تذكرة الحفاظ و عبر ذهی و زاد المعاد ابن القیم حنبی و تاریخ ابن کثیر شامی و طبقات شافعیه سبکی و حصن حصین شمس الدین جزری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواهب لدنیه زرقانی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله قسطنطینی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و غیر ان واضح و لائحت و اکثر

عبارات این کتب ان شاء الله تعالى در مجلداتی مذکور می شود فهذا ابن مردویه طراز محدثیم الاعلام* و علم حفاظهم الفخام* قد روی هذا الحديث المبهر النظام* و اثر هذا الخبر المصحف العظام* بطريقین عن سید الانام* عليه و آله آلاف التحیة و السلام فلا یطعن فيه بعد روایة ابن مردویه الا المارد الّذی هو من الد الخصم و لا یقدح فيه غب و عیها الّا من تاه فی بید الغوایة و هام

وجه سی و پنجم

آنکه تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الصبهانی حدیث مدینة العلم را در کتاب معرفة الصحابة اخراج نموده عبد الرحمن بن أبي بکر سیوطی در جمع الجوامع گفته
انا مدینة العلم و على بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی و نیز سیوطی در رساله قول جلی فی فضائل علی گفتة الحديث السادس عشر عنه أی عن علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینة العلم و على بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة و روایت کردن ابو نعیم این حدیث شریف را در کتاب المعرفة از افاده ابراهیم و صابی در کتاب الاکتفاء و مرزا محمد بدخشی در نزل الابرار و مفاتیح النجا و تحفه المحبین نیز واضح و ظاهر می شود و نور الدین سلیمانی نیز آن را در درّیتم نقل کرده کما ستعرف فيما بعد ان شاء الله تعالى

وجه سی و ششم

آنکه ابو نعیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بلقب باب مدینة الحكم و العلوم مدح نموده کمال ثبوت و حتمیت این حدیث شریف بر اصحاب الباب واضح و ظاهر فرموده چنانچه در حلیة الأولیاء بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفتة سید القوم و محبوب المعیوب بباب مدینة الحكم و العلوم و راس المخاطبات و مستنبط الاشارات رایة المهدیین و نور المطیعین و ولی المتقین و امام العاولین اقدمهم اجابة و ایمانا و اقومهم قضیة و ایقانا و اعظمهم حلما و اوفرهم علماء علی بن أبي طالب علیه السلام قده و المتقین و زینه العارفین المنی عن حقائق التوحید المشیر الى لوامع علم التفیرید صاحب القلب العقول و اللسان السئول و الاذن الواعی و العهد الوفی فقا عيون الفتنه و وقی من فنون المحن فدفع الناکثین و وضع القاسطین و دمغ المارقین الأخیشین فی دین الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۸

الممسوس فی ذات الله و ابو نعیم از حفاظ این شان و نقاد جلیل الشأن و مستندین اعیان و معتمدین ارکان و متهمرین ثقات و متبھرین اثبات و اساطین معظمین و کبار مفخمین سنیه بوده نفائس مکارم شهیه و عقائل محمد بهیه او بر ناظر کتاب مناقب الشافعی لفخر الدین الرازی و تاریخ کامل عز الدین ابن الأثیر الجزری و اسماء الرجال جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابو الموید محمد بن محمود الخوارزمی و وفیات الأعیان ابن خلکان و منهاج السنہ ابن تیمیه و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و تتمة المختصر ابن الوردي و اسماء الرجال مشکاة ولی الدین خطیب و زاد المعاد ابن القیم و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن اییک الصفیدی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن القاضی شهیه الاسدی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و لواقع الانوار عبد الوهاب شعرانی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیاربکری و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف النباء و تاج مکلل مولوی صدیق خان معاصر ظاهر و باهر است بعضی از عبارات این کتب در مجلدات سابقه

مذکور شده و شطری از ان شاء الله تعالى در بعض مجلدات آتیه مذکور خواهد شد در اینجا بر بعض عبارات اکتفا می‌رود این خلکان در وفیات الأعیان گفته الحافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران الاصبهانی الحافظ المشهور صاحب کتاب حلیة الاولیاء کان من اعلام المحدثین و اکابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافضل و اخذوا عنه و انتفعوا به و کتابه الحلیة من احسن الكتب و له کتاب تاریخ اصبهان نقلت منه فی ترجمة والده عبد الله نسبه على هذه الصورة و ذکران جده مهران اسلم اشاره الى انه اول من اسلم من اجداده و انه مولی عبد الله بن معاویه بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب رضی الله عنه و سیاتی ذکر عبد الله بن معاویه ان شاء الله تعالى و ذکران والده توفی فی رجب سنہ خمس و سین و ثلثائمه و دفن عند جده من قبل امه ولد فی رجب سنہ ست و ثلثین و ثلثائمه و قیل اربع و ثلثین و توفی فی صفر و قیل یوم الاثنين الحادی و العشرين من المحرم سنہ ثلثین و اربعمائه باصبهان رحمه الله تعالى و محمد بن احمد ذهی در عبر فی خبر من غیر در وقائع سنہ ثلثین و اربعمائه گفته و فيها توفی ابو نعیم الاصبهانی احمد بن عبد الله بن احمد بن الحافظ الصوفی الاحوال سبط الزاهد محمد بن یوسف بن البناء باصبهان فی المحرم و له

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۲۹

اربع و تسعون سنہ اعتنی به ابوه و اسمعه فی سنہ اربع و اربعین و ثلثائمه و بعده استجاز له خیمه الطرا بلسی و الاصم و طبقتهما و تفرد بالدنيا بعلو الاسناد مع الحفظ و الاستبحار من الحديث و فنونه روی عن ابن فارس و العسال و احمد بن سعید السمسار و أبي على بن الصوف او أبي بکر بن الخلاد و طبقتهم بالعراق و الحجاز و خراسان و صنف التصانیف الکبار المشهوره فی القطر انتهي فهذا ابو نعیم واحد حفاظهم الافراد* و فرد ایقاظهم النقاد* الذی طار صيته فی التلال و الوهاد و بلغت تصانیفه السائمه الى الاغوار و الانجاد* قد روی هذا الحديث المرغم لا ناف ذوى الاحداد* فی كتابه معرفة الصحابة المعروف بين اکابرهم الامجادو اثبته بالحتم و الجزم درء فی صدور ارباب الخداع و الكیاد فی كتابه حلیة الاولیاء المشهور بين الامصار و البلاد فالعجب كل العجب من المخاطب الحدید الفواد* البديع الانتقاد* كيف مضى على سنن الخصم و اللداد* و نظم نفسه فی سلک المنکرین الجحاد* العجائب سبابب الحیف و العناد* الهائمین من العمه و العته فی كل واد

وجه سی و هفتم

آنکه ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی این حدیث شریف را بسند متصل خود از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده چنانچه آنفا در وجه روایت ابن السقا از تصریح علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب دانستی و ستفت علیه فيما بعد ايضاً ان شاء الله تعالى و ابو الحسن العطار از ائمه کبار و اعلام احبار سنیه است علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب روایات و اخبار او بتوفیر و اکثار آورده و مکرر او را بوصف فقیه شافعی ستوده و جلالت شان و رفت مکان او بر ناظر کتاب العبر ذهی نیز واضح و لائحت و قد مررت عبارته فی مجلد حدیث الطیر فهذا ابو الحسن العطار فقیههم السابر للاغوار* قد روی هذا الحديث المزری بنوافحه اریج الازهار* الزاری بفوائحه على نسمات الاسحار* فلا يعافه و لو بالالطاط و الاضماء* الا من الف لخیه الا بخسر و الاقدار* و لا يتلقاه بالجحود و الانکار* الا من غاص لعمهه فی الاغباش و الاکدار* و الله ولی التوفیق بالتيقظ و الاستبصر* و هو الموزع للتبصر و الاعتبار

وجه سی و هشتم

آنکه اقضی القضاۃ ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری الشافعی المعروف بالماوردی این حدیث شریف را روایت نموده

چنانچه علامه ابن شهرآشوب عليه الرحمه در مناقب آل أبي طالب می فرماید و
قال النبي عليه السلام بالاجماع انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانیه طرق و
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۰

ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطہ من ستة طرق و القاضی الجعابی من ستة طرق و ابن شاهین من اربعه طرق و الخطیب
التاریخی من ثلاثة طرق و یحیی بن معین من طریقین وقد رواه السمعانی و القاضی الماوردی و ابو منصور الشیکری و ابو الحسن
ماوردی

از اعظم فقهاء مشاهیر و افاحم نبهای نخاریر سنیه بوده عبد الکریم بن محمد سمعانی در کتاب الانساب گفته الماوردی بفتح المیم
و الواو و سکون الراء و فی آخرها الدال المهمله هذه النسبة الى بیع الماورد و عمله و اشتهر جماعة من العلماء بهذه النسبة لأن بعض
اجداده كان يعمله و يبيعه منهم اقضی القضاة ابو الحسن علی بن حبیب البصری المعروف بالماوردی من اهل البصرة سکن
بغداد و كان من وجوه الفقهاء الشافعین و له تصانیف عدّة فی اصول الفقه و فروعه و غير ذلك و جعل إلیه ولایة القضاة ببلدان كثيرة
و سکن بغداد فی درب الزعفران و حدث عن الحسن بن علی بن محمد الجبلی صاحب أبي خلیفة و عن محمد بن عدی بن زحر
المقری و محمد بن المعلی الاذدی و جعفر بن محمد بن الفضل البغدادی و سمع منه ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب الحافظ
و جماعة آخرهم ابو العز احمد بن عیید الله بن کادش العکبری و قال الخطیب کتب عنه و كان ثقہ و مات فی شهر ربیع الاول من
سنة خمسین و اربععماهه و دفن من الغد فی مقبرة باب حرب و كان قد بلغ ستا و ثمانین سنة و عز الدين ابن الاثير در تاريخ کامل در
وقائع سنة خمسین و اربععماهه گفته و فی سلخه يعني ربیع الاول توفی قاضی القضاة ابو الحسین علی بن حبیب الماوردی
الفقیه الشافعی و كان ااما و له تصانیف کثیره منها الحاوی و غيره فی علوم کثیره و كان عمره ست و ثمانین سنة و ابن خلکان در
وفیات الأعیان گفته ابو الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری المعروف بالماوردی الفقیه الشافعی کان من وجوه الفقهاء الشافعیه و
کبارهم اخذ الفقه عن أبي القاسم الصیری بالبصرة ثم عن الشیخ أبي حامد الاسفاری ببغداد و كان حافظا للمذهب و له فيه كتاب
الحاوی الی لی لم يطالعه احد الا و شهد له بالبحر و المعرفة التامة بالمذهب و فوض إلیه القضاة ببلدان كثیره و استوطن بغداد فی
درب الزعفران و روی عنه الخطیب ابو بکر صاحب تاريخ بغداد و قال كان ثقہ و له من التصانیف غیر الحاوی تفسیر القرآن الکریم و
النکت و العیون و ادب الدين و الدینی و الاحکام السلطانیه و قانون الوزارة و سیاسته الملك و الاقناع فی المذهب و هو مختصر و غير
ذلك و صنف فی اصول الفقه و الادب و انتفع الناس به و قیل انه لم یظهر من تصانیفه فی حياته شيئا و انما جمعها کلها فی موضع
فلما دنت وفاته قال لشخص یثق به الكتب التي فی المکان الفلانی کلها تصنیفی و انما لم اظهرها لانی لم اجد نیه خالصة لله تعالی ل
یشبها کدر فاذا عانیت الموت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۱

و وقعت فی التزع فاجعل یدک فی يدی فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم یقبل منی شيء منها فاعمد الى الكتب و القها فی
دجلة لیلا- و ان بسطت يدی و لم اقبض على یدک فاعلم انها قبلت و انی قد ظفرت بما كنت ارجوه من الیتیه الحالصة قال ذلك
الشخص فلما قارب الموت وضع یدی فی يده فبسطها و لم یقبض على يدی فعلمت انها علامه القبول فاظهرت کتبه بعده و ذکر
الخطیب فی اول تاريخ بغداد عن الماوردی المذکور قال کتب اخی الى من البصرة و انا بغداد
طیب الهواء ببغداد یشوقنی قدمـا إلـیها و ان عاقت مقادـیر
فكيف صبرـی عنها الان إـذ جمعـت طـیبـ الـهـوـائـینـ مـمـدـدـ وـ مـقـصـورـ
قال ابو العز احمد بن عیید الله بن کادش انشدنا ابو الحسن الماوردی قال انشدنا ابو الخیر الكاتب الواسطی بالبصرة لنفسه
جرى قلم القضاة بما یكون فسیان التحرک و السکون

جنون منك ان تسعى لرزق و يرزق في غشاوته الجنين
ويقال ان ابا الحسن الماوردی لما خرج من بغداد راجعا الى البصرة كان ينشد ابيات العباس بن الاخف المقدم ذكره وهى
اقمنا کارهین لها فلما الفناها خرجننا مکرهينا

و ما حب البلاد بنا و لكن امر العيش فرقه من هوينا
خرجت اقر ما كانت لعیني و خلفت الفواد بها رهينا

وانما قال ذلك لأنّه من اهل البصرة و ما كان يؤثر مفارقتها فدخل بعدها كارها لها ثم طابت له بعد ذلك و نسى البصرة و اهلها فشق
عليه فراقها وقد قيل ان هذه الابيات لابي محمد المزنی الساکن بما وراء النهر قاله السمعانی و الله اعلم و توفی يوم الثلاثاء سلخ شهر
ربیع الاول سنة خمسین و اربعمائه و دفن من الغد فى مقبرة باب حرب ببغداد و عمره ست و ثمانون سنة رحمه الله تعالى و الماوردی
نسبة الى بع الماورد هكذا قاله السمعانی و محمد بن احمد ذهبي در عبر في خبر من غير در وقائع سنہ خمسین و اربعمائه گفته و
الماوردی اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد بن حبيب البصري الشافعی مصنف الحاوی و الاقناع و ادب الدنيا و الدين و غير
ذلك و كان اماما في الفقه و الاصول و التفسیر بصيرا بالعربيه ولی قضاء بلاد كثيرة ثم سكن بغداد و عاش ستا و ثمانين سنۃ تفقه على
أبی القسم الصیرمی بالبصرة و على أبی حامد بغداد و حدث عن الحسن الجبلی صاحب أبی خلیفة الجمحی و جماعة و آخر من
روى عنه ابو العز بن کادش و نیز ذهبي در دول الاسلام در وقائع سنہ مذکوره گفته و اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد بن
حبيب الماوردی الشافعی صاحب التصانیف و عبد الله بن سعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها الامام النحریر
البحر الكبير اقضی القضاة ابو الحسن علی بن محمد البصري الماوردی الشافعی مصنف الحاوی الكبير النفیس

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۲

الشهير و الاقناع و ادب الدنيا و الدين و الاحکام السلطانية و قانون الوزارة و سياسة الملك و تفسیر القرآن الكريم و القلب و العيون و
صنف في اصول الفقه و الادب و غير ذلك و كان اماما في الفقه و الاصول و التفسیر بصيرا بالعربيه ولی قضاء بلاد كثيرة ثم سكن
بغداد و عاش ستا و ثمانين تفقه على أبی القسم الصیرمی بالبصرة و على الشیخ أبی حامد الاسفارانی ببغداد و حدث عن جماعة و
كان حافظا للمذهب درس العلوم و روی عنه الخطیب صاحب تاریخ بغداد و انتفع الناس به و قيل انه لم یظهر شيئا من تصانیفه في
حياته و آنما جمع جميعها في موضع فلما دنت وفاته قال لشخص هولاء الكتب التي في المكان الفلاطی كلها تصنیفی و انما لم اظهرها
لانی لم اجدها خالصة لله تعالى فاذا عاینت الموت و وقعت في التزع فاجعل يدک في يدی فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم
يقبل منی شیء منها فالقلها في دجلة و ان بسطت يدی و لم اقبض على يدک فاعلم انها قد قبلت و قد ظفرت بما كنت ارجوه ففعل
الوصی ذلك فبسط يده و لم یقبضها على يده فعلم انها علامه القبول فاظهر كتبه بعده و ذكر الخطیب في اول تاریخ بغداد عن
الماوردی قال كتب الى اخي من البصرة و انا ببغداد
طیب الھوا ببغداد یشوقنى قدماء إليها و ان عاقت مقادير
فكيف صبرى عنها الان إذ جمعت طیب الھوائين ممدود و مقصور

و قيل انه لما خرج من بغداد راجعا الى البصرة كان ينشد ابيات ابن الاخف اقمنا کارهین لها فلما* الفناها خرجننا مکرهينا* و ما حب
البلاد بنا و لكن* امر العيش فرقه من هوينا* خرجت اقر ما كانت لعیني* و خلفت الفواد بها رهينا و الماوردی نسبة الى بع الماورد و
عمره ست و ثمانون سنۃ رحمه الله تعالى و تاج الدين عبد الوهاب بن على السبکی در طبقات شافعیه گفته على بن محمد بن حبيب
الامام الجليل القدر الرفیع الشأن ابو الحسن الماوردی صاحب الحاوی و الاقناع في الفقه و ادب الدين و الدنيا و التفسیر و دلائل النبوة
والاحکام السلطانية و قانون الوزارة و سياسة الملك و غير ذلك روی عن الحسن الجبلی صاحب أبی خلیفة و محمد بن عدی
المقری و محمد بن المعلى الازدی و جعفر بن محمد بن المعلم البغدادی و روی عنه ابو بکر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١٣٣

الخطيب و جماعة آخرهم ابو العز بن كادش و تفقه بالبصرة على الصميري ثم رحل الى الشيخ أبي حامد الاسفرايني ببغداد و كان اماما جليلا رفيع الشأن له اليد الباسطة في المذهب و التفنن النام في سائر العلوم قال الشيخ ابو اسحاق درس بالبصرة و بغداد سنين كثيرة و له مصنفات كثيرة في الفقه و الادب و كان حافظا للمذهب انتهى و قال الخطيب من وجوه الفقهاء الشافعيين و له تصانيف عدّة في اصول الفقه و فروعه و غير ذلك قال و جعل إليه القضاة بيلدان السلطان احد الائمه له التصانيف الحسان في كل فن من العلم و بينه وبين القاضي أبي الطيب في الوفاة احد عشر يوما و قيل انه لم يظهر شيئا من تصانيفه في حياته و جمعها في موضع فلما دنت وفاته قال لمن يثق به الكتب التي في المكان الفلانى كلها تصنيفي و ائمأ لم اظهرها لاني لم اجد نية خالصة فإذا عاينت الموت و وقعت في التزع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها و عصرتها فاعلم انه لم يقبل مني شيء منها فاعمد إلى الكتب و القها في دجلة و ان بسطت يدي و لم اقبض على يدك فاعلم انها قد قبلت و ائمأ قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضع يدي في يده بسطها و لم يقبض على يدي فعلم انها علامه القبول فاظهرت كتبه بعده قلت لعل هذا بالنسبة الى الحاوی و الاـ فقد رأيت من مصنفاته عدّة كثيرة و عليه خطه و منها ما اكملت قرأته عليه في حياته و من كلام الماوردي الدال على دينه و مجاهدته لنفسه ما ذكره في كتاب ادب الدين الدنيا فقال و مما أتدارك به من حالى انى صفت في البيوع كتابا جمعته ما استطعت من كتب الناس و اجتهدت فيه نفسي و كررت فيه خاطرى حتى إذا نهدت و استكمّل و كدت اعجب به و تصورت انى اشهد الناس اطلاعا بعلمه حضرني و انا في مجلس اعرابيان فسالاني عن بيع عقداه في الbadie على شروط تضمنت اربع مسائل لم اعرف لشيء منها جوابا فاطرق مفكرا و بحالى و حالهما معتبرا فقا اما عندك فيما سالتك جواب و انت زعيم هذه الجماعة فقلت لا فقا اياها لك و انصرف ثم أتيا من قد يتقدمه في العلم كثير من اصحابي فسالاه فاجابهما مسرعا بما اقنعهما فانصرفوا عنه راضين بجوابه حامدين لعلمه الى ان قال فكان ذلك زاجر نصيحة و تدبر عظيمة تذلل لهم قياد النفس و انخفض لهم جناح العجب قال الخطيب كان ثقة مات في يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين و اربعين و دفن من الغد في مقبرة باب حرب قال و كان قد بلغ ستة و ثمانين سنة انتهى فهذا الماوردي عمدة فقهائهم الكبار* وقد وردت اعلامهم الاحجار* قد روى هذا الحديث المنير الاسفار*

المزين بنوره للأسفار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١٣٤

فلا يرتاب فيه الا من تاه في مهامه العسف و حار* و لا يختلج عنه الا من ضل في سباب الحيف فبار و لا يقدم على طعنه الا من فاض ضغنه و فار* و لا يجرى على الغض منه الا من غاض دينه و غار* و لا يقدحه الا من هو من الهلكات على شفا جرف هار* فانهار به الى النار* و لا يزري الا من تردى في هوة السعير و بئس القرار

وجه سى و نهم

آنکه ابو بکر احمد بن الحسین بن علی البیهقی حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته اخبرنا الشیخ الزاہد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخبرنا شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داود العلوی رحمه اللہ تعالیٰ قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد الھروی الشعراوی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النیسابوری قال حدثنا ابو الصلت الھروی قال حدثنا ابو معاویہ عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم انا مدینه العلم و علی باهها فمن اراد العلم فلیات الباب و نهایت طول باع و کثرت اطلاع و نقد و امعان و حفظ و اتقان و تبحر و افراط و تمهر متکاشر بیهقی نزد این حضرات بمحلا حظه انساب سمعانی و کتاب مناقب الشافعی للحضر الرازی و تاریخ کامل ابن الاشیر الجزری و معجم البلدان یاقوت حموی و وفیات الأعیان ابن

خلكان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء اسماعيل بن على الايوبي و تتمة المختصر عمر بن مظفر المعروف بابن الوردى و سير النساء و تذكرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام ذهبي و اسماء الرجال مشكاة ولی الدين الخطيب و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحيم اسنوى و طبقات شافعیه ابو بکر اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و مرقاۃ ملا على قاری و فیض القدیر مناوی و رجال مشكاة از شیخ عبد الحق دھلوی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و شرح مواهب لدنیه عبد الباقی زرقانی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النساء و ابجید العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر ان واضح و عیانست كما ستفق عليه ان شاء الله تعالى فی مجلد حدیث التشییه در اینجا بر ذکر بعضی از عبارات اکتفا می رود ابن خلکان در وفیات الأعیان گفتہ ابو بکر احمد بن الحسین بن علی بن عبد الله بن موسی البیهقی الخسروجردی الفقیه الشافعی الحافظ الكبير المشهور واحد زمانه و فرد اقرانه فی الفنون من کبار اصحاب الحاکم أبی عبد الله بن البیع فی الحدیث ثم الزائد علیه فی انواع العلوم اخذ الفقه عن أبی الفتح ناصر بن محمد العمري المروزی غلب علیه الحدیث و اشتهر به و رحل فی طلبه الى العراق و الجبال و الحجاز و سمع بخراسان من علماء عصره و كذلك بیقیه البلاد التي انتهی إليها و شرع فی التصنیف فصنف فیه کثیرا حتی قیل تبلغ تصانیفه الف جزء و هو اول من جمع

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١٣٥

نصول الامام الشافعى رضى الله تعالى عنه فى عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته السنن الكبير و السنن الصغير و دلائل النبوة و السنن و الاثار و شعب الایمان و مناقب الشافعى المطلبي و مناقب احمد بن حنبل و غير ذلك و كان قاعدا من الدنيا بالقليل و قال امام الحرمين فى حقه ما من شافعى المذهب الا و للشافعى عليه منه الا احمد البيهقى فان له على الشافعى منه و كان من اكثرا الناس نصر المذهب الشافعى و طلب الى نيسابور لنشر العلم فاجاب و انتقل إليها و كان على سيره السلف و اخذ عنه الحديث جماعة من الأعيان منهم زاهر الشحامى و محمد الفراوى و عبد المنعم القشيرى و غيرهم و كان مولده فى شعبان سنة اربع و ثمانين و ثلاثة و تسعين فى العاشر من جمادى الاولى سنة ثمان و خمسين و اربعمائة بنيساپور و نقل الى بيته رحمة الله تعالى و نسبته الى بيته بفتح الباء الموحدة و سكون الياء المثناء من تحتها و بعد الهاء المفتوحة قاف و هي قرى مجتمعة بنواحي نيسابور على عشرين فرسخا منها و خسر و جرد من قراها و هي باسم الخاء المعجمة انتهتى بهذا البيهقى عالمهم المشهور* و علمهم المنشوز الذى صبح* عندهم لفضلة ملاذ الجمهور* و صار لنبله مفخما عند النقدة الصدور* قد روى هذا الحديث المأثور* بسنده المزبور* عن النبي المحبور* عليه و الالف السلام الى يوم النشور* فلا يقابلها بالردد الا الجاحد النكور* و لا يتلقاه بالجحود الا الحائد المثبور* و لا يتمترى فيه الا الخاصة الملوم المدحور* و لا يعتري له الا الغادر المخندول المهجور* و لا يطعنه الا من زرع الفجور* و سقاه الغرور و حصد الثبور* و لا ينكره الا من فتلته فاتلات الغرور* و عميت عليه مشتبهات الامورو الله ولئن الذين آمنوا يخرجُهم من الظلمات إلى النور

وچہ چھل

آنکه ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی المعروف بابن بشران این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه از عبارت کتاب المناقب علامه ابن المغازلی که سابقًا در وجه دوم گذشته واضح و ظاهرست و ستتفق علی ذلک فيما بعد ایضاً انشاء الله تعالیٰ و م Hammond زاهره و محاسن باهره علامه ابن بشران حسب افادات محققین اعیان سابقًا در مجلد حدیث طیر از عبر فی خبر من غیر ذهبی و جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه عبد القادر بن محمد القرشی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و اثمار جنبه فی اسماء الحنفیه علی بن سلطان محمد القاری منقول و مسطور شده فلیکن منک علی ذکر فهذا علامتهم الجلیل ابن بشران* الموصوف الممدوح علی السنة اکابرهم الأعیان* قد روی هذا الحديث العلی الشأن* النیر البرهان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج١٤، ص: ١٣٦

الذى هو كالنجم الحيران* و البارد للظمآن* فلا يضلّ عنه الا العامّة السكران* و لا يحيد عنه الا العائد الملح في العدواوَن* و الله العاصم عن جوب مجاهل الخيبة و الخسران* و هو الواقعى عن قطع مهماته الاخفاق و الحرمان

وجه چهل و یکم

آنکه ابو بکر احمد بن علی المعروف بالخطيب البغدادی حدیث مدینه العلم را از حدیث ابن عباس بطرق متعدده روایت کرده
چنانچه در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته

خبرنا الحسین بن علی الصیمری قال حدثنا احمد بن علی الصیمری قال ثنا ابراهیم بن احمد بن ابی حصین قال حدثنا محمد بن عبد الله ابو جعفر الحضرمی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی الفقیه قال حدثنا ابو معاویة عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب
و نیز در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته

خبرنا احمد بن محمد العتیقی قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو قادویه الطحان قال ثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثنا رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معاویة الضریر عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب
و نیز در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته

خبرنا علی بن ابی علی قال حدثنا محمد بن المظفر قال ثنا احمد بن سابور قال حدثنا عمر بن اسماعیل بن مخالف قال ثنا ابو معاویة الضریر عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد بابها فليات الباب

و نیز در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته
حدثنا محمد بن احمد بن رزق قال اخبرنا ابو بکر مکرم القاضی قال حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسره الھروی قال حدثنا ابو معاویة عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و على بابها

وجه چهل و دوم

آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جابر نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته
خبرنا ابو طالب یحیی بن الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاو قال ثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خیثم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیه و هو اخذ بید على هذا امیر البراء و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخدول من خذله یمد بها صوته انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

وجه چهل و سوم

آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جناب امیر المؤمنین نیز روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته
خبرنا عبد الله بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۷

بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسين بن حفص الخثعمي حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير الكندي عن اسماعيل بن ابراهيم الهمданى عن أبي اسحاق عن الحارث عن على و عن عاصم بن ضمرة عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم شجرة انا اصلها و على فرعها و الحسن و الحسين ثمرتها و الشيعة ورقها فهل يخرج من الطيب الا الطيب و انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد المدينة فليات الباب

و روایت کردن خطیب در تاریخ بغداد حدیث مدینة العلم را باین سند از کفایة الطالب کنجی نیز واضح و ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالى

وجه چهل و چهارم

آنکه خطیب در تاریخ بغداد روایات متعدده از یحیی بن معین مشتمل بر تصحیح و اثبات این حدیث شریف نقل کرده و ستفن عليها انشاء الله تعالى فيما بعد

وجه چهل و پنجم

آنکه خطیب این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در کتاب المتفق و المفترق نیز روایت کرده چنانچه ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء گفته و عنه ای

عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدینة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخرجه الحكم فى المستدرک و الخطیب فى المفترق

و المتفق و مناقب باهره و مراتب فاخره و محامد زاهره و محاسن ظاهره خطیب بنابر افادات این حضرات بالاتر از انست که احاطه و احصای آن توان کرد نبذی از ان بر ناظر کتاب الانساب و ذیل تاریخ بغداد عبدالکریم بن محمد السمعانی و تاریخ کامل ابن اثیر جزری و اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه از ابو الموید محمد بن محمود خوارزمی و وفات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تتمة المختصر عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردى و سیر النبلاء و تذكرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام شمس الدین محمد بن احمد ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم استنی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن قاضی شعبه اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و فیض القدیر مناوی و شرح موهاب لدینی محمد بن عبد الباقی الزرقانی المالکی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی الشعالی المالکی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود شاهصاحب و اتحاف النباء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و آشکارست در اینجا بر بعض عبارات اکتفا می‌رود- مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته الحفاظ ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بن مهدی بن ثابت البغدادی المعروف بالخطیب صاحب تاریخ بغداد و غیره من المصنفات کان من الحفاظ المتقدین و العلماء المتبحرین و لو لم يكن له سوى التاریخ لکفاه فانه يدل على اطلاع عظیم و صنف قریبا من مائة مصنف و فضله اشهر من ان یوصف و اخذ الفقه عن ابی الحسن المحاملی و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۸

القاضی ابی الطیب الطبری و غيرهما و كان فقيها فغلب عليه الحديث والتاريخ ولد في جمادی الآخرة سنة اثنين و تسعين و ثلاثة أيام الخميس لست بقین من شهر و توفی في يوم الاثنين سبع ذی الحجۃ سنة ثلث و ستین و اربعمائه بغداد رحمه الله تعالى و قال

السمعاني توفى في شوال و سمعت ان الشيخ ابا اسحاق الشيرازي رحمه الله كان من جملة من حمل نعشه لانه انتفع به كثيراً و كان يراجعه في تصانيفه و العجب انه كان في وقته حافظ المشرق و ابو عمرو يوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب و ماتا في سنة واحدة كما سيأتي انشاء الله تعالى و ذكر محب الدين بن النجار في تاريخ بغداد ان ابا البركات اسماعيل بن سعد الصوفى قال ان الشيخ أبا بكر بن زهراء الصوفى كان قد اعد لنفسه قبراً الى جانب قبر بشر الحافي رحمه الله تعالى و كان يمضى إليه في كل أسبوع مرأة و ينام فيه و يقرأ فيه القرآن كله فلما مات ابو بكر الخطيب و كان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافي فجاء اصحاب الحديث الى أبي بكر بن زهراء و سأله ان يدفن الخطيب في القبر الذي كان قد اعد له نفسه و ان يؤثره به فامتنع من ذلك امتناعاً شديداً و قال موضع قد اعددته لنفسي منذ سنين يؤخذ مني فلما رأوا ذلك جاؤوا الى والدى الشيخ أبي سعد و ذكروا له ذلك فاحضر الشيخ أبا بكر بن زهراء و قال له أنا لا اقول لك اعطهم القبر ولكن اقول لك لو ان بشر الحافي في الاحياء وانت الى جانبه فجاء ابو بكر الخطيب يقعد دونك أكان يحسن بك ان تقعده على منه قال لا بل كنت اقوم و اجلسه مكانى قال فهكذا ينبغي ان يكون الساعة قال فطاب قلب الشيخ أبي بكر و اذن له في دفنه فدفونه إلى جانبه بباب حرب وقد كان تصدق بجميع ماله و هو ما ثنا دينار فرقها على ارباب الحديث و الفقهاء و الفقراء في مرضه و اوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب و وقف جميع كتبه على المسلمين و لم يكن له عقب و صنف اكثر من ستين كتاباً و كان الشيخ ابو اسحاق الشيرازي احد من حمل جنازته و قيل انه ولد سنة احدى و تسعين و ثلاثة و اربعين و رئيت له منامات صالحة بعد موته و كان قد انتهى إليه علم الحديث و حفظه في وقته هذا آخر ما نقلته من كتاب ابن النجار رحمه الله تعالى رحمة واسعة انتهي فهذا الخطيب المنيف* يروى هذا الحديث الشريف* بطرق عديدة ذات رفيق* و اسانيد سديدة مشيدة الرصيف* ارغاماً لكل جاحد عنيف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۳۹

و ايجاعاً لصدر كلّ منكر سخيف* و تدمير الترهات اهل التلقيق و التلقيف* و تبيير الخزعبلات اهل التزوير و التحريف* فالطاعن فيه موغل في موامي العدوان بالخبب و الوجيف* و الزاري عليه مسرع إلى مهاوى الطغيان بالذفف و الرفيف

وجه چهل و ششم

آنکه ابو عمر یوسف بن عبد الله المعروف بابن عبد البر النمری القرطبی حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در کتاب استیعاب در ترجمه جناب علی بن أبي طالب علیه السلام گفته و روی عنه صلی الله علیه قال انا مدینه العلم و علی باهها فمن اراد العلم فلیات من باهه انتهي فللہ در ابن عبد البر حیث احسن الى اهل الحق و برو نور عيون المؤقین و اقرو شرح صدور المؤمنین و سرو اخری من لهج باطال الحديث و اصرّ فارتکب اعظم جریئة و جرّو خدع اتباعه و اشیاعه بتزویق الخرافات و غزو اقحمهم فی الضلال القائد الى السعیر المصعد الحرج و الله العاصم عن غیة و الشزو هو الواقع عن زیغه و الصرس او بن عبد البر از نبهای کاملین و عظامی حاذقین و محدثین کبار و منقدین عالی فخار و اساطین معروفین افاق و اجله مشهورین حذاق سنیه است مناقب و محامد او بر ناظر و متبع انساب سمعانی و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر ابو الفداء و تتمة المختصر ابن الوردي و تذكرة الحفاظ و سیر النباء و عبر و دول الاسلام ذهبی و مرآة الجنان یافعی و روض المناظر ابن شحنه و طبقات الحفاظ ابن ناصر الدين دمشقی و طبقات الحفاظ سیوطی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و شرح مواهب لدنیه زرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد بدخشانی و بستان المحدثین خود مخاطب و ابجد العلوم و تاج مکل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست اکثر این عبارات در مجلد حدیث ولایت و حدیث طیر مذکور شده در اینجا اکتفا بر بعض عبارات می‌رود میرزا محمد بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر النمری الاندلسی ابو عمر المعروف بابن عبد البر احمد

الائمه ذكره في نسبة القرطبي وقال بضم القاف و سكون الراء و ضم الطاء المهملة و في آخرها الباء الموحدة هذه النسبة الى قرطبة و هي بلدة كبيرة من بلاد المغرب الاندلس و هي دار ملك السلطان خرج منها جماعة كثيرة من العلماء في كل فن قدما و حديثا و المشهور بالنسبة إليها ابو عمر يوسف بن عبد الله بن عبد البر النمرى الاندلسى القرطبي الحافظ كان اماما فاضلا كبيرا جليل القدر صنف التصانيف يروى عن أبي عبد الله محمد بن عبد الملك بن صيفون الرصافى انتهى و لم يورخ وفاته قلت مات سنة ثلث و ستين و اربعينا ارخها غير واحد و كان له يوم مات خمس و تسعون سنة و من شيوخه خلف بن القسم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۰

و عبد الوارث بن سفيان و ابو عمر بن الباقي و ابو الوليد بن الفرضي و جماعة روى عنه ابو محمد بن حزم و ابو على الغسانى و عبد الله الحميدى و طاهر بن مفوز الشاطبى و خلق و ذكره الذهبي و ابن ناصر الدين فى طبقات الحفاظ

وجه چهل و هفتم

آنکه ابو محمد حسن بن احمد بن موسى الغندجاني این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه از عبارت کتاب المناقب علامه ابن المغازلی که در وجه چهارم گذشته واضح و ظاهرست و ستفق علیها عنقریب ایضا انشاء الله تعالی و ترجمه ابو محمد غندجاني از کتاب الانساب معنی که مثبت نهایت و ثابت و جلالت و عظمت و نبالت اوست ان شاء الله تعالی در مجلد حدیث ثقلین مذکور و مسطور خواهد شد فهذا الغندجاني شیخهم الثقة الثبت المستانی* و مسندهم الفرد الفذالاني قد روی هذا الحديث المشید المبانی* و حدث بذلك الخبر الاطید المغانی* فلا يتصدی لرده الا الخاسر الخائب الجنی* ولا يتعرض لدفعه الا الجاحد المعاند الشانی* ولا يمتری فيه الا من خدعته کواذب الامانی* ولا يرتاب فيه الا من تاهت به مضلات العوانی

وجه چهل و هشتم

آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی این حدیث شریف را بطرق متعدد روایت نموده چنانچه در کتابمناقب جناب امیر المؤمنین عليه السلام گفتہ حدثنا ابراهیم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد الرحیم الھری و بالرملة قال حدثنا ابو الصلت الھری عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه

و نیز ابن المغازلی درمناقب گفتہ

قوله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم

اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعی رحمه الله بقراءتی عليه فاقر به سنہ اربع و ثلاثین و اربعینا قلت له اخبر کم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن برهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلی الله علیه وسلم بعضد علی فقال هذا امیر البرة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مدد بها صوته فقال انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأته ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج رحمه الله تعالی انا ابو بکر احمد بن ابراهیم بن الحسن بن شاذان البزار اذنا نا محمد بن حمید الملجمی انا ابو جعفر محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۱

محمد بن عمّار بن عطیة نا عبد السیلام بن صالح الھروی نا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباغنی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصطفیا حفص بن عمر العدنی نا علی بن عمر عن ایه عن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و لا توئی البيوت الا من ابوابها اخبرنا ابو منصور زید بن طاهر بن سیار البصری قدم علينا واسطا نا ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن داسه نا احمد بن عیید الله نا بکر بن احمد بن مقبل نا محمد بن الحسن بن العباس نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو القسم الفضل بن محمد بن عبد الله الاصفهانی قدم علينا واسطا إملاء فی جامعنا فی شهر رمضان من سنۃ اربع و ثلاثین و اربعمائة انا ابو سعید محمد بن موسی بن القصر بن شاذان الصیرفی بنیسابور انا ابو العباس محمد بن یعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحیم الھروی نا عبد السلام بن صالح نا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخبرنا الحسن بن احمد بن موسی انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشی نا علی بن محمد المقری نا محمد بن عیسی بن شعبۃ البرّار نا احمد بن عبد الله بن یزيد المؤدب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاری يقول سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول يوم الحديۃ و هو اخذ بضيع علی بن أبي طالب هذا امیر البررة و قاتل الفجرا منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النحوی رحمه الله تعالى فيما اذن لی فی روایته عنه ان ابا طاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی یحدثهم نا محمد بن عیید الله بن محمد بن عیید الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عیسی سنۃ عشر و ثلاثمائة نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم اللاحقی الصفار بالبصرة سنۃ اربع و اربعین و مائین نا ابو الحسن علی بن موسی الرضا قال حدثی ابی عن ایه جعفر بن محمد عن ایه عن جده علی بن الحسین عن ایه علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی انا مدینة العلم و انت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدینة الـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۲

من قبل الباب

انتهی فالحمد لله ذی المن الكامل وللفضل الشامل حيث ظهر من اعتمان ابن المغازلی لحافظهم البارع الفاضل و جهیزهم القارح البازل ان المکذب لهذا الحديث لاعب بدینه هازل و طارد لعقله عازل و لنسج العنكبوت غازل و فی اسفل الدرکات بعناده و شناسه و عتابه و وسواسه نازل و الموهن لذلک الخبر ناکب عن طريق الحق عادل و معرض عن سیل الصواب ناکل و موجف فی مغاری العدوان و اغلب بحیث لا ینجعه لوم لائم و عذل عاذل و مدائح عظیمه و مناقب فخیمه فضائل عالیه و فواضل غالیه و کمال ثقت و اعتبار و مزید اعتماد و اشتهر ابن المغازلی عمدۃ الكبار بر متبع کتب اعلام و احیار سنیه مخفی و مستر نیست انشاء الله المنعام نبذی از ان در بعض مجلدات آتیه بتفصیل مذکور خواهد شد

وجه چهل و نهم

آنکه ابو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه علامه ابن شهرآشوب علیه الرحمة در کتاب مناقب آل ابی طالب فرموده

قال النبي علیه السلام بالاجماع انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانیه طرق و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و ابن بطہ من ستة طرق و القاضی الجعابی من ستة طرق و ابن شاهین من اربعة طرق و الخطیب التاریخی من ثلاثة طرق و

یحيی بن معین من طریقین و قد رواه السمعانی و القاضی الماوردی و ابو منصور السکری و ابو المظفر سمعانی از افاحم فقهای معتمدین و اعظم نبهای مستندین سنیه بوده مآثر جلیله و مفاخر جمیله که این حضرات برای او ثبت می نمایند بر ناظر سیاق تاریخ نیسابور تصنیف عبد الغافر فارسی و کتاب الانساب عبدالکریم بن محمد السمعانی و تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین تصنیف عبدالکریم بن محمد الرافعی و وفیات الأعیان ابن خلکان و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام ذہبی و مرآۃ الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه عبد الوهاب بن علی السبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنی و طبقات شافعیه نقی الدین الاسدی و طبقات المفسرین شمس الدین الداودی المالکی و مدینۃ العلوم فاضل از نیقی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی واضح و لائحته بنا بر اختصار در اینجا بر بعض عبارات اختصار می روید - عبدالکریم بن محمد رافعی در تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین گفته منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله السمعانی التمیمی ابو المظفر ابن أبي منصور تفقه علی ایه علی مذهب ابی حنیفه رضی الله عنہ حتی برع فی الفقه ثم ورد بغداد و اجتمع بابی اسحاق الشیرازی و جری بینه و بین ابی نصر بن الصباغ صاحب الشامل مسئلہ احسن الكلام فيها ثم انتقل الى مذهب الشافعی رضی الله عنہ و کان الطريق قد انقطع من بغداد الى مکه بسبب استیلاء العرب فرکبت تلك السنّة جماعة فی البریة فاخذوا و اخذ جدی الى مکه الى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۳

ان خلصه الله تعالی و بقی بمکه الى وقت الموسی فی صحیۃ الشیخ ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی شیخ الحرم ذکر ذلك کله ابو سعد السمعانی سبطه و قال سمعت الکیا شهردار بن شیرویه بهمدان سمعت ابا القسم منصور بن احمد المنهاجی و سأله ابی يقول سمعت ابا المظفر السمعانی یقول کنت علی مذهب ابی حنیفه فاردت ان ارجع علی مذهب الشافعی فحججت فلما بلغت سمیراء رایت رب العزه فی المنام فقال لی عد إلينا يا ابا المظفر فانتبهت و علمت انه یريد مذهب الشافعی فرجعت إلیه و سمعت بعض مشایخی یقول کان جدک الامام ابو المظفر علی عزم ان یقيم بمکه و یجاور بها فی صحیۃ الامام سعد بن علی الزنجانی فرأی والدته لیله کانها کشفت عن شعرها الایض و قالت يا ابا المظفر بحقی علیک الارجعت الى مرو فانی لا اطیق فراقک فانتبهت متربدا و عزمت علی ان اشاور شیخی سعد بن علی فمضیت إلیه فاذا هو جالس فی الحرم و عنده من الزحام ما لم اقدر معه علی الكلام فلما قام و تفرق الناس تبعته الى باب داره فالتفت الى و قال يا ابا المظفر العجوز ینتظرک و دخل البيت فعرفت انه یتكلم علی ضمیری و رجعت مع الحاج و قال ابو الحسن عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی سیاق تاریخ نیسابور ابو المظفر السمعانی وحید عصره فضلا و طریقة من بیت العلم و الزهد و خرج فی شبایه الى الحج ثم لما عاد الى وطنه ترك طریقته الی ناظر عليها اکثر من ثلثین سنّة و تحول الى مذهب الشافعی رضی الله عنہ و اضطرب لذلك اهل مرو و تشوش العوام فخرج منها و صار الى طوس ثم قصد نیسابور و استقبله الاصحاب استقبلا عظیمة و كانت النوبه نوبه نظام الملک و عمید الحضرة ابی سعد محمد بن منصور و اکرموا مورده و عقد له مجلس التذکیر و استحکم امره و عاد الى مرو فعقد له مجلس التدریس فی مدرسه اصحاب الشافعی رضی الله عنہ و صنف الامام ابو المظفر التفسیر فی ثلث مجلدات و صنف فی الخلاف کتبًا مشهوره و سمع الحديث بمرو و نیسابور و جرجان و همدان و بغداد و صریفین و الحجاز و دخل قزوین فسمع بها الامام ابا حفص هبی الله بن زادان و ابا منصور محمد بن احمد بن زیتارة و ابا طاهر محمد بن علی بن یشكرو الشیرازی و

روی عنه ابو القسم اسماعیل بن محمد الحافظ و ابو نصر احمد بن عمر بن محمد الغازی و الائمه ابنا امام ابو سعد السمعانی بالاجازه العامه عن ابیه عن جده ابی المظفر ابنا ابو منصور محمد بن احمد بن زیتارة القزوینی بها ابنا ابو محمد عبد الله بن عبید الله بن یحيی المعلم ابنا ابو عبد الله الحسین بن اسماعیل ثنا سلم بن جناده ثنا ابن نمیر عن الاعمش عن حسین الخراسانی عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۴

أبى غالب عن أبى امامه قال استضحك رسول الله صلّى الله عليه و سلم ذات يوم فقيل له يا رسول الله ما لك تضحك فقال من قوم يساقون الى الجنة فى السلاسل

وبه عن الامام أبى المظفر ابنا ابو الفتح الدولابى بالرى فى داره ثنا احمد بن عبد الله الاصبهانى ثنا على بن محمد البجلى ثنا عبد الرحمن بن أبى يحيى الاصبهانى ثنا ابو صالح الاعرج باصبهان ثنا محمد بن هشام الثقفى ثنا نصر بن فضاله ثنا ابو معاویة عن صالح بن أبى الاخضر عن أبى الزبیر عن جابر قال قال رسول الله صلّى الله عليه و سلم الرزق اسرع الى البيت الذى فيه السخاء من الشفرة الى سنام البعير

وقال الامام ابو سعد انشدنا ابو الحسن محمد بن عبد الله بن عمر السيدى مذاكرة انشدنا القاضى الأسترآبادى انشدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمد السمعانى

خليلى ان وافيتما دارمية بذات الغضا فالجزع فالهضبات
انيخا على عهد قلوصيكما بها ولا تانيا في نهزة الفرقات
وقولا لها ان انتما تلقيانها تركتنا الذي تدررين في زفرات
من اليين في نار من الوجد في جوى فقيد قرار دائم الحسرة

توفي رحمه الله سنة تسع و ثمانين و اربعمائه و ازيدنيقي در مدینه العلوم در ذکر صنف ثانی ائمه شافعیه گفته منهم منصور بن محمد بن عبد الجبار ابو المظفر بن الامام أبى منصور السمعانى الرفيع القدر الشهير الذکر طبق الارض ذکره و عقب الكون ولد نشره سنة ست وعشرين و اربعمائه كان حنفيا ثم انتقل الى مذهب الشافعى لامور يطول ذكرها و جميع تصانيفه على مد الشافعى توفي سنة تسع وثمانين و اربعمائه بمرى انتهى فهذا السمعانى عالمهم الكبير* و جهذهم الشهير* قد روی هذا الحديث الخطير* الهامل بالافاصات كالصحاب المطير* فلا يحید عنه الا من اغتاله ايدي الاصلال والتغیر* و لا ينکل عنه الا من اخطفته احبل التخدیع و التزویر* و لا يقدح فيه الا من اشتري لنفسه التتبیب و التخسیر* و لا يطعن فيه الا من اجترم لاجله التدمیر و التتبیب

وجه پنجاهم

آنکه شیخ القضاۃ ابو علی اسماعیل بن احمد بن الحسین البیهقی این حدیث شریف را روایت کرده چنانچه سابقا از عبارت ماضیه کتاب المناقب اخطب خوارزم دانستی و شیخ القضاۃ از اکابر علماء فخام و اجله نبھاء عظام و موصوف بامام بن امام نزد منقادین این حضرات اعلام میباشد شطیری از مآثر شامخه و مفاخر باذخه او بر ناظر تاریخ کامل عز الدین ابن الاثير و مختصر فی تاریخ البشر ابو الفداء الایوبی و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و طبقات شافعیه تاج الدين سبکی و طبقات شافعیه جمال الدين اسنوى و روض المناظر ابن شحنه حلبي واضح و لائحته در اینجا بر بعض عبارات اکتفا میرود عز الدین ابن اثير در تاریخ کامل در وقایع سنه سبع و خمسمائه گفته و اسماعیل بن احمد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۵

بن الحسین بن علی ابو علی بن بکر البیهقی الامام ابن الامام و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و توفی بمدینه بیهق و لوالده تصانیف کثیره مشهوره و اسماعیل بن علی الایوبی در مختصر فی تاریخ البشر در وقایع سنه مذکوره گفته فی هذه السنة توفی اسماعیل بن احمد بن الحسین البیهقی الامام توفی بیهق و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و علامه ابن الوردى در تتمه المختصر در وقایع سنه مذکوره گفته فيها توفی اسماعیل بن الحسین البیهقی الامام ابن الامام بیهق و مولده سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و سبکی در طبقات شافعیه گفته اسماعیل بن احمد بن الحسین الخسروجردی شیخ القضاۃ ابو علی ولد الامام الجليل الحافظ أبى بکر البیهقی مولده بخسر و جرد سنه ثمان و عشرين و اربعمائه و سمع ابا و حفص بن مسروق و ابا عثمان الصابوني

و عبد الغافر بن محمد الفارسي و ناصر بن الحسين العمري و غيرهم روى عنه ابو القاسم بن السمرقندى و اسماعيل بن أبي سعد الصوفى و غيرهما تفقه على ابيه و تخرج به فى الحديث و سافر الكثير و دخل خوارزم فسكن بها مدة و ولى بها الخطابة و تدریس الشافعية و القضاة من وراء جيرون الذى كان برسم اصحاب الشافعى ثم سافر الى بلخ و اقام بها مدة ثم عاد الى يهق بعد ما غاب عنها نحو ثلث سنة و توفى بها جمادى الآخرة سنة سبع و خمسماهه انتهى فهذا ابو على البهقى شيخ القضاة عمدة احبارهم الدعاة قد روى هذا الحديث المقبول عند نقدة الرواية و حدث بهذا الخبر الثابت عند الحفاظ الوعاء فلا يتصدى لازرائه الا من سلك مسلك المارقين الشراء و لا ينتدب لتعيه الا من ركب قدة القاسطين الجفاء و لا يصمد احمله الا من امتنى صهوة العدون كالناكثين الغواة و لا يريد ابطاله الا من افترع ذروة الشتنان كالماردين الطغاء

وجه پنجاه و یکم

آنکه ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسره الهمدانی الدیلمی این حديث شریف را روایت نموده چنانچه در فردوس الاخبار که نسخه عتیقه آن بنظر خاکسار در کتبخانه مدینه منوره علی مشرفها آلاف سلام من الملک الغفار رسیده و تاریخ کتابت آن سبع عشر ذی القعده سنه خمس و سین و ثمانماهه بوده گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و شیرویه بن شهردار از اعاظم حفاظ عالی فخار و اجله محدثین جلیل الاقدارست و محاسن اثیره و محمد کثیره او بر متبع کتاب التدوین عبدالکریم بن محمد رافعی و طبقات شافعیه ابو عمرو عثمان بن عبد الرحمن الدمشقی المعروف با بن الصلاح و تذكرة الحفاظ و سیر النبلاء و عبر فی خبر من غبر ذهبی و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنونی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و روضة الفردوس سید علی همدانی و طبقات الحفاظ سیوطی و فیض القدیر مناوی و مقایل‌الاسانید ابو مهدی ثعالبی و کشف الطنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و غیر آن واضح و آشکارست و ستتفق علی ذلك فی المجلد

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۶

الاتی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و اشتهرار کتاب فردوس الاخبار مثل خود دیلمی عمدة الكبار از تصريحات اعاظم محققین والاتبار واضح و آشکارست از افاده خود دیلمی ظاهرست که هر گاه او اهل زمان خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حديث و اسانید آن اعراض کردند و جاھل معرفت صحیح و سقیم گردیدند و کتب و اسفاری را که ائمه دین قدیما و حدیثاً تصنیف کرده بودند و مسانیدی را که ایشان در فرائض و سنن و حلال و حرام و آداب و وصایا و امثال و موالع و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بقصص و احادیث محدوده الاسانید که نقله حدیث آن را نشناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقرونشده بود مشغول شدند و موضوعاتی که قصاص و وضع نموده بودند برای یافتن قطعیات در مجالس و طرقات طلب نمودند دیلمی بکمال حمیت ایمانی درین کتاب خود زیاده از دوازده هزار از احادیث صغیر از صحاح و غرائب و افراد و صحف مرویه ثبت نمود پس بنهایت وضوح ثابت شد که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بپایه معتمد و معتبر است که دیلمی آن را برای صرف اهل زمان خود از موضوعات و اکاذیب جمع نموده پس اگر گفته آید که حدیث مدینه العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در ان کتاب اندرجایفه معاذ الله از اکاذیب و موضوعاتی لازم آید که دیلمی عین غرض خود را فوت کرده باحتصار جریره عظیمه نشر موضوعات مستحق و بال و نکال شده باشد و از صدر مسند الفردوس پسر دیلمی واوضحت که دیلمی احادیث کتاب الفردوس را از مسمومات خود تخریج کرده و او متحقق متيقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث مسند است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعات ائمه اثبات ثبتست و نیز از ان واوضحت که آن کتاب نفیس عزیز

الوجود مصنون بهست و جامع می باشد غرر و درر نبویه و فوائد جمّه و محسن کثیره را صیت آن بافق رسیده و جماعت رفاق به تحفظ آن راغب گردیده و نیز از ان پیداست که در اسلام مثل آن کتاب تفصیلاً و تبیباً تصنیف نشده و از قدیم الایام ترسیفاً و ترتیباً بسوی آن سبقت نکرده شد گویا هر فصلی از ان فصول حقه مرواریدست که از لآلی منظومه و درر مکونه مملوست و یا طبله واشده عطارست که بنافهای مشک مشحونست و نیز از ان آشکارست که دیلمی بسیاری از عجائب اخبار و غرائب احادیث جمع کرده که در اکثری از کتب یافته نمی شود پس آن کتاب فی الحقيقة مثل فردوسست که حق سبحانه و تعالی در وصف آن می فرماید فیها ما تَشْتَهِيَ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّلُ الْأَعْيُنُ

و نیز از ان واضحست که در زمان پسر دیلمی نسخ آن متکثر گردید و در میان عباد بشهرت رسیده بود باین حیثیت که بلده از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی نماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواضیت می کردند و ائمه آن بر اشتراک آن اقبال و ملازمت می نمودند و فضای آن بر قرأت و حفظ آن مداومت داشتند و در ریاض محسن آن طواف و دوران می کردند و از ثمار فوائد آن اجتنا می نمودند پس سیر کرد آن کتاب مسیر شمس در هر بلده و هبوب کرد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۴۷

هبوب ریح در برو بحر و استحسان می کردند آن را ائمه و حفاظ و استفاده می نمودند از ان علماء و عواظ و استطابت می کردند آن را نخاریر فضلاً و ارتضا می نمودند آنرا اکیاس بلغاً بسبب نفاست آن و بدل می کردند ملوک غائب را در استکتاب آن برای خزانه های خود و از روپه الفردوس سید علی همدانی نمایانست که کتاب فردوس الاخبار بحری از بحور فوائد و کنزی از کنوز لطائف که مشحونست بحقائق الفاظ نبویه و مخزونست در حدائق فصول آن آثار مصطفویه و با وصف کثرة فوائد و شمول عوائد آن قریب بود که انوار آن منطقی و آثار آن منظمس گردد باین سبب استخراج نمود علی همدانی از قعر بحر آن اشرف جواهر آن را و چید از اغصان ریاض انفس زواهر آن را فثبت من روایة الدیلمی بعد لحظه ما سرده هو و ابنه و علی الهمدانی من فضائل کتابه انّ الحديث الشريف من الاحادیث التي هي مذکورة في مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمه الاثبات و انه من الغرر والدرر النبوية و الفوائد الجمة و المحسن الكثيرة و انه ممّا طئت به الآفاق و تنافست في تحفظه الرفاق الى غير ذلك من المحامد الجلية الباهرة و المفاخر العلية الزاهرة

وجه پنجاه و دوم

آنکه احمد بن محمد بن علی العاصمی حديث مدینه العلم را حتماً قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته برای اظهار مزید ثبوت و تتحقق آن را در مقام احتجاج و استشهاد آورده و روایت آن نیز بسند خود کرده و اثبات تعدد طرق نیز برای آن نموده چنانچه در زین الفتی در ذکر مشابهات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با انبیا علیهم السلام گفته ذکر مشابه اینا آدم علیه السلام اما آدم علیه السلام فانه قد وقعت المشابهة بين المرتضى وبينه عليه السلام بعشرة اشياء اولها بالخلق و الطينة و الثاني بالملك والمدة و الثالث بالصاحبة و الزوجة و الرابع بالتزویج و الخلعة و الخامس بالعلم و الحكمه و السادس بالذهب و الفتنه و السابع بالامر والخلافه و الثامن بالاعداء و المخالفه و التاسع بالوفاة و الوصيه و العاشر بالأولاد و العترة و در مقام تفصیل این مشابهات گفته و اما العلم و الحكمه فان الله تعالى قال لآدم علیه السلام و علم آدم الاسماء كلها

فضل بالعلم العباد المذین كانوا لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون و استحق بذلك منهم السجود له فكما لا يصير العلم جهلاً و العلم جاهلاً فكذلك لم يصر آدم المفضل بالعلم مفضولاً و كذلك حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة فربما يصير مفضولاً لأن العابد ربما يسقط عن درجة العبادة ان تركها معرضًا عنها او تواني فيها تغافلاً منها فيسقط فضله و لذلك قيل بالعلم يعلو و لا يعلى و العالم يزار و لا يزور و من ذلك وجوب الوصف لله سبحانه بالعلم و العالم و فساد الوصف له بالعبادة و العابد و لذلك من

على نبيه عليه السلام

بقوله و علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيمًا فعظم الفضل عليه بالعلم دون سائر ما اكرمه به من الخصال والأخلاق وما فتح عليه من البلاد والأفاق و كذلك المرتضى رضوان الله عليه فضل بالعلم والحكمة ففاق بهما جميع الائمة ما خلا الخلفاء الماضين رضى الله عنهم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١٤٨
اجمعين ولذلك

وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا على ملئ علمًا و حكمًا و ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلى الله عليه و سلم كان ذات ليلة في بيت أم سلمة فبكرت إليه بالغداة فإذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلى الله عليه و سلم إلى المسجد و أنا عن يمينه و ابن عباس عن يساره فقال النبي عليه السلام يا على ما أولا نعم الله عليك قال إن خلقني فاحسن خلقى قال ثم ماذا قال إن عرفني نفسه قال لم ماذا قلت و إن تعدوا نعم الله لا تحصوها قال فضرب النبي صلى الله عليه و سلم يده على كتفه وقال يا على ملئ علمًا و حكمًا ولذلك

قال النبي صلى الله عليه و سلم أنا مدينة العلم و على بابها
وفي بعض الروايات أنا دار الحكمة و على بابها أخبرني شيخي محمد بن احمد رحمة الله قال حدثنا ابو سعيد الرازى قال قرء على أبي الحسن بن محمد بن مهرويه القزويني بها في الجامع و أنا اسمع قال حدثنا ابو احمد داود بن سليمان بن وهب الفراء قال حدثني على بن موسى الرضا قال حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه محمد عن محمد بن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي ابن أبي طالب كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم أنا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

ولهذا الحديث طرق آخر نذكرها في فصل خصائص المرتضى رضوان الله إنشاء الله عز وجل

وجه پنجاه و سوم

آنکه نیز عاصمی این حديث شریف را بمعرض احتجاج آورده و آن را بحتم قول جناب رسالت مأب صلى الله عليه و آله و سلم دانسته چنانچه در زین الفتی در ذکر مشابهات جناب امیر المؤمنین عليه السلام با انبیاء عليهم السلام گفته ذکر مشابه داود ذی الاید صلوات الله و سلامه عليه و وقعت المشابهة بين المرتضى رضوان الله عليه و بين داود عليه السلام بثمانی اشیاء اولها بالعلم والحكمة و الثاني بالتفوق على اخوانه في صغر سنّه و الثالث بالمبارزة لقتل جالوت و الرابع بالغدر معه من طالوت الى ان اورثه الله ملکه و الخامس بالانه الحديد السادس بتسبیح الجوامد معه و السابع بالولد الصالح و الثامن بفصل الخطاب و عاش عليه السلام مائة سنّه و ملک اربعين سنّه و هو داود بن انسا و در مقام تفضیل این مشابهات گفته و اما فصل الخطاب فقوله تعالى و اتينه الحكمة و فصل الخطاب ذکر عن أبي موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكم بين الخصمین و قيل معناه اصابة الحجة و قيل معناه اما بعد تفصل کلاما بين کلامین و قيل هو

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ١٤٩

ان البينة على المدعى و اليدين على المدعى عليه و قيل هو ان يفصل القضاء بين المتخاضمين فكذلك المرتضى رضوان الله عليه اوتي من فصل الخطاب كما ذكرناه في معنى قوله عليه السلام أنا مدينة العلم و على بابها

و في فصل قضايه

وجه بنجاه و جهار

آنکه نیز عاصمی این حديث را شاهد تسمیه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین عليه السلام را بباب مدینه العلم دانسته و آن را در این مقام بسند دیگر روایت نموده چنانچه در زین الفتی در ذکر اسمائی جناب امیر المؤمنین عليه السلام گفته و اما الاسماء التي سماه بها رسول الله صلی الله عليه سوی ما ذكرناها فانها سید العرب و سید البرة و قاتل الفجرة و العیسوب و الصدیق الاکبر و الفاروق و العضد و فارس العرب و سيف الله و قاتل الناكثین و المارقین و القاسطین و مولی کل مؤمن و مؤمنه و الرفیق و شیخ المهاجرین و الانصار و ابن العم و الختن و اللحم و الدم و الشعرا و البشر و مفرج الكلب و اسد الله و الوصی و خیر الوصیین و خیر الاوصیاء و سید المسلمين و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و الخلیل و الوزیر و الخلیفة و منجز الموعود و قاضی الدین و باب مدینه العلم و باب دار الحکمة و ولی الله و السعید و الصالح و الذائد و در مقام تفصیل این اسماء گفته و اما بباب مدینه العلم فانه اخبرنا ابا زکریا رحمة الله قال فيما اجاز لنا

ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بکر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال حدثنا ابو الصلت الھروی قال حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه انا مدینه العلم و على بابها
انتهی فالحمد لله العاصم من الردى و الضلاله* الهادی الى نهج الصواب باوضح الدلالة* حيث ثبت من احتجاج العاصمی الحائر للشرف و النبلاء و روایته لهذه الخبر المأثور المحفوف بالجلالة* ان الحديث الشريف من احادیث معدن الرساله* و الاخبار الثابتة عند ارباب العلم الموصوفين بالفضل و المثاله* فرمیه بالکذب و الاختلاق صنیع الجاحدين المنهمکین فی الغی و النذاله* و وسمه بالزور و الافتعال دیدن المعاندین المستهترین بسوء النسبه و القائله

وجه بنجاه و بنجم

آنکه ابو المجد مجدد بن آدم الشهیر بالحکیم السنائی حديث مدینه العلم را حتما و جزما و یقینا مکرر ثابت کرده چنانچه در کتاب حديقة الحقيقة و الشريعة و الطريقة در عنوان مدح جناب امیر المؤمنین عليه السلام گفته فی مناقب زوج البطل و ابن عم الرسول أبی الحسن ع و الحسين ع المبارز الکرار غیر الفرار غالب الجيش سید المهاجرین و الانصار امیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه

من احب علیا فقد استمسک بالعروة الوثقى
الذی انزل الله تعالى فی شانه إِنَّمَا وَلِيُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۰
يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ و قال النبي عليه السلام انا مدینه العلم و على بابها

و قال يا علی انت منی بمتزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی
و قال صلی الله عليه و آله و سلم اللھم وال من والا و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله
و قال من كنت مولاہ فعلى مولاہ

و قال جابر بن عبد الله رضی الله عنہما دخلت عائشة رضی الله عنها و عن ایهها عن النبي صلی الله عليه و سلم فقال يا عائشة ما تقولین فی امیر المؤمنین علی بن أبی طالب کرم الله وجهه فاطرقت مليا ثم رفعت راسها فقالت بیتبین
إذا ما التبرحک على المحک تبین غشه من غير شک

وفينا الغش والذهب المصفى على بيتنا شبه المحك

ونيز در حديقه در ضمن اشعار مدح آن جناب گفته آل یس شرف بدو دیده ايزد او را بعلم بگزیده مر نبی را وصی و هم داماد جان پیغمبر از جمالش شاد کتب نادیده خوانده بود بدل علم هر دو جهان ورا حاصل بفصاحت چو او سخن گفتی مستمع زان حدیث در سقی لطف او بود لطف پیغمبر عنف او عنف شیر شرزه نرخوانده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم علمدارش و بعد اثبات الحکیم السنائی المسمی بالمجدد هذا الحديث الشريف المشهور المؤید بعدة شهود لا يطله ولا ينکره الا کل مبغوس مصروف عن الانصاف مردو دولا - يستریب فيه الا الناصب الشاحن الحقودو المبغض الصاعن العندو الحمد لله الودوعلى ظهور الحق المحمودو زهوق الباطل المنکود و مکارم وضیه و محاسن سنیه حکیم سنائی بر ناظر نفحات الانس من حضرات القدس تصنیف عبد الرحمن بن احمد الجامی و تذکره دولتشاه بن بختیشه السمرقندی و جامع السلاسل مجد الدين علی بن ظهیر الدین بن محمد البخشانی و غیر آن واضح و لائحت و از دلائل واضحه و براهین لائحة رفعت قدر و شموخ فخر و نهایت مقبولیت و اعتماد و غایت ممدوحیت و استناد سنائی آنست که خود مخاطب درین کتاب تحفه حکیم سنائی را از کباری سنیان و مقبول اهل سنت وانموده و او را از جمله بزرگوارانی که بناء کارشان و نامدار اینکه شریعت و طریقتشن از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت محدود فرموده چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه می فرماید کید سی و ششم آنکه یک دو بیت در اشعار کبراء سنیان الحق نمایند بمضمونی که صريح در تشیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان وزن و قافیه و نعت مصنوع و منحوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر خفت و خجالت خود این ایيات را حذف و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال ایشان رو داده و باشعار امام شافعی نیز قدمای ایشان سه بیت الحق کرده اند اشعار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۱

امام شافعی این ست

يا راكبا قف بالمحبب من مني و اهتف بساكن خيفها و الناهض -

سحرا إذا فاض الحجيج الى مني فيضا كملطم الفرات الفائض

ان كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان اني رافضي

و غرض امام شافعی از این ایيات مقابله نواصیست که بسبب حب اهل بیت مردم را نسبت بر رفض می کردند و حالا در بعض کتب شیعه این سه بیت دیگر که صريح در تشیع اند نیز بانها ملحق ساخته نقل کرده اند و بدان بر تشیع امام شافعی تمسک جسته قف ثم ناد بانی لمحمد و وصیه و بنیه لست بیاغض اخبرهم انى من النفر الْبَذِى بولـه اهل الـبـیـت لـیـس بـنـاقـض و قـل اـبـن اـدـرـیـس بـتـقـدـیـم الـذـی قـدـمـتـمـوـه عـلـی عـلـیـ ما رـضـیـ و فـرـقـ در نـعـتـ اـیـیـاتـ و اـیـیـاتـ اـمـامـ شـافـعـیـ نـزـدـ مـاـهـرـانـ عـرـیـتـ اـظـهـرـ مـنـ الشـمـسـتـ و اـیـنـ کـیدـ اـیـشـانـ بـغـایـتـ پـوـچـ سـتـ زـیـرـاـ کـهـ بـنـایـ کـارـ اـیـنـ بـزـرـ گـوـارـانـ وـ شـرـیـعـتـ وـ طـرـیـقـتـ اـیـنـ نـامـدـارـانـ اـزـ سـرـ تـاـ قـدـمـ برـ مـذـهـبـ اـهـلـ سـنـتـ بـیـکـ دـوـ شـعـرـ کـذـائـیـ اـیـشـانـ رـاـ شـیـعـیـ گـمـانـ کـرـدـنـ اـزـ اـطـفـالـ مـکـتبـ هـمـ نـمـیـ آـیـدـ اـنـتـهـیـ وـ نـیـزـ مـخـاطـبـ جـلـیـلـ حـکـیـمـ سنـائـیـ رـاـ اـزـ جـمـلـهـ مـحـقـقـیـنـ دـوـ شـعـرـ کـذـائـیـ اـیـشـانـ رـاـ شـیـعـیـ گـمـانـ کـرـدـنـ اـزـ اـطـفـالـ مـکـتبـ هـمـ نـمـیـ آـیـدـ اـنـتـهـیـ وـ نـیـزـ مـخـاطـبـ جـلـیـلـ حـکـیـمـ سنـائـیـ رـاـ اـزـ جـمـلـهـ مـحـقـقـیـنـ شـمـرـدـهـ باـسـتـ شـهـادـ اـزـ کـلامـ اوـ رـاهـ تعـظـیـمـ وـ تـفـحـیـمـ اوـ سـپـرـدـهـ چـنـانـچـهـ درـ آـخـرـ تـفـسـیرـ فـتـحـ العـزـیـزـ گـفـتـهـ وـ نـیـزـ بـعـضـیـ اـزـ مـحـقـقـانـ نـوـشـتـهـ اـنـدـ کـهـ اـبـدـایـ قـرـآنـ بـلـفـظـ باـسـتـ وـ اـنـتـهـیـ اوـ بـلـفـظـ سـیـنـ اـیـنـ هـمـهـ اـشـارـهـ بـآـنـسـتـ کـهـ قـرـآنـ مـجـیدـ درـ کـوـنـیـنـ بـسـتـ چـنـانـچـهـ حـکـیـمـ ثـنـائـیـ فـرـمـودـهـ است

اول و آخر قرآن ز چه با امد و سین یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بست

انتهی* کمال حیرتست که مخاطب فهیم حکیم سنائی را از جمله محققین علماء می داند و بذکر نکته لطیفه ازو تزین کتاب خود می نماید و باز بر اثبات او حدیث مدینه العلم را بحتم و جزم گوش نمی نهد و ببطال و تکذیب و ایراد مثل معیب در ذم توهین و

ازراء و تهجین آن داد اظهار کمال اسلام و حسن اعتقاد خود نزد ارباب ایمان و ایقان می دهد و محتجب نماند که کتاب حدیقه الحقيقة را مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الطعون باین عنوان ذکر کرده حدیقه الحقيقة و شریعه الطریقہ المعروف بفخری نامه فارسی منظوم لابی مجد بن آدم الشهیر الحکیم السنائی المتوفی سنة ٥٢٥ خمس و عشرين و خسمائة نظمه من بحر الخفیف لبهرام شاه القونوی السبکتکینی و رتب علی عشرين بابا فی التوحید و کلام الله و نعت الرسول و فضل الصحابة و الخلفاء و فضل السیدین الشهیدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٥٢

و الامامین ابو حنیفة و الشافعی و العقل و الشعور و القلب و العشق و العلّم و العشق و القلب و التصوف و صفة البشر و الشیخوخة و غور الغفلة و الحکمة و الشهوة و صنعة الافلاک و الریبع و مدح بهرام شاه و مدح ولده دولت شاه و الحکم و الامثال فرغ من نظمه سنة ٥٢٣ اربع و عشرين و خسمائة و در آخر نسخه عتیقه حدیقة الحقيقة که پیش نحیف حاضرست این عبارت مرقوم می باشد قد وقع الفراغ من تمثیلی هذه النسخة المتبرکة المیمونة المعتمدة المعیدة الرشیدة العلیة الجلیة المشتملة على الآیات القرآییة و الاحادیث البویة و الاقوال الصفیة و الكلمات الزکیة الکافیة لحل المشکلات الوافیة لبيان العویصات الكافله لتبيان انواع التشییهات و اصناف الاستعارات المحتویة على سلاسه الالفاظ البدیعه و نفاسه المعانی المنیعه المنظومة بنظم ينشر عقد اللؤلؤ من انتظام بدائعها المنشورة بشیر ينتظم سلک الخجل للورد عند ابتسام روائعها الموصوفة المعروفة المسماة بحدیقة الحقائق الكاشفه قناع الدقايق المنسوبة الى الامام الهمام مقبول الخواص و العوام غمام المعرفة مطر الرحمة المفضل بالفضائل الإنسیة و الشمائیل القدسیة المختص بالموهاب الجلیة و المراتب العلییة المتأدبه بآداب الاخیار ذوی الابصار المھذب باطوار الاحرار و الابرار العالم بفصاحة القرآن و بلاغته الماهر بطائف الفرقان و براعته الواقع فن اللغة و المعانی و الفقه الحکیم المداوی امراض قلوب الابریض و الاکمه الذاکر فی مصنفه المنه و التحیید و التزییه و التوحید و المبین نعت خیر البریة و آلہ التقییة و اصحابه النقیة و احبابه الزکیة الواصف للعقل و العقلاء و العلم و العلماء المادح للعشق و اهل العرفان الدام للغفلة و النسیان اللذین یستولیان علی الانسان المخبر حالات الاعداء و الاحباب الكاشف احوال الاغیار و الاصحاب المتبیه کیفیات الحرکات السماویة المداح للسلطانین الجامعین للكمالات الانسانيه الفاخر التصییف نادر التالیف الا و هو شمس سماء الرافعه قمر افلاک الكرامة ممدوح الفصحاء محمود البلغا تاج الادباء سراج العرفاء العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق الحذوق الحکیم الالهی فخر العارفین حضرت حکیم سنائی الغزنوی نوره الله مرقده و برد الله مضجعه و هو المذی و صفة سلطان العارفین وارث حقائق کمل المرسلین معشوق الاولین و الآخرين سیدنا و مولانا جلال الحق و الدين محمد بن محمد بن الحسین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٥٣

البکری البلخی الرومی زین الله صدور السالکین بطائفه البهیة و نور قلوب العارفین بمعارفه الشهیدیه فی المنشوی الاولی الاعلوی المعنوی افاض الله علینا من انوار عباراتهما السنیة و وقفنا لاقتباس اسرار اشاراتهما الشهیدیه فی التاریخ السابع من شهر ربیع الاول فی سنئه التسعین و الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی صاحبها افضل الصلوات و اکمل التحیات فی البلدة المتبرکة المسماة بفیشاء و رصانه الله تعالى عن الكسور و الفتور فی سبعة و اربعين يوما بید اضعف عباد الله القوى المتنین المستعنین فی كل الامور من الله المستعان الغفور قیام الدين القاضی العثماني حفظه الله تعالى عن الوساوس الشیطانی و اوصله الى المقام العرفانی و اغناه عن لذائذ الدهر الفانی بن القاضی صلاح بن القاضی شهاب الدين بن القاضی محمد بن القاضی شمس الدين بن القاضی عالم بن القاضی نجم الدين بن القاضی ابو الفضل بن القاضی تاج الدين بن القاضی اسماعیل المعروف بنجم الدين بن القاضی معروف بن القاضی شمس الدين الذي قرر له و فوضه امیر زمانه و سلطان اوانه خدمۃ قضاة القصبة المتبرکة المسماة بامیهی دونکر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بلکھنی المضافة الى المدینة المشهورہ بارده بن الشیخ صلاح الدين الذي جاء من الولایة و توطن فی القصبة المعروفة المسماة

بستر که و کان ولیا من اولیاء الله عز و جل بن الشیخ اسماعیل بن سلطان العارفین زبدة السالکین وارت حقائق کمل المرسلین معشوق الاولین و الآخرين حضرت ابو الحسن سری السقطی بن المغلس بن ابان بن امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنہ و لمغلس ابان جباره و هو محدث مشهور و سری السقطی المشهور بالکمالات فی الآفاق برد الله مضجعهما و نور الله ضریحهما استنسخت من النسخه المتبرکه المصححة التي كانت مملوکة لغطريف الدوران حلحل الاوان نبھه الدهر صفوۃ العصر معدن الخلق و الاحسان مخزن الفتوه و الامتنان مقبول جناب الملك العزيز المنان المختص بالمواهب الجلية و المراتب العلية محمد جان سلمه الله تعالى ما دار الليالي و الايام و كرر الشهور و الاعوام بحرمة النبي و آله الكرام

وجه پنجاه و ششم

آنکه ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فنا خسر الدیلمی حدیث مدینه العلم را در مسند الفردوس روایت کرده انفا دانستی که شیرویه دیلمی این حدیث را در کتاب الفردوس آورده و مسند الفردوس کتابیست عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۴

که شهردار دیلمی در ان احادیث کتاب الفردوس والد خود را معه اسانید ذکر کرده چنانچه علامه مناوی در فیض القدیر گفته فر الدیلمی فی مسند الفردوس المسمی بما ثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب و الفردوس للاماام عماد الاسلام أبي شجاع الدیلمی الفه مخدوف الاسانید مرتبا على الحروف ليسهل حفظه و اعلم بازائفها بالحروف للمخرجين كما مر و مسنده لولده سید الحفاظ أبي منصور شهردار بن شیرویه خرج سند كلّ حدیث تحته و سماه ابانية الشبهة فی معرفة كيفية الوقوف على ما فی كتاب الفردوس من علامات الحروف و فضائل جلیله و محمد جزلیه شهردار دیلمی بر ناظر کتاب المناقب اخطب خوارزم و کتاب العبر ذهبي و طبقات شافعیه تاج الدين سبکی و طبقات شافعیه جمال الدين اسنوی و طبقات شافعیه تقی الدين اسدی و مقالید الاسانید ابو مهدی ثعالبی و بستان المحدثین خود مخاطب و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحته و کافیست برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققوں و اعاظم منقادین این حضرات او را بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که بمصدق کل الصید فی جوف الفرات او را می ستایند و لیس بعازب عن المعنون الناقد، المبرم من الاتقان للمعاقد، ان الطاعن فی مرویات مثل هذا العلم الواقد، عادم للرأی فاقد، و القادح فیها مضطغن لزیغه حاقد، و المرتاب فیها غار فی سنة الغفلة راقد،

وجه پنجاه و هفتم

آنکه عبدالکریم بن محمد بن منصور بن محمد التمیمی السمعانی حدیث مدینه العلم را بیقین و جزم و قطع و ختم ثابت کرده که بلا تردد و ارتیاب علی رغم المنکرین الاوشاب جناب امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من الملك الوهاب را بلقب مبارک باب مدینه العلم یاد کرده چنانچه در کتاب الانساب که نسخ عدیده ان بعنایت رب الارباب بنظر این خادم طلاب رسیده می فرماید الشهید بفتح الشین المعجمة و کسر الهاء و سکون الياء المعجمة ب نقطتين من تحتها و فی آخرها الدال المهملة اشتهر بهذا الاسم جماعة من العلماء المعروفین قتلوا فعرفوا بالشهید اولهم ابن باب مدینه العلم و ریحانة رسول الله الشهید بن الشهید الحسین بن علی سید شبان اهل الجنّة و کان یکنی ابا عبد الله انتهی بقدر المطلوب فالحمد لله المنان، حيث وضح الحق و بان، و ظهر منانه احتجاج ارباب الایمان، و رزانه استدلال اصحاب الایقان بهذا الحديث العلی الشأن النیر البرهان، و لا اظنّ ان احداً من حظى بالفهم و الامان، يستریب بعد سماع کلام علامه سمعان، فی کذب حلفاء الاضفان، و بهت ذوى الحقد و الشنآن، الّذين تهالکوا علی تکذیب ارشاد المبعوث الى الانس

والجان، صلاة الله وسلامه عليه وآلله ما اختلف الملون،

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۵

و جلائل فضائل و عقائل فواضل و زواخر مفاخر و فواخر مآثر سمعانی نزد اکابر منقدین قوم زیاده از انسنت که استیفای ان توان کرد شطری از ان بر ناظر تاریخ کامل و مختصر الانساب ابن اثیر و تاریخ محب الدین ابن النجار و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی و تتمه المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى و تذكرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه تاج الدين سبکی و طبقات شافعیه جمال الدين اسنوی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدين و طبقات شافعیه تقی الدين اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسین دیاربکری و مدینة العلوم فاضل ازینی و کشف الظنون مصطفی بن عبد الله القسطنطینی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بدخشانی و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی و محتجب نیست نظر باختصار در اینجا بر بعض عبارات اقتصار می‌رود- شمس الدین محمد بن احمد ذهبی در تذكرة الحفاظ گفته السمعانی الحافظ البارع العلامه تاج الاسلام ابو سعد عبد الكریم بن الحافظ تاج الاسلام معین الدین ابی بکر محمد بن العلامه المجتهد ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر التمیمی السمعانی المروزی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنّة ست و خمسماّة و حمله والده الى نیسابور فی آخر سنّة تسع فلحق بحضوره المعمّر عبد الغفار بن محمد الشیزری و عبیدة بن محمد القسری و عده و حضر بمنصورة على ابی منصور محمد بن على بالقلة الکراعی فمات ابوه سنّة عشر و تربی مع اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه ثم حجب إلیه هذا الشأن و عنی به و رحل إلى الاقالیم النائية و سمع من ابی عبد الله الفراوی و زاهر الشحامی و طبقتهما بنيساپور و الحسین بن عبد الملک الخلال و سعید بن ابی الرجاء و طبقتهما باصبهان و ابی بکر محمد بن عبد الباقی الانصاری و طبقته بغداد و عمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة و ابی الفتح المصیصی بدمشق و بیخاری و سمرقند و بلخ و عمل المعجم فی عدة مجلدات و كان ذکیا فهما سریع الكتابة مليحها درس و افتی و وعظ و املی و کتب عنمن دب و درج و کان ثقة حافظا حجۃ واسع الرحمة عدلا دینا جميل السیرة حسن الصحبة کثیر المحفوظ قال ابن النجار و سمعت من يذكران عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ و هذا شیء لم یبلغه احد و کان مليح التصانیف کثیر الشیء و الاسانید لطیف المذاہ طریقا حافظا واسع الرحمة ثقة صدوقا دینا سمع منه مشایخه و اقرانه و حدث عنه جماعة قلت روی عنه ولدہ عبد الرحیم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۶

مفتقی مرو ابو القسم بن عساکر و ابنه القاسم و عبد الوهاب بن سکینه و عبد الغفار بن منینا و ابو روح عبد المعز بن محمد الھروی و ابو الضوئ شهاب السیدوانی و الافتخار عبد المطلب الحلبی و ابو الفتح محمد بن محمد الصائغ و خلق ذکر تصانیفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذیل على تاریخ الخطیب اربعمائۀ طاقة تاریخ مرو خمسماّة طاقة ادب الطلب مائۀ و خمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس و عشرون طاقة الاملاء والاستملاء خمس عشره طاقة معجم البلدان خمسون طاقة الشیوخ ثمانون طاقة تحفة المسافر مائۀ و خمسون طاقة الھدایة خمس و عشرون طاقة عز الغرلة سبعون طاقة الادب و استعمال الحسب خمس طاقات المناسک ستون طاقة الدعوات اربعون طاقة الدعوات النبویة خمس عشره طاقة غسل الیدين خمس طاقات افانین التسابین خمس عشره طاقة دخول الحمام خمس عشره طاقة صلاة التسبیح عشر طاقات التحایا ست طاقات تحفة العید ثلاثة طاقة فضل الذیل خمس طاقات الرسائل و الوسائل خمس عشره طاقة صوم الایام البیض خمس عشره طاقة طلوع الاحباب خمس طاقات التجییر فی المعجم الكبير ثلاثة طاقة فرط العوام الى ساکنی الشام خمس عشره طاقة مقام العلماء بین یدی الامراء احدی عشره طاقة المساواة و المصافحة ثلاثة طاقة ذکری حیب رحل و بشری مشیب نزل عشرون طاقة اللیالی الخمسمائۀ مائتا طاقة فوائد الموائد مائۀ طاقة فضل الھر ثلاثة طاقات وفیات المتأخرین خمس عشره طاقة الامالی ستون طاقه بحار بحور النجاري عشرون طاقه تقديم الجفان الى الضیفان سبعون طاقه

صلةً الصحي عشر طاقات الصدق في الصدقة الربح في التجارة رفع الارتياب عن كتابة الكتاب اربع طاقات النزوع الى الاوطان خمس و ثلاثون طاقة تخفيف الصلة في طاقتين لقيه المشتاق الى ساكن العراق اربع طاقات من كنيه ابو سعد ثلاثون طاقة فضائل الشام طاقتين فضل ياسين في طاقتين وقد ذهب ابو سعد الى بيت المقدس وزراره والنصارى يومئذ ولاته و ذكر في كتاب التجير ترجم شيوخه ففادوا جاد طالعته مات في ربيع الاول سنة اثنتين و ستين و خمسماهه بمرو و له ست و خمسون سنة و نيز ذهبي در عبر في خبر من غير در وقائع سنة اثنتين و ستين و خمسماهه گفته ابو سعد السمعانى تاج الاسلام عبد الكريم بن محمد بن منصور المروزى محدث المشرق و صاحب التصانيف الكبيرة و الرحالة الواسعة عاش ست او خمسين سنة سمع حضورا من السيورى و أبي منصور الكراعى رحل بنفسه و له ثلات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۷

وعشرون سنة فسمع من الفراوى و طبقته بنىسابور و هراء و بغداد و اصبهان و دمشق و له معجم شيوخه في عشر مجلدات و كان حافظا ثقة مكثرا واسع العلم كثير الفضائل ظريفا لطيفا متجملا نظيفا نبيلا شريفا توفى في غرة ربيع الأول بمرو

وجه پنجاه و هشتم

آنکه ابو المؤید موفق بن احمد بن اسحاق الخوارزمی المکی المعروف باخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم ثابت دانسته لقب باب المدینه را از جمله القاب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب المناقب که نسخ عدیده آن از نظر قاصر گذشته بعد ذکر کنای آن جناب گفته الالقاب له هو امیر المؤمنین و یوسوب الدین و المسلمين و میر الشرک و المشرکین و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و مولی المؤمنین و شیعه هارون و المرتضی و نفس الرسول و اخوه و زوج البتوی و سیف الله المسنول و ابو السبطین و امیر البراء و قاتل الفجرة و قسمیم الجنۃ و النار و صاحب اللواء و سید العرب و خاصف النعل و کاشف الکرب و الصدیق الکبر و ابو الریحانیین و ذو القرنین و الہادی و الفاروق و الوعی و الشاھد و باب المدینه و بیضه البلد و الولی و الوصی و قاضی دین الرسول و منجز و عده

وجه پنجاه و نهم

آنکه اخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بسند خود روایت نموده و بر غرارت علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام با آن احتجاج فرموده چنانچه در فصل سابع کتاب المناقب که معقود برای بیان غرارت علم جناب و تبیین این معنی که آن جناب اقضی الاصحاب است گفته

خبرنا الشیخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علی بن احمد العاصمی الخوارزمی قال اخربنا شیخ القضاۃ اسماعیل بن احمد الوعاظ قال اخربنا ابو بکر احمد بن الحسین البیهقی قال اخربنا ابو الحسن محمد بن الحسین بن داود العلوی رحمه الله قال اخربنا محمد بن محمد بن سعد الھروی الشعراںی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامی قال حدثنا ابو الصلت الھروی قال حدثنا ابو معاویہ عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

وجه شصتم

آنکه میر اخطب در فصل ثالث فصل سادس عشر کتاب المناقب گفته روی ان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ارسل الى معاویة رسله الطراح و جریر بن عبد الله البجلي و غيرهما قبل مسیره الى صفين و

كتب إليه مرة بعد أخرى يتحج عليه ببيعة أهل الحرمين له و سوابقه في الإسلام لثلا. يكون بين أهل العراق و أهل الشام محاربة و معاوية يعتل بدم عثمان و يستغوي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۸

بذلك جهال أهل الشام و اجلال العرب و يستميل طلبة الدنيا بالأموال و الولايات و كان يشاور في اثناء ذلك ثقاته و اهل مودته و عشيرته في قتال على عليه السلام فقال له اخوه عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمرو بن العاص فانه قريع زمانه في الدهاء و المكر يخدع ولا يخدع و قلوب اهل الشام مائلة إليه فقال معاوية صدقت ولكن يحب علينا فاخاف ان لا يجيئني فقال اخدعه بالأموال و مصر فكتب إليه معاوية من أبي سفيان خليفة عثمان بن عفان امام المسلمين و خليفة رسول رب العالمين ذى التورين ختن المصطفى على ابنته و صاحب جيش العشرة و بثر رومة المعدوم الناصر الكثير الخاذل المحصور في منزله المقتول عطشا و ظلما في محاربه المعدب باسياف الفسقة إلى عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم و ثقته و امير عسکره بذات السلسل المعظم رايه المفحّم تدبیره اما بعد فلن يخفى عليك احتراق قلوب المؤمنين و ما اعيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان و ما ارتكب به جاره حسدا و بغيانا بامتناعه من نصرته و خذلانه اياه و اشلاءه الغاغة عليه حتى قتلوه في محاربه فيها لها من مصيبة عمت جميع المسلمين و فرضت عليهم طلب دمه من قتله و انا ادعوك الى الحظ الا-جزل من الثواب و النصيب الاوفر من حسن المآب بقتال من آوى قتلة عثمان و احله جنة الماوی فكتب إليه عمرو من عمرو بن العاص صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم الى معاوية بن أبي سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته و فهمته فاما ما دعوتني إليه من خلع ربقة الاسلام من عنقي و التهور في الضلاله معك و اعانتي اياك على الباطل و اختراط السيف على وجه على ابن أبي طالب عليه السلام و هو اخو رسول الله صلى الله عليه وسلم و وصييه و وارثه و قاضى دينه و منجز وعده و زوج ابنته سيدة نساء اهل الجنة ابو السبطين الحسن و الحسين سيدى شباب اهل الجنة و اماما قلت من انك خليفه عثمان فقد صدقت و لكن تبين اليوم عزلك عن خلافته وقد بوع لغيره و زالت خلافتك و اماما عظمتني و نسبتني إليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم و اني صاحب جيشه فلا اغتر بالتركية و لا اميل بها عن الملة و اماما نسبت ابا الحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم و وصييه الى الحسد

و البغي على عثمان و سميت الصحابة فسقة و زعمت انه اشلاهم على قتله فهذا غواية ويحك يا معاوية

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۵۹

اما علمت ان ابا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم و بات على فراشه و هو صاحب السبق الى الاسلام و الهجرة

و

قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم هو مني و انا منه و هو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدى و قد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدير خم الا من كنت مولاه فعلی مولاہ اللہم وال من والاه و عاد من عاده و انصر من نصره و اخذل من خذله و هو الذي قال فيه عليه السلام يوم خير لاعظين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و هو الذي قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم ايتها باحث خلقك إليك فلما دخل إليه قال و التي و التي و قد قال فيه يوم النظير على امام البررة و قاتل الفحرة منصور من نصره مخذول من خذله و قد قال فيه على ولیکم من بعدى

و اکد القول عليك و على جميع المسلمين و

قال اني مختلف فيکم الشقین كتاب الله عز و جل و عترتی

و قد قال انا مدینہ العلم و على بابها

و قد علمت يا معاوية ما انزل الله تعالى من الآيات المتلوّات في فضائله التي لا يشتراك فيها احد كقوله تعالى يُوْفُونَ بِالنَّدْرِ

إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمَنْ يُؤْتُونَ الزَّكَةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُو شَاهِدٌ مِنْهُ
رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ

و قال الله تعالى لرسوله عليه السلام قُلْ لَا أَشِئُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُربَى و قد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى ان يكون سلمك سلمى و حربك حربى و تكون اخى و ليلى فى الدنيا و الآخرة يا ابا الحسن من احبك فقد احبنى و من ابغضك فقد ابغضنى و من احبك ادخله الله الجنة و من ابغضك ادخله الله النار و كتابك يا معاویة الذى كتب هذا جوابه ليس مما ينخدع به من له عقل او دين و السلام انتهى

فالحمد لله على توفيقه و هدايته و تسديده و كفايته حيث ثبت من افادات اخطب الخطباء الممدوح بالمدائح الجليلة المتبينة و المثلث عليه بالمناقب الجميلة الرذيلة ان حديث باب المدينة من الروايات التي هي بالقبول و التسليم قرينة و الاخبار التي لا يطعن فيها الا ارباب الحقد و الضغينة و انه مما اثبته عمرو بن العاص في محاجة معاوية معما عليه من العناد و اللداد و المراء و اللجاج و البغضاء الدفين و الشحناء المبينة للاصفياء المطهرين الذينهم لنجاة المتمسكون احصن سفينه و اخطب خوارزم از اکابر فقهای معتمدين و اجله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۰

نبهای مستندین و اعظم فضلای ماهرین و افاحم کمالای بارعین و ثقات مشاهیر مختبرین و اثبات نخاریر معتبرین بوده بمدائح مزهره و مناقب مبهره و محسن شارقه و مفاجر بارقه و بطون اسفار قوم مملو و مشحونست و سمو قدر و علو فخر او بر متبع افادات اساطین اعیان و مهره عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی و عماد الدین محمد بن محمد الكاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد السید بن علی المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن البغدادی المعروف بابن التجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القسطنی و ابو المؤید محمد بن محمد بن محمد الخوارزمی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی و شمس الدین محمد بن احمد ذہبی و جمال الدین محمد بن یوسف الزرندی و صلاح الدین خلیل بن اییک الصفیدی و عبد القادر صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراهیم بن علی الصناعی المعروف بابن الوزیر و شهاب الدین احمد السیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و شمس الدین محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین جهرمی و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد الله بن محمد المطیری و ولی الله لکھنؤی و خود مخاطب و غیر ایشان واضح و آشکار است

وجه شخص و یکم

آنکه ابو القاسم علی بن حسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر الدمشقی حديث مدینة العلم را بطرق عدیده روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکنجی در کفایه الطالب گفته اخبرنا العلامه قاضی القضاۃ ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاۃ محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القسم بن مساعدة اخبرنا حمزه بن یوسف اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا النعمان بن هارون البلدی و محمد بن احمد بن المؤمل الصیرفی و عبد الملک بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفین عن عبد الله بن عثمان بن خیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جبرا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول يوم الحدیث و هو آخذ بضیع علی بن ابی طالب و هو یقول هذا امیر البراء و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخدول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب قلت هکذا رواه ابن عساکر فی تاریخه و ذکر طرقه عن مشایخه انتهى

فإذا ثبت ان ابن عساكر، روى هذا الحديث الشريف الفاخر، و ذكر طرقه عن مشايخه الاكابر، فلا يكذبه ولا يبطله عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٦١

الا الباجح الجائر والمعاند الخاسر، والحاقد البائر الذى لا يدرى الذائب من الخاثر، ولا يخاف نكال ذى البطش الشديد القاهر، ولا يبالى من الافتضاح بين المنقدين الاكابر، ولا يحتفل من ظهور تعصبه و وقارته لدى المنصفين الحائزين لجلائل المآثر، ولا يكتثر من وضوح نصبه و اعتدائه و جفائه و شقائه عند الجهات الهاوين لمعالى المفاخر، و ابن عساكر از محدثين كبار و فقهاء عالي فخار و مشاهير اعظم معاريف و افاحم سنه بوده مدائح و ماثر و محاسن و مفاحر او بر ناظر معجم الادباء ياقوت حموى و اسماء الرجال جامع مسانيد أبي حنيفة تصنيف محمد بن محمود الخوارزمى و وفيات الأعيان ابن خلكان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفداء الايوبي و تتمة المختصر ابن الوردى و تذكرة الحفاظ و عبر فى خبر من غير و دول الاسلام علامه ذهبي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعىه عبد الوهاب سبکى و طبقات شافعىه عبد الرحيم اسنوى و طبقات شافعىه ابو بكر بن احمد بن قاضى شهبة الاسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطى و تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن الدياري بکرى و مدینه العلوم ازنيقى و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر مخفى و محتجب نیست در اینجا بر بعض عبارات اكتفا می رود ابن خلكان در وفيات الأعيان گفتة الحافظ ابو القاسم على بن أبي محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن عبد الله بن الحسين المعروف بابن عساكر الدمشقى الملقب ثقة الدين كان محدث الشام فى وقته و من اعيان الفقهاء الشافعية غالب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ فى طلبه الى ان جمع منه ما لم يتفق لغيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقى المشايخ و كان رفيق الحافظ أبي سعد عبد الكريم بن السمعانى فى الرحلة و كان حافظا دينا جمع بين معرفة المتون و الاسانيد سمع ببغداد سنة عشرين و خمسماهه من اصحاب البرمکی و التنوخي و الجوھری ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان و دخل نيسابور و هراة و اصبهان و الجبال و صنف التصانیف المفیدة و خرج التخاریج و كان حسن الكلام على الاحادیث محظوظا فى الجمع و التالیف صنف التاریخ الكبير لدمشق فى ثمانین مجلدۃ اتی فيه بالعجائب و هو على نسق تاریخ بغداد قال لی شیخنا الحافظ العلامہ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری حافظ مصر ادام الله به النفع و قد جرى ذکر هذا التاریخ و اخرج لی منه مجلدا و طال الحديث فی امره و استعظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاریخ من يوم عقل على نفسه و شرع فی الجمع من ذلك الوقت و الا فالعمر يقصر عن ان يجمع فيه الانسان مثل هذا الكتاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٦٢

بعد الاشتغال والتنبه و لقد قال الحق من وقف عليه عرف حقيقة هذا القول و متى يتسع للانسان الوقت حتى يضع مثله و هذا الذى ظهر هو الذى اختاره و ما صح له هذا البعد مسودات ما يکاد ينضبط حصرها و له غيره تواليف حسنة و اجزاء ممتعة و له شعر لا باس به فمن ذلك قوله الا ان الحديث اجل علم، و اشرفه الاحادیث العوالی، و انفع كل نوع منه عندي، و احسن الفوائد و الامالی، و انك لن ترى للعلم شيئا، يتحققه كافواه الرجال، فكن يا صاح ذا حرص عليه، و خذه عن الرجال بلا ملال، و لا تاخذه من صحف فترمي، من التصحیف بالداء العضال، و من المنسوب إليه ايا نفس ويحك جاء المشیب، فما ذا التصابی و ما ذا الغزل، تولی شبابی کان لم يكن، و جاء المشیب کان لم يزل، کان بنفسی على غرئه، و خطب المنون بها قد نزل، فیا لیت شعری ممن اکون، و ما قدر الله لی فى الازل، وقد التزم فيها ما لا يلتزم و هو الزاء قبل اللام، و الیت الثاني هو بیت على بن جبلة المعروف بالعکوك و هو قوله شباب کان لم يكن، و شبیب کان لم يزل، و ليس بینهما الا تغیر سیر كما تراه و هذا الیت من جملة ایات و سیاتی ذکر قائله بعد هذا انشاء الله تعالى و كانت ولادة الحافظ المذکور في اول المحرم سنة تسعة و تسعين و اربعمائه و توفی لیله الاثنين الحادی عشر من رجب سنة احدی و سبعین و خمسمائه بدمشق المحروسة رحمه الله تعالى و صلی عليه الشیخ قطب الدين النیسابوری و حضر الصلوة عليه صلاح الدين رحمه الله تعالى و دفن عند والده و اهلہ بمقابر باب الصغیر و ذهبي در عبر در وقائع سنہ احدی و سبعین و خمسمائه گفته و

فيها توفى الحافظ ابن عساكر صاحب التاريخ الثمانين مجلدا ابو القاسم على بن الحسن بن هبة الله الدمشقى محدث الشام ثقة الدين ولد فى اول سنة تسع و تسعين و اربعمائة و اسمع سنة خمس و خسمائة و و بعدها من النسيب و أبي طاهر الجبائى و طبقاتهما ثم عنى بالحديث و رحل فيه الى العراق و خراسان و اصبهان و سار اهل زمانه فى الحديث و رجاله و بلغ فى ذلك الذروة العلياء و من تصفح تاريخه علم منزلة الرجل فى الحفظ توفي فى حادى عشر رجب

وجه شصت و دوم

آنکه افضل الدين ابراهيم بن على المعروف بالخاقاني حديث مدينة العلم را حتما و جزما اثبات نموده چنانچه در تحفة العراقيين که ذکر آن کاتب حلبي در کشف الظنون ما بين نهج نموده تحفة العراقيين فارسي منظومة لا فضل الدين ابراهيم بن على الخاقاني عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۳

الشاعر المتوفى سنة ۵۸۲ اثنين و ثمانين و خسمائة وزنه من مزاحفات المسدس در مدح محمد بن مطهر علوی گفته این قدر و صفا که خاطرم راست، از خدمت سید اجل خاست، ان مايه که طبع را قوامت، هم همت سید امامست، ذو الفضل محمد مطهر، آن عرق محمد پیمبر آن مردم دیده مصطفی را، و آن وارث صدق مرتضی را، قدرش ز دو کون بر گذشته، یک موی ز مصطفی نگشته الى ان قال بوده در شهر علم حیدر، دین سید دین کلید آن در، وقف ابدیست بر زبانش، هر خانه که داشت شهر دانش، جای شرفست و بحر علمست، استاد سرای شهر علمست، پیش کرمش ز روی تسنیم، پیش قلمش بیوی تعلیم، شهری که خراجش آورد دهر، او میوه باع آن چنان شهر، فهذا ابراهیم الخاقانی، شیخهم الفردانی، و کابرهم الصمدانی، قد اثبت الحديث الشريف حتما و جزما و حسم شباهات المنكريں و المبطلين حسما و جدما، و ارغم انوف الجاحدين المدغلين رغمما، و حطم صدور المعاندین حطما، و قسم ظهور المتعصبين قصما، و هدم اركان المجادلين هدما، و فضائل فاخره و مناقب باهره خاقانی و جلالت و عظمت او نزد اکابر این حضرات بر متبع و متخصص مخفی نیست دولت شاه سمرقندی در تذکره گفته ذکر ملک الشعرا خاقانی حقائقی رحمة الله عليه نام او فضل الله بن ابراهیم بن على شیروانیست فضل و جاه و قبول سلاطین و حکام او را میسر شده در علم بینظیر و در شعر استاد بوده و در جاه مشار إليه چنانچه اوستادان ماهر مدح او گفته اند که آن را صفیر الصمیر نام کرده می گویند ز دیوان ازل منشور کاول در میان آمد، امیری جمله را دادند و سلطانی بخاقانی، برای حجت معنی براھیمی پدید آمد، ز پشت آذر صنعت على نجار شروانی، در آخر او را ذوق فقر و شکست نفس و صفائی باطن ظاهر شد و از خاقان کبیر منوچهر انار الله برهانه از ملازمت و خدمت استعفا می خواست که بخدمت اهل سلوک مشغول گردد خاقان چون دل بسته صحبت او بود اجازت نمی داد تا آنکه بی اجازت خاقان از شیروان گریخت و به یلقان رفت گماشتگان شیروان او را گرفته بدرگاه فرستادند و خاقان او را بند فرمود در قلعه شابران مدت هفتماه مقید و محبوس از غایت ملالت و دلتگی در قلعه این قصیده می گوید و حالات ترسیان و لغات و اصطلاحات ایشان بیان می کند و این قصیده مشکلست و شیخ عارف آذری شرح این ایيات مشکله در جواهر الاسرار می کند و چند بیت از ان قصیده این ست فلك کجروتترست از خط ترسا، مرا دارد مسلسل راهب آسا، پس از تعلیم دین از هفت مردان، بس از تزیل وحی از هفت قراء، پس از میقات و حج و سعی و عمره، پس از قران و تعظیم مصلا، مراد از بعد پنجه ساله اسلام، نزید چون صلیم بند بر پا، روم زنار بندم زین تحکم، روم ناقوس بوسم زین تعدا، و گر قیصر سگالد راز زردشت، کنم زنده رسوم زند و استا بسرگین خر عیسی بـه بنـدم، رعاف جاثـلـق نـاشـکـیـا، و چـون اـین قـصـیدـه مـوقـوف شـرـحـست زـیـادـه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۴

ازین بقلم نیاید و خاقانی بعد از حبس دیگر بملازمت مشغول نشد و درد طلب دامنگیر او شد مشرب فقر دریافت و بعزمیت حج از شیروان بیرون آمد و بهمراهی موفق التوفیق که کریم جهان بود و جمال الدين موصلى سفر حجاز پیش گرفت و این قصیده را در

راه مکه می گوید و وصف بادیه می کند و چهار مطلع درین قصیده بکار داشته این مطلع از آن قصیده است
سرحد بادیهست روان باش بر سرش تریاق روح کن ز نسیم معطرش
در آخر این قصیده را تخلص باسم جمال موصلى می کند و جاه او را مبین می سازد بدین طریق و این ست بیت،
سلطان دل و خلیفه هم خوانمش از آن که، سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش

صاحب خلاصه بناكتی می گوید که خاقانی نزد خاقان بسیار مقرب بود و در اول حال حقائقی تخلص داشت و خاقان کبیر او را منصب خاقانی ارزانی داشت الى ان قال وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهور سنّة اثنین و ثمانین و خمسمائّه و در سرخاب تبریز آسودهست و عبد الرحمن جامی در نفحات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالى هر چند وی شاگرد فلکی شاعرست و بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که ویرا ورای طور شعر طوری دیگر بوده است که شعر در جنب آن کم بوده است
چنانکه حضرت مولوی قدس سره گفته است

شعر چه باشد بر من تا که زنم لاف ازو هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا
و سخنان وی برینمعنی شاهدست چنانکه می گوید

صورت من همه او شد صفت من همه او ، لا جرم کس من و من نشود اندر سخنم
زنم هیچ دری تا که نگویند آن کیست ، چون بپرسند مرا باید گفتن که منم
، و در محل دیگر می گوید

عشق بیفسرد پایی بر نمط کبریا، بر دیدست نخست هستی ما را ز ما
ما و شما را بنقد یخودی در خورست زانکه نگنجد درو زحمت ما و شما
و ازین قبیل سخنان وی بسیارست و ازینها بوی آن می آید که ویرا از مشرب صافی صوفیان قدس الله اسرارهم شربی تمام بوده است
وی در زمان خلافت المستضیء بنور الله بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده و توفي المستضیء سنّة
خمس و تسعین و خمسمائّه وی نیز قصیده رایه حکیم سنّی را جواب گفته است و عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته و آن را
سه مطلع نهاده مطلع اولش این ست

الصبح الصبح کامد کار الثثار الثثار کامد یار
کاری از روشنی چو آب خزان یاری از خوشدمی چو باد بهار
چرخ بر کار ما بوقت صبح می کند لعبتان دیده نثار
و در آخر این قصیده می گوید

این قصیده ز جمع سبعیات ثامنست از غرائب اشعار
از در کعبه گر دراویزند کعبه بر من فشاندی استار
زد قفا نبک را فقای نیک و امرؤ القیس را فگند از کار

وجه شصت و سوم

آنکه ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابن الشیخ این حدیث شریف را بحتم و جزم و قطع و یقین اثبات نموده و آن را در فضائل و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

كشف الظنون ذكر ان باین نهج نموده الف با فى المحاضرات للشيخ أبي الحجاج يوسف بن محمد البلوى الاندلسى المعروف بابى الشيخ و هو مجلد ضخم اوله ان افصح كلام سمع و اعجز و اوضح نظام و اوجز حمد الله تعالى بنفسه الخ ذكر فيه انه جمع فوائد بداع العلوم لابنه عبد الرحيم ليقرأه بعد موته إذ لم يلحق بعد لصغره الى درجة النباء و سمي ما جمعه لهذا الطفل المربى بكتاب الف با و من نظمه في اوله

هذا كتاب الف با صنفته يا البا

من اجل بخلى المرجى إذا شدى ان يلبى

ادعو لعلم و من ح ق من دعا ان يلبي

و انت عبد الرحيم ابنى الطفل الصغير المرى

إذا عقلت فقل قد رضيت بالله ربنا

و دين الاسلام دينا و بالنبي المنشا

محمد قل رسولنا و قل نبينا محبنا

ثم استقم و اتبعه تزدد من الله قربنا

و ذا الكتاب اتخذه لداء جهلك طبا

فانه صنع مراء طب لمن حب طبا

هذى وصاء اب لم يزل لشخصك صبا

ثم ذكر تسعه و عشرين بيتا على عدد الحروف المعجمة و شرحه كلمة مع مقلوبه و معكوسه و اورد في اول الشعر ثمانية ابواب و

فى آخرها اربعاء من الكلمات المزدوجات المتشابهات الحروف و هو تاليف غريب لكن فيه فوائد كثيرة بعد ذكر بعض اقوال ابن

عباس در اعلمیت جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و إذ قد وقع ذكر على و ابن عباس رضى الله عنهما فلنذكر بعض فضائلهما و

لنبأ بمخاير على الزکی العلی ابن عم النبي ص و لنشن بالثناء على ابن عباس العدل الرضی ابن عم النبي ص ايضا

قال ابو الطفیل شهدت علينا يخطب و هو يقول سلونی فو الله لا تسئلونی عن شيء الا اخبرتكم به و سلونی عن کتاب الله فو الله ما من

آیه الا وانا اعلم أبلیل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل ولو شئت اوقرت سبعين بعيرا

من تفسیر فاتحة الكتاب و سیاتی

قول النبي صلي الله عليه وسلم فيه انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتيه من بابه

وقول ابن عباس فيه لقد اعطي على تسعه اعشار العلم و ايم الله لقد شارکهم في العشر العاشر الخ

وجه شخص و چهارم

آنکه نیز ابو الحجاج بلوی این حدیث شریف را در مقام اثبات رفعت مکان جناب امير المؤمنین عليه السلام در علم احتجاجا آورده و آن را بالحتم و الجزم از جناب رسالت مآب صلی الله عليه و الله و سلم ثابت دانسته چنانچه در کتاب الف با بعد ذکر حکایتی که در ان قول حاج ثقی در حق جناب امير المؤمنین عليه السلام فانه المرء يرغم عن قوله واردست گفته قلت و لم ارایت هذه الحکایه في الكامل و قول الحاج في على رضى الله عنه هذا الجفاء لم املک نفسی و حملتني الغیرة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۶

على حبیبی على رضی الله عنه ان کتبت فى طرہ الكتاب حاجاج فيما قلته تکذب فى قول من فيه الورى يرغbzذاك على بن أبي طالب من مثله او منه من يقرب يکفیه ان كان ابن عم الذى فى جاهه تضع يا مذنب صلی عليه الله من سیدما تطلع الشمس و ما تغرب و

قلت ايضا انظر الى الحجاج و قلة جده مع سطاحه خده يقول في مولانا على هذه المقالة ويرغب عما قاله تالله ما حمله على هذا القول الردى الا الحد المردى والا فقد علم الغوى ان مكان على في العلم المكان العلي كيف لا و النبى صلى الله عليه وسلم يقول فيه انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأته من بابه و ابن عباس رضي الله عنه يقول والله لقد اعطي على بن أبي طالب رضي الله عنه تسعه اعشار العلم و ايم الله لقد شاركهم في العشر العاشر و قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه اقضانا على و قال ابن مسعود رضي الله عنه اعلم اهل المدينة بالفرائض ابن أبي طالب و صدقوا رضي الله عنهم كم له من تشقيق في العلوم و ترقيق و بصر في الحساب و تدقيق حتى كانه ينظر إلى الغيب من ستر رقيق و كم من قضية قضتها لما بلغت إلى النبي صلى الله عليه وسلم امضها و ربما تبسم عليه السلام إذا سمعها استصوابا ثم انفذها اذراها صوابا و كم مسئلة بدعة دقق فيها النظر فاتى بالعبر الخ فهذا البلوى ابو الحجاج* قسم ظهور اهل المراء و اللجاج* و فتاء سورة جحود ارباب الزيف و الاعوجاج* و ابان ان سعيمهم في الابطال الحق خداع* حيث اثبت هذا الحديث الشريف المبهر الانلاج* حتما و جزما في مقام العدل و اللوم* و التأنيب و الشرييف و الاحتجاج* فثبت ان المخاطب و من سلفه* او لحقه في التكذيب و الابطال* مغرمون بسوء الحجاج* معرضون عن سوى المنهاج* مقلدون في الاعراض عن فضل على عليه السلام للحجاج* الناصب المعاند الحاقد بلا ارتياط و اختلاج

وجه ثالث و پنجم

آنکه ابو السعادات مبارک بن محمد المعروف بابن الاشیر الجزری الشافعی حدیث مدینه العلم را روایت کرده چنانچه در جامع الاصول فرموده علی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدينة العلم و على بابها اخرجه الترمذی و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته عن على رضی الله تعالی عن ان رسول الله صلی الله علیه و الله و بارک و سلم قال انا مدينة العلم و على بابها رواه في جامع الاصول و قال اخرجه الترمذی انتهى فهذا ابن الاشیر الیزدی اصبح عندهم و هو عیّہ الاثار* و جهینہ الاخبار* و ابن بجدة الاسرار* و طلاق انجدۃ الاعتبار* قد روی هذا الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۷

العزيز المثار* المنعى المسثار* من صحيح الترمذی احد حفاظهم الكبار* و واحد اثباتهم الاخبار فلا يقابلها بالجحود و الانكار* و لا يقدم على هذا الاجرام و الاجترار* الا من بلی بالانخداع و الاغترار* و منی بالادبار و الاستکبار* فخاض من الباطل على الغمار* و ركب من الريغ متن التیار و وطاً قده الزلل و العثار* فاهال لعسه قتام الغمی و اثاره و محسن عليه و مفاخر بهيه و مکارم کثیره و مآثر اثیره ابن اثیر نهایت وفیر و عزیزست نبذی از ان بر ناظر تاريخ كامل على بن محمد المعروف بابن الاشیر و تاريخ اربل ابو البرکات مبارک بن احمد المعروف بابن المستوفی و وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر ابو الفداء الایوبی؟؟؟ و تتمة المختصر ابن الوردي و عبر في خبر من غبر و دول الاسلام ذهبي و اسماء الرجال مشکاه ولی الدين الخطیب و مرآة الجنان یافعی و طبقات الشافعیه عبد الوهاب سبکی و طبقات الشافعیه عبد الرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنه حلبي و طبقات الشافعیه ابو بکر اسدی و بغیة الوعاء سیوطی و مدینه العلوم ازینیقی و تاج مکل و ابجد العلوم و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر مخفی و محتجب نیست اکثر این عبارات در مجلد حدیث طیر شنیدی در اینجا اکتفا بر بعض عبارات می‌رود تاج الدين عبد الوهاب سبکی در طبقات شافعیه گفته المبارک بن محمد بن عبد الكریم بن عبد الواحد الشیانی العلامه مجید الدین ابو السعادات الجزری ابن الاشیر صاحب

جامع الاصول و غريب الحديث و شرح مسند الشافعى و غير ذلك ولد بجزيرة ابن عمر سنة اربع و اربعين و خمسماهه و نشا بها ثم انتقل الى الموصل فسمع من يحيى بن سعدون القرطبي و خطيب الموصل الطوسى و سمع ببغداد من ابن كلبي روی عنه ولده و الشهاب القوصى و جماعة و آخر من روی عنه بالاجازة فخر الدين بن البخارى و اتصل بخدمة الامير الكبير مجاهد الدين قايماز الى ان هلك فاتصل بخدمة صاحب الموصل غر الدين مسعود و ولی ديوان الانشاء و له ديوان رسائل و من تصانيفه غير ما ذكرناه كتاب الانصار فى الجمع بين الكشف و الكشاف تفسيري الشعلبي و الزمخشري و المصطفى المختار فى الادعية و الاذكار و البديع فى شرح فصول ابن الدهان فى النحو و الفروق و الأنانية و كتاب الاذواه و الذوات و شرح غريب الطوال و كان بارعا فى الترسيل و عرض له مرض مزمن ابطل يديه و رجليه و عجز عن الكتابة و اقام بداره و انشأ رباطا بقرية من قرى الموصل و وقف املاكه عليه و كان فاضلا رئيسا مشارا إليه توفى سنة ست و ستمائة و جامع الاصول كتاب معروف و مشهور و مقبول اكابر فحولست مصطفى بن عبد الله القسطنطيني در كشف الظنون در ذكر آن گفته جامع الاصول لاحاديث الرسول لابي السعادات مبارك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۸

بن محمدالمعروف بابن الاثير الجزرى الشافعى المتوفى سنة ۶۰۶ ست و ستمائة اوله الحمد لله الذى اوضح لمعالم الاسلام سبلا الخ ذكر ان مبني هذا الكتاب على ثلاثة اركان الاول فى المبادى الثانى فى المقاصد الثالث فى الخواتيم و اورد فى الاول مقدمة و اربعة فصول و ذكر فى المقدمة ان علوم الشريعة تنقسم الى فرض و نفل و الفرض الى فرض عين و فرض كفاية و ان من اصول فروض الكفایات علم احاديث الرسول عليه الصَّلَوةُ و السَّلَامُ و آثار اصحابه الّتِي هى ثانى ادلة الاحکام و له اصول و احكام و قواعد و اصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم بالرجال و اسمائهم و انسابهم و اعمارهم و وقت وفاتهم و العلم بصفات الرواية و شرائطهم الّتِي يجوز معها قبول روایتهم و العلم بمستند الرواية و ايرادهم ما سمعوه و ذكر مراتبه و العلم بجواز نقل الحديث بالمعنى و روایة بعضه و الزيادة فيه و الاضافة إليه ما ليس منه و العلم بالمسند و شرائطه و العالى منه و النازل و العلم بالمرسل و انقسامه الى المنقطع و الموقوف و المعرض و العلم بالجرح و بيان طبقات المجرحين و العلم باقسام الصحيح و الكذب و الغريب و الحسن و العلم باخبار التواتر و الآحاد و الناسخ و المنسوخ و غير ذلك فمن اتقنها اتى دار هذا العلم من بابها و ذكر فى الفصل الاول انتشار علم الحديث و مبدأ جمعه و تاليفه و فى الفصل الثاني اختلاف اغراض الناس و مقاصدهم فى تصنيف الحديث و فى الفصل الثالث اقتداء للمتأخرین بالسالفين و سبب اختصار كتبهم و تاليفها و فى الفصل الرابع خلاصة الغرض من جمع هذا الكتاب قال و لما وقفت على الكتب و رأيت كتاب رزين و هو اكبرها و اعمها حيث حوى الكتب السِّنَّةُ الّتِي هى أم كتب الحديث و اشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تبعته وجدته قد اودع احاديث فى ابواب غير تلك الابواب اولى بها و كرر فيه احاديث كثيرة و ترك اكثرا منها فجمعت بين كتابه وبين ما لم يذكر من الاصول الستة و رأيت فى كتابه احاديث كثيرة لم اجد لها فى الاصول لاختلاف النسخ و الطرق و انه قد اعتمد فى ترتيب كتابه على ابواب البخارى فناجتني نفسى ان اهذب كتابه و ارتب ابوابه و اضيف إليه ما اسقطه من الاصول و اتبعه شرح ما فى الاحاديث من الغريب و الاعراب و المعنى فشرعت فحذفت الاسانيد و لم اثبت المَا اسم الصحابي الّذِي روی الحديث ان كان خبرا او اسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثرا و افردت ببابا فى آخر الكتاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۶۹

يتضمن اسماء المذكورين فى جميع الكتاب على الحروف و اما متون الحديث فلم اثبت منها الا ما كان حديثا او اثرا و ما كان من اقوال التابعين و الائمه فلم اذكره الّا نادرا و ذكره رزين فى كتابه فقه مالك و رجحت اختيار الابواب على المسانيد و بنية الابواب على المعانى فكل حديث انفرد بمعنى اثبته فى بابه فان اشتمل على اكثرا اوردته فى آخر الكتاب فى كتاب سميته كتاب اللواحق ثم انى عمدت الى كل كتاب من الكتب المسماة فى جميع هذا الكتاب و فضلته الى ابواب و فصول لاختلاف معنى الاحاديث و لما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبة على الحروف فاوعدت كتاب الایمان و كتاب الایلاء فى الالف ثم عمدت الى آخر كل حرف فذكرت فيه

فصلا يستدل به على مواضع الابواب من الكتاب و رايت ان اثبت اسماء رواه كل حديث او اثر على هامش الكتاب حذاء اول الحديث و رقمت على اسم كل راو علامه من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتاب السنه و اما الغريب فذكرته في آخر كل حرف على ترتيب الكتب و ذكرت الكلمات التي في المتن المحتاجة الى الشرح بصورةها على هامش الكتاب و شرحها حذاءها انتهى و مولوى صديق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته جامع الاصول لاحاديث الرسول لابي السعادات المبارك بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزرى و درين كتاب صحاح سنه را برو وضع كتاب زرين جمع كرده ليكن با زيادات كثيرة اوله الحمد لله الذى اوضح لمعالم الاسلام سبيلا و بنای این کتاب بر سه رکنست اول در مبادی دوم در مقاصد سوم در خواتيم و در وی نوشته و لما وقفت على الكتب السته و رايت كتاب رزين و هو اكبرها و اعمها حيث حوى الكتب السته التي هي أم كتب الحديث و أشهرها فاحببت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تبعته و وجدته قد اودع احاديث في ابواب غير تلك الابواب اولی بها و كرر فيه احاديث كثيرة و ترك اكثرا منها فجمعت بين كتابه و بين ما لم يذكر من الاصول السته و رأيت في كتابه احاديث كثيرة لم اجدها في الاصول لاختلاف النسخ و الطرق و انه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري فناجتني نفسی ان أهذب كتابه و ارتب ابوابه و اضيف إليه ما اسقطه من الاصول و اتبعه شرح ما في الاحاديث من الغريب و الاعراب و المعنى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۰

فسرعت و لم اثبت الـ اـ اسم الصحـابـيـ الـ مـذـكـورـيـ روـيـ الحـدـيـثـ انـ كـانـ خـيـراـ اوـ اـسـمـ منـ يـرـويـهـ عنـ الصـحـابـيـ انـ كـانـ اـثـراـ وـ اـفـرـدتـ بـاـباـ فـيـ آخرـ الـكـتـابـ يتـضـمـنـ اـسـمـاءـ الـمـذـكـورـيـنـ فـيـ جـمـعـ الـكـتـابـ عـلـىـ الـحـرـوفـ وـ اـمـاـ مـتـونـ الـحـدـيـثـ فـلـمـ اـثـبـتـ مـنـهـاـ الـاـ مـاـ كـانـ حـدـيـثـاـ اوـ اـثـراـ وـ مـاـ كـانـ مـنـ اـقـوـالـ التـابـعـيـنـ وـ الـائـمـيـهـ فـلـمـ اـذـكـرـهـ الـاـ نـادـرـاـ وـ ذـكـرـهـ رـزـينـ فـيـ كـتـابـهـ فـقـهـ مـالـكـ وـ رـجـحـتـ اـخـيـارـ الـابـوـابـ عـلـىـ الـمـسـانـيدـ وـ بـنـيـتـ الـابـوـابـ عـلـىـ الـمـعـانـيـ فـكـلـ حـدـيـثـ اـنـفـرـدـ بـمـعـنـىـ اـثـبـتـهـ فـيـ بـابـهـ فـانـ اـشـتـمـلـ عـلـىـ اـكـثـرـ اوـرـدـتـهـ فـيـ آخرـ الـكـتـابـ فـيـ كـتـابـ سـمـيـتـهـ كـتـابـ اللـواـحـقـ اـنـتـهـيـ

وجه شصت و ششم

آنکه شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم الهمدانی المعروف بالعطار حدیث مدینه العلم را در اشعار بلاغت شعار خود نظم فرموده و ثبوت و تحقق آن بحتم و جزم و انموده چنانچه در مظهر العجائب گفته
 مصطفی گفته که حیدر پاکزاد مرتضی گفته که علمم او بداد
 مصطفی گفته که او حق منست مرتضی گفته که چون جان در تنست
 مصطفی گفته که شه بد سر غیب مرتضی گفته که او را نیست عیب
 مصطفی گفته علی بابها مرتضی گفته که یا خیر الوری
 و نیز در ان گفته

رو تو ترک مذهب و دینت بکن با تو گفت مصطفی را گوش کن
 نه محمد گفت باب علم اوست انما در شان حیدر خود نکوست
 و نیز در ان گفته

هیچ می دانی که قران خوان که بود همچو نوری در میان جان که بود
 هیچ می دانی که باب علم کیست اندرین عالم بجود و حلم کیست
 و نیز در ان گفته

عشق می گوید نبی حق را شناخت زانکه در وادی حضرت می شتافت

عشق می گوید علی بابها بارها گفتم بتو اسرارها
و نیز در ان گفته

هیچ می دانی که معجز آن کیست وین همه مدح و ثنا در شان کیست
که نهاده پای بر کتف رسول مصطفی کرده چو معراجش قبول
که بدہ خود تاجدار انما که بدہ در ملک معنی هل اتی
که بدہ قرآن ناطق در عیان که شده در لو کشف اسرار و ان
کیست باب علم از گفت رسول خود کرا بودست در علم قبول
و نیز در ان گفته

جوهر معنی من خود حیدرست زانکه در دریای رحمان گوهرست
جوهر معنی من خود باب اوست زانکه او باب نبوت را نکوشت
و نیز در آن گفته

من ز باب علم عطار آدم لاجرم گویای اسرار آمد
من شدم اسرار اسراران من من شدم عطار عطاران من
و نیز عطار در اسرارنامه گفته

تو باب الله میدان مرتضی را ز خود آگاه میدان مرتضی را
برو از باب او در شهر علمش که تا بینی تو خود آثار حلمش
که باب شهر علم و حلم و فتوی امیر المؤمنین باشد بتقوی
امیر المؤمنینست جان آدم امیر المؤمنینست عیسی مريم
امیر المؤمنین باب نبوت امیر المؤمنین نور ولایت
امیر المؤمنین و ان باب حکمت امیر المؤمنین با نوح همدست
امیر المؤمنین نطق زبانست امیر المؤمنین شرح بیانست
امیر المؤمنین آن شاه عادل

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۱

امیر المؤمنین ان شاه کامل امیر المؤمنین ختم ولایت
امیر المؤمنین باب هدایت و نیز در ان گفته

اگر فرمانبری فرمان شه بر و گرنه او فتادی خود بچه در

اگر فرمانبری فرمان حیدر ع چو بابست آن بعلم مصطفی ع در
و نیز عطار در الهی نامه علی ما نقل عنه گفته
پیغمبر گفت با آن نور دیده ز یک نوریم هر دو آفریده
علی ع چون با نبی باشد ز یک نور

یکی باشند هر دو از دوی دور چنان در شهر دانش باب آمد

که جنت را بحق بواب آمد و فرید الدین عطار از مشاهیر عرفای کبار و اکابر واقفین حقائق و اسرار سنیه است مفاخر عظیمه المقدار
و ماشر فخیمه الاثار او حسب افادات این حضرت بتفصیل جمیل انشاء الله الجلیل در مجلد آتی مرقوم و مسطور خواهد شد مر در این

مقام اکتفا بر بعض عبارات می‌رود مجد الدین علی بن ظهیر الدین محمد بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری قدس سره وی مزید حضرت شیخ مجد الدینست چنانچه در مظہر همین ظاهر می‌سازد و نیز در دیباچہ تذکرة الأولیاء که بوی منسوبست می‌گوید که یک روز بر امام مجد الدین بغدادی درآمد ویرا دیدم که می‌گریست گفتم خیرست گفت زهی سپهسالاران که درین امت بوده‌اند بمثابه انبیا علی نبینا و علیه الصلوہ و السلام بوده‌اند که علماء امتی کانیباء بنی إسرائیل گفت که گریه من از انس است که دوش گفته بودم که خدا یا خداوندا کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسم دیگر را طاقت ندارم می‌گریم که مستجاب شده باشد یا نه بعضی گفته‌اند بحسب باطن و روحانیت او را از منصور حلاج نیز تربیت بوده است و بعضی گفته‌اند که نور منصور حلاج بعد از صد و پنجاه سال بروح مقدسه فرید الدین عطار تجلی فرموده است و مربی او شده گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی در دکان نشسته بود درویشی بانجا رسید چند بار شیئ اللہ گفت وی بدرویش نپرداخت درویش گفت ای خواجه تو چگونه خواهی مرد عطار گفت چنانکه تو خواهی مرد درویش گفت همچو من می‌توانی مرد عطار گفت بلی درویش کاسه چوبین داشت زیر سر نهاد و گفته اللہ جان بحق تسليم کرد عطار را حال متغیر شد دکان را بر هم زد باین طریقه درآمد - گفته‌اند که مولانا جلال الدین روی در وقت رفتن به بلخ و رسیدن نیشاپور در صحبت وی در حال کبر سن رسیده و کتاب اسرارنامه بوی ارزانی فرموده وی دائمآ آنرا بخود نگاه می‌داشت و در بیان حقائق و معارف اقتداء بوی دارد چنانکه می‌فرماید

گرد عطار گشت مولانا شربت از دست شمس بودش نوش
دیگر می‌فرمود

عطار روح بود و ثنای دو چشم او ما از پی ثنائی و عطار آمدیم و آن قدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجهید که در مشنیات و غزلیات وی اندرجای ای ازین طائفه یافت نمی‌شود جزاه اللہ سبحانه عن الطالبین المستاقین خیر الجزاء و من انفاسه الشریفه ای روی در کشیده بیازار آمده خلقی باین طلس گرفتار آمده و این قصیده بیست بیت زیاده است بعضی اهالی آنرا شرح نیکو گفته‌اند و در شرح این بیت چنین مذکور شد یعنی ای آنکه روی خود را که نور ظاهر وجودست

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۲

بروی پوشش تعینات و صور در کشیده و پوشیده بیازار ظهور آمده خلقی باین طلس صور که بر روی این گنج مخفی کشیده بواسطه کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بواسطه سرایت پرتو نور جمال ان روی در روی پوش مظاهر و صور جمله گرفتار بلاء صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق معنی گشته و بعضی صورت

تؤئی معنی و بیرون تو اسمست تؤئی گنج و همه عالم طلسست

عاشق صورت بوهم خود از معشوق دور افتاده‌اند و نمی‌دانند که عاشق کیست و دلربای ایشان چیست و کیست میل خلق جمله عالم تا ابد گر شناسند و گر نه سوی تست* درین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار باین مقدار اقتصار افتاد- شهادت وی در سنه سبع و عشرين و ستمائه بوده است بقول مخدوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت وی در خوارزم بر آن طرف جیحون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته‌اند سر خود را بر دست گرفته از آب جیحون گذشته بشهر خوارزم آمده در آنجا مدفون گشته چون کفار این کرامات از وی معاينه کردند همه اسلام آوردند و خانقاوه وی نیز در خوارزم واقعست سن وی صد و چهارده بوده است اما مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره در نفحات آورده‌اند که مرقد شیخ فرید الدین عطار در

نيشاپورست چنین معلوم می شود که از خوارزم نقل کردہ‌اند و اللہ اعلم بالصواب انتهی و از دلائل واضحة و براهین لائمه عظمت و جلالت و رفعت و نبالت عطار نزد سنیه آنست که کابلی با آن همه عصیت و عناد او را بشیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل نحله خود با اهلیت امجاد علیهم آلاف السلام الی یوم المعاد احتجاج و استناد کرده چنانچه در صواعق گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابری من امن بمحمد و لم یؤ من بآهل بیته فلیس بمومن اجمع العلماء و العرفاء علی ذلک و لم ینکره احد و خود مخاطب نیز در صدد اثبات این خیال محال برآمده راه تعظیم و تفحیم عطار می‌یماید و بکمال ابتهاج تشیت بافادات او می‌نماید چنانچه در همین کتاب تحفه می‌فرماید حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشاپوری معروف بعطار در اشعار عربی می‌فرمایند

فلا تعدل باهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السعادة

بغضهم من الانسان خسر حقيقى و جبهم عبادة

این اشعار را شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول خود نقل نموده باز از شیخ موصوف نقل می‌کنند که می‌فرمود من امن بمحمد و لم یؤ من باهل بیته فلیس بمؤمن انتهی و علاوه برین انفا دانستی که شاهصاحب در باب المکايد همین کتاب تحفه بتصریح صریح عطار را از کبر او مقبولین اهل سنت وانموده و باظهار این معنی که او از جمله بزرگوارانی که بناء کارشان و نامدارانی که شریعت و طریقتshan از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت است می‌باشد در اجلال و اعظم و تبجیل و اکرام او با قطعی الغایه افروزد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۳

و لعمرى ان نکول المخاطب عمدة الاحجار* عن قبول حدیث مدینة العلم الّذی نظمه الفرید العطار* فی عدّة مقاطع و اشعار* بالحتم و الجزم القاطع لدابر الانکار* بعد ما تمسک بافادته العالية الاسعار* و مدحه و اثنى عليه بالاعلان و الاجهار* و اظهر مقبولیته بلا ریب و استنکار* اغرب من غریب غرائب الاعصار* و اعجب عجیب من عجائب الا دور* و اللہ ولی التوفیق للاستبصار و الاعتبار

وجه شست و هفت

آنکه ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الكریم الجزری المعروف بابن الاشیر حدیث مدینة العلم را در اسد الغابة روایت کرده چنانچه گفته انبانا زید بن الحسن بن زید ابو الیمن الکندي و غيره کتابه قالوا
انبانا ابو منصور زریق انبانا احمد بن علی بن ثابت انبانا محمد بن احمد بن رزق انبانا ابو بکر بن مکرم بن احمد بن مکرم القاضی حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الھروی حدثنا ابو معاویة عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت بابه انتهی

فهذا العلامه ابن الاشیر* المحرز للفخر العالی الاشیر قد روی هذا الحديث الخطير* و اروی قبسا للقباس المرید للتنویر* فلا ادری كيف یجتری بعد ذلك على الطعن جاحد غیر* او یرتکب فى شباک الضلال غب ذاک متیقظ خبیر* و اللہ ولی التوفیق و التیسیر* و هو المیسر لکل حرج عسیر و محتجب نماند که ابو الحسن علی بن الاشیر نزد سنیه عارج معارج اقصای فضل و کمال و نازل منازل منتهای شرف و اجلال و فائز مراتب عالیه نقد و تحقیق و محرز مناقب غالیه سبر و تدقیق بوده مفاخر سامیة المقام او بر ناظر وفیات الأعیان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر ابو الفداء الایوبی و تذکرة الحفاظ و عبر و دول الاسلام تصنیف ذهبی و مرآۃ الجنان عبد اللہ بن اسعد یافعی و طبقات شافعیه تاج الدین سبکی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسنوی و روض المناظر ابن شحنه حلبی و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ جلال الدین سیوطی و مدینة العلوم ازنبقی و غیر آن ظاهر و آشکار است در این جا بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار می‌رود قال الذہبی فی تذکرة الحفاظ ابن الاشیر الامام العلامہ الحافظ فخر العلماء عز الدين ابو الحسن علی بن الاشیر ابی الکرم محمد بن محمد بن عبد الكریم بن عبد الواحد النیسابری الجزری المحدث اللغوى صاحبالتاریخ

و معرفة الصحابة و الانساب و غير ذلك و اخو العلامة مجد الدين صاحب جامع الاصول و الوزير ضياء الدين نصر الله صاحب كتاب المثل السائل مولده بجزيرة ابن عمر سنة خمس و خمسين و خمسماه و سمع من خطيب الموصل أبي الفضل الطوسي و يحيى الثقفي و غيرهما بالموصل و من عبد المنعم بن كليب و يعيش بن صدقة و ابن سكينة ببغداد و أبي القاسم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۴

بن صدرى و زين الامانة بدمشق و حلب روى عنهم فى تصانيفه و حدث بالموصى و دمشق و حلب روى عنه ابن الديشى و القرصى و مجد الدين العقلى و شرف الدين بن عساكر و سنقر القضاى و آخرون و كانت داره مجمع الفضلاء و كان مكملا فى الفضائل علامه نسبة اخبار با عارفا بالرجال و انسابهم لا سيما الصحابة مع الامانة و التواضع و الكرم قدم الشام رسولا و قد شرع فى تاريخ كبير لموصى و لم يتمه و مدینه جزيرة ابن عمر هي منسوبة الى الاجل الرئيس عبد العزيز بن عمر البرقىعىدى الذى بناها قاله ابن خلكان و قيل انشأها اوس و كامل ابنا عمر بن اوس التغلبى نقله ابن المستوفى فى تاريخ اربيل و قيل منسوبة الى امير العراق يوسف بن عمر الثقفى مات ابن الاثير فى اواخر شهر شعبان سنة ثلاثين و ستمائه و تاج الدين سبکى در طبقات شافعىه گفته على بن محمد بن عبد الكريم الجزرى ابن الاثير الحافظ المورخ صاحب الكامل فى التاريخ لقبه عز الدين و هو اخو الاخرين المحدث اللغوى مجد الدين صاحب النهاية و جامع الاصول و الوزير ضياء الدين صاحب المثل السائر ولد بالجزيرة العمريه سنة خمس و خمسين و خمسماه و نشا بها ثم تحول بهم والدهم الى الموصى سمع بها من خطيب الموصى أبي الفضل و من أبي الفرج يحيى الثقفى و مسلم بن على الشيعى و غيرهم و ببغداد من عبد المنعم بن كليب و يعيش بن صدقة الفقيه و عبد الوهاب بن سكينة و اقبل فى آخر عمره على الحديث و سمع العانى و النازل حتى سمع لما قدم دمشق من أبي القاسم بن صدرى و زين الامانة روى عنه الذهى و الشهاب القوصى و المجد ابن أبي جراده و الشرف بن عساكر و سنقر القضاى و هما من اشياخ شيوخنا و غيرهم و من تصانيفه مختصر الانساب لابن السمعانى و كتاب حافل فى معرفة الصحابة اسمه اسد الغابة و شرع فى تاريخ الموصى قال ابن خلكان كان بيته بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجدت مكملا فى الفضائل و التواضع و كرم الاخلاق توفى فى رمضان سنة ثلاثين و ستمائه

وجه شخص و هشت

آنکه محیی الدین محمد بن علی بن محمد المعروف بابن العربی الطائی الاندلسی این حدیث شریف را بحتم و جزم ثابت نموده چنانچه در کتاب الدر المکنون و الجوهر المصنون علی ما نقل عنه البلخی فی ینابیع المودہ گفته و الامام علی رضی الله عنہ ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و إلیه الاشاره بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فعلیه بالباب و ابن العربی از اکابر علمای عظام و اجله نبهای اعلام سنبی است کمال جلالت مرتب و عظمت متزلت او نزد منقدین کبار و محققین احبار

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۵

این حضرات واضح و لائحت و شطیری از مفاخر سامقه و مآثر بارقه او بحسب افادات ایشان بر ناظر تاریخ ابن النجار البغدادی و تکمله کمال؟؟؟

ابن نقطه و تاریخ حلب ابن العدیم و وفیات زکی الدین المنذری و تاریخ ابن البار و تاریخ ابن الزیر و تاریخ ابن الدهیشی و مشتبه النسبة ابو العالمه فرضی و تاریخ مصر قطب الدین حلبي و مرآۃ الزمان سبط ابن الجوزی و ذیل امرأۃ قطب الدین یونینی و کتاب المسالک ابن فضل الله و لطائف المتن احمد بن عطاء الله الاسکندری و ارشاد علامه یافعی و وافی بالوفیات صلاح الدین صبدی و

فوات الوفيات محمد بن شاكر بن احمد الكتبى و تنبیه الغبى جلال الدين سیوطى و لواحق الانوار و تنبیه الانبياء شعرانی و نفحات الانس عبد الرحمن جامی و کتابی اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الکفوی و مدینة العلوم فاضل ازنيقی و اشاعه لاشرات الساعه برزنجی و صبح صادق نظام الدين سهالی و رساله تحقيق رویا از مخاطب والا شأن و معركه سلامه الله بدایونی و جنه فاضل معاصر مولوی صدیق حسن خان و غير آن ظاهر و باهست نظر باختصار در این جا بعض عبارات مذکور می شود شعرانی در لواحق الانوار گفته و منهم الشیخ العارف الكامل المحقق المدقق احد اکابر العارفین بالله سیدی محبی الدین بن العربی رضی الله عنه بالتعرف کما رایته بخطه فی کتاب نسب الخرقه رضی الله عنه اجمع المحققون من اهل الله عز و جل على جلالته فی سائر العلوم كما يشهد لذلك کتبه و ما انکر من انکر عليه الا لدقه کلامه لا غير فانکروا على من يطالع کلامه من غير سلوك طریق الرياضه خوفا من حصول شبهه فی معتقده یموت عليها لا یهتدی لتاویلها على مراد الشیخ و قد ترجمه الشیخ صفی الدین بن أبي المنصور و غيره بالولاية الكبرى و الصلاح و العرفان و العلم فقال هو الشیخ الامام المحقق راس اجلاء العارفین و المقربین صاحب الاشارات الملکوتیه و النفحات القدسیه و الانفاس الروحانیه و الفتح المونق و الكشف المشرق و البصائر الخارجیه و السرائر الصادقة و المعارف الباهره و الحقائق الزاهرہ له المحل الارفع من مراتب القرب فی منازل الانس و المورد العذب فی مناهل الوصل و الطول الاعلى من معراج الدنو و القدم الراسخ فی التمکین من احوال النهاية و الباع الطویل فی التصرف فی احكام الولاية و هو احد اركان هذه الطریق رضی الله عنه و كذلك ترجمه الشیخ العارف بالله تعالى سیدی محمد بن اسعد الیافعی رضی الله عنه و ذکرہ بالعرفان و الولاية و لقبه الشیخ ابو مدين رضی الله عنه بسلطان العارفین و کلام الرجل ادل دلیل على مقامه الباطن و کتبه مشهوره بين الناس لا سيما بارض الروم فانه ذکر فی بعض کتبه صفة السلطان جد السلطان سلیمان بن عثمان الاول و فتحه القسطنطینیه فی الوقت الفلانی فجاء الامر كما قال و بینه و بین السلطان نحو مائی سنه وقد بني

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۶

علیه قبة عظیمه و تکیه شریفه بالشام فیها طعام و خیرات و احتاج الى الحضور عنده من کان ینکر عليه من القاصرين بعد ان كانوا یبولون على قبره رضی الله عنه و اخبرنی اخی الشیخ الصالح الحاج احمد الحلبی انه کان له بیت یشرف على ضريح الشیخ محبی الدین فجاء شخص من المنکرین بعد صلاة العشاء بنار یرید ان یحرق تابوت الشیخ فخسف به دون القبر بتسعه اذرع فغاب فی الارض و انا انظر ففقده اهله من تلك اللیلة فاخبرتهم بالقصة فجاءوا و حضروا فوجد و راسه فکلما حفروا نزل و غار فی الارض الى ان عجزوا و ردموا علیه التراب و کان رضی الله عنه اولاً- یكتب الانشاء بعض ملوک العرب ثم تزهد و تبعد و ساح و دخل مصر و الشام و الحجاز و الروم و له فی كل بلد دخلها مؤلفات و کان الشیخ عز الدین بن عبد السلام شیخ الاسلام بمصر المحروسة یحط عليه کثیرا فلما صحب الشیخ ابا الحسن الشاذلی رضی الله عنه و عرّف احوال القوم صار بترجمه بالولاية و العرفان و القطبیه مات رضی الله عنه سنہ ثمان و ثلاثین و ستمائه و قد سطرنا الكلام على علومه و احواله فی كتابنا تنبیه الاغیاء على قطرة من بحر علوم الاولیاء فراجعه و الله تعالى اعلم انتهي فهذا ابن العربي المعروف عندهم بالشیخ الکبیر* المحرز من المحامد فيما یزععون ما لا تحصی و لا تحصر* قد اثبت هذا الحديث السافر الباهر الابهُر* بالحتم القاطع لدابر من تولی عن الحق و ادبُر* و الجزم المستاصل شافه من اعرض عن الصدق و استکبر* و احتاج به دمغا لرأس المنکر الانکر* و استدل به قلعا لاساس معاند منکر انکر* فالعجب کل العجب من المخاطب الفاخر الافخر* الساخر الاسخر کيف لم یحط خبرا بافادات اسلامه فاغتر* و اقبل على قدح الحديث فاجترم اکبر الذنوب و اجر

وجه شحت و نهم

آنکه محب الدین محمد بن محمود البغدادی المعروف بابن النجار این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ذیل تاریخ بغداد علی ما نقل عنه آورده

اتنا رقیہ بنت معمر بن عبد الواحد اتنا فاطمہ بنت محمد بن أبي سعد البغدادی انا سعید بن احمد النیسابوری انا علی بن الحسن بن بندار بن المثنی انا علی بن محمّد بن مهرویه ثنا داود بن سلیمان الغازی ثنا علی بن موسی الرضا عن آبائہ عن علی مرفوعاً انا مدینہ العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و حافظ ابن النجاشی حفاظ کبار و ثقات اخبار و اثبات جلالت شعار سنیه است کمال طول و باع و وسعت اطلاع و اعتلاء و ارتفاع و استبحار و اضطلاع او در علم حدیث بنابر افادات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۷

این حضرات بر ناظر تذکرہ الحفاظ و عبر فی خبر من غیر و دول الاسلام محمد بن احمد ذهبی و وافی بالوفیات صلاح الدین خلیل بن ایک الصفدي و مرآۃ الجنان عبد الله بن اسعد الیافعی و طبقات شافعیه عبد الرحیم بن الحسن الاسنونی و فوات الوفیات صلاح الدین محمد بن شاکر بن احمد الخازن الکتبی و طبقات شافعیه تقی الدین ابو بکر بن احمد بن القاضی شہبہ الاسدی و مدینہ العلوم ازنيقی و ابجد العلوم و تاج مکلل و اتحاف البلاع مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحته فهذا ابن النجاشی حافظهم الكبير المقدار* و ناقدهم العظیم الاثار* و جهبدھم المرجع فی الانتقاد و الاختبار* قد روی هذا الحديث المشرق المنار* المبهر الازدهار* فلا یحید عنه الـ من اختلـف عليه النجاشی فاختلطـ مـحـجـةـ المـبـارـ* و لا يـطـعنـ فـيـهـ الـاعـفـكـ المـاتـحـ حـيـاضـ التـبـابـ وـ التـبـارـ* وـ لاـ يـقـدـحـ فـيـهـ الـاخـلـفـ الـجـالـبـ عـلـىـ نـفـسـهـ جـوـائـحـ الـهـلـكـ وـ الـبـوـارـ وـ مـحـتـجـ نـمـانـدـ کـهـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ قـزوـینـیـ کـهـ درـ سـنـدـ اـبـنـ النـجـاشـیـ وـ اـلـخـلـفـ الـجـالـبـ عـلـیـ نـفـسـهـ جـوـائـحـ الـهـلـكـ وـ الـبـوـارـ وـ مـحـتـجـ نـمـانـدـ کـهـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ قـزوـینـیـ کـهـ درـ سـنـدـ عـلـیـ بـنـ عـاصـمـیـ نـیـزـ وـاقـعـ شـدـهـ کـمـاـ درـیـتـ سـابـقاـ اـزـ اـجـلـهـ مـحـدـثـینـ عـظامـ وـ اـکـابرـ مـسـنـدـینـ فـخـامـ مـیـ باـشـدـ عـبـدـ الـکـرـیـمـ سـمعـانـیـ درـ کـتابـ الـانـسـابـ درـ نـسـبـتـ قـزوـینـیـ گـفـتـهـ وـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ قـزوـینـیـ حـدـثـ فـیـ القرـیـةـ بـیـ بغدادـ وـ الـجـیـالـ عـنـ یـحـیـیـ بـنـ عـبـدـ کـالـقـزوـینـیـ وـ دـاـوـدـ بـنـ سـلـیـمـانـ الغـازـیـ وـ مـحـمـدـ بـنـ الـمـغـیرـ وـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـیـ بـنـ عـفـانـ روـیـ عـنـ عـمـرـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ سـبـکـ وـ اـبـوـ بـکـرـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ الـابـهـرـیـ وـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ اللـهـ بـنـ الشـخـیرـ وـ اـبـوـ حـفـصـ بـنـ شـاهـینـ الـوـاعـظـ وـ غـیرـهـمـ ذـکـرـهـ اـبـوـ الـفـضـلـ صالحـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ اـحـمـدـ الـحـافـظـ فـیـ طـبـقـاتـ اـهـلـ هـمـدـانـ وـ قـالـ اـبـوـ الـحـسـنـ القـزوـینـیـ قـدـمـ عـلـیـنـاـ سـنـةـ ثـمـانـ عـشـرـةـ روـیـ عـنـ هـارـوـنـ بـنـ هـزـارـیـ وـ دـاـوـدـ بـنـ سـلـیـمـانـ الغـازـیـ نـسـخـةـ عـلـیـ بـنـ مـوـسـیـ الرـضاـ وـ مـحـمـدـ بـنـ الـجـهـمـ السـمـرـیـ وـ الـعـبـاسـ بـنـ مـحـمـدـ الدـوـرـیـ وـ یـحـیـیـ بـنـ أـبـیـ طـالـبـ وـ أـبـیـ حـاتـمـ الرـازـیـ سـمعـتـ مـنـهـ مـعـ أـبـیـ وـ کـانـ يـاـخـذـ عـلـیـ نـسـخـةـ عـلـیـ بـنـ مـوـسـیـ الرـضاـ وـ کـانـ شـیـخـاـ مـسـنـاـ وـ مـحـلـهـ الصـدـقـ وـ عـبـدـ الـکـرـیـمـ رـافـعـیـ درـ کـتابـ الـتـدوـینـ گـفـتـهـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ الـبـازـ اـبـوـ الـحـسـنـ القـزوـینـیـ يـعـرـفـ بـعـلـانـ وـ قـدـ يـقـالـ لـهـ الصـانـقـانـیـ وـ الـحـسـنـ بـنـ عـلـیـ بـنـ عـفـانـ وـ عـلـیـ بـنـ عـبـدـ الـعـزـیـزـ وـ اـبـرـاهـیـمـ بـنـ مـحـمـدـ الـصـنـعـانـیـ وـ الـدـبـرـیـ وـ مـحـمـدـ بـنـ عـبـدـ الـعـزـیـزـ الـدـینـوـرـیـ وـ عـمـرـوـ بـنـ سـلـمـةـ وـ ذـکـرـ اـبـوـ بـکـرـ الـخـطـیـبـ اـنـهـ حـدـثـ بـیـ بغدادـ سـنـةـ ثـلـثـ وـ عـشـرـینـ وـ ثـلـاثـمـائـةـ عـنـ یـحـیـیـ بـنـ عـبـدـ کـالـقـزوـینـیـ وـ دـاـوـدـ بـنـ سـلـیـمـانـ وـ حـدـثـ عـنـ بـیـ بغدادـ اـبـوـ الـحـسـنـ عـبدـ الـواـحـدـ بـنـ مـحـمـدـ الـحـبـابـ الـقـاضـیـ وـ روـیـ عـنـهـ اـبـوـ حـفـصـ عـمـرـ بـنـ اـحـمـدـ بـنـ سـیـارـ فـیـ کـتابـ الشـکـرـ وـ اـنـتـخـبـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۸

علیه این عقدة ثلثة اجزاء و سمع تاريخ احمد بن زهیر بن أبی خیثمة منه و احادیث أبی هدبہ عن انس من أبی جعفر محمد بن عیید اللـهـ المـنـادـیـ بـسـمـاعـهـ سـنـةـ سـبـعـ وـ سـتـینـ وـ مـائـتـینـ بـرـوـایـتـهـ عـنـ أـبـیـ هـدـبـہـ وـ اـحـادـیـثـ أـبـیـ مـکـیـسـ دـینـارـ عـنـ أـبـیـ عـبـدـ اللـهـ اـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ غـالـبـ غـلامـ الـخـلـیـلـ عـنـ دـینـارـ عـنـ اـنـسـ وـ اـحـادـیـثـ خـرـاـشـ عـنـ غـلامـ الـخـلـیـلـ هـذـاـ عـنـ خـرـاـشـ وـ مـسـنـدـ عـلـیـ بـنـ مـوـسـیـ الرـضاـ عـنـ دـاـوـدـ بـنـ سـلـیـمـانـ الغـازـیـ الـقـزوـینـیـ کـهـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ اـزـ وـرـیـ اـیـنـ حـدـثـ شـرـیـفـ کـرـدـهـ وـ اوـ شـرـفـ رـوـایـتـ اـیـنـ حـدـثـ اـزـ جـنـابـ اـمـامـ رـضـاـ عـلـیـهـ السـلـامـ اـحـرـازـ نـمـودـهـ اـزـ رـوـاتـ مشـاهـیـرـ وـ سـنـدـینـ نـحـارـیـرـ سـنـیـهـ استـ رـافـعـیـ درـ کـتابـ الـتـدوـینـ گـفـتـهـ دـاـوـدـ بـنـ سـلـیـمـانـ بـنـ یـوسـفـ الغـازـیـ اـبـوـ اـحـمـدـ الـقـزوـینـیـ شـیـخـ اـشـتـهـرـ بـالـرـوـایـةـ عـنـ عـلـیـ بـنـ مـوـسـیـ الرـضاـ وـ یـقـالـ اـنـ عـلـیـ کـانـ مـسـتـخـفـیـاـ فـیـ دـارـهـ مـدـهـ مـکـثـهـ بـقـزوـینـ وـ لـهـ نـسـخـةـ عـنـهـ یـرـوـیـهـ اـهـلـ قـزوـینـ عـنـ دـاـوـدـ کـإـسـحـاقـ بـنـ مـحـمـدـ وـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـهـرـوـیـهـ وـ غـیرـهـماـ

ابننا غير واحد عن أبي القسم السحامي ابنا ابو القسم عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن فوران الامام ثنا ابو الحسن على بن عبد الله الطيسفوني ثنا ابو الحسن على بن الحسن بن عبد الرحيم ثنا على بن محمد بن مهرويه القزويني بنهاوند ثنا ابو احمد داود بن سليمان القزويني حدثني على بن موسى الرضا حدثني أبي موسى بن جعفر عن محمد بن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن الحسين عن ابيه الحسين بن على عن ابيه على بن أبي طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله تعالى يا بن آدم ما تنصفي اتحب إليك بالعلم و تتمقت الى بالمعاصي خيرى إليك منزل و شرك الى صاعد و لا يزال ملك كريم ياتينى عنك كل يوم و ليلة بعمل قبيح يابن آدم لو سمعت وصفك من غيرك وانت لا تعلم من الموصوف لسارت الى مقته و أثبتنا

عن أبي علي الحداد عن كتاب الخليل الحافظ ثنا محمد بن اسحاق بن محمد ثنا أبي و على بن مهرويه و قالا ثنا داود بن سليمان ثنا على بن موسى الرضا حدثني أبي موسى عن ابيه جعفر عن محمد بن ابيه على عن ابيه الحسين عن ابيه على بن أبي طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم خزائن و مفتاحه السؤال فسئلوا يرحمكم الله فانه يؤجر فيه اربعة السائل و المعلم و المستمع و المحب لهم

و نيز رافعی در تدوین بترجمه جناب امام رضا عليه السلام گفته و حدث
الخليل الحافظ عن محمد بن اسحاق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۷۹

الکیسانی قال ثنا أبي و على بن مهرويه ثنا داود بن سليمان ثنا على بن موسى الرضا حدثني أبي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن على عن ابيه على بن الحسين عن ابيه الحسين الى عن ابيه على بن أبي طالب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم العلم خزائن و مفتاحه السؤال فسئلوا يرحمكم الله فانه يؤجر فيه اربعة السائل و المعلم و المستمع و المحب له وقد اشتهر اجتیاز على بن موسى الرضا بقزوین و يقال انه كان مستخفیاً فی دار داود بن سليمان الغازی التمذی روى عنه النسخة المعروفة روى عنه اسحاق بن محمد و على بن محمد بن مهرويه و غيرهما

وجه هفتاد

آنکه کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصیبی حدیث مدینه العلم را در کتاب در منظم بالحتم و الجزم ثابت دانسته چنانچه در در منظم علی ما نقل عنه البلاخي فی بیانیع الموده گفته و
قال النبي صلى الله عليه وسلم أنا مدینه العلم و على بابها
قال الله تعالى و اتوا البيوت من ابوابها فمن أراد العلم فعلیه بالباب

وجه هفتاد و یکم

آنکه علامه ابن طلحه این حدیث شریف را در مطالب السؤول ثابت نموده و در معرض احتجاج و استدلال آن را وارد فرموده چنانچه در فصل رابع باب اوّل کتاب مذکور در ضمن کلامی بسیط متعلق بیومن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بطین انزع می فرماید و لم یزل بملازمه رسول الله صلى الله عليه وسلم یزیده الله تعالى علماء حتی
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما نقله الترمذی فی صحيحه بسنده عنه انا مدینه العلم و على بابها
فكان من غزاره علمه يذلل جوامح القضايا و يوضح مشكلات الواقع و يسهل مستصعب الاحكام فكل علم كان له فيه اثر و كل

حكمة کان له عليها استظهار و سياتی تفصیل هذا التاصلی فی الفصل السادس المعقود لبيان علمه و فضلہ انشاء الله تعالى

وجه هفتاد دوم

آنکه و نیز علامه ابن طلحه این حديث شریف را در فصل سادس باب اول مطالب السؤول که برای بیان علم و فضل آن جناب معقودست وارد ساخته در اثبات غزارت علم آن جناب بان اعلام بلاغت و براحت افراخته چنانچه در ضمن ادله توفر علم و فضل آن جناب گفته و من ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده و قد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینة العلم و علی بابها

و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوى فی كتابه الموسوم بالمصابیح

ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها

لکنه صلی الله علیه و سلم خص العلم بالمدینة و الدار بالحکمة لما کان العلم اوسع

عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۰

أنواع و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائدة و اعم نفعا من الحکمة خصص الاعم بالاکبر و الاخص بالاصغر الى آخر ما سیاتی انشاء الله تعالى فيما بعد و محتجب نماند که کتاب مطالب السؤول از کتب و اسفار جلیلۃ الاخطار و از جمله مصنفات و مؤلفات عالیة المقدار می باشد محمد محبوب عالم که از اکابر عرفای کاملین و اعاظم کمالی فاضلینیست در تفسیر شاهی که شاه صاحب و تلمیذ رشیدشان هر دو در اظهار عظمت مرتب و رفعت متزلت ان اتفاق دارند جابجا ازین کتاب اعنی مطالب السؤول نقلها آورده راه رکون و اعتماد و وثوق و استناد بر آن سپرده و خود علامه ابن طلحه در صدر کتاب مذکور بنهايت رشافت بیان و فصاحت لسان و ثاقت و اشتهرار روایات و اخبار و احادیث و آثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقا در مجلد حديث طیر بحمد الله تعالى دریافتی و چون علامه ابن طلحه بالخصوص مرویات فصل سادس باب اول کتاب خود که در ان حديث مدینة العلم آورده بکمال متن و رزانت و اقصای استحchan و رصانات مکرر ستد لذلک ایراد کلام او متعلق باین فصل برای تنویر بصائر اولی الالباب مناسب می نماید پس باید دانست که علامه ابن طلحه در عنوان فصل مذکور مطالب السؤول گفته- الفصل السادس فی علمه و فضلہ هذا فصل فی ارجائه مجال المقال واسع و لسان ألباء ان صادع و ثاقب المناقب لامع و فجر الاثر طالع و مراح الامتداح جامع و فضاء الفضائل شاسع فهو لمن تسک بھذه نافع و لمن تمسک بعراء رافع فیا له من فصل فضل کوس ینبوغه لذة للشاریین و دروس مضمونه مفرحة للکرام الكاتبین و عروس مستودعه من مستحسنات حسنات المقربین يعظم عند التحقیق قدر وقوعه و يعم اهل التوفیق شامل نفعه و يتم اجر مؤلفه بجمعه و هو لمن وقف عليه قید بصره و سمعه لم اورد فيه ما يصل إلیه وارد الاضطراب و لا اودعته ما يدخل عليه رائد الارتباط و لا ضمته غثا تمجه اصادف الاسماع و لا غثاء تقذفه اصناف الالباب بل مرت له اخلاف رواية الخلف عن السلف حتى اكتفت بزبد الاوطاب و نظمت فيه جواهر درر صرحت السن السنن و نطقت بها آیات الكتاب و قررته بادلة نظر محکمة الاسباب بالصواب هامیة السحاب بالمحاب مفتحة الابواب للطلاب مشمرة ان شاء الله تعالى لجامعها جميل الثناء و جزيل الثواب ازین عبارت سراسر رشافت علایوه بر وجوه متکرره عظمت و جللت اخبار و آثار این فصل صراحة ظاهر و واضح می شود که علامه ابن طلحه درین فصل وارد نکرده چیزی را

عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۱

که باآن وارد اضطراب برسد و سپر نکرده آنرا چیزی که بر آن زائد ارتیاب داخل شود و تضمین نکرد و آن را حديث فاسدی که اصادف اسماع آنرا رد کند و نه چیزی خراب شیبه بغاثا را که اصناف الباب آنرا بیند ازو بلکه وارد کرده چیزی را که نرم کرده برای آن پستانهای روایت خلف را از سلف تا اینکه محاط شد به خلاصه شیر مشکها و نظم کرده درین فصل جواهر درری که تصريح

کرده باز زبانهای سنن و گویا شده باز آیات کتاب و نیز علامه ابن طلحه در فصل سادس باب اول مطالب المسؤول بعد ذکر نبذی از ادله علم و فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آیات و اخبار گفته فقد صدرت هذا الفصل المعقود لبيان فضله الموفور و علمه المشهور من الآيات القرآنية والاحاديث النبوية بما فيه شفاء الصدور و وفاء بالمستطاع و المقدور و اهتماء يخرج القلوب الضاللة من الظلمات الى النور و اقتصرت عليها لكونها واضحة جد دارا حجۃ صحة و معتقدا وقد جعلت للمعقبات الالهیة من بين يديها و من خلفها لحفظها رصدا و لم اتجاوزها الى ايراد اخبار كثيرة عددا واهیه سند او مستندا غير انی قد أردفتها من المعقول بمعان مستغربة الاشارات مستعدبة العبارات مهذبة الكلمات مزكية المقدمات معاونة الحلبات موصولة العذبات تمنع سامعها طربا لحسن ترتيبها و توضح لمن يعيها عجبا من تهذیب تقریبها ازین عبارت سراپا بلاعنة در نهایت وضوح و ظهورست که علامه ابن طلحه این فصل را از آیات قرآنیة و احادیث نبویه بچیزی مصدر نموده که در ان شفاء صدورست و وفاست بمستطاع و مقدور و اهتمائیست که بیرون می آورد دلهای گمراه را از ظلمات بسوی نور و اقتصار نموده است علامه ابن طلحه بر ان احادیث بسبب بودن آن واضح از روی راه و راجح از روی صحت و اعتقاد و رصد گردانیده است معقبات الهیه را از پیش روی و پس پشت آن برای حفظ آن و تجاوز نکرده از ان بسوی ایراد اخباری که بسیار بود از روی عدد و واهی بود از روی سند و مستند پس بعد این افادات مزهره و افاضات مبهره علامه ابن طلحه کدام عاقلیست که در اتصاف حدیث مدینه العلم بمحاسن مذکوره بارعه الاوصاف و مفاخر محضفة الاطراف و اعتلای آن باقصای صحت و وثاقت و وصول ان بمنتهای تاصل و عراقت ارتیابی خواهد ورزید و با وصف این همه مراتب عالیه و مفاخر متلاطیه گرد قدح و جرح و غمز و همز آن خواهد گردید و بالجملة فهذا صاحب مطالب المسؤول* قد درء فی نحور اهل الجحود و الغفول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۲

و دفع فی صدور ارباب العضیه و الذهول* و سود وجه کل معاند جھول* و ارغم انف کل محائد خذول* و اوجع قلوب الزرافه المنهمکه فی الانحراف عن آل الرسول* صلوات الله و سلامه عليه و عليهم ماهب الدبور و القبول* فلیک البکون علی عقل المخاطب المخدوم للفحول* حيث اقتصر على تقليد الكابلي الغفول* و لم يعتر على افادات ائمه المتفق* المويدین له بمعانی المعقول* المثبتین لهذا الخبر المشهور المقبول* الّذی لا- يجحده الا- كل حاقد مخذول* مستهتر بالإنكار المرذول* مولع بالعناد المغسول

وجه هفتاد و سوم

آنکه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قرغلی المعروف ببسیط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را از مناقب احمد بن حبل نقل نموده و باثبات و تحقیق و توثیق و تصدیق آن اهل حق را رهین منت خویش فرموده چنانچه در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه که علامه ابن الوردى در تتمة المختصر تصریح بیودنش از تصانیف او کرده و خود سبط ابن الجوزی در اول آن گفته و بعد فهذا کتاب فی فضل الامام العلیم و الحبر الحلیم و السید الکریم اخی الرسول و بعل البطل و سیف الله المسّلول سید الحنفاء و رابع الخلفاء و ابن عم المصطفی امام الدین و عالمه و قاضی الشرع و حاکمه و منصف کل مظلوم من ظالمه و المتصدق فی الصلة بخاتمه مفرق الكتائب و مظہر العجائب لیث بنی غالب أبی الحسنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه و عن زوجته و صلی علی ایها و حشرنا فی زمرته و رضی الله عن بقیه الصحابة و اهل البيت اجمعین می فرماید

حديث انا مدینه العلم

قال احمد فی الفضائل حدثنا ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایة انا مدینه الفقه و علی بابها فمن اراد العلم فلیات

الباب و رواه عبد الرزاق فقال فمن أراد الحكم فليات الباب

فان قيل فقد ضعفوه فالجواب ان الدارقطنى قال قد رواه سويد بن غفلة عن الصنابحي ولم يذكر سويد بن غفلة و قول الدارقطنى ان ثبت فهو صفة الارسال والمرسل حجة في باب الاحكام فكيف بباب الفضائل فان قيل في هذه الروايات مقال قلنا نحن لم نتعرض لها بل نحتاج بما خرجه احمد و هو الرواية الاولى عن على و إذا ثبتت الرواية الاولى ثبتت الروايات كلها لأن روایة الحديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۳

بالمعنى جائزة في احكام الشريعة فهمنا اولى فان قيل محمد بن على الرومي شيخ شيخ احمد بن حنبل ضعفوه ابن حبان فقال ياتي على الثقات بما ليس من احاديث الا ثبات قلنا قد روى عنه ابراهيم بن محمد شيخ احمد ولو كان ضعيفاً لبيه ذلك و كما احمد فانه استد إليه و لم يضعفه و من عادته الجرح و التعديل فلما استد عنه علم انه عدل في روايته انتهى فثبت بحمد الله و حسن توفيقه من هذه العبارة ان سبط ابن الجوزي قد عنى باثبات الحديث الشريف و جد و جهد و سعي و و كد في الذب عن ذماره و الرد لتوهينه و تضعيفه و انكاره فدرء في صدور القاصرين و هشم اناف الخاسرين و فت في اعضاد الجاحدين و نكس رؤس الحائدين و كسر سورة المكابرین و لبد خوره المثابرین على التكذيب و التوهين و الابطال و التهجين فقطع دابرِ القومَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و باید دانست که اگر سبط ابن الجوزی این همه اهتمام بلیغ در اثبات این حدیث شریف نمی نمود و بر محض نقل آن از احمد در این مقام اکتفا می کرد باز هم دلیل نهایت ثبوت و غایت تحقق آن نزد او می شد بوجوه عدیده اول آنکه سبط ابن الجوزی در عنوان باب ثانی کتاب خود که در آن این حدیث شریف را ذکر نموده گفته الباب الثانی فی فضائله کرم الله وجهه فضائله اشهر من الشمس و القمر و اکثر من الحصی و المدر و قد اخترت منها ما ثبت و اشتهر و هی قسمان قسم مستنبط من الكتاب و الثاني من السنة الظاهره التي لا-شک فيها و لا-ارتیاب- ازین عبارت ظاهرست که سبط ابن الجوزی درین باب از فضائل نامحصوره جناب امیر المؤمنین عليه السلام که اشهر از شمس و قمر و اکثر از حصی و مدرست اختيار نموده است آنچه را که ثابت و مشتهر شده است و آنرا دو قسم نموده قسمی از ان مستنبط از كتابست و قسمی دیگر از سنت ظاهره است که در ان شک و ارتیاب نیست پس بحمد الله تعالی بكمال وضوح و ظهور واضح و لائح گردید که حدیث مدینه العلم از فضائل ثابتة مشتهره جناب امیر المؤمنین عليه السلامست و از قسمیست که در ان ارباب الباب را هیچ شک و ارتیاب نیست و مجرد ایراد سبط ابن الجوزی آن را درین باب برای ظهور این معنی کافیست فضلاً عما ایده به من *البيان الرشيق** و *التبيان الانيق** المسدد لكل حازم افیق* و الهاتف بكل من أخطأ السبيل و اضل الطريق دوم آنکه سبط ابن الجوزی در تذکره در فصلی که آنرا برای ذکر والده جناب امیر المؤمنین عليه السلام معقود نموده گفته قلت و قد اخرج لها ابو نعیم الحافظ حدیثا طويلاً في فضلها الا انهم قالوا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۴

في اسناده روح بن صلاح ضعفه ابن عدى فلذلك لم نذكره ازین عبارت ظاهرست که احتياط سبط ابن الجوزي در ذكر احاديث بحدی رسیده که حدیثی که مثل حافظ ابو نعیم در فضل حضرت فاطمه بنت اسد رضوان الله عليها اخراج کرده بود محض باین سبب که در اسناد ان روح بن صلاح که ابن عدى آن را تضعیف کرده واقع شده بود ذکر نکرد پس معلوم شد که مجرد ذکر سبط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را در تذکره دلیل ثبوت و تحقق و انتفاء طعن از انسنت نزد او فكيف که سبط ابن الجوزی اهتمام بلیغی که در اثبات این حدیث شریف فرموده بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست سوم آنکه سابقًا در وجه هفتمن دانستی که سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بجواب قدح حدیث موآخات افاده نموده که احمد در باب احاديث مقلد و متبع است هر گاه حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست زیرا که او امام زمان و عالم اوان خود و مبرز در علم نقل بر اقران و فارس یکه تاز میدان خویش بوده و دریافتی که سبط ابن الجوزی محض روایت احمد را در باب رد قدح قادحين و دفع جرح جارحين کافی و وافی می داند پس اگر سبط ابن الجوزی در این مقام اکتفا بر مجرد نقل حدیث مدینه العلم از کتاب الفضائل احمد می کرد دلیل

واضح و برهان لائق بر ثبوت و تحقق این حديث شریف و بطلان کلام جاحد سخیف و منکر عنیف نزد او می شد فکیف إذا انضم الى ذلك مثل هذا الاهتمام والابرام القاطع لدابر الخصم و محتجب نماند كه علامه سبط ابن الجوزی از اکابر حفاظ اعلام اجلاء ايقاظ عظام سنیه بوده شطیری از علو مراتب و شموخ مناصب او بر متبع جامع مسانید ابی حنیفه تصنیف ابو الموید محمد بن محمود الخوارزمی و کفایة الطالب محمد بن یوسف الکنجی و وفيات الأعیان قاضی القضاة ابن خلکان و منظر الانسان یوسف بن احمد السجزی و ذیل مرآة الزمان تالیف قطب الدین موسی بن محمد الیونینی البعلبکی و کتاب المختصر فی اخبار البشر لابی الفداء اسماعیل بن علی بن محمود الایوبی و تتمة المختصر فی اخبار البشر از زین الدین ابی حفص عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردى و عبر فی خبر من غیر لشمس الدین الذّبی و نظم درر السلطین جمال الدین محمد بن یوسف الزرنی و وافی بالوفیات صلاح الدین صفدی و مرآة الجنان عبد الله بن سعد الیافعی و جواهر مضیئه عبد القادر بن محمد القرشی و مختصر جواهر مضیئه مجد الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی و طبقات الشافعیه تقی الدین اسدی و قول مبني شمس الدین سخاوی و جواهر العقدين نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و حسن المقصد جلال الدين السیوطی و اتحاف الوری لنجم الدین عمر بن فهد المکی و غایة المرام باخبر سلطنة البلد الحرام عز الدین عبد العزیز بن فهد المکی و طبقات المفسرین شمس الدین محمد بن علی بن احمد الداودی المالکی و صواعق احمد ابن محمد بن علی بن حجر الهیتمی المکی و کتاب اعلام الاخیار محمود بن سلیمان الكفوی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۵

و مدینه العلوم فاضل ازنيقی و اثمار جنیه فی اسماء الحنفیه ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العيون نور الدین علی بن ابراهیم الحلبي و در مختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحصکفی و مفتاح النجا مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و کشف الظنون فاضل چلپی و صواعق خواجه نصر الله کابلی و سیف مسلول قاضی ثناء الله پانی پتی و همین کتاب تحفه خود شاه صاحب و ایضاً رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب وحید و ازاله الغبن مولوی حیدر علی معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائق

وجه هفتاد و چهارم

آنکه ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی که از اعاظم متبحرین حفاظ و افاحم متمنه‌رین ایقاظ و ثقات ناقدین اعیان و اثبات بارعین جلیل الشأن ائمه سنیه است و جلائل فضائل و عوالی معالی و احسان محسان و زواهر مآثر او انشاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه و مجلد حدیث نور بسمع اصحاب خواهی شنید در کتاب کفایة الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بابی خاص برای حدیث مدینه العلم معقود نموده بسیاق و اثبات طرق عدیده و وجوه سدیده آن قصب السبق در مضموم تحقیق و تنقید ربوده چنانچه در کتاب مذکور که نسخه عتیقه آن در ارض عزی علی مشرفها آلاف السلام من الملک العلی بدست نحیف افتاده بود می فرماید الباب الثامن و الخمسون فی تخصیص علی

بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها اخبرنا العلامه قاضی القضاة صدر الشام ابو المفضل محمد بن قاضی القضاة شیخ المذاهب ابی المعالی محمد بن علی الفزوینی اخبرنا حجۃ العرب زید بن الحسن الکندی اخبرنا ابو منصور القرزا زین الحفاظ و شیخ اهل الحديث علی الاطلاق احمد بن علی ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا ابو جعفر الحسین بن حفص الخثعمی حدثنا عباد بن یعقوب حدثنا یحیی بن بشیر الکندی عن اسماعیل بن ابراهیم الهمدانی عن ابی اسحاق عن الحرش عن علی و عن عاصم بن ضمره عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها و الحسن و الحسین ثمرتها و الشیعه ورقها فهل يخرج من الطیب الالطیب و انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدينة فليأتها

من بابها قلت هكذا رواه الخطيب في تاريخه و طرقه اخربنا العلامه قاضى القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضى القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشيرازى اخربنا الحافظ ابو القاسم اخربنا القسم بن السمرقندى اخربنا ابو القاسم بن مسعدة اخربنا عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۶

حمزة بن يوسف اخربنا ابو احمد بن عدى حدثنا النعمان بن هارون البلدى و محمد بن احمد بن المؤمل الصيرفى و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن يزيد المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبه و هو اخذ بضم علی بن أبي طالب وهو يقول هذا امير البراء وقاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته وقال انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد المدینه فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه و ذكر طرقه عن مشايخه اخربنا على بن عبد الله بن أبي الحسن الازجى بدمشق عن المبارك بن الحسن اخربنا ابو القسم بن البسرى اخربنا ابو عبد الله محمد اخربنا محمد بن الحسين حدثنا ابو الحسن على بن اسحاق بن زاطيا حدثنا عثمان بن عبد الله العثمانى حدثنا عيسى بن يونس عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها

قلت هذا حديث حسن عال و قد تكلم العلماء في معنى هذا الحديث ان علينا بباب العلم فاكثروا حتى قالت طائفه ائما أراد النبي صلى الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها

أى انا معدن العلم و موضعه و ما كان عند غيري غير معدود من العلم و قوله و على بابها

يريد ان باب هذا المدینه رفيع من حيث ان شريعة النبي صلى الله عليه و سلم اثبت الشرائع و اقوامها و اهدافها لا يدخل عليها النسخ و لا التحريف و لا التبديل بل هي محفوظة بحفظ الله عز وجل و مصونه من النقص لا ينسخها شيء فلهذا نسبها الى العلو و كتابه آخر الكتب التي انزلها الله عز وجل فلا يدخل عليه النسخ قال الله تعالى و مهيمينا عليه

أى ان القرآن يحكم على جميع الكتب المنزلة قبله و ما ورد فيه من الحلال و الحرام لا يتغير و لا ينسخ و لا يبطل فكان القرآن اجل الكتب التي انزلها الله عز وجل و شريعة الرسول صلى الله عليه و سلم اجل الشرائع و اعلاها و ابهاتها و اسنانها و اسماتها حيث لا يدخل عليها النسخ و لا التبديل و هي عالية سامية عال بابها قلت و الله اعلم ان وجه هذا عندي

ان النبي صلى الله عليه و سلم قال انا مدینه العلم و على بابها

أراد صلى الله عليه و سلم ان الله تعالى علمني العلم و امرني بدعاء الخلق الى الاقرار

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۷

بوحدانيته في اول النبوة حتى مضى شطر زمان الرساله على ذلك ثم امرني الله و بمحاربته من أبي الاقرار لله عز وجل بالوحدانية بعد منعه من ذلك

فانا مدینه العلم في الاوامر والتواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين و على بن أبي طالب بابها أى هو اول من يقاتل اهل البغى بعدى من اهل بيته و سائر امتى و لولا على يين للناس قتال اهل البغى و شرع الحكم في قتلهم و اطلاق الاسرى منهم و تحرير سلب اموالهم و سبي ذراريهم لما عرف ذلك

فالنبي صلى الله عليه و سلم سن في قتال المشركين و نهب اموالهم و سبي ذراريهم و سن على في قتال اهل البغى ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير و لا تسبى النساء و الذريه و لا توخذ اموالهم و هذا وجه حسن صحيح و مع هذا فقد قال العلماء من الصحابة و التابعين و اهل بيته بتفضيل على و زيادة علمه و غزارته و حدة فهمه و وفور حكمته و حسن قضایاه و صحة فتواه و قد كان ابو بكر و

عمر و عثمان و غيرهم من علماء الصحابة يشاورونه في الأحكام و يأخذون بقوله في النقص والابرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحه عقله و صحة حكمه و ليس هذا الحديث في حقه بكثير لأن رتبته عند الله عز وجل و عند رسوله و عند المؤمنين من عباده اجل و أعلى من ذلك انتهى فالحمد لله المسدي بجزيل المواهب* المسعد لجليل المارب* حيث وضح عن عبارة كفائية الطالب* ما فيه كفائية المطالب* و هداية للراغب* و تنكيس لرؤوس الجاحدين* الجانحين المتهالكين* على ابطال فضائل امام المشارق والمغارب* مولانا و سیدنا امير المؤمنين علی بن أبي طالب* عليه و آله آلاف السلام الملك الواهب* فانه قد ثبت من افاده الحافظ الكنجي ان رسول الله صلی الله عليه و اله و سلم ما طلع طالع و غرب غارب* خصص علیا عليه السلام بهذا الحديث الثابت الراتب* و انه قد رواه خطيب بغداد و ابن عساكر من طرق متعددة إنارة للطريق المهيء لللاحِب* و ان هذا الحديث من روایة ابن عباس حديث حسن عال على رغم المنكر الخائب* و التائه الحائب* و ظهر ايضا من

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۸

افادة هذا الناقد الناقب* انَّ العلماء قد أكثروا الكلام في بيان معناه ايضا حالما فيه من المطالب و بان ان بعضهم قد خدعته الكواذب* و تاهت به من النصب المذاهب* حيث اوله على نهج اهل العناد اخراجا له من مناقب اسد الله الغالب* عليه و اله من سلام الله ما لا يحسبه حاسب* و هذا ايضا مما يؤذن بكمال تحقق الحديث حتى عند من سلك مسلك النواصِب* كما هو واضح على من عقله و فهمه حاضر غير عازب* ووضح ايضا ان الحافظ الكنجي افاد بنفسه في معناه كلاماً أحد على الجاحدين من القواصِب* و ان هذا الحديث ليس بكثير في حق امير المؤمنين صلوات الله عليه و اله الكرام المناسب* نظر الى ما له عند الله و رسوله و المؤمنين من عالية المراتب* و غالباً المناقب* و باذخة المناصب* و شامخة المراقب و علاوه برين از تصريح حافظ كنجي در صدر کتاب کفایه الطالب واضح و آشکارست که احادیث این کتاب احادیث صحیحه است که حافظ کنجی آن را از مشایخ خود در بلدان روایت نموده و در کتب ائمه و حفاظ مسطور و مثبتت و این احادیث را حافظ مذکور بسبب حمیت محبت اهل البيت عليهم السلام برای افحام و تبکیت و تخجیل و تسکیت بعض منکرین و جاحدين که در بعض احادیث بمزید جهل خود زبان طعن گشوده بودند املا فرموده و زنگ شببه و ارتیاب از قلوب اهل معرفت زدوده حيث قال في کفایه الطالب بعد التحمید والتصلیة يقول العبد الفقیر محمد بن یوسف بن محمد الكنجی اما بعد فانی لما جلست يوم الخميس لست ليال بقین من جمادی الآخرة سنة ۶۴۷ سبع و اربعین و ستمائے بالمشهد الشريف بالحسین من مدینۃ الموصل و دار الحديث المهاجریة حضر المجلس صدور البلد من النقباء و المدرسین و الفقهاء و ارباب الحديث فذكرت بعد الدرس احادیث و ختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصلوة و السلام فطعن بعض الحاضرین لعدم معرفته بعلم النقل في حديث زید بن ارقم في غدیر خم و

في حديث عمار في قوله صلی الله عليه و سلم طوبی لمن احْبَكَ و صدق فيك فدعتنی الحمیة لمحتهم على املاء كتاب يشتمل على بعض ما روينا عن مشایخنا في البلدان من احادیث صحیحه من کتب الائمه و الحفاظ في مناقب امير المؤمنین علی الّذی لم یتل رسول الله صلی الله عليه و سلم فضیله في آبائه و طهاره في مولده الّا و هو قسمه فيها تأسیا بما روینا عن علی بن محمد بن عبد الصمد السخاوی امام القراء یجامع دمشق و علی بن هبة الله بن سلامہ بن الجمیزی الخطیب بمصر و

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۸۹

عبد الله بن الحسين بن رواحة بحلب و غيرهم قالوا

خبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد السلفي اباؤ القاضی ابو المحاسن عبد الواحد بن اسماعیل الرویانی اخبرنا ابو غانم احمد بن علی الکراعی اباؤ عبد الله بن الحسین النضری اباؤ الحرف بن ابی اسامة حدثنا محمد بن کناسة ثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحب القوم و لما يلحق بهم فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم المرء مع من احب و في روایة رجل يجالس المصلين ولا يصلی الا قليلا و يجالس الصائمین و لا يصوم الا قليلا و يجالس المجاهدین و لا يجاهد الا قليلا فقال رسول الله صلی

الله عليه و سلم اوئلک قوم لا يشقى بهم جليسهم
وابتدأنا بما وقع التزاع فيه فلما تم الاملاء بعون الله و توفيقه بيضناه برسم خزانة اشرف نبيه في عصرنا المذى علا الناس بضرامته وبهرهم برجاحته و بيانهم بشهامته مولانا الصاحب الاعظم شرف آل رسول الله صلى الله عليه و سلم تاج الدين أبي المعالى محمد بن نصر نصير امير المؤمنين اسبغ الله عليه ظل المواقف الشريفة بمحمد و الـطـاهـرـين و قد وسمته بكفاية الطالب في مناقب امير المؤمنين على بن أبي طالب

وجه هفتاد و پنجم

آنکه نیز علامه محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بباب علم جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وصف نموده کمال ثبوت و حتمیت این حدیث شریف بر ارباب احلام و ابصار واضح و اشکار فرموده چنانچه در باب رابع و ثلثون کفاية الطالب بعد روایت و اثبات

حدیث النظر الى وجه علی عبادة
گفته و فقهه ان

النظر الى وجه علی عبادة

قد ورد الحديث ايضا يطول ذكر سنته
ان النظر الى الكعبة عبادة

و قد رویت ايضا بسند عندي ان النظر الى المصطف عبادة و

قد ورد ايضا ان النظر الى وجه العالم عبادة

و قد ورد ايضا ان النظر الى وجه الوالدين عبادة

فنقول يريده به ان نظر الشخص البار لوالديه الرؤوف بهما المحب لهما من غير اکراه ولا عبوس ولا رفع صوت ولا تبرم ولا تقشف ولا تائف و اللطف لهما عبادة و

النظر الى وجه العالم عبادة

بمعرفة الفضل له لكونه وارث علم النبوة و هو من دعاء الهدى الامة يجتب الناس به المكاره و المعاطب و يرشدهم الى سبل الخير و الصلاح يدعوهم الى ما دعاهم الله إليه و رسوله و ينهاهم عما نهיהם الله عنه و رسوله فيكونون بين يدي العالم كالاسير بين يديه مالکه لا يتهمه في امر ولا نهى و يكون عند رؤيته و مشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صلى الله عليه و سلم و الجالس بين يديه و لا ينظر إليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۰

شرزا و لا يرفع صوته بين يديه و لا يدعوه باسمه بل يكتئي و يدعوه بالتبجيل و التفحيم و النظر الى المصطف عبادة من حيث معرفته و وجوب حرمته و جلالته و اکرامه و اعظماته و تامله الى الامر و النهى و الندب و الاستحباب و سؤال الرحمة عند ذكر الرحمة و الجنة و الاستعاذه بالله عز و جل من النار و الفتنه و الشرور عند ذكرها فيفرغ سره و جوارحه عند النظر في كتاب الله عز و جل و يدبر آياته و يتذكر في عبرة و تبيانه فيكون من العابدين بقراءته و من العابدين بالنظر إليه و النظر الى وجه النبي صلى الله عليه و سلم عبادة إذا كان النظر إليه بعين الاحترام و التبجيل و الا-کرام و انه سفير بين الله عز و جل و بين عباده و له المكانة العظيمة لاختيار الله تعالى اياه لرسالته و اطلاعه على اسرار الحق و قيامه بالأمر و النهى و تتميمه مكارم الاخلاق الى غير ذلك مما يطول شرحه و كذلك النظر الى الكعبه و هي حجارة بناتها اما من اهل الايمان و اما من اهل الشرك و هي ايضا تمثل الابنية من بيوت النار و بيوت الاصنام و

انما كان النظر الى الكعبه عبادة من حيث انها نسبت الى الله عز وجل و بالخصوص و انها بيت الله و موضع نظره من ارضه و مهبط رحمته و حياطة ملائكته و محل انبائه و رسالته و مائده وليمته و ارضه التي دعا الناس إليها و اوجب عليهم حجتها فان الناظر إليها كالناظر الى الله عز وجل فينظر إليها بالتعظيم والتوقير والاجلال والاحتشام ويلوذ بها ويطوف حولها و يتمسح باركانها كما يفعل العبد الذليل بين يدي المولى الجليل يرجو فضله ويخاف من المجازاة لعدله بذلة و خصوص و خشية و خشوع واما النظر الى وجه علی عبادة

من حيث انه ابن عم الرسول و زوج البتو و والد السبطين الحسن و الحسين و اخو الرسول و باب علمه والمبلغ عنه والمجاهد بين يديه و الذاب عنه و المجل بالكرب و الهموم عنه و الباذل نفسه لله و لرسوله و وصيه لنصرة دين الله و داعي الناس الى دار السلام و معرفة العزيز العلام و يدل على فضل النظر إليه على فضل النظر الى الكعبه ما جاء في الحديث ان النبي صلی الله عليه وسلم وقف حيال الكعبه وقال ما اجلّك و ما اشرفك و ما اعظمك عند الله عز وجل و على اعظم و اشرف منك عليه وهذا يدل على ان النظر على وجه علی افضل من النظر الى الكعبه

وجه هفتاد و ششم

آنکه شیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام بن أبي القاسم السلمی حدیث مدینۃ العلم را بغایت قطع و جزم و نهایت و حتم اثبات نموده و در کلامی که آن را بر زبان جناب امیر المؤمنین علیه السلام عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۱

انشا کرده بکمال حسن دارد فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل گفته قال سلطان العلماء في عصره و برهان العرفاء في دهره الشیخ القدوة الامام في الاجلة الاعلام مفتی الانام عز الدين عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقابل و افضل الاتراب لدى عد الخصال على ولی الله في الارض و الشیماء رضی الله تعالى عنه و نفعنا به في كل حال

يا قوم نحن اهل البيت عجنت طینتنا بيد العناية في معجن الحماية بعد ان رش علينا فيض الهدایة ثم خمرت بخميره النبوة و سقيت باللوحی و نفح فيها روح الامر فلا اقداما تزل ولا ابصارنا تضل ولا انوارنا تقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتی و شجرة النبوة واحدة و محمد رسول الله صلی الله عليه وآله وبارک وسلام اصلها وانا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرةها و الحسن و الحسین اغصانها فاصلها نور و فرعها نور و ثمرةها نور و غصنها نور يکاد زینتها يُضیء و لَوْ لَمْ تَفْسِسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ
يا قومی لما كانت الفروع تبني على الاصول بنيت فصل فضلی على طیب اصلی فورثت علمی عن ابن عمی و کشف به غمی تابعت رسولـاـ امینـاـ و ما رضیتـ غیرـ الاسلامـ دینـاـ فـلـوـ کـشـفـ العـطـاءـ ماـ اـزـدـدـتـ یـقـیـناـ وـ لـقـدـ تـوـجـنـیـ بتـاجـ منـ کـنـتـ مـوـلـاـ وـ منـطـقـیـ بـمـنـطـقـةـ اـنـاـ مدینـةـ الـعـلـمـ وـ عـلـیـ بـابـهاـ وـ قـلـدـنـیـ بـتـقـلـیدـ اـقـضاـکـ عـلـیـ وـ کـسـانـیـ جـلـهـ اـنـاـ مـنـ عـلـیـ وـ عـلـیـ مـنـیـ
شعر

عجبت منك اشتغلتني بك عنّي ادنیتني منك و حتى ظننت انك اتى
الى آخر ما ذكر فهذا ابن عبد السلام* سلطان علماءهم الاعلام* و فخر عرفائهم الفخام و صدر نبلائهم العظام قد اثبت هذا الحديث الشريف بالحتم و الحزم و القطع و البت رغم انانکین المنكرين الاغاثم و استیصالا لشافه الجاحدين الجالین للملام و حصدا لنواجم تعصبات المکابر المذین ليس لکلامهم خطام و لا زمام فالحمد لله المنعام حيث وضح مرام اهل الحق الكرام مرة بعد اخرى باین حججه و اکمل شاهد متین النظام و ظهران ایغال المخاطب القائم و ایضاع من شابهه من اصحاب الشحنة و البغضاء و الایلام المتخذ لقین

المقدمين على مخالفه الدين والاسلام فى تكذيب هذا الحديث الواضح الاعلام و ابطاله و تهجinya و رده و دفعه الجناب الاعلام فى غاية القبح و الفطاعة عند اهل الاحلام و نهاية السماحة و الشناعة عند اولى الافهام و مفاخر عاليه المقدار و ما ثر مشرقه المنیار و محامد ساطعه الانوار و محاسن نافحة الازهار شيخ عز الدين بن عبد السلام نزد این حضرات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٩٢

بيش از انسنت که از کتب و اسفار ائمه اعلامشان احصای ان توان کرد بنابر ایجاز و اختصار شطری از آن منقول می شود علامه ذهبی در عبر در وقائع سنه ستین و ستمائے گفته و عز الدين شیخ الاسلام ابو محمد عبد العزیز بن عبد السلام بن أبي القاسم السلمی الدمشقی الشافعی ولد سنه ثمان و سبعین و حضر احمد بن حمزه الموازنی و سمع من عبد اللطیف بن أبي سعد و القاسم بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف و بلغ رتبة الاجتہاد و انتهت إلیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و الامر بالمعروف و النهى عن المنکر و الصلابة فی الدين قال قطب الدين كان مع شدته فیه حسن المحاضرة بالنوار و الاشعار يحضر السمع و يرقص مات فیعاشر جمادی الاولی و شیعه الملك الظاهر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه مذکوره گفته و فيها الشیخ الفقیه العلامه الامام المفتی المدرس القاضی الخطیب سلطان العلماء و فحل النجباء المقدم فی عصره على سائر الاقران بحر العلوم و المعارف و المعظم فی البلدان ذو التحقیق و الاتقان و العرفان و الایقان المشهود له بمصاحبة العلم و الصلاح و الجلاء و الوجاهة و الاحترام الی ارسل النبي صلی الله علیه وسلم مع الولی الشاذلی إلیه السلام مفتی الانام و شیخ الاسلام عز الدين عبد العزیز بن عبد السلام أبي القاسم السلمی الدمشقی الشافعی قال اهل الطبقات سمع من عبد اللطیف بن أبي سعد القسم بن عساکر و جماعة و تفقهه على الامام العلامه فخر الدين بن عساکر و برع فی الفقه و الاصول و العربیة و درس و افتی و صنف المصنفات المفیدة و افتی الفتاوى السديدة و جمع من فنون العلوم العجب العجاب من التفسیر و الحدیث و الفقه و العربیة و الاصول و اختلاف المذهب و العلماء و اقوال الناس و مآخذهم حتى قيل بلغ رتبة الاجتہاد و رحل إلیه الطلبة من سائر البلاد و عنه اخذ الشیخ الامام شرف الدين الدمیاطی و القاضی الامام المفید تقی الدين ابن دقیق العید و خلق کثیره و بلغ رتبة الاجتہاد و انتهت إلیه معرفة المذهب مع الزهد و الورع و قمعه للضلالات و البدع و قیامه بالامر بالمعروف و النهى عن المنکر و غير ذلك مما عنه اشتهر قالوا و كان مع صلابتھ فی الدين و شدته فیه حسن المحاضرة بالنوار و الاشعار يحضر السمع و يرقص قلت و هذا ممّا شاع عنه و کثر شهوده و بلغ فی الاستفاضة و الشهرة مبلغا لا يمكن جحوده و ذلك من اقوى الحجج على من ینکر ذلك من الفقهاء على اهل السمع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ١٩٣

من الفقراء و المشايخ اهل المقامات الرفاع اعنی صدور ذلك عن مثل الامام الكبير الذي سبق ائمه زمانه بل سبق كثيرا من السابقين المتقدمين على اوانيه و ارى نسبة فعله هذا مع انکار الفقهاء غالبا في سائر البلاد كنسبة ذهاب الامام الكبير المحدث الحافظ أبي القاسم بن عساکر الى مذهب الاشعرية في الاعتقاد مع مخالفه طائفه من المحدثين اعتقادوا على الظواهر و حادوا عن منهج الحق الباهج الظاهر فكل واحد منها مع غزير علمه و جلالته و تقدمه على اقرانه في فنه و امامته حجه على المشار إليهم من اهل ذلك الفن المخالفين مع خلائق منهم لا يحصون على ذلك موافقين من الائمه الكبار السابقين و اللاحقين كالفقیه الامام الجليل المحدث أبي العباس الفضل عیاض بن موسی اليحصبی و الفقیه الامام الجليل المحدث محیی الدین التوری و الفقیه الامام الجليل المحدث أبي العباس احمد بن أبي الخیر الیمنی و غيرهم من المحدثین اولی المناقب الحميدة للموافقین فی العقیدة و كالفقیه الامام الكبير المتقدن الاستاذ أبي سهل الصعلوکی و الفقیه الامام السيد الشهیر العارف بالله الخیر أبي القسم الجنید و الفقیه الامام المشکور العارف بالله المشهور محمد بن حسین النحلی الیمنی و غيرهم من الفقهاء اولی النفع و الانتفاع الواحدين الداخلين فی السمع و لكن ذلك بشرط عند علماء الباطن ذكرتها فی كتاب الموسوم بنشر المحاسن مع موافقتهم ايضا فی العقیدة المذکورة الصحیحة المشکورة قلت و كان عز الدين المذکور رضی الله عنه یصدع بالحق و یعمل به متشددا فی الدين لا تأخذه فی الله لومة لائم و لا یخاف سطوة ملک و لا

سلطان بل يعمل بما امر الله و رسوله و ما يقتضيه الشرع المطهر و يامر بالمعروف و ينهى عن المنكر كانه رضى الله عنه جبل ايمان يصادم السلطان كائنا ما كان بمشافهه الانكار تحت عظام الاخطار فقيل له في ذلك في وقت فقال استحضرت عظمه الله فكان السلطان في عيني اصغر او قال أحقر من كذا و كذا و انكر رضى الله عنه صلاة الرغائب و النصف من شعبان قلت وقع بينه وبين شيخ هار الحديث ابى عمر بن الصلاح في ذلك منازعات و محاربات شديدات و صعف كل واحد منها فى الرد على الآخر و استتصوب المتشرون المحققون مذهب الامام ابن عبد السلام في ذلك و شهدوا له بالبروز بالحق و الصواب في تلك الحروب و الضرب و كان ظهور صوابه في ذلك جديرا بما

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۴

النشده في عقيدته في الاستشهاد على ظهور الحق

لقد ظهرت فلا تخفي على احد الا على اكمه لا يعرف القمرا

إذ لم يروا في ذلك من جهة السنة ما يقتضي فعل ذلك وإن كان قد ظهر لهما شعار في الامصار و صلاهما العلماء الاخبار والولاء الاخيار و ادركت ذلك في الحرمين الشرفين حتى تكرر الانكار في ذلك و اشتهر بين الناس مقال الامام المؤيد الموقف للذب عن السنة و تحرير الصواب الخير المحدث الخاشع الاواب محبي الدين النبوى في صلاة الرغائب قاتل الله واضعها مع انهم الى هذه الزمان يصلحهما اهل اليمين و لعمري انهم لو فعلا في عهد الرسول صلى الله عليه و اصحابه لاستفاض ذلك و اشتهر ما هو اصغر من ذلك في الخبر و إذا لم يرد فعل ذلك و ما يضمنه من الشعار و كان ذلك بدعة ينبغي فيها الانكار و ليس لحسن الظن مدخل في احداث اشعار لم يكن في الاسلام مع

قوله عليه افضل الصلة و السلام من احدث في امرنا هذا ما ليس منه فهو رد

وقوله كل محدث بدعة و كل بدعة ضلاله و لو صلاهما انسان وحده مع اعتقاده انهم ليستا سنة لم ار بذلك باسا
و الله اعلم و اما ما احتاج به بعض الناس من قوله تعالى أرأيَتَ الَّذِي يَنْهَا عَنِّا إِذَا صَلَّى

فهو احتجاج باطل فان الآية الكريمة نزلت في قضية أبي جهل و نهيه للنبي عليه السلام عن الصلة و منعه له بزعمه منها فمنعه الله عن ذلك المرام بما اراه ما يهول من الآيات العظام و لما سلم الملك الصالح اسماعيل بن الملك العادل صفد و قلعة في بلاد الشام ساء ذلك المسلمين و نال منه الشيخ امام عز الدين على المنبر و لم يدع له في الخطبة و كان خطيبا بدمشق فغضب الملك المذكور و عز له و سجنه ثم اطلقه فتوجه إلى الديار المصرية هو و الامام ذو الفهم الشاقب المعروف بابن الحاجب بعد ان كان معه في الجبس فتلقاء الملك الصالح نجم الدين ايوب صاحب مصر و اجله و احترمه و فوض إليه قضاء مصر و خطابة الجامع فقام بذلك اتم قيام و تمكן من الامر بالمعروف و النهي عن المنكر حتى اتفق ان بعض الامراء بنى مكانا على سطح مسجد فانكر ذلك و قيل هدمه ثم علم ان ذلك شق على الوزير فحكم نفسه و عزل نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلك حاشية الملك شق عليهم و اشاروا على الملك ان يعزله عن الخطابة لثلا يعترض بسب الملك على المنبر فعزله فلزم بيته يشغل الناس و يدرس و ذكر انه لما

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۵

مرض مرض الموت بعث إليه الملك الظاهر يقول له من في اولادك يصلح لوظائفك فارسل إليه ليس فيهم من يصلح لشئ منها فاعجب ذلك السلطان منه و لما مات حضر جنازته بنفسه و العالم من الخاص و العام و من مصنفاته الجليلة كتاب التفسير الكبير و كتاب القواعد و مختصر النهاية و العقيدة و كتاب شجرة الاخلاق الرضيئه و الافعال المرضيئه و مختصر الرعاية و كتاب الامام في ادله الاحكام و غير ذلك و كانت له مشاركه يقوم بها احسن قيام و كانت له اليد الطولى في تعبير الرؤيا و غير ذلك دخل بغداد في سنة تسع و تسعين و خمسمائه و اتفق يوم دخوله موت الامام أبي الفرج ابن الجوزي فقام بها اشهرها ثم عاد الى دمشق و ولاه الملك الصالح بن الملك العادل خطابة الجامع الاموي بعد ولایته التدریس برواية الغزالی و هو من الالذین قيل علمهم اکثر من تصانیفهم لا

منَ الَّذِينَ عَبَادُتُمْ دُونَ هُدَايَتِهِمْ وَ مَرْتَبَتِهِ فِي الْعِلُومِ الظَّاهِرَةِ مَعَ السَّيِّدِ الْبَاقِيِنِ فِي الرَّعِيلِ الْأَوَّلِ وَ امَّا فِي الْمَعْارِفِ وَ الْعِلْمِ بِاللَّهِ وَ حُضُورِ
هَبِيبِهِ وَ اسْتِيَاءِ جَلَالِهِ وَ عَظَمَتِهِ عَلَى قُلُوبِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ وَ غَيْرُ ذَلِكَ مَا هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ أَهْلِهِ فَقَدْ قَسَمَ النَّاسَ فِي الْمَعْرِفَةِ اقْسَاماً
وَ عَدَّ نَفْسَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْقَسْمِ الْثَالِثِ بَعْدَ أَنْ ذَكَرَ أَنَّ الْقَسْمَ الْأَوَّلَ هُمُ الَّذِينَ يَحْضُرُهُمُ الْمَعْارِفُ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْضَارٍ وَ تَفْكِرٍ وَ
اعْتِبَارٍ وَ لَا تَغْيِبُ عَنْهُمْ فِي سَائِرِ الْأَحْوَالِ وَ الْقَسْمُ الثَّانِي هُمُ الَّذِينَ يَحْضُرُهُمُ الْمَعْارِفُ إِيْضًا لَكِنَّ تَغْيِبَ عَنْهُمْ فِي بَعْضِ الْأَحْيَانِ وَ
الْقَسْمُ الْثَالِثُ هُمُ الَّذِينَ يَحْضُرُهُمُ باسْتِحْضَارٍ مِنْ غَيْرِ دَوَامٍ وَ اسْتِمْرَارٍ ثُمَّ قَالَ كَأَمْثَالُنَا هَذَا مَعْنَى كَلَامِهِ فِي الْأَقْسَامِ الْمُذَكُورَةِ وَ انَّ
اخْتَلَفَ الْعَبَاراتُ فِي بَعْضِ الْأَلْفَاظِ وَ قَدْ ذَكَرَتْ فِي غَيْرِ هَذَا الْكِتَابِ قَضِيَّةً وَ قَعَتْ لَهُ مَمَّا يُؤَيِّدُ عَظِيمَ فَضْلِهِ وَ عَلُوِّ مَحْلِهِ وَ هُوَ مَا اخْبَرْنَا بِهِ
بعْضُ أَهْلِ الْعِلْمِ أَنَّ الْإِمَامَ عَزَّ الدِّينَ الْمُذَكُورَ احْتَلَمَ فِي لَيْلَةٍ بَارِ فَاتَى الْمَاءُ فَوَجَدَهُ جَامِدًا فَكَسَرَهُ وَ اغْتَسَلَ وَ غَشِّيَ عَلَيْهِ فَسَمِعَ يَقَالُ لَهُ
لَا عَوْضُنَاكَ بِهَا عَزَّ الدِّينَ فِي الْآخِرَةِ وَ كَانَ مَعَ هَذِهِ الْجَلَالَةِ الَّتِي حَازَهَا وَ الْعِلْمُ الَّتِي حَوَاهَا يَنْظُمُ الْأَشْعَارَ السَّهَلَةَ قَالَ الشَّيْخُ تَاجُ الدِّينِ
بْنُ الْمُحَبِّ اَنْشَدَنِي صَدِيقَنَا سَدِيدَ الدِّينِ أَبُو مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ وَلِيدِ الطَّبِيعِ الْفَقِيْهِ الشَّافِعِيِّ قَالَ اَنْشَدَنِي قَاضِيَ الْقَضَاءِ عَزَّ الدِّينِ أَبُو
مُحَمَّدِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ لِنَفْسِهِ فِي قَصِيَّةٍ قَوْلُهُ

اوْجَهَ وَجْهِي نَحْوَهُمْ مُتَشَفِّعًا إِلَيْهِمْ بِهِمْ مِنْهُمْ إِذَا خَطَبَ اعْيَانِي
فَهُمْ كَاشِفُو ضَرِّيِّ وَ كَرْبَلَى وَ شَدْتَنِي وَ هُمْ فَارِجُو هَمِّيِّ وَ غَمِّيِّ وَ أَحْزَانِي
وَ هُمْ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۶

واهِبُو الْابْصَارِ وَ السَّمْعِ وَ الْبَنْيِ وَ هُمْ عَالَمُو سَرِّيِّ وَ جَهْرِيِّ وَ اعْلَانِي
وَ انْ مَذْنَبَ يَوْمًا اَنِي مُتَنَصِّلًا وَ مُعْتَذِرًا مِنْهُ عَلَيْهِ بِغَفْرَانِ
وَ انْ سَائِلَ يَوْمًا اَتَاهُمْ بِفَاقَةً وَ مَسْكَنَةً جَادُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَانِ
فَرُوحَ رَجَائِي فِيْكَ يَبْقَى حَشَاشَتِيِّ وَ خَوْفَ مَعَادِيِّ مِنْكَ قَدْ هَدَ أَرْكَانِي
مَا لِي إِلَيْكَ وَسِيلَةُ شَوْيَ فَاقِتِيِّ وَ الذَّلِّ مِنِيِّ وَ اذْعَانِي

تُوفِيَ رَحْمَهُ اللَّهُ بِمَصْرِ سَنَةَ سِتِّينَ وَ سِتَّمِائَةَ وَ شِيعَهُ الْمَلَكُ الظَّاهِرُ وَ كَانَ قَدْ وَلَى قَضَاءَ الْقَضَاءِ وَ عَزَلَ نَفْسَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عُمْرُهُ اثْنَانِ
وَ ثَمَانُونَ سَنَةً وَ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنُ حَسَنِ اسْنَوِي در طبقات شافعیه گفتہ الشیخ عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام السلمی المغربی اصلا
الدمشقی مولدا المصری دارا و وفاة الملقب سلطان العلماء و الملقب له هو الشیخ تقی الدین بن دقیق العید کان رحمه اللہ شیخ
الاسلام علما و عملا و ورعا و زهدا و تصانیف و تلامیز امر بالمعروف ناهیا عن المنکر یهین الملوك فمن دونهم یغلظ عليهم القول
اغلظ يوما على الملك الصالح بمصر فلما خرج قيل له الم تخف من اذائه لك فقال استحضرت عظمۃ الله تعالی فصار قدامی احر
من قط و لما بنی الملك الظاهر مدرسة بالقاهرة ساله ان یکون مدرسا بها فقال ان معی تدریس الصالحیہ فلا اضیق على غیری فساله
ان یشرط فی وقفها ان یکون لا ولاده فقال ان فی البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان یکون لهم فيها وظیفه بالشرط فافکر و قال إن
کان و لا بد فيکون الامامۃ فشرطها لهم و لما كان مقیما بدمشق كتب إلى سلطانها بالاغلاظ عليه في حادثه وقعت فاجاب عن کتابه
بكتاب غریب ذکر فی آخره و بعد هذا فانا نزعم انا من جملة حزب اللہ و انصار دینه و جنده و كل جندي لا یخاطر بنفسه فليس
بجندي و کان فيه مع ذلك حسن محاضرة بالنواذر و الاشعار و يحضر السماع و يرقص فيه ولد بدمشق سنہ ثمان و سبعین و خمسمائہ
و قراء الفقه على الشیخ فخر الدين بن عساکر و الاصول على السیف الامدی و ولی خطابة دمشق فحط على سلطانها في الخطبة لامر
جري منه فحصل له تشويش انتقل بسبیبه عن دمشق و صحبتی الشیخ جمال الدين ابن الحاجب فتلقاء سلطان الكرک و ساله الاقامة
عنه فقال هذه قليلة على علمی و قصدی نشره فتلقاء الملك الصالح سلطان مصر و اکرمته و احترمه و ولاه خطابة الجامع العتیق بمصر
و القضاء بها فی الوجه القبلي و قام الامر بالمعروف و النهي عن المنکر على عادته و ازيد ثم ترك ذلك و استقر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۷

بتدریس الصالحیۃ بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها و كان الحافظ زکی الدین مدرسا بالکاملیۃ فامتنع من الفتوى مع وجوده و كان کل منهما يأتي الى مجلس الآخر و اخذ التفسیر فى درسه و هو اول من اخذه فى الدرس و لم يزل بالصالحیۃ مقیما الى ان توفی بها فى العاشر من جمادی الاولی سنة ستین و ستمائے و لما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملکی الا الساعۃ فانه لو امر الناس فى شأنی بما أراد لبادروا الى امثال امره ثم نزل الملك الظاهر فى جنازته و دفن فى آخر القرافۃ بعيدا عن الموتی و انتهت المقابر الان إلیه ذکرہ فى الروضۃ فى كتاب السیر خاصۃ فنقل عنه ان المصاحفة بعد الصبح و العصر بدعة مباحة و تقدی الدین ابو بکر الاسدی المعروف بابن قاضی شعبه در طبقات شافعیہ گفتہ عبد العزیز بن عبد السلام بن أبي القاسم بن الحسن الشیخ الامام العلامہ وحید عصرہ سلطان العلماء عز الدین ابو محمد السلمی الدمشقی ثم المصری ولد سنہ سبع او ثمان و سبعین و خمسمائہ و تفقہ علی الشیخ فخر الدین بن عساکر و القاضی جمال الدین ابن الحرسناني و قوله الاصول على الامدی و برع فى المذهب و فاق في الاقران و الاضراب و جمع بين فنون العلم من التفسیر و الفقه و الحديث و الاصول و العربية و اختلاف اقوال الناس و مأخذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتہاد و رحل إلیه الطلبة من سائر البلاد و صنف التصانیف المفیدة و سمع الحديث من جماعة روی عنه الدمیاطی و خرج له اربعین حدیثا و ابن دقیق العید و هو الذی لقبه سلطان العلماء و خلق و رحل الى بغداد سنہ سبع و تسعین فقام بها اشهرها و كان أمراً بالمعروف نھاء عن المنکر و قد ولی الخطابة بدمشق فازال کثیرا من بدع الخطباء و لم يلبس سوادا ولا سجع خطبة بل كان يقولها مسترسلًا و اجتنب الثناء على الملوك بل كان يدعو لهم و ابطل صلاة الرغائب و النصف فوقیینه و بين ابن الصالح بسبب ذلك و لم يكن يؤذن بين يديه يوم الجمعة الا مودن واحد و لما سلم الصالح اسماعیل قلعۃ الشفیف و صفد للفرنج نال منه الشیخ علی المنبر و لم يدع له فغضب الملك من ذلك و عز له و سجه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فتلقاء صاحب مصر الصالح ایوب و اکرمہ و فوض إلیه قضاء مصر دون القاهرة و الوجه القبلي مع خطابة جامع مصر فقام بالمنصب اتم قیام و تمکن من الامر بالمعروف و النھی عن المنکر

ثم عزل نفسه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۸

من القضاء و عزله السلطان من الخطابة فلزم بيته يشغل الناس و يدرس و اخذ في بالتفسیر في دروسه و هو اول من اخذه في الدرس و قال الشیخ قطب الدین اليونینی کان مع شدته فيه حسن محاضرة بالنواذر و الاشعار و قال الشریف عز الدین حدث و درس و افتی و صنف و توکلی الحکم بمصر مدة و الخطابة بجامعها العتیق و کان علم عصره في العلم جامعا لفنون متعددة عارفا بالاصول و الفروع و العربية مضافا الى ما جبل عليه من ترك التکلف مع الصلاة في الدين و شهرته تغنى عن الاطنان في وصفه قلت و ترجمة الشیخ طوبیلہ و حکایاته في قیامه على الظلمة و ردعهم کثیرہ مشهورہ و له مکاشفات و کرامات رضی اللہ عنہ توفی بمصر في جمادی الاولی سنہ ستین و ستمائے و حضر جنازته الخاص و العام السلطان فمن دونه و دفن بالقرافۃ في آخرها و لما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملکی الا الساعۃ لانه لو امر الناس في بما أراد لبادروا الى امثال امره و من تصانیفه تفسیر حسن في مجلدين و اختصار النهاية و القواعد الکبری و هو الكتاب الدال على علو مقدار الرجل و کثیر منه ما خوذ من شعب الایمان للحلیمی و القواعد الصغری و الكلام على شرح اسماء اللہ الحسنی مفید و مجاز القرآن و شجرۃ المعارف و الفتاوی الموصلیہ سئل عنها من الموصل و فتاوی اخري سئل فيها عن مسائل قلیلہ و کتاب الصلوہ فيه اختیارات کثیرہ اتباعا للحدیث و غير ذلك ذکرہ في الروضۃ في كتاب السیر خاصۃ فنقل عنه ان المصاحفة بعد الصبح و العصر بدعة مباحة و جلال الدین سیوطی در حسن المحاضرة گفتہ الشیخ عز الدین بن عبد السلام بن أبي القاسم بن حسن بن محمد بن مهدیب السلمی ابو محمد شیخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنہ سبع او ثمان و سبعین و خمسمائہ و تفقہ على الفخر بن عساکر و اخذ الاصول عن السیف الاموی و سمع الحديث من عمر بن طبرزد و غيره و برع في الفقه و الاصول و العربية قال الذهبی في العبر انتهت إليه معرفة المذهب و مع الزهد و الورع و بلغ رتبة الاجتہاد و قدم مصر فقام بها اکثر من عشرين سنہ ناشرا

للهعلم امرا بالمعروف و ناهيا عن المنكر يغاظ على الملوك فمن دونهم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذري في الادب معه و امتنع من الافتاء لاجله وقال كنا نفتى قبل حضوره واما بعد حضوره فمنصب الفتيا متعين فيه والقى التفسير بمصر دروسا و الف كتاب منها الفتاوى الموصليه و مختصر النهاية و شجرة المعارف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۱۹۹

و القواعد الكبرى و الصغرى و بيان احوال الناس يوم القيمة و له كرامات كثيرة و لبس خرقه التصوف من الشهاب السهروردي و كان يحضر عند الشيخ أبي الحسن الشاذلي ويسمع كلامه في الحقيقة و يعظمه وقال الشيخ أبو الحسن الشاذلي قيل لي ما على وجه الأرض مجلس في الفقه ابهى من مجلس الشيخ عز الدين بن عبد السلام و ما على وجه الأرض مجلس في الحديث ابهى من مجلس الشيخ زكي الدين عبد العظيم و ما على وجه الأرض مجلس في علم الحقائق ابهى من مجلسك قال ابن كثير في تاريخه انتهت إليه رئاسة المذهب وقصد بالفتوى من سائر الآفاق ثم كان في آخر عمره لا يتبع بالمذهب بل اتسع نطاقه و افتى بما ادى إليه اجتهاده وقال تلميذه ابن دقيق العيد كان ابن عبد السلام احد سلاطين العلماء وقال الشيخ جمال الدين بن الحاجب ابن عبد السلام افقه من الغزالى و حکی القاضی عز الدين الهکاری انّ الشیخ عز الدين بن عبد السلام افتی مرّة بشیء ثم ظهر له انه أخطأ فنادی في مصره و القاهرة على نفسه من افتی له ابن عبد السلام بکذا فلا- يعمل به فانه خطاء قال القطب البوني و كان مع شدته و صلابتة حسن المحاضرة بالتوادر والاشعار يحضر السماع ويرقص فيه وقال ابن كثير كان لطيفاً ظريفاً يستشهد بالاشعار توفی بمصر عاشر جمادی الاولی سنّة ستين و ستمائة

وجه هفتاد و هفتم

آنکه جلال الدین محمد بن محمد البعلبکی المعروف بمولوی روم این حدیث شریف را در کلام خویش نظم نموده کمال تحقق و ثبوت آن ظاهر فرموده چنانچه در مثنوی خود می‌گوید

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان متنه از دغل
در غزا بر بھلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی ع افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر روی که ماه سجده آرد پیش او در سجده گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی ع کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز از عمل از نمودن عفو و رحم بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراشتی از چه افگندی مرا بگذاشتی
آن چه دیدی بهتر از پیکار من تا شدی تو سست در آشکار من
آنچه دیدی تا چنین خشمتو نشست تا چنین برقی نمود و باز جست
آن چه دیدی که مرا زان عکس دید در دل و جان شعله آمد پدید
آن چه دیدی بهتر از کون و مکان که به از جان بود و بخشیدیم جان
الی ان قال فی المثنوی راز بکشا ای علی مرتضی
ای پس از سوء القضاء حسن القضاء یا تو واگو آنچه عقلت یافتست
یا بگوییم آنچه بر من تافتست از تو بر من تافت چون داری نهان
می فشنانی نور چون مه هر زمان لیک اگر در گفت آید قرص ماه

شبروان را زودتر آرد براه از غلط این شود و از ذهول
بانگ همه غالب شود بر بانگ غول ماه بی گفتن چو باشد رهنما
چون بگوید شد ضیا اندر ضیا چون تو بابی آن مدینه علم را عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۰
چون شعاعی افتتاب حلم را باز باش ای باب بر جویای باب
تا رسند از تو قشور اندر لباب باز باش ای باب رحمت تا ابد
بار گاه ما له کفوا احد فهذا عارفهم المعروف بمولوی الروم* الّذی جلاله قدره عندهم امر غیر مروم* قد نظم هذا الحديث الشريف
فی سلک کلامه المنظوم* فاثبته رغما لائف کل معاند جهول ظلوم* فكيف يستریب بعد ذا فی حقه اهل العقول و الحلوم* أم كيف
یختلنج فی امره ارباب الفطن و الفهوم و محامد مبهره و مفاخر فرهره و معالی لا معه و محاسن ساطعه مولوی روم نزد اکابر و اصغر
این قوم متیقن و معلومست عبد القادر بن محمد القرشی در جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیة گفته محمّد بن محمد بن
حسین بن احمد بن قاسم بن مسیب بن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي بکر الصدیق بن أبي قحافة الهاشمی المعروف بمولانا جلال
الدین الغنوی کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بالخلاف و انواع من العلوم قصده الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام المشهور
صاحب شرح مقدمة ابن الحاجب و المفتاح للسكاكی فلما دخل عليه و جلس عنده سكت زمانا و الشیخ لا يكلمه ثم بعد ذلك ذکر
له حکایة قال مولانا جلال الدین کان صدر جهان عالم بخاری خرج من مدرسته و يتوجه الى بستان له فيمن بفقیر الى الطريق فی
مسجد فیسألہ فلم يتفق انه يعطيه شيئا و اقام على ذلك مدة سنين فقال الفقیر لاصحابه القوا على ثوبا و اظهروا انى میت فاذا من الصدر
جهان فتسأله شيئا فلما من الصدر جهان قالوا يا سیدی هذا میت فدفع لهم شيئا من الدراریم ثم نھض الفقیر و القی التوب عنه فقال
الصدر جهان لو لم تمت ما اعطيتك شيئا فلما فرغ مولانا جلال الدین من الحکایة خرج الشیخ قطب الدین على وجهه و ذلك ان
الشیخ جلال الدین فهم عن الشیخ قطب الدین انه جاء ممتحنا له ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع و تجرد و هام و ترك التصنيف و
الاشتغال و سبب ذلك انه کان يوما جالسا فی بيته و حوله الكتب و الطلبة فدخل عليه الشیخ شمس الدین التبریزی الامام الصالح
المشهور فسلم و جلس و قال الشیخ ما هذا و اشار الى الكتب و الحاله التي هو علیها فقال مولانا جلال الدین للشیخ شمس الدین
التبریزی هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین من هذا اللفظ الا و النار عمالة فی الكتب فقال مولانا جلال الدین التبریزی هذا لا
تعرفه ثم قام و خرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجريد و ترك اولاده و حشمه و مدرسته و ساح فی البلاد و ذکر
اشعارا كثیره و لم يتفق له اجتماع بالتبریزی و لم يعرف له موضعا

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۱

فيقال ان حاشیه مولانا جلال الدین قصده فاغتالوه و الله تعالى اعلم مات فی خامس جمادی الآخره سنة اثنین و ثمانین و ستمائه و
دفن بالجبل خارج باب الأربعين مولده ببغداد سنة ثلاث و ثمانین و خسمائه و ولده مولانا احمد بهاء الدین تقدم فی بابه و فاضل
ازینی در مدینه العلوم گفته و من علماء الحنفیه الشیخ جلال الدین القوی و هو محمد بن محمد بن حسین بن احمد یتهی الى ابی
بکر الصدیق رض کان عالما بالمذهب واسع الفقه عالما بانواع العلوم قصده العلامه قطب الدین الشیرازی و تبرک بنصیحته ثم ان
الشیخ جلال الدین انقطع و تجرد و ترك التصنيف و الاشتغال و سبب ذلك انه جالس فی بيته و حوله الكتب و الطلبة فدخل عليه
الشیخ شمس الدین التبریزی فسلم علیه و جلس و قال للشیخ ما هذا و اشار الى الكتب و الحاله التي هو علیها فقال له مولانا جلال
الدین هذا لا تعرفه فما فرغ الشیخ جلال الدین من هذا اللفظ الا و النار عمالة فی البيت و الكتب فقال مولانا جلال الدین للتبریزی ما
هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام و خرج من عنده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجريد و ترك اولاده و حشمه و مدرسته و ساح
فی البلاد و ذکر اشعار كثیره و لم يتفق له اجتماع بالتبریزی و لم يعرف له بالتبریز و يقال ان حاشیه مولانا جلال الدین فقدده و الله
اعلم بحقيقة الحال کذا فی الجواهر المضیئه فی طبقات الحنفیه و يقال کان لقبه جلال الدین و کان يقول له ابوه خداوندکار و لقب

به ايض و اسم اييه محميد و لقبه بهاء الدين و تلقب ايضا بسلطان العلماء او لقب بهذا اللقب النبى ص هكذا سمعه كثير من الصلحاء عن النبى ص فى المنام و اسم جده الحسين و اسم اييه احمد و تمکن ابوه سلطان العلماء فى مدينة بلخ و ولد مولانا جلال الدين هناک ثم توطن ابوه بقونيه و هو طفل صغير و لهذا لقب بجلال الدين الرومى و كان ولادته فى سادس ربيع الاول سنة اربع و ستمائة و توفى فى خامس جمادى الآخرة سنة اثنين و سبعين و ستمائة و روی ان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه اعطى اخته لمولانا حسين جد مولانا جلال الدين محمد و ولدت هى سلطان العلماء محمد و كانت جدة بهاء الدين محمد أم احمد الخطيبى اخت سلطان ابراهيم بن ادهم رح و عبد الرحمن جامى در نفحات الانس گفته مولانا جلال الدين محمد البلخي الرومى قدس سره ولدت خدمت مولانا در بلخ بوده است در ششم ربيع الاول سنة اربع و ستمائة می گويند که بر خدمت مولانا از پنجسالگی باز صور روحانى و اشكال غبي يعني سفره ملائكة و برهه جن و خواص انس که مستوران قباب عزت‌اند ظاهر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۲

می شده‌اند و ممثل می گشته‌اند بخط مولانا بهاء الدين نوشته یافته‌اند که جلال الدين محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدينه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر می کردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیا تا از این بام جهیم- جلال الدين محمد گفته که این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می آید حیف باشد که آدمی با آن مشغول شود اگر در جان شما قوتی هست بیاید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شده کودکان گریه نموده فریاد برآوردن بعد از لحظه رنگ وی دگرگون شده و چشمش متغیر گشته بازآمده گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبز قیابان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز و فریاد و فغان شما برآمد بازم باین جایگاه فرود آوردن و گویند که در ان سن در هر سنه چهار روز یک بار افطار می کرد و گویند که در آن وقت که بمکه می رفتد در نیشاپور بصحبت شیخ طریقت شیخ فرید الدين عطار قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوى داده بود و آن را پیوسته با خود می داشته خدمت مولوی می فرموده است که من آن جسم نیستم که در نظر عاشقان منظورم بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مریدان از کلام من سر می زند الله الله چون آن دم را یابی و آن ذوق را بچشی غنیمت میدان و شکرها می گذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلاں می گوید که دل و جان بخدمتست فرمود که خموش در میان مردمان این دروغ مانده است که می گویند او آن چنان دل و جان از کجا یافت که در خدمت مردان باشد بعد از آن روی سوی چلپی حسام الدين کرد که الله الله با اولیای حق زانو بزانو باید نشستن که آن قرب را اثرهاست عظیم رباعی

بیک لحظه ازو دوری نشاید که از دوری خرابیها فراید

بهر جائی که باشی پیش او باش که از نزدیک بودن مهر زاید

و فرموده است که مرغی که از زمین بالا پرد اگر چه با آسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و برهه و همچنین اگر کسی درویش شود و بكمال درویشی نرسد اما این قدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتهاي دنيا برهه و سبکبار گردد که نجی المخفقون و هلك المقلدون یکی از ابنای دنيا پیش خدمت مولوی عذرخواهی می کرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتدار نیست آن قدر که مردمان از آمدن تو مت دارند ما از نآمدن تو آن قدر مت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود که همه دلتنگی از دلنهادگی برین عالمست هر دمی که آزاد باشی ازین جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و بهر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی و جای دیگر روی هیچ دلتنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجد مولانا سراج الدين قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۳

مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولانا را برنجاند و بیحرمتی کند یکی را از نزدیکان خود که دانشمندی بزرگ بود بفرستاد که بر سر جمع از مولانا بپرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بسیار بده و برنجان آن کس بیامد و بر ملا سؤال کرد که شما چنین گفته‌اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته‌ام آن کس زبان بکشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد مولانا بخندید و گفت با این نیز که تو می‌گوئی یکی ام آن کس خجل شد و باز گشت شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته است که مرا این سخن از وی بسیار خوش آمد است خدمت مولوی همواره از خادم سؤال کردی که در خانه ما امروز چیزی هست اگر گفتی خیرست و چیزی نیست منبسط گشتنی و شکرها کردی که الحمد لله خانه ما امروز بخانه پیغمبر می‌نماید صلی الله علیه و سلم و اگر گفتی ما لابد مطبخ مهیاست منفعل گشتنی و گفتی ازین خانه بوی فرعون می‌آید و گویند در مجلس وی هرگز شمع برنگردید الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفتی هذا الملوك و هذا للصلوک روزی در مجلس وی حکایت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمه الله می‌کردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمی‌کرد و فرمود کاشکی کردی و گذشتی بیت

أى برادر بى نهايٰت در گھيٰست بر هر آنچه مى رسى بر روی ماست

روزی می‌فرمودند که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما می‌شنویم منکری گفت ما نیز همان آواز می‌شنویم چونست که چنان گرم نمی‌شویم که مولانا خدمت مولوی فزود کلًا و حاشا آنچه ما می‌شنویم آواز باز شدن آن درست و آنچه وی می‌شنود آواز فراز شدن درست و فرموده است که کسی بخلوت درویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت این دم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مردم ابدالیم بهر جا که می‌رسیم می‌نشینیم و می‌خیزیم امامت را از ارباب تصوف و تمکین لائق‌اند بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام شد فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف نبی خدمت مولانا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سؤال کند که فقیر چیست مولانا در اثنای سماع این رباعی خواند

الجوهر فقر و سوی الفقر عرض الشفائي و سوی الفقر مرض

العالم كله خداع و غرور و الفقر من العالم سر و غرض

از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر طعام بی‌اشتها خورد که درویش را طعام بی‌اشتها خوردن گناه عظیمس است و فرموده است که صحبت عزیز است لا تصاحبوا غير ابناء الجنس و گفته که در این معنی حضرت خداوندم شمس الدین تبریز قدس سره فرمود که علامت مزید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتاد چنین نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مرض اخیر با اصحاب گفته است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۴

که از رفتن من غمناک نشوابد که نور منصور رحمه الله بعد از صد و پنجاه سال بروح شیخ فرید الدین عطار رحمه الله تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید تا من شما را ممد باشم در هر لباس که باشم دیگر فرمود که در عالم ما را دو تعلقست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعایت حق سبحانه تعالی فرد و مجرد شوم و عالم تحرید و تفريد روی نماید آن تعلق نیز از ان شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدین قدس سره بعیادت وی آمد فرمود که شفاک الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امیدست که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود که بعد ازین شفاک الله شما را باد همانا که میان عاشق و معشوق پیراهنی از شعر بیش نمانده است نمی‌خواهد که نور بنور پیوندد

من شدم عربیان ز تن او از جمال می‌خرامم در نهايات الوصال

و هم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت مولانا این غزل فرمود

چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم
و خدمت مولانا در وصیت اصحاب چنین فرموده است
اوصیکم بتقوی اللہ فی السر و العلایہ و بقلة الطعام و قلة الكلام و قلة المنام و هجران المعاصری و الاثم و مواقبة الصيام و دوام
القيام* و ترك الشهوات على الدّوام* و احتمال الجفاء من جميع الانام* و ترك مجالسة السُّفهاء و العوام و مصاحبة الصالحين و
الكرام و ان خير الناس من ينفع الناس و خير الكلام ما قل و دل و الحمد لله وحده
سؤال کردند که بخلافت مولوی مناسبت کیست فرمود که چلپی حسام الدین تا سه بار این سؤال و جواب مکرر شد چهارم باز
گفتند که نسبت بسلطان ولد چه می فرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلپی حسام الدین پرسید که نماز شما را
که گذارد فرمود که شیخ صدر الدین و فرمود که یاران ما را ازین سو می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب می خواند یا قومنا
اجیوا داعی اللہ ناچار رفتیست توفی قدس سره وقت غروب الشمس خامس جمادی الآخری سنّة اثنین و سبعین و ستمائے از شیخ
مؤید الدین جندی سؤال کردند که خدمت شیخ صدر الدین در شان خدمت مولوی چه می گفت گفت و اللہ روزی با خواص یاران
مثل مولانا شمس الدین ایکی و فخر الدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم نشسته بودند سخن از سیرت
و سیرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بازیزد و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را بر گفتندی و منت
بر جان خود نهادندی خوانسار فقر محمدی ص اوست ما بطفل وی ذوق می کنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد
از ان شیخ مؤید الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطان و این بیت را بخواند

لو کان فینا لالوھیہ صورۃ هی انت لا اکنی و لا اتردد

انتهی و مجد الدین علی بدخشانی در جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین رومی قدس اللہ تعالیٰ سره العزیز ایشان فرزند
بزر گوار مولانا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۵

بهاء الدین ولد و از اجله اصحاب سید برهان الدین محقق اند تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنّة اربع و ست مائة گویند
خدمت مولانا را از پنجسالگی باز صور روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و برره جن و خواص انس که ستوران قباب عزت اند
ظاهر می شده اند و متمثل گشته اند بخط مولانا بهاء الدین ولد نوشته یافته که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که روز
آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانهای ما سیر می کردند یکی از آن کودکان گفته باشد که بیاید تا ازین بام بر آن بام بجهیم
جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما
قوتیست بیاید تا سوی آسمان پیریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شد کودکان فریاد آوردند بعد از لحظه‌ای رنگ روی
دگر گون شده و چشمی متغیر گشته باز آمد گفت آن ساعت که با شما سخن می گفتم دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان
شما بر گرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما برآمد بازم باین جایگاه
فروند آوردند و گویند که در ان سن در هر سه چهار روز یک بار افطار می کرد و گویند که در آن وقت که بمکه می رفته اند در
نیشاپور بصحبت شیخ فرید الدین عطار قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرارنامه بوى داده بود آن را پیوسته با خود داشت
خدمت مولوی می فرموده است که من این جسم نیستم که در عاشقان متصورم بلکه ان ذوق و خوشی ام که در باطن مریدان از کلام
من سر می زند اللہ چون آن دم را یابی و آن ذوق بچشی غنیمت میدان و شکرها می گذار که من آنم در خدمت مولوی گفتند
که فلاں می گوید که دل و جان بخدمت فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده است که می گویند آن دل و جان از
کجاست که در خدمت مردمان باشد بعد از آن رو سوی چلپی حسام الدین کرد و گفت اللہ اللہ با اولیای حق باید نشستن که قرب
را اثرهای عظیمیست رباعی

یکی لحظه ازو دوری نشاید که از دوری خراییها فراید
بهر حالی که باشی پیش او باش که از نزدیک بودن مهر زاید
و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگر چه با آسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و بر هد همچنین اگر کسی درویش شود و بكمال درویشی نرسد اما این قدر باشد که از زمرة خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زحمتیاهی دنیا بر هد و سبکیار گردد که نجا المخفقون و هلک المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش مولوی عذرخواهی می کرد که در خدمت مقصرم فرمود که حاجت باعتذار نیست آن قدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از نا آمدن تو منت داریم یکی از اصحاب راغمناک دید فرمود این همه دلتنگی از دلنهاد گیست برین عالم اگر یک دم آزاد باشی ازین جهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر مزه که بچشی دانی که با آن نمانی دیگر از هیچ روی تنگدل نباشی و فرمود که آزادمرد انسنت که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرجاند مولانا

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۶

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند که مولانا گفته که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولوی را برنجاند و بیحرمتی کند یکی از نزدیکان خود را که دانشمند بزرگ بود بفرستاد که بر سر جمع از مولانا پرس که تو چنین گفته اگر اقرار کند او را دشنام بده و برنجان آن کس بیاید و ازو سؤال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و سه مذهب یکی ام گفت گفته ام آن کس دشنام و سفاهت آغاز کرد مولانا بخندید و گفت با این نیز که می گوئی هم یکی ام آن کس خجل شد و باز گشت شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس سره گفته اند که مرا این سخن از وی بغايت خوش آمدۀ است خدمت مولوی همواره از خادم سؤال کردي که در خانه ما امروز چيزی هست اگر گفتی خيرست چيزی نیست منبسط گشته و شکرها کردي که لله الحمد که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند صلی الله علیه وسلم و اگر گفتی ما لابد مطبخ مهیاست منفعل گشته و گفتی که ازین خانه بوی فرعون می آید و گویند در مجلس وی هرگز شمع روشن نمی کردن الا بنادر بغیر از روغن چراغ گفتی هذا للملوک و هذا للصلوک روزی در مجلس او حکایت شیخ اوحد الدین کرمانی رحمة الله علیه می کردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و کار ناشایسته نمی کرد فرمود کاشکی کردي و گذشتی

أی برادر بی نهایت در گهیست بر هر آنچه می رسی بر روی ماست

روزی فرمود که آواز رباب صریر باب بهشت است که ما می شنویم منکری گفت ما نیز همه آواز می شنویم چونست که چنان گرم نمی شویم که مولانا گرم می شوند فرمود کلا و حاشا که آنچه ما می شنویم آواز باز شدن آن درست و آنچه وی می شنود آواز فراز شدن و فرمود که یکی بخلوت درویشی درآمد گفت چرا تنها نشسته گفت این دم تنها شدم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردن شیخ صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مرد ابدالیم بهر جای که می رسیم می نشینیم و می خزیم امامت را ارباب تصوف و تمکین لایق اند پس بخدمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام باشد باو فرمود من صلی خلف امام تقی فکانما صلی خلف بنی خدمت مولا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سؤال کند که فقر چیست مولانا در اثناء سماع این رباعی خواند

الجوهر فقر و سوی الفقر عرض و الفقر شفاء و سوی الفقر مرض

العالم كله خداع و غرور و الفقر من العالم سرّ و غرض

از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر طعام بی اشتها بخورد که طعام بی اشتها خوردن درویش را گناه بزرگست و فرموده است که صحبت عزیز است که لا- تصاحبوا غير ابناء الجنس و گفت در این معنی حضرت خداوندم شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علامت مرید قبول یافته آنست که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتاد

چنان نشیند

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۷

که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک مشوید که نور منصور رحمة الله عليه بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فرید الدين عطار رحمة الله عليه تجلی کرد و مرشد او شد و گفت در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که تا من شما را ممد باشم در هر لباسی که باشید بعد از آن فرموده مرا در عالم دو تعلقست یکی ببدن و یکی بشما و چون بعنایت حق سبحانه و تعالی فرد و مجرّد شوم و عالم تجرید و تفرید روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدر الدين قدس سره بعیادت او آمده بود بگفت شفاک الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امیدست که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیانست فرمود بعد ازین شفاک الله شما را باد همانا که در میان عاشق و معشوق جز پیراهنی از شعر بیش نمانده است می خواهد نور بنور پیوند و شعر من شدم

عريان ز تن او از خيال می خرامم در نهايات الوصال

شيخ با اصحاب گریان شدن و حضرت مولانا این غزل فرمودند

چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم و خدمت مولوی در وصیت اصحاب چنین فرموده است
او صیکم بتقوی الله فی السر و العلائیه و بقلة الطعام و قلة المنام و قلة الكلام و هجران المعااصی و الاثام و مواطبة الصیام و دوام القیام و ترك الشهوتات على الدوام و احتمال الجفاء من جميع الانام و ترك مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحين الكرام و ان خير الناس من ينفع الناس و خير الكلام ما قل و دل و الحمد لله وحده

سؤال کردند که بخلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چلپی حسام الدين تا سه بار این سؤال و جواب مکرر شد چهارم بار گفتند نسبت بسلطان ولد چه می فرمایند فرمود که وی پهلوانست حاجت بوصیت نیست چلپی حسام الدين پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود شیخ صدر الدين و فرمود که یاران ما را ازین سو می کشند و مولانا شمس الدين آنجانب می خواند یا قومنا آجیئوا داعی الله

ناچار رفتیست توفی قدس الله تعالى روحه وقت غروب الشمس خامس جمادی الآخری سنۀ اثنین و سبعین و ستمائۀ از شیخ مؤید الدين جندی سؤال کردند که خدمت شیخ صدر الدين در شان خدمت مولوی چه می گفت گفت والله روزی با خواص یاران مثل شمس الدين ایکی و فخر الدين عراقی و شرف الدين موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیر هم نشسته بودند سخن از سیرت و سریت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود اگر بایزید و جنید درین عهد بودندی غاشیه این مرد مردانه را بر گرفتند و منت بر جان خود نهادند و خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطفل وی ذوق می کنیم همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند بعد از آن شیخ مؤید گفت من نیز از جمله نیازمندان ان سلطان و این بیت را خواند
ان فینا للالوھیہ صورة

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۸

هی انت لا اکنی و لا اتردد انتهی و سابقًا دانستی که خود شاهصاحب در باب المکايد همین کتاب تحفه مولوی روم را از جمله کبرا و مقبولین سنیه معدود کرده و بصراحت افاده نموده که او از جمله بزرگوارانی که بنای کارshan و نامدارانی که شریعت و طریقتشن از سر تا قدم بر مذهب اهل سنت می باشد و فی هذا خیر مقنع و بلاغ لدمغ هفووات المخاطب الرؤاغ و محتجب نماند که کتاب مشنوی مولوی روم نهایت مشهور و معروف و بغرض مدائیح و محسان موسوم و موصوفست مولوی عبد العلی بن نظام الدين انصاری که در میان سنتیه این دیار ببحر العلوم شهرت یافته در شرح مشنوی مذکور گفته اما بعد فیقول العبد الضعیف الراجی لرحمه الرحمانیه والرحیمیه عبد العلی محمد بن نظام الدين محمد من القبیله الانصاریه عامل بهما الله يوم لقاءه بالاکرام و اسکنهما دار السلام ان

كمال اعيان الانسان بالفوز بالسعادة القصوى و الوصول الى المنزل الاسنى بتحصيل العلم بالله و صفاته العلياء و معرفة اسمائه الحسنى و هو العلم الذى نزل على قلوب الرسل والاصفياء او حى به الكمل من الانبياء و بلغوا ما نزل إليهم الى الانام ليهتدوا سبل السلام فاهتدى جميع من الاتباع الذين كشف الله بصيرتهم فعلموا ما نزل على المرسلين و احتروا اسراره من العارفين الكاملين بالكشف و العيان و استغنووا به عن الحجۃ و البرهان فهم الذين تبعوا الرسل الكرام و دعوا الى الله على بصيرة و هدوا الى السبيل المحمدى و الطريق الاحمدى مع افتتاح البصيرة ففى الغاية القصوى و فى العلم بالمبدا و المعاد المرسلون الاصفياء و النبيون الامماء لا سيما سيدهم و افضلهم محمد المصطفى و احمد المجتبى صلی الله علیه و سلم الذي انزل عليه الكتاب الهادى للقوم حجته و او حى إليه السنن الجامعه للاسرار طرا ثم التابعون المكافئون باسرار ما نزل عليه صلاة الله علیه و الله و هم الاولياء الذين امنوا بما جاء به و تبعه بصيرة و كشف ثم الذين حصل لهم العلم الایمانى بتقلید ما خاطب به الله علی لسان رسوله صلی الله علیه و سلم بالحديث و القرآن على حسب ما كوشف باسرارهما العارفون الكاملون فهم المؤمنون لا يشكون ابدا و علم التصوف المشتمل على ما كوشف به العلماء بالله من اسرار الدين و ما جاء به الرسول من العقائد و الاعمال القلبية من اجل العلوم قدرها و لقد صنف فيه كتب شريفة و زبر قوية لا سيما كتاب فصوص الحكم و الفتوحات المكية للشيخ الاكمel و الامام الاجل قدوة ائمۃ الاولياء و افضل العرفاء خاتم الولاية المحمدية الشيخ محیي الملة و الدين محمد بن العربی عليه الرضوان فانهما كتابان حاویان للاسرار الديتیة و الرمز القرآتیة لم یفت عنهم علم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۰۹

من علوم الحقائق و دقیقہ کوشف بها الاولیاء من الدقائق و كل ما قصد في الكتابین بنائے صدق و صواب و لا يليق لاحد فيهما الارتباط فاختلخ في قلبي ان احرر كتابا مشتملا على ضروريات ما يجب به الایمان و محتوا على عقائد حکم بها بالكشف و العيان مما بين في ذینک الكتابین المشهود بکونیتهما الحق المبين فان كتاب فصوص الحكم كتاب معطی ذلك الشیخ الاكمel من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایاه المأمور بالالقاء على المؤمنین لیؤمنوا بما فيه من اسرار القرآن و السنة و يتفعوا به و كتاب الفتوحات لم یكتب فيه بما کوشف الا- بقدر ما امر بابنته و الا فکشfe مما لا یسعه کتب و دفاتر بید أنه كان المحتاج امرا عظیما فکنت مقدما في رجلا- و مؤخرا اخری الى ان القی الله في قلبي ما ثبت به قدمی على الاقدام و كان كتاب المثنوی للامام العارف الكامل صاحب الكشف الصحيح كتابا مشتملا على الاسرار الكشفية و طريق السلوك لكن كان في الابانة مجملًا بحيث كان متعرضا على الطالب حلہ فقصدت ان اشرحه شرح افصل ما فيه من الاسرار على طبق ما فصله الشیخ الاکبر قدوة العرفاء في كتابیه من فصوص الحكم و الفتوحات المكية و ابین ما اهمله الشرح من تبیان الحقائق و الاسرار و تبعـت في حل الالفاظ على ما في الشرح المعتبرة للكرام و تركت التطويل فيه و اثرت التفصیل في تبیان المقاصد و کشف الاسرار و انا أسأل الله تعالى شأنه ان ینفع به الطالب و ان یبقى ذکری بينهم الى يوم القيمة و ان يجعله ذریعة في يوم المعاد و یخصنی بجزیل الثواب و المسئول من الطالب ان لا ینسونی بالدعاء لسلامة العافية و هذا او ان الشروع

وجه هفتاد و هشتم

آنکه ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری النووی حدیث مدینہ العلم را بحتم و جزم ثابت کرده در اشعار بلاغت شعار خود مضمون بلاغت مشحون آن را بنظم آورده چنانچه سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادھین جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و کلامام فی الاسلام و المشار إلیه فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاوی أبی زکریا محیی الدین یحیی النووی فانه قد قال و اجاد المقال امام المسلمين بلا ارتیاب امیر المؤمنین ابو تراب نبی الله خازن کل علم علی للخزانة مثل باب

ازین عبارت ظاهرست که نووی باشعار ابدار خود افاده کرده که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم خازن هر علمست و جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل باب خزانه است و ظاهرست که این مضمون حدیث انا مدینة العلم و على بابها

ست پس معلوم شد که علامه نووی قطعاً و حتماً و یقیناً و جزماً حدیث مدینة العلم را ثابت می داند که مضمون آن را بقطع و یقین در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر می کند فثبت ان العلامه یحیی بن شرف قد حاز بنظمه البھی اسنی الشرف عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۰

حيث اثبت الحديث الشريف* رغمما لانف كل من مال عن الحق و جنف* و حسب ما لاساس كل جاحد ساق على نفسه الحتف و التلف* فالويل لمن شاق لحيته و غروره اكابر السلف* فمني بالخبط و المخدع و الليس و الصلف* و جنى على نفسه الزيف و العدوان و الحوب و السرف* و اثر لظى السعير على جنات النعيم المكملة للترف و مستر نماند که علامه نووی از اکابر اعلام و افخم اساطین عظام و اجله متبحرين والا- مقام و اعاظم متمهرین فخام سنه است مآثر وافره و مفاخر کاثره او بر ناظر تتمه المختصر ابن الوردي و تذكرة الحفاظ و كتاب العبر ذهبي و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعی و طبقات شافعیه عبد الرحيم اسنوي و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و نجوم زاهره فی ملوک مصر و القاهرة تالیف جمال الدين أبي المحاسن یوسف بن تغیری بردى الظاهري و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطی و تاریخ خمیس حسین بن محمد دیاربکری و اسماء رجال مشکاة و اشعة اللمعات شیخ عبد الحق دھلوی و اتحاف النبلاء فاضل معاصر پیدا و اشکارست

وجه هفتاد و نهم

آنکه شیخ شرف الدین مصلح بن عبد اللہ السعدي این حدیث شریف را در کلام بلاشت نظام خود نظم نموده چنانچه نور الدین جعفر مشهور بمیر ملا بن سالار بدخشی در خلاصه المناقب گفته شیخ سعدی علیه الرحمه می فرماید

منم کز جان شدم مولای حیدر امیر المؤمنین آن شاه صفدر
علی ع کورا خدا بیشک ولی خواند با مر حق علی کردش پیغمبر
بحق پادشاه هر دو عالم خدای بی نیاز فرد اکبر
بحق آسمانها و ملائک کز آنجا هیچ جائی نیست برتر
به پنج ارکان شرع و هفت اقلیم به چرخ و ده و دو برج دیگر
بکرسی و بعرش و لوح محفوظ بحق جبرئیل آن خوب منظر
بمیکائيل و اسرافیل و صورش بعزرائیل و هول گور و منکر
بتورات و زبور و صحف و انجیل بحق حرمت هر چار دفتر
بحق آیه الكرسي و یس بحق سوره طه سراسر
بحق آدم و نوح ستوده بحق هود و شیث دادگستر
بدرد یحیی و درمان لقمان بذوالقرنین و لوط نیک محضر
بابراهیم و قربان کردن او باسحاق و باسماعیل و هاجر
بختم انبیاء احمد که باشد شفیع عاصیان در روز محشر
بحق مکه و بطحا و زمزم بحق مروه و رکنی ز مشعر
بتعظیم رجب با قدر شعبان بحق روزه و تصدیق داور

برنج اهلیت و آه زهراء بخون ناحق شیر و شبر
باب دیده طفلان محروم به سوز سینه پیران مرحوم
که بعد از مصطفی در جمله عالم نه بد فاضلتر و بهتر ز حیدر
مسلم بد سلوانی گفتن او را که علم مصطفی را بود او در
یقین اندر سخا و علم و عصمت ز پیغمبر نبود او هیچ کمتر
اگر دانی بگوئی جز علی کیست که دلدل زیر رانش بود ورخور
چه گوییم وصف آن شاهی که جبریل گهی بد مدح گویش گاه چاکر

بدان گفتم که تا خلقان بدانند که سعدی زین سعادت نیست بی بر عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۱
ایا سعدی تو نیکو اعتقادی ز دین و اعتقاد خویش بر خور

انتهی فالحمد لله في الصباح والروح* على وضوح الحق غاية الاتضاح* حيث ثبت ان مصلح بن عبد الله السعدي* قد ساعد اهل الصلاح والصلاح* واحرق قلوب ارباب البعض والطلاح* باثبات الحديث الشريف حتماً وجزماً في كلماته الفصاح* ونظمه اياه مع مناقب اخرى عظيمة الارباح* فليمت غيظاً كلّ معاند ذي جمام وليختنق حنقاً كلّ جاحد ذي كلام ومخاشر مزهره و ما ثر مبهره و نهايت علو مرتبت وغايت سمو منزلت شيخ سعدی نزد سنیه در کمال وضوح و ظهورست عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدي الشیرازی قدس الله سره وی از افضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره از علوم بھرہ تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر بسیار کرده است و اقالیم را گشته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بر بتخانه سومنات درآمده و بت بزرگتر ایشان را شکسته و از مشایخ کبار بسیاری را دریافت و بصحبت شیخ شهاب الدین سهوردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده و گفته‌اند که وی در بیت المقدس و بلاد شام مدتی مديدة سقای می‌کرد و آب بردم می‌داد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و ویرا از زلال انعام و افضال خود سیراب گردانید وقتی ویرا با یکی از اکابر سادات و اشراف فی الجمله گفتگوی واقع شده بود و او حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که ویرا عتاب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذرخواهی نمود و استرضای خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکر وی بود شبی در واقعه چنان دید که درهای آسمان گشاده شد ملائکه با طبقهای نور نازل شدند پرسید که این چیست گفته‌اند برای سعدی شیرازیست که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه و تعالی افتاده است و آن بیت این ست

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار

آن عزیز چون از واقعه برآمد هم در شب بدر زاویه شیخ سعدی رفت که ویرا بشارت دهد دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه می‌کند چون گوش کشید همین بیت می‌خواند وی در شب جمعه ماه شوال سنه احادی و تسعین و ستمائی از دنیا برپته رحمه الله تعالى و دولت شاه سمرقندی در تذکره خود گفته ذکر املح المتكلمين مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه و لقب شیخ مصلح الدین است در فضل و کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق‌اند صد و دو سال عمر یافت سی سال تحصیل علوم و سی سال بسیاحت مشغول بوده و تمام ربع مسکون را مسافرت و سی سال دیگر بر سجاده طاعت نشسته است و راه و طریق مردان پیش گرفته زهی عمری که بدینطريق صرف شده باشد و شیخ در روزگار اتابک سعد بن زنگی بود و گویند پدر شیخ ملازم اتابک بوده وجه تخلص سعدی بدان جهتست و دیوان شیخ را نمکدان شعراء گفته‌اند در ابتداء حال در

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۲

مدرسه نظامیه بغداد در حلقة درس شیخ الشیوخ العارف ابو الفرج ابن الجوزی بتحصیل مشغول بوده و بعد از ان بعلم باطن و سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبد القادر گیلانیست و در صحبت شیخ عبد القادر عزیمت حج نمود و بعد از ان گویند چهار

نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغزا و جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته
درین باب در بوستان گوید در اقصای عالم بگشتم بسی
بسر بردم ایام با هر کسی تمتع ز هر گوشاهی یافتم

ز هر خرمی خوش یافتم حکایت کنند که شیخ در آخر حال زاویه در بیرون شهر اختیار کرد و از زوایه خود بیرون نیامدی و
بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال داشتی سلاطین و بزرگان و صلحاء بزیارت شیخ رفتندی و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردنی و
شیخ آنچه خوردی و آنچه قسمت کردی و هر چه باقی ماندی در زنیلی کردی و آن زنیل را از روزن بالاخانه آویختی و راه
هیزم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی هیزم کشان گرسنه آن کلیچه و حلوا و بریانها را بتکلف بکار بردنی گویند که
شخصی جامه هیزم کشان پوشیده خواست تا بامتحان آن سفره را یغما سازد چون دست بزنیل دراز کرد دستش در هوا خشک شد
فریاد برآورد که ایشیخ بفریادم رس شیخ فرمود که اگر هیزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبله دست کو و اگر غارت کرد
و زدی کمند و سلاح و دل سخت کو که بیزخمی بناله درآمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره
نعمت بدو بخشید حکایت آورده‌اند که عابدی از صلحاء شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروشی پیدا شد و جمعی
روحانیان زمزمه می‌کنند چون نیک استماع کرد این بیت می‌گفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل یکسال جمیع
ملائکه مساویست آن عابد بیدار شد فی الحال بدر زاویه شیخ رفت دید که شیخ بیدار نشسته و زمزمه می‌کند و ذوقی و حالی دارد
و این بیت می‌سراید و می‌نویسد این مطلع آن غزل است

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
عابد در قدم شیخ افتاد و شیخ را بر حال مطلع گردانید و بشارت داد الخ

وجه هشتاد

آنکه محب الدین احمد بن عبد الله بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده و این فضیلت عظیمه را
بذات قدسی صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص دانسته چنانچه در کتاب الرياض النصره که نهایت عظمت مرتبت و
غایت جلالت متزلت آن بحسب افادات اجله اعلام انشاء الله المنعام در مجلد حدیث تشبیه بتفصیل خواهی دریافت می‌فرماید ذکر
اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینه العلم
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه فی المصایح فی الحسان و اخرجه ابو
عمر و قال انا مدینه العلم و زاد فمن أراد العلم فلیأته من بابه

وجه هشتاد و یکم

آنکه نیز محب طبری در ذخائر العقبی که کمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد آن نیز در مجلداتی ان شاء الله
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۳

العزیز بتیین کافی و ایضاح وافی از نظرت خواهد گذشت گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار العلم و باب مدینه العلم
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوی فی المصایح فی الحسان و
خرجه ابو عمر و قال انا مدینه العلم و علی بابها و زاد فمن أراد العلم فلیأته من بابه
انتهی فهذا محب الدین الطبری قد روی الحدیث الشریف فی الرياض و الذخائر* و اخرجه بانواره المشرقة عن کنوزه الذخائر*

فاستنارت بلمعات اشرافه الابصار و البصائر* و اشرقت بسطعات ائتلاقه الافهم و النواظر* فللّه دره من محدث حافظ ناقب ماهر* و منقب متقن عاشر خابر* و مؤيد للحق الحقيق السافر* و مسدد للصدق المصدق الباهر

وجه هشتاد و دوم

آنکه سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی حدیث مدینه العلم را حتما و جزما از جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم ثابت دانسته و باآن احتجاج نموده برین معنی که علم و کشف و کشف معضلات کلام عظیم و کتاب کریم که از اخض معجزات جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلمست باوضوح بیان حصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد چنانچه در شرح عربی قصیده تائیه فارضیه بشرح شعر

کراماتهم من بعض ما خصّهم به بما خصّهم من ارث كل فضيلة
گفته و اما حصيّة على بن أبي طالب كرم الله وجهه العلم والكشف و كشف معضلات الكلام العظيم و الكتاب الكريم الذي هو من اخص معجزاته صلی اللہ علیه و سلم باوضح بيان بما ناله
بقوله صلی اللہ علیه و سلم انا مدینة العلم وعلى بابها
و بقوله من كنت مولاه فعلى مولا
مع فضائل آخر لا تعدّ ولا تحصى

وجه هشتاد و سوم

آنکه نیز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه ابن الفارض بشرح شعر* و اوضح بالتاویل ما کان مشکلا* علی بعلم ناله بالوصیه علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در ان معرض گفته است لو لا علی لهلک عمر با آنکه بیان تفسیر این مشکلات را متعرض گشته بود بعلمه که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اذکرکم الله فی أهل بيتي

سه بار و باز فرموده

انت منی بمنزلة هارون من موسی غير انه لا نبی بعدی
و بانچه گفت

انا مدینة العلم وعلى بابها

انتهی و محتجب نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن فارض از کتب مشهوره و معروفه است و سعید الدین فرغانی از اعاظم و اکابر سینه می باشد کاتب چلپی در کشف الظنون گفته تائیه فی التصوف للشيخ أبي حفص عمر بن علی بن الفارض الحموی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۴

المتوفی سنة ۵۷۶ ست و سبعین و خمسماهه الى ان قال و لها شروح منها شرح السعید محمد بن احمد الفرغانی المتوفی في حدود سنہ سبعماهه و هو الشارح الاول لها و اقدم الشارحين له حکی ان الشیخ صدر الدین القونوی عرض لشیخه محیی الدین بن العربی فی شرحها فقال للصدر لهذه العروس بعل من اولادک فشرحها الفرغانی و التلمسانی و کلاهما من تلامیذه و حکی ان ابن عربی وضع

عليها قدر خمسة كراريس و كانت بيد صدر الدين قالوا و كان في آخر درسه يختم بيته منها و يذكر عليه كلام ابن عربي ثم يتلوه بما هو رده بالفارسية و انتدب لجمع ذلك سعيد الدين و حكى أن الفرغانى فراها أولا على جلال الدين الرومى المولوى ثم شرحها فارسيا ثم عربيا و سماه منتهی المدارک و هو كبير اورد في اوله مقدمة في احوال السلوک اوله الحمد لله رب القديم الذى تعزز الخ و در نسخه شرح عربى تائيه که پيش فقير حاضرست نسخه عتيقه است منقول از اصل نسخه شارح و در آخر آن اين عبارت مذكورست هذا آخر ما قرره و حرره الشيخ الامام قدوة مشايخ الانام قبله علماء الايام نقطه دائرة الاحسان و الايمان و الاسلام السيد السند الامجد الاوحد العالم العامل المتفضل الفاضل المكمel المؤيد بالتوقيق المسدد في تلقيق التحقیق ترجمان المقامات المصطفویه لسان الحقيقة الاحمدیه اشرف الوالصلین اکمل العارفین افضل المحققین سعد الدين سعیدا اسعد الله الطالبین و ادام بهجتهم بدوام نفائس انفاسه و متعه بما خوله من اوانس اختراعه و عرائس اقتباصه و هذه اول نسخة كتبت من مسودته اعلى الله ذكره و نشر على الاسنة شكره بحمد الذي لا ينتهي حمده انتهى كتاب لانهی رتبه العلم جامع كتاب کريم يوضح الحق كامل لشبهه ارباب الغواية دافع كتاب لاسرار الحقيقة کاشف رفيع لاستار الطريقة رافع تور من رؤياه منا بصائر و تطرب من نجواه منا مسامع فتبيانه للحق كالصريح صادق و برهانه في الصدق کالسيف قاطع له الشرف الاعلى و في قصر لفظه جوار لها عين الظباء خواضع سقانا لبيان الفهم لله دره و قد حرمت قدما علينا المراضع و في كل صقع من معانی بيانه مزايا معان حار فيها مصالع و منظومة للحصر مبسوط شرحها محيط لطلاب الهدایه نافع فناظمها السعدي و السعد شارح لها رافع من قدر ما هو واضح امام سعيد يسعد الحق نطقه و ترجی إلیه للشّتاء البضائع هما ترجمانا احمد من مقامه لذا شرعا في بسط ما هو شارع فللله شرح الصدر ناثر لنظم سلوک متقن السلک رائع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۵

دلیل سمانا لسائرين سماء بها انجم للمهتدین سواطع و طالع انوار بدا فتشابهت مطالعه فى حسنها و المقاطع زواهر کشف فى دجنه اسظر كما ازهرت بالليل شهب طوالع حدائق عرفان زدت زهراها ثمرات دانیات یوانع و ابکار افکار الفن خودودها امیطت بشرح الصدر عنها البراق لباس حروف من سواد و تحتها ضياء من العلم الالهي ساطع فقد صان من عمی و قد زان من جلاو قد راق متبع و قد فاق تابع ایا طالبی التحقیق هذا مرامکم مجدوا الى نیل المرام و سارعوا ثم الصلة و السلام على النبي الهاشمی القرشی التهامی محمد و على آله و سلم أنجز تحریره فى عشر الاوسط من محرم من شهر سنه ست عشر و سبعماهی حامدا و مصلیا و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ سعید الدين الفرغانی رحمه الله تعالى وی از اکمل ارباب عرفان و اکابر اصحاب ذوق و وجдан بوده است هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مربوط بیان نکرده است که وی در دیباچه شرح قصیده تائیه فارضیه بیان کرده است اولا آن را بعبارت فارسی شرح کرده بود و بر شیخ خود شیخ صدر الدين قونوی قدس سره عرض فرمود و شیخ آن را استحسان بسیار کرده و درین باب چیزی نوشته و شیخ سعید آن نوشته را بعینه بر سیل تبرک و تیمن در دیباچه شرح فارسی خود درج کرده است و ثانیا از برای تعیین و تتمیم فائده آن را بعبارت عربی نقل کرده و فوائد دیگر بر ان مزید ساخت جزاه الله تعالى عن الطالبین خیر الجزاء و ویرا تصنیف دیگرست مسمی بمناهج العباد الى المعاد در بیان مذاهب ائمه اربعه رضوان الله عليهم اجمعین و رسائل عبادات و بعضی از معاملات که سالکان این طریق را از ان چاره نیست و در بیان آداب طریقت که بعد از تصحیح احکام شریعت سلوک راه حقیقت بی آن میسر نیست و الحق ان کتابیست بس مفید که مala بد هر طالب و مریدست الخ و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار گفته الشیخ الفاضل الرّبانی و المرشد الکامل الصمدانی سعید الدين الفرغانی هو من اعزه اصحاب الشیخ صدر الدين القونوی مرید الشیخ محبی الدين العربی کان من اکمل ارباب العرفان و افضل اصحاب الذوق و الوجدان و کان جامعا للعلوم الشرعیه و الحقيقة و قد شرح احسن الشروح اصول الطریقة و کان لسان عصره و برهان دهره و دلیل طریق الحق و سر الله بين الخلق بسط مسائل علم الحقيقة و ضبط فنون اصول الطریقة في دیباچ شرح القصيدة التائیه الفارضیه و کان قد شرحها

اولاً بلسان فارسي ثم شرح ثانياً بلسان عربي تعيمما للفائدۃ و تتميما للعائدة و له تصنيف آخر مسمى بكتاب مناهج العباد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۶

الى المعاد بين فيه مذاهب الائمه الاربعة رحمهم الله و ذكر مسائل العبادات و بعض المعاملات و افعال السلوك و ذهبي در عبر در سنه تسع و تسعين و ستمائه گفته و الشيخ سعيد الكاشاني الفرغانی شيخ خانقاہ الطاحون و تلميذ الصدر القوئی كان احد من يقول بالوحدة شرح تائیة ابن الفارض فی مجلدین و مات فی ذی الحجۃ عن نحو سبعين سنۃ انتھی فهذا سعيد الدين الفرغانی حبرهم الخبر السعید* و بحرهم الوافر المدید* قد اثبت هذا الحديث المشید* فی بيانه الرائق الرائع السدید* و كرر اثباته روما لمزيد التایید و التوطید* و ثنی احقاقه قصد الكمال التسديد و التشید فالمعرض عنه ذاہب فی مغاوى الضلال العنید* و الطاعن فی واقع فی مهاوى البار العتید

وجه هشتاد و چهار

آنکه احمد بن منصور الگازروني حديث مدینۃ العلم را ثابت و متحقق دانسته و صفت جناب امير المؤمنین علیه السلام بباب علم نموده چنانچه در مفتاح الفتوح علی ما نقل عنه گفته ابو الحسن علی بن ابی طالب اول من سمّاه النبی صلی الله علیه وسلم امير المؤمنین خاتم الخلفاء الراشدين اقدمهم اجابة و ایمانا و اولهم تصديقا و ایقانا و اقوهم قضیة و اتقانا بباب العلم و معدن الفضل و حائز السبق و يعسوب الدين و قاتل المشرکین و المتمردين ذو القرنین و اب الزیحانین ابن عم النبی لحا و قسمة و اخوه حقا و نسبا و صاحبه دنیا و دینا ختم الله بالخلافة كما ختم بمحمد صلی الله علیه وسلم الرسالة و لما كان النبی صلی الله علیه وسلم یضم الشکل الى الشکل و الجنس الى الجنس و المثل الى المثل ادخر علیا لنفسه و اختصه باخوته و ناهیه بهذا شرف و فخر و من تأمل فی کلامه و کتبه و خطبه و رسالاته علم ان علمه لا يوازی علم احد و فضائله لا یشاکل فضائل احد بعد محمد صلی الله علیه وسلم و من حملتها کتاب نهج البلاغة و ایم الله لقد وقف دونه فصاحۃ الفصحاء و بلاغۃ البلغاء و حکمة الحكماء نزلت فی شانه آیات کثیرة و وردت فی فضائله احادیث غیر قلیله کتب التفاسیر مشحونه بذلک و بطون الاسانید مطوية علیها لا یحصیها عاد و لا یحويها تعداد فما من مشکل الا و له فيه اليد البيضاء و لا من معضل الا و جلاه حق الجلاء لقد صدق الفاروق حيث قال اعوذ بالله من معضلہ ليس فيها ابو الحسن لعلی اسماء اوردها الائمه فی کتبهم منها فی السماء اعلى و فی الارض علی و فی التوریة ولی و فی الانجیل وفی و فی الزبور تقی و عند حملة العرش سخی و فی الجنۃ الشاقی و عند المؤمنین المرتضی و حیدر و فی القرآن رُکعاً سجداً

و یسمی قصماً سماه النبی صلی الله علیه وسلم علیا و کناء بابی الحسن و ابی التراب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۷

نسبه نسب رسول الله صلی الله علیه وسلم و حسبه حسبه و دینه قریب القریب قدیم الهجرة و امه فاطمة بنت اسد و هي اول هاشمية ولدت لهاشمى قیل ولدت فاطمة علیا فی الكعبۃ و نقل عنها کانت إذا ارادت ان تسجد لصنم و علی فی بطنها لم يمكنها یضع رجله على بطنها و یلصق ظهره بظهرها و یمنعها عن ذلك و لذلك یقال عند ذکر اسمه کرم الله وجهه أى کرم الله وجهه من ان یسجد لصنم و محتجب نماند که کتاب مفتاح الفتوح از شروح معروفه مصایح می باشد مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته و من شروح المصایح مفتاح الفتوح اوله الحمد لله الہی قصرت الافهام عما یلیق بکبریائه الخ ذکر فیه انه جمعه من شرح السنۃ و الغریبین و الفائق و النهاية و وضع حروف الرموز لتلك الكتب و فرغ منه فی احدی و عشرين رمضان سنۃ سبع و سبعمائے انتھی فهذا الگازروني صاحب مفتاح الفتوح* قد فتح على المهدتین ابواب الفتوح* و ادار على اهل العرفان کاسا الہ من الصبور*

حيث اتی فی کلامه الذکی الساطع کمسک یفوح* بوصف باب العلم الباسط للزوح* فوصف به مولانا امير المؤمنین علیه من الله آلاف التیلام ما استنار الخلق یبوح* فظاهر ان المخلد الى طعن الحديث بالرکون و الجنوح* ناصب معاند بسر ضمیره یبوح* و القادر

فيه مطعون اصله مقدوح* و الطاعن فيه مغموم دينه مجروح* و الجاحد له مصروع على عفر الهوان مطروح* و الممترى فيه محتجب للخسران مقبوح

وجه هشتاد و پنجم

آنکه حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی حدیث مدینه العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در نزهه الارواح گفته نعت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و بر ان سرور مطلبی و ابن عم نبی ان اصل شجره ولایت و ان فرع ثمره هدایت آنکه بی او مدینه علم را در می بایست و آنکه با او مصر دین را هیچ در نمی بایست مردی که در این جا بهیچ روی پشت نداد و شیری که در هیچ جا بهیچ پشت روی نیاورد و آن پردلی که بیک نعره لشکری را دوباره می شکست و آن صدری که بیک حمله قلعه را دو پاره می افگند سخشن یکروی بود از ان در دل دوستان می نشست تیغش دو روی بود از ان در میان قلب دشمنان می رفت انتهی و مختلفی مباد که امیر حسینی از اکابر و اعاظم عارفین معروفین و اجله و افخم بارعين مشهورینست و کتاب او نزهه الارواح نیز در غایت اشتئار می باشد عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته امیر حسینی رحمه الله تعالى نام وی حسین بن عالم بن أبي الحسینست در اصل از کریوست که دیهیست از نواحی غور عالم بوده بعلوم ظاهری و باطنی از کتاب وی کنز الرموز چنان متبار می شود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریاست بیواسطه و مشهور در میان مردم نیز چنینست اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتم که وی مرید شیخ رکن الدین ابو الفتحست و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین و وی مرید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۸

شیخ بهاء الدین زکریا مولتانی قدس الله تعالی ارواحهم و ویرا مصنفات بسیارست بعضی منظوم چون کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و بعضی منتشر چون نزهه الارواح و روح الارواح و صراط المستقیم و مر او را دیوانست بغايت لطیف و سؤالات منظوم که شیخ محمود خیری از ان جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست نیز از ان ویست و گویند که سبب توبه وی آن بود که روزی بشکار بیرون رفته بود اهوی پیش وی رسید خواست تا تیری بر وی افگند آهو بوی نگریست و گفت حسینی تیر بر ما می زنی خدای تعالی ترا از برای معرفت و بندگی خود آفریده است نه از برای این بگفت و غایت شد آتش طلب از نهاد وی شعله برآورد و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جوالقیان همراه به مولتان رفت شیخ رکن الدین آن جماعت را ضیافت کرد و چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بخواب دید و فرمود که فرزند مرا از میان این جماعت بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین بایشان گفت که در میان شما سید کیست اشارت بامیر حسینی کردند ویرا از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد تا بمقامات عالیه رسید پس اجازت مراجعت بخراسان داد بهرا آمد همه اهل هرآ مرید و معتقد وی بودند در سادس عشر شوال سنه ثمان و عشر و سبععماهه از دنیا برفت و قبر وی در مصرخ هراتست بیرون گنبد مزار عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهم و مجد الدین بن ظهیر الدین بدخشانی در جامع السلاسل گفته ذکر شیخ سید صدر الدین احمد قدس سره بن نجم الدین الheroی المعروف سید حسین قدس سره او را تصانیف بسیارست چه منظوم و چه منتشر همه مقبول و مرغوب و محبوب اهل قلوبست مثل نزهه الارواح و طرب المجالس و زاد المسافرین و کنز الرموز و اویسی نامه و دیوان اشعار و نسخه کنز الرموز بعد از ارادت بخدمت پیر خود شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره تصنیف کرده بشرف مطالعه ایشان رسانید بسیار مستحسن افتاده و جواب سؤالهای که حضرت شیخ المشايخ شرف الدین محمود مدقانی قدس سره در گلشن راز نوشته‌اند مخاطب سید حسینست بغايت عالی مرتبت بود تا بحدی که در نواحی خراسان کسی در علم معرفت و روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر هری واقعست روز دوشنبه اهل آن بلاد بمرقد وی می آیند و بزيارت مشرف می شوند و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الطنوں گفته نزهه الارواح فارسی لفخر السادات حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی الفوزی الفه سنه ۷۱۱ احدی عشره و سبععماهه

مختصر منثور و منظم اوّل

بتوفيقش چو روشن دیدم آواز سخن را هم بنامش کردم آغاز

الخ و در اول نسخه حاضره نزهه الارواح چنین مسطورست الحمد لله رب العالمين على كل حال في كل حين والصلوة والسلام على رسوله محمد و آله اجمعين قال سیدنا و مولانا الشيخ الاجل الامام الاكميل مرشد الانام نتيجة الكرام سلاله العظام محى السنّة ما هي البدعة رکن الحق و الدين

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۱۹

حسین بن الحسن الحسینی نور اللہ مرقدہ و سقی بماء الرضوان مشهدہ انتھی فهذا الفوزی عارفهم المحرز لمراشد الفوز و الفلاح* و کابرهم المدخر لمراقب الرشد و الصلاح* قد افاد ما هو نزهه الارواح* و هرة الاشباح حيث اثبت الحق الصراح* و الصواب البواح* بكلماته الحالیة الفصاح* المرزیۃ بحستها على الخرد الملاح* فالمنذعن للحادیث مقتن للارباح* و المتلقی ایاه بالقبول يتلقی بالافراح* و المماری فيه ليس له نجاة و لا نجاح* و المشاقق فيه لا يثل فی مغدی و لا مراح* و الطاعن فيه هالک جالب للاتراح* و القادح ایاه لا يؤثر لنفسه الا الشحط و الاطراح

وجه هشتاد و ششم

آنکه صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن الموید بن عبد اللہ بن علی بن محمد بن حمویه الجوینی حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در کتاب فرائد السقطین فی فضائل المرتضی و البتوی و السبطین علی ما نقل عنه گفته اخربنی الشیخ الصالح احمد بن محمد القزوینی مشافهه بها بروایته عن الامام أبي القاسم محمد بن عبد الكريم إجازة ح و ابنا الشیخ العدل بهاء الدین محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف بسماعی علیه بمسجد الربوہ ظاهر مدینه دمشق قال ابنا شیخ الشیوخ تاج الدین ابو محمد عبد اللہ بن عمر بن علی بن محمد بن حمویه الجوینی إجازة قالا ابنا شیخ الشیوخ سعد الدین ابو سعد عبد الواحد بن أبي الحسن علی بن محمد بن حمویه إجازة ح و اخربنی الشیخ علی بن محمد بن احمد بن حمزه الشعلبی إجازة بروایتهما عن أبي بکر وجیه بن طاهر بن محمد الشحامی قال ابنا شیخ الشیوخ ابو سعد قراءة علیه بنیسابور فی سلخ شهر رمضان سنّة ثمان و ثلاثین و خمسمائه ابنا ابو محمد الحسن بن احمد الحافظ قال ابنا السید ابو طالب حمزه بن محمد الجعفری قال ابنا محمد بن احمد الحافظ قال نبا ابو صالح الكراسی بنا صالح بن احمد قال نبا ابو الصلت الھروی قال نبا ابو معاویة عن مجاهد عن ابن عباس عن رسول الله صلی اللہ علیه وسلم قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد بابها فليات علیا

واز افاده بلخی نیز ثابت و محقق می شود که حموی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ینابیع الموده بعد نقل این حدیث از ابن المغازلی گفته ایضا اخرج هذا الحدیث موقی بن احمد و الحموینی و الدیلمی فی الفردوس و صاحب کتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس و محتجب نماند که صدر الدین حموی از اکابر صدور مشاهیر و افخم قروم نحاریر سنیه است شطري از ما ثر اینقه و مفاخر رشیقه او بر متبع معجم مختص و تذکرہ الحفاظ و عبر ذهبي و مرآۃ الجنان یافعی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوى و ظم درر السقطین محمد بن یوسف زرندی و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و جواهر العقدین نور الدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۰

سمهودی ظاهر و باهرست اکثر عبارات این کتب در مجلد حدیث طیر دیدی و بعضی از ان در این جا نیز مذکور می شود ذهبي در تذکرہ الحفاظ در ذکر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المحدث الاوحد الاکمل فخر الاسلام صدر الدین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی الجوینی شیخ الصوفیه قدم علینا طالب حدیث و روی لنا عن رجالین من اصحاب المؤید الطوسی و كان شدید الاعتناء بالرواية و تحصیل الاجزاء على يده اسلم عازان الملک مات سنّة اثنین و عشرين و سبعماهه و له ثمان و سبعون سنّة و

نیز ذهبي در عبر در وقایع سنه خمس و تسعين و سبعماهه گفته و فيها قدم علينا شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی طالب حدیث فسمع الكثیر و روی لنا عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبر ان ملک التتار غازان بن ارغون اسلم على يده بواسطه نائب نوروز و كان يوما مشهودا و يافعی در مرآة الجنان در وقایع سنه مذکوره گفته و فيها قدم الشام شیخ الشیوخ صدر الدین ابراهیم بن الشیخ سعد الدین بن حمویه الجوینی فسمع الحديث و روی عن اصحاب المؤید الطوسی و اخبر ان ملک التتار غازان بن ارغون اسلم على يده بواسطه نائب نوروز بالراء بين الواوین و الزاء فی آخره و كان يوما مشهودا و عبد الرحیم بن الحسن الاسنوی در طبقات شافعیه گفته صدر الدین ابراهیم بن سعد الدین محمد بن المؤید المعروف بالحموی نسبة الى مدینه حماة لان جده كان من ابناء ملوکها كان المذکور اماما فى علوم الحديث و الفقه كثير الاسفار فى طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بالولاية هو و ابوه سکن بقریة من قرى نیسابور و توفی بها حوالی السبعماهه انتهى فهذا الحموی المحدث الاوحد الاکمل الخبیر الافیق* و مسندهم الفرد الاجل السدید الوثیق* قد روی هذا الحديث المزهر المسفر الانیق الرشیق* المدیر على اهل العرفان أذ سلسل و اطیب رحیق* فلا ینحرف عنه ألا من خذلته ادله التوفیق* و اوقعته ایدی الخذلان فی حلق المضیق* و هو من سکرتہ و عمه لا یصحو ولا یفیق* و المکر السیئ عما قریب سینزل به و یحیق

وجه هشتاد و هفتم

آنکه نظام الدین محمد بن احمد بن علی البخاری المشهور علی المستهم بنظام الأولیاء حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت مأب صلی اللہ علیه و الہ و سلم ثابت و متحقق دانسته آن را از فضائل مخصوصه جناب امیر المؤمنین علیه السلام وانموده چنانچه عبد الرحمن چشتی در مرآة الاسرار در ذکر احوال جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و می رسد محمد کرمانی در سیر الأولیاء ملفوظ سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا نقل می کند که او باوصاف بذل و عطا و رزم و وغا و فقر و صفا میان صحابه کرام ممتاز بود بقوت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۱

و شوکت از حضرت عزّت بخطاب اسد اللہ الغالب مخاطب گشت و بکثرت علم از جمله صحابه رضوان اللہ علیهم بقول حضرت رسالت پناه

انا مدینه العلم و علی باهها

مخصوص گشت و لهذا قال عمر بن الخطاب لولا علی لهلك عمر و بخلعت خرقه فقر که از حضرت عزّت بحضرت رسالت پناه در شب معراج رسیده بود میان خلفاء اربعه مشرف او گشت لاجرم تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقه مشایخ قدس اللہ اسرارهم ازو ماند و این کار وی استقامت ازو گرفت و او را در تصوف مقامی رفیع و شانی عظیمسیت خواجه جنید رحمة اللہ علیه گفت که شیخنا فی الاصول و الباء علی المرتضی یعنی شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن علی مرتضاست یعنی امام ما اندر علم معاملات این طریقت علیست کرم اللہ وجهه انتھی و بر ارباب اطلاع و عثور محجوب و مستور نیست که نظام اولیا از افخم عرفاء و اصلین مراتب عالیه المقدار و اعظم اولیای مرتفین مراقب مشرقه المنار و اجله شارین رحیق توحید و عرفان و اکابر مرتونین نمیر معرفت و ایقانست افضل نبهای کاملین و امثال کباری فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر عزیزه و ماثر شهیره او بر زبان دارند و هم عالیه خود باثبات جمله مستکثره از محامد موافره و محاسن غير محسوره او در مؤلفات و مصنفات خویش می گمارند چنانچه بر ناظر نفحات الانس جامی و جامع السلاسل مجد الدین بدخشانی و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و مرآة الاسرار عبد الرحمن بن عبد الرسول چشمی و انتباه فی سلاسل اولیاء اللہ شاه ولی اللہ والد مخاطب و غیر ان واضح و ظاهرست نظر باختصار در این جا بر بعض عبارات اقتصار می رود- مجد الدین بدخشانی در جامع السلاسل گفته شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وی از مشایخ کبار و از

ارباب ولایت نامدار و در اسرار باطن بایزید دوران و اطوار ظاهر ابو حنیفه زمان بود پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین آمده در خطه بدآون متوطن گشت تولد شیخ نظام الدین در خطه مذکوره است در پنجسالگی پدر از مهرش گذشت والدهاش پرورش نمود تحصیل علوم ظاهر ابتدائی در پیش مولانا علاء الدین اصولی و در اخیر پیش مولانا شمس الدین خوارزمی در دهلي کرد که جامع بود بجمعی علوم چون علم شیخ نظام الدین بانتها انجامید از دهلي باوجودهن بخدمت فرید الدین عزیمت نمود چون بدان قصبه همایون رسید بشرف ملاقات آن عالی درجات مشرف گشت حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی برخوردار گردی - نقلست از شیخ نظام الدین که در ان ایام که بشرف خدمت شیخ مشرف شدم حضرت ایشان را عسرتی تمام بود با وجود آن اکثر فرزندان و درویشان و متعلقان را در هفته دو گان سه گان روز فاقه می بود اما هر گز از برکت صحبت ایشان هیچ یکی را تغیری و تفاوتی نمی شد خدمت مولانا بدر الدین اسحاق هیمه آوردی و خدمت حسام الدین کابلی آب می آورد و من از دیله جنگلی بجهة افطار شیخ و درویشان می پختم و آن را هم گاهی نمک میسر نمی شد نزدیک مسجد بقالی بود که

عیقات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطھار، ج ۱۴، ص: ۲۲۲

که اگر گاهی چیزی از غیب رسیدی مصالح طعام از وی خریده می شد روزی یک درم را نمک از وی قرض کردم و در طعام انداخته بدستور معهود پیش حضرت شیخ بردم چون دست مبارک بکاسه برد و لقمه برداشت فرمود که دست مرا ثقلی روی می دهد شاید که درین طعام شببه باشد باز آن لقمه در کاسه نهاد و نخورد شیخ نظام الدین گوید باستماع این سخن لرزه در من افتاد عرض کرد خداوند گار را هیزم و دیله آب شیخ بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین و مولانا حسام الدین می آرند و فقیر طبخ می نماید و شرط احتیاط بجای آرد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم نمک از قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه بمیرند از برای لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض بتوکل بعد المشرقینست بهم راست نیاید فرمود که کاسها از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مرا یقین شد که این ارشادی بود که مرا نمودند حضرت شیخ را ضمیر من مکشوف شد گلیمی که بر وی نشسته بود بمن عطا فرمود و دعا کرد پس مرا بجانب دهلي رخصت فرمود و در حین وداع نصیحتی فرمودند که البته هر طور که دانی خصمان را خوشنود کنی و از کسی قرض نستانی و اگر ضروری شود زود در ادای آن کوشی القصه چون از آنجا بدھلی رسیدم وقتی از عزیزی کتابی عاریت گرفته بودم و از من غائب شده بود رفتم که مخدوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر نموده بشما رسانم آن عزیز گفت بلی از مقامی که تو می آئی همین ثمره دهد که خوشنودی خدای تعالی حاصل شود برو که من آن کتاب را بتو بخشیدم هم از شیخ نظام الدین منقولست که چون شهر دهلي آمدم مرا آن چنان جای و ماوای نبود که مسکن سازم و بمشغولی حق پردازم و در صحراء می رفتم و مشغول می شدم روزی درویشی پاک کیشی دیدم ازو پرسیدم ای مخدوم شما ازین شهرید گفت بلی باز گفتم درین شهر بخواهش طبع ساکن مباشد گفت بخواهش که هر گز کسی بدین امنی خلق سکونت نگیرد مگر بضرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دیدم وی مرا گفت اگر سلامتی ایمان و استقامت در عبادت می خواهی درین شهر مباش که منبع فسق شده است من می خواهم درین شهر نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از ان درویش این سخن استماع نمودم عزم کردم که دیگر در شهر متوطن نباشم تجدید وضو نموده دو گانه ادا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بدر آمدهام باختیار خود جای نمی خواهم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی و صلاحیت یقین من باشد بدانجا دار ناگاه از طرفی آوازی برآمد که جای تو غیاث پورست و غیاث پور موضعی مجھول و نامعروف بود که هیچکس نمی دانست که کجاست شیخ را دوستی بود ازو تفتیش نموده بموقع غیاثپور آمد دید که بکرانه آب موضعیست مختصر آنجا ساکن گشت و بفراغ خاطر بعبادت مشغول شد قضا را سلطان معز الدین کیقباد نبیره سلطان غیاث الدین که در ان عصر پادشاه بود

در موضع کیکوکه‌ی نزدیک

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۳

غیاثپور شهری آبادان ساخت چون بموضع غیاثپور نزدیک بود ابوه خلائق بسیار شد و اعتقاد مردم برسوخ پیوست پیشتر از اهل دولت که همواره مائل بفسق و فجور بودند بخدمت شیخ انابت نموده بصلاح دینی و فلاح یقینی مستلزم و مستحکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق می‌خواست از دهلي بطرفی انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمال پیش ایشان رسیده و این بیت خواند آن روز که مه شدی نمی‌دانستی کانگشت‌نمای عالمی خواهی شد

شیخ گفت باری مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفتم که این کس مشهور گشت سلوک بمقدم بدین نمط نماید که در قیامت این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیه وسلم شرمنده نگردد چون آن مرد خدا این کلام با تمام رسانید طعام طلب نمودند آن مرد غیب اصلاً دست بطعم نبرد چون شیخ عزم جزم کرد که البته هم در آن مقام بماند و خاص و عام را نفع رساند آن جوان لقمه چند از ان طعام خورد و بدر آمد و شیخ در آن مقام قرار گرفت نقلست از نصیر الدین محمود اودهی قدس سره که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاثپور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی روزی بخاطر شیخ رسید که اگر مرا مرکبی بودی که درین هوای گرم سوار بنماز می‌رفتم بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار پرآن اسپی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپی که تو داری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران که او روزه‌دار به مسجد جامع پیاده می‌رود آن خادم اشارت را بعمل نیاورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپ را گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما باشارت شیخ خود این اسپ را آورده‌اید تا من هم از پیر اشارت نیابم قبول نکنم شب سوم آن خادم را شیخ ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپ را پیش حضرت نظام الدین قدس سره بیرکت امشب حضرت فرید الدین قدس سره با او اشارت فرموده‌اند علی الصباح خادم اسپ را برد و ایشان قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار پرآن ملاقات شده بود اما شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدھلی آمدند نقلست از مولانا ضیاء الدین سنانی که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود روزی قنبریگ نامی را بخدمت شیخ نظام الدین فرستاد و اعلام داد که مدتست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی منست بطرف ارنگل که ولايتیست در طرف جنوب فرستاده‌ام و خبری تا غایت ازو نرسیده بدین سبب خاطر همیشه متفرگست و مرا نیز بخاطر می‌رسد که خود هم لشکری بدانصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه فرمایند و شبستان مرا بشمع جمال با کمال خود منور سازند مصلحت کار بدانچه بخاطر مبارک که مکان و محل واردات غیبیست برسد بران عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین محمد را این معنی در دل بود که بدین بهانه قدم مبارک خود را حضرت شیخ در خانه او بیاورد و شرف ملاقات او معزز گردد و میان سلاطین

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۴

بدین تشریف ممتاز گردد چون شیخ از قنبریگ پیغام سلطان شنید لحظه سر در گریان تفکر فرو برد پس به قنبریگ فرمود که دعائی بخدمت سلطان رسانید و عرض نمائید که چنانچه شما را غم خواری مسلمانان لازمست فقیر را نیز لازمست اشاء اللہ تعالیٰ فردا مژده فتح بکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر می‌رسد و در محدود ایام الف خان نیز سالم و غانم بیاید قنبریگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را ازین کلام فرحت انجام اشراح تمام روی دادند و نذر کرد که اگر فردا مژده فتح ارنگل و خبر الف خان و لشکر برسد پانصد دینار سرخ برای درویشان خانقه ایشان شکرانه فرستد بفرمان اللہ تعالیٰ روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری با عرائض بشارت فتح ارنگل رسید و بسلطان رسانید سلطان مذکور را بخدمت شیخ اعتقاد و اتحاد بیش از بیش گشت و پانصد دینار نذر بdest قنبریگ مذکور بخدمت شیخ فرستاد بیاورد و در پیش شیخ نهاد همانروز قلندری اسفندیار نام از خراسان آمده بود خود را پیشتر که بکشید چنانچه روش قلندرانست گفت ایها الشیخ الهدایا مشترک شیخ تبسیم نموده فرموده

تنها خوشتراک و پانصد دینار باو دادند نقلست از شیخ نصیر الدین وقتی که قاضی محيی الدین بیمار گشت چنانچه مردم قطع امید زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین بعیادت او قدم رنجه فرمودند و قاضی در جان کنند بود و بکلی از شعور رفته حضرت شیخ دست مبارک برویش فرود آورد فی الحال قاضی بهوش آمد برخواست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت کلی یافت گویی هرگز مریض نبود نقلست از شیخ مذکور که مریدی از مریدان حضرت شیخ باعی داشت در آنجا استدعا نمود و قولان برای استماع حاضر آورده و بقدر طعامی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بیحد و عد از اطراف جمع آمدند طعام آن قدر نبود که ده کس را کفایت کند بعد از اتمام سماع صاحب طعام متغیر گشت شیخ دریافت بمیسر که خادم ایشان بود اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و هر نان را چهار پاره کن و در نان خورش انداز مبشر همچنان کرد بقدرت الله تعالی تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلست از شیخ شرف الدین احمد یحیای منیری که در بهار آسوده‌اند که در قصبه ساوه دانشمندی بود در خانه او آتش گرفت و فرمان املاک او بسوخت و در دهلی آمد و مکرر فرمانی بهمان مضمون حاصل نمود و آن فرمان نیز در راه از بغلش افتاد چون بخانه خود رسید فرمان در بغل نیافت فی الحال مضطربوار بخدمت شیخ شتافت و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا نذر کن که چون فرمان بیابی حلوا بروح مقدس شیخ فرید الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان برخیز و حلوا حاضر کن مولانا برخواست و بر در خانقه شیخ حلوانی بود چند درم بدو داد که حلوا بخرد چون حلوا کاغذ بدر آورد که حلوا پیچد و بدست او دهد مولانا چون نظر کرد فرمان خود را دید بشناخت فی الحال از حلوانی بستد و با حلوا بخدمت شیخ آورد

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۵

و سر در قدم شیخ نهاد او را کرامات بسیار است لیکن همین قدر اختصار رفت سن مبارک او نود و چهار بود قدس سره العزیز و شیخ عبد الحق دھلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحق و الدین محمد بداؤنی قدس سره خلیفه شیخ فرید الحق و الدین نام او محمد بن احمد بن علی النجاريست و لقب او سلطان المشايخ و نظام اولیاست وی از محبویان و مقربان در گاه الهیست دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جد او خواجه علی بخاری و جد مادری او خواجه عرب هر دو از بخارا آمدند و مدتی در لاھور بوده و بعد از ان در بداؤن آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغر سن از سر او رفت و هم در سواد بداؤن مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او را در مكتب انداخت کلام الله بخواند و کتابها خواندن گرفت و هم در ایام صغر سن که عمر شریف قریب بدوازده سال بود کتاب لغت می خواند مردی که او را ابو بکر قول گفتدی بخدمت استاد او از ملتان آمد و حکایت کرد که من پیش شیخ بهاء الدین زکریا سمع گفته‌ام و این قول می گفتم لقد لسعت حیه الھوی کبدی مصراج دوم یاد نیامد شیخ یاد داد بعد مناقب شیخ بهاء الدین گفتن گرفت که آنجا ذکر چنین و تعبد چنین تا کنیز کانی که آس می کنند هم ذکر می گویند این و مانند این بسیار گفت این معنی هیچ در دل او ننشست بعد از ان حکایت کرد که از آنجا در اجود من آدم شاهی دیدم چنین و چنان بسماع این کلمات در دل او محبتی و ارادتی پیدا شد که از خود رفت از آنگاه باز تخم محبت شیخ فرید الدین در زمین سینه او نشست روز بروز تسقیه و تربیت می یافت در نشستن و خاستن و خوردن و خفتن ذکر شیخ فرید الدین می کرد بعد از ان بقصد تعلم بدھلی آمد و تحصیل علم کرد و مقامات حریری را پیش شمس الملک که صدر ولایت بود تلمذ کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را در طالب علمان نظام الدین بحاث گفتدی بعد از ان بشوق ارادت شیخ فرید الدین باوجودهن رفت و وی در آن زمان بست ساله بود شش سپاره قرآن پیش شیخ فرید الدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سند کرد و تمہید ابو شکور سلمی و بعضی کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلست که وی فرمود چون سعادت پاییوس شیخ فرید الدین حاصل کرد نخستین سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خواند ای آتش فرات دلها کباب کرده سیلان اشتیاقت جانها خراب کرده

بعد از ان خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نمایم داشت حضور غلبه کرده همین قدر گفتم که اشتیاق پابوس عظیم غالب بود چون اثر داشت در من مشاهده کرد فرمود لکل داخل داشته هم درین روز بخدمت شیخ بیعت کردم عرضه داشت کردم فرمان چیست ترک تعلم کنم و باوراد و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نمی کنیم آن هم کن اینهم کن تا غالب که آید درویش را قادری علم باید بعده با نعمت خلافت مشرف شد و بدھلی آمد و تا شیخ در صدر حیات بود سه بار بخدمت او رفت اما در وقت رحلت شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فرید الدین در وقت رحلت خواجه

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۶

قطب الدین و خواجه در وقت سفر خواجه بزرگ معین الحق و الدین قدس الله اسرارهم حاضر نبودند بعد از ان در دھلی باشارت غیبی در غیاث پور که الآن خانقاہ او در آنجاست سکونت کرد نقلست که وی می فرمود در آنگاه که معز الدین کیقباد در آنجا شهر نو بنا کرد خلق بر من انبوه شد و آمد و شد ملوک و امر او سائر مردم بسیار شد با خود گفتم که ازینجا هم باید رفت درین اندیشه بودم که همانروز در نماز دیگر جوانی درآمد صاحب حسن بغايت نحیف اول سخنی که با من گفت این بود آن روز که مه شدی نمی دانستی کانگشت نمای عالمی خواهی شد

بعد از ان سخن گفت که اول باری مشهور نباید شد چون این کس مشهور شد باید که چنان شود که فردای قیامت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شرمنده نماند آنگاه گفت چه قوت و چه حوصله باشد که از خلق گوشہ گیرند و بحق مشغول باشند حوصله آن باشد که با وجود خلق مشغول حق باشند چون این سخنها تمام کرد قدری طعام پیش آوردم نخورد من همان زمان نیت کردم که همین جا خواهم بود چون این نیت کردم قدری از ان آب بخورد و برفت بعد از ان او را ندیدم و چون نیت اقامت او درست شد حق تعالی او را قبول نام داد و خاص و عام را بوى رجوع شد و ابواب فتوح بر وی مفتوح گشت و عالمی از موائد احسان و انعام او فوائد برگرفتند و او خود بربیاضت و مجاهده می بود گویند که در آخر عمر که سن شریفیش از هشتاد مت加وز شده بود بغايت مجاهده پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت افطار اندک چیزی چشیدی و طعامی که وقت سحر بودی اکثر چنان بودی که نخوردی خادم عرضه داشت کردنی که مخدوم وقت افطار طعام کمتر می خورند اگر از طعام سحر اندک تناول نکنند حال چه شود و ضعف قوت گیرد درین محل بگریستی و گفتی که چندین مسکینان و درویشان در کنجهای مساجد و دکانها گرسنه و فاقه زده افتاده اند این طعام در حلق من چگونه فرو رود همچنان طعام از پیش بر میداشتند نقلست که وی گفت وقتی با شیخ خود در کشتی همراه بودم شیخ مرا پیش طلبید و فرمود بیا ترا چیزی بگوییم چون بدھلی بروی در مجاهده باشی بیکار بودن هیچ نیست روزه داشتن نیمی راه است و اعمال دیگر چون نماز و حج نیمی راه وقتی دیگر فرمود من از خدا خواسته ام که هر چه تو از خدای تعالی بخواهی بیایی وقت دیگر فرمود از برای تو قدری دنیا نیز خواسته ام و در وقت خلافت فرمود مجاهده باید کرد برای استعداد راه وقت دیگر در حجره سر برھنه کرده و بشره مبارک متغیر شده می گشت و این بیت می گفت

خواهم که همیشه در رضای تو زیم خاکی شوم و زیر پای تو نیم

مقصود من خسته ز کوئین توئی از بھر تو میرم و برای تویم

چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرت مثل این دیدم در حجره در رفتم سر در قدم شیخ نهادم فرمود بخواه چه می خواهی من چیزی دینی خواستم شیخ مرا بخشید بعده پشیمان شدم که چرا نخواستم که در سماع بمیرم نقلست که وی شب تنها در حجره بودی و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۷

روز شدی هر که را نظر بر جمال او افتادی تصور کردنی مگر مستی طافحست و از بس بیداری شب چشمها مبارک او سرخ بودی گویند که میر خسرو این بیت در وصف پیر خود گفته است

تو شبانه می نمایی بیر که بودی امشب که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد
 نقلست که وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند در ان مسطور بود تا توانی راحتی بدل می رسانی که دل مؤمن محل ظهور ربویتست
 و می فرمود که در بازار قیامت هیچ کالای را آن چنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را نقلست که وقتی در قیوله بود درویشی
 آمد آن را بازگردانیدند شیخ فرید الدین را در خواب دید که می فرماید اگر در خانه چیزی نیست حسن رعایت آینده واجبست این
 از کجا آمد است که همچنین خسته دل بازگردد و چون بیدار شد ازین حال تفحص نمود بر آن شخص که آن درویش را
 بازگردانید بود تفت شد که خدمت شیخ را در غضب دیده ام و مرا عتاب می کرد بعده اگر از قیوله بیدار شدی همین دو سخن
 پرسیدی یکی آنکه سایه گشته است دوم آینده آمده است نقلست که وقتی چند کس قصد ملازمت او کردند و هر یک برسم تحفه
 چیزی خریدند در آن میان متعلمی بود گفت این هدایای مختلف یکجا پیش شیخ خواهند نهاد خادم خواهد برداشت او قدری
 خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد
 خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود که این را همین جا بگذار که این سرمه شریف خاص
 برای چشم ماست آن متعلم تائب شد شیخ او را بتشریف خاص مشرف گردانید و او را مستظره کرد که اگر ادراری و یا نانی ترا
 حاجت باشد ما را بگویی نقلست که شخصی از قصبه خود بقصد زیارت او می آمد در اثناء راه گذر او بر قصبه بوندی افتاد در آنجا
 شیخی بود که او را شیخ موهن می گفتند بدیدن او رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ
 نظام الدین را سلام برسانی و بگویی که هر شب جمعه در کعبه ملاقات می کنم چون بخدمت شیخ رسید عرضه کرد که در قصبه
 بوندی درویشیست سلام رسانیده است و این سخن گفته است شیخ منغض شد فرمود که او درویشی عزیز است لیکن زبان بر خود
 ندارد نقلست که یکباری سلطان علاء الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت نوشت و یک فصل
 بدینضمن بود که چون بندگی شیخ مخدوم عالمیانست و در دین و دنیا هر کرا حاجیست از خدمت او برمی آید و حق تعالی
 زمام مملکت دنیا بدهست ما داده است باید که هر کاری و مصلحتی که در مملکت پیش آید بندگی شیخ را عرضه داریم تا بدانچه
 خیریت مملکت و صلاح ما در ان باشد اعلام فرمایند بنابر این مقدمه فصلی چند درین باب نوشته بخدمت فرستاده شده است آنچه
 در ان خیریت باشد زیر هر حدیثی بنویسند تا ما آن را پرداخت برسانیم و این کاغذ را بدهست خضر خان که از جمله پسران محظوظ
 تر بود و مرید شیخ بود و او بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدهست شیخ داد مطالعه نفرمود و حاضران

عیقات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۸

مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعده فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و
 بدعاگویی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این معنی پادشاه بعد ازین چیزی مرا بگوید من ازینجا هم بروم أَرْضُ اللَّهِ
 واسِعَةً*

چون این خبر بسلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتقد گشت و التماس کرد که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ
 فرمود آمدن حاجت نیست من بدعا غیب مشغولم و دعا غیب را اثره است سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاج کرد شیخ
 فرموده فرستاد که خانه این ضعیف دو در دارد اگر پادشاه از یک در درآید من از در دیگر بیرون روم نقلست که وی می فرمود هر
 گاه که در سماع صفتی شنیده ام اکثر بر اوصاف و اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی
 از گوینده ای این بیت شنیدم

مخرام بدین صفت مبادا کر چشم بدت رسد گزندی

مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدینحرف رسید چشم پر
 آب کرد و فرمود بعده بسی بر نیامد که بر حممت حق پیوستند نقلست که شخصی در مجلس او تقریر کرد که در فلان موضع یاران

شما جمعیتی کرده ازو مزامیر در میان سنت فرمود من منع کرده ام که مزامیر و محramات در میان نباشد نیکو نکرده اند درین باب بسیار غلو کرده فرمود که شیخ اوحد الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلای خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مسابخ غایت تعظیم باشد چون شب درآمد شیخ اوحد الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالان را طلبید و مقام سماع مرتب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نقلست که وقتی شخصی رقه نوشت که خط او بغایت مشغوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت اری مخدوم خط بنده طبیعت شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نقلست که وی پیش از رحلت چهل روز طعام نجشید و در آخر وقت که از عالم می رفت می گفت که وقت نماز شده است و من نماز گزارده ام اگر می گفتد که شما نماز گزارده اید می فرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر می گزارد و می فرمود می رویم می رویم و باقبال خادم می فرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاهدارد فردای قیامت عهده جواب حضرت عزت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه علوفه درویشان بود فرموده این مردہ ریگ چه نگاهداشته این را نیز بدرکن و در خانه جاروب ده در حال انبارخانه ها را گشادند و جهانی جمع شدند و غارت کردند بعد از ان عرضه کردند که حال ما مسکینان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود برخیزد وفات او بعد طلوع آفتاب

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۲۹

روز چهارشنبه سیزدهم ماه ربیع الآخر سنه خمس و عشرين و سبعمائه رحمة الله تعالى عليه فرمود رونده رو بكمال دارد يعني سالک تا در سلوکست اميدوار کمالست بعد از ان فرمود که سالکست و واقف و راجع سالک آنست که او راه رود و واقف آنست که او را وقف افتد درین محل سؤال کردند که سالک را وقفه می باشد فرمود آری هر گاه که سالک را در طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق طاعت بماند او را وقفه باشد اگر زود کار را دریابد و بانابت پیوند و سالک تواند بود و اگر عیاذا بالله هم بر آن بماند بیم آن باشد که راجع شود و بعد از ان این را بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفاصیل سلب مزید سلب قدیم تسلی عداوت فرمود و دوست باشند عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشقی حرکتی یا سکتی در وجود بیاید که نه پسندیده دوست او بود آن دوست ازو اعراض کند يعني روی بگرداند پس عاشق را واجبست که در حال باستغفار مشغول شود و بمعذرت پیوند هر آئینه دوست ازو راضی شود و اگر آن محب همیر آن خطا اصرار کند و عندر نخواهد آن اعراض بحجاب کشد معشوق حجاب در میان آرد و پس محب را واجب آید که بتوبه گراید و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب بتفاصل کشد چه شود ان دوست از وی جدای گریند و اگر هنوز مستغفر نشود سلب شود مزیدی که او را در ذوق طاعت و غیر ان بوده باشد پس اگر عندر آن نخواهد و بر آن بطالت بماند سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزید داشت آن هم بستانند پس اگر اینجا هم در توبه تقصیری رود بعد از ان تسلی شود يعني دوست او را بر جدائی دل بیاراید پس اگر در انبات اهمال رود عداوت شود نعوذ بالله منها فرمود سماع علی الاطلاق حلال و علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتیست موزون چرا حرام باشد و سماع مزامیر حرامست فرمود بعضی درویشان با پیری بیعت کرده باشند بر آن بسند نمی کنند تا بر پیری دیگر می روند و بیعت و خرقه او هم می ستانند نزدیک من این چیزی نیست بیعت همانست که اول با کسی کرده باشند اگر چه آن پیر یکی از آحاد باشد و از شیخ نظام الدین سؤال کردند حکم شیخ منصور حاج چیست فرمود که مردودست او مرید خیر نساج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنید آمد و درخواست بیعت کرد جنید فرمود تو مرید خیر نساجی ترا دست بیعت ندهم او را رد کرد جنید مقتدای وقت بود رد او رد همه شد فرمود

قطعه گر چه ایزد دهد هدایت دین بنده را اجتهد باید کرد

نامه کان بحشر خواهی خواند هم ازینجا سواد باید کرد

و فرمود اگر مرید شیخ را گوید که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید منی مرید گوید من مرید تو نیم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مریدست نه فعل شیخ فرمود قفل سعادت را کلیدهاست بهمه کلیدها تمسک باید اگر از یکی نگشاید شاید که بکلید دیگر گشاده شود فرمود صبح صادق

عقبات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۰

صحبت و صبح عاشقان شام و احیاء ما بین العشائین مشایخ از آنجاست که فرموده است که جامه که از صحبت شیخ یافته باشد بغیری نتوان داد و اگر بشویند معنی نیست و بهتر آنست که نشویند و می فرمود از تشریفات صحبت یافته پیر اگر وصیت کنند که برابر این کس در گور بنهند روا باشد و یا وصیت کنند که بفرزنданی که صالح باشند بدیشان دهنند در سیر الأولیاء می نویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین را در گور فرود آوردند خرقه که از شیخ فرید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین فراز کردند و مصلای شیخ را در زیر سر مبارک او نهادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی ازین طائفه را در میان دزدان بایستانند و ایشان گویند که ما دزدی نکردهایم جواب اید که جامه مردان پوشیدید و عمل نکردید آخر هم بشفاعت پیران نجات یابند و نیز می فرمود چندین خرقه که این ضعیف داده است از آن میان چهار کس را خرقه ارادت داده است دیگر همه خرقه تبرکست فرمود در کتب سلوک مسطورست که سلوک را صد مرتبه نهاده‌اند هفدهم مرتبه کشف و کرامتست و اگر سالک هم درین بماند بهشتاد و سه دیگر کی رسد پس نظر مقتصر بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی خواجه من مرا خلافت داد گفت حق تعالی تراعلم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بودی و شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید رحمة الله عليه و عليهم اجمعین و مستر نماند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الأولیاء از نظام اولیا اثبات حدیث مدینه العلم نقل نموده از اعاظم اولیای فخام و امثال عرفای کرام سیّهست شیخ عبد الحق دھلوی در اخبار الاخیار گفته سید محمد بن محمود کرمانی او از کرمان بتجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در اجودهن شدی سعادت ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و بملتان رفتی و در ملتان عم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شد او را با خدمت شیخ فرید الدین محبتی پیدا شد اسباب و اموال کرمان را بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ عزیمت اجودهن نمود عم او او را گفت که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم عزیزست سید محمد کرمانی گفت محبت ازینها نمی شود باوجودهن آمد و مرید شد و ریاضتها کشید و بعد از شیخ فرید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل یاران اعلی شد و در شب جمعه سنه احدی عشر و سبعماهه رحلت نمود در یاران چوتره مدفون شد رحمة الله عليه و عبد الرحمن بن عبد الرّسول بن قاسم چشتی در مرآة الاسرار گفته ذکر آن سید پاک اولاد مصطفی آن جگربند بتول و مرتضی آن عالم بعلوم ربّانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره از سالکان روزگار بود صدقی و محبتی تمام داشت و سر حلقه سادات کرمان نیز بود از لاهور در دھلی آمدی در وقت بازگشت در میان اجودهن شده برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان رفتی وی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد نکاح سید محمد مذکور در آورده الغرض درین آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشکر اعتقاد صادق بهمرسیده و بشرف ارادت مشرف گردیده و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشکر اسباب معیشت دنیا را برطرف ساخته بود با منکوحه در اجودهن بخدمتش سکونت گرفت

عقبات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۱

وی مقربین یاران گنجشکر بود مدت هژده سال بخدمتش قیام داشت و دوازده سال در ارادت از سلطان المشایخ سابقست و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرمانی جهتمندی و اخلاص بیاندازه بود از آن جهت حضرت گنجشکر فرمود که شما هر دو کس یکجا باشید و میان شما مواخات باشد تا بدان محبت سبب سید محمد با فرزندان بخدمت سلطان المشایخ در دھلی آمد و باقی عمر در صحبت وی گذرانید وقتی سلطان المشایخ از اباء سید محمد بسی تغیر مزاج شد سید محمد در مائدۀ حاضر نمی گشت سلطان

المشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که سید محمد پیش آن حضرت ایستاده است پس آن حضرت فرمود که مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان منست چون روز شد سلطان المشایخ بخانه سید محمد رفت و انواع دلداری نموده همراه برد و خدمتها کرد بعد از چند روز سید محمد کرمانی زحمت مزاحم گشت چهارده سال پیش از نقل سلطان المشایخ رخت هستی بر بست وفاتش شب جمعه سنه احدی و عشر و سبعماهه واقع شد در حظیره سلطان المشایخ بر سر چوته یاران علی مدفون یافت رحمة الله عليه و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و

قد ذکر القصہ مولانا السید محمد العلوی الكرمانی اکثر من هذا قال زجر على رضى الله عنه القصاص بمسجد البصرة و امر حتى قسم کل منبر کان ثم فاتی على الحسين فقال له انت عالم أم متعلم قال لست بشيء و انما ابلغ الناس ما بلغنى عن النبي صلی الله عليه و آله و سلم فقال ان هذا الشاب له لخلقیق ثم اتبعه الحسن فاخذ ضفة ثوبه وقال انشدك بالله علمی وضوء النبي صلی الله عليه و آله و سلم فاتی بسطت من ماء عند باب الطسوس فعلمه الوضوء انتهى

و نیز در قول مستحسن گفته ثم رایت بعد مدة من تسویید هذه السخحة قد ذکر مولانا السید محمد بن المبارک الكرمانی فی سیر الاولیاء نقالا من خط شیخه سلطان المشایخ محبوب الله سمی حبیب الله محمد نظام الملأ و الدين المعروف بنظام الاولیاء رضی الله تعالی عنہ و ارضاه عننا ما نصہ و قد جرت السینۃ الالھیۃ ان لا یخرج شيئا من عالم الغیب و الشهادۃ الا بواسطۃ الى قوله و ان ابا هریرۃ اسلم زمن خیر فلازم النبي صلی الله علیه و آله و سلم ثلث سنین و قد زادت روایته علی روایة من لازم مدة عمره و بسط کسائی مشهور فكيف ینکر عمن اودع العلوم فی کسائے أبي هریرۃ ان اودع الاسرار فی خرقۃ البسها علیا رضی الله عنہ ثم ذکر خبر العباء عن عائشة رضی الله تعالی عنہا

وجه هشتاد و هشتم

آنکه جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن المزی این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در تهذیب الکمال بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و روی انه صلی الله علیه و سلم قال انا مدینۃ العلم و علی عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۲ بابها فمن أراد العلم فليأت من بابه

وجه هشتاد و نهم

آنکه علامه مزی در تهذیب الکمال بترجمه ابو الصلت الھروی نصوص مکرره و افادات محرره یحیی بن معین در باب تصحیح و اثبات این حدیث شریف ذکر نموده تحقق و ثبت آن را بر ارباب الباب واضح و عیان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم یکی از آن منقول شده و باقی در ما بعد ان شاء الله تعالى مذکور خواهد شد و ابو الحجاج مزی از اجله حفاظ ثقات و اکابر متنقین اثبات نزد سنیه بوده محامد مزهره و مدائح مبهره او بر ناظر تذكرة الحفاظ و معجم مختص و تذهیب التذهیب ذهبي و تتمه المختصر ابن الوردي و طبقات شافعیه تاج الدين سبکی و طبقات شافعیه جمال الدین اسنوى و روض المناظر ابوالولید بن شحنه حلبي و طبقات شافعیه تقی الدین اسدی و درر کامنه فی اعيان المائة الثامنة ابن حجر عسقلانی و نجوم زاهره جمال الدین یوسف بن تغры بردى الظاهري و طبقات الحفاظ جلال الدين سیوطی و مدینۃ العلوم ازنيقی و بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن علی الشوکانی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و لائحته در این مقام

اكتفا بر بعض عبارات می رود عبد الرحیم بن الحسن الاسنی در طبقات شافعیه گفته ابو الحجاج جمال الدین یوسف بن الزکی بن عبد الرحمن بن یوسف القضاوی الحلبی المزی نسبہ الى مزء بکسر المیم قریۃ بظاهر دمشق کان المذکور احفظ اهل زمانہ لا سیما الرجال المتقدمین و انتهت إلیه الرحلة من اقطار الارض لروایته و درایته و کان اماماً فی اللّغة و التصریف دینا خیراً منقضاً عن الناس طارحاً للتکلف فقیراً صنف تهذیب الکمال فی اسماء الرجال و کتاب الاطراف و درس بدار الحديث الاشرقیه ولد بظاهر مدینه حلب فی سنۃ اربع و خمسین و ستمائے و استوطن دمشق الى ان توفی بها فی دار الحديث الاشرقیه ثانی عشر صفر سنۃ اثنتین و اربعین و سبعمائے و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی در طبقات الحفاظ گفته المزی الامام العالم الحبر الحافظ الاوحد محدث الشام جمال الدین ابو الحجاج یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف القضاوی ثم الكلبی الشافعی ولد بحلب سنہ ۶۵۳ و نشاً بالمزء و تفقه قیلیاً ثم اقبل على هذا الشأن و رحل و سمع الكثیر و نظر فی اللغة و مهر فيها و فی التصریف و قراءة العربية و اما معرفة الرجال فهو حامل لوانها لم تر العيون مثله صنف تهذیب الکمال و الاطراف و املی مجالسه و اوضح مشکلات و مفصلات ما سبق إليها من علم الحديث و رجاله و ولی مشیخة دار الحديث الاشرقیه مات یوم السبت ثانی عشر صفر سنہ ۷۳۲ و ازنيقی در مدینه العلوم در ذکر صنف ثانی ائمه شافعیه گفته و منهم یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف الكلبی القضاوی الدمشقی الشیخ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۳

جمال الدین ابو الحجاج المزی حافظ زمانہ حامل رایہ السنۃ و الجماعتہ المتدرع جلباب الطاعات و قد انتهت ریاسۃ المحدثین إلیه فی الدنيا و حدث نحو خمسین سنۃ سمع منه ابن تیمیہ و البرزالی و الذہبی و ابن سید الناس و الشیخ الامام السبکی و خلق کثیر لا يحصلون و صنف تهذیب الکمال المجمع على انه لم یصنف مثله و کتاب الاطراف ولد سنۃ اربع و خمسین و ستمائے توفی سنۃ اثنتین و اربعین و سبعمائے انتھی فهذا المزی ابو الحجاج* بحرهم المتقاذف بالامواج* قد اثبت هذا الحديث الباهر الان بلاج* الزاهر الابتلاج* فالمارق عنه بالانحراف والاعوجاج* والحائد عنه بالنکول والازتعاج* غاراً فی اغباش التلزز واللجاج* مار على وجهه فی سباب الحیرة و الاهتمام* تارک من الحق و اوضحة الفجاج* زانع عن الملأ ابی المامونه عن الاختلاج

وجه نوْدِ

آنکه جمال الدین محمد بن یوسف الزرندي الاصناری در نظم درر السقطین فی فضائل المصطفی ص و المرتضی ع و البتوی و السقطین در ذکر ترتیب کتاب گفته فالسمط الاول مشتمل علی فضائل جناب سید المرسلین و خاتم النبین و رسول رب العالمین محمد علیه افضل صلوات المصلن و شمائله و صفاته و ما خصه الله تعالیٰ به من آیاته و معجزاته و علی مناقب ابن عمه و باب مدینه علمه امیر المؤمنین علی ابن أبي طالب رضی الله عنہ

وجه نوْد و یکم

آنکه نیز زرندی در نظم درر السقطین بعنوان قسم ثانی سلط اول کتاب گفته القسم الثاني من السقطط الاولی فی مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین عین مناهج الحق و اليقین و راس الاولیاء و الصدیقین زوج فاطمة البتوی قرۃ عین الرسول ابن عمه و باب مدینه علمه موازره و اخيه و قرۃ عین صنو ابیه المرتضی المجتبی المذکور فی الدنيا و الآخرة امام سید و فی ذات الله سبحانه و تعالى و اقامه دینه قوى ایڈ ذی القلب العقول و الاذن الوعیة و الهمة الیتی هی بالعهود و الذمam وافیه یعسوب الدين و اخی رسول رب العالمین محمد العالی سرادق مجده علی قمة العرش المجيد تعالیا ع علافوق السموات قدره من فضلہ نال المعالی الامانیا فاسس بنیان الولایة متقدناو حاز ذوو التحقیق منه الامانیا الیت القاهر و العقاب الكاسر و السیف البتوی و البطل المنصور و الضیغم الھصور و السید الوقور و

البحر المسجور و العلم المنصور و العباب الزاخر الخضم و الطود الشاهق الاشم و ساقى المؤمنين من الحوض بالاوی و الاتم اسد الله
الکرار أبي الائمه الاطهار المشرف بمزیٰه
من کنت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۴
مولاه فعلی مولاه
و المويبد بدعاۃ
اللَّهُمَّ وَالِّهُ وَعَادَ مِنْ عَادَه

کاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدق بختامه فى المحراب فارس میدان الطعان و الضراب هزير كل عرين و ضرغام كل غاب
الىذى كل لسان كل مغتاب و مغتاب و بيان كل ذام و مرتاب عن قدح فى قدح معاليه لنقاء جنابه عن كل ذم و عاب المخصوص من
الحضره النبویه بكرامة الاخوة و الانتخاب المنصوص عليه بانه لدار الحكمه و مدينة العلم باب و بفضله و اصطفائه نزل الوحي و نزل
الكتاب المکنى بابی الريحانتين و أبي الحسن و أبي التراب هو البا العظيم و فلك نوح* و باب الله و انقطع الخطاب ذو البراهين
القاطعه و الایات الدامغه و صاحب الكرامات و الحجج البالغه ينبوع الخير و معدن البرکات و منجي غرقى بحار المعاصرى من
المخازى و المهاوى و الدرکات الامام الىذى هو فى ظلم الجھالة و الضلاله نبراس و فى قحم المبارزة و الطعان هرماس اخياس و
لمداهن العلوم و الحكم اليقينيہ فضائله اساس و ما فى قربه من رسول الله صلی الله عليه وسلم و مناقبه التي لا يحيط بها وهم و حد و
قياس عند ذى راي و دین و عقل شبهه و ريبة و التباس اخو خاتم الرسل الكرام محمدص* رسول الله العالمين مطهر* على ع وصى
المصطفى و وزیره* ابو السادة الغر إليها لیل حیدر* ابو السبطین الحسن ع و الحسین ع* وارت الرسل و مولی الثقلین* مبدع
جسيمات المکارم* و مفیض عیمات المتن* الىذى جبه و حب اولاده* من اوپی العدد و اوپی الجن* اخو احمد المختار صفوہ
هاشم* ابو السادة الغر المیامین بالمن* و صهر امام المرسلین محمد ص* على ع امیر المؤمنین ابو الحسن* هما ظھرا شخصین و النور
واحد* بنص حديث النفس و النور فاعلمن* هو الوزر المامول فى كل خطئه* و ان لا تنجينا ولايته* فمن عليهم صلاة الله ما لاح
کوکب* و ما هب ممراض النسیم على الفتنه

وجه نود و دوم

آنکه نیز زرندي در نظم درر السقطین گفته فضیلہ اخیری اعترف بها الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا
عن ابن عباس رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا مدینہ العلم و على بابها فمن أراد بابها فلیات علیا
و کمال و ثوق و اعتماد و انتها شموخ و استناد احادیث و اخبار نظم درر السقطین از صدر کتاب مذکور واضح و لائحسست كما لا
یخفی على من راجعه و سیاتی نقله في مجلد حديث النور انشاء الله تعالى

وجه نود و سوم

آنکه نیز زرندي در معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول ص و البتول ع گفته
روی ابن عباس رضی الله عنہما ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا مدینہ العلم و على بابها فمن أراد
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۵
بابها فلیات علیا

و نهایت استحchan و رزانة و غایت استحکام و متنant روایات و آثار معارج الوصول بر ناظر صدر آن ظاهر و باهرست و ستفن
علیه انشاء الله تعالى فی مجلد حدیث النور

وجه نود و چهارم

وجه نود و چهارم

آنکه نیز زرنندی در کتاب الاعلام گفته باب فی خلافة امیر المؤمنین أبی الحسن علی ابن أبی طالب بن عبد المطلب الهاشمی رضی
الله عنه يجتمع مع رسول الله صلی الله عليه وسلم فی عبد المطلب فهو ابن عمّه و باب مدینة علمه و موازره و مواخیه و قرء عین صنو
ابیه و زوج فاطمة البتو و قرء عین الرسول اول هذه الامة اسلاما و اوفاها عهدا و ذماما یعسوب الدین مبین مناهج الحق و اليقین و
راس الاولیاء و الصدیقین و امام البررة المتینین البحر المسجور و العلم المنشور و الليث الهصور و السیف البترور ذو الكرامات الظاهره و
البراهین القاطعه و الحجج البالغه اسد الله الكرار ابو الائمه الاطهار المخصوص من الحضره النبویه بکرامه الاخوه و الانتخاب و
الخصوص علیه باهه لدار الحكمه و مدینه العلم باب المکنی بابی الريحانین و أبی الحسن و أبی التراب هو البا العظیم و فلك نوح*

و باب الله و انقطع الخطاب* المشرف بمزیه

من کنت مولاه فعلی مولاه

و الموید بدعاوه

اللهم و آل من والاه و عاد من عاده

کاسر الانصاب و هازم الاحزاب فکم له من قتيل و مصاب و جريح و طريح بالرحاب و کم کشف عن نبی الله صلی الله علیه وسلم
من شده و بوسی حتی خصه

بقوله انت منی بمنزله هارون من موسی

و کم فرج عنه من غمہ و کربی حتى انزل الله فيه قل لا اسئلکم علیه أجرًا إلأ المؤدّة في القربی

ثم زاده شرفا و رفعه حظه من اقسام العلی توفیرا بما انزل فيه و فی اولاده إنما يُرید اللہ لی مذہب عنکم الرّجسَ أهْلَ الْبَیْتِ وَ
یُطہرُکُم تَطہیراً

و کم من آیه نزلت فی شانه و قره الله بها توکیرا و زاده بها مكانه و جلاله و نضاره و تنضیرا فهو فی حلبة السباق الى كل غایه و مکرمه
و منقبه مجلی و الى المبادره الى الاسلام مع صغره سنہ فی ست او سبع او تسع بعد خدیجه مصلی و هذا القدر فی الاشاره الى بعض
فضائله و مناقبه کاف ههنا لا ناقد جمعنا فی کتبنا الثالثه کتاب الأربعين الصحاح و کتاب نظم درر السقطین فی فضل المصطفی و
المرتضی و البتو و السبطین و کتاب معارج الوصول الى معرفه فضل آل الرسول و البتو من فضائله الزاهره و مناقبه الفاخره طرفا
صالحا فکرها الاعادة فی التصانیف و محتاجب نماند که زرنندی از امثال اعلام حفاظ و افخم عظام ایقاظ سیمه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۶

می باشد مفاخر عالیه المقدار و مآثر شامیه الاخطار او حسب افادات این حضرات در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید در این
جا بر بعض عبارات که موذن بکمال سمو مرتبت و جلالت و علو منزلت و نبالت اوست باید شنید- احمد بن عبد القادر العجیلی در
ذخیره المال فی شرح عقد جواهر الالک گفته

هذا الذي قرره الاجلة و المقتضى و لازم الادلة

و ذلك ان اجله العلماء لما صرحت لهم الادلة بهذه الخصوصيات لاهل البيت الشریف قرروا ذلك و حرروه مثل السيد علی
السمهودی امام السینه فی جواهره و الحافظ الطبری الشافعی فی ذخائره و الحجۃ الزرنندی الشافعی فی معالله و شیخ الاسلام ابن حجر

الشافعی فی صواعقه و جلال الدین السیوطی الشافعی فی الثغور الباسمه فی مناقب السیده فاطمه و احیاء المیت فی ذکر اهل البيت و السبطین و اسنه المطالب فی فضائل علی بن أبي طالب ازین عبارت ظاهرست که علامه عجیلی زرندی را بلقب جلیل حجت وصف فرموده او را از اجله علماء معدود نموده و بر متبع افادات محققین کبار و منقادین احیاء سنه عظمت و رفعت این لقب فخیم و وصف عظیم پیدا و آشکار است ذهی در صدر میزان الاعتدال گفته فاعلا- العبارات فی الرواء المقبولین ثبت حجۃ حافظ ثقہ متقن ثقہ ثقہ ثم ثقہ ثم صدوق و لا باس به و ليس به باس ثم محله الصدق و جید الحديث و صالح الحديث و شیخ؟؟؟ شیخ و حسن الحديث و صدوق ان شاء الله و صولیح و نحو ذلك و نیز ذهی در تذکرة الحفاظ بترجمه ابو بکر محمد بن احمد بن محمد بن یعقوب المعروف بالمفید گفته و الحافظ اعلى من المفید فی العرف كما ان الحجۃ فوق الثقہ و زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقي در شرح الفیہ این حدیث گفته قال ابن أبي حاتم وجدت الالفاظ فی الجرح و التعديل على مراتب شتی فاذا قيل للواحد انه ثقہ او متقن فهو من يحتاج بحديشه قال ابن الصلاح و كذا إذا قيل ثبت او حجۃ و كذا إذا قيل في العدل انه حافظ او ضابط قال الخطیب ارفع العبارات ان یقال حجۃ او ثقہ و سخاوی در شرح الفیہ الحديث در ذکر تفاوت الفاظ تعديل گفته فکلام أبي داود یقتضی ان الحجۃ اقوى من الثقہ و ذلك ان الاجرى ساله عن سلیمان بن بنت شربیل فقال ثقہ يخطی كما يخطی الناس قال الاجرى فقلت هو حجۃ قال الحجۃ احمد بن حنبل و كذا قال عثمان بن أبي شیبہ فی احمد بن عبد الله بن یونس ثقہ و ليس بحجۃ و قال ابن معین فی محمد بن اسحاق ثقہ و ليس بحجۃ و فی أبي اویس صدوق و ليس بحجۃ و كان لهذه النکته قدّمها الخطیب حيث قال ارفع العبارات ان یقال حجۃ او ثقہ و ملا على قاری در مجمع الوسائل فی شرح الشمائل گفته ثم الحافظ فی اصطلاح المحدثین من احاط علمه بمائة الف حدیث متنا و اسنادا و الطالب هو المبتدئ الراغب فیه و المحدث و الشیخ و الامام هو الاستاذ الكامل و الحجۃ من احاط علمه بثلاثمائة الف حدیث متنا و اسنادا و احوال رواته جرحا و تعديلا و تاریخا و الحاکم هو الّذی احاط علمه بجميع الاحادیث المرؤیة كذلك انتهى فهذا الحافظ الزرندی محدث الحرم* بحجهم الكابر المبجل المحترم* قد اثبت هذا الحديث النافی* لکل مذل و برم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٣٧

فی افادته البالغة البليغة* الدارئة لکل ریب اعترض و اعترم* فلا یتفوه بطعنه بعد الـ* من جزم حبل ایمانه و صرم* و لا یتكلم بالقدح فيه الـ* من ثلم اساس دینه و خرم* و لا یلفق فیه الاباطیل* الـ من احتقب الاثم العظیم و اجرتم* و لا یضل فیه بالاضالیل* الـ من نفح فی غير صرم

وجه نود و پنجم

آنکه صلاح الدین ابو سعید خلیل بن کیکلدوی العلائی الدمشقی الشافعی در مضمار اثبات و احراق حدیث مدینه العلم قصب السبق از اعیان اقران خویش برده مردانهوار قدم در وادی تحقیق و تثیت آن فشرده علامه سخاوی در مقاصد حسنه در ذکر این حدیث شریف گفته بل صرح العلائی بالتوقف فی الحكم علیه بذلك فقال و عنده فیه نظر ثم بین ما یشهد بصحته لكون أبي معاویه راوی حدیث ابن عباس حدث به فزال المحذور ممن هو دونه قال و ابو معاویه ثقہ حافظ یحتاج بافراده کابن عینه و غیره فمن حکم علی الحديث مع ذلك بالکذب فقد أخطأ قال و ليس هو من الالفاظ المنکرة الـ تاباها العقول بل هو کحدیث ارحم امتی بامتنی

یعنی الماضی و هو صنیع معتمد و علامه سیوطی در لآلی مصنوعه گفته قال الحافظ صلاح الدین العلائی و من خطه نقلت فی اجویته عن الاحادیث الـ تابعه السراج القریونی علی مصابیح البغوی و ادعی انها موضوعة حدیث انا مدینه العلم و علی بابها

قد ذكره ابو الفرج في الموضوعات من طرق عده و جزم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره و المشهور به روایة أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيراً

قال النسائي ليس بشيء وقال الدارقطني و ابن عدى متهم زاد الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن عندي بصدق و ضرب ابو زرعة على حدته و مع ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصم ثنا عباس يعني الدوري قال سئلت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة حديث أنا مدینۃ العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدی و هو ثقة عن أبي معاویة و كذلك روى صالح جزرة عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طريق محمد بن يحيی بن الصرسی و هو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویة قال العلائی فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاویة ثقة مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان إذا و أى استحالة في ان يقول النبي صلعم مثل هذا في حق على رضی اللہ عنہ و لم يأت كل من تكلم في هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن ابن معین و مع ذلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۸
فله شاهد

رواہ الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر بن الرّومی عن شریک بن عبد اللہ عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن أبي عبد اللہ الصنابحی عن علی مرفوعاً انا دار الحکمة و علی بابها و رواه ابو مسلم الکنجبی و غيره من محمد بن عمران الرومی

و هو من روى عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حيان و ضعفه ابو داود قال ابو ذرعة فيه لين وقال الترمذی بعد اخراج الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شریک و لم يذكر فيه الصنابحی ولا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شریک قال العلائی فقد برئ محمد بن عمران الرومی من التفرد به و شریک هو ابن عبد اللہ النخعی القاضی احتاج به مسلم و علق له البخاری و وثقه يحيی بن معین وقال العجلی ثقة حسن الحديث وقال عیسی بن یونس ما رأیت احداً قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا يكون تفرد حستا فكيف إذا انضم الى حديث أبي معاویة و لا يرد عليه روایة من اسقط منه الصنابحی لأن سوید بن غفلة تابعی مخضرم ادرک الخلفاء الاربعة و سمع منهم ذکر الصنابحی فيه من المزید فی متصل الاسانید و لم یات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادرۃ فی حديث شریک سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر انتھی کلام الحافظ صلاح الدین العلائی و نیز سیوطی در قوت المغتذی گفته و قال الحافظ صلاح الدين العلائی فی اجوبته هذا الحديث ذکر ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات من طرق عده و حکم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان وغيره و المشهور به روایة أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيراً قال النسائي ليس بشيء وقال الدارقطني رافضي وقال ابو حاتم لم يكن عندي بصدق و صوب ابو زرعة على حدته و مع ذلك فقد قال الحاکم حدثنا عباس يعني الدوري قال سئلت يحيى بن معین عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة

حديث أنا مدینۃ العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة عن أبي معاویة و كذلك روى صالح جزرة ايضاً عن ابن معین ثم ساقه الحاکم

من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية و قال ابو الصلت احمد بن محمد بن محزز سالت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ليس من يكذب فقيل له في حديث أبي معاوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۳۹

أبى معاویة اخربنى ابن نمير قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحادیث و يلزم المشایخ قلت فقد برع ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاویة ثقہ مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا و أى استحاله فى ان يقول النبی صلی الله عليه و سلم مثل هذا فى حق على و لم يات كل من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحه عن يحيى بن معين و مع ذلك فله شاهد رواه الترمذى من حديث على و رواه ابو مسلم الکججى و غيره عن محمد بن عمر الزومى و هو من روی عنه البخاری فى غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال ابو زرعة فيه لین و قال الترمذى روی بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحى ولا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فقد برع محمد بن الرومى من التفرد و شريك هو ابن عبد الله النجعى القاضى احتاج به مسلم و علق له البخارى و وثقه يحيى بن معين و قال العجلی ثقہ حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رأيت احداً قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرد حسناً فكيف إذا انضم الى حديث أبى معاویة المتقدم و لا يرد عليه رواية من اسقط منه الصنابحى لأن سويد بن غفلة تابعى محضرم ادرك الخلفاء الاربعة و سمع منهم فذكر الصنابحى فيه من المزيد فى متصل الاسانيد و لم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادحة فى حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام العلائى و نيز سيوطي در نكت بدیعات در ذکر این حديث شریف گفته و تعقب الحافظ ابو سعید العلائى على ابن الجوزی فى هذا الحديث بفصل طویل سنته فى الاصل و ملخصه ان قال هذا الحديث حکم ابن الجوزی و غيره بوضعه و عندي في ذلك نظر الى ان قال و الحاصل انه ينتهي بطريقه الى درجه الحسن المحتاج به فلا يكون ضعيفا فضلا عن ان يكون موضوعا و تحسين حافظ علائى این حديث شریف را بر ناظر کتاب احادیث مشتهره تالیف علامه زركشی و درر منتشره جلال الدین سیوطی و جواهر العقیدین نور الدین سمهودی و سبل الهدی و الرشاد محمد بن یوسف شامی و تنزیه الشریعه ابن عراق کنانی و تذکرہ محمد طاهر فتنی و مرقاۃ ملا علی قاری و فیض القدیر عبد الرؤوف المناوی و حاشیه مواهب لدنیه تصنیف نور الدین شباملسی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر نیز واضح و ظاهرست و ستقف عليه فيما بعد انشاء الله تعالى و محمد عظیمه و مدائح فخیمه علائی و کمال علو مرتب و سمو متزلت او نزد این حضرات بر ناظر عبقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۰

تذکرہ الحفاظ و معجم مختص ذهبي و طبقات شافعیه عبد الرحيم اسنوي و طبقات شافعیه تقى الدين الاسدى و درر کامنه ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و انس جلیل مجیر الدین عبد الرحمن علیمی حنبی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی واضح و اشکارست در اینجا بر بعضی از عبارات اکتفا می رود شوکانی در بدر طالع گفته خلیل بن کیکلدى العلائی ولد فی ریبع سنه ۶۹۳ و اول سماعه للحدیث فی سنه ۷۰۳ سمع علی شرف الدین الفزاری و برهان الدین الذہبی و ابن عبد الدائم و القسم بن عساکر و جماعة کثیره بلغوا علی سبعماهه و رحل علی الاقطار و اشتغل قبل ذلك بالفقه و العربية و مهر و صنف التصانیف فی الفقه و الاصول و الحدیث و منها تحفه الرائض فی علم الفرائض و الأربعین فی اعمال المتقین و شرح حدیث ذی الیدین فی مجلد و الوشی المعلم فیین روی عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ابن حجر فی الدرر ائمہ صنف کتبا کثیره جدا سائرة مشهوره نافعه و كان بزی الجند ثم لبس زی الفقهاء و حفظ التنبیه و مختصر ابن الحاجب و مقدمته فی النحو و الصرف و ولی تدریس الحدیث بالناصریه ثم الصلاحیه بالقدس وقطن به علی ان مات و حج مرارا وجاور و كان ممتعًا فی كل باب يحفظ تراجم اهل عصره و من

قبلهم و وصفه الذهبي بالحفظ وقال استحضر الرجال والعلل و تقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن و سرعة الفهم و قال غيره و كان اماما في الفقه والنحو والاصول والحديث و فنونه حتى صار بقية الحفاظ عارفا بالرجال علامه في المتن و الاسانيد و مصنفاته تبئ عن امامته في كل فن و قال الاسنوي كان حافظ زمانه اماما في الفقه والاصول و غيرهما ذكرا نظارا فصيحا كريما و له نظم حسن و استمر على حاله حتى مات في القدس الخامس المحرم سنة ٧٦١ انتهى فهذا العلائي حافظهم الذي شمخ و اعتلى * و بارعهم الذي اضطاع و امتلا * قد اثبت هذا الحديث فنفي كل ريب و جلى * و قطع اصل كل شبهة و اختلى * فلا ينحرف عنه الا من جاب من العمء قائمه الفلا * ولا يصدق عنه الا من اوقن نار الفتنة و اصطلي

وجه نود و ششم

آنکه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب الموده فی القریب گفته
عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها
و عن ابن مسعود و عن انس مثل ذلک

وجه نود و هفتم

آنکه نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی ما نقل عنه گفته الحديث
عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۱
الثانی و العشرون

قال جابر اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم عضد علی ع و قال هذا امام البراء وقاتل الفجرة مخدول من خذله منصور من نصره ثم
مد صوته و قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه ابن المغازلی

وجه نود و هشتم

آنکه سید علی همدانی در کتاب روضه الفردوس که مختصر کتاب فردوس الاخبار دیلمیست و نسخه منقوله آن از نسخه عتیقه
پیش نظر نحیف حاضرست گفته الباب الاول یفتح بما یروی باب مدینه العلم و منبع الكرم و الحلم صاحب المناقب علی بن أبي
طالب کرم الله وجهه

وجه نود و نهم

آنکه نیز سید علی همدانی در روضه الفردوس در باب حادی عشر که بر مرویات جابر بن عبد الله انصاری مشتمل است گفته و
عنه قال قال عليه السلام انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

وجه صدم

آنکه نیز سید علی همدانی در شرح قصیده خمریه فارضیه که موسوم بمشارب الاذواقست در شرح شعر
لها البدر کاس و هی شمس تدیرها هلال و کم بیدوا إذا مزجت بحم

گفته شاید مراد ناظم معانی اعیان خارجی بوده و شاید که بدین حقایق نفسی خواهد بود و بر تقدیر ادل مراد از بدر روح محمدی ص بوده که مظهر آفتاب احادیث و دعای حقیقت محبتست و مراد از هلال علی باشد که ساقی کوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال وصال اوست که

انا مدینة العلم و على بابها

و چنانکه هلال غیر بدر نیست بلکه جزوی از وست سید اولیا را با مهتر انبیا همین حکم است که خلقت انا و علی من نور واحد علی منی و انا منه

و از امتراج احکام شرائع مصطفوی و اعلام حقائق مرتضوی نجوم مشارب اذواق اعیان اولیا ظاهر شده و آنکه سید انبیا در حق مهتر اصفيما فرموده که

انا و انت ابوا هذه الامّة

اشارت بدینمعناست زیرا که منبع اسرار معارف توحید و مطلع انوار معالم تحقیق اوست و حصول کمال درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از یتبوع هدایت او بوده و هست و خواهد بود که انا المنذر و علی الہادی و بک یا علی یهتدی المہتدون و چون این سر بر تو مکشوف شود بدان که طوال انوار حقائق هروی مقتبس از مشکات ولایت علیست و با وجود امام هادی متابع غیری از احوالیست

وجه صد و یکم

آنکه نیز سید علی همدانی در اجازت نامه که برای شیخ طالب داود نوشته و مجده الدین بن ظهیر الدین بدخشانی آن را در جامع السلاسل آورده بعد ذکر بعضی از احوال و مقامات اهل سلوک گفته و غیر این از مراتب سنیه ارباب قلوب و درجات عالیه اهل کشف و شهود که این ضعیف بعضی از آثار و ثمرات آن در صحبت شیخ خود سیدی سندی قدوة الواصلین حجۃ العارفین سلطان المحققین برهان الموحدین سر الله فی الارضین ابو المعالی شرف الحق و الدین محمود بن عبد الله المزدقانی افاض الله علی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۲

روحه الکریم بحار الرحمه و الغفران یافته و مشاهده کرده است و او از صحبت شیخ شیوخ الاسلام عارف علم رباني شیخ رکن الملة و الدین احمد بن محمد المعروف بعلاء الدوّله سمنانی اخذ طریقت کرده است و او از صحبت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسغراینی و او از ذاکر خود احمد جوزقانی و از شیخ کامل سائر علی لالا و او از شیخ واصل شهید مجده الدین بغدادی و او از شیخ محقق کامل مکمل ابو الجناب احمد بن عمر الخیوقی المعروف بنجم الدین کبری و او از شیخ عمار یاسر و او از شیخ ابو النجیب سهوردی و او از شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابو بکر نساج و او از شیخ ابو القاسم کورکانی و او از شیخ عثمان مغربی و او از ابو علی کاتب و او از ابو علی رودباری و او از سید الطائفه جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از شیخ معروف کرخی و او از داود طائی و او از شیخ حیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از امام اولیا سلطان اتقیا باب مدینه علم منیع کرم و حلم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و او از حضرت سید المرسلین و امام المتین و رسول رب العالمین محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات انتهی - و علی همدانی از اکابر اولیای عظام و اجله عرفای فخام و امثال علمای اعلام و اماجد نبهای عظام سیّه بوده مفاخر عظیمه و ماژر فخیمه و محامد سنیه و مدائح علیه او ان شاء الله تعالى در مجلد حدیث تشییه بتفصیل جمیل خواهی شنید فهذا حرهم المعروف* و قرمهم الموصوف* بالسبق و البراعة و الفضل المشوف* المحرز عندهم من المحامد* معجبة الانواع و الصوف* قد روی هذا الحديث المشید الموصوف* الموطد المكتوف* و اثبته في تصانیفه التي لا يعمی* عنها الله كل خاسئ مطروف* فارغم من المنكرين المعاطس والانوف* و ساق إليهم وحى الح توف* و رمى عصبتهם بالمرنان

الهتوف* و اصمى زرافتهم باحد القواضب و السيف* و جعل ما لفقوه كالرماد المنسوف* و صير ما ابرموه كالصوف المتنوف

وجه صد و دوم

آنکه نور الدین جعفر بن سalar البدخشانی المعروف بامیر ملا خلیفه سید علی همدانی در خلاصه المناقب گفته جناب سیادت در ذخیره آورده است که امام محقق سابق جعفر صادق علیه و علی آباء السلام را گفتند ان فیک کل فضیله‌آل انک متکبر قال لست بمتكبر و لكن کبریاء الحق قام منی مقام التکبر یعنی طائفه که اخلاق نفسانی را در مقام فنا دربازند و خانه وجود را از صفات بشریت پردازنند و خاشاک هستی را در زاویه نابود اندازند هر آینه مقبولان را بعد از تجرع مرارات فنا شربت لقا چشانند و در بارگاه لقا بعضی را لباس حلم و حیا پوشانند و جماعتی بخلعت تعزز و کبریا مخصوص گردانند پس چون در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان بظهور رسانند عوام کالانعام آن را زیشان تکبر دانند اما عارف محقق می‌داند که ان تعزز بحق و تجلی سلطنت کبریاء مطلقست که در ابدان زاکیه و اجسام طاهره ایشان

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۳

ظهور می‌رسد نه ایشان را نزد خود مقداری و نه بارد و قبول خلق آرامی و قراری و نه در ظهر آن صفات اختیاری بل یَفْعُلُ ما یَشَاءُ*

یَحْكُمُ ما يُرِيدُ

و آنکه باب مدینه علم و منبع کرم و حلم شاهباز فضای ازلی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تواضع الغنی فی مجلس الفقیر

رغبة فی ثواب الله تعالى و احسن من ذلك تیه الفقراء علی الاغنياء ثقة بالله تعالى اشارت بان معنی بود زیرا که تکبر اغانيا بسبب نخوت نفسانی و عوارض امور فانی باشد که آن بغیر الحقت و تکبر درویش عارف بالله بالله بود و این احسن احوال فقیرست زیرا که این دلالتست بر یقین او ازینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقلست کمال عارفست انتهی و نور الدین جعفر از افاخم عرفای معروفین معتمدین و اعاظم کمالی مددحین مستندین سنته می‌باشد جلالت شان و سمو مكان او بر ناظر جامع السلسل مجد الدين بن ظهیر الدين بدخشانی و انتبه فی سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد ماجد مخاطب ظهیر و نمایانست فهذا عارفهم الجليل* و کابرهم النبیل* قد حتم بهذا الحديث الاٰثیر الاٰثیل* حتما قاطعا لكل قال و قيل* فلا یشیع الوجه عن قوله* الا الارعن الحائر الصلیل* و لا- یعرض عنه بعدو له* الا_الخلف الرائع المخطى للسبیل* و لا یرتاب فيه الا المائق* المافوك بالحیل و الا عالیل* و لا یمتری فيه الا المرتبک* فی شبک الخدع و الا ضالیل

وجه صد و سوم

آنکه بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشی الشافعی بوجه حسن و او ایجاع صدور معاندین و احراق قلوب جاحدين داده بتصریح این معنی که حدیث مدینه العلم منتهی بدرجه حسن محتاج به می‌شود و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد داغ توهین و تهجهین بر نواصی منکرین حائدين نهاده عبد الرءوف منادی در فیض القدیر در ذکر این حدیث شریف گفته و قال الزركشی الحديث یتهی الى درجه الحسن المحتاج به و لا یكون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن در ذکر این حدیث شریف گفته و اقتصر علی تحسینه العلائی و الزركشی و ابن حجر فی اقوام آخر رداً علی ابن الجوزی و

علامہ زركشی علاوه بر تحسین خود تحسین این حدیث از علائی نیز نقل کرده چنانچه بر ناظر درر منتشره سیوطی و مرقاہ ملا علی قاری واضح و آشکارست و علامہ زركشی از اعاظم محزین جلال فخار و افاحم مبرزین کامل عیار نزد سنیه می باشد تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامہ المصنف المحرر بدر الدين ابو عبد الله المصری الزركشی مولده سنہ خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسنی و سراج الدین البلقینی و رحل الى حلب الى الشیخ شهاب الدین الاذرعی و تخرج فى الحديث بمغلطائی و سمع الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۴

بدمشق و غيرها قال بعض المورخین كان فقيها اصوليا اديبا فاضلا فى جميع ذلك و درس و افتى و ولی مشیخة خانقه کریم الدين بالقرافہ الصغری و حکی لی الشیخ شمس الدين البرماری انه کان منقطعنا الى الاشتغال بالعلم لا يستغل عنه بشیء و له اقارب يکفونه امر دنیا توافقی فی رجب سنہ اربع و تسعین و سبعمائہ و دفن بالقرافہ الصغری بالقرب من تبریۃ الامیر بکتم الساقی و من تصانیفه تکملہ شرح المنهاج الاسنی و اعتمد فيه على النکت لابن النکب و اخذ من کلام الاذرعی و البلقینی و فيه فوائد و ابحاث تتعلق بكلام المنهاج حسنة لکنه یهم فی النقل و البحث کثیرا ثم اکمله لنفسه و لكن الریع الاول منه عدم و هو مسودہ و خادم الشرح و الروضہ و هو کتاب کبیر فيه فوائد جلیله کتبه على اسلوب المتوسط للاذرعی و النکت على البخاری و البحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جميع فيه جمعا کثیرا لم یسبق إليه و شرح جمع الجوامع للسبکی في مجلدین و له مصنفات آخر منها مصنف في الادب سماه ربیع الغزلان و خطه ضعیف جدا قل من یحسن استخراجه و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه في اعیان المائة الثامنة گفته محمد بن بهادر بن عبد الله التركی الاصل المصری الشیخ بدر الدين الزركشی ولد سنہ خمس و اربعین و عنی بالاشتغال من صغره فحفظ کتابا و اخذ عن الشیخ جمال الدین الاسنی و الشیخ سراج الدین البلقینی و لازمه و لما ولی قضاء الشام استعار منه نسخہ من الروضہ مجلد فعلق ما على الهوامش من الفوائد فهو اول من جمع حواشی الروضہ للبلقینی و ذلك في سنہ تسع و سنتین و ملکتها بخطه ثم جمعها القاضی ولی الدين ابن شیخنا العراقي قبل ان یقف على الزركشیه فلما اعرتها له انتفع بها فيما کان قد خفى من اطراف الهوامش في نسخہ الشیخ و جعل لكل ما زاد على نسخہ الزركشی زاء و عنی الزركشی بالفقہ و الاصول و الحديث فاکمل شرح المنهاج و استمد فيه من الاذرعی کثیرا و کان رحل الى دمشق فاخذ عن ابن کثیر فی الحديث و قرأ عليه مختصره و مدحه بیتین ثم توجه الى حلب فاخذ عن الاذرعی ثم الخادم على طریق المهمات فاستمد من المتوسط للاذرعی کثیرا لکنه شحنه بالفوائد و الزوائد من المطلب و غيره و جمع فی الاصول كتابا سماه البحر في ثلاثة اسفار و شرح علوم الحديث لابن الصلاح و جمع الجوامع للزرکشی و شرع في شرح البخاری فترکه مسودہ وقفت على بعضها و لخص منه التنقیح فی مجلدہ و شرح الأربعین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۵

النبویہ و ولی مشیخة کریم الدين و کان منقطعنا في منزله لا يتعدد الى احد الا الى سوق الكتب و إذا حفره لا یشتري شيئا و انما یطالع في تصانیفه و خرج احادیث الرافعی و مشی فیه على جمع ابن الملقن لكنه سلک طریق الزیلیعی فی سوق الاحادیث باسانید من خرجها فطال الكتاب بذلك و مات و جلال الدين سیوطی در حسن المحاضرہ گفته بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشی ولد سنہ خمس و اربعین و سبعمائہ و اخذ عن الاسنی و مغلطائی و ابن کثیر و الاذرعی و غيرهم و الف تصانیف کثیرہ فی عده فنون منها الخادم على الرافعی و الروضہ و شرح المنهاج و الدییاج و شرح جمع الجوامع و شرح البخاری و التنقیح على البخاری و شرح التنبیه و البرهان في علوم القرآن و القواعد في الفقه و احكام المساجد و تخریج احادیث الرافعی و تفسیر القرآن وصل الى سورۃ مریم و البحر في الاصول و سلاسل الذهب في الاصول و النکت على ابن الصلاح و غير ذلك مات يوم الاحد ثالث رجب سنہ اربع و تسعین و سبعمائہ و دفن بالقرافہ الصغری و شمس الدين محمد بن علی بن احمد الداؤدی المالکی در طبقات المفسرین گفته محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامہ المصنف المحرر بدر الدين ابو عبد الله المصری الزركشی الشافعی مولده سنہ خمس و

اربعين و سبعمائة اخذ عن الاسنوي و مغلطائي و ابن كثير و الاذرعى و سراج الدين الباقى و رحل الى حلب فاخذ عن الشيخ شهاب الدين الاذرعى و سمع الحديث بدمشق سنة اثنين و خمسين و سبعمائة من الصلاح بن أبي عمرو بن أميله و غيرهما و كان فقيها اصوليا مفسرا اديبا فاضلا في جميع ذلك و درس و افتى و ولّى مشيخة خانقاہ کريم الدين بالقرافه الصغرى و كان منقطعا الى الاستغال بالعلم لا يستغل عنه بشيء و له اقارب يكفلونه امر دنياه و له تصانيف كثيرة في عده فنون منها الخادم على الرافعى و الروضة و شرح المنهاج و الديباج و شرح جمع الجوامع و شرح البخارى و التنقیح عليه و شرح العمدة و شرح التنبیه و البحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمما کثيرا لم يسبق إليه و سلاسل الذهب في الاصول و البرهان في علوم القرآن و القواعد في الفقه و احكام المساجد و تخريج احاديث الرافعى و تفسير القرآن العظيم وصل فيه الى سورة مريم و النكت على ابن الصلاح و غير ذلك و خطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجه توفى يوم الاحد ثالث شهر رجب سنة اربع و تسعين و سبعمائة و دفن بالقرافه الصغرى بالقرب من تربة الامير بکتمر الساقى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۶

و ابو مهدی ثعالبی در مقالید الاسانید گفته نبذه من تعريف البدر الزركشی رحمه الله تعالى قال الحافظ ابن حجر فى ابناء الغمر هو محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشی ولد سنة خمس و اربعين و سبعمائة بتقدیم المهمله على الموحدة كما رأیت بخطه و سمع من مغلطائي و تخرج به في الحديث وقرأ على جمال الدين الاسنوي و تخرج به في الفقه و سمع من ابن كثير و اخذ عن الاذرعى و غيره و اقبل على التصانیف فكتب بخطه ما لا يحصى لنفسه و لغيره و من تصانیفه تخريج احاديث الرافعى في خمس مجلدات و خادم الرافعى في عشرين مجلدا و التنقیح و شرع في شرح كبير على البخارى لخصه من شرح ابن الملقن و زاد فيه کثیرا و شرح جمع الجوامع في مجلدين و شرح المنهاج في عشرة و مختصرة في مجلدين و التجريد في اصول الفقه في ثلاث مجلدات و غير ذلك و تخرج به جماعة و كان مقبلا على شأنه منجينا عن الناس و كان يقول الشعر الوسط مات في ثلث رجب سنة اربع و تسعين بتقدیم المثناء الفوقية و سبعمائة رحمة الله تعالى عليه انتهى و خود شاهصاحب در بستان المحدثین گفته تنقیح الالفاظ الجامع الصحيح از تصانیف بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله زركشیست که در سال هقصد و چهل و پنج متولد شده و از شاگردان حافظ مغلطایست در فن حدیث و از جمال الدين اسنوي نیز اخذ علوم کرده خصوصا فقه و سماع حدیث از ابن کثیر و او زعی نیز دارد صاحب تصانیف بسیارست خصوصا خدمت فقه شافعی و علوم قران بسیار نموده از آن جمله است تخريج احاديث الرافعی در پنج جلد و از آن جمله خادم الرافعی در بست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول که آن را از شرح ابن ملقن تلخیص نموده و چیزها در آن افزوده و جمع الجوامع را نیز شرح نموده در دو جلد و منهاج را در ده جلد و مختصر آن شرح کرده در دو جلد و تجريد در اصول الفقه در سه جلد نوشته و شعری هم دارد متوسط الدرجه و دفعه وفات و در سوم رجب سال نود و چهار بعد از هقصد وداد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشی در سن خمس و اربعين و سبعمائة متولد شده و او از اسنوي و مغلطائي و ابن كثير و اذرعى و غيرهم فرا گرفه و تالیف ساخته تصانیف بسیار در فنون عدیده دارد منها الخادم على الرافعى و الروضة و شرح المنهاج و الديباج و شرح جمع الجوامع و شرح البخارى و التنقیح على البخارى و شرح التنبیه و البرهان في علوم القرآن و القواعد في الفقه و احكام المساجد و تخريج احاديث الرافعى و تفسير القرآن إلى سورة مريم و البحر في الاصول و سلاسل الذهب في الاصول و النكت على ابن الصلاح و غير ذلك مات يوم الاحد ثالث رجب سنة اربع و تسعين و سبعمائة و دفن بالقرافه الصغرى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۷

فهذا الزركشی احد اعلامهم المشاهير* و فرد اصحابهم النحاریر* قد حسن هذا الحديث الرفیع الاثیر* و صرح بكونه محتاجا به على زعم المنکر الغیر* فالمعتمد عنہ مصاب فی بصره ضریر* و المحائد عنہ معتوه مألوس فاسد الضمیر* و المتعاند فیه مدیث لصغاره

حقير* و المناكر فيه محتقب لاثمه و قير

وجه صد و چهارم

آنکه فخرالدین عبدالرحمن بن عبد الرّزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری این حدیث شریف را در اشعار خود نظم نموده چنانچه تقی الدین ابو بکر علی المعروف با بن حجۃ الحموی در خزانة الادب در نوع طباق در ضمن اشعاری که از دیوان فخر الدین بن مکانس نقل کرده گفته و نقلت منه ما امتدح به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہه یا بن عم النبی ان انسا قد توالوک بالسعادة فازوا

انت للعلم فی الحقيقة باب يا ااما و ما سواك مجاز

و نیز ابن حجر در خزانة الادب در ذکر اشعار فخر الدین بن مکانس گفته و قال يمدح الامام المرتضی علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہه

یا بن عم النبی ان انسا قد توالوک بالسعادة فازوا

انت للعلم فی الحقيقة باب يا ااما و ما سواك مجاز

و فخر الدین بن مکانس از مشاهیر نبهای اعلام و معاريف کمالی عظام سنیه بوده ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته عبد الرحمن بن عبد الرّزاق بن ابراهیم بن مکانس القبطی المصری فخر الدین ولد فی سلح ذی الحجه سنہ ۴۵ و کان ابوه من الكتاب فی الدلواوین فشنأ فی ذلك و كان له ذکاء فتوّل بالادب فاخذ عن القیراطی و غيره و صحب الشیخ بدر الدین البشتکی و نظم الطریقہ النباتیہ فاجاد مع قصور بین فی العربیہ لکه کان قوی الذهن حسن الذوق حاد النادرۃ يتقد ذکاء و ولی نظر الدولة و غيرها من المناصب بالقاهرة و صودر مرء مع الصاحب کریم الدین اخیه ثم ولی وزارة الشام فاقام بها مدة و دخل الى حلب صحیۃ الظاهر برقوق و طارح فضلاء الشام فی البلدين ثم طلب من دمشق لیلی الوزارة بالدیار المصریہ فيقال انه اغتیل بالسم و هو راجع فوصل الى بیته میتا و ذلك فی ثاني عشر ذی الحجه سنہ ۷۹۳ و لم يکمل خمسین سنہ اجتمعت به غير مرء و سمعت منه شيئا من الشعر و هو القائل

علقتها معشوقه خالها قد عمتها بالحسن بل خصصا

يا وصلی الغالی و يا جسمها لله ما اغلی و ما ارخصا

انتهی فهذا فخر الدین بن مکانس* بارعهم المحرز للمفاخر الزاریة علی العین الاولانی* قد نظم هذا الحديث المجدہ من معالم الهدی کل رسم دارس* فی نظمه الانیق الرشیق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۸

المطلب کل متعاط للصناعة ممارس* فلا يرتاب فی شانه الا الحائد المناکر الخائس* و لا يمترى فی امره الا المدبیر عن الحق کالقاطن الآیس* و لا يتصدی لرده الا المضطعن الشانع التاعس* و لا يتعدی طوره فیه الا الناکص عن الصدق و المتقاус

وجه صد و پنجم

آنکه شیخ کمال الدین محمد بن موسی بن عیسیٰ الدمیری حدیث مدینه العلم را حتما و جزما ارشاد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم می داند و بافاده این معنی که حدیث مذکور از جمله مناقب کثیره جناب امیر المؤمنین علیه السلام کافی و وافیست امر حق را باعلای مراتب ایضاً می رساند چنانچه در حیاة الحیوان بذکر خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید و مناقبه رضی اللہ عنہ تعالیٰ عنه کثیره جدا و یکفی منها

قوله صلى الله عليه وسلم أنا مدينة العلم وعلى بابها

واگر چه بر متبع عثور در کمال ظهور است که علامه دمیری از اعاظم متبخرین اعیان و افخم متهمهین رفع المکان و اجله منقدین ثقات و اکابر محققین اثبات می باشد لیکن نباید از مفاخر عظیمه الاخطار و شطري از آثار مشرفه المثار او بر زبان اعلام سیمه باید شنید تقی الدین اسدی در طبقات شافعیه گفته محمد بن موسی بن عیسیٰ الدمیری المصری کمال الدین ولد فی حدود الخمسین و تکسب بالخیاطة ثم خدم الشیخ بهاء الدین السبکی و اخذ عنه و عن الشیخ جمال الدین الاسنی و اثنی علیه ثناء کثیراً و تخرج و مهر فی الفنون وقال الشعراً و ولی تدریس الحديث بالقبة الزکیة بالقرب من باب النصر و حج مراراً و جاور و تکلم على الناس فی جامع الظاهر بالحسینیة و كان ذا حظ من العبادة والتلاوة لا يفتر لسانه غالباً عنہما و له شرح المنهاج فی اربع مجلدات ضممنه فوائد کثیره خارجۃ عن الفقه والديباجة فی شرح سنن بن ماجة فی اربع مجلدات و جمع كتاباً سماه حیاة الحیوان اجاد فیه ذکر فیه جملان الفوائد الطبیّة والخواص والادیّة والحدیّة وغیر ذلک وله خطب مدونة جمعیة وعظیة و قال الحافظ شهاب الدین ابن حجر فی المعجم و كان له حظ من العبادة تلاوة و صیاماً و مجاورۃ بمکه والمدینه و اشتهرت عنه کرامات و اخبار بامور مغیبات بسندها الى المنامات تارة و الى بعض الشیوخ اخیراً و غالب النّاس يعتقد انه يقصد بذلك الستر توفی فی جمادی الآخرة سنة ثمان وثمانمائة و تقی الدین فاسی در عقد ثمین فی تاریخ بلد الله الامین گفته محمد بن موسی بن عیسیٰ بن علی العلامه المفنن کمال الدین المعروف بالدمیری المصری الشافعی نزیل مکه يكنی ابا البقاء ولد فی اوائل سنة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۴۹

اثین واربعین و سبعمائه تقریباً کذا وجدت فی بعض الاستدعاات التي اجاز فيها بخطه و اخذه و الله اعلم ولد بالقاهرة و سمع بها علی ما بلغنى جامع الترمذی علی مظفر الدین العطار المصری و علی علی بن احمد الفرضی الدمشقی و لعله سمع علی الفرضی شيئاً من مسند احمد بن حنبل و سمع بالقاهرة کثیراً من عبد الرحمن بن علی بن محمد بن هارون الثعلبی و من محمد بن علی الحراوي کتاب الحیل للحافظ شرف الدین الدمیاطی عنه و العلم للذهبی و من غيرهما و من شیوخها و سمع بمکه من مسندها الجمال محمد بن احمد بن عبد المعطی صحیح ابن حبان و غير ذلک و سمع بمکه ايضاً علی مسند حلب کمال الدین محمد بن عمر بن حبیب الحلبی سنن ابن ماجه و مسند الطیالسی و مسند الشافعی و معجم ابن قانع و اسباب التزول للواحدی و المقامات الحریریة و غير ذلک و عنی بالعلم کثیراً و اخذه عن جماعة منهم الشیخ بهاء الدین احمد بن الشیخ تقی الدین السبکی اخذ عنه فونا من العلم و لازمه کثیراً و انتفع به و لما راه الشیخ بهاء الدین السبکی هلا للتدريس و الفتوى تکلم له مع جدی القاضی کمال الدین أبي الفضل النویری فی ان یجیز له ذلک ففعل و تفقه ايضاً بالشیخ جمال الدین عبد الرحیم الأسنی و اخذ الادب عن الشیخ برهان الدین القیراطی و برع فی التفسیر والحدیث والفقه و اصوله و العریّة والادب و له توالیف حسنة منها الديباجة فی شرح سنن ابن ماجه و هو فی نحو خمس مجلدات علی ما وجدت بخطه و شرح المنهاج للنووی و سماه النجم الوهاج و کتاب حیاة الحیوان و هو کتاب نفیس وقد اختصرته فی سنة اثین وعشرين و ثمان مائة و نبهت فیه علی اشیاء کثیرة تتعلق بما ذکره المؤلف فیه و له توالیف غیر ذلک و له نظم جید و حظ وافر من العبادة والخير و کان باخره یسرد الصوم و افتی و درس و اعاد باماکن فی القاهرة منها جامع الازھر کانت له فیه حلقة یشغل فيها الطلبة فی يوم السبت غالباً و منها القبة من خانقاہ بیرس بالقاهرة کان یدرس فیها الحديث و كنت حضر عنده فیها و کان یذکر الناس بمدرسة ابن البقری فی يوم الجمعة غالباً و یفید فی مجلسه هذا اشیاء حسنة من فنون العلم و یذکر النّاس ايضاً بجامع الظاهر بالحسینیة بعد العصر فی يوم الجمعة غالباً و درس ايضاً بمکه و افتی و جاور بمکه مدة سنین مفرقة و تأهل فیها و رزق بها اولاداً و اول قدماته الى مکه فی موسم سنة اثین وستین و سبعمائه علی ما بلغنى عنه و جاور بها حتی حج من سنة ثلاث وستین ثم جاور بها فی سنة ثمان وستین قدمها مع الرجبیة فی هذه السنة و اقام بها حتی حج ثم قدم الى مکه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۵۰

من سنہ اثنین و سبعین و اقام بها حتی حج من سنہ ثلاٹ و سبعین بها؟؟؟ سمع من ابن عبد المعطی و ابن حبیب ثم قدمها فی موسم سنہ خمس و سبعین و اقام بها حتی حج من سنہ ست و سبعین و فيها تأهل بمکہ فيما احسب ثم قدمها فی موسم سنہ ثمانین و سبعمائہ و اقام بها حتی حج من سنہ احدی و ثمانین و سبعمائہ ثم قدمها فی سنہ تسع و تسعین و سبعمائہ و اقام بها حتی حج من سنہ ثمان مائہ و توجه الى القاهرة و اقام بها حتی توفی فی ثالث جمادی الاولی سنہ ثمان و ثمانیمائہ و دفن بمقابر الصوفیہ بسید السعداء و كان احد الصوفیہ بها و شاهدا فی وقفها نعمدہ اللہ برحمته سمعت منه فی القاهرة حدیثا من سنن ابن ماجہ و سمع منه اصحابنا المحدثون منهم الا ما صلاح الدین خلیل بن محمد الاقفیہ فی جوف الكعبۃ المعظمہ و شمس الدین سخاوی در ضوء لام گفتہ محمد بن موسی بن عیسیٰ بن علی الکمال ابو البقاء الدمیری الاصل القاهری الشافعی کان اسمه اولاً کمالاً بغیر اضافہ و کان یکتبه كذلك بخطه فی کتبہ ثم تسمی محدثاً و صار يکشط الاول و کانه لتضمنه نوعاً من الترکیہ مع هجر اسمه الحقیقی ولد فی اوائل سنہ اثنین و اربعین و سبعمائہ تقریباً کما کتبه بخطه بالقاهرة و نشأ بها فتكسب بالخیاطة ثم اقبل علی العلم و اخذہ عن البهاء احمد بن التقی السبکی و لازمه کثیراً و انتفع به و کذا اخذ عن الکمال أبي الفضل التویری و تفقه ايضاً بالجمال الاسنی و وصف ابن الملحق فی خطبة شرحہ بشیخنا و کذا بلغنى اخذہ عن البقینی ايضاً و لیس ببعید و اخذ الادب عن البرهان القیراطی و العریۃ و غیرہا عن البهاء بن عقیل و سمع علی مظفر الدین العطار و الفرضی و أبي الفرج ابن القاری و الحرراوی و بمکہ علی الکمال ابن عبد المعطی و الکمال محمد بن عمر بن حبیب فی آخرین كالعفیف المطری بالمدینہ و مما سمعه علی الاول الترمذی فی سنہ نیف و خمسین و وصفہ الزبلعی فی الطبقہ بالفضل کمال الدین کمال و علی ثانیهما فقط جل مسند احمد او جمیعہ و جزء الانصاری و برع فی التفسیر و الحدیث و الفقه و اصولہ و العریۃ و الادب و غیرہا و اذن له بالاقتاے و التدریس و تصدی للاقراء انتفع به جماعتہ و کتب علی ابن ماجہ شرحہ فی نحو خمس مجلدات سماه الدییاجہ مات قبل تحریرہ و تبییضه کذا شرح المنہاج و سماه النجم الوهاج لخصہ من السبکی و الاسنی و غیرہما و عظم الانتفاع به خصوصاً بما طرزاً به من؟؟؟ المتممات؟؟؟ و الخاتمات و النکت البدیعہ و اول ما

ابتداً من المساقاة بناءً علی قطعه شیخہ الاسنی فانتہی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۵۱

فی ربع الآخر سنہ ست و ثمانین ثم استانف و نظم فی الفقه ارجوزہ طویلہ فیها فروع غریبہ و فوائد حسنة و له تذکرہ مفیدہ و حیاءً الحیوان و هو نفیس اجادہ و اکثر فوائدہ مع کثرة استطرادہ فیه من شئے الى شئے و له فیه زیادات لا توجد فی جمیع النسخ و اتوهم ان فیها ما هو مدخل لغیرہ ان لم یکن جمیعها لما فیها من المناکر و قد تجردہ بعضہم بل اختصر الاصل التقی الفاسی فی سنہ اثنین و عشرين و نبه علی اشیاء مهمہ يحتاج الاصل إلیها و اختصر شرح الصدقی للامیة العجم فاجادہ و رایت من غرائبہ فیه قوله و کان بعضہم یقول ان المقامات و کلیلہ و دمنہ رموز علی الکیمیا و کلّ ذلك من شغفهم و حبھم لها نسئل اللہ العافیہ بلا محنة و کان الشیخ تقی الدین بن دقیق العید رحمه اللہ مغری بها و انفق فیها مالا و عمرًا انتھی و انما استغربته بالضّہ لاما نسبه للتقی و قد ترجمہ التقی الفاسی فی مکہ فقال انه کان احد صوفیہ سعید السعداء و شاهد وقفها له نظم جید و حظ وافر من العبادة و الخیر حتى کان باخره یرد الصوم حدث بالقاهرة و بمکہ و سمع منه الصلاح الاقفیہ فی جوف الكعبۃ و الفاسی بالقاهرة و افتی و اعاد و درس بما کن و القاهرة منها جامع الازھر و كانت له فی حلقة يشغل فیها الطلبة يوم السبت غالباً و منها القبة البرسیة کان یدرس فیها الحدیث و کنت احضر عنده فیها بل کان یذکر الناس بمدرسة ابن البقری داخل باب النصر فی يوم الجمعة غالباً و یفید فی مجلسه هذا اشیاء حسنة من فنون العلم و بجامع الظاهر فی الحسینیہ بعد عصر الجمعة غالباً و درس ایضاً بمکہ و افتی و جاور فیها مدة سنین مفرقة و تأهل فیها بام احمد فاطمہ بنت یحییٰ بن عباد السنہاجی المکیہ و ولدت له أم حبیبہ و أم سلمہ و عبد الرحمن و اول قدماته إلیها علی ما اخبرت عنه فی موسم سنہ اثنین و ستین و سبعمائہ و جاور بها حتی تبع فی التّی بعدها ثم جاور بها ایضاً فی سنہ ثمان و ستین قدم جامع الرجیہ فدام حتی حج ثم قدمها فی سنہ اثنین و سبعین فاقام بها حتی حج فی التّی بعدها قلت؟؟ و حضرموت شیخنا البهاء بن السبکی

حينئذ و نقل الكمال عنه انه قال له قبيس مorte بقليل هذا؟؟ جرادي و جرت العادة فيه يعني لنفسه بحدوث امر ما فان جاء الخبر بموت أبي البقاء و انا في قيد الحياة فذاك و الا فائز الكتاب على قبرى هكذا سمعته من لفظ شيخنا فيما قرأت بخط الدميري و انه قال له يا سيدى وصل الامر الى هذا الحد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٢

او نحو هذا فقال انه غرمنى مائة الف قال فقلت له درهم فقال بل دينار انتهى قال الفاسى ثم قدم مكهة في موسم سنة خمس و سبعين فاقام بها حتى حج في التي تليها وفيها تأهل بمكهة فيما احسب؟؟ ثم قدمها في موسم سنة ثمانين و اقام بها حتى حج في التي بعدها ثم قدمها في سنة تسع و تسعين و اقام حتى حج في التي بعدها و انفصل عنها فاقام بالقاهرة حتى مات في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان و صلی عليه ثم دفن بمقابر الصوفية سعيد السعداء وقال المقرizi في عقوده صحبته سنين و حضرت مجلس وعظه مرا و الاعجابي به و انسداني و افادني و كنت احبه و يحبني في الله لسمته و حسن هديه و جميل طريقته و مداومته على العبادة لقيني مرة فقال لي رأيت في المنام اني اقول لشخص لقد بعد عهدي باليت العتيق و كثر شوقى إليه فقال قل لا الله الفتاح العليم الرقيب المنان فصار يكثر ذكر ذلك فحج في تلك السنة رحمه الله و ايانا و نفعنا به و قد ذكره شيخنا في انبائه فقال مهر في الفقه و الادب و الحديث و شارك في الفنون و درس المحدثين بقبة بيرس و في عدة اماكن و وعظ ففداد و خطب فاجاد و كان ذا حظ من العبادة تلاوة و صياما و مجاورة بالحرمين و يذكر عنه كرامات كان يخفيها و ربما اظهرها و احالها على غيره و قال في معجمه كان له حظ من العبادة تلاوة و صياما و قياما و مجاورة بمكهة و بالمدينه و اشتهرت عنه كرامات و اخبار بامور مغيبات يستدها الى المنامات تارة و الى بعض الشيوخ اخري و غالبا الناس يعتقد انه يقصد بذلك الستر سمعت من فوائده و من نظمه و اجتمعت به مرارا و كنت احب سنته و يقال انه كان في صباح اكولا نهما ثم صار بحيث يطيق سرد الصيام زاد غيره و له اذكار يواكب عليها و عنده خشوع و خشية و بكاء عند ذكر الله سبحانه و قد تزوج بانتيه الجمال محمد و الجلال عبد الواحد ابنا ابراهيم بن احمد بن أبي بكر المرشدي المكي الحنفي و استولداهما فالاول ابا الفضائل محمد و عبد الرحمن و الثاني عبد الغنى و غيره و روى لنا عنه جماعة من اخذ عنه هداية و رواية

و عرضا و ممما ينسب إليه بمكارم الاخلاق كن متخلقا

ليفوح ند شدائك العطر الندى و اصدق صديقك ان صدق صداقت

و ادفع عدوك بالتي فاذا المدى و جلال الدين سيوطي در حسن المحاضرة گفته الكمال الدميري محمد بن موسى بن عيسى لازم البهاء السبكى و تخرج به و بالاسنوى و غيرهما و سمع على الفرضى و غيره و مهر فى الادب و درس الحديث بقية بيرس و له تصانيف منها شرح المنهاج

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٣

و المنظومة الكبرى و حياة الحيوان و اشتهرت عنه كرامات و اخبار بامور مغيبات مات في جمادى الاولى سنة ثمان و ثمانمائة و ازيني در مدینه العلوم گفته و من كتب المحاضرات حياة الحيوان لكمال الدين الدميري و لها كبرى و صغرى و هو كمال الدين محمد بن موسى الدميري الشافعى المصرى صاحب التصانيف المفيدة فى علوم عديدة كان كثير العبادة قائما بالصوم عديم النظر فى وقته و كان يكتسب اولا بالخياطة ثم تركه و لم يتقلد القضاء اصلا و لا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوى و العراقي و اعيان العلماء و من تأمل كتابه المعروف و بحياة الحيوان و ما اودعه من الغرائب و الفوائد عرف فضلاته ولد سنة اثنين و اربعين و سبعين و توفي بالقاهرة سنة ثمان و ثمانمائة قلت الدميري منهم من يقول بكسر الدال المهملة و كسر الميم و منهم من يقول بفتح الدال و كسر الميم و لعل الصواب هو الآخر لانى قد وجدته مكتوبا بخط بعض الثقات و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته كمال الدين محمد بن موسى الدميري الشافعى المصرى صاحب كتاب حياة الحيوان فى علم المحاضرة و له تصانيف مفيدة فى علوم عديدة

كان كثير العبادة قائما بالصوم عديم النظير في وقته و كان يكتسب اولا بالخياطة ثم تركه و لم يتقلد القضاء اصلا و لا لبس لباسا فاخرا اخذ عن الاسنوى و العراقي و اعيان العلماء و من تأمل كتابه حياة الحيوان و ما اودعه فيه من الغرائب و الفوائد عرف فضله ولد سنة ٧٣٦ و توفى بالقاهرة سنة ٨٠٨ و الدميري بكسر الدال و الميم و قيل بفتحها و كسر الميم قال في مدينة العلوم و لعل الصواب هو الاخير لاني قد وجدته مضبوطا بخط بعض الثقات انتهى فهذا الدميري عمدة علمائهم المعروفين في الامصار* و اسوة بنهاائهم المشهورين بعد الصيت في الاقطار* قد دمر على نزغات اصحاب الجحود والانكار* و ددمد على هفوات ذوى الخدع والاعترار* حيث اثبت هذا الحديث الرازي على ذوب النضار و صوب القطار* بالحتم و الجزم القاطع للاعذار* و الحمد لله على وضوح الحق المبهر بالاسفار* و سطوع الصدق المزدهر كل الازدهار

وجه صد و ششم

آنکہ مجد الدین محمد بن یعقوب بن ابراهیم الشیرازی الفیروزآبادی حدیث مدینۃ العلم را بتحقیق انيق و تدقیق رشیق خود بکمال ابرام و توطید و احکام و تشیید ثابت فرموده چنانچه در کتاب نقد الصحیح علی ما نقل عن الوالد الماجد طیب اللہ رسمه می فرماید

حدیث انا مدینۃ العلم و علی بابها

ذکرہ ابو الفرج ابن الجوزی فی الموضوعات من عدۃ طرق و جزم ببطلان الكل و

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٤

قال مثل ذلك جماعة و عندي في ذلك نظر كما سنبينه و المشهور برواية أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة محمد بن خادم الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رض و عبد السلام هذا ضعفوه جدا و اتهم بالرفض و مع ذلك صدوق و قد روی عباس بن محمد الدوری فی سؤالاته عن یحیی بن معین انه ساله عن أبي الصلت هذا فوثقه فقال أليس قد حدث عن أبي معاویة

حدیث انا مدینۃ العلم و علی بابها

فقال قد حدث به عن أبي معاویة محمد بن جعفر الفیدی و كذلك روی صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ايضا و فی روایة ابن محرز قال یحیی هذا الحديث هو من حدیث أبي معاویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و ابو الصلت الھروی کان رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و ابو معاویة الضریر حافظ یحتاج بافاده کابن عینیه و غیره و ليس هذا الحديث من الالفاظ المنکرۃ التي تباها العقول بل هو مثل

قوله صلی اللہ علیہ وسلم فی حدیث ارأفت امتی ابو بکر الحدیث

و قد حسنہ الترمذی و صحّحه غیره و لم یات من تکلم علی

حدیث انا مدینۃ العلم

بعجاب عن هذه الروایات الثابتة عن یحیی بن معین و الحکم بالوضع عليه باطل قطعا و انما سکت ابو معاویة عن روایته شائعا لغراحته لا بطلانه إذ لو کان كذلك لم یحدث به اصلا مع حفظه و اتقانه و للحدیث طریق آخر

رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرومی عن شریک بن عبد اللہ عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن أبي عبد اللہ الصنابحی عن علی رضی اللہ عنہ انّ النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمة و علی بابها و تابعه ابو مسلم الکجی و غیره علی روایته عن محمد بن عمر الرومی و محمد هذا روی عنه البخاری فی غیر الصیحیح و وثقه ابو داود و قال الترمذی بعد سیاق الحدیث هذا حدیث غریب وقد روی بعضهم هذا عن شریک و لم یذکروا فیه الصنابحی قال ولا

نعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومي و شريك هذا احتاج به مسلم و علق له البخاري و وثقه ابن معين و العجلی و زاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رأيت احداً قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرد حسناً ولا يرد عليه روایة من اسقط الصنابحی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٥

منه لان سويد بن غفلة تابعى محضرم روى عن أبي بكر و عمر و عثمان و على رض و سمع منهم فيكون ذكر الصنابحى من باب المزيد فى متصل الاسانيد و الحاصل ان الحديث ينتهي بمجموع طريق أبي معاویة و شريك الى درجة الحسن المحتاج به و لا يكون ضعيفاً فضلاً ان يكون موضوعاً و لم اجد لمن ذكره في الموضوعات طعناً موثراً في هذين السندين و بالله التوفيق و اين عبارت نقد الصحيح را شيخ عبد الحق دهلوى هم در لمعات شرح مشكاة نقل كرده كما سترى فيما بعد انشاء الله تعالى و كمال رفعت مرتبة و تمام عظمت منزلت و غايتها علو مراتب و نهايتها سمو مناصب و اقصى تقدم و تبحر و منتهاي تضلع و تمهر فیروزآبادی نزد این حضرات بر ناظر عقد ثمين في تاريخ البلد الامين تقى الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن على الفاسى و طبقات شافعیه تقى الدين ابو بكر بن قاضى شبهة الاسدی و ضوء لامع لاهل القرن التاسع شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوى و بغية الوعاء في طبقات اللغويين و النحاء جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و كتائب اعلام الاخيار كفوی و مدينة العلوم ازنیقی و شقائق نعمانیه في علماء الدولة العثمانیه تصنيف احمد بن مصطفی المعروف بطاش کبری زاده و بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع محمد بن على بن محمد شوکانی و اتحاف النباء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر مثل سفیده صبح واضح و آشکار است بنابر اختصار بر بعض عبارات اقتصار می رود احمد بن مصطفی المعروف بطاش کبری زاده در شقائق نعمانیه در ذکر علماء طبقه رابعه گفته و منهم المولی الفاضل صاحب القاموس و هو مجید الدین ابو طاهر محمد بن یعقوب بن محمد الشیرازی الفیروزآبادی و کان یتنسب الى الشیخ أبي اسحاق الشیرازی صاحب التنبیه و ربما یرفع نسبه الى أبي بکر الصدیق رضی الله عنه و کان یكتب بخطه الصدیقی دخل بلاد الروم و اتصل بخدمة السلطان المذکور و نال عنده مرتبه و جاها و اعطاه السلطان المذکور مالا جزيلاً و اعطاه الامیر تیمورخان خمسة آلاف دینار ثم جال البلاد شرقاً و غرباً و اخذ من علمائها حتى برع في العلوم كلها سیما الحديث و التفسیر و اللغة و له تصانیف کثیره تینیف على اربعین مصنفاً و اجل مصنفاتہ اللامع المعلم العجائب الجامع بين المحکم و الجناب و کان تمامه في ستین مجلدة ثم لخصها في مجلدتين و سمي ذلك الملخص بالقاموس المحيط و له تفسیر القرآن العظيم و شرح البخاری و المشارق و کان رحمه الله لا يدخل بلدة الا و اکرمها و إليها و کان سریع الحفظ و کان یقول لا انام الا و احفظ ما تی سطر و کان کثیر العلم و الاطلاع على المعارف العجيبة و بالجملة کان آیه في الحفظ و الاطلاع و التصنيف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٦

و له سنة تسع و عشرين و سبعينه بکازرین و توفي قاضياً بزبید من بلاد الیمن لیلة العشرين من شوال سنہ ست او سبع عشرہ و ثمانمائے و هو ممتع بحواسه و دفن بتریه الشیخ اسماعیل الجبری و هو آخر من مات من الرؤساء الذين انفرد کلّ منهم بفن فاق فيه اقرانه على راس القرن الثامن و هم الشیخ سراج الدين البليقی فی الفقه على مذهب الشافعی رحمة الله و الشیخ زین الدين العراقي فی الحديث و الشیخ سراج الدين بن الملحق فی کثرة التصانیف فی فن الفقه و الحديث و الشیخ شمس الدين الفناری فی الاطلاع على کل العلوم العقلیة و النقلیة و العریة و الشیخ ابو عبد الله بن عرفة فی فقه المالکیة و فی سائر العلوم بالمغرب و الشیخ مجید الدين الشیرازی فی اللغة رحهمه الله تعالیٰ رحمة واسعة و محمد بن على الشوکانی در بدر طالع گفته محمد بن یعقوب بن ابراهیم بن أبي بکر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشیخ أبي اسحاق ابراهیم بن على بن یوسف بن عبد الله المجد ابو الطاهر الفیروزآبادی الشیرازی اللغوى الشافعى الامام الكبير الماهر فی اللغة و غيرها من الفنون ولد سنہ ٧٢٩ بکازرون من اعمال شیراز حفظ القرآن و هو ابن سبع سینین و حفظ كتاباً من اللغة و انتقل الى شیراز و هو ابن ثمان سینین و اخذ عن والده و عن القوم عبد الله بن

النجم وغيرهما من علماء شيراز و سمع من محمد بن يوسف الانصاري و ارتحل الى العراق و دخل واسط و قرأ بها العشر ثم دخل بغداد فأخذ عن التاج ابن السباك و السراج عمر بن على الفزويني و غيرهما ثم ارتحل الى دمشق فدخلها سنة ٧٥٥ فسمع بها من التقى السبكى و جماعة زيادة على المائة كابن القيم و طبقته و دخل بعلبك و حماه و حلب و القدس و سمع من اهل هذه الجهات و استقر بالقدس نحو عشر سنين و درس و تصدر و ظهرت فضائله و كثيراً اخذ عنه و تلمذ له جماعة من الاكابر كالصلاح الصفدي و غيره و جال في البلاد الشمالية و للشرقية و دخل الروم و الهند و لقى جماعاً من الفضلاء و حمل عنهم شيئاً كثيراً ثم دخل اليمن فوصل إلى زبيد في سنة ٧٩٩ بعد وفاة قاضي الاقصي باليمين كلّه الجمال الريمي شارح التنبيه فتلقاء الملك الأشرف اسماعيل بالقبول و بالغ في اكرامه و صرف له الف دينار سوى الف كان امر ناظر عدن يجهزه بها و استمر مقيناً لديه ينشر العلم فكثر الانتفاع به و بعد اضاف إليه قضاء اليمن كلّه بعد ابن عجبل فقصده الطلبة و قراء عليه السلطان فمن دونه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٧

الحديث و استقر قدمه بزيد إلى ان مات و كان السلطان الأشرف قد تزوج ابنته لمزيد جمالها و نال منه برا و رفعه بحيث صنف له كتاباً و اهداه على اطباق فملأها له دراهم و في اثناء هذه المدة قدم مكة مراراً فجاور بها و بالمدينة و الطائف و عمل مآتم حسنة و كان زائد الحظ مقبولاً عند السلاطين فلم يدخل بلداً إلا و اكرمه صاحبها مع كثرة دخوله إلى الممالك و من جملة المكرمين له تيمورلنك و سلطان الروم ابن عثمان و شاه منصور صاحب تبريز و احمد بن اوس صاحب بغداد و الأشرف صاحب اليمن و غيرهم و وصل إليه من عطاياهم شيء كثیر فاقتني من ذلك كتاب نفيسة حتى قال أنه اشتري منها بخمسين ألف مثقال من الذهب و كان لا يسافر إلا و معه منها عدّة أحمال و يخرج أكثرها في كل منزل فينظر فيها ثم يعيدها و كانت له ديناً طائلة و لكنه كان يدفعها إلى من يسرف في اتفاقها بحيث أنه قد يملأ احياناً فيبع بعض كتبه و له مصنفات كثيرة نافعة منها في التفسير لطائف الكتاب في مجلد كبير و العزيز في مجلدات و تنوير المقباس في تفسير ابن عباس أربع مجلدات و تيسير فاتحة الباب في تفسير فاتحة الكتاب في مجلد كبير و الدر النظيم المرشد إلى مقاصد القرآن العظيم و حاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الأخلاص و شرح قبطه الخثاف في شرح خطبة الكشاف و في الحديث و التاريخ الشوارق العالية في شرح مشارق الانوار النبوية أربع مجلدات و فتح الباري في شرح صحيح البخاري و لعل ابن حجر لم يسمع بذلك حيث سمي شرحة بهذا الاسم كمل منه نحو عشرين مجلداً و كان يقدر تمامه في أربعين و عدّة حكم في شرح عمدة الأحكام في مجلدات و امتناض السهاد في افتراض الجهاد في مجلد و السعادة بالاصعاد إلى درجة الاجتهد ثلاثة مجلدات و المرقاة الوفية في طبقات الحنفية و البلغة في ترجم ائمة النحو و اللغة و الفضل الوفي في العدل الأشرف و نزهة الذهان في تاريخ اصحابه و تسهيل طريق الوصول في الاحاديث الزائدة على جامع الاصول و الاحاديث الضعيفة و الدر الغالى في الاحاديث العوالى و سفر السعادة و المتفق و ضعا و المختلف صقعا و في اللغة اللامع المعلم العجاب الجامع بين المحكم و العباب و زيادة امتلأ بها الوطاب كان يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد يقرب من صحاح الجوهرى و القاموس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٨

المحيط و القابوس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماتيط في مجلدين و هو كتاب نفيس ليس له نظير و قد انتفع به الناس و لم يلتفتوا بعده إلى غيره و المقصود لذوى الالباب من علم الاعرب و تحبير الموشين فيما يقال بالسين و الشين و هو ثلث الكبير في خمس مجلدات و الصغير و الروض المسلوف فيمن له اسمان إلى الوف و غير ذلك من المصنفات الكثيرة الواسعة الشهيرة قال التقى الكرمانى كان عديم النظير في زمانه نظماً و نثراً بالفارسية و العربية و كان كثيراً لا قتداء بالصغانى ماشياً على طريقته تابعاً لمنهجه حتى في كثرة المجاورة و حكى الخزرجي أنه رام التوجه في سنة ٩٩٦٩٩ إلى مكة فكتب إلى السلطان ما مثاله و مما ينهيه إلى العلوم الشريفة أنه غير خان عليكم ضعف أقل العييد و رقة جسمه و دقة بنيته و علو سنه و قد آل أمره إلى أن صار كالمسافر الذي تحزم و انتقل إذ وهن العظم و الراس استعمل و تضعضع السن تقعق الشن فما هو الاعظام في جراب و بنيان مشرف وعلى الخراب وقد ناهز

العشرة التي تسميتها العرب دقافة الرقاب وقد مر على السامع الشريفة غير مرأة في صحيح البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا بلغ المرأتين سنة فقد اعذر الله إليه فكيف من نيف على السبعين و اشرف على الثمانين ولا يجمل بالمؤمن ان يمضى عليه اربع سنين ولا يتجدد له شوق و عزم الى بيت رب العالمين و زيارة سيد المرسلين وقد ثبت في الحديث النبوي ذلك و اقل العيادة له ست سنين عن تلك المسالك وقد غالب عليه الشوق حتى جل عمره عن الطوق و من اقصى امنيته ان يجدد العهد بتلك المعاهد و يفوز مرأة اخرى بتقبيل تلك المشاهد و سؤاله من المراحم الحسنة الصدقه عليه بتجهزه في هذه الايام مجردا عن الاهالي والاقوام قبل اشتداد الحر و غلبة الاوام فان الفصل اطيب و الريح اذين و من الممكن ان يفوز الانسان باقامة شهر في كل حرم و يخطى في مهابط الرحمة والكرم و ايضا كان من عادة الخلفاء سلفا و خلفا انهم كانوا يبردون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المرسلين فاجعلنى الله فداك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سوا

ول لا اريد شوقى الى الكعبة الغراء قد زادا فاستحمل القلص الوخادة الزادا
و استاذن الملك المنعام زيد علا و استودع الله اصحابا و اولادا

فلما وصل هذا الى السلطان كتب في طرفة الكتاب ما مثاله صدر الجمال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٥٩

المصرى على لسانى ما يتحققه لك شفافها ان هذا شيء لا ينطق به لسانى ولا يجرى به قلبي فقد كانت اليمن عمياً فاستنارت فكيف يمكن ان تتقدم وانت تعلم ان الله قد احيا بك ما كان ميتا من العلم فالله عليك الا ما وهبت له بقية هذا العمر و الله يا مجد الدين يمينا بارأة انى ارى فراق الدنيا و نعيمها و لا- فراقك انت اليمن و اهله انتهى و في هذا الكلام عبرة للمعتبرين من افضل السلاطين بتعظيم قدر علماء الدين و قد اخذ عنه الاكابر في كل بلاد وصل إليه و من جملة تلاميذه الحافظ ابن حجر و المقرizi و البرهان الحلبى و مات ممتعا بسمعه و حواسه في ليلة عشرين من شوال سنة ٨١٢ انتهى فهذا الفيروزآبادى عمدة احبارهم المراجيح* و قد وفاة كبارهم المناجح* قد نصر الصدق الصريح* و ازر الصواب النصيح* و هتك ستر الباطل الفضيح* و قطع ظهر المنكر القبيح* حيث اثبت هذا الحديث الثابت الصحيح* في كتابه المسمى بنقد الصحيح* و قطع عرق كل ريب ببيانه الفصيح* و استوصل شافه كل شك ببيانه الفسيح* فلا ينكل عن اذعانه الا من قدر اخفاقه و اتيح* و لا يعدل عن ايقانه الا من حل ازهاقه و اتيح* و لا يلزم فيه الا من تاه من العدوان في السباب الفسيح* و لا يطعن فيه الا من هام على راسه من الطغيان فلا ينفعه هاتف و لا مليح

وجه صد و هفتم

آنکه امام الدین محمد الهجروی الایجی در کتاب اسماء النبی و خلفائه الاربعة اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در کتاب توضیح الدلائل بعد ذکر بعض اسماء مبارکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و بیان ایراد هجروی مذکور آن را گفت و منها باب مدینه العلم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و علیه و بارک و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات من بابه رواه الطبری من تخريج أبي عمرو و آورده الامام الفقیه المذکور

و قال كما في الحديث و محتاج نماند که علامه هجروی از اکابر علمای اعلام و افاضم فقهای عظام سنیه بوده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل او را باین اوصاف بليغه ستوده الامام الشیخ العالم العارف الربانی الملقب لوفور علمه و معرفته بالغزالی الثاني مرشد الخلائق الفقیه امام الدین محمد الهجروی الایجی قدس سره انتهى فهذا الهجروی و امامهم المعروف بجلیل الالقب* و عالمهم للدأب عندهم فی اقتناء الماثر ابلغ الآداب* قد عدّ باب مدینه العلم من اسماء امام ذوى الالباب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٠

عليه و على صنوه و الهما من الملك الوهاب* الان؟؟؟ السيل المزري بكل مسک و ملاب* و اظهر كونه مستنبطا من هذا الحديث الوثيق النصاب* فرغمت و الحمد لله اناف المنكرين النصاب* و قمعت اروس الجاحدين الاوشاب* و وضح ان الشاك فيه و المرتاب* بعد اثبات الهجروي اياه بعظيم الانتساب* هاجر للصدق و الصواب* و الهاجر بطنه هجيراه ايثار الزيف بعریض الذهاب* و ليس له إلا خسر المال و سوء المآب* و ما كيده الا في تبار و تباب

وجه صد و هشتم

آنکه یوسف اعور واسطی در رساله که در رد اهل حق نوشته گفته الثاني من وجوه حجج الرافضة بالعلم
حدیث انا مدینة العلم و على بابها

و الجواب عنه ايضا من وجوه احدها ان هذا الحديث يتضمن ثبوت العلم لعلی و لا شک انه بحر علم زاخر لا يدرك فعره الا آن لا يتضمن الرجحان على غيره بدليل ثبوت العلم لغيره على وجه المساواة
بقول النبي صلی الله علیه و سلم في مجموع الاصحاب اصحابی كالنجوم بأیهم اقتديتم اهتدیتم
فتبت العلم لكلهم ثانیها ان بعض اهل السنة ینقل زيادة على هذا القدر و ذلك قولهم
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا مدینة العلم و على بابها

و ابو بكر و عمر و عثمان حيطانها و اركانها و الباب فضاء فارغ و الحيطان و الاركان ظرف محيط فرجحانهن على الباب ظاهر ثالثها
دفع في تاویل على بابها أى مرتفع و على هذا يبطل الاحتجاج به للرافضة انتهى فهذا الواسطی ناصبهم الاعور* و مارقهم الأجر* قد
سدت عليه في قدر هذا الحديث المذاهب* و اختلط عليه الخاثر بالذائب* فلم يبصر الى الطعن في سنته طريقا و سبيلا* و لم یلف
لاجله في هذا الباب مقالا- و لو كان عليلا* و لم یجد بدا من الاعتراف و الاقرار* و لم یجرئ على جحد اصله و الانکار* فاخذ
يتکب في تسويله یمينا و شمالا* و طفق یتردد في تحريفه زیغا و ضلالا* و سند مز على مزخرفاته فيما بعد انشاء الله القهار* و نسوق
إلى متاعه الكاسد اطم البوار و الدمار* فالعجب كل العجب* من المخاطب الجالب لنفسه وحی الشجب كيف جمع بين الطعن في
سنته و النکول عن معناه* و قرن بين جحود اصله و العدول عن مغراه فجمع بين هذین النکرین* و ساق على حوبائه ادھی الحین و
الرین* و فاق بضیعه اهل النصب و الانحراف* و سبق بتشییعه ارباب المجنون و السفساف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦١

وجه صد و نهم

آنکه شمس الدین محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب ع گفته
خبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة علیه عن علی بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد فی كتابه من اصحابه
خبرنا الحسن بن الحسين المقری اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی
خبرنا الجرجانی اخبرنا الحسن بن سفیان عبد الحمید بن بحر اخبرنا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی رضی
الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها و رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی حدثنا
محمد بن الرومی حدثنا شریک عن سلمة بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی و قال حدیث غریب و رواه بعضهم عن
شریک

ولم يذكروا فيه عن الصنابحي قال ولا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس انتهى قلت و رواه بعضهم عن شريك عن سلمة ولم يذكر فيه عن سويد و رواه الاصبغ بن نباتة و الحارث عن علي ع نحوه و رواه الحاكم من طريق مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلی الله علیه و سلم و لفظه انا مدینة العلم و علي بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها

وقال الحاكم صحيح الاسناد ولم يخرجاه و

رواہ ايضاً من حديث جابر بن عبد الله و لفظه انا مدینة العلم و علي بابها فمن أراد العلم فليأته الباب

و مخفی نماند که از ملاحظه کتاب اسنی المطالب کمال جلالت مرتب و نهایت علو متزلت احادیث و اخبار آن بنصه شهود می‌رسد جزری در صدر آن بعد حمد و صلاة گفته و بعد فهده احادیث مسندة مما تواتر و صح و حسن من اسنی مناقب الاسد الغالب مغرق الكتائب و مظهر العجائب ليث بنى غالب امير المؤمنين أبي الحسن على بن أبي طالب كرم الله تعالى وجهه و رضى عنه و ارضاه اردفتها بمسلسلات من حديثه و بمتصلات من روایته و تحديشه و باعلى اسناد صحيح إليه من القرآن و الصحابة و الخرقه التي اعتمد فيها اهل الولاية عليه نسال الله تعالى ان يثبتنا على ذلك و يقربنا لديه و نيز در ان بعد ايراد احادیث مناقب گفته قلت فهذا نزد من بحر و قل من کثر بالنسبة الى مناقب الجليلة و محاسنه الجميلة و لو ذهبنا لاستقصاء ذلك بحقه لطال الكلام بالنسبة الى هذا المقام و لكن نرجو من الله تعالى ان يسير افراد ذلك بكتاب نستوعب فيه ما بلغنا من ذلك و الله الموفق الصواب و مستتر نماند که علامه شمس الدين الجزری نزد سنیه از اعاظم حفاظ حذائق و افاحم مهره سباق و مصیب خصل سبق در تبحر و اخلاق و مصنف تصانیف مقبولة سائره

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۶۲

فى الآفاق مى باشد شطري از محاسن مبهره و مفاخر مزهره و معالى معرقه و محمد مورقه او بر ناظر معجم شیوخ تقى الدين محمد بن فهد مکی تالیف پسرش ابو القاسم نجم الدين عمر بن فهد مکی و ابناء الغمر بابناء العمر تصنیف ابن حجر عسقلانی و درر عقود فریده تقى الدين مقریزی و ضوء لامع شمس الدين سخاوی و انس جلیل مجیر الدين علیمی و حبل متین فى اجازات الامین و شرح شمايل ترمذی از فضل بن روزبهان شیرازی و طبقات الحفاظ و حسن المقصد و میزان المعدلة و اتقان جلال الدين السیوطی و صواعق ابن حجر مکی و مقاليد الاسانيد ابو مهدی ثعالبی و شقائق نعمانیه فى علماء الدولة العثمانیه تصنیف احمد بن مصطفی بن خلیل المعروف بطاش کبری زاده و نوافض محمد بن عبد الرسول بربنوجی و کفایة المتطلع تاج الدين بن احمد بن دهان مکی و مدارج الاسناد ابو على محمد العمري الصفوی و حصر الشارد محمد عابد سندي و مرافض حسام الدين سهارنپوری و صواعق خواجه نصر الله کابلی و انتبه فى سلاسل اولیاء الله شاه ولی الله والد مخاطب و بدر طالع محمد بن على شوکانی و بستان المحدثین و همین کتاب تحفه خود مخاطب و اشباع الكلام شاه سلامه الله معاصر و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر و غير ان واضح و اشکار خواهد بود بعضی از عبارات مدائح او در جز اول مجلد حديث غدیر شنیدی نبندی از ان در این جا نیز مذکور می شود خود جزری در طبقات القراء گفته محمد بن محمد بن محمد بن على بن يوسف الجزری مؤلف هذا الكتاب يکنی ابا الخیر ولد فيما حقق من لفظ والده فى لیله السبت الخامس والعشرين من شهر رمضان سنة احدی و خمسین و سبعمائة داخل خط القضايعین بين السورین بدمشق و اجازه خال جده محمد بن اسماعیل بن الخباز و سمع منه فيما اخبره والده و لم يقف على ذلك و حفظ القرآن فى سنة اربع و ستین و صلی به سنة خمس و سمع الحديث من جماعة من اصحاب الفخر بن البخاری و غيرهم و افرد القراءات على الشيخ أبي محمد عبد الوهاب بن سلار و الشيخ احمد بن ابراهيم بن الطحان و الشيخ احمد بن رجب فى سنة ست و سبع و جمع السبعة على الشيخ المجدد ابراهيم الحموي ثم جمع القراءات بمضمن كتب على الشيخ أبي المعالى بن اللبناني فى سنة ثمان و ستین و حج فى هذه السنة فقرأ بمضمن الكافي و التيسير على الشيخ أبي عبد الله محمد بن صالح الخطيب و الامام بالمدینة الشریفة ثم رحل الى الدیار

المصرية في سنة تسع فجمع القراءات الاثنى عشر بمضمن كتب على الشيخ أبي بكر عبد الله بن الجندي والسبعة بمضمن العنوان والتيسير والشاطئية على العلامة أبي عبد الله محمد بن الصانع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٣

و الشیخ أبي محمد عبد الرحمن بن البغدادی فتوی ابن الجندي و هو قد وصل الى قوله تعالى إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَإِنَّهُ عَلَى النَّاسِ بِالْإِحْسَانِ وَإِنَّ اللَّهَ يَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْإِعْدَادِ فی النحل فاستجازه و اجازه و اشهد عليه ثم توفی فاکمله على الشیخین المذکورین ثم رجع الى دمشق و رحل رحلة ثانية فجمع ثانیاً على ابن الصانع العشرة بمضمن الكتب الثلاثة المذکورة التیسیر والتذکرہ والارشادین والتجرید و على ابن البغدادی الائمه الثلاثة عشر و هم العقرة المشهورة و ابن محیص و الاعمش و الحسن البصري بمضمن الكتب المذکورة التي تلا بها على شیخه ابن الصانع و غيره و سمع الحديث من بقی من اصحاب الدّمیاطی و الابرقوهی و اخذ الفقه عن الشیخ عبد الرحیم الاسنوى و غيره و سمع الحديث من غیرهم ثم عاد الى دمشق فجمع القراءات السبع في ختمه على القاضی أبي يوسف احمد بن الحسین الکفری الحنفی ثم رحل الى الديار المصرية و قرأ بها الاصول و المعانی و البيان على الشیخ ضیاء بن سعد الله القزوینی و اخذ عن غيره و رحل الى الاسكندریة فسمع من اصحاب ابن عبد السلام و ابن نصر و غيرهم و قراء بمضمن الاعلان و غيره على الشیخ عبد الوهاب القزوینی و سمع من هولاء الشیوخ و غيرهم کثیراً من کتب القراءات بالسماع و الاجازة و قراء على غير هولاء القراءات و لم يکمل و اجازه و اذن له بالافتاء شیخ الاسلام ابو الفداء اسماعیل ابن کثیر سنة اربع و سبعین و کذلك اذن له الشیخ ضیاء الدين سنة ثمان و سبعین و کذلك شیخ الاسلام البلقینی سنة خمس و ثمانین الى ان قال و الف في القراءات کتاب النشر في القراءات الصغر في مجلدين و مختصره التقریب و تحریر التیسیر في القراءات العشرة و هذا الكتاب و هو تاريخ القراء و طبقاتهم من اصله و لما اخذه امیر تیمور الى ما وراء النهر الف شرح المصابیح في ثلاثة و الف عند ذلك في التفسیر و الحديث و الفقه و العربیة و نظم کثیراً من العلوم و نظم غایة المهرة في الزيادة على العشرة قدیماً و نظم طبیة النشر في القراءات العشر و الجوهرة في النحو و المقدمة فيما على قارئ القرآن ان یعلمها و غير ذلك في فنون شتی و فضل بن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته ابو الخیر محمد بن محمد بن محمد بن الجزری رحمه الله تعالى شیخ مشایخ الاسلام و قاضی القضاۃ بين الانام الجامع لاقسام العلوم الشرعیة و الحاوی للمعارف الاهلیة و الفرعیة کان متواحداً في زمانه في علو الشأن في العلوم سیما في القراءة فقد وصف الشیخ الامام الاجل ابو الفضل العسقلانی شهر بابن الحجر انه المتفرد الوحید في القراءة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٤

و المشارک في الحديث و صاحب الفقه اشتهر في زمانه بعلو الاستناد سافر البلاد و لاقی المشايخ و صحبتهم و كان اصله من دمشق و مسكنه بعقبة الکتان و له هناک مدرسة و سافر الى مصر و حدث بها و حضر مجلس ختمه للصحيح البخاری مولانا شیخ الاسلام قاضی القضاۃ بالديار المصرية و امیر المؤمنین في الحديث ابو الفضل احمد بن علی العسقلانی شهر بابن حجر و عظمه و ذکره في شرح البخاری فقال صاحبنا الشیخ محمد الجزری ثم سافر الى الزوم و حدث بها و نقله السلطان تیمور بعد تسخیره لبلاد الروم الى خراسان و ماوراء النهر فقام بالبلاد المذکورة زماناً طويلاً يحدث و يصنف و صنف في خراسان شرحه على المصایح المسمی بتصحیح المصایح و ذکر فيه انه لم یکن معه ورقة من کتبه ثم سافر الى شیراز و تولی قضاۃ للقضاء الشافعیة و کان جلیلاً جزیلاً مبجلـاً الى ان توفی بها سنة نیف و ثلـاثین و ثمان مائة و قد ادرکت کثیراً من تلامذته کما فصلته في کتاب الحبل المتین و مجیر الدین علیمی در انس جلیل گفته شیخ الاسلام شمس الدین ابو الخیر محمد بن محمد الجزری الدمشقی المقری الشافعی مولده في لیله السبت سادس عشر رمضان سنة احدی و خمسین و سبعمائه اعنتی بالقراءات فاتقنهما و مهر فيها و له مصنفات جلیله منها کتاب الشرف في القراءات العشر و نظم العشرة و ذیل على طبقات القراء للذهبی و الحصن الحصین في الادعیة و الاذکار و التوضیح في شرح المصایح و غير ذلك و جميع مصنفاته مفيدة نافعه و عین لقضاء الشام فلم يتم له ذلك ولی تدریس الصلاحیة بعد الشیخ نجم الدین

بن جماعة المتقدم ذكره و اقام بها نحو السنة ثم توجه من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس و ولی قضاء شيراز و حضر الى القاهرة سنة سبع و عشرين و ثمان مائة ثم سافر رسولًا من سلطان مصر الى سلطان شيراز في السنة المذكورة و توفى بشيراز نهار عيد الاضحى سنة ثلاثة و ثلاثين و ثمان مائة رضى الله عنه و رحمه و احمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاش کبری زاده در شقائق نعمانیه گفته- و منهم الشیخ محمد بن محمد بن علی بن یوسف الجزری یکنی بابی الخیر ولد فيما حققه نفسه من لفظ والده فى لیله السبت الخامس و العشرين من شهر رمضان سنة احدی و خمسین و سبعمائه بدمشق و حفظ القرآن سنة اربع و ستین و

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٥

سنة خمس و ستین و سمع الحديث من جماعة و افرد القراءات على بعض الشیوخ و جمع السبعة في سنة ثمان و ستین و حج في هذه السنة ثم رحل الى الديار المصرية في سنة تسع و جمع القراءات العشرة و الاشتتى عشرة ثم الثلاث عشرة ثم رحل الى دمشق و سمع الحديث من اصحاب الدمیاطی و البرقوھی و اخذ الفقه عن الاسنوى و غيره ثم رحل الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول و المعانی و البيان و رحل الى اسكندریه و سمع من اصحاب ابن عبد السلام و غيرهم و اذن له بالافتاء شیخ الاسلام ابو الفداء اسماعیل بن کثیر سنة اربع و سبعین و سبعمائه و كذلك الشیخ ضیاء الدين سنة ثمان و سبعین و كذلك شیخ الاسلام البلاقینی سنة خمس و ثمانین ثم جلس للقراء وقرأ عليه القراءات جماعة کثیرون و ولی قضاء الشام سنة ثلث و تسعین و سبعمائه ثم دخل الروم لما ناله من الظلم من اخذ امواله و غيره بالديار المصرية في سنة ثمان و تسعین و سبعمائه فنزل بمدينة برسا دار الملك الكامل المجاهد بايزيد بن عدنان فاکمل عليه القراءات العشر بها جماعة کثیرون من اهل تلك الديار و غيرهم و لما كانت الفتنة العظيمة المشهورة من قبل تیمورخان في اول سنة خمس و ثمانیه فاخذه الامیر تیمور معه الى ماوراء النهر و انزله بمدينة کش ثم الى سمرقند وقرأ عليه في كل منها جماعة کثیرون و لما توفي الامیر تیمورخان في شعبان سنة سبع و ثمانیه خرج من بلاد ماوراء النهر فوصل الى خراسان و دخل الى هرآ ثم الى مدينة یزد ثم الى اصبهان ثم الى شیراز فقرأ عليه في كل منها جماعة بعضهم السبعة و بعضهم العشرة و الزمه صاحب شیراز بیر محمد قضا شیراز و نواحیها فبقى فيها کرها حتى فتح الله عليه فخرج منها الى البصرة ثم فتح الله له المجاورة بمکه و المدینه سنة ثلاثة و عشرين و حين اقامته بالمدینه قرأ عليه شیخ الحرم و الف في القراءات كتاب النشر في القراءات العشر في مجلدين و مختصره التقریب و تحریر التیسیر في القراءات العشرة و طبقات القراء و تاریخهم کبری و صغیری التي نقلت هذه الترجمة من صغراها و لما اخذه الامیر تیمورخان الى ماوراء النهر الف هناك شرح المصایب في ثلاثة اسفار و الف في التفسیر و الحديث و الفقه و نظم قدیما غایه المھرہ في الزيادة على العشیرة و نظم طبیۃ النشر في القراءات العشر و الجوهرة في النحو و المقدمة فيما على قاری القرآن ان یعلمہ و غير ذلك في فنون شتی هذا ما حکاہ الجزری عن نفسه في طبقاته الصغری نقلته عن خطه و قال بعض

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٦

تلامذته بخطه قال الفقیر المغترف من بحاره توفي شیخنا رحمه الله تعالى ضحوة الجمعة لخمس خلون من اول الربعین سنة ثلاثة و ثلاثین و ثمانیه بمدینه شیراز و دفن بدار القراء التي انشأها و كانت جنازته مشهودة تبادر الاشراف و الخواص الى حملها و تقیلها و مسها تبرک بها و من لم یمکنه الوصول الى ذلك کان یتبرک بمن یتبرک بها و قد اندرس بموته کثیر من مهام الاسلام رضی الله عنه و عن اسلافه و اخلاقه و من جملة تصانیف الشیخ المذکور كتاب الحصن الحصین في الدعوات الماثورة عن النبي صلی الله عليه و سلم و هو كتاب نفیس جدا ثم اختصره اختصارا غير مخل الى ان قال في الشقائق ثم ان المولی خضربك بن جلال ارسل الى الشیخ الجزری نظما و هو هذا لو کان في بابه للنظم مفخرة الفت في مدحه الفا من الکتب* لكنه البحر في كل الفنون فما* اهداء در الى بحر من الادب* فارسل إليه الشیخ جوابا لنظمه و هو هذا في در نظمک بحر الفضل ذو لجب* و در نظمک عقد في طلی الادب* الدر في البحر معهود تكونه* و البحر في الدریبدی غایة العجب الى ان قال في الشقائق ثم ان الشیخ الجزری رحمة الله عليه لما ذهب

به الامير تيمور الى ماواراء النهر اخذ الامير تيمور هناك وليمة عظيمة و كان السيد الشريف الجرجاني مدرسا في ذلك الوقت بسم رقند فعين الامير تيمور جانب يساره للامراء و جانب يمينه للعلماء و قدم في ذلك المجلس الشيخ الجزرى على السيد الشريف فقالوا له في ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب والسنّة و يشاور ما اشكل عليه منهما النبي صلّى الله عليه وسلم بالذات فيحل له و محمد بن علي الشوكاني الصناعي در بدر طالع گفته محمد بن محمد بن محمد بن علي بن يوسف الدمشقي ثم الشيرازي المصري الشافعى المعروف بابن الجزرى نسبة الى جزيرة ابن عمر قرب الموصل كان ابوه تاجرا فمكث اربعين سنة لا يولد له ولد ثم حج فشرب ماء زمزم بنية ان يرزقه الله ولدا عالما فولد له صاحب الترجمة في ليلة السبت الخامس والعشرين من رمضان سنة ٧٥١ بدمشق فنشاء بها و اخذ القراءات عن جماعة ثم رحل الى القاهرة فسمع من جماعة كاصحاب الفخر ابن البخارى و اصحاب الدمياطى و رحل الى الاسكندرية فقراء على اهلها كابن الدمامى و جد في طلب الحديث بنفسه و كتب الطلاق و اخذ الفقه عن عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٧

الاسنوى والبلقينى والبهاء السبكى و اخذ الاصول و المعانى و البيان عن الصياغ القرشى و الحديث عن العماد بن كثير و العرقى و اشتد شغفه بالقراءة حتى جمع العشر ثم الثالث عشرة و تصدر للقراءة بجامع بنى أمية ثم دخل الى بلاد الروم سنة ٧٩٨ و اتصل بالسلطان بايزيد خان فاكرمه و عظمته فنشر هنالك علم القراءات و الحديث و انتفعوا به فلما دخل تيمور لنك بلاد الروم اخذه معه الى سمرقند فاقام بها ناشرا للعلم و كان وصوله إليها سنة ٨٠٥ و لما مات تيمور في شعبان سنة ٨٠٧ خرج من سمرقند الى خراسان و دخل هرآ ثم دخل مدينة يزد ثم اصبهان ثم شيراز و انتفع به الناس في جميع هذه الجهات لا سيما في القراءات و الزمه سلطان شيراز ان يلى قضائها فاجاب مكرها ثم خرج منها الى البصرة ثم جاور بمكّة والمدينة سنة ٨٢٣ ثم قدم دمشق سنة ٨٢٧ ثم القاهرة و اجتمع بالسلطان الشرف فعظمته و اكرمه و تصدى للقراءة و التحدث ثم عاد الى مكّة و دخل اليمن فعظمته صاحبها و اكرمه و اخذ عنه جماعة من علماء اليمن و عاد الى مكّة ثم الى القاهرة ثم الى شيراز و له تصانيف كثيرة نافعة منها النشر في القراءات العشر في مجلدين و التمهيد في التجويد و اتحاف المهرة في تتمة العشرة و اعانة المهرة في الزيادة على العشرة و نظم طيبة النشر في القراءات العشر الف بيت و نظم المقدمة فيما على قاريه ان يعلمه و التوضيح و طبقات القراء في مجلد ضخم و غاية النهايات في اسماء رجال القراءات و الحصن الحصين من كلام سيد المرسلين و عدة الحصن الحصين و جنة الحصن الحصين و التعريف بالمولد الشريف و عقد الالى في الاحاديث المسلسلة العوالى و المسند الاحمد فيما يتعلق بمسند احمد و القصد الاحمد في رجال مسند احمد و المقصد الاحمد في ختام مسند احمد و انسى المناقب في فضائل علي بن أبي طالب و الجوهرة في النحو و غير ذلك و كان تصنيفه لهذه المصنفات في الجهات التي تقدم ذكرها و قد تفرد بعلم القراءات في جميع الدنيا و نشره في كثير من البلاد و كان اعظم فنونه و اجل ما عنده و مات بشيراز يوم الجمعة الخامس ربيع الاول سنة ٨٣٣ و حكمي صاحب الشقائق النعمانية في علماء الدولة العثمانية ان صاحب الترجمة لما وصل هو و تيمور الى سمرقند عمل تيمور هنالك وليمة عظيمة و جعل على يساره اكابر الامراء و على يمينه العلماء فقدم صاحب الترجمة على السيد الشريف الجرجاني المقدم ذكره فعوتب في ذلك فقال كيف لا اقدم رجلا عارفا بالكتاب و السنّة و مولوى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٦٨

صديق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته محمد بن محمد الدمشقى الشيرازى الشافعى المعروف بابن الجزرى كان ابوه تاجرا لم يولد له اربعين سنة فلما حج شرب ماء زمزم و نوى حصول الولد فاعطاه الله تعالى هذا الابن السعيد قال في البدر الطالع جد في طلب الحديث بنفسه و اخذ الفقه و الاصول و المعانى و البيان و تصدر للقراءة بجامع بنى أمية ثم دخل بلاد الروم و اتصل بالسلطان بايزيد خان فاكرمه و عظمته فنشر هنالك علم القرآن و الحديث و لما مات تيمور في سنة ٨٠٧ خرج من سمرقند الى خراسان و دخل هرآ ثم يزد ثم اصبهان ثم شيراز ثم بصره ثم جاور بمكّة ثم قدم دمشق ثم القاهرة و دخل اليمن و له تصانيف كثيرة نافعة منها الحصن

الحسين و جنة الحصن و للسندي الاحد فيما يتعلق بمسند احمد مات بشيراز يوم الجمعة سنة ۸۳۳ رحمه الله تعالى عليه و نيز در تاج مکلل بحاشیه این ترجمه گفته صاحب شقائق نعمانیه گوید چون تیمور بسم مرقد رسید و لیمه عظیمه کرد اکابر امرا را بر یسار خود و علماء را بر یمین خود جا داد و نشانید و مقدم کرد ابن الجزری را بر سید شریف جرجانی چون درین باب عتابش کردند گفت کیف لا اقدم رجال عارفا بالكتاب و السنة انتهى و این غایت انصاف بود از تیمور زیرا که سیادت دین مقدمست بر سیادت طین و اگر چه علامه جرجانی نیز عارف بود بعلم حدیث اما ابن الجزری امام حدیث بود انتهت الحاشیه فهذا الجزری شیخ محدثیهم الامثال* و واحد حفاظهم الافاضل* قد اثابت هذا الحديث الشريف المميز بجزل صوابه بين الحق والباطل* المميز بفصل خطابه بين المتألم و العاطل* فلا ينحرف عنه الا التارک للحق والخاذل* و لا يحيد عنه الا المائل عن الصدق والحائل* و لا يطعن فيه الا من جاب مهامه الردی کالمسرع الناسل* و لا يقدح فيه الا من رمى مع فقد سداده با فوق ناصل

وجه صد و دهم

آنکه شیخ زین الدین ابو بکر محمد بن محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتما و جزما ثابت نموده شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد ذکر نزول آیه و تعیها اذن واعیه در شان جانب امیر المؤمنین علیه السلام گفته قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابو بکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سرّه فلذا اختص علی کرم الله وجهه بمزيد العلم و الحکمة حتی
قال رسول الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینة العلم و علی بابها
وقال عمر لو لا علی ع لهلك عمر و مخفی نماند که خوافی از اجله اعلام و امثال فخام سنبه بوده از همین عبارت توضیح الدلائل واضح و لائحت که از شیخ مشایخ در زمان خود و واحد
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۶۹

اقران در علوم و عرفان خویش بوده و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ ابو بکر الخوافی رحمه الله تعالی خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی در بعضی مکتوبات القاب ایشان را چنین نوشتہ است ذو العلم النافع و العمل الرافع ملاذ الجمهور شفاء الصدور و صفرة العلماء و العرفاء و الفقهاء رافع اعلام السنة و قامع اضالیل البدعة ناهج مناهج الحقيقة سالک مسالک الشريعة و الطريقة الداعی الى الله سبحانه علی طریق اليقین سیدنا و مولانا زین الملئه و الدين وی جامع بوده میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامتی پیش محققان این طائفه آنست یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نور الدین عبد الرحمن مصریست و بشیخ نور الدین عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی بمرتبه تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین نوشتہ است و پیش وی ثبت کرده کذا استحق الخلوة و قبول الواردات الغیبیه و الفتوات استخرت الله تعالی و اخليته خلوتی المعهودة و هي سبعة ايام من الله تعالی فيها بما من يفضلها ففتح الله علیه الواهب من عنده في الليله الرابعة و ازداد في الترقیات في درجات المقامات إلى مقام حقيقة التوحید و انحلت منه قيود التفرقه في شهود الجمع قبل اتمام الايام السبعة و في اتمامها ظهر له لوامع التوحید الحقيقی الذاتی المشار إليه علی لسان اهل الحقيقة بجمع الجمع و هو لقوه استعداده بعد في الترقی و الزيادة و اني على رجاء من الله ان ياخذه منه إلیه تماما و يبقیه بقاء دواما و يجعله للمنتقین إماماً
وی فرموده اجازت نامه که شیخ نور الدین عبد الرحمن نوشتہ بود در وقت مراجعت بخراسان در بغداد بماند بعد از مدتی مديدة که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا رفته بود و بخلوتخانه وی در آمدم در آنجا اجازت نامه خود را یافتم بی تفاوت مگر بحرفي چند با وجود آنکه آن خلوت مضبوط نبود و در ان گشاده می بود نمی دانم که آن مسووده اصل بود که اجازت مرا از آنجا نوشتہ بود یا خود نبود ولايت دانسته بود که اجازت نامه من فوت شده و آنجا معاودت خواهم کرد آن را ثانیا

برای من نوشته بود و گذاشته بود بهر تقدیر آن مدت مديد در خلوتی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و هم او فرموده است که چون از مصر می آمدم ببغداد رسیدم طاقیه که شیخ نور الدین عبد الرحمن بن من داده بود و بر سر دیگر اکابر از مشايخ رسیده بود همراه داشتم با پیر تاج گیلانی اتفاق ملاقات افتاد این طاقیه از من طلبید چنانکه مقتضای فقر درویشی باشد بوی دادم شب در واقعه دیدم که آن طاقیه پیش من استغاثه می کند و بزرگانی را که بر سر ایشان رسیده بود می شمرد و می گوید که من

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۰

بر سر فلان و فلان رسیده ام حالی مرا بر سر خماری نهادی که بشرب خمر استغال می نماید چون با مدداد شد با یکی از اصحاب بطلب وی بیرون رفتم شنیدم که وی در خراباتست و بشرب خمر مشغول است بآنجا رفتم گفتند فلان خانه است در آمدیم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بیرون رو که من طاقیه را بیاورم من بیرون آمدم او طاقیه از سر وی برداشت و در خانه را برابر بالای وی بست و پیش من آورد گویند که در آخر حیات ویرا واردی رسید که سه شبانه روز بالکلیه از خود غائب بود چون ویرا از ان غیبت باز آوردن قریب یکسال خاموشی بر وی غالب بود و سخن کم می گفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جا دیده که جذبه چنین مذکور شده باشد که جذبات پی در پی گردد و اصلاً منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این معنی را در هیچجا ندیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان کار کرده و خلفاء وی بود سخنان صوفیه را دیده بود و بر بالای منبر آن را نیک بیان می کرد و بدروس و مطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر فصوص نوشته بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم را بدروس فصوص الحكم اشارت فرموده بود در درویش آباد در خلوت بود احضرت را دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی حق فرعون قال صلی الله علیه وسلم قل كما کتب ثم قلت یا رسول الله ما تقول فی الوجود قال صلی الله علیه وسلم اما يقول الوجود فی القديم قدیم و فی الحادث حادث ثم قال صلی الله علیه وسلم انت آله و انت مولاہ انت الله لظهور الصفات الالوھیه و انت مولاہ بحصرک و تعینک و هو على ما اقول شهید توفی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالى لیلة الاحدى الثاني من شوال سنّة ثمان و ثلاثين و ثمانمائة اول او را در قریه مالین دفن کردند و از آنجا بدرؤیشاباد نقل فرمودند و از درویش اباد بجوار عیدگاه هرات و حالا بر سر مزار متبرکه وی عمارت عالی ساختند و چنان معمور و مردم نشین شده که نماز جمعه می گذارند انتهی کلام الجامی و جلالت مرتب و علو متزل خوافی بر ناظر حواشی روض الاخیار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و حبیب السیر غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و سلطان مجید شیخ احمد قشاشی و انتباه فی سلاسل اولیا الله شاه ولی الله والد مخاطب نیز ظاهر و باهرست فهذا عارفهم الجلیل زین الدین الخوافی^{*} الناهض فی جو الفضل بالقوادم و الخوافی^{*} قد کسر اجنحة المنکر الجاحد النافی و حص اریاش الطاعن الجارح العافی^{*} حیث اثیت هذا الحديث الكافی الوافی^{*} و احتاج بهذا الخبر الشافی العافی^{*} فطوبی لمن اقبل عليه اقبال المذعن المصافی^{*} و استدری بظل ذیله السابغ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۱

الضّافی^{*} و استنقع من غيره السلسال الصافی^{*} و الویل لمن ادبار الحائد المنافی^{*} و سلک مسلک الضّاغن الكاشف الحائف الجافی^{*} و عدا فی بید العسف و الحیف کالموغل الناسل الطافر الطافی

وجه صد و یازدهم

آنکه ملک العلماء شهاب الدین بن شمس الدین الزاوی الدولت آبادی حدیث مدینه العلم را قطعاً و حتماً از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و متحقق دانسته برای ایضاح و تبیین افترای مفترین بمؤدای آن استدلال و احتجاج فرموده چنانچه در هدایة السعدا گفته و اینجا منافقان افترا کنند که علی بن أبي طالب رضی الله عنہ کاغذی نبشت که هر جا که پنج فرزند باشند

اولاد من يکي را از ايشان بفروشند پس مصطفى صلی الله عليه وسلم آن کاغذ را پاره کرد عجب از ان مفتریاست شاه على ع اخ نبی ص باب علم کاغذی نویسد که احرار بفروشند و بیع احرار در هیچ دینی مباح نبوده اقوالهم علی افواههم غرض این منافقان خوارج آن بوده تا مردمان بعلی ع ولی بدگمان و با فرزندان او دشمن شوند انتهي

وجه صد و دوازدهم

آنکه میر شهاب الدین دولت آبادی در هدایة السعدا بعد ذکر حدیث وراثت امیر المؤمنین علیه السلام و عدم وراثت عباس حدیث مدینه العلم را بحتم و جزم در معرض تایید و تسدید آورده چنانچه گفته پس علم را میراث نیامد مگر علی ولی را میراث آمد که انا مدینه العلم و علی بابها و العلماء ورثه الانبياء

نانریز خوان علی وليست پس بعد از پیغامبر ما در آل هاشم از علی ع ولی هیچکس بهتر نیست عصمنا الله من المعترض الزnim انتهي و مناقب کثیره و محامد وفیره دولت آبادی ان شاء الله تعالى در مجلد حدیث نور بتفصیل خواهی شنید لکن در اینجا بر عبارت سبحة المرجان غلام علی آزاد اقتصار می رود و هی هذه مولانا القاضی شهاب الدین بن شمس الدين الزاوی الدولت آبادی نور الله ضریحه ولد القاضی بدولت آباد دهلی و تلمذ علی القاضی عبد المقتدر الدھلوی و مولانا خواجهکی الدھلوی و هو من تلامذہ مولانا معین الدین العمرانی رحمهم الله تعالى ففاق اقرانه و سبق اخوانه و كان القاضی عبد المقتدر يقول في حقه ياتینی من الطلبة من جلده علم و لحمه علم و عظمه علم و لما توجه الموکب التیموری الى الهند و خرج مولانا خواجهکی بکالپی و ذهب القاضی الى دار الخیوز جونفور بفتح الجیم و سکون الواو و النون و ضم الفاء و سکون الواو و آخرها راء بلده عظیمه من صوبه الہباد کانت دار الخلافة للسلطانین الشرقیه و ذکر طبقتهم مسطور في تواریخ الهند نشأ بها کثير من المشایخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۲

العلماء فاغتنم السلطان ابراهیم الشرقی و الى جونفور وروده و نضر سقاہ اللہ تعالیٰ سحائب الاحسان وروده عظمہ بین الكبراء و لقبه بملک العلماء فزین القاضی مسند الافادة و فاق البرجیش فی افاضة السعادۃ و الف کتبی سارت بها رکنان العرب و العجم و اذکر سراجا اهدی من النار الموقدة علی العلم منها البحر الموج تفسیر القرآن العظیم بالفارسیه و الحواشی علی کافیة النحو و هی اشهر تصانیفه و الارشاد و هو متن فی النحو التزم فی تمثیل المسئلہ فی ضمن تعریفها و بدیع المیزان و هو متن فی فن البلاغة بعبارات مسجعه و شرح البздوی فی اصول الفقه الی بحث الامر و شرح بسیط علی قصیده بانت سعاد و رساله فی تقسیم العلوم بالعبارة الفارسیه و مناقب السادات بتلک العبارة و غيرها توفی لخمس بقین من رجب المرجب سنۃ تسع و اربعین و ثمانمائه و دفن بجونفور من الجانب الجنوی من مسجد السلطان ابراهیم الشرقی انتهي فهذا شهاب الدين الدولتباذی* المعروف عندهم بملک العلماء بین الحاضر و البادی* قد اثبت بالقطع هذا الحديث الشريف الہادی* المزری بطیبه علی عرف الورد و الحادی* فلا یجحده الا المنکر الحائد المعادی* ولا یرتاب فيه الا الخلف الحائر المضادی و اللہ العاصل عن شروره و العوادی* بلطفه المحیط بالخواتم و المبادی

وجه صد و سیزدهم

آنکه شهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن محمد بن محمد بن احمد بن حجر الكتانی العسقلانی این حدیث شریف را در مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد فرموده چنانچه در تهذیب التهذیب گفته علی بن أبي طالب عبد مناف بن عبد المطلب بن هاشم ابو الحسن الهاشمی امیر المؤمنین کناه رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا تراب و الخبر فی ذلك مشهور و امه

فاطمة بنت اسد بن هاشم اسلمت و ماتت في حياة رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و صلی علیها و نزل في قبرها روى عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم و عن أبي بكر و عمر و المقداد بن الاسود و زوجته فاطمة بنت رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و رضي عنها روى عنه اولاده الحسن و الحسين و محمد المعروف بابن الحنفية و عمر و فاطمة و ابن ابنته محمد بن عمر بن على و ابن ابنته على بن الحسين بن على مرسلا و مربيته أم موسى و ابن أخيه عبد الله بن جعفر بن أبي طالب و ابن اخته جعده بن هبيرة المخزومي و كاتبه عبد الله بن أبي رافع و من الصحابة عبد الله بن مسعود و البراء بن عازب و أبو هريرة و أبو سعيد الخدري

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۳

و بشر بن سحيم الغفارى و زيد بن ارقى و سفيينة مولى رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم و صهيب الزرمى و ابن عباس و ابن عمر و ابن الزبير و عمرو بن حرث و النزال بن سيره الهلالى و جابر بن سمرة و جابر بن عبد الله و ابو جحيفه و ابو امامه و ابو ليلى الانصارى و ابو موسى الاشعري و مسعود بن الحكم الزرقى و ابو الطفيل عامر بن واثلة و غيرهم و من التابعين زر بن حبيش و زيد بن وهب و ابو الاسود الدئلى و ابو عثمان النهدى و سعيد بن المسيب و الاحنف بن قيس و الح Roth بن سويد التيمى و الح Roth بن عبد الله الاعور و حرمته مولى أسامة بن زيد و ابو ساسان حصين بن المنذر الرقاشى و جحية بن عبد الله الكندى و ربى بن خراش و شريح بن هانى و شريح بن النعمان الصائدى و ابو وائل شقيق بن سلمة و شيث بن ربى و سويد بن غفلة و عاصم بن ضمرة السلولى و عامر بن شراحيل الشعبي و عبد الله بن سلمة المرادى و عبد الله بن شداد بن الهاد و عبد الله بن شقيق و عبد الله بن معقل بن مقرن و عبد خير بن يزيد الهمданى و عبد الرحمن بن أبي ليلى و عبيدة السلمانى و علقمة بن قيس النخعى و عمير بن سعيد النخعى و قيس بن عباد البصرى و مالك بن اوس بن الحدثان و مروان بن الحكم و مطراف بن عبد الله بن الشخير و نافع بن جبير بن مطعم و هانى بن هانى و يزيد بن شريك التيمى و ابو بردء بن أبي موسى الاشعري و ابو حيئه الوادعى و ابو الخليل الحضرمى و ابو صالح الحنفى و ابو عبد الرحمن السلمى و ابو عبيد مولى ابن ازهر و ابو الهياج الاسدى و خلاائق كان له من الولد الذكور احدى وعشرون عقبا منهم خمسة و هم الذين رووا عنه و العباس خامسهم و كان له من الاناث ثمانى عشرة منهم زينب و أم كلثوم و امامه و غيرهن قال غير واحد كان على اصغر ولد أبي طالب و قال ابن عبد البر روى عن سلمان و أبي ذر و المقداد و خباب و أبي سعيد و جابر و زيد بن ارقى ان على ابن أبي طالب اول من اسلم و روى عن أبي رافع مثله لكن قدم خديجة و

قال ابن اسحاق اول من امن بالله و رسوله من الرجال على بن أبي طالب

و هو قول ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خديجة و هو قول الجميع في خديجة و هو

قول عبد الله بن محمد بن عقيل و قتادة و محمد بن كعب القرطى و روى ابو عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال كان على ع اوّل من امن بالله من الناس بعد خديجة

قال ابن عبد البر هذا اسناد لا مطعن فيه لاحد لصحته و ثقة نقلته و هو معارض ما ذكرنا عن ابن عباس في باب أبي بكر و الصحيح في امر أبي بكر انه اول من اظهر اسلامه و

روى

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۴

الحسن بن على الحلوانى عن عبد الرزاق عن عمر عن قتادة عن الحسن اسلم على و هو ابن خمس عشرة سنة و قال غيره عن عبد الرزاق عن عمر عن قتادة عن الحسن و غيره اول من اسلم بعد خديجة على و هو ابن ثمانى عشرة سنة او ست عشرة سنة و عن شريح بن النعمان عن فرات بن السائب عن ميمون بن مهران عن ابن عمر

اسلم على و هو ابن ثلات عشرة سنة قال ابن عبد البر هذا اصح ما قيل في ذلك و

روى ابن فضيل عن الاجلح عن سلمة بن كهيل عن جبة بن جوين قال سمعت عليا يقول لقد عبدت الله قبل ان يعبده احد من هذه

الاّمة خمس سنين

وقال شعبة عن سلمة بن كهيل عن حبّه هو ابن جوين عن علیٰ انا اول من صلی مع رسول الله صلی الله عليه وسلم قال ابن عبد البر و قد اجمعوا انه اول من صلی القبلتين و هاجر و شهد بدرًا واحدًا و سائر المشاهد و انه ابلی بیدر واحد و الخندق و خیر البلاع العظيم و كان لواء رسول الله صلی الله عليه وسلم بيده فی مواطن كثیره و لم يتخلّف الا فی توک خلفه رسول الله صلی الله عليه وسلم على المدينه فقال له انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی قال و روينا من وجوه عن علی انه کان يقول انا عبد الله و اخوه رسوله لا يقولها احد غيری الا كذاب و كان مع النبی صلی الله عليه وسلم على حراء لما تحرک و زوجه رسول الله صلی الله عليه وسلم ابنته فاطمة و قال لها زوجتك سیدا فی الدنيا والآخرة و روی بريدة و ابو هریرة و جابر و البراء بن عازب و زید بن ارقم عن النبی صلی الله عليه وسلم انه قال يوم عدیر خم من كنت مولاه فعلی مولاہ و روی سعد بن أبي وقاص و ابو هریرة و سهل بن سعد و بريدة و ابو سعید و ابن عمر و عمران بن حصین و سلمة بن الاکوع و المعنی واحد ان النبی صلی الله عليه وسلم قال يوم خیر لاعطین الرایه غدا رجلاً يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله على يديه فاعطاها علينا و بعثه صلی الله عليه وسلم الى اليمن هو شاب ليقضی بينهم فقال يا رسول الله لا ادری القضاء فضرب فی صدره بيده وقال اللهم اهد قلبه و سدد لسانه قال على شکت بعدها فی قضاياء بين اثنین و روی انه عليه الصلوة و السلام قال انا مدینة العلم و علی بابها

وقال عمر علیٰ اقضانا و أبي اقرانا

وقال يحيی بن سعید عن سعید بن المسيب كان عمر يتعود من معضلة ليس لها ابو الحسن و قال سعید بن جییر عن ابن عباس کنا إذا اتنا الثبت عن علیٰ لم نعدل به و قال معمرا عن وہب بن عبد الله عن أبي الطفیل شهدت علينا يخطب و هو يقول سلونی فو الله لا تسئلونی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۵

عن شيء ایما اخبرتكم به و سلونی عن كتاب الله فو الله ما من آیة الا و انا العلم اللیل نزلت أم بنهار أم في سهل أم في جبل و قال سعید بن عمرو بن سعید بن العاص قلت لعبد الله بن عیاش بن أبي ریعه لم کان صفو الناس الى علیٰ بن أبي طالب فقال يا بن اخي ان عليا کان له ما شئت من ضرس قاطع فی العلم و کان له البسطة فی العشرة و القدم فی الاسلام و الصهر برسول الله صلی الله عليه وسلم و الفقه فی السنة و النجدة فی الحرب و الجود فی الماعون قال ابو عمر بويع لعلی بالخلافة يوم قتل عثمان فاجتمع علی بیعته المهاجرون و الانصار الا نفر منهم لم يجرهم على و قال اولئک قوم قعدوا عن الحق و لم يقوموا مع الباطل و تخلف عنه معاویة فی اهل الشام فكان منهم فی صفين بعد الجمل ما کان ثم خرجت عليه الخوارج و کفروه بسبب التحکیم ثم اجتمعوا و شقوا عصی المسلمين و قطعوا السیل فخرج إليهم بمن معه فقاتلهم بالنهر و انقتلهم واستاصل جمهورهم فانتدب له من بقایاهم عبد الرحمن بن ملجم و کان فاتکا فقتله لیلۃ الجمعة لثلاث عشرة خلت و قيل بقيت من رمضان ستة اربعين و قيل اول لیلۃ في عشر الاواخر وروی عن أبي جعفر ان قبر على جهل موضعه

و قيل دفن فی قصر الامارة و قيل فی رحبة الكوفة و قيل بنجف الحيرة و قيل غير ذلك و

روی ابن جریح عن محمد ص بن علی ع يعني الباقر ان علیا مات و هو ابن ثلث او اربع و ستين سنة

و قيل ابن خمس و ستين سنة و قيل ابن ثمان و خمسين و قيل غير ذلك قال و احسن ما رأیت فی صفتة انه کان ربعة ادعچ العینین حسن الوجه عظیم البطن عریض المنکین شنکفین اصلع کبیر اللحیة لمنکبیه مشاش کمشاش السبع إذا مشی تکفاء و هو الى المسمن ما هو قلت لم یجاوز المؤلف ما ذکر ابن عبد البر و فيه مقنع و لكنه ذکر حدیث الموالاة عن نفر سماهم فقط و قد جمعه ابن جریر الطبری فی مولف فیه اضعاف ما ذکروا صصحه و اعتنی بجمع طرقه ابو العباس ابن عقدة فاخترجه من حدیث سبعین صحابیا او اکثروا ما حدیث الرایه يوم فتح خیر فروی ايضا عن علی و الحسین و الزبیر بن العوام و أبي لیلی الانصاری و عبد الله بن عمرو بن

العاصر و جبر و غيرهم وقد روی عن احمد بن حنبل انه قال لم يرو لاحد من الصحابة من الفضائل ما روى لعلی و كذا قال النسائي و غير واحد و في هذا كفاية

وجه صد و چهاردهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعض فتاوی خود در اثبات و تسدید این حدیث شریف کوشیده چنانچه سیوطی در قوت المعتنی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۶
گفته و قال الحافظ ابن حجر في اجوبته

حدیث ابن عباس اخرجه ابن عبد البر في كتاب الصحابة المسمى بالاستيعاب و لفظه انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأته من بابه

و صححه الحاكم و اخرجه الطبراني من حدیث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصیحیح الا عبد السلام الھروی فانه ضعیف قاله فی جواب فتیا رفت ایلی فی هذا الحدیث و آخر کلام ابن حجر عسقلانی که درین فتوی مذکور است ابن حجر مکی نیز در منح مکیه آورده کما سیاتی فيما بعد انشاء الله تعالى

وجه صد و پانزدهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعض دیگر از فتاوی خود حکم بوضع این حدیث سراسر باطل و ناصواب و انموده ارغاما لآناف المعاندین تصريح صريح بحسن بودن ان فرموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بذکر این حدیث شریف گفته و سئل شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث فتیا فقال هذا الحديث اخرجه الحاکم فی المستدرک و قال انه صحيح و خالقه ابو الفرج بن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قوليهما معا و إن الحسن من قسم الحسن لا يرتقی الى الصحة و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعي طولا و لكن هذا هو المعتمد فی ذلك انتهى و من خطه نقلت و این فتوی ابن حجر را علامه سیوطی در جمع الجواجم و نکت بدیعات نیز نقل کرده و در درر متشره نیز ذکرشن نموده و نور الدین سمهودی نیز ذکر آن کرده و حکم ابن حجر عسقلانی بحسن بودن این حدیث محمد بن یوسف شامی در سبل الھدی و الرشاد و ابن عراق مدنی در تنزیه الشريعة و محمد بن طاهر فتنی در تذكرة الموضوعات و على قاری در مرقاۃ و مناوی در فیض القدیر و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاة و شبراملسی در حاشیه مواهب و زرقانی در شرح مواهب و مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار و تحفة المحبین و محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی در روضه ندیه و محمد میین لکھنؤی در وسیله النجاة و ثناء الله در سیف مسلول و شوکانی در فوائد مجموعه و ولی الله لکھنؤی در مرآۃ المؤمنین و فاضل معاصر مولوی حسن الزمان در قول مستحسن نیز نقل نموده‌اند کما ستتفق عليه فيما بعد انشاء الله تعالى

وجه صد و شانزدهم

آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در اجوبه خود از احادیثی که سراج قزوینی انتقاد آن بر مصایح نموده نیز ایضاح و تبیین بطلان حکم بوضع این حدیث و تصريح بیودن آن از قسم حسن فرموده و بزيادت افادت این معنی که حاکم برای این حدیث شاهدی از حدیث جابر روایت کرده قصب سبق در تخلیل جاحدین و تعنیف حائدين ربوده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد عبارت

سابقه گفته و ذکر فی اجوبتہ عن الاحادیث الّتی انتقدہا السراج القزوینی علی المصایب حنو ذلک و زادان الحاکم روی له شاهدا من حدیث

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۷

جابر قال حدثی ابو بکر محمد بن علی الفقیہ الشاشی القفال حدثی النعمان بن هارون البلدي ثنا احمد بن عبد الله بن یزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفیان الثوری عن عبد الله بن عثمان بن خیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عن جابر مرفوعا به

وجه صد و هفدهم

آنکه علامہ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان اعتراف بکثرت طرق این حدیث و تحقق اصل آن فرموده اطلاق قول بوضع آن را باطل و مردود و فاسد و مطروح و انموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه متصل بعبارت ماضیه گفته و قال فی لسان المیزان عقب ایراد الذہبی روایة جعفر بن محمد عن أبي معاویة و قوله هذا موضوع ما نصه و هذا الحديث له طرق كثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحدث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع انتهى و علامہ ابن حجر عسقلانی از اعاظم مهره حفاظ و افاحم نقده ایقاظ و امثال محققوں ثقات و اعیان مدققین اثبات نزد سنیه است جلالت شان و رفت مکان و علو مرتب و سمو منزلت او بر ناظر طبقات بدر الدین محمد بن ابراهیم البشتکی و ذیل التقادی تقی الدین فاسی و توضیح المشتبه شمس الدین بن ناصر الدین الدمشقی و در منتخب ذیل بغیة الطلب فی تاریخ حلب تصنیف علاء الدین الجبرینی الشهیر بابن خطیب الناصیری و عقود فریده تقی الدین مقریزی و اعلام بتاریخ اهل الاسلام تالیف تقی الدین الاسدی الدمشقی المعروف بابن قاضی شعبه و ذیل طبقات الحفاظ تقی الدین بن فهد المکی و معجم نجم الدین بن فهد الهاشمی المکی و طبقات شافعیه تالیف قطب الدین محمد بن محمد الخیضری و کتاب الجوادر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر و ضوء لامع و ذیل طاهر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی و طبقات الحفاظ و نظم العقیان و حسن المحاضرہ جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و روض الاخبار محمد بن قاسم بن یعقوب الاماسی و تنضید العقود السنیه رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الشاشی و مدینہ العلوم فاضل ازنیقی و اعمال الفکر و الرویات عبد الله بن ابراهیم بن شهاب الدین الکردی و مواهب لدنیه محمد بن عبد الباقی الزرقانی و مقالید الاسانید ابو مهدی عیسی بن محمد الشعابی الجعفری و کفایة المتطلع تاج الدین الدهان المکی و رسالہ اسانید شیخ احمد بن محمد النخلی المکی و امداد بمعرفة علو الاستناد سالم بن عبد الله البصری و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و قرۃ العینین شاه ولی الله والد ماجد مخاطب و بستان المحدثین خود شاه صاحب و منتهی الکلام و ازالۃ الغین مولوی حیدر علی معاصر و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر و اتحاف البلااء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر در کمال وضوح و ظهورست بندی ازین عبارات در بعض مجلدات سابقه دیده باشی و شطری از ان در این مقام نیز مذکور می شود محمد بن عبد الرحمن السخاوی الشافعی در کتاب ضوء لامع لاهل القرن التاسع که نسخه آن مزین با جازه مصنف و معنون بخط

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۷۸

او نزد فقیر حاضرست گفته احمد بن علی بن محمد بن علی بن احمد شیخی الاستاد امام الائمه الشهاب ابو الفضل الکنانی العسقلانی المصری ثم القاهری الشافعی و یعرف بابن حجر و هو لقب بعض آباء و ولد فی ثانی عشری شعبان سنۃ ثلاث و سبعین و سبعمائہ بمصر العتيقة و نشأ بها یتیما فی کنف احد اوصیاء الزکی الخروبی فحفظ القرآن و هو ابن تسع عند الصدر السقطی شارح مختصر التبریزی و صلی به علی العادة بمکہ حیث کان مع وصیہ بها العمدة و الحاوی الصغیر و مختصر ابن الحاجب الاصلی و الملحة و الفیہ العراقی و غیرها و بحث فی صغره و هو بمکہ العمدة علی الجمال ابن ظہیرہ ثم قراء علی الصدر الاشیطی بالقاهرة شيئا من العلم و بعد بلوغه لازم احد اوصیائے الشمس بن القطان فی الفقه و العربیہ و الحساب و غیرها و قرأ علیه جانبا کیرا من الحاوی و کذا لازم

في الفقه والعربيه النور الادمي و تفقه بالابناني بحث عليه في المنهاج و غيره و اكثر من ملازمته ايضا لاختصاصه باليه و بالبلقيني لازمه مدة و حضر دروسه الفقهيه و قرأ عليه الكثير من الروضه و من كلامه على حواشيه و سمع عليه بقراءه الشمس البرماوى في مختصر المزنى و بابن الملحق قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه الكبير على المنهاج ولازم العز بن جماعة في غالب العلوم التي كان يقرها و ما اخذه عنه في شرح المنهاج الاصلى و في جمع الجوامع و شرحه للعز و في المختصر الاصلى و النصف الاول من شرحه العضد و في المطول و علق عنه بخطه اكثرب شرح جمع الجوامع و حضر دروس الهمام الخوارزمي و من قبله دروس قنبر العجمى و اخذ ايضا عن البدر بن الطبرى و ابن الصاحب و الشهاب احمد بن عبد الله البوصيرى و عن الجمال الماردانى الموقت الحاسب و اللغة عن المجد صاحب القاموس و العربية عن الغمارى و المحب بن هشام و الادب و العروض و نحوهما عن البدر البشتکي و الكتابة عن أبي على الرقتوى و النور البدماصى و القراءات عن التنوخي قرأ عليه بالسبعين الى المفلحون وجوده قبل ذلك على غيره وجد في الفنون حتى بلغ الغاية و حب الله إليه الحديث فاقبل عليه بكليته و طلبه من سنة ثلث و تسعين و هلم جرا لكنه لم يلزم الطلب الا من سنة ست و تسعين فعكف على الزين العراقي و تخرج به و انتفع بملازمه و قرأ عليه الفيته و شرحها و نكته على ابن الصلاح دراية و تحقيقا و الكثير من الكتب الكبار و الاجزاء القصار و حمل عنه من اماليه جملة و استملى عليه بعضها و تحول

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٧٩

الى القاهرة فسكنها قبيل القرن و ارتحل الى البلاد الشامية و المصرية و الحجازية و اكثرجا من المسنون و الشيوخ فسمع العالى و النازل و اخذ عن الشيوخ و الاقران فمن دونهم و اجتمع له من الشيوخ المشار إليهم و المعول فى المشكلات عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان متبحرا و راسا فى فنه الذى اشتهر به لا يلحق فيه فالتنوخي فى معرفة القراءات و علو سنته فيها و العراقى فى معرفة علوم الحديث و متعلقاته و الهيثمى فى حفظ المتون و استحضارها و البلقينى فى سعة الحفظ و كثرة الاطلاع و ابن الملحق فى كثرة التصانيف و المجد الفيزروزآبادى فى حفظ اللغة و اطلاعه عليها و الغمارى فى معرفة العربية و متعلقاتها و كذا المحب بن هشام كان حسن التصرف فيها لوفور ذكائه و كان الغمارى فائقا فى حفظها و العز بن جماعة فى تفتته فى علوم كثيرة بحيث انه كان يقول انا اقرئ فى خمسة عشر علماء لا يعرف علماء عصرى اسماءها و اذن له جلهم او جميعهم كالبلقينى و العراقي فى الافتاء و التدريس و تصدى لنشر الحديث و قصر نفسه عليه مطالعه و قراءة و إقراء و تصنيفا و افتاء و شهد له اعيان شيوخه بالحفظ و زادت تصانيفه التي معظمها فى فنون الحديث و فيها من فنون الادب و الفقه و الاصلين و غير ذلك على مائة و خمسين تصنيفا و رزق فيها من السعد و القبول خصوصا فتح البارى بشرح البخارى الذى لم يسبق لنظيره امرا عجبا بحيث استدعى طلبه ملوك الاطراف بسؤال علمائهم لهم فى طلبه و بيع بنحو ثلاثة دينار و انتشر فى الآفاق و لما تم لم يتختلف عن وليمة ختمه فى التاج و السبع وجوه من سائر المسلمين الا النادر و كان مصروف ذلك المهم نحو خسمائة دينار و اعتبرت بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه و اقرانه فمن دونهم و كتبها الاكابر و انتشرت فى حياته و اقرأ الكثير منها و حفظ غير واحد من الابناء عده منها و عرضوها على جاري العادة على مشايخ العصر و انشد من نظمه فى المحافل و خطب من ديوانيه على المنابر لبلغ نظمه و نثره و كان مصمما على عدم دخوله فى القضاء حتى انه لم يوافق الصدر المناوى لما عرض عليه قبل القرآن النيابة عنه عليها ثم قدر ان المويد ولاه الحكم فى بعض القضايا و الزم من ذلك النيابة و لكنه لم يتوجه إليها و لا انتدب لها الى ان عرض عليه الاستقلال به و ألزم من أحبابه بقبوله فقبل و استقر فى المحرم سنة سبع و عشرين بعد ان كان عرض عليه فى ايام المويد فمن دونه و هو يابى و تزايد ندمه على القبول لعدم فرق

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٨٠

ارباب الدولة بين العلماء و غيرهم و مبالغتهم فى اللوم لرد اشاراتهم و ان لم تكن على وفق الحق بل يعادون على ذلك و احتياجه لمداراة كبارهم و صغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك القيام بكل ما يرومونه على وجه العدل و صرح بأنه جنى على نفسه بتقليل امرهم و ان بعضهم ارتحل للقاءه و بلغه فى اثناء توجيهه تلبسه بوظيفة القضاء فرجع و لم يلبث ان صرف ثم اعيد و لا زال كذلك الى ان

اخلاص في الاقلاع عنه عقب صرفه في جمادى الثانية سنة اثنين و خمسين بعد زياده مدد قضائه على احدى وعشرين سنة و زهد في القضاء زهدا تاماً لکثرة ما توالى عليه من الانكاد والمحن بسيبه و صرخ بانه لم تبق في بدنـه شعرة قبل اسمـه و درس في اماكن كالتفسـير بالحسـنية و المنصـورية و الحديث بالبـيرسـية و الجـمالـية المستـجـدـة و الحـسـينـية و الزـينـيـة و الشـيـخـونـيـة و جـامـع طـولـونـ و القـبـة المنصـوريـة و الاـسـمـاع بالـمـحـمـودـيـة و الفـقـه بالـخـروـيـة البـدرـيـة بمـصـر و الشـرـيفـيـة الفـخـريـة و الشـيـخـونـيـة و الصـالـحـيـة النـجـمـيـة و الصـلـاحـيـة المـجاـوـرـة لـلـشـافـعـيـ و المـوـيـدـيـة و ولـى مشـيخـة البـيرـسـية و نـظـرـها و الـافتـاء بـدارـالـعـدـل و الـخطـابـة بـجـامـع الـازـهـر ثـم بـجـامـع عـمـرـ و خـزـنـ الكـتـبـ بالـمـحـمـودـيـة و اـشـيـاء غـيرـ ذـلـكـ مـمـاـ لمـ يـجـتمـعـ لهـ فـىـ انـ وـاحـدـ وـ اـصـلـىـ ماـ يـنـيـفـ عـلـىـ الفـمـجـلسـ منـ حـفـظـهـ وـ اـشـهـرـ ذـكـرـهـ وـ بـعـدـ صـيـتـهـ وـ اـرـتـحلـ الـائـمـةـ إـلـيـهـ وـ تـبـحـجـ الأـعـيـانـ بـالـوـفـودـ عـلـيـهـ وـ كـثـرـتـ طـلـبـتـهـ حـتـىـ كـانـ رـوـسـ الـعـلـمـاءـ مـنـ كـلـ مـذـهـبـ مـنـ تـلـامـذـتـهـ وـ اـخـذـ النـاسـ عـنـهـ طـبـقـةـ بـعـدـ اـخـرـىـ وـ الـحقـ الـابـنـاءـ بـالـآـبـاءـ وـ الـاحـفـادـ بـلـ وـ اـبـنـاءـهـ بـالـاجـدـادـ وـ لـمـ يـجـتمـعـ عـنـدـ مـجـمـوعـهـمـ وـ قـهـرـهـمـ بـذـكـائـهـ وـ شـفـوفـ تـصـورـهـ وـ سـرـعـةـ اـدـرـاكـهـ وـ اـتسـاعـ نـظـرـهـ وـ وـفـورـ آـدـابـهـ وـ اـمـتدـحـهـ الـكـبـارـ وـ تـبـحـجـ فـحـولـ الشـعـراءـ بـمـطـارـحـتـهـ وـ طـارـتـ فـتاـواـهـ الـتـيـ لـاـ يـمـكـنـ دـخـولـهـاـ تـحـتـ الـحـصـرـ فـىـ الـآـفـاقـ وـ حـدـثـ باـكـثـرـ مـرـوـيـاتـهـ خـصـوصـاـ الـمـطـلـوـلـاتـ مـنـهـاـ كـلـ ذـلـكـ مـعـ شـدـةـ تـواـضـعـهـ وـ حـلـمـهـ وـ بـهـائـهـ وـ تـحرـيـهـ فـىـ مـاـ كـلـهـ وـ مـشـرـبـهـ وـ مـلـبـسـهـ وـ صـيـامـهـ وـ بـذـلـهـ وـ حـسـنـ عـشـرـتـهـ وـ مـزـيدـ مـدارـاتـهـ وـ لـذـيـدـ مـحـاضـرـاتـهـ وـ رـضـىـ اـخـلـاقـهـ وـ رـضـىـ اـخـلـاقـهـ وـ مـيـلـهـ لـاـهـلـ الـفـضـائـلـ وـ اـنـصـافـهـ فـىـ الـبـحـثـ وـ رـجـوـعـهـ إـلـىـ الـحـقـ وـ خـصـالـهـ الـتـيـ لـمـ تـجـمـعـ لـاـحـدـ مـنـ اـهـلـ عـصـرـهـ وـ قـدـ شـهـدـ لـهـ الـقـدـماءـ بـالـحـفـظـ وـ الثـقـةـ وـ الـاـمـانـةـ وـ الـمـعـرـفـةـ الـتـامـةـ وـ الـذـهـنـ الـوـقـادـ وـ الـذـهـنـ الـمـفـرـطـ وـ سـعـةـ الـعـلـمـ فـىـ فـنـونـ شـتـىـ وـ شـهـدـ لـهـ شـيـخـ الـعـرـاقـيـ بـاـنـهـ اـعـلـمـ اـصـحـابـهـ بـالـحـدـيـثـ وـ قـالـ

كل من التقى انفاسى و البرهان الحلبى ما رأينا مثله و سئله الفاضل تعزى برمض الفقيه أرأيت مثل نفسك فقال قال الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٨١

وَفَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ

و محاسنه جمة و ما عسى ان اقول في هذا المختصر او من انا حتى يعرف بمثله خصوصا و قد ترجمـهـ منـ الـأـعـيـانـ فـىـ التـصـانـيـفـ المتـداـولـهـ بـالـاـيـدـيـ التـقـيـ الفـاسـيـ فـىـ ذـيلـ التـقـيـدـ وـ الـبـدرـ الـبـشـتـكـىـ فـىـ طـبـقـاتـ للـشـعـراءـ وـ التـقـيـ المـقـرـيـزـىـ فـىـ كـتـابـهـ العـقـودـ الـفـرـيـدـهـ وـ الـعـلـاءـ بنـ خـطـيـبـ النـاصـرـيـ فـىـ ذـيلـ تـارـيـخـ حـلـبـ وـ الشـمـسـ بـنـ نـاـصـرـ الدـيـنـ فـىـ تـوـضـيـحـ الـمـشـتـبـهـ وـ التـقـيـ بـنـ قـاضـىـ شـهـبـهـ فـىـ تـارـيـخـهـ وـ الـبـرـهـانـ الـحـلـبـيـ فـىـ بـعـضـ مـجـامـيعـهـ وـ التـقـيـ بـنـ فـهـدـ الـمـكـىـ فـىـ ذـيلـ طـبـقـاتـ الـحـفـاظـ وـ الـقطـبـ الـخـيـضـرـىـ فـىـ طـبـقـاتـ الشـافـعـيـةـ وـ جـمـاعـهـ مـنـ اـصـحـابـنـاـ كـابـنـ فـهـدـ النـجـمـ فـىـ مـعـاجـيمـهـ وـ غـيرـ وـاحـدـ فـىـ الـوـفـيـاتـ وـ هـوـ نـفـسـهـ فـىـ رـفـعـ الـاـصـرـ وـ كـفـىـ بـذـلـكـ فـخـراـ وـ تـجـاسـرـتـ فـاوـرـدـتـهـ فـىـ مـعـجمـيـ وـ الـوـفـيـاتـ وـ ذـيلـ الـقـضاـءـ بـلـ وـ اـفـرـدـتـ لـهـ تـرـجـمـةـ حـافـلـةـ لـاـ يـفـيـ بـعـضـ اـحـوـالـهـ فـىـ مـجـلـدـ ضـخـمـ اوـ مـجـلـدـينـ كـتبـهاـ الـائـمـةـ عـنـىـ وـ اـنـتـشـرـتـ نـسـخـهـاـ وـ حدـثـتـ بـهـاـ الـاـكـابـرـ غـيرـ مرـةـ بـكـلـ مـنـ مـكـهـ وـ الـقـاهـرـهـ وـ اـرـجـوـ كـمـاـ شـهـدـ بـهـ غـيرـ وـاحـدـ انـ تـكـوـنـ غـايـهـ فـىـ بـابـهاـ سـمـيـتهاـ الـجـوـاهـرـ وـ الـدـرـرـ وـ قـدـ قـرـأـتـ عـلـيـهـ الـكـثـيرـ جـداـ مـنـ تـصـانـيـفـهـ وـ مـرـوـيـاتـهـ بـحـيثـ لـاـ عـلـىـهـ بـحـثـ لـمـ يـجـتمـعـ مـجـمـوعـهـاـ وـ كـانـ رـحـمـهـ اللـهـ يـوـذـنـىـ كـثـيرـاـ وـ يـنـوـهـ بـذـكـرـىـ فـىـ غـيـتـىـ مـعـ صـغـرـ سـنـىـ حـتـىـ قـالـ لـيـسـ فـىـ جـمـاعـتـىـ مـثـلـهـ وـ كـتـبـ لـىـ عـلـىـ عـدـهـ مـنـ تـصـانـيـفـىـ وـ اـذـنـ لـىـ فـىـ الـاقـراءـ وـ الـاـفـادـهـ بـخـطـهـ وـ اـمـرـنـىـ بـتـخـرـيـجـ حـدـيـثـ ثـمـ اـمـلـاهـ وـ لـمـ يـزـلـ عـلـىـ جـلـالـتـهـ وـ عـظـمـتـهـ فـىـ النـفـوسـ وـ مـدـاـوـمـتـهـ عـلـىـ انـوـاعـ الـخـيـرـاتـ الـىـ انـ تـوـفـىـ فـىـ اوـاخـرـ ذـيـ الـحـجـةـ سـنـةـ اـثـنـيـنـ وـ خـمـسـيـنـ وـ كـانـ لـهـ مـشـهـدـ لـمـ يـرـ مـنـ حـضـرـهـ مـنـ الشـيـوخـ فـضـلـاـ عـمـنـ دـوـنـهـمـ مـثـلـهـ وـ شـهـدـ اـمـيرـ الـمـؤـمـنـينـ وـ السـلـطـانـ فـمـنـ دـوـنـهـمـ الـصـلـوـةـ عـلـيـهـ وـ قـدـمـ السـلـطـانـ الـخـلـيـفـةـ لـلـصـلـوـةـ وـ دـفـنـ تـجـاهـ تـرـبـةـ الـدـيـلـمـىـ بـالـصـيـرـافـةـ وـ تـرـاحـمـ الـاـمـرـاءـ وـ الـاـكـابـرـ عـلـىـ حـمـلـ نـعـشـهـ وـ مـشـىـ الـىـ تـرـبـتـهـ مـنـ لـمـ يـمـشـ نـصـفـ مـسـافـتـهـ قـطـ وـ لـمـ يـخـلـفـ بـعـدـهـ فـىـ مـجـمـوعـهـ مـثـلـهـ وـ رـثـاـهـ غـيرـ وـاحـدـ بـمـاـ مـقـامـهـ اـجـلـ مـنـهـ رـحـمـهـ اللـهـ وـ اـيـاـنـاـ وـ نـيـزـ سـخـاـوـىـ درـ ذـيلـ طـاـهـرـ گـفـتـهـ اـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـلـىـ بـنـ اـحـمـدـ شـيـخـيـ الـاستـاذـ حـفـظـ الـعـصـرـ عـلـّـاـمـةـ الـدـهـرـ شـيـخـ الـاسـلـامـ حـاـمـلـ لـوـاءـ سـنـةـ سـيـدـ الـاـنـامـ قـاضـيـ الـقـضاـءـ اـبـوـ الـفـضـلـ اـبـنـ الـعـلـامـةـ نـورـ الـدـيـنـ اـبـيـ الـحـسـنـ بـنـ القـطـبـ اـبـيـ الـقـاسـمـ نـاـصـرـ الـدـيـنـ اـبـنـ جـلـالـ الدـيـنـ الـكـانـانـيـ الـعـسـقـلـانـيـ الـمـصـرـيـ ثـمـ الـقـاهـرـيـ الشـافـعـيـ عـرـفـ بـاـنـ حـجـرـ مـصـنـفـ الـاـصـلـ الـىـ انـ قـالـ بـعـدـ ذـكـرـ اـسـاتـذـتـهـ وـ اـذـنـ لـهـ جـلـهـمـ اوـ جـمـيعـهـمـ کـالـبـلـقـيـنـيـ وـ الـعـرـاقـيـ فـىـ الـاـفـتـاءـ وـ الـتـدـرـيـسـ وـ تـصـدـىـ لـنـشـرـ الـحـدـيـثـ وـ عـكـفـ عـلـيـهـ مـطـالـعـهـ وـ قـرـاءـهـ وـ

اقرأ و تصنيفاً و افتاءً و زادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيهما من فنون الأدب والفقه و اصوله و اصول الدين وغيرها ذلك على مائة و خمسين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٨٢

تصنيفاً و رزق فيها من السعد و القبول خصوصاً صفح البخاري بشرح البخاري الذي لم يسبق إلى نظيره أمراً عجيباً بحيث استدعي طلبه ملوك الأطراف بسؤال علمائهم لهم في ذلك و يبع بنحو ثلث مائة دينار و لما تم لم يختلف عن الحضور عنه في وليمة ختمه من سائر المسلمين **الآماة النادر** بحيث كان أمراً يفوق الوصف بلغ المصرف وفي ذلك المهم نحو خمس مائة دينار و اعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه و أقرانه فمن دونهم و كتبها الأكابر و انتشرت في حياته و أقرأ الكثير منها و حفظ غير واحد من الابناء عده منها و عرضوها على جاري العادة على مشايخ العصر إلى أن قال و أمل ما ينفي على الف مجلس من حفظه و اشتهر ذكره و بعد وصيته ارتحل **الآئمّة** إليه و تبجيح الفضلاء بالوفود عليه و كثرت طلبه حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته و لم يجتمع عند أحد مجموعهم و قهرهم بذكائه و شفوف نظره و سرعة ادراكه و اتساع نظره و وفور آدابه و امتداحه الكبار و يتبعه فحول الشعراء بمطارحاته و طارت فتواه التي لا يمكن دخولها تحت الحصر في الآفاق و حدث باكثر مروياته خصوصاً المطولات منها مع شدة تواضعه و حلمه و بهائه و تحريره في مأكله و مشاربه و ملبيه و صيامه و قيامه و بذله و حسن عشرته و مزيد مداراته و لذيد محاضراته و رضى أخلاقه و ميله لأهل الفضائل و انصافه في البحث و رجوعه إلى الحق و خصاله التي لم يجتمع لأحد من أهل عصره و قد شهد له القدماء بالحفظ و الثقة و الامانة و المعرفة التامة و الذهن الوقاد و الذكاء المقرط و سعة العلم في فنون شتى و شهد له شيخ العراقى بأنه أعلم أصحابه بالحديث و قال كل من التقى الفاسى و البرهان الحلى ما رأينا مثله و ساله الامير تغري يرمى مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا انفسكم و محاسنه جمة و ما عسى ان اقول في هذا المختصر و من انا حتى يعرف بمثله خصوصاً وقد ترجمته من الاكابر في التصانيف المتداولة بالايدى التقى الفاسى في كتابه ذيل التقى و البدر البشتكى في طبقاته للشعراء و التقى المقريزى في كتابه العقود و محمد بن قاسم بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخيار گفته انشد الشيخ ابن حجر شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن على بن احمد بن حجر العسقلانى المصرى المولد و المنشأ نزيل القاهرة ولد فى شعبان سنة ثلث و سبعين و سبعمائة و مات ليلة السبت بعد العشاء بنحو عشرين درجة ثامن ذى الحجه سنة اثنين و خمسين و ثمانمائة و صلى عليه الخليفة و كان يوم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٢٨٣

وفاته يوماً عظيماً لم ير في القاهرة مثله عن بعض الصلحاء ان الخضر عليه السلام صلى الصلوة عليه و له مؤلفات مثل شرح البخاري و التوارييخ نحو عشرة مجلدات و غيرها درس و افتى و قضى مراراً كثيرة عسقلان بلدء قريبة إلى مصر و رضى الدين بن محمد بن على بن حيدر الشامي در تنضيد العقود السننية بتمهيد الدولة الحسينية در وقائع سنة اثنين و خمسين و ثمانمائة گفته وفيها توفي العالم العلامه و الفاضل الفهame الحجه البالغه ابو الفضائل احمد بن على بن محمد بن على بن احمد الكتاني العسقلانى المصرى المعروف بابن حجر رحمة الله و ازنيقى در مدینه العلوم گفته و من التوارييخ تاريخ ابن حجر مجلدان و تاريخ آخر له ابناء الغمر بابنه العمر مجلدان و له ايضا الدرر الكامنة في اعيان المائة الثامنة و هو الامام العلامه حافظ العصر قاضي القضاe شيخ الاسلام ابو الفضل احمد بن شيخ الاسلام علاء الدين على بن حجر العسقلانى توفي ليلة السبت في ثامن عشر ذى الحجه سنة ثمان و خمسين و ثمان مائة و كان عمره إذ ذاك تسعة و تسعين سنة و اربعة أشهر و عشرة أيام و صلى عليه خلق كثير و من جملتهم ابو العباس الخضر عليه السلام راه عصابة من الاولياء و كان مولده سنة ثلث و سبعين و سبعمائه و محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي در شرح موهاب لدنيه گفته قال الحافظ ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن على بن حجر الكتاني العسقلانى ثم المصرى الشافعى ولد سنة ثلاثة و سبعين و سبعمائه و عانى اولاً ادب و تعلم الشعر بلغ الغاية ثم طلب الحديث فسمع الكثير و رحل و برع فيه و تقدم في جميع فنونه و

انتهت إليه الرحلة و الرياسة في الحديث في الدنيا باسرها فلم يكن في عصره حافظ سواه و ألف كتاباً كثيرة و املأ أكثر من الف مجلس و توفى في ذي القعدة سنة اثنين و خمسين و ثمان مائة قال السيوطي و ختم به الفتن و عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردي در اعمال الفكر والروايات كفته اقول و بالله التوفيق الحافظ ابن حجر و ان كان بارعا في الحديث متقدما في فنونه حقيقة بما ترجمه به الحافظ السيوطي رحمه الله تعالى كما ينقل عنه في ذيله على طبقات الحفاظ للذهبي من قوله شيخ الاسلام و امام الحفاظ في زمانه و حافظ الديار المصرية بل حافظ الدنيا مطلقا قاضي القضاة شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن محمد بن على بن حجر الكنانى الشافعى العسقلانى ثم المصرى الى ان قال و لازم شيخه الحافظ ابا الفضل العراقي و برع في الحديث و تقدم في جميع فنونه انتهى الغرض منه ولكن الحق الذي ما ينكره كل منصف ما قاله الامام ابو حامد في المنقذ من الضلال ان الحاذق في صناعة واحدة ليس يلزم ان يكون حاذقا في كل صناعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۴

ولا يلزم ان يكون الحاذق في الفقه و الكلام حاذقا في الطب و لا ان يكون الجاهل في العقليات جاهلا في النحو بل لكل صناعة اهل بلغوا فيها رتبة البراعة و السبق و ان كان الجهل قد يلزمه في غيرها انتهى و تاج الدين الدهان نيز در كفاية المتطلع كفته كتاب فتح الباري شرح صحيح البخاري لخاتمة الحفاظ أبي الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى رحمه الله تعالى اخبر به عن شيخ الاسلام على بن محمد الاجهورى إجازة و احمد بن محمد بن احمد بن على النخلى المكى در رساله اسانيد خود كفته و شيخ الاسلام زكرياء اخذ جميع العلوم عن جماعات كثيرة اجلهم على الاطلاق شيخ مشايخ الاسلام و سيد العلماء الاعلام و مرجع المحققين و سند المدققين البالغ في التحقيق اقصى غاية بلا نزاع و امير المؤمنين في الحديث بلا دفاع البيهقي الثاني الشيخ الحافظ الامام احمد بن على بن حجر العسقلانى امام و شيخ وحده لم تر عين في الفضل و الكمال قط مثله تغمده الله تعالى رحمته و اسكنه فسيح جنته و سنته مشهور مذكور و نخلی در رساله اسانيد خود در دیگر مقامات نيز ابن حجر را بامیر المؤمنین في الحديث و شيخ السنة و امثال آن از القاب جليله جزيله ياد کرده كما لا- يخفى على من راجع تلك الرسالة و مولوى حسن زمان معاصر در قول مستحسن كفته و قال الحافظ السخاوى في كلامه في تصحيح الحديث المسلسل بالائمه الحفاظ انى لم ار احفظ من شيخى يعني الحافظ ابن حجر كان رحمه الله على الاطلاق احفظ اهل الآفاق كما انه لم ير احفظ من شيخه الزين العراقي كما انه لم ير احفظ من الصلاح العلائى كما انه لم ير احفظ من شيخه المزى كما انه لم ير احفظ من الدمياطى الخ فهذا حافظهم الجليل ابن حجر* المحرز عندهم لفضل عظيم الخطر* قد اثبت هذا الحديث الذي اشرف و بهر و اتلق و ازدهر* و حسنه رغم لائف من تولى و نفر* و نفى وضعه قمعا لرأس من أبي و كفر* فيا عجبا من المخاطب الوسيع النظر* الحديد البصر* كيف آثر وتيرة الجحود و الاشر* و اختار سبيل التفور و البطر* و القى نفسه في مغاوى الغرور و الغرر* و اردى نصفه في مهاوى البوار و الخطر

وجه صد و هجدهم

آنکه شهاب الدين احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل بابی خاص برای اثبات حدیث مدینه العلم و حدیث دار الحکمه و تحقیق اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام معقود نموده و در ان این حدیث شریف را بروایات عدیده وارد فرموده چنانچه کفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی اللہ علیہ و الہ و بارک و سلم دار حکمه و مدینه علم و علی لهما باب و انه اعلم الناس بالله تعالی و احکامه و آیاته و کلامه بلا ارتیاب

عن مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیہ و عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۵

علی الله و بارک و سلم یا علی ان الله امرني ان ادینک فاعلئک لتعی و انزلت هذه الآیه و تعیها اذن واعیه و انت اذن واعیه لعلی

رواه الحافظ الامام ابو نعيم في الحلية و رواه سلطان الطريقة و برهان الحقيقة شهاب الدين ابو جعفر عمر السهروردي في العوارف باسناده الى عبد الله بن الحسن رضي الله تعالى عنهم و لفظه قال حين نزلت هذه الآية تعيها اذن واعية قال رسول الله صلى الله عليه و سلم و على آله و بارك و سلم لعلى رضي الله تعالى عنه سالت الله ان يجعلها اذنك يا على قال على كرم الله تعالى وجهه فما نسيت شيئاً بعده و ما كان لي ان نسي

قال شيخ المشايخ في زمانه و واحد الاقران في علومه و عرفانه الشيخ زين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن علي الخوافي قدس الله تعالى سره فلذا اختص على كرم الله وجهه بمزيد العلم و الحكمه حتى
قال رسول الله صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم انا مدینة العلم و على بابها
وقال عمر لولا على لهلك عمر و

عن على رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم قال انا مدینة العلم و على بابها رواه في جامع الاصول و قال اخرجه الترمذی و عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهم ان رسول الله صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم قال انا مدینة العلم و على بابها فمن اراد بابها فليات عليا رواه الزرندی

وقال هذه فضیلۃ اعترف به الاصحاب و ابتهجوا و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا
رواہ الطبری و قال اخرجه ابو عمر و لفظه انا مدینة العلم و على بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه

وجه صد و نوزدهم

آنکه نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها باب مدینة العلم عن على رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم انا مدینة العلم و على بابها فمن اراد العلم فلیأته من بابه رواه الطبری من تخریج أبي عمر و آوردہ الامام الفقیہ المذکور

وقال كما في الحديث و اعلم ان الباب سبب لزوال الحال و المانع من الدخول الى البيت فمن اراد الدخول و اتى البيوت من غير ابوابها شق و عسر عليه دخول البيت فهكذا من طلب العلم ولم يطلب ذلك من على رضي الله عنه و بيانه لا يدرك المقصود فانه رضي الله عنه کان صاحب علم و عقل و بيان و رب من کان عالما و لا يقدر على البيان و الافصاح و کان على رضي الله عنه مشهورا من بين الصحابة بذلك فیاب العلم و روایته و استنباطه من على رضي الله عنه و هو کان باجماع الصحابة مرجوعا إليه في علمه موثقا بفتواه و حکمه و الصحابة كلهم يراجعونه مهما اشکل عليهم و لا يسبقونه و من هذا المعنى قال عمر لولا على لهلك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۶

عمر رضي الله تعالى عنهم

وجه صد و بستم

نیز آنکه در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها الفاروق و قد تقدم حدیثه قبل ذلك و اني قد وجدت بخط بعض سادة العلماء و الاکابر ما هذه صورته بتحریر المحابر مما

قال امیر المؤمنین و امام المتقدین على بن أبي طالب کرم الله تعالى وجهه على المنبر انا النون و القلم و انا النور و مصباح الظلم انا الطريق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عبیة العلم انا اوبة الحلم انا النبأ العظیم انا الصراط المستقیم انا وارث العلوم انا هیولی النجوم انا عمود الاسلام انا مکسر الاصنام انا لیث الزحام انا ائیس الهوام انا الفخار الافخر انا الصدیق الاکبر انا امام المحسن انا ساقی الكوثر انا

صاحب الرایات انا سریرہ الخفیات انا جامع الایات انا مولف الشتات انا دافع الشقاۃ انا حافظ الكلمات انا مخاطب الاموات انا حلل المشكلات انا مزيل الشبهات انا صنیعہ الغروات انا صاحب المعجزات انا الزمام الاطول انا محکم المفصل انا حافظ القرآن انا تبیان انا قسمیم الجنان انا شاطر النیران انا مکلم الثعبان انا حاطم الاوثان انا حقیقتہ الادیان انا عین الأعیان انا قرن الاقران انا مذل الشجعان انا فارس الفرسان انا سؤال متى انا المدوح بهل اتی انا شدید القوى انا حامل اللواء انا کاشف الردى انا بعيد المدى انا عصمه الورى انا ذکی الوعی انا قاتل من بغي انا موهوب الشذا انا اثمد القذی انا صفوہ الصفا انا کفو الوفا انا موضع القضايا انا مستودع الوصایا انا معدن الانصاف انا محض العفاف انا صواب الخلاف انا رجال الاعراف انا سور المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا یعسوب الدين و صالح المؤمنین و امام المتقین انا اول الصدیقین انا الحبل المتین انا دعائیم الدين انا صحیفة المؤمن انا ذخیرہ المھیمن انا الامام الامین انا الدرع الحصین انا الضارب بالسیفین انا الطاعن بالترمیحین انا صاحب بدرو حینیں انا شقیق الرسول انا بعل البتوول انا سیف اللہ المسّلول انا اوام الغلیل انا شفاء العلیل انا سؤال المسائل انا نجحة الوسائل انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا رشد العرب انا کاشف الكرب انا ساقی العطاش انا النائم على الفراش انا الجوهرة الثمينة انا باب المدينه انا حکمة الحکمة انا واضع الشريعة انا حافظ الطریقة انا موضع الحقیقتہ انا مطیة الودیعہ انا مبید الكفرہ انا ابو الائمه انا الدوحة الاصیلہ انا مفضلہ الفضیلہ انا خلیفہ الرسالہ انا سمیدع البسالہ انا وارث المختار انا طهیر الاطهار انا عقاب الكفور انا مشکاء النور انا جملہ الامور

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۷

انا زهرة النور انا بصیرۃ البصائر انا ذخیرۃ الذخائر انا بشارة البشر انا الشفیع المشفع فی المحشر انا ابن عم البشیر النذیر انا طود الاطواد انا جود الاجواد انا حلیۃ الخلد انا بیضۃ البلد انا صمصم الجہاد انا جلسۃ الاساد انا الشاهد المشهود انا العهد المعہود انا منحة المناجح انا صلاح المصالح انا غمضۃ الغوامض انا لحظۃ اللواحت انا اعذوبة اللفظ انا اعجوبۃ الحفظ انا نفیس النفایس انا غیاث الضنك انا سریع الفتک انا رحیب الباع انا وقر الاسماع انا ارث الوارث انا نفثۃ النافت انا جنب اللہ انا وجه اللہ

وجه صد و بست و یکم

آنکہ نیز در توضیح الدلائل گفتہ قال الامام الهمام المتفق علی علو شانه فی العلوم و الاعمال المتسوق له دراری الفضل فی سلک النظم بالسنۃ اهل الکمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شک و مریہ ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفهانی فی کتابه الفائق اللائق المسمی بالحلیۃ و سید القوم محب المشهود و محبوب المعبدود باب مدینۃ الحكم و العلوم و راس المخاطبات و مستبیط الاشارات رایہ المہتدین و نور المطیعین و ولی المتقین و امام العادلین اقدمهم اجاہہ و ایمانا و اقومهم قضیۃ و ایقانا و اعظمهم حلمما و اوفرهم علمما علی بن أبي طالب رضوان اللہ تعالیٰ علیہ قدوۃ المتقین و زینۃ العارفین المنبی عن حقائق التوحید و المشیر الى لومع علم التفرید صاحب القلب العقول و اللسان السؤل و الاذن الوعی و العهد الوافى فقا عيون الفتنه و وقی من فنون المحن فدفع الناکین و وضع القاسطین و دمغ المارقین الخ

وجه صد و بیست و دوم

آنکہ نیز در توضیح الدلائل گفتہ قال سلطان العلماء فی عصره و برهان العراء فی دھرہ الشیخ القدوۃ الامام فی الاجله الاعلام مفتی الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الاصحاب بلا مقال و افضل الاتراب لدی عد الخصال علی ولی اللہ فی الارض و السیماء رضی اللہ تعالیٰ عنه و نفعنا به فی کل حال یا قوم نحن اهل البيت عجنت طیتنا بید العنایہ فی معجن الحمایہ بعد ان رش علیها فیض الهدایہ ثم خمرت بخمیرہ النبوہ و سقیت باللوحی و نفح فیها روح الامر فلا اقدامنا نزل و لا ابصارنا تضل و لا انوارنا

تقل و إذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار شتى و شجرة النبوة واحدة محمد رسول الله صلى الله عليه و آله و بارك و سلم اصلها و أنا فرعها و فاطمة ع الزهراء ثمرها و الحسن و الحسين اغصانها اصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها يكاد زيتها يُضيء و لَوْلَمْ عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۸

تمسّيئه نارٌ نورٌ على نورٍ

يا قوم لما كانت الفروع تبني على الاصول بنيت فصل فضلى على طيب اصلى فورثت علمى عن ابن عمى و كشفت به غمى تابعت رسولًا اميناً و

ما رضيت غير الاسلام دينا فلو كشف الغطاء ما ازدلت يقينا و لقد توجنى بتاج من كنت مولاه فعلى مولاه و منطقنى بمنطقة انا مدینه العلم و على بابها و قلدى بتقليد اقضاكم على و کسانى حلء انا من على و عائى منى عجبت منك اشغلتني بك عنى* ادنينى منك حتى ظنت انك انى

و كما انه لا نبى بعده كذلك لا وصى بعدي فهو خاتم الأنبياء وانا خاتم الخلفاء الخ

وجه صد و بیست و سوم

آنکه نیز در توضیح الدلائل گفته و قال الشیخ الامام الفائق المحدث باحد الحرمين شمس الدین محمد الزرندی فی كتابه در السقطین امیر المؤمنین امام المتقین میں مناهج الحق و اليقین و راس الاولیاء و الصدیقین زوج فاطمه البتول قرۃ عین الرسول ابن عمہ و باب مدینہ علمه الذى هو فی الدنیا و الآخرة امام سید و فی ذات الله سبحانه و تعالی و اقامۃ دینه قوى اید ذو القلب العقول و الاذن الوعایة و الهمة التي هي بالعهود و الذمams وافية يعسوب الدين و اخو رسول رب العالمین محمد ص العالی سرادق مجده* على قمة العرش المجید تعالیا* على ع علا فوق السموات قدره و من فضلہ نال المعالی الامانیا* فاسس بنیان الولایة متقدنا* و حاز ذوو التحقیق منه المعانیا الليث القاهر و العقاب الكاسر السیف البtor و البطل المنصور* و الضیغم الھصور و السيد الوقور و البحر المسجور و العلم المنشور و العباب الزاخر الخضم و الطود الشاهق الاشم و ساقی المؤمنین من الحوض بالکاس الاولی و الاتم اسد الله الکرار ابو الائمه الاطهار المشرف بمزیءة من كنت مولاہ و المؤید بدعاوہ اللہم وال من والہ و عاد من عاداہ

کاسر الانصاب و هازم الاحزاب المتصدق بختامه فی المحرب فارس میدان الطعن و الفراب هزیر کل عرین و ضرغام کل غاب الیزی کل لسان کل معتاب و مغتاب و بیان کل ذام و مرتاب عن قدح فی قدح معالیه لنقاء جنابه عن کل ذم و عاب المخصوص من الحضرة النبویة بکرامۃ الاخوة و الانتخاب المنصوص علیه انه لدار الحکمة و مدینه العلم باب و بفضلہ و اصطفائہ نزل الوحی و نطق الكتاب المکنی بابی الريحانتين و أبي الحسن و الحسین و أبي تراب* هو النبأ العظیم و فلک نوح* و باب الله و انقطع الخطاب الخ*

وجه صد و بیست و چهارم

آنکه نیز در توضیح الدلائل در ذکر مادھین امیر المؤمنین علیه السلام گفته و کلامام فی الاسلام و المشار إلیه فی الاعلام عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۹

مراجع العلوم و الفتاوى أبي زکریا محبی الدین یحيی النواوی فانه قد قال و اجاد المقال شعر

امام المسلمين بلا ارتياش امير المؤمنين ابو تراب

نبی الله خازن کل علم على للخزانة مثل باب

انتهى فهذا شهاب الدين احمد* صاحب توضیح الدلائل* على ترجیح الفضائل* قد اثبت هذا الحديث المفیض للنائل* و اوضح کونه ثابتًا محققا عند علمائه الاخر و الاولئَ فالمذعن له آئب الى صواب الصواب آئل* و المنحرف عنه غب ذلك في سباب العمى هائم جائل و الطاعن فيه مقترف للاثم العظيم الهائل* و القادح فيه جالب على نفسه اطم الفواقر و الغوائل* و المرتاب فيه لا يرکن الا الى ضوء آفل* و ظل زائل* و غرور حائل* و سند مائل

وجه صد و بیست و پنجم

آنکه نور الدين على بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالکی حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم ثابت و متحقّق وانموده و بايراد و ادراج آن تزيين بيان رشيق و کلام انيق خويش افزووده چنانچه در كتاب فصول مهمه في معرفه الائمه که دو نسخه عتیقه آن بحمد الله تعالى پیش نظر فقیر حقیر حاضرست بعد ذکر حکم جناب امير المؤمنین عليه السلام در واقعه خنثی گفته فانظر رحمک الله الى استخراج امير المؤمنین على رضی الله عنه بنور علمه و ثاقب فهمه ما اوضح به سبیل السداد و طریق الرشاد و اظهر به جانب الذکرولة على الانوثة من مادة الایجاد و حصلت له هذه المنة الكاملة و النعمۃ الشاملة بمحاظة النبي عليه السلام و تربیته و حنوه عليه و شفقته فاستعد لقبول الانوار و تهیأ لفیض العلوم و الاسرار فصارت الحکمة من الفاظه ملتقطة و العلوم الظاهرة و الباطنة بفواده مرتبطة لم تزل بحار العلوم تنفجر من صدره و يطفو عبابها حتى قال صلی الله علیه و سلم انا مدینۃ العلم و على بابها

انتهى فهذا حبرهم الكبير ابن الصباغ* قد اثبت هذا الحديث المسمی للهدی اتم الاسbag* بالحتم و الجزم القاطع لدارک کل منکر للحق طاغ* القالع اس کل مدبر عن الرشد صاغ* القائم راس کل معاند على الصواب باغ* و المجتث عرق کل متغوه بالباطل لاغ* فالعجب کل العجب من المخاطب الرواغ* الجائل في خطامه عمها و لا مساغ* كيف جار عن مسلک الاذعان و راغ* و حاد عن منهج الایقان و زاغ* فافرغ اناء اليقین کل الافراغ* و اوشع متع الدین کل الایتاغ و علامه ابن صباغ مالکی از اکابر علماء عظام و اعاظم نبهای فخام و امثال محدثین اعلام و افضل منقدین والا مقام سنیه می باشد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۰

نجم الدين عمر بن فهد المکی در اتحاف الوری باخبار أم القری او را در علماء مکه معظمه ذکر فرموده و وفات او را در سنه خمس و خمسین و ثمان مائة ثبت نموده و احمد بن عبد القادر جیلی شافعی در کتاب خود ذخیره الممال او را باللقب جلیله شیخ و امام که جلالت مرتب و عظمت منزلت آن بر ناظر افادات محققین در کمال لمعان و ظهورست ستایش می نماید و بتصریح بودن او از علمای مالکیه و نقل و استفاده از کتاب فصول مهمه او در تشبیه مبانی فخامت و نبالت و طول باع و وسعت اطلاع او افزایش می فرماید و عبد الله بن محمد مطیری نیز راه کمال مدح و ثنا و وصف و اطرای او پیموده او را از علمای عاملین اعیان محدود فرموده و بنهايت اعتماد و رکون و غایت استناد و سکون کتاب فصول مهمه او را از مأخذ تصنیف کتاب خود الرياض الزاهره فی فصل آل بیت النبی و عترته الطاهره قرار داده بنای استمطار سحائب افاضات دویم افادات او بنقل و اخذ ازین کتاب جلالت نصاب بر نهاده و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دھلوی نیز فصول مهمه را از مأخذ کتاب خود سعاده الکونین فی بيان فضائل الحسین شمرده باکثار نقل و اخذ از ان کمال اعتماد و استناد خويش باین کتاب ظاهر و باهر فرموده و سلیمان بن ابراهیم البخی المعاصر نیز فصول مهمه را در مأخذ کتاب خود ینابیع الموده بذکر آورده و جابجا بنقل روایات و اخبار از ان طریق اعتماد و استناد بان سپرده و علاوه بر عجیلی و مطیری و مولوی اکرام الدین دھلوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی دیگر افاضم معتبرین سنیه و اركان

معتمدین این فرقه سنیه مثل علامه نور الدین علی بن عبد الله السمهودی الشافعی در جواهر العقیدین فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراهیم الحلبی الشافعی در انسان العيون فی سیرة الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی و عبد الرحمن بن عبد السلام الصفوی الشافعی در نزهته المجالس و منتخب النفائس و محمد محبوب عالم در تفسیر شاهی و شیخ محمد بن علی صبان در اسعاف الراغبین و شیخ حسن عدوی خمر اوی معاصر در مشارق الانوار و سید مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی معاصر در نور الابصار از علامه ابن الصباغ نقلها می نمایند و جابجا بنقل احادیث و اخبار از کتاب و ثافت آثار او کمال عظمت مقدار او واضح و آشکار می فرمایند و از همه بالاتر است که تلمیذ فرید مخاطب وحید اعني فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال بمقام ذکر تصانیف اهل سنت در فضائل اهل بیت علیهم السلام که بسبب آن حسب مزعوم خود اثبات ولایشان با این حضرات و دفع و صمت ناصیت و انحراف از اسلاف با انصاف خود خواسته کتاب فصول مهمه را مذکور ساخته و ابن الصباغ را بلقب جلیل شیخ نواخته و کفی بذلك حجۃ قاهره علی ثقته و اعتباره و بینه زاهره علی جلالته و استهاره

وجه صد و بیست و ششم

آنکه عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البسطامی الحنفی این حدیث شریف را بحتم و جزم قول آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته چنانچه در کتاب درء المعارف الالهیہ فی الاسرار

عيقات الانوار فی امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۱

الحرفیه علی ما نقل عنه البلاخي فی ينابیع المودة گفتہ ثم ان الامام عليا کرم الله وججه ورث علم الاسرار الحروف من سیدنا و مولانا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و إلیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

و بسطامی از افاحم علمای مشاهیر و اعاظم کملای نخاریر سنیه است - علامه سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفتہ عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد او احمد بن علی البسطامی الحنفی ممن اخذ عن الغر محمد بن جماعة فی سنہ بضع و ثمانی مائیه و تمیز فی علم الحروف و له فیہ شمس الآفاق فی علم الحروف و الاوافق و كان حیا سنہ احدی و اربعین انتهی فھذا البسطامی حرهم المعروف و فی الآفاق* و صدرهم البارع فی الافق* قد اثبتت هذا الحدیث المزہر الاشراق المسفر الاتلاق* بحتم و جزم یقتلع اصول المنکرین و الاعراق* و یختلی رؤس الجاحدين المغرقین کل الاعراق* فلا یمتری فیه بعد الامن جاب من العمی السهوب القائمۃ الاعماق* و لا یستربی فیه الا من تاه من الردى فی الخروق الموبقة الاختراق

وجه صد و بیست و هفتم

آنکه شمس الدین محمد بن یحیی بن علی الجیلانی اللاحجی النوربخشی حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم ارشاد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم دانسته و مثل دیگر احادیث آن را بعرض احتجاج و استدلال بر اقربیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسوی آنجناب آورده چنانچه در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون ذکر ان در بیان شروح گلشن راز بین نهج نموده و شرحه مظفر الدین علی الشیرازی و الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی اللاحجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنہ شرعا فارسیا ممزوجا سماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجۃ سنہ ۸۷۷ سبع و سبعین و ثمانمائه بشرح شعر

زهر سایه که اول گشت حاصل در آخر شد یکی دیگر مقابل

علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر و دور خورشید حقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع از جانب مشرق نبوت از هر نقطه سایه و تعین کاملی ظهور یافته بود تا بزمان آن حضرت که وقت استوا بود رسید و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوا در گذشت در روی بجانب انحطاط کرد در مقابل هر شخصی از اشخاص انبیا علیهم السلام تعینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل و محاذی هر نقطه از نقاط شرقی نقطه از نقاط غربی البته می‌باشد مثال آنکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و علی آله السلام در جانب نبوت که بمتابه مشرق تصویر نموده شد هیچ نبی مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که

انی اولی النّاس بعیسی بن مریم فانه لیس بینی و بینه نبی

و از جانب مغرب که طرف ولايت تصویر نموده شد مبدا سرّ ولايت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۲

مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمود که

ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی

و ایضا

انا اقاتل على تنزيل القرآن و على يقاتل على تاويل القرآن

و ایضا

قال عليه السلام لا بی بکر کفی و کف علی سوae فی العد

و ایضا

قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و قال ایضا انا و علی من شجرة واحدة و الناس من اشجار شتی

و ایضا

قسمت الحكمه علی عشره اجزاء فاعطی علیا تسعة و الناس جزءا واحدا

و ایضا

اوصلی من آمن بی و صدقنی بولایه علی بن أبي طالب فمن تولاہ فقد تولانی و من تولانی فقد تولی الله

و ایضا

قال لما اسری بی فی لیلة المعراج فاجتمع علی الانبياء فاوحی الله تعالیی الى سلهم یا محبّه مد بما ذا بعثتم فقالوا بعثنا علی

شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتك و الولاية لعلی بن أبي طالب

و دلیل بر آنکه علی مرتضی ع مبدئ سرّ ولایتست آنست که سلسله جمیع کاملان اولیاء الله تعالیی بعلی ع می‌رسد و ازو بحضرت

رسالت صلعم اتصال می‌باید قطعه‌داری و لا هواي سلوک طریق حق

باید قدم نهی بره شاه لافتی شاهی که از بلندی قدرش خبر دهد

ایزد بهل اتی و بتاکید انما بر تخت ملک فقر چو او شاه مطلقتست

شاهان فقر جمله باو کرده افتدا وصف کمال اوست سلونی و لو کشف

کس را نبوده عرصه این بعد انبیا پس هر آینه مرتضی علی در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصدق این معنی آنست که چنانچه

در میان انبیا علیهم السلام بالوهیت هیچ نبی غیر عیسی قائل نشده‌اند همچین در میان اولیا و اوصیا بالوهیت غیر شاه اولیا قائل

نشده‌اند و دیگر آنچه در قران کریم مذکورست عیسی می‌فرماید که وَأَنْتُمْ كُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيوتِكُمْ

از ثقات مرویست که مرتضی می فرماید که اگر نترسیدی که شما بحضور پیغمبر کافر شوید اخبار شما می نمودم بهر چه شما خوردهاید و بهر چه در خانهای خود ذخیره کردهاید و ازینجا قیاس سائر اولیا یا باقی انبیا علیهم السلام می نما و مناسبت بینهما تحقیق می کن فهذا الجیلانی الاهجی صاحب مفاتیح الاعجاز* عارفهم الذی قطع قنطرة الحقيقة و جاز* و اقتني عوارف السلوك و حاز و برع في معارفه بالجمع و الافراز* قد اثبت هذا الخبر الموقق الطراز* المحرز المهدى كل الاحراز الا فمن عمی عنه انخل عن الرشد و انحاز* و من طعن فيه بذ فى اجرامه و امتاز* و من استيقن به حصل على الصدق و فاز* و من اهتدى إليه وصل من الحق الى الرکاز

وجه صد و بست و هشتم

آنکه شمس الدین ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوی المصری در تحقیق و اثبات این حدیث شریف مساعی جمیله بکار برده راه تبکیت و تسکیت متعنتین و متشدقین بكمال انعام و امعان سپرده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۳

چنانچه در کتاب مقاصد حسنہ که بحمد الله تعالی نسخ عدیده آن از نظر فاصل گذشته گفته

حدیث انا مدینه العلم و على بابها الحاکم فی المناقب من مستدرکه و الطبرانی فی معجمه الكبير و ابو الشیخ بن حیان فی السنّة له و غيرهم کلّهم من حدیث أبي معاویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتی العلم فلیات الباب و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و ابو نعیم فی الحلیة و غيرهما من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و على بابها

قال الدارقطنی فی العلل عقیب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت و قال الترمذی انه منکر و کذا قال شیخه البخاری و قال ليس له وجه صحيح و قال ابن معین فيما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولهما انه صحيح الاسناد و آورده ابن الجوزی من هذین الوجهین فی الموضوعات و وافقه الذهبی و غيره علی ذلك و اشار الى هذا ابن دقیق العید بقوله هذا الحدیث لم یثبتوه و قیل انه باطل و هو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا إلیه من الحكم بکذبه بل صرح العلائی بالتوقف فی الحكم علیه بذلك فقال و عندي فيه نظر ثم بين ما یشهد بصحته لكون أبي معاویة راوی حدیث ابن عباس حدث به فذاک المحذور من هو دونه قال و ابو معاویة ثقة حافظ يحتج بأفراده کابن عینه و غيره فمن حکم علی الحدیث مع ذلك بالکذب فقد أخطأ قال و ليس هو من الالفاظ المنکرة التي تاباها العقول بل هو كحدیث

ارحم امتي بامتي

الماضی و هو صنیع معتمد فلیس هذا الحدیث بکذب خصوصا و

قد اخرج الدیلمی فی مسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی بن أبي طالب باب حطة فمن دخل فیه كان مؤمنا و من خرج منه كان کافرا

و من حدیث ابی ذر رفعه علی باب علمی و میین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه و من حدیث ابن عباس رفعه انا میزان العلم و على کفتاه و الحسن و الحسین خیوطه الحدیث و اورد صاحب الفردوس و تبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و على بابها و عن انس مرفوعا انا مدینه العلم و على بابها و معاویة حلقتها

و بالجملة فکلها ضعیفة و الفاظ اکثرها رکیکه و احسنها حدیث ابن عباس بل هو حسن و

قد روی الترمذی ايضا و السائی و ابن ماجه و غيرهم من حدیث حبشی بن جناده مرفوعا علی منی و انا من علی لا یؤدی عنی الا انا او علی

وليس في هذا كله ما يقبح في اجماع أهل السنة من الصحابة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۴

و التابعين فمن بعدهم على ان افضل الصحابة بعد النبي صلی الله عليه وسلم على الاطلاق ابو بكر ثم عمر رضى الله عنهما وقد قال ابن عمر رضى الله عنهما كنا نقول و رسول الله صلی الله عليه وسلم هي افضل هذه الامة بعد بنائها ابو بكر و عمر و عثمان فيسمع ذلك رسول الله صلی الله عليه وسلم فلا ينكره بل ثبت

عن على نفسه انه قال خير الناس بعد رسول الله صلی الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم رجل آخر فقال له محمد بن الحفيف ثم انت يا ابء فكان يقول ما ابوك إلا رجل من المسلمين

رضى الله عنهم وعن سائر الصحابة اجمعين و باید دانست که علامه سخاوى از اکابر حفاظ ثقات و اعظم ایقاظ اثبات و اجله منقدین رفع السمات و افاحم محققین عالیدرجات نزد سنیه می باشد عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته و فی یوم الاحد وقت العصر الثامن و العشرين من شهر شعبان سنة اثنين بعد تسعمائه توفی الشیخ العلامه الرحمة الحافظ ابو عبد الله شمس الدین محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن أبي بکر بن عثمان بن محمد السخاوى الاصل القاهری الشافعی بالمدينه الشریفة حال مجاورته الاخیرة بها و عمره احدی و سبعون سنة و صلی علیه بعد صلاة الصبح یوم الاثنین ثانی تاریخه بالروضه الشریفة و وقف بنعشه تجاه الحجرة الشریفة و دفن بالبقیع بجوار مشهد الامام مالک و كانت جنازته حافلة و لم يخلف بعده مثله فی مجموع فنونه و كانت ولادته فی ربيع الاول سنة احدی و ثلثین و ثمانمائه و حفظ القرآن العظيم و هو صغیر وجوده ثم حفظ المنهاج الاصلى و الفیه ابن مالک و النخبه و الفیه العراقي و شرح النخبه و غالب الشاطئه و مقدمة الساوی فی العروض و كلما انتهى حفظه لكتاب عرضه علی شیوخ عصره و برع فی الفقه و العربیه و القراءات و غيرها و شارک فی الفرائض و الحساب و المیقات و اصول الفقه و التفسیر و غيرها و اما مقوراته و مسموعاته فكثیره جد الانکاد تنحصر و اخذ عن جماعة لا يحصلون حتی بلغت عدّه من اخذ عنه زیاده عن اربعمائه نفس و اذن له غیر واحد بالافتاء و التدریس و الاملاء و سمع الكثیر من الحديث علی شیخه امام الائمه الشهاب ابن حجر و اقبل علیه بکلیه اقبالاً يزيد علی الوصف حتی حمل عنه علماً جماً و اختص به کثیراً بحیث کان من اکثر الآخذین عنه و اعانه علی ذلك قرب منزله منه و کان لا يفوته ممّا يقرأ علیه اللہ النادر و قرأ علیه الاصطلاح بتمامه و سمع علیه جل کتبه کالالفیه و شرحها مراراً و علوم الحديث الى الیسیر من اوائله لابن الصلاح و اکثر تصانیفه فی الرجال و غيرها کالتقریب و ثلاثة ارباع اصله و اللسان بتمامه و مشتبه النسبة و تخریج الزاهر و تلخیص مسند الفردوس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۵

و المقدمة و امالیه الحلبیه و الدمشقیه و غالب فتح الباری و تخریج المصایب و ابن الحاجب الاصلى و تعليق التعليق و مقدمة الاصباء و جمله يطول تعدادها و فی بعضه ما سمعه اکثر من مرء و لم يفارقه الي ان مات و اذن له فی الاقراء و الافادة و التصنیف و تدریب به فی معرفة العالی و النازل و الكشف عن التراجم و المتنون و سائر الاصطلاح و غير ذلك و جاب البلاد و جال وجد فی الرحمة و ارتحل الى حلب و دمشق و بیت المقدس و الخلیل و نابلس و الرحله و حماه و بعلبك و حمص بحیث ان المذی سمع عنهم يکونون قریب مائة نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلی و الدون و المساوی على الف و مائتين و الاماکن التي تحمل فيها من البلاد و القرى على الشمایین و اجتمع له من المرویات بالسماع و القراءة مما يفوق الوصف و هي تتبع انواعاً تینیف عن العشر حسب ما ذکره مستوفی فی ترجمته من تاریخه و اعلى ما عنده من المروی ما بینه و بین الرسول صلی الله عليه وسلم بالسند المتماسک فيه عشرة انسف و اکثر منه و اصح ما بین شیوخه و بین النبي صلی الله عليه وسلم فی العدد المذکور و اتصلت له الكتب الستة و کذا حديث کل من الشافعی و احمد و الدارمی بشمایی وسائط و فی بعض الكتب الستة کابی داود من طريق آخر و ابواب فی النسائی ما هو سبعة بتقدیم المهمله و اتصل له حديث مالک و ابی حنیفه بتسعه بتقدیم المثناء و حج بعد وفاة شیخه ابن حجر مع والدیه و لقی جماعة من العلماء

فأخذ عنهم كابي الفتح الاعز و البرهان الزمزمي و التقى ابن فهد و أبي السعادات بن ظهيره و خلائق ثم زار المدينة الشريفة و رجع إلى القاهرة ملازما للسماع و القراءة و التخريج و الاستفادة من الشيوخ و الاقراء من غير فتور عن ذلك و لم يزل يجتهد في السماع و يرحل إلى الأقطار حتى وصل إلى ما وصل إليه و حضه بعض شيوخه على عقد مجلس الاملاء فامتثل اشارته فاملاء حتى اكمل تسعه و خمسين مجلسا ثم توجه إلى الحج في سنة سبعين فحج وجاور و حدث هناك باشيء من تصانيفه و غيرها و اقرأ الفية الحديث تقسيما و غالب شرحها لناظمها و النخبة و شرحها و املا مجالس بالمسجد الحرام و لما رجع إلى القاهرة شرع في املاء تكميله تخريج شيخه للاذكار ثم أملأ تخريج اربعى النبوى ثم غيرها بحيث بلغت مجالس الاملاء ستمائة مجلس فاكثرا و كذلك حج في سنة خمس و ثمانين وجاور سنة ست ثم سنة سبع و اقام منها ثلاثة أشهر بالمدينة النبوية ثم في سنة اثنين و تسعين وجاور سنة ثلث ثم سنة اربع ثم في سنة ست و تسعين وجاور إلى اثناء سنة ثمانون فتوجه إلى المدينة النبوية فاقام بها شهرا و صام رمضان ثم عاد في شوالها إلى مكة فمكث بها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۶

ما شاء الله ثم رجع إلى المدينة وجاور بها إلى ان مات وحمل الناس من اهلهما وقادمين عليهمما عنه الكثير جدا رواية و دراية وحصلوا من تصانيفه مع ملازمه الناس في منزله للقراءة دراية ورواية في تصانيفه و غيرها بحيث ختم عليه ما يفوق الوصف من ذلك و اخذ عنه من الخلائق ما لا يحصى كثرة و شرع في التصنيف و التخريج قبل الخمسين و هلم جرا و تصانيفه إليها النهاية في الشهادة له بمزيد علوه و فخره و من تصانيفه فتح المغيث بشرح الفية الحديث و هو مع اختصاره في مجلد ضخم و سبك المتن فيه على وجه بديع لا يعلم في هذا الفن اجمع منه و لا اكثر تحقيقا لمن تدبره و توضيح له حاذى به المتن بدون الافصاح و المقاصد الحسنة في بيان كثير من الاحاديث المشتهرة على الاسنة و هو كتاب جليل لم يسبق الى مثله مفيد في بابه جدا و القول البديع في الصلوات على الحبيب الشفيع و هو في غاية الحسن و الضوء اللامع لأهل القرن التاسع يكون ست مجلدات و عمدة المحتج في حكم الشطرنج و المنهل العذب الروى في ترجمة قطب الاولياء النبوى و الجواهر و الدرر في ترجمة شيخ الاسلام بن حجر في مجلد ضخم و ربما يكتب في مجلدين و التاريخ المحيط و هو في نحو ثلاثة و رقة على حروف المعجم لا يعلم من سبقه إليه و تلخيص تاريخ اليمن و منتقى من تاريخ مكة للقاسى و الفوائد الجلية في الاسماء النبوية و الفخر العلوى في المولد النبوي و ارتقاء العرف بحب اقرباء الرسول و ذوى الشرف و الائيناس بمناقب العباس و رجحان الكفة في بيان اهل الصفة و الاصل الاصيل في تحريم النقل من التورية و الانجيل و القول المتيين في تحسين الظن بالمخلوقين و غير ذلك و قرض اشياء من تصانيفه غير واحد من ائمه المذهب كالحافظ ابن حجر و الجلال المحتلي و العلم البليقى و الشرف المناوى و التقى الحصنى و العينى و الكافياجى و تناقلها الناس الى كثير من البلدان و القرى و كتب الاكابر بعضها بخطوطهم حتى قال بعضهم ان لم تكن تصانيف هكذا فلا فائدة و كان شيخه شيخ الاسلام ابن حجر يحبه و يشى عليه و ينوه بذلك و يعرف بعلو فخره و يرجحه على سائر جماعته المنسوبين الى الحديث و صناعته و كان من دعواته له قوله و الله المسئول ان يعينه على الوصول الى الحصول حتى يتعجب السابق من اللاحق و مما وصفه به بعض الحفاظ بعد كلام تقدم هو والله بقية من رأيت من المشايخ وانا و جميع طلبة الحديث بالبلاد الشامية و البلد المصرية و سائر بلاد الاسلام عيال عليه و الله ما اعلم في الوجود له نظيرا و قال غيره هو الان من الافراد في علم الحديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۷

الحديث الّذى اشتهر فيه فضله و ليس بعد شيخ الاسلام ابن حجر فيه مثله و قال غيره واسطة عقدها من انعقد الاجماع على انه امسى كالجوهر الفرد و اصبح في وجه الدهر كالغرّة حتى صارت الغرّ مع جواهره كالدرّة بل جواد جوده شهد له جريانه بالسبق في ميدان الفرسان و حكم له بأنه هو الفرع الّذى فاق اصله البديع بالمعنى فلا حاجة للبيان اضاء هذا الشّمس فاختفت منه الكواكب الدرارى كيف لا و قد جاده الفيض بفتح البارى فهو نخبة العصر و الدهر و عين القلادة في طبقة الجود لأنّه عين السخاء و زيادة فبدايته إليها

النهاية و منهاجه اوضح طرق الى الغاية و هو الخادم للسنة الشريفة و الحاوی لمحاسن الاصطلاح و النکت المنیفة فبهجته زدت بروضتها و روضته زدت بيجهتها و قال آخر هو الذى انعقد على تفرده بالحديث النبوى الاجماع و انه فى كثرة اطلاقه و تحقيقه لفونه بلغ ما لا يستطيع و دونت تصانيفه و اشتهرت و ثبت سيادته فى هذا الفن التفيس و تقررت و لم يخالف احد من العقلاه فى جلالته و وفور ثقته و دياناته بل صرحا باجمعهم بأنه هو المرجوع إليه فى التعديل و التجریح و التحسین و التصحیح بعد شیخه شیخ مشایخ الاسلام ابن حجر حامل رایه العلوم و الاثر و قال آخر لقد اجاد النقل من کلام الله و رسوله القديم و الحديث و سارت بفضله الرکبان و باللغت فى السیر الحیث و مدحه آخر بهذه الایات و هي

يا سیدا اضھى فرید زمانه و دلیل ما قد قلتہ الاجماع

عندی حدیث مسند و مسلسل یرویه بالاتفاق لا الوضاع

ما فی الزمان سواک تلقی عالما صحت بذاک إجازة و سماع

الخير فیک توالت اخباره و هو الصحيح و ليس فيه نزاع

يا من إذا ما قد اتاھ ممرض يشکو لزال الضر و الاوجاع

و رأى بعد موته على هيئة حسنة فقيل له ما فعل الله بك قال حاسبنى و غفرلى و حشرلى مع العلماء و ترجمته فى تاريخه ثلاثة و عشرون ورقة قال الشيخ جار الله بن فهد رحمه الله عقب تلك الترجمة ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنة و لقد و الله العظيم لم ارفى الحفاظ المتأخرین مثله و يعلم ذلك كل من اطلع على مؤلفاته او شهد له و هو عارف فقيه منصف فى ترجمته رحم الله جدى حيث قال فى ترجمته انه انفرد بفنه فطار اسمه فى الآفاق و كثرت مصنفاته فيه و فى غيره و طار صيته شرقا و غربا شاما و يمنا و لا اعلم الان من يعرف علوم الحديث مثله و لا اکثر تصنیفا و لا احسن و لذلك اخذها عنه علماء الآفاق من المشايخ و الطلبة و الرفاق و له اليد الطولی فى المعرفة بالعمل و اسماء الرجال و احوال الرواۃ و الجرح و التعديل و إليه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۸

يشار فى ذلك و لهذا قال بعض العلماء لم يات بعد الحافظ الذهبي احد سلك هذه المسالك غيره و لقد مات فن الحديث من بعده و اسف الناس على فقده و لم يخلف بعده مثله انتهى و ولی تدریس الحديث فى مواضع متعددة و عرض عليه قضاة مصر فلم يقبله رحمه الله تعالى و فضل الله بن روزبهان شیرازی در شرح شمائیل ترمذی گفته يقول الفقیر الى الله تعالى مؤلف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله بن أبي محمد بن روزبهان بن أبي محمد فضل الله بن محمد بن اسماعیل بن على الانصاری اصلا و تبارا الخنجی محدث الشیرازی مولد الاصبهانی دار المدنی موتا و اقاربها ان شاء الله تعالى اخبرنا بكتاب الشمائیل من مؤلفات الامام الجامع لمجتمع العلم والتقى الرافع لاعلام الحديث بين الورى الناشر فى مجالس الحديث الشذى الامام أبي عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذی رحمه الله تعالى قراءة منى عليه لبعضه و إجازة للباقي ان لم يكن سمعا الشيخ الامام الرحمة حافظ العصر مسند مصر الذى تفرد فى زمانه بعلو الاسناد و رفعه الشأن حتى اذعن لجلاله قدره اجله ائمة الدوران الشيخ الامام ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن السخاوي المصرى فى المدينة الشريفة النبوية على ساكنها افضل الصلوة و اکمل التحيۃ و ذلك فى اواخر جمادى الآخرة سنة سبع و ثمانين و ثمان مائة بدار العثمانین فى محاذة باب السلام من ابواب الحرم المکرم زاده الله تشریفنا و تعظیما و نیز در شرح شمائیل گفته الشيخ الامام ابو الخیر محمد بن عبد الرحمن بن محمد السخاوي المصرى رحلة الزمان و حافظ العصر و نسیج وحده و فرید عصره فى شأنه لازم المشايخ و صاحب الشیخ الامام أبي الفضل احمد بن على العسقلانی شهر بابن حجر رحمه الله تعالى سینین متطاولة و اثنی عشره الشيخ فى كتبه سیما فى كتاب الطبقات و كان له شان جلیل و من أراد الاطلاع على حقائق احواله فليراجع كتابنا المشهور بالحل المتبین فى إجازة الامین كان اصله من سخا و هي قصبة من اعمال بلاد مصر و المشهور من النسبة إلى السخاوي بزيادة الالف لكن ذكر السمعانی فى كتاب الانساب ان النسبة إلى السخاوي بابدال الالف واوا قال هي قریة باسفل ارض مصر و

المشهور بهذه النسبة ابو احمد زیاد بن معلی السخوی توفی بسخا انتھی و منها السخاوی القاری المشهور و كان ولاده شیخنا أبی الخیر محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المعزیة من البلاد المصرية و الشیخ نشأ بها فی الحارة البلقینیة و كان ينسب ابوه الى ملازمۃ الشیخ سراج الدين البلقینی رحمه الله و كان ولادته فی نیف و عشرين و ثمانمائه فلما نشأ الشیخ لازم المشایخ و سافر البلدان و جمع من اطراط

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۹۹

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله فی زمانه و كان له مائة و عشرون شیخا فی صحيح البخاری و له تصانیف علی اربعمائے مجلد کما ذکر لی و حصل کثير منها فی اجازتہ صاحبته بالمدینۃ الطیبۃ و لازمته درسا و افادہ و قراءۃ علیہ و سمعاء منه و قرأت علیہ جمیع الجامع الصحیح للامام أبی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری فی الروضۃ المطہرۃ النبویۃ بین القبر الشریف و المنبر الشریف علی ساکنها افضل الصلوۃ و التسلیم و قرأت علیہ غیرہ من الکتب و من الصحاح ستة و قرأت علیہ بعضًا من الشمائل و اجاز لی الباقی و كان الشیخ یرحل کل زمان الى الحجاز و یسكن بها سینین و یجاور فی الحرمين و یسمع الناس و یصنف التصانیف ثم یرجع الى مصر و ارتحل آخر عمره مع اهله الى الحجاز و استوطن الحرم الشریف مکہ المکرمة زادها الله شرفا و تعظیما و عزا و تکریما و توفی بها فی نیف و تسعمائے رفع الله درجاته و زاد فی حسناته و عبد الغفار بن ابراهیم العکی العدثانی الشافعی در عجالۃ الراکب و بغیة الطالب گفتہ محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدین ابو الخیر السخاوی الاصل القاهری الشافعی نزیل الحرمين الشریفين الحافظ الكبير العلم الشهیر خاتمة الحفاظ بلا نزع ولد بربیع سنہ ۸۳۱ بالقاهرة و حفظ عده من الکتب الی ان قال و بالجملہ فهو امام جلیل القدر و خاتم حفاظ العصر توفی سنہ ۹۰۲ بالمدینۃ الشریفۃ و محمد بن علی الشوکانی الصنعتانی در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفتہ محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عثمان بن محمد بن شمس الدین السخاوی الاصل القاهری الشافعی ولد فی ربیع الاول سنہ ۸۳۱ و حفظ کثیرا من المختصرات و قرأ علی ابن خضر و الجمال بن هشام الحنبلی و صالح البقلینی و الشرف المناوی و الشمنی و ابن الهمام و ابن حجر و لازمه و انتفع به و تخرج به فی الحديث و اقبل علی هذا الشأن بكلیته و تدریب فیه و سمع العالی و النازل و اخذ عن مشایخ عصره بمصر و نواحیها حتی بلغوا اربعمائے شیخ ثم حج و اخذ عن مشایخ مکہ و المدینۃ ثم عاد الی وطنه و ارتحل الی الاسکندریۃ و القدس و الخلیل و دمیاط و دمشق و سائر جهات الشام و مصر و برع فی هذا الشأن و فاق الاقران و حفظ من الحديث ما صار به منفردا عن اهل عصره ثم حج فی سنہ ۸۷۰ هو و اهله و اولاده و جاور و انتفع به اهل الحرمين ثم عاد الی القاهرة و املأه الحديث علی ما كان علیه اکابر مشایخه و مشایخهم و انتفع به الناس ثم حج مرات و مجاورات و خرج لجماعۃ من شیوخه احادیث و جمع کتابا فی تراجم شیوخه فی ثلاثة مجلدات سماه بغیة الراوی فيما اخذ عنه السخاوی و فهرسه برواياته فی ثلاثة مجلدات كذلك و التذکرة فی مجلدات و تخریج اربعائی النووی فی مجلد لطیف و تکملة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۰

تخریج ابن حجر للاذکار و تخریج احادیث العادلین لاپی نعیم و فتح المغیث بشرح الفیہ الحديث فی مجلد ضخم و شرح التقریب للنووی فی مجلد و بلوغ الامل فی تلخیص کتاب الدارقطنی فی العلل و شرح الشمائل الترمذی فی مجلد و القول المفید فی ایضاً شرح العمدة لابن دقيق العید کتب منه الیسیر من اوله و له ذیل علی تاریخ المغریزی فی الحوادث من سنہ خمس و اربعین و ثمان مائے الی راس القرن التاسع فی اربع مجلدات و الضوء اللامع لاهل القرآن التاسع فی اربع مجلدات و الذیل علی تاریخ ابن حجر بقضاء مصر فی مجلد و الذیل علی طبقات القراء لابن الجزری فی مجلد و الذیل علی دول الاسلام للذهبی و الوفیات لاهل القرآن الثامن و التاسع فی مجلدات سماه الشافی من الالم فی وفيات الامم و مصنف فی ترجمۃ النووی و آخر فی ترجمۃ ابن هشام و آخر فی ترجمۃ ابن الهمام و آخر فی ترجمۃ نفسه و التاریخ المحيط فی عده مجلدات و القول المبنی فی ذم ابن عربی فی مجلد و قد افرد عده مسائل بالتصنیف و قد ترجم لنفسه ترجمۃ مطولة فی مصنفه الضوء اللامع و عدد شیوخه و مقوراته و مصنفاته و ما مدحه به جماعة من

شيوخه وبالجملة فهو من الائمه الاكابر حتى قال تلميذه الشيخ جار الله فهذا فيما كتبه عقب ترجمة صاحب الترجمة نفسه في الضوء الامع ما نصه قال تلميذه جار الله بن فهذا المكى ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنة و لقد و الله العظيم لم ار في الحفاظ المتأخرین مثله و يعلم ذلك من اطلع على مؤلفاته او شاهده و هو عارف بفنه منصف في تراجمه رحم الله جدی حيث قال في ترجمته انه انفرد بفنه و طار اسمه في الآفاق و كثرت مصنفاته فيه و في غيره و كثير منها طار شرقا و غربا شاما و يمنا و لا اعلم الان من يعرف علوم الحديث مثله و لا اكثر تصنيفا ولا احسن و لذلك اخذ عنه علماء الآفاق من المشايخ و الطلبة و الرفاق و له اليد الطولی في معرفة اسماء الرجال و احوال الرواۃ و الجرح و التعديل و إليه يشار في ذلك و لقد قال بعض العلماء لم يات بعد الحافظ الذهبي مثله سلك هذا المسلك و بعده مات فن الحديث و اسف الناس على فقده و لم يخلف بعده مثله و كانت وفاته في مجاورته الأخيرة بالمدينة الشريفة في عصر يوم الاحد السادس عشر شعبان سنة ٩٠٣ انتهى ما ذكره ابن فهد ولو لم يكن لصاحب الترجمة من التصانیف الا الضوء الامع لكان اعظم دليل على امامته فانه ترجم فيه لاهل الديار الاسلامية و سرد في ترجمة كل احد محفوظاته و مقوياته و شيوخه و مصنفاته و احواله و مولده و وفاته على نمط حسن و اسلوب لطيف ينبه له من لدیه معرفة بهذا الشأن و يتعجب من احاطته بذلك وسعة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٠١

دائته في الاطلاع على احوال الناس فانه قد لا يعرف الرجل لا سيما في ديارنا اليمتیة جميع مسمواعات ابيه و ابنته او اخيه فضلا عن غير ذلك و من قرن هذا الكتاب الذي جعله صاحب الترجمة لاهل القرن التاسع بالدرر الكامنة لشيخ ابن حجر في اهل المائة الثامنة عرف فضل مصنف صاحب الترجمة على مصنف شيخه بل وجد بينهما من التفاوت ما بين الثرى و الثريّا و لعل العذر لابن حجر في تقصیره عن تلميذه في هذا انه لم يعش في المائة الثامنة الا سبع وعشرين سنة بخلاف صاحب الترجمة فانه عاش في المائة التاسعة تسعة و ستين سنة فهو شاهد لغالب اهله و ابن حجر لم يشاهد غالباً القرآن الثامن ثم ان صاحب الترجمة لم يتقييد في كتابه المذكور بمن مات في القرن التاسع بل ترجم لجميع من وجد فيه فمن عاش الى القرن العاشر و ابن حجر لم يتم ترجم في الدرر الا لمن مات في القرن الثامن و ليت ان صاحب الترجمة صان ذلك الكتاب الفائق عن الواقعية في اكابر العلماء من اقرانه و لكن ربما كان له مقصد صالح وقد غلت عليه محبة شيخه الحافظ ابن حجر فصار لا يخرج عن غالباً اقواله كما غلت على ابن القيم محبة شيخه ابن تيمية و على الهيشمي محبة شيخه العراقي انتهى فهذا السخاوي جهينهم الاجل* و ناقدهم الذي صحق و اعلى قد اثبت هذا الحديث الذي سار في الآفاق سير المثل* و قضى من طالبي الهدى كل و طرو امل* فلا يصدق عن اذعنه الا المولع بالخطاء والخطلل* و لا ينحرف عن ايقانه الـما الموجل في مهاوى العثار و الرلل* و لا يروم ابطاله الا من فسدت نحيزته للخب و الوغل* و لا يصد المدعى به من امتناع صهوة العته و الخل

وجه صد و بیست و نهم

آنکه حسين بن على الكاشفى المعروف بالواعظ البیهقی حديث مدینة العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در روپه الشهدا در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده آن حضرت از قیاس فهم افزونست و از حیز ادراک وهم بیرون و شمه از حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقلاء و خواطر زاکیه عرفاء و فضلاً لائح و پیدا و واضح و هویداست بیت

در شرح حسن او چه تصرف کند کسی مرآت آفتاب چه محتاج صیقلست
فضائل ذات ساطعه اللوامع و مفاخر صفات لامعه السواطع آن حضرت در همه اذهان و افکار کضوء النهار و نور الاسفار قرار یافته
پس ایراد و اثبات از مقوله تحصیل حاصل می نماید و الشمس تکبر عن حلی و عن حل حل ایات

قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند ز وصف صورت مধحسن ضياء معنى را
خرد گرفت عنانش کرین سخن بگذر بماهتاب چه حاجت شب تجلی را
اما بحکم ما لا يدرك کله لا يترك کله دو سه کلمه از هر جا آورده می شود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۲

از جمله شرف نسب عاليش از خبر معتبر

على مني وانا منه

معلومست و حسب ذاتيش از کلام ميمنت انجام

انت مني بمنزله هارون من موسى

محقق و مفهوم اما علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت دانش از نکته کامل

انا مدینه العلم و على بابها

مبین گشته حکیم ثنای فرماید بیت

خوانده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم علمدارش

در شرح تعرف آورده که علی بن أبي طالب را سخنانست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا

بدانجا که روزی بمنبر برآمده بود و گفت

سلونی عمما دون العرش

يعنى پرسيد از من ماوراي عرش هر چه مى پرسيد پس بدرستى که در ميان دو پهلوى من علمهای بسيارست و اين از برکت لعب

رسول خدای است صلی الله عليه وسلم در دهان من و اين آن چيزیست که زقه کرده است مرا حضرت رسول الله بخدای که جان

من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان رسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آینه من وساده وضع کنم و بر ان نشسته خبر

دهم بدانچه در ان هر دو کتابست و آن هر دو کتاب مرا تصدیق نمایند و شک نیست در ان که این علوم در مکتب ادب از ادیب

لبیب و علمک ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانچه فرمود که رسول الله صلی الله عليه وسلم هزار باب از علم در من آموخت

که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ فرید عطار رحمة الله فرماید

فرديات نبي در گوش او يك علم در داد و زان اندر دلش صد علم بکشاد

چو شهر علم دين پيغمبر آمد در ان شهر بيشك حيدر آمد

از ان آب حیات دل که جان خورد ز دست ساقی کوثر توان خورد

فهذا الكاشفي صاحب روضة الشهداء* المعروف بالفضل بين الكبراء النجداه* قد اثبت هذا الحديث الكاشف المزيح للاصداء*

فالمنتري في شأنه نازح عن الاذعان للاهتماء* و المرتاب في امره عار عن الرشد والاهتماء* و الطاعن فيه سالك سبيل العسف و

الاعتماء* و القادح فيه هائم من الغي في قاصية البيداء و محتجب نماند كه كتاب روضة الشهداء نهايت مشهور و مقبول مى باشد و

علمای اهل سنت آن را بترجم عدیده مترجم نموده اند مصطفی بن عبد الله قسطنطینی در کشف الظنون گفته روضة الشهداء فارسی

لحسین بن علی الكاشفی المعروف بالواعظ البیهقی المتوفی سنة ۹۱۰ عشر و تسعماهه و ترجمه الفضولی محمد بن سلیمان البغدادی

المتوفی سنة ۹۷۰ سبعین و تسعماهه و سماه حدیقة السعدا قال فيه اقتدیت بروضه الشهداء فی اصل التالیف و الحقیقت الفوائد من

الكتب فكان كتابا مستقلأ كما مر في الحال و ترجمه ايضا الجامی المصری المتوفی سنة و سماه سعادتتامه قال اقتفیت اثره غير انى

اوردت الآیات و الاحادیث فی خلال الحکایات و زینته بالسجع و المقطعات من شعری و قواعد ترتیبه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۳

على عشرة ابواب الاول فى ابتلاء بعض الانبياء الثاني فى ابتلاء النبي صلى الله تعالى عليه و سلم الثالث فى وفاته الرابع فى احوال فاطمة الزهراء رضى الله تعالى عنها الخامس فى احوال على ع رضى الله تعالى عنه السادس فى احوال ابنه الحسن ع السابع فى مناقب الحسين الثامن فى احوال مسلم بن عقيل التاسع فى شهادة الحسين رضى الله تعالى عنه العاشر على فصلين الاول فى وقائع اهل البيت و الثاني فى عوائب امور القاتلين انتهى و قطب الدين محمد بن علاء الدين احمد النهر والى المكى الحنفى در كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته قلت و قد ادرکنا الباب الشريف مصححا بالفضة و كان يختلس من فضته اوقات الغفلة من قل دينه و خفت يده الى ان انكشف سفل الباب الشريف عن خشب الباب و مسک مرارا من يفعل ذلك و حبسوا و بهدلوا فعرض ذلك على ابواب الشريفة السلطانية فى ايام المرحوم المقدس السلطان سليمان خان اسكنه الله تعالى فراديس الجنان فى سنة ۹۶۱ فبرز الامر الشريف السلطانى بتصرفه الباب الشريف بالفضة الى ناظر الحرم الشريف المقيم بمكة فى منصب نظارة الحرم الشريف يومئذ و هو من فضلاء كتبه مصر احمد چلبى المقاطعجي صهر المرحوم محمد بن سليمان دفتردار مصر إذ ذاك رحمه الله تعالى و كان له شعر لطيف بالتركى و ترجم بلسان التركى كتاب روضة الشهداء مولانا جامي و ضمنه من لطائف النظم و التتر ما يستحسن الطبع و من محاسن السجع ما يخف على السمع و هو كتاب مقبول متداول بين الاطفال و كان وصوله الى مكة فى افتتاح سنة ۹۵۸ الخ

وجه صد و سى ام

آنکه جلال الدين عبد الرحمن بن کمال الدين أبي بكر السيوطي در قول جلی فی فضائل علی حدیث مدینه العلم را بطرق عدیده و الفاظ سدیده روایت نموده چنانچه گفته الحدیث السادس عشر و عنه أى علی کرم الله وجهه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة الحدیث السابع عشر

عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخرجه الحاکم و تعقب الحدیث الثامن عشر عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليأته من بابه اخرجه الطبراني و باید دانست که سیوطی در اول قول جلی گفته و بعد فهذه نبذة من قطرات بحار زاخرة اوردت فيها یسیرا من المناقب الباهرة لسیدنا علی کرم الله وجهه ملقبه بالقول الجلی فی فضائل علی و ضمانتها اربعین حدیثا مختصرة متبعه بالغزو لمخرجیها و بعض غریب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۴

الفاظها و مشکل معانیها و الله اسئل ان یتحفني بالقبول و ان یرزقني بیرکه الاستمساك بحب آل الیت اشرف مامول ازین عبارت ظاهرست که سیوطی در قول جلی احادیثی وارد کرده است که نبذه از قطره از قطرات بحار زاخره و شیء یسیر از مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و سیوطی از خداوند عالم مسئللت میکند که او را بقبول ان اتحاف فرماید و ببرکت استمساك بحب اهليت اشرف مامول رزق نماید پس بحمد الله تعالى بحسب افاده سیوطی بصراحت ثابت و محقق شد که حدیث مدینه العلم از مناقب باهره جناب امیر المؤمنین علیه السلام میباشد و سیوطی بجمع آن و امثال آن از خداوند عالم مسئللت اتحاف بقبول مینماید و هذا ممّا یکسر ظهر الجاحد الخدوخ الغرور* و یسوق إلیه رغمما ینادی له بالولیل و الشبور و مخفی نماند که قول جلی از مشاهیر کتب فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نهایت مشهور و معروف نزد علمای اعلام سنیه است خود مخاطب در رساله اصول حدیث گفته احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعه واقع شده و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از آل و اصحاب را جد نوشته‌اند برای غرضی که متعلق شد با آن مثل مناقب قریش و مناقب

الانصار و مناقب العشرة المبشرة که تصنیف محب طبریست مسمی بربیاض النصرة فی مناقب العشرة و ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل الیت و الدییاج فی مناقب الازواج و کتب بسیار در مناقب خلفاء راشدین مصنف شده و بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المؤمنین علی ع است و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رض رساله دراز نوشته و نواصیب شام بجهة فرط تعصّب و عداوت او را در دمشق بین عمل شهید ساختند رحمة الله عليه و مولوی صدیق حسن خان معاصر در حطه فی ذکر الصحاح ستة بتعریف این عبارت گفته و احادیث المناقب و المثالب تسمی علم المناقب و فيها ايضاً تصانیف عدیدة متنوّعة وقد افرز بعض المحدثین مناقب بعضهم عن بعض سیما مناقب الآل و الاصحاب لغرض تعلق به کمناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرة المبشرة المسماة بالربیاض النصرة فی مناقب العشرة للمحب الطبری و ذخائر العقبی فی مناقب ذوى القربی و حلیة الکمیت فی مناقب اهل الیت و الدییاج فی مناقب الازواج و صنفت کتب کثیرة فی مناقب الخلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و للنسائی رساله طویله الذیل فی مناقبہ کرم الله وجهه و علیها نال الشهاده فی دمشق من ایدی نواصیب الشام لفرط تعصّبهم و عداوتهم معه رضی الله عنہ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۵

وجه صد و سی و یکم

آنکه سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را بالفاظ مختلفه و تخریجات متعدده آورده چنانچه گفته
انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیات الباب
ک و تعقب عن جابر ک و تعقب و الخطیب عن ابن عباس و نیز در جمع الجوامع گفته
انا مدینه العلم و علی بابها

ابو نعیم فی المعرفة عن علی انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیاًته عن بابه طب عن ابن عباس

وجه صد و سی و دوم

آنکه سیوطی در جامع صغیر من احادیث البشیر النذیر این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته
انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب عن عد طب
ک و کمال علو مرتبت و سمو منزلت و وثوق و استناد و اعتبار و اعتماد احادیث جامع صغیر از صدر ان واضح و لائحته حيث قال
السيوطى فيه هذا كتاب اودعت فيه من الكلم النبوية الوفا و من الحكم المصطفوية صنوفا اقتصرت فيه على الاحاديث الوجيزه و
لخصت فيه من معادن الاثر ابریزه و بالغت فى تحریر التخریج فتركت القشر و اخذت الباب و صنته عما تفرد به و ضاع او کذاب
ففاک بذلك الكتب المؤلفة فى هذا النوع كالفائق و الشهاب و حوى من نفائس الصناعة الحدیثیة ما لم یودع قبله فى كتاب

وجه صد و سی و سوم

آنکه سیوطی در کتاب الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة تایید تحسین این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته
(حدیث) انا مدینه العلم و علی بابها الترمذی من حدیث علی
وقال منکر و انکره البخاری ايضاً و الحاکم فی مستدرکه من حدیث ابن عباس و قال صحیح قال الذہبی بل موضوع و قال ابو زرعه
کم خلق افتضحاو فیه و قال یحیی بن معین لا اصل له و کذا قال ابو حاتم و یحیی بن سعید و قال الدارقطنی غیر ثابت و قال ابن دقیق

العید لم يثبتوه و ذكره ابن الجوزى في الموضوعات وقال الحافظ ابو سعيد العلائى الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن ان يكون موضوعا (قلت) و كذا قال شيخ الاسلام ابن حجر فى فتوى له و قد بسطت كلام العلائى و ابن حجر فى التعقيبات التى لى على الموضوعات انتهى

وجه صد و سی و چهارم

آنکه جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء تحسین این حديث شریف نموده چنانچه در فصل فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخرج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انا مدینة العلم و على بابها هذا حديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و قد بینت حالة فی التعقیبات علی الموضوعات

وجه صد و سی و پنجم

آنکه سیوطی در کتاب النکت البديعات علی الموضوعات حکم ابن الجوزی را عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۶

در باب این حديث باطل وانموده بتعقب آن در اثبات این حديث شریف سعی جمیل فرموده چنانچه گفته حدیث ت ک انا مدینة العلم و على بابها

آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخرجه الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجه الحاکم و تعقب الحافظ ابو سعيد العلائی علی ابن الجوزی فی هذا الحديث بفصل طویل سقته فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحديث حکم ابن الجوزی و غيره بوضعه و عندي فی ذلك نظر الى ان قال و الحاصل انه ينتهي بطرقه الى درجة الحسن المحتاج به و لا يكون ضعيفا فضلا عن ان يكون موضوعا و رأیت فيه فتوى قدمت للحافظ ابن حجر فكتب عليها هذا الحديث اخرجه الحاکم فی المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و انّ الحديث من قسم الحسن لا- يرتقی الى الصیحة و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدی طولا و لكن هذا هو المعتمد هذا لفظه بحروفه

وجه صد و سی و ششم

آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه بهر تانیب و تعییر جاحد عزیر زیاده تر طریق انهماک سپرده بنقل کلمات علمای اعلام و تسطیر افادات منقدین عظام ادله مبرمه و شواهد محکمه ثبوت و تتحقق این حدیث بمعرض بیان آورده چنانچه بعد نقل حاصل قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخرجه الترمذی و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم فی المستدرک ثنا ابو العباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن عبد الرحیم الھروی ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح به قال و ثنا محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسین بن فهم ثنا محمد بن یحیی بن الصریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معاویہ به قال الحسین بن فهم و حدثناه ابو الصلت الھروی عن أبي معاویۃ قال الحاکم الحسین بن فهم ثقة مامون حافظ و ابو الصلت ثقة مامون و هذا حدیث صحيح الاسناد سمعت ابا العباس يقول سمعت العباس بن محمد الدوری يقول سالت ابن معین عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویۃ انا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٠٧

مدینۃ العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقہ قال و سمعت احمد بن سهل امام اهل عصره بیخاری يقول سمعت صالح بن محمد بن حبیب الحافظ يقول و سئل عن أبي الصلت فقال دخل یحیی بن معین و نحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق قلت انه یروی

حدیث انا مدینۃ العلم

فقال قد رواه ذاک الفیدی كما رواه ابو الصلت انتهى ما في المستدرک و في تاريخ الخطيب قال الحسن بن علی بن مالک سالت یحیی بن معین عن أبي الصلت الھروی فقال ثقہ صدوق الا انه یتشیع و قال ابراهیم بن عبد الله بن الجنید سالت یحیی بن معین عن أبي الصلت فقال قد سمع و ما اعرفه بالکذب قلت فحدثی الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط و ما بلغنى الا عنه و قال عبد الخالق بن منصور سالت یحیی بن معین عن أبي الصلت فقال ما اعرفه قلت انه یروی

حدیث انا مدینۃ العلم

فقال ما هذا الحديث بشیء قال الخطیب احسب عبد الخالق سأله یحیی عن حال أبي الصلت قدیما و لم يكن یحیی إذ ذاک یعرفه ثم عرفه بعد فاجاب ابراهیم بن عبد الله بن الجنید عن حاله قال الخطیب فاما حدیث الاعمش فان ابا الصلت كان یرویه عن أبي معاویة عنه فانکرہ احمد بن حنبل و یحیی بن معین من حدیث أبي معاویة ثم بحث یحیی عنه فوجد غير أبي الصلت قد رواه عن أبي معاویة قال القسم بن عبد الرحمن الانباری سالت یحیی عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطیب أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویة و ليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه قال عباس الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن أبي معاویة عن الاعمش انا مدینۃ العلم و على بابها

فقال ما تریدون و من هذا المسكین أليس قد حدث به جعفر الفیدی عن أبي معاویة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٠٨

وقال احمد بن محمد بن القسم بن محرز سالت یحیی بن معین بن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی فقال ليس من يکذب فقیل له

فی حدیث أبي معاویة انا مدینۃ العلم

فقال هو من حدیث أبي معاویة اخربنی ابن نمیر قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یکرم المشایخ و فکانوا یحدثونه بها و قال عبد المؤمن بن خلف النسفي سالت ابا على صالح بن محمد عن أبي الصلت الھروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فيه و رایته سئل عن الحديث الّذی روی عن أبي معاویة انا مدینۃ العلم و على بابها

فقال رواه ايضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر انتهى ما في تاريخ الخطیب وقال الحافظ صالح الدين العلائی و من خطه نقلت في اجویته عن الاحادیث الّتی تعقبها السراج القزوینی على مصابیح البغوی و ادعی انها موضوعة

حدیث انا مدینۃ العلم و على بابها

قد ذکرہ ابو الفرج في الموضوعات من طرق عده و جزم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعة منهم الذهبی في المیزان و غيره و المشهور به روایة أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تکلموا فيه کثیرا قال النسائی أليس بثقة و قال الدارقطنی و ابن عدی متهم زاد الدارقطنی رافضی و قال ابو حاتم لم يكن عندي بصدق و ضرب ابو زرعة على حدیثه و مع ذلك فقد قال الحاکم ثنا عباس ثنا الاصم ثنا عباس يعني الدوری قال سالت یحیی بن معین عن أبي الصلت فقال ثقہ فقلت أليس

قد حدث عن أبي معاویة حديث أنا مدینة العلم

فقال حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقہ عن أبي معاویة و كذلك روی صالح جزرہ عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طریق محمد بن یحیی بن الصرسیس و هو ثقہ حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویة قال العلائی فقد برئ ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاویة ثقہ مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا و أی استحاله فى ان يقول النبی صلی الله عليه و سلم مثل هذا فى حق على رضی الله عنه و لم يات کل من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحيحه عن ابن معین و مع ذلك فله شاهد

رواہ الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر بن الرومی عن شریک بن عبد الله عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن أبي عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحکمة و علی بابها و رواہ ابو مسلم الکجی و غيره عن محمد بن عمران الرومی

و هو ممّن روی عنه البخاری فی غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال ابو زرعة فيه لین و قال الترمذی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۰۹

بعد اخراج الحديث هذا حديث غريب وقد روی بعضهم هذا عن شریک و لم یذكر فيه الصنابحی و لا یعرف هذا عن احد من الثقات غیر شریک قال العلائی فقد برئ محمد بن الرومی من التفرد به و شریک هو بن عبد الله النخعی القاضی احتاج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین و قال العجلی ثقہ حسن الحديث وقال عیسیی بن یونس ما رأیت احد قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یكون تفرد حسنا فكيف إذا انضم الى حديث أبي معاویة و لا یرد عليه روایة من اسقط منه الصنابحی لأن سوید بن غفلة تابعی محضرم ادرک الخلفاء الاربعة و سمع منهم فذكر الصنابحی فيه من المزید فی متصل الاسانید و لم یات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادرۃ فی حديث شریک سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر انتہی کلام الحافظ صلاح الدين العلائی و سئل شیخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث فی فیما فقال هذا الحديث اخرجه الحاکم فی المستدرک و قال انه صحيح و خالقه ابو الفرج بن الجوزی فذكره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و إن الحديث من قسم الحسن لا یرتقی الى الصحة و لا ینحط الى الكذب و بيان ذلك یستدعی طولا و لكن هذا هو المعتمد فی ذلك انتہی و من خطه نقلت و ذکر فی اجوبته عن الاحادیث الّتی انتقدھا السراج القزوینی علی المصایب نحو ذلك و زادان الحاکم روی له شاهدا من حديث جابر قال حدثی ابو بکر محمد بن علی الفقیه الشاشی القفال حدثی النعمان بن هارون البلدی ثنا احمد بن بیزید الحرانی ثنا عبد الرزاق ثنا سفین الشوری عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن عثمان التیمی عن جابر مرفوعا به و قال فی لسان المیزان عقب ایراد الذہبی روایة جعفر بن محمد عن أبي معاویة و قوله هذا موضوع ما نصه و هذا الحديث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یكون للحديث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع انتہی

وجه صد و سی و هفتم

آنکه سیوطی در قوت المنقدی علی جامع الترمذی در اثبات این حديث شریف و ارغام انف جاحد عنیف سعی جمیل فرموده بنقل افادات اعلام منقدین مذهب خویش در تشیید و تسدید ان افروزده چنانچه گفتہ

حدثنا اسماعیل بن موسی حدثنا محمد بن عمر الرومی حدثنا شریک عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها هذا حديث غريب منکر و روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذکروا فيه عن الصنابحی و لا یعرف هذا عن احد من الثقات غير شریک و فی الباب عن ابن عباس هذا احد الاحادیث الّتی انتقدھا الحافظ سراج الدین

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۰

القزويني على المصابيح و زعم انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدين العلائي في اجوبته هذا الحديث ذكره ابو الفرج بن الجوزي في الموضوعات من طرق عده و حكم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي في الميزان و غيره و المشهور به روایه أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن أبي معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال التسائي ليس بثقة و قال الدارقطني و ابن عدى متهم زاد الدارقطني رافضي و قال ابو حاتم لم يكن عندي بصدق و صوب ابو زرعة على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعني الدوري قال سالت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس

قد حدث عن أبي معاوية حديث أنا مدينة العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى و هو ثقة عن أبي معاوية و كذلك روى صالح جزءا ايضا عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية و قال ابو الصلت احمد بن محمد بن محزز سالت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ليس من يكذب فقيل له في حديث أبي معاوية أنا مدينة العلم

فقال هو من حديث أبي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قد يلما ثم كف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ قلت فقد برأ ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاوية ثقة مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم و قد تفرد به عن الأعمش فكان ماذا و أى استحاللة في ان يقول النبي صلى الله عليه وسلم مثل هذا في حق على و لم يات كل من تكلم في هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين و مع ذلك فله شاهد رواه الترمذى من حديث على و رواه ابو مسلم الكجبي و غيره عن محمد بن عمر الرومى و هو من روى عنه البخارى في غير الصحيح و قد وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال ابو زرعة فيه لين و قال الترمذى روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكرها في الصنابحى و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك فقد برأ محمد بن الرومى من التفرد و شريك هو ابن عبد الله النخعى القاضى احتاج به مسلم و علق له البخارى و وثقه يحيى بن معين و قال العجلى ثقة حسن الحديث و قال عيسى بن يونس ما رأيت احدا قط اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون تفرد حستا فكيف إذا انضم الى حديث أبي معاوية المتقدم ولا يرد عليه روایة من اسقط منه الصنابحى لأن سويد بن غفلة تابعى محضرم ادرك الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكر الصنابحى فيه من المزيد فى متصل الاسانيد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۱

ولم يات ابو الفرج و لا غيره بعلة قادحة في حديث شريك سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر انتهى كلام العلائي و قال الحافظ ابن حجر في اجوبته حديث ابن عباس اخرجه ابن عبد البر في كتاب الصحابة المسمى بالاستيعاب و لفظه أنا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت من بابه و صححه الحاكم و اخرجه الطبراني من حديث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصحيحى الا عبد السلام الهروى فإنه ضعيف قاله في جوابه فتيا رفعت إليه في هذا الحديث

وجه صد و سى و هشتم

آنکه نیز سیوطی در جمع الجوامع تصحیح این حديث شریف از اعاظم اسلاف خود نقل کرده طریق اتقان و ترسیم آن سپرده و خود نیز جزم بصحت آن نموده جزم حبای شاھین و جزم ایدی طاعین بعمل آورده چنانچه گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا ثنا اسماعیل بن موسی السری انا محمد بن عمر الرومی عن شريك عن سلمه بن کهیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها

حل قال الترمذى هذا حديث غريب و فى نسخة منكر و روی بعضهم هذا الحديث عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحي و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فى الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح وقد يجب ان يكون على مذهب الآخرين سقىما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن على عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجۃ و قد وافق علينا في رواية هذا الخبر عن النبي صلی الله عليه و سلم غيره حدثني محمد بن اسماعيل الفزارى ثنا عبد السلام بن صالح الهروى ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد المدینة فليأتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازى و ليس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشيخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد اورد ابن الجوزى في الموضوعات حديث على و ابن عباس و اخرج ك و حديث ابن عباس و قال صحيح الاسناد و روی خط في تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و قال عد في حديث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدين العلائى قد قال ببطلانه ايضاً الذهبي في الميزان و غيره و لم يأتوا في ذلك بعلة قادحة سوى دعوى الوضع دفعاً بالصدر و قال الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع و قال في فتوی له هذا الحديث اخرجه ك في المستدرک و قال انه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣١٢

صحيح و خالقه ابن الجوزى فذكره في الموضوعات وقال انه كذب و الصواب خلاف قوليهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتفع إلى الصحة و لا ينحط إلى الكذب و بيان ذلك يستدعي طولا و لكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى و قد كنت اجيء بهذا الجواب دهرا الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث على في تهذيب الاثار مع تصحيح ك لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمت بارتقاء الحديث عن مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة و الله اعلم

وجه صد و سی و نهم

آنکه سیوطی تصنیفی خاص در جمع طرق این حديث شریف نموده کمال تبحر و تمہر و طول باع و وسعت اطلاع خویش بر مهرب این شان واضح و ظاهر فرموده چنانچه در رساله فهرس مصنفات سیوطی زیر عنوان فن الحديث و تعلیقاته مذکورست الكشف عن مجاوزة هذه الامة بعد الالف ثلجم الفواد في احاديث لبس السواد طرح السقط و نظم اللقط جزء یسمی شعلة نار الشمیط الفانید فی خلاوة الاسانید الدرة الناجية فی الاسئلة الناجية ما رواه الاساطین فی يوم المجيء الى السلاطین الاولج فی خبر عوج شرف الاضافه فی منصب الخلافة الرسالله السلطانية اعدب المناهل فی

حديث من قال انا عالم فهو جاهل

احسن التسلیک فی حکم التشییک منادمه الشموع فی ضوء الشموع جزء فی الخصیان الارج فی الفرج ضوء البدر فی احیاء لیلہ عرفة و العیدین و نصف شعبان و لیلہ القدر حسن السمت فی الصمت طوق الحمامۃ التطریف فی التصحیف نور الشقیق فی العقیق جزء

فی طرق حديث انا مدینة العلم و على بابها

جزء فی طریق

حدیث طلب العلم فریضه علی کل مسلم

الازدهار فيما عقده الشعرا من الاثار خادم النعل الشريف جزء فی الغالیه جزء فی طرق

حدیث من حفظ علی امته اربعین حدیثا

جزء فی طرق

حدیث اطلبوالخیر عند حسان الوجوه

اربعون حدیثاً فی الطیلسان احیاء المیت بفضائل اهل البیت انتھی ما اردنا نقله فهذا السیوطی حافظهم الجہذ النقاد* و بارعهم الفرد فی الجمع و الانقاد* قد بذل مجھوده بالانقاد* و انفد سعیه بالجہذ و الاجتھاد* فی اثبات هذا الحديث المشاد* الہادی بنوره الوقاد فی اسفاره التی سارت بها الرکبان فی البلاد* و تصانیفه التی لا زالت شهرتها تنموا و تزداد* فیا لله و لمعشر الحجاد* المنبرین بالتخاصل و اللداد* المؤثرين و تیرؤ ذوى التھاتر و العناد* و الآخذين اخذ اهل الخل و الفساد* کیف یعمون عن الحق و قد وضحت اعلام الرشاد* و یعمھون فی الباطل و قد ظهرت آیات السیداد* و یرومون غوارب البغى للافتعاد* و یصمدون کواذب الغی بالاشتداد* و یترکون

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۳

لقم الصواب المستجاد* و یهجرون نھج الصدق و هو خیر الجواد* لقد صدق رب العباد وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ*

و مخفی نماند که جلال الدین سیوطی از اکابر محدثین و اعظم مجتهدین و سباق ماهرین و حذاق کاملین و حفاظ مشاهیر و ثقات نخاریر قومست و غوالی محسن و عوالی مناقب و نفائس م Hammond و جلالی مدائح او بر متبع کلمات این حضرات ظاهر و باهر شیخ عبد الوهاب بن احمد شعرانی در لواقع الانوار فی طبقات السادة الاخیار که سه نسخه آن بخط عرب که یکی از آن محشیست بخط میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی بعنایت جلیله پروردگار پیش این خاکسار حاضرست گفتہ و منہم شیخنا و قد وتنا الى الله تعالی الشیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله تعالی و قد کان رضی الله تعالی عنہ یقول قد اشاع الناس عَنِی انى ادعيت الاجتھاد المطلق کاحد الائمه الاربعة و ذلك باطل عنی انما مرادی بذلک المجتهد المنتسب فان الاجتھاد على نوعین احدهما المجتهد المطلق المستقل و هذا النوع قد فقد من القرن الرابع و لم یتصور وجوده الان و لم یدعه احد بعد الامام الشافعی الا ابن جریر خاصه النوع الثاني المجتهد المطلق المنتسب و هذا هو المستمر الى ان تقوم الساعة و فی اصحاب الشافعی من هذا النوع کثیر کالمزنی و ابن شریح و القفال و ابن خزیمہ و ابن الصباغ و امام الحرمنی و ابن عبد السلام و تلمیذه ابن دقیق العید و الشیخ تقی الدین السبکی و ولده عبد الوهاب فانه کتب مرءة لنائب الشام انا مجتهد الدنيا على الاطلاق لا یقدر احد یرد علی هذه الكلمة فکل هولاء مجتهدون منتسبون و كذلك القول فی اصحاب مالک کابن وهب و اضرابه بلغوا الاجتھاد المطلق قال الشیخ جلال الدین و مع ذلك فلم یخرج هولاء عن تبعیتهم لاماهم فمن انکر الاجتھاد مطلقاً فهو جاھل انتھی فنزل يا اخی هذا علی ما ینقله عنہ فی شان الاجتھاد مرتبا و قد کان الشیخ جلال الدین رحمه الله علی قدم السلف الصالح من العلماء العاملین و الاکابر من العارفین و کان رضی الله عنہ له مکاشفات غریبہ و خوارق و علوم جمیة و مصنفات جیدہ کثیره الفوائد ارسل لی ورقہ مع والدی باجازته لی بجمعیت مرویاته و مؤلفاته ثم لما جئت الى مصر قبیل موته اجتمعت به مرءة واحدة فقرأت علیه بعض احادیث من الكتب الستة و شيئاً من المنهاج فی الفقه تبرکا ثم بعد شهر سمعت ناعیه ینعی موته فحضرت الصیلموہ علیہ و الشیخ احمد الباریقی بالروضۃ عقیب صلاۃ الجمعة و فی سیل المؤمنین عند الجامع الجدید بمصر العتیق رضی الله عنہ و قد ذکر الشیخ عبد القادر الشاذلی بعض مناقبه فی جزء و ها انا ملخص لك عیونه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۴

فاقول و بالله التوفیق کان الشیخ جلال الدین رحمه الله تعالی مجبولاً علی الخصال الحمیدة الجميلة من صفاء الباطن و سلامه السریرة و حسن الاعتقاد زاهداً ورعاً مجتھداً فی العلم و العمل و لا یتردد الى احد من الامراء و الملوك و غيرهم مدة حیاته رضی الله تعالی عنه و کان رضی الله عنہ یظہر کل ما انعم الله علیه من العلوم و الاخلاق و لا یکتم منها شيئاً الا ما امر بكتمه عملاً بقوله تعالی وَ أَمَّا بِنْعَمَةِ رَبِّكَ فَحَدَّثْ

و كان من لا یعرف قصده يقول فلاں عنده دعوی عظیمة و سیاتی ما یشهد له اوائل خاتمة هذا الكتاب ان شاء الله تعالی و کان رضی

الله عنه يفتى بتحريم الاشتغال بعلم المنطق و كتبه جماعة قال و هذه الواقعه من اول وقائعى التي قام على الناس فيها و كان يقول ينبغي للمدرس ان يقرأ سورة تباركَ الَّذِي يَبْدِئُ الْمُلْكَ و الاخلاص و المعاوذتين و الفاتحة كلما يريد ان يقرأ و ينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الدين صالح البلقيني رحمه الله و كان رضى الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن ستمائة نفس و قد نظمتهم في ارجوزه قال و هم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب الفخر ابن النجاشي و الشرف الدمياطي و وزيرة و الحجار و سليمان بن حمزة و أبي نصر بن الشيرازى و نحوهم الثانية من يروى عن السراج البلقيني و الحافظ أبي الفضل العراقي و نحوهما و هي دون التي قبلها في العلو الثالثة من يروى عن الشرف بن كويك و الجمال الجبلى و نحوهما و هي دون الثانية الرابعة من يروى عن أبي زرعة العراقي و ابن الجزرى و نحوهما و هي دون التي قبلها في العلو و هذه لتكثير العدة و لتكثير المعجم ولم ار و عندهما شيئاً لا في الاملاء و لا في التخريج و لا في التاليف و صنف رحمه الله في مكة لما حج وجاور كراسه على نمط عنوان الشرف في يوم واحد تحتوى على نحو و معانى و بديع و عروض و تاريخ و كان رضى الله عنه يقول لما حجت شربت ماء زمزم على نية ان اكون في الفقه كالسراج البلقيني وفي الحفظ للحديث كالحافظ ابن حجر و كان رضى الله عنه يقول انقطع املاء الحديث بالديار المصرية بعد الحافظ ابن حجر عشرين سنة فابتدا في املاء الحديث في مستهل سنة اثنين و سبعين و ثمانمائة في جامع ابن طولون قال و اول من املأ الحديث فيه الريبع بن سليمان صاحب الامام الشافعى قال و انما اخترت املاء يوم الجمعة بعد الصلاوة اتباعاً للحافظ المتقدمين كالخطيب البغدادي و ابن السمعانى و ابن عساكر خلاف ما عليه العراقي و ولده و ابن حجر فانهم كانوا يملون يوم الثلاثاء قال و كانت بداية افتاي سنة احدى و سبعين و ثمانمائة و خالفنى اهل عصرى في خمسين مسئلة فالقت في كل مسئلة مؤلفاً بينت فيه وجه الحق قال و لما بلغت رتبة الترجيح لم اخرج في الافتاء

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۵

عن ترجيح النووي و ان كان الراوح عندي خلافه و لما بلغت الى رتبة الاجتهد المطلق لم اخرج في الافتاء عن مذهب الامام الشافعى رضى الله عنه كما كان القفال يفتى بعد بلوغه درجة الاجتهد فكان يفتى بمذهب الامام الشافعى لا باختياره و يقول السائل انما سألنى عن مذهب الامام الشافعى لا ما عندي انا من العلم مع انى لم اختر شيئاً خارجاً عن المذهب الا يسيراً جداً و بقيئه ما اخترته هو من المذهب اما قول آخر للشافعى قديم او جديداً او وجد في المذهب لبعض اصحابه و كل ذلك راجع إلى المذهب و ليس بخارج عنه و كتب الشيخ رضى الله عنه اربعمائة و ستون مؤلفاً مذكورة في كتاب فهرست كتبه من عشر مجلدات إلى ما دونها و انتشرت مؤلفاته في البلاد الحجازية و الشامية و الحلبية و بصرى و الروم و بلاد التكرور و المغرب و الهند و اليمن و غيرها و كان رضى الله عنه يقول و مما انعم الله على به هؤلاء الجماعة الذين انتصروا لعداوتى و آذونى و ذلك ليكون لى اسوة بالأنبياء و المرسلين و قد كان ابو الحسن الشاذلي يقول لما كان السابق في علم الله عز وجل ما سيقال في انبائه و اصفيائه من الزور و البهتان قضى على قوم بالشقاء فنسبوا له زوجة و ولدا و نسبوا الانبياء إلى السحر و الجنون حتى إذا ضاق ذرع الولي من كلام قيل فيه نادته هواتف الحق اما ترضى ان تكون لك اسوة بي و بانيائي فيما نسب إليهم و التي من البهتان فهناك يسكن قلب الولي فالحمد لله رب العالمين و كان رضى الله عنه يقول قد رزقني الله تعالى التبحر في سبعة علوم التفسير - و الحديث - و الفقه - و النحو - و المعانى - و البيان - و البديع - على طريقه العرب و البلغاء لا على طريقة المتأخرین من العجم و اهل الفلسفه قال و دون هذه السبعة في المعرفة اصول الفقه و الجدل و التصريف و الفرائض و الانشاء و الترسيل و القراءات و الطب و الحساب و كان رضى الله عنه يقول قد بلغت مقام الكمال في جميع الات الاجتهد المطلق المنتسب و صرحت بذلك تحديداً بنعمة الله تعالى لا فخراً بالدنيا و أيّ قدر للدنيا حتى يطلب تحصيلها بالفخر و قد ازف الرحيل و بدا الشيب و ذهب العمر و لو اردت ان اكتب في كل مسألة مصنفاً يحتوى على ادلتها و تفاصيلها و فروعها لفعلت ذلك بفضل الله تعالى لا بحولي ولا قوتي و كان يقول قد استذكر جماعة بلوغى مرتبة الاجتهد المطلق في الفقه و الحديث و العريضة لظنهم انفرادى بذلك بعد الائمه المجتهدین و غاب عنهم انها كانت مجتمعة في الشيخ تقى الدين السبكى رحمه الله تعالى و قبله

جماعۃ اتصفوا بالاجتہاد المطلق لکن فی الفقه فقط و اما الجامعون لفتن هذه الثالثة علوم قفلیل

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۶

ولم تجتمع في احد بعد السبکی غيری قال و لا تظن ان من لازم المجتهد المطلق ان يكون مجتهدا في الحديث مجتهدا في العربية لأنهم قد نصوا على انه لا يشترط في الاجتہاد المطلق التبحر في العربية بل كان يكتفى فيها بالتوسط و نصوا في الحديث على ما يؤدى إلى مثل ذلك و الاجتہاد في الحديث هو المرتبة التي إذا بلغها الانسان سمي في عرف المحدثين بالحافظ وقد وصف بالاجتہاد المطلق من لم يوصف بالحافظ كالشيخ أبي اسحاق الشیرازی و أبي نصر بن الصباغ و امام الحرمين و الغزالی و قد روى هؤلاء في مؤلفاتهم احادیث احتجوا بها و هي منكرة نبه عليها ابن الصلاح و غيره كالنحوی فعلم ان خفاء بعض الاحادیث لا يقدح في مقام الاجتہاد إذ ليس من شرط المجتهد ان يحيط علما بكل حديث في الدنيا وقد علق الامام الشافعی رضی اللہ عنہ الاخذ بعده باحادیث خفیت عليه على صحتها بعده وقد صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لاکابر الصحابة ک عمر بن الخطاب فكان يقضى بما شاء ما يخالف الحديث حتى يحدثونه بها فيرجع عن اقضيته قال وقد بلغ الشيخ ابو محمد الجوینی رتبة الاجتہاد المطلق و الف کتابه المحيط و الترم في الوقوف مع الحديث و عدم التقاد بالمدحہب فوق للامام البیهقی رضی اللہ عنہ منه ثلاثة اجزاء في حیاة المصنف فتعقب فيها اوہاما حدیثیہ و ارسل بذلك الى الجوینی من جملتها الشيخ اهل ان يجتهد و يتبحر و لكن يحتاج الى ثبوت الحديث الذي احتاج به فانه غير ثابت فانظر کیف سلم له مرتبة الاجتہاد مع خفاء تلك الاحادیث عليه قال وقد كان السراج البلقینی مجتهدا مطلقا و كان من حفاظ الحديث ايضا و وصفه تلمیذه الحافظ ابن حجر بالحفظ و ذکرہ في طبقات الحفاظ و لكن لم يكن في الرتبة العلیاء من التجربی و التعديل بل كان معاصره الحافظ ابو الفضل العراقي احفظ منه و اجل في الفن الحدیثی و النقد بكثیر و كانت عربیة البلقینی وسطی و اما بقیہ من جاء من المجتهدين بعد السبکی الى الان فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقینی في الحديث و اما قبل السبکی فاجتمع الاجتہاد في الاحکام و الحديث لخلق کثیر منهم ابن تیمیة و ابن دقیق العید و النحوی و قبله ابو شامة و قبله ابن الصلاح و اما قبله من المتقدمین فکثیر جدا و اما الاجتہاد في العربية فلم يجيء بعد ابن هشام من يصلح لان يوصف به غيری الا ما بلغنى عن المعمار و قبله ابن هشام و خلائق کابی حیان و الامدی و ابن الصاغ و ابن مالک قال و غالب الناس الان لا يعرفون الاجتہاد في الحديث و العربية و انما يعرفون الاجتہاد في الشریعہ فقط و قد قال

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۷

الامام الرازی في المحصول ما نصه المعتبر في الاجماع في كل فن من كان من اهل الاجتہاد في ذلك و ان لم يكونوا من اهل الاجتہاد في غيره انتھی و الف شیخ کتبی في بيان شروط الاجتہاد المطلق منها ارشاد المھتدین الى نصرة المجتهدين و منها تيسیر الاجتہاد و بيان ماله من الاستمداد و منها الرد على من اخلد الى الارض و جھل ان الاجتہاد في كل عصر فرض و اطال في ذلك ثم قال ما العبرة في مسائل الكلام بالمجتهد في الكلام و في مسائل الفقه بالمتمكن من الاجتہاد في الفرائض دون المناسک يعتبر وفاقة و خلافه تكلموا في الفقه و لا- باهل الفقه إذا تكلموا في علم الكلام بل من تمکن في الاجتہاد في الفرائض دون المناسک يعتبر وفاقة و خلافه في الفرائض دون المناسک قال ابو الحسن البصري لا يجوز التقليد في اصول الفقه كما لا يجوز الاجتہاد في اصول الدين و لا يكون كل مجتهد فيه مصیبا بل المصیب فيه واحد بخلاف الفقه في الامرين قال و المخطى في اصول الفقه غير معدور بخلاف الفقه فإنه معدور غير معلوم فهذه ثلاث قواعد خالفة فيها الفقه لأن اصول الفقه ملحق باصول الدين و مطالبہ قطعیۃ انتھی فانظر يا اخی الى کلام الامام و أبي الحسن کیف اطلاع الاجتہاد و المجتهد في اصول الفقه و سائر الفنون ثم قال و يشكل على هذه الاجتہادات الثلاث فاما الاجتہاد في العربية فهو ان محيط بنصوص ائمۃ الفن من سیبویہ الى زمانه هذا و يحفظ غالباً شعر العرب الذين يحتاج باشعارهم في العربية و لا- يضر خفاء بعض ذلك عليه و ليس المراد حفظها عن ظهر قلب و انما المراد ان يكون له اطلاع على دواوینهم بحيث يعرف محل الاستدلال بذلك من الكتب لا- غير و يكون مع ذلك محيطا بقواعد النحواء التي بناوا تصرفاتهم عليها غير القواعد

المذکورة في واصحات الكتب فان تلك الاصول لهذه القواعد و هذا لا يعرفه الان الا متبحر في الفن قال وقد الفت في هذه القواعد كتابا يجمع اصول النحو على مصطلح قواعد الفقه و اما الاجتهاد في الحديث فقال المنذرى اقل مراتب الحافظ ان يكون الرجال الذين يعرفهم و يعرف تراجمهم و بلدانهم و احوالهم اكثر من الذين لا يعرفهم ليكون الحكم الغالب و اماما يحكى عن المتقدمين من قولهم كما لا- نعرف صاحب حديث من لم يكتب عشرين الف حديث فهو بحسب زمانهم و كان الحافظ ابن حجر يقول الشروط التي إذا اجتمعت في الانسان سمي حافظا هي الشهرة بالطلب و الاخذ من افواه الرجال و المعرفة بالجرح و التعديل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۸

طبقات الرواء و مراتبهم و تميز الصحيح من السقيم حتى يكون ما يستحضره من ذلك اكثرا مما لا يستحضره مع استحضاره الكثير من المتون فهذه الشروط من جمعها فهو حافظ و كان الحافظ ابن حجر يحفظ ما يزيد على مائة الف حديث و كان الشيخ عثمان الديمى يحفظ عشرين الف حديث قال و اما انا فاحفظ مائى الف حديث و لو وجدت اكثرا لحفظه و لعله لا يوجد على وجه الارض الان اكثرا من ذلك و اما الاجتهاد في الفقه فقد ألفنا فيه كتابا و له رضى الله عنه سبع سؤالات اوردها على علماء العصر ولم يجيروا عليها و هي ما يقول علماء العصر المدعون للعلم و الفقه في هذه الاسئلة الف باء تاء الى آخرها ما هذه الاسماء و ما مسماتها و هل هي اسماء اجناس او اسماء اعلام فان كان الاول فمن اي الاجناس هي و ان كان الثاني فهل هي شخصية او جنسية فان كان الاول فهل هي منقوله أم مرتجلة فان كان الاول فمم نقلت امن حروف أم افعال أم اسماء اعيان أم مصادر أم صفات و إن كانت جنسية فهل هي من اعلام الأعيان أم من المعانى السؤال الثاني من وضع هذه الحروف و في أي زمن وضعت و ما مستند واضعها هل هو العقل او النقل السؤال الثالث هل هذه الحروف مختصة باللغة العربية أم هي عامة في جميع اللغات السؤال الرابع هل الالف و الهمزة متادفان فان أم لا- و على الثاني فما الفرق و ايهما الاصل السؤال الخامس لم اجمع علماء اللغة و الفقه و غيرهم من المتكلمين على المفردات على الابتداء بحرف الهمزة و هذا منهم اتفاقى او لحكمة السؤال السادس كلمات ابجد هوز الى آخرها هل هي مهملة او مستعملة و ما عنى بها و ما اصلها و كيف نقلت الى المراد بها و ما ضبط الفاظها السؤال السابع ما حكمها في الابتداء و الوقف و المنع و الصرف و التذكرة و الثانية و الاعراب و البناء و التلفظ و الرسم و عند التسمية بها و ما حكمها شرعا عند نقشها على ثوب او بساط او حائط او سقف و هل لها من الحرمة ما للحرروف المجتمعية افمن اجاب عن هذه الاسئلة فهو من الرجال و الا فلا مزية له عن الاطفال و من عجز عن معنى الف باء تاء الى آخرها فلا ينبغي له ان يقرر ابحاثا انتهى ما نقلته من خطه رحمة الله و كان الشيخ عز الدين الداؤد يقول عنيت الشيخ وقد كتب في يوم واحد ثلاثة كراسيس تاليفا و تحريرا و كان مع ذلك يملى الحديث و يجيب عن المعارض منه باجوبة حسنة من غير تكلف و كان يقول ما اجبت قط عن مسألة الا و اعددت لها جوابا بين يدي الله عز وجل ان سئلت عنه و كان إذا عارضه احد في اجوبة يردها باجوبة غيره حتى يبهر العقول و غسل قبل موته عده كتب لا يعلم اهل عصره لها نظير و سرق بعض

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۱۹

المعاصرين له كتابا و نسبة لنفسه و لم يكن عند الشيخ غيره فالكتاب في ذلك سماه البارق في قطع السارق ثم قال و لعمري ان المؤلف ائما يطلب اجره من الله تعالى في تاليفه فكيف يطلب اجر ما لم ي عمله و كان رضى الله عنه اعلم اهل زمانه بالفقه و الحديث و ف nomine حافظا متقدما يعرف غريب الفاظه و استنباط الاحكام و قد بيض ابن حجر لعدة احاديث لا يعرف من خرجها ولا بين مراتبها فخرجها الشيخ و بين مراتبها من حسن و ضعيف و غير ذلك و اخبرنى الشيخ سليمان الصوفى الخضيرى قال ارسلشيخ الاسلام الاوجاوى معى عده احاديث بيض لها الحفاظ و لم يعرفوا مراتبها الى الشيخ جلال الدين و قلبت رواتها فردها الشيخ الى من لهم روایة عنه و بين مراتبها فذهب شيخ الاسلام إليه و قبل يده و قال و الله ما كنت اظن انك تعرف شيئا من ذلك فاجعلنى فى حل فطال ما تغدىت و تعشيت بلحائك و دمك و اخبرنى الشيخ سليمان ايضا قال بينما انا فى الخضيرى على باب الامام الشافعى رضى الله عنه إذ رأيت جماعة عليهم بياض و على روسهم غمامه من نور يقصدونى و من ناحية الجبل فلما قربوا منى فاذا هم النبي صلى الله عليه و

سلم و اصحابه فقبلت يده فقال النبي صلی اللہ علیہ وسلم امض معنا الى الروضة فذهب مع النبي صلی اللہ علیہ وسلم الى بيت الشیخ جلال الدین فخرج الى النبي صلی اللہ علیہ وسلم و قبل يده و سلم على اصحابه ثم دخله الدار و جلس بين يديه فصار الشیخ جلال الدین یسئل النبي صلی اللہ علیہ وسلم عن بعض الاحادیث و هو يقول هات يا شیخ السنۃ انتهى و ذکر الشیخ عبد القادر الشاذلی رضی اللہ عنہ عن الشیخ انه رأى هذه الرؤیا بعینها و قال له النبی صلی اللہ علیہ وسلم هات يا شیخ الحدیث كما سیاتی و كان رضی اللہ عنہ کثیرا ما یجب السائل علی البدیھہ ثم يقول الذهن خوان افتح الكتاب الفلانی وعد من الصفحة الفلانیہ کذا و کذا سطرا تجد المسئلۃ انشاء اللہ تعالی کما قلت لك فیفتح الكتاب فيجد الامر كذلك و كان رضی اللہ عنہ يقول بنجاة ابوی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و انھما فی الجھنّم و وافقه علی ذلك من اهل عصره الشیخ عثمان الدیمی و خالفه الحافظ السخاوی و صنف الشیخ جلال الدین فی ذلك ست مؤلفات و ذکر فيها من وافق علی ذلك من الحفاظ و كان رضی اللہ عنہ یجتمع بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم یقظة و اخبرنی الشیخ عبد القادر الشاذلی انه رأى بخط الشیخ جلال الدین ورقہ کتبها لبعض اصحابه حين سئله ان یقضی له حاجة عند السلطان الغوری فقال يا اخی انى ارى النبی صلی اللہ علیہ یقظة و اخاف ان اجالس الغوری فیحجب عنی عقوبة و لكن انا اسال لك النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقلت له يا سیدی کم رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقظة فقال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۰

بعضا و سبعین مرہ قال و لقد الف الشیخ كتابا فی ذلك و سماه تنویر الحلک فی رویہ النبی و الملک و ذکر من کان یجتمع بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم و بالملک فی اليقظة لا فی المنام من الاولیاء و الصحابة و العلماء و لم یذكر فيه شيئا مما ذکره فی هذه الورقة التي ذکرناها و كان رضی اللہ عنہ يقول رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقظة فقال يا شیخ الحدیث فقلت يا رسول اللہ أ من اهل الجنۃ انا فقال نعم فقلت من غير عذاب یسبق فقال صلی اللہ علیہ وسلم لك ذلك و كان الشیخ عطیۃ الابناسی يقول قال لی الشیخ جلال الدین لما سالته یقضی لی حاجة عند السلطان یا عطیۃ انى اجتمع بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم یقظة و اخاف ان اجتمع به فیحجب عنی رویہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ثم قال له اکتم ذلك عنی ولا - تخبر به الا بعد موتی قال الشیخ قاسم المکی الامام بمقام الامام الشافعی رضی اللہ عنہ و مراد من قال انه رأى النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقظة انکشاف حجاب القلب و لیست کرؤیۃ احدنا صاحبه الان و اللہ اعلم بالحال و اخبرنی خادم الشیخ جلال الدین و كان اسمه محمد بن علی الحیازک قال لما وقعت فتنۃ الشیخ برهان الدین البقاعی فی انکاره علی سیدی عمر بن الفارض قال الشیخ جلال الدین قم بنا لزيارة الشیخ سیدی عمر و کان ذلك وقت القیلولة فزرناه و طلعننا للشیخ عبد اللہ الجیوشی فوق الجبل فوجدنا الظل تحت حائط الزاویہ نحو زراع فجلسنا ساعۃ فقال بزید نصلی فی مکہ صلاة العصر بشرط ان تکتم ذلك علی حتى اموت فقلت له نعم و اخذ بیدی و قال لی غمض عینیک فغمضتهما فرمل بی نحو سبع و عشرين خطوه ثم قال لی افتح عینیک فاذا نحن بباب المعلی فرندا امنا خدیجه و الفضیل بن عیاض و سفین بن عینیہ و غیرهم ثم دخلنا الحرم فطفنا و شربنا من ماء زرم و جلسنا خلف المقام حتی صلینا العصر و طفنا و شربنا من ماء زرم ثم قال لی یا فلاذن لیس العجب من طی الارض لنا و انما العجب من کون احد من اهل مصر المجاورین لم یعرفنا ثم قال ان شئت تمضی معی و ان شئت تقيم حتی یاتی الحجاج فقلت بل اذهب مع سیدی فمشینا الى باب المعلی و قال لی غمض عینیک فغمضتهما فھرول بی سبع خطوات ثم قال لی افتح عینیک ففتحتهما فاذا نحن بالقرب من الجیوشی فنزلنا الى سیدی عمر فرك الشیخ حمارته و ذهبا الى جامع ابن طولون انتھی قلت رایت الشیخ مرہ و معه مفاتیح کثیرہ فاعطاها لی و قال هذه مفاتیح علومی فخذها لك و اخبرنی شیخنا الشیخ امین الدین الامام بجامع العمی قال سمعت الشیخ جلال الدین يقول فی سنۃ عشرة و تسعماۃ اسمع منی هذا الكلام ولا تخبر بذلك احدا حتى اموت فقلت نعم فقال یدخل السلطان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۱

سلیم بن عثمان مصر عام افتتاح سنۃ ثلث و عشرين و تنقرض بیاضاتها من ذوی البيوت سنۃ ثلث و ثلثین فلا یصیر احد یسال اللہ تعالی

شيئا في جانب و تخرب خرابا و سطا سنة سبع و خمسين و يقف خراج غالب رزقها و تخرب خرابا اشد من ذلك سنة سبع و ستين قلت و سمعت انا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع العمري سنة خروج السلطان الغوري لقتال السلطان سليم فاخبرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا ينكرون على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز تصديقه فلما قتل الغوري و دخل عسكر السلطان سليم افتتاح عام ثلث و عشرين و صاروا يحرقون ابواب بيوت الجراكسة و يقتلونهم و يسبون حرثهم فقال لي الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يخط يوما واحدا فقال بكل شيء فيه و هو يرعد هذا موافقة قدر فرددت جوابه على الشيخ امين الدين فتبسم وقال و انشقاق القمر لرسول الله صلى الله عليه وسلم بقدر الله عز وجل و انما المعجزة فيه اجابه الحق سؤاله و الانتصار له و كذلك القول في كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله و الحسد يؤدى الى هذا كله قلت و قد صدق الشيخ في العلامة الثانية و الثالثة ايضا و وقف غالب خراج رزق مصر في سنة سبع و خمسين و بقى العلامة الرابعة و الله اعلم و اخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلي قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ في التجدد للعبادة و الانقطاع الى الله عز وجل و الاشتغال به سبحانه و تعالى صرفا و الاعراض عن الدنيا و اهلها حتى كانه لم يعرف احدا منهم و شرع في تحرير مؤلفاته و ترك الافتاء و التدريس و اقام في روضة مقياس النيل فلم يتحول منها إلى ان مات عليها و بلغنا انه لم يفتح طاقات بيته التي على بحر النيل مدة سكانه و كانت الامراء و الأعيان يأتون إلى زيارته و يعرضون عليه الاموال النفيسة فيردها و ارسل له السلطان الغوري خصيا و الف دينار فرد الالف و اخذ الشخصي فاعتقه و جعله خادما في الحجرة النبوية و قال لقادمه لا تعد ثانيا بهدية قط فان الله تعالى اغنانا عن مثل ذلك و قالوا مرة ان بعض الاولياء كان يتعدد الى الملوك و الامراء في حوائج الناس فقال اتباع السلف الصالح في عدم ترددتهم الى اسلام لدين المسلمين و كذلك في رد اموالهم عليهم و اخبرني الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرأة للسلطان فابتئا في حادثة و على راسه الطليسان فقال له السلطان انت مالكى حتى تلبس الطليسان لظنه انه خاص بالمالكية لكونه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٢٢

كان لا يطلع له بالطليسان الا القاضي المالكي فقط فقال له هذه عادة حدثت قريبا و كان الطليسان في الزمان الماضي خاصا بالشافعى الى ايام الشيخ تقى الدين السبكى فطال بينهما الكلام فقال الشيخ للسلطان الطليسان سنة في كل مذهب لا يختص بالمالكية فقال السلطان هذا تكبر و تجبر و بالغ في النكير فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم و لم او اخذ السلطان على ذلك لكونه كان مخدوفا فاعلى من بعض القضاة ثم انه تادب معه في آخر المجلس و انصرف فلما كان بعد ايام مبلغ الشيخ ان امامه ابراهيم بن الكركى قال له ليس الطليسان سنة و لو كنت حاضرا عند قوله سنة لقلت له يعني سنة اليهود فقال الشيخ بل هذا يكفر لرده سنة ثابتة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتابا حافلا سماه الاحاديث الحسان في فضل الطليسان ثم ان السلطان مرض مرضا شديدا اشرف فيه على الموت و طلع له العلماء و غيرهم يهشونه بالسلامة فلم يطلع الشيخ إليه فارسل له قاصده بطله فابى فاوقد ابن الكركى عليه النار و قال هذا عاص لـ الله و لرسوله في عدم اجابته و الى الامر قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصده الى يخواني بامر يوقعها في فقلت لقادمه قل له ان لك سلطانا نيف و عشرين سنة ما رأينا منك سوء فان لم ترجع عنى والا توجهت فيك لرسول الله صلى الله عليه وسلم يحكم بيني وبينك فسكت حتى طلع مشايخ الاسلام يهشونه بالشهر فشكى لهم منى في عدم الطلوع له لسلوكى طريق السلف فى ذلك فما منهم احد نصر الحق و لا قال ما يلزمهم من ان عدم دخول العلماء على الملوك سنة ولا قال هو سنة السلف الصالحة فعزلت نفسى من سائر الوظائف التي لهم عليها ولایة و الفت فى ذلك كتابا سميته ما رواه الاساطين فى عدم المجرى الى السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك شق عليه و ارسل الى امير اخور كبير و تمراز امير كبير و الامام الذى يصلى بالسلطان بكلام طيب يطلبون منى الطلوع فلم اجبهم و ارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جملة من الاحاديث الواردة فى منع العلماء من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال السلطان و الله لو ان الشيخ بعد هذا الان اخذ عصى و ضربنى بها لاذعن له و لم اقابلها فسأء ابن الكركى ذلك و اخذ يعزى السلطان على فرجع الى قوله الاول و صار يتوعدنى بالقتل فقال لي

شيخ الاسلام الشافعی لا باس بان تلافی خاطر السلطان بكلام طیب ترسله له على لسان امير كبير فاننا نخاف عليك من السلطان فقلت
انی متممسک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۳

بقوله صلی اللہ علیہ وسلم لا تزال طائفہ من امتی ظاہرین علی الحق حتی يأتي امر اللہ لا یضرهم من خذلهم
ثم انی توجھت فیہ الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فمرض بعد يومین و اشتد به المرض الی ان مات بعد ایام انتھی قلت و لما
عمر السلطان الغوری مدرسته و قبته الزرقاء بعث الشیخ بمشیختها فلم یقبل فقال نرتب لك حوالی کل شهر فلم یقبل و كان یعتقد
اعتقادا عظیما و لما قام علیه صوفیۃ الخانقاہ البیرسیہ و كان قال لهم انکم لستم بصوفیۃ و انما الصوفی من تخلق باخلاق الاولیاء كما
یشهد لذلك کتاب الحلیۃ لابی نعیم و رسالۃ القشیری و غيرهما من الکتب و من یاکل المعلوم بغیر تخلق باخلاقهم اکل حراما و لما
اشتد الامر و سعوا فی قتلہ عند السلطان قال الشیخ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبرنی انی منصور علیهم و لم یتغير منه شعرة
واحدة ثم ان جمیع من قام علی الشیخ حصل له مقت بین العباد و مات علی اسوء حال نسال اللہ العفو وقد رایت انا بعینی من صار
ینصب علی من یبع الدجاج و الماکل و یدخل بها بیته فلا یعود یخرج حتی یتعصب صاحبها و ییأس من ثمنها و یاکلها حراما سحتا و
بعضهم ابتلی بالانکار علی العلماء والولیاء حتی ظهرت علیہ امارات الشقاء عند الموت من عقد لسانه عن الشهادتين و سواد وجهه و
زرته عینیه نسال اللہ العافية و لما اججوا النار علی الشیخ عند السلطان العادل و قالوا انه یحط علیک کثیرا فقال لئن رایته لاقطعنہ قطعا
قطعا فقال الشیخ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اخبرنی ان راسه یقطع فی يوم کذا و کذا فکان الامر كما قال لم یختلف يوما
واحدا و صدق الشیخ قال الشیخ عبد القادر و امتحن الشیخ بمحن کثیر و ما سمعته يوما واحدا یدعو علی من آذاه من الجسدہ ولا
قابلہ بكلمة سوء و انما یقول حسبینا اللہ و نعم الوکیل

و صنف فی ذلك کتابا سماء تاخیر الظلامة الی يوم القيمة و اخبرنی الشیخ بدر الدين ابن الطباخ نفع اللہ به قال لما قام صوفیۃ
البیرسیہ علی الشیخ جلال الدين و صنف فیهم فسیلونی ان ارد علیه و نولف کتابا فشرعت تلك اللیلۃ فیه و إذا بورقة نزلت فی
حجری فی اللیل مکتوب فیها عبدي يا مؤمن لا تؤذ احدا من حمل علم یبني فرجعت عن التالیف و علمت ان الشیخ جلال الدين
محق و كان الشیخ تقی الدین الاوجاقی یحط علی الشیخ جلال الدين ثم اعترف بامرہ و استغفر فقال الامر للہ یعطی العلم لمن یشاء و
لا تحجیر و لم یزل یعرف بفضل حتى مات و مناقب الشیخ کثیر مشهورہ و لو لم يكن له من الكرامات الا اقبال الناس علی کتابة
سائر مؤلفاته و مطالعتها لكان فی ذلك کفاية لما اشتملت علیه من العلوم و المعارف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۴

فیما انفرد به من التالیف ولم یسبق إلیه کتاب المعانی الدقيقة فی ادراک الحقيقة و انموذج الليب فی خصائص الحبيب و کتاب
تزیین الارائک فی ارسال نبینا الى الملائک و کتاب نشر العلمین فی احیاء الابوین و کتبا کثیرہ تعلم من کتاب الفهرست مات رضی
اللہ عنہ فی سحر لیلۃ الجمعة تاسع عشر جمادی الاول سنۃ احدی عشر و تسعماٹہ و کان مرضه سبعة ایام بورم شدید فی ذراعه اليسار
یقال انه خلط و انحدار و قد استکمل من العمر احدی و ستین سنۃ و عشرۃ اشهر و ثمانیۃ عشر يوما و دفن فی حوش توصون خارج
باب القرافۃ و قبره بها ظاهر یزار و علیه قبیۃ نفعنا اللہ ببرکاته امین و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن نیز بعض محمد
سیوطی از کتب شعرانی نقل کرده حيث قال قال الامام عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی فی المیزان فی ذکر اجتماع الائمه
المجتهدین بررسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و قد اشتهر عن کثیر من الاولیاء الذين هم دون الائمه المجتهدین فی المقام بیقین
انهم كانوا یجتمعون بررسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم کثیرا و یصدّقهم اهل عصرهم على ذلك فمثل بجماعۃ منهم الشیخ جلال
الدين السیوطی قال و رایت ورقہ بخط الشیخ جلال الدين السیوطی عند احد اصحابه هو الشیخ عبد القادر الشاذلی مراسله لشخص
ساله فی شفاعة عند السلطان قاتیباری رحمه اللہ اعلم یا اخی انى قد اجتمعت بررسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم الی وقتی هذا

خمسا و سبعين مرء يقطة و مشافهة و لولا خوفى من احتجابه صلى الله عليه و آله و سلم عنى بسبب دخولى للولاة لطلع القلعة و شفعت فيك عند السلطان و انى رجل من خدام حديثه صلى الله عليه و آله و سلم و احتاج إليه فى تصحيح الاحاديث التى ضعفها المحدثون من طريقهم ولا - شك ان نفع ذلك ارجح من نفعك انت يا اخى انتهى قال و يؤيد الشيخ جلال الدين فى ذلك ما ما اشتهر عن سيدى محمد بن زين المادح لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انه كان يرى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقطة و مشافهة و لما حج كلمه من داخل القبر ولم يزل هذا مقامه حتى طلب منه شخص من النهراوية ان يشفع له عند حاكم البلد فلما دخل عليه اجلسه على بساطه فانقطعت عنه الروية فلم يزل يتطلب من رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الرؤيا حتى رئي ، له من بعيد فقال تطلب رؤيتي مع جلوسك على بساط الظلمة لا سبيل لك الى ذلك فلم يبلغنا انه راه بعد ذلك حتى مات انتهى وقال فى كتابه اليوقيت و الجواهر فى بيان عقائد الاكابر قد اخبرنى الشيخ الصالح عطية الانباسى و الشيخ الصالح قاسم المغربي المقيم فى تربة الشافعى و القاضى زكريا الشافعى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٢٥

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى اليقظة بضعا و سبعين مرء و قلت له فى مرء منها هل انا من اهل الجنّة يا رسول الله فقال نعم فقلت من غير عذاب يسبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية و سالت الشيخ جلال الدين مرء ان يجتمع بالسلطان الغورى فى ضرورة وقعت لي فقال يا عطية انا اجتمع بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم يقطة و اخشى ان اجتمع بالغورى ان يتحجب صلى الله عليه و آله و سلم عنى ثم قال ان فلانا من الصحابة كانت الملائكة تسلم عليه فاكتوى فى جسده لضرورة فلم ير الملائكة بعد ذلك عقوبة له على اكتوائه قال الشعراوى وقد الف الشيخ جلال الدين المذكور كتابا سماه تنوير الحلك فى امكان رویه النبي و الملك و ذكر فيه من كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم و بالملائكة يقطة من الصحابة و الاولاء و العلماء و لم يذكر عن نفسه شيئا مما ذكرناه عن هولاء الاشياخ الثلاثة العدول و الثقات الذين لا يتهمنون فى مثل ذلك قلت وجه عدم ذكره ذلك عن نفسه ظاهر فانه انما الف الكتاب فى رد مخالفيه المنكريين على من يدعى ذلك كالسخاوي و غيره من اهل عصره فلا يلائم ذكره عن نفسه هنالك و قال الشعراوى فى مشارق الانوار القدسية فى بيان العهود المحمدية نقل عنشيخه على الخواص رحمه الله و من بلغنا انه كان يجتمع بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم يقطة و مشافهة من السلف الشيخ ابو مدین المغزلى شيخ الجماعة فعد جماعة آخرهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال كان يقول رأيت النبي صلى الله عليه و آله و سلم و اجتمع به يقطة نيفا و سبعين مرء و قد قال لي بعض المنكرة على السيوطي انه ذكر الشعراوى فى العهود المحمدية انشيخه على الخواص رحمه الله قال للسيوطى يا شيخ بين العبد و هذا المقام كذا و كذا مقام فليبين الشيخ لنا عشر مقامات منها فلم يستطع السيوطى بيانها قلت سُبحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

و انما فى العهود قوله و قد جاء شخص الى سيدى على المرصفى و انا حاضر فقال يا سيدى قد وصلت الى مقام صرت ارى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقطة اى وقت شئت فقال له يا ولدى بين العبد و بين هذا المقام مائتا الف مقام و سبعة و اربعون الف مقام و مرادنا تتكلم لنا يا ولدى على عشر مقامات منها بما درى ذلك المدعى ما يقول و افتضح فاعلم ذلك و اللہ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*

انتهى و قد صدق السيوطى على ذلك جميع صوفية عصره و الجامعون بين جميع العلوم الظاهرة و للعارف الباطنة كما يعلم من كتب الشعراوى غير آحاد من اقرانه للتقصية القرشية

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٢٦

السخاوي و غيره من لا عبرة فيه بقوله و عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در نور سافر عن اخبار القرن العاشر كنسخه اصل آن مزين بتصحيح و خط مصنف در کتب خانه حرم مدینه منوره زادها الله تكريما و تشريفا ديدم و التقاط تراجم عديده

از ان نمودم و در این ولا نسخه عتیقه آن بعنایت رب غافر بدست این عبد قاصر بعد مساعی بسیار افتاده می فرماید و فی يوم الجمعة وقت العصر تاسع عشر جمادی الاولی سنہ احدی عشرة توفی الشیخ العلامہ الحافظ ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین أبي بکر بن محمد بن أبي بکر بن عثمان بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد بن الشیخ الهمام الخضیری السیوطی المصری الشافعی و صلی علیه بجامع الافاریقی تحت القلعہ و دفن بشر فی باب القرافۃ و مرض ثلاثة ایام و الخضیری نسبة محله الخضیریہ ببغداد و وجد بخطه رحمه اللہ انه سمع من يثوبه انه سمع والده يذكر ان جده الاعلی کان اعجمیا او من الشرق فلا يبعد ان النسبة الى محله المذکورة و امه أم ولد تركیہ و کان مولده بعد المغرب لیله الاحد مستهل رجب سنہ تسع و اربعین و ثمانائے بالقاهرة و کان يلقب بابن الکتب لان اباہ کان من اهل العلم و احتاج الى مطالعہ کتاب فامر امه ان تاتیه بالكتاب من بين کتبه فذهبت لتاتی به ففاجأها المخاض و هی بين الکتب فوضعته ثم رسماه والده بعد الاسبوع عبد الرحمن و لقبه جلال الدین و کناه شیخه قاضی القضاۃ عز الدین احمد بن ابراهیم الکنانی لما عرض عليه و قال له ما کنیتك فقال لا کنیة لی فقال ابو الفضل و کتبه بخطه و توفی والده لیله الاثنين خمس صفر سنہ خمس و سنتین و ثمان مائہ و جعل الشیخ کمال الدین بن الهمام وصیا علیه فلحوظه بنظره و دعائه و ختم القرآن و سنہ دون الشمان سینین ثم حفظ عمدة الاحکام و منهاج النووی و الفیہ ابن مالک و منهاج البیضاوی و عرضها و هو دون البلوغ علی مشايخ عصره و احضره والده و عمره ثلاث سینین مجلس شیخ الاسلام بن حجر مرہ واحدة و حضر و هو صغیر مجلس الشیخ المحدث زین الدین رضوان العقی و درس الشیخ سراج الدین عمر الوردي ثم اشتغل بالعلم علی عدة مشايخ و حج سنہ تسع و سنتین و ثمان مائہ و شرب من ماء زمزم لامور منها ان يصل فی الفقه الی رتبة الشیخ البلقینی و فی الحديث الی رتبة الحافظ ابن حجر و وصلت مصنفاته نحو ستمائة مصنفا سوی ما راجع عنه و غسله و ولی المشيخة فی مواضع متعددة من القاهرة ثم انه زهد فی جميع ذلک و انقطع الی اللہ بالروضة و كانت له کرامات و عظم غالبها بعد وفاته و حکی الشیخ العلامہ زکریا بن الشیخ العلامہ محمد المحلی الشافعی انه عرض له مهم فی بعض اوقاته قال فسالته ان يكتب الی بعض تلامذته بالوصیة علی فامتنع و اطلعی علی ورقه بخطه و فيها انه اجتمع

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۷

بالنبی صلی اللہ علیه وسلم فی اليقظة مرات تزيد على سبعين مرہ و قال له کلاما حاصله ان من کان بهذه المثابة لا يحتاج الى مدد و اعانة من احد رحمه اللہ و حکی عنه انه قال رایت فی المنام کانی بین يدی النبی صلی اللہ علیه وسلم فذکرت له كتابا شرعت فی تالیفه فی الحديث و هو جمع الجوامع فقلت له اقرأ عليکم شيئا منه فقال لی هات يا شیخ الحديث قال هذه البشری عندي اعظم من الدّنیا بحذايرها و من شعره مضمونا لمصراع من البردہ و هو ما كتب به الی الحافظ السخاوی متحاملا علیه و معربا به
قل للسخاوی ان تعروک مشکله علمی کبیر من الامواج ملتطم
و الحافظ الديمی غیث الزمان فخذ غرفًا من البحر او رشفا من الدیم

قال بعض الفضلاء و الحق ان کلام من الثلثة کان فردا فی فنه مع المشارکه فی غیره فالسخاوی و تفرد بمعرفة علل الحديث و الديمی بأسماء الرجال و السیوطی بحفظ المتن و اللہ اعلم و اسیوط مدینہ فی غربی النیل من نواحی الصعید فی مستوی کثیره الخیرات عجیبة المترهات و عجائب عمارتها و سورها مما لا يذکر و لما صورت الدنیا المرشید لم يستحسن غیر کورہ اسیوط لکثرة ما بها من الخیرات و المترهات و من عجائبها ان بھا الف فدان ينشر ماءها فی جميعها و ان کان لاستوی سطح ارضها و يصیر الماء فی اقطارها قاله القزوینی و ابو مهدی عیسی بن محمد المغربي الجعفری الشعالي در کتاب مقالید الاسانید گفته هو الامام الحافظ ابو الفضل جلال الدین عبد الرحمن بن کمال أبي بکر بن محمد بن أبي بکر بن عثمان بن محمد بن خضر بن ایوب بن محمد السیوطی بتثیت السین المهمله و يقال ايضا السیوطی بضم الهمزة و فتحها المصری الشافعی ولد بعد المغرب لیله الاحد غرّه رجب سنہ تسع و اربعین و ثمانائے بالقاهرة و کان يلقب بابن الکتب لان اباہ امر امه و كانت ام ولد له ان ياتیه بكتاب من بين الکتب فذهبت لتاتی به ففاجأها

المخاض و هي بين الكتب فوضعته بينها و لقب والده جلال الدين و كذا شيخ العز احمد بن ابراهيم الكنانى ابا الفضل و الحضره والده و عمره ثلث سنين مجلس شيخ الاسلام ابن حجر مره واحدة و حج و شرب ماء زمزم على ان يكون فى الحديث كالحافظ ابن حجر و فى الفقه كالسراج البلقيني و تولى مشيخات كثيرة و زهد آخر فى جميعها و انقطع الى الله تعالى و كانت له كرامات و عظم غالباها بعد وفاته و ذكر زكريا بن محمد المحلى الشافعى احد الفضلاء من تلامذته انه اطلعه على ورقة بخطه و فيها انه اجتمع بالنبى عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۸

صلى الله عليه وسلم فى اليقظة مرات تزيد على سبعين و حکى عنه انه قال رأيت فى المنام كأننى بين يديه صلی الله عليه وسلم فذكرت له كتابا شرعت فى تاليفه فى الحديث و هو جمع الجواب فقلت له اقرأ عليكم شيئا منه فقال لي هات يا شيخ الحديث قال هذه البشرى عنى اعظم من الدنيا بحذافيرها روى عن علم الدين صالح بن السراج عمر بن البلقيني و أبي هريرة عبد الرحمن بن على بن عمر الملقن و تقى الدين احمد بن محمد الشمنى و أبي بكر بن صدقة المناوى و أبي الفضل المرجانى و أبي العباس طريف الشاوى و تقى الدين بن فهد المكى و بالاجازة عن محمد بن المقبول الحلبي فى آخرين يجمعهم معجمه و له التصانيف التى عمّ نفعها و عظم فى نفوس ذوى الكمال و قعها و اغتنط بها الشادى و البادى و انتجع الى خصيب مرعاها الحاضر و البادى وقد افرد اسماءها فى جزء مرتبا لها على الفنون و رادت فى العدد على خمسمائة سوى ما رجع عنه و غسله فمن عيونها غير ما تقدم الدر المنشور فى التفسير بالماثور و ترجمان القرآن و الاتقان فى علم القرآن و لباب النقول فى اسباب النزول و التحبير فى علوم التفسير و حواشيه على الكتب الستة و الموطا و مسند الشافعى و احمد و أبي حنيفة و زهر الخمائى على الشمائى و المعجزات و الخصائص و شرح الصدور بشرح حال الموتى و القبور و البدور السافرة عن امور الآخرة و اللآلئ المصنوعة فى الاخبار الموضوعة و مناهل الصفا فى تحرير احاديث الشفاء و عقود الزبرجد فى اعراب الحديث و المسلسلات الكبرى و تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى و لب الباب فى تحرير الانساب و الدر النثير فى اختصار نهاية ابن الاثير و المزهر فى علوم اللغة خمسون نوعا على نمط علوم الحديث و شرح الفية ابن مالك و النكت على الالفية و الكافية و الشذور و الاشباه و النظائر فى النحو و قال لم اسبق إليه و الاقتراح فى اصول النحو وجد له على نمط اصول الفقه و التذكرة و تسمى الفلک المشحون خمسون مجلدا و التقایة و شرحها اتمام الدرایة و طبقات الحفاظ و طبقات اللغويين و النحاة و تاريخ الخلفاء و حسن المحاضرة و معجم شيوخه و تزيين الصحيفة بمناقب الامام أبي حنيفة و تزيين الممالك بمناقب الامام مالک و غير ذلك و من نظمه و كتب به الى السخاوی

قل للسخاوی ان تعروك مشكلة علمي كبحر من الامواج متطم
والحافظ الديمى غيث الزمان فخذ غرفا من البحر او رشفا من الديم
قال بعض الفضلاء و الحق ان كلا من الثالثة كان فردا في فن مع المشاركة
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۲۹

في غيره فالسخاوی فى معرفة علل الحديث و الديمى فى اسماء الرجال و السيوطى فى حفظ المتون توفى عصر يوم الجمعة تاسع عشر جمادى الاولى سنة احدى عشرة و تسعماه و من نظمه وقد آورده فى معجم شيوخه فى ترجمة طريف الشاوى و قال انه آخر من روى عن التنوخي للتنوخي فضيله ساقها حافظ الاثرقد روى عنه قبله الذهبي الذى اشتهر و روى الشاوى آخراعنه شيخ و معبرو قضى عام اربع و ثمانين بالقدريينه فى الوفاة و المذهبى الذى غبرماهه ثم ستة و ثلاثون تستظر فهو فى سابق و لاحق اعدده يدخلها البارع الذى فى ذرى العلم قد بهرو له ايضا لما بلغه موت شيخه ابن مقبل الحلبي فى عام سبعين بعدها ستة بعد ثمان المئين ما يحضر لم يبق فى العصر من يقال له اخبركم واحد عن الفخر و محمد بن يوسف الشامي در سبل الهدى و الرشاد در ذكر مصطلحات خود گفته او الشيخ فشيخنا حافظ الاسلام بقية المجتهدین الاعلام جلال الدين ابو الفضل عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطى رحمهم الله تعالى و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى در فيض القدير شرح جامع صغير در اول كتاب گفته و بعد فهذا ما اشتدت إليه حاجة المتفهم

بل وكل مدرس و معلم من شرح على الجامع الصغير للحافظ الكبير الامام الجلال الشهير ينشر جواهره و يبرز ضمائره و يفصح عن لغاته و يكشف النقانع عن اشاراته الخ و ابو العباس احمد بن محمد بن المقرى المالكى در فتح المتعال فى مدح النعال گفته و قد رأيت نسخة من كتاب ابن عساكر فى المثال عليها خط الحافظ السخاوى و جماعة منمن رووها و منهم مجدد المائة التاسعة و مقرب الفوائد الشاسعة الجلال السيوطى الخ و شيخ احمد قشاشى در سبط مجید فى سلاسل اهل التوحيد گفته اخبرنى شيخنا الامام احمد بن على الشناوى رحمه الله عن والده سيدى على بن عبد القدوس الشناوى عن الشيخ عبد الوهاب بن احمد الشعراوى عن الشيخ شيخ الاسلام الحافظ الزاهد الجامع بين العلم و الدين السالك سبيل السادة الاقدمين أبي الفضل جلال الدين عبد الرحمن بن اكمال الدين أبي بكر السيوطى ثم القاهرى رحمه الله انه قال فى جامع فتاويه المسماى بالحاوى للفتاوى الحديثية منه فى المسئلة المترجمة باتحاف الفرقه برفع الخرقه ما نصه الخ و محتاجب نماند که سيوطى شيخ الشيوخ والد مخاطب در شريعت و طريقت می باشد و شیخ آن مشایخ سبعه است که والد مخاطب باتصال سند خود بايشان حمد الهی بجا می آرد بلکه یکی از ان دو شیخ الاسلامست که سند این مشایخ سبعه بايشان منتهی می گردد و والد مخاطب و خود مخاطب او را بالقاب جلیله عظیمه و اوصاف جمیله فخیمه می ستایند و کمال جلالت مرتب او را

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٣٠

برملا می نمایند و ناهیک به عندهم فخرًا زاهرا و شرفا باهرا شاه ولی الله در رساله الارشاد الى مهمات الاسناد و گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشايخ الجلة الكرام الائمة القادة الاعلام من المشهورين بالحرمين المحترمين المعجم على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن العلاء البابلى و الشيخ عيسى المغربي الجعفرى و الشيخ محمد بن سليمان الردانى المغربي و الشيخ ابراهيم بن الحسن الكردى المدنى و الشيخ حسن بن على العجيمي المكى و الشيخ احمد بن محمد التجلى المكى و الشيخ عبد الله بن سالم البصرى ثم المكى و لكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعة في علوم شتى اما البابلى فاجازنى لجميع ما في متخب الاسانيد الذى جمعه الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكردى عن ابيه عن مشایخه الثلاثة الذين سردنا اسمائهم بعد ابيه كلّهم عن البابلى و اما الشيخ عيسى فناولنى مقاليد الاسانيد تاليف شيخنا ابو طاهر و اجازنى لجميع ما فيه ابو طاهر عن الاربعة المذكورين عنه اما ابن سليمان فاجازنى لجميع ما في صلة الخلف تاليفه شيخنا ابو طاهر مشافهة عن المصنف مکاتبه ح و اجازنى لجميع ما فيه ولده محمد و فد الله عنه ح و اجازنى لجميعه السيد عمر ابن بنت الشيخ عبد الله بن سالم عن جده عنه و اما الكردى فاخبرنى بجمع الامم تاليفه سمعا عليه ابو طاهر بقراءته على ابيه المذكور و اما العجيمي فالشيخ تاج الدين الدهان رساله بسيطة فيها اسانيده و اجازنى لجميع ما رواه العجيمي ابو طاهر عنه و كان ابو طاهر قارى دروسه و اخص تلامذته و قرأ عليه الستة بكمالها ح سمعت من الشيخ تاج الدين القلعي الحنفى مفتى مكة اوائل الستة و شيئا من مسند الدارمى و موطا محمد و آثاره و اجازنى لسائرها و لجميع ما تصح له روایته عن العجيمي اما النخلی فله رساله جمع فيها اسانيده اجازنى لها ابو طاهر عنه ح ناولتها الشیخ عبد الرحمن النخلی ابن الشیخ احمد المذکور و اجازنى لها عن ابیه و اما البصری فالشیخ سالم رساله اجازنى لها و لجميع ما تصح له روایته السيد عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور و سمعت عنه اوائل الكتب ولده الشیخ سالم رساله اجازنى لها و لجميع ما تصح له روایته السيد عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور و سمعت عنه اوائل الكتب ح اجازنى ابو طاهر عنه و قد سمع منه ابو طاهر مسند الامام احمد بكماله عند قبر النبي صلی الله علیه وسلم و قرأ عليه شمائیل الترمذی بكماله الا حدیث سمر النساء فانه سمعه منه فصل سند هولاء المشايخ السبعة ينتهي الى الامامين الحافظین القدوتين الشهیرین بشیخ الاسلام زین الدین ذکریا و الشیخ جلال الدين السیوطی اما البابلى فروی عن جماعة و منهم السالم السنہوری عن النجم الغیطی عن الزین ذکریا و منهم سليمان بن عبد الدائم البابلى عن الجمال یوسف بن ذکریا عن والدہ الزین ذکریا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٣١

و منهم النور على بن يحيى الزیادی عن الشهاب احمد بن محمد الرملی عن الزین ذکریا و منهم الشیخ محمد حجازی الواعظ عن

الغيطى عن الزين زكريا و منهم البرهان اللقانى عن الشمس محمد بن احمد بن محمد الرملى والده عن الزين زكريا و منهم احمد بن عيسى بن جمیل عن علی بن أبي بکر القرافی عن الجلال السیوطی و منهم ابو بکر بن اسماعیل عن ابراهیم بن عبد الرحمن العلقمی عن الجلال السیوطی و للبابلی مشایخ کثیرون غیر هولاء ینتهون الى ذینک الامامین و اما الشیخ عیسی فروی عن جماعة منهم ابو الارشاد نور الدین علی بن محمد الاجھوری عن علی بن أبي بکر القرافی عن جلال السیوطی و منهم شهاب الدین احمد بن محمد الشهیر الخفاجی عن البرهان ابراهیم بن أبي بکر العلقمی عن الجلال السیوطی و منهم ابو الحسن علی بن محمد البصری و هو غیر الاجھوری عن سالم السنہوری عن النجم الغيطی عن شیخ الاسلام زین زکریا و منهم الشیخ سلطان المزاھی عن الشیخ احمد بن خلیل السبکی عن النجم الغيطی عن الزین زکریا و اما ابن سلیمان فروی عن جماعة منهم شیخ الاسلام ابو عثمان سعید بن ابراهیم الجزائري عرف بقدوره عن أبي عثمان سعید بن احمد المقربی عن الحافظ أبي الحسن علی بن هارون و أبي زید عبد الرحمن بن علی بن احمد العاصمی الشهیر بسفیان عن الشیخ الزین زکریا و هذا استناد مغربی و منهم شیخه المعمراً أبي مهدی السجستانی عن المنجور عن النجم الغيطی عن الزین زکریا و منهم ابو الارشاد علی بن محمد الاجھوری و قاضی القضاۃ احمد بن محمد الخفاجی کلاهما عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن الشیخ زکریا و منهم السراج عمر الجامی الشیخ بدر الدین الکرخی و الشمس محمد بن احمد العلقمی جمیعاً عن الزین زکریا و الجلال السیوطی و اما الکردی فعن الشیخ احمد القشاشی و روی بالاجازة العامیة عن الشمس الرملی عن الزین زکریا و اکثر اخذہ قراءۃ و سماعاً و مشافھة عن الشیخ احمد الشناوی روی عن جماعة منهم ابوه علی بن عبد القدوس عن الشیخ احمد بن حجر المکی و الشیخ عبد الوهاب الشعراوی کلاهما عن الزین زکریا و عن الشیخ محمد بن أبي الحسن البکری عن والده عن الزین زکریا و عن الشمس محمد بن احمد الرملی عن والده عن الزین زکریا و عن الزین زکریا بلا واسطہ و عن الشیخ حسین الدیحی عن الجلال السیوطی و روی الکردی ايضاً عن الشیخ سلطان بن احمد بن سلامہ اخذ عن جماعة منهم الشیخ نور الدین علی الزيادی و شهاب الدین خلیل السبکی و سالم السنہوری و هو من اقران البابلی و اما العجمی فله مشایخ کثیرون سماهم لی ابو طاهر و لنکتف منهم علی اشهرهم منهم القشاشی عن الشناوی عن والده عن الشعراوی عن زکریا و عن الشناوی عن الحسن الانجھی عن الجلال السیوطی و منهم البابلی و الشیخ عیسی المغاربی و الامام زین العابدین بن عبد القادر الطبری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۲

اما التخلی فروی عن جماعة منهم البابلی و عیسی و الکردی وقد ذکرنا اسانیدهم و منهم المنصور الطوخي المصري عن الشیخ سلطان المزاھی و منهم الشیخ محمد بن علان المکی عن جماعة من اهل مکہ و غیرهم و اما البصری فمشایخه مشایخ التخلی و اکثر اخذ عن البابلی و عیسی و ابن سلیمان و الکردی وقد سرداً اسانیدهم و نیز ولی الله در رسالہ انتباہ فی سلاسل اولیاء الله گفته سلسله صوفیه علما این فقیر صحبت داشته است با شیخ ابو طاهر و ازیشان علم حدیث اخذ کرده و خرقه صوفیه پوشیده و جانشین ایشان شده و در روایت علم حدیث و الباس خرقه صوفیه جزاء الله عنی و عن سائر مستفید به خیراً و شیخ ابو طاهر صحبت داشتند و علم حدیث اخذ کردن و خرقه پوشیدند از والد خود شیخ ابراهیم و جانشین پدر خود بودند و شیخ ابراهیم صحبت داشتند و خرقه پوشیدند و علم حدیث اخذ کردن و جانشین شدند از شیخ احمد قشاشی و وی صحبت داشت و خرقه پوشید و جانشین شد علم حدیث اخذ کرد از شیخ احمد شناوی و وی صحبت داشت و جانشین شد و خرقه پوشید و علم حدیث روایت کرد از والد خود شیخ علی بن عبد القدوس و هو صحب و اخذ و لبس من الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هو صحب و اخذ و لبس عن شیخه جلال الدین السیوطی و هو صحب و اخذ و لبس من شیخه کمال الدین محمد المعروف بابن امام الکاملیة الخ و نیز شاه ولی الله در رسالہ انتباہ گفته و این فقیر را ارتباط از جهت خرقه با شیخ ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی واقعست و قد لبسها من ایه و قد لبسها ابوه من ید شیخه الامام احمد قشاشی و له فی الخرقہ قادریة طرق منها انه لبسها من ید شیخه الشیخ احمد الشناوی بلباسه لها من ید ایه على بن عبد القدوس بلباسه لها من ید ایه عبد القدوس بلباسه لها من ید الشیخ عبد الوهاب الشعراوی بلباسه لها من ید الحافظ جلال

الدين السيوطي في روضة مصر بلباسه لها من يد الشيخ كمال الدين محمد المعروف بابن امام الكاملية تجاه الكعبة المشرفة الخ و مخاطب وحيد در رساله اصول حدیث گفته آخر حضرت والد ماجد در مدینه منوره و در مکه معظمه از اجله مشایخ حرمین این علم باستیعاب واستقصا فرا گرفتند و بیشتر استفاده ایشان از جانب حضرت شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره بود که یگانه عصر خود بودند درین باب رحمة الله عليه و على اسلافه و مشایخه و از حسن انفاقات آنکه شیخ ابو طاهر قدس سره سند مسلسل دارند بصوفیان و عرفانا تا شیخ زین الدین زکریا الانصاری و هو انه اخذ عن ایه الشیخ ابراهیم الكردی و هو عن الشیخ احمد القشاشی و هو عن الشیخ احمد الشناوی و هو عن والده الشیخ عبد القدوس الشناوی و ايض عن الشیخ محمد بن أبي الحسن البکری و ايضا عن الشیخ محمد بن احمد الرملی و ايضا عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد و هولاء كلهم من اجله المشایخ العارفین بالله و الشیخ عبد القدوس عن الشیخ ابن حجر المکّی و عن الشیخ عبد الوهاب الشعراوی و هما عن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۳

عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری و الشیخ محمد بن البکری عن والده العارف بالله أبي الحسن البکری و هو عن الشیخ زین الدین زکریا و كذلك الشیخ محمد الرملی عن والده و عن الزین زکریا و اما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد فعن عمه جار الله بن فهد عن الشیخ جلال الدين السیوطی و نیز شیخ ابو طاهر قدس سره از شیخ حسن عجمی اخذ و استفاده نمودند و شیخ حسن عجمی شاگرد شیخ عیسی مغربی شاگرد شیخ محمد بن العلاء البابلی شاگرد شیخ سالم سنہوریست و سالم سنہوری از شیخ نجم الدین غنیطی فرا گرفته و نجم الدین غنیطی از شیخ الاسلام زین الدین زکریا انصاری اخذ نموده و نیز شیخ عیسی مغربی بواسطه بسیار از شیخ جلال الدين سیوطی اخذ کرده و نیز حضرت شیخ ابو طاهر از شیخ احمد نخلی که اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردن و شیخ احمد نخلی از شیخ سلطان مزاھی و ایشان از شهاب الدين خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی و ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیز حضرت شیخ عبد الله بن سالم بصری اخذ نمودند و ایشان از اقران شیخ احمد نخلی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخلی اخذ کردن و نیز شیخ ابو طاهر از شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغربی بالجمله هر یک ازین عزیزان بدو واسطه یا سه واسطه بطرق کثیره و شجره ملتنه بشیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدين السیوطی و شمس الدين سخاوی و عبد الحق سنباطی و سید کمال الدين محمد بن حمزه الحسینی می‌رسند و هر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ وقت خود بودند و تصانیف اینها دائرة و سائر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروفست انتهی کلام المخاطب

وجه صد و چهل

آنکه نور الدین علی بن عبد الله السمهودی این حدیث شریف را روایت نموده و اثبات آن فرموده چنانچه در کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی که دو نسخه آن حین تحریر پیش نظر قاصر حاضرست گفته و قد اخرج ابن السمان عن أبي سعید الخدری رضی الله عنه انه سمع عمر يقول لعلی رضی الله عنهمما و قد سئله عن شیء فاجابه نفرج عنه لا ابقاني الله بعدك يا علی قال الزین العراقي فی شرح التقریب فی ترجمة علی رضی الله عنه قال عمر رضی الله عنه اقضانا علی و كان يتعد ذ من معضلة ليس لها أبو حسن انتهی و هذا التعوذ رواه الدارقطنی و غيره و لفظه اعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو حسن و فی روایة له عن أبي سعید الخدری قال قدمتنا مع عمر مکه و معه علی بن أبي طالب فذكر له علی شيئا فقال عمر اعوذ بالله ان اعيش فی قوم لست فیهم ابا حسن قالوا و انما لم یوله شيئا من البعوث لانه كان یمسکه عنده لاخذ رأيه و مشاورته و اخرج الحافظ الذہبی عن عبد الملك بن أبي سلیمان قال ذکر لعطا کان احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم افقه من علی قال لا و الله ما علمته قلت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۴

و هذا و اشباهه ممّا جاء فی فضیلۃ علی فی هذا الباب شاهد

ل الحديث انا مدینة العلم و على بابها رواه الامام احمد في الفضائل عن على رضي الله عنه و الحاكم في المناقب من مستدركه و الطبراني في معجمة الكبير و ابو الشيخ بن حيان في السنة له و غيرهم كلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتي العلم فليات الباب و رواه الترمذى من حديث على مرفوعا انا مدینة العلم و على بابها

و قال الترمذى عقب هذا انه منكر و كذا قال شيخ البخارى و قال الحاكم عقب الاول انه صحيح الاسناد و آورده ابن الجوزى مع الشانى فى الموضوعات و قال الحافظ ابو سعيد العلائى الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن ان يكون موضوعا و كذا قال الحافظ ابن حجر فى فتوى له و علامه سمهودى از اکابر فقهای فخام و اعظم نبھای اعلام و اجله محدثین والا مقام و امثال منقدين رجاحت انصمام نزد سنیه می باشد شطری از مفاخر جزیله و ما ثر جلیله او بر ناظر ضوء لامع شمس الدين سخاوی و ذیل ان از جار الله محمد بن عبد العزیز بن فهد مکی و کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام قطب الدين محمد بن احمد المکی و نور سافر محيی الدين عبد القادر العیدروس الیمنی و عجاله الراکب و بلغه الطالب عبد الغفار بن ابراهیم العلوی العکی العدثانی و سبل الهدی و الرشاد محمد بن یوسف الشامی و وسیله المال احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و صراط سوی محمود بن محمد بن على الشیخانی القادری و جذب القلوب شیخ عبد الحق دھلوی و بلغه المسیر ابراهیم بن حسن الكردی الكورانی و کفایه المتطلع تاج الدين الدهان المکی و تنضید العقود السنیه رضی الدين محمد بن على بن حیدر الحسینی الشامی و اشعه و نوافض محمد بن عبد الرسول البرزنجی و مفتاح النجاء مرزا محمد بن معتمد خان البدخشی الحارثی و ذخیره المال احمد بن عبد القادر العجیلی و بدر طالع محمد بن على الشوکانی و ایضاح لطافه المقال فاضل رشید و ازاله الغین حیدر على معاصر مخفی نخواهد بود و قد اوردننا شطرا و افرا من عبارات هولاء القوم فی مجلد حدیث الغدیر بحمد الله الودود و بر بندی از ان در اینجا اکتفا می رود محمد بن على الشوکانی در بدر طالع گفته السید على بن عبد الله بن احمد بن على بن عیسی بن محمد بن عیسی الحسینی الملقب نور الدين المعروف بالسمهودی ولد فی صفر سنة ۸۳۳ بسمهود و نشأ بها فحفظ القرآن و المنهاج و لازم والده و قرأ عليه و قدم القاهرة و قرأ على جماعة منهم الجوجرى و المناوى و الزين زكريا و الباقى و المحلى ثم حج و جاور و سمع من السخاوی و تردد ما بين مکه و المدینه و عمل للمدینه تاریخا و صنف حاشیة على ایضاح النووی فی المنسک و عاد الى القاهرة و لقى السلطان فاحسن إليه و جعل له جرایه و وقف على المدینه کتب لاجله ثم سافر لزيارة والدته و زار بیت المقدس و عاد الى المدینه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۵

ثم الى مکه و فتح و رجع الى المدینه و صار شیخها غير مدافع و له فتاوى مجموعات و مؤلفات غير ما ذكر و موته تقریبا سنة ۹۱۲ و قطب الدين محمد بن احمد المکی در کتاب الاعلام گفته قلت و من عجیب ما اطلعت فی کتاب وفاة الوفاء فی اخبار دار المصطفی السيد نور الدين على السمهودی الشافعی عالم المدینه فی عصره و محدثها و مورخها و قد اخذنا عنم اخذ عنه فنروی عنه بواسطه قال ان بالمدینه بئر تعرف بئر زمزم لم يزل اهل المدینه قدیما و حدیثا یتبرکون بها و یشربون من ماءها و ینقل عنها ماءها الى الآفاق كما ینقل ماء زمزم و یسمونها بئر زمزم لبركتها انتهى و نیز قطب الدين در کتاب الاعلام گفته قال مورخ المدینه و عالمها و فیتها مولانا السيد نور الدين على بن عبد الله السمهودی رحمه الله بعد سوق هذه الحکایة باسط من هذا فی کتابه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلعم فی ذلك عبرة تامة و موعظة عامة ابرزها الله تعالى للانذار فشخص بها حضره النذير الاعظم صلعم وقد ثبت ان اعمال امته تعرض عليه فلما ساءت الاعمال المعروضة ناسب ذلك الانذار باظهار النار المجازی بها فی يوم العرض قال الله تعالى و ما نُزِّيَّلْ
بِالآیاتِ إِلَّا تَحْوِیْفًا

و قال تعالى ذلك يَحْوِفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ

و اگر چه مصنفات علامه سمهودی بنابر تصریح عبد الغفار عکی در عجاله الراکب تماما در غایت اتقان و تحقیق و تحریر و تدقیق می باشد و اکابر علمای این حضرات باآن در کتب دینیه و مطالب شرعیه احتجاج و استناد می نمایند لیکن کتاب جواهر العقدین

بالخصوص نیز نهایت معروف و مشهور و مستند و ماثورست احمد بن الفضل بن محمد باکثیر مکنی در وسیله المال گفته و قد اکثرت العلماء فی هذا الشأن و جمعت من جواهر مناقبهم الشریفه ما يجمل به جید الزمان و من احسن ما جمعت فی تلك التالیف و انفع ما نقلت منه فی هذا التصنيف کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین لعلامة الحرمین السید السمهودی تغمدہ اللہ برحمته و ابراهیم بن الحسن الکرڈی الکورانی در بلغہ المسیر بعد ایراد بعض احادیث و احتجاج بان گفته او رد هذه الاحادیث عالم المدینہ و مفتیها العلامہ السيد نور الدین ابو الحسن علی بن القاضی جمال الدین الحسنی السمهودی ثم المدنی الشافعی رحمہم اللہ فی کتاب جواهر العقدین و قد اخربنا بالكتاب کله شیخنا ایده اللہ تعالی قراءة للبعض و إجازة للكل عن الشیخ الصالح المقری نور الدین علی بن محمد بن عبد الرحمن بن وجیه ابی الصبا عبد الرحمن بن علی المعروف بالدیع الشیبانی الریبدی سلمه اللہ تعالی عن الشیخ عبد اللہ بن محمد الزهری الیمنی عن الشیخ عبد العزیز الجیشی الیمنی الشعرا عن السيد الشریف الطاھر بن الحسین الاهدی الحسینی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۶

عن الفقیه المحدث الوجیه ابی الصیہی عبد الرحمن بن علی الدیع الزیدی و هو صاحب تیسیر الوصول الى جامع الاصول عن الشریف ابی الحسن نور الدین علی بن الجمال السمهودی فذکره محمد بن عبد الرسول بربنوجی در نوافض الروافض گفته و روی السيد الجلیل نور الدین علی السمهودی فی کتابه جواهر العقدین من طریق الدارقطنی عن الامام ابی حنیفہ رحمه اللہ تعالی قال قدمت المدینہ فاتیت ابا جعفر ع محمد الباقر بن علی ع فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس إلينا فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلينا

الخ و نیز بربنوجی در نوافض گفته قال الامام الشریف الحسنی نور الدین علی السمهودی ثم المدنی مورخ المدینہ فی کتاب جواهر العقدین فی فضل الشرفین روی الدارقطنی عن الامام ابی حنیفہ رحمه اللہ تعالی قال قدمت المدینہ فاتیت ابا جعفر ع الباقر فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس إلينا فانکم قد نهیتم عن الجلوس إلينا

و رضی الدین محمد بن علی بن حیدر الحسینی الشامی در تنضید العقود السنیه گفته روی العلامہ السيد عبد الرحیم السمهودی فی کتاب الاشراف عن عمه السيد الجلیل السيد علی السمهودی فی جواهر العقدین قال رحمه اللہ تعالی اخربنی الامام الشیخ العلامہ المحقق شیخ المالکیۃ فی زمانه شهاب الدین احمد بن یونس القسطنطینی المغربی نزیل الحرمین الشریفین فی مجاورته بالمدینہ النبویة سنہ خمس و سبعین و ثمانمائه ان بعض مشایخه ممن یثق به اخبره ان شخصا من اعیان المغاربہ عزم علی التوجه من بلاده للحج الخ و مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون گفته جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی للسید نور الدین ابی الحسن علی بن عبد اللہ السمهودی المدنی الشافعی المتوفی سنہ احدی عشرہ و تسعمائہ و هو مجلد اوله الحمد لله الذی اعز اولیاءه الخ رتب علی قسمین الاول فی فضل العلم و العلماء و فی ثلاثة ابواب و الثاني فی فضل اهل الیت التبؤی و شرفهم و فیه خمسہ عشر بابا ذکر انه فرغ من تالیفه سنہ ثمان و سنہ ۸۹۸ تسعین و ثمانمائه و بالآخر از همه آنست که فاضل رشید جواهر العقدین را مثل دیگر مصنفات ائمه خود دافع عار ناصیحت از اهل نحله خود و انموده بتبرج و استبشار تام استدلال باز بر ولای سنیه باهل بیت علیهم السلام فرموده چنانچه در ایضاح لطافۃ المقال بعد ذکر عبارت شیخ علی حزین متضمن ذکر تصانیف سنیه در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و سوای اشخاص مذکورین علمای دیگر از عظمای اهل سنت رسائل منفردہ در فضل اهلیت طهارت تالیف نموده مثل رساله مناقب السادات از ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی و مفتاح النجا فی مناقب آل العبا و زمل الایبار بما صح من مناقب اهل الیت الاطهار از میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و موده القریبی از سید علی همدانی و اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۷

از جزری و فضائل اهل بیت از بزار و جواهر العقدین فی فضل اهلیت النبی و شرفهم العلی للامام السيد علی السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت او شده و غير اینها از مصنفات و سوای ایشان از مصنفین و هر گاه جناب بمقابلہ این رسائل و کتب همین قدر رسائل و کتب مؤلفه در فضائل اهلیت اطهار از طریق خود نشان خواهند داد احقر العباد بذکر مؤلفات دیگر که علمای اهل سنت درین باب تالیف کرد* سرمایه سعادت اندوخته خواهد پرداخت انتهی و از خود جواهر العقدین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب مستفاد می شود حیث قال فی صدره اما بعد فان الله تعالیٰ قد اختص عباده اهل علم النبی و اهل البيت النبوی بخضیصا الشرف العلی و حباهم رفیع الدرجات و جعل محبتهم و مودتهم من اهم القربات و اعلى المثوابات و الانتساب لعداوتهم و التصدی لاذیاتهم من اعظم الموبقات وقد کثر الاذی و المعاداة لهم من بعض اشقياء زماننا و سکان دیارنا لاصالتهم فی الجھاۃ و ما جبلوا علیه من السفالۃ و النذالۃ و لما اقتضته حکمته التامة من حبهم اللئام و بغضهم الكرام فيبذلون غایة جهدهم فی اخمال ذکرهم و اسقاط کلمتهم و نهیهم و امرهم و هم بذلك ابدا ساعون يُطْفِئُونَ نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ*

و یابی الله الا ان يتم نوره و لو کره المشرکون شیخ الاسلام العلامه الامام ابا زرعة الولی بن العراقي حیث يقول من ایات فيما انبانی به شیخنا شیخ الاسلام فقیه العصر الشرف المناوی تغمدهما الله برحمته شعر

هذا زمان فيه ترفع الحكم و ذاك من اعظم خطب قد الم

مرادهم ان يطفئوا نور الهدی لا بلغوا ولا سقوا ماء الدیم

فاستخرت الله تعالیٰ فی تالیف رساله کافله بعظیم حق هذین الشرفین و آدابهما من الطرفین انظم جواهرها فی عقدین و اقسمها الى قسمین الى ان قال بعد ذکر فهرس الكتاب و سمیتها جواهر العقدین فی فضل الشرفین شرف العلم الجلی و النسب العلی و قدمت الاول لان العلم هو الامام و ختمت بالثانی لحیاۃ شرف الختام و المرجو من الله تعالیٰ ان ینفع بذلك و ینقد به من المھالک و بالله لا سواه اعتصم و اسئلله العصمه مما یضم فهو حسبي و نعم الوکیل انتهی فهذا السمهودی الموصوف على استتهم بعلامه الحرمین و عالم المدینه* المحرز عندهم للمفاخر الفاخرة الشمینه* قد روی حدیث المدینه* الیذی هو من اجل الحجج المبینه* و اثبته من افادات اعلامه الرزینه* و ابرمه باقول ارکانه المتبینه* فسمل اعین الجاحدين السخینه* و ابطل مموهات المعاندین المھینه* فلا یحید عن اذعان الخبر الا من نفسه بالعدوان قرینه* و لا ینکل عن الایقان الا من ذمته

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۸

بالخطايا رهینه

وجه صد و چهل و یکم

آنکه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد بن اسماعیل بن علی الانصاری الخنجی الشیرازی با این همه تعصب و تصلب اعتراف صریح بصحت حدیث مدینه العلم نموده چنانچه بجواب قول علامه حلی طاب ثراه در نهج الحق که الفاظ آن این ست المطلب الثانی العلم و الناس کلهم بلا- خلاف عیال علی علیه السلام فی المعرفة الحقيقة و العلوم اليقینیة و الاحکام الشرعیة و القضايا النقلیة لانه علیه السلام کان فی غایة الذکاء و الحرص علی التعلم و ملازمته لرسول الله صلی الله علیه و الہ و سلم و هو اشفق الناس علیه لا ینفك عنه لیلا و لا نهارا فیكون بالضرورة اعلم من غیره و

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حقه اقضاصکم علی و القضاء یستلزم العلم و الدين و

روی الترمذی فی صحیحة ان رسول الله صلی الله علیه و الہ و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

در کتاب الباطل خود گفته ما ذکرہ من علم امیر المؤمنین فلا شک فی انه من علماء الامّة و الناس محتاجون إلیه فيه و کیف لا و هو وصی النبی صلی اللّه علیه و سلم فی ابلاغ العلم و وداع حقائق المعرف فلا نزاع لاحد فيه و اما ما ذکرہ من صحیح الترمذی فصحیح

وجه صد و چهل و دوم

آنکه نیز فضل بن روزبهان حدیث مدینة العلم را از جناب رسالت مآب صلی اللّه علیه و الہ و سلم در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت و متحقق دانسته با ثباتات دلالت آن بر وفور علم آن جناب در تشبیه و تایید و تسدید و توطید آن افزوده چنانچه بجواب کلام علامه حلی طاب ثراه در نهجه الحق که الفاظ آن این ست التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم قال لم يكن احد من اصحاب رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم يقول سلونی الا علی بن أبي طالب

و قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و الہ و سلم انا مدینة العلم و علی بابها

در کتاب الباطل خویش گفته هذا يدل على وفور علمه واستحضاره اجوبة الواقع و اطلاعه على العلوم والمعارف وكل هذه الامور مسلمة ولا دليل على النص حيث انه لا يجب ان يكون الاعلم خليفة بل الاحفظ للحوza والاصلح للامة ولو لم يكن ابو بكر اصلاح للامة لما اختاره كما مر و محتجب نماند که ابن روزبهان از امثال محدثین عظام و اکابر متكلمین فخام اهل سنت می باشد سابقا در مجلد حدیث طیر دانستی که علامه شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع محمد جلیله و مفاخر ائیله او بتفصیل ذکر فرموده و تلمیذ وحید مخاطب فرید اعنی فاضل رشید در مصنفات خود او را بنهایت تعظیم و تبجلیل یاد نموده و در صدد حمایت و وقایت و حراست حریم او از فضیحت تحریف و تصحیف کلام الهی برخاسته و افادات و اقوال او را بتمسک و تشبت و اعتماد و استناد ملجاً و معاذ خود ساخته و فاضل معاصر صاحب منتهی الكلام نیز بتفحیم شان او علام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۳۹

تبیح و نشاط و تفاه و انبساط برداشته با وجود ذهول و غفول صریح در حق آن عمدة المراجیح بذکر تجاسر او بمقابلہ جناب علامه اعلی اللّه مقامه فی دار الكرامه خویش را خوشوقت و مسرور انگاشته فهذا ابن روزبهان کیر اصحاب الحیف و الشیئان* قد انقاد لهذا الخبر و دان* و بادر إليه بالتصدیق و الاذعان* و لم یر فیه مجالا للطعن و الایهان* و مساغا للتضعیف و الادهان* و صدق کونه مرویا فی صحیح الترمذی واحد الأعیان* فالعجب من المخاطب الجاری فی سنن العدوان* کیف سهل علیه اللدد و هان* فتفوه بالطعن فی هذا الخبر الوثيق البینیان* بالمنعیں الارکان* و خالف اعلامه الخبرین بهذا الشأن* المستبدین بذلك الرهان* فوقع فی مساقط القماءة و الامتهان و سقط فی مهابط الذل و الهوان* و اصبح لزیغه و عناده شر ملوم و مهان* و اللّه حسیبہ فإذا انشقت السماء فکائن وردہ کالدھانِ

وجه صد و چهل و سوم

آنکه عز الدین عبد العزیز بن عمر المعروف بابن فهد الهاشمی المکی حدیث مدینة العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده زنگ ارتیاب و امتراء خواطر اهل اعتبار و استبصار زدوده چنانچه در کتاب غایة المرام با خبار سلطنة البلد الحرام که نسخه عتیقه آن مکتوب زمان مصنف پیش نظر فقیر حاضرست بذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مفرق الكتاib و مفرج النواب غضنفر الهیجاء بلا مریه و هزیر المعامع من غیر ما فریه معدن الفضائل و طیب الشمائل ذی العدل العیم و الفضل الجسمی المجمع علی کمال سیادته المتفق علی شدّه إبائه و فرط شجاعته ذی السبق و الاخوة و المنعة و الفتّوة زوج البتوّل و ابن عم الرسول لیث بنی غالب ذی

الفضائل والمناقب امير المؤمنين على الحى فضلہ بين الانام جلی عليه من ربہ الرحمة و الرضوان ما اختلف الملون ليث الحروب المدره الضرغام من* بحسامه جانب الدياجی و الظلم صهر الرسول اخوه باب علومه* اقضی الصحابة ذو الشماں و الشیم* الزهد و الورع الشدید شعاره* و دثاره العدل العیم مع الكرم* في جوده ما البحر ما التیار ما* كل السیول و ما الغوادی و الدیم* و له الشجاعة و الشهامة و الحیاء* و کذا الفصاحة و البلاغة و الحكم* ما عنتر ما غیره في الباس ما* اسد الشرى معه إذا الحرب اصطلم* ما نجل ساعدة البليغ لدیه ما* سحبان ان نثر الكلام و ان نظم* حاز الفضائل كلها سبحان من* من فضلہ اعطاه ذاك من القدم* نصر الرسول و کم فداء فیا له* من نجل عم فضلہ للخلق عم* كل اقر بفضلہ حقا و ذا* امر جلی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۰

في على ما انبعهم* فعلیه منی الف الف تحیة* و على الصحابة کلهم اهل الذم و محتجب نماند که علامه عبد العزیز بن فهد از افاضم محرزین مفاخر و ماثر و اعظم وارثین فضل و جلالت کابرا عن کابر نزد سنیه می باشد شمس الدین سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع که بعنایت الهی نسخه نادره آن که بخط همین علامه عبد العزیز مکتوب و باجائزه مصنف آن بخط خودش مزین می باشد و اینک پیش نظر حقیر حاضرست گفته عبد العزیز بن عمر بن محمد بن محمد بن أبي الخیر محمد الغر ابو فارس و ابو الخیر ابن صاحبنا النجم أبي القاسم الهاشمي المکی الشافعی و يعرف کسلفه ابن فهد و امه عائشة ابنة العفیف عبد الله بن محمد بن على العجمی الاصل ولد فی الثلث الاخير من لیله السبت سادس عشری شوال سنة خمسین و ثمانی مائة بمکه فی غیة والده بالقاهرة و سمی علیا ابا الخیر ثم غير الكون ایه رای فی منامه قائلًا يقول له جاءك ذکر فسمه عبد العزیز ابا فارس و نشأ فحفظ القرآن و اربعی النووی و الارشاد مختصر الحاوی لابن المقری و النخبة لشیخنا و الفیة النحو و الوردية و الجرومیة کلاهما فی النحو ايضا و عرضها بتمامها علی ایه وجده و کذا عرض علی العادة ما عدا النخبة و الاخیرین علی جماعة من اهل بلده و من القادمین إلیها کالبامی و ابن القضبی المالکی و کتب اجازته نظما ثم حفظ ایضا غالب الفیة الحديث و جانبا من المنهاج الاصلى و اعتنی به والده فاستجاز له خلقا منهم شیخنا و احضره و اسمعه علی کثیر من الكبير کابی الفتح المراغی و الزین الامیوطی و الزرمی و غيرهم بها و اماکن منها کمنی و جل ذلك معی و لما ترعرع قرأ بنفسه و توجه غير مرء للزيارة النبویة و سمع فيها بطیة من جماعة و ارتحل فی سنة سبعین من البحر فاکثر بالديار المصرية من القراءة و السمع و مما اخذه عن الشمنی فی البحث بعض شرحه لنظم ایه للنخبة و عن البقاعی متنها مع شیء حاذی به متن ایساغوجی و سمع بمصر و الجیزة و علو الاهرام و غيرها من اماکنها و کذا بجدة فی مجیئه و لما انتهي اربه سافر فی اول السنة الّتی تلیها الی البلاد الشامیة فسمع فی توجهه بالخانقاہ السرماقوسیة و زار القدس و الخلیل و سمع بالقدس و بغڑة و نابلس و دمشق و صالحیتها و بعلبک و حماه و حلب و غيرها من جماعة و اجهد فی کل ذلك و تمیز فی الطلب و استمد منی ثم عاد فیها الى بلده مع الرکب ثم رجع من البحر ایضا فی سنة خمس و سبعین و قرأ علی فی البحث الفیة الحديث مع غيرها من تصانیفی و حضر عندي فی الاملاء و غیره بل و قرأ علی الشرف عبد الحق السنباطی کتابه الارشاد ثم سمعه علیه الیسیر فی مجاورته و كان

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۱

حد المقراء فی تقسیم المنهاج علی السیراج العبادی و لكن لم یتهیأ اکماله و قرأ علی الشمس الجوھری قطعة من اول شرحه علی الارشاد و کتبه بخطه و علی الزین زکریا فی المتن و كان جل قصده من هذه القدمة الدرایة و رجع الى بلده ثم سافر منها للدرایة ایضا الى الشام فی موسم السنة الّتی تلیها و زار المدینة فی توجهه و قرأ فی دمشق علی الزین خطاب قطعة من اول الارشاد و کذا علی المحب البصري و كان قد اخذ عنه بمکه ایضا و حضر دروس او لهما مع قلیل من دروس التقی ابن قاضی عجلون هناك و وصل منها الى حلب و رجع المصر ایضا ثم لبلده مع الرکب ثم دخل القاهرة ایضا مع الرکب فی اربع و ثمانین فلازمی فی السمع و القراءة و كان مما قراه علی قطعة كبيرة من اول شرحی لالفیة الحديث و جميع شرح النخبة و حضر کثیرا من مجالس الاملاء بل و استملی بعضها و اکمل الربع الاول من شرح الجوجرجی الارشاد علیه و حضر عنده تقسیم التنبیه الی ایسیرا و تقسیم جميع الفیة ابن مالک سوی

مجلسين او ثلاثة بل هو من لازمه حين مجاورته بمكّة حتى سمع عليه شرح الصدور له و غالباً من البهجة و كذا لازم امام الكاملية في الفقه و غيره وقرأ عليه غالب الورديه في النحو و مما اخذه عن العبادي في القدمة الرابعة في الروضه او الخادم و رجع مع الحاج فيها الى بلده فاقام بها ملازملا للاشتغال و الاقبال على شأنه و لماجاورت سنة ست و ثمانين و التي يليها اكثر من ملازمتي بحيث قرأ على ما كان كتب والده من تصانيفي و هو شيء كثير و حصل هو ايضاً اشياء قرأها و اكمل سماع شرحى الالفية مع تكرر كثير منه له و كذا سمع على ومن غير ذلك و من لازم ببلده في الفقه و التفسير عالم الحجاز البرهان ابن ظهيره و في الفقه فقط مع اصوله اخوه الفخر و النور الفاكهی اخذ عنه المنهاج و كان احد القراء في تقسيمه وقرأ عليه الرابع الاول من الارشاد بل حضر عنده في النحو و غيره وقرأ على يحيى العلمي المالكي المنهاج الاصلى مرتين و الفيء ابن مالك و توضيحة لابن هشام و حضر عنده في الجمل للخونجى و سمع جميع التوضيح و الالفية مرتين الا يسيراً على المحيوي المالكي و قيل ذلك اخذ في النحو عن أبي الوقت المرشدى ثم باخره اخذ عن الشريف السمهودي الايضاح في المنسك للنحو و قطعة من اول الفيء النحو و برع في الحديث طلباً و ضبطاً و كتب الطباقي بل كتب بخطه جملة من الكتب و الاجزاء و تولع بالتحريج و الكشف و التاريخ و اذنت له في التدريس و الافادة و التحدث و كذا اذن له الجوجرى في تدريس الفقه و النحو و الافادة و المحيوي ضمن جماعة في إقراء الالفية و ليس بعد ابيه ببلاد الحجاز من يدانيه في الحديث مع المشاركة في الفضائل و جودة الخط و الفهم و جميل الهيئة و على الهمة و المروءة و التخلق بالاوصاف

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٤٢

الجميلة و التقنع باليسير و اظهار التجمل و عدم التشكي و هو حسنة من حسنات بلده و محمد المدعو بجار الله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمي المكى در ذيل ضوء لامع كه بحمد الله تعالى نسخه ان بخط خودش بر هامش نسخه مذكوره ضوء لامع نزد نحيف موجودست گفته اقول و بعد المؤلف انفرد بها و صار شيخ المحدثين فيها و اخذ عنده غالب مروياته خلق من اهلها و القادمين عليها و الف لنفسه فهرساً حافلاً و معجماً لمشایخه جاماً و مسلسلات نحو مائة و عشرين و الفوائد العلية في طرق الحديث المسلسل بالأولية ونظم معناه في بيتين قال لم ينظم غيرها و هما
الراحمون لمن في الأرض يرحمهم من في السماء كما عن سيد الرسل
فارحم بقلبك خلق الله و ارعهم به تنال الرضا و العفو عن زلل

وله ثبت في اربع مجلدات و رحلة في مجلد ضخم و تذكرة في ستة اسفار و خرج لغيره جملة من الاحاديث و المرويات و رتب عدة طبقات و ذيل على تاريخ والده سماه بلوغ القرى لذيل اتحاف الورى و يضم ذيلاً على تاريخه ايضاً الدر الکمین بذيل العقد الثمين و تحفة ذوى الاحلام بأخبار القضاة و الخطباء و الائمة و نظار المسجد الحرام و غاية المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام عمله لصاحب مكّة السيد برکات و امده بالمحكمات و يضم له و غالباً مؤلفاته في مسوداته و المرجو من كرم الله ان تكون من حسناته و قرض له بعضها جماعة من شيوخه و امتدحه غير واحد من تلامذته و هو لا يلتفت إلى ذلك و يخالط الناس بالسيرة الحسنة المسالك مع هضم لنفسه و التكشف في لباسه و حرصه على سماع الحديث و ملازمته الجماعة و التحدث و الجماعة عن اهل زمانه و التحدث بنعمه الله و الصبر على قضاء الله حتى امتحن في آخر عمره باذيته من بعض جيرانه فصار يتمنى الموت حتى ادركه الفت و قضى نحبه بعد توعكه اربعة أشهر برياح في خاصرته و انطلق بطنه في آخر مرضه فختم له بالشهادة و نال بها السعادة و كان ذلك بعد ظهر يوم الجمعة ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنين و عشرين و تسعين و فجهز في يومه و صلى عليه عند باب الكعبة و دفن بالمعلاة على قبر والده و جده قبل غروب الشمس بساعة فلحق فضل يوم الجمعة رحمة الله تعالى - و قطب الدين محمد بن احمد النهر والى المكى الحنفى در كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته المقدمة في ذكر سندنا فيما نقله في كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من نقل عنه للوثق و الاعتماد اعلم ان من برکة العلم نسبته الى قائله و ما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوى و من ينقل عنه فلا اعتماد على

ذلك النقل ولا بد ان يكون رجال السنن موثقا بهم والا فلا اعتبار لتلك الرواية و اقدم مورخى مكة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۳

هو الامام ابو الوليد محمد بن عبد الله الازرقى ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفاكھى المکى ثم قاضى القضاة السيد تقى الدين محمد بن احمد بن على الحسنی الفاسی ثم المکى ثم الحافظ نجم الدين عمر بن محمد بن فهد الشافعی العلوی المکى ثم ولدہ الشیخ عز الدين عبد العزیز بن عمر بن فهد و هذا الاخیر من ادرکناه ولنا عنه روایة الخ و تاج الدين دهان مکى در کفایة المتطلع که در ان مرویات شیخ خود حسن عجیمی جمع نموده گفته الموطا روایة أبي عبد الرحمن عبد الله بن سلمة القعنی رحمه الله تعالى اخبر به عن الامام صفى الدين احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد الهاشمي عن عمه الرحلة محمد جار الله بن الرحلة عز الدين عبد العزیز بن الحافظ عمر بن الحافظ تقى الدين بن فهد قال اخبرني والدى العلامه الحافظ رحلة الطالبين ببلد الله الامین عز الدين ابو الخیر و ابو الفارس عبد العزیز بن الحافظ عمر بن فهد مع ابن عمہ شیخنا الخطیب محب الدين التویری الخ ازین عبارت علاوه بر مدح عظیم عبد العزیز بن فهد اینهم واضح و لائق گردید که او از مشایخ اجازه و شیوخ اسانید حسن عجیمیست و شیخ حسن عجیمی یکی از آن مشایخ سبعه می باشد که شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد کما علمت سابقا باتصال سند خود بایشان حمد الهی بجا آورده و ایشان را مشایخ جله کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین بالحرمین المجمع علی فضلهم من بين الخافقین وانموده پس عبد العزیز بن فهد از شیوخ مشایخ اجازه شاه ولی الله والد مخاطب خواهد بود و بودن عبد العزیز بن فهد از مشایخ اجازه حسن عجیمی و اتصف او بوصف جلیل حافظ از مقامات متعدده متکاثره کفایة المتطلع واضح و آشکار می گردد و كما لا يخفی علی من راجع فهذا عز الدين بن فهد حافظهم المجل * و کابرهم المعدل *

قد اثبت هذا الحديث في نظمه البارع المکمل * و نظمه في سلط نظامه الرائع المکل * فالرائع عنه لدعوانه مذهب منکل * و الممتری في شأنه مدوخ بالهوان مذل * و المتلقی له بالاذعان مرجو بالخير مؤمل * و المتقبل له بالاعتقاد محبا لمدح متول *

وجه صد و چهل و چهارم

آنکه شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن حسين القسطلاني الشافعی مصری مدينة العلم را از اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم معدود نموده تحقق و ثبوت

حديث انا مدينة العلم

را بوجه اتم و ابلغ ظاهر فرموده چنانچه در مواهب لدنیه در ذکر اسماء آن جناب گفته و الذی رایته فی کلام شیخنا فی القول البیع و القاضی عیاض فی الشفاء و ابن العربی فی القبس و الاحکام له و ابن سید النّاس و غیرهم یزید علی الاربع مائة و قد سردتها مرتبة علی حروف المعجم و بعد ذکر اسماء از حرف الهمزة تا بحرف اللام گفته م الماجد ماذ ماذ المؤمل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۴

الماحی المامون المافع الماء المعین المبارک المبتل المبرأ المبشر ببشر البائسين المبعوث بالحق المبعوث المبلغ المبیح المین المتن

المتبتل المتبعس المتریض المتضرع المتقی المتلتو علیه المتھجد المتوكل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المجری

المحرض المحرم المحفوظ المحلل محمید المحمود المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد

المخلص المدثر المدنی مدینه العلم انتهى ما اردنا نقله فهذا القسطلاني علمهم المفرد * و بدلهم الاوحد * قد اثبت هذا الحديث المشید * حيث عد مدینه العلم من اسماء النبي الموید * عليه و الہ آلاف السلام السنضد * ما لاح فی السماء كوكب و توقد * فلا يعدل عنه الاما المائق الوغد الاوغرد * و لا يحيى عنه الاما المارق النكس الانکد * و لا يرتاب فيه الاما الحائد الملوم المطرد * و لا يتمتری فيه الاما المعاند الملوم المندد * و مفاخر اثیره و ما ثر شهیره قسطلاني بنابر افادات این حضرات بر ناظر ضوء لام سخاوى و ذيل ان از جار الله

بن عبد العزيز بن فهد هاشمى و من كبرى و لواچ الانوار عبد الوهاب بن احمد بن على الشعرانى و نور سافر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و مقاليد الاسانيد ابو مهدى عيسى بن محمد ثعالبى و سبط مجید شيخ احمد بن محمد قشاشى و كفایه المتطلع تاج الدين الدهان المکى و بدر طالع محمد بن على الشوكاني الصناعى و بستان المحدثين خود شاهصاحب و اتحاف النباء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و آشكارست در این جا اكتفا بر بعض عبارات می رود سخاوی در ضوء لامع گفته احمد بن محمد بن أبي بكر بن عبد الملك بن الزین احمد بن الجمال محمد بن الصفی محمد بن المجد حسين بن التاج علی القسطلانی الاصل المصری الشافعی و يعرف بالقسطلانی و امه حلیمة ابنة الشیخ أبي بکر بن احمد بن حمیدة النحاس ولد فی ثانی عشری ذی القعدة سنہ احدی و خمسین و ثمانی مائے بمصر و تشابها فحفظ القرآن و الشاطبیتین و نصف الطیبۃ الجزریۃ و الوردیۃ فی النحو و تلی بالسیع علی السراج عمر بن قاسم الانصاری الششار و بالثلاث الى و قال الذین لا یرجون لقاء علی الزین عبد الغنی الهیشمی و بالسیع ثم بالعشر فی ختمین علی الشهاب بن اسد و بالسیع لجزء من اوّل البقرۃ علی الزین خلد الازھری و کذا اخذ القراءات عن الشمس بن الحمصانی امام جامع ابن طولون و الزین عبد الدائم الازھری و اذن له اکثرهم و اخذ الفقه عن الفخر المقسمی تقسیما و السراج العبادی و قرأ ربع العبادات من المنهاج و من السیع و غيره من البهجه علی الشمس البامی و قطعة من الحاوی علی البرهان العجلونی و من اول

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٤٥

حاشیة الجلال البکری علی المنهاج الی اثناء النکاح بفوایت فی اثنائها علی مؤلفها و عن العجلونی اخذ النحو فرأی علیه شرح الشذو و لممؤلفه و الحديث عن کاتبه فرأی علیه قطعه کبیرة من شرحه علی الهدایۃ الجزریۃ و سمع مواضع من شرحه علی الالفیۃ و کتبه بتمامه غير مرہ و قرأ منه بمکہ اکثر من ثلاثة و لازمنی فی اشیاء و سمع علی الملتوتی و الرضی الاوجاقی و أبي السعود العراقي و قرأ الصحيح بتمامه فی خمسة مجالس علی الشاوی و کذا فرأی علیه ثلاثیات مسند احمد و سمع علیه شیخة ابن شاذان الصغری و غيرها و حج غیر مرہ وجاور سنہ اربع و ثمانین ثم سنہ اربع و تسعین و ستین قبلها علی التوالی و رجع مع الرکب فتختلف بالمدینہ و قرأ بمکہ علی زینب ابنة الشوبیکی السنن لابن ماجہ و غيرها و علی النجم ابن فهد و آخرين و صحب البرهان المتبولی و غيره و جلس للوعظ بالجامع العمري فی سنہ ثلاث و سبعین و کذا بالشیریفیة بالصبانین بل و بمکہ کان يجتمع عنده الجم الغفير مع عدم میله فی ذلك و ولی مشیخة مقام احمد بن أبي العباس الحرار القرفة الصغری و اقرأ الطلبة و جلس بمصر شاهدا رفیقا لبعض الفضلاء و بعده انجمع و کتب بخطه لنفسه و لغيره اشیاء بل جمع فی القراءات العقود السنیة فی شرح المقدمۃ الجزریۃ فی التجوید و الكتر فی وقف حمزہ و هشام علی الهمز و شرحه علی الشاطبیۃ وصل فیه علی الادغام الصغیر زاد فیه زیادات ابن الجزری من طرق نشره مع فوائد غریبیة لا توجد فی شرح غیره و علی الطیبۃ کتب منه قطعه مزجا و علی البردة مزجا ايضا سماه مشارق الانوار المضیئة فی مدح خیر البریة قرضته انا و جماعه و له ايضا نفایس الانفاس فی الصحبة و اللباس و الروض الزاهر فی مناقب الشیخ عبد القادر و نزهه الابرار فی مناقب الشیخ أبي العباس الحرار و تحفه السامع و القاری بختم صحيح البخاری و رسائل فی العمل بالربع و اظهنه اخذہ عن العز الوفائی و هو کثير الاسقام قانع متعرف جید القراءۃ للقرآن و الحديث و الخطابة شبحی الصوت بها مشارک فی الفضائل متواضع متعدد الطیف العشرہ سريع الحركة و قد قدم مکہ ايضا بحرا صحبۃ ابن اخي الخليفة سنہ سبع و تسعین فحج ثم رجع معه کان الله له و جار الله بن فهد مکی در ذیل ضوء لامع گفته و بعد المؤلف کثرت مؤلفاته و اشتهر منها الموهاب اللدینی بالمنح المحمدیۃ عظیم فی بابه و ارشاد الساری علی صحيح البخاری مزجا فی اربع مجلدات و شرح صحيح مسلم مثله لم یکمله و اشتهر بالصلاح و التفکفف علی طریق اهل الفلاح و لما اجتمعت به فی الرحمة الاولی اجازنی بمؤلفاته و مرویاته و فی الرحمة الثانية عظمی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٤٦

و اعترف لی بمعرفة فتی و تادب معی و لم یجلس علی مرتبته بحضورتی فالله تعالی یزید فی اکرامه و یبلغه غایہ مرامه ثم بلغنى فی

رحلتى للشام انه مات فى ليلة الجمعة سبع المحرم سنة ثلث وعشرين وتسعمائة وصلى عليه بعد الجمعة بجامع الازهر ودفن بالمدرسة تغمده الله برحمته ولم يخلف بعده مثله نفعنا الله بركاته وشيخ احمد قشاشى در سمط مجید بعد نقل عبارتى از موهاب لدنیه قسطلانی گفته والقسطلانی هذا احد مشايخ عبد الوهاب الشعراى شيخ والد شيخنا فانه قال فى المتن الكبرى وقرأت على الشيخ العالم الصالح المحدث المقرى الشيخ شهاب الدين القسطلانى شارح البخارى غالب شرحه على البخارى وقطعة من الموهاب اللدنیه انتهى بلفظه رحمة الله و تاج الدين الدهان المکى در کفاية المتطلع گفته كتاب الموهاب اللدنیه للإمام العلامه شهاب الدين احمد بن محمد القسطلانی الخطيب رحمة الله اخبر به عاليًا عن الشيخ المستند العلامه ابراهيم بن محمد الميمونى عن الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامه احمد بن محمد القسطلانی إجازة وهذا سند مسلسل بالمصرین و الشافعیه ح و اخبر به مسلسلًا بالشامین و الشافعیه عن الشيخ عبد القادر بن مصطفی الصفوری عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد المیدانی عن الشيخ العلامه بدر الدين محمد بن الرضی الغزی عن مؤلفه و مسلسلًا بالمعمرین و الشافعیه عن الشيخ الصوفی ابو الوفاء احمد بن محمد العجل الزبیدی إجازة عن البدر محمد الغزی عن مؤلفه و مسلسلًا بالمکین و الشافعیه عن الامام زین العابدین بن الامام عبد القادر بن محمد بن يحيی بن مکرم الصوری عن ایهه عن جده الامام يحيی عن المؤلف إجازة و مسلسلًا بالصوفیه و الشافعیه عن شیخ الامام صفی الدین احمد بن محمد القشاشی عن شیخ ابو الموهاب احمد بن علی الشناوی عن شیخ القطب محمد بن ابی الحسن البکری عن ایهه القطب الكبير ابو الحسن محمد بن جلال الدین عن مؤلفه و مسلسلًا بالمدینین بالسند الى الشناوی عن السید غصنفر عن شیخ عبد الله بن سعد الله السندي نزيل الحرمين عن شیخ علی بن محمد بن عراق المدنی عن المؤلف إجازة بلا واسطة و بواسطه الشیخ ابی عبد الله الشامی صاحب السیره و مسلسلًا بالحنفیه و المعمرین ايضا عن شیخ خیر الدین بن احمد الرملی عن الشیخ احمد بن امین الدین بن عبد العال الجنبلاتی عن ایهه عن المؤلف و مسلسلًا بالمالکیه عن شیخه العلامه روح الدین ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی الجعفری عن الشیخ العلامه ابی الارشاد علی بن محمد الاجھوری عن الشیخ محمد بن خضیر البنوفی و الشیخ بدر الدين القرافی و غيرهما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۷

عن المؤلف إجازة عامه ان لم تكن خاصة و مسلسلًا بالحنابلة عن الشیخ عبد الباقی الحنبلي الدمشقی إجازة عامه و الشیخ الصالح محمد البیهوتی عن عم الثاني الشیخ عبد الرحمن البیهوتی عن الشیخ تقی الدین بن النجار عن المؤلف إجازة عامه ان لم تكن خاصة و مسلسلًا باهل اليمن و المعتمرين ايضا عن الشیخ عبد الرحیم الخاص الزبیدی عن المسند السيد طاهر بن الحسین الاهدل عن العلامه عبد الرحمن بن علی الریبع الشیبانی عن المؤلف إجازة كذلك و مسلسلًا بمن اسمه احمد و قد سماه بعضهم احمد عن الشیخ القدوة احمد بن محمد القشاشی عن العلامه الشیخ احمد الشناوی عن العلامه احمد بن قاسم العبادی عن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامه احمد بن محمد القسطلانی و نیز تاج الدين الدهان المکى در کفاية المتطلع گفته كتاب ارشاد الساری الى شرح البخاری للعلامه شهاب الدين احمد بن الشیخ شمس الدين محمد بالخطیب القسطلانی رحمة الله تعالى اخبر به عن الشیخ احمد القشاشی عن الامام شهاب الدين احمد بن علی الشناوی عن العلامه احمد بن قاسم العبادی عن الشیخ احمد الرملی عن مؤلفه العلامه شهاب الدين احمد بن الشمس بن محمد الخطیب القسطلانی ح و اخبر به عاليًا عن الشیخ احمد العجل بل العلامه المسند بدر الدين ابی عبد الله محمد بن الرضی الغزی عن مؤلفه به و بجمعیع مؤلفاته

وجه صد و چهل و پنجم

آنکه جلال الدين محمد بن اسعد الصدیقی الدوانی حدیث مدینه العلم را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بالحتم و الجزم ثابت و متحققه دانسته چنانچه در شرح رساله زورا گفته فاول ما اقول ان هذه الرسالة شانا و هو انى رأيت فى منامي فى خارج

بغداد ظاهر دار السلام على قرب من شاطئ الزوراء امير المؤمنين يعسوب الموحدین علیاً رضی اللہ عنہ فی مبشرة طویلۃ محصلها انه رضی اللہ عنہ کان ملتفتا الى بنظر العناية و معتنی بشأنی بطريق الكلائے فصار ذلك باعثا لی على ان اعلق رسالہ معنونہ باسمه العالی متبرکا به و اتلوها على روپته المقدسة وقت التشرف بزيارتہ و الاكتحال بدبور تراب عتبته و كنت متربدا في تعین المقصد في تلك الرسالہ فتارہ كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ماهیة العلم لمناسبة

قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها

و اخري يخطر بالي غير ذلك و لم يتعين شيء من الخواطر الى ان وفقني اللہ تعالی للاتساع بل ثم العتبة القدسیة الغرویة و المشهد المقدس الحائرى على النبی و على ساكنيهما الصلوة و السلام ثم بعد المراجعه سالنى واحد من اصحابي المستعدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۸

لدرک الحقائق من کان له درک رائق و دهن فائق کریم الشیم و السجايا حسن الاسم و المسماي و قد قرأ على کتاب حکمة الاشراق للشيخ الاجل و الحکیم الاکمل شهاب الدین السهروردی و كنت اقرر له اثناء مباحثة هذا الكتاب طرفا من السوانح و املی عليه بعضا من اللوائح ان اجمعها له في رسالہ فصار سؤاله سببا للاقدام على هذه الرسالہ فاجتمع مقاصدھا في خاطری فی اقرب من ساعه و كنت ذاهلا عن المقصد الاول الى ان اتممته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت تراهم فتيقنت ان نفحات الامداد فيها كانت تهبت من باب مدینۃ العلم و سفينة الجور المستوى على جودی الحكم و الحلم على النبی و عليه الصلوة و السلام و التحیة و الکرام و سمیتها بالزوراء و هی اسم الدجلة و المناسبة ظاهرة مع ما فيه من التلویح الى ان هذا الفیض من زیارة المشاهد المقدسة و المواقف المونسية و اللہ تعالی مناج الغیوب فتاح القلوب

وجه صد و چهل و ششم

آنکه نیز دوانی در رساله زورا گفته فاجعل ذلك هنالک تكسر به صولة ما فر طبعك عنه فی بدو النظر حتى یاتیک اليقین و تتصلع الى الافق المیین و ترى بعين العیان ما یعجز عنه البیان و تشرف على حقیقة قول سیدنا النبی المبعوث عليه السلام لتمیم سائر ما اتت به الانیاء النوم اخ الموت و قول صاحب سرہ و باب مدینۃ علمه عليه السلام الناس ینام فاذ ما توا انتبهوا

ازین عبارت نیز ظاهرست که علامه دوان بسبب مزید عرفان و ایقان و عدم مبالغات بهفوایت اهل شنان و فقدان اکتراث بخرافات ارباب هذیان حدیث مدینۃ العلم را حتما و جزما ثابت می داند و قلوب اهل ایمان و ایقان را بوصف جناب امير المؤمنین علیه السلام بباب مدینۃ العلم باقصی المراتب مبتهج و مسرور و اصحاب عصیت و زور را بنهایت مبتلای ازعاج و ثبور می گرداند فهذا علامہ الجلیل المعروف بالمحقق الدواني المشهود عندهم بعظام ما ثرہ بین الاقاصی و الادانی* قد اثبت هذا الحديث المستاصل لشافعی الحاقد الشانی* المجتث عرق الجاحد الجانی* فلا يرتاب في تتحققه الا من عمیت منه الالحاظ الروانی* و لا یطعن فيہ الا من احتفت به الكواذب كالرماح الدواني* و لا یحید عنه الا الاعفل المراوغ المماطل المماني و لا یصد عنه الا الاخلف المحاذ المخاتل المعانی و علامه دوانی ممدوح بمدائح عظیمه جلیله المباني و موصوف بمفاخر رفیعة المعانی و مسلم و مقبول اعاظم جانب ثانیست علامه سخاوی در ضوء لامع لاهل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولانا جلال الدين الصدیقی الدواني بفتح المهملة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۴۹

المهملة و تحفیف النون نسبة لقریء من کازرون کازرونی الشافعی القاضی باقلیم فارس و المذکور بالعلم الكثير من اخذ عن المحبی اللاری و حسن بن البقال و تقدم في العلوم سیما العقليات و اخذ عنه اهل تلك النواحی و ارتحلوا إليه من الروم و خراسان و

ماوراء النهر و سمعت الثناء عليه من جماعة من اخذ عنى واستقر به السلطان يعقوب فى القضاة و صنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به و كذا كتب على العضد مع فصاحة و بلاغة و صلاح و تواضع هو الان فى سنة سبع و تسعين حتى ابن بضم و سبعين و عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى در نور سافر عن اخبار القرن العاشر گفته و فى سنة ثمان و عشرين توفي العلامة محمد بن اسعد جلال الدين الصديقى الدوانى بفتح المهملة و تخفيف النون نسبة لقرية من كازرون الكازرونى الشافعى القاضى باقليم فارس و المذكور بالعلم الكبير و من اخذ عنه المحبوى الالارى و حسن ابن البقال و تقدم فى العلوم سيما العقليات و اخذ عنه اهل تلك النواحى و ارتحلوا إليه من الروم و خراسان و ماوراء النهر ذكره السخاوى فى ضوئه قال و سمعت الثناء عليه من جماعة من اخذ عنى و استقره السلطان يعقوب فى القضاة و صنف الكثير من ذلك شرح على شرح التجريد للطوسى عم الانتفاع به و كذا كتب على العضد مع فصاحة و بلاغة و صلاح و تواضع وهو الان فى سنة تسع و تسعين حتى ابن بضم و سبعين انتهى و محمد بن يعقوب الاماسى در حاشيه روض الاخير بترجمه دوانى گفته قد تفوق فى راس المائة التاسعة فى الفنون الحكمية و تبحر فى العلوم الشرعية من الفقه و الحديث و القراءة و صنف فى التصوف و علم الاخلاق و مؤلفاته قريبة الى مائة روى العلوم الادبية و العقلية و الحديث و التفسير و الفقه عن والده مولانا اسعد الصديقى المحدث بالجامع المرشدى بكازرون و هو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ الامام قاضى قضاة الاسلام شمس الملأ و الدين محمد بن محمد الجزرى صاحب النشر فى القراءة و الحصن الحصين فى الاحاديث و الادعية و المقدمة فى التجويد لا سيما صحيح البخارى و اخذ الفقه من مولانا جلال الدين محمود بن الحاج أبي الفتح السروستانى و هو عن الشيخ جلال الدين محمد القزوينى و هو عن الامام قدوة ائمۃ الاسلام أبي القاسم محمد بن عبد الكريم الرافعى رفع الله درجته فى علين و اخذ العقليات من السيد الشريف زين الملأ و الدين على الجرجانى و قال مولانا جلال الدين من مشايخىشيخ الاسلام ابو المجد عبد الله بن ميمون الكرمانى سمعت منه الحديث المسلسل بالاولية اعني قوله صلى الله عليه وسلم الراحمون

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۰

يرحهم الرحمن ارحموا من فى الارض يرحمكم من فى السماء

و اجازنى إجازة ملفوظة و مكتوبة و قال رحمة الله في ذكر مشايخه في الإجازة سمعت كتاب العوارف على الشيخ نور الدين عبد الرحمن القرشى بقراءة الشيخ العارف زين الدين أبي بكر الخوافى مد الله ظلال ارشاده و محمد بن على شوكاني در بدر طالع بمحاسن من بعد القرن السابع گفته محمد بن اسعد الملقب جلال الدين الدوانى نسبة الى دوان و هي قرية من قرى كازرون الشافعى عالم العجم بارض فارس و امام المعقولات و صاحب المصنفات اخذ العلم عن المحبوى و البقال و فاق فى جميع العلوم لا سيما العقلية و اخذ عنه اهل تلك النواحى و ارتحل إليه اهل الروم و خراسان و ماوراء النهر و له شهرة كبيرة و صيت عظيم و تكاثر تلامذته و كان من ادبهم انه إذا تكلم نكسوا رءوسهم تادبا و لم يتكلم احد منهم بشيء و لاه سلطان تلك الديار القضاء بها و له مصنفات كثيرة مقبولة منها شرح التجريد للطوسى و شرح التهذيب و حاشية على العضد و له فصاحة زائدة و بلاغة و تواضع و مات سنة ۹۲۸ قال السخاوى انه في سنة ۸۹۷ كان حيا و كان عمره إذ ذاك بضع و سبعين ثم ارخ غيره موته في التاريخ الذي قدمنا ذكره فيكون على هذا قد عاش نحو تسعين سنة و غياث الدين بن همام الدين در حبيب السير گفته مولانا جلال الدين محمد دوانى از غایت تبحر در علوم معقول و منقول و از کمال مهارت در مباحث فروع و اصول بر جمیع فضای عالم و تمامی علماء بنی آدم فائق بود و در میدان تحقیق مسائل و انحلال معضلات رسائل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح خبیث متأخرین قصب السبق از امثال و اقران میربود فنون مکنون که از ابو على و علامه طوسی در سر خفا محجوب بود در نظر بصیرتش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول و ثانی مکتوم مانده بود قلم عنایت سبحانی بر صفحه ضمیرش می‌نگاشت

سپهر علم را بود افتتابی فنون فضل را جامع کتابی

و مولانا جلال الدین ولد ارشد مولانا سعد الدین اسعدست که بعلو صیت و دانش مشهور بود و در قریه دوان که از اعمال کازرونست بقطع و فصل قضایی شرعیه اقدام می فرمود و جناب مولوی نخست نزد والد ماجد خود بتحصیل اشتغال داشت و بالآخر بشیراز شتافته در درس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجه حسن شاه بقال همت بر کسب کمال گماشت و این دو بزرگ از تلامذه محقق شریف بوفور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بلوازم درس و افاده قیام می نمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین گلناری که بر سر طوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایجی که سید دانشمند بود شرائط تلمذ بجای آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه بمحضار عنایت لم یزلی هنوز جناب مولوی در سن شباب بود که

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۱

که از شمیم فضائل و کمالات-ش مشام متشتمان گلزار علوم معطر گشت و از رشحات سحاب قلم گوهربارش ریاض دانش در حضرت و نصارت از ساحت بوستان ارم در گذشت لاجرم در ایام دولت امیر حسن و یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین و روم و ازان و آذربایجان و هرمز و کرمان و طبرستان و جرجان و خراسان اعظم افضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از اشعه ضمیر فیض آثارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آن جناب در ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده بود و بعد از استعفا از ان مهم در مدرسه بیگم که آن را دار الایتم گویند بلوازم درس و افاده قیام می نمود در زمان دولت سلاطین آق قویونلو منصب قضایی ممالک فارس من حیث الاستقلال تعلق باش مرجع اهل فضل و کمال داشت و هر گاه از درس فارغ می شد همت عالی نهمت بر فصل قضایی شرعیه می گماشت و جناب مولوی در اواسطه ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا علی قوشجی حاشیه در کمال دقت تصنیف نمود و آن رساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان بتعريف و توصیف گشود اما امیر صدر الدین محمد هم در آن اوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه جناب مولوی اعتراضات کرده و آن جناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر جهت رو آن سخنان در قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان آن دو عالم متبحر مباحثات بوقوع انجامیده و هر کس والی شیراز می بود جهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهرهور می گردید از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زور است که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت انتما گردانیده رقم حروف از شیخ مجد الدین کرمانی لا زال مؤیداً بالتایید السبحانی استماع نموده که مولانا جلال الدین در وقتی که بنجف رفته بود در روضه قدس متزلت حضرت شاه ولايت پناه علیه السلام و التحیة روزی بر پای ایستاده آن رساله را تصنیف می نمود و باز مناسبت آن تصنیف را به زورا موسوم گردانید و چون زورا متنیست بغايت مختصر و متین جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفتح در سلک انشا کشید دیگر از مؤلفات ان عالم پسندیده صفات شرح هیاکلست که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرمود و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شد داخل مصنفات مولویست و از جمله حواشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم افادات رقم نموده حاشیه شمسیه و حاشیه تهدیب و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه و شرح عقائد عضدیه و شرح رباعیات و شرح بیت حافظ و تفسیر سوره اخلاص و ترکیب کلمه توحید و رساله تشییه صلاة بغايت مشهورست و نکات آن کتب بر الواح ضمائير زمانی افضل طلبه مسطور وفات مولانا جلال الدین محمد بعد از قتل رستم بادشاه باندک زمانی روی نمود مدت حیاتش زیاده بر هفتاد سال بود انتهی و کمال الدین حسین میبدی در فواتح شرح دیوان امیر المؤمنین علیه السلام گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۲

نقل استاذنا العلامه مولانا جلال الدین محمد الدواني خلد الله ظلله عن الشیخ العالم العامل التقى الكامل السيد صفي الدین عبد الرحمن الا-یکی قدس سره انه قال ذکر لی الفاضل العالم المتقدی الشیخ ابو بکر عن الشیخ برهان الدین الموصلى و هو رجل عالم

فاضل صالح ورع انا توجها من مصر الى مكة تزيد الحج فانزلنا متولا و خرج علينا ثعبان فتباذر الناس الى قتلہ فقتله ابن عمی فاختطف و نحن نرى سعیه و تبادر الناس على الخيل و الرکاب یریدون رده فلم یقدروا على ذلك فحصل الناس من ذلك امر عظیم فلما كان آخر النهار جاء و عليه السکینه و الوقار فسألنا ما شانک فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذى رایتموه فصنع بی کما رأیتم و إذا انا بين قوم من الجن یقول بعضهم قتلت أبي و بعضهم قتلت اخی و بعضهم قتلت ابن عمی فتكاثروا على و إذا رجل لصق بی و قال لی قل انا بالله و بالشريعة المحمدية فقلت ذلك فشار إليهم ان سيروا الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شیخ کبیر على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا سبیله و ادعوا عليه فقال الاولاد ندعی عليه انه قتل ابنا فقلت حاشا لله ائما نحن وفديت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج علينا ثعبان فتباذر الناس الى قتلہ فضربته فقتله فلما سمع الشیخ مقالتی قال خلوا سبیله سمعت ببطن النخلة عن النبي صلی الله علیه وسلم من تزیی بغير زیه فقتل فلا دیة و لا قود و شاه ولی الله والد مخاطب در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابیه قال اخبرنا الشیخ المعمرا الفاضل المحدث عبد الملك بن عبد اللطیف البنانی إجازة مکاتبہ باجازته العامة من المفتی قطب الدین محمد بن احمد النهر والی الاصل المکی الدار عن والدہ محمد بن احمد النهر والی عن الاستاذ المحقق جلال الدین الدواني الصدیقی انه قال انا الشیخ العامل المتقی الكامل صفی الدین عبد الرحمن اللاحق قدس سره انه قال لی ذکرني الفاضل العالما التقی الشیخ ابو بکر عن الشیخ برهان الدین الموصلی و هو رجل عالم فاضل صالح ورع انا توجها من مصر الى مكة تزيد الحج فانزلنا و خرج علينا ثعبان فتباذر الناس الى قتلہ فقتله ابن عمی فاختطف و نحن نرى سعیه و تبادر الناس على الخيل و الرکاب یریدون رده فلم یقدروا على ذلك فحصل لنا من ذلك امر عظیم فلما كان آخر النهار جاء و عليه السکینه و الوقار فسألنا ما شانک فقال ما هو الا ان قتلت هذا الثعبان الذى رایتموه فصنع بی کما رأیتم و إذا انا بين قوم من الجن یقول بعضهم قتلت ابنا و بعضهم قتلت اخی و بعضهم قتلت ابن عمی فتكاثروا على و إذا رجل لصق بی و قال لی قل انا بالله و بالشريعة المحمدية فقلت ذلك فشار إليهم ان سيروا الى الشرع فسرنا حتى وصلنا الى شیخ کبیر على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۳

سبیله و ادعوا عليه فقال الاولاد ندعی انه قتل ابنا فقلت حاشا لله ائما نحن وفديت الله الحرام نزلنا هذا المنزل فخرج إلينا ثعبان فتباذر الناس الى قتلہ فضربته فقتله فلما سمع الشیخ مقالتی قال خلوا سبیله سمعت ببطن نخلة عن النبي صلی الله علیه وآلہ وسلم انه قال من تزیی و تشکل بغير زیه فقتل فلا دیة و لا قود

وجدت بخط الشیخ عبد الحق الدهلوی قدس سره انه سمع الاستاذ مولانا محمد مقيم عن الاستاذ الامیر محمد مرتضی الشریفی بسنده بواسطہ او بواسطین عن الاستاذ مولانا محمد المحقق العلامہ جلال الدین محمد الدواني بمثله وجدت فی كتاب الفواتح للمیذی عن مولانا جلال الدین الدواني مثله و شاهصاحب در رساله اصول حدیث در ذکر والد خود گفته و حضرت ایشان اول در دیار خود بعض کتب حدیث مثل مشکاء و صحیح بخاری بخدمت والد بزرگوار خود گذرانیده بطريق درایت اخذ این علم فرموده بودند و سند ایشان بواسطه میر محمد زاهد تا ملا جلال الدین دوانی می رسد و سند حدیث ایشان در اوائل انموذج العلوم بتفصیل مذکورست و محتاج نماند که مصنفات علامه دوانی در اجازات و مرویات اکابر اعلام و اجله فخام سنیه داخلست و مصنفات ایشان بر نقل و احتجاج از ان شامل ابراهیم در کتاب الامم لا یقاظ الهمم گفته تصانیف الاستاذ المحقق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحیم بن علی الصدیقی الدواني رحمه الله تعالى قراءۃ على الاستاذ المحقق ملا محمد شریف بن ملا یوسف بن القاضی محمود بن ملا کمال الدین الکورانی الصدیقی رح رسالہ الزوراء بکمالها مع حاشیتها للمصنف بکمالها و قرأت عليه معظم شرحه لعيون الجواہر للعہضد سنة ۱۰۵۳ مع معظم حاشیته لملا یوسف بن محمد القریباغی و حاشیته لملا حسین الحسینی الخلخالی و قرأت عليه اطرافا من حاشیته لشرح الشمسیہ للقطب الرازی و اطرافا من حاشیته على التهذیب التفتازانی و من الرسالہ

الجديدة في ثبات الواجب سنة ۱۰۵۳ و قرأت طرفا من شرح العقائد العضدية على شيخنا العارف بالله صفي الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و إجازة لسائرها و لما يرويه من كتب الفنون برواية الاستاذ محمد شريف إجازة عن الفقيه على بن محمد الحكمى و برواية شيخنا صفي الدين احمد قدس سره عن شيخه أبي المواهب الشناوى قدس سره بروايتهما عن الشناوى و الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد المكى عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكى العدنانى اليمنى الزبيدي و الشهاب أبي العباس احمد بن عمر الشرعى الهمدانى نسيا التعزى بروايتهما عن المحقق

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۴

السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله الحسني ابا الحسيني اما الايجي الشافعى عن شيخه الجلال الدواني بجميع تاليفاته و مروياته و تاج الدين الدهان المكى در كفاية المتطلع كه در ان مرويات شيخ خود حسن عجمى جمع نموده گفته شرح التهذيب و حاشية على شرح الشمسية للقطب العلامه الاستاذ جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد الدواني الصديقى خبر بهما بما مر فى حاشية العلامه مير صدر الدين الى العلامه عبد الرحمن مؤيدزاده عن مؤلفهما و اخبر بهما بما مر فى سند الاشارات إليه و اخبر بهما عن العلامه محمد على بن حسين بن على بن محمد الكرمانى الlahورى الحسنى عن العلامه ميرزا ابو القاسم بن عباس الخلانى الشهير بالاعمى عن الاستاذ السيد محمد الباقر بن محمد الأسترا آبادى المشهور بالداماد عن العلامه الخواجہ جمال الدين محمود الشيرازى عن مؤلفهما العلامه جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم الصديقى الدواني فذكر بهما و سالم بن عبد الله بن سالم البصري در رساله ؟؟؟ بمعرفة ؟؟؟

علو الاسناد كه در ان مرويات والد خود فراهم آورده گفته و اما تصانيف الاستاذ جلال الدين محمد بن اسعد الصديقى المشهور بالدواني فيرويها الوالد عن الشيخ ابراهيم الكردى المذكور بلغه الله تعالى الاجر عن العلامه ملا شريف بن ملا يوسف بن القاضى محمود بن ملا كمال الدين الكورانى الصديقى عن الفقيه على بن محمد الحكمى و يرويه ايضا شيخه الشيخ احمد القشاشى عن الشيخ أبي المواهب احمد الشناوى بروايتهما اعنى الشناوى و الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن عمر بن فهد المكى عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى المكى العدنانى اليمنى الزبيدي و الشهاب أبي العباس احمد بن عمر الشرعى الهمدانى التغرى بروايتهما عن المحقق السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبيد الله الايجي عن شيخه الجلال الدواني و محمد بن الشيخ على بن الشيخ منصور الشناوى در كتاب الدرر السنية فيما علا من الاسانيد الشناوانية گفته مصنفات الجلال الدواني و هو المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن على الصديقى الدواني رحمه الله تعالى ارويها إجازة عن شيخنا الشيخ عيسى البراوي و عن شيخه الذکری عن سالم البصري عن الملا ابراهيم ح عن شيخنا المنیر قائل رحمه الله قرأت على الاستاذ المحقق ملا شريف عن ملا يوسف بن القاضی محمود بن ملا كمال الدين الكورانى الصديقى روح الله تعالى روحه رسالته الزوراء بكمالها مع حاشيتها للنص بكمالها و قرأت عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعهد سنة سنت و خمسين بعد الالف مع معظم حاشيته لملا يوسف بن محمد القرباقي و حاشيته لملا الحسين الخلخالى و قرأت عليه اطرافا من شرح حاشيته الشمسية للقطب الرازى و اطرافا من حاشيته على التهذيب التفتازانى و من رسالته الجديدة في ثبات الواجب و قرأت عليه طرفا من شرحه للرسالة العضدية على شيخنا العارف بالله صفي الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و إجازة لسائرها و لما يرويه من كتب الفنون برواية الاستاذ محمد شريف إجازة عن الفقيه على بن محمد الحكمى و برواية شيخنا صفي الدين احمد قدس سره عن شيخه أبي المواهب الشناوى بروايتهما اعنى الشناوى و الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد العزيز بن فهد المكى عن جار الله بن عبد العزيز عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكى العدنانى اليمنى الزبيدي و الشهاب احمد بن عمر الشرعى الهمدانى نسيا بروايتهما

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۵

عن المحقق السيد عفيف الدين بن عبد الرحمن بن السيد نور الدين عبد الله الحسني ابا و الحسيني اما الإيجي الشافعى عن شيخه جلال الدواني رحمة الله تعالى و محمد بن على الشوكاني الصناعى در اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر گفته مؤلفات جلال الدين محمد بن اسعد الدواني ارويها بالاستاد المتقدم الى ابراهيم الكردى عن محمد شريف عن على بن محمد الحكمى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن فهد عن اسماعيل بن ابراهيم العلوى العكى اليمنى الزيدى عن السيد عفيف الدين عبد الرحمن بن عبد الله الحسنى الإيجي عن المؤلف و محمد عابد بن احمد على السندي در حصر الشارد گفته و اما مصنفات الاستاذ المحقق جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن على الصديقى الدواني فارووها عن عمى الشيخ محمد حسين بن محمد مراد بن يعقوب الانصارى السندي عن ابيه عن الشيخ محمد هاشم بن عبد الغفور السندي عن مفتى مكة عبد القادر الحنفى عن الشيخ حسن العجمى عن الشيخ احمد القشاشى عن أبي المواهب الشناوى عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكى عن عمه جار الله بن عبد العزيز بن فهد المكى عن اسماعيل بن برهان الدين ابراهيم بن اسماعيل العلوى العكى العدنانى الزيدى عن عبد الرحمن بن السيد نور الدين ابا الحسنى ابا الإيجي الشافعى عن شيخه الجلال الدواني و سيد محمد بن عبد الرسول بربنوجي در نوافض گفته قال ابن المطهر بحثنا مع الاستاذ نصیر الدين الطوسي فى تعین المراد من الفرقة الناجية فاستقر الرأى على انه ينبغي ان يكون تلك الفرقة مخالفة لسائر الفرق مخالفة كثيرة و ما هي الا الشيعة الامامية فانهم يخالفون غيرهم من جميع الفرق مخالفة كثيرة بخلاف غيرهم من الفرق فانهم متقاربون فى اكثر الاصول وقد نقله عنه الاستاذ المحقق الدواني فى شرح العقائد العضدية و نقضه عليهم و قمر الدين حسينى در نور الكريمتين گفته ملا جلال از نصیر الدين طوسي نقل مى کند که در شرح رسالة العلم نوشته است نعم ما قال عالم من اهل البيت رضى الله عنهم بل سمى عالما قادرًا انه و هب العلم للعلماء و القدرة للقادرين و كل ما ميزتموه باوهاماکم فى ادق معانیه مخلوق لكم مصنوع مثلکم مردود إليکم و البارى تعالى واهب الحیوة مقدر الموت و لعل النحل الصغار يتوجهون ان لله تعالى زبانتين كما لها فانها يتصور أن عدمهما نقصان لمن لا يكونان له و هكذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به ملا جلال بعد نقل کلام مذکور می نویسد اراه العالم الامام الهمام محمد ع الباقر رضی الله عنه و عن آباءه الكرام و هذا کلام رشيق انيق صدر من مصدر التحقيق مورد التدقيق

وجه صد و چهل و هفت

آنکه قاضی کمال الدين حسين بن معین الدين اليزدی المیبدی حدیث مدینه العلم را از جانب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم بالقطع و اليقین ثابت و متحقّق انگاشته و باحتجاج و استدلال از آن
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۶

اعلام نصفت و تحقیق افراشته چنانچه در شرح خود بر دیوان منسوب بجنب امیر المؤمنین علیه السلام که بفوایح مشهور می باشد گفته اما بعد بر مسافران مراحل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن تر ستاره ایست که در آسمان ماهیت انسان تابد و نازکتر غنچه ایست که در چمن حقیقت او سمت شکفتمن یابد هر نفس ناطقه که بزیور حکمت آراسته گشت در سلک فرشته است و ارقام سعادت ابدی بر جین استعداد او نوشته عملی که بحلیه علم حالی نشده چون بدنبی باشد که او را جان نیست و دلی که بسکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و لله در القائل

الناس موتی و اهل العلم احياء و الناس مرضی و هم فیهم اطباء
و الناس ارض و اهل العلم فوقه م سماء نور و ما فی النور ظلماء
و زمرة العلم راس الخلق کلهم و سائر الناس فی التمثیل اعضاء

علم مفتاح کنوز حقائق و مصباح رموز دقائق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهودست رباعی
علمت بكمال معرفت راه دهد علمت دل پاک و جان آگاه دهد
گر جاه طلب کنى ترا جاه دهد ور حق طلبی بقاء بالله دهد
و بحکم

انا مدینة العلم و علی بابها
که در جامع ترمذی مسطورست و
انا میزان الحکمة و علی لسانه

که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت
موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسین یعسوب الواصلین مطلوب الکاملین خورشید سپهر امامت جمشید سریر کرامت واقف
معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون مشاهده مجتمع فنون مظاهر انوار فتوت مصدر آثار مروت فاتحه کتاب ولایت
خاتمه مصحف وصایت عنوان صحیفه عنایت دیباچه رساله هدایت مرکز دائمه سیادت قطب فلک سعادت شمع لگن فصاحت سرو
چمن صبحت نمک خوان ملاحت قمر سمای سماحت قاضی محکمه قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و
صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شاهی منصوص بنص

من کنت مولا فهذا علی مولا
مخصوص بفص ما انتجه و لكن الله انتجاه آنکه هر فقره از ذو الفقار کلام او طبقه از طبقات فصحاء عرب را درهم شکسته و
سلسله والیان ولایت بنقطه دل صاحب هدایت او پیوسته قطعه

قنبرش را چون بیاض الوجه فی الدارین هست نور می گیرد مدام از روی قبر افتاد
چون شود صوفی صفت صافی ز غیر مهر او خرقه ازرق کند از چرخ در بر افتاد
در قیامت چون رساند شربت کوثر بخلق جام گردد بر کنار حوض کوثر آفتاد
لافتی الا علی در سینه خود کرد نقش ورنه از بهر چه می بینی فتی در آفتاد
گر مثالی از رخش خواهم که سازم آشکار در خیال من شود هر دم مصور آفتاد
کی ز مغرب باز گردیدی برای طاعتیش گر نشد او را بجان منقاد و چاکر افتاد

نور می بخشد بخاص و عام عالم بیدریغ شد مگر از خاک در گاهش مخمر افتاد عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص:

۳۵۷

پای تا سر غرق نور معرفت می بینمیش گوییا زایید با مهرش ز ما در آفتاد

آدم اولیا خاتم اصنفیا صاحب اقسام مناقب ناصب اعلام مناسب مطلوب کل طالب امیر المؤمنین و امام المتین اسد الله الغالب امیر
المؤمنین علی بن أبي طالب صلوات الله و سلامه علیه و علی من تقرب إلیه و از سخن او که مقبول بلغاء مکه و یثرب و مسلم
قصصای مشرق و مغربست التماس اسرار دین و اقتباس انوار یقین کنند انتهی ما اردنا نقله فهذا المیذنی ندسمهم الآبر* و رکزهم
الخبر قد احتاج بهذا الحديث المشرق الزاهر* المسفر الباهر* عازیا ایاه الى صحيح الترمذی الکابر* قاطعا من اهل الرب کل دابر*
فلا یحید عنه الا الثناء الحائز* و لا یصد عنه الا العامة البائز* و لا یلمز فيه الا العنود الخاسر* و لا یطعن فيه الا الجحود المکابر و میر
حسین میذنی از مشاهیر علمای فخام و اکابر فضلای عظام سنبه است مفاخر عالیه و مأثر متلالیه او حسب افادات اکابر این حضرات
انشاء الله المفضل المنیل در حدیث تشییه بتفصیل خواهی شنید در اینجا بر بعض عبارات اکتفا می روید غیاث الدین بن همام الدین
المدعو بخواند امیر در کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر گفته قاضی کمال الدین میر حسین یزدی در سلک افضل علمای

عراق بل اعظم دانشمند آن آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد باامر قضا منصوب بوده علم امانت می افراشت از جمله مؤلفاتش شرح دیوان معجزنشان حضرت مقدسه امير المؤمنین عليه السلام و التحية تصنیفیست دانش اثر و مطبوع طباع سلیمه دانشوران فضیلت پرور و همچنین آن جناب بر کافیه و هدایه حکمت و طوالع و شمسیه حواشی دقیقه در عقد انشاء انتظام داده و در آن مؤلفات کمال دانش و جودت طبع خود را بمنصبه عرض نهاده و قاضی میر حسین را در فن معما رساله ایست مفیده بمیزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوائل ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی میر حسین بخاتم القضا مختوم گشت و بتقدیر ایزد سبحانی روزی چند مؤاخذ بوده در گذشت

وجه صد و چهل و هشتم

آنکه حاجی عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد بخاری در تفسیر انوری بتفسیر آیه **قُلْ لَا أَشْئُلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى**

گفته اعلم یا هذا ان الآیه لبيان فرضیه حب اهل البيت علی جميع المسلمين الى يوم القيمة صلی اللہ علی محمد و اهل بيته فقد روی انها لما نزلت قيل يا رسول اللہ من قرباتک هولاء الذين وجبت علينا مودتهم قال علی و فاطمة و ابناهما و بعد ذکر نبذی از مناقب اهلیت علیهم السلام گفته

عن جابر رضی اللہ عنہ قال اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم بعضد علی و قال هذا امیر البررة و قاتل الفجرة مخدول من خذله منصور من نصره ثم مد صوته و قال انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه ابن المغازلی و بعد ازین دیگر اخبار در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۸

ذکر نموده و گفته اعلم یا هذا ان هذه الاحادیث وردت عن رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم فی علی رضی اللہ عنہ و ما ازداد علی فضلاً الا بتزویج فاطمه بنت سید المرسلین صلی اللہ علیه و سلم و ما تزوج فاطمه الا بكونه اهلاً لها رضی اللہ عنهم الخ و حاجی عبد الوهاب بخاری از نبلای اعلام و نبهای فخام نزد سنیه بوده مفاخر بارعه و ما اثر ناصعه او حسب افادات این حضرات بر ناظر اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دھلوی و تذکرہ الابرار سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری واضح و لائحته در اینجا بنابر اختصار اکتفا بر عبارت اخبار الاخیار می رود و هی هنوز شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری بزرگست که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیانست سید جلال را دو پسر بود سیدی احمد پسر بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهانیان پسر سید محمودست و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سیدی احمدست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت و در اوائل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت پیرو اوستاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجودست که فوق جميع نعمتهاست و لیکن مردم قدر آن دو نعمت را نمی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی اللہ علیه و سلم بصفت حیات در مدینه موجودست و مردم این سعادت را درنمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگارست و وی سبحانه و تعالی بیواسطه بدان متکلم و خلق از ان غافلند وی بمجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بزيارت پیغمبر صلی اللہ علیه و سلم بشتابفت و این سعادت را دریافت باز بوطن اصلی عود نمودند بعد از ان بتقریب بعضی سوانح روزگار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودھی بدھلی آمد سلطان سکندر را بوى اعتقاد عظیم پیدا شد و آنچه از شرائط تمجیل و تعظیم بود رعایت نمود او را با شاه عبد اللہ نسبت محبت و نیاز و طلب و استرشاد چندان بود که آنچه می گوید که فنا فی الشیخ می باشد این چنین خواهد بود نسبت صحبت او با وی بطريق تشییه مناسب حکایت مولانا رومست با شمس تبریز قدس اللہ اسرارهم و بار دیگر هم از

دھلی قصد زیارت حرمین کرد و مکررا باین سعادت عظمی رسید و به بشارتها از جانب حضرت خاتم الرسل صلی اللہ علیہ وسلم اشارت یافته باز بدین حدود عود فرمود وفات شیخ در سنہ اثنین و ثلثین و تسعماہه که عدد عبارت شیخ حاجی موافق آنست و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبد اللہ است فهذا عبد الوهاب البخاری* عارفهم المرشد منهم للسالک الساری* قد روی هذا الحديث النافع کالمسک الذکری الداری* و اثبت هذا تغیر المونق المشرق المخلج بنوره و ضوئه الكواكب الدراری* فالجادل له جار من العدوان فی قاطبة المغاری* و الحائد عنه جائز فی مسالک البغی کالعادی الکاری* و الحائد عنه و الملطّ له محتقب له للاثم الكبير والوزر الزاری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۵۹

و الطاعن فيه عاثت في دينه كالازل الضارى

وجه صد و چهل و نهم

آنکه غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواندامیر در خطبه کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر در مقام تصلیه گفته صلووات اللہ علیہ وسلم و علی عترته سیما وصیه و وارث علمه و خلیفته المکرم بتکریم
انا مدینة العلم و علی بابها
المشرف بتشریف

انت منی بمنزلة هارون من موسی
مظہر العجائب و مظہر الغرائب امیر المؤمنین و امام المسلمين علی بن أبي طالب
نظم امام امم پادشاه نجف سپهر کرم مهر اوچ شرف
سر سروران هدایت نشان چراغ حرم رهنمای جهان
دلش کان علم و کفش بحر جود رخش آفتات سپهر وجود
علم لدنی چنان شد علم که حل کرد اشکال لوح و قلم
ادا چون کنم و صفت ای مقتدا که وصف تو برتر بود از ادا
کمال تو بیحد و غایت بود ثنای ترا بی نهایت بود
درود فراوان نثار تو باد بر اولاد عالی تبار تو باد

اللّٰہم صلّ علی محمد و علی خلفائه الکرام و سائر اصحابه مصابيح الظلام و سلم تسليماً کثیراً مبارکاً علی قیام الساعة و ساعه القیام
انتهی فهذا غیاث الدین صاحب حبیب السیر* کابرهم الجلیل الخطیر* قد اثبت هذا الحديث المشتهر* الذى اشرق ضوءه فازدهر* فلا
ینحرف عنه الا من الخزل في كسر الخذلان و انحصار* ولا يصدق عنه الا من انقطع عن سبیل الایقان و انحصر* ولا يقدم على طعنه
الا من القی بنفسه فی مهاوی الھلک و الغرر* ولا یجتری على الغض منه الا من وغر منه الصدر و عمی منه البصر و مخفی نماند که
كتاب حبیب السیر از کتب معتمده مستند مشتهره می باشد مصطفی بن عبد اللہ القسطنطینی در کشف الظنون گفته
حبیب السیر فی اخبار افراد البشر فارسی لغیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر و هو تاریخ کبیر لخصه من تاریخ والده
المسمی بروضه الصفا و زاد علیه الى ان قال و هو فی ثلث مجلدات کبار من الکتب الممتعه المعترفة الا انه اطال فی وصف ابن حیدر
کما هو مقتضی حال عصره و هو معدور فیه تجاوز اللہ سبحانه و تعالی عنہ و حسام الدین بن بازیید سهارنپوری در مرافض گفته و
هنگام تسویید کتب معترفه مانند بیضاوی و معالم و مدارک و کشاف و جامع البیان و تفسیر نظام نیشاپوری و حسینی و زاهدی و
مشکاء و شرح ملا علی قاری و شرحین شیخ عبد الحق دھلوی و صحیح البخاری و تیسیر القاری و صحیح مسلم و صواعق محرقه و

بستان أبي الليث و شمائل ترمذى و سفر السعادة و شرح آن و سنن الهدى و شفاء قاضى عياض و شرح مواقف و شرح طوال الانوار و شرح تجريد شرح عقائد و تكميل الايمان و رساله قطب رباني حضرت شيخ احمد سرهندي قدس الله سره و نواقص الرافض ميرزا محدوم و مرقق القلوب و تحقيق و حسامى و فتاوى عالمگيرى و برهان شرح مواهب رحمان و هدايه و كفايه شعبي و عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۰

معدن الحقائق شرح كنز الدقائق و جذب القلوب الى ديار المحبوب و مدارج النبوة و معارج النبوة و روضة الاحباب و ترجمه مستقصى و حبيب السير و رساله مناقب خلفاء و مناقب مرتضوى و حياة الحيوان و ترجمه قطب شاهى و اصول كلينى و بعضى رسائل ديگر رفضه مطعم نظر تفحص داشته احاديث و اخبار و اقوال علماء اخيار و تحقيق مذاهب و اختلاف و احوال بزرگان و قصص اسلاف که درین رساله منقول شده همه را از کتب مذکوره نقل کرده انتهی و بعد ازین سهارنپوری در مرافض از حبيب السير جابجا نقل آورده و مکرر تصريح باعتبار آن کرده كما لا يخفى على من راجع و از کلام مخاطب نيز اعتبار و اعتماد حبيب السير واضح و آشكار است چنانچه مخاطب در باب المطاعن همین کتاب تحفة بجواب طعن سوم از مطاعن أبي بكر بعد ذکر قصه تجهيز جيش اسامه گفته اين ست آنچه در روضة الصفا و روضة الاحباب و حبيب السير و ديگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجودست و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن أبي بكر گفته و در معارج و حبيب السير مذکورست که بعد از غزوه تبوك اعرابی در جناب پیغمبر ص آمده عرض نمود که قومی از اعراب در وادی الرمل مجتمع گشته داعیه شبخون دارند جناب پیغمبر ص نشان خود با بو بکر صدیق داده و او را امیر لشکر ساخته بر آن جماعة فرستادند و نیز مخاطب بجواب طعن یازدهم از مطاعن ابو بکر گفته تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در این قصه مختلف اند اکثر روایات باین مضمون آمده‌اند که ابو بکر را برای امارت حج منصب کرده روانه کرده بودند نه برای رسانیدن برائت و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر چون سوره برائت نازل شد و نقض عهد مشرکان در آن سوره فرود آمد از عقب فرستادند تا تبلیغ این احکام تازه نماید پس در این صورت عزل ابو بکر اصلاً واقع نشد بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصب شدند پس درین روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابو بکرست و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود و در بیضاوی و مدارک و زاهدی و تفسیر نظام نیشاپوری و جذب القلوب و شروح مشکاه همین روایت را اختيار نموده‌اند و همینیست ارجح نزد اهل حدیث و از معالم و حسینی و معارج و روضة الاحباب و حبيب السير و مدارج چنان ظاهر می‌شود که اول آن حضرت ابو بکر صدیق را بقراءت این سوره امر نموده بودند بعد از ان علی مرتضی را در این کار نامزد فرمودند و این دو احتمال دارد یکی آنکه ابو بکر صدیق را ازین خدمت عزل کرده علی مرتضی را منصب فرمودند بجای او دوم آنکه علی مرتضی را شریک ابو بکر کردند تا این هر دو باین خدمت قیام نمایند چنانچه روایات روضة الاحباب و بخاری و مسلم و دیگر جميع محدثین همین احتمال دوم را قوت می‌بخشد انتهی

وجه صد و پنجاه

آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد در ذکر اسماء جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته مدینة العلم

روی الترمذی و غيره مرفوعا انا مدینة العلم و على بابها
و الصواب انه حديث حسن كما قال الحافظان العلائی و ابن حجر وقد بسط الشيخ الكلام عليه فی كتابه تهذیب الموضوعات و فی النکت ازین عبارت ظاهر است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۱

که حديث مدینة العلم نزد علامه صالحی حديث حسنست پس مثل حديث صحيح صالح استدلال و احتجاج و دافع مراء و لجاج

ارباب ختل زیغ و اعوجاج و قالع شباهت واهیه خداج باشد و ازینجاست که صالحی مدینه العلم را حتماً و جزماً از اسماء مبارک جناب رسالت مَآب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ ذکر کرده و بنای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته قلوب منکرین و جاحدين و مبطلين مدغلين را بسان رصاص گذاخته و باید دانست که محمد بن یوسف شامي از مشاهير علماء کبار و نحاريں کمالی احبار نزد سنه است و جلالت شان و رفعت مكان او بر متبع لواقع الانوار عبد الوهاب شعراني و خيرات حسان ابن حجر مکی و ريحانة الالباء شهاب الدين احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایه المطلع تاج الدين الدهان المکی و کشف الظنون ريحانة الالباء شهاب الدين احمد خفاجی و فتح المتعال احمد بن محمد المقری و کفایه المطلع تاج الدين الدهان المکی و کشف الظنون فاضل چلپی و رساله اصول حدیث خود مخاطب و شوکت عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدين خان و اشباع الكلام مولوی سلامت الله بدايونی و منتهی الكلام و ازاله الغین حیدر علی فیض آبادی و سیرت نبویه احمد بن زینی ابن احمد الشافعی المشهور بدحلان و قول مستحسن مولوی حسن الزمان واضح و ظاهرست و شطر وافر ازین عبارات در مجلد حدیث ولایت مذکور شده در اینجا بر بعض عبارات اکتفا و اقصار می‌رود عبد الوهاب شعراني در ل الواقع الانوار در ذکر جماعتی که ادراک ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسك بالسنة المحمدیة الشیخ محمد الشامی نزيل التربة البرقوقیه رضی الله عنہ کان عالماً صالحًا مفتناً في العلوم و الف السیرة المشهورة التي جمعها من الف كتاب و اقبل الناس على كتابتها و مشی فيها على انموذج لم يسبق إليه و كان رضی الله عنہ عزباً لم يتزوج قط و كان إذا قدم عليه الضيف يعلق القدر و يطبع له و كان حل المنطق مهیب المنظر كثیر الصیام و القیام بت عنده الليالي فما كنت اراه ينام فی اللیل الا قليلاً و كان إذا مات احد من طلبة العلم و خلف اولاداً قاصرين و له وظائف يذهب الى القاضی و يتفرد فيها و يباشرها و يعطی معلومها للايتام حتى يصلحوا لل مباشرة و كان لا يقبل من الولاة و اعوانهم شيئاً و لا يأكل من طعامهم و ذکر لی شخص من الّذین يحضرون قراءة سیرته فی جامع العمری ان اساله فی اختصار السیرة و ترك ضبط الفاظ غریبها و ان يحكى السیرة على وجهها كما فعل ابن سید الناس فرایته بین القاصرين و اخبرته الخبر فقال قد شرعت فی اختصارها من مدة يومین فرأیت ذلک هو الوقت الذى سالنی فیه ذلک الرجل و كانت عمامته نحو سبعة اذرع على عرقیه لم یزل غاصباً طرفه سواء کان ماشیا او جالساً رضی الله عنہ و اخلاقه الحسنة کثیره مشهوره بین اصحابه و ابن حجر مکی در کتاب الخیرات الحسان بعد ذکر فوایت کتابی که در مناقب أبي حنیفه نوشته بود گفته فتاوت لذلک و اعدت النظر فيما لائمه المناقب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۲

من المسالک الى ان ظفرت بكتاب جامع منها لصاحبنا الامام العلامه الصالح الفهامة الثقة المطلع و الحافظ المتبع الشیخ محمد الشامی الدمشقی ثم المصری الخ و احمد بن محمد المقری در فتح المقال بعد ذکر تهدید عراقی نعل آن جناب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ را و تسليم علقمی تحدید مذکور را گفته مع ان صاحب سبل الهدى و الرشاد ذکر ذلك التحدید غير معارض عليه بل اقره و ناهيك باطلاع هذا البحر الواقع المديد و مفتی صدر الدينخان معاصر در منتهی المقال گفته قال الشیخ الامام العالم العلامه افضل المحققین و المحدثین محمد الشامی فی باب الدليل على مشروعیة السفر و شد الرحال لزيارة سیدنا رسول الله صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ و الرد على من زعم ان شد الرحل لزيارته صلعم معصیه قد تقدم انه انعقد الاجماع على تاکد زيارته الخ و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قال العلامه الحافظ الشامی صاحب السیوطی فی السیرة المسمیة بسبل الهدى و الرشاد فی سیرة خیر العباد صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ و مشروعیة السفر لزيارة قبر النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِہِ وَسَلَّمَ الامجاد قد الف فيها الشیخ تقی الدین السبکی و الشیخ کمال الدین بن الرملکانی و الشیخ ابو داود سلیمان کتاب الانتصار و ابن جمله و غيرهم من الائمه الخ فهذا الشامی صاحب سبل الهدى و الرشاد* حافظهم الجھبذ النقاد* قد نهج رشد السداد* و لحب نهج الرشاد* حيث عد مدینه العلم من اسماء خیر العباد* علیه و الله الاطهار الامجاد من سلام الله ما لا يعده عاد* و احتج عليه بهذا الحديث الشائع فی الاغوار و الانجاد* و صوب کونه حسنا حسما لزیغ

اصحاب العناد* و استند فی ذلک بقول حافظیه العلائی و ابن حجر رغماً لآناف اهل اللداد* فالحمد لله علی تمام الحجۃ علی ذوى الاحن و الاحداد* و وضوح الحجۃ علی رائی الحق و الرؤاد

وجه صد و پنجاه و یکم

آنکه شیخ ابو الحسن علی بن محمد بن عراق الکنانی در تنزیه الشريعه عن الاخبار الشیعیة الموضوعه گفته
حدیث انا دار الحکمة و علی بابها
ابن بطه نع مر طب حب عد خط و
فی لفظ انا مدینة الفقه و آخر انا مدینة العلم

و فی جماعة کثیره مجروھین و مجاهیل تعقب بانه اخرجه الحاکم و الترمذی و قال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاکم و صصحه و
خالف ابو الفرج ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و الصواب خلاف قولیهما معاً و ان الحدیث من قسم الحسن لا-یرتقی الى
الصحة و لا ینحط الى الكذب و بيان ذلک يستدعي طولاً لكن هذا هو المعتمد و کذا حسنه العلائی و مخفی نماند که علامه ابن
عراق از اعیان مشهورین فی الآفاق و صنادید جائزین براعت و اخلاق نزد سنیه می باشد رحمة الله بن عبد الله سندي در مختصر تنزیه
الشريعه گفته الحمد لله الذي صان

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۳

سنن رسوله عن کل مفتر و ضاع و وفق طائفه من العلماء فعرفوا کل کذاب صناع* و میزوا بین الخیث و الطیب النصوع بین الحق
الثبت و الباطل الموضوع و الصیلوة و السلام علی نبیه الّذی بشر تلك الطائفه بنضره النعیم و انذر الآخری يتبوأ المقعد فی النار
الجحیم و علی الـه و اصحابه و اتباعهم الـذین یینوا الصـحـیـحـ من السـقـیـمـ و علـیـ کـلـ من اقتـدـیـ بـهـمـ بـقـلـبـ سـلـیـمـ و بـعـدـ فـانـ من المـهـمـاتـ
مـعـرـفـةـ الـاحـادـیـتـ المـوـضـوـعـةـ و الـاـثـارـ المـصـنـوـعـةـ و قدـ فـتـ فـیـ الـمـؤـلـفـاتـ و الـلـامـامـ الـحـافـظـ أـبـیـ الـفـرـجـ ابنـ الجـوزـیـ فـیـهاـ کـتـابـ جـامـعـ الـاـنـ
عـلـیـ مـؤـاخـذـاتـ و مـنـاقـشـاتـ فـیـ مـوـاضـعـ قـدـ لـخـصـهـ الـحـافـظـ جـالـالـ الدـینـ السـیـوطـیـ و تـعـقـبـهـ فـیـ کـتـابـ سـمـاـهـ الـلـاـلـیـ المـصـنـوـعـةـ فـیـ الـاحـادـیـتـ
الـمـوـضـوـعـةـ ثـمـ عـلـیـ ذـیـلـاـ ذـکـرـ فـیـ اـحـادـیـتـ مـوـضـوـعـةـ فـاتـتـ اـبـنـ الجـوزـیـ ثـمـ اـنـ شـیـخـناـ الـاـمـامـ الـحـافـظـ عـالـمـ الـمـدـینـةـ الـبـوـیـةـ فـیـ زـمـانـهـ
الـشـیـخـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـرـاقـ وـلـیـ الـخـلـاقـ الـمـشـهـورـ فـیـ الـآـفـاقـ الـفـ کـتـابـاـ لـخـصـ فـیـ هـذـهـ الـمـوـلـفـاتـ بـحـیـثـ لـمـ یـقـ لـمـ حـصـلـهـ عـلـیـ ماـ
سوـاـ الـتـفـاتـ کـیـفـ لـاـ وـقـدـ زـادـ فـیـ زـیـادـاتـ مـنـ کـثـیرـ مـنـ الـمـصـنـفـاتـ فـسـخـ لـلـعـبـدـ الـفـقـیرـ الـراـجـیـ لـطـفـ الـصـمـدـیـ رـحـمـةـ اللهـ بنـ عبدـ اللهـ
الـسـنـدـیـ اـخـتـصـارـهـ تـسـهـیـلـاـ لـتـحـصـیـلـهـ مـعـ تـرـاجـمـهـ وـ تـرـتـیـبـهـ فـجـعـلـتـ کـاـصـلـهـ کـلـ تـرـجـمـةـ غـیرـ الـمـنـاقـبـ فـیـ ثـلـثـةـ فـصـولـ الـخـ وـ شـیـخـ عـبدـ الـحـقـ
دـھـلـوـیـ درـ ماـ ثـبـتـ بالـسـنـهـ گـفـتـهـ وـ فـیـ تـنـزـیـهـ الشـرـیـعـهـ فـیـ الـاـحـادـیـتـ الـمـوـضـوـعـهـ لـلـشـیـخـ الـاـمـامـ الـحـافـظـ عـالـمـ الـمـدـینـةـ الـبـوـیـةـ فـیـ زـمـانـهـ
الـشـیـخـ عـلـیـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـرـاقـ حـدـیـثـ مـنـ صـامـ تـسـعـهـ اـیـامـ مـنـ اوـلـ الـمـحـرـمـ نـبـیـ الـلـهـ لـهـ قـبـهـ فـیـ الـهـوـاءـ الـخـ وـ عـبدـ الـقـادـرـ عـیدـرـوـسـ یـمـنـیـ
درـ نـورـ سـافـرـ درـ تـرـجـمـهـ شـہـابـ الدـینـ لـعـمـودـیـ گـفـتـهـ فـائـدـهـ اـعـلـمـ اـنـ فـیـ قـلـبـیـ حـسـرـةـ عـظـیـمـ إـذـ لـمـ یـتـیـسـرـ لـیـ الـوقـوفـ عـلـیـ تـوـارـیـخـ جـمـاعـةـ
مـنـ الـأـعـیـانـ الـمـشـهـورـینـ کـتـاطـفـةـ مـنـ الـأـوـلـیـاءـ الـکـرامـ وـ جـمـلـةـ مـنـ الـعـلـمـاءـ الـاعـلـامـ مـثـلـ شـیـخـ الشـیـوخـ مـحـمـدـ بـنـ عـرـاقـ وـ
وـلـدـیـهـ الشـیـخـ الـاـمـامـ الـعـلـمـاءـ عـلـیـ وـ الشـیـخـ الـفـاضـلـ عـبـدـ النـافـعـ الـیـ انـ قـالـ وـ آـخـرـینـ يـطـولـ ذـکـرـهـ وـ یـتـعـذرـ حـصـرـهـ مـعـ اـنـ قـدـ اـذـکـرـ
بعـضـهـمـ فـیـ تـرـجـمـةـ غـیرـهـ بـطـرـیـقـ الـاستـطـرـادـ وـ لـکـنـ لـمـ اـسـتـوـعـبـ اـخـبـارـهـ کـمـاـ یـنـبـغـیـ وـ یـرـادـ وـ الـمـرـجـوـ انـ یـمـنـ الـلـهـ عـلـیـ بـذـلـکـ حتـیـ اـشـفـیـ
الـعـلـیـلـ بـشـرـحـ مـنـاقـبـهـمـ الـعـدـیدـ وـ سـیرـتـهـمـ الـحـمـیدـ وـ الـلـهـ وـلـیـ التـوـفـیـقـ وـ نـیـزـ عـبدـ الـقـادـرـ عـیدـرـوـسـ یـمـنـیـ درـ نـورـ سـافـرـ درـ تـرـجـمـهـ ابوـ
الـسـعـادـاتـ الـفـاكـھـیـ الـحـنـبـلـیـ بـعـدـ ذـکـرـ عـبـدـ النـافـعـ بـنـ مـحـمـدـ بـنـ عـرـاقـ وـ مـحـمـدـ بـنـ عـرـاقـ اـسـتـطـرـادـاـ گـفـتـهـ وـ تـارـیـخـ وـ فـاتـهـ لـمـ اـقـفـ عـلـیـهاـ وـ هـذـاـ
هـوـ الـذـیـ یـمـنـیـ مـنـ اـنـ اـتـرـجـمـ لـهـ عـلـیـ حـدـتـهـ وـ کـذاـ وـلـدـهـ الشـیـخـ عـلـیـ

عيقات الانوار في امامية الانئمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۴

فكان من كبار أهل العلم و له جملة مصنفات و الشيخ عبد النافع هذا و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته الشيخ على بن محمد بن عريق عالم المدينة المنورة و خطيب مسجد النبي صلی الله عليه وسلم كان نائباً مناب ابيه في العلم و العمل و التقوى له تصانيف مفيدة منها كتاب تنزيه الشريعة عن الاحاديث الموضوعة لخصه تلميذه الشيخ رحمة الله السندي و هو في غاية اللطف من الاختصار انتهى فهذا ابن عراق* علامتهم الشهير في الآفاق* قد اثبت هذا الحديث الموقن كل الائتلاف* المشرق اتم الاشراق* و نفي عنه طعن اهل البغى و الشقاق* و درء عنه كيد ذوى الغى و النفاق* الا فمن حاص عن قبوله جرع من الملام كاسا مسمومة المذاق* و من جاد عنه عنف و سيق الى الردى اعنف السياق* و من شط فيه حرم عن لزوم اهل الصواب و الاتحاق* و من استراب فيه فليس له في الآخرة من خلاق

وجه صد و پنجاه و دوم

آنکه احمد بن محمد بن على بن حجر الهیتمی المکی در صواعق بعد ذکر کثرت فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ثم اعلم آنه سیاتی فی فضائل اهل البيت احادیث مستکثرة من فضائل علی رضی الله عنہ فلتکن منک علی ذکر و آنه مر فی کثیر من الاحادیث السابقة فی فضائل أبي بکر حمل من فضائل علی و اقتصرت هنا علی اربعین حدیثاً لانها من غرر فضائله الى ان قال الحديث التاسع اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء وابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی قال انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی

الى ان قال و صوب بعض محققی المتأخرین المطلعین من المحدثین انه حديث حسن و مر الكلام علیه

وجه صد و پنجاه و سوم

آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر
کم ابانت آیاته من علوم عن حروف ابان عنها الھجاء

بعد نقل قول الشافعی گفته و تبعه اعنی الشافعی العلماء على ذلك فقال واحد ما قال صلی الله علیه وسلم شيئاً او حکم او قضی بشیء الا و هو اواصله فی القرآن قرب او بعد و قال آخر ما من شیء فی العالم الا و هو فیه فقیل له فاین ذکر الخانات فیه فقال فی قوله تعالى لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بِيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ
و هی الخانات و قال آخر و ما من شیء الا يمكن استخراجه من القرآن لمن فهمه الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۵

تعالی حتى ان عمره صلی الله علیه وسلم ثلاثة و ستين سنة استنبط من آخر سورة المنافقین لانها راس ثلاث و ستين سوره و عقبها بالتجابن لظهوره فی موته صلی الله علیه وسلم وقال آخر لم يحط بالقرآن الا المتکلم به ثم بينه صلی الله علیه وسلم فيما عدا ما استثار الله بعلمه ثم ورث عنه معظم ذلك اعلام الصحابة مع تفاوت علومهم کابی بکر رضی الله عنہ فانه اعلمهم بنص من عمر و غيره و کعلی رضی الله عنہ

لقوله صلی الله علیه وسلم فی الحديث الحسن خلافاً لمن زعم وضعه انا مدینة العلم و علی بابها و من ثم قال ابن عباس رضی الله عنہ جميع ما اثرته من التفسیر فانما هو من علی کرم الله وجهه و کابن عباس حتی قال لو ضاع على

عقل بغير لوجدته في كتاب الله ثم ورث عنهم التابعون معظم ذلك ثم تقاصرت لهم عن حمل ما حملته أولئك من علومه وفنونه فنوعوا علومه انواعاً يستنبط كل طائفه علماء وفناً وتوسعوا فيه بحسب مقدرتهم ثم افرد غالب تلك العلوم وتلك الفنون التي كانت ان تخرج عن الحصر وقد بين هذا القائل وجه استنباط غالبيها منه بتأليف لا يحصى

وجه صد وبنجاه وچهارم

آنکه نیز ابن حجر مکی در منح مکیه در شرح شعر
وزیر ابن عمه فی المعالی و من الاهل تسع الدوزراء
بعد ایراد مصراع آخر گفته تذییل مناسب لما قبله و فيه رد العجز الى الصدر و من تلك السعادة ما امده صلی الله عليه وسلم به من
المواخاة

فقد اخرج الترمذی اخی النبی صلی الله عليه وسلم بین اصحابه فجاء علی تدمیع عیناه فقال يا رسول الله آخیت بین اصحابک و لم
تواخ بینی و بین احد فقال صلی الله عليه وسلم انت اخی فی الدنيا والآخرة
و من العلوم التي اشار إليها

بقوله انا مدینة العلم و على بابها و في رواية فمن أراد العلم فليات الباب وفي اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و على بابها و في
اخری عند ابن عدى علی باب علمی
و اختلفوا في حکم هذا الحديث فجماعه منهم النووى انه موضوع و الحاکم صححه و صوب بعض الحفاظ المطلعین انه حديث حسن

وجه صد وبنجاه وپنجم

آنکه نیز ابن حجر در منح مکیه در شرح شعر
لم یزدہ کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه عطاء
گفته تنیه مما یدل علی ان الله سبحانه اختص علیا من العلوم بما تقصیر عنه العبارات
قوله صلی الله عليه وسلم اقضیاکم علی
و هو حديث صحیح لانزعاف فیه و
قوله انا دار الحکمة و رواية مدینة العلم و على بابها

قد کثرا اختلاف الحفاظ و تناقضهم فيه بما یطول بسطه و ملخصه ان لهم فيه اربعه آراء صحیح و هو ما ذهب إليه الحاکم و یوافقه
قول الحافظ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٦٦

العلائی و قد ذکر له طرقاً و بین عدالیه رجالها و لم یات احد ممن تکلم في هذا الحديث بحواب عن هذه الروایات الصحیحة عن
یحیی بن معین و بین رد ما طعن به في بعض روایته کشیریک القاضی بان مسلماً احتاج به و کفاه بذلك فخرا له و اعتماداً علیه و قد
قال النووى في حديث رواه في البسملة ردًا على من طعن فيه يکفينا ان نحتاج بما احتاج به مسلم و لقد قال بعض معاصریه ما رأیت
احدا قط اورع منه في علمه و حسن و هو التحقیق و یوافقه قول شیخ الاسلام الحافظ ابن حجر رجاله رجال الصحيح الا عبد السلام
الheroی فانه ضعیف عندهم انتہی و سبقه الى آخر کلامه الحافظ العلائی فقال heroی هذا تکلموا فيه کثیراً انتہی و یعارض ذلك
تصویب أبي زرعه على حديثه و نقل الحاکم عن یحیی بن معین انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح بما علمت من قول ابن حجر

إن رواته كلامهم روأة الصّيحة الْهَرُوِي وان الْهَرُوِي وثقه جماعة وضعفه آخرون و ضعيف أى بناء على رأي من ضعف الْهَرُوِي وموضعه عليه كثيرون ائمَّة حفاظ كالقزويني وابن الجوزي وجزم ببطلان جميع طرقه الذهبي في ميزانه وغيره وهولاء وان كانوا ائمَّة اجلاء لكنهم تساهلوا تساهلاً كثيراً كما علم مما قررته وكيف ساغ الحكم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله كلامهم رجال الصّيحة الواحداً ف مختلف فيه ويحب فيه تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلها و ما احسن قول بعض الحفاظ في أبي معاوية احد رواته المتكلم فيهم بما لم يسمع هو ثقة مامون من كبار المشايخ وحفظهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ما ذا وأى استحالة في انه صلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول مثل هذا في حق على الخ

وچہ صد و پنجاہ و ششم

آنکه ابن حجر مکی در تطهیر الجنان جائی که مطاعن معاویه و جوابات آن دارد نموده گفته السادس خروجه علی علیٰ کرم الله وججه و محاربته له مع آنہ الامام الحق باجماع اهل الحال و العقد و الافضل الاعدل الاعلم بنص الحديث الحسن لکثرة طرقو خلافا من زعم وضعه و لمن زعم صحته و لمن اطلق حسنه
انا مدینة العلم و علیٰ بابها

قال الإمام الحفاظ لم يرد لأحد من الصحابة رضي الله عنهم من الفضائل والمناقب والمزايا ما ورد لعلى كرم الله وجهه وسيبيه انه رضي الله عنه وكرم وجهه لما استخلف كثرت اعدائه وساورت المتقولون عليه فاظهر والد معايب ومتالب زورا وبهتانا والحادا وعدوانا وورث ذلك من تبعهم على ضلالتهم فلما رأى الحفاظ ذلك نصبوا نفوسهم لبيان الباطل من ذلك واظهار ما يرده مما ورد عندهم في حقه

٣٦٧ عيقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٤، ص:

فبادر كل أحد إلى بث جميع ما عنده من فضائله و مناقبه و الجواب إن ذلك لا يكون قادحا في معاویة الله لو فعله من غير تاویل محتمل وقد تقرر المرءة بعد المرة أنه لتاویل محتمل بنص كلام على كرم الله وجهه و انه من اهل الاجتهاد و غایته انه مجتهد مخطئ و هو ماجور غير مازور-

وچه صد و پنجاه و هفتم

آنکه نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان بعد ایراد روایت خبر دادن جناب امیر المؤمنین از عدد مردمانی که از کوفه برای قتال اهل بصره برآمده بودند گفته قال ابن عباس و هذا أى كون على رضي الله عنه يخبر بالأشياء المغيبة فيقع كما اخبر لما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يخبره أى بالمغيبات فيخبر بها على كرم الله وجهه كما اخبره صلى الله عليه وسلم و من استند اخباره الى اخبار الصادق لا يكون الا صادقا و في هذه منقبة عليه جدا لعلى كرم الله وجهه لما اتحفه صلى الله عليه وسلم به من العلوم الغيبة و لذا كان باب مدينة العلم النبوى و امين السر العلوى

و جه صد و ينچاه و هشتم

آنکه در فتاوی ابن حجر مکی مذکورست و سئل رضی الله عنہ
ان النبی صلی الله و سلم قال انا مدینة العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها
هل الحديث صحيح أم لا- فاجاب بقوله الحديث رواه صاحب مسنن الفردوس و تبعه ابنه بلا اسناد عن ابن مسعود رضی الله عنہ

مرفوعاً و هو حديث ضعيف كحديث

انا مدینة العلم على بابها

و معاویة حلقتها و هو ضعيف ايضا و اما

حديث انا مدینة العلم و على بابها

فهو حديث حسن بل قال الحاكم صحيح و قول البخارى ليس له وجه صحيح و الترمذى منكر و ابن معين كذب معتبر و ان ذكره ابن الجوزى فى الموضوعات و تبعه الذهبى و غيره على ذلك انتهى ما اردنا نقله فهذا ابن حجر علامتهم الشهير فى الاقطار* و متكلمهم المشتهر بالعصبية اتم الاستهار قد اضرم بكثير من افاداته فى قلوب الجاحدين النار* و اورى بشرط وافر من كلماته فى صدور المعاندين الاول* فلا يقدم بعد على الطعن و القدح و الانكار* الا المولع المستهتر بالعناد كل الاستهار* و لا يجترى على همزه و غمزه المورث للخيئة و الخسار* الا من خاض لحيته فى غمار التباب و التبار و ابن حجر مكى از اکابر محدثین منقذین و اجله فقهای محققین نزد سنیه می باشد جلالت مرتبت و علو منزلت او بر ناظر لواقع الانوار عبد الوهاب شعرانی و ریحانة الالاء شهاب الدين خفاجی و نور سافر عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس و تحفه بهیه عبد الله بن حجازی شرقاوی و براهین قاطعه کمال الدين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۸

بن فخر الدين جهرمی و شرح شمائیل ترمذی حاجی محمد بلخی و مرقاۃ شرح مشکأة ملا على قاری و ما ثبت من السنة شیخ عبد الحق دھلوی و نوافض محمد بن عبد الرسول بربنوجی و کفایة المتطلع تاج الدين بن احمد الدهان المکی و امداد سالم بن عبد الله بن سالم البصری و درر سنیه محمد بن علی شنوانی و ثبت محمد بن عبد الرحمن الكریزی و رساله اسانید محمد بن محمد الامیر الازھری المالکی و ذخیره المال احمد بن عبد القادر عجیلی و رساله اصول حديث خود مخاطب و غير ان واضح و آشکار هست نظر بر اختصار در اینجا بعض عبارات مذکور می شود عبد الله بن حجازی الشرقاوی در تحفه بهیه گفته العلامہ المحقق الناسک الخاشع الزاهد السمح شهاب الدين بن حجر نزیل مکه المشرفة اخذ رضی الله عنہ العلم عن جماعة من مشايخ الاسلام بمصر و اجازوه بالافتاء و التدریس فدرس بالجامع الازھر و الحجاز و انتفع به خلاقه کثیره و صنف عده کتب نافعه محررہ فی الفقه و الاصول الخ و ملا على قاری در مرقاۃ شرح مشکأة گفته و لما ذکر شیخنا العالم العلامہ و البحر الفہامہ شیخ الاسلام و مفتی الانام صاحب التصانیف الکثیره و التالیف الشهیره مولانا و سیدنا و سندنا الشیخ شهاب الدين بن حجر المکی مناقب الامام مالک و احمد بن حنبل و الشافعی فی شرح المشکوہ قال تعین علينا إذ ذکرنا تراجم هؤلاء الائمه الثلاثة ان نختتم برابعهم المقدم عليهم الخ و نیز در ان گفته و قال شیخنا العلامہ ابن حجر المکی فی شرحه للممشکوہ عند قوله تکلم فيه بعض النقاد ای تکلم فيه باعتبار ذلك الحذف الذى استلزم عنده ان يعبر عنه بما اصطلاح عليه من عند نفسه الخ و شیخ عبد الحق دھلوی در ما ثبت من السنة گفته قال الشیخ شهاب الدين بن حجر الهیتمی المصری المفتی بلد الله الحرام و شیخ الفقهاء و المحدثین فی اوانه بذلك المقام فی الصواعق المحرقة اعلم ان ما اصيب به الحسین ع فی عاشوراء انما هو الشهادة الدالله علی مزيد حظوته و رفعه درجه عند ربّه و إلحاقه بدرجات اهل بیت الطاهرین الخ و نیز در ان گفته و قال شیخ مشایخنا فی الحديث الحافظ ابن حجر الهیتمی و الصواب كما قدمناه فی رویته صلی الله علیه و الہ و سلم التعمیم علی ای حال رآه الرائی بشرط ان يكون علی صورته الحقيقة فی وقت ما سواه كان فی شبابه او رجولیته او کھولیته او آخر عمره الخ و مناقب شامخه و محامد باذخه ابن حجر نزد این حضرات بحدیست که نوبت افراد ان بتالیف رسیده چنانچه عبد القادر بن احمد فاكھی که از علمای مشهورین سنیه است کتابی خاص درین باب جمع نموده محمد بن علی الشوکانی در بدر طالع گفته عبد القادر بن احمد الفاكھی ثم المکی العالم المشهور له تصانیف منها شرح منهج القاضی زکریا و شرح قصیده الصفی الحلی و کتاب فی زیارة النبی صلی الله علیه و سلم و کتاب فی فضائل شیخه ابن حجر الهیتمی و مات سنة ۹۸۶

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۶۹

وجه صد و پنجاه و نهم

آنکه علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی این حدیث شریف را در کثر العمال بروایات و الفاظ عدیده وارد نموده چنانچه گفته
انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأت الباب
عق عذ ظب ک عن ابن عباس عد ک عن جابر و نیز گفته
انا مدینة العلم و على بابها ابو نعیم فی المعرفة عن علی انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتیه من بابه
طب عن ابن عباس و نیز در ان گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسماعیل بن موسی السری انبأ محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھلیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و على بابها
حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخة منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذکروا فیه الصنابحی و لم یعرف
هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتہی و قال ابن جریر هذا خبر صحیح سنده و قد یجب ان
یکون هذا علی مذهب الآخرين سقیما غیر صحیح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی ع عن النبي صلی الله علیه و
سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن کھلیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجۃ و قد وافق علیا فی روایة هذا الخبر
عن النبي صلی الله علیه و سلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الھروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن
مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد المدینة فلیأتها من بابها حدثنا
ابراهیم بن موسی الرازی

ولیس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتہی کلام ابن جریر وقد اورد ابن
الجوزی فی الموضوعات حدیث علی و ابن عباس و اخرج ک حدیث ابن عباس و قال صحیح الاسناد و روی خط فی تاریخه عن
یحیی ابن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قال عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدین
العلائی قد قال ببطلانه ايضا الذھبی فی المیزان و غیره و لم یاتوا فی ذلك بعلة قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ
ابن حجر فی لسانه هذا الحدیث له طرق کثیرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول
علیه بالوضع و قال فی فتوی هذا الحدیث اخرجه ک فی المستدرک و قال انه صحیح و خالقه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و
قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و انّ الحدیث من قسم الحسن لا یرتفق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۰

الى الصحة ولا ینحط الى الكذب و بیان ذلك یستدعی طولا و لكن هذا هو المعتمد فی ذلك انتہی و قد كنت اجیب بهذا الجواب
دهرا الى ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الاثار مع تصحیح ک لحدیث ابن عباس فاستخرت الله و جزمت
بارقاء الحدیث عن مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة و الله اعلم انتہی فهذا علی المتقی عمدة نبهائهم الاعلام* الموصوف عندهم
بمحامد زاهرۃ الاعلام* قد روی هذا الحدیث المستنیر الداری للظلام* الھادی بنوره الى جدد الا من و نهج السلام* الا فین سلک
فیه لحب الاذعان و الاستسلام و تقبل الجزم بصحیته کالمتقی بغير نکیر و کلام* حظی عند ذوی العقول و الاحلام* و امن من عذلهم
و الملام* و من أراد قدحه لزیغ قلبه المظلوم کل الظلمات* و ابدی ضمیر سره لوح صدره المولم اشد الایلام* ذهب دینه بالمحق و
الانتقام و حق له من الله البطش و الاصطدام و ما ثر مشرقه و مفاخر مونقه و نهایت علو درجت و غایت سمو مرتبت علی متقی نزد
سینیه بر متبع قول نقی فی مناقب المتقی تصنیف عبد القادر بن احمد الفاکھی و اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی تصنیف
شیخ عبد الوهاب متقی قادری و زاد المتقین فی سلوك طریق الیقین و اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دھلوی و نور سافر عن اخبار

القرن العاشر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و سبحة المرجان غلام على آزاد بلگرامى و كفاية المطلع تاج الدين الدهان المكى و كشف الظنون مصطفى بن عبد الله القسطنطينى و متنه الكلام و ازاله الغين مولوى حيدر على معاصر و ابجد العلوم و اتحاف النباء مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست

وجه صد و شتم

آنکه ابراهيم بن عبد الله الوصابي اليمنى الشافعى حديث مدينة العلم را دليل فضل علم جناب امير المؤمنين عليه السلام دانسته چنانچه در كتاب الاكتفاء در كتاب فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الباب التاسع فى فضل علمه رضى الله عنه الى ان قال و عنه أى

عن على رضى الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم و على بابها اخرجه ابو نعيم فى المعرفة و نيز در آن گفته و

عنه أى عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب اخرجه الحاكم فى المستدرک و الخطيب فى المفترق و المتفق

انتهى بهذا الوصي باى صاحب كتاب الاكتفاء* قد روی هذا الحديث الهدای لارباب الاكتفاء* نقلًا عن اکابر علمائے العظاماء* و عزروا الى اجلہ حفاظہ الفخماء* فالمذعن له ماض على سنن الاعتداء* و الطاعن فيه خابط فى سھب الاعتداء* و المقبول عليه راکن الى الحق الواضح السناء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۱

و المعرض عنه مسرع الى محظوظ الشقاء و العناء

وجه صد و شتم و يکم

محمد طاهر گجراتی؟؟؟ در تذكرة الموضوعات گفته

انا مدينة العلم و على بابها

آورده من حديث على و ابن عباس و جابر قلت قد تعقب العلائى على ابن الجوزى فى حكمه بوضعه فانه ينتهي طرقه الى درجة الحسن فلا- يكون ضعيفا فضلا ان يكون موضوعا و قال ابن حجر صحيحه الحاكم و خالقه ابن الجوزى فکذبه و الصواب خلاف قولهما و الحديث حسن لا صحيح و لا كذب و نيز در ان بعد ذكر قدرج این حديث از بعض طاعنين گفته قلت له متابعت فمن حكم بکذبه فقد اخطأ و ازین افادات علامه محمد طاهر بطلان تکذیب و ابطال و هوان تعییب و احمل این حديث شریف نهایت ظاهر و باهرست و حسن و اعتماد و اعتبار آن بغايت ساطع و سافر فالعجب كل العجب من المخاطب الماهر الحائز من الفضل كل زاه و زاهر كيف اثر الطعن البائر و أثار الضغن الفائر و لم يحتفل بما اثبته المحققون کابرا بعد کابر و لم يعن بما حصنه المنقدون خالفا اثر غابر و الله ولی التوفيق لكل مقبل للحق اثر و هو الواقع عن زیغ کل ناکب فى سبیل الغی عاثر و محمد طاهر از اکابر علماء اعیان و افخم نبلای جلیل الشأن نزد سنبه بوده عبد القادر بن شیخ بن عبد الله العیدروس در نور سافر فى اخبار القرن العاشر در وقایع سنہ ست و ثمانین و تسعمائة گفته و فيها استشهاد الرجل الصالح العلامه جمال الدین محمد طاهر الملقب بملک المحدثین الهندي رحمه الله امین على يد المبتدعه من فرقى الرافضة السبابه و المهدوية القتاله و سبب ذلك انه كان ينافقهم و يناظرهم و يريدهم يرجعون الى الحق و يتربكون ما هم عليه من الضلاله و الزندقه و كان هذا دابه ابدا و جرى له معهم وقائع كثيرة و قهرهم في مجالس عديدة و اظهر

فضائحهم و كشف خزعبلاتهم و ردعهم و أدحض حجتهم و ابطلها و بالغ في الرد عليهم و التحذير عنهم حتى قال بکفرهم و جزم بخروجهم من الدين و المنهج القويم و ضلالهم عن الصراط المستقيم و أراد اعدام هذا المذهب القبيح راسا و سعى في ذلك سعيا بليغا و أراد التوصل إلى سلطان الزمان لذلك فاحتالوا عليه حتى قتلوه قبل ان يصل إلى ذلك و لا حول ولا قوّة إلا بالله و هو الذي اشار إليه النبي صلی الله عليه وسلم بالمزيد في الرؤيا التي رأها الشيخ المتقدى السابقة و ناهيك بها من منقبة عليه و كان على قدم من الصلاح و الورع و التبحر في العلم و كانت ولادته سنة ثلث عشر و تسع مائة و حفظ القرآن و هو لم يبلغ الحنث و جدا في طلب العلم و مكث كذلك نحو خمس عشرة سنة و برع في فنون عديدة و فاق الأقران حتى لم يعلم أن أحدا من علماء كجرات بلغ مبلغه في عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۲

فن الحديث كذا قاله بعض مشايخنا و له تصانيف نافعة منها مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل و لطائف الاخبار و شيوخه كثيرون لما حذر أخذ عن الشيخ حسن البكري و الشيخ ابن الحجر الهيثمي و الشيخ على بن عراق و الشيخ على المتقدى الهندي المكي و الشيخ جار الله بن فهد و أخذ عن جدی السيد عبد الله العيدروس في التصوف بعدن و ورث عن أبيه مالا جزيلا فانفقه على طلبه العلم الشريف و كان يرسل إلى معلم الصبيان و يقول أى صبي حسن ذakah و جيد فهمه ارسله إلى فرسيل إليه فيقول له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم و ان كان فقيرا يقول له تعلم و لا لهم من جهة معاشك انا اتعهد امرك و جميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال و اجتهد في تحصيل العلم فكان يفعل ذلك بجميع من ياتيه من الضعفاء و الفقراء و يعطيهم قدر ما وظفه لهم حتى صار منهم جماعة كثيرة علماء ذوو فنون كثيرة فاتفق جميع ماله في ذلك و حكى انه في ايام تحصيله قاسي من الطلبة و غيرهم شدائده فنذر ان رزقه الله عالما ليقوم من بنشره بفتحه لمرضات الله فلما تم له ذلك فعل كذلك و قام به احتساب الله فانتفع بتدریسه عوالم لا تحصى رحمه الله و اعاد علينا من بركاته امين وشيخ عبد الحق محدث دهلوی در اخبار الاخیار فی اسرار الابرار گفته میان محمد طاهر در بین گجرات بوده از قوم بوهره که در ان دیارند حق سبحانه تعالی او را علم و فضل داد و بحرمین شریفین رفت و علماء و مشايخ آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقدی رحمة الله علیه صحبت داشت و مرید شد و باز او برکت و کرامت بوطن اصلی عود نمود و بعضی بدعتها که در آن قوم شائع بود ازاله کرد و میان اهل سنت و بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از آنجلمه کتابیست که متکفل شرح صحاح ست مسمی بجمعیت البحار و رساله دیگر مختصر مسمی بمعنى که تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مختصر و مفید و در خطبهای این کتب مدح شیخ علی متقدی بسیار کرده است و وی بوصیت شیخ سیاهی بجهة امداد طلیار است می کرد و در وقت درس نیز بحل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد و وی در ازاله بدع و اهل بدع که در آن دیار بودند تقصیر نکرد و آخر هم بدست آن جماعت در سنہ نیف و ثمانین و تسع مائے بشاهدت رسید شکر الله سعیه و جزاہ الله عن المسلمين خیرا و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان فی آثار هندوستان گفته مولانا الشیخ محمد طاهر الفتی قدس سره فتن بفتح الفاء و تشید الفوچانیة و فتحها و النون بلده من بلاد کجرات هو خادم الاحادیث المقدسة و ناصر السنن الموسسہ تلمذ على بعض علماء کجرات و اخذ عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۳

منهم نبذة من العلوم المتداولات ثم سلک الى الحرمين المكرمين زادهما الله شرفا و علوا و ادرك علماءهما و مشايخهما لا سيما الشیخ علی المتقدی قدس الله سره و تعاطی منه فیوضات وافرہ و فتوحات متکاثرة و عطف عنان العزم الى بلده و عاد الى مسارح اغواره و نجده و صرف جل همته على افاده العلوم و شد حزامه على اعلاه کلمة الحقی القیوم و كانت طریقته حسب وصیة شیخه المتقدی الاشتغال بعمل المداد و اعانه کتبه العلوم بهذا الامداد حتى كان في حالة التدریس ايضا یشتغل بحله و ینضر خمیلہ الطرس بطله ليكون اللسان و البنان في حل المشكلات و حسن العمل رضیعی لبان و فرسی رهان و الف توالیف مفیدہ کمجمع البحار فی غریب الحديث و المغنی فی اسماء الرجال و تذكرة الموضوعات و عزم مثل شیخه علی کسر الباھیر المهدویۃ الذین كانوا من قومه و

كانوا من اتباع السيد محمد الجونفورى الذى ادعى انه المهدى الموعود و عهد ان لا يربط العمامة على راسه حتى يزيل كثي البذعة عن جباههم و لما استولى سلطان اكبر والى دهلى فى سنة ثمانين و تسعمائة على كجرات و اجتمع بالشيخ ربط العمامة بيده على راس الشيخ و قال على ذمة معدلتى نصرة الدين المبين و كسر الفرقه المبتدعين وفق ارادتك و فوض السلطان حکومة كجرات الى اخيه الرضاعى ميرزا عزيز كوكه الملقب بالخان الاعظم فاعان الشيخ و ازال رسوم البذعة مهما امكن ثم عزل الخان و نصب مكانه عبد الرحيم خان خانان و هو كان شيعيا فاعتضد به المهدوية و خرجوا من الزوايا و رموا السهام عن الخبايا فحل الشيخ العمامة عن راسه و انطلق الى السلطان اكبر و هو كان في مستقر الخلافة اكربabad فتبعه جمع من المهدوية سراً و لما وصل الشيخ الى حوالى اجيئ بضم الهمزة و تشديد الجيم و فتحها و سكون التحتانية و النون هجموا عليه و قتلوه سنة ست و ثمانين و تسع مائة فنقل جسده الى فتن و دفن في مقابر اسلامه رحمه الله تعالى و من احفاده الشيخ عبد القادر بن الشيخ أبي بكر مفتى مكة المعظمه كان عالما جيدا لا سيما في الفقاهه فصيحا بلغا و من تواليفه الفتاوى اربع مجلدات و مجموعة المنشآت توفى سنة ثمان و ثلاثين و مائة و الف و نظم الشيخ عبد الله طرفه الانصارى المكى الشافعى استاده في مدح التلميذ قصيدة يوصل فيها نسبه الى الصديق الاكابر رضى الله عنه و يقول قد كان جد اييك بل ضريحه من اوحد العلماء و الفضلاء

اعنى محمد طاهر من منجبى الصديق حققه بغیر مراء

لكن جمهور اهل كجرات متفقون على ان الشيخ من البوahir

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۴

و صرخ به الشيخ عبد الحق الدھلوی في كتابه اخبار الاخیار قال بعضهم انه كان صديقيا من جانب الامام و قال الآخرون لما تلقب المھدویۃ بالھیدریۃ و هي نسبة الى الحیدر على بن أبي طالب رضي الله عنه فلقب الشيخ بالصديقى في مقابلتهم و الاصل ان اسلاف البوahir جدید اسلامهم و اهل الہند يدعون من يدخل دین الاسلام صديقيا لمناسبتهم بالصديق الاکبر رضي الله عنه في التصديق قال المیر نور الله الشوشتی المتوفی في العشرة الثانية بعد الالف في بعض مؤلفاته البوهرة طائفہ متواتنون بكجرات اسلم اسلامهم على بد الملا على الی قبره في کنایت بفتح الكاف و سکون النون و الباء الموحدة و الالف و کسر التحتانية و سکون الفوقانیہ بلدة مشهورة قریبہ من كجرات و مضی لاسلامهم ثلث مائة سنة تخمينا و اکثرهم یکسبون المعاش بالتجارة و انواع الحرف كما یدل عليه اسم بوهرة و معناه التاجر بالھندیۃ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته محمد بن طاهر الفتني مولف مجمع البحار فی غریب الحديث خادم حدیث نبوی و ناصر سنن مصطفویست در بلده نہروالہ در سنہ اربع عشر و تسعمائة متولد شده تحصیل علوم و تکمیل فنون از عظامی عصر و فضلاء دهر خود نمود مثل استاذ الزمان ملا مهته و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سمهودی و مولانا ید الله سوھی بعده جاده نور و حرمین شریفین گردید و از علماء و مشایخ ان دیار کرامت آثار استفاده و استغاصه گرفت مثل شیخ أبي عبد الله زیدی و سید عبد الله عدنی و شیخ عبید الله حضرمی و شیخ جار الله مکی و شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقة و شیخ علی مدنی و شیخ برخوردار سندی و شیخ ابو الحسن بکری المکی خصوصا از حاشیه محفل اشرف شیخ اجل على بن حسام الدین المتقی فیوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فائز گشت و عنان بوطن اصلی باز گردانید و هنگامه افاده علوم و اعلای کلمه الحق گرم ساخت و بتصانیف نفیسه بدیعه پرداخت از آنجمله کتاب مجمع البحارت که بدان توسل بخدمت شیخ خود علی متقدی کرد و در دیباچه آن ثنای بلیغ بر وی نمود همیشه بر وفق وصیت شیخ خود مداد برأی امداد نسخه نویسان علوم حل می کرد بحدی که در وقت درس گفتن هم بحل کردن مرکب مشغول می بود تا دست نیز در کار باشد وی در شکست بوahir مھدویہ که هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جونپوری مدعی مھدویت می کردند مثل استاد خود کمر بست و عهد کرد که تا داغ بدعت از پیشانی ایشان نشوید دستار بر سر نه بندد چون اکبر بادشاه در سنہ ثمان و تسعمائة گجرات را تسخیر کرد در پئن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه بددت خود دستار بر سر شیخ پیچید و گفت باعث ترك دستار بسمع رسیده نصرت

دين متین بر وفق اراده شما بر ذمه معدلت من لازمست در ان سال حکومت گجرات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۵

بخان اعظم میرزا عزیز کو که تفویض یافت باعانت او اکثر رسوم بدعـت برانداخته شد امـا عنقریب صوبـه گجرات بر عبد الرحيم خان خانان قرار گرفـت و بـحمایـت او طـائفـه مـهـدوـیـه باـز اـز کـمـین بـرـجـسـتـنـد شـیـخ دـسـتـار اـز سـر بـگـشـاد و عـزـم آـگـرـه کـرـد کـه مـاجـرا بـسـعـم اـکـبر پـادـشاـه رـسـانـد و تـدارـکـی بـعـلـم آـرـد شـیـخ وجـیـه الدـین عـلوـی هـر چـند بـکـنـایـه منـع کـرـد و فـرمـود عـالـم مـظـهـر اـسـمـای جـلـالـی و جـمـالـیـسـت حـفـظ آـثـار و اـحـکـام هـر اـسـم صـرـاطـی مـسـتـقـیـمـت سـوـدـمـنـد نـیـفتـاد و رـخـت کـوـچ بـرـبـسـت جـمـعـی اـز مـخـالـفـین در پـی اـفـادـنـد و ماـبـین اوـجـین و سـارـنـگ پـور رـیـختـه شـهـید سـاخـتـنـد و اـین حـادـثـه در سـنـه سـت و ثـمـانـین و تـسـع مـائـه اـتـفـاق اـفـتـاد نـعـش اوـرـا اـز مـالـوـه به پـایـن آـورـدـه در مقـابـل اـسـلـاف اوـ دـفـن کـرـدـنـد کـذـا فـی ماـثـر الـکـرام تـارـیـخ بلـگـرـام لـلـسـید آـزاد رـحـ و غـیرـه حاجـی رـفـیـع الدـین خـان مرـادـآـبـادـی در حـالـات الـحرـمـین نـوـشـتـهـاـنـد چـون اـکـبر پـادـشاـه در پـیـن بـمـلـاقـات شـیـخ مـحـمـد طـاهـر کـه در آـن وقت در عـلـوم ظـاهـر و باـطـن اـز اـکـابر عـهـد خـود بـوـدـنـد آـمـد گـفـت خـدـمـتـی بـفـرـمـائـد گـفـتـنـد آـرـزوـی ماـ آـنـسـت کـه اـگـر کـسـی اـز فـرـزـنـدـان منـ پـیـش شـما یـا فـرـزـنـدـان شـما آـیـد اوـ رـا بـخـود رـاه نـدـهـید و بـرـانـید و بـعـد اـنـدـک تـوقـف فـرمـودـنـد اـین گـفـتنـمـهـنـد نـدـارـد اـیـشـان خـواـهـنـد آـمـد و شـما رـاه خـواـهـید دـاد آـخـر یـکـی اـز نـبـائـر اـیـشـان نـزـد عـالـمـگـیر پـادـشاـه آـمـد و بـشـیـخ الـاسـلام مـلـقـبـهـنـد و جـاه عـظـیـم یـافـت اـنـتـهـی و مـیرـآـزاد نـوـشـتـه کـه یـکـی اـز اـحـفـاد اوـ شـیـخ عـبد القـادـر بن شـیـخ ابو بـکـر مـفـتـی مـکـه مـعـظـمـه بـود در عـلـم و فـضـل و فـصـاحـت و بـلـاغـت لاـ سـیـما فـقـاهـت مـمـتـاز عـصـر مـیـزـیـست سـالـهـا بـر مـسـنـد اـفـتـای حـرـم محـترـم سـرـبـلـنـدـی دـاشـت اـز تـوـالـیـف اوـسـت فـتاـوـی در چـهـار مـجـلـد و نـسـخـه منـشـات مـاتـ فـی سـنـه ثـمـان و ثـلـاثـین و مـائـه و الف شـیـخ عـبد الله طـرفـه اـنـصارـی مـکـی شـافـعـی اـسـتـاد اوـ بـود در مـدـح تـلـمـیـذ قـصـیدـه پـرـداـختـه در آـنـجـا نـسـب شـیـخ مـحـمـد طـاهـر جـد اوـ بـصـدـیـق اـکـبر رـضـی الله عنـه رـسـانـیدـه مـیـ گـوـید

قد كان جـدـاـيـكـ بل ضـرـيـحـه من اـوـحـدـالـعـلـمـاءـ وـالـفـضـلـاءـ

اعـنـی مـحـمـد طـاهـر منـ منـجـی الصـدـیـقـ حـقـقـه بـغـیرـ مـرـاءـ

اما شـیـخ مـحـمـد طـاهـر بـاـنـفـاق جـمـهـور اـز قـوم بـوـهـرـه اـسـت وـ كـلـام شـیـخ عـبدـالـحقـ دـهـلـوـی درـ اـخـبـارـ الـاـخـیـارـ هـم تـصـرـیـحـ مـیـ کـنـد وـ صـدـیـقـیـ بعضـیـ مـیـ گـوـینـد باـعـتـبارـ نـسـبـ اـز جـانـبـ مـادرـ بـودـ وـ بـعـضـیـ گـوـینـد اـز جـهـتـ اـعـتـقادـ بـودـ کـه چـونـ شـیـعـهـ خـودـ رـاـ حـیدـرـیـ مـیـ گـوـینـد اوـ خـودـ رـاـ صـدـیـقـیـ خـوانـدـ اـنـتـهـیـ کـلـامـهـ مـحـرـرـ سـطـوـرـ گـوـیدـ اـرـجـعـ قولـ ثـانـیـ مـیـ نـمـایـدـ زـیرـاـ کـه نـسـبـ بـمـادرـ نـمـیـ باـشـدـ بلـکـهـ اـزـ پـدرـیـ بـودـ خـصـوصـاـ اـعـتـبارـشـ اـزـ مـشـلـ شـیـخـ مـحـمـدـ طـاهـرـ عـالـمـ مـحـقـقـ خـیـلـیـ بـعـدـیـسـتـ وـ لـیـکـنـ قولـ طـرفـهـ درـ بـیـتـ مـذـکـورـ حـقـقـهـ بـغـیرـ مـرـاءـ نـاظـرـ درـ صـحـتـ صـدـیـقـیـتـ اوـسـتـ قـطـعـ نـظـرـ اـزـ آـنـکـهـ اـزـ جـانـبـ مـادرـ باـشـدـ يـاـ پـدرـ وـ اللهـ اـعـلـمـ وـ لـیـکـنـ اـصـحـ هـمـینـسـتـ کـهـ بـوـهـرـ بـودـ اـنـتـهـیـ مـاـ اـرـدـنـاـ نـقلـهـ وـ نـیـزـ صـدـیـقـیـتـ حـسـنـ درـ اـبـجـدـ الـعـلـوـمـ گـفـتـهـ الشـیـخـ مـحـمـدـ طـاهـرـ الفتـنـیـ صـاحـبـ مـجـمـعـ الـبـحـارـ فـیـ غـرـبـ الـحـدـیـثـ وـ فـتـنـ بـلـدـهـ مـنـ بـلـادـ گـجـرـاتـ تـلـمـذـ عـلـىـ عـلـمـاءـ بـلـدـهـ وـ صـارـ رـاسـاـ فـیـ الـعـلـومـ الـحـدـیـثـیـ وـ الـادـبـیـ وـ رـحلـ الـىـ الـحـرـمـینـ الشـرـیـفـینـ وـ اـدـرـکـ عـلـمـاءـهـماـ وـ مـشـایـخـهـماـ سـیـماـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۶

الـشـیـخـ عـلـىـ المـتـقـیـ وـ ذـکـرـهـ فـیـ مـبـدـءـ کـتـابـهـ مـجـمـعـ الـبـحـارـ وـ اـثـنـیـ عـلـیـ عـلـیـهـ ثـنـاءـ حـسـنـاـ جـمـیـلاـ وـ عـادـ الـىـ بـلـدـهـ وـ قـصـرـ هـمـتـهـ عـلـیـ اـفـادـهـ الـعـلـومـ وـ کـانـ طـرـیـقـتـهـ الـاـشـتـغالـ بـعـلـمـ الـمـدـادـ وـ اـعـانـةـ کـتـبـهـ الـعـلـومـ بـهـذـاـ الـاـمـدـادـ حـتـیـ فـیـ حـالـةـ الـدـرـسـ اـیـضاـ يـشـتـغلـ بـحـلـهـ لـهـ الـمـغـنـیـ فـیـ اـسـمـاءـ الـرـجـالـ وـ تـذـکـرـةـ الـمـوـضـوعـاتـ وـ عـزـمـ عـلـیـ کـسـرـ الـبـوـاهـیرـ الـمـهـدـوـیـهـ الـذـیـنـ کـانـواـ قـومـهـ وـ عـهـدـ انـ لـاـ يـرـتـبـطـ العـمـامـةـ عـلـیـ رـاسـهـ حتـیـ یـزـیـلـ تـلـکـ الـبـدـعـةـ فـلـمـاـ اـسـتـولـیـ السـلـطـانـ الـاـكـبـرـ وـ الـىـ دـهـلـیـ فـیـ سـنـةـ ۹۸۰ـ عـلـیـ کـجـرـاتـ وـ اـجـتـمـعـ بـالـشـیـخـ رـبـطـ الـعـمـامـةـ بـیدـهـ عـلـیـ رـاسـ الشـیـخـ وـ قـالـ عـلـیـ ذـمـةـ مـعـدـلـتـیـ نـصـرـةـ الـدـینـ وـ کـسـرـ الـفـرـقـةـ الـمـبـتـدـعـینـ وـ فـقـ اـرـادـتـکـ وـ کـانـ قدـ فـوـضـ حـکـومـةـ کـجـرـاتـ الـیـ اـخـیـ الرـضـاعـیـ مـیرـاـ عـزـیـزـ کـوـکـهـ الـمـلـقـبـ بـالـخـانـ الـاـعـظـمـ فـاعـانـ الشـیـخـ وـ اـزـالـ رـسـومـ الـبـدـعـةـ مـهـمـاـ اـمـکـنـ ثـمـ عـزـلـ الـخـانـ الـاـعـظـمـ وـ نـصـبـ مـکـانـهـ عـبدـ الرـحـیـمـ خـانـ خـانـ وـ کـانـ شـیـعـاـ فـاعـتـضـدـ بـهـ الـمـهـدـوـیـهـ وـ خـرـجـواـ مـنـ الزـوـایـاـ وـ رـمـواـ السـهـامـ عـلـیـ الـخـبـایـاـ فـحـلـ الشـیـخـ الـعـمـامـةـ عـنـ رـاسـهـ وـ اـنـطـلـقـ الـیـ اـکـبـرـ

بادشاه و كان في مستقر الخلافة اكره فتبعه جمع من المهدوية سرّاً و هجموا عليه في حوالي اجгин و قتلوه سنة ٩٨٦ فاستشهد و نقل جسده الى قتن و دفن في مقابر اسلامه و كان صديقى النسب من جهة امه و اصله من بوahir و اسلافهم جديد الاسلام و بيوهار في الهندية التجارة و بوهره التجار و قد ذكره الشيخ عبد الحق بالدهلوى ترجمته في اخبار الاخيار و ذكرتها انا في اتحاف النبلاء و ايضا افردت ترجمته في رساله مستقلة الحقتها في اوائل مجمع البخار قال الشيخ عبد الوهاب المتقدى رأيت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم في الرؤيا فقلت من افضل الناس في هذا الزمان يا رسول الله فقال شيخك ثم محمد طاهر و يا لها من رويا تفضل على اليقظة و كتابه مجمع البخار قد طبع بالهند لهذا العهد و اشتهر اشتهر الشمسم في رابعة النهار و هو كتاب جمع فيه كل غريب الحديث و ما الف فيه فجاء كالشرح للصحيح الستة فان لم يكن عند احد شرح لكتاب من الامهات ألسنت فهذا الكتاب يكفيه لحل المعانى و كشف المباني و هو كتاب متفق على قبوله متداول بين اهل العلم منذ ظهر في الوجود و بالله التوفيق و جلالت مرتبت محمد طاهر نزد سنیه بر ناظر رساله اصول حديث مخاطب و ايضاح فاضل رشید و ازاله الغین حیدر على معاصر نیز واضح و لائحت

وجه صد و شصت و دوم

آنکه عباس بن معین الدین الشهیر بمیرزا مخدوم الجرجانی ثم الشیرازی این حديث شریف را در کتاب نواقص الروافض آورده و از فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده چنانچه در فصل ثانی از فصول ثلاثة کتاب مذکور گفته
فی فضائل علی بن أبي طالب رض عن انس بن مالک قال بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم يوم الاثنين و صلی
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٧٧
علی يوم الثلاثاء اخرجه الترمذی

و عن ابن عباس قال اول من صلی علی اخرجه الترمذی و عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال اول من اسلم علی
قال عمر بن مرة فذكرت ذلك لا براہیم النخعی فانکره و قال اول من اسلم ابو بکر الصدیق اخرجه الترمذی و
عن سعد بن أبي وقاص قال لما اخاه رسول الله صلى الله عليه و سلم بين اصحابه جاءه علی تدمع عيناه فقال يا رسول الله صلى الله
عليه و سلم آخيت بين اصحابك و لم تواخ بيبي و بين احد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انت اخي في الدنيا و
الآخره اخرجه الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال من كنت مولاه فعلی مولاه اخرجه الترمذی و عن زید
بن ارقم ان رسول الله صلعم خلف علی بن أبي طالب في غزوہ تبوك فقال علی يا رسول الله تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما
ترضی ان تكون مني بمتزله هارون من موسی غير انه لا نبی بعدی اخرجه البخاری و مسلم و الترمذی عن سعد بن أبي وقاص ان
معاوية بن أبي سفيان امره فقال ما يمنعك ان نسب ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلى الله عليه و سلم فالی ۹۹؟؟ لأن
يكون لی واحدة احب الی من جر العم سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول له و خلفه في بعض مغایزه فقال له علی يا
رسول الله خلقتني مع النساء و الصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه و سلم اما ترضی ان تكون مني بمتزله هارون من موسی الا انه
لا نبؤه بعدی و سمعته يقول يوم خیر لاعطین الرایة غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله قال فتطاولنا فقال ادعوا لی على
ف؟؟؟ به ارمد فبصدق في عينيه و دفع الرایة إلیه ففتح الله عليه و اما نزلت هذه الآیه نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ
أَنْفُسَكُمْ

دعا رسول الله صلى الله عليه و سلم علينا و فاطمة و حسنة و حسينا فقال اللهم هولاء اهلى اخرجه مسلم و الترمذی
و عن عمر بن حصین قال قال بعث رسول الله صلى الله عليه و سلم جيشا و استعمل عليهم على بن أبي طالب فمضى في السرية
فاصاب جاريء فانکروا عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم فقالوا إذا لقينا رسول الله صلى الله عليه و سلم
اخبرناه بما صنع علی و كان المسلمين إذا رجعوا من سفر بدءوا برسول الله صلى الله عليه و سلم ثم انصرفوا الى رجالهم فلما قدمت

السریہ فسلموا علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقام احد الاربعة فقال الم تر الی علی ابن أبي طالب فعل کذا و کذا فاعرض عنه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ما قال فاعرض عنه عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۸

ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع وقال ما قالوا فاقبل إليهم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علیٰ ثثا ان علیا منی وانا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی اخرجه الترمذی و عن جیش بن جنادة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال علی منی وانا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجه الترمذی و عن انس قال كان عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طیر فقال اللہم ایتني باحب خلقک إلیک يأكل معی هذا الطیر فجاء على فاکل معه اخرجه الترمذی

و عن سلمة بن الاکوع قال كان علی قد تخلف عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی خیبر و کان رمدا فقال انا اتخلف عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فخرج علی فلحق النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلما كان مساء اللیلۃ الّتی فتح اللہ فی صباھها قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لاعطین الرایہ غدا رجلا یحبه اللہ و رسوله او قال یحب اللہ و رسوله یفتح اللہ علیه فاذا نحن بعلی و ما نرجوه فقال هذا علی فاعطاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الرایہ ففتح اللہ علیه اخرجه البخاری و مسلم

و عن سهل بن سعدان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال يوم خیبر لاعطین الرایہ غدا رجلا یحب اللہ و رسوله قال فبات الناس یذکرون لیلتهم ایهم یعطاهما فلما اصبح النّاس غدوا الى رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کلهم یرجون ان یعطاهم فقال این علی بن أبي طالب فقیل هو يا رسول اللہ یشتکی عینیه قال فارسلوا إلیه فبصدق فی عینیه و دعا له فبراً کان لم یکن به رجع فاعطاہ الرایہ فقال علی يا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اقاتهم حتی یکونوا مثنا قال انفذ على رسلک حق تنزله بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام و اخبرهم بما یجب عليهم من حق اللہ عز و جل فيه فو اللہ لان یهدی اللہ بك رجلا واحدا خیر لك من حمر النعم اخرجه البخاری و مسلم

و عن أبي سعید قال کنا لنعرف المنافقین نحن معاشر الانصار ببغضهم على بن أبي طالب اخرجه الترمذی و عن أم سلمة قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن اخرجه الترمذی و عن زر بن حبیش قال سمعت علیا کرم اللہ وجہه يقول و الذى فلق الجبة و برأ النسمة انه لعهد النبی الامی الى ان لا یحبنی الا مؤمن ولا یبغضنی الا منافق اخرجه مسلم و الترمذی و النسائی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا مدینة العلم و علی بابها اخرجه الترمذی

انتهی فهذا متکلمهم الشهیر بمرازا مخدوم* الّذی عناده للحق متین معلوم* قد اورد هذا الحديث القاطع لدابر الخصوم* نقلان الترمذی احد اعیانهم ستة القرؤم* و عده من فضائل مولانا علی عبقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۷۹

باب العلوم* عليه و على صنوه و الہما آلاف السلام من الحی القیوم* فالعجب کل العجب من المخاطب المشهوم کیف عاند فی رده اهل الاحلام و الفہوم* و عازَ فی طعنہ ارباب الافہام و الحلوم* و سبق فی دفعہ حتى علی ذوى الزیغ المشهوم

وجه صد و شصت و سوم

آنکه شیخ بن عبد اللہ العیدروس الیمنی در عقد نبوی و سر مصطفوی این حدیث شریف را وارد نموده چنانچہ گفتہ و اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخیری عند الترمذی عن علی دار الحکمة و علی بابها و فی اخیری عند ابن عدی علی

باب علمی

وجه صد و شصت و چهارم

آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی ایات قصیده ابن جابر اندلسی که مشتمل بر نظم این حديث شریف می باشد نقل نموده و استحسان آن فرموده چنانچه در کتاب مذکور بعد ذکر شطری از مناقب و اخبار جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و لله در ابن جابر الاندلسی حیث قال

و انّ علیاً كان سيف رسوله و صاحبه السامی لمجد مشید
و صهر النبی المجبی و ابن عمه ابا الحسینین المحتوى کل سودد
و خیر نساء العز زوجته غدت و حسبک هذا سودد المسود
و زوجه رب السماء من سمائه و ناهیک تزویجا من العرش قد بدی
فباتا و حلی الزهد خیر حلاهما و قد اثرا بالزاد من جاء يجتندی
فاشرت الجنات من حلل و من حلالهما رعیا لذاک الترهد
و ما ضرّ من قدیات و الصوف لبسه و فی السندرس الغالی غدا سوف يعتدی
و قال رسول الله اتی مدینه من العلم و هو الباب و الباب فاقصد

وجه صد و شصت و پنجم

آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی قصیده ابو الحسن علی بن أبي بکر بن عبد الرحمن السقاف که در بعض ایات آن مضمون بلاغت مشحون حدیث مدینه العلم نظم کرده استحسانا نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و لله در الشیخ العارف شیخنا و قدوتنا السيد الشریف الحسینی ابو الحسن علی بن أبي بکر بن عبد الرحمن السقاف حیث قال و عدد ایات هذه القصيدة مائتان و تسعه و عشرون بیتا و مجموعها مفرق فی هذا المجموع اللطیف عند ذکر من ذکر من عمود سلسلة هذا النسب الشریف لنا قصر مجد فی انتساب و منصب قبیلتنا تسمو بکم من مذهب فجددهم المختار افضل نسبة و صدیقه جدلهم غير مختب و من عمر الفاروق احکم نسبة و عثمان فیهم منه و صلة منصب و منهم علی مع عقیل و جعفر و حمزه و العباس زین الملأب عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸۰ و بعد نقل بسیاری از ایات می آرد

لهم من جمال المصطفی خیر خلعة و من صفو حلو الاقتفا سر معذب و من فضل صدیق العلی سر نسبة لهم منه تسری فی سماوی موحی و من أمنا الکبری خدیجه بهجه و فاطمه الزهراء حبتهم بمشرب بها کم علوا مجدا و فاقوا بها علا و فازوا بها فضلا و سرا بموجب و من سرباب العلم اکرم حلہ على العلی اکرم بذاک المذهب و من حسن فاضت و سر حسینهم فضائل مجد فی علا حسن منصب توسلت يا ربی بمجموع جمعهم

إليك لاعطى كلّ خير و مطلب بسرك فيهم يا الهى و جاههم
بنا الطف ورق و الشّرّ عنا فجنب و عاف سقيماً مقعداً حل قيده
و جلّله باللطاف والحال طيب و مخفى نماند كه شيخ بن عبد الله العيدروس اليمني از اکابر اولیاء معروفین و اجله علماء مشهورین و
اعاظم کبراء ممدوحین و افاحم عظامء مقبولین اهل سنت است عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس در نور سافر گفته و فی لیلۃ
السبت لخمس و عشرين خلت من رمضان سنۃ تسعین توفی الشیخ الكبير و العلم الشهیر القطب العارف بالله شیخ بن عبد الله
العیدروس باحمد آباد دفن بها فی صحن داره و علیه قبة عظیمة و كان مولده سنۃ تسع عشرة و تسعمائة بتیر و من احسن تواریخ
وفاته تاريخ صاحبنا الفقیه عبد الله بن احمد بن فلاح الحضرمی وقد نظمه فی بیتین فقال
ارخت نقله سیدی شمس الشموس العیدروس فانظر تجد تاریخه القطب هو شمس الشموس
و لفضلاء الآفاق فيه جملة مستكثرة من المراثی و من غریب الاتفاق انه قبل موته بنحو شهرین کان امر بتحصیل رسالۃ فی مناقب
النwoی رحمه الله ثم امر بمقابلتها و کان مؤلفها ذکر فیها جملة من المراثی الّتی قیلت فی الامام فقال ذات يوم ان المراثی إذا قرئت لا
بد ان یموت احد فاتفاق ان مات بعد ذلك و رثی بمراثی کثیرة حتى انی لم ار احد ارشی بهذا القدر منها سوی التی ذکرها فی تلك
الرسالۃ من مراثی الامام النwoی و روی عن الشیخ الكبير الولی شهاب الدین احمد بن الشیخ عبد الرحمن انه کان یقول عاد اهل
حضرموت یودون فیه نظرۃ و یخص به اهل بلد بعيد من اهل المشرق و كانت مدة اقامته بالهند اثنین و ثلاثین سنۃ لأنّه دخلها سنۃ
ثمان و خمسین و تسعمائة و کان شیخا کاسمه كما قال بعض الصلحاء فی وصفه و لقد صار بحمد الله شیخ زمانه باتفاق عار فی وقته
و قد الهم الله اهلہ حیث سموه شیخنا قبل او انه و وقته و ذلك لتحقیق وراثته من متبعه کما الهم الله آل المصطفی صلی الله علیه و
سلم لتسمیته محمد ص اقبل تجلی صفاتہ الحمیدہ صلی الله علیه و سلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٨١

و صار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حیثیات احدها انه اسمه و ثانيةا انه بلغ فی السن حد الشیوخة و ثالثها انه شیخ اهل
التصوف فی زمانه و رابعها انه شیخ طلبۃ العلم فی العلوم الظاهرة فهو شیخ اسما و وصفا و على کلّ تقدير و بكلّ وجه و ما احسن قول
الادیب الفاضل عبد اللطیف الدبیر حیث يقول فیه شیخ الى سبل الرشاد مسلک و طریقه فی العلم ما لا یجهل شیخ بحسن ادائه و
بيانه لعظيم اشكال العویص یسهل شیخ تبحر فی العلوم فمن رای بحرا یسوغ لواردیه المنهل شیخ علیه من المهابیه روتق کالبدر لكن وجهه
یتهلل شیخ له فی الطالین مسائل صوفیة ان جئت عنها تسأل شیخ تقدم فی السلوک لانه ان عد ارباب الكرامة اول العیدروس العبر قدوة
عصره من للشدائد مقصد و مؤمل قطب الرمان و غوثه و غیاثه من یرجیه لا یضاع و یحمل ابن العفیف ابو الشهاب المرتضی بحر الحقائق
مرشد متفضل عذب الموارد من اتاه واردامن فیضه درن الغشاوة یغسل ما قيل هذا کامل فی ذاته الا و قلت الشیخ عندي اکمل لا زال
فیض کماله متواصلاً دام شیخ فی الطریقة موصل و روی عن الشیخ الكبير و الولی الشهیر القطب شمس الشموس ابو بکر بن عبد
الله العیدروس انه قال لا یبهی السید عبد الله بن شیخ و کان فی خدمته و هو ابن اخيه عند وفاته تمی ما ارید الا البرکة و
الدعاء لی بذریة صالحہ فبشره بذلك و قال له سیاتیک من الولد کذا و کذا و ذکرهم باسمائهم و عد من جملتهم سیدی الشیخ
صاحب الترجمة ثم اثنی علیه و اشار بالسر المصنون إلیه و قال له انه ولدی و صاحب سری و ام امه بنت الشیخ علی بن أبي بکر و
حکی ابن الشیخ علی رضی الله عنه کان إذا رای السید عبد الله بن شیخ و هو صغیر يقول أرجو ان یتزوج هذا احدا من بناتی او بنات
اولادی فتحصل له منهم ذریة صالحہ فلما عقد السید عبد الله بزوجته السیدة فضل الله الّتی امها بنت الشیخ علی حضر جماعة من
الأعیان منهم والدہ السید شیخ و خالها السید عبد الرحمن أرجو من الله ان کلام والدی ینتج نتیجہ فان کلام الصالحین ما یسقط فقال
له السید شیخ هذا ثمرة تلك البشارۃ قلت فی اسمها ما یشعر بهذه الموهبة العظیمة التي سبقت فی الازال السید عبد الله بالذریة
الصالحة ظهر بفضل الله من بطن فضل الله هذا السید العظیم و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم*

و روی عن الشیخ الكبير و العلم الشهیر أبي بکر بن سالم باعلوی انه کان یقول ما احد من آل باعلوی أولهم و آخرهم اعطی

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸۲

مثله و روی مثل ذلک عن المولی العلامہ عبد الله بن عبد الرحمن الشهیر بالنحوی باعلوی و زاد و الله ما هو الآیة الیوم فهو عدیم النظیر و لما سمع كتابه الفوز و البشري کان لا یمّ بشیء الا و يقول كنت ادور لاشیاء من جهة المعتقدات فما شفانی شيء مثله فيها لا من کتب الغزالی و لا-الیافعی و حکی من مجاهداته انه کان یعتمر غالباً في رمضان اربع عمرات بالليل و اربع بالنهار و ناهیک بها منقبة ما اجلها فقد ورد في الصحيح ان عمرة في رمضان كحجۃ و في رواية تقضی حجۃ او حجۃ مع النبي صلی الله عليه و سلم قال العلامہ حمید و تیسر اربع بالليل و اربع بالنهار من الكرامات الخارقة و لم ینقل مثله عن احد فيما اعلم من الاسلاف السابقة و ما احسن قول الشیخ عبد المعطی بن حسن باکثیر رحمه الله حيث یقول في اثناء بعض قصائده فيه

قد عشت في أم القرى دهراً على تحصيل علم ثم درس قران

و عبادة و زهادة في خلوة متستراً عن سائر الاخوان

و قيام ليل مع صيام هواجر مستمسكاً بالبيت والاركان

و كتبت في الحجاج و العمار و الزوار و العباد منذ زمان

متربداً من مكة الغراء إلى قبر النبي المصطفى العدناني

ما نلت بابن العيدروس ولاية و مواهباً في رتبة السلطان

الا بلطف عنایة و عباده و مجاهدات في رضا الرحمن

ليس المعالى بالتمانى يا فتى لو لا المشقة شاهدى و كفانى

انت الولى بن الولى الى الرضا الظاهر الارдан

العيدروس ابوک و السقاف جدک و المقدم ثالث الرجالان

هذا المفاخر ان تعد مفاخر بالذات و الاباء و الاخوان

و من شيوخه شیخ الاسلام الحافظ شهاب الدين بن حجر الهیتمی المصری و الفقیه الصالح العلامہ عبد الله بن احمد باقشیر الحضرمی

و له من كلّ منهما إجازة في جماعة آخرين يكثر عددهم و اجتمع بالعلامة الربع بزید و اما مقرراته فكثیرة جداً و من تصانیفه العقد

النبوی و السر المصطفوی و الفوز و البشري و شرحان على قصیدته المسماة تحفة المرید احدهما اکبر من الآخر اما الكبیر فالمسما

حقائق التوحید و اما الصغیر فالمسما سراج التوحید و مولدان كذلك احدهما اکبر من الآخر و معراج و رسائله في العدل و ورد اسمه

الحزب النفیس و نفحات الحكم على لامية العجم و هو على لسان التصوف و لم یکمله و دیوان شعر و من شعره هذه الوسیلة الّتی

نظم فيها نسبة الى النبي صلی الله عليه و سلم و هي شعر

توسلی بمحمد خاتم الرسل و فاطمة و امیر المؤمنین علی

ثم الحسن و الحسین مع زین العابد علی محمد الباقر السجاد جعفر علی

ذاک العریضی الامام محمد نجله عیسی الہزر الہمام یا نعم من بطل

باحمد بعید الله علويهم محمد علوی خالع قسمنا علی

محمد صاحب الرباط ثم علی و بالفقیه محمد علوی و علی

مولی الدویا محمد ثم سقافهم و الفخر و العيدروس شیخ العفیف ولی عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸۳

فہؤلاء بنو الزهراء صح بهم نسبی وارثی بالمخثار متصل

سمط تسلسل من اولاد فاطمة نسب کشممس الضھی فی دارۃ الحمل

نسب شريف صحيح ضاء مشكاته من سيد الرسل و الزهراء انحدر من على
مسلسل کنجوم الزهر عقدهم بدأ و ختما محمد خاتم الرسل
و منه في وصف العارفين رضى الله عنهم اجمعين
اولئك القوم سادات فحق لهم ان يستحبوا الذيل فخرا باسم منان
قوم علوا في معالي مجد موجدهم فاقوا البرايا حظوا من فيض رحمان
جواهر السر فاضت من عوالمهم بسر متبعهم فضلا و احسان
شموس معرفة ضاءت لمبتهج طريقهم حبذا افتخارا و برهان
و منه شعر

سارعوا من قبل فوت و اغنموا فرضا و وقتا
و اقرضوا لله قرضا لن تناولوا البر حتى و منه شعر
يا قارئ الخط ادعوا الله يغفر لى ذنبي و اثمى و عصيانى كذا زللى
و يلحظ العبد لحظا انه قمن بالاستجابة اللهم انت ولی
و منه يا آل طه طوى الاحساء حبكم طى السجل فطهرتم من القذر
ال القوم انتم فلا يخشى جليسكم الناس انتم كفى بالخبر عن خبر
و منه لنا بالرسول المصطفى خير نسبة مسلسلة تعلو على كل رتبة
ائمه علم الله جوهر سره زواهر علم قدوة للطريقة
شموس تجلت و البدور طوال نجوم لنا يا سعد منه استمدت
شموس بدت في عالم الغيب اشرقت بدور بدت ابدال او تاد صفوءة
و منه كفانى ان اقر هو بجد و والد ولی حسب من فوق هام الفرائد
ولی نسب بالمصطفى و ابن بنته حسين على زین زاکی المحامد
ابا و اما سيد الرسل هكذا الى العیدروس المجتبى خير ماجد
وراثه خير الخلق احمد جدنا و نحن به لغلو العلي في المعacd
ورثنا العلي اكرم بنا خير سادة لشد امجدنا شدوا بطیب المحامد
و منه لنا سادة فاقوا على كل سادة بتمكن ارت کابر عن کابر
لنا قادة فاقوا الكماء بعمهم ففى كل وقت منهم کم مظاهر
هنئا لهم طوبى لهم عن عشاائر حقيق لهم ذلك حظوا باليسائر
هم القوم لا يشقى جليس لهم بهم خصوصية خصوا بنور البصائر
و كيف لا يكون الحق عيش قلوبهم و هم بضعة المختار اهل المفاحر
و منه هذا المفرد و الترم فيه الحروف المقطعة

زردار و ددارود و دد و ادائی وادی ز رواد
و منه هذه القصيدة العظيمة المشهورة بالبرکة مطلعها
حجاب من الله و حرز منيع علينا دواما و فضل وسیع
و حسبي ربی لطیف بدیع علیم بحالی بصیر سمیع

عيون العناية لنا راعيه و اسماء عظام بنا سامي
قطوف المعارف لنا دانيه فهيا الى حي منا الرفيع
إذا اعز ربّي محيط بنا فلا تخش قاصي ولا من دنا
ولو كلّ خلق أراد و بنا لذلوا و خابوا الجميع
الف لام را كاف ها كافيه و يا عين صاد نون نورانيه
وطا سين حم كاف وافيه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٨٤

هو الله هو القريب السريع و مناقبه و كراماته ليس هذا محلها وقد افردها غير واحد من العلماء بالتصنيف كالشيخ العلامه حميد بن عبد الله السندي في رسالة له و الشيخ العلامه شهاب الدين احمد بن على اليشكري المكي في كتابه نزهه الاخوان و النفوس في مناقب شيخ بن عبد الله العيدروس و قد ذكرت كثيرا منها في مقدمة الفتوحات القدوسيه في مناقب الخرقه العيدروسيه و انما قصدنا الان الاشاره الى ذلك اجمالا ليستدل به على جلاله قدره فكفى بالنفعه دليلا على الزهر و بالفرقه معرفه على عندهه النهر و بعلامه الهلال تنبئها على اقبال شخص الشهر إذ كتابنا هذا مبني على الايجاز و الاختصار دون الاسهاب و الاكتثار و بالله التوفيق و لله در الشيخ عبد المعطى باكثير حيث يقول من قصيدة ذاته فضائله و شاع ثناوه في الخافقين و جاورت بغداداما احسن قول الشيخ الفاضل عبد اللطيف الدبيري حيث يقول فيه شيخ الانام مفيد كل محقق بحر العلوم العارف الربانى ابن العفيف ابو الشهاب المجتبى قطب الزمان العيدروس الثاني شرف السیداده و الزهاده و التقى فخر الحمام الغر من عدنان هو كالسفينة من توراه نجا وسواء لم يامن من الطوفان و محمود بن محمد بن على الشیخانی القادری المدینی در کتاب صراط سوی گفته و فی العقد النبوی و السر المصطفوی للشيخ الامام و الغوث الهمام بحر الحقائق و المعارف السيد السند و الفرد الامجد الشیری الحسینی المسنی بالشيخ بن عبد الله بن الشيخ بن عبد الله العيدروس باعلوی ما نصه في الكتاب المذکور

ان النبي صلی الله عليه وسلم قال كل سبب و نسب و حسب ينقطع يوم القيمة الا سببی و نسبی و حسبی
وازین عبارت علاوه بر مدح و ثنای فخیم عیدروس ظاهر و باهر گردید که قادری بروایت عقد نبوی متمسک گردیده و محمد محبوب عالم نیز از کتاب عقد نبوی در تفسیر خود که عظمت و جلالت آن از کلام شاهصاحب و فاضل رشید واضح و آشکار است جابجا نقل می کند چنانچه در تفسیر شاهی مسطور است
فی العقد النبوی وقع بین عبد الله بن الحسن و جعفر بن محمد رضی الله تعالی عنهم کلام فاغلظ له عبد الله فقال له جعفر اما علمت ان صلة الرحم تخفف الحساب و تلى قوله تعالى وَالَّذِينَ يَصْلُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوَصَّلَ وَيَحْشُونَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ و نیز در ان مسطور است

فی العقد النبوی قال جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهمما عجبت لمن ابتلى باربع كيف يغفل عن اربع عجبت لمن اعجب بأمر كيف لا يقول ما شاء الله لا قوء الا بالله و عجبت لمن خاف قوما كيف لا يقول حسبى الله و نعم الوكيل قال الله تعالى الَّذِينَ قال لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمِعُوا لَكُمْ فَأَحْشُوْهُمْ فَرَأَدُهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسِبَنَا اللَّهُ وَنَعْمَ الْوَكِيلُ و عجبت لمن يمکر به كيف لا يقول حسبى الله و افوض امری الى الله ان الله بصیر بالعباد قال الله فوقة الله سیئات ما مکروا و عجبت لمن اصابه هم او غم او كرب فكيف لا يقول لا إله إلّا أنت سبحانك إلّي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٣٨٥

كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

قال الله فاستجينا له و نجيئناه من الغم و كذلك تنجي المؤمنين

و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فی العقد النبوی عن معاویة بن عمار الذهبی عن محمد بن علی بن الحسین رضی الله تعالی عنہم فی قوله تعالی فَسَلَّوْا أَهْلَ الدُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ*

قال نحن اهل الذکر

و روی الزهری فقال حج هشام بن عبد الملک فدخل المسجد الحرام متوكیا على يد سالم مولاہ و محمد بن علی بن الحسن رضی الله تعالی عنہم فقال له سالم يا امیر المؤمنین هذا محمد بن علی بن الحسین فی المسجد المفتون باهل العراق فقال اذهب إلیه و قل له يقول لك امیر المؤمنین ما المدى يأكل الناس و يشربون الى ان يفصل بينهم يوم القيمة فقال قل له يحشر الناس على قرص نقی فيها انهار منفجرة يأكلون و يشربون منه حتى يفرغوا من الحساب فلما سمع هشام ذلك رای انه قد ظفر به فقال الله اکبر ارجع إلیه و قل له ما اشغله عن الاکل و الشرب يومئذ فقال ابو جعفر رضی الله تعالی عنہما قل له هم فی النار اشغال و ما اشتغلوا ان قالوا افیضوا علينا من الماء او مما رزقکم الله فسكت هشام و لم يرجع الى الكلام

و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فی العقد النبوی قيل بایع الحسن معاویة قال عمرو بن العاص و الولید بن عقبة ان الحسن بن علی رضی الله تعالی عنہما مرتفع فی اعين الناس لقربته من رسول الله صلی الله تعالی علیه و الہ و سلم حدیث السن عیسی فمره فلیخطب فانه سیعیا فی الخطبة فیسقط من اعين الناس فابی علیها فلم یزالا به حتی امره فقام الحسن بن علی رضی الله عنہما علی المنبر دون معاویة فحمد الله و اثنى علیه ثم قال و الله لو ابتعیتم بین جابق و جابلس رجالـ جده نبی غیری و اخی لم تجدهم و انا قد اعطيتنا بیعتنا معاویة و راینا ان حقن دماء المسلمين خیر من اهراقها و الله ما ادری لعله فتنۃ لكم و متابع إلى حین

و اشار بیده الى معاویة قال فغضب معاویة فخطب بعده خطبة عیة فاحشة ثم نزل وقال ما رایت بقولک فتنۃ لكم و متابع إلى حین
قال اردت بها ما اراد الله بها و قيل انه قال بعد التشهد اما بعد فان علیا لم یستبه احد من هذه الامة من اولها بعد نبیها و ليس یلحق به احد من الآخرين منهم ثم وصله بقوله و الله لو ابتعیتم و قيل انه قال فی خطبته ان الله هداکم باولنا و حقن دماء کم باخرنا ان لهذا الامر مدة و الدھر دول و ان الله تعالی قال لنبیه صلی الله تعالی علیه و آله و سلم قل إن أدری أقربیت أم بعيد ما توعدون
إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهَرَ مِنَ الْقُوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ
وَ إِنْ أَدْرِي لَعْلَهُ فِتْنَةً لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فی العقد النبوی قيل لجعفر الصادق رضی الله تعالی عنه لم سمي الیت العتیق قال لان الله تعالی اعتقه من الطوفان
و نیز در تفسیر شاهی مذکورست

فی العقد النبوی روی الشعابی فی تفسیره ان سفیان بن عینیه سئل من قول الله تعالی سأّل سائل بعذاب
واقع فیمن نزلت فقال سالنتی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸۶

عن مسئلة ما سئلني عنها احد قبلک حدثی جعفر بن محمد عن آبائه عليهم التحیة ان رسول الله صلی الله تعالی علیه و الہ و سلم لما كان بغدیر خم نادی الناس فاجتمعوا فاخذ بید علی بن أبي طالب کرم الله تعالی وجہه وقال من كنت مولاہ فشعاع ذلك و طار فی البلاد فبلغ ذلك الحارث بن نعمان الفھری فاتی رسول الله صلی الله تعالی علیه و الہ و سلم علی ناقہ فنزل بالابطح عن ناقہ و اناخها و قال يا محمد ص أمرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله صلی الله تعالی علیه و الہ و سلم فقبلناه منک و أمرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه منک و أمرتنا بالحج فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضعی ابن عمک تفضلہ و قلت من كنت

مولاه فعلی مولاه فهذا شیء منک ام من الله عز و جل فقال النبي صلی الله تعالیٰ عليه و الله و سلم و الذی لا اله الا هو ان هذا من الله عز و جل قولی الحارث بن نعمان و هو يرید راحلته و هو يقول اللهم ان كان ما يقول محمد حقا فامطر علينا حجارة من السیماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الى راحلته حتى رماه الله تعالیٰ بحجر فسقط على هامته فخرج من دبره فقتله و انزل الله تعالیٰ سائل سائل بعذاب واقع للكافرین ليس له داع

انتهى

فهذا حبرهم الجليل شیخ بن عبد الله العیدروس* العاص لدیهم على العلم بالناب الضرسوس* قد روی هذا الحديث المأثور المانوس* و اثبت هذا الخبر المطیب للقلوب و النقوس* فلا يحج عن الانقیاد له الا المعاند الحرون الشموس* ولا يحید عن الایقان به الیما الحائد العنود العموس* ولا يرتاب فی شأنه الا-الاخلف المافون المالوس* ولا يسترب فی امره الا الاعفك المفتون بالرأی المنکوس

وجه صد و شست و ششم

آنکه جمال الدین عطاء الله بن فضل الله بن عبد الله الشیرازی المعروف بجمال الدین المحدث در کتاب اربعین گفته الحديث السادس عشر عن جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس عن النبي صلی الله عليه و سلم قال انا مدینة العلم و فی روایة انا دار الحکمة و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

وجه صد و شست و هفتم

آنکه نیز جمال الدین محدث در صدر کتاب اربعین گفته و بعد فيقول العبد الفقیر الى الله الغنی عطاء الله بن فضل الله المشتهر بجمال الدین المحدث الحسینی احسن الله احواله و حقق بجوده العیم آماله هذه اربعون حدیثاً فی مناقب امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب المسلمين و راس الاولیاء و الصدیقین و میین مناج الحق و اليقین کاسر الانصاب و هازم عیقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۸۷

الاحزاب المتصدق فی المحراب فارس میدان الطعان و الضراب المخصوص بکرامۃ الاخوة و الاتجاح المنصوص علیه بانه لدار الحکمة و مدینة العلم باب و بفضلہ و اصطفائہ نزل الوحی و نطق الكتاب المکنی بابی الريحاتین و أبي تراب هو النبأ العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب* المشرف بمزیة من کنت مولاه فعلی مولاه

المدعو بدعاوه

اللهـمـ والـمـنـ وـالـاـهـ وـعـادـ منـ عـادـهـ فـکـمـ کـشـفـ عـنـ نـبـیـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـ وـالـهـ وـسـلـمـ منـ شـدـةـ وـبـوـسـیـ حتـیـ خـصـهـ بـقـوـلـهـ اـنـتـ منـ بـمـنـلـهـ هـارـوـنـ منـ مـوـسـیـ وـکـمـ فـرـجـ عـنـهـ منـ غـمـةـ وـکـرـبـیـ حتـیـ اـنـزـلـ اللهـ فـیـ قـلـ لاـ اـسـلـکـمـ عـلـیـ اـجـراـ الـمـوـدـةـ فـیـ القـرـبـیـ ثمـ زـادـهـ شـرـفاـ وـرـفـعـهـ

وـ وـ فـرـ حـظـهـ مـنـ اـقـسـامـ الـعـلـیـ توـفـیرـاـ اـنـمـاـ اـنـزـلـ اللهـ فـیـ وـ فـیـ اـهـلـ بـیـتـهـ إـنـمـاـ يـرـیـدـ اللهـ لـیـذـہـ بـعـکـمـ الرـجـسـ أـهـلـ التـیـہـ وـ یـظـہـرـ کـمـ تـظـہـیرـاـ مـظـہـرـ جـسـیـمـاتـ الـمـکـارـمـ وـ مـظـہـرـ عـمـیـمـاتـ الـمـنـ الـذـیـ حـبـ اـوـلـادـهـ الـعـظامـ وـ اـحـفـادـهـ الـکـرـامـ مـنـ اوـفـیـ الـعـدـ وـ اوـقـیـ الـجـنـ شـعـرـ

اخو احمد المختار صفوہ هاشم ابو الساده الغر المیامین موتمن
وصی امام المرسلین محمد ص علی امیر المؤمنین ابو الحسن
هما ظهرا شخصین و النور واحد بنص حديث النفس و النور فاعلمن
هو الوزر المامول فی کل خطہ و ان لا تنجينا ولا يتھ فمن
عليهم صلاة الله ما لاح کوکب و ما هب ممراض النسیم علی فن

وجه صد و شصت و هشت

آنکه جمال الدین محدث در تحفه الأحباء من مناقب آل العبا اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در صدر کتاب
گفته و ایضا درین مطلب مذکور می گردد انشاء الله تعالی فضایل و مناقب و احوال جناب امیر المؤمنین و امام المتقین میین مناج
الحق و اليقین راس الاولیاء و الصدیقین الليث القاهر و العقام الكاسر السیف البتور و الشجاع المنصور السيد الوقور و البحر المسجور
اسد الله الکرار أبي الائمه الاطهار کاسر الانصاب هازم الاحزاب و المتصدق بخاتمه فی المحراب المخصوص من الحضره النبویه
بكرامة الاخوة و الانتساب و المنصوص عليه بانه لدار الحکمة و مدینه العلم بباب المکنی بابی الخلفتین و أبي الحسن و الحسین و
أبی تراب المشرف بمزیه
من كنت مولاھ فعلی مولاھ
و الموید بدعاوه
الله‌هم وال من والاه و عاد من عاده

اول هذه الامة اسلاما و اوفاهم عهدا و ذماما و لنعم ما قيل شعر
على علا فوق السموات قدره و حاز ذوق التحقيق منه المعانيا
فاسس بنیان الولاية متقدنا و من فضلها نال المعانی الامانیا

بعد از اطوار نبوت هر کمال و هر شرف کادمی راهست ممکن داشت مستوفی علی
گر ز عفت باز پرسی مرتضی معصوم بود در نظر بر علم داری بود مستثنی علی عیقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص:

۳۸۸

ور به تیغ افتاد سخن لا سیف الا ذو الفقار در حدیث از جود گویی لا فتی الا علی

وجه صد و شصت و نهم

آنکه نیز جمال الدین محدث در روضه الاحباب در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اماً صفات حمیده و سمات پسندیده
آن حضرت از قیاس فهم افزوونست و از حیز ادراک وهم بیرون و شمہ از حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیه عقا و
خواطر زاکیه عرفا و فضلا لائق و پیدا و واضح و هویداست در شرح حسن او چه تصرف کند کسی مرات آفتاب چه محتاج
صیقلست فضائل ذات ساطعه اللوامع و مفاخر صفات لامعه السواطع آن حضرت در همه اذهان و افکار کضوء النهار و نور الاصمار
قرار یافته پس ایراد و اثبات آن از مقوله تحصیل حاصل می نماید و الشمس تکبر عن حلی و عن حل
قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند ز وصف صورت مدهش نگاشت
معنی را خرد گرفت عنانش کزین سخن بگذر

بماهتاب چه حاجت شب تجلی را اما بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله دو کلمه از هر جا آورده می شود از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی منی و انا منه معلومست و حسب واپیش از کلام میمنت انجام انت منی بمنزله هارون من موسی متحقق و مفهوم اما علم او در همه علمهای عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از نکته کامل انا مدینه العلم و علی بابها یقین گشته درین باب حکیم سنائی فرماید خوانده در دین و ملک مختارش هم در علم و هم علمدارش در شرح تعریف آورده که علی بن أبي طالب را سخنخانست که کسی پیش از وی نگفته و بعد از وی کسی نیز مثل آن نیاورده تا بدانجا که روزی در کوفه به منبر برآمده بود و گفت سلوانی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علما جمما هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فمی هذا ما زقني رسول الله صلی الله علیه وسلم زفا زفا فو الذی نفسی بیده لو اذن للتوریه و الانجیل ان یتكلما لوضعت وسادة فاخبرت بما فیهمما فصدقانی علی ذلک یعنی پرسید از من ماورای عرش هر چه می پرسید پس بدرستی که در میان دو پهلوی من علمهای بسیارست و این اثر لعاب رسول ص خداست صلی الله علیه و آله و سلم که ذقه کرده است یعنی چشانیده است مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بخدای که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر فرمان برسد مر توریت و انجیل را که سخن گویند هر آینه من وساده وضع کنم و بر ان نشسته خبر دهم بدانچه مرا در ان هر دو کتاب تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیک علمک ما لم تکن تعلم در آموخته بود چنانکه فرموده که رسول الله صلی الله علیه وسلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ عطار فرماید نبی در گوش او یک علم در داد و زان اندر دلش صد علم بگشاد چو شهر علم دین پیغمبر آمد در آن شهر بیشک حیدر ع آمد

از ان آب حیات دل که جان خورد ز دست ساقی کوثر توان خورد عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۲۸۹

و محتاجب نماند که کتاب روضه الاحباب از مشاهیر کتب معتبره مستنده و معاریف اسفار مقویه معتمده است و اکابر و افاحم و اعلام و اعاظم سنه جابجا در مصنفات و مؤلفات خویش بمنقولات و مرویات آن تمسک می فرمایند غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب السیر بترجمه جمال الدین محدث گفته از مؤلفات فصاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضه الاحباب فی سیره النبی و الآل و الاصحاب در اقطار آفاق اشتهر تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب افادت باب را در آئینه خیال محال می شمارد انتهی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی الشهیر بحاجی خلیفه در کشف الظنون گفته روضه الاحباب فی سیره النبی علیه الصلوٰة و السلام و الآل و الاصحاب فارسی لجلال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی النیسابوری المتوفی سنه ۱۰۰۰ الف فی مجلدین بالتماس الوزیر میر علیشیر بعد الاستشارة مع استاذه و ابن عمه السيد اصیل الدین عبد الله و هو علی ثلاثة مقاصد و فی اوله ثلاثة ابواب الاول فی نسبه علیه الصلوٰة و السلام الثاني فی ولادته و الواقع فی زمانه الشریف الی وفاته الثالث فی فن السیر و فیه ثمان فصول الاول فی عدد ازواجه علیه الصلوٰة و السلام الثاني فی اولاده علیه الصلوٰة و السلام الثالث فی فضائله و معجزاته الرابع فی اوصافه الخامس فی عباداته السادس فی آدابه و عاداته السابع فی خصوصیاته الثامن فی خدامه و مواليه و المقصد الثاني فی احوال اصحابه علیه الصلوٰة و السلام و فیه فصلان الاول فی معرفة رجال الصحابة و الثاني فی نسائهم و المقصد الثالث فی

التابعين و مشاهير ائمۃ الحديث و فيه ثلاثة فصول الاول في تابعى التابعين و الثاني في تابعى التابعين و الثالث في جماعة بعد تابعى التابعين و ملا يعقوب لاهوري در خير جاري شرح صحيح بخاري گفته و ذكر في روضة الاحباب ما معناه ان رسول الله صلی اللہ علیہ و الہ و صحبہ و سلم قال للعباس بعد وقعة البدر عليك ان تؤدي فدية عن نفسك و عن ابنی اخیک عقیل بن أبي طالب

ونوفل بن الحارث و عن حليفک عتبہ بن جحدم و حسين بن محمد بن حسن دیاربکری در تاریخ خمیس گفته اما بعد فيقول المستوھب من الله ذی المعن العبد الضعیف حسين بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر الله له و لوالدیه و نولهم کرامه لدیه هذه مجموعه في سیر سید المرسلین و شمائیل خاتم النبیین صلی الله علیہ و الہ و اصحابه اجمعین انتخبتها من الكتب المعتبرة تحفه الاخوان الكرام البررة و هي التفسیر الكبير و الكشاف و حاشیة للشیريف الجرجانی و الكشف و الوسيط و معالم التنزیل و انوار التنزیل و مدارک التنزیل و تفسیری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۰

القشیری و بحر العلوم و لباب التاویل و تفسیر الحدادی و عمدة المعانی و زاد المسیر لابن الجوزی و تفسیر الیتایع و تبصرة الرحمن و تفسیر أبي الليث السمرقندی و صحیحا البخاری و مسلم و سنن الترمذی و شمائله و سنن أبي داود و النسائی و ابن ماجه و المصایب و شرح السنّة و المشکاة و شرحها للطیبی و مشارق الانوار للصغانی و الموطا و شرحها صحيح البخاری لابن حجر و الکرمانی و مسند الامام احمد و مستدرک الحاکم و جامع الاصول لابن الاشیر و النهایة له و اسد الغابة و الکامل له و الشفاء و شعب الایمان للبیهقی و دلائل النبوة له و احیاء العلوم و التلکیح لابن الجوزی و صفوۃ الصفوۃ له و شرف المصطفی له و الحدائق له و الوفاء له و خلاصۃ الوفا للسمهودی و ایضاح النووی و المنهاج له و الاذکار له و ریاض الصالحین له و النجم الوهاج و معجم الطبرانی و ذخائر العقبی للمحب الطبری و السمعط الشمین له و خلاصۃ السیر له و الزیاض النصرة له و المتنقی و شواهد النبوة و المواهب اللدنیة لاحمد القسطلانی و روضة الاحباب و اسماء الرجال و مزیل الخفا و سیرة ابن هشام و اکتفاء الكلاعی و الاستیعاب لابن عبد البر و سیرة الیعمری و سیرة الدمیاطی و سیرة مغلطائی و مناسک الکرمانی و التذنیب للرافعی و هدی ابن القیم و التبیه لابی الليث السمرقندی و فصل الخطاب و الفتوحات المکیة و ربیع الابرار و حیاة الحیوان و تلخیص المغازی و زین القصص و امثال العسکری و كتاب الاعلام للزرندی و تاریخ مکة الازرقی و تاریخ الیافعی و شفاء الغرام للفاسی و دول الاسلام للذہبی و شرح المواقف للشیريف الجرجانی و شرح المقاصد للتفتازانی و شرح العقائد العضدیة للدوانی و تفسیر قلْ یا آییہا الکافرُونَ

له و انموذج العلوم له و عقائد الفیروزآبادی و فصوص الحكم و العروة الوثقی و شرعة الاسلام و الملل و النحل لمحمد الشہرستانی و الہدایہ و المضمرات و کنز العباد و المهمات و تشویق الساجد و المختصر الجامع و صاحح الجوهری و القاموس و سامی الاسامی و مورد اللطافہ و الاصل الاصیل للسخاوی و الفوائد و الانس الجلیل و بهجة الانوار و العوارف و معجم ما استعجم للبکری و انموذج اللیب للسیوطی و الكشف له و الدرجه المنیفة له و العرائس للتعلیی و سح السحابه و اصول الصغار و البحر العمیق و سر الادب و الانسان الکامل و سمیتها بالخمیس فی احوال انفس نفیس و نیز در تاریخ خمیس گفته و فی روضة الاحباب کان بعد مناف اربعه بین هاشم و عبد شمس و المطلب و نوفل و نیز در ان گفته و فی شفاء الغرام قیل ان هاشما و عبد شمس توأمان و ان احدهما ولد قیل الآخر قیل ان الاول هاشم و ان اصبع احدهما ملتتصقة بجهة صاحبه فتحیت فسال الدم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۱

فقیل یکون بینهما دم و فی روضة الاحباب کان جباهمما متلاصقتین فکلما عالجوها فی فکهما لم یقدروا حتی فصلوهما بالسیف بلغ الخبر بعض عقلاء العرب فقال کان ینبغی ان یفصلوهما بشیء آخر فإذا لم یفعلوا فلا تزال تكون العداوة و السیف فی اولادهما فکان كما قال و شیخ عبد الحق در مدارج النبوة گفته و ما در ترتیب سنوات و بیان وقایع براہ موافقت روضة الاحباب که کتاب مشهور و

متداولست رفته انتهی و شیخ عبد الحق در مدارج در مقامات متکا ثره روایات روضه الاحباب آورده و از ان نقلها نموده کما لا يخفی علی من راجع و از عبارت مرافض که سابقا در

وجه صد و چهل و نهم

مذکور شد واضح و لائح می گردد که روضه الاحباب نزد حسام الدین سهارنپوری از کتب معتبره است و از مأخذ کتاب او می باشد و بر ناظر مرافض محتاج نیست که مؤلفش در آن کتاب جابجا از روضه الاحباب نقلها آورده و تصریح باعتبار و اعتماد آن نموده چنانچه در ذکر موافقات عمر که وعده نقل آن از کتب معتبره نموده گفته در بیضاوی و کشاف و مدارک و حسینی و زاهدی و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضه الاحباب مذکور است که چون اسیران غزوه بدر را که هفتاد کس بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آوردند آن جناب از اصحاب پرسیدند که با ایشان چه کار باید کرد الخ و شاه ولی الله والد مخاطب در ازاله الخفا بعد ذکر دعوت نمودن خلیفه اول اعراب را بسوی قتال کفار شام گفته و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد رضی الله عنهمما بهمین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود فی کتاب روضه الاحباب عند ذکر غزوه القادسیه چون خبر رسید که عجم یزد گرد رایت پادشاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیر المؤمنین عمر بهر یک از عمال خود نامه نوشته بدینمضمون که باید در ان ناحیه هر کرا داند که اسپ و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد انتهی و نیز ولی الله در ازاله الخفا گفته اما تشبه قوه عقلیه صدیق اکبر با قوت عقلیه انبیا صلوات الله علیهم پس باید دانست که چون فیض الهی در نفس ناطقه کسی درمی آید فیض در چندین هیا کل ظاهر می شود و از صدیق اکبر اکثر آن هیا کل شناخته شده یکی از آنجلمه خوابهای صادقت که سبب وصول رائی بسوی سعادت باشد یا سبب نفع عام بخلق الله و همینست شان انبیا و الا انطباع وقائع آتیه بغير اقتران یکی ازین دو وجه در باب تشبه بانیاء نتوان شمرد بلکه کاهنان نیز در ان مشارک اند مانند خوابهای حضرت صدیق که حامل شد او را بر اسلام و خوابی که باعث بر فرستادن چهار امیر بر چهار حصه شام شد و خواب دیگر که حامل بر استخلاف حضرت فاروق گشت و بیان آن طولی دارد در روضه الاحباب مذکورست که صدیق اکبر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۲

نزدیک بایام هجرت بخواب دید که ماه از آسمان بر بطحای مکه نازل شده و شهر مکه درآمد و صحراء و دشت بنور گشت باز آن ماه از آسمان میل نمود و بمدینه فرود آمد و بسیاری از ستارگان بموافقت او حرکت کردند و باز ان ماه با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مدینه همچنان روشن بود مگر سیصد و شصت خانه و بسبب ورود آن ماه اطراف حرم باز منور گشت بعد از ان آن ماه بسمت مدینه روان شد و بمنزل عائشه درآمد پس از ان زمین بشکافت و ماه در ان ناپدید گشت و صورت حال موافق همین رویا بظهور رسید انتهی و نیز ولی الله در ازاله الخفا در ماثر عمر در حکایات سیاست او گفته و از آنجلمه در روضه الاحباب مذکورست که در زمان خلافت وی هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن مفتوح شد و چهار هزار مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنیسه خراب گردید و نهصد منبر بر جنوب محاریب جوامع بجهت خطبه جمعه بنا کردند انتهی و نیز در ازاله الخفا گفته و از آنجلمه آنکه در محافظت بیت المال دقیقه فرو نمی گذاشت در روضه الاحباب مذکورست که احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب عراق فاروق اعظم آمدنند می بینند که وی عباء خود را بر میان زده در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال حرارت هوا تردد می کند چون احنف را دید فرمود یا احنف ساعتی با من رفاقت کن در طلب این اشتراحت حق یتامی و مساکین و اراممل درین هست مردی از قوم گفت یا امیر المؤمنین چرا نمی فرمای که بنده از بندگان صدقه باین امر قیام نماید فرمود ای عبد اعبد منی و من الاحنف هر کسی که والی امر مسلمانان باشد واجبست بر وی آنچه واجبست بر بنده برای خواجه

انتهی و از کلام خود شاه صاحب نیز در همین کتاب تحفه بجواب طعن تخلف ابو بکر از جیش اسامه و طعن عزل او از ادای سوره برای اعتبار و اعتماد روضه الاخبار واضح و ظاهر می شود و عبارت این هر دو مقام سابق در

وجه صد و چهل و نهم

مذکور شده و مولوی سلامت الله نیز متمسک بروضه الاخبار شده و تصریح ببودن آن از کتب معتمده مستند فرموده چنانچه در معرکه الآراء در مقام اثبات طهارت نسب و شرافت حسب ابو بکر حسب مزعوم خود گفته در روضه الاخبار می نویسد که اسم شریف شیخ عبد الله بن أبي قحافه عثمان بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرءة بن عدی بن کعب بن لویست نسب طاهر او بنسب اطهر سید البشیر صلی الله علیه و الہ و سلم در مره بن کعب اتصال می یابد الخ و نیز در معرکه الآراء در همین مقام گفته و در کتاب مذکور در وجه تلقیب وی بصدق و عتیق نوشته و در وجه تلقیب وی بعتیق چند روایت بنظر رسید و نیز در معرکه الآراء گفته و در روضه الاخبار مسطور است که چون با ابو بکر بیعت کردند ابو سفیان بن حرب نزد علی رضی الله عنہ رفت الخ و نیز در معرکه الآراء در مقام دفع عار فرار از کبار خود گفته و فی روضه الاخبار نقلست که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و الہ و سلم با جمع از یاران پای کوه رسید ابو سفیان با جمعی از مشرکان قریش از طرفی خواستند که بر بالای کوه روند و بر ایشان مستقلی شوند و نگذارند که ایشان در شعب در آینده حضرت دست دعا برداشت الخ و نیز در معرکه الآراء گفته و اما قصه خیر پس صحیح همین قدرست که در روضه الاخبار موافق صحاح نوشته هنگام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۳

و حال آنکه آن قلعه بود بغایت محکم و حضرت بواسطه صداع نتوانست که بنفس نفیس خود در معرکه محاربه حاضر شود هر روز علمی یکی از صحابه می داد و بجنگ می فرستاد و در احادیث صحیحه به ثبوت پیوسته که یک روز ابو بکر علم رسول خدا صلی الله علیه و سلم برداشت و پای قلعه آمد و مقاتلله شدید نمود و فتح ناکرده باز گشت روز دیگر عمر رض علم برخواست و پای قلعه درآمد و مقاتلله نمود اشد از مقاتلله روز سابق و او را نیز فتح میسر نشد و نیز در معرکه الآراء گفته و بنای اکثر امصار و ظهور شوکت اسلام و قلع و قمع کفار لئام که در عهد خلافت مهد فاروق اعظم بظهور آمده محتاج بیان نیست در روضه الاخبار نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت زهد و تواضع و رفق او بر مسلمانان الخ و نیز در معرکه الآراء گفته و فی روضه الاخبار نقلست که چون نزدیک وادی چنین رسیدند مالک بن عون نصری بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خویش را در شب با وادی رسانید و ایشان را بر حرب تحریص کرد و گفت در گذرگاهها کمین کنید و چون لشکر محمد ص پیدا شود یک بار حمله نمایید الخ و نیز در معرکه الآراء گفته ثامنا استنادی که بذکر بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نووی و قول قاضی عیاض کرده فهو لنا لا علينا زیرا که محبت و وداد و اطاعت و انقياد صحابه کبار نسبت بررسول مختار از غایت ظهور کالشمس علی شاهق الطور بجای رسیده که بهیج تدبیر پوشیده شدنی نیست نمی بیند که تمامی کتب و سیر و تواریخ معتمده از حالات محبت آیات این محبان و محبوبان خدا و رسول مقبول آن چنان مملو و مشحونست که احدی انکار آن نمی تواند نمود در روضه الاخبار از صحیح بخاری مرویست که ابو بکر صدیق رض کارسازی آن کرد که بجانب مدینه هجرت نماید رسول ص با وی فرمود صبر کن که امیدوارم که مرا نیز اذن هجرت دهند یعنی همراه ابو بکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد این امیدواری هست حضرت فرمود آری صدیق توقف نمود تا مصاحب و موافق آن سرور باشد و نیز در ان کتاب است آورده اند که صدیق دو شتر در ورق کنار بست و علف می داد تا فربه شوند و انتظار می کشید که حضرت مامور گردد بهجرت مدینه و نیز در کتاب مذکور از صدیقه مرویست که روزی در خانه خویش نشسته بودیم در گرمگاه روز گوینده ای گفت اینست رسول الله طیلسانی بر سر مبارک انداخته می آید و نیز در معرکه الآراء گفته و حال صداقت صدیق بمرتبه رسید که چه جای مسلمانان مشرکان قریش هم تصدیق این معنی داشتند چنانچه در روضه

الاحباب منقولست که مشرکان بواسطه آنکه کمال صداقت آن سرور ص باو بکر می دانستند بدر خانه او آمدند تا از وی حال ابو بکر معلوم نمایند اسماء دختر ابو بکر از خانه بیرون آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمی دانم ابو جهل لعین دست برآورده طپانچه محکم بر روی وی زد چنانچه گوشواره او از گوش بیرون افتاد انتهی و نیز در معركة الآراء

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۴

گفته و آنچه از روضه الصفا که بیشتر مغبر بغار ضعف و سقامت نقل کرده معارض صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح نمی تواند شد چون از صحیح بخاری وغیره صحاح اهل سنت ثبات قدمی شیخین و طلحه و دیگر مهاجر و انصار ثابت است از روایت روضه الصفا چه گشاید عجبست که روایت صحیح بخاری و معلم التنزیل و تاریخ الخلفاء و جامع الاصول و روضه الاحباب وغیر آنها که بر ثبات قدمی صحابه کبار از مهاجر و انصار دلالت دارد بلکه روایت در منثور که اثبات ثبات قدم عثمان هم می نماید در نظر نمی آرد و با روایات روضه الصفا که صلاحیت معارضه با کتب مذکوره ندارد استناد و استشهاد می کند و چون تفصیل روایات سابق گذشت در این مقام بذکر اجمالی اکتفا رفت و استدعای اثبات استثنای سی کس و ثبات قدمی آنها ثمره جهل یا تجاهل مستدعاًست چه در روضه الاحباب و دیگر کتب سیر و تواریخ مسطور است که سی مرد از یاران رسول پیش پیش حضرت ص جنگ می کردند و هر یک از ایشان می گفت وجهی دون وجهک و نفسی دون نفسک و علیک السلام غیر موعظ انتهی و این روایت از تلقی بقبول بمنزله روایت مشهور و مستفیضه است چنانکه بر متبع خبیر مخفی نیست انتهی کلام سلامه الله و مولوی صدیق حسن خان معاصر در فرع نامی بذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته در سیر سیوطی و بهجه المحافل و روضه الاحباب و دیگر کتب معتبره موقوت است که باتفاق اهل علم اول کسی که ایمان آورد خدیجه کبراست بعده بیک روز و بروایتی در آخر همان روز مسلمان شد و خود وی گفته صلیت مع النبي قبل الناس سبعاً بعده زید بن حارثه عتیق خدیجه بعده ابو بکر صدیق ایمان آوردند انتهی فهذا جمال الدین المحدث صاحب روضه الاحباب* حبرهم البارع المفرد النقاب* قد نصا عن وجه الحق الحجاب و رفع عن محيا الصدق النقاب* حيث قد اثبت هذا الحديث على النصاب* الهادى الى لحب الرشد و لقم الصواب* و كرر اثباته بالحتم و الجزم قطعاً لدار اهل الارتباط* و حسماً لزيغ اصحاب الخداع و الخلاط* و الحمد لله المفضل المنعم الوهاب* على وضوح المحجة لارباب الحلوم و الالباب* و لزوم الحجة على رزفة الجاحدين النصاب* و الله الواقعى عن الافتحام فى مهاوى التبار و التاب

وجه صد و هفتادم

آنکه ابو العصمة محمد معصوم باباسمرقندی در رساله فصول اربعه اثبات این حدیث شریف نموده و احتجاج باز کرده چنانچه در فصل دوم رساله مذکوره بجواب طعن غصب فدک گفته و بعد از تسليم صحت آنکه حضرت امیر گواهی داده باشند بر قاضی لازم نیست که قبول این شهادت نمایند و حال آنکه شریعت مطهره بر عدم قبول این قسم شهادت ناطقت است و از ادله داله بر کذب این نقل شهادت امیر است چه آن عالی حضرت کرم الله وجده با وجود اختصاص شرف

انا مدینة العلم و على بابها

چه متصورست که درین قسم شهادت اقدام نمایند و شهادت حسین رضی الله عنہما نیز ازین قبیل است انتهی کلامه ازین عبارت ظاهرست که سمرقندی بهوس باطل انکار شهادت أبي الائمه الاطیاب سلام الله عليه و عليهم ما نفح المسک و طاب الملاب اثبات حتمی و جزمی حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۵

انا مدینة العلم

نموده سیل اذعان و انقیاد بتحقیق این خبر منیر اعلام الرشاد پیموده فالحمد لله علی دمغ رؤس ذوی الجحود و العناد* و قلع اسوس

أهل المراء و اللداد* المخلدين الى الباطل المهين باتم الاخلاذ* الراكنين الى العاطل الهجين زيغا عن السداد

وجه صد و هفتاد و يكم

آنکه على بن سلطان محمد الھروی المعروف بالقاری در رساله که در باب مذهب حضرت مهدی عليه السلام تالیف نموده و اولش این ست الحمد لله الذي اوضح سبل الدين باجتهد الائمه المجتهدين جناب امير المؤمنین عليه السلام را بباب مدينة العلم وصف نموده کمال تحقق و ثبوت این حديث شریف بر اهل نظر واضح فرموده چنانچه در رساله مذکوره بعد ذکر حکایتی طویله مشتمل بر اینکه معاذ الله حضرت خضرع هر روز وقت صبح نزد ابو حنیفه می آمد و تعلم احكام شرعیه ازو تا پنج سال می کرد و بعد مردن ابو حنیفه گفت الھی إن کان لی عندک متزلة فاذن لابی حنیفة حتی یعلمنی من القبر على حسب عادته الى غير ذلك من الھدر و الھذیان و الکذب و البھتان گفته و لا یخفی ان هذا من کلام بعض الملحدین الساعی فی فساد الدين إذ حاصله ان الخضر الذى قال تعالی فی حقه عبدا من عبادنا اتینه رحمة من عندنا و علمتناه من لدنا علما و قد تعلم موسی علیه السلام بعض العلوم منه بما اوتی حلمه تلامید أبي حنیفة ثم عیسی علیه السلام یأخذ احكام الاسلام من تلمید تلمید أبي حنیفة فی ذلك المقام و ما اسرع فهم التلمید حيث اخذ عن الخضر فی ثلاث سنین ما تعلم الخضر من أبي حنیفة حیا و میتا فی ثلاثین سنۃ و اعجب منه ان ابا القاسم القشیری ليس معدودا فی طبقات الحنفیة و ائمہ هو احد اکابر الشافعیة ثم العجب من الخضر انه ادرك النبی علیه السلام و لم یتعلم منه الاسلام و لا من علماء الصحابة الكرام کعلى باب مدينة العلم و اقضی الصحابة و زیدا فرضهم و أبي اقرء القراء و معاذ بن جبل الـعلم بالحلال و الحرام و لاـ من التابعين العظام كالفقهاء السبعه و سعید بن المسيب بالمدينة و عطاء بمکة و الحسن بالبصرة و مکحول بالشام و قد رضی لجهله بالشريعة الحنفیة حتی تعلم مسائلها بدلائلها فی اواخر عمر أبي حنیفة فهذا مما لا یخفی بطحانه على العقول السخیفة و الفهوم الضعیفة بل لو اطلع على هذا المقالة الردیة علماء الشافعیة او الحنابلة او المالکیة اخذوها على وجه السخیریة و جعلوها وسیلة فی قلء عقل الطائفه الحنفیة حيث تعلموا ان احدا منهم لم یرض بهذه القضية بالکلیة ثم لو تعرضت لما فی منقوله من الخطاء فی مبانیه و معانیه الدالله على نقصان معقوله لصار کتابا مستقلا فی رد محصوله الا انی اعرضت عنه صفحات قوله تعالى خذ العفو و امر بالعرف و اعراض عن الجاهلين و قال عز و جل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۶

فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاصْبِحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

وجه صد و هفتاد و دوم

آنکه على قاری در شرح فقه اکبر اثبات این حديث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در شرح قول ماتن ثم على بن أبي طالب گفته ای ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی القریشی الهاشمی و هو المرتضی زوج فاطمة الزهراء و ابن عم المصطفی و العالم فی الدرجه العلیاء و المعضلات التي ساله کبار الصحابة و رجعوا الى فتواه فيها فضائل کثیره شهیره تتحقق قوله علیه السلام انا مدینه العلم و على بابها و قوله علیه السلام اقضیاکم على

وجه صد و هفتاد و سوم

آنکه نیز على قاری در مرقاہ شرح مشکاة استدراک اثبات این حديث شریف بافادات اعلام خود نموده چنانچه گفته ثم اعلم ان

حدث انا مدینه العلم و على بابها رواه الحاکم فی المناقب من مستدرکه من حديث ابن عباس و قال صحیح و تعقبه الذهبی فقال بل هو موضوع و قال ابو زرعة کم خلق افتضحاویه و قال یحیی بن معین لا اصل له و کذا قال ابو حاتم و یحیی بن سعید و قال الدارقطنی ثابت و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و قال انه منکر و کذا قال البخاری و قال انه ليس له وجه صحیح و آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و قال ابن دقيق العید هذا الحديث لم یثبتوه و قیل انه باطل لكن قال الحافظ ابو سعید العلائی الصواب انه حسن باعتبار طرقه لا صحیح ولا ضعیف فضلا ان يكون موضوعا ذکرہ الزركشی و سئل الحافظ العسقلانی عنه فقال انه حسن لا صحیح كما قال الحاکم ولا موضوع كما قال ابن الجوزی قال السیوطی وقد بسطت کلام العلائی و العسقلانی فی التعقبات التي علی الموضوعات انتهی و ملا-علی قاری از اکابر علماء محازین رفت و جلالت و افاحم نبهای حائزین ثقت و نبالت نزد این قوم می باشد محمد بن فضل الله محبی در خلاصه الاثر گفته علی بن محمد السلطان الھروی المعروف بالقاری الحنفی نزیل مکه واحد صدور العلم فرد عصره الباھر السمت فی التحقیق و تنقیح العبارات و شهرته کافیة عن الاطراء فی وصفه ولد بهراء و رحل الى مکه و تدبّرها و اخذ بها عن الاستاد أبي الحسن البکری و السيد زکریا الحسینی و الشهاب احمد بن حجر الهیتمی و الشیخ احمد المصری تلمیذ القاضی زکریا و الشیخ عبد الله السندی و العلامه قطب الدین المکی و غیرهم و اشتهر ذکرہ و طار صیته و الف التالیف الكثیرة اللطیفة التادیة المحتویة علی الفوائد الجلیلة منها شرحه علی المشکأة فی مجلدات و هو اکبرها و اجلها و شرح الشفاء و شرح الشمائی و شرح النخبة و شرح الشاطبیة و شرح الجزریة و لخص من القاموس مواد و سماه الناموس و له الاثمار الجنیة فی اسماء الحنفیة و شرح ثلاثیات البخاری و نزهه الخاطر الفاتر فی ترجمة الشیخ عبد القادر لكنه امتحن بالاعتراض علی الائمه لا سیما الشافعی

عيقات الانوار فی امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۷

و اصحابه رحمهم الله تعالى و اعتراض علی الامام مالک فی ارسال الید فی الصلة و الف فی ذلك رساله فانتدب لجوابه الشیخ محمد مکین و الف رساله جوابا له فی جميع ما قاله ورد علیه اعتراضاته و اعجب من ذلك ما نقله عنه السيد محمد بن عبد الرسول البرزنجی الحسینی فی كتابه سداد الدین و سداد الدین فی اثبات النجاة فی الدرجات للوالدین انه شرح الفقه الاکبر المنسوب الى الامام أبي حینفه رحمة الله تعالى و تعدی فی طوره فی الاساءة فی حق الوالدین ثم انه ما کفاه و ذلك حتی الف فی رساله و قال فی شرحه للشفاء متبحجا و مفتخرًا بذلك انى الفت فی کفرهما رساله فلیته إذ لم یراع حق رسول الله صلی الله علیه وسلم حيث آذاه بذلك کان استحیا من ذکر ذلك فی شرح الشفاء الموضوع لبيان شرف المصطفی صلی الله علیه وسلم وقد غاب الناس علی صاحب الشفاء ذکرہ فی عدم مفروضیة الصلة علیه صلی الله علیه وسلم فی الصلة و ادعی تفرد الشافعی بذلك بان هذه المسئلة ليست من موضوع کتابه و قد قیض الله تعالى الامام عبد القادر الطبری للرد علی القاری فالله رساله اغفلظ فیها فی الرد علیه و بالجملة فقد صدر منه امثال ما ذکر و کان غنیا عن ان تصدر منه و لو لاما لاشتهرت مؤلفاته بحیث ملأت الدنيا لکثرة فائدتها و حسن انسجامها و كانت وفاته بمکه فی شوال سنۃ اربع عشرة و الف و دفن بالمعلاة و لما بلغ خبر وفاته علماء مصر صلوا علیه بجامع الازھر صلاة الغیة فی مجمع حاصل یجمع اربعین آلـاف نسمة فاکثر و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء گفته نور الدین علی بن محمد سلطان القاری الھروی الفقیه الحنفی سید محمد بن أبي بکر الباعلوی ترجمه او در عقد الجواهر و الدرر چنین نوشته که وی جامع علوم عقلیه و نقلیه و متضلع از سنت نبویه بود بکی از جماهیر اعلام و مشاهیر اولی الحفظ و الافهامست در هرات متولد شده و بسوی مکه رحلت آورده و از خاتمه المحققین احمد بن حجر الهیتمی المکی اخذ نموده و صاحب تصانیف کثیره در چند فتوی فی شرح المشکوہ و شرح الشمائی و شرح الوتریه و الجزریه و شرح علی شرح النخبة در اصول حديث و شرح شفا و شاطبیه و قاموس را تلخیص نموده ناموس نام نهاده و له الاثمار الجنیه فی اسماء الحنفیه و شرح ثلاثیات البخاری و نزهه الخاطر فی ترجمة الشیخ عبد القادر و لیکن بنابر اعتراض بر ائمه خصوصا شافعی و اصحاب او ممتحن شده و بر امام مالک در مسئله ارسال یدین فی الصلة اعتراض کرده و در ان رساله نوشته پس شیخ محمد مکین بجوابش پرداخت و اعتراضات او را هم بر وی رد ساخت و لهذا

تجد مؤلفاته ليس عليها نور العلم و من ثم نهى عن مطالعتها كثير من العلماء والولیاء و توفى في سنة اربع عشرة و الف انتهى كلامه محرر سطور گوید ملا-على قاری را جواب الجواب این رساله هاست و از تصانیف او قریب چهل رساله بخط خاص وی در فقه و حدیث نزد فقیرست و شرح فقه اکبر و حزب اعظم اشهر مؤلفات او است

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۸

و همه توایف مقبولست و در اهل علم متداول پس نبودن نور علم بر ان یعنی چه بلکه در فقهای حنفیه کم کسی مثل او منصف مزاج محقق طبع درین دور برخاسته او را در تحریر عبارت عربی طوری خاص و طرزی مخصوص است که کراسها بیک وضع مسجع و مقفى می نویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول ید طولی دارد از هر کتاب او رتبه تحقیق نمایانست و دستگاه او در ان علم عیان و اعتراض او هزار سال مالک و اصحاب شافعی در بعض مسائل نه از راه عصیت و هواست بلکه بنابر وضوح ادلہ بر خلاف آن و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علماء قدیما و حدیثا موجودست مخصوص بوی نیست انتهی و فاضل رشید ملا على قاری را بلطف مولانا یاد نموده بافاده او استدلال و احتجاج فرموده چنانچه در غرہ الراشدین گفته و مولانا على قاری در شرح فقه اکبر می فرماید اول الملوك معاویه و نیز می فرماید فتیین ان معاویه و من بعده لا یکون خلفاء بل ملوکا و امراء انتهی و شاه سلامه الله ملا على قاری را از عمائد علمای خود ظاهر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکه الآراء گفته ملا على قاری که از عمائد علمای ماست در شرح شمائی مانع ما نقل عنه نوشته که و لم یرو انه صلی الله عليه و سلم انهزم و لم یقل احد من الصحابة انه صلی الله عليه و سلم انهزم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حیدر علی معاصر در ازاله الغین ملا على قاری را از اکابر محدثین وانموده و بافاده او احتجاج کرده چنانچه گفته سلمنا که بیعت یزید مقدم و بیعت اهل کوفه بظاهر متاخرست مگر چون اهل حل و عقد از خلافت یزید کاره و مستنکف بودند و جلوس او را تجویز نمی کردند و استحقاق جانب امام حسین مجتمع علیه بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد لله که این سخن هم از زبان فقیر بی سند و دلیل بنیامده زیرا که اکابر محدثین مثل ملا-على قاری در مرقاہ شرح مشکاة از تاریخ ابو عبد الله بخاری و حاکم نقل می کنند و آن بزرگان تا بصحابه می رسانند که خلافت حقیقیه در شهر پیغمبر خداست صلی الله علیه و الله و سلم و اهل حل و عقد همین بلاد در کاراند و ملک و سلطنت در شامست و انعقاد ابن بطوط تسلط و غلبه است که برای نظام عامه قرار دادند و بیعت اهل شام و دمشق را اعتباری نیست انتهی و در منتهی الكلام نیز او را از اکابر دانسته بنقل او تمسک و تشبث فرموده چنانچه گفته بلکه از ام المؤمنین صدیقه علی ما قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدھلوي در همین روایت متنازع فيها نام حضرت امیر در بعضی از طرق مرویست انتهی و محتجب نماند که مؤلفات و مصنفات ملا على قاری نزد علمای اهل سنت بغايت ممدوح و مشهورست و در کتب اجازات و مرويات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنای آن از خلاصه الاثر محی و اتحاف النباء مولوی صدیق حسن خان معاصر دانستی و تاج الدین دهان مکی در کفایه المتطلع گفته کتاب شرح الشمائی للعلامة الملا على بن سلطان القاری رحمه الله تعالى اخبر به عن الشیخ محمد حسین الحافی النقشبندی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۳۹۹

عن الشیخ عبد الحق الدھلوي عن مؤلفه العلامه على بن سلطان القاری فذکره و نیز در ان گفته شروح الموطا روایه محمد بن الحسن و المشارق و المشکاة للملا على بن سلطان القاری رحمه الله تعالى اخبر بها عن السید محمد صادق بن احمدآباد شاه و قد حضر دروس الشارح و اخذ عن جماعة كالشیخ عبد الرحمن المرشدی عن مؤلفها الملا على بن السلطان القاری ح و اخبر بها عن الامام زین العابدین عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبری عنه و نیز در ان گفته شرح النقاۃ للعلامة الملا على بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصیرفی المحقق محمد حسین الحافی النقشبندی عن العلامه الشیخ عبد الحق الدھلوي عن مؤلفه العلامه على بن سلطان القاری النھروانی المکی و نیز در ان گفته شرح المنسک الوسط للعلامة الملا على بن سلطان القاری اخبر به عن الشیخ الصوفی

المحقق الشیخ محمد حسین الحافی عن الشیخ عبد الحق الدھلوا عن مؤلفه العلامہ الملا علی بن السلطان القاری و محمد عابد بن احمد علی السندي در حصر الشارد گفته و اما شرح المشکأة للشیخ علی القاری و شرح الشفاء و شرح الشمائی و شرح التخبة و شرح الشاطبیة و شرح الجزریة و شرح موطا محمد بن الحسن الشیبانی و شرح مسند أبی حنیفة و شرح المنسک مختصر کل ذلك له ارویها عن عمی الشیخ محمد حسین بن محمد مراد بن یعقوب الانصاری الخزرجی السندي عن ابیه عن الشیخ محمد هاشم عن الشیخ عبد القادر بن أبی بکر الصیدقی عن الشیخ حسن بن العجیمی عن شیخ القراء علی بن محمد الربیع عن العارف بالله الشیخ احمد الحکمی المکی عن مؤلفها علی بن سلطان الھری القاری المکی الحنفی و مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون گفته و للشیخ نور الدین علی بن سلطان محمد الھری المعروف بالقاری المتوفی سنة ۱۰۱۴ اربع و عشره و الف شرح عظیم ممزوج علی المشکوہ مسمی بالمرقاۃ فی اربعه مجلدات جمع فیه جمیع الشروح و الحواشی و خود مخاطب در بستان المحدثین در ذکر موطا نسخه شانزدهم گفته و این نسخه موطا املا علی قاری از متاخرین شرح کرده و هو مروج مشهور فی هذه الديار انتهي و نيز مخاطب در همين كتاب تحفه در ذکر فرقه مهدويه هند گفته و اينها اتباع سيد محمد جونپوري اند که خود را مهدی موعد خیال کرده بود و ملا-علی قاری در ردّ این خیال و رساله ملتقط از احادیث صحیحه نوشته است و علامات مهدی موعود را بتفصیل بيان نموده انتهي و حسام الدین بن بايزيد سهارنپوري در مرافض الروافض شرح مشکأة ملا علی قاری را از کتب معتبره شمرده و آن را از مأخذ كتاب خویش وانموده کما سمعت انفا و سهارنپوري در مرافض جابجا افادات او را نقل کرده بلکه بمزيد خوشفهمی باقوال او بمقابله اهل حق استدلال و احتجاج کرده چنانچه در مرافض بعد نقل حدیثی از ترمذی گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۰۰

ملا علی قاری حنفی رح گفته که این حدیث دلیلست بر آنکه ابو بکر صدیق از جمیع اصحاب افضلست و چون افضلیت آن جناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافت ثابت گشت زیرا که لائق نیست که با وجود فاضل مفضول خلیفه شود انتهي خصوصا نزد اکثر شیعه خلافت مفضول را درست نمی دارند انتهي و نيز در مرافض گفته ملا علی قاری در شرح مشکأة از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفت

بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الى علی بن أبي طالب فقال له انت سید فی الدنيا و سید فی الآخرة من احبك فقد احبني و حبیک حبیی و حبیی حبیب الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله الویل لمن ابغضک انتهي
فهذا القاری کابرهم المتعصب للحوقد* و واحدهم المتعنت الجحود* قد اثبت مع عناده هذا الحديث المسعود و کرر اثباته بالحتم و الجزم قطعا لدابر اهل المرود* فلا يقدم على طعنه الا الناصب العنود* و لا يحترى على غمزه الا المارق الكنود* و لا يتمترى في امره الا من جرمه شقاق الحق محمود* و لا يستریب في شأنه الا من استهواه الزیغ عن الصدق المنقود

وجه صد و هفتاد و چهارم

آنکه عبد الرؤف بن تاج العارفین المناوی الشافعی در فیض القدیر شرح الجامع الصغیر در ذیل شرح حدیث افات گفته عن باب مدینة العلم و ربیان سفینة الفهم سید الحنفاء زین الخلفاء ذی القلب العقول و اللسان السؤول بشهادة الرسول امیر المؤمنین علی بن أبي طالب القائل فيه المصطفی من کنت مولا فعلى مولا

و القائل هو لو شئت لا وقرت لكم من تفسیر الفاتحة سبعین و قرأ و القائل انا عبد الله و اخو رسوله و الصدیق الاکبر لا يقولها بعدی الا کاذب قتل بالکوفة شهیدا و عمر کالنبی صلی الله علیه وسلم و صاحبیه

وجه صد و هفتاد و پنجم

آنکه نیز مناوی در فیض القدیر گفته

انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

فان المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ الجامعۃ لمعانی الديانات کلّها و لا بد للمدینۃ من باب فاخبر ان بابها هو على کرم اللہ وجہه فمن اخذ طریقه دخل المدینۃ و من اخطأه اخطأ طریق الهدی و قد شهد له بالاعلمیۃ الموافق و المخالف و المعادی و المخالف و خرج الكلاباذی ان رجلا سال معاویۃ عن مسٹله فقال سل علیا هو اعلم منی فقال اريد جوابک قال ويحك کرھت رجلا کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یغره بالعلم غرّا و کان اکابر الصحاب یعترفون له بذلك و کان عمر رض یساله عما اشکل عليه جاءه رجل فساله فقال ه هنا على فاسئله فقال اريد ان اسمع منك يا امير المؤمنین قال قم لا اقام اللہ رجليك و محا اسمه من الديوان و صحّ عنه من طرق انه کان یتعود من قوم ليس هو فيهم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۰۱

حتّی امسکه عنده و لم یوله شيئا من البعوث لمشاورته فی المشکل و اخرج الحافظ عبد الملک بن سلیمان قال ذکر لعطاء ما کان احد من الصحاب افقه من على قال لا و اللہ و قال الحر الى قد علم الاولون و الآخرون ان فهم كتاب اللہ منحصر الى علم على و من جهل ذلك فقد ضل عن الباب الذي من ورائه یرفع اللہ من القلوب الحجاب حتى یتحقق اليقين الذي لا يتغير بكشف الغطاء الى هنا کلامه عق عد طب ک و صححه و کذا ابو الشیخ فی السنة کلهم عن ابن عباس ترجمان القرآن عدک عن جابر بن عبد اللہ و رواه احمد بدون فمن الى آخره قال الذہبی کابن الجوزی موضوع قال ابو زرعة کم خلق افتضحوا به و قال ابن معین لا اصل له و قال الدارقطنی غير ثابت و قال الترمذی عن البخاری منکر و تعقبه جمع من الائمه منهم الحافظ العلائی فقال من حکم بوضعه فقد اخطأ و الصواب انه حسن باعتبار طریقه لا صحيح و لا ضعیف و ليس هو من الالفاظ المنکرة التي تاباها العقول بل هو کخبر ارأف امتی ابو بکر و قال الزركشی الحديث ینتهي الى درجة الحسن المحتاج به و لا يكون ضعیفا فضلا عن کونه موضوعا و فی لسان المیزان هذا الحديث له طرق کثیرة فی المستدرک اقل احوالها ان یكون للحديث اصل فلا ينبغي اطلاق القول عليه بالوضع انتهي و رواه الخطیب فی التاریخ باللفظ المزبور من حدیث أبي معاویۃ عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معین عنه فقال هو صحيح قال الخطیب قلت أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویۃ و ليس بباطل إذ رواه غير واحد عنه و افتی بحسنه ابن حجر و تبعه السخاوی فقال هو حسن

وجه صد و هفتاد و ششم

آنکه نیز مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفته

انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

فان المصطفیٰ هو المدینۃ الجامعۃ لمعانی الديانات کلّها و لا بد للمدینۃ من باب یدخل منه فاخبر ان بابها هو على من اخذ طریقه دخل المدینۃ و من لا فلاح عق عد طب ک و صححه عن ابن عباس عدک عن جابر بن عبد اللہ و هو حسن باعتبار طریقه لا صحيح و لا ضعیف فضلا عن کونه موضوعا و وهم ابن الجوزی

وجه صد و هفتاد و هفتم

آنکه نیز مناوی در کنوز الحقائق گفته

انا مدینه العلم و على بابها ط أى اخرجه الطبراني

هر گاه روایت نمودن مناوی حدیث مدینه العلم را در کنوز الحقائق شنیدی خطبه کنوز الحقائق که از ان مدح و ثناء کتاب ظاهر می شود باید شنید قال المناوی الحمد لله المذی کسا اهل الحديث رداء الشرف فی کلّ اقلیم و رفع شانهم و اعلى ذکرهم فی کلّ حدیث و قدیم و خصهم من بین جملة الشرع بمزيد التشریف و التعظیم و اشهد ان لا اله الا الله

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٢

رب العرش الكريم و ان محمددا عبده و رسوله الهدى الى الصراط المستقيم و بعد فيقول العبد الفقير القائم على قدم التقصیر عبد الرؤوف المناوی هذا كتاب عجائب من تامله دخلت عليه المسرة من کل باب جمعت فيه زهاء عشرة آلاف حدیث فی عشره کراریس کل کراس الف حدیث فی کلّ ورقه مائة حدیث تقرأ بالعرض على العادة و فی نصف العرض بالطول و من اعلى الى اسفل و من اسفل الى اعلى کل نصف سطر مستقل بنفسه و رتبته على حروف المعجم لیسههل تناوله على العرب و العجم مع شغل القلب باخر ان يتضائل دونها الشوامخ و مصائب تطیش فی مقابلتها الشم الرواسخ رمانی الزمان بسهامه و اصابیی الدھر بحسامه و حمامه و الحمد للاله ذی الجلال على کل حال من الاحوال و سمیته کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلاق و المامول من ساداتنا مشایخ العصر و جهابذہ الدهران یسمح احدهم بتمشیته عليه متنا و اسنادا لیکون تبصرة لهذا العاجز و لمن تبصر و تذکرہ لمن اراد ان يتذکر و علامه مناوی از اکابر محققین فخام و اجله منقادین عظام و معاريف شیوخ والا مقام و مشاهیر قروم عظیم الاحترام نزد سنیه می باشد محمد امین بن فضل الله بن محب الله المحبی در خلاصه الاثر گفته عبد الرؤوف بن تاج العارفین بن على بن زین العابدین الملقب زین الدین الحدادی ثم المناوی القاهري الشافعی و قد تقدم ذکر تتمة نسبه فی ترجمة ابنه زین العابدین الامام الكبير البھجة الثبت القدوة صاحب التصانیف السائرة و اجل اهل عصره من غير ارتیاب و كان ااما فاضلا زاهدا عابدا قانتا لله خاشعا له کثير النفع و كان متقریبا بحسن العمل مثابرا على التسبیح والاذکار صابرا صادقا و كان یقتصر يومه و لیلته على اكله واحدة من الطعام و قد جمع من العلوم و المعارف على اختلاف انواعها و تباین اقسامها ما لم یجتمع فی احد ممن عاصره نشأ فی حجر والده و حفظ القرآن قبل بلوغه ثم حفظ البھجة و غيرها من متون الشافعیة و الفیة ابن مالک و الفیة سیرة العارقی و الفیة الحديث له ایضا و عرض ذلك على مشایخ عصره فی حیاة والده ثم اقبل على الاشتغال فقرأ على والده علوم العربية و تفقه بالشمس الرملی و اخذ التفسیر و الحديث و الادب عن النور على بن غانم المقدسی و حضر دروس الاستاذ محمد البکری فی التفسیر و التصوف و اخذ الحديث عن النجم الغیطی و الشیخ قاسم و الشیخ حمدان الفقیه و الشیخ الطبلوی لكن كان اکثر اختصاصه بالشمس الرملی و به برع و اخذ التصوف عن جمع و تلقی الذکر من قطب زمانه الشیخ عبد الوهاب الشعراوی ثم اخذ طریق الخلوتیة عن الشیخ محمد المناخلی اخی عبد الله و اخلاقه مرارا ثم عن الشیخ محمر الرومی حين قدم مصر بقصد الحج و طریق الیرامیة عن الشیخ حسین الرومی المتتشوی و طریق الشاذلیة عن الشیخ منصور الغیطی و طریق النقشبندیة عن السيد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٣

الحسیب النسب مسعود التاشکنی و غيرهم من مشایخ عصره و تقلد النيابة الشافعیة بعض المجالس فسلک فیها الطریقة الحمیدة و كان لا یتناول منها شيئا ثم رفع نفسه عنها و انقطع عن مخالطة الناس و انعزل فی منزله و اقبل على التالیف فصنف فی غالب العلوم ثم ولی تدریس المدرسة الصالحیة فحده اهل عصره و كانوا لا یعرفون مزیه علمه لانزوائه عنهم و لما حضر الدرس فیها ورد علیه من کل مذهب فضلاءه منتقدین علیه و شرع فی إقراء مختصر المزنی و نصب الجدل فی المذاهب و اتی فی تقریره بما لم یسمع من غيره فاذعنوا لفضله و صار اجلاء العلماء یبادرین لحضوره و اخذ عنه منهم خلق کثیر منهم الشیخ سلیمان البابلی و السيد ابراهیم التاشکنی و الشیخ علی الاجھوری و الولی المعتقد احمد الكلبی و ولده الشیخ محمد و غيرهم و كان مع ذلك لم یخل من طاعن و حاسد حتى دس علیه السم فتوالی علیه بسبب ذلك نقص فی اطرافه و بدنیه من کثرة التداوى و لما عجز صار ولده تاج الدين محمد یستعملی منه

التاليف و يسطرها و تاليفه كثيرة منها تفسيره على سورة الفاتحة و بعض سوره البقرة و شرح على شرح العقائد للسعد التفتازاني سماه غالىء الامانى لم يكمل و شرح على نظم العقائد لابن أبي شريف و شرح على الفن الاول من كتاب التقایه للجلال السيوطي و كتاب سماه اعلام الاعلام باصول فنى المنطق و الكلام و شرح على متن النخبة كبير سماه نتيجة الفكر و آخر صغير و شرح على شرح النخبة سماه اليواقت و الدرر و شرح على الجامع الصغير ثم اختصره فى اقل من ثلث حجمه و سماه التيسير و شرح قطعة من زوائد الجامع الصغير و سماه مفتاح السعادة لشرح الزیادة و له كتاب جمع فيه ثلثين الف حديث و بين ما فيه من الزيادة على الجامع الكبير و عقب كل حديث بيان رتبته و سماه الجامع الازهر من حديث النبي الانور و كتاب آخر فى الاحاديث القصار عقب كل حديث بيان رتبته سماه المجموع الفائق من حديث خاتمه رسول الخلاق و كتاب انتقاء من لسان الميزان و بين فيه الموضوع و المنكر و المتروك و الضعيف و رتبه كالجامع الصغير و كتاب فى الاحاديث القصار جمع فيه عشرة آلاف حديث فى عشر كراريس كل كراسة الف حديث كل حديث فى نصف سطر يقرأ طردا و عكسا سماه كنز الحقائق فى حديث خير الخلاق و شرح على نبذة شيخ الاسلام البکرى فى فضل ليلة النصف من شعبان و كتاب فى فضل ليلة القدر سماه اسفار البدر عن ليلة القدر و شرح على الأربعين النووية و رتب كتاب الشهاب للقضاءى و شرحه و سماه امعان الطالب بشرح ترتيب الشهاب و له كتاب فى الاحاديث القدسية و شرح الكتاب المذكور و شرح الباب الاول من الشفاء و شرح الشمائل الترمذى شرحين احدهما مزج و الآخر

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٤

قولات لكنه لم يكمل و شرح الفیہ السیرۃ بحدّه العراقي شرحین احدهما قولان و الآخر مزج سماه الفتوحات السبحانية في شرح نظم الدرر السنیۃ في السیرۃ الزکیۃ و شرح الخصائص الصغری للجلال السیوطی شرحین صغیر سماه فتح الرؤوف المجیب بشرح خصائص الحبیب و شرح کبیر سماه توضیح فتح الرؤوف المجیب و اختصر شمائیل الترمذی و زاد عليه اکثر من النصف و سماه الروض الباسیم فی شمائیل المصطفی ابی القاسم و خرج احادیث القاضی البیضاوی و کتاب الادعیة الماثورۃ بالاحادیث الماثورۃ و کتاب آخر سماه بالمطالب العلیہ في الادعیة الزرھیة و کتاب في اصطلاح الحديث سماه بغیه الطالبین لمعرفة اصطلاح المحدثین و شرح على ورقات امام الحرمین و آخر على ورقات شیخ الاسلام ابن ابی شریف و اختصر التمهید للأسنوى لكنه لم يکمله و له کتاب في الاوقاف سماه تیسیر الوقوف على غوامض احكام الوقوف و هو کتاب لم یسبق الى مثله و شرح زید بن ارسلان التي نظم فيها اربعه العلوم اصول الدين و اصول الفقه و الفقه و التصوف و سماه فتح الرؤوف الصمد بشرح صفوۃ الزید و شرح التحریر لشیخ الاسلام زکریا سماه احسان التقریر لشرح التحریر ثم شرح نظمه للعمريطی بالتماس بعض الاولیاء و سماه فتح الرؤوف الخیر بشرح کتاب التیسیر نظم التحریر وصل فيه الى کتاب الفرائض و کمله ابنه تاج الدين محمد و شرح على عماد الرضی فی آداب القضاء سماه فتح الرؤوف القادر لعبدہ هذا العاجز القاصر و شرح على العباب سماه اتحاف الطالب بشرح کتاب العباب انتهى فيه الى کتاب النکاح و حاشیة عليه لكنه لم يکملها و شرح على المنهج انتهى فيه الى الضمان و حاشیة على شرح المنهج لم تکمل و کتاب في احكام المساجد سماه تهذیب التسهیل و کتاب في مناسک الحج على المذاهب الاربعه سماه اتحاف الناسک باحكام الناسک و شرح على البهجه الوردية سماه الفتاح السماوی بشرح بهجه الطحاوی ثم اختصره في نحو ثلث حجمه و کلاهما لم يکمل و کتاب في احكام الحمام الشرعیة و الطیبة سماه النزھہ الزرھیة في احكام الحمام الشرعیة و الطیبة و شرح على هدیة الناصح للشیخ احمد الزاهد لكنه لم يکمل و شرح على تصحیح المنهاج سماه الدر المصنون في تصحیح القاضی ابن عجلون لكنه لم يکمل و شرح على مختصر المزنی لم يکمل و اختصر العباب و سماه جمع الجوامع و لم يکمل و کتاب في الالغاز و الحیل و سماه بلوغ الامل بمعرفة الالغاز و الحیل و کتاب في الفرائض و شرح على الشمعۃ المضیئة في علم العربیة للسیوطی سماه المحاضر الوضییة في الشمعۃ المضیئة و کتاب جمع فيه عشرة علوم اصول الدين و اصول الفقه و الفرائض و النحو و الشریح و الطب و الہیة و احكام النجوم و التصوف و کتاب في فضل العلم و اهله و کتاب اختصر فيه الجزء الاول من المباحث في علم المنهاج للجلدی و شرح على القاموس انتهى فيه الى حرف الذال و اختصر الاساس و رتبه

كالقاموس و سماه احكام الاساس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٥

و كتاب الامثال و كتاب سماه عmad البلاغة و كتاب في التعريف سماه التوقيف على مهمات التعريف و كتاب في اسماء الحيوان سماه قرء عين الانسان بذكر اسماء الحيوان و كتاب في احكام الحيوان سماه احسان بيان احكام الحيوان و كتاب في الاشجار سماه غایه الارشاد الى معرفة احكام الحيوان و النبات و الجماد و كتاب في التفصيل بين الملك و الانسان و كتاب الانبياء سماه فردوس الجنان في مناقب الانبياء المذكورين في القرآن و كتاب الطبقات الكبرى سماه الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية و كتاب الصفوءة بمناقب بيت آل النبوة و افرد السيدة فاطمة رض بترجمة و الامام الشافعى بترجمة و كذا الشيخ على الخواص شيخ الراهب عبد الوهاب الشعراوى و له شرح على منازل السائرين و حكم ابن عطاء الله و ترتيب الحكم لشيخ على التقى سماه فتح الحكم بشرح ترتيب الحكم لكنه لم يكمل و شرح على رسالة ابن سينا في التصوف سماه ارسال اهل التعريف و شرح قصيده العينية و له شرح على المواقف التفوية لم يكمل و شرح على رسالة الشيخ ابن علوان في التصوف و كتاب منحة الطالبين لمعرفة اسرار الطواعين و كتاب في التشريح والروح و ما به صلاح الانسان و فساده و كتاب في دلائل خلق الانسان و شرح على الفيّه ابن الوردي في المنامات و شرح على منظومة ابن العماد في آداب الاكل سماه فتح الرؤوف الججاد و هو اول كتاب شرحه في الآداب و كتاب في آداب الملوك سماه الجوادر المضيئه في بيان الآداب السلطانية و كتاب في الطب سماه بغية المحتاج الى معرفة اصول الطب و العلاج و كتاب سماه الدر المنضود في ذم البخل و مدح الجود و كتاب في تاريخ الخلفاء و تذكرة فيها رسائل عظيمة النفع ينبغي ان يفرد كل منها بالتأليف و له مؤلفات اخر غير هذه و بالجملة فهو اعظم علماء هذا التاريخ آثارا و مؤلفاته غالبا متداولة كثيرة النفع و للناس عليها تهافت زائد و يتغالون في اثمانها و اشهرها شراحه على الجامع الصغير و شرح السيرة المنظومة للعراقي و كانت ولادته في سنة اثنين و خمسين و تسعمائ و توفى صبيحة يوم الخميس الثالث والعشرين من صفر سنة احدى و ثلاثين و الف و صلي عليه بجامع الازهر يوم الجمعة و دفن بجانب زاويته التي انشأها بخط المقسم المبارك فيما بين زاويتي سيدي الشيخ احمد الزاهد و الشيخ مدين الاشموني و قيل في تاريخ موته مات شافعى الزمان رحمه الله تعالى و ابو مهدى ثعالبى در مقاليد الاسانيد در ترجمه ابن حجر عسقلانى گفته قال شيخ شيوخنا عبد الرؤوف المناوى في شرح النخبة لما عزل الحافظ ابن حجر عن القضاء بالشمس أبي عبد الله بن محمد بن على القaiياتى سلم كل منهما على الآخر و انشده الحافظ ابن حجر عندى حديث طريف بمثله يتغنى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٦

من قاضين يعزى هذا و هذا يعني يقول ذا أكرهونى و ذا يقول استرحا

و يكذبان جميعا فمن يصدق منا و نيز ابو مهدى ثعالبى در مقاليد الاسانيد در ترجمه ابو العباس زروق گفته و في طبقات الصوفية لشيخ شيوخنا الزين عبد الرؤوف المناوى الشافعى في ترجمة زروق انه كتب على الحكم نيفا و ثلاثين شرعا و على القرطبيه و على الرسالة عدة شروح ونظم فصول السلمى انتهى و تاج الدين الدهان در كفاية المتطلع گفته كتاب شرح الشمائل للعلامة عبد الرؤوف بن المناوى رحمه الله اخبر به عن الشيخ العلامه الشبراملى و حافظ وقته محمد بن علاء الدين البابلى و غيرهما عن مؤلفه العلامه عبد الرؤوف بن المناوى فذكره و سالم بن عبد الله بن سالم البصرى در رساله الامداد بمعرفه علو الاستاد در ذكر روایت موطا گفته و كذلك يرويه الوالد عن الشيخ البابلى من روایه أبي الفضل بن حجر عن الزين عبد الرؤوف المناوى عن النجم محمد بن احمد عن شيخ الاسلام زکریا الانصاری عن الاستاد أبي الفضل بن حجر عن مصعب الزهری عن الزين عبد الرؤوف المناوى عن النجم محمد بن احمد عن أبي الحسن بن المقرير عن الحافظ أبي الفضل بن ناصر عن أبي القاسم بن مندة عن أبي زاهر بن احمد السرخسى عن أبي اسحاق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمى عن مصعب الزهرى عن الامام مالك و نيز در امداد گفته و اما عمدة الاحكام الصغرى

للمقدسى فيرويها عن الشيخ ابراهيم اللقانى و الشيخ عبد الرؤوف المناوى عن أبي النصر الطبلاؤى عن والده ناصر الدين عن زكريا بن محمد الحافظ عن أبي محمد عبد الرحيم بن الفرات عن عمر بن احسن المراغى عن على بن احمد بن البخارى عن مؤلفها الحافظ عبد الغنى بن سرور المقدسى و نيز در امداد گفته و اما سيرة ابن سيد الناس فيرويها عن الشيخ المذكور عن الشيخ عبد الرؤوف المناوى عن النجم الغيطى عن زكريا عن الحافظ بن حجر عن أبي الحسن محمد بن الحسن الفرسى عن مؤلفها الحافظ عبد الفتاح اليعمرى و احمد بن محمد بن احمد بن على النخلى المکى در رساله اسانید خود گفته و سمعت على شيخنا الشيخ محمد المذكور المؤطرا رواية أبي مصعب بن احمد بن أبي بكر الزهرى رحمة الله تعالى بقراءة شيخنا الشيخ عيسى بن محمد الثعالبى لبعضه وإجازة لسائره عن الزين عبد الرؤوف المناوى عن النجم محمد الغيطى عن شيخ الاسلام زكريا الانصارى عن الحافظ أبي الفضل احمد بن حجر عن مريم بنت احمد بن محمد الاذرعى قراءة عليها لموافقتها و إجازة لسائره باجازتها من يونس بن ابراهيم الدبوسى ان لم يكن سمعا عن أبي الحسن بن المقير عن الحافظ أبي الفضل بن ناصر عن أبي القاسم بن مندء عن أبي على زاهر بن احمد

عقبات الانهار، في امامية الانئمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٧

مالك بن انس رحمه الله تعالى رحمة واسعة في الدنيا والآخرة امين و محمد بن علي الشوكاني در بدر طالع گفته عبد الرءوف شارح الجامع الصغير شرحه شرحه بسيطا و شرحه مختصر و شرح الشهاب و شرح آداب القضاء و طبقات الصوفية و غير ذلك توفى سنة ١٤٩٦ اوفي التي بعدها ولم اقف له على ترجمة مبسوطة و خود مخاطب در رساله اصول حديث می فرماید و مجمع البحار شیخ محمد طاهر در تحقيق جميع كتب حديث يعني طبقات اربعه مذکوره کافیست و شرح عبد الرءوف مناوی بر جامع صغیر شیخ جلال الدین سیوطی نیز اکثر احادیث را کفایت می کند انتهی و فاضل رشید در عزه الراشدین گفته مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر می فرماید الخلافة قال الحافظ في الفتح خلافة النبوة و اما معاوية و من بعده على طريقة الملوك و لو سموا خلفاء الخ و حیدر على معاصر نیز در ازاله الغین این عبارت فاضل رشید را آوردہ فهذا علامتهم الجليل عبد الرءوف المناوی الحاشد عندهم لاشتات المحامد كالمحرز الحاوی* قد اثبتت هذا الحديث الذى اصبح لبهجته نزهة السامع و الرواى و ظل لنضرته عقلة المستوفز الهاوى* فلا يصدق عنه الاـ المأفوون المتغمر فى المثالب و المساوى* و لاـ ينحرف عنه الاـ المأفوک المعاند المشاخن المناوی* و لا يضل عن اعلامه الاـ الحائى الممنو بالضلال فى المغاوى* و لاـ يجوز عنـ اکامه الاـ الحائى البائر المصرـعـة فى المهاوى

و جه صد و هفتاد و هشتم

آنکه ملا یعقوب بنیانی لاهوری در رساله عقائد ثبوت این حدیث را تسلیم فرموده اگر چه در دلالت آن بر اعلمیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلامی کرده چنانچه انشاء الله تعالی در ما بعد خواهی دانست و جلالت مرتبت و علو متزلت ملا یعقوب نزد این حضرات بر متبع افق مبین فی احوال المقربین تصنیف رزق الله الملقب بحافظ عالم خان و عمل صالح محمد صالح مورخ و مرات افتتاب نمای شاه نواز خان مخفی و محتجب نیست و انشاء الله تعالی در مجلد حدیث ثقلین خواهی دریافت که خود مخاطب والا- مقام بكلام ملا- یعقوب در حاشیه همین کتاب تحفه متمسک و متثبت گردیده فالعجب كل العجب من المخاطب الكابر* والمسلط الخبر* كيف يتمسک بكلام حبره هذا الابر* ثم يتغافل عن تسلیمه لذلک الحديث القاطع من اهل الضلال كل دابر* و يركب في قدره و طعنه المهالك و النهاير* و يمتطي في رده و توهينه صهوة الاعجف المرمى الدوابر

و جه صد و هفتاد و نهم

آنکه ابو العباس احمد بن محمد المعترى الاندلسى اثبات اين حديث شريف كرده چنانچه در نفح الطيب من غصن الاندلس الرطيب و ذكر وزيرها لسان الدين بن الخطيب جايى كه قصيده داليه شمس الدين محمد بن احمد بن على الهوارى المعروف بابن جابر بطرز التقاط وارد نموده گفته و ممّا يختص بعلی رضی الله تعالی عنہ قوله و ان علياً كان سيف رسوله و صاحبه السامي لمجد مشید و صهر النبي المجتبى و ابن عمّه ابو الحسنین المحتوى كل سود و زوجه رب السماء من سمائه و ناهيك تزويجا من العرش قد بدی بخیر نساء الجنة الغر سوددا و حسبك هذا سودد المسود فباتا و حلی الزهد خير حلاهما

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٨

و قد اثرا بالزاد من كان يجتدى فاثرت الجنات من حلل و من حلی لها رعيا لذاك التزهد و ما ضر من قد بات و الصوف لبسه و في السنديس الغالى غدا سوف يغتدى و قال رسول الله انى مدینة من العلم و هو الباب و الباب فاقصد و باید دانست که مقری بعد ایراد انتخاب این قصيده بمدح و ثناء و وصف و اطراء ان پرداخته چنانچه گفته و هذا ما وقفت عليه من هذه القصيدة الفريدة و ليس بيدي الان ديوان شعره حتى اكتبها بكمالها فانها مناسبة لهذا الباب الذي جعلناه ختما للكتاب كما لا يخفى و محتجب نماند که ابو العباس احمد بن محمد المقری از اکابر اعيان و افضل جلیل ایشان و واحد زمان و فردا و ان خود نزد سنه بوده احمد بن محمد الخفاجي در ريحانة الأباء و زهرة الحياة الدنيا گفته العلامه شهاب الدين احمد بن محمد المقرى المغربي المالکي نزيل مصر فاضل لغير المناقب مشرق و بدر لعلو همته سار من المغرب للمشرق و هو رفيق السيداد و بيت مجده منتظم الاسباب ثابت الاوتاد و هو كما قيل فيه دمث من غير خفر و لين جانب من غير خور ذو رأى يرد اللبن في الضرع و النيار في الزند و له آثار يشى عليها ثناء النسيم على الند و ادب امتراج الماء بالخمر و فيصل حكم رفع به التنازع بين زيد و عمرو و هو لفقهه مالک اكرم سيد مالک و قد بوأه الله في الحديث تكرمة بين العلياء و السندي وجد في ارث المجد بغير كلامه عن اکرم اب وجد

مضت الدهور و ما اتين بمثله و لقد اتى فعجز عن نظرائه

اما الشعر فهو اصمى باديته و سلمان بيته و حسان فصاحته فما مس قضب الاقلام الا سجدت شکرا إذ رأته قبله الآمال و اقسمت ان من البيان لسحرا لكنه السحر الحال و هو من قوم تعاویذهم الصوارم و آثارهم في كل جيد تمائم اتفق عمره في كسب الخير الرابع لما علم ان مال المال غاد و رائح و لما راي ما بمصر من الحسد و النفاق و تجارة الآداب ليس لها بسوقها نفاق و لم يرض بالكساد و مسابقة الحمير للجواد ارتحل للشام ذات العماد فقال له رائد السداد

من سابق الجواد بالحمار جنت يداه ثمر الغبار

و قد كنت استقطر خيره و استودقه و أومل أن ربيع التلافي يحضر ورقه و يرد على منه ما يسر الشکالى و ينسيها صعب الآفات و الرزايا مما يستنزل العصم للوهاد و تصفعى له او ابد الايام حتى تصاد و عصر اللئيم لثيم و زمان الكريم كريم و الورد في زمن الربيع طلوعه و العقد ليس يزبن غير الجيد

فضنّ على بالاًثرا و العين و لم يرض ان يجمع بين ساكنين فسبقت المانيا الاماني و جاءنى بنعيمه من كنت ارجوه بشير التهاني عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٠٩

فبكى للظل الذى لم ينبسط حتى انطوى

و على انه شبيه في وقت ما امتلاً انكفا

و قد نزهت طرفى فى رياض آثاره و ملأت أراد ان المسامع بجني اخباره فرأيت له نظما و نثرا و محاسن تملأ الافواه و الاسماع درّا و من تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض و فتح المتعال فى وصف النعال و غير ذلك و لما مرّ فى طريقه بمحمد بن يوسف التاولى المغربي كتب له يستدعي منه الاجازة

أ موقظ جفن العلم من بعد ما اغفى و باسط كف البذل من بعد ما كفّا
و محى رسوم الاكرمين التي عفت و مجرى معين الفضل من بعد ما جفّا
اجزني بما قد قلت و رويتها ففضلتك يا ذا الفضل قد حير الوصفا
فاجابه بقوله سقى الله ثراه و عطر مثواه ايا فاضلا اعيت محاسنه الوصفا
و انسان عين الود و المنهل الاصفى و مشكاة انوار القراءات و الادا
و ساحب أدیال الكمال على الاكفاف و حائز اشتات الفضائل إذ غدت
مفاخره في اذن مغربنا شنفا بعثتم بطرس بل بروض بلاغه

تعطرت الارجاء من نشره عرفا و أتلتكم على الاله مقامكم
والبسكم من غره المطرف الاصفى من القام الباع الضعيف إجازة
الم تعلموا ان الصواب هو الاعفا و لست باهل ان اجاز فكيف ان
اجيز على ان الحقائق قد تخفي فاضواء فكري اظلمتها حوادث
فاونه تبدو و اوئه تطفى و لو لا رجالى منكم صالح الدعا

لما سطرت يمناي في مثل ذا حرقا فارجو من الرحمن جل جلاله
و من فضله ان يقبل العدل و الصرفا و ها انا ذا اشهدت انى اجزتكم
على السنن المألوف و المقصد الاولى جميع تأليفى و نظمى و ان وهى
و نثرى و ان حاز الركاكه و الضعف و كل الذى ارويه عنم لقيته
من السادة الغر الاولى احسنوا الوصفا كسيّدنا شيخ الائمه عمنا
سعيد فكم لنا معارفه قطضا عن اشياخهم من اهل فاس و غيرهم
كمثل ابن هارون فاعظم بهم كهفها و هذا هو الشيخ ابن غازى و وصفه

شهر فلم يحتاج لتشهيره كشفا رعى الله عهدا كان فيه امامنا
و والى على مثواه رحمته عطفا و لا تغفلونى من دعائكم إذا
مددم بباب الله سبحانه الكفاف عند ضريح الاولياء و ذكرهم
عسى نرتوى من بحر غفرانهم رشفا و ان جهل الناس الحقوق بعصرنا
فمثلك من راعى الحقوق و ما وفّى و كاتبه المقرى احمد مرتج
من الله جل العون و البر و العطفا بجاه شفيع الخلق ما ملنا الذى
نؤمل يوم الدين من حوضه رشفا عليه من الرحمن الف تحية
نثال بها حسن الختام مع الزلفى و له في مثال نعل النبي صلّى الله عليه و سلم
لك الله من تمثال نعل كريمه بخير الورى فاقت سننا و سناء
يحق لذى داء يلازم وضعه

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱۰
 على جرمه منه ينال شفاء و ذاك قليل في ما ثر من علا
 على كلّ اوج إذا جاب نداء و من ذا الذي يحسّي فضائل احمد
 وقد جود القرآن فيه ثناء عليه من الرحمن ازکى تحية
 توسم للمدح الشريف بناء و له
 يا مثل نعال خبر فخر العرب ليس اجل واطئ للترب
 كم رمت مدحه بقصد القرب و العذر اجل و المعانى تربى
 و له

اعظم بمثال نعل عزّ العرب من ارشدنا الى اجل القرب
 قبله و كن بحقه معتنيا و اجعله وسيلة لدفع الكرب
 و له

و مثال نعل عرفه متارج في الخافقين و نوره متلجم
 حاكى نعال اجل من وطى الثرى و بدت كواكب مجده تتبرج
 فاجعله خير وسيلة ترجو بها دفع المكاره حين ضاق المخرج
 صلى الله على مشرفه الذي اشكال منطقه الهدایة تتبع
 ولما وقفت على كتابه فتح المتعال قلت مضمونا ليتى المعرى
 حكى المحراب تمثال فيه لنا سجدات تقبيل توالى
 اقول لتعلن خير الخلق طرًا و قد حاز المهاية و الجلالا
 و عزّ به التراب فكل مسك لرياه لقد هجر الغزالا
 ليهنك في المكارم و المعالى كمال علم القمر الكمالا
 و انك لو تعلقت الثريا بشسعك ما قطعت له قبلا
 و كتب له صاحبنا عبد العزيز الفشتالي بارك الله فيه
 يا نسمة عطست بها ريح الصبا فتضمخبت بغيرها حلل الربا
 هبى الى ساحات احمد و اشرحي شوقى الى لقياه شرح مطينا
 وصفى له بالمنحنى من اضلعي قلبا على جمر الغضا متقلبا
 بان الاحباء عنه حتى قد ثوى منهم و آخر قد ناي و تغيبا
 فعساك تسعد يا زمان بقربهم فاقول اهلا باللقاء و مرحا

اقول استعارة العطاس للنسيم غير مستحسن و المعروف في كلام فصحاء العرب عطس الصبح و الفجر و في شرح الفصيح للمرزوقي
 يقال عطس إذا فجأته صبغة من غير إرادة و مصدره العطس و العطاس الاسم جعل كالادواء و يقال ارغم الله معطسه أى انه و عطس
 الصبح انفجر على التشبيه و لا ياسحاق الغزى في قصيدته المشهورة التي اولها
 امط عن الدرر الزهر اليواقيتا و اجعل لحج تلاقينا مواقتا
 كم من بكور الى احرار منصبة جعلته لعطاس الفجر تشميتا
 و من لطائف بعض المؤاخرين قوله قلت له و الدجى مول

ونحن في الانس بالتلacci قد عطس الصبع يا حبيبي

فلا تشمته بالفرق و كتب ابو عبد الله محمد بن احمد المكلاطى على كتابه زهر الرياض في اخبار عياض

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱۱

أ هذه ازهار هذى الرياض أم هذه عذرانها و الحياض

بيت معتل الصبا عندها يروى حديث الشفاء عن عياض

في اماما جاما للعلا و من غدا بحرا على الناس فاض

ابكار فكرى بين ابوابكم تنزه الاحداق بين الرياض

إليكم قد رفعت امرها فاقض على الافكار ما انت قاض

قد بايعت بالحق سلطانكم توفيه للعهد دون انتقاد

و محمد امين بن فضل الله محبي در خلاصه الاثر گفته الشيخ احمد بن محمد بن يحيى بن عبد الرحمن بن أبي العيش بن

محمد ابو العباس المقرى التلمسانى المولد المالکي المذهب نزيل فاس ثم القاهرة حافظ المغرب جاحظ البيان و من لم ير نظيره فى

جودة القرىحة و صفاء الذهن و قوه البديهه و كان آية باهرة فى علم الكلام و التفسير و الحديث و معجزا باهرا فى الادب و

المحاضرات و له المؤلفات الشائعة منها عرف الطيب فى اخبار ابن الخطيب و فتح المتعال الذى صنفه فى او صاف نعل النبي صلى الله

عليه و سلم و اضاءة الدجنه فى عقائد اهل السنّة و ازهار الكمامه و ازهار الرياض فى اخبار القاضى عياض و قطف المهتصر فى اخبار

المختصر و اتحاف المغرى فى تكميل شرح الصغرى و عرف النشق فى اخبار دمشق و الغث و السمين و الرث و الثمين و روض الاس

العاطر الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام مراكش و فاس و الدر الثمين فى اسماء الهادى الامين و حاشية شرح أم البراهين و كتاب

البدأ و النشأ كله ادب و نظم و له رساله فى الوقف المخمس الحالى الوسط وغير ذلك ولد بتلمسان و نشأ بها و حفظ القرآن و قرأ و

حصل بها على عمه الشيخ الجليل العالم أبي عثمان سعيد بن احمد المقرى مفتى تلمسان ستين سنّة و من جمله ما قرأ عليه صحيح

البخارى سبع مرات و روى عنه الكتب الستة بسنده عن أبي عبد الله التیسی عن والده حافظ عصره محمد بن عبد الله التیسی عن

البحر أبي عبد الله بن مرزوق عن أبي حيان عن أبي جعفر بن الزبیر عن أبي الربیع عن القاضی عياض باسانيده المذکوره فى كتاب

الشفاء و الاحاديث المسندة فى الشفاء جميعها ستون حديثا افردها بعضهم فى جزء من أراد روایة الكتب الستة من طريقه فليأخذها من

كتاب الشفاء او من الجزء المذكور و كان يخبر عن بلده تلمسان انها بلده عظيمة من احسن بلاد المغرب و انها في يد العثمانيين

سلطان مملكتنا و هي الحد المضروب بين سلطانا و سلطان المغرب و ترحل الى فاس مرتين مرّة سنّة تسع بعد الالف مرّة سنّة ثلاث

عشرة و كان يخبر انها دار الخلافة للمغرب و كان بها الملك الاعظم مولاي احمد المنصور المشهور بالفضل و الادب المقدم ذكره و

ان الفنو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱۲

صارت إليه في زمانه و من بعده لما احتلت احوال المملكة بسبب اولاده إلى حديث يطول ذكره ارتحل تاركا للمنصب و الوطن في

واخر شهر رمضان سنّة سبع و عشرين بعد الالف قاصدا حجّ بيت الله الحرام و انشد صاحب مراكش متمثلا قول على بن عبد العزيز

الحضرمي

محبتي تقتضي مقامي و حالي تقتضي الرحيل

فاجابه صاحب المراكش بقوله

لا اوخش الله منك قوما تعود و اصنعك الجميل

قلت و بيت الحضرمي اول ايات ثلاثة كتب بها لعز الدولة ابن سقمن و كان في خدمته و بعده

هذان خصماني لست اقضى بينهما خوف ان أميلا
فلا يزالن فى خصام حتى ارى رأيك الجميلا

فوق عز الدين على ورقه الرأى الجميل ان تمنع من الرحيل وتسوغ الاقامة فى ظل دوحة واحسان غمامه قال المقرى وكتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على الخزرجي الفاسى الشهير بالشاحى بما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتمة المصرى المغربي الى بعض اشياخه اشمس الغرب حقا ما سمعنا بانك قد سئمت من الاقامة وانك قد عزمت على طلوع الى شرق سموت به علامه لقد زلت منا كل قلب بحق الله لا تقم القيمة ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج في رجب سنة ثمان وعشرين والف وتزوج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عن حظها بها فقال قد دخلها قبلنا ابن الحاجب وانشد فيها قوله

يا اهل مصر وجدت ايديكم في بذلها بالسخاء منقبضة
لما عدتم القرى بارضكم اكلت كتبى كأننى ارضه

وانشد هو لنفسه تركت رسوم غرى في بلادى وصرت بمصر منسى الرسوم
ونفسي عفتها بالذل فيها وقلت لها عن العلياء صومى
ولى عزم كحد السيف ماض ولكن الليالي من خصومى

ثم زار بيت المقدس في شهر ربيع الاول سنة تسع وعشرين والف ورجع الى القاهرة وكرر منها الذهاب الى مكان فدخلها بتاريخ سنة سبع وثلاثين خمس مرات واعلى بها دروسا عديدة ووفد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوى ص بمرأى منه صلى الله عليه وسلم وسمع ثم رجع الى مصر في صفر سنة تسع وثلاثين ودخل القدس في رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم ورد منها الى دمشق فدخلها في اوائل شعبان ونزلته المغاربة في مكان لا يليق به فارسل إليه احمد بن شاهين مفتاح المدرسة الجقمقية وكتب مع المفتاح هذه الآيات

كنف المقرى شيخى مقرى و إليه من الزمان مقرى
كنف مثل صدره في اتساع وعلوم كالبحر في ضمن بحر
أى بدر قد اطلع الدهر منه ملاً الشرق نوره أى بدر

احمد سيدى وشيخى وذخرى وسمى وذاك اشرف فخرى
لو بغیر الاقدام یسعی مشوق جئته زائرا على وجه شکری عیقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱۳
فاجابه المقرى بقوله

أى نظم في حسنه حار فكري وتحلى بدره صدر ذكرى
طائر الصيت لابن شاهين ينمى من بروض الندى له خير ذكر
احمد المتطفين ذروة مجد لعون من المعالى وبكر
حل مفتاح فضلہ باب وصل من معانی تعريفه دون نكر
يا بدیع الزمان دم في ازدياد بالعلی وازدياد تجنیس شکر

ولما دخل عليها اعجبته فقل اسبابه إليها واستوطنها مدة اقامته واملى صحيح البخارى بالجامع تحت قبة النسر بعد صلاة الصبح و لما كثر الناس بعد ايام خرج الى صحن الجامع تجاه القبة المعروفة بالباعونية وحضره غالب اعيان علماء دمشق واما الطلبة فلم يتخلف منهم احد و كان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الالوف من الناس وعلت الاصوات بالبكاء فنقلت حلقة الدرس الى وسط الصحن الى الباب الذي يوضع فيه العلم النبوى في الجماعات من رجب وشعبان ورمضان واتى له بكرى الوعظ فصعد عليه وتكلم بكلام في العقائد و الحديث لم يسمع نظيره ابدا و تكلم على ترجمة البخارى وانشد له بيتين و افاد ان ليس للبخارى غيرهما و هما

اغتنم في الفراغ فضل رکوع فعسى ان يكون موتك بغتة
كم صحيح قد مات قبل سقيم ذهبت نفسه النفيسة فلتة
قلت و رأيت في بعض المجاميع نقلاً عن الحافظ ابن حجر انه وقع للبخاري ذلك او قريب منه و هذه من الغرائب انتهى و كانت
الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الدرس بآيات قالها حين ودع المصطفى صلی الله عليه وسلم و هي قوله
يا شفيع العصاة انت رجائي كيف يخشى الرجاء عندك خيبة
و إذا كنت حاضراً بفؤادي غيبة الجسم عنك ليست بغيبة
ليس بالعيش في البلاد انقطاع اطيب العيش ما يكون بطيبة

ونزل عن الكرسي فازدحم الناس على تقبيل يده و كان ذلك نهار الاربعاء سابع عشرى رمضان سنة سبع و ثلاثين و الف و لم يتفق
لغيره من العلماء الواردین الى دمشق ما اتفق له من الحظوة و اقبال الناس و كان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثراً الاهتمام بمدحها و
قد عقد في كتابه عرف الطيب فصلاً يتعلق بها و باهلها و اورد في مدحها اشعاراً الى ان قال المحببي وقد اطلنا الكلام حسب ما اقتضاه
المقام فلنرجع الى الغرض من ذكر بقية خبر المقرى فنقول و كانت اقامته بدمشق دون الأربعين يوماً ثم رحل منها في خامس شوال
سنة تسع و ثلاثين الى مصر و عاد الى دمشق مرة ثانية في اواخر شعبان سنة اربعين و حصل له من الاعلام ما حصل في قدمته الاولى و
حين فارقها انشد قوله

ان شام قلبى عنك بارق سلوء يا شام كنت كمن يخون و يغدر
كم راحل عنها لفتر ضرورة و على القرار بغيرها لا يقدر
متصاعد الزفرات مكلوم الحشا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۶، ص: ۴۱۴

والدم من أجهانه يتحدر و دخل مصر و استقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفائية و أراد العود الى دمشق المتوطن بها ففاجأه الحمام
قيل نيل المرام و كانت وفاته في جمادى الآخرة سنة احدى و اربعين و الف و دفن بمقبرة المجاورين و قال الاديب ابراهيم الакرمى
في تاريخ وفاته قد ختم الفضل به فارخوه خاتم و المقرى بفتح الميم و تشديد القاف و آخرها راء مهملة و قيل بفتح الميم و سكون
القاف لغتان اشهرهما الاولى نسبة الى قرية من قرى تلمسان و إليها نسبة آبائه و رضى الدين بن محمد بن على بن حيدر الحسينى
الشامى در تنضيد العقود الستىء بتمهيد الدولة الحسينية در ترجمة شريف مبارك بن الشريف نای بن عبد المطلب بن حسن بن أبي
نمی گفته فصل في الحوادث المتعلقة بدولة صاحب الترجمة رحمة الله الى عام وفاته ففي سنة ثنتين و اربعين بعد الالف توفى العالم
العلامة الشيخ احمد المقرى المالكى صاحب التصانيف الجمة و العلوم الكثيرة ولد بتلمسان و سكن فاس من ارض المغرب و اخذ
العلم بها و اتسعت معرفته و كملت فضيلته و رحل الى الحرمين و مصر و الشام و اقام بها و بها الف كتابه الكبير المعروف بنفح الطيب
في اخبار ابن الخطيب و هو كتاب حافل قصد فيه ايراد جملة صالحة من اخبار لسان الدين ابن الخطيب من شعره و مكتاباته و مشايخه
و من اخذ عنه ثم اتسع به الحال الى انه خرج عن هذه الحبلة فاتى بتاريخ الاندلس بالمناسبة و من ولتها من الملوك منذ افتتاحها
المؤمنون و تنقل الدول و ما جرى في ضمن ذلك من الواقع و الحوادث و كيفية اخذ الكفار لها و خروجها من ايدي المسلمين و
اطال ذلك بذكر مدائن الاندلس و انهارها و بساتينها و ما قيل ذلك من الشعر و ما يناسب ذلك من الآيات و اللطائف ثم استطرد
الي ذكر من دخل الاندلس من علماء المشرق و من خرج من الاندلس الى المشرق و ذكر جانباً من تشاء ابن الخطيب و شعره و
استشهاده و كيفية قتلها فصار ذكر ابن الخطيب في هذا الكتاب و هو نذر قليل بالنسبة الى ما اشتمل عليه من الواقع و الحوادث و
الحاصل انه كتاب متسع في الادب و الشعر و الاخبار و هو في نحو اربعة اسفار ثم اقام الشيخ المذكور في آخر ايامه بمصر و توفي بها
في السنة المذكورة و كان واسع الفضل له مشاركة تامة فيسائر العلوم و من تاليفه ازهار الرياض في اخبار عياض و روضة الامل

العاطرة الانفاس فى ذكر من لقيته من اعلام مراكش و فاس و الجنابذ فيما لقيت من الجهابذ و هو اعم من الذى قبله و الدر الثمين فى اسماء الهادى الامين و رسالتان فى صفة النعال النبوى وقد اشتهرنا و ارجوزة فى العقائد و ارجوزة فى الوفق المخمس و له عيقات الانوار فى امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤١٥

شعر رائق فى نفح الطيب و مولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكيل گفته الشيخ احمد بن محمد بن احمد المقرى التلمسانى المولد المالکي المذهب نزيل قاهرة قال فى خلاصة الاثر حافظ المغرب جاحظ البيان و من لم ير نظيره فى جوده القرىحة و صفاء الذهن و قوه البديهه و كان آية باهرة فى علم التفسير و الحديث و معجزا باهرا فى الادب و المحاضرات له المؤلفات الشائعة منها عرف الطيب فى اخبار ابن الخطيب انتهى قلت و ذكر فى كشف الطعون انه سماه بعد ذلك نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب انتهى و له اضاءة الدجنه فى عقائد اهل السنة ولد بتلمسان و نشا بها و حفظ القرآن و قراء على عممه سعيد بن احمد المقرى مفتى تلمسان ستين سنة و من جملة ما قراء عليه صحيح البخارى سبع مرات و روى عنه الكتب الستة و ان الفتوى صارت إليه فى زمانه ارتحل تاركا للمنصب و الوطن الى حج بيت الله الحرام سنة ١٠٢٧ ثم ورد الى مصر و تزوج بها من السادة الوفائية سنة ١٠٢٨ ثم زار بيت المقدس سنة ١٠٢٩ و كرر الذهاب الى مكة و املى بها دروسا و وفد على طيبة سبع مرات و املى الحديث النبوى بمرأى منه ضللهم و مسمع ثم رجع الى مصر سنة ١٠٣٩ ثم ورد الى دمشق و املى صحيح البخارى و حضره غالب اعيان دمشق من العلماء و اما الطلبة فلم يتخلف منهم احد و كان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الالوف من الناس و علت الاصوات بالبكاء و اتى له بكرسى الوعظ فصعد عليه و تكلم بكلام فى العقائد و الحديث لم يسمع نظيره ابدا و تكلم على ترجمة البخارى و انشد له بيتين و افاد ان ليس للبخارى غيرهما و هما

اغتنم فى الفراغ فضل رکوع فعسى ان يكون موتك بغترة
كم صحيح قد مات قبل سقیم ذهبت نفسه النفیسه فلتة

و كانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الدرس بآيات قالها حين ودع المصطفى صلعم و هي قوله يا شفيع العصاة انت رجائى * كيف يخشى الرجاء عندك خبيه * و إذا كنت حاضرا بفوادى * غيبة الجسم عنك ليس بغيبة * ليس بالعيش فى البلاد انقطاع * اطيب العيش ما يكون بطيبة * و نزل عن الكرسى فازدحم الناس على تقبيل يده و كان ذلك نهار الاربعاء سابع عشر رمضان سنة ١٠٣٩ و لم يتفق لغيره من العلماء الواردين الى دمشق ما اتفق له من الحظوة و اقبال الناس و كان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثر الاهتمام بمدحها و قد عقد فى كتابه نفح الطيب فصلا يتعلق بها و باهلها و اورد فى مدحها اشعارا و جرى بينه وبين ادبائها و علمائها مطارحات شتى و دخل مصر و استقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفائية و أراد العود الى دمشق للتتوطن بها ففاجاه

عيقات الانوار فى امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤١٦

الحمام قبل نبل المرام و كانت وفاته سنة ١٠٤١ رحمة الله تعالى ذكره الخفاجي فى ريحانة الالباء و امتدحه بعبارة ابتهل لها العلماء و انشد له اشعارا و قال رايت له نظما و نثرا و محاسن تملأ الافواه و الاسماع در او من تاليفه ازهار الرياض فى اخبار عياض انتهى و از مفاخر بارعه و ما ثر ناصعه مقرى آنسست که او از جمله شیوخ مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب در رساله ارشاد الى مهمات الاستاد باتصال سند خود بایشان حمد الهی فرموده و ایشان را از مشایخ جله کرام و ائمه اقاده اعلام و از جمله مشهورین بالحرمین المحترمین و مجمع على فضلهم من بين الخافقین وانموده ابو مهدی ثعالبی که یکی از مشایخ سبعه مذکورینست در مقالید الاسانید در ذکر مرویات خود از على اجهوری گفته و اما شرح الكرمانی المسمى بالکواكب الدراری فى شرح صحيح البخاری و ذکر انه الهم تسمیته فى المطاف بعد الفراغ من الطواف فاخبرنا به سماعا و قراءة عليه لمواضع متفرقة منه و إجازة لسائمه عن الشهاب احمد بن محبہ مدنی بن احمد المقری عن أبي العباس احمد بن أبي العافية الشهیر بابن القاضی المکناسی عن عبد الرحمن بن فهد عن عمه عز الدين عبد العزیز بن عمر بن محمد بن فهد عن ایه عن أبي الفتح محمد بن أبي بکر بن الحسین المراغی المدنی ح قال ابن

القاضى و اخبرنى به البرهان ابراهيم بن عبد الرحمن بن على بن أبي بكر العلقمى و النور على بن أبي بكر القرافى قال اخبرنا الحافظ الجلال عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي إجازة عن شمس الدين محمد بن احمد المخزومى عن تقى الدين يحيى بن العلامه شمس الدين محمد بن يوسف الكرمانى قال هو و ابو الفتح المراغى اخبرنا مؤلفه شمس الدين محمد بن يوسف الكرمانى و بجمع تصانيفه فذكره انتهى فهذا بارعهم المقرى صاحب نفح الطيب قد اثبت هذا الحديث الغض الرطيب* حيث اورد فى كتابه ذلك النظم القشيب* عن ابن جابر المفلق الاذيب* و استحسنه استحسانا يبهر كل لبيب* و استجوده استجود يعجب كل اريب* فالملقد على إزرائه و التعيب* و المجترى على اخماله و التغريب* مستهدف من اهل النقد الملام و التأنيب* مغضوب بتغييرهم و التشريب* غير مبال بالتخسير و التبييب* موقع نفسه فى احوال اليوم العصي

وجه صد و هشتادم

آنکه شیخ احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی الشافعی که مفاخر کثیره و ما ثر اثیره او در مجلد حدیث ولایت بتفصیل جمیل شنیدی حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در کتاب وسیله اکمال فی عد مناقب الآل که نهایت علو مرتب و سمو منزلت آن بر ناظر کتاب تنضید العقود السنیه بتمهید الدولة الحسینی پوشیده نیست و از کلام مصنف خود این کتاب اعنی وسیله المال کما سبق فی مجلد حدیث الولایة غایت عظمت و جلال احادیث و اخبار ان واضح و اشکارست گفته و عنه ای

عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۱۷

عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتیه من بابه اخرجه ابو عمرو انتهى
وهذا احمد بن الفضل المکی صاحب وسیله المآل* جهبدھم المحرز عندهم لما ثر اثیره لا تزال* قد روی هذا الحديث الداری لحنادس الصلال* القاطع دابر اصحاب الشمال* فاجتثت و الحمد لله عروق ذوى الخدع و الاصلال* و اقتلت و المنہ له اسوس اهل الزیغ و الازلال* و ظهر ان الجاحدين له مغمورون فی طینة الخبال* و ان الطاعتين فيه مأسوروں فی عصیۃ ليس لها زوال

وجه صد و هشتاد و یکم

آنکه محمود بن علی الشیخانی القادری در صراط سوی فی مناقب آل النبی گفته
روی الامام احمد فی الفضائل و الترمذی مرفوعا ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و على بابها
ولهذا كان ابن عباس يقول من اتی العلم فلیأتی الباب و هو على رضی الله عنہ و محتاجب نماند که کتاب صراط سوی از جمله
جلائل کتب و عقائل اسفار کبار و اخبار سنیه است از صدر خود این کتاب نهایت مدح و ثنا و وصف و اطرای مطالب و مقاصد و
كمال حقیقت و صدقیت و اصابت و وثاقت روایت و اخبار ان واضح و اشکارست و هذه عبارته بعد التحمید و التصلیة اما بعد فان
العمل بغیر العلم و بال و العلم بغیر العمل خیال و لا یقبض العلم الا بموت العلماء كما فی الحديث المتفق علی صحته
فی روایة عبد الله ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من الناس و لكن یقبض العلم
بموت العلماء کلما ذهب عالم ذهب بما معه حتى إذا لم یبق عالم اتخد الناس رؤساء جهالا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا
و اعلم ان الفحول قد قبضت و الوعول قد هلكت و انقرض زمان العلم و خمدت جمرته و هزمته کرۂ الجهل و علت دولته حتى لم یبق
من الكتب التي يعتمد عليها في ذكر الانساب الـ بما بعض الكتب المؤلفة التي صنفها اصحاب البدعة كما ستقف على اسماءها في
تضبییف الكتاب انشاء الله تعالى یلوح لك شرارها من بعيد كالسراب لكونها فارغة عن الصدق و الصواب و ذلك اما لاندرس محبة

آل بيت النبي صلّى الله عليه و سلم من قلوب الصالحين من اهل السنة و العياذ بالله من تلك الفتنة او لنقص في الايمان و ترداد في اليقين او لشين فاحش و كلام ظاهر في امر الدين و الدليل على ذلك اني سمعت من جماعة لا يعبأ الله بها انهم يسبون الاشراف القاطنين بمكة المشرفة و المدينة المنورة من بنى الحسن و الحسين فاجبتها يقول القائل

لو كل كلب عوى لقمه حجرا لاصبح الصخر مثقالا بدینار

ثم نودى في سرى في الروضة بين القبر الشريف و المنبر بالانتصار لاهل البيت فشرعنا عند ذلك في كتاب اذكر فيه مناقب اهل البيت على ما اتفق عليه اهل السنة او الجماعة على وجه الاختصار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤١٨

واذكّر في ان شاء الله تعالى مع ذكر كل واحد من ائمة اهل البيت من كان معاصر لهم من اصحابهم اعدائهم كما ترى ذلك ان شاء الله تعالى قريبا و سميته الصراط السوي في مناقب آل النبي و لقد اجاد من قال ارجالا فيه شعرا حسنا هذا كتاب نفيس قد حوى درر في مدح آل رسول الله و الشرف انعم به من كتاب تحفة بربت ما مثلها في خبايا الدهر من تحف فغن به صاح و اغم في مطالعة و استخرج الجوهر المكون في الصدف يزول عنك العنا و الهم سائره و فيه تهدى صراطا غير مختلف فهو الصراط السوي في الاسم شهرته تاليف محمود تالي منهج السلف القادری طریقاً فی مسائلکه الشافعی اتباعاً للعهود و فی

و محمود بن محمد شیخانی از شیوخ مشهورین و علمای معروفین سنیه است نهایت رفت مرتب و سمو منزلت او از اشعار بلاغت شعار بعض معاصرین قادری که اینک در ضمن صدر صراط سوی مذکور شد واضح و ظاهرست کافیست برای ظهور کمال و استناد و اعتماد او که فاضل رشید بروایتش احتجاج و استدلال نموده چنانچه در کتاب عزه الراشدین بمقام اثبات ادعای فدا کردن ابو حنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادری قدس سره در کتاب حیات الذاکرین فرموده قیل ان رجلا اتی ابا حنیفه رحمة الله عليه و قال اخی توفی و او صری بثلث ماله لامام المسلمين الى من ادفع فقال له ابو حنیفه أمرک بهذا السؤال ابو جعفر الدوانقی و کان يبغض ابا حنیفه كبغض جماعة من اشقياء بلدنا للإمام الشافعی رح فحلف السائل کذبا انه ما امرني بهذا السؤال فقال ابو حنیفه رح ادفع الثلث الى جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل و اخبر ابا جعفر الدوانقی بذلك فقال ابو جعفر بهذا عرفت ابا حنیفه منذ قديم انه يرى الحق لغيرنا ثم دعى بابی حنیفه و سقاہ السم فی الطعام ففهم ابو حنیفه ذلك فقام ليخرج فقال له ابو جعفر الى این يا ابا حنیفه فقال الى این تامرني فامرہ بالجلوس الى ان عمل السم فيه فخرج و مات شهیدا في الطريق انتهى و درین روایت مناقب امام اعظم که بالا مذکور شده اعني بعضی گفته‌اند که در حادثه محمد و ابراهیم چون امام فتوی نوشته و به بیعت و اعانت ایشان فرمود منصور بر آن مطلع شد الخ اختلافی نیست چرا که سؤال متعدد بود چنانکه از عبارت هر دو روایت پر ظاهرست پس جائزست که جواب امام اول یعنی فتوی دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهیم باعث تغیر منصور بر آن جناب و طلب ایشان از کوفه ببغداد و باعث حبس شده باشد و جواب دوم یعنی فتوی دادن بدفع ثلث بسوی حضرت امام جعفر صادق عليه السلام و قائل شدن بامامت آن جناب باعث قتل شده باشد انتهى ما فی عزه الراشدین فهذا القادری کابرهم الّذی سماه الكابرین* و بارعهم الّذی انجب به الماهرون* قد روی هذا الحديث الّذی يتبصر به الناظرون

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤١٩

و يفلح به الظافرون* فلا يعمى عنه الا الحائزون البائزون* و لا يصل عنه الا الخائبون الخاسرون و لا يغمزه الا التائرون السادرون* و ما تفوهووا به فانا على ذهاب به لقادرون

وجه صد و هشتاد و دوم

آنکه عبد الحق بن سیف الدین البخاری الدهلوی در رجال مشکاۃ اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه در کتاب مذکور بترجمه جناب امیر المؤمنین علیہ السلام گفته و اخرج الترمذی و الحاکم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابها وقد تکلم فی هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن علی الصواب لا صحيح كما قال الحاکم ولا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و التووی

وجه صد و هشتاد و سوم

آنکه عبد الحق دھلوی در لمعات شرح مشکاۃ اثبات این حدیث شریف بسیاق افادات علمای اعلام خود نموده چنانچه گفته و اعلم ان المشهور من لفظ الحديث فی هذا المعنى انا مدینة العلم و علی بابها

و قد تکلم النقاد فيه و اصله من أبي الصیلت عبد السلام و كان شيئاً وقد تکلم فيه و صحح هذا الحديث الحاکم و حسن الترمذی و ضعفه آخرون و نسبة الى الوضع طائفه و نحن ننقل ما ذكره علماءنا فی ذلك بعباراتهم و ان كانت مشتملة على التکرار فنقول قال الشیخ مجد الدین الشیرازی اللغوی صاحب القاموس فی نقد الصحيح

حدیث انا مدینة العلم و علی بابها ذکره ابو الفرج ابن الجوزی فی الموضوعات من عدة طرق و جزم ببطلان الكل و قال مثل ذلك جماعة و عندي فی ذلك نظر كما سنبینه و المشهور بروايته ابو الصیلت بن عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة محمد بن خازم الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی اللہ عنہما و عبد السلام هذا ضعفوه جداً و اتهم بالرفض و مع ذلك فقد روی عباس بن محمد الدوری فی سؤالاته عن یحیی بن معین انه ساله عن أبي الصیلت هذا فوثقه فقال أليس

قد حدث عن أبي معاویة انا مدینة العلم و علی بابها

فقال قد حدث به عن أبي معاویة محمد بن جعفر الفیدی و كذلك روی صالح بن محمد الحافظ الملقب جزرة و ابو الصیلت محمد بن محرز عن یحیی بن معین ايضاً فی روایة أبي الصیلت بن محرز قال یحیی فی هذا الحديث هو من حدیث أبي معاویة اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معاویة قدیماً ثم كف عنه و كان ابو الصیلت الھروی رجلاً موسراً يطلب هذه الاحادیث و يکرم المسایخ يعني فخصه ابو معاویة بهذا الحديث فقد یرى عبد السلام عن عهده هذا الحديث و ابو معاویة الضریر حافظ یحتاج بافراده کابن عینه و غيره و ليس هذا الحديث من الالفاظ المنکرۃ التي تباها العقول بل هو مثل

قوله صلی اللہ علیہ وسلم فی حدیث أرأفت امّتی ابو بکر

الحدیث وقد حسن الترمذی و صححه غیره و لم یات من تکلم علی

حدیث انا مدینة العلم

بجواب عن هذه الروایات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۰

الثانیة عن یحیی بن معین و الحکم علیه بالوضع باطل قطعاً و انما امسک ابو معاویة عن روايته شائعاً لغراحته لا- بطلانه إذ لو کان كذلك لم یحدث به اصلاً مع حفظه و اتقانه و للحدیث طریق اخری

روها الترمذى فى جامعه عن اسماعيل بن موسى الفزارى عن محمد بن عمر الرومى عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن أبي عبد الله الصنابحي عن على رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمه و على بابها وتابعه ابو مسلم الكجى و غيره على روایته عن محمد بن عمر الرومى و محمد هذا روى عنه البخارى فى غير الصحيح و وثقه ابن حبان و ضعفه ابو داود و قال الترمذى بعد سياق الحديث هذا حديث غريب وقد روى بعضهم هذا عن شريك و لم يذكر فيه الصنابحي و لا يعرف هذا عن احد من الثقات غير شريك قلت فلم يق الحديث من افراد محمد الرومى و شريك احتج به مسلم و علق له البخارى و وثقه ابن معين والعلجى و زاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رأيت احداً قد اورع في علمه من شريك فعلى هذا يكون مفرد حسناً و لا يرد عليه روایة من اسقط الصنابحي منه لأن سويد بن غفلة تابعى مخضرم روى عن أبي بكر و عمر و عثمان و على رضى الله عنهم و سمع فيكون ذكر الصنابحي فيه من باب المزيد في متصل الاسانيد والحائل ان الحديث ينتهي بمجموع طريقي أبي معاوية و شريك الى درجة الحسن المحتاج به و لا يكون ضعيفاً فضلاً عن ان يكون موضوعاً و لم اجد لمن ذكره في الموضوعات طعناً موثراً في هذين السندين و بالله التوفيق انتهى كلام الشيخ مجد الدين و قال السخاوي في المقاصد الحسنة حديث انا مدینۃ العلم و على بابها ذكره الحاکم في المناقب من مستدرکه و الطبرانی في معجمه الكبير و ابو الشیخ و ابن حبان في السنة له و غيرهم كلهم من حديث أبي معاویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً به بزيادة من اتى العلم فليات الباب و رواه الترمذى في المناقب من جامعه و ابو نعيم في الحلية و غيرهما من حديث على عَنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال انا دار الحكمه و على بابها

قال الدارقطنى في العلل عقب ثانيهما انه حديث مضطرب غير ثابت و قال الترمذى انه منكر و كذا قال شيخه البخارى و قال انه ليس له وجه صحيح و قال ابن معين فيما حكاه الخطيب في تاريخ بغداد انه كذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولهما انه صحيح الاسناد و آورده ابن الجوزي من هذين الوجهين في الموضوعات و وافقه الذهبي و غيره على ذلك و اشار الى هذا ابن دقيق العيد بقوله هذا الحديث لم يثبتوه و قيل انه باطل و هو مشعر بتوقفه فيما ذهبوا إليه من الحكم بكذبه بل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٢١

صرح العلائي بالتوقف في الحكم عليه بذلك و قال و عندي فيه نظر ثم بين ما يشهد لكون أبي معاویة راوی حديث ابن عباس حدث به فزال المحذور من هو دونه قال و ابو معاویة ثقة حافظ يحتج بأفراده كابن عینه و غيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكذب فقد أخطأ و قد اخرج الدليلي في مسنه بسند ضعيف جداً

عن ابن عمر مرفوعاً على بن أبي طالب بباب حطة فمن دخل فيه كان مؤمناً و من خرج منه كان كافراً و من حديث أبي ذر رفعه على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه عبادة و من حديث ابن عباس رفعه انا ميزان العلم و على ع كفتاه و الحسن و الحسين ع خيوطه و آورده صاحب الفردوس و تبعه ابنه المذكور بلا استناد عن ابن مسعود رفعه انا مدینۃ العلم و ابو بكر اساسها و عمر حيطانها و عثمان سقفها و على ع بابها انتهى كلام المقاصد الحسنة و في فصل الخطاب من كتاب الانساب للإمام عبد الكريم بن محمد السمعانى رحمه الله في ترجمة الھروي ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سليمان الھروي مولى عبد الرحمن بن سمرة ادرك حماد بن زيد و مالك بن انس و سفيان بن عینه و غيرهم و كان صاحب قشافة و زهد قدم مرو ايام المامون فلما سمع كلامه جعله من الخاصة من اخوانه و كان ابو الصلت يرد على اهل الاهواء من المرجئة و الجهمية و الزنادقة و القدرية و كان يعرف بالتشيع قال احمد بن سيار المروزى ناظرته فلم اره بفترط و رايته يقدم أبا بكر و عمر رضى الله عنهما و كان لا يذكر اصحاب النبي صلی الله عليه وسلم و رضى عنهم الله بالجميل و كان يقول هذا مذهبى الذى ادين الله به عز وجل و قال يحيى بن معين ابو الصلت ثقة صدوق الا انه يتبع و قال ابو عبد الرحمن النسائي ابو الصلت ليس بثقة توفي ابو الصلت في شوال سنة ست و ثلاثين و مائتين و ايضاً في الانساب قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو

الذى

روى عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضى الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد المدینه فليات من قبل الباب و هذا شيء لا اصل له ليس من حديث ابن عباس ولا مجاهد ولا الاعمش ولا أبي معاویة وكل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من أبي الصلت هذا انتهى کلام فصل الخطاب وفيه الطعن في الحديث فقط لكن الكلام الجامع من مهره الفتنه ما ذكرناه قبل و لعل ذلك هو الصواب

وجه صد و هشتاد و چهارم

آنکه شیخ عبد الحق دھلوی در اشعه اللمعات شرح فارسی مشکأة اثبات این حديث شریف نموده چنانچه گفته و عنہ و هم از علیست

قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا دار الحكمه عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۲ و على بابها

من سرای حکمتم و على در آنست و مشهور بلفظ انا مدینه العلم و على ع بابها و گفته شده که شک نیست که علم از ان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوصاً لعلی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است اقضاکم على ع

و اصل این حديث از أبي الصلت عبد السلام بن صلاح هرویست که شیعیست و لیکن صدوقست و در تعظیم اصحاب تقصیر نمی کرد رواه الترمذی وقال هذا حديث غریب وقال روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و گفته است ترمذی روایت کرده‌اند بعضی این حديث را از شریک بفتح الشین که از تابعینست و لم یذکروا فيه عن الصنابحی و ذکر نکرده‌اند در وی از صنابحی چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات و نمی‌شناسم این حديث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریک جز شریک و کلام درین باب بسیارست پاره از ان در شرح مذکورست

وجه صد و هشتاد و پنجم

آنکه شیخ عبد الحق دھلوی در مدارج النبوة اثبات این حديث شریف کرده چنانچه در ذکر اسمای مبارکه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و اله و سلم نقلان عن المواهب گفته م الماجد ماد الماجی المامول المانح المبارک المبتهل المبر المبشر ببشر البائسين المبعوث بالحق المبلغ المبين المبلل المتبص المخصوص المتضرع المتلقی المتلو عليه المتهجد المتوكل المتثبت مجاب مجیب المجتبی المحیر المحرض المحرض المحرض المحنوظ المحنوظ المحمل محمد ص محمود المخیر المختار المخصوص بالشرف المخصوص بالعز المخصوص بالمجد المخلص المدثر المدنی مدینه العلم

وجه صد و هشتاد و ششم

آنکه شیخ عبد الحق در اخبار الاخیار در ضمن وصف شیخ خود موسی گیلانی اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در خاتمه اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته آخر صدق نیت من کار کرد و شجره اخلاص من بار آورد بر مثال وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسِبُ

بر سر من عیسیٰ نفسی را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور در اواخر و اوائل موسی مقامی که جمال او ناریست از شجره وحدت طالع و نوری از جانب طور حقیقت لامع خلیل لقای که رخساره زیبایش گلزار بوستان خلت و گل گلستان دین و ملتست مصطفی جمالی که دهانش نمکدان خوان انا املح و زبانش تبیان قران انا افصیح ست مرتضی کمالی که دلش باب مدینه علم و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لو کشف مفتوح حسن سیرتی وارث مرتبه وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

و نائب منصب بالمؤمنين رؤوف رحيم

حسین سیرتی که مصدق وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيرًا

آمد و مصدق إلَى الْمَوَدَّةِ فِي الْقُربَى

شد زین العابدین و امام الصادقین السید التقی النقی و العلوی العلی المهدی سمی کلیم الله و محبویه حبیب الله الخ و مخفی نماند که شیخ عبد الحق دھلوی از جمله محققین عظام

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۳

و اکابر منقذین فخام نزد سنه است سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری در تذكرة الابرار گفته ذکر اعلم العلماء مخدومی شیخ عبد الحق قدس سره والد شریف ایشان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه بود فراوان فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پانی پتی برداشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده از فضائل ظاهری و باطنی بهره مند بود و در لطفت و ظرافت و محبت و سوز و گذاز بی نظر و اعظم علامات بزرگی وی آنست که فرزندی مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی از ان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدوم بر وی مکشوف شده بود نهایت محبت می داشت و از سائر فرزندان ممتاز دانسته بارها می گفت که مرا ازین فرزند امیدواریه است و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشو و نما از چهره مخدومی می تافت از بس که فطرت بلند و استعداد عالی داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان می گفتند ما از ایشان مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بحر مین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث نمودند و با کابر آنچا صحبتها داشت و با شیخ عبد الوهاب متقدی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدوۃ الأولیاء شیخ علی متفق بودند و در مکه معظمه در آن ایام بر مسند ارشاد متمكن بودند صحبت داشته خلافت یافته و برخاست شیخ بوطن خود تشریف آوردن دھلی را روش نائی بخشیدند و چون صاحب تصرف انسانی و افقی خواجه محمد باقی قدس سره بدھلی تشریف آورده بخدمت مستعدان و فیض طلبان اشتغال نمودند حضرت مخدومی از نهایت تعطش و طلب که داشتند بعد از اشاره از روح حضرت غوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجه نموده و اخذ طریقه نقشبندیه از آن حضرت یافته و حضرت خواجه نیز بایشان بکمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر می کرد امروز برکت و میمنت دھلی از ذات والا صفات آن دانای علوم متداوله شناسای فنون متعارفه است و سخن همانست که یکی از فضلای روزگار در حق آن حضرت می گفت این مثل در عهد او نوشد که هر شهری و کوچه این شهر بلک تمام هندوستان را می رسد که بر ولایت دیگر بوجود فائض الجود ایشان فخر نماید و آن حضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیفست و تمامه تصانیف صغیر و کبیر قریب صدر سیده الله تعالی سایه افاضه ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه دارد و غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا الشیخ عبد الحق الدھلوی هو المتضلع من الکمال الصوری و المعنوی و العاشق الصادق من عشاق الجمال البوی رزق من الشہرہ قسطا جزيلا و اثبت الموزحون ذکره اجمالا و تفصیلا و فی قبة مزاره بدھلی لوح من الحجر نقشت علیه فذلکه من احواله بالفارسیه و انا اترجمها بالعربیه هو من

مبادی الشعور شد نطاقه على طاعة الحق و طلب العلم و قريبا من اوان البلوغ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۴

تناول الاكثـر من العـلوم الـدينـية و فـرغ مـن تحـصـيلـها كـلـها و لـه اـشـان و عـشـرون سـنة و حـفـظـ القرآن و جـلـسـ عـلـى مـسـنـدـ الـافـادـة و فـي عـنـفـوـانـ الشـيـابـ اـخـذـتـهـ جـذـبـ الـهـيـةـ فـقـطـ عـلـاقـةـ مـجـبـتـهـ عنـ الـخـلـانـ و الـاـوـطـانـ و تـوـجـهـ الـىـ الـحـرـمـينـ و اـقـامـ بـتـلـكـ الـاماـكـنـ مـدـهـ و صـحبـ بـهـ اـقـطـابـ الـزـمـانـ و الـاـوـلـيـاءـ الـكـبـارـ و اـخـتـصـ مـعـهـمـ بـوـدـائـ ثـمـيـةـ و رـخـصـةـ الـاـرـشـادـ لـلـطـالـبـينـ و كـمـلـ فـيـ فـنـ الـحـدـيـثـ ثـمـ عـادـ الـىـ الـوـطـنـ الـمـالـوـفـ مـعـ بـرـكـاتـ وـاـفـرـةـ وـ اـسـتـقـرـ بـهـ اـثـنـيـنـ وـ خـمـسـيـنـ سـنةـ فـيـ جـمـعـيـةـ الـظـاهـرـ وـ الـبـاطـنـ وـ اـشـتـغـلـ بـتـكـمـلـ الـاـولـادـ وـ الـطـالـبـينـ وـ نـشـرـ الـعـلـومـ لـاـ سـيـماـ الـحـدـيـثـ الشـرـيفـ بـحـيـثـ لـمـ تـيـسـرـ مـثـلـهـ لـاـحـدـ مـنـ الـعـلـمـاءـ السـابـقـينـ وـ الـلـاحـقـينـ فـيـ دـيـارـ الـهـنـدـ وـ صـنـفـ فـيـ الـعـلـومـ خـصـوصـاـ فـيـ الـحـدـيـثـ كـتـبـاـ مـعـتـبـرـةـ اـعـتـنـىـ بـهـ اـعـلـمـاءـ الـزـمـانـ وـ جـلـعـوـهـاـ دـسـتـورـاـ لـعـلـمـهـ وـ تـصـانـيـفـهـ مـنـ الـكـبـارـ وـ الـصـغـارـ بـلـغـتـ مـائـةـ مـجـلـدـ وـلـدـ فـيـ الـمـحـرـمـ سـنةـ ثـمـانـ وـ خـمـسـيـنـ وـ تـسـعـمـائـةـ وـ تـوـفـىـ سـنةـ اـثـنـيـنـ وـ خـمـسـيـنـ وـ الفـ تـمـتـ التـرـجـمـةـ وـ وـجـدـ بـعـضـهـمـ تـارـيخـ وـفـاتـهـ عـلـمـاءـ اـمـتـىـ كـانـبـيـاءـ بـنـىـ اـسـرـائـيلـ وـ هـمـزـةـ عـلـمـاءـ وـ هـمـزـةـ اـبـيـاءـ مـحـسـوبـتـانـ فـيـ التـارـيـخـ وـ الشـيـخـ تـشـرـفـ سـنةـ خـمـسـ وـ ثـمـانـيـنـ وـ تـسـعـمـائـةـ بـخـدـمـةـ الشـيـخـ مـوـسـىـ الـقـادـسـيـ وـ اـخـذـ عـنـهـ الـخـرـقـةـ الـقـادـرـيـةـ وـ هـوـ مـنـ نـسـلـ الشـيـخـ جـلـالـ الدـيـنـ الـبـخـارـيـ الـأـحـيـ الـذـيـ هـوـ مـنـ اـوـلـادـ الشـيـخـ عـبـدـ الـقـادـرـ الـجـيـلـانـيـ رـضـىـ اللـهـ عـنـهـ وـ مـنـ مـشـاهـيرـ اوـلـيـاءـ الـهـنـدـ وـ لـمـ وـصـلـ الشـيـخـ عـبـدـ الـحـقـ الـىـ مـكـةـ الـمـعـظـمـةـ صـحبـ الشـيـخـ عـبـدـ الـوـهـابـ الـمـتـقـىـ تـلـمـيـذـ الشـيـخـ عـلـىـ الـمـتـقـىـ الـمـتـقـدـمـ ذـكـرـهـ وـ تـلـمـذـ عـلـيـهـ وـ اـخـذـ عـنـهـ إـجـازـةـ كـتـبـ الـاـحـادـيـثـ الـنـبـوـيـةـ وـ شـاهـ نـوـازـخـانـ درـ مـرـآـةـ آـفـتـابـ نـمـاـ گـفـتـهـ شـيـخـ عـبـدـ الـحـقـ مـحـدـثـ نـسـبـتـ اـرـادـتـ باـ شـاهـ مـوـسـىـ گـيـلانـيـ دـاشـتـ وـ شـاهـ يـكـيـ اـزـ اـوـلـادـ حـضـرـتـ عـبـدـ الـقـادـرـ جـيـلـانـيـ بـودـ وـ مـرـقـدـ درـ مـلـتـانـ دـارـدـ وـ شـيـخـ عـبـدـ الـحـقـ رـاـ اـزـ مـشـايـخـ بـسـيـارـ نـعـمـتـهاـ رـسـيـدـهـ درـ عـيـنـ جـوـانـيـ دـسـتـ اـزـ مـرـادـاتـ بـرـداـشـتـهـ عـازـمـ مـكـهـ مـعـظـمـهـ شـدـ وـ دـولـتـ حـجـ رـاـ درـيـافتـ وـ فـتوـحـاتـ فـراـوانـ اـزـ صـحبـتـ شـيـخـ عـبـدـ الـوـهـابـ خـلـيـفـهـ وـ جـانـشـيـنـ عـلـىـ مـتـقـىـ كـهـ اـزـ مـشـاهـيرـ مـشـايـخـ مـكـهـ بـودـ حـاـصـلـ نـمـودـ وـ اـحـادـيـثـ رـاـ سـنـدـ كـرـدـهـ اـجـازـتـ تـدـرـيـسـ يـافـتـ مـدـتـ درـ مـكـهـ مـعـظـمـهـ رـيـاضـاتـ شـاقـهـ كـشـيـدـهـ قـاصـدـ زـيـاراتـ مـديـنهـ منـورـهـ گـرـدـيدـ اـزـ رـوـحـ پـرـ فـتوـحـ جـنـابـ رـسـالـتـ مـآـبـ تـرـبـيـتـ پـذـيرـفـهـ بـرهـنـمـایـ گـمـ گـشـتـگـانـ بـادـیـهـ ضـلـالـتـ مـجاـزـ گـشـتـهـ بـشـهـرـ دـهـلـیـ مـرـاجـعـتـ نـمـودـ وـ بـتـرـبـيـتـ اـربـابـ اـرـادـتـ وـ بـتـدـرـيـسـ كـتـبـ اـحـادـيـثـ مـشـغـولـ گـشتـ وـ كـمـالـ صـورـىـ وـ مـعـنـوـيـاـشـ اـزـ تـصـانـيـفـ وـيـ هـويـداـسـتـ وـ مـصـنـفـاتـشـ درـ عـالـمـ رـواـجـ دـارـدـ وـ فـاتـ وـ بـتـارـيـخـ بـسـتـ وـ سـومـ شـهـرـ رـبـيعـ الـأـوـلـ سـنـهـ يـكـ هـزارـ وـ پـنـجـاهـ وـ دـوـ وـاقـعـ شـدـ بـرـ لـبـ حـوـضـ شـمـسـيـ بـسـمـتـ غـرـوبـ مـدـفـنـ يـافـتـهـ مـقـبـرـهـ عـالـيـهـ وـ خـانـقـاهـ رـفـيـعـ دـارـدـ وـ مـولـوـيـ صـدـيقـ حـسـنـ خـانـ مـعاـصـرـ درـ اـتـحـافـ الـبـلـاءـ گـفـتـهـ ابوـ الـمـجـدـ شـيـخـ عـبـدـ الـحـقـ بـنـ سـيـفـ الدـيـنـ بـنـ سـعـدـ اللـهـ التـرـكـ الـدـهـلوـيـ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۵

الـبـخـارـيـ درـ خـاتـمـهـ اـخـيـارـ درـ اـحـوالـ خـودـ نـوـشـتـهـ اـنـدـ سـهـ چـهـارـ سـالـهـ بـودـ كـهـ والـدـمـ سـخـنـانـ اـيـنـ طـائـفـهـ درـ كـامـ جـانـ اـيـنـ حـقـيرـ رـيـختـهـ تـرـبـيـتـ باـطـنـيـ رـاـ ضـمـيمـهـ شـفـقـتـ ظـاهـرـيـ سـاخـتـنـدـ بـعـضـيـ اـزـ اـنـ سـخـنـانـ باـ خـصـوـصـيـاتـ وـقـتـ هـنـوـزـ درـ خـزـينـهـ خـيـالـ مـانـدـهـ استـ خـالـيـ اـزـ غـرـابـتـيـ نـيـسـتـ وـ غـرـيبـتـ رـاـزـ وـيـ آـنـكـهـ فـقـيرـ رـاـ حـالـتـ انـفـطـامـ خـودـ كـهـ مـدـتـ عمرـ دـوـ سـالـ يـاـ دـوـ نـيـمـ سـالـ خـواـهـدـ بـودـ آـنـ چـنـانـ درـ خـاطـرـتـ كـهـ گـوـيـاـ حـكـاـيـتـ دـيـروـزـتـ اـزـ قـرـآنـ مـجـيدـ سـبـقـ درـ سـبـقـ اـيـشـانـ مـيـ نـوـشـتـنـدـ وـ مـنـ مـيـ خـوـانـدـ هـمـيـنـ مـقـدارـ تـلـمـعـ گـرـدـهـامـ درـ دـوـ سـهـ مـاهـ قـرـآنـ تـامـ كـرـدـمـ وـ درـ مـقـدارـ يـكـ مـاهـ قـدرـتـ كـتـابـ وـ سـلـيـقهـ اـنـشـاـيـداـ شـدـ اـزـ كـتـابـهـاـ نـظـمـ وـ اـشـعـارـ شـايـدـ چـندـ جـزوـ اـزـ بوـسـتـانـ وـ گـلـستانـ وـ دـيـوانـ حـافـظـ تـعـلـيمـ گـرـدـهـ باـشـنـدـ بـعـدـ اـزـ خـتـمـ قـرـآنـ مـيـزـانـ صـرـفـ يـادـ دـادـنـدـ تـاـ مـصـبـاحـ وـ كـافـيهـ خـودـ تـعـلـيمـ نـمـودـنـدـ وـ اـزـ لـبـ وـ اـرـشـادـ شـايـدـ جـزوـيـ طـيـ مـيـ نـمـودـ دـواـزـدـهـ سـالـهـ بـودـ كـهـ شـرـحـ شـمـسيـهـ وـ شـرـحـ عـقـاـيـدـ مـيـ خـوـانـدـ وـ درـ پـانـزـدـهـ سـالـگـيـ مـخـتـصـرـ وـ مـطـولـ گـذـرـانـيـدـمـ بـعـدـ اـزـ اـنـ بـحـفـظـ قـرـآنـ نـيـزـ مـوـفقـ شـلـمـ وـ بـرـ هـمـيـنـ قـيـاسـ بـرـ سـائـرـ كـتـبـ عـبـورـ كـرـدـمـ وـ مـدـتـ هـفـتـ هـشـتـ سـالـ مـلـازـمـ درـسـ بـعـضـيـ اـزـ دـانـشـمـنـدانـ مـاـوـرـاءـ النـهـرـ مـانـدـمـ مـيـ گـفـتـنـدـ كـهـ ماـ اـزـ توـ مـسـتـغـيـدـيـمـ وـ ماـ رـاـ بـرـ توـ مـنـتـيـ نـيـسـتـ اـزـ طـفـولـيـتـ نـمـيـ دـانـمـ كـهـ باـزـيـ چـيـستـ وـ خـوابـ كـدـامـ وـ آـرـامـ چـهـ وـ آـسـايـشـ كـوـ هـرـگـزـ درـ شـوـقـ كـسـبـ عـلـمـ طـاعـمـ بـوقـتـ نـخـورـدـهـ وـ خـوابـ درـ محلـ نـبـرـدـهـ درـ زـمـسـتـانـ وـ تـابـسـتـانـ

بمدرسه دهلي که بعد دو ميل می داشت می رفتم و در سایه چراغ جز می کشیدم و با وجود احاطه اوقات در مطالعه و بحث هر چه از شروح و حواشی بنظر می آمد تقييد آن به کتابت از ضروريات وقت بود چند بار در دستار و موی سر آتش چراغ در گرفته و مرا تا رسیدن حرارت آن بحجره دماغ خبر نه و با وجود اين در کثرت صلاة و اوراد و شب خیزی و مناجات هم در طفوليت جد و اجتهاد بوجود می آمد که مردم حیران آن بودند الى الاـن بتعلیم و افاده معاذ اللـه بلکه تعلم و استفاده بسر می برم حضور و جمعیت من موقوف اختلاط خلق نمانده از ذکر زید و عمرو که در تراکیب نحو مذکور شود نیز در ملالم و بحکم وصیت پدر که می گفت هان تا ملای خشک و ناهموار نباشی همواره از عشق و محبت دم می زنم چاره گر بیچارگان مرا بجانب خود طلبید و بسوی خانه خود کشید آنچه از انعام آن حضرت صلی اللـه علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید موسی از اولاد شیخ جیلانی در طریقه علیه قادریه ام انتہی ملخصا بر لوح سنگ مزار ایشان سط्रی چند مرقومست که محصل احوال ایشانست در اینجا از ماثر الكرام تاريخ بلگرام نقل کرده می شود ابو المجد عبد الحق از مبادی شعور بطاعت حق و طلب علم کمر بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بست و دو سالگی از همه آن فارغ شده کلام مجید از بر گرفته بر مسند افاده نشست هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید بیکبار دل از یار و دیار برکنده متوجه حرمین محترمین گشت مدید با آن مقامات شریف اقامت ورزیده باقطاب زمان و اولیائی

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۶

کبار محبت داشته بوداع ارجمند و رخصت ارشاد طالبان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل فن حدیث نموده با برکات فراوان بموطن مالوف مراجعت فرمود مدت پنجاه و دو سال بجمعیت ظاهر و باطن تمکن یافته تکمیل فرزندان و طالبان بجا آورد و بنشر علوم سیما علم شریف حدیث پرداخته به نهجه که در دیار عجم احديرا از علمای متقدمین و متأخرین دست نداده ممتاز و مستثنی گردید و در فنون علمیه خاصه فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه علمای زمان اعتنای باش ورزیده دستور العمل خود دارند و اهل دانش از خواص و عوام بجان خریداری می نمایند تصانیف ایشان از صغیر و کبیر بصد مجلد و بحسب شمار ایيات پیانصد هزار می رسد در محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت این نور اتم پرتو ظهور بعالمنصری دارد و در سنه یک هزار و پنجاه و دو بتمام آگهی و گشاده پیشانی بعالمندام تاریخ ولادت شیخ اولیاست و تاریخ رحلت فخر العالم انتہی کلامه مقبره او در دهلي بر کنار حوض شمسی واقعست از اشهر مصنفات ایشان لمعات شرح مشکاه در عربی و اشعه اللمعات در فارسی و شرح سفر السعاده و اخبار الاخیار و مدارج النبوه و ما ثبت بالسنہ و چهل رساله است الی غير ذلك و اطلاع و عبور ایشان بر کتب فقه حنفیه چندانست که بیان نتوان کرد کاتب حروف بزیارت مرقد شریف مکرر فیض یاب شده و کششی عجیب و بستگی غریب در ان مقام یافته توالیف ایشان در بلاد هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده اما خالی از گوشه تعصب مذهب نیست میل بنظم هم داشتند و حقی تخلص می کردند و این ایيات از ایشانست

حقی کجا و صحبت کس کز خیال دوست دارد بخود چو مردم دیوانه عالمی

حقی بیان شوق بیابان نمی رسد کوتاه ساز قصه دور و دراز را

ایشان را قصیده ایست در نعت نبی قریب شصت بیت که بعد از وصول بمدینه در حضرت صلی اللـه علیه و آله و سلم خوانده شده اولش این است

بیا ایدل دمی از هستی خود ترک دعوی کن میفکن چشم بر صورت نظر در عین معنی کن

ایشان را با جناب شیخ احمد سرهندي مجدد الف ثانی نقاری بود لیکن در آخر عمر از ان خیالات رجوع فرمودند و در مکتوبی بخواجه حسام الدین خلیفه شاه باقی بالله قدس سرهم نوشته اند درین ایام صفائ فقیر بخدمت شیخ احمد سلمه اللـه تعالی از حد متجاوزست اصلا پرده بشریت و غشاوه جلت بمبیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل با این چنین عزیزان و

بزرگان بد نباید بود و در باطن بطريق ذوق و وجدان و غلبه چيزی افتاده که زبان از تقریر آن لالست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بنیان استبعاد کنند من نمی دانم که حال چیست و بچه منوالست انتهی بلفظه و وجه این نقار آنس است که حضرت شیخ را در تقليد مذهب تعصب بسیار بود و مجدد رح؟؟؟ را در اتباع سنت و رد بدعات طریقت و شریعت صلات تمام باین رهگذر اتفاق میان هر دو صورت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۷

نمی بست و لیکن چون حق تعالی از الله این وهم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقه مجدورح را در دل ایشان انداخته صفاتی کامل بخشد و تالیف قلوب مختلفه ارزانی داشت و لله الحمد انتهی ما فی الاتحاف و از جمله مفاخر مبهره و ما ثر مزهه شیخ عبد الحق این سنت که او از شیوخ اجازه شیخ حسن عجیمیست و عجیمی از ان مشایخ سبعه می باشد که شاه ولی الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان کمال تبحیج ظاهر فرموده حمد و ثنای الهی بر ان بجا آورده چنانچه از عبارات عدیده کفایه المطلع تاج الدین الدهان المکی که در

وجه صد و هفتاد و سوم

گذشته واضح و لائحت و شاه ولی الله در مقدمه سنیه گفته و من عجیب صنع الله انه كما تراكم في عهد هذين من الفتن الدهماء ما لم يرو لا معشاره في عصور القدماء فكذلك لم ير مثل عهدهما في اجتماع الاولىء اصحاب الایات الظاهرة و الكرامات الباهرة و العلماء اصحاب التصانیف المفيدة و التواليف المجيدة كالسيد عبد الوهاب البخاري و شاه محمد خیالی صاحب الرایات العجیبه و الشیخ عبد العزیز حامل لواء الچشتیه فی زمانه و الخواجه باقی ناشر الطریقة النقشبندیه فی اقطار الهند و الشیخ عبد الحق له شرحان علی المشکوه و شرح علی سفر السعادة للشیخ مجد الدين الفیروزآبادی و له جذب القلوب الى دیار المحبوب فی تاريخ المدينة المنورة و غيرها من الرسائل المفيدة كلهم بمحروسه دھلی و فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال گفته و چون مختار شیخ محقق عبد الحق موافق بكتاب و سنتست علی ما صرخ به العلامه سعد الملة و الدين التفتازانی فی شرحه للمقاصد بتفصیل یعجب الاماجد پس در حقیقت مختار شیخ عبد الحق و موافقانش بجهت موافقت آن با کتاب و سنت معتبر و اقوال مخالفه آن از واقع بعيدتر گو نزد زاعمنین آن متسم برجحان باشد پس باعتبار اختیار قولی که مطابق بكتاب و سنت نزد عame علمای اهل سنت و متصرف بصحت و نزد اکثر معتمدانشان مقوون بارجحیت باشد مثل شیخ محقق عبد الحق دھلوی را که علم علومش از جو آسمان در گذشته و فن فنونش بر ارجاء عالم سایه انداز گشته و تصانیفس در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت و کلامش بجهت اتصف بجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعتست سیّست نقل کردن بدون آنکه آن نقل فاسد الاصل را بطرف احدی از معتمدین اهل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرمایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماهران انتهی کلام الفاضل الرشید و اتفا در

وجه صد و هشتاد و سوم

دانستی که حیدر علی معاصر در منتهی الكلام استناد بافاده عبد الحق نموده و او را بمحقق دھلوی یاد کرده در تعظیم و تفحیم او افروده و عمر بن عبد الكریم بن عبد الرسول المکی در بعض مکاتیب خود که بسوی ابو علی محمد الملقب بارتضاء العمری نوشته و در مدارج الاسناد مرقوم است می فرماید ذکر مولای انه یستجیزنى و هو خیر منی و انه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۲۸

الحقيقة بان يكون المجيز و انا له مجاز لاما له من السنن الكافى المغنى عن الاعواز كيف لا و فيه الدليل على ان المذان هما عند اهل الحديث العينان انتهى فهذا محققاهم الجليل عبد الحق* المحرز عندهم من الخلال ما راق ورق* قد روی هذا الحديث الذى ابطل الباطل و احق الحق* و اثبت هذا الخبر الذى احرز من مراسد الصواب ما جل و دق* فالمعرض عنه صامد لعصا اهل الصواب* بالشقة و الحائد عنه متلق لصفاء اهل الوفاق بالصدع و الدق* و لا ينكروه الـما من خالف جهابذة الحديث و عق* و لا يطعنـه الـا من عانـد سماـسةـهـ الاـثـرـ وـ لـقـ

وجه صد و هشتاد و هفت

آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن بخاری حدیث مدینه العلم را از مقابر جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بنص صریح بر صحیح بودن آن راه احقاق حق و ازهاق باطل سپرده چنانچه در تذکرة البرار در ذکر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماشرش مظہر اسرار سبحانی و باطن خجسته میانش مهبط انوار رباني بود و علو مراتب و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و شرف ذات محامد صفاتش در دفاتر اسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحضر افرون و تعهد بیان کمالات وی از احاطه امکان بیرونست رفت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه وسلم انا و علی من نور واحد

معلومست و عظمت حسبیش از کلمه شریفه

انت اخی فی الدینی و الآخرة

مفهوم و وفور دانش او از

حدیث صحیح انا مدینه العلم و علی بابها

ظاهر و شمول جود وی از کلام معجز نظام الـذـینـ یـنـقـوـنـ أـمـوـالـهـمـ بـالـلـيـلـ وـ النـهـارـ سـرـاـ وـ عـلـانـیـهـ

با هر آثار شجاعت او از فحوای

لاقتی الا علی لا سيف الا ذو الفقار

معین و اخبار فضیلتش از مضمون

لمبازة علی بن أبي طالب يوم الخندق افضل من اعمال امته

روشن بیت

فضیلش از حد و حصر افرونست ز آنچه بتوان نوشـتـ بـیـرـوـنـسـتـ

وجه صد و هشتاد و هشتم

آنکه نیز سید محمد بخاری جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بباب مدینه العلم تعبیر نموده در اظهار تحتم و تحقق این حدیث شریف افزوده چنانچه در تذکرة البرار گفته ذکر سید السادات سید علی بن سید جعفر بخاری نسبت وی تا بباب مدینه العلم علی رضی الله عنه و عن جمیع اولاده پانزده واسطه دارد و لقب وی محبۃ الله است و کنیت ابوالید صاحب عظمت ظاهره و برکت باهره بود انتھی ما اردنا نقله فهذا السيد محمد البخاری کابرهم المثیل* و ماجدهم النبیل* قد صحح هذا الحديث الجليل* و اثبته بالتحتم و الجزم رغم لاتفاق ارباب الاصلال و التضليل* فالمسترب فی شانه بالقال و القیل* و الممتری فی امره

وجه صد و هشتاد و نهم

آنکه اللہ دیا بن عبد الرحمن بن بینا حکیم چشتی العثمانی حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم قول جانب رسالت مأب صلی الله علیه و الہ وسلم دانسته چنانچه در سیر الاقطاب گفته آن ختم الخلفاء الراشدین آن وصی رسول رب العالمین آن سردفتر اهل ایمان آن مقدم اصحاب عرفان آن شیر بیشه وغا آن معدن صدق و صفا آن مقرب احادیث آن مقدس صمدیت آن مظہر العجائب آن مظہر الغرائب آن پادشاه والا جاه آن سرچشمہ اولیاء الله آن محرم راز الهی آن واقف اسرار نامتناهی آن امیر المؤمنین آن امام المتقین آن اسد الله الغالب آن صاحب المشارق و المغارب قدوة الاخیار زبدۃ البرار حیدر کرار جهان مدار اخ المصطفی حضرت شاه مردان علی المرتضی بن ابی طالب کرم الله وجهه که وصی و داماد و رازدار و محرم الاسرار و ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلمست و باوصاف بذل و عطا و رزم و وغا موصوف و ممتاز شده و کامروای خلق و اعلم و ارحم و اکرم و اشجع و اجود و انجب و معظم و مکرم و معلی بوده و بکثرت علم و عمل بقول رسول خدا صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

مخاطب گشته و اول کسی که در ایام طفولیت بشرف ایمان مشرف گردیده او بود و بالباس خرقه فقر و ارادت از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله علیه و سلم او معزز گردیده خواجه جنید بغدادی رحمة الله علیه می گوید شیخنا فی الاصول و البلاع علی المرتضی و در قرآن مجید سی و پنج آیتست که دلالت می کند بر علو مرتبه او بطريق تصريح و ایت تراهم رُکَعاً سُجَداً يَتَّغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَ رِضْوانًا

نیز از آنجلمه است که در شان حضرت وارد گشته و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب آن جانب فرموده من اراد ان ینظر الى آدم و صفوته و الى یوسف و حسنہ و الى موسی و صلابتہ و الى عیسی و زهدہ و الى محمد ص و خلقه فلینظر الى علی بن ابی طالب

انتهی فهذا صاحب سیر الاقطاب* قد اثبت هذا الحديث الطيب المستطاب* بالحتم القالع لاس الارتیاب* و الجزم القائم راس کل شاک مرتاب* فلا ينكب عنه الا من و ماء قده الشاخنین بالاکباب* و لا یطعن فيه الا من مرق عن اليقین كالنصاب* و لا یقدم على غمزه الا من انتصب لهجر الحق باکد الانتصاب* و لا یتصدى لرده الا من انتدب لایثار الباطل اشد الانتداب

وجه صد و نود

طآنکه عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم چشتی در مرآه الاسرار بترجمه جانب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مصنف کتاب وصول الآداب خلیفه شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره آورده که آن حضرت همین کلیم سیاه مر علی مرتضی را پوشانیده بود آن را سند خرقه اصل گرفته است و می گوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره اخبار صحیح نقل کرده است که خرقه اصل عبا بود که از آن حضرت بعلی مرتضی رسید و از علی ع کرم الله وجهه تا بمشايخ ما دست بدست رسیده است و نیز می نویسد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۰

که این معنی حقیقت خرقه است که حق تعالی این خرقه را واسطه طهارت تشریف پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله صلی الله علیه و سلم حقائق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه و دیعت نهاد و آن خرقه را در بر امیر المؤمنین علی پوشانید و باب مدینه علم را در صورت الباس خرقه منور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که
انت منی بمترله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

انتهى و محتجب نماند که كتاب مرآة الاسرار از مشاهير کتب و اسفار عرفای سنه اين ديارست اکابر و افاخم ايشان با آن استناد دارند و از آن در کتب خويش نقلها می آرند شاه ولی الله والد ماجد مخاطب در رساله انتبه في سلاسل اولیاء الله گفته و هم در مرآة الاسرار مذکورست که حضرت گنجشکر در راحه القلوب می فرماید که من می خواستم که نعمت سجاده و ملک هندوستان را بکسی دیگر دهم هاتف غیب او از داد که شیخ نظام الدين در راهست بدار تا وی برسد که نصیب اوست انتهی و فاضل رشید تلمیذ مخاطب وحید در ایضاح لطافه المقال گفته صاحب کشاف اصطلاحات الفنون نقلان عن مرآة الاسرار می فرماید اهل نحل آنها اند که تابع كتاب دینی نباشد انتهی فهذا صاحب مرآة الاسرار* کابرهם المحرز لجليل الفخار* قد نقل الحتم بهذا الحديث العزيز المثار* و الجزم بذلك الخبر المشرق المنار* حيث ذكر وصف أبي الائمه الاطهار* عليه سلام الله ما وصف الفجر بالاسفار* بباب مدینه العلم رغماً لأنف اهل الجحود والانكار* و جدوا لمعاطس اصحاب الانفة والاستکبار* آلا فمن اثر وتيرة الغى ركب متن العثار* و خدم حيث لا ينفعه اعتذار* و من امتطى صهوة الجماح اودت به غوائل التباب والتبار

وجه صد و نود و یکم

آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن أبي بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجفری حدیث مدینه العلم را بالحتم و الجزم قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم وانموده چنانچه در کتز البراهین الكسبیه و الاسرار الوهیه الغییه لсадات مشايخ الطریقة العلویه الحسینیه الشعبیه گفته و
قال صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و من أراد العلم فلیات الباب
و محامد بارعه و مدائح ناصعه علامه جفری عالی سمات و کمال تبحر و نهایت تمهر او در علوم عقليه و نقلیه نزد اين حضرات سابقا در مجلد حدیث طیر مبين و مبرهن شده فهذا الجفری حبرهم المعروف عند الصدور* و علمهم المفرد بین الجمهور* قد اثبت هذا الحديث المروی الماثور* عن النبي المحبور* عليه و الہ سلام الله ما وصف الفجر بالجشور* بحتم رض من المنكري الصدور و جزم قسم من الجاحدين الظهور* و الحمد لله على سطوع الحق باتم الایتلاق و السفور* و ظهور الصواب باکمل الالتماع و الزهور

وجه صد و نود و دوم

آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی در سراج منیر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۱

شرح جامع صغیر گفته

انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیات الباب

یؤخذ منه انه ينبغي للعالم ان یخبر الناس بفضل من عرف فضلہ ليأخذوا عنه العلم عق عد طب ک عن ابن عباس عدک عن جابر بن عبد الله قال الشیخ حدیث حسن لغیره أی باعتبار طرفة و محتجب نماند که علی عزیزی از اعاظم علمای معتمدین کبار و افاخم محدثین مستندین عالی فخار نزد سنه می باشد محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی اعيان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کان اماما فقيها محدثا حافظا متقدنا ذکیا سریع الحفظ بعد النسیان مواظبا علی النظر و التحصیل کثیر التلاوة سریعها متعددًا متواضعًا کثیر الاشتغال بالعلم محبا لاهله خصوصا اهل الحديث حسن الخلق و المحاضرة مشار إلیه في العلم شارک النور الشبرا ملمسی فی کثیر من شیوخه و اخذ عنه و استفاد منه و كان یلازمه فی دروسه الاصلیه و الفرعیه و فنون العربیه و له مؤلفات کثیره نقله فيها یزید على تصریفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسیوطی فی مجلدات و حاشیه علی شرح التحریر للقاضی زکریا و حاشیه

على شرح الغاية لابن قاسم فى نحو سبعين كراسة و اخرى على شرحها للخطيب و كانت وفاته ببلاط فى سنة سبعين و الف و بها دفن و العزيزى بفتحه و معجمتين مكسورتين بينهما ياء تحتية نسبة للعزيزية من الشرقية بمصر انتهى فهذا العزيزى كابرهم العزيز* و خابرهم الرمiz* قد اثبت تحسين هذا الحديث الرمiz الزرى بسنائه على الذهب الابريز* فلا- يستریب فى تحققه الا من فقد لعمه التریيل و التمیز* و لا يؤفك عنه الا من راج عليه لغمارته التوهین و التعزیز* و لا يتصدى لطعنه الا من جاش الضعن فى صدره باشد الاذیز* و سیجازیه القاهر ببطشه و ما ذلک على الله عزیز

وجه صد و نود و سوم

آنکه ابو الضیاء نور الدین علی بن علی الشبراملسی القاهرب الشافعی این حدیث شریف را تحسین نموده چنانچه در حاشیه خود بر مواب لدنیه که مسمی تیسیر المطالب السنیه بکشف اسرار الموهاب اللدنیه می باشد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم و گفته قوله مدینه العلم روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها

والصواب انه حدیث حسن كما قاله الحافظ العلائی و ابن حجر و محتجب نماند که علامه شبراملسی از محققوین اعلام و منقدین فخام و متبحرین عظام و متمهرین والا مقام نزد سنیه می باشد محمد امین محبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابو الضیاء نور الدین الشبراملسی القاهرب الشافعی خاتمه المحققین و ولی الله تعالى محرر العلوم النقلیة و اعلم اهل زمانه لم یات مثله فی دقة النظر و جودة الفهم و سرعة استخراج الاحکام من عبارات العلماء و قوہ التأثی فی البحث و اللطف و الحلم و الانصاف بحیث انه لم یعهد منه انه اساء الى احد من الطلبة بكلمة حصل له منها تعب بل كان غایة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۲

ما يقول إذا تغير من أحد من تلامذته الله يصلح حالك يا فلان و كان شيخا جليلا- عالما عاما له قوہ اقدام على تفريق كتائب المشكلات و رسوخ قدم في حل اقفال المغلقات مهبا موقرا في النفوس بحیث ان الانسان إذا تأمل وجهه النور انى و لحيته البيضاء الطاهرة و هيئته الحسنة يخشع لرؤيته و لا- يزيد مفارقه و كان حسن المنادمة لطيف المداعبة لا يتكلم الا فيما يعنيه و كان مجلسه مصونا عن الغيبة و ذكر الناس بسوء و جميع اوقاته مصروفه في المطالعه و قراءة القرآن و الصلاه و العبادة و كان زاهدا في الدنيا لا يعرف احوال اهله و لا يتزدد الى احد منهم الا في شفاعة خير و كان إذا مر في السوق تتراحم الناس مسلمهها و كافرها على تقبيل يده و لم ینکر احد من علماء عصره و اقر انه فضلہ بل جميع العلماء إذا اشکلت عليهم مسئلة يراجعونه فيها فینتها لهم على احسن وجه و اتهمه و قال فيه العلامه سرى الدين الدروري لا يکلمه احد إلا علاه في كل فن و كان يقول ما في الجامع الا الاعمى و يشير إليه و كان سرى الدين هذا فريد عصره في العلوم النظرية و سئل البشيشى عن سرى الدين و عن المترجم فقال ان سرى الدين كان إذا طالع الدرس لا يقدر عليه احد فيه و إذا نقل الى غيره وقف يشير الى قلة استحضاره و اما الشبراملسی فكان إذا نقل الى أى فن كان لا يختل ولا يتوقف لقوہ فهمه و سرعة استحضاره للقواعد من العلوم و كان جبلا من جبال العلم لا يضجر من البحث في الدرس و يتعب ان لم یبحث معه الطلبة و يقول لهم ما لنا اليوم هکذا و إذا بحث مع احد من المتقدمين یبحث بغایه الادب و من مقولاته قیراط من الادب خیر من اربعه و عشرين قیراطا من العلم ولد ببلدة شبراملس و حفظ بها القرآن و كان اصابه الجدری و هو ابن ثلات سنین فکف بصره و كان يقول لا اعرف من الالوان الا الاحمر لانه كان يومئذ لا بسه ثم قدم مصر صحبة والده في سنة ثمان بعد الالف و حفظ الشاطیة و الخلاصه و البهجه الوردية و المنهاج و نظم التحریر للعمریطی و الغایه و الجزریه و الكفایه و الرحیمیه و غير ذلك و تلا جميع القرآن للسبعة من طريق التیسیر و الشاطیة و ختمه في سنة ست عشره و الف ثم قرأه کله للعشر من طريق الشاطیة و ختمه في سنة خمس و عشرين و الف على شیخ القراء في زمانه الشیخ عبد الرحمن الیمنی و حضر دروس الشیخ عبد الرؤف المناوی في

مختصر المزنی فی المدرسة الصلاحیة جوار الامام الشافعی و اخذ الفقه و الحديث عن النور الزيادی و سالم الشبیشی و انتفع به کثیرا و كان يحكى عنه کرامه و قعت له معه تقدم ذكرها فی ترجمة الشبیشی و لازم النور الحلبی صاحب السیرة الملازمة الكلیة و الشمس الشویری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٣٣

و عبد الرحمن الخیاری و محیی الدین بن شیخ الاسلام و فخر الدین و سراج الدین الشنوانین و سلیمان البابی و لزم فی العقليات الشهاب الغنیمی و كان لا یفتقر عن ذکره و سمع الصحيحین و الشفاء علی المحدث الكبير الشهاب احمد السبکی شارح الشفاء و سمع ایضاً صحيح البخاری و الشمائی و المواهب و شرح عقائد النسفی و شرح جمع الجوامع و مغنى اللیب و شرح ابن ناظم الخلاصہ و شرح جوهرۃ التوحید کل ذلك علی البرهان اللقانی و حضر الاجھوری فی شرح نخبۃ الاثر و شرح الفیہ السیرۃ و الجامع الصغیر و شرح الشمسیہ و شرح التهذیب و الحفید و حضر عبد الله الدنوشری فی جميع شرح ابن عقیل و شرح البهجه للولی العراقي فی مقدمتين فی العروض و تصدر للاقراء بجامع الازھر فانفرد فی عصره بجمعیع العلوم و انتهت إلیه الرياسة و كان آخر اقرانه موتا و لازمه لاخذ العلم عنه اکابر علماء عصره كالشيخ شرف الدين بن شیخ الاسلام و الشیخ زین العابدین و محمد البهوثی الحنبلی و یس الحنصی و منصور الطوخي و عبد الرحمن المحتلی و الشهاب البشیشی و السيد احمد الحموی و عبد الباقی الزرقانی و غيرهم منمن لا یحصی و كان یكتب علی جميع ما یقرؤه من الكتب ولو جمع ما کتبه لجاوز الحد و لكنه تبدد بین يدی طلبه فمنهم من نسب ما بیده له و منهم من مات و ذهب ما کتبه و لم یشتهر من مؤلفاته الا حاشیة علی المواهب اللدنیة فی خمس مجلدات ضخام و حاشیة علی شرح الشمائی لابن حجر و حاشیة علی شرح الورقات الصغیر لابن قاسم و حاشیة علی شرح أبي شجاع لابن قاسم الغزی و حاشیة علی شرح الجزریة للقاضی زکریا و حاشیة علی شرح المنهاج النهایة الشمس الرملی و سبب کتابته علیه انه کان یطالع التحفة لابن حجر فاتاه الشمس الرملی فی المنام و قال له یا شیخ علی احی کتابی النهایة یحیی الله قلبک فاشتعل بمطالعتها عن ذلك الحین و تقدید به و کتب علیه هذه الحاشیة فی ست مجلدات ضخام و كان إذا اتی الى الدرس فی آخر عمره یجلس و هو فی غایة التعب من الكبر بحیث انه لا یستطيع النطق الا بصوت خفی ثم یقوی فی الدرس شيئاً فشيئاً حتی یصیر کالشاب و یتجدد للبحث و كان کثیر المطالعة و إذا تركها اياماً تاتیه الحمى و الحاصل انه مستحسن الخصال کلها و كانت ولادته فی سنۃ سبع او ثمان و تسعین و تسعمائة و توفی لیلة الخميس ثامن عشر شوال سنۃ سبع و ثمانین و الف و تویی غسله بیده تلمیذه الفاضل احمد البناء الدمیاطی فانه اتاه فی المنام قبل موته بایام و امره ان یتولی غسله فتووجه من دمیاط الی مصر فاصبیع بها يوم وفاته و باشر غسله و تکفینه بیده و حکی انه لما وضأه ظهر منه نور ملأ البيت بحیث انه لم یستطيع بعد النظر إلیه و صلی علیه بجامع الازھر يوم الخميس اماماً بالناس

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٣٤

الشيخ شرف الدين بن شیخ الاسلام زکریا و كان له مشهد عظیم و حصل للناس علیه من الجزع ما لم یعهد لمثله و الشبراملسی بشیئ معجمة فموحدة فراء و الف مقصورة علی وزن سکری كما فی القاموس مضافة الى ملس بفتح الميم و کسر اللام المشدد و بالسین المهممۃ او مرکبة تركیب مزج و هی قریء بمصر و عبد الله بن حجازی الشهیر بالشراوی در تحفه بهیه فی طبقات الشافعیه گفته شیخ مشایخ الاسلام ملک العلماء الاعلام الشیخ نور الدين علی الشبراملسی المکنی بابی الضیاء کان رضی الله عنہ علی خلق عظیم و نفع عظیم و كان فی التواضع و الادب و عدم دعوى العلم علی جانب عظیم و لم یزل یطلب العلم علی مشایخه و یحضر دروسهم حتی قال له الشیخ محمد الشویری الی متى تطلب العلم علی المشایخ و تحضر دروسهم الزمتك بالجلوس لاقراء العلم فی الدرس و نفع الطلبة فامثل کلامه و أقرأ العلم و انتفع الناس به و الف کتبها کثیرة منها حاشیة علی متن المواهب للشیخ احمد القسطلانی و هی مادة شرح الشیخ محمد الزرقانی و حاشیة علی شرح ابن حجر الهیتمی علی الهمزیة و حاشیة علی شرح البهجه و علی شرح المنهاج و علی شرح الرملی و غير ذلك من الكتب النفیسہ و كان اماماً فی سائر العلوم الشرعیة و العقلیة من فقه و حدیث و تفسیر و اصول و معان و بیان و

نحو و صرف و قراءت و غير ذلك من العلوم الدينية و كان الغالب عليه علم الوهب اللدنی توفی يوم الخميس ثامن عشر شوال من شهور سنة سبع و ثمانين بعد الالف و دفن بترية المجاورین بجوار تربة الشيخ حسن الشرنبلانی و رضی الدین بن محمد بن علی بن حیدر الشامی در تنضید العقود السنیه بتمهید الدولة الحسینیه در ذکر حوادث سنة سبع و ثمانين و الف گفته و فی هذه السنة توفی العالم العلامه شیخ الاسلام نور الدین بن علی الشبراملسی کان رئیس العلماء و مقدم الفضلاء و انتهت إلیه ریاسة العلم بمصر و غيرها و سالم بن عبد الله بصری در رساله امداد بمعرفة علو الاسناد در ذکر مشایخ والد خود گفته و منهم العلامه المتقن و الفهامة المتنفن الشیخ علی الشبراملسی المصری فانه اجاز سیدی الوالد بجمعی یجوز له روایته عن مشایخ اعلام من اجلهم الشیخ ابراهیم اللقانی و منهم الشیخ علی الاجھوری و الشیخ شهاب الدین احمد السبکی عن النجم العیطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ ابن حجر عن الحافظ الكبير أبي الفضل عبد الرحیم العراقي بسنده المعروف أی بجمعی کتب الفقه و الحدیث و التفسیر و الاصول و المعقول و المنقول و نیز در رساله امداد گفته و منهم الشیخ البشیشی فقد اخذ عنه سیدی الوالد و اجازه بجمعی مرویاته و مسموعاته بسنده عن مولانا الشیخ سلطان المزاھی

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۵

و مولانا الشیخ محمد البابی و مولانا الشیخ علی الشبراملسی بسندهم المتقدم و عن الشیخ یاسین الشامی و الشیخ محمد المزنلی و غيرهم و احمد بن محمد الشهیر بالنخلی المکی در رساله که در بیان مشایخ خود تالیف نموده در ذکر شیخ خود احمد بن عبد اللطیف البشیشی المصری الشافعی گفته قال شیخنا الشیخ احمد البشیشی رحمه الله تعالى و من جمله من اخذت عنه خاتمة الحفاظ شیخ الاسلام محمد البابی رحمه الله تعالى و حضرته فی جملة كبيرة من صحيح البخاری و الفیه المصطلح و سیرة ابن سید الناس و الشماں و الجامع الصغیر و قرأت عليه جملة من صحيح مسلم مع اجازته العامة الشاملة لجميع مرویاته و اسانیده مقررة معلومة و من جملتهم خاتمة المحققین شیخ الاسلام الشیخ علی الشبراملسی حضرته فی حصہ كبيرة من صحيح البخاری و فی المواهب قطعة و من الشفاء للقاضی عیاض و فی شرح الفیه العراقي لشیخ الاسلام و شرح الشماں لابن حجر الهیتمی و حضرته من جملة كبيرة من تفسیر البیضاوی و جملة من الكشاف للزمخشری مع اجازته العامة الشاملة لجميع مرویاته و حضرته ايضاً فی جملة من کتب النحو و الاصول و المنطق و المعانی و غيرها من العلوم المشهورة و ذکر اسانیده یطول مع شهرة غالبه فلا حاجة إلیه لا سیما مع ضيق الوقت و تاج الدین دهان در کفاية المتطلع گفته حواسی المواهب للشیخ العلامه محمد بن عمر الشوبیری و العلامه ابراهیم بن احمد المیمونی و العلامه علی بن علی الشبراملسی و العلامه المحقق صفی الدین احمد بن محمد القشاشی رحمه الله تعالى اخبر بها عنهم إجازة فذکروا بها انتهي فهذا الشبراملسی حافظهم البارع عندهم بلا اختلاف* المعروف المذکور على استهتم بجلائل الالقاب و الاوصاف* قد حسن هذا الحديث الهدای الى سیل الاذلاف* و اثبته على رغم اهل الانفة و الخلاف* فالمعرض عنه یطاً موطن الجور و الاعتساف* و الحائد عنه معرض نفسه للایاق و الاتلاف* و القادر فيه یجرم اثما عظیماً مهلك الاقتراف* و الطاعن فيه یحتسى کاساً مترعئاً من السم الدعاف

وجه صد و نود و چهارم

آنکه شیخ تاج الدین سنبهله در رساله اشغال نقشبندیه اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در رساله مذکوره گفته و هذه الطریقہ العلیٰ النقشبندیہ اخذها الفقیر الحقیر الكامل فی النقصان و العاجز فی معرفة الرحمن تاج الدین السنبهله عن مهدی الزمان الخواجا محمد الباقي و هو اخذها عن المولی خواجهکی امکنکی و هو اخذها عن المولی درویش محمد و هو عن المولی محمد الرّاهد و هو عن الغوث الاعظم الخواجا عبید الله احرار و هو عن شیخ الشیوخ یعقوب الچرخی و هو من الخواجا الكبير

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۶

الخواجہ بهاء الدین المعروف بن نقشبند و هو عن السيد امیر کلال و هو عن الخواجہ محمد بابا سماسی و هو عن حضرت العزیزان الخواجہ علی الرامتنی و هو عن الخواجہ محمود الخیر فغنوی و هو عن الخواجہ ریوکری و هو عن الخواجہ عبد الخالق الغجدوانی و هو عن الشیخ یوسف بن یعقوب بن ایوب الهمدانی و هو عن أبي الفارمدى و هو من أبي الحسن الخرقانی و الشیخ ابو علی له نسبة الخدمه و الصحبه و الاستفاضه بالشیخ أبي القاسم الکركانی ايضا و حيث كان عند المحققین ان الشیوخ ثلاثة شیخ الخرقه و شیخ الذکر و شیخ الصحبه و شیخ الصحبه اتم و اکمل فى الارتباط و هو الشیخ الحقيقی لا جرم او ردنا نسبة الشیخ أبي القاسم الذى انتهى بها السلوک للشیخ أبي علی و بين الشیخ أبي القاسم الى الامام علی بن موسی الرضا و سائر الشیخ ابو عثمان المغربی و ابو علی الکاتب و ابو علی الروذباری و سید الطائفه الجنید البغدادی و السری السقطی و معروف الکرخی رضی الله تعالى عنهم و لمعرف قدس الله سره نسبة اخری يتصل بها الى داود الطائی عن حیب العجمی عن الحسن البصیری قدس الله اسرارهم و تمام نسبةه الى باب مدینه العلم معروف و مشهور و هنا الان ارجع الى راس الكلام فاعلم ان الشیخ ابا الحسن الخرقانی اخذ عن روحانیه أبي یزید البسطامی کنسبة اویس قدس الله سره من منبع الانوار عليه افضل الصیلواه و اکمل التحیات و هکذا نسبة سلطان العارفین الى روحانیه جعفر الصادق و المعروف من خدمته و صحته غير صحيح و الامام جعفر الصادق مع وجود انوار و راثة آبائه الکرام يتصل لجده لامه القاسم بن محمد بن أبي بکر الصدیق رضی الله تعالى عنهم و هو من الفقهاء السبعة فى التابعین کان من اکملهم فى علم الظاهر و الباطن و هو منسوب الى سلمان الفارسی رضی الله عنه و سلمان مع تشرفه بصحبة النبی صلی الله علیه وسلم اخذ الطریقه عن الصدیق رض و هو عن النبی صلی الله علیه وسلم و الطریقه الاخری للامام جعفر ابا عن جد الى باب مدینه العلم معروفة و مخفی نماند که رساله اشغال نقشبندیه تالیف تاج الدین سنبهله از رسائل ممدوده و تالیف مقبوله اهل سنت است شاه ولی الله والد مخاطب در انتباھ فی سلاسل اولیاء الله گفته کاتب الحروف گوید که شیخ تاج الدین سنبهله خلیفه حضرت خواجہ محمد باقی در باب اشغال نقشبندیه رساله دارند مختصر حضرت والد بزرگوار آن را بغایت می پسندیدند و آن را بخط خود از نزدیک بعض اصحاب شیخ تاج الدین انتساخ کرده بودند و طالبان را بهمان سلوک ارشاد می فرمودند این فقیر آنرا پیش حضرت ایشان بحثا و درایه خوانده است خواستم که آن را اینجا بعینه نقل کنم و بالله التوفیق و شاه ولی الله بعد ازین تمام رساله مذکور را در انتباھ ذکر نموده و باید دانست که تاج الدین سنبهله از اکابر عرفای عالیمقام و افاخم سالکین با احترام نزد سنیه می باشد و از جلائل ماثر و عظائم مفاخر او بنابر افادات این حضرات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۷

آنست که او از مشایخ طریقت شاه ولی الله والد مخاطبست بلکه از مشایخ عبد الله بن سالم بصریست که یکی از ان مشایخ سبعه می باشد که شاه ولی الله بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی کرده طریق تعظیم و تفحیم ایشان بجلائل اوصاف و عظام القاب سپرده چنانچه شاه ولی الله در رساله انتباھ گفته و این فقیر را خرقه نقشبندیه از شیخ ابو طاهر مدنی رسیده و ایشان را از سه کس والد بزرگوار ایشان شیخ ابراهیم کردی و شیخ احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری مکی و شیخ ابراهیم را ارتباط بشیخ احمد قشاشیست از جهت تلقین و خرقه عن أبي المواحب احمد الشناوی و عن الشیخ محمد بن عبد الرحمن التهیسی عن مولانا محمد امین بن اخت ملا جامی عن مولانا غیاث الدین احمد عن مولانا علاء الدین محمد عن مولانا عبد الرحمن جامی عن مولانا سعد الدین الكاشغری عن مولانا نظام الدین خاموش عن خواجہ علاء الدین عطار عن خواجہ بهاء الدین نقشبند و شیخ احمد نخلی اشغال این طریقه اخذ کرده از سید میر کلان البلخی عن ملا محمد عرب البلخی عن ملا اکه الشیرغانی عن ملا خورد عزیزان عن مخدوم الاعظم ملا خواجه کی عن مولانا محمد قاضی عن خواجہ عبید الله احرار و الشیخ عبد الله البصیری لبس الخرقه من ید شیخ عبد الله باقشیر المکی عن الشیخ تاج الدین سنبهله نزیل مکه عن خواجہ محمد باقی بسنده المذکور و بودن تاج الدین از مشایخ عبد الله بن سالم بصری و وصف او بشیخ عارف از عبارت رساله امداد سالم بن عبد الله بصری نیز در ما بعد ان شاء الله تعالى ظاهر

واوضح خواهد گردید فهذا عارفهم الجليل تاج الدين* قد اثبت هذا الحديث الذى يخضع له كل ذو دين و يدين* فالحمد لله على رغم انوف الجاحدين* و كسر عنق المعاذين* و بوار هفوات الحائدين* و بباب خزعبلات الكاذبين

وجه صد و نود و پنجم

آنکه ابراهیم بن حسن الكردى الشهراوى الشافعى در نبراس لکشف الالتباس الواقع فى الاساس گفته و الصلة و السلام على محمد النبي المختار لتبلغ الرسالة الى الثقلین لاستداء شكر نعمته و على أخيه و وصيه و باب مدينة علمه المتزل متزلة هارون الـ

النبوة و ولی عهده بعده فی امته اما اخوته

ففی قوله صلی الله عليه و سلم انت اخی فی الدنيا و الآخرة رواه الترمذی عن ابن عمر رضی الله عنهمما

و اما انه بباب مدينة علمه ففی

قوله صلی الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی

و اما انه متزل متزلة هارون ففی

قوله صلی الله عليه و سلم اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی غير انه لا نبی بعدی رواه الشیخان عن سعد بن أبي وقاص و الامام احمد و البزار عن أبي سعید الخدری و الطبرانی عن اسماء بنت قيس و أم سلمة و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمرة و علی و البراء بن عازب و زید بن ارقم

واحتج المؤلف بهذا الحديث على امامه على رضی الله تعالی عنہ فی الفصل الثالث من کتاب الامامہ و سیجیء الكلام علیه

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۸

انشاء الله تعالی و انه لا- دلالة فيه على ما ذكره و ابراهیم بن حسن کردى کورانی از افاخم محدثین اعیان و اعظم مسندين رفیع المكان نزد سنیه می باشد محمد خلیل افندی المرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثاني عشر گفته ابراهیم بن حسن کردى الشهراوى الشافعی نزیل المدینة المنورۃ الشیخ الامام العالم العلامہ خاتمۃ المحققین عمدۃ المسندين العارف بالله تعالی صاحب المؤلفات العديدة الصوفی النقبینی المدقق الاثری المسند النسابة ابو الوقت برہان الدین ولد فی شوال سنہ خمس و عشرين و الف و طلب العلم بنفسه و رحل الى المدينة المنورۃ و توطنه و اخذ بها عن جماعة من صدور العلماء كالصفی احمد بن محمد بن القشاشی و العارف أبي المواهب احمد بن علی الشناوی و ملا محمد شریف بن یوسف کرمانی و الاستاذ عبد الكریم بن أبي بکر الحسینی کرمانی و اخذ بدمشق عن الحافظ النجم محمد بن محمد العامری الغزی و بمصر عن أبي العرائم سلطان بن احمد المزاھی و محمد بن علایم الدین البابلی و التقی عبد الباقی الحنبلی و غيرهم و اشتهر ذکره و علا قدره و هرعت إلیه الطالبون من البلدان القاسیة للاخذ و التلقی عنه و درس بالمسجد الشریف التبّوی و الف مؤلفات نافعۃ عدیدة منها تکمیل التعیریف لكتاب فی التصریف و حاشیة شرح الاندلسیة للقصیری و شرح العوامل الجرجانیة و النبراس لکشف الالتباس الواقع فى الاساس و جواب العتید لمسئلة اول واجب و مسئلة التقليد و ضياء المصباح فی شرح بهجة الارواح و جواب سؤالات عن قول تقبل الله و المصافحة تقبل الله تعالی و المتمم للمسئلة المهمة و ذيلها و القول الجلی فی تحقیق قول الامام زین الدین بن علی و تحقیق التوفیق بین کلامی اهل الكلام و اهل الطريق و قصد السیل الى توحید الحق الوکیل و شرح العقیدة المسماة بالعقیدة الصحیحة و الجواب المشکور عن السؤال المنظور و اشراف الشمس بتعربی الكلمات الخمس و بلغة المسیر الى توحید العلي الكبير و عجاله ذوى الانتباھ بتحقیق اعراب لا اله الا الله و جوابات الغراویة عن المسائل الجاویة الجھریة و العجاله فيما کتب محمد بن محمد القلعی سؤاله و القول المبین فی مسئلة التکوین و ابناء الابناء علی تحقیق اعراب لا اله الا الله و افاضة العلام بتحقیق مسئلة الكلام و الالماء المحیط بتحقیق الكسب

الوسط بين طرفى الافراط و التفريط و اتحاف الزکى بشرح التحفة المرسلة الى النبی و مسالك الابرار الى احاديث النبی المختار و مسلك السداد الى مسئلة خلق افعال العباد و المسلك الجلی فى حكم شطح الولی و حسن الاویة فى حكم ضرب التوبه و اتحاف الخلف بتحقیق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۳۹

مذهب السلف و غير ذلک من المؤلفات الّتی توفّ عن المائة و كان جبلا من جبال العلم بحرا من بحور العرفان توفی يوم الاربعاء بعد العصر ثامن عشری شهر ربیع الثانی سنة احدی و مائة و الف بمزرله ظاهر المدينة المنوره و دفن بالبقيع رحمه الله تعالى و شیخ احمد بن محمد النخلی المکی در رساله خود در ذکر مشایخ خویش گفته و منهم العالم الامام الحبر الهمام من حکت افکاره فی صحّه الاستبطان المتقدمین فی جميع الفنون فكانت مصنفاته جديرة بان تكتب بماء العيون و ان يبذل فی تحصیلها المال و الاهل و البنون الشیخ برهان الدین ابو الفضائل ابراهیم بن حسن الکردی الکورانی الشافعی الصوفی نزیل المدينة المشرفة و عالمها نفعنا الله تعالى به و المسلمين و رحمة رحمة واسعة فی الدنيا و الآخرة امین و سالم بن عبد الله بن سالم البصری در رساله امداد بمعرفة علو الاسناد در ذکر مشایخ والد خود گفته و منهم العلامه المحقق ابراهیم بن حسن الکورانی المدنی فقد اخذ عنه الوالد حفظه الله تعالى الجامع الصیحیح للبخاری عن جماعة منهم شیخ الحقيقة و الطریقة الشیخ احمد بن محمد المدنی الشهیر بالقشاشی عن الشیخ محمد بن احمد بن حمزہ الرملی بسنده و فخر الدین محمد بن نظام الدین محمد الورنقابادی الدهلوی در فخر الحسن گفته قال زبدۃ المحدثین عمدة المحققین مشید قواعد الطریقة الجامع بین الشریعه و الحقيقة سالک الصراط المستقیم الشیخ ابراهیم الکردی شیخ شیخ صاحب المقامات العلیه و الکرامات الجلیة الشیخ ولی الله المحدث سلمه الله تعالى و ابقاء فی فن الحديث الخ و مولی حسن زمان معاصر در قول مستحسن شرح فخر الحسن گفته و الکردی هذا کان آیه من آیات الله تعالى فی الاصلین و الفروع الفقهیه و علوم الصوفیه و كان فی عصره إلیه النظر و الاشارة فی اقطار الارض كلّها فی سائر ما ذکر و كانت ترد عليه المسائل من الخاقفين فيجب عنها و يجعلها رسائل و له فی جميع هذه الفنون تحریر کثیر عدیم النظیر تعرف منها براعة علمه و غزاره فضلہ کرسالة تصحیح الاخبار و الاثار الّتی تجری علی السنّة الصوفیة و نشر الزهر فی الذکر بالجهر و اتحاف المنیب الاویه بفضل الجهر بذکر الله و المسلسلات المسماء بمسالك الابرار فی احادیث النبی المختار و المسلك الوسط الدانی الى الدرر الملتقطة للصغانی و المسلك المختار و مسلك الاعتدال و مسلك التعريف بتحقيق التکلیف و تحقیق عدم تایید الكفار فی عذاب النار و اتحاف الذکر و تحقیق التجلی فی الصور و مطلع الجود بتحقيق التنزیه فی وحدة الوجود و مد الفیء فی تقریر لیس کمثله شیء و تنییه العقول علی تنزیه الصوفیه عن اعتقاد التجسم و العینیه و الاتحاد و الحلول و الرد علی شیخ سهرند و جلاء الفهوم و المتممة للمسئلة المهمة و التوصیل

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۰

الى ان علم الله بالاشیاء ازاً على التفصیل و المسلک القویم فی مطابقہ تعلق الخبرة بالحادث يتعلق العلم القديم و الجواب العتید و قصد السبیل و بلغه المسیر و الاماع المحيط بتحقيق الكسب بين طرفی الافراط و التفريط و تعليقات علی الفصوص و الفتوحات و غيرها من مؤلفات الشیخ الاکبر رضی الله عنه الى غير ذلک و فهرست اسانيده فی الامم لا يقاظ الهمم و لا يحتاج الى زيادة ترجمة- و از محامد شرقه و مدائح موئنه ابراهیم کردی آنسٰت که او یکی از ان مشایخ سبعه است که شاه ولی الله والد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی نموده و ایشان را بصفات جلیله و القاب جمیله مشایخ جله کرام و ائمه قاده اعلام و مشهورین بحرمين محترمین و مجمع علی فضلهم من بين الخاقفين ستوده چنانچه در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد كما سمعت سابقا گفته فصل قد اتصل سندی و الحمد لله بسبعة من المشایخ الجلیة الکرام الائمه القادة الاعلام من المشهورین بالحرمین المحترمین المجمع علی فضلهم من بين الخاقفين الشیخ محمد بن العلاء البابلی و الشیخ عیسی المغربی الجعفری و الشیخ محمد بن محمد بن سلیمان الردانی المغربی و الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردی المدنی و الشیخ حسن بن علی العجیمی المکی و الشیخ احمد بن محمد النخلی المکی و

الشيخ عبد الله بن سالم البصري ثم المكى و لكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها او جمع له فيها اسانيده المتنوعة في علوم شتى و از ادله زاهره و حجج باهره عظمت و جلالت ابراهيم كردي آنست که خود شاهصاحب در همین کتاب تحفه بجواب آيه انما ولیکم الله کما دریت سابق راه کمال تعظیم و تفحیم او پیموده بذکر بعض تفوہات باطله او کمال خوشوقتی نموده حیث قال جواب دوم
حضرت شیخ ابراهیم کردی علیه الرحمه و دیگر اهل سنت نوشته‌اند که ولایت الّذین آمُنوا*

در زمان خطاب البته مراد نیست بالاجماع زیرا که زمان خطاب زمان وجود نبی بود و امامت نیابت نبی است بعد از موت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر و تاخر را حدى نیست بعد چهار سال باشد یا بعد بیست و چهار سال پس این دلیل هم در غیر محل نزاع قائم شد و مدعای شیعه یعنی امامت بلا فصل حاصل نگشت انتهی و این مقام محل کمال استعجب ارباب افهامست که شاهصاحب چسان در صدد توهین و تهجهین استدلال اهل حق بآیه انما برآمده ابراهیم کردی را بكمال اجلال و اعظم ياد می‌نمایند و در باب حدیث مدینه العلم از افاده متینه همین ابراهیم کردی اعراض و تغافل و اغماس و تجاهل می‌فرمایند بلکه بكمال جسارت سراسر خسارت همت فالصه خود را بر رد این حدیث شریف برمی‌گمارند و معاندت افاده والد ماجد خود را در حق این شیخ اجل بلکه مخالفت افاده خود نیز در تمجیل و احترام این حبر اکمل چیزی نمی‌شمارند فهذا الكردي حبرهم المفرد ابراهيم* و فردهم الاوحد المتوفد الشهيم* قد روی هذا الحديث الكاشف من غم الضلال کل حندس كالليل البهيم* و اثبت هذا الحديث الّذی یهدی الى سبل الهدی بالتلقین و التفهم* فلا يقدم على الطعن فيه و التوهيم* الا من جاب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۱

سباسب العمی فهو فيها یهیم* و لا یجری على قدره الّا من هو مولع بالعدوان نهیم* و لا یتجاوز على رده الّا من جلب لحینه و حی
الحتف و اللہیم

وجه صد و نود و ششم

آنکه علامه اسماعیل بن سلیمان الكردي البصري حدیث مدینه العلم را قطعا و حتما قول جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم وانموده و بمفاد واضح السداد ان بطلان و هوان جسارت ابن تیمیه سلیط اللسان که بمزيد نصب و عدوان مرتكب نسبت خطبا ساحت علیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گردیده واضح و اشکار فرموده چنانچه در کتاب جلاء النظر فی دفع شبہات ابن حجر جائی که شطیری از عبارت زوراء محقق دوانی را شرح نموده است می فرماید و ایاک و الاغترار بظواهر الاثار و الاحوال من التزیی بزی آثار الفقر کلبس المرقعات و حمل العکاز و غير ذلك لانها ليست نافعه لمن اتصف بها و هو ليس على شيء و من المعرفة بالله بل قد يكون المتصف بها صاحب انتقاد على المشايخ بنظره الى نفسه حيث انه يرى حقيقة الامر عنده دون غيره و كثير من اهل هذا الشأن هلکوا في اودية الحيرة لأنهم اعتراهم الجهل المركب فلا يدركون و لا يدركون انهم لا يدركون کابن تیمیه و ابن المقری و السعد التفتازانی و ابن حجر العسقلانی و غيرهم فان اعتراضهم على معاصریهم و على من سبق من الموتی دال على حصرهم طريق الحق عندهم لا غير و قد زاد ابن تیمیه باشیاء و من جملتها ما ذكره الفقيه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فتاواه الحدیثیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه يقول و هو على منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنہ له غلطات و ائی غلطات و ان سیدنا على رضی الله عنه أخطأ فی اکثر من ثلثمائة مكان فیا لیت شعری من این یحصل لك الصواب إذا اخطأ عمر و على رضی الله عنہما بزعمک اما

سمعت قول النبي صلی الله علیه و سلم فی حق سیدنا علی رضی الله عنه انا مدینه العلم و علی بابها
وقوله فی حق سیدنا عمر رضی الله عنه ما سلک عمر فجّا الا و سلک الشیطان فجّا غیر فجه
وقوله ما ترك الحق لعمر من صدیق فیا ویح من هؤلاء خصمی يوم القيمة و ائی یرجی له السلامه انتهی

فهذا صاحب جلاء النظر* بارعهم الجليل الخطر* قد احتاج بهذا الحديث العظيم الاثر* لدمغ راس المعاند المهنـو بالاشر* فلا يقطع عنه الا من الخزل لعيته و الخصر* ولا يضل عنـه الا من اصيب لغـيه في البصر* ولا يجمـح عنـاذـعـانـه الا من تـاهـ فيـيـدـ الغـواـيـهـ وـسـدـرـ* ولا يـحـجـمـ عنـاستـيقـانـهـ الاـ منـ وـرـدـ عـلـىـ شـرـبـ العـمـاـيـهـ وـصـدـرـ

وجه صد و نود و هفت

آنکه محمد بن عبد الباقی بن یوسف الازھری الزرقانی المالکی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسماء جناب عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۲

رسالت مآب صلی علیه و الله و سلم گفته مدینة العلم کما

قال صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه الترمذی و الحاکم و صححه و غيرهما عن علی و الحاکم ايضا و الطبرانی و ابو الشیخ و غيرهما عن ابن عباس

و الصواب انه حديث حسن كما قاله الحافظ ان العلائی و ابن حجر لا موضوع كما زعم ابن الجوزی ولا صحيح كما قال الحاکم لكن فی المحدثین من یسمی الحسن صحیحا و محتجب نماند که علامه زرقانی از اکابر محدثین محرزین جلائل مراتب و افاحم فقهای حائزین عوالی مناصب اهل سنت و شرح او بر مواهب لدنیه از مشاهیر کتب و اسفار معروفة ممدوده عند العلماء الكبار می باشد محمد خلیل مرادی در سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر گفته محمد الزرقانی بن عبد الباقی بن یوسف الازھری المالکی الشهیر بالزرقانی الامام المحدث النساک النحریر الفقیه العلامہ اخذ عن والده و عن النور علی الشبرا ملسی و عن الشیخ محمد البابلی و غيرهما و له من المؤلفات شرح علی الموطا و شرح علی المواهب و غير ذلك و اخذ عن الشیخ محمد بن خلیل العجلونی الدمشقی و الجمال عبد الله الشبراوی و كانت وفاته سنۃ اثنتین و عشرين و مائة و الف رحمه الله تعالی و ابو محمد محمد بن محمد الامیر المصری الازھری در رساله اسانید خود در ذکر موطا گفته ارویه سمعاً لجمیعه عن شیخنا السقطاط و هو عن شارحه سیدی محمد الزرقانی عن والده الشیخ عبد الباقی عن الشیخ علی الاجھوری الخ و نیز محمد امیر الازھری در رساله اسانید خود گفته المواهب اللدینیه عن شیخنا السقطاط عن شارحها سیدی محمد الزرقانی و قد ساق اسانیده فيها فی اول شرحه لها و كذلك نروی ارشاد الساری شرح البخاری القسطلانی ايضا و محمد امیر ازھری در مقامات دیگر نیز از رساله خود زرقانی را به تبجیل و تعظیم تمام یاد نموده و در کشف الظنون مسطورست و شرح المواهب المولی العلامہ خاتمۃ المحدثین محمد بن عبد الباقی بن یوسف الزرقانی المصری المالکی المتوفی سنۃ ۱۱۲۲ اثنتین و عشرين و مائة و الف شرحـاـ حافـلاـ فـیـ اـرـبـعـةـ مـجـلـدـاتـ جـمـعـ فـیـ اـكـثـرـ الـاحـادـیـتـ المـرـوـیـهـ فـیـ شـمـائـلـ المـصـطـفـیـ صـلـیـ اللـهـ تـعـالـیـ عـلـیـ وـسـلـمـ وـسـیرـهـ وـصـفـاتـهـ الشـرـیـفـهـ جـزـاءـ اللـهـ خـیرـاـ وـرـحـمـهـ رـحـمـهـ وـاسـعـهـ وـنـیـزـ درـ کـشـفـ الـظـنـونـ مـسـطـورـتـ وـشـرـحـهـ اـعـنـ موـطاـ مـالـکـ خـاتـمـةـ الـمـحـدـثـینـ مـحـمـدـ بنـ عبدـ البـاقـیـ بنـ یـوسـفـ عـلـوـانـ الزـرقـانـیـ المـصـرـیـ المـالـکـیـ المـتـوفـیـ سنـۃـ ۱۱۲۲ـ اـثـنـتـینـ وـعـشـرـینـ وـمـائـةـ وـالفـ شـرـحـاـ بـسـیـطـاـ فـیـ ثـلـاثـةـ مـجـلـدـاتـ وـفـاضـلـ مـعاـصـرـ اـحـمـدـ بنـ زـینـیـ بنـ اـحـمـدـ الشـافـعـیـ المشـہـورـ بـدـحـلـانـ درـ خطـبـهـ سـیرـتـ نـبـوـیـهـ گـفـتـهـ الحـمـدـ للـهـ ربـ الـعـالـمـینـ وـالـصـلـوـةـ وـالـسـلـامـ عـلـیـ سـیدـنـاـ مـحـمـدـ وـعـلـیـ الـهـ وـصـحبـهـ اـجـمـعـینـ اـمـاـ بـعـدـ فـیـقـولـ العـبـدـ فـقـیرـ المـرـتـجـیـ منـ رـبـهـ الغـفـرانـ اـحـمـدـ بنـ زـینـیـ بنـ اـحـمـدـ دـحـلـانـ غـفـرـ اللـهـ لـهـ وـلـوـالـدـیـهـ وـلـاشـیـخـهـ وـمـحـیـهـ وـالـمـسـلـمـینـ اـجـمـعـینـ اـنـ اللـهـ تـعـالـیـ عـلـیـ بـقـرـاءـةـ الشـفـاءـ فـیـ حـقـوقـ النـبـیـ المـصـطـفـیـ صـ

عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۳

صلی الله علیه و سلم و كان ذلك بمدینة المنورہ فی عام الثامن و السبعین بعد المائین و الالف یسر اللہ لی مطالعہ جملہ من شروح الشفاء مع مراجعة المواهب و شرحها للعلامة الزرقانی و مع مراجعة شیء عمن کتب السیر کسیرہ ابن سید الناس و سیرہ ابن هشام و السیرہ الشامیہ و السیرہ الحلبیہ و هذه الكتب المولفہ فی هذا الشأن فاحبیت ان الخص ما احتوت علیه من سیرته صلی

الله عليه و سلم و من المعجزات و خوارق العادات الدالة على صدق اشرف المخلوقات صلى الله عليه و سلم الخ و از صدر خود شرح مواهب كمال عظمت و جلالت مضمamins ان واضح و ظاهرست و هذه عبارته اما بعد فهذا الكتاب لم يطلب منه طالب ولا رغب الى فى تصنيفه راغب و انما تطلبت نفسى فيه مزج المواهب فاودعه نفائس بها يتنافس فى شرح السنة النبوية و عرائس استجليتها من مخدرات خدور السيرة المحمدية و جواهر استخرجتها من قاموس الحكم المصطفوية و زواهر اقتبسها من ارقعة السيرة الهاشمية و زهور اجتنيتها من جنات و جنات الروضة المدنية يبهر من عقد نظامها ناظر الناظر و ينادي من اين هذا القاصر فيجيئه حال اللسان الوهاب قوى قادر اما العيوب و ان كثرت فهمها لا سبيل الى السلام منها لغير المقصوم وقد قال

من ذا الذى ما ساء قط و من له الحسن فقط

و قد قال ابن عبدوس النيسابوري لا اعلم في الدنيا كتابا سلما إلى مؤلفه ولم يتبعه من يليه فكيف و فهمي فاتر و نظرى فاصل و وجودى في الزمان الآخر مع ما أقصيه من تلاطم امواج الهموم و اقاومه من ترادف جيوش الغموم لكنى انتظر الفرج من الحق القيوم مستعينا به من حسود ظلوم* و الله اسأل العون على اتمامه و التوفيق من امتنانه و هو حسينا و نعم الوكيل انتهى فهذا الزرقاني خاتمه محدثيهم الكبار* و باقعة منقديهم الذي لا يشق له غبار* قد حسن هذا الحديث الثابت عند اهل النقد و الاعتبار* المتحقق عند ذوى السير و الاختبار* فلا يربت فيه من مارس افادات نقدة الاحاديث و الاخبار* و لا يمترى فيه من تصفح آثار هولاء الاعلام الاحبار* و لا يجرح فيه الا من استرسل كالعجباء و جرحه جبار* و لا يقدح فيه الا من امتنع متن العميم في غلواء التباب و التبار

وجه صد و نود و هشتم

آنکه سالم بن عبد الله بن سالم البصری الشافعی در رساله امداد بمعرفة علو الاسناد گفته و اما سلسله الطريقة النقشبندیه فقد اخذها الشیخ الوالد حفظه الله تعالى عن شیخه عبد الله باقشیر و هو اخذها عن الشیخ العارف تاج الدين العثماني النقشبندی و هو عن الخواجہ محمد باقی و هو عن المولی خواجه کی الامکنکی و هو

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۴

عن المولی درویش محمد و هو عن المولی محمد زاهد و هو عن الغوث الاعظم عیید الله احرار و هو عن شیخ الشیوخ یعقوب الجرجی و هو عن حضره الخواجہ الكبير الخواجہ بهاء الحق و الدين المعروف و بنقشبند و هو عن السيد کلال و هو عن الخواجہ بابا السماسی و هو عن حضره العزیز الخواجہ علی الرامینی و هو عن الخواجہ محمود الخیر الفغمی و هو عن الخواجہ عارف الريوکری و هو عن الخواجہ عبد الخالق الفجدوانی و هو عن الشیخ یعقوب بن یوسف بن ایوب الهمدانی و هو عن الشیخ أبي علی الفارمادی و هو عن الشیخ أبي الحسن الخرقانی و الشیخ عثمان المغریبی و أبي علی الكاتب و أبي علی الروذباری و سید الطائفه الجنید البغدادی و السری السقطی و المعروف الکرخی رضی الله عنهم و لمعرفه قدس سره نسبة اخرى يتصل بها الى داود الطائی عن حیب العجمی عن الحسن البصری قدس الله اسرارهم و تمام نسبته الى باب مدینة العلم معروفة و مشهورة و هننا الان ارجع الى راس الكلام فاعلم ان الشیخ ابا الحسن اخذ عن روحانیه أبي یزید البسطامی کنسیه اویس قدس سره من منبع الانوار علیه افضل الصلة و اکمل التحیات و هکذا نسبة سلطان العارفین الى روحانیه جعفر الصادق و المعروف فی خدمته و صحیته غیر صحیح و الامام جعفر الصادق مع وجود انوار و راثه آباء الكرام يتصل بجده لامه القاسم بن محمد بن أبي بكر الصدیق رضی الله عنهم و هو من الفقهاء السبعة فی التابعین کان من اکملهم فی علم الظاهر و الباطن و هو منسوب الى سلمان الفارسی رضی الله عنه و سلمان مع تشرفه بصحبة النبي صلى الله عليه و سلم اخذ الطريقة عن الصدیق رضی الله عنه و هو عن النبي صلى الله عليه و سلم و الطريقة الایخی للامام جعفر ابا عن جد الى مدینة العلم معروفة و سالم بن عبد الله بصری از کملای مشاهیر و علمای نخاریر نزد سنه است محمد بن محمد بن الامیر الازھری المالکی در رساله اسانید خود در ذکر صحیح بخاری گفته و یرویه شیخنا السقاط ایضا عن الشیخ عبد الله بن سالم البصری منشأ

المکی مولدا لما جاور شیخنا بالحرم و هو یرویه من طرق کثیره منها روایته عن الملا ابراهیم الکورانی عن شیخه القشاشی المدنی الى غير ذلک ممّا هو مفصل فیثبت الذی جمعه ولده سیدی سالم و سماه الامداد بمعرفة علو الاسناد فکان اسمه تاریخا لعام تالیفه من غير قصد سنة ۱۱۲۶ و شاه ولی الله در رساله ارشاد الى مهمات الاسناد گفته و اما البصری فالله ولده الشیخ سالم رساله اجازنی لها و بجمعی ما تصح له روایته السید عمر عن جده الشیخ عبد الله المذکور و سمعت عنه اوائل الكتب السنه و محمد بن على الشوکانی عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۵

در اتحاف الاکابر گفته مؤلفات المسند العصر الآخر محمد بن علاء الدين البابلي و من جملتها المجموع في اسانيده اروى ذلک من طرق منها عن شیخنا السید العلامه عبد القادر بن احمد بن عبد القادر عن شیخه محمد حیوہ السندي عن شیخه سالم بن عبد الله بن سالم البصری عن ایه عن المؤلف و بعد ذکر طرق عدیده دیگر گفته و قد اشتملت هذه الطرق على اسانيده متصلة بمجموعات مؤلفه في اسانيده الطرق منها اسانيده سالم بن عبد الله بن سالم البصری المسماة بالامداد بمعرفة علو الاسناد ارویها بالاسناد المذکور هنها المتصل به و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم بترجمه محمد بن اسماعیل الامیر گفته و من شیوخه الشیخ عبد القادر بن علی البدری و الشیخ محمد طاهر بن ابراهیم الکردی و الشیخ سالم بن عبد الله البصری و غيرهم انتهي فهذا سالم بن عبد الله البصری صاحب الامداد* احد علمائهم الكابرین الامجاد* قد اثبت هذا الحديث الرفع العماد* و حتم بذلك الخبر الوثيق السناد* فلا ينحرف عنه الا من اصبح لضلاله شر باع و عاد* و لا يصدق عنه الا من هام من العمی كل قفر و واد* و لا يجرم بطعنه الا من مني بالمرroc و الالحاد* و لا يقدم على قدره الا من نسى لطفووه يوم المعاد

وجه صد و نود و نهم

آنکه محمد بن عبد الرسول البرزنجی الکردی المدنی اثبات این حدیث شریف نموده چنانچه در رساله الاشاعه في اشرط الساعه او لا از رساله المشرب الوردى في مذهب المهدی تصنيف على قاری حکایت موضوعه در باب تعلم خضر از ابو حنیفه نقل کرده و بعد از ان گفته قال الشیخ علی و لا- یخفی ان هذا مع رکاكته و لحنه کلام بعض الملحدین الساعین في فساد الدين إذ حاصله ان

الحضر الذى قال الله تعالى فى حقه عَنِّا مِنْ عِبادِنَا آتَيْنَا رَحْمَةً مِنْ عَنْدِنَا وَ عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنْنَا عِلْمًا

و قد تعلم منه موسی عليه السلام تلمیذ أبي حنیفة و ما اسرع فهم التلمیذ حيث اخذ عن الحضر في ثلث سنین ما تعلمته الحضر من أبی حنیفة حیا و میتا فی ثلثین سنه و اعجب منه ان ابا القاسم القشیری ليس معدودا فی طبقات الحنفیه ثم العجب من الحضر انه ادرك النبی صلی الله علیه وسلم و لم یتعلم منه الاسلام و لا من علماء الصحابة کعلى باب مدینه العلم و اقضی الصحابة و زید افرضهم و أبی اقرههم و معاذ بن جبل اعلمهم بالحلال و الحرام و لا من عظاماء التابعین كالفقهاء السبعه و سعید بن المسیب بالمدینه و عطاء بمکة و الحسن بالبصرة و مکحول بالشام و قد رضی لجهله بالشريعة حتى تعلم مسائلها في اواخر عمر أبی حنیفة قال فهذا ممّا لا یخفی بطلانه حتى على العقول السخیفه حتی ان علماء المذاهب اخذوا هذه المقاله على وجه السخریه و جعلوها دلیلا على قلة عقل الطائفه الحنفیه حيث لم یعلموا ان احدا منهم لم یرض بهذه

عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۶

القضیه بالکلیه ثم لو تعرضت لما فی منقوله من الخطاء فی مبانیه و معانیه الدالله علی نقصان معقوله لصار کتابا مستقلأ الا انی اعرضت عنه صفحه لقوله تعالى خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمِرْ بِالْعَرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ

الى ان قال البرزنجی بعد نقل تمام الكلام المقصود من رساله القاری انتهي ما نقله من کلام العلامه الشیخ علی القاری الحنفی عامله الله بلطف الخفی و هو فی غایه النفاسه و محمد بربزنجی از اکابر محققوین و اجله مدققین نزد سنیه است محمد خلیل مرادی در سلک الدرر گفته محمد البرزنجی بن عبد الرسول بن عبد السيد بن قلندر بن عبد السيد المتصل النسب

بسیدنا الحسن بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ الشافعی البرزنجی الاصل و المولد المحقق المدقق النحریر الاوحد الهمام ولد بشهر زور لیلۃ الجمعة ثانی عشر ربیع الاول سنہ اربعین و الف و نسأ بها و قرأ القرآن وجودہ علی والدہ و به تخرج فی بقیہ العلوم و قرأ فی بلادہ علی جماعتہ منہم الملا محمد شریف الکورانی و لازم خاتمة المحققین ابراہیم بن حسن الکورانی و انتفع بصحبته و سلک طریق القوم علی ید الصفی احمد القشاسی و دخل همدان و بغداد و دمشق و قسطنطینیہ و مصر و اخذ عنہا من علماء فاخذ بماردین عن احمد السلاھی و جلب عن ابی الوفاء العرضی و محمد الکواکبی و بدمشق عن عبد الباقی الحنبلی و عبد القادر الصفوری و بغداد عن الشیخ مدلیح و بمصر عن محمد البابلی و علی الشبراملسی و سلطان المزاھی و محمد العنانی و احمد العجمی و بالحرمین عن الوفادین إلیهما کالشیخ اسحاق بن جعمن الریبدی و علی الریبعی و علی العقبی التغری و عیسی الجعفری و عبد الملک السجلماسی و غیرہم ثم توطن المدینۃ الشریفة و تصدر للتدريس و صار من سرۃ رؤسائہا و الف تصانیف عجیبة منها انہار السلسلیں فی شرح تفسیر البیضاوی و الاشاعۃ فی اشرط الساعۃ و النوافض الروافض و شرح علی الفیہ المصطلح و العافیہ شرح الشافیہ لم یکمل و خالص التلخیص مختصر تلخیص المفتاح و مرقاۃ الصعود فی تفسیر اوائل العقود و الضاوی علی صبح فاتحة البیضاوی و رسالہ فی الجھرہ بالبسملة فی الصلة و کانت له قوۃ اقتدار علی الاجوبۃ عن المسائل المشکلة فی اسرع وقت و اعذب لفظ و اسهله و اوجزه و اکمله و بالجملة فقد کان من افراد العالم علما و عملا و کانت وفاتہ فی غرہ محرم سنہ ثلث و مائہ و الف و دفن بالمدینۃ رحمہم اللہ تعالیٰ انتهی فھذا البرزنجی صاحب الاشاعۃ* عالمہم المحرز عندهم للكمال و البراعة* قد اثبت هذا الحديث المبہر السناعۃ* المتحقق اتم التحقق عند اصحاب الصناعۃ* فالمعرض عنہ جالب علی نفسه اشنع الشناعۃ* و الحائد عنہ ملق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۷

بیدہ فی اقطع الفظاعة

وجه دو صدم

آنکہ مرزا محمد بن معتمد خان الحارثی البدخشنانی کہ مفاخر عالیہ و ما ثر غالیہ او ان شاء اللہ تعالیٰ در مجلداتی بتفصیل خواہی شنید در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل بیت الاطهار گفته و اخرج البزار عن جابر بن عبد اللہ و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن کلیہما و الحاکم عن علی و ابن عمر و ابو نعیم فی المعرفہ عن علی رضی اللہ عنہ قالوا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها زاد الطبرانی فی روایة عن ابن عباس رضی اللہ عنہما مرفوعاً فمن أراد العلم فلیأته من بابه و هذا الحديث صحيح علی رای الحاکم و خالقه ابن الجوزی فذکرہ فی الم موضوعات و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولیہما معاً فالحديث حسن لا صحيح ولا موضوع وهو عند الترمذی و أبي نعیم فی الحلیة عن علی کرم اللہ وجہه بلفظ انا دار الحکمة و علی بابها

وجه دو صد و یکم

آنکہ نیز مرزا محمد بدخشنانی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا گفته الفصل الرابع عشر فی علمه اخرج البزار عن جابر بن عبد اللہ و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن کلیہما و الحاکم عن ابن عمر و علی و ابو نعیم فی المعرفہ عن علی رضی اللہ عنہم قالوا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها زاد الطبرانی فی روایة اخیری عن ابن عباس رضی اللہ عنہ مرفوعاً فمن أراد العلم فلیأته من بابه و اخرجه الترمذی و ابو نعیم فی الحلیة عن علی رضی اللہ عنہ مرفوعاً

بلغظ انا دار الحکمة و على بابها

اقول ذهب اكثر محققى المحدثين الى ان هذا الحديث حسن بل قال الحاكم صحيح ولم يصب ابن الجوزى في ايراده في
الموضوعات

وجه دو صد و دوم

آنکه مرزا محمد بدخشانی در تحفه المحبین گفته
انا مدینه العلم و على بابها رطس عن جابر بن عبد الله عق طب عد عن ابن عمر عم فی المعرفة عن على ک عن کلا الأخيرین
اقول هذا الحديث صححه الحاکم و خالقه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قولیهما معا
فالحديث حسن لا صحيح ولا موضوع
انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه
طب عن ابن عباس انتهى فهذا البدخشی کابرهم النبیل* و جهیزهم المتلقی التنویه و التبجیل قد روی هذا الحديث الجلیل* و صح
هذا الحديث الحسن الجميل* فارغم بافاداته انوف اهل التلمیع و التسویل* و غیر بتصریحاته وجوه ذوى التخدیع و التضلیل* فلا
ینکب عن منهجه الا من أخطأ لعدوانه سواء السبیل* و لا يحید عن فجه الا من اقتحم لطغیانه درک النکال الایم و العذاب الویل

وجه دو صد و سوم

آنکه صدر عالم در معارج العلی فی مناقب المرتضی که جللت شان و سمو مكان او نیز انشاء الله تعالی در مجلداتی خواهی
دریافت گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا ثنا اسماعیل بن موسی السترنی انا
عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۸

محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمہ بن کھلیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن على ع قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم انا دار الحکمة و على بابها

حل قال الترمذی هذا حديث غریب و فی نسخة منکر و روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذکروا فیه الصنابحی و لا یعرف
هذا الحديث عن احد من الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر و هذا الخبر عندي صحيح سنده و قد
یجب ان یكون على مذهب الآخرين سقیما غیر صحيح لعلتین احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن على عن النبي صلی الله علیه و
سلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمہ بن کھلیل عندهم ممن لا یثبت بنقله حجه و قد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبي صلی
الله علیه و سلم غیره

حدثی محمد بن اسماعیل الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الھروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها حدثی ابراهیم بن موسی الرازی
و ليس بالفراء ثنا ابو معاویة بسانده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى کلام ابن جریر وقد اورد ابن
الجوزی فی الموضوعات حديث على و ابن عباس و اخرج ک حديث ابن عباس و قال صحيح الاسناد و روی خط فی تاریخه عن
یحیی بن معین انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح قال عد فی حديث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح الدین
العلائی قد قال ببطلانه ايضا الذھبی فی المیزان و غیره و لم یأتوا فی ذلك بعلة قادحة سوی دعوى الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ

ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع وقال في الفتوى هذا الحديث اخرجه ک في المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزی و ذكره في الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و ان الحديث من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحة ولا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعي طولا و لكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى و قد كنت اجيب بهذا الجواب دهرا الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث على في تهذيب الاثار مع تصحيح ک لحديث ابن عباس فاستخرت الله تعالى و جزمت بارتقاء الحديث عن رتبة الحسن الى مرتبة الصحة و الله تعالى اعلم كذا في جمع الجوامع للسيوطى رحمة الله انتهى فهذا محمد صدر العالم صدرهم الجليل الاجل* و کابرهم المحرز عندهم لفضل العظيم الجلل* قد اورد في اثبات هذا الحديث المزيج للعلل* کلام السيوطى المستاصل شافه اصحاب الخطط فالمعرض عنه محقق لغيه و زر سیئ العمل* و الناك

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۴۹

عنہ محقق لزیغه فی کل رجاء و امل* و المתחامل علیه را کب لعمه متن العشار و الزلل* و المتعنت فیه مرسل لبواره فی غیر سدد
کمرسلة الهمل

وجه دو صد و چهارم

آنکه شاه ولی الله والد ماجد مخاطب حدیث مدینه العلم را از فضائل ثابتة و مناقب متحققه جناب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده و بقطع و حتم آن را بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نسبت کرده چنانچه در قره العینین در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را بعلم گواهی دادند که
انا مدینه العلم و علی بابها
و بتتفوق در قضا که اقضاکم علی انتهى

وجه دو صد و پنجم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم
انا مدینه العلم و علی بابها
انتهى

وجه دو صد و ششم

آنکه نیز شاه ولی الله در قره العینین گفته نکته سابعه خدای تعالی خواست که دین خود را بواسطه پیغمبر خود در آفاق منتشر گرداند و این معنی بدون علما و قراء که از آن حضرت صلی الله علیه و سلم قران روایت کنند متصور نمی باشد پس بر زبان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و سلم فضائل جماعت از صحابه ظاهر ساخت تا حث باشد بر اخذ علم و قران ازیشان و آن فضائل بمترزه اجازت نامهای محدثینست برای تلامذه خودها تا قومی که رجال را باقول نمی تواند شناخت باری اقوال را بر حال بشناسند و درین فضائل جميع علمای صحابه مشترک اند چنانکه از کتب حدیث ظاهرست
انا مدینه العلم و علی بابها

ازين بابت و اقرأكم أبي و اعلم بالحلال و الحرام معاذ نيز ازين باب

وجه دو صد و هفتم

آنکه نيز شاه ولی الله در قره العينين گفته و آن حضرت صلی الله عليه و سلم باختصاص هر يکی بصفتش اشاره فرمود جای در باب
فاروق فرموده فاولته الدين و در باب مرتضی ع فرمود
اقضاكم على و انا مدینه العلم و على بابها
زیرا که قضا موقوف بر سرعت انتقال ذهنست و حکمت نيز همچنان

وجه دو صد و هشتم

آنکه نيز شاه ولی الله در قره العينين گفته
قوله و انا مدینه العلم و على بابها
گوییم این حدیث را نظائرست که
خدوا ربع العلم عن هذه الحمیراء اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر رضیت لكم ما رضی ابن ام عبد
و کمال مرتضی در علوم دینیه و تقدم او بر بسیاری از صحابه در ان باب اشهرست از آنکه کسی انکار او بکند پس حمل او بر معنی
که صاحب شبهه قصد کرده است متین نیست

وجه دو صد و نهم

آنکه نيز شاه ولی الله در ازاله الخفا در ذکر مآثر جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و
عن ابن عباس رضی الله عنهمما قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد المدینه فليات الباب
و عن جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول انا مدینه العلم و على بابها و من أراد العلم فليات الباب

وجه دو صد و دهم

آنکه باعتراف خود
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۰
مخاطب ثابتست که شاه ولی الله حدیث مدینه العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب در رساله که موضوع
آن بیان عقیده والد ماجد خودست علی ما فی ذخیره العقبی لعاشق علیخان الدھلوی می فرماید و در مناقب حضرت امیر المؤمنین
خاصه

حدیث غدیر خم و انت منی و انا منک و من فارقک یا علی ع فقد فارقني
و حدیث ائتنی باحب خلقک إلیک و انا مدینه العلم و على بابها
و حدیث هذا امیر البررة و قاتل الفجرة

و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبتست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن
اختلاف دارند آن را بطريق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده‌اند و شواهد آن را از طحاوی و دیگر

محدثان عمدۀ نقل کرده حکم بصحت آن نموده‌اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطريق صحیحه روایت فرموده انتهی و اگر چه کمال اعتماد و اعتبار و علو مدارج و مزید استناد و اشتهرار و سمو معارج ولی الله والد مخاطب نزد متنسین این دیار واضح و آشکارست لیکن بنابر ايقاف اهل دیگر امصار و استطراف جمله اهل احالم و ابصر شطري از عبارات جلالت آثار که بنابر افادات این حضرات موذن بجلالت و عظمت اوست مرقوم می گردد و خود ولی الله بعضی از فضائل خویش که محیر عقول و الباب و موجب صد حیرت و استعجب و استغرابست بیان کرده چنانچه در تفہیمات الهی گفته تفہیم بای لسان احمد الله عز و جل و بای

لفظ اثنی علیه علی ما رزقی فی قرب الملکوت من الکمالات باسرها

ولو ان لی فی کل منبت شعرة لسانا لما استوفيت واجب حمده

ولم يكن ذلك بالعلم فقط بل بالتحقيق والتلون والانصباغ فاول ما منحني انه حصل لى علم القضاء و علم التدبير من السماء و الارض فانصبغت بصبغ المقربين من الملائكة و وجدت فى قوه التصرف فى الملك و وقعت بعض ذلك بالفعل لما ضاقت بنا الحيل فى سفرنا الملقب بفتح الباب ثم حصل علم الشرع فى دعاء النسمة من قبل تصادق منبع الشريعة و صدور حاملى الشرع من الملائكة و اختلاط الكمال بالاسباب الخارجيه المرتبه كما انا كنا ذقنا الشرع فى دوره الحكمة ثم فهمناه فى قرب الفرائض ثم حصل لى مقامات الانبياء كلهم فاما الکمالات المتأصلة فعلمتناها منفردة ممتازه عن غيرها و اما غير ذلك فحصل لنا و ان لم نقدر على تبيانها و حينئذ اتينا على تشریعاتهم و انصبغنا بها ثم حصل لى مقامات الصحابة و الاولياء و العلماء فاقمنا مقام الوصاية و الارشاد و المجددية و غيرها مما يضيق التحرير عن بيانها ثم اوتينا الطريقة المتأخرة التي بها امثال الرسل فى احوالهم و مقاماتهم ثم رأينا حديقة غضة و على ابوابها رجال من العرب يمنعوننا عنها حتى امر السيد العربي بادخالنا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۱

واکرامنا فدخلناها و العاریه غير الملك و اعلمنا انا لم نعبر مقاما من هؤلاء المقامات الا و قد استغرقنا في لجهه و اضمحلانا فيه مرء واحده اسبوعا او اکثر من ذلك ثم وقعت الافقه و لم نعبر مقاما من قبل تصادق اسماء الملائكة و الاسماء القديمه الا بالتحقيق فان نشاء البشر لا- تطیق اکثر من ذلك و اما ما عبرناه من قبل تصادق اسماء المقربین من الانبياء و من قبل انعکاس حقائق الصحابة و الأولياء فيشه ان يكون تقليدا ما خلا امور وقع فيها التصادق فقط فذلك تحقيق تقليدي كما قال الله تعالى فِهُدَاهُمْ اقتدِه و لم يكن رسول الله صلی الله عليه وسلم مقلدا لاحد بل محققا و نیز در تفہیمات گفته تفہیم رأت والدتی بارک الله فی عمرها فی المنام کأن طائرا عجیب الشکل جاء الى أبي قدس سره يحمل فی منقاره کاغذه علیها اسم الله بالذهب ثم جاء طائر آخر يحمل فی منقاره کاغذه اخری فیها بسم الله الرحمن الرحيم لو کان النبوه بعد محمد صلی الله علیه وسلم ممکنا لجعلتك نیتا و لكنها انقطعت به هذه الالفاظ او بمعناها و الطائر الاول کان منقاره احمر و سائر جسده اغبر مثل الحمام و الثاني سائز جسده اخضر كالطوطی فقال أبي قدس سره ابشری بولدک اشار الى انا کنا علمناک انه سیکون ولیا قالت والدتی و کان علمی فی ذلك المنام ان البشاره فی حق ایک و قوله قدس سره يشعر بانها فیک و کان الامر مشتبهها علیها اقول و حق التعبیر کما تفتخیه قوانین الحکمة ان یقال الكاغذه الاولی اشاره الى کمال أبي قدس سره فانه کان فانيا فی الله مستغرقا فیه اما غبره حاملها فلانه کان غیر مشغول بذكر المعارف و كذلك الحمام و الفاخته حسن الصوت غير فصیحها و اما الكاغذه الآخری فاشارة الى کمالی الذي اوتيه من تلقاء تشریح کمالات الانبياء عليهم الصلوة و السلام و اما خضره حاملها فلا- يضاحی بالمعارف كما ان الطوطی تفصح و تقطع صوتها و كان هذا حين فطممت عن اللبن و الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحيم و نیز ولی الله در فوز کبیر گفته و این فقیر را بحمد الله و توفیقه در هر یک ازین فنون مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول ان و جمله صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال و تحقیق در هر بابی بوجهی که شبھه باجهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است دو و سه فن دیگر از فنون تفسیر از دریای فیض الهی بخارط ریخته است اگر راست پرسی من شاگرد بیواسطه قران عظیم چنانکه اویس روح پر فتوح حضرت رسالتی صلی الله علیه

و سلم مانند آنکه مستفید ب بواسطه کعبه حسنی ام شیبیه با آنکه اثربذیر ب بواسطه صلاة عظمی ام
ولو ان لی فی کل منبت شعره لسانا لما استوفیت واجب حمده
و محمد معین بن محمد امین در دراسات الليب فی الاسوة الحسنة بالحبيب گفته و لقد سمعنا شیخنا
عيقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۲

عالیم الهند و عارف و قته الشیخ الاجل ولی الله بن عبد الرحیم الدھلوی رحمه الله تعالیٰ یدعی و یقول حدیثا من الاحادیث الصحیحة
یرد علی العلماء الاربعه باجتمعهم یکون حجۃ علیهم فما ذهبوا إلیه و الامر علی ما قال رحمه الله تعالیٰ و نفعنا ببرکات حقائقه و علومه
و احواله و نیز محمد معین در دراسات الليب گفته هذا ما بدی لنا فی حجۃ الاجماع وقد وافقنا علی هذا الرای قدوة علما دھره
یعسوب زماننا الشیخ الاجل الصوفی فی الاکمل امام بلاد الهند الشیخ ولی الله بن عبد الرحیم الخ و ابو علی محمد الملقب بارتضاء
العمری الجوفاموی البخاری در مدارج الاسناد مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مشتمل بر استجازه وارد نموده و
در آن مکتوب مسطورست یا سیدی لا- یخفاك اقر الله عینی برویاک انى بعد تحصیل الكتب الدرسیه من المعقول و المنقول و
الفروع و الاصول من بلاد الهند من الاساتذه الأعیان المشار إليهم بالبنان تشرفت باجازة روایه بعض کتب الحديث و التفسیر و غيرهما
من علماء هذا الشأن فبعضهم یرفعون الاسناد الى الشیخ الاجل نقاد الحديث التبؤی عبد الحق الدھلوی و البعض الى العارف بالله أبی
الفیض ولی الله صاحب القول الجميل و الانتباه الدھلوی و لا عیب فی هذه الاجازات إلا کثرة الرواۃ و نیز در مدارج الاسناد بجواب
این خط خود از عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده که در ان مذکورست و قد ذکر مولای انه یستجیزني و هو
خیر منی و انه الحقیق بان یکون المجزی و انا له مجاز لما له من السنن الکافی المعني عن الاعواز کیف لا و فيه الدھلویان اللذان هما
عند اهل الحديث عینان و خود مخاطب در همین کتاب تحفه کما سمعت سابقا گفته و دلائل کتاب و اقوال عترت برین عقیده نزد
ایشان موجودست چنانچه در کتاب ازالۃ الخفاء عن خلافة الخلفاء هزاران دلائل را از کتاب و سنت و اجماع امت و اقوال عترت
بتقریبی و سوقی که پیرایه گوش دانشمندان روزگار و سرمایه جمعیت خواطر متبحران این اسرارست درج یافته و مصنف این کتاب
مستطاب را که در شهر دھلی کنه سکونت داشت آیتی از آیات الہی و معجزه از معجزات نبوی توان گفت راقم این رساله نیز
بارها بزیارت او مشرف شده و از گلهای تقریرات رنگینش کنار و دامن پر کرده جزاء الله خیر انتهی ازین عبارت که در ان ذکر
والد ماجد خود باخلفای علاقه ابوت او و نبوت خود کرده کمال فضل و جلالت و اعتلا و نهایت سمو مرتب و علو متزلت و سناء
شاه ولی الله ظاهرست و نیز از ان غایت عظمت مدح و ثنا کتاب ازالۃ الخفاء روشن و پیداست و رشید الدین خان در ایضاح لطافه
المقال گفته این مذهب نزد صاحب تحفه و والد ماجدش که نیرین فلک هدایت و سعدین سماء روایت و درایت و متبع سنیان این
بلادند و حضرات شیعه روی سخن بجانب ایشان و توابع ایشان دارند مهجورست

عيقات الانوار فی امامیة الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۳

و مفتی به نزد این هر دو جناب همینست که منکر لیاقت امیر ولایت ماب برای خلافت رسول عالیجناب و سب کننده آن کرم الله
وجهه کافرست الخ و نیز فاضل رشید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس سره در کتاب مستطاب حجۃ الله البالغه در
شرح جمله ثم ینشأ دعاء الصّلال که پاره حدیث شریفست می فرمایند و دعاء الصّلال یزید بالشام انتهی ما اردنا نقله و نیز الله رشید
الدین خان در عزء الراشدین گفته عمدۃ المحدثین قدوة العارفین شاه ولی الله طیب ثراه در کتاب مستطاب حجۃ الله البالغه در شرح
حدیث ان هذا الامر بدانوہ و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم ملکا عضوضا ثم کان عتوا و جریئه و فسادا فی الارض یستحلون
الحریر و الفروج و الخمور یرزقون علی ذلك و ینصرؤن حتى یلقوا الله می فرمایند اقول فالنبوة انقضت بوفاة النبی صلی الله علیه و
سلم و الخلافة بشهادة علی کرم الله وجهه و خلع الحسن و الملك العضوض مشاجرات بنی أمیة و مظالمهم الى ان استقر امر بنی
العباس و الجبریة و العتو خلافة بنی عباس فانهم مهدوها علی رسوم کسری و قیصر و نیز در عزء الراشدین گفته الحال قادری از حال

و محبت و تعظیم حضرت مصنف و والد آن جناب نیز باید شنید جناب عمدۀ المحدثین قدوة العارفین اعنى والد ماجد حضرت مصنف در قصیده اطيب النغم فی مدح سید العرب و العجم و شرح ان می فرمایند الخ و مولوی حیدر علی معاصر در منتهی الكلام بعد کلامی گفته دمی که این خبر بمسامع مولف رسید چند جزو صغیر متعلق به بحث مطاعن فرستاد هر گاه نظر بر ان افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفین قاصم المخالفین سید المحدثین سند المتكلمين و حجۃ اللہ علی العالمین شاه ولی اللہ دھلوی انار اللہ برہانه الى یوم الدین خیلی زبان درازی را کار فرموده و لفظ ناصب و ما یماثله را برای آن جناب که اشقيای نواصب خذلهم اللہ را از بدترین فرق می داند استعمال نموده و نیز در منتهی الكلام بعد کلامی گفته و قرینه بر اصابت این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک را اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از جمله علمای محققین و متبحرین والد علامه دھلوی رح شارح موطاست که در مصنفی صراحة فرموده که بیقین معلوم شد که امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطنیست و نیز در منتهی الكلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر می بایست که عداوت این بزرگان با جناب سید المرسلین ص می بود نه با میر المؤمنین و دگر اهل بیت طاهرین زیرا که منشأ این همه محادمات و مقاتلات و قتل و اسر اشرار و تذلیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود علیه و آله الصلوات و التسلیمات چنانچه امام فخر المتكلمين رازی در نهایة العقول و رئیس المتبحرين یعنی صاحب قرء العینین بتفضیل الشیخین ارشاد نموده اند و نیز در منتهی الكلام در ذکر هبہ فدک گفته و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفین صاحب

قرء العینین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۴

بتفضیل الشیخین فرموده که باطل محضست هیچ جا روایتی باز صحیح نشده و نیز فاضل معاصر در ازاله العین در در ذکر لاعین یزید گفته و از آنجمله است حضرت اسوة المحدثین المتبحرين قدوة العرفاء السالکین شاه ولی اللہ دھلوی و نیز در ازاله الغین گفته الا ترى الى تصانیف حجۃ اللہ علی البریه والد مصنف تحفۃ الاثنی عشریة فانها تنادي باعلى نداءان ما قلته عین التحقیق لا يمسه شيء من التشکیک و اذکر محصول ما قاله فی الكتاب المستطاب المسمی بازاله الخفا عن خلافة الخلفاء فی الفارسیة بالعبارة العربیة و نیز در ازاله الغین بعد کلامی گفته پس ناگزیر بعبارت ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء که از تصانیف حضرت حجۃ اللہ علی العالمین شاه ولی اللہ است رجوع کرده مقام ضروری را نقل می کنم و نیز در ازاله العین بعد کلامی گفته و اگر کسی را درین امر شکی و ریبی باشد باید که بكتاب مستطاب قرء العینین بتفضیل الشیخین رجوع کند و بداند که حضرت حجۃ اللہ علی البریه والد ماجد صاحب تحفہ اثنا عشریه شاه ولی اللہ دھلوی انار اللہ برہانهما جائی که در کتاب مذکور اقوال طوسی را زیر و زبر کرده می فرماید الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته ولی اللہ قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین الشهید بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام الدین عرف قاضی قواذن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدها بن عبد الملک بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفتی بن شیرملک بن عطاملک بن ابو الفتح ملک بن عمر الحاکم مالک بن عادلملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شهریار بن عثمان بن همامان بن همایون بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ بن عمر بن الخطاب هکذا ذکره فی الامداد فی ما ثر الامجاد پس نسب ایشان بخلیفه ثانی حضرت فاروق بسى واسطه می رسد در ترجمه خود جزو لطیف نوشته‌اند ملخصش آنکه ولادت این فقیر روز چهارشنبه چهارم شوال مقارن طلوع شمس سنه اربع عشر از قرن دوازدهم واقع شد بعض یاران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعه از صالحان مبشرات بسیار در حق این فقیر قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچه بعض اعزه و اوان و اجله خلان تفصیل ان وقائع با واقعات دیگر در رساله مضبوط نموده بالقول الجلی مسمی کرده‌اند چون سال پنجم درآمد بمکتب نشست در سال هفتم پدر بزرگوار بر نماز ایستاده کردند و بروزه داشتن فرمودند و تطهیر نیز در همین سال واقعشد و چنان در خاطر مانده است که آخر همین سال قران عظیم ختم کردم و کتب فارسیه و مختصرات خواندن شروع نمودم در سال دهم شرح ملا می خواندم راه مطالعه فی الجمله گشاده شد سال

چهاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدهم با والد بیعت کردم و باشغال صوفیه خصوصاً نقشبندیه مشغول شدم و همان سال طرفی از بیضاوی خواندم و والد طعام وافر مهیا ساخته و خاص و عام را

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۵

دعوت کرده فاتحه اجازت درس خواندن فراغ از فنون متعارفه بحسب رسم این دیار در پانزدهم حاصل شد از علم حدیث مشکأه تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهاره و شمائل النبی تمام و طرفی از بیضاوی و مدارک و چند بار در مدارست قرآن کریم با تدبیر معانی و شان نزول برخیز بخدمت ایشان حاضر شدم و این معنی سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایه و هدایه بتمامها إلا طرفی یسیر از هر دو و از اصول حسامی و طرفی از توضیح و تلویح و از منطق شرح شمسیه و طرفی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید همه با طرفی از خیالی و شرح موافق و از سلوک طرفی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندیه و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسماء و آیات مجموعه خاصه ایشان و مائة فوائد و از طب موجز القانون و از حکمت شرح هدایه الحکمة و از نحو کافیه و شرح ملا و از معانی مطول و مختصر و از هیئت و حساب بعض رسائل مختصره و درین میان سخنان بلند در هر فن بخاطر می‌رسیدند سال هفدهم ایشان مریض شده برحمت حق پیوستند و اجازت بیعت و ارشاد دادند و کلمه یده کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر بگذشتند و توجه ایشان بفقیر بتوجه ابا بابنا نمی‌مانست بعد از وفات ایشان دوازده سال کما بیش بدرس کتب دینیه و عقیلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشانست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از ان در آخر سنه ثلث و اربعین بحج مشرف شد و یکسال بمجاورت حرمین و روایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و با متوطنان حرمین از علماء و غیر ایشان صحبت‌های رنگین اتفاق افتاد و خرقه جامعه شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و آخر این سال حج گزارده اوائل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد روز جمعه چهاردهم رجب در کنف صحت و سلامت بوطن رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فاتحیت دادند و فتح دوره بازپسین بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه چیست آن را جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی آورده‌اند و آن فنیست که پیش ازین فقیر مضبوطرا از سخن این فقیر کسی آن را ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شببه باشد گو کتاب قواعد کبری بین که شیخ عز الدین آنجا چه جهدها کرده بعشر عشیر این فن فائز شده و طریقه سلوک که این زمان مرضی حق است و درین دوره فائز می‌شود الهام فرمودند آن را در همعات و الطاف القدس ضبط کرده و عقائد قدماهی اهل سنت بدلایل و حجاج اثبات نموده و آن را از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخته و بوجهی مقرر نموده که محل بحث نماند و علم کمالات یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی باین عرض و طول

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۶

و علم استعدادات نفوس انسانیه بجمیعها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل‌اند بیش ازین فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید آن بکتاب و سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز آنچه علم دینست منقول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و آنچه مدخول و محرفت و آنچه سنت است و آنچه هر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند و لو ان لی فی کل منبت شعره لسانا لما استوفیت واجب حمده انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیارست و همه نافع و مفید و بعضی از ان در باب خود عدیم النظیر غیر مسبوق منها کتاب حجۃ الله البالغة و ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء و این هر دو درین قرب زمان سنه ۱۲۸۵ بصرف همت مدار المهام صاحب بها در خسر محرر سطور بقالب طبع رسیده و مصنفی شرح فارسی موطن و مسوی شرح عربی موطن و فیوض الحرمین و انسان العین فی مشایخ الحرمین و فوز الكبير فی اصول

التفسیر و قول الجميل و همعات و الطاف القدس و تاویل الاحادیث و مقاله وضیه فی النصیحة و الوصیة و عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقلید و انصاف فی بیان سبب الاختلاف و سرور المحزون و لمحات و سطعات و المقدمه السنیه فی انتصار الفرقه السنیه و فتح الرحمن ترجمه فارسی قرآن و انفاس العارفین و خیر كثیر و شفاء القلوب و فتح الخبیر و قره العینین فی تفضیل الشیخین و البدور البازغة و الزهراوین و رسائل التفہیمات و هي تزید على مئین الى غير ذلک و در تفہیمات گفته و من نعم الله على و لا- فخر أن جعلنى ناطق هذه الدورة و حکیمها و قائد هذه الطبقه و زعیمها فنطق على لسانی و نفت فی نفسی فان نطقت باذکار القوم و اشغالهم نطقت بجوابها و اتیت على مذاہبهم جمیعها و ان تکلمت على نسب القوم فيما بینهم و بین ربهم زویت لی مناکبها و بسطت فی جوانبها و وافیت ذرؤه سنامها و قبضت على مجتمع ختمتها و ان خطبت باسرار اللطائف الانسانیه توغوضت قاموسها و تلمست ناعوسها و قبضت على جلابیها و اخذت بتلابیها و ان تمطیت ظهر علم النقوس و مبالغها فانا ابو عذرتها ایتهم بعجائب لا تحصی و غرائب لا تکتنه و لا اکتناهها يرجی و ان بحث عن علم الشرائع و النبوات فانا لیث عرینها و حافظ جرینها و وارت خزانتها و باحث مغابنها و کم لله من لطف خفی يدق خفاه عن فهم الزکی

انتهی شیخ اکمل شرف الدین محمد در کتاب خود مسمی بوسیله الى الله گفته و من کان له لطف قریحة و طالع مصنفاته الشریفه و تحقق بقواعدها و قوانینها لم تبق له ريبة فی تصدیق هذا المطلب الاهنی و المقصد الاقصی قل الحق من ربکم فمَن شاء فلیؤمِنْ وَ مَنْ شاء فَلَیَكُفُرْ

خصوصا کتاب الحجۃ البالغة و اللمحات و الطاف القدس و الهمعات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۷

و المکتوب المرسل الى المدینه و المسوی و غير ذلک انتهی و نیز در تفہیمات گفته لما تمت بی دوره الحكمه البسنی الله تعالی خلعة المجددیه فعلمت علم الجمع بین المخلفات انتهی و انصاف این ست که اگر وجود او در صدر اول و زمانه ماضی می بود امام الائمه و تاج المجتهدین شمرده می شد ثنای علمای عصر و مشایخ آن بر وی چندانست که این مختصر نقل آن را برنمی تابد جمعی بیشمار از حاشیه بساط او تبحر تام در علوم ظاهر و باطن حاصل نمودند و باعالی مدارج کمالات صوری و معنوی فائز شدند خصوصا اولاد امجاد او که هر یکی ازیشان بینظیر وقت و فرید دهر و وحید عصر در علم و عمل و عقل و فهم و قوت تقریر و فصاحت تحریر و تقوی و دیانت و امانت و مراتب ولایت بود و همچنین اولاد اولاد بیت این خانه تمام آفتابست این سلسله از طلای نابست

در قول جلی از کلام ایشان آورده که فرمودند آگاهی آمد این فرزندان که لطف الهی ایشان را بما عطا کرده است همه سعدالاند نوعی از ملکیت دریشان ظهور خواهد کرد لیکن تدبیر غیب تقاضا می کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که در مکه و مدینه سالها احیای علوم دین نمایند و همانجا وطن اختیار کنند از طرف مادر نسب ایشان بما متمكن باشد زیرا که آدمی زاده بوطن ما در میلان طبعی دارد انتقال جماعت که وطن والده ایشان متمكن باشند به سرزمینی بالطبع مستحبیست مگر بقسراً انتهی بلفظه محرر سطور گوید مصدق این آگاهی بظاهر وجود هر دو نواسه شاه عبد العزیز دھلویست مولوی محمد اسحاق و محمد یعقوب که هجرت از دھلی کرده در مکه اقامـت نمودند و سالها باحیای روایت حدیث باهل عرب و عجم پرداختند و الله اعلم و لیکن در این وقت این خاندان علم و کمال بتمامها منقرض شده و هیچ یکی از آنها باقی نمانده یَفْعُلُ الله ما يَشَاءُ یَحْکُمُ ما يُرِيدُ

میل طبع گاهی بنظم عربی و فارسی هم می کردند الی ان قال بعد ذکر شطر من اشعاره توفی رح سنه ست و سبعین و مائه و الف تاریخش این مصراع است

مصراع او بود امام اعظم دین رضی الله عنه و ارضاه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته مسند الوقت الشیخ

الاجل شاه ولی الله احمد بن عبد الرحيم المحدث الدهلوی له رسالة سماها الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف ذکر فیها ترجمته بالفارسیه مفصلة حاصلها انه ولد يوم الاربعاء رابع شوال وقت طلوع الشمس فی سنة ۱۱۱۰ الهجریه تاریخه عظیم الدین و رای جماعة من الصالحاء منهم والده الماجد مبشرات قبل ولادته و هی مذکوره فی کتاب القول الجلی فی ذکر آثار الولی للشيخ محمد عاشق بن عبید الله البارھوی الپھلتی المخاطب بعلی و اکتب فی صغر سنہ کتب الفارسیه و المختصرات من العربیه و شرع فی قراءة شرح الجامی و هو ابن عشرة سنہ و تزوج و هو ابن اربع عشرة سنہ و استسعد بیعه والده فی الخامس عشر من عمره و اشتغل باشغال عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۸

المشایخ النقشبندیه و لبس خرقه الصوفیه و قراء البیضاوی و فرغ من تحصیل العلم و قراء طرفًا من المشکوہ و الصحیح للبخاری و الشمائل للترمذی و المدارک و من علم الفقه شرح الواقیه و الهدایه بتمامها الا طرفا یسیرا و من اصول الفقه الحسامی و طرفا صالحًا من التوضیح و التلویح و من المنطق شرح الشمسیه و قسطا من شرح المطالع و من الكلام شرح العقائد و جملة من الخيالی و شرح المواقف و قطعه من العوارف و من الطب موجز القانون و من الحكمه شرح هدایه الحكمه و من المعانی المختصر و المطول و بعض الرسائل فی الھیئة و الحساب الى غير ذلك و برع فی هذه كلّها و اجازه والده باخذ الیعه ممن یریدها و قال یده کیده ثم اشتغل بالدرس نحو اثنتی عشرة سنہ و حصل له فتح عظیم فی التوحید و الجانب الواسع فی السلوك و نزل على قلبه العلوم الوجدانیه فوجا فوجا و خاض فی بحار المذاهب الاربعة و اصول فقههم خوضا بليغا و نظرا فی الاحادیث التي هي متمسکاتهم فی الاحکام و ارتضی من بينها بامداد النور الغیبی طریق الفقهاء المحدثین و اشتاق الى زیارة الحرمین الشریفین فرحل إلیهما فی سنة ۱۱۴۳ و اقام هناك عامین کاملین و تلمذ على الشیخ أبي الطاھر المدنی و غيره من مشایخ الحرمين و توجه الى المدینة المنوره و استفاض فیضا کثیرا و صحب علماء الحرمين صحبة شریفة ثم عاد فی سنة ۱۱۴۵ الى الهند و من نعم الله تعالى عليه ان اولاه خلعة الفاتحیه و الھمھ الجمیع بين الفقه و الحديث و اسرار السنن و مصالح الاحکام و سائر ما جاء به صلی الله علیه وسلم من ربہ عز و جل حتی اثبت عقائد اهل السنن بالادلة و الحجج و ظهرها من قذی اهل المعقول و اعطی علم الابداع و الخلق و التدبر و التدلى مع طول و عرض و علم استعداد النفوس الانسانیه لجیعها و افیض علیه الحكمه العملیه و توفیق تشیدها بالكتاب و السنن و تمیز العلم المنقول من المحرف المدخول و فرق السینه السینه من البدعه الغیر المرضیه انتھی و كانت وفاته فی سنة ۱۱۷۶ الهجریه و له مؤلفات جلیله ممتعه یجل تعدادها منها فتح الرحمن فی ترجمة القرآن و الفوز الكبير فی اصول التفسیر و المسوی و مصنفی فی شروح الموطأ و القول الجميل و الخیر الكثیر و الانتباھ و الدر الشمین و کتاب حجۃ الله البالغه و کتاب ازالۃ الخفا عن خلافة الخلفاء و رسائل التفہیمات و غير ذلك و قد ذکرت له ترجمة حافله فی کتابی اتحاف النباء المتقین باحیاء ماثر الفقهاء المحدثین و ذکر له معاصرنا المرحوم المولوی محمد محسن بن یحيی البکری التیمی الترھتی رح ترجمة بلیغه فی رسالته ؟؟؟ الیافع الجنی و بالغ فی الثناء علیه و اتی بعبارۃ نفیسه جدا و اطال فی فکر احواله الاولی

عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۵۹

والاخرى و اطاب فان شئت زياده الاطلاع فارجع إلیهما و قد طبع کتابه الحجۃ لهذا العهد بمصر و کذا الازالۃ بالھند بنفقة الشیخ الوزیر محمد جمال الدین خان مدبر مهمات الرياسة عافاه الله تعالى و كان له اولاد صالحون الشیخ عبد العزیز و الشیخ رفیع الدین و الشیخ عبد القادر و الشیخ عبد الغنی والد الشیخ محمد اسماعیل الشهید الدهلوی و كلهم كانوا علماء نجباء حکماء فقهاء کاسلافهم و اعمامهم کیف لا و هم من بیت العلم الشریف و النسب الفاروقی المنیف و قد اذن الزمان الان بانصرام ذلك البيت و اهله ف اینا لله و اینا إلیه راجیعون

و كان بیته فی الهند بیت علم الدین و هم كانوا مشایخ الهند فی العلوم النقلیه بل و العقلیه اصحاب الاعمال الصالحات و ارباب الفضائل الباقيات لم یعهد مثل علمهم بالدین علم بیت واحد من بیوت المسلمين فی قطر من اقطار الهند و ان كان بعضهم قد عرف

بعض علم المعقول و عد على غير بصيرة من الفحول ولكن لم يكن علم الحديث والتفسير والفقه والاصول وما يليها الا في هذا البيت لا يختلف في ذلك مختلف من موافق ولا من مخالف الا من اعماء الله عن الانصاف ومسته العصبية والاعتساف وain الشرى من الشريا والنبيذ من الحميما والله يختص برحمته من يشاء وكل من اخلاقه رح مؤلفات ممتعة نافعة كفتح العزيز في التفسير والتحفة الثانية عشرية في الرد على الروافض وسر الشهادتين وغيرها للشيخ عبد العزيز الدھلوی و مقدمة العلم و رسالة العروض و كتاب التكميل للشيخ رفيع الدين و موضع القرآن للشيخ عبد القادر و رسالة في اصول الفقه و رسالة في الامامة و رد الاشراف الشيخ محمد اسماعيل الدھلوی الى غير ذلك و هذه المصنفات ممتعة نافعة متداولة بين الناس و فضائلهم شهيرة و هي متلقاة بالقبول من العلماء الاكياس لا يدرك الواصف المطري خصائصهم و ان يكن بالغا في كل ما وصفاً انتهى فهذا والد المخاطب ولی الله قد كرر اثبات هذا الحديث الھادی بسننه المرشد بهداءً بحتم قسم ظهور الطاغين ارباب الزيف و العتاه* و جزم جزم ايدی المنکرین ذوى الخلاعه و السفاه* فالعجب كل العجب كيف نطق بطنع هذا الحديث وفاه* و ضل في موامي العطب بذلك و تاه* و لم يبال بمخالفه ما حقيقه والده المبجل عند النباء* الذي ایدى المخاطب بمزيد المبالغة الناشئة عن العواه* كونه آية من آيات الله* و معجزة من معجزات رسول الله صلی الله عليه و الہ الاطھار الوجاه

وجه دو صد و یازدهم

آنکه محمد معین بن امین السندي در کتاب دراسات الليب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۰

فى الاسوء الحسنة بالحبيب گفته واستدلوا ايضا على حجية القياس بعمل جمع كثير من الصيحة و ان ذلك نقل عنهم بالتواتر و ان كانت تفاصيل ذلك آحادا و ايضا عملهم بالقياس و ترجيح البعض على البعض تكرر و شاع من غير نكير و هذا وفاق و اجماع على حجية القياس فالجواب انه كما نقل عنهم القياس نقل ذمهم القياس ايضا فعن باب مدينة العلم رضي الله عنه انه قال لو كان الدين بالقياس لكان باطن الخف اولى بالمسح من ظاهره و محمد معین سندي از محققین مشاهیر و منقدین نخاریر سنیه است و از تلامذه شیخ عبد القادر مفتی مکه و معاصرین شاه ولی الله والد مخاطب و ممدوحین و مبلغین حضرتش میباشد و کتاب او دراسات الليب از معاريف کتب و اسفار علمای این دیار و امصارست خود محمد معین در دراسات الليب بعد نقل کلامی از ابن عربی گفته و من فوائد هذه الجملة الاخيرة من کلامه و نقله هنا ان يعرف هو رضي الله تعالى عنه وقد عرفه من عرفه في مرقة العالى من اخذ العلوم و الشرائع عن النبي صلی الله تعالى عليه و سلم بهذه الحکایة في نظائرها المتقدمة ذكرها فيعتقد ان حکمه فيما يحكم به من مقصود الباب حکم متقن من عالم عارف جمع الله سبحانه له بين الاخذ من ظاهر الشريعة و باطنها و حققتها و بين الروايتين عن النبي صلی الله تعالى عليه و سلم ظاهره بواسطه المشايخ على ما كان قدوة فيها لکبار شیوخ الحديث رحمهم الله تعالى من من سماهم الامام الشعراي فی مقدمه کتابه الیوقیت فی ترجمته رضی الله تعالی عنہ و باطنہ شافہ بها النبی صلی الله علیه تعالی و سلم من غیر واسطہ بالکشف و العیان علی ما کان قدوة فيها لطائف العارفین قدست اسرارهم و مشايخ الحديث حيث اخذوا بطريق کشفه و اتصل ذلك منه بهم بالرجال الثقات حتى وصل بحمد الله سبحانه إلينا إجازة من شيخنا الأجل مفتی حرم الله الامین الشیخ عبد القادر رحمه الله تعالی و هو موجود فی فهرسه و نیز در دراسات گفته و قد وافقنا علی هذا الرأی قدوة علماء دھری یعسوب زماننا الشیخ الأجل الصوفی الاکمل امام بلاد الهند الشیخ ولی الله بن عبد الرحیم مشافها فی جملة صالحۃ من آرائنا مخاطبا لی فی تفردى بعض ما خالفت فیه الجماهیر و من الردیف فقد رکبت غضنفوحاو الحمد لله تعالی علی ذلك حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه کما یحب ربنا و یرضی و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف البلاعه در ذکر جامع صحیح ترمذی آورده و ترمذی گفته جمیع ما فی هذا الكتاب من الحديث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین

حدث ابن عباس ان النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَمَعَ بَيْنَ الظَّهَرِ وَالْعَصْرِ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعَشَاءِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا سَفَرٍ وَلَا مَطْرٍ وَحَدِيثُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۱

انه قال إذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد في الرابعة فاقتلوه انتهى

و شيخ علامه خواجه محمد معین در کتاب دراسات الليب فى الاسوة الحسنة بالحبيب تعقب وی کرده و گفته معه کلام طويل بعده ثابت کرده که این هر دو حدیث معمول بهست نزد جماعتی از علماء انتهی کلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر در اتحاف النبلاء گفته دراسات الليب فى الاسوة الحسنة بالحبيب للشيخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد امین السندي مجلدی وسط ست در سنه ۱۲۸۴ در بلده لاھور بقالب طبع رسیده اوله لک الحمد لله علی ان سبقت علينا من طمام بم الكتاب رزقا طریا و درین کتاب بجای فصل و باب دراستهاست و جمله دراسات او دوازدهست و تالیفیش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترک روایت مذهب مخالف آن بوده است و در باب خود در متنات عبارت و رشاقت الفاظ و تحقیقات مطالب علیه و سرو ادلہ صحیحه بر مدعای مطلوب خیلی خوب واقع شده جز آنکه مذاق تصوف را در وی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلک برای افحام خصم و الزام مقلدین کافی و وافیست قاضی طلا محمد پشاوری را در وصف کتاب مذکور و تحریص عمل بالحدیث قصیده عربیست که در آخر کتاب مذکور طبع شده دیدنیست انتهی و چون فاضل معاصر قصیده قاضی پشاوری را استجاده نموده لهذا ایراد قدری از ان که متعلق بمدح مصنف و مصنف است مناسب می نماید پس باید دانست که قاضی مذکور در قصیده مشار إلیها بعد تحمید و تصلیه می گوید و بعد بشری لاصحاب السداد بان تمت دراسات اهل العلم و النظر فهذه نسخة مرغوبة طبعت بل روضة قد حوت من زاهر الزهرافت و فاقت بحسن الخط و اختتمت و بخترت في العرى في اجمل الصور حكت معانيه حورات مجالسها على سرائر من استبرق خضر خريدة لا ترى في الدهر ثانية و لم يجد مثلها في سالت العصر كانها الفور في الخضراء حاملة نوافحا عبقا من فورها العطر مجموعة لقناع الحق كاشفة صحت و عممت مع الاقبال و الظفر عذراء شنباء عند النطق تنظرها تفتر عن برد رطب و عن دربار الائمه عذلا لو كنت ناظرها صرت من عذلى للغفو معتذری کان وجتها صبح و طلعتها برق تالق في الظلماء بالسحر تحکی لوامعها في النور عن فلق و عن شهاب و عن شمس و عن قمر راح بلا ضرر صفو بلا كدر برق بلا خطر نور بلا شر تضھی شمائلها شمسا بلا کسف تحکی شمائلها عن عنبر الشحر لو غائص الفكر فيها غاص مجتهدا يراه بحرا بلا ضير و لا ضجر ثبت الحق بالبرهان موضحة على الفواد ثبوت النقش في الحجر رواج الرند و الند الزکی لهاتر روح الروح من هم و من فکر غدا فوادي بها في الروح مبتهجا کورده بسمت من نسمة السحر کانها الشمس لاحت من مطالعها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۲

بدت لنا في جمال غير مستراو غادة بربت في زينة و ضيالعاشق دنف في الوجد و السهر تنصر الروح من تقرير مطلبها كما تنضر وجه الزرع بالمطراطوفة من معانها مروحة لروح و العقل و الاسماع و النظری الکنوز الّتی عزت جواهرها محفوظة من حلول الحادث الغیرو کم محاسن یهدی الواصفون لهااما بین منتظم منها و منتشر قالوا ظفرت بما تبغی فقلت لهم الشکر لله ربی منجح الوتر تصنیف حبر خیر کامل فطن من من فضائله دائمه ذی ذخر محمد بن محمد طاب مرقدہ معین دین الهدی بالمنطق البهربحر العلوم امام العصر شمس هدی عزیف اعصاره النجیر فی الخبر سمید العصر حبر الدهر بدر دجی فی العلم محتمل فی الرهد مشتهر هو الخیر الّذی فاق الفواضل فی علم و فضل و فی مجد و فی خطر من ذی یماثله فی الفضل مرتبة من ذی یسأله فی العلم و الفخر قد ابرز الحق فی هذا فلیس هنا حق بمنکتم صدق بمستر و از انشای قاضی پشاوری مذکور در مدح دراسات الليب و مصنف آن قصیده دیگرست که آن نیز در آخر کتاب مطبوع شده شطیری از ایيات آن که مناسب مقامست نیز باید شنید و هی هذه عوجا نرق دمعه فی حسرة و جوى با عین ذات انهال على نسق على انطمس رسم العلم قاطبه ثم اختلافات اهل العصر و الفرق اضحت مراسم علم الدين عافية من وابلات

و طيشات ذوى الصعق فيينما كنت اشکو فاقتي اسفافیما فوادی من ریب المنون لقى إذ طابت الاذن من ذکری مکرمہ صحیفة فاق الا زهار فی عبق الف بلا۔ اسف کتز بلا۔ تلف شمس بلا کسف بدر بلا بهق و غيرها من طروس لا يماثلها فی ندرة النظم او فی جودة النسق إذا سفرت عن ضیاء الصبح طلعتها و اظهرت عن سنا برق و عن شفق اوراقدھا تخطف الابصار بارقة کانھا صفحات التبر من ورق شمس السناء و الھدی فی لمعة و ضیانور التقى و النقى بالمنظراطلق تصنیف حبر خبیر بارع فهم عریف اقرانه فی الخلق و الخلق معین دین الھدی من من براعتھا فاق الخلاائق فی علم و فی ذلک جزاء ربی خیر دائمًا فله حسن الثناء الی يوم التناد بقی و کم جھول تری فی الغی جاحده و یزدری فضلھ جھلا۔ من الرھق إذا لقيت لمن ماداه من سفه فقل اعوذ برب الناس و الفلق انتھی فھذا السندي محمد معین بن محمد امین بارعهم الّذی هو عندھم بكل مدح قمین قد اثیت هذا الحديث اليمین و لم یسلک فیه مسلک اهل الجراف و التخمين فالمنحرف عنه الى الشمال و اليمین یقتتحم مضال قوم عمین و المقدم على طعنه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٦٣

لا یجد غیر ما یکذب به و یمین و لا یتفوه الا بما هو عليه وزر و هو به ضمین

وجه دو صد و دوازدهم

آنکه شیخ محمد بن سالم الحفنی الشافعی اثبات و تایید این حدیث شریف فرموده چنانچه در حاشیه خود بر جامع صغیر گفته قوله (فیلیات الباب)

یعنی علیاً

فقد ورد ان العلم جزی عشرة اجزاء اعطی علیاً تسعه اجزاء و الناس جزءاً

ولذا سئل سیدنا معاویۃ فقال للسائل سل علیاً فانه اعلم منی و بدر الدین محمد الحفنی از اعاظم علمای مشهورین و افاضم نبلای معروفین نزد سنیه است محمد بن محمد الامیر الازھری المالکی در رساله اسانید خود در ذکر شیوخ خویش بعد ذکر جمال الدین الحفنی گفته و من هم اخوه طراز عصابة العلماء المحققین و بقیه السیادۃ الھداء العارفین بهجهة الدنيا و زینة الملأ و الدین موصل السالکین و محمد الواصیلین الاستاذ الاعظم شیخ الشیوخ ابو عبد الله بدر الدین سید محمد الحفنی رضی الله عنہ و ارضاه حضرته فی مجالس من الجامع الصغیر و النجم الغیطی فی مولده صلی الله علیه و سلم و فی متن الشماائل للترمذی و مات رحمه الله اثناء قراءتها و تلقنت عنه الذکر من طریق الخلوتیہ و اجازنی إجازة عامه و نص ما کتب لی بسم الله الرحمن الرحيم نحمدک یا علی یا سند و نصلی و نسلم على اجل سند و على الله الاعلام و صحبه نجوم الاسلام اما بعد فقد اجزت المولی الفاضل العمل بفرائد الفوایض و الفضائل سیدی محمد الامیر نفعه الله و نفع به و نظمه فی سلک اهل قربه بما تجوز لی روایته او ثبتت لدی درایته من کتب الحديث السئة المشهورۃ و غيرها من کتب السنة المأثورة و کتب المعقول من معان و بیان و اصول موصیا له بتقوی الله الّتی من تمسک بها مولاہ اجتباه و افضل الصلة و التسلیم على اکمل رساله السلام و على آله و صحبه و عترته و حزبه کتبه محمد بن سالم الحفنی الشافعی فی حادی عشر رجب الفرد سنۃ ثمانیة و سبعین و مائة و الف و محمد خلیل مرادی در سلک الدرر گفته محمد الحفنی بن سالم بن احمد الشافعی المصری الشهیر بالحفنی الشیخ العالم المحقق المدقق العارف بالله تعالی قطب وقتھ ابو المکارم نجم الدین ولد بحفنه قریۃ من قری مصر قریب بلیس سنۃ احدی و مائة و الف و دخل الازھر و اشتغل بالعلم على من به من الفضلاء کمحمد بن عبد الله السجلماسی و عبد بن علی النمرسی و مصطفی بن احمد العزیزی و الشمس محمد بن ابراهیم الزیادی الملقب بعد العزیز و علی بن مصطفی السیواسی الحفنی الضریر و الجمال عبد الله الشبراوی و الشهابین احمد الملوی و احمد الجوھری و السيد محمد بن محمد البليدی و الشمس محمد بن محمد البدری الدمیاطی و اخذ الطریقة الخلوتیة عن القطب مصطفی بن کمال الدین البکری و تربی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٦٤

على يديه و الف التاليف النافعه منها حاشية على شرح الهمزية لابن حجر و حاشية على شرح رسالة الوضع و حاشية على حاشية الحفيد على المختصر و حاشية على شرح الرحبي الشنشوري و غالب حواشى اخيه الجمال يوسف مأخوذه منه و كان يدرس اولا بالسنانية و بالوراقين ثم في الطبرسية داخل باب الجامع ثم لما توفي الجمال عبد الله الشبراوى نقل التدريس الى محله داخل الجامع و كان يحضر درسه اكثر من خمسماه طالب حسن التقرير ذا فصاحة و بيان شهما مهابا محققا مدققا يهرع إليه الناس جميعا و استهرت طریقہ الخلوتیہ عنہ فی مشرق الارض و مغربها فی حیاته و کانت وفاتہ فی شهر ربیع الاول سنۃ احدی و ثمانین و مائة و الف رحمه اللہ تعالیٰ انتھی فھذا محمد الحفني الموصوف بانه طراز العصابة* قد اثبت هذا الحديث النادب الى مھیع الاصباء و ایده بمویدات بلغت من الحق نصابه* و نضت عن وجه الثواب نقابه* فلا يتجرأ لطعنہ الا من عاف لحینه الحقائق المستطابه* و لا يجترى على غمزه الا من عاند لزیغه المعارف المطابه* و لا يحید عن قوله الا الغار من ظلمات الجهل فی الغیابه* و لا يروغ عن اذعانه الا المار على وجهه فی غیاہب العدوان من غیر انا به

وجه دو صد و سیزدهم

آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعتی در روضه ندیه فی شرح التحفة العلویة باثبات صحت این حدیث شریف داد کمال جد و جهد داده و در ذب ذمار این خبر منیف ابواب تحقیق و تنقید گشاده چنانچه گفته قوله باب علم المصطفی ان تأته فهینیا لک بالعلم مريا

البیت اشاره الى

الحدیث المشهور المرwoی من طرق ابن عباس و غيره و لفظه عن ابن عباس انه صلعم قال انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فلیات الباب اخرجه العقیلی و ابن عدی و الطبرانی و الحاکم اخرج ابن عدی ايضا و الحاکم من حدیث جابر و اخر الترمذی من حدیث علی علیه السلام بلفظ انا دار الحکمة و علی بابها

قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخه منکر و قال العلامه الحافظ الكبير المجتهد محمد بن جریر الطبری هذا حدیث عندنا صحيح صحيح سنته و قال مالک فی حدیث ابن عباس صحيح الاسناد و روی الخطیب فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس و قال هو صحيح و قال ابن عدی انه موضوع و اورد ابن الجوزی الحدیثین حدیث جابر و حدیث ابن عباس فی الموضوعات و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بطلانه ايضا الذہبی فی المیزان و غيره و لم یاتوا فی ذلك بعلة قادرحة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٦٥

قادحة سوی دعوی الوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحدیث اصل فلا ينبغي ان يطول القول عليه بالوضع و قال الصواب خلاف قول الحاکم انه صحيح و خلاف قول ابن الجوزی انه موضوع بل هو من قسم الحسن لا يرتقی الى الصحة و لا ينحط الى الكذب قال الحافظ السیوطی قد كنت اجیب بهذا الجواب و هو انه من قسم الحسن دهرا الى ان وقعت تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الاثار مع تصحیح الحاکم لحدیث ابن عباس فاستخرت اللہ تعالی و جزمت بارتقاء الحدیث عن رتبة الحسن الى رتبة الصحة انتھی قلت قد قسم ائمة الحدیث الصحيح من الاحادیث الى اقسام سبعة احدها ان ینص امام من ائمة الحدیث غیر الشیخین انه صحيح و هذا الحدیث قد نص اماما حافظان کبیران الحاکم ابو عبد اللہ و العلامه محمد بن جریر الّذی قال الخطیب البغدادی فی حقه و كان ابن جریر من الائمه يحكم بقوله و یرجع الى رایه لمعرفته و فضلہ جمع من العلوم ما لم یشارکه احد من اهل عصره و قال فی حقه المعروف عندهم بامام الائمه بن خزیمه ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من محمد بن جریر و امیا الحاکم فهو امام غیر منازع قال الذہبی فی حقه المحدث الحافظ الكبير امام المحدثین و قال الخلیل بن عبد اللہ هو ثقة واسع بلغت تصانیفه قریبا من خمس مائة انتھی قلت فاین یقع ابن الجوزی عند هذین

الامامين و ابن هو من طبقهما و حفظهما و اتقانهما و هو الذى قال الحافظ الذهبي فى حقه نقلًا عن المامون ان ابن الجوزى كان كثير الغلط فيما يهئنه ثم قال الذهبي قلت نعم له و هم كثير فى موافته يدخل عليه الداخل من العجلة و التحول من كتاب الى آخر انتهى قلت و سمعت ما قاله الحافظ العلائى انه لا علة قادحة و انما دعوى الوضع دفع بالصدر وقد قال الذهبي فى حق العلائى انه قرأه و افاد و انتهى و نظر فى الرجال و العلل و تقدم فى هذا الشأن مع صحة الذهن و سرعة الفهم انتهى هذا كلام الذهبي فيه و هو عصرى و من اقرانه وقد اثنى عليه غيره ممن تاخر عن عصره باكثر من هذا فظهر لك بطلان دعوى الوضع و صحة القول بالصحة كما اختاره الحافظ السيوطي و هو قول الحاكم و ابن جرير

وجه دو صد و چهاردهم

آنکه نیز محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه شرح تحفه علویه گفته و کفاه کونه للمصطفی ثانیاً فی کل ذکر و صفتیا

قوله و کفاه ای کفاه شراف و فخر انه تذکر ثانیا و تالیا لذکره صلعم عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۶

و انه صفتی و مختار لله تعالى و لرسوله كما تقدم من اكرامه و البيت يشير الى ما خص الله الوصي عليه السلام من القاء ذكره الشريف على السنة العالم من صبی و مکلف و حرّ و عبد و ذکر و انشی فانهم إذا ذکروا رسول الله صلعم ذکروه لذکرها وهذا من اكرام الله له ينشأ الصبی فیهتف يا محمد يا على و العامی و غيرهما و هذا من رفع الذکر الذي طلبه خليل الله فی قوله و اجعل لی لسان صدقی فی الآخرين

و هو الذي امتن الله به على رسوله صلعم فی قوله تعالى و رفعتنا لك ذکرک

و کفاه شرافا انه اول السابقین الى الاسلام و کفاه شرافا انه اول من صلی و الذي رقی جنب أبي القاسم صلعم لكسر الاصنام و کفاه شرافا انه الذي فداء بنفسه ليلة مکر الذين کفروا به و کفاه شرافا انه الذي ادى عنه الامانات و کفاه شرافا انه من رسول الله صلعم بمنزلة الراس من البدن و کفاه شرافا انه من رسول الله و ان رسول الله صلعم منه و کفاه شرافا انه سلمت عليه الاملاک يوم بدر و کفاه شرافا انه الذي قط ابطال المشرکین فی كل معرکة و کفاه شرافا انه قاتل عمرو بن عبد و کفاه شرافا انه فاتح خیر و کفاه انه مبلغ براءة الى المشرکین و کفاه شرافا ان الله سبحانه زوجه البتوی و کفاه شرافا ان اولاده لرسول الله صلعم اولاده و کفاه شرافا انه خلیفته يوم غزوہ تبوک و انه منه بمنزلة هارون من موسی و کفاه شرافا انه احب الخلق الى الله بعد رسوله صلعم و کفاه شرافا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم و کفاه شرافا ان الله باهی به ملائكته و کفاه شرافا انه قسم النار و الجنة و کفاه شرافا انه اخو رسول الله صلعم و کفاه شرافا انه من آذاه فقد آذى رسول الله صلعم و کفاه شرافا ان النظر الى وجهه عبادة و کفاه شرافا انه لا يبغضه الا منافق و لا يحبه الا مؤمن و کفاه شرافا ان فيه مثلا من عيسى بن مريم عليهم السلام و کفاه شرافا انه ولی كل مؤمن و مؤمنة و کفاه شرافا انه سید العرب و کفاه شرافا انه سید المسلمين و کفاه شرافا انه يحشر راكبا و کفاه شرافا انه يسقى من حوض رسول الله صلعم المؤمنین و يذود المنافقین و کفاه شرافا انه لا يجوز احد الصراط الا بجواز منه و کفاه شرافا انه يکسی حلء خضراء من حلل الجنۃ و کفاه شرافا انه ينادي من تحت العرش نعم الاخ اخوک على و کفاه شرافا انه مع رسول الله صلعم فی قصره مع ابنته سيدة نساء العالمین و کفاه شرافا انه حامل الواء الحمد آدم و من ولده یمشون فی ظله و کفاه شرافا انه يقول اهل المحشر حين یرونـه ما هذا الا ملک مقرب او بنی مرسل فینادی مناد ليس هذا ملک مقرب و لا بنی مرسل و لكنه على بن أبي طالب اخو رسول الله صلعم و کفاه شرافا انه مکتب اسمه مع اسم رسول الله صلعم محمد رسول الله ایدته

عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۷

بعلى و نصرته به و كفاه شرفا انه يقبض روح رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه تشناق إليه الجنّة كما في حديث انس تشناق الجنّة إلى ثلاثة على و عمار و سلمان و كفاه شرفا انه باب مدينة علمه و كفاه شرفا انها سدت الابواب الا بابه و كفاه شرفا انه لم يرمد بعد الدعوة النبوية ولا اصابه حر ولا برد و كفاه شرفا انه اول من يقرع بباب الجنّة و كفاه شرفا ان قصره في الجنّة بين قصرى خليل الرحمن و سيد ولد آدم صلعم و كفاه شرفا نزول آية الولاية و كفاه شرفا ان الله سماه مؤمنا في عشر آيات و كفاه شرفا ان رسول الله صلعم انتوجه و كفاه شرفا اكله من الطائر مع رسول الله صلعم و كفاه شرفا بيعة الرضوان و كفاه شرفا انه راس اهل البدر و كفاه شرفا انه وصي رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه وزيره و كفاه شرفا انه اعلم امته و كفاه شرفا

انه يقاتل على تاویل القرآن كما قاتل رسول الله صلعم على تنزيله

و كفاه شرفا انه قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين و كفاه شرفا انه حامل لواهه صلعم في كل معركة و كفاه شرفا انه الذى غسل رسول الله صلعم و تولى دفنه و كفاه شرفا ما اعطاه الله من الزهادة والتأله و كفاه شرفا ما فاز به من الزهادة والزلفي هذى المفاحر لا قعبان من لبن شيئا بماء فعادا بعد ابوالا

و محمد بن اسماعيل الامير از اجله علماء عالي مقدار و امثال نبهای جلیل الاخطار نزد سنیه است شطري از مراتب عاليه و مناقب غالیه او نزد این حضرات بر ناظر ذخیره المال احمد بن عبد القادر العجیلی و بدر طالع محمد بن علی الشوکانی و جنه في الاسوء الحسنة بالسنّة و حطه في ذكر الصحاح السنّة و اتحاف النباء و ابجد العلوم و تاج مکلل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح و ظاهرست فهذا علامتهم المتبحر محمد بن اسماعیل الامیر* قد انفذ جهده في تحقيق هذا الحديث الخطیر* و بالغ في تصحیحه جلبا لحين ذوى الزیغ و التعزیر* و اردامهم باثبتات هذا الخبر بالاعادة و التکریر* فالمدبر عنه ناکب عن منهج الحق اللاحب المستنیر* و المشیح بوجهه محتاج عن ملحب الصواب السافر المنیر* و المنکر عليه مارق عن ربقة الحق من غير نکیر* و الجاحد له ها و الى اسفل درک من السعیر

وجه دو صد و پانزدهم

آنکه محمد بن علی الصبان در اسعاف الراغبين فی سیره المصطفی و فضائل اهل بیتہ الطاهرين گفتہ اخرج البزار و الطبراني فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبراني و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة و علی

عيقات الانوار في امامية الانمئة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۸

بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی

و قد اضطرب الناس فی هذا الحديث فجماعه علی انه موضوع منهم ابن الجوزی و النووی و بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحديث صحيح و صوب بنص محققی المتأخرین المطلعين من المحدثین انه حسن و محتجب نماند که علامه صبان از اکابر محققوین اعیان و افاخم منقدین عالی شأن سنیه می باشد شیخ حسن عدوی حمزاوي در مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار که جلالت مرتبت این مصنف و مصنف در مجلد آتی انشاء الله تعالى بوجه احسن خواهی دانست جابجا بافادات او تمسک و تشیث می فرماید و بالقباب جلیله شیخ و علامه و محقق او را یاد می نماید چنانچه در مشارق مذکورست قال العلامه الصبان و قال شیخ الاسلام فی شرح البهجه الذی اختاره ان الافضلیة محمولة علی احوال فعائشة افضل من حيث العلم و خدیجه من حيث تقدمها و اعانتها له صلی الله علیه و سلم فی المهمات الخ و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان الاصح عند العلماء ان اولاده صلی الله علیه و سلم سبعة ثلاثة ذکور و اربعه اناث الخ و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان وقد یقال علی اصطلاح مصر الشرف انواع نوع عام لجميع اهل البيت و نوع

خاص بالذريء الخ و نيز در مشارق گفته قال العلامه الصبان كان سيدى جعفر اماما نبيلا اخذ الحديث عن ابيه وجده لامه القاسم بن محمد بن أبي بكر الصديق الخ و نيز در مشارق گفته قال الشيخ الصبان و من كراماته يعني الشافعى انه لما اخظر دخل عليه جماعة الخ و نيز در مشارق گفته قال العلامه الصبان فى رسالته لاهل البيت الخ انتهى فهذا محمد بن على الصبان* احد افرادهم الأعيان* قد نصر الحق و اعان و هصر الباطل و اهان* حيث اورد هذا الحديث النير البرهان* الظاهر السلطان* برواية اكابرهم الاركان* و تخریج احبارهم الذين لا يدانیهم مدان* و مال الى اثباته رغم امعانه في الحديث ذو الحقد و الشتئان و آل الى تحقيقه قمعا لرعوس اهل الزیغ و العدوان* فالناكل عنه جائب لبید العته و الهیمان* و الناكص عنه خائب في تیه الخیة و الخسران

وجه دو صد و شانزدهم

آنکه شیخ سلیمان جمل در کتاب الفتوحات الاحمدیه بالمنج المحمدیه شرح شعر
وزیر ابن عمه فی المآلی و من الاہل تسعد الوزراء
گفته و قوله و من الاہل الخ من تلك السعادة ما امده به من المواخاة
فقد اخرج الترمذی اخی صلی الله علیه و سلمین اصحابه فجاء على تدمع عیناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابک و لم توافق
بینی و بین احد فقال انت اخی فی الدنیا و الآخرة
و منها العلوم الّتی اشار إلیها

بقوله انا مدینة العلم و علی بابهما فمن أراد العلم فليات الباب انتهى
وهذا شیخهم الجلیل سلیمان الجمل* قد اثبت

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۶۹

هذا الحديث الرفیع المحل* بحتم قطع من المستریب كل جبل و فصل* و آورده بجزم صرم من المستتر کل سبب و قصل*
فالمقدم على طعنه عاثث في دینه كالاغبس الازل* و الذاهب عنه هائم لحینه کالاختلف الاصل* و الممتری فيه لا يكون الا من عمه
الخذلان و شمل* و المجری عليه لا يحصل في هفوته الّا على رفض الجمل

وجه دو صد و هفدهم

آنکه قمر الدین حسینی اورنگ بادی در نور الکریمین در ذکر بیت نبوت گفته
حدیث انا مدینة العلم و علی بابهما
و سدوا کل خوخة الـ خوخة أبي بکر و سدوا کل خوخة الـ باب علی اشارت بكلیه این بیت و بابوای این بیتسن انتھی- و قمر الدین
اورنگ بادی از افاخم کمالی اعلام و اعظم نبلای عالیمقام نزد سنیه است غلام علی آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا
السيد قمر الدین الحسینی الـ اورنقاپادی جعل الله به اللـیل نهارا و ادامه للـ زمان فخارا قمر طالع فی میزان الشرع المبین و کوکب ساطع
فی اوچ الشرف الرصین اضاء بـ انوار الـ ابدیة و انطبع بالـ عکوس السـ مردمیة اشـرق علی عـالمی السـ فلی و العـلوی و اـحاطـت بـ علمـی الصـورـی و
الـ معـنـوی آباءـهـ الـ کرامـ منـ سـادـاتـ خـجـندـ وـ اـزـهـرـ بـ مـیـامـنـهـ کـشـیرـ منـ الرـنـدـ وـ السـیـدـ ظـهـیرـ الدـینـ منـهـ هـاجـرـ منـ خـجـندـ الـ هـنـدـ وـ تـوـطـنـ
فـی اـمـنـ آـبـادـ منـ تـوـابـعـ لـاهـورـ وـ مـلـأـ سـوـحـهـ بـ الـنـورـ وـ السـرـورـ ثـمـ السـیـدـ مـحـمـدـ اـبـنـ اـبـهـ خـرـجـ عـنـ الـوـطنـ وـ رـحـلـ الـدـکـنـ وـ السـیـدـ عـنـیـةـ
الـ اللهـ بـنـ السـیـدـ مـحـمـدـ الـ مـذـکـورـ کـانـ مـنـ الـعـرـفـاءـ وـ خـواـصـ الـاـوـلـیـاءـ اـخـذـ الطـرـیـقـةـ النـقـشـبـنـدـیـةـ عـنـ الـحـاـفـلـ بـ الـعـلـمـ النـظـرـیـ وـ الـضـرـورـیـ مـوـلـانـاـ
الـ شـیـخـ اـبـیـ الـ مـظـفـرـ الـ بـرـهـانـ فـورـیـ عـنـ نـورـ السـیـجـوـاتـ وـ التـخـومـ مـوـلـانـاـ الشـیـخـ مـحـمـدـ مـعـصـومـ عـنـ اـبـیـ اـمـامـ اـئـمـةـ الـمـعـانـیـ مـوـلـانـاـ الشـیـخـ اـحـمـدـ

السیرهندی مجدد الالف الثاني قدس الله اسرارهم توطن السيد عناية الله ببلده بالافور على اربع منازل من برهانفور و اعلى كلمة الهدایة و اوصل الطالبين الى النهاية و توفى سنة سبعه عشر و مائه و الف و دفن ببالافور صانها الله عن الفتور و خلفه الصدق السيد منيب الله قدس سره كان من المنقطعين الى الله و المنبيين إليه و العارفين بالحق و المقربين لدیه توفى سنة احدی و ستین و مائه و الف و ولده الارشد مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث و عشرين و مائه و الف و لما تجاوز هلاله عن الغر و وصل من التنقل الى منتهى العشر اخذ السیاحة في مناهج الفنون و طوى مسافتها من السهول و الحزون و اكتسب العلوم العقلية و النقلية من الفضلاء الاجلاء و صار في النقليات اما ما بارعا و في العقليات برهانا ساطعا مشی المشائيون في رکابه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۰

و شام الاشرافيون و میض صحابه و وفق بحفظ القرآن العظيم و فاز بحمل الامانة من الكتز القديم و اخذ الطريقة النقشبندية عن ايه و انجاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزیه وزان العلم بالعمل و لاح نارا على القلل و قصد السیاحة الى شاهجهان آباد لا برح رونقها في الازدياد خالصا لرؤیه الفقراء و صحبة العرفاء فخرج عن اورنقاپاد في الثامن من شوال سنة خمس و خمسين و مائه و الف و دخل شاهجهان آباد في السابع و العشرين من ذی الحجۃ من ذلك العام و لقى بها جماعة من المشايخ الاعلام و مر عن شاهجهان آباد الى سهرند في اوائل صفر سنة سبع و خمسين و مائه و الف و زار مرقد شیخه الا-کبر العارف الربانی مجرد الالف الثاني و اخری من المراقد المنورۃ و المشاہد المعطرة برد الله مضاجعهم و منها الى لاھور حرمها الله تعالى عن الشرور و اجتمع بطائفه من کملائهما و وافی جماعة من عرفائهم و عاد الى شاهجهان آباد في شهر ربيع الآخر من ذلك العام و اقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدکن و اشتاق الى مسارح الوطن فخرج عن شاهجهان آباد في الثامن والعشرين من ذی الحجۃ من العام المروق و سار سیر القمر بين النجوم حتى وصل في العشرة الاولی من شهر ربيع الآخر سنة ثمان و خمسين و مائه و الف ببالافور و اطمأن بلقاء والده المغفور و جاء في جمادی الاولی من هذه السنة الى اورنقاپاد لا زالت معمرة بخواص العباد و لعمري لقد عاد القمر الى ابراجه و نشر اردیه الضوء على فجاجه و لئیما وردت انا اورنقاپاد انعقد بینی و بینه الوداد فتحن فرقدان في فلك الاتحاد و ظفرنا بفرصه من الزمان و اصبحنا منشرحين في روح و ریحان انتهي ما اردنا نقله و نیز غلام على آزاد در تسليه الفواد گفته السيد قمر الدين بن سید منیب الله الاورنقاپادي جعل الله به اللیل نهارا و ادامه للزمان فخارا قمر ساطع في میزان الشرع المبین و كوكب ساطع في اوج الشرف الرصین اضاء بالانوار الابدية و انطبع بالعکوس السرمدية و اشرق على عالمي السفلی و العلوی و احاط بعلمی الصوری و المعنوی آباءه الكرام من سادات خجند و ازهر بیمامنهم كثير من الزند و السيد ظهیر الدین منهم هاجر من خجند الى الهند و توطن في امن آباد من توابع لاھور و ملأ سوچها بالنور و السرور ثم السيد محمد ابن ابیه خرج من الوطن و رحل الى الدکن و السيد عناية الله بن السيد محمد المذکور كان من العرفاء و خواص الاولیاء اخذ الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعلم النظري و الضروري مولانا الشیخ مظفر

برهانفوری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۱

و هو عن نور السموات و التخوم مولانا الشیخ محمد معصوم و هو عن ایه امام ائمۃ المعانی مولانا الشیخ احمد السیرهندی مجدد الالف الثاني صاحب المکتوبات الشهیرة و الكرامات المستنيرة قدس الله اسرارهم توطن السيد عناية الله ببلده بالافور على اربع منازل من برهانفور و اعلى كلمة الهدایة و اوصل الطالبين الى النهاية و توفى سنة سبعه عشر و مائه و الف و دفن ببالافور صانها الله عن الفتور و خلفه الصدق السيد منیب الله قدس سره كان من المنقطعين الى الله و المنبيين إليه و العارفين بالحق و المقربین لدیه توفی سنة احدی و ستین و مائه و الف و ولده الارشد مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث و عشرين و مائه و الف و لما تجاوز هلاله عن الغر و تجاوز هلاله عن الغر و وصل من النقل الى منتهى العشر اخذ السیاحة في مناهج الفنون و طوى مسافتها من السهول و الحزون و اكتسب العلوم العقلية و النقلية من الفضلاء الاجلاء و صار في النقليات ااما ما بارعا و في العقليات برهانا ساطعا مشی المشائيون في

ركابه و شام الاشراقيون و ميض سحابه و وفق بحفظ القرآن العظيم و فاز بحمل الامانة من الكثر القديم و اخذ الطريقة النقشبندية عن أبيه و انحاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه وزان العلم بالعمل و لاح نارا على القلب و قصد السياحة الى شاهجهان آباد ما برح رونقها في الازدياد خالصا لروية الفقراء و صحبة العرفاء فخرج من اورنقاپاد في الثامن من شوال سنة خمس و خمسين و مائة و الف و دخل شاهجهان آباد في السابع والعشرين من ذى الحجة من ذلك العام و لقى بها جماعة من المشايخ الاعلام و مر من شاهجهان آباد إلى سرهند في اواخر صفر سنة سبع و خمسين و مائة و الف و زار مرقد شيخه الاكبر العارف الرباني مجدد الالف الثاني و اخرى من المراقد المنورة و المشاهد المعطرة برد الله مضاجعهم و منها إلى لاہور حرسها الله عن الشرور و اجمع بطائفه من كملائتها و وافى جماعة من عرفائها و عاد إلى شاهجهان آباد في جمادى الاولى من ذلك العام و اقام بها ما قدره الله سبحانه من الايام ثم قصد الانعطاف إلى الدكن و اشتاق إلى مسارح الوطن فخرج من شاهجهان آباد في الثامن والعشرين من ذى الحجة من العام المرقوم و سار سير القمر بين النجوم حتى وصل في العشرة الاولى من شهر ربيع الآخر سنة ثمان و خمسين و مائة و الف بالافور و اطمأن بلقاء والده المغفور و جاء في جمادى الاولى من هذه السنة إلى اورنقاپاد لا زالت معمرة بخواص العباد و لعمري عاد القمر إلى ابراجه و نشر أردية الضوء على فجاجه و هو بها من ذلك الوقت إلى الآن ادامه الله نورا في جهة الزمان و صنف سنة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٧٢

اربع و ستين و مائة و الف كتابا في مسئلة الوجود و ملأ جيوب الوراق بجياد النقود سماه مظهر النور و انار به ظلم الدهور بين فيه مذاهب العلماء و مسائل المتكلمين و الحكماء فماط اللثام عن وجوه الحقائق و حل العقد عن ذوابات الدقائق و لما وردت اورنقاپاد انعقد بيبي و بينه الوداد فتحن كالفرقدين في فلك الاتحاد و ظفرنا بفرصة من الزمان و اصبحنا منشرين في روح و ريحان فالحمد لله على ما جعل ليالينا بيضاء و صير ظلامنا و ميضا نرجو ان يصون ايامنا و يحفظ عن التاثير نظامنا و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته السيد قمر الدين الحسيني الاورنگ آبادى كان قمرا طالعا في ميزان الشريع المبين و كوكبا ساطعا في اوج الشرف الرصين آباءه من سادات خجند و السيد ظهير الدين منهم هاجر منها إلى الهند و توطن في أمن آباد من توابع لاہور ثم ابنه السيد محمد رحل إلى الدكن و كان ابنه السيد عنيا الله من العرفاء اخذ الطريقة النقشبندية عن الشيخ أبي المظفر البرهانفورى عن الشيخ محمد معصوم عن أبيه الشيخ احمد السهرندي و توطن ببلدة بالاپور على اربع منازل من برهانفور و توفى بها سنة ١١١٧ و ابنه السيد منيب الله المتوفى سنة ١١٦١ كان من العرفاء ايضا و صاحب هذه الترجمة ولده الارشد ولد سنة ١١٢٣ و ساح في مناهج الفنون و برع في العلوم العقلية و النقلية حتى صار في النقليات ااما بارعا و في العقلليات برهانا ساطعا حفظ القرآن وزان العلم بالعمل و راح إلى دهلي و سهرند و زار قبر المجدد و رحل إلى لاہور و اجمع بطائفه من العلماء و العرفاء في تلك البلاد ثم رجع إلى بالاپور و جاء إلى اورنگ آباد و انعقد الوداد بينه و بين السيد آزاد فكانا فرقدين على فلك الاتحاد ثم ارحل إلى الحرمين الشريفين مع ابنيه الكريمين مير نور الهدى و مير نور العلي و رجع إلى الهند ثم انتهض مع اهل بيته إلى اورنگ آباد له كتاب في مسئلة الوجود سماه مظهر النور بين فيه مذاهب العلماء و مسائل المتكلمين و الحكماء ذكر طرقا منها السيد آزاد في السبحة و ارخ له بآيات عربية اولها

فاح عرف النسيم في السحر و اتنى باطيب الخبر

توفي في اورنگ آباد في سنة ١١٩٣ و دفن داخل البلد قال آزاد في تاريخ وفاته موت العلماء ثلثة انتهى فهذا قمر الدين بارعهم المعروف في الاقطار* الذي علا عندهم صيت فضله و طار قد اثبت هذا الحديث النافع العطار* المزري لسلسة بصوب القطار* فلا ينحرف عنه الا من مرن على الاود و الانثمار* و لا يصدق عنه الا من مني بالالس و الابطار* و لا يرميه بالضعف الا من القاه الباطل في مهالك الاخطار* و لا يطعنه بالوهن الا من قضى منه الغرور كل الاوطار

آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر بن بکری العجیلی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۳

الشافعی که محامد سنیه و مدائح علیه او در مجلد آتی ان شاء الله تعالی بتفصیل خواهی شنید در ذخیره المال فی شرح عقد جواهر اللآل گفته

و دعوه الحق و باب العلم و اعلم الصحاب بكل حکم قالـت أم سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول اما ترضین یا فاطمة ان زوجتك اقدم امـتی سـلـما و اکـثـرـهـمـ عـلـمـاءـ و اعـظـمـهـمـ حـلـماـ و قالـتـ أمـ سـلـمـةـ رـضـيـ اللهـ عـنـهاـ سـمـعـتـ رسـولـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ يـقـولـ عـلـیـ مـعـقـلـهـ لـنـ يـفـرـقـاـ حـتـىـ يـرـدـاـ عـلـیـ الـحـوـضـ فـهـوـ الدـاعـیـ إـلـىـ الـحـقـ وـ هـوـ دـعـوـةـ الـحـقـ

و في الجامع الكبير قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعه اجزاء و الناس جزءا واحدا و على اعلم بالواحد منهم و اخرج الترمذی انه قال صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب و لهذا كانت الطرق والسلسلات راجعة إليه و

في الكبير للسيوطی رحمه الله قال صلی الله علیه و آله و سلم على باب علمی و میین لامـتـی ما ارسـلـتـ بهـ منـ بـعـدـ روـاهـ ابوـ ذـرـ وـ فـیـ قـالـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ عـلـیـ بـنـ أـبـیـ طـالـبـ اـعـلـمـ النـاسـ بـالـلـهـ وـ اـكـثـرـهـمـ حـبـاـ وـ تـعـظـیـمـاـ لـاـهـ لـاـهـ اـخـرـجـهـ اـبـوـ نـعـیـمـ وـ کـانـ عـمـ رـضـيـ اللهـ عـنـهـ يـقـولـ اـعـوذـ بـالـلـهـ مـنـ مـعـضـلـةـ لـیـسـ فـیـهـ اـبـوـ الـحـسـنـ وـ يـقـولـ اـنـ عـلـیـاـ اـقـضـانـاـ وـ لـوـ لـاـ عـلـیـ لـهـلـکـ عـمـرـ وـ قـالـتـ عـائـشـةـ رـضـيـ اللهـ عـنـهـ اـنـ هـاـعـلـمـ مـنـ بـقـیـ بـالـسـنـةـ وـ مـنـ کـلامـهـ رـضـيـ اللهـ عـنـهـ لـوـ شـتـ لـاـوـقـرـتـ سـبـعـینـ بـعـیـرـاـ مـنـ تـفـسـیرـ سـوـرـةـ الـفـاتـحـةـ وـ کـانـ يـشـیرـ إـلـىـ صـدـرـهـ وـ يـقـولـ کـمـ مـنـ عـلـومـ هـاـهـنـاـ لـوـ وـجـدـتـ لـهـ حـامـلاـ

وجه دو صد و نوزدهم

آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیره المال گفته و ليس منها حجر موصولة الا و هي من جبل مقصوصة و الاحجار المنبوذة لا تستطاب و لبـنـ الـاجـرـ سـرـیـعـهـ الـخـرابـ

بخلاف المنحوتة الصلاب وقد قالوا العلم مدینه مبنیه لبـنـهـ منـ الدـرـایـهـ وـ لـبـنـهـ مـنـ السـنـةـ وـ لـبـنـهـ مـنـ القرآنـ فـیـ وـسـطـ مـدـینـهـ عـلـمـ وـ عـلـیـ لـهـاـ بـابـ فـاـذـخـلـوـاـ الـبـابـ سـجـدـاـ*

یا اولی الالباب

وجه دو صد و بستم

آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیره المال گفته و المراد بقولی على اصطلاح العلماء اعني مدینه العلم صلی الله علیه و آله و سلم و اعني اعلم خلق الله بمراد الله و اعني باب المدینه و نقطه الباء رضي الله عنه و اعني عالم قريش الذي يملأ طباق الارض علما و من تابعهم على ذلك المنهج سلفا و خلفا فان صريح اقوالهم ما ذكرته في المنظومة ان الشیعه کل من تولی عليا و اهل بيته و تابعهم في اقوالهم و افعالهم فمن سلك منهمهم القويم و اتخاذهم اولیاء صدق عليه اسم التشیع إذ هو التبع لهم حقیقه و لا نفصل مذهبها من مذهب و لا فرقه و من اظهر اتباعهم و تشیع به و هو عار منه فهو من اعدائهم و ان تسمی بذلك الاسم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۴

فالاسماء لا تغير المعانى و من يتعنى فانه متنى

وجه دو صد و بست و یکم

آنکه نیز شهاب الدین عجیلی در ذخیره المال بعد ذکر بعض مدائح شیخین که شیوخ آن قوم آن را بر زبان جناب امیر المؤمنین عليه السلام افtra نموده‌اند گفته فانظر الى کلام باب مدينة العلم و شهادته لهما بالحق فانک تعرف بذلك من دخل الباب و من خرج انتهى فهذا حبرهم العجیلی صاحب الذخیره* المعروف عندهم بالماثر الشامخة الاثیره* قد روی هذا الحديث الذى جلى من اهل الایمان کل بصیره* و اثبته فى افاداته المتکررة الحظیره* فالناظر إليه بعین من العرفان قریره* سالک من طرق الاذعان اسد و تیره* و المتفوه بطعنه رافعا للعقیره* مجرم لعدوانه اکبر جریره

وجه دو صد و بست و دوم

آنکه محمد مبین بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدين السهالوی که محامد جلیله و مدائح جزیله او بنابر افادات اکابر قوم در مجلد حدیث ولایت بتفصیل شنیدی در وسیله النجاه گفته اما بیان علم و حکمت و حل مشکلات و فقاهت و ذکار و جودت او نه بحدیست که در حیطه تحریر درآید لیکن شمه از ان مرقوم می گردد و طالب صادق را کفايت می کند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق و انا مدينة العلم و على بابها اخرجه البزار عن جابر بن عبد الله و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الطبرانی عن کلیهما و الحاکم عن علی و ابن عمر و زاد الطبرانی فی روایه عن ابن عباس مرفوعا فمن أراد العلم فلیأته من بابه و هذا الحديث صحیح على رای الحاکم و قال ابن حجر حسن و هو عند الترمذی و ابو نعیم عن علی بلفظ انا دار الحکمة و على بابها بار بگشا ای على مرتضی ای پس سوء القضاء حسن القضاء چون تو بابی ان مدینه علم را چون شعاعی آفتاب علم را باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه ما له کفو احد از همه طاعات اینت بهترست سبق یابی بر هر ان سابق که هست انتهى فهذا اکابرهم محمد مبین* و خابرهم المجلل المثیل المتبین* قد اثبت هذا الحديث الرصین* و حقق ذلك الخبر الرزین* بما ارغم انف کل معاند مهین* و کسر شوکه کل جاحد بالخطيئة رهین* فلا ينبع بقدحه بعد الا المنكب الاخلف الافین و لا- يظهر طعنه الا من ثار في صدره الداء الدفين* و لا يقطع عنه الا الناکب عن الطريق الام المستبین* و لا يصرف عنه الا الخائب المخفق و الخاسر الغبین

وجه دو صد و بست و سوم

آنکه ثناء الله پانی پتی در سیف مسلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبي صلی الله علیه و سلم انا مدينة العلم و على بابها رواه البزار و الطبرانی عن جابر و له شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی و اخیه و صححه الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی انه

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۵

منکر و لیس له وجه صحیح و قال التووی و الجزری انه موضوع وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا-صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی

وجه دو صد و بست و چهارم

آنکه نیز ثناء الله در سیف مسلول در ذکر مآثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلم او گواهی داد و فرمود
انا مدینة العلم و على بابها
و فرمود
اقضاكم على

وجه دو صد و بست و پنجم

آنکه نیز ثناء الله در سیف مسلول گفته خاتمه در ذکر ائمه اهلیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی معنی مختاره روافض که اصلا آن را ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آن هم سابق رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر ان اکابر برای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی دروغ و افتراست سوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده می شود چون امام ابو حنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلیت هم بطريق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم ظاهر و باطن بیشتر رجوع باان اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیاء امت را کشف صریح که یکی از اسباب علمست و سابق در اسباب علم مذکور شده امام را بمعنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از ان شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد او می رسد و هیچکس را از اولیاء الله بتوسط او فیضی نمی رسد و کسی از مردان خدا بیویشه او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و او تاد و ابدال و نجبا و نقبا و جميع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج می باشد صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشأه عنصری آن حضرت هم در امام سابقه هر کرا درجه ولایت می رسید بتوسط روح پاک آن حضرت می رسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی به حسین شهید کربلا پیستر به امام زین العابدین ص پیستر به محمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پیستر بموسى کاظم پیستر بعلی رضا پیستر به محمد التقی بعد از ان بعلی النقی پیستر بحسن العسكري علیهم السلام آن منصب عالی مفهوم گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محیی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد و تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آن حضرت قدیمی هذه علی رقبه کل ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده شعر

افلت شموس الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۶

يعنى فرو رفتند افتباهاي ديگر اولياه کرام پيشين و آفتاب ما يعنى ائمه عظام هميشه بر افق بلندی باشد غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود اين منصب عالي بوی مفهوم گردد و تا انقراض زمان بوی مفهوم باشد و باین قول که روح امير المؤمنين علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پيشين بود بحکم الکذوب قد يصدق امامیه هم گفته‌اند لیکن با غلطهاي بسيار در ان و قول غوث الثقلين و اخي و خليلي کان موسى بن عمران نيز بر ان دلالت دارد و اين مدعما بکشف و الهام ثابت شده و استنباط اين مدعما از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و علیهم و سلم نيز می‌توانیم کرد قال الله تعالى قُلْ لَا أَشْئُلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمُوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى

يعنى سؤال نمى‌کنم از شما هیچ اجرت و نمى‌خواهم لیکن می‌خواهم از شما دوستی اقرباى من وجه استنباط آنست که انبیاى سابق لا أَشْئُلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا عَلَى الَّذِي

گفته‌اند اصلا اجرت بر فريضه تبلیغ رسالت درخواست نکرده‌اند و چه احتمال درخواست اجرت بود پیغمبر ما را صلی الله علیه و سلم حق تعالی بتغیر اسلوب کلام امر فرموده حکمت در آن آنست که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ می‌شد و اين شريعت موبدست پس امتحان را باید که بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند لهذا آن سرور علیه السلام برای شفقت بر امت خود رهنمونی کرده بمحتب آل خود اشارت فرمود به تشبت دامان پاک آنها که وارثان پیغمبر و دروازه علوم وی‌اند و لهذا قال عليه السلام تركت فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی الحديث يعني گذاشت در شما دو وسیله محکم قران مجید و آل خود را و قال عليه السلام انا مدینه العلم و على بابها

من شهر علم و على دروازه آن شهرست مراد ازین علم علم ظاهر نیست که همه اصحاب در ان شریک بودند بلکه مراد علم باطنست پس محض برای تحصیل علم باطن اشاره بسوی على و آل پاک او رفته و بمحتب آنها امر صادر شده حيث قال من كنت مولاه فعلی مولاه و قال حب على عبادة

و غرض از محبت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر می‌گرداند
قال عليه السلام المرامع من احب

انتهی و محتجب نماند که قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و افاحم عرفای واصلین و اجله کبرای محدثین و اعظم نبهای منقدین نزد سنه است شاه عبد الله المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین حبيب الله مرزا جان جانان مظہر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان‌اند نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کیر اولیاء چشتی رحمة الله علیه به دوازده واسطه می‌رسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امير المؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی منتهی می‌شود ایشان زبده علمای ربائی مقرب بارگاه بیزانی اند در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتہاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان مأخذ و دلائل و مختار مجتہدان مذاہب اربعه در هر مسئله تالیف نموده‌اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آن را رساله جدا مسمی بـمأخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طولانی جامع اقوال قدماء مفسرین و تاویلات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۷

جدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبدء فیاض ریخته ارقام نموده‌اند و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنہ نگاشته صفاء ذهن و جوده طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان زائد الوصف است طریقه از حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفناء قلبی رسیده‌اند باز باتباع امر آن حضرت بخدمت حضرت ایشان رجوع نموده

بحسن تربیت بلیغه بجمعیع مقامات احمدیه فائز شده‌اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک این طریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هژده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرافراز گشتند ایشان در ایام خوردنی جد خود حضرت شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله عليه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارک خود را به پیشانی ایشان مالیدند هم در آن ایام بزیارت حضرت غوث الشقین مشرف شدند و انحضرت خرمایی تر ایشان را عطا فرموده یک بار امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه را بخواب دیدند درباره ایشان بشاشت تمام می‌فرمایند

انت منی بمترله هارون من موسی علیهم السلام

حضرت ایشان تعییر این خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله تعالى عنه متمثل شده شما را بین کلمات مبشر ساخته می‌تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الشقین را دیده‌اند که تشریف آورده کلمات تعزیت ماتم آن حضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان تاسف داشتند حضرت ایشان تعریف و مدح ایشان بسیار می‌نمودند می‌فرمودند نسبت ایشان با نسبت فقیر در علو مساویست و در عرض و قوت متفاوت ایشان ضمنی فقیراند و فقیر ضمنی حضرت شیخ قدس سره هر فیضی که بفقیر می‌رسد ایشان در ان شریک‌اند نیک و بد ایشان نیک و بد فقیرست از بس اجتماع کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات‌اند در دل فقیر مهابت ایشان می‌آید از روی صلاح و تقوی و دیانت روح مجسم‌اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان می‌نمایند انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده‌ام می‌گفتند حضرت ایشان می‌فرمودند اگر خدای تعالی بروز قیامت از بنده پرسد که در درگاه ما تحفه چه آورده عرض کنم ثناء الله پانی پتی را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود که ایشان در آمدند فرمودند شما چه عمل می‌نمایید که ملائک بجهت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر کمل اصحاب حضرت ایشان را دیده‌ام این همه فیوض و برکات طریقه احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ یکی ملاحظه نکرده‌ام اگر چه دست ادراک ارباب قلب از ان حالات کوتاه است لهذا می‌گوییم که باعتقد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصه مجددی در این وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضل اکثیره ممتاز‌اند اما نیابت حضرت ایشان که عبارتست از تسليک و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه با صحت کشف مقامات و وجودان کیفیات درجات قرب الهی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۷۸

سبحانه بکسی مسلم نگشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس می‌نمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت فقیر را قم مقصود از اختیار طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بالله و تزکیه نفس از رذائل و تهذیب اخلاقست و از برکات ذکر و شغل کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت دست می‌دهد الحمد لله که این معانی در صحبت خلفاء حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل می‌نمایند بنده مستفیدان اینها را دیده‌ام حضور و جمعیتی باذوق قلبی بلکه انوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهر و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور دارند صدرکعت نماز وظیفه مقرر نموده یک متزل قرآن در تهجد می‌خوانند و حق این مرتبه چنانچه باید بجا می‌آرند و رسوم متعارفه قضات ناعاقبت بین هر گز ایشان بظهور نمی‌آید فصل قضایا اختیار نمودند و حق این مرتبه چنانچه باید بجا می‌آرند و رسوم متعارفه قضات ناعاقبت بین هر گز ایشان بظهور نمی‌آید یک بار شخصی که مهر ایشان داشت از کسی چیزی گرفت ایشان بر ان اطلاع یافته تعزیز فرموده و آنچه گرفته بود رو نمودند مشهورست این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشانست مکاتیب حضرت ایشان بنام ایشان بسیارست چند فقره از ان نوشته می‌شود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک روزگار کرده از چند روز داخل طریقه شده بوسیله رقعه بخدمت ایشان حاضر خواهد شد در قلب او تنویری حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مردی شکسته دلست مورد رحم بحال او توجهات

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٧٩

و پنجهای کتب سوای کتب تحصیلیه بمطالعه خود در اوردنده منامات از شیخ جلال جد خود و شیخ عبد القادر جیلانی تربیت و بشارتها یافتد مرزا مظہر می فرمود در دل فقیر مهابت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت اند ملائکه تعظیم ایشان می نمایند می فرمودند اگر خدای تعالی روز قیامت از بنده پرسد که بدرگاه ما چه تحفه آوردی عرض کنم ثناء اللہ پانی پتی را اوقات بطاعت و عبادت معمور داشتند صدر کوت نماز وظیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در تهجد می خوانند منصب قضا اختیار نمودند و حق آن چنانکه باید بجا آوردن رسوم متعارفه قضات از ایشان بظهور نمی آمد از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و گھیسا بصحت ایشان رسیده به نسبتهای طریقه فائز شدند مدة العمر در افاضه کمالات ظاهر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سؤالات و حل معضلات مصروف بودند در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف ید طولی داشتند کتب مؤلفه ایشان بسیارست و همه نافع و مفید و مقبول و مشهور ما لا بد منه در فقه بفارسی و تذكرة الموتی و تذكرة المعاد و تفسیر مظہری هفت جلد و رساله حرمت متعدد و حرمت سرود و حقوق الاسلام و شهاب ثاقب و ارشاد الطالبین و وصیت نامه و جز آن متجاوز از سی عدد در حدیث سمع و روایت از شاه ولی اللہ محدث دھلوی داشتند کمالات و فضائل ایشان پیش از آنست که درین مختصر گنجید در علمای حنفیه کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب مذهب و اتباع دلیل در سرزمین هند برخاسته رح وفات ایشان غره رجب سنہ خمس و عشرين و مائين و الف بود و تاریخ آن از قران کریم این آیت یافته‌اند و هُمْ مُكْرِمُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

لفظ جنت درين تاريخ بي الف موافق رسم خط قرآن ماخوذست فهذا ثناء الله جهبذهم الناقد* و عارفهم الرافع عندهم لواء الارشاد و العاقد* قد اثبت هذا الحديث السافر الواقد* بافاداته المتكررة المبرمة للمعاقد* فاوري فى قلب كل جاحد نارا عظيم المواقف* و اوغر صدر كل غار فى اغباش الجهل راقد* فلا- يستريب فى امره بعد الامن هو عازب للرأى فاقد* و لا يمترى فى شأنه إلا معاد للحق
الحقيقة حاقد

وجه دو صد و بست و ششم

آنکه خود مخاطب این حدیث شریف را بجواب سؤال سائلی ثابت و محقق فرموده کمال اتصاف خود بانصاراف نزد ارباب فهم و

ذکاء ظاهر نموده چنانچه در مجموع فتاوی شاه صاحب که بخط بعض افضل اهل خلاف نزد حقیر موجود می باشد مذکورست سؤال نزد اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت بیراھین عقلیه و نقیلیه ثابت شده که سوای حضرات انبیاء و ملائکه عصمت در احدی ثابت نیست حتی که اگر کسی را معصوم گویند درست نیست و لهذا متکلمین و فقهاء عصمت بر غیر انبیاء و ملائکه رواندارند پس آنچه جناب فخر المحدثین جناب شاه ولی الله قدس سره در تفہیمات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و وجاهت و عیقات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۰

فضیلت باطنیه است برای حضرات ائمه اثنا عشر ثابت کردہ‌اند و ان هدایت مآب نیز این مراتب را در رساله در بیان اعتقادات که تالیف فرموده‌اند بحضرات ایشان ثابت فرموده‌اند آن را بکدام محمول صحیح حمل توان کرد و دلیلی از کتاب و سنت اجماع است برو کدام است و جواب تخلاف این قول که به نسبت مذهب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء ثلاثه رض خصوصاً حضرات شیخین خواهد شد حال آنکه این مسئله تفضیل مجمع علیه اهل سنت است عند من يعتمد به و علاوه خود جناب افادت مآب هدایت انتساب حضرت شاه ولی الله قدس سره بهزار ضبط و ربط و طمطراق تمام این مسئله را یعنی تفضیل خلفاء ثلاثه خصوصاً حضرات شیخین را بدلالی عقلیه و نقیلیه و کشفیه و وجودانیه و بتقریر وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده‌اند پس جواب تخلاف و تعارض این مسئله مهمه ثابت متفق علیها با مسئله غریبه غیر ثابت عند اهل حق چه خواهد شد جواب از مولانا شاه عبد العزیز محدث دھلوی عصمت و حکمت و وجاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکوراند این وقت به سبب شدت امراض ممکن نیست که بتمهید مقدمات نوشته آید اکثر کتب مصنفه ایشان موجوداند تشیی باید نمود واضح خواهد شد و شرح اعتصام از تصنیف شاه محمد عاشق اگر بهم رسد شافی و کافی خواهد شد بالجمله موافق علمای ظاهر این وقت جواب نوشته می آید عصمت دو معنی دارد اول امتناع صدور ذنب مع القدرة علیه و این معنی با جماعت اهل سنت مخصوص بحضرات انبیاء و ملائکه است دوم عدم صدور ذنب مع جوازه و این معنی را نزد صوفیه محفوظیت نامند و بهمین معنی سؤال عصمت در کلام صوفیه برای خود آمده چنانچه در اول دعای حزب البحر واقع است نسلک العصمة فی الحركات والسكنات والارادات والمخاطرات الى آخره و این معنی مخصوص بانبیاء و ملائکه است و آن حضرت که عصمت برای اهل بیت خود خواسته‌اند بقول خود که اللہم اذہب عنہم الرجس و طهرهم تطهیرا همین معناست و بهمین معنی در حق حضرت عمر وارد شده ان الشیطان یفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ینطق علی لسان عمر و قلبه و در حق صهیب رومی وارد شده نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعشه فلا اشكال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتب باشد در اصطلاح صوفیه آن را حکمت نامند بلکه فضیلت باشد و اگر بر طریق موهب بر دل شخصی وارد شود آن را حکمت نامند نحو قوله تعالی و آتیاه الْحِكْمَةَ

و فصل الخطاب و کلآ آتیاھ حکما و علماء خواه آن علم متعلق بعقائد باشد یا باعمال یا باخلق و این معنی هم مخصوص بانیاست کقوله تعالی و لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ

الآلیه آری آنچه بوحی آید مخصوص بانیاست و ذهب اعمت نبی و غیر نبی در آن شریک‌اند و در حدیث واردست انا دار الحکمة و علی بابها

و در روایت مشهور

انا مدینة العلم و علی بابها

و مراد از علم در این جا همان معناست و وجاهت آنست که حق تعالی بعض بندگان خود را بوجهی معامله نماید که از طعن معاندان و تهمت عیوب و حفظ از اصابت پادشاهان و امرا در حق محبوبان خود محفوظ مانند

عیقات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۱

و اين معنى در حق دو کس از انيای اولو العزم منصوص قرآنیست اول در حق حضرت موسى ع هر گاه بنی اسرائل ايشان را تهمت برص نمودند قال الله يا أيها الذین آمُنُوا لَا تَكُونُوا كَالذِّينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا حق تعالی راضی نشد به تهمت شان اگر چه آن تهمت هيچ محدود شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که يهود در حق ايشان تهمت زنازادگی بر زبان آوردند و بسخن آمدن ايشان در عین طفویت آن تهمت را زائل فرمود قال الله تعالى وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا الآیه و اين معنى در حق اکثر اوليا بشوت پیوسته اول در حق حضرت ابو بكر
 ان الله يکره فوق السموات العلي ان يخطو ابو بكر في الارض
 دوم در حق حضرت على
 اللهم ادر الحق معه حيث دار
 و نفرموده اند
 داره حيث دار الحق

و معنى قطیبت باطنہ آنست که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مهبط فیض الهی اولاد بالذات ايشان باشند و از ايشان بدیگران منتقل شود گو بظاهر کسی تلمذ و اكتساب ازیشان نکرده باشد مانند آنکه شعاع افتتاب از روزنی در خانه می فتد پس اولا آن روزن روشن شده است و بواسطه آن تمام خانه روشن گردیده و این را قطب ارشاد نیز نامند بخلاف قطب مدار بالجمله اثبات این صفات اربعه عند التحقیق مخالف مذهب اهل سنت نیست گو ظاهر بیان از اطلاق این الفاظ تحاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع عليه جميع اهل حقدت زیرا که مدار ان تفضیل بر اکثریت ثوابست عند المتكلمين و جائزست که او تعالی بعض بندگان خود را بزیادتی ثواب مخصوص گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات کمال در غير اینها بیشتر باشند و نزد مصنف کتاب همعات مدار تفضیل شیخین بر تشبه انياست در سیاست امت و رفع شباهات و ترویج دین و حفظ مردم از بدعت و اجراء جهاد و امر بالمعروف و نهى عن المنکر و ظاهرست که زیادتی شیخین درین امور اوضح من الشمس و این من الامسیت و لهذا قال اکثر المتكلمين التفضیل عندنا بال توفیق لا بالفضائل فقط انتهی

وجه دو صد و بست و هفت

آنکه نیز خود مخاطب در رساله که در ان اعتقادات والد خود شاه ولی الله بیان نموده در معرض اثبات حسن عقیده والد خود با اهليت عليهم السلام افاده کمال تحقق و ثبوت حدیث مدینه العلم نموده چنانچه در رساله مذکوره علی ما نقل عنها عاشق عليخان الدھلوي فی ذخیرۃ العقبی گفته فصل دوم در بیان اعتقاد ايشان در جانب حضرات اهل بیت علی صاحب الیت و عليهم الصلوۃ و السلام باید دانست که اعتقاد در جانب آن حضرات دو مرتبه دارد مرتبه اول که باتفاق شیعه و سنی لازم ایمان و رکن اسلامست و عوام و خواص در ان شریک اند اگر شخصی در ان مرتبه قصور کند در خوارج و نواصب معدود شود و از دائره ایمان و اسلام بیرون رود معاذ الله من ذلك و آن مرتبه همینست که محبت آن حضرات را مثل ایمان به پیغمبر فرض شمارد و عداوت آن حضرات را مثل کفر حرام انگارد و آن حضرات را یقینا از اهل بهشت داند و بتعظیم و توقیر پیش آید و این مرتبه را حضرت ايشان در رساله حسن العقیده که عقائد خود را در آن جمع نموده اند و خدای تعالی و ملائک و جن و انس را بر ان عقائد شاهد گرفته اند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۲

بیان می فرمایند باین عبارت و نشهد بالجنة و الخير لفاطمة و الحسن و الحسين رضی الله عنهم و نوقرهم و نعرف بعض محلهم فی الاسلام يعني گواهی می دهم بیهشت و نیکی برای فاطمه زهراء و حسن و حسین رضی الله عنهم و توقیر و تعظیم می کنیم ايشان را و

اعتراف می کنیم به بزرگی ایشان در اسلام و لازم این مرتبه اعتقاد آنست که دشمنان آن جناب را مبغوض دارد و این معنی را در قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم که از منظومات ایشانست و شرح فارسی آن قصیده هم از تصانیف ایشانست باین عبارت ادا می فرمایند

و آل رسول الله لا زال امرهم قویما علی ارغام انف النواصب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیشه باو حال ایشان راست درست بخاک آلوده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند انتہی بندۀ ضعیف گویند خاک آلوده کردن بینی در محاوره عرب کنایه از خواری و ذلت و هلاکت و نواصب فرقه را گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس درین بیت هم اظهار تولاست بجناب حضرات و هم دعای بد و تبریست از دشمنان ایشان ضمیمه این مرتبه اعتقاد آنست که مناقب آن حضرات را که از روی احادیث و آیات ثابتست در تصانیف خود روایت کنند و این معنی را بفضله تعالی حضرت ایشان در تصانیف خود بحدی استیعاب فرموده‌اند که کم کسی آن مقدار درین باب سعی و جهد کرده باشد آن همه را اگر در این جا نقل کنیم مجلدات می‌باید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب ازالۃ الخفا و دیگر تصانیف کبار ایشان را مطالعه نماید اما بطريق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر می‌کنم در کتاب مقدمه سنیه که در مدینه منوره تصنیف فرموده‌اند می‌فرمایند و نختم الرساله بالخاتمة الحسنة ذکر مناقب اهل البيت رضی الله تعالی عنهم یعنی باید که ختم بکنیم این رساله را بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیت است رضی الله تعالی عنهم بعد از ان مناقب این حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده‌اند از آن‌جمله آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده‌اند که در حق این پنجتن پاک نازل شده و گفته‌اند که مراد از رجس گناه و شرکست و این حضرات از گناه و شرک پاک بودند و از آن‌جمله آیه مباھله و دیگر آیات را در حق آن حضرات اعتقاد کرده‌اند و

حدیث انى تارك فيكم الثقلين

و حدیث انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم

و حدیث الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك

و احادیث دیگر را در شان این حضرات روایت کرده‌اند و در مناقب حضرت امیر المؤمنین خاصه حدیث غدیر خم و

انت منک و انا منک و من فارقک یا علی فقد فارقنى

و حدیث ائتمی باحّ خلقک إلیک و انا مدینه العلم و علی با بها

و حدیث هذا امیر البرءة و قاتل الفجرة

و دیگر احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبتست و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین در صحت آن اختلاف دارند آن را بطريق صحیح از شیخ ابو طاهر مدنی تا ابو القاسم طبرانی روایت کرده‌اند و شواهد آن را از طحاوی و دیگر محدثان عمدۀ نقل کرده حکم بصحت آن نموده‌اند و از کرامات حضرت مرتضی چند واقعه را بطريق صحیحه روایت فرموده‌اند

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۳

و در بیاض خود که بطريق کشکول فوائد متفرقه در ان جمع فرموده‌اند می‌فرمایند الحمد لله الذي ملأ قلوبنا بمحبته فلم يدع لمحبة غيره موضع شعرة ثم انه امرنا بمحبة نبیه صلی الله علیه و سلم فاحببناه لمحبة الله و انما محبته شعبه من محبة الله عز و جل ثم امرنا محمد صلی الله علیه و سلم بمحبة اهل بیته فاحببناهم لمحبته و انما محبته شعبه من محبته انتهی ما اردنا نقله من رساله المخاطب و مخفی نماند که این رساله را رشید الدین خان در ایضاخ لطفه المقال هم ذکر نموده بلکه عبارتی هم از ان نقل فرموده چنانچه گفته و اگر چه چند فقره کج مج که در این مقام از بیان قلم مکسور اللسان بطريق ماده بیماران برآمده تلفظ با و وقت مناظره با حضرات امامیه برره ظاهرا مناسب حال و مقام نبود لیکن چون در اثنای ذکر افعال خسران مال اشیایی بدحصال که نزد ثقات از متواترات است

نه بر خلاف تواتر من جمله مفروضات بعض حضرات اهل ايمان را زمام اختيار از دست می‌رود و كميت خامه حرونی كرده در بيداي بيان قبائح آن قوم مصدر فضائح که اعمال فظيعه و افعال شنيعه‌شان بر جريده دهر مثبتت بي اختيار می‌رود چنانکه صاحب تحفه در رساله که در بيان حال شدت موالات جناب والد ماجد خود رضی الله عنهم با اهليت اطهار و تعظيم شان و كثرت عداوت با معاندان آن پاکان بالتقاط عبارات از مصنفات آن جناب جمع كرده است می‌فرماید حضرت ايشان را با اين جماعت اى خوارج نهروان و نواصب بنی امية مثل يزيد و مروان و اتباع ايشان عناد کلی بود و حرکات ايشان نسبت بخاندان نبوت چون بتقریب دراست کتب تاريخ بر زبان ايشان می‌رفت خیلی تفت می‌شدند و عنف می‌فرمودند و با وجود ان کمال خلق و سلامت روی که گاهی اعدی عدو خود را ببدی ياد نمی‌فرمودند چون در این مقام می‌آمدند غير ذکر فضائح و قبائح اين جماعت بر زبان ايشان غالباً نمی‌آمد و از مقتضای طبع و سلامت روی متزلزل می‌ساخت انتهی بالجمله از عبارت سابقه رساله شاهصاحب بر ناظر بصیر واضح و مستثيرست که حدیث مدینه العلم و دیگر احادیث فضائل جناب امير المؤمنین علیه السلام که در کتب ولی الله سمت ذکر یافته است احادیث ثابتة متحققة است که ذکر ان دلالت بر حسن عقیده شاه ولی الله بجناب امير المؤمنین علیه السلام دارد نه آنکه معاذ الله حسب زعم جاحدين و معاندين که از جمله ايشان مخاطب فطین نیز در تحفه خودست اين حدیث شریف حدیث مطعون و موضوع و خبر مفتعل و مصنوع ید باشد فهذا مخاطبنا الماهر* قد الجأه الحق القاهر* فاثبت بنفسه هذا الحديث السافر الزاهر* و اعترف بشهرة هذا الخبر المستنير الباهر* في جواب مسئلة له بالاعتراف الجلى الظاهر* و اثبته ايضا في رسالته المعمولة لtribe والده الزائع المجاهر* عن شين عناد الاطيبين الا طاهر* عليهم آلاف السلام ما بقى الدهر الداهر* فيا عجا من صنع المخاطب الشاهر* للخلاف الفاضح الجاهر* كيف اثر طعن الحديث في تحفته المردودة بالحجج القواهر* و رام من غمط الحق ما هو فوق كل قنة و ظاهر

وجه دو صد و بست و هشت

آنکه شیخ جواد ساباط بن ابراهیم ساباط السباطی الحنفی این حدیث را حتماً و جزماً قول جناب عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۴

رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر نموده و آن را مصدق بعض بشارات ثابت فرموده چنانچه در براهین سباطیه در برهان سایع از براهین مقاله ثالثه از تبصره ثالثه بعد نقل عبارتی از رویای یوحنا گفته و ترجمته بالعربیه و الابواب الاثنا عشر لؤلؤه کل واحد من الابواب کان من لؤلؤه واحدة و ساحة المدینه من الذهب البریز كالزجاج الشفاف اقول هندا بيان لما قبله و صفة للابواب و کون کل باب من لؤلؤه واحدة فيه انتشاره الى ما یدعیه الامايون من عصمة ائمته لان اللؤلؤه کرویه ولا شک ان الشکل الکروی لا يمكن انتلامه لانه لا یباشر الاجسام الا على ملتقی نقطه واحدة كما صرخ به او قلیدس والاصل في عصمة الامام اما عند اهل السنّة والجماعه فان العصمة ليست بشرط بل العمدة في انعقاد الاجماع و اما عند الامامیه فهي واجبه فيه لطف و لان النقوس الذکیه الفاضله تابی عن اتباع النقوس الدینیه المفضولة و عدم العصمة علیه عدم الفضیله و لهم فيها بحث طویل لا یناسب هذا المقام قوله و ساحة المدینه من الذهب البریز كالزجاج الشفاف یرید بذلك اهل ملته صلعم لانهم لا ینحرفون عن اعتقادهم و لا ینصرفون عن مذهبهم في حالة العسرة و اما الذين اغواهم فسوس الانکتارین فمن الجھال الذين لا معرفة لهم باصول دینهم و هذا هو مصدق قوله صلعم انا مدینه العلم و على بابها

انتهی فهذا جواد ساباط* بارعهم العظیم الاغتاب* قد اثبت هذا الحديث الھادی الى سوی الصراط* و احتج بهذا الخبر الموصل الى جدد الاحتباط* فالمنحرف عنه سالک سیل الردى و الاعتاب* و الصادف عنه موجف فی تیه المتأھل و الاختباء* و المستنکر له لا یكون الا من اثر الباطل على الحق لزیغه و الاستواع* و المسترب فیه لا یکون الا من اختلط عليه الخاثر بالرباد اشد الاختلاط

وجه دو صد و بست و نهم

آنکه عمر بن احمد الخرپوتی الحنفی در کتاب عصیده الشهاده فی شرح قصیده البرده اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده
چنانچه در شرح شعر

فاق النبین فی خلق و فی خلق و لم يدانوه فی علم و لا کرم
گفته ثم اعلم ان بيان علمه ثابت بقوله تعالى وَ عَلِمْكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ و بقوله عليه السلام انا مدینة العلم الحديث
و غير ذلك و مخفی نماند که عمر خرپوتی از نبلاء عظام و نبهای فخام سنبه بوده کمال عظمت مرتبت و جلالت متزلت او از
تقریظات علماء معاصرینش که در آخر کتاب عصیده الشهاده مسطورست واضح و لائح می شود قال فی آخر الكتاب قد قرضه
افاضل عصرنا و امثال جهابذہ مصرنا حيث قال الاستاذ العلامہ و الجھبڈ الفھامہ ذو التألیف المفیدہ و التصانیف المجیدہ مولانا الشیخ
ابراهیم الباجوری المحرز لقصبات السباق إذا حوری بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي شرح

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۵

قلوب اهل العلم الافادة الاحکام وجمعهم نجوم المهدی وشموس الاقداء بين الانام واثبت لهم التمييز ورفع المقام والصلوة والسلام
على سیدنا محمد الّذی تشرفت بمدحه البردة و القصائد و على الله واصحابه و عترته الشادة الاماجد و بعد فقد نزهت طرفی فی هذا
الشرح الّذی شرح القلوب بیانه و سطع فی سماء التحقیق برهانه فرأیت اسرار البلاغة فیه فاشیة و ابکار الفصاحۃ فی خدور السطور
ناشیة و البردة به اكتست رقة الحاشیة فیا له من شرح لطیف قد طرز البردة و اضحتی بین الشروح عمدة و احتوى علی کثیر من الآداب
واتی بالعجب العجاب بحسن سبکة تقر العيون و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون فللہ در مؤلفه لقد حقق لنا قول القائل الماهر
کم ترك الاول للاخر كيف و هو زبدۃ الافضل

الساده العلماء و ثمرة کشجرۃ طیبۃ أصلها ثابت و فرعها فی السماء

انسان عین اعیان الروم رب المنطق و المفهوم حضره سید عمر افندي الحنفی مفتی مدینه خرپوت المحمیة لا زال مبلغ الامنیة ولا
برح رافلا- فی ثواب المحسن واردا من المعارف شرابا غير اسن و جزاء الله خيرا عن هذا المرام و احسن لی و له الختام و قال الامام
الاکمل و الهمام الامثل مولانا الشیخ ابراهیم السقا الذی هو اجل من عنه يتلقی بسم الله الرحمن الرحيم لك الحمد اوجدت العلماء فی
الامصار و جددت بهم الدين و لك الشکر او دعت فی قلوبهم من الاسرار و الانوار ما اوزعت به نفوسيهم تمام التبیین منت علیهم بمنه
توريث الانبیاء فی العلم و العمل و احسنت إلیهم بنعمۃ مدح مصطفاک و مختارک فی الابد والازل و منک سلسل الصیلوات و
مسلسل التسلیمات علی عین العنایة و النعمة و نفس الحمایة و الرحمة و علی آله الاشراف و اصحابه اهل الانصاف اما بعد فقد حظیت
برویة هذا الشرح البدیع الفائق المورد الصفی الھنی الرائق الذی خدم به اوحد العلماء الاعلام و مفرد العظاماء الفخام الانسان الكامل
الجهبڈ الفاضل ذو النسب الرفیع السامی صاحب الادب البدیع النامی قاموس البلاغة و الفضاحۃ و نبراس الافهام السید عمر افندي
مفتی مدینه خرپوت و مفید الحكماء صحيح الاحکام برده المدیح للحضرۃ النبویة الممدودۃ بالمدائح العلیة من رب البریة فوجده
بحرا احتوى علی الدرر و روضا استوی منه الشمر و حوى من فنون الافنان الغرر انتجت قیاساته الصحيحه و ابتهجت اشکاله فزال عن
مشروعه ما تضمنه غموضه و اشکاله يحق ان يقال فيه

هو البحر لكنه زاخر هو الروض لكنه زاهر

فنته الطرف بافنان فنونه ما لها آخر فجزی الله مؤلفه خیر جزاء و انبأه و بلغه بجاه الممدوح بالمشروع آرابه و احسن لی و لاخواننا
العواقب و اقامنا معه و ادامنا علی احسن الطرق و اقام المذاهب امين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۶

وقال العمدة الفاضل الجامع بين الفضائل والفوائل مولانا الشيخ محمد الابراشى الجدير بتحقيق الشروح والمحواشى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك إليك يا من جعلت العلماء مصابيح يهتدى بهم فى حلک الظلام و خصصهم بخاصية الخشية حتى انتشر فضلهم و ظهر للخاص والعام والصيملوء والسلام على سيدنا محمد ص ممد الاوائل والاخوات على الله و اصحابه اولى الماشر والمفاخر اما بعد فلما نصرت الى محاسن روض ما تضمنته هذه الطروس من ازاهر المعانى و ما اودعه كنز هذه الصحائف من الدر المباهى به المعانى قلت هذه روضة تمایلت اغصانها و تدللت افنانها و عبتت ازهارها و طابت ثمارها و تدفقت انها رها او حلأ ابهى الناظر رونقها و ادهش الالباب تانقها ام بردة اجيد طرازها ام آيات اخرس البلوغ اعجزها ام عقود تلألأ فرائدتها و انتظمت قلائدتها بل هي درر تنافست التيجان فى نفائسها فما طالت و تطاولت الاكاليل ان تحسن بها فما زالت لم لا و هي جمع من فضله بين البرية معلوم و من حسدت العرب العرباء عليه الرؤوم خرجت كلماته من قلب سليم و اخلاص فى حب صاحب الشفاعة من صميم فما كل من جمع الف و الاكل من اكثـر النقل و العز و صنف انما تلك مواهب وهبها المولى لمن شاء و جعله اولى و كل يدعى و صلا بليلي* فدونك شرحـا صار لبردة المديح كالطراز المعلم و ابان ببلاغته و حسن انسجامـه انه خير شرحـ عليها تكلـم و ترجمـ فمن تاملـه كذب قول القائل ما تركـت الاوائلـ كلـمة لقائلـ هذا و انى و ان مددـت ذراعـي و اجلـت فى ميدانـ مديحـه يراعـى و قطـعت فى ذلكـ ليلـى و نهارـى و شـمرـت عن الساقـ ازارـى فـما اـنا فى كـمال مـحسـنهـ اللـهـ ذوـ قـصورـ إـذـ لاـ تـساـوىـ الحـجـرـ الـأـرـضـيـ القـصـورـ كـيفـ لاـ وـ مؤـلفـهـ جـائزـ لـشـرفـىـ الـعـلـمـ وـ النـسـبـ مـفـخرـ العـجـمـ وـ العـربـ الـهـمـامـ الـعـلـامـ الاـ اـنـهـ شـيخـ الـاسـلـامـ وـ الـعـمـدةـ الـفـهـامـ الاـ اـنـهـ مـلـكـ الـعـلـمـ الـاعـلـامـ الـحـسـيـبـ التـسـيـبـ الـاخـذـ منـ كـلـ فـنـ اوـ فـرـ نـصـيـبـ المـتوـكـلـ عـلـىـ المـعـيـدـ الـمـبـدـىـ سـيـدـ سـيـدـ عـمـرـ اـفـنـدـىـ مـفـتـىـ مـدـيـنـةـ خـرـبـوتـ الـمـحـمـيـةـ صـانـهـ اللـهـ تـعـالـىـ وـ حـفـظـهـ منـ كـلـ رـزـيـةـ وـ بـلـيـةـ اـبـقـاهـ اللـهـ رـاقـيـاـ ذـرـىـ الـمـعـالـىـ رـافـلـاـ فـىـ حـلـلـ الـجـبـورـ عـلـىـ مـمـرـ الـلـيـالـىـ ماـ تـرـنـمـ بـمـدـحـ سـيـدـ الـكـائـنـاتـ مـادـحـ وـ تـلـيـتـ قـصـيـدـ الـبـرـدـةـ بـيـنـ الـمـمـادـحـ وـ عـبـقـ مـسـكـ الـخـاتـمـ بـارـيـجـهـ الـفـائـحـ اـنـتـهـىـ فـهـذـاـ الـخـرـبـوتـيـ وـ اـحـدـهـ الـمـفـرـدـ*ـ وـ فـرـدـهـ الـاـوـحـدـ*ـ قـدـ اـثـبـتـ هـذـاـ الـحـدـيـثـ الـهـادـيـ الـىـ لـحـ الصـوـابـ الـأـرـشـدـ*ـ بـحـثـمـ قـدـ اـطـفـىـ لـهـبـاتـ كـلـ جـاحـدـ وـ اـخـمـدـ*ـ فـالـمـارـقـ عـنـ رـبـقـهـ هـالـكـ فـىـ تـيـهـ الـضـالـالـ الـمـمـدـدـ*ـ وـ النـاكـبـ عـنـ قـدـتـهـ بـاـئـرـ فـىـ بـيـدـ الغـىـ الـمـعـتـدـ*ـ وـ الطـاعـنـ عـلـيـهـ مـحـتـقـبـ لـلـوـبـالـ الدـائـمـ الـمـؤـبـدـ*ـ وـ الـقـادـحـ فـيـ مـشـتـرـ لـاجـلـهـ الـنـكـالـ الـآـبـدـ الـمـخلـدـ

وجه دو صد و سی ام

آنکه قاضی محمد بن علی الشوکانی الصنعنی در کتاب الفوائد المجموعه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٨٧

في الاحاديث الموضوعة گفته

حديث انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه الخطيب عن ابن عباس مرفوعا و رواه الطبراني و ابن عدى و العقيلي و ابن حبان عن ابن عباس ايضا مرفوعا

وفى اسناده الخطيب جعفر بن محمد البغدادى و هو متهم و فى اسناد الطبرانى ابو الصلت الھروى عبد السلام بن صالح قيل هو الذى وضعه و فى اسناد ابن عدى احمد بن سلمة الجرجانى يحدث عن الثقات بالباطل و فى اسناد العقili عمر بن اسماعيل بن مجالد كذاب و فى اسناد ابن حبان اسماعيل بن محمد بن يوسف و لا يحتاج به و قد رواه ابن مردويه عن على ع مرفوعا و فى اسناده من لا يجوز الاحتجاج به و رواه ايضا ابن عدى عن جابر مرفوعا بلفظ هذا يعني

عليا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب قيل لا يصح و لا اصل له و قد ذكر هذا الحديث ابن الجوزى فى الموضوعات من طرق عده و جزم ببطلان الكل و تابعه الذهبي و غيره و اجيب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادى الفيدى قد وثقه يحيى بن معين و ابا الصيملت الھروى وقد وثقه ابن معين و

الحاكم وقد سئل يحيى عن هذا الحديث فقال صحيح و اخرجه الترمذى عن على مرفوعا و اخرجه الحاكم فى المستدرك عن ابن عباس مرفوعا و قال صحيح الاسناد قال الحافظ ابن حجر و الصواب خلاف قولهما معا يعني ابن الجوزى و الحاكم و ان الحديث من قسم الحسن لا- يرتفع الى الصحة و لا ينحط الى الكذب انتهى و هذا هو الصواب لان يحيى بن معين و الحاكم قد خولفا فى توثيق أبي الصلت و من تابعه فلا يكون مع هذا الخلاف صحيحا بل حسنا لغيره لكثرة طرقه كما بيّناه و له طرق اخرى ذكرها صاحب الالى و غيره و مستتر نمایند که علامه شوکانی از اعاظم ماهرين و افاحم نبلای کابرین و حفاظ ثقات مستندین و ايقاظ اثبات مجتهدين نزد سنه می باشد حسن بن احمد البهکلی در كتاب الديباخ الخسروانی في اخبار اعيان المخلاف السليماني على ما نقل عنه الفاضل المعاصر المولوى صديق حسن خان في التاج المكمل گفتة السنة الخمسون بعد المائتين و الالف و فيها في شهر جمادی الآخرة كانت وفاة شيخنا محمد بن على الشوکانی و هو قاضي الجماعة شيخ الاسلام المحقق العلامه الامام سلطان العلماء امام الدنيا خاتمه الحفاظ بلا مراء الحجة النقاد عالي الاسناد السابق في ميدان الاجتهد المطلع على حقائق الشريعة و غواصها لعارف بمداركها و مقاصدها و على الجملة فما رأى مثل نفسه و لا- رأى من رأه مثله علما و ورعا و قياما بالحق بقوه جنان و سلاطه لسان قد افرد ترجمته تلميذه

الاديب العلامه محمد بن حسن الشجني الدماري بمولف سماه التقصار في جيد زمن عالم الاقاليم و الامصار

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۸

قصره على ذكر مشايخه و تلامذته و سيرته و ما انطوت عليه شمائله و ما قاله من شعر و ما قيل فيه من مدح و ثناء بالنظم و التشر جاء في مجلد ضخم مولده يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذى القعدة الحرام سنة اشتتنين و سبعين بعد المائة و الالف كما اخبرني بذلك في بلده هجرة شوکان و نشاء على العفاف و الطهارة و ما زال يدرب و يدرج و يجمع النشئات و يحرز المكرمات له قراءة على والده و لازم القاضي امام الفروع في زمانه احمد بن محمد الحرزاوى و انتفع به في الفقه و اخذ النحو و الصرف عن السيد العلامه اسماعيل بن حسن و العلامه عبد الله بن اسماعيل النهمي و العلامه القاسم بن محمد الخولاني و اخذ علم البيان و المعانى و المنطق و الاصلين عن العلامه حسين بن محمد المغربي و العلامه على بن الهادى عرب و لازم في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الكوكباني و اخذ في علم الحديث عن الحافظ على بن ابراهيم بن عامر و غيره من المشايخ الكملة في جميع العلوم العقلية و النقلية حتى احرز جميع المعارف و اتفق على تحقيقه للمخالف و المخالف و صار المشار إليه في علوم الاجتهد بالبيان و المجلى في معرفة غواص الشرعية عند الرهان له المؤلفات الجليلة الممتعة المفيدة النافعة في اغلب العلوم منها نيل الاوطار شرح متنفي الاخبار لابن تيمية رح في اربعه مجلدات لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق و لم يسمح الدهر بنحوه في التدقير اعطى المسائل حقها في كل بحث على طريق الانصاف و عدم التقييد بالتقليد و مذهب الاخلاف و الاسلاف و تناقله عنه مشايخه الكرام فمن دونهم من الاعلام و طار في الآفاق في زمان حياته و قرئ عليه مرارا و انتفع به العلماء و كان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير بارفع مكان و من التمسك بالدليل في اعلى شان و كان تاليفه في ایام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر و له التفسير الكبير المسمى فتح القدير الجامع بين فی الدرایه و الروایه من التفسیر و قد سبقه الى التاليف في الجمع بين الروایه و الدرایه العلامه محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ابسط و اجمع و احسن منه ترتیبا و ترصیفا و احرز لمعانی اللغات و شواهدتها تحقیقا و تالیفا و قد ذکر الحافظ السیوطی فی الاتقان انه جعله مقدمة لتفسیر جامع للدرایه و الروایه سماه مطلع البدرین و مجمع البحرين و له مختصر فی الفقه علی مقتضی الدلیل سماه الدرر البھیه و شرحه شرعا نافعا سماه الدراری المضیئة اورد فیه الادلة الّتی بنی علیها ذلك المؤلف و له و بل الغمام حاشیة شفاء الاولم للامیر حسین بن محمد و له در السحابه فی مناقب القرابة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۸۹

والصحابة و له ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول يعز نظيره في جمعه و ترصیفه و حسن ترتیبه و تصنیفه و له السیل

الجرار المتدقق على حدائق الازهار كان تاليه في آخر مدته ولم يؤلف بعده شيئاً فيما اعلم وقد تكلم فيه على عيون من المسائل و صحيح من الشروع ما هو مقيد بالدلائل و زيف ما لم يكن عليه دليل و حسن العبارة في الرد و التعليل و السبب في ذلك انه نشأ في زمنه جماعة من المقلدة الجامدين على التعصب في الأصول و الفروع و لم تزل المقاولة و المقاولة بينه وبينهم دائرة و لم يزالوا ينددون عليه في المباحث من غير حجة و لا برهان من سنة و قرآن فجعل كلامه في ذلك الشرح في الحقيقة موجهاً إليهم في التغافل عن التقليد المذموم و ايقاظهم إلى النظر في الدليل لانه يرى تحريم التقليد الشوم و قد الف في ذلك رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد و قد تحماه لما حواه جماعة من علماء الوقت و ارسل عليه اهل جهته بسببه سهام اللوم و المقت و ثارت من أجل ذلك فتنة في صنعاء بين من هو مقلد و بين من هو متقيد بالدليل توهما من المقلدين انه ما أراد الا هدم مذهب اهل البيت لان الازهار هو عمدتهم في هذه الاعصار و عليه في عبادتهم و المعاملة المدار و حاشاه من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم و جعل اجر نبينا صلى الله عليه وسلم في تبليغ الرسالة مودتهم لان له الولاء التام لهم و قد نشر محسنهم في مؤلفه در السحابة بما لم يعالج بعده ربيء لمرتاب و له العناية التامة بحفظ مذهبهم فانه افني شبابه في الدرس و التدريس في ذلك و عندي ان من جملة العناية بهم هذا الشرح فان من تامله حق التأمل بعين الاصناف عرف انه بيان لما اقتضاه متن الازهار من الادلة الصحيحة لانه جاء فيه بادلة لم توجد في غيره و اوضح مأخذها من الكتاب و السنة على ابدع اسلوب و قد اطلعت على غالب شروح الازهار فلم ار في شروحه ما يدانيه في ايراد الادلة و ائمماً لم يرتضى ما بنى في ذلك الكتاب من التفاريع على القياس الذي علته المناسبة او تخریج و سیل الامام في ذلك سیل المفرعين من سائر المذاهب الاسلامية فان كتبهم الفروعية ممزوجة بذلك على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب لان المأخذ واحد و الرد واحد و إن كان في الحقيقة ان الخطاب يسير و الخلاف في المسائل العلمية الظبية سهل لانها مطارح الانتظار و الاجتهد يدخلها و المصيب من المجتهدين في ذلك له اجران و المخطى له اجر و ان تنبيه العالم بالخطاء على ذلك الخطاء للمقلد لا باس به لثلا يقلد في الخطاء فانه مؤاخذ به مع ان من قوله معفو عنه في ذلك و هذه الطريقة ربما يحمد عليها من قصد ذلك و لا يخرج المجتهد ما اجتهد فيه و نبه على الخطاء بحسب ما ظهر له عن توليه لاهل بيت النبوة صلوات الله عليهم اجمعين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٩٠

لان التولا- في جانب و بيان الخطأ في جانب و ربما يحمده ذلك المجتهد الذي قد اصل ما هو خطاء في كتبه لثلا يتبعه في ذلك الخطأ من يتبع و هذا شأن اهل العلم في كل زمان و مكان ما بين راد و مردود عليه و كل ماخوذ من قوله و متوك الأ صاحب العصمة عليه افضل الصلة و التحية و قد ذكر السيوطي في كتابه الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا يقر بعضهم ببعضاً على الخطاء و لو كان احب حبيب إليه و من طالع الكتب الاسلامية في الفروع و الاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك و هان عليه سلوك هذه المسالك و من وزن الامور بالانصاف لا تخفي عليه الحقيقة و من جمد على التقليد و ضاق عطنه عن مدارك الاستدلال فيما له و للاعتراض على المجتهدين و لا ينبغي له ان يضايق المجتهد في اجتهاده لاجل توقفه في موقفه الذي هو التقليد و قد تفضل الله عليه بالاجتهد و التجديد و لكل منهم عرفت مقاماً شرحه في الكتاب مما يطول و التقليد لا يجوز الا لغير المجتهد و الاجتهد عند ائمۃ اهل البيت رضي الله عنهم غير متذر كاما يقول غيرهم من مقلدة المذاهب و من اعترض على المجتهد فيما ادى إليه اجتهاده فقد تحرج الواسع و ما جرى على نهج السلف له فيه من اهل العلم نعمانا قد حبرت مقاصد السيل الجرار في مولف سميته نزهة الابصار من السيل الجرار و هو واف بالمقصود من ايراد تلك الادلة من غير تعرض لما يقع به بسط الاسنة من الناس و المترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى زمانه و ابتداء فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الكنعى الولى المشهور و له جملة رسائل من مطولات و مختصرات و قد جمعت فتاواه و رسائله فجاءت في مجلدات و سماها ابنه العلامة على بن محمد الشوكاني بالفتح الرباني و له في الادب اليد الطولى و له اشعار كثيرة مدونة قد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم فجاءت في ديوان كتب إليه اديب عصره السيد محمد بن هاشم بن يحيى الشامي و رفيقه العلامة حسين بن احمد السباعي يسألهما على سبيل

المطارحة عن الشّوق هل هو من قسم المشكك او من المتواطى المعروفين في علم المنطق بهذه الآيات البدعية
 يا نيرى فلك العلیاء دام لنا من نور علمکما ما يكشف الظلم
 ماذا تقولان فيما قد تقرر بالاجماع حق هذا من به حکما
 قالوا بان شهادات القلوب إذا قاست بصدق و داد صار ملترا ما
 و من احب إذا صحّ القياس له قطعا بانهما في السلک قد نظما
 وقد تضمن تصديق تصوّره بنسبة يتساوى الود بينهما
 و آئما الشّوق من قسم المشكك هل فيه اعتراض قياس في استواههما
 وقد ترددت في تقريره فافيدها مغرا صار مشتاقا لوصلکما
 فاجاب المترجم له و اجاد يا بن البهاليل و الاطواد من مصر* و المنعمين بسيب يخجل الدّيما
 عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۱

قد دل نظمك للدر الشمين بلا شك بانك بحر العلوم طما* و رمت ابداء عتب في ملاطفة* و قد اسألت ببعدي فاحتمل كرمًا* فالشّوق
 بالشّوق منقاد و معتبر* قضى بذلك خير الرسل و الحكماء* و ان تشکك بالتشکيك فهو على* توافق باتحاد الجنس قد نظما* و
 موجبات ودادي فيك ما سلبت* و لا غدا عقد ودى عنك منفصما* محصلات ودادي ما ارضيت لها عنك العدول و لا اوليتها عدما*
 وقد تالف شملانا على نمط* لنا نتائج ودّ تمنع العقما و هذه القطعة من شعره تدل على انه مفرد بلغ و لا مفرد سواه يوصف بالبلغة
 وقد تم التوجيه بالقضايا المنطقية الموجبة و السالبة و المحصلة و المعدولة و لله در القائل
 الحسن يظهر في شيئاً من الشعر أو بيت من الشعر

و قد اخذت عنه في كثير من الفنون العلمية و اخذت عنه غالباً مؤلفاته الشريفة و بموته طفى على اليمن مصباحهم المنير و لا اظن
 يرون مثله في تحقيقه للعلوم و التحرير وقد جرت بيني و بينه مکاتبة ادبية و مراسلة لمسائل علمية هي عندي مثبتة بخطه الشريف و
 قلمه اللطيف و كان قد توفى قبله بمدة يسيرة ابنه العلامه على بن محمد و هو احد محققى العلماء و من لازم والده في جميع
 المعارف حتى بلغ ذروة العلوم تحقيقا و تدقيقا و قد شاركته في الاخذ على والده في كثير من مقوّراته رحمهما الله تعالى و قد كنت
 قلت في والده مراثي و اشركته فيها لولا الاطالة لذكرتها و مولوى صديق حسن خان معاصر در ابجد العلوم گفته محمد بن على بن
 محمد الشوكاني شيخنا الامام العلامه الرباني و السهيل الطالع من القطر اليماني امام الائمه و مفتى الامة بحر العلوم و شمس الفهوم
 سند المجتهدين الحفاظ فارس المعانى و الالفاظ فريد العصر نادر الدهر شيخ الاسلام قدوة الانام علامه الزمان ترجمان الحديث و
 القرآن علم الزهاد اوحد العباد قامع المبتدعين آخر المجتهدين راس الموحدين تاج المتبعين صاحب التصانيف التي لم يسبق الى
 مثلها قاضى الجماعة شيخ الرواية و السمعاء على الاسناد السابق في ميدان الاجتهد على الاكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة و
 مواردها العارف بعوامضها و مقاصدتها قال القاضى العلامه عبد الرحمن بن احمد البهكلى في كتابه نفح العود في ايام الشريف حمود
 كان مولد شيخنا الشوكاني يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذى قعدة الحرام سنة اثنين و سبعين بعد مائة و الف كما اخبرني بذلك
 في بلده هجرة شوكان و نشأ على العفاف و الطهارة و ما زال بجميع النشتات و يحرز المكرمات له قراءة على والده و لازم امام الفروع
 في زمانه القاضى احمد بن محمد الحراري و انتفع به في الفقه و اخذ النحو و الصرف عن السيد العلامه اسماعيل بن حسن و العلامه
 عبد الله بن اسماعيل النهمي و العلامه القاسم بن محمد الغولاني و اخذ علم البيان و المنطق و الاصليين عن العلامه حسن بن محمد
 المغربي و العلامه على بن هادي رهب و لازم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۲

في كثير من العلوم مجدد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الحسنى الكوكباني و اخذ فى علم الحديث عن الحافظ على بن ابراهيم بن

عامر و غير ذلك من المشايخ في جميع العلوم العقلية والنقدية حتى احرز جميع المعارف و اتفق على تحقيقه المخالف والمولف و صار مشارا إليه في علوم الاجتهد بالبيان والمجلل في معرفة غواصات الشريعة عند الرهان له المؤلفات في اغلب العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح منتدى الاخبار لجذ ابن تيمية رح في اربع مجلدات كبار لم تكتحل عين الزمان بمثله في التحقيق اعطي فيه المسائل حقها في كل بحث على طريق الانصاف و عدم التقيد بمذهب الاسلاف و تناقله عنه مشايخه فمن دونهم و طار في الآفاق في حياته و قرئ عليه مرارا و انتفع به العلماء و كان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سواه لما هو عليه من التحرير البليغ و كان تاليفه في ايام مشايخه فنبهوه على مواضع منه حتى تحرر و له التفسير الكبير المسمى فتح القدير الجامع بين فن الرواية و الدرائية من التفسير وقد سبقه الى التأليف في الجمع بين الرواية و الدرائية العلامه محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا ابسط و اجمع و احسن ترتيبا و ترصيضا و قد ذكر الحافظ السيوطي في الاتقان انه جعله مقدمة لتفسير جامع للدرائية و الرواية سماه مطلع البدرین و مجمع البحرين و له مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية و شرحه شرعا نافعا سماه الدراري المضيئ اورد فيه الادلة التي بنى عليها ذلك المؤلف و له و بل الغمام حاشية على شفاء الاولم للامير حسين بن محمد الامام و له در السحابة في مناقب القرابة و الصحابة و له الفوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعة و له ارشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الاصول يعز نظيره في جمعه و ترصيده و حسن ترتيبه و تصنيفه و له السيل الجرار المتدق على حدائق الازهار و كان تاليفه في آخر مدته و لم يؤلف بعده شيئا فيما اعلم و قد تكلم فيه على عيون من المسائل و صحق من المشروع ما هو مقيد بالدلائل و زيف ما لم يكن عليه دليل و حسن العبارة في الرد و التعليل و السبب في ذلك انه نشأ في زمنه جماعة من المقلدة الجامدين على التعصب في الاصول و الفروع و لم تزل المقاولة و المقاولة بينه وبينهم دائرة و لم يزالوا ينددون عليه في المباحث من غير حجج فجعل كلامه في ذلك الشرح في الحقيقة موجها إليهم في التغيير عن التقليد المذموم و ايقاظهم إلى النظر في الدليل لانه يرى تجريم التقليد و قد الف في ذلك رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد و قد تحماه لما حواه جماعة من علماء الوقت و ارسل إليه اهل جهته بسببه سهام اللوم و المقت و ثارت من اجل ذلك فتنه في صناعه بين من هو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۳

مقلد و بين من هو مقتد بالدليل توهما من المقلدين انه ما أراد الا هدم مذهب اهل البيت لان الازهار هو عمدتهم في هذه الاعصار و عليه في عبادتهم و المعاملة المدار و حشاهم من التعصب على من اوجب الله تعالى محبتهم و جعل اجر نبينا صلعم في تبليغ الرسالة موعدتهم لان له الولاء التام لهم و قد نشر محسنهم في مؤلفه در السحابة بما لم تخالج بعده ريبة لمرتاب على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب سواء لان المأخذ واحد و الرد واحد و الخطيب يسير و الخلاف في مسائل العلمية الظنية سهل لانها مطاراته و الاجتهد يدخلها و المصيب من المجتهدین في ذلك له اجران و المخطى له اجر و هذا شان اهل العلم في كل زمان و مكان ما بين راد و مردود عليه و كل ماخوذ من قوله و متوكلا على صاحب العصمة عليه افضل الصلة و التسليم و من طالع الكتب الاسلامية في الفروع و الاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك و هان عليه سلوك هذه المسالك و من وزن الامور بالانصاف لا تخفي عليه الحقيقة و من جمد على التقليد و ضاق عطنه عن مدارك الاستدلال فما له و الاعتراض على المجتهدین و لا ينبغي ان يضايق المجتهد في اجتهد لاجل توقفه في موقفه الذي هو التقليد و قد تفضل الله عليه بالاجتهد و التقليد لا يجوز الا لغير المجتهد و الاجتهد غير متذر و من اعترض على المجتهد فيما ادى إليه اجتهد ففقد تحجر الواقع و جرى على خلاف نهج السلف من اهل العلم نعم انا قد حبرت مقاصد السيل الجرار في مؤلف سميته نزهة الابصار و هو واف بالمقصود من ايراد تلك الادلة من غير تعرض لما يقع به بسط الالسنة من الناس و للمترجم له تاريخ حافل سماه الدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه من ذلك الوقت الى زمانه و ابتدأ فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الولى المشهور و له جملة رسائل من مطولات و مختصرات و قد جمعت فتاواه و رسائله فجاءت في مجلدات و سماها ابنه العلامه على بن محمد بالفتح الرباني و له في الادب اليد الطولى و له اشعار كثيرة مدونة قد رتبها ابنه المذكور

على حروف المعجم فجاءت فى ديوان وقد اخذت عنه فى كثير من الفنون العلمية و اخذت عنه غالب مؤلفاته و بموته طفى على اهل اليمين مصباحهم المنير و لا اظن يرون مثله فى تحقيقه للعلوم و التحرير وقد جرت بينى وبينه مكاتبة أدبية و مراسلة لمسائل علمية هى عندي مثبتة بخطه و على الجملة فما رأى مثل نفسه و لا رأى من رأى مثله علما و ورعا و قياما بالحق بقوه جنان و سلاطه لسان و قد افرد ترجمته تلميذه الاديب محمد بن حسن الشجني الذمارى بمولف قصره على ذكر مشايخه و تلامذته و سيرته و ما انطوت عليه شسائله و ما قاله من شعر و ما قيل فيه جاء فى مجلد ضخم و كانت وفاته فى شهر جمادى الآخرة فى سنة خمسين بعد المائتين و الالف و قد كان توفى قبله بمدة يسيرة ابنه العالمة على بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٩٤

و هو احد محققى العلماء و من لازم والده فى جميع المعارف حتى بلغ ذروه العلوم تحقيقا و تدقيقا و قد شاركته فى الاخذ على والده فى كثير من مقرراته و قد كنت قلت فى والده مراثى لو لا- الاطالة لذكرتها انتهى كلامه رحمه الله تعالى بلفظه و معناه مع التلخيص قلت و وجدت على ظهر كتابه الدراري المضيئ ان مولده رضى الله عنه كان عام سبع و سبعين و مائة و الف و قلد ولائية القضاء من جهة الامام المنصور بالله على بن العباس فى اوائل شهر شعبان سنة ١٢٢٩ و توفاه الله تعالى يوم الاربعاء فى السادس و العشرين من جمادى الآخر من شهور سنة ١٢٥٠ و كان بين وفاته و وفات ولده على بن محمد نحو شهر و كان قد توفاه الله قبله و لم يظهر والده جزا و لا حزنا و كان ولدا صالحًا عالما مبرزا في جميع العلوم و كان نادرًا و قته على صغر سنّة قيل انه انه توفى و هو في حدود العشرين رحم الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عددها ثلاثة و خمسون كتابا سمها باسمائها قال السيد الجليل العالمة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاهدل رح في كتابه المسمى بالنفس اليماني و الروح الريحاني في إجازة القضاة بنى الشوكاني ما عبارته و من تخرج بسيدي الامام عبد القادر بن احمد الحسني امام عصرنا في سائر العلوم و خطيب دهرنا في اياض دقائق المنطق و المفهوم الحافظ المسند الحجة الهادي في اياض السنن النبوية الى المحجة عز الاسلام محمد بن على الشوكاني بلغه الله في الدارين اقصى الامانى

ان هز اقلامه يوما ليعلمها انساك كل كمی هز عامله
و ان اقر على رق انامله اقر بالرق كتاب الانام له

و لقد منح رب العالمين من بحر فضله الواسع هذا القاضى الامام ثلاثة امور لا اعلم انها في هذا الزمان الاخير جمعت لغيره الاول سعة التبحر في العلوم على اختلاف اجناسها و انواعها و اصنافها الثاني سعة التلاميد المحققين و النبلاء المدققين اولى الافهام الخارقة و الفضائل الفائقة الحقيق ان ينشد عند حضور جمعهم الغفير و مشاهدة غوصهم على جواهر المعانى التي استخراجها من بحر الحقائق غير يسير

انى إذا حضرتني الف محبرة تقول اخبرنى هذا و حدثنى
صاحب بعقوتها الاقلام ناطقة هذا المكارم لا قعيان من لين

الثالث سعة التاليف المحررة و الرسائل و الجوابات المحبرة التي تسامي في كثرتها الجهابذة الفحول و بلغ من تنقيحها و تحقيقها كل غاية رسول وقد ذكر لي بعض المعتمدين ان مؤلفاته الحاصلة الان مائة و اربعه عشر مؤلفا عدد سور كتاب الله تعالى قد شاعت في الامصار الشاسعة فضلا عن القرية وقع بها غاية الانتفاع والله عز وجل السؤول ان يبارك للاسلام و المسلمين في اوقاته و ان يتمتع ب حياته امين ثم امين كلنا عالم بانك فينانعمة ساعدت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٤٩٥

بها الاقدار فوق نفسك النفوس من الشر و زيدت في عمرك الاغمار وقد اعنتي بشرح مناقبه و فضائله عادة من العلماء الاعلام و الجهابذة الفخامة منهم السيد العالمة ابراهيم بن عبد الله الحوثي و منهم بعض علماء كوكبان عظام القدر كبراء الشأن و منهم السيد

العلامة محمد بن محمد الديلمی و منهم القاضی العلامہ محمد بن حسن الشجنجی الدماری فی کتاب حافل سماه التصار فی جید زمن علامۃ الامصار و منهم الحبر العلامہ و البحر الفهامة لطف اللہ جحاف و بالجملة فحل القول فی هذا الامام ذو سعة فان وجدت لسانا قائلًا فقل زد فی علا مهما تشا رفعه و ليصنع الحاسد ما يصنع فالدھر نحوی كما ينبغي يدری الذی يخض او يرفع و الله المسئول ان يزيدہمما اولاھ و ان يصلح لکل منا اخراھ و اولاھ فضلا من رب العالمین و کرما منه سبحانه اللہم امين انتهى کلامه رح و المترجم له کتاب اتحاف الاکابر باسناد الدفاتر ذکر فيه مشایخه الاعلام و اسماء کتبه المقرؤة و المسموعة و مروياته على التمام فمن شاء الزیادة فعلى بالكتاب المذکور فان النظر فيه يقضی العجب العجاب و هذا الذی ذکرناه فی هذا الكتاب قطرة من بحر فضائله التي لا تحصى و ذرة من وادی فواضلہ التي لا تستقصی تشهد بذلك مؤلفاته و تنطق به مصنفاته و الله يختص برحمته من يشاء و هو الذاب عن شریعۃ الاسلام باللسان و القلم و المناضل عن الدين النبوی و کم ابدی الحكم و لا عبرة بمن يرمیه بما ليس فيه او ينسبة بمجرد الهوى لقول غير وجیه فلم یضره قول الطاعن الحاسد و الباغی الجاحد

و ما ضر نور الشمس ان كان ناظرا إليها عيون لم تزل دھرها عمیا

غیر ان الحسد یحمل صاحبه على اتباع هواه و ان یتكلم فیمن یحسده بما یلقاه و ما احقه بقول القائل حسدو الفتی إذ لم ینالوا علمه* فالقوم اعداء له و خصوم* فالله تعالی هو المسئول ان یقینا شرور نفوينا و حصائد المستتنا بمنه و فضله و قد روی عن أبي ذر الغفاری رضی الله عنه انه قال كان الناس ورقا لا شوك فيه فصاروا ليوم شوكا لا ورق فيه فهذا زمان أبي ذر فما ذاك من زماننا و باشراره* ان یسمعوا لخیر اخفوه و ان یسمعوا* شرا اذاعوا و ان لم یسمعوا کذبوا فالمناسب جمع الخاطر عن علماء الوقت و رفع الهمة عنهم و القناعة بمن مضى من علماء السنّة المطهرة و اقتصار النظر فی کتبهم المحققة هذا و له رحمة الله تعالی مؤلفات مفيدة فی فنون عديدة و التي وقفت عليها و هي عندي موجودة ايضا کثيرة جدا غير ما ذكر و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته جمال الاسلام و شیخ المسلمين قاضی القضاۃ ابو علی محمد بن علی بن محمد الشوکانی الیمنی الصناعی از اعاظم علماء و اکابر فضلای صناعی یمن بود در جمیع علوم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۶

متداوله از صرف نحو و منطق و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و اصول آن ید بیضا داشت چنانکه ثبت او که مشتمل بر ذکر کتب این علوم و غيرهاست بر ان دلالت دارد ولادت او در سنہ سبع و سبعین و مائة و الف اتفاق افتاده شیوخ او بسیاراند منهم السيد الامام عبد القادر بن احمد بن الناصر و علی بن ابراهیم بن علی و صدیق بن علی المزجاجی و یوسف بن محمد المزجاجی و حسن بن اسماعیل بن حسین المغربی و غيرهم و بعضی از ایشان روایت دارند از محمد حیات سندي مدنی و از ابو الحسن سندي و از سید محمد بن اسماعیل امیر و عبد الخالق مزجاجی و غيرهم و چنانکه وی ازینها اخذ کرده و سمع نموده و همچنان خلقی بسیار بلکه بیشمار از وی اخذ نموده و استفاده کرده در عهد خود در علوم و فنون حدیث عدیم النظیر بود تلمذ وی و اخذ اجازت از وی در مفاخر و مناقب عظیمه معلوم دست قاضی قضاۃ صناعی یمن بود و از طرف امام منصور بالله علی بن العباس در سنہ ۱۲۰۹ اوائل شهر شعبان متقدل این حدیث شده حاکم آنچا با آنکه مذهب زیدیه داشت در تعظیم و اجلال او مبالغه می کرد و در هر باب از امر و نهی مقتدى قول او بود و مجال نداشت که سر مو خلاف رای او در فصل خصومات و دیگر مهمات ملک و مال کند شیخ محمد بن القاضی محسن الانصاری در حدیده با فقیر حکایت کردن که پادشاه صناعه می گفت آن قدر خوف که مرا از دو کس می آید از هیچکس نیست یکی او تعالی دوم شوکانی و نیز می گفت که زیدیه را بسبب رد بر مذهب ایشان تعصی تمام با او بود بارها بصورت بلوی برآمده خانه او را محاصره کردن چون وی یک بار از خانه برآمد همه ها بگریختند هیچکی را مجال مقابله و مواجهه با او نبود آری مصراع هیبت حکست این از خلق نیست* در علوم دینیه برتبه اجتهداد رسیده بود تقليد هیچ یکی نمی کرد نواب محمد مصطفی خان صاحب بهادر المتوفی سنہ ست و ثمانین و مائین و الف در ترغیب السالک الى احسن المسالک نوشته از

شوکانی که قاضی القضاة صنعته بود شاید که خبری داشته باشی می‌گوئی که بعد از سلف بوفور احاطه و اطلاع او در فن حدیث کسی برخاسته در فروع تقلید ائمه نمی‌کرد عمل باجتهاد خویش داشت و این معنی نه خاص اوست که همه اهل حدیث آنچا بدین شیوه خرامش دارند بالجمله اگر ارض یمن مسکن چندین ارباب خیر و صلاح و مجمع چنین اصحاب فلاح آمد شگفت چیست که خواجه کائنات علیه و علی الله افضل الصلوات در خصوص او فرموده

الایمان یمان و الحکمة یمانیة

انتهی گویی وی صاحب تصانیف بسیارست از مطولات و مختصرات منها فتح القدیر تفسیر القرآن الکریم در اربع مجلد ضخام و نیل الاوطار شرح متنقی الاخبار در چهار مجلد و اول کسی که این هر دو کتاب در هند آورده و آن را رواج داده محرر سطورست و حال این هر دو کتاب در مقصد اول گذشت و منها الدرر البهیة مختصر فی فقه الحديث و شرحه الدراری المضیئة مجلد لطیف و رفع الریبیة فی مسئله الغیة و شرح الصدور فی تحریم رفع القبور و ارشاد السائل الى دلیل المسائل و التوضیح فيما جاء فی المنتظر و

المسيح و الابحاث الوضیه و

فی الكلام علی حديث حب الدنيا راس کل خطیئه
و تحفه الذاکرین شرح

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۷

حصن حصین مجلد ضخیم و الفوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه و این کتاب در هند بقالب طبع رسیده و اول کسی که آن را در هند آورد مولوی عبد الحی مرحوماند و ایشان در سفر حج از وی رح سند فن حدیث هم بطريق اجازت بالكتابه حاصل نموده بودند و تحریر الدلائل علی مقدار ما یجوز بین الامام و الموتم من الارتفاع و الانخفاض و البعد و الحال و کشف الاستار عن حکم الشفعة بالجوار و فقيه علامه علی بن احمد را بروی تقریظی منظومست منها نظم لله در العالم الربانی البدر نجل علی الشوکانی فلقد ابان عن العلوم جواهراتنبیک منه علی علو الشأن قد اشرقت اکواننا بعلومه شان البدور یضیء فی الاکوان و لئن هوی کل الکمال فانه عن وصفه الجاری علی الازمان سبحان من جعل الفضائل کلها فیه و فضلہ علی الاقران و علیه منی الف الف تھیئه ما غردد ورقا علی الاغصان و له اشراق النیرین فی بیان الحکم إذا تخلف عن الوعد احد الخصمین و در وی علامه لطف الله بن احمد جحاف را نظمیست بطور تقریظ منها نظم

لقد ابدعت فی التحریر یا من إلیه دقائق الابحاث تنتهي
و جئت من الکمال بمعجزات اضاءت انجم الافلاک عنها
یقول القوم ان وافی و فیه لها وجهان كان الحق ابهی
و كان بهم حسود قال وجه سیظهر و هو فی التحقیق اشهی
فوافا کاملدار لما تبتد هل له ابصرت شیها
ولما جاءهم بهتوا و قالوا صه قد جاء من ستین وجها

وله کتاب و بل الغمام علی شفاء الاوام شرعا و تخريجا و کتاب ادب الطلب و منتهی الارب و ارشاد الفحول الى تحقیق الحق من علم الاصول و السیل الجرار المنافق علی حدائق الازهار مجلد ضخیم و له کتاب فی الاشتقاد و کتاب الفتح الربانی فی فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات ضخیمه فیه غرائب مسائل و عجائب رسائل و کتاب ارشاد الثقات الى ایقاف الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوات ردا علی موسی بن میمون الاندلسی اليهودی فی ظاهر المستند و الزندیق فی باطن المعتقد و من رسائله الطود المنیف فی الانتصار للسعد علی الشریف فی المسئلة المشهورة التي تنازعها فیها بین یدی تیمورلنگ السمرقندی و منها شفاء العلل فی زيادة الثمن لمجرد الاجل و طیب النشر فی مسائل العشر جواب علی القاضی عبد الرحمن و الصوارم الہندیة المسولة علی الرياض الندیة

لابطال قول من اوجب غسل الفرجين و القول الصادق في الامام الفاسق و تشنيف السمع بابطال ادلة الجمع و رساله في حد السفر الذي يجب معه قصر الصلوه و القول المحرر في لبس المعصر و سائر انواع الااحمر و ابطال دعوى الاجماع على تحريم السمع و زهر النشرين الفائق بفضائل العمررين و عقود الجمان في بيان حدود البلدان و اتحاف المهره في الكلام على حديث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۸

لا عدوى ولا طيره و ارشاد الغبي الى مذهب اهل البيت في صحب النبي و دفع الجناح عن باقي المباح هل هو مامر به أم لا و ارشاد المستفيد الى دفع كلام ابن دقق العيد في الاطلاق و التقيد و البحث الملم بقوله تعالى إِلَّا مَنْ ظُلِمَ*

و البحث المشعر عن تحريم كل مسکر و الرسالة المكمله في ادلة البسمة و رسالة عجيبة في رفع المظالم و المآثم الى غير ذلك من المؤلفات و كلها بديعة في بابها نافعه لطلابها لم يتيسر مثلها لعلماء عصره فضلا عن جاؤا بعدهم و غاية انه نادره الدهر و اعلم علماء العصر و له كتب و رسائل و اجوبة سوى هذا لا يحصل كثرة فرحمه الله تعالى و رضى عنه و بعض اين كتب نزد محرر سطور موجودست و وي شيخ منتسب ييك واسطه و هم بدو واسطه و فضلا و كمالا عصر او را در مدرج وي قصائد و اشعار بسيار است که حصر نتوان کرد منها للشيخ العلامه لطف الله بن احمد الجحاف اليمني نظم

كف تخيرت الادلله حيث لا هاد يرى الطلاح نهج السننه

بتصرف كتصرف القطن و النسائي و العلم الحفيدي لسوره

وضاعه بالوسطا ظفر بها لغموض مأخذها و نطق الدقة

و مالف ظفرت به النقاد فانقادت الى سبل الرشاد بعزمه

للحافظ الحبر الحرى محمد بن على البحر الخضم الحجه

جمع الذي يروى من الآيات و الآثار عن طاها بصالح نيه

وابان عن عضد تملک منكب العلياء و ادرك هام كل فضيله

القت إليك امورها الاحكام إذ وجدتك عند الخطب خادر بيشه

من يستطيع ينال رتبتك التي وجبت بحكم الله في الازلية

لافض فوك نصبت اعلام الهدى و فلت بالتصديق سيف البدعه

و شربت من نضاخ عين السننه الغراء و قمت لها باكمel دعوه

و منها للسيد الجليل فخر الاسلام عبد الله بن على الحلال اليمني نظم

يا دار عزه صوب المزن حياك و جاء رسمك جون الهايم الباكي

و كل منشق سار و غاديء يبكى بدموع مشوق عند ضعناك

فلی بعزمہ فی تلک الربا خلس من اجلها صرت اهواها و اهواک

يا صاحبی الما بالحمى و سلا دیارها عن محب ظل يرعاک

متیم کلما حنت مطوقه اطال بين نساء الحى ذکراک

و کلما هبت الارياح فى جهة توهم الريح رياها کرياك

و کلما مال غصن فى غلاته سالت مدامعه شوقا لمرآک

و کلما افتئر ثغر للاقح راي به شنبیه ماء فى ثناياک

و کلما احمر ورد فى الرياض حکی توریده ما يراه فى محياک

يا عز هل للذى قد مر من سبب الى الرجوع و هل يخطى بلقائك

و هل لنا عودة نطفى بها حرقا من الضنا نالها بالهجر مضناك
هيئات من دون هذا كل داهية فى كل قفر لقتل الصيد معراك
ومهمه مقفر فيه السباع وفيه الريح تسري وقد شبيت باركاك

قد جرت فيه باشبال مررت بها وكل اشوس الوى غير ضحاك عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۴۹۹

قطعته بامون غير وانية قد سابت كل ركاض ورتاك
ناديتها و هي فى الارقال جاهدة يا ناق حتى لقد ابعدت مراك
الى ديار الذى حاز العلاء و حوى كل الكمال بعقل نير زاك
محمد بن على و الذى فعلت اقلامه فى الاعدى فعل بتاك
الجهيد العالم التحرير من خضعت له الرقاب خصوص الخائف الشاكى

مجدد العلم فى هذا الاوان و من قد انفذ الناس من فسق و اشراك
مشهر العلم فى بدو و فى حضر بمنصل لدم الفجار سفاك
مفسر الذكر بالقول المبين فقد علا به فوق اعلام و املاك
ابدى لنا فى تاليف له ظهرت مقالة خاب منها كل افاك
ان جئت حضرته العلياء خلت بها معظمما بين زهاد و نساك
 محلقين على العلم الشريف بها على امام سريع الفهم فتاك
ادامه الله بي للعباد معا لكل بحث دقيق خير فكاك
إليك يا بن على قد سمحت بها فرائدا ما نظمناها بأسلاك
ولبعض ادباء مسقط فى حقه رحمه الله نظم

يا من اتي صنقاء يبقى مفخرا ويريد مجد او علو الشأن
فليات نادى حبرها و عميدها قطب الكمال محمد الشوكاني

حبر تدفق مثل بحر علمه هذا و ليس له بصنعا ثانى
ولبعضهم نظم علامه المعقول و المنقول من حكمت له العلياء على اترابه
فز الزمان و لوم المجد من فاق الاكابر فى اوان شبابه
بدر الهدى النظار سله مقبلا كفيه ملتمسا لرد جوابه

شوکانی در نظم هم دستگاه کامل دارد علم عربیت و ادب را چنانکه باید اتقان کرده و سابق بر فرسان این میدان گشته در حدیده
از کلام او نظم کثیر دیده شد این چند بیت بخاطر مانده است ایات
یا نازلین الحمى ان غر قربکم عنی و ضاقت بنا دار و اوظان

فلی إليکم تحيات مردده مع النسیم و اشواق و اشجار و له قالوا اتیت مواخرًا
فاجبت دار الخلد اخری و ختام خیر الرسل صار
من الجميع اجل قدرًا و تاخر الاسحار صیر
ها بحسن الوصف اخری و الخنصر الصغری علت
و تختمت تبرا و درا و ترى السنان و ان تاخر
فى الرماح يعل صدرًا سبق الهلال البدر لا

کن لم يصر بالسبق بدرها شوکانی نسبت بسوی قبیله است و صناعی نسبت بصنعا که اشرف بلاد یمن و تختگاه امام آنجاست در ترغیب السالک گفته خاکش همه محدث خیز امروز علم حدیث چنانکه در آنجاست گمان نمی‌رود که باین فراوانی و باین وسعت بجای دیگر باشد انتهی شیخ احمد فرزند شوکانی هم عالم کامل فقیه محدث بود بعد پدر بجای او درس گفت و فتوی داد برای طالبین اجازت و استماع حدیث نمود هر سال وفاتش اطلاع دست بهم نداد اما وفات شوکانی در سنه خمس و خمسین و مائیین و الف یوم الأربعاء بست و ششم جمادی الآخرة بوده و میان وفات او و وفات ولد او علی بن محمد قریب یک ماه تفاوت افتاده اول پسر بمرد پدر هیچ جزع و فزع ظاهر نکرد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۰

با آنکه ولد صالح عالم مبرز در جمیع علوم بود و با وجود صغیر سن که در حدود بست سالگی باشد نادره وقت آمده بود رحم الله الجمیع بر حمته تلامذه شوکانی و کسانی که سلسله اسناد روایت حدیث ایشان بوی منتهی می‌شود اکثر اینها در فروع مقید مذاهی خاص نیستند بلکه عمل بر احادیث بعد طی جمیع مدارج تحقیق و تصحیح می‌نمایند و هر که از ایشان نوعی از اجتهداد بهم می‌رساند کار حسب اجتهداد خود می‌کند موافق آنچه او را ظاهر می‌شود شوکانی با آنکه رتبه اجتهداد داشت در کتب مؤلفه خود هیچ جا از دائره مذاهی اربعه بیرون نرفته الا ما شاء الله تعالى و در ان خلاف جماعتی از سلف و اکابر اهل حدیث همراه اوست در وقت او ریاست علم حدیث و فتوی و تدریس و قضای بلدان بوی منتهی شده بود و قوت ذکا و مرتبه تحقیق او بجای رسیده که مسائل اصول فقه را از هر چهار مذهب در مجلدی ضخیم تنقیح نموده و صواب آن را از خطأ جدا ساخته و در هر مسئله بحث و تفتيش کامل بر روی کار آورده نامش ارشاد الفحول الى تحقیق الحق من علم الاصول نهاده و این امری غیر مسبوقست زیرا که تا ضوابط و قوانین این علم در این عالم ممهد گشته هیچکس بجز تقليدش دم از تحقیق در ان نزدہ مگر این شخص که درین آخر زمان گوی سبقت از همگنان ربوده و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء موافق و مخالف بعلم و فضل او اعتراف دارند و کتب مصنفه او را بجان خریداری می‌نمایند و بسوی آن محتاج اند تلخیص مذاهی با ادله چنانکه او می‌کند دید نیست و ترجیح حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیدنی و الله یختص بر حمته من یشاء امروز اگر پیش یکی امهات تالیف وی باشد در هیچ باب شریعت محتاج بسوی غیر او نیست با این همه در نصرت سنت و قلع و قمع بدعت و رد محدثات و رفع منکرات بزبان و بیان آیتی از آیات الهی بود درین دور آخر آنچه سعی در ترویج شرع مطهر و تجدید احکام اسلام و احیای سنن و اماتت فتن از وی بوجود آمده گمان نمی‌رود که کسی دیگر کرده باشد جزاه الله عن الاسلام و المسلمين خیرا انتهی فهذا الشوکانی جهبدهم الناقد النقاب* قد اثبت هذا الحديث الوثيق النصاب* فارغم بذلك أنوف الجاحدين النصاب* و اوهن من المعاذين الاوشاب* فالمقدم على رده مطعون عند اولى الالباب* والمتجرس على طعنه ملموز عند اصحاب الانقاب* و المرتاب فيه زائف عن منهج الحق و الصواب* و المافوك عنه غار في اغباش التجلج و الاضطراب

وجه دو صد و سی و یکم

آنکه محمد رشید الدینخان دھلوی تلمیذ مخاطب وحید اثبات این حدیث شریف فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینه العلم یاد نموده چنانچه در ایضاح لطفه المقال بجواب قول صاحب لطفه المقال چهارم حدیث الحق مع علیّ ع و علی مع الحق یدور حیثما دار روایت می‌کنند الخ گفته دوم آنکه در باب خلافت حقی که با باب مدینه علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصی که در ان حق مخالفت ورزد بی‌شبیه مورد طعن ملامتست الخ عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۱

و محتجب نماند که فاضل رشید از اکابر متكلمين و افاحم متبحرین نزد سنیه می باشد جلالت شان و رفت مکان او بر متبع افادات این حضرات واضح و آشکارست خود مخاطب بمزيد تمجيل و تكرييم راه تعظيم و تحريم او پیموده چنانچه فاضل رشید در غرہ الراشدين می فرماید چونکه مراسله فقیر بخدمت مصنف مد ظله رسید و شرف اصحاب آن جانب یافت بمرتبه تحسین فرمودند که اين ناچيز خود را لائق آن نمی داند لهذا مناسب نمی بود که تعرض بنقل آن نماید لیکن برای تزيين اين رساله بطريق تبرک چند فقره از ان بقيه قلم می آيد فرموده که از فقير عبد العزيز مطالعه نمایند که درين ايام جواب چند شبهه معترض که بر تحفه اثنا عشریه در باب مسائل فقهیه نموده تحریر آن فضائل ماب بسمع درآمد خیلی موجب انشراح خاطر و انبساط سامع و ناظر گردید تقریر شافی با مراعات قاعده مناظره بعمل آوردن جزاكم الله تعالى خير الجزاء بی اختيار دعاء خير از ته دل برای صلاح دنيا و آخرت و مزيد درجات علم و عمل برای آن فضائل مآب جوشید و المرجو من الله تعالى ان يقرنه بالقبول مبرکه الرسول ص و البطل و جعلک الله کاسمک رشیدا فی الدين ارشدا للمسلمین و نیز فرموده‌اند قدری که نوشته‌اند بسیار خوب نوشته‌اند جزاكم الله تعالى خیرا انتهى کلامه الشریف انتھی ما نقله الرشید و مولوی حیدر علی معاصر در ازاله الغین گفته و اگر کسی را دریافت حال خلافت امیر شام از کتب اهل حق منظور باشد در عبارت رساله عزه الراشدين و ذلیل الضالین که از رسائل مؤلفه مولانا رشید المتكلمين و مرشد المسلمين رفع الله درجه فی اعلى علینست نظر فرماید الخ و نیز در ازاله الغین در ذکر لاعنین و مکفرین بزید گفته و از آنجلمه است حجۃ الله علی البریه صاحب تحفه اثنا عشریه که در زمان متاخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعنوانی که قلوب مخالفین بکنھش می رسد نهاده اوست و از آنجلمه است ارشد تلامذه او رشید المتكلمين مولانا محمد رشید الدين قدس الله اسرارهم و زاد الله انوارهم انتھی و نیز حیدر علی معاصر در منتهی الكلام بعد نقل عبارتی گفته و مولانا رشید المتكلمين اعلى الله مقامه فی اعلى علین نیز عبارت این مقام را در کتب غرہ الراشدين بقدر ضرورت آورده انتھی و نیز در منتهی الكلام گفته مولانا رشید المتكلمين اعلى الله مقامه فی علین در کڑه صفردیه می فرماید که نوبت مناظره و منازعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای می رسید که ناظر گمان می نمود که ایشان گاهی با هم متفق نخواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ابجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد العزیز گفته و منهم الشیخ رشید الدين خان الدھلوی کان فاضلا جاماً بین کثیر من العلوم الدرسیة و کان حسن العبارة دابة الذب عن حمى اهل السنّة و الجماعة و النکایة فی الرافضة المشائیم صنف فی الرد علیهم کتابه الشوکه العمیریة و غيرها مما یعظم موقعه عند الجدلین من اهل النظر و نجاره کشمیری انتھی فهذا الفاضل الرشید عمدة متكلميهم الصنادید* قد اثبت بالحتم هذا الحديث الحميد* و دان بالجزم لهذا الخبر المنیف المعجید* و لم یعن بما هفی به استاذه الوحید* و لم یحتفل بما تفوہ به ذلك الفرد الفرید

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۲

فوضح و الحمد لله لحب الصواب السديد* و کشفنا عنک غطاء ک فبصرک اليوم حديد

وجه دو صد و سی و دوم

آنکه جمال الدين ابو عبد الله محمد بن عبد العلی القرشی المعروف بمرزا حسن علی محدث تلمیذ مخاطب حدیث مدینه العلم را در مناقب جانب امیر المؤمنین علیه السلام معدود فرموده باثبات و تحسین آن مبانی ارغام جاحدين تاسیس نموده چنانچه در تفريج الاحباب بمناقب الآل و الاصحاب گفته و

اخراج البزار و الطبراني فی الاوسط عن جابر علی ع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحيح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعتہ منهم ابن الجوزی و النووی و مولوی حسن علی محدث لکھنؤی از کبار محدثین این دیار و عظام منقدین این امصار نزد سنیه می باشد و سلامه الله بدایونی در اشباع الكلام او

را از اکابر و اعلام معدود نموده و باحترام تمام افادات او که متعلق بمولد جناب سرور انام عليه و آله آلاف التحية و السلامست ذکر کرده تمسک و تشبث بان فرموده چنانچه گفته و در التقاطی که از رساله مولانا جلال الدین سیوطی و سیرت شامی و رساله ملا علی قاری سرمه دیده تحریر شد اثبات عمل مولد شریف را محصور و مقصور نباید انگاشت که بسیاری از اکابر و اعلام در تحقیق این مبحث و اثبات این مقصد و مرام بتحریر و تغیر محرز حسنات و جامع برکات شده‌اند الی ان قال و از آنجمله است آنچه مولانا جمال الدین المعروف بمیرزا حسن علی محدث لکهنوی علیه الرحمة در این خصوص نوشته‌اند که محفل مولد شریف برای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و سلم البته مستحسنست بلکه مستحب و موجب ثواب دلائل جواز محفل مولد شریف در رسائل اثبات مولد از اکابر محدثین و علما از سلف و خلف انتظام دارند و شیخ جلال الدین سیوطی از شرح نسائی و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح اربعین و امام نووی حکم باستحسان آن فرموده‌اند و امام نووی هم بهمین مطلب میل فرموده‌اند و قصه مقرر ساختن آن حضرت صلی اللہ علیه و سلم حسان را برای دفع هجو و ذم مشرکین از انحضرت صلی اللہ علیه و سلم در صحیحین مسطورست و بهمین جهت فرمودند

اللّٰهُمَّ اٰيِ الْحَسَانَ بِرُوحِ الْقَدْسِ كَذَا فِي الصَّحِيحِينَ

و در حدیث آمده است که فرمود آن حضرت صلی اللہ علیه و سلم حضرت بلال را که ترك مکن روزه دوشنبه را زیرا که من زایده شده‌ام روز دوشنبه و این حدیث اصلست در جواز تعیین روز مولد و نیز در حدیث واردست عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ما راه المسلمين حستا فهو عند اللہ حسن اخرجه محمد فی الموطا و اختیار عمل مولد الشریف از مدت پانصد سال کسری زائد از علمای محدثین و فقهای عظام و مفتیان کرام و مشايخ اهل سنت و جماعت و متبوعان سنت و مسلمین ترویج یافه و سلاطین عادل بر تائید ایشان کمر همت بسته ترویج آن منظور داشتند و صرف اموال بسیار بر ان نموده‌اند و تا حال این عمل در دیار عرب از حرمن شریفین و یمن و عراق و هند از اکابر علماء و مشايخ کبرا و ارباب ورع و تقوی بمالحظه دلائل مسطوره در کتب و رسائل جاریست انتهی مختصر الطف و خوبی این تحریر و تقریر بر ناظر بصیر پوشیده نخواهد بود که اگر بنظر انصاف ملاحظه رود این قدر قلیل حاوی تقاریر سلف کرام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۳

بلکه خلاصه تحریر جل تحریر عظامست و ایمائي که بقصد تقرر حسان بن ثابت بروایت صحیحین نمودند در صحیحین و دیگر صحاح نیز موجود چنانچه در ترمذی این قصه بروایت حضرت عائشه رضی اللہ عنہا مرویست و حاصلش اینکه آن حضرت علیه الصلوۃ والتحیۃ وضع منبر در مسجد منیف برای حسان می فرمودند و حسان بر آن منبر استاده شده بیان مفاخر آن حضرت صلی اللہ علیه و سلم و دفع مطاعن از آن حضرت علیه الصلوۃ والسلام می کرد و بهمین جهت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان می گردید

ان اللّٰهُ يُؤْيِدُ حَسَانَ بِرُوحِ الْقَدْسِ مَا يَنافِحُ أَوْ يَفَخِّرُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و در مشکاه هم موافق ترمذی بروایت حضرت عائشه از صحیح بخاری مرویست بالجمله این قصه هم از مؤیدات مطلوبست نمی‌بینی که حسان بر منبر استاده شده ذکر مفاخر آن سرور کائنات علیه الوف من الصلوات و التسلیمات باین تعظیم و تکریم می‌کرد و آن حضرت علیهم الصلوۃ والسلام و صحابه کرام می‌شنیدند پس این قصه را نیز اصلی برای صحت و ثبوت و استحباب و استحسان انعقاد مجلس میلاد شریف که عبارت از بیان فضائل و معجزات سرور کائنات است صلی اللہ علیه و سلم باید انگاشت و لهذا جناب محدث ممدوح بذکر آن قصه پرداخت انتهت عبارات اشیاع الكلام فهذا جمال الدین صاحب تفريح الاحباب* تلمیذ المخاطب البارع الالقبا* قد روی هذا الحديث الفاتح من الهدی کل باب* و اظهر کونه حديثا حسنا على الصواب* فیا له من تلمیذ صدع بافاداته صفات شیخه المنفرد فی الخداع والخلاب* و اکرم به من مستفید قد ابان بتحقیقه زیغ مفیده المنغم فی الزور و

الكذاب ظهر ان ما لفظه المخاطب من الاباطيل كلمع الآل و السراب* ووضح ان ما سوله من الاعليل عرضة للتبار و التباب

وجه دو صد و سی و سوم

آنکه نور الدین بن اسماعیل السیلیمانی حديث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در در یتیم نقلان عن الاكتفاء آورده و عنیه ای من علی رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه ابو نعیم فی المعرفة و نیز در در یتیم نقلان عن الاكتفاء آورده و عنیه ای

عن ابن عباس رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب اخرجه
الحاکم فی المستدرک و الخطیب فی المفترق و المتفق انتهى

فهذا نور الدین السیلیمانی کابرهم الفارد* قد روی هذا الحديث العذب الموارد* نقلان عن اکابرهم المحرزین لکل آبد من التحقیق و شارد* المفیدین لکل متنجع للتبییت وارد* فلا یصدق عنہ الا من صار لفروط عناده شر مارد* و لا یمیل عنہ الا من اصبح لداده اسوء حارد

وجه دو صد و سی و چهارم

آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محب الله بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد سعید بن قطب الدین السهالوی اللکھنؤی در مرآه المؤمنین در بیان مناقب و ما ثر جناب امیر المؤمنین علیه السلام که نصوص قاطعه‌اند بر فضیلت و خلافت و امامت آنجناب گفته و از آنجمله آنست که رسول صلی الله علیه و سلم در حق علی رضی الله عنہ فرمود

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٠٤

انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه الحاکم عن علی و ابن عمر و ابو نعیم فی المعرفة عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها و الطبرانی عن ابن عباس انه قال فمن أراد العلم فليأتیه من بابه و صححه الحاکم و انکر ابن الجوزی و اختار الحافظ ابن الحجر انه حسن لا صحيح ولا موضوع و اورد الترمذی لفظ الدار مکان المدینه و آنچه در بعض روایات در این حدیث در حق اصحاب الحاق کردہ‌اند موضوع و مفتریست علی ما فی الصواعق انتھی و ولی الله لکھنؤی از اجله علمای کبار و افاخم کمالی اخبار نزد سنیه بوده جلالت مرتب و علو منزلت او در مجلد اتی انشاء الله تعالی بتفصیل خواهی شنید و کمال استناد و غایت اعتماد مرویات و منقولات کتاب مرآه المؤمنین از صدر و ختم آن که در مجلد سابق منقول شده در نهایت ظهور و وضوحت فلیکن منک علی ذکر فهذا ولی الله صاحب مرآه المؤمنین* عمدة علمائهم المتقین* قد روی هذا الحديث الشارح لصدور الموقین* و اثبت ذلك الخبر المبهج لقلوب المذعنین* فالموثر فيه وتیره القادحين الموهنین* و المداعجی فيه عصابة المستربین المدهنین* مخطی سیل الصالحین المحسنین* واطی قده الناصین المعلینین

وجه دو صد و سی و پنجم

آنکه شهاب الدین محمود بن عبد الله البغدادی الشهیر بالوسی زاده اثبات این حدیث شریف بحتم و جزم نموده چنانچه در تفسیر روح المعانی در بحث رویت لوح محفوظ گفته ثم ان الامکان ممیلا نزاع فیه و ليس الكلام الـا فی الواقع و ورد ذلك عن النبي صلی الله تعالی علیه و سلم و اجله اصحابه كالصديق و الفاروق و ذی النورین و باب مدینه العلم و النقطة تحت الباء رضی الله تعالی عنهم اجمعین و الوسی زاده از مفسرین عظام و محدثین عالی‌مقام نزد سنیه بوده مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکلل گفته السيد شهاب الدین محمود بن السيد عبد الله افندي الوسی زاده البغدادی ینتهی نسبه الشریف من جهة الاب الى الحسين ع و من جهة

الام الى الحسن رضى الله عنهمما بواسطه الشیخ الربانی السید عبد القادر الجیلانی قدس سره و قد كان رح خاتمه المفسرین و نخبة المحدثین اخذ العلم عن فحول العلماء منهم والده العلامه و منهم الشیخ علی السویدی و منهم الشیخ خالد النقشبندی و الشیخ علی الموصلى و كل ذلک مفصل فى حديقة الورود فى مدائح السید شهاب الدین محمود و كان احد افراد الدنيا بقول الحق و اتابع الصدق و حب السنن و تجنب الفتنة حتى جاء مجددا و للدين الحنفی مسددا دنيا بها انقرض الكرام فاذبت و كانما بوجوده استغفارها

و كان جل ميله الى خدمه کتاب الله و حدیث جده رسول الله صلعم لانهما المستملان على جميع العلوم و إليهم المرجع في المنطق و المفهوم و كان غایه في الحرص على تزايد علمه و توفیر نصيبيه منه و سهمه و كان كثيرا ما ينشد سهری لتنقیح العلوم الذلی عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۵

من وصل غانية و طيب عنان* و اشتغل بالتدريس و التاليف و هو ابن ثلاثة عشر سنة و درس و وعظ و افتی للحنفیة في بغداد المحمیة و اکثر من املاء الخطب و الرسائل و الفتاوى و المسائل و خطه كانه المؤلّف و المرجان او العقود في اجياد الحسان قلد الافتاء سنة ۱۲۴۸ و هو عام ولادة محرر هذه السطور ارسل إليه السلطان بنيشان ذی قدر شان قال نجله السید احمد كان الله له خير ناصر في ترجمته المسماة بارج الند و الهدود كان عالما باختلاف المذاهب مطلاعا على الملل و النحل و الغرائب سلفي الاعتقاد شافعی المذهب كآبائه الامجاد الا انه في كثير من المسائل يقتدى بالامام الاعظم ثم في آخر امره مال الى الاجتهد کامثاله من العلماء النقاد حسب ما صرح به الائمه في كتب الاصول و تعرفه الجهابذة الفحول قال و من مؤلفاته ما هو اعظمها قدرها و اجلها فخرا تفسيره المسمى بروح المعانی في تفسیر القرآن و السبع المثانی اید فیه مذهب السلف الاماثل و منها شرح السلم في المنطق و منها نزهه الالباب في غرائب الاغتراب و منها نشوء الشمول في السفر الى اسلامبول و نشوء المدام و كتاب الاجوبة العراقية و الفیض الوارد و منها الى آخر ما قال و قد اتحفى في عامی هذا سنة ۱۲۹۸ الهجریة نجله العلامه السید خیر الدین نعمان الوسی زاده من بغداد المحمیة سلمه الله تعالى باربع کتب من مؤلفاته الشريفة منها التزهه و النشوء و الاجوبة و الفیض و قفت عليها و استفدت منها و عرقت مقدار جامعها في العلم و الادب و الدين و الصلاح توفی رح (۲۱) ذی القعدة سنة ۱۲۷۰ رئی له منامات حسنة و رشاه خلق کثیر لئن حستت فيه المراثی و ذکرها* لقد حستت من قبل فيه المدائح انتهى فهذا ابن الالوسی شهاب الدین محمود* مفسرهم الكابر المحظوظ المجدود* الذي صنف في مدائحه كتاب حديقة الورود* و الیف في ترجمته ارج الند و العود* قد اثبت هذا الحديث الموصى الى خیر مرام و مقصود* المظفر بكل مطلوب محمود* بحتم قد جزم اس ذوى الزیغ و العنود* و جزم قد قطع شافه اصحاب الغی و الکنود* الا فمن جنح الى حزب اهل الانکار و الجحود* و مال الى ذرافه ارباب الجماح و المروود* او نرى لصلیه لظی ما لها من خمود* و او قد لاجله النار ذات الوقود

وجه دو صد و سی و ششم

آنکه سلیمان بن ابراهیم المعروف بخواجه کلان الحسینی البلخی القندوزی حدیث مدینه العلم را بطرق متعدده و اسانید متنوعه اثبات نموده چنانچه در ینابیع الموده گفته الحموینی فی فرائد السمطین بسنده عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهمما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم يا علی ع انا مدینه العلم و انت بابها و لن توئی المدینه الی من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک لانک منی و انا منک لحمک لحمی و دمک من دمی و روحك من روحي و سریرتك

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۶

من سریرتی و علزیتک من علانتی سعد من اطاعک و شقی من عصاک و ربح من تولاک و خسر من عاداک فاز من لزمک و

هلك من فارقك مثلك و مثل الائمه من ولدك بعدي مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم كمثل النجوم
كلما غاب نجم طبع نجم الى يوم القيمة
ونيز در ينابيع الموده گفته الباب الرابع عشر في غزاره علمه عليه السلام و
في الدر المنظم لابن طلحه الحلبى الشافعى قال امير المؤمنين عليه السلام لقد حزن علم الاولين و اتني * ظنين بعلم الآخرين كتوم* و
كافش اسرار الغيب باسرها* و عندي حديث حادث و قديم* و انى لقيوم على كل قيم* محيط بكل العالمين عليم* ثم قال عليه
السلام لو شئت لا وقرت من تفسير الفاتحة سبعين بغيرها قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم انا مدينة العلم و على بابها و قال الله تعالى
وَأَنْوَى الْبَيْوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
فمن أراد العلم فعليه بالباب انتهى

ونيز در ينابيع الموده گفته ابن المغازلى بسنده عن مجاهد عن ابن عباس و ايضا عن جابر بن عبد الله رضى الله عنهما قالا اخذ النبي
صلى الله عليه و سلم بعضا على و قال هذا امير البررة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمد بها صوته ثم قال انا
مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب ايضا اخرج هذا الحديث موفق بن احمد و الحمويني و الديلمي في الفردوس و
صاحب كتاب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ايضا ابن المغازلى اخرج عن حذيفة بن اليمان عن على رضى الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه و سلم انا مدينة العلم و على بابها و لا تؤتي البيوت الا من ابوابها ابن المغازلى بسنده عن محمد بن عبد الله
قال حدثنا على بن موسى الرضا عن ابيه عن آبائه عن امير المؤمنين على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم يا على
انا مدينة العلم و انت بابها كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من قبل الباب عن الاصبغ بن نباته قال لما جلس على عليه السلام في
الخلافة خطب خطبة ذكرها ابو سعيد البختري الى آخرها ثم قال للحسن عليهما السلام يا بني فاصعد المنبر و تكلم فصعد و بعد
الحمد و التصليه قال ايها الناس سمعت جدي صلی الله عليه و آله يقول انا مدينة العلم و على بابها و هل تدخل المدينة الا من بابها
فتزل ثم قال للحسين عليه السلام فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد الحمد و التصليه ايها الناس سمعت جدي صلی الله عليه و آله
يقول ان علينا مدينة هدى فمن دخلها نجي و من تخلف عنها هلك فنزل ثم قال على عليه السلام ايها الناس انهم ولدا رسول الله صلی^۲
الله عليه و آله و سلم و وديعته التي استودعتهما على امته وسائل عنهم و نيز در ينابيع الموده گفته

ابن المغازلى بسنده عن محمد بن عبد الله قال حدثنا على بن موسى الرضا عن ابيه عن آبائه
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۷

عن امام المتقين على رضى الله عنهم قال قال رسول الله صلی الله عليه و آله يا على انا مدينة العلم و انت بابها كذب من زعم انه
يدخل المدينة بغير الباب

ونيز در ينابيع الموده نقلا عن کنوز الحقائق آورده

انا مدينة العلم و على بابها للطبراني و الديلمي

ونيز در ينابيع الموده نقلا عن الجامع الصغير آورده

انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليات الباب

* العقيلي و ابن عدى و الطبراني في الكبير و الحاكم عن ابن عباس و ايضا رواه ابن عدى و الحاكم عن جابر و نيز در ينابيع الموده
نقلا عن ذخائر العقبي مسطورست في ذكر كثرة علم على و
عن على مرفوعا انا دار العلم و على بابها اخرجه البغوى في المصابيح و اخرجه ابو عمر انا مدينة العلم و على بابها فمن اراد العلم فليأتاه
من بابه

ونيز در ينابيع الموده نقلا عن كتاب السبعين مذكورست الحديث الثاني و العشرون

قال جابر اخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عضد علی و قال هذا امام البررة و قاتل الفجرة مخدول من خذله منصور من نصره ثم مد صوته و قال انا مدینۃ العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب رواه ابن المغازلی و نیز در ینابیع المودة نقلا عن مودہ القربی مذکورست جابر رفعه انا مدینۃ العلم و على بابها و رواه ابن مسعود و انس مثله و نیز در ینابیع المودة نقلا عن مودہ القربی مذکورست

ینابیع المودة نقلا عن الصواعق مذکورست اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ و ايضا الطبرانی و الحاکم و العقیلی و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و ايضا الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم انا مدینۃ العلم و علی بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخری عن الترمذی عن علی انا دار الحکمة و علی بابها و نیز در ینابیع المودة نقلا عن درۃ المعارف مذکورست ثم ان الامام علیا کرم اللہ وجہه ورث علم الاسرار الحروف من سیدنا و مولانا محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و إلیه الاشارة بقوله صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها و هو اول من وضع وفق مائة فی مائة فی الاسلام

و نیز در ینابیع المودة نقلا عن کتاب الدر المنظم مذکورست و الغرض من هذا السر الباهر و الرمز الفاخر اظهار لواباب الذوق لانه من العلوم الجسمیة الفاتحة لابواب المدینۃ لا یمسه ناسوتی و لا ينظر به الا لاهوتی و هذا هو العلم الذي خص به آل محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و العلم الذي محمد صلی اللہ علیہ وسلم مدینتھ و علی بابها و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الدر المنظم مذکورست و هما كتابان جليلان احدهما ذكره الامام علی کرم اللہ وجہه علی المنیر و هو قائم يخطب بالکوفة علی ما سیاتی بيانه و هو المسّمی بخطبۃ البيان و الآخر اسره رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم هذا العلم المکنون و هو المشار إليه بقوله صلی اللہ علیہ و آله و سلم انا مدینۃ العلم و علی بابها

و امره بتدوینه فكتبه الامام علی رضی اللہ عنہ حروفا مفرقة علی طریقہ سفر آدم علیہ السلام فی جفر يعني فی رق قد صنع من جلد البعیر و اشتهر بين الناس بالجفر الجامع و النور اللامع و قیل الجفر و الجامعة و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الدر المنظم مذکورست قال النبي صلی اللہ علیہ وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۶، ص: ۵۰۸

انا مدینۃ العلم و علی بابها و قال اللہ تعالی و آتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا
من أراد العلم فعلیه بالباب

و نیز در ینابیع المودة نقلا عن الدر المکنون و الجوادر المصنون مذکورست و الامام علی رضی اللہ عنہ ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی اللہ علیہ و آله و سلم و إلیه الاشارة

بقوله صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها فمن أراد العلم فعلیه بالباب انتهى

فهذا عمدۃ احبارهم البلخی صاحب ینابیع المودة محرز المفاخر المعتدلة المعدۃ قد اثبت هذا الحديث فشیده و شدّه و بذل فی اثبات هذا الخبر وكده و کدّه فلا ينحرف عن اممه الا من تاه به الغرور فی الضلال فصلّدہ و لا يصدق عن لقمه الا من القاه الخدوع فی الغی فمدّه و لا یطعن فیه الا من تجاوز فی العداون و البغی نصابه و حدّه و لا یقدح فیه الا من حاق به الخسران فاتعس جدّه و اضرع خدّه

آنکه سلامه الله بدايونی در معرکه الآراء گفته و حاشا ثم حاشا که احدی از علماء اهل سنت زبان باین چنین منقصت گشاده کثرت علم را در خصوص غلامان باب مدینه علم علت کبر بطن و انتفاخ شکم قرار داده باشد انتهی

وجه دو صد و سی و هشتم

آنکه نیز سلامه الله در معرکه الآراء بعد ایراد روایت موضوعه اصبت و اخطأت گفته خلاصه چون سائل رد جواب باب مدینه علم نمود فرمود که تو راست گفتی و من خطأ کردم و زیاده از هر دانای دانایست انتهی فهذا سلامه الله المعاصر* کابر السنیه الممتن عليهم بالاواصر* قد اثبت هذا الحديث الّذی اصبح للحق الحقیق خیر مظاہر و ناصر* و صار للباطل الزائف خیر کاسر و هاصر* فیا لله و للجاحد الخاسر القاصر* کیف یعمی عن هذا الخبر الّذی هو من اوضح الحجج و المباصر* فیلقی بیده الى اوحش المضائق و الماصلر* و یرمى نفسه فى انحس المحابس و المحاصل

وجه دو صد و سی و نهم

آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن فی فخر الحسن گفته تنبیه من احسن بینه على معنی ختم الاولیاء الحديث المشهور الصحيح الّذی صححه جماعات من الائمه منهم اشد الناس مقالا فی الرجال سند المحدثین ابن معین كما اسنده عنه و وافقه الخطیب فی تاریخه وقد کان قال اولا لا اصل له و منهم الامام الحافظ المنتقد المجتهد المستقل المجدد الجامع من العلوم كما ذکرہ السیوطی و ابن حجر و التاج السبکی و الذہبی و النووی عن الامام الحافظ الخطیب البغدادی ما لم یشار که فيه احد من اهل عصره و یؤیده قول امام الائمه ابن خزیمہ ما اعلم على ادیم الارض اعلم من ابن جریر فی تهذیب الاثار وقد قال الخطیب لم ار مثله فی معناه كما نقل کلامه السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع و منهم الحاکم و من آخرهم الحافظ المجد الشیرازی شیخ ابن حجر فی نقد الصحيح و اطبل فی تحقیقه كما نقله الدھلوی فی لمعات التنقیح و اقتصر علی تحسینه العلائی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۰۹

و الزركشی و ابن حجر فی اقوام آخر ردا علی ابن الجوزی من قوله صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و لا یؤتی المدینة الا من بابها
قال الله تعالى وَأُتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

و هو اقوى شاهد لصحة روایة صححها الحاکم فمن أراد العلم فليات الباب وهذا مقام الحتم من أنه لا ولی بعده الا و هو راجع إليه اخذ من لدیه و إلیه الاشاره بما فی الحديث الصیحیح المستفیض المشهور بل المتواتر من الامر بسند كل باب فی المسجد الا بابه مستندا الى امر الله تعالى بذلك فهو سد كل باب من صاحب الشريعة الا ما شاء فی الطریقہ الى الحقيقة الا بابه فلا جرم قد آنحضرت سلاسل الطریقہ فی باب المرتضی الا ما ندر کخوخة الصیحیق أبي بکر و یؤیده الاحدیث الصحیحة المذکورة و غيرها المشهورۃ و من هنا كان المرتضی مثل عیسی علی نبینا و كل الانبیاء الصیلوج و السلام فی افراد الناس و تفریطهم فیه كما ورد و قد استشهاد لیله رفع فیها عیسی كما اورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبه فانه خاتم الولایة العامة من آدم الى آخر ولی و المرتضی کرم الله تعالى وججه خاتم الولایة الخاصة المحمدیة الکبر فالمهدی الوارد فیه عند الطبرانی و جماعة المهدی من اهل البيت یختم الدين به كما فتح بنا فولی آخر من العرب من اکرمها اصلا و یدا کان الشیخ الکبر خاتم الولایة المحمدیة الاصغر عاصره و لقیه و نفیه خاتما خاصا فی العالم غیره قبل تحقیقه برتبته و ان کان بشر به فنسی ثم لما تحقق حق

وجه دو صد و چهل

آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قد صح عن ائمّة الصحابة کباب مدینة العلم و ابن مسعود و ابن عباس تاویل فواتح السور و هی من المتشابه

وجه دو صد و چهل و یکم

آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و الاخبار و الاثار من ذلك عن باب مدینة العلم و دار الحکمة لا تکاد تحصی کثرة و ستاتی انشاء الله العلی القوى اشاره الى انموذجه منها

وجه دو صد و چهل و دوم

آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته ثم الامام عبد الواحد اخذها عن الامام الهمام سید التابعين سند العارفین رضیع ام المؤمنین ام سلمة زوج النبي صلی الله علیه و الہ و سلم و رب اسرار النبوة ابی سعید الحسن بن ابی الحسن البصري و قد صنف الائمه في مناقبه کتبًا جمئاً و لابن الجوزی ايضاً فيها مجلد مجود عن شیخ الامم امام الائمه باب مدینة العلم و دار الحکمة فاتح ختم الخلافة من خاتم النبوة خاتم الولاية الكبير سید الاولیاء الشهیر حامل الرایة المحمدیة فی الدنیا والآخرة سید المحبین و المحبوبین الذی قد ورد فیه تنصیصا و تخصیصا انه یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله بل احب الخلق الى الله بعد سید العالمین لیث بنی غال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۰

اسد الله الغالب مطلوب كل راغب و طالب قطب دائرة المقاصد و المطالب مولی الكل في الكل سیدنا ابی تراب ابی الحسن ع و الحسین ع على ع بن ابی طالب عن سید رسّل رب العالمین حبیب الله المعطی الصیحد القاسم ابی القاسم احمد المجتبی محمد صنف المصطفی صلی الله تعالی و سلم و بارک علیه و علیهم اجمعین

وجه دو صد و چهل و سوم

آنکه نیز مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و ايضا استفاض الامام الطائی عن جماعة من التابعين منهم الامام الهمام ابو حکیم الحبیب بن سلیم الراعی عن الشیخ المعمراً الامام الهمام عالم العلم الاول و الآخر البحر الزاخر مولی رسول الله صلی الله علیه و سلم المعدود من اهل بيته ابی عبد الله سلمان الفارسی المعروف بسلمان الخیر ابن الاسلام عن سید الخلق حبیب الحق صلی الله علیه و سلم ثم عن امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنہما و لا یبعـد ان یکون استفاض من باب مدینة العلم و دار الحکمة ايضاً بعد و ان لم یذكره الجماهیر المشاهیر من الصوفییه فيما اعلم و الله اعلم انتهى فهذا الفاضل المعاصر حسن الرّمان* جهـدـهـمـ العـظـيمـ الـاـیـتـمـانـ* قد اثـبـتـ هـذـاـ الحـدـیـثـ المرـزـیـ بنـظـمـهـ عـلـیـ الـلـائـلـیـ وـ الـجـمـانـ* وـ حـقـقـ هـذـاـ الـخـبـرـ الـهـادـیـ الـلـیـ سـیـلـ الـحـقـ جـهـدـهـمـ العـظـيمـ الـاـیـتـمـانـ* الـاـ فـمـ اـقـبـلـ عـلـیـ بـقـلـبـ منـشـرـ لـلـایـمـانـ* استـخـرـجـ منـ مـعـادـنـ جـوـاهـرـ فـوـائدـ غـالـیـهـ الـائـمـانـ* وـ مـنـ اـتـیـ فـیـ بـالـمـبـطـلـاتـ کـالـمـتـفـوـهـ الـخـبـانـ* استـحـقـ الـصلـمـ وـ اـرـتفـعـ عـنـ سـرـبـهـ الـامـانـ

وجه دو صد و چهل و چهارم

آنکه علی بن سلیمان الدمنتی الجموعی المغربی المالکی الشاذلی المعاصر حدیث مدینة العلم را اثبات فرموده چنانچه در نفع قوت

المفتدى على صحيح الترمذى كفته

نا اسماعيل بن موسى نا محمد بن عمر الرومي نا شرييك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن على قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة و على بابها

هذا حديث غريب منكر و روی بعضهم هذا الحديث عن شرييك ولم يذكر فيه عن الصنابحي ولا يعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شرييك و في الباب عن ابن عباس هذا احد احاديث انتقدتها سراج الدين القزويني على المصاييف فزعم وضعه وقال صلاح الدين العلائي باجوبته ذكره ابو الفرج ابن الجوزي بالموضوعات بعده طرق و جزم ببطلان كلّ و قاله جماعة يعده كالذهبى بالميزان و المشهور به رواية أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن أبي معاوية عن الاعمش عن مجاهد برفع ابن عباس و عبد السلام هذا تكلم فيه كثير قال النسائي غير ثقة و الدارقطنى و ابن عبد متهم و الدارقطنى رافضى و ابو حاتم ليس عندى بصدوق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۱

و ترك ابو زرعة حديثه و معه قال الحكم نا الاصم نا عباس الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاوية خبر انا مدينة العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الغيدنى و هو ثقة

عن أبي معاوية خبر انا مدينة العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الغيدنى و هو ثقة عن أبي معاوية و كذا رواه صالح عن عزرة ايضا عن ابن معين فساقه الحكم بطريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقة حافظ عن محمد جعفر الغيدنى عن أبي معاوية و قال ابو الصلت احمد بن محزز سالت ابن معين عن أبي الصلت فقال لا يكذب فقيل له

في خبر أبي معاوية انا مدينة العلم

فقال هو من حديث أبي معاوية اخبرنى ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قديما فكشف عنه و كان ابو الصلت رجلا متورعا يطلب هذه الاحاديث و يلزم المشايخ فقلت قد برى ابو الصلت عبد السلام من عهده و ابو معاوية ثقة مامون من كبار الشيوخ و حفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فاستحال الى ان يقول صلی اللہ تعالی علیہ و آله و سلم مثله بحق على و لم يفت كلّ من تكلم في هذا الحديث و حكم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين و معه فله شاهد قوى رواه ت بحدث على و ابو موسى الكھي و غيره عن محمد بن عمر الرومي و هو من روی عنه خ بغير صحيحه و وثقه ابن حبان و ضعفه د و قال ابو زرعة به لین و ت رواه بعضهم عن شرييك فقد برى محمد بن الرومي من التفرد به و شرييك هو ابن عبد اللہ التخی القاضی احتاج به م و علق له خ و وثقه ابن معين و العجلی و قال حسن الحديث و عيسى بن يونس ما رأيت قط اورع في علمه من شرييك فتفرد إذا حسن فكيف إذا انضم لخبر أبي معاوية المار و لا- ترد عليه رواية من حذف الصنابحي إذ سويد بن غفلة تابعی محضرم ادرک الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذكره فيه من المزید في متصل السنده و لم يأت ابو الفرج و غيره بعلة قادحة بما لشرييك إلا دعوى وضعه دفعا بالصدر اه ما للعلائی و قال حج باجوبه ما لا ابن عباس

اخوجه ابن عبد البر بالصحابة بالاستيعاب بلفظ انا مدينة العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتيه من بابه و صححه الحكم و اخرجه الطبراني بابن عباس بهذا نفسه

فرجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروى فقد ضعفوه و قال بجواب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۲

فترا رفعت إليه بهذا الحديث انتهى فهذا الدمنتى حبرهم البارع* و علمهم القارع* قد اثبت هذا الحديث المزري بالروض النضير المارع* الهدى الى ملاحب الهدى كالنادب الشارع* فالمقبل عليه اقبال المذعن المسارع* وارد عین اليقين کارع* و المدبر عنه

مذیث بالصغراء ضارع* و المستریب فيه سلس القياد للهوی الصارع

وجه دو صد و چهل و پنجم

آنکه عبد الغنی افندی الغنیمی المعاصر اثبات این حديث شریف فرموده جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بباب مدینه علم وصف نموده چنانچه سلیم فارس افندی مدیر جوانب در قرۃ الأعیان و مسرة الاذهان می گوید و قال العالم المتفنن التحریر المتقن السيد عبد الغنی افندی الغنیمی الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الانبياء و اجتباهم لحفظ الشريعة الغراء شريعة نبیه المصطفی و خصمهم بمزيد الهبات و ادام بدواهم آثار من مضی وفات و میزین مراتبهم تحقيقاً لقوله تعالى وَرَفَقْنَا بِعَصْمَهُمْ فَوْقَ بَعْضِ دَرَجَاتٍ

احمده سبحانه من الله کریم جواد جعل العلم مجازاً فی الحقيقة لکل اسعد و الصلوة و السلام على سیدنا محمد اشرف مرسل و اکرم مبعوث و افضل و على الله و اصحابه و ذریته الذين حازوا الشرف بتبعیته اما بعد فقد وقفت على هذا التالیف المیمون فوجدتہ بغیر الدرر مشحون حيث اخذ باطراف الفنون و اظهر سرها المکنون و کیف لا و منشأه ملک العلماء الاکرمین و ابن امیر المؤمنین خاتمة الخلفاء الاربعة الزادین بباب مدینة العلم سیدنا علی ابن عم سید المرسلین فهو الخاتم المشرفین الحسب و النسب الاکشم و الجامع بین الفضیلین السیف و القلم الخ انتهى فهذا الغنیمی عالمهم المتفنن ذو الفضل الراچح* و نحریرهم المتقن المحرز للممادح* قد اثبت هذا الحديث المزدی لطیبه بالزهر الفائق* المرشد بنوره الى المسکلک الامم الواضح اللائح* بالحتم و العجز المرغم انف کل معاند کاشه* الکاسر ظهر کل مناکر قادر* فطوبی لمن رکن الى هذا الخبر بالعرفان ففاز بكل مرام رائع ناجح* و الویل لمن نفر عنه للعدوان نفور شارد عن الهدی نازح

ذکر مؤیدات حديث مدینة العلم

اشاره

و هر گاه بعون الله المنعام روایات ائمه اعلام و افادات نقاد عظام سنیه که متعلق باثبات این حديث رائق النظام بوجه احسن شنیدی و کمال تحقق و رزانت و استحکام و متأنی آن بوجوه مسدده مبرمه و دلائل مشیده محکمہ دیدی حالاً شطیر از احادیث مبهره و اخبار مزهره که بمنزله شواهد و مؤیدات و زوافر و موظدات حديث مدینة العلم بوده باشد بسمع اصغاً باید شنید و از تخریجات محققوین اخبار و تحقیقات منقدین کبار سنیه که متعلق باآنست ازهار نقد و اعتبار بایدی استظهار و اختبار باید چید پس باید دانست که

حدیث أنا دار الحکمة و علی بابها

از آنجله است

حدیث شریف انا دار الحکمة و علی بابها

که بسیاری از اکابر اهل سنت مثل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عیسی محدث بن عیسی بن سوره الترمذی و ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله بن مسلم البصری الکجی و ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری و ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان الباغنی و ابو الحسین محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی البغدادی و ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن محمد العکبری المعروف بابن بطہ و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو نعیم احمد بن عبد

الله بن احمد الاصبهاني و ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف بابن المغازلي و ابو المظفر منصور بن محمد السمعاني و ابو شجاع شيريويه بن شهردار بن شيريويه بن فناخسرو الديلمي و ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوي و احمد بن محمد بن على العاصمي و كمال الدين ابو سالم محمد بن طلحه بن محمد القرشى النصيبي الشافعى و ابو المظفر يوسف بن قرغلى المعروف بسبط ابن الجوزى و ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعى و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى الشافعى و صدر الدين ابو المجامع ابراهيم بن محمد بن المويد الحموئي و ولی الدين ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى و جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي و صلاح الدين خليل بن كيكلى العلائى و مجد الدين محمد بن يعقوب الشيرازى الفيروزآبادى و شمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزرى و شهاب الدين احمد بن على بن محمد المعروف بابن حجر العسقلانى و شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي و شهاب الدين احمد بن محمد بن أبي بكر القسطلاني و شمس الدين محمد العلقمى و شمس الدين محمد بن يوسف الشامي الصالحي و احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى المكى و على بن حسام الدين الشهير بالمتقى و ابراهيم بن عبد الله الوصايبى الشافعى وشيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و رحمة الله بن عبد الله السندى و جمال الدين عطاء الله بن فضل الله الشيرازى المحدث و محمد عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى و محمد حجازى بن محمد بن عبد الله الشعراوى و ملا يعقوب البنانى اللاهورى و احمد بن الفضل بن محمد باكثير المكى وشيخ عبد الحق الدهلوى وشيخ بن على بن محمد الجفرى و نور الدين على بن احمد بن محمد العزيزى و نور الدين على بن على الشبراملسى و محمد بن عبد الباقي الزرقانى و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۴

و محمد صدر عالم و نظام الدين بن قطب الدين السهالوى و ولی الله بن عبد الرحيم الدهلوى و محمد بن اسماعيل الامير الصناعنى و محمد بن على الصبان المصرى و محمد مبين بن محب الله السهالوى اللكهنوی و عبد العزيز بن ولی الله الدهلوى خود مخاطب و محمد اسماعيل بن عبد الغنى الدهلوى برادرزاده مخاطب و حسن على محدث تلميذ مخاطب و نور الدين بن اسماعيل السليمانى و ولی الله بن حبيب الله السهالوى اللكهنوی و سليمان بن ابراهيم البلخى القندوزى و غير ايشان روایت و اثبات آن کرده‌اند اما احمد بن حنبل پس این حدیث شریف را بسند خود از صنابحی در کتاب المناقب روایت نموده چنانچه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفت

عن علی رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی
وقال هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یذكر فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک و رواه احمد عن الصنابحی اما ترمذی پس این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخراج نموده و بمزيد نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر العقبی گفت

عن علی رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی
وقال حدیث حسن و نیز محب طبری در ریاض نظره گفت
عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی
وقال حسن غریب و روایت کردن ترمذی
حدیث انا دار الحکمة

را از مشکاهه المصایب و اجویه صلاح الدين علائی و تاریخ ابن کثیر و نقد الصحیح و اسنی المطالب و توضیح الدلائل و قول جلی و جمع الجوامع و جامع صغیر و کوکب منیر و صواعق و منح مکیه و کنز العمال و کتاب الاكتفاء و عقد نبوی و مرقاۃ شرح مشکاهه و کنوز الحقائق و فیض القدیر و تیسیر و وسیله المال و لمعات و اشعه اللمعات و سراج منیر و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفه المحبین

و معارج العلی و صبح صادق و روضه ندیه و اسعاف الراغین و سیله النجاء و عزیز الاقتباس و دریتیم و مرآۃ المؤمنین و ینابیع المودة و غیر ان نیز واضح و لائحت کما لا یخفی علی من راجع الى هذه الكتب و ستقف على اکثر عباراتها عن کتب انشاء الله تعالی اما ابو مسلم کجی پس این حدیث شریف را بستد متصل روایت نموده چنانچه صلاح الدین علائی در اجویه خود کما مرّ سابقا در اثبات حدیث مدینۃ العلم گفته و مع ذلک فله شاهد

رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر بن الرّومی عن شریک بن عبد الله عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن أبي عبد الله الصنابحی عن علی مرفوعا انا دار الحکمة و علی بابها و رواه ابو مسلم الکجی و غیره عن محمد بن عمران الرّومی

و مجد الدین فیروزآبادی در نقد الصحیح کما سبق در اثبات حدیث

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۵

مدینۃ العلم گفته و للحدیث طریق آخر

رواه الترمذی فی جامعه عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن عمر الرّومی عن شریک بن عبد الله عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن أبي عبد الله الصنابحی عن علی رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها وتابعه ابو مسلم الکجی و غیره علی روایته عن محمد بن عمر الرّومی و ابو مسلم کجی از حفاظ اعلام و اثبات عظام نزد سنیه است ابو سعد عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب الانساب گفته الکجی بفتح الکاف و الجیم المشدّد هذه النسبة الى الکج و هو الجص اشتهر بهذه النسبة ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله بن مسلم بن عز بن کش البصری الکجی الکشی من اهل البصرة كان من ثقات المحدثین و کبارهم عمر احدث بالکش و قیل له الکجی قال ابو الفضل محمد بن طاهر المقدّسی سمعت ابا القاسم الشیرازی يقول انما لقب بالکشی لانه کان یبینی دارا بالبصرة و کان یقول هاتوا الکج و اکثر من ذکره فلقب بالکجی فيقال الکشی و الکج بالفارسیه الجص قلت و ظنی ان الکشی منسوب الى جده الاعلی کش و الله اعلم فانی رایت نسبه حسب ما سقته او لا في کتاب أبي الفضل الفلکی لالقب المحدثین سمع مسلم بن ابراهیم و عفان بن مسلم و عمرو بن حکام و محمد بن کثیر العبدی و عمرو بن مرزوق و طبقتهم من قدماء البصریین روی عنہ جماعة کثیرہ مثل أبي بکر عمرو بن احمد التھاوندی و أبي بکر احمد بن جعفر بن حمدان القطیعی و هو آخر من روی عنہ و شمس الدین ذہبی در تذكرة الحفاظ گفته ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراهیم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز البصری صاحب کتاب السنن و بقیہ الشیوخ سمع ابا عاصم التیبلی و الانصاری و الاصمعی و بدل بن المحبر و مسلم بن ابراهیم و خلقا کثیرا حدث عنه النجاد و فاروق الخطابی و حبیب الفراز و ابو بکر القطیعی و ابو القسم الطبرانی و ابو محمد بن ماسی و خلاقی کی ان قال الذہبی و ثقہ الدارقطنی و غیره و کان سریا نیلا عالما بالحدیث مدحه البختی و قیل انه لمّا حدث تصدق بعشرہ آلف و عن فاروق الخطابی قال لمّا فرغنا من سماع السنن منه عمل لنا مادۃ انفق فيها الف دینار و قال احمد بن جعفر البختی لمّا قدم الکجی بغداد املی فی رحبة غسان فكان فی مجلسه سبعة مستملین یبلغ کل واحد منهم الآخر و یكتب الناس عنہ قیاما ثم مساحت الرحبة و حسب من حضر بمحرّة فبلغ ذلك نیفا و اربعین الف محبرة سوی النظارة هذه حکایة ثابتة روحاها الخطیب فی تاریخه عن یسری الفاتنی انه سمع البختی یقولها و قیل انه اضطر باخره قال جعفر بن محمد بن الطبسی کتا ببغداد عند أبي مسلم الکجی فعرف انا من اصحاب صالح جرزاً فعظمته و قال الا تقولون سید المسلمين

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۶

واکرمنا و قال ما تریدون قلنا احادیث ابن عرعرة و حکایات الاصمعی فاملى علينا عن ظهر قلب مات ببغداد فی المحرم سنہ اثنتین و تسین و مائین و حمل الى البصرة و قد قارب المائة و نیز ذہبی در عبر در وقایع سنہ اثنتین و تسین و مائین گفته فيها ابو مسلم الکجی ابراهیم بن عبد الله البصری الحافظ صاحب السنن و مسند الوقت فی المحرم و قد قارب المائة او اکملها سمع ابا عاصم التیبلی

والانصارى والكبار وثقة الدارقطنى و كان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل لهم مائدة عزم عليها الف دينار تصدق بجملة منها و لما قدم بغداد ازدحموا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا و زيادة و كان فى المجلس سبعة مستملين كل واحد يبلغ الآخر و نيز ذهبي در دول السلام در وقائع سنہ مذکوره گفته و شیخ المحدثین ابو مسلم الکجی ابراهیم بن عبد الله البصری مصنف السنن و قد قارب مائة سنہ و یافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ مذکوره گفته و فيها ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری الحافظ صاحب السنن و مسند الوقت و قد قارب المائة و ملکها و كان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انه لما فرغوا من سماع السنن عليه عمل لهم مائدة عزم عليها الف دينار و تصدق بجملة منها و لما قدم بغداد ازدحموا عليه حتى حرز مجلسه باربعين الفا و زيادة و كان فى المجلس سبعة یبلغون كل واحد يبلغ الآخر و علامه سیوطی در طبقات الحفاظ گفته ابو مسلم الکجی الحافظ المسند ابراهیم بن عبد الله بن مسلم بن ماعر بن کج البصری صاحب كتاب السنن و ثقة الشیوخ قال الدارقطنى كان ثقة نبلا عالما بالحديث قيل انه لما حدث تصدق بعشرة آلاف و قال الفاروق الخطابی لما فرغنا من سماع السنن منه عمل لنا مائدة انفق فيها الف دينار و قال الخستکی لما قدم بغداد املى فى رحبه غسان فكان فى مجلسه سبع مستملين كل واحد منهم يبلغ الآخر و كتب الناس عنه قياما ثم مسحت الرحبة و حسب من حضر بمحرنته بلغ نيفا و اربعين الف محرنة سوى النظارة هذه حکایة ثابتة رواها الخطیب فی تاریخه و قیل انه اضطر باخره مات ببغداد سنہ اثنین و ثمانین و مائتین و قد قارب المائة و حمل الى البصرة اما محمد بن جریر طبری پس این حدیث را در کتاب تهذیب الاثار بسند و روایت نموده و بكمال اهتمام تصحیح آن فرموده چنانچه از عبارت جمع الجوامع که سابقا در وجه صد و سی و ششم مذکور شده واضح و لائحته و حقیر بحسب ضرورت باز آن عبارت را درین مقام بال تمام نقل می نمایم پس باید دانست که سیوطی در جمع الجوامع گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا ثنا اسماعیل بن موسی السری انا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھلیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها
حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی نسخة منکر
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۷

و روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذکروا فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر عندنا صحيح و قد يجب ان يكون هذا على مذهب الآخرين سقیما غير صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علی عن النبي صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه و الآخر ان سلمة بن کھلیل عندهم من لا یثبت بنقله حجۃ و قد وافق علیا فی روایة هذا الخبر عن النبي صلی الله علیه وسلم غیره

حدثی محمد بن اسماعیل الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الھروی ثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد المدینة فليأتها من بابها حدثی ابراهیم بن موسی الرازی و ليس بالفراء ثنا ابو معاویة باسناده مثله هذا

الشيخ لا اعرفه و لا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى کلام ابن جریر وقد اورد ابن الجوزی فی الموضوعات حدیث علی و ابن عباس و اخرج ک حدیث ابن عباس و قال صحيح الاستناد و روی خط فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحيح و قال عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صالح الدین العلائی قد قال بطلانه ايضا الذہبی فی المیزان و غیره و لم یأتوا فی ذلك بعلة قادحة سوى دعوا بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحديث له طریق کثیره فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیه بالوضع و قال فی فتوی له هذا الحديث اخرجه ک فی المستدرک و قال انه صحيح و خالفه ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولیهما معا و انّ الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الى الصحة و لا ینحط الى الكذب و بیان ذلك یستدعی طولا و لكنّ هذا هو المعتمد فی

ذلك انتهی و قد كنت اجیب بهذا الجواب دهرا الى ان وقفت على تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی تهذیب الاثار مع تصحیح ک لحدیث ابن عباس فاستخرت الله تعالی و جزمت بارتقاء الحدیث عن مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة و الله اعلم اما ابن بطہ عکبری پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه باین سند روایت نموده

ثنا ابو علی محمد بن احمد الصواف ثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله البصری ثنا محمد بن عمران الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کھل عن الصنابھی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها و روایت کردن ابن بطہ این حدیث شریف را از تصریح ابن عراق در تنزیه الشریعه نیز ظاهر و اشکار می گردد و قد مضت عبارته فيما سبق اما حاکم نیسابوری پس این حدیث شریف را بنابر تصریح محمد بن یوسف شامی و شبراملسی و زرقانی عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۸

در مستدرک علی الصحیحین روایت نموده و عبارت شامی و شبراملسی و زرقانی عنتریب ان شاء الله تعالی منقول خواهد شد اما ابن مردویه پس این حدیث شریف را علی ما نقل عنه بسند خود از شعبی روایت کرده عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها و روایت کردن ابن مردویه این حدیث شریف را از عبارت تنزیه الشریعه ابن عراق که در ما سبق منقول شده نیز واضح و لائحت

اما ابو نعیم اصفهانی پس در حلیة الأولیاء گفته

حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان ثنا عبد الحمید بن بحر ثنا شریک عن سلمة بن کھل عن الصنابھی عن علی ابن أبي طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الاصبغ بن نباته و الحوث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلی الله علیه و سلم مثله و نیز ابو نعیم این حدیث را در کتاب المعرفة روایت کرده چنانچه از عبارت آتیه کتاب الاکتفاء ابراهیم وصابی واضح و لائح خواهد شد اما ابن المغازلی پس این حدیث شریف را بدو سند روایت کرده چنانچه در کتاب المناقب گفته قوله عليه السلام انا دار الحکمة

خبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان البغدادی قدم علينا واسطا انا ابو الحسن علی بن محمد بن لؤلؤ اذنا نا عبد الرحمن بن محمد بن المغیرة نا محمد بن يحيی نا محمد بن جعفر الكوفی عن محمد بن الطفیل عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فليات الباب اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج قال انا محمد بن المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ إجازة نا الباغندي محمد بن سلیمان نا سوید عن شریک عن سلمة بن کھل عن الصنابھی عن علی عن النبي صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فليأتها

اما ابو المظفر سمعانی پس در مناقب الصحابة علی ما نقل عنه آورده عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها امیا عاصمی پس در ذکر مشابهات جناب امیر المؤمنین عليه السلام با حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام در ذکر مشابهات علم و حکمت کما سمعت سابقا گفته و لذلک قال النبي صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی بعض الرّوایات انا دار الحکمة و علی بابها و نیز عاصمی در زین الفتی در مقام تفصیل اسمای که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین عليه السلام را بآن مسمی نموده گفته و امّا باب دار الحکمة فانه

خبرنا الشیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخبرنا الشیخ ابراهیم بن احمد الحلوانی رحمه الله عن محمود بن

محمد بن رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجيد و سليمان بن خميرويه عن الامام محمد بن كريم رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضيل عن زياد بن عبيد بن أبي جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول انها عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۱۹

دار الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فليات الباب

مذکور في كتاب المکتفی و اخربنی شیخی محمد بن احمد رحمه الله

قال اخبرنا على بن ابراهیم بن على قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عبدوس الطراوی قال حدثنا حکیم بن الحاج الھروی

قال حدثنا اسماعیل بن بنت السدی قال حدثنا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھل عن الصنابحی عن علی قال

رسول الله صلى الله عليه انا دار الحکمة و علی بابها و اخربنی محمد بن أبي زکریا رحمه الله قال اخبرنا ابو ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم

بن محمد بن احمد الواقع قراءة عليه بنیسابور قال اخبرنا ابو بکر هلال بن محمد بالبصرة قال حدثنا ابو مسلم ابراهیم بن عبد الله

البصری قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الله قال حدثنا شریک عن سلمة عن الصنابحی عن علی و ذکر الحديث

اما محمد بن طلحه شافعی پس در مطالب السؤول بعد نقل حديث مدینه العلم كما سمعت سابقاً گفته و

نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوى في كتابه الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا دار

الحکمة و علی بابها الخ

اما سبط ابن الجوزی پس در تذکرہ خواص الامم بعد نقل حديث مدینه العلم كما سمعت سابقاً گفته و

في روایة انا دار الحکمة و علی بابها و في روایة انا مدینه الفقه علی بابها

اما چنجی پس در کفایه الطالب بای خاص برای این حديث شریف معقود نموده و تصریح صریح بحسن و عالی بودن آن فرموده

چنانچه گفته الباب الحادی و العشرون فيما خصّ الله تعالى علينا رضی الله عنه بالحکمة قال الله تعالى وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَ

خیراً كثیراً اخبرنا عبد اللطیف بن محمد ببغداد اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله الحافظ

حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی حدثنا الحسن بن سفیان حدثنا عبد الحمید بن بحر حدثنا شریک عن سلمة بن کھل عن

الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها

قلت هذا حديث حسن عال و قد فسرت الحکمة بالسنۃ لقوله عز و جل و أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

الآلیه یدلّ علی صحة هذا التاویل ما

قد قال صلى الله عليه وسلم اوتيت الكتاب و مثله معه أراد بالكتاب القرآن و مثله معه ما علمه الله تعالى من الحکمة و بين له من

الامر و النهي و الحال و الحرام فالحکمة هي السنۃ فلهذا قال انا دار الحکمة و علی بابها

اما محب طبری پس در کتاب الریاض النصرة في مناقب العشرة جناب امیر المؤمنین علیه السلام از مختص بشرف این حديث و انموده

و بعنوان خاص اثبات آن فرموده چنانچه گفته ذکر اختصاصه باشه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلى

الله عليه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی و قال حسن غریب و نیز محب طبری

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۰

در کتاب ذخائر العقبی در فضائل آن جناب اثبات این حديث فرموده چنانچه گفته ذکر انه رضی الله عنه باب دار الحکمة

عن علی رضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی

و قال حديث حسن اما صدر الدین حموئی پس در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته اخربنی شیخنا الامام ابو عمرو بن الموقق

بقراءتی علیه قال ابنا شیخ الاسلام سعد الحق و الدین محمد بن المؤید الحموئی قدس الله روحه إجازة

قال ابنا شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخیوقی إجازة ان لم يكن سماعاً قال ابنا محمد بن عمر بن علی

الطوسی سمعاً عليه بقراءتی عليه بنیسابر قال ابنا ابو العباس احمد بن أبي الفضل السقائی ابنا ابو سعید محمد بن طلحہ الحنابلی ابنا ابو علی احمد بن عبد الرحمن الدمشقی ابنا ابو بکر یوسف بن القاسم القاضی نبا ابو عبد الله بن محمد القاضی الكوفی نبا اسماعیل بن موسی الفزاری نبا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھل عن الصنابحی عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها

اما ولی الدین الخطیب پس در مشکاة المصابیح گفته و
عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی

و قال هذا حديث غریب وقال روی بعضهم هذا الحديث عن شریک ولم یذکروا فيه عن الصنابحی ولا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الزرندی پس اثبات این حديث شریف بالحتم نموده چنانچه در نظم درر السقطین كما سمعت سابقاً در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته المخصوص من الحضرة النبویة بكرامة الاخوة و الانتخاب المنصوص علیه باهه لدار الحکمة و مدینه العلم باب و نیز زرندی در کتاب الاعلام در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام كما مر گفته المخصوص من الحضرة النبویة بكرامة الاخوة و الانتخاب و المنصوص علیه باهه لدار الحکمة و مدینه العلم باب اما صلاح الدین العلائی پس در اثبات حديث انا دار الحکمة

جد و جهد وافر نموده چنانچه عبارت او سابقاً در وجه نود و پنجم از آلی مصنوعه و قوت المعتذی جلال الدین سیوطی منقول شده اما مجید الدین فیروزآبادی پس در کتاب نقد الصحیح داد تحقیق و تنقید این حدیث شریف داده چنانچه عبارت او سابقاً در وجه صد و ششم بمعرض تحریر آمده اما شمس الدین الجزری پس این حدیث شریف را بسند خود در کتاب اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده و اثبات مروی بودن آن بطرق و اسانید متعدد نموده و عبارت اسنی المطالب سابقاً در وجه صد و نهم منقول گردیده اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه از عبارات کوکب منیر و سبل الهدی و الرشد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۱

و فیض القدیر و شرح مواهب لدنیه زرقانی و غیر ان که عنقریب ان شاء الله مذکور می شود ظاهر و واضح خواهد شد اما شهاب الدین احمد پس در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم دار حکمة و مدینه علم و علی لهما باب و انه اعلم بالله تعالی و احكامه و آیاته و کلامه بلا ارتیاب و بعد نقل شطری از اخبار و روایات این باب گفته و

عن علی رحمه الله و رضوانه علیه قال قال رسوله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الحافظ ابو نعیم و الطبری و رواه فی المشکوہ

و قال اخرجه الترمذی و در وجه صد و بست سوم دانستی که نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل نacula عن الزرندی در مدح جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده المخصوص من الحضرة النبویة بكرامة الاخوة و الانتخاب المنصوص علیه باهه لدار الحکمة و مدینه العلم باب اما جلال الدین سیوطی پس در رساله قول جلی فی فضائل علی ع روایت این حدیث شریف نموده چنانچه گفته
الحدیث الخامس عشر

عن علی کرم الله وججه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی
و قال غریب و نیز سیوطی این حدیث شریف را در جامع صغیر روایت نموده چنانچه گفته
انا دار الحکمة و علی بابها عن علی

و نيز سيوطي اين حديث شريف را در جمع الجوامع روایت نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة و على بابها ت غريب حل و نيز سيوطي در جمع الجوامع اين حديث شريف را از ترمذی و ابن جریر و ابو نعیم نقل کرده و کلام ابن جریر متعلق بتصحیح آن آورده و بر ان اعتماد نموده کما سبق فيما مضى و نيز سيوطي در لآلی مصنوعه و قوت المغتنی کلام حافظ علائی که متعلق با ثبات اين حديث است آورده کما مر فيما مضى اما قسطلانی پس دار الحکمة را از اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم معدود نموده تحقق و ثبوت اين حديث شريف بوجه احسن و اجمل ظاهر و باهر فرموده چنانچه در مواهب لدنيه در ذكر اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفته دار الحکمة الداعی الى اللہ دعوة ابراهيم دعوة النبین دليل الخيرات الخ اما علقمی پس در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات اين حديث کرده چنانچه گفته

حديث انا دار الحکمة و على بابها

و قال في الكبير ت غريب انتهي قلت و زعم القزويني و ابن الجوزي بأنه موضوع ورد عليهمما الحافظ العلائي و ابن حجر و المؤلف بما يبطل قولهما اما محمد بن يوسف شامي پس در سبل الهدي و الرشاد في سيره خير العباد روایت و اثبات اين حديث شريف نموده چنانچه در كتاب مذكور در بيان اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفته حرف الدال دار الحکمة اخذه

الشيخ رحمه اللہ تعالیٰ من

حديث على رضي اللہ عنه ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم قال انا دار الحکمة و على بابها رواه الحاکم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۲

في المستدرک

و صححه و ادعی ابن الجوزی انه موضوع و تعقبه الشيخ رحمه اللہ تعالیٰ فی النکت و فی الالئی و قال الحافظان ان العلائی و ابن حجر الصواب انه حسن لا صحيح ولا موضوع وقد بسطت الكلام عليه فی كتاب الفوائد المجموعه في بيان الاحاديث الموضوعة و اما ابن حجر مکی پس اين حديث شريف را در صواعق روایت نموده چنانچه در كتاب مذکور کما سمعت سابقا در ذکر حديث مدینۃ العلم گفته و

في اخری عند الترمذی عن علی قال انا دار الحکمة و على بابها

ونيز در منح مکیه اين حديث را آورده چنانچه در ذکر حديث مدینۃ العلم گفته و

في اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و على بابها

و نيز در منح مکیه كما مضی گفته مما يدل على ان اللہ سبحانه اختص علیا من العلوم بما تقصير عنه العبارات

قوله صلی اللہ علیہ اقضاکم علی

و هو حديث صحيح لا نزاع فيه و

قوله انا دار الحکمة

و روایة انا مدینۃ العلم و على بابها

الخ اما على متقي پس در کنز العمال اين حديث شريف را در فضائل جناب امير المؤمنین عليه السلام اثبات نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمة و على بابها عن على

و نيز على متقي در کنز العمال گفته

قال الترمذی و ابن جریر معا حدثنا اسماعیل بن موسی السری انبأ محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمه بن کھیل عن سوید بن غفلة عن الصنابحی عن علی قال قال رسول اللہ صلعم انا دار الحکمة و على بابها

حل قال الترمذی هذا حديث غريب و في نسخة منکر و روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذکروا فيه الصنابحی و لم یعرف

هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جرير هذا خبر صحيح سنه الخ اما ابراهيم و صابي پس اين حديث شريف را در کتاب الاكتفاء روایت نموده چنانچه گفته و عنه أى عن امير المؤمنین علی بن أبي طالب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی فی جامعه و قال غریب و ابو نعیم فی المعرفة اما شیخ بن عبد الله العیدروس پس در عقد نبوی روایت این حدیث نموده چنانچه در کتاب مذکور کما سمعت سابقا گفته

و

فی اخیر عنده الترمذی عن علی انا دار الحکمة و علی بابها

اما رحمة الله سندي پس اين حديث شريف را در مختصر تنزیه الشريعة اثبات نموده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمة و علی بابها

ابن بطہ نع مر طب حب عد خط و

فی لفظ انا مدینة الفقه و آخر انا مدینة العلم

و فيه جماعة كثيرة مجرحون و مجاهيل تعقب بانه اخرجه الحاكم و الترمذی و قال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاكم و صحّحه و

خالف ابو الفرج ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و الصواب خلاف قوليهما معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا يرتقی الى

الصحّة و لا ينحط الى الكذب و بيان ذلك يستدعي طولا لكن هذا هو المعتمد و كذا حسنة العلائي

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۳

اما جمال الدين محدث پس در اربعين خود اثبات اين حديث شريف نموده چنانچه در مدح جناب امير المؤمنین علیه السلام كما مر

سابقا گفته المخصوص بكرامة الاخوة و الانتاجب المنصوص عليه بانه لدار الحکمة و مدینة العلم باب و نیز جمال الدين محدث در

تحفة الأباء اثبات اين حديث شريف بهمین نهج نموده كما مضى فيما سبق اما مناوی پس در کنوز الحقائق روایت این حديث

شريف نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمة و علی بابها

ت أى اخرجه الترمذی و نیز مناوی در تيسیر شرح جامع صغیر این حديث شريف را محقق نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمة و فی روایة نبی الحکمة و علی بن أبي طالب بابها الذي يدخل منه إليها

و من زعم انه من العلود هو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا يجديه ت عن علی و قال غریب و نیز مناوی در فیض القدیر

شرح جامع صغیر تحقیق آن نموده چنانچه گفته

انا دار الحکمة و فی روایة انا مدینة الحکمة و علی بابها

أى على بن أبي طالب هو الباب الذي يدخل منه الى الحکمة و ناهيك بهذه المرتبة ما اسناها و هذه المنقبة ما اعلاها و من زعم ان

المراد بقوله و علی بابها انه مرتفع من العلو و هو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا يجديه و لا يسمنه و لا يعنيه

اخراج ابو نعیم عن ترجمان القرآن مرفوعا ما انزل الله عز و جل يا ايها الذين امنوا الله و علی راسها و اميرها و اخرج عن ابن مسعود قال

كنت عند النبي صلی الله عليه و سلم فسئل عن على كرم الله وجهه فقال قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعه اجزاء و الناس

جزء واحدا

و عنه ايضا انزل القرآن على سبعه احرف ما منها حرف الـ ظهر و بطن و اما علی فعنده منه علم الظاهر و الباطن و اخرج ايضا على

سید المرسلین و امام المتقین

و اخرج ايضا انا سید ولد آدم و علی سید العرب

و اخرج ايضا على راية الهدى

و اخرج ايضاً يا علیٰ انَّ اللَّهَ امرنی ان ادینیک و اعلمک لتعی و انزلت علیٰ هذه الآیة و تَعِیْهَا أَذْنُ وَاعِیَةً
و اخرج ايضاً عن ابن عباس كنا نتحدث ان رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَهْدَ الی علیٰ كرم اللَّه وجہه سبعین عهداً لم یعهد الى
غیره

والا خبار في هذا الباب لا تکاد تحصی ت عن اسماعیل بن موسی الفزاری عن محمد بن سلمة بن کهیل
عن سوید بن غفلة عن أبي عبد اللَّه الصنابحی عن علیٰ امیر المؤمنین وقال غریب و زعم القزوینی کابن الجوزی وضعه و اطال
العلائی رده و قال لم یات ابو الفرج و لا غیره بعلة قادحة في هذا الخبر سوی دعوى الوضع دفعا بالصدر و سئل عنه الحافظ ابن حجر
في فتاویه فقال هذا حديث صححه الحاکم و ذکره ابن الجوزی في الموضوعات وقال انه کذب و الصواب خلاف قولهما معا و انه
من قسم الحسن لا يرتقى الى الصحة ولا ينحط الى الكذب قال و بيانه يستدعي طولاً لكن هذا هو المعتمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۴

اما محمد حجازی الشعراںی پس در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر تحسین این حديث شریف فرموده بصراحة تمام افصاح
از حسن بودن آن نموده چنانچه عنقریب از عبارت سراج منیر لامع و مستنیر می شود انشاء اللَّه تعالیٰ اما ملا یعقوب لاهوری پس
ثبت

حدیث انا دار الحکمة

از کلام او در ما بعد ان شاء اللَّه تعالیٰ خواهی دریافت اما احمد بن الفضل المکی پس در وسیله المال این حديث شریف را روایت
نموده چنانچه گفته و

عنه أيض کرم اللَّه وجهه قال قال رسول اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحکمة و علیٰ بابها اخرجه الترمذی

اما شیخ عبد الحق دھلوی پس در لمعات شرح مشکاة اثبات این حديث شریف نموده و افادات علمای اعلام مذهب خود متعلق با آن
وارد کرده و نیز در اشعه اللمعات اثبات آن فرموده کما سمعت سابقاً و نیز عبد الحق دھلوی در مدارج النبوة در ذکر اسمای جناب
رسالت مآب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقلـ عن المواهب گفته دار الحکمة الداعی الى اللَّه دعوة ابراهیم دعوة النبین دلیل
الخيرات الخ اما شیخ بن علی بن محمد الجعفری پس در کنز البراهین الکسبیه و الاسرار الوهیۃ الغیبیه لسدات المشایخ الطریقة
العلویه الحسینیه الشعییه اثبات این حديث بحتم و جزم نموده چنانچه گفته
قال صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ انا دار الحکمة و علیٰ بابها

اما عزیزی پس در سراج منیر شرح جامع صغیر اثبات و تحقیق این حديث شریف نموده چنانچه گفته
(انا دار الحکمة)

قال المناوی و

فی روایة نبی الحکمة (و علی) بن أبي طالب (بابها)

فیه التنییه على فضل على و استنباط الاحکام الشرعیه منه (ت) عن علیٰ و قال غریب قال العلقمی و زعم القزوینی و ابن الجوزی بانه
موضوع ورد علیهمما الحافظ العلائی و ابن حجر و المؤلف بما یبطل قولهما او و قال الشیخ حديث حسن اما شبراملسی پس در حاشیه
مواهب که مسماست به تیسیر المطالب السنیه بکشف اسرار المواهب اللدنیه اثبات این حديث شریف نموده چنانچه در ذکر اسمای
جناب رسالت مآب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته
قوله دار الحکمة

اخذه الشیخ من

حدیث علیٰ ان النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قال انا دار الحکمة و علیٰ بابها رواه الحاکم فی المستدرک و صححه

اما زرقانی پس در شرح مواهب لدنیه تحقیق و اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم گفته حرف (د دار الحکمة)

لقوله صلی الله عليه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الحاکم فی المستدرک

و صححه و زعم ابن الجوزی و الذہبی انه موضوع ورد بما يطول قال الحافظان العلائی و ابن حجر الصواب انه حسن لا صحيح ولا موضوع اما مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی پس در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار این حدیث شریف را آورده

چنانچه سابقًا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدینة العلم گفته و هو

عند الترمذی و أبی نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجہه بلفظ انا دار الحکمة و علی بابها

ونیز مرزا محمد بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل العبا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۵

این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینة العلم کما سمعت سابقًا گفته و

اخوجه الترمذی و ابو نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجہه مرفوعاً بلفظ انا دار الحکمة و علی بابها

و نیز مرزا محمد بدخشی در تحفه المحبین این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و آن را بسبب شواهد ان حدیث حسن دانسته

اما محمد صدر عالم پس در معارج العلی نقلًا عن جمع الجوامع للسيوطی اثبات این حدیث شریف فرموده و قد مرت عبارته فيما

سبق اما نظام الدین سهالوی پس در کتاب صبح صادق اثبات این حدیث بحتم و جزم نموده چنانچه از عبارت آن که انشاء الله

تعالی در ما بعد خواهی شنید واضح و لائق خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در قرء العینین اظهار حسن این حدیث شریف نموده

چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمة و علی بابها

اخوجه ناس و فی استناده جماعة من المجروحين والمجاهيل وقال الترمذی غریب منکر و صححه الحاکم و ذکرہ ابن الجوزی فی

الموضوعات وقال الحافظ ابن حجر حسن لغیره و هو المختار اما محمد بن اسماعیل الامیر پس در روضه ندیه این حدیث شریف را

از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن جریر طبری آن را نیز ذکر نموده و قد مضت عبارته سابقًا اما صیبان مصری پس در اسعاف

الراغبین این حدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث مدینة العلم کما مرّ سابقًا گفته و

فی اخیری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة و علی بابها

اما محمد مبین لکھنؤی پس این حدیث شریف را در وسیله النحوه از ترمذی و ابو نعیم نقل کرده و قد مرت عبارته فيما سبق اما خود

مخاطب پس در کتاب عزیز الاقبال این حدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته

حدیث انا دار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی

و نیز مخاطب در جواب سؤال بعض سائلین این حدیث شریف ذکر نموده و با احتجاج فرموده و قد مضت عبارته سابقًا اما محمد

اسماعیل دهلوی برادرزاده مخاطب پس در رساله منصب امامت بالحتم و الجزم اثبات این حدیث شریف فرموده چنانچه گفته و از

آنجلمه حکمتست قال الله تبارک و تعالی و لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُنْ لِلَّهِ وَقَالَ صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی

بابها

و دعی صلی الله علیه و سلم لابن عباس اللہم علمه الحکمة

اما حسن علی محدث تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفیریح الاحباب فی مناقب الآل و الاصحاب روایت این حدیث شریف نموده

چنانچه گفته

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی

وقال هذا حديث غريب وقال روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذكر فيه عن الصنابھی و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک و رواه احمد عن الصنابھی و نیز حسن علی محدث اثبات این حديث در شرح عزیز الاقتباس نموده چنانچه گفته

حديث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۶

انا دار الحکمة و على بابها رواه الترمذی

منم دار حکمت و على دروازه آنسٰت و در حق شیخین هم در چند احادیث مرتبه کمال علم بثبتوت رسیده انتهی اما نور الدین سلیمانی پس در درّیتیم این حديث شریف را آورده چنانچه در کتاب مذکور نقلًا عن کتاب الاکتفاء گفته و عنه رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة و على بابها اخرجه الترمذی فی جامعه و قال غریب و ابو نعیم فی المعرفة اما ولی الله لکھنؤی پس در مرآۃ المؤمنین ذکر این حديث شریف نموده چنانچه سابقًا شنیدی که در کتاب مذکور در ذکر حديث مدینۃ العلم گفته و اورد الترمذی لفظ الدار مکان المدینة اما شیخ سلیمان بلخی پس در ینابیع الموده این حديث را بتخریجات عدیده آورده چنانچه گفته

الترمذی و الحموینی بسندهما عن سوید بن غفلة عن الصنابھی عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و على بابها

و فی الباب عن ابن عباس الحموینی عن سلمة بن کھلیل عن الصنابھی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و على بابها ابن المغازلی بسنده عن مجاهد عن ابن عباس و ايضاً عن سلمة بن کھلیل عن الصنابھی عن علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحکمة و على بابها و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلًا عن کنوں الحقائق گفته انا دار الحکمة و على بابها

للترمذی و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلًا عن الجامع الصغیر گفته

انا دار الحکمة و على بابها للترمذی عن علی

و نیز بلخی در ینابیع الموده نقلًا عن الصواعق گفته و

فی اخری عن الترمذی عن علی انا دار الحکمة و على بابها

اما دمتنی معاصر پس در نفع قوت المغتذی اثبات این حديث شریف نموده وقد مرت عبارته قریباً

حديث انا مدینه الحکمة و على بابها

واز آنجلمه است

حديث انا مدینه الحکمة و على بابها

و این حديث شریف را اسماعیل المدنی الانماطی و ابو الحسن شاذان الفضلی و ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصلبهانی و ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤبد الحموئی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی و عبد الرؤوف بن تاج العارفین المناوی و شاه ولی الله بن عبد الرحیم الدھلوی و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکھنؤی و سلیمان بن ابراهیم بن محمد البلخی القندوزی روایت و اثبات کردہا ند حلا عباراتی که مثبت این معنی باشد باید شنید اسماعیل انماطی در تاریخ الصحابة در

ترجمه جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته

حدثنا ابو بکر بن خلاد و فاروق الخطابی قالا اخربنا ابو مسلم الکجی عن محمد بن عمر بن الرّومی عن شریک عن سلمہ بن کھیل عن الصنابحی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه الحکمة و علی بابها و از ملاحظه صدر تاریخ انماطی جلالت مرتب و سمو متزلت احادیث و اخبار ان واضح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۷

ولائحت حیث قال فيه فالفت هذا الكتاب و بدأت بأخبار فى مناقبهم و مراتبهم ثم قدمت ذكر العشرة المشهود لهم بالجنة و اتبعه بمن وافق اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم رتب الباقين على ترتيب حروف المعجم و اقتصرت من جملة روایاتهم على حديث او حديثين و اکثر مع ما يضم إليه من ذكر الولادة و السن و الوفاة و من لم يقع له حديث و ثبت له ذكرها و روی خبر ذكرته بعد القائی الاوهام و الموضوعات مما لا حقيقة له و لم يستعمل على ذكره مسانيد الائمه و الاثبات و لا رویه تواریخ الحفاظ الذين هم العمدة و الاوتاد المذکور من غيره من غرضه المکاثرة و المفاخرة لا التتحقق بذكر الحقائق للابلاغ و المتابعة ليكون ذلك دليلا على معرفته نسأل الله نفعه و المعونة عليه و التوفيق في رحمته و رأفتة ابو نعيم اصفهانی در حلیه الأولیاء كما سمعت سابقا در مدح جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته سید القوم محب المشهود و محبوب المعبد بباب مدینه الحکم و العلوم الخ و سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل كما سمعت سابقا گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شانه في العلوم و الاعمال المتسق له دراری الفضل في سلک النظم بالسنۃ اهل الکمال الحافظ الورع البارع العالم العامل العارف الكامل بلا شك و میریه ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی في كتابه الفائق اللائق المسماً بالحلیة و سید القوم محب المشهود و محبوب المعبد بباب مدینه الحکم و العلوم الخ و سیوطی در لآلی مصنوعه گفته و قال ابو الحسن شاذان الفضلی فی خصائص علی شنا ابو بکر محمد بن ابراهیم بن فیروز الانماطی ثنا الحسین بن عبد الله التمیمی ثنا حبیب بن النعمان حدثی جعفر بن محمد حدثی ابی عن جدی عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه الحکمة و علی بابها فمن أراد المدینه فلیات الى بابها اخرجه الخطیب فی تلخیص المتشابه من طریق الدارقطنی ثنا محمد بن ابراهیم الانماطی به و مناوی در فیض القدیر كما سمعت آنفا گفته

انا دار الحکمة

و فی رویه انا مدینه الحکمة و علی بابها

أى على بن أبى طالب هو الباب المذکور يدخل منه الى الحکمة و شاه ولی الله در ازاله الخفا در ذکر ما ثر جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و حکمت او بیش از انسنت که باحصاء درآید و چگونه میسر شود احصاء آن حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده باشد

انا مدینه الحکمة و علی بابها

و مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآء المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین در ذکر مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و اما حکمت او بیش از انسنت که باحصاء درآید و چگونه میسر شود احصاء آن حال آنکه آن حضرت فرموده باشد

انا مدینه الحکمة و علی بابها

و شیخ سلیمان بن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۸

ابراهیم القندوزی البلخی در ینابیع الموده گفته ايضا

اخراج الحموینی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رح قال قال رسول الله صلی الله علیه و الہ و سلم يا علی انا مدینه الحکمة و انت

بابها و لن توئی المدینه الا من قبل الباب و کذب من زعم انه يحبني و يبغضك لانک مني و انا منک لحمک من لحمي و دمک من دمی و روحک من روحي و سريرتك من سريري و علانيتك من علانيتي و انت امام امتی و وصیی سعد من اطاعک و شقی من عساک و ربح من تولاک و خسر من عاداک فاز من لزمک و هلك من فارقک و مثلک و مثل الائمه من ولدک مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثلکم مثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الى يوم القيمة
و محتاجب نماند که از ملاحظه کتاب العلل دارقطنی واضح و لائح می شود که او در ثبوت
حدیث انا مدینه الحکمة و على بابها

بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کلامی دارد و همت قالصه خود را بر اثبات اضطراب در مثل این حدیث وثیق النصاب
می گمارد چنانچه در کتاب العلل دارقطنی مذکورست

و سئل عن حدیث الصنابحی عن علی عن النبی صلی الله علیه و سلم انا مدینه الحکمة و على بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها
فقال هو حدیث یرویه سلمة بن کهیل و اختلاف عنه فرواه شریک عن سلمة عن الصنابحی عن علی و اختلاف عن شریک فقیل عنه
عن سلمة عن رجل عن الصنابحی و رواه یحیی بن سلمة بن کهیل عن ایه عن سوید بن غفلة عن الصنابحی و لم یسنده و الحدیث
مضطرب غیر ثابت و سلمة لم یسمع من الصنابحی و این کلام دارقطنی نزد ارباب افهام خود معلول و غیر مقبولست و چه وجوه و
طرق روایت این حدیث با هم تنافی و تضاد ندارد بلکه جمع در آن ممکنست و بعض ان بعض را مشید می کند پس ادعای
اضطراب در ان مورث عجب عجائب است اما طریقی که در ان شریک این حدیث را از سلمه از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه
السلام روایت نموده پس ثبوت آن جایی کلام نیست و آنچه دارقطنی در آخر کلام خود گفته که سلمه از صنابحی نشینید پس
شهادت علی النقیست و مقبول نمی باشد و هیچ دلیلی ندارد و کدام استبعادست در سماع سلمه از صنابحی حال آنکه سلمه در سنہ
سیع و اربعین متولد شده و وفات صنابحی در زمان عبد الملک بن مروان واقع شده و بخاری آن را در میان سنہ سبعین و ثمانین ضبط
کرده پس اگر سنہ سبعین هم زمان وفات صنابحی قرار داده آید در آن وقت سلمه از ابنای ثلث و عشرين سنہ خواهد بود و سماع
کسی که این سن داشته باشد هرگز محل اشکال نیست اما اینکه سلمه در سنہ سیع و اربعین متولد شده پس ابن حجر عسقلانی در
تهذیب التهذیب در ترجمه سلمة بن کهیل گفته قال یحیی بن سلمة بن کهیل ولد أبي سنہ سیع و اربعین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۲۹

و مات یوم عاشورا سنہ احدی و عشرين و مائة اما اینکه صنابحی در زمان عبد الملک وفات یافته و بخاری وفات او ما بين السبعين
الى الثمانين ضبط نموده پس ابن حجر در تهذیب التهذیب در ترجمه عبد الرحمن صنابحی گفته و قال ابن معین تاخر الى زمان عبد
الملک بن مروان و كان عبد الملک یجلسه معه على السرير و ذكره البخاری في التاريخ الأوسط في فصل من مات بين السبعين الى
الثمانين اما طریقی که در ان رویت کردن شریک این حدیث را از سلمه از مردی از صنابحی واقع شده پس ثبوت آن نیز محمل
ریب نیست چه از طریق دیگر که دارقطنی بعد ازین ذکر نموده خود منکشف می شود که آن مرد سوید بن غفلة است و سوید بن
غفلة از تابعین ثقات و موثقین اثباتست ذہبی در کاشف گفته سوید بن غفلة الجعفی ابو أمیة ولد عام الفیل قدم المدینه حين دفوا
النبی صلی الله علیه و سلم و سمع ابا بکر و عده و عنه سلمة بن کهیل و عده بن ابی لبابة ثقة امام زاهد قوام توفی ۱۸۱ اما قول
دارقطنی در باب طریق آخر از طرق این حدیث که سوید بن غفلة این حدیث را از صنابحی روایت کرده و اسناد آن بسوی صنابحی
نکرده یعنی آن را بلا ذکر صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام آورده پس سبب طعن در این طریق نمی شود زیرا که سوید
بن غفلة تابعی محضر مست که از خلفاء اربعه روایت و سماع دارد و كما لا یخفی على من لاحظ کتب الرجال و قد نص على ذلك
الحافظ العلائی فی اجوبته و العلامه الفیروزآبادی فی نقد الصحیح و او با صنابحی همطبقه است و ورود هر دو در مدینه منوره قریب
یکدیگر اتفاق افتاده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته سوید بن غفلة بفتح المعجمة و الفاء ابو أمیة الجعفی محضر من

کبار التابعين قدم المدينه يوم دفن النبي صلی الله و سلم و كان مسلما في حياته ثم نزل الكوفة و مات سنة ثمانين و له مائة و ثلاثون سنة و نيز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسیله بهمهمله مصغر المرادی ابو عبد الله الصنابحی ثقہ من کبار التابعين قدم المدينه بعد موت النبی صلی الله عليه و سلم بخمسة ايام مات في خلافة عبد الملك پس کدام امر مانعست ازین که چنانچه صنابحی این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام شنیده سوید بن غفلة نیز از آنجناب سمع این خبر نموده باشد و ازینجا بحمد الله تعالى ظاهر گردید که روایت سوید بن غفلة این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عدم اسناد او بسوی صنابحی هرگز موجب طعن در این طریق نمی تواند شد و بالفرض اگر تسلیم هم کنیم که سوید بن غفلة این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلا واسطه نشنیده بلکه از صنابحی سمع نموده پس با این همه نیز سبب سقوط این طریق از درجه اعتبار نمی شود چه هر گاه از طریق دیگر متضخم شد که واسطه در میان سوید بن غفلة و جناب امیر المؤمنین علیه السلام صنابحیست و اوشه و از کبار تابعين می باشد اشتباه مرتفع شد و این طریق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۰

هم مخدوش نماند بالجمله ازین بیان متخلص گردید که روایت کردن سلمه بن کهیل این حدیث را از صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام و روایت سلمه بواسطه مردی که او فی الحقيقة سوید بن غفلة است از صنابحی از جناب امیر المؤمنین سلام الله علیه و روایت سلمه از سوید بن غفلة از جناب امیر المؤمنین علیه السلام همه متصل و محمول بر سماعست و بعض آن مشید و موکد بعضست نه آنکه موجب اضطراب و تهافت و تعارض و تساقط باشد و اگر فرضا بعضی ازین طرق سالم نمی بود باز هم سلامت بعض آخر ان در ثبوت این حدیث بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفایت می نمود و ادعای اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکه دلیل قلت شرم و حیا می بود چنانچه ابن حزم در کتاب المحلی جائی که حدیث عمران بن الحصین ان رجلا او صری عند موته فاعتقى ستة مملوکین له لم يكن له مال غيرهم فدعواهم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاثا ثم اقرع بينهم فاعتقى اثنين و ارق اربعة وقال له قوله سدیده ذكر نموده و ایرادات معتبرضین بر این حدیث دفع کرده گفته و قالوا وجدنا حدیث عمران بن الحصین مضطربا فيه فمرة رواه ابو قلابة عن أبي المهلب عن عمران و مرة رواه عن أبي زيد ان رجالا من الانصار قال ابو محمد فكان ماذا و ما يتعلل بهذا الا قليل الحباء رواه ابو قلابة عن أبي زيد و هو مجھول فلم نحتاج به و رواه عن أبي المهلب عن عمران بن الحصین فاشتد و ثبت فاخذنا به الى ان قال ابن حزم و كل خبر في الأرض فانه ينقله الثقة وغير الثقة فيؤخذ نقل الثقة و يترك ما عداه پس مقام کمال استعجب و استغراب است که چگونه دارقطنی این حدیث شریف را با وصف تعدد طرق و تکثیر جوه و سلامت آن از طعن مضطرب و غیر ثابت و امی نماید و بچنین کلام معلول و دخل مدخول حیرت ناقدین متبحرین می افزاید و مستتر نماند که کلام دارقطنی که ما در صدد نقض آن بودیم متعلق

بحدیث انا مدینه الحكمه

بروایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بود و الا در اصل حدیث

انا مدینه الحكمه

دارقطنی طاعن نیست بلکه این حدیث شریف را بروایت جابر بن عبد الله انصاری خود روایت کرده کما دریت من عباره الالکی المصنوعه و این حدیث شریف بروایت عبد الله بن عباس نیز ماثور شده چنانچه از عبارت حموئی که بلخی در ینابیع نقل کرده واضح و ظاهرست

حدیث أنا دار العلم و على بابها

واز آنجلمه است

حدث انا دار العلم و على بابها

و این حديث شریف را ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوي و محب الدين احمد بن عبد الله الطبری و على بن سلطان محمد القاری و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله الجفری و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرداند محب طبری در ذخائر العقبی گفتہ ذکر آنه رضی الله عنہ باب دار العلم و باب مدینة العلم عن علی رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوي فی المصایب فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و علی بابها و زاد فمن أراد العلم فلیأته من بابه و نیز محب طبری در ریاض نصره گفتہ ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینة العلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۱

عن علی رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه فی المصایب فی الحسان و اخرجه ابو عمر و قال انا مدینة العلم و زاد فمن أراد العلم فلیأته من بابه و نیز در ریاض نصره گفتہ ذکر علمه و فقهه و قد تقدّم فی ذکر اعلمیته مطلقاً و اعلمیته بالسنّة و انه باب دار العلم و ان احداً من الصحابة لم يكن يقول سلونی غیره و احواله جمع من الصحابة عليه معظم احادیث هذا الذکر و ملا على قاری در مرقاۃ شرح مشکاء گفتہ و عنه ای

عن علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحكمه و فی روایة انا مدینة العلم و فی روایة المصایب انا دار العلم و علی بابها و فی روایة زیاده فمن أراد العلم فلیأته من بابه و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی در وسیله المال فی عد مناقب الآل گفتہ و عن سیدنا علی کرم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوي فی الحسان من المصایب

و جفری در کتز البراهین گفتہ وقال صلی الله علیه وسلم انا دار العلم و علی بابها و شیخ سلیمان بن خواجه کلان القندوزی البلخی در ینابیع الموده نقلابن ذخائر العقبی گفتہ و عن علی مرفوعاً انا دار العلم و علی بابها اخرجه البغوي فی المصایب و اخرجه ابو عمر انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابه

حدث انا میزان العلم و علی کفتاه

واز آن جمله است

حدیث انا میزان العلم و علی کفتاه الخبر و این حديث شریف را ابو شجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الدیلمی و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کرداند دیلمی در فردوس الاخبار گفتہ ابن عباس انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین ع خیوطه و فاطمه ع علاقته و الائمه من امتی عموده یوزن فیه اعمال المحبین لنا و المبغضین لنا

و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در روضه الفردوس گفتہ و عنه قال عليه السلام انا میزان العلم و علی کفتاه و الحسن و الحسین ع خیوطه و فاطمه ع علاقته

و نیز سید علی همدانی در موده القریب گفته و عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا میزان العلم و علی کفتا و الحسن و الحسین خیوطه و فاطمه علاقه و الائمه من بعدی عموده یوزن فی اعمال المحبین لنا و المبغضین لنا

و نیز علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی ما نقل عنه گفته الحديث السادس و الثلاشون عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا میزان العلم و علی کفتا و الحسن و الحسین خیوطه و فاطمه علاقتہ رواه صاحب الفردوس

و عبد الوهاب بخاری در تفسیر انوری گفته و عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا میزان العلم و علی کفتا و الحسن و الحسین خیوطه و فاطمه علاقتہ رواه صاحب الفردوس و شیخ سلیمان القندوزی البعلبکی

در ینایع المودة نقا عن کتاب السبعین عبقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۲

گفته الحديث السادس و الثلاشون عنه رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا میزان العلم و علی کفتا و الحسن ع خیوطه و فاطمه علاقتہ رواه صاحب الفردوس

و نیز در ینایع المودة نقا عن موده القریب گفته ابن عباس رفعه انا میزان العلم و علی کفتا و الحسن ع خیوطه و فاطمه علاقتہ و الائمه من بعدی عموده یوزن اعمال المحبین لنا و المبغضین علينا

حدیث أنا مدینة الجنة و علی بابها

از آنجلمه است حدیث انا مدینة الجنة و علی بابها و این حدیث شریف رافقیه علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی و شیخ سلیمان بن ابراهیم بن محمد البعلبکی القندوزی روایت کرده‌اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته قوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة الجنة اخبرنا محمد بن احمد بن سهل التحوى رحمه الله اذنا عن أبي طاهر ابراهیم بن محمد بن عمر بن یحیی العلوی نا عمر بن عبد الله بن محمد بن عبید الله نا عبد الرزاق بن سلمان بن غالب الاژدی باریاح و محمد بن سعید بن شرحبیل نا ابو عبد الغنی الحسن بن علی نا عبد الوهاب بن همام حدثی ابی عن ایه عن سعید بن جییر عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال انا مدینة الجنة و علی بابها فمن أراد الجنة فليأتها من بابها و شیخ سلیمان البعلبکی در ینایع المودة گفته

ابن المغازلی بسنده عن سعید بن جییر عن ابن عباس رضی الله عنهمما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة الجنة و علی بابها فمن أراد الجنة فليأتها من بابها

حدیث أنا مدینة الفقه و علی بابها

واز آنجلمه است

حدث انا مدینه الفقه و علی بابها

و این حدیث شریف را ابو عبد الله عیید الله بن محمد بن حمدان بن بطہ العکبری المعروف با بن بطہ و شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزلخانی المعروف بسبط ابن الجوزی و ابو الحسن علی بن عراق الکنانی و رحمة الله بن عبد الله السندي روایت و اثبات کردہ اند ابن بطہ علی ما نقل عنه روایت این حدیث باین سند نموده

ثنا ابو بکر محمد بن القاسم النحوی قال ثنا عبد الله بن ناحیة قال ثنا ابو منصور شجاع بن شجاع قال ثنا عبد الحمید بن بحر البصری قال ثنا شریک قال حدثنا سلمه بن کھلیل عن عبد الرحمن عن علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه الفقه و علی بابها و سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه كما سمعت سابقا در ذکر حدیث مدینه العلم گفته و

فی روایة انا دار الحکمة و علی بابها و فی روایة انا مدینه الفقه و علی بابها

وابن عراق در تنزیه الشریعه كما سمعت سابقا گفته

انا دار الحکمة و علی بابها

ابن بطہ نع مر طب حب عد خط و

فی لفظ انا مدینه الفقه و آخر انا مدینه العلم الخ

و رحمة الله سندي در مختصر تنزیه الشریعه بهمین عبارت این حدیث شریف را ذکر کرده كما دریت انفا

حدیث انا میزان الحکمة و علی لسانه

واز آنجلمه است

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۳

حدث انا میزان الحکمة و علی لسانه

و این حدیث شریف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالی و کمال الدین حسین بن معین الدین البزدی المیذی اثبات کردہ اند میذی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بحکم

انا مدینه العلم و علی بابها

که در جامع ترمذی مسطورست و

انا میزان الحکمة و علی لسانه

که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین امام المحسنین یعقوب الواصلین مطلوب الكاملین الى آخر ما سبق

حدیث انا مدینه العلم و انت الباب

واز آنجلمه است

حدث انا المدینه و انت الباب و لا يؤتی المدینه الا من بابها

و این حدیث شریف را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی روایت نموده چنانچه در کتاب زین الفتی گفته و اخبرنا محمد بن ابی زکریا الثقة رحمه الله قال حدثنا ابو الحسن علی بن احمد بن عبدالان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الجعابی

الحافظ ابو بکر قال حدثني ابو محمد القسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي قال حدثني أبي عن أبيه عن محمد بن عبد الله عن أبيه محمد عن أبيه عمر عن أبيه علي بن أبي طالب رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي ان ادريك ولا اقصيك واعلمك لتعي وانزلت على هذه الآية وتعيها اذن واعية فانت الوعية لعلمي يا علي وانا المدينة وانت الباب ولا يؤتى المدينة الا من بابها

حديث هو باب مدينة علمي

واز آنجلمه است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان ذکر معراج خود فرموده و در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام
فهو باب مدينة علمی
یا
 فهو باب علمی

ارشاد نموده و این حدیث شریف را علامه ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلاّبی المعروف بابن المغازلی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی علی ما نقل عنه البّلخی و سلیمان بن ابراهیم البّلخی القندوزی روایت کرده‌اند ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

قوله صلی الله علیه و سلم اثانی جبریل بدرنوک من درانیک الجنّة اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسی الكتندجاني نا ابو الفتح هلال بن محمد الحفار نا اسماعیل بن علی بن رزین نا اخی دعبل بن علی نا شعبه بن الحجاج عن أبي التیاح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اثانی جبریل ع بدرنوک من الجنّة فجلست عليه فلما صرت بين يدي ربی کلمنی و ناجانی فما علمی شيئاً الا علمه علی فهو باب مدينة علمی ثم دعاه التّبی صلی الله علیه و سلم إلیه فقال له يا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم بينی و بين امتی من بعدی

و شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی در ینابیع الموده گفته
اخراج ابن المغازلی بسنده عن أبي الصّباح عن ابن عباس رضی الله عنهمما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لما صرت بين يدي ربی کلمنی و ناجانی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۴

فما علمت شيئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی
و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته
اخراج موفق بن احمد الخوارزمی بسنده من أبي الصّباح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اثانی جبریل بدرنوک من الجنّة فجلست عليه فلتما صرت بين يدي ربی کلمنی و ناجانی فما علمت شيئاً الا علمته علیاً فهو باب علمی ثم دعاه إلیه فقال يا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم فيما بينی و بين امتی

حديث هو باب علمی

واز آنجلمه است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان بمخاطبه عبد الرحمن بن عوف در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام

فهو باب علمي

ارشاد فرموده و این حديث شریف را سید علی بن شهاب الدین الهمدانی علی ما نقل عنه البلاخی و شیخ سلیمان بن ابراهیم القندوزی البلاخی نقل کرده‌اند شیخ سلیمان بلاخی در ینابیع الموده نقلًا عن موده القریبی گفته عن عکرمه عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعبد الرحمن بن عوف يا عبد الرحمن انکم اصحابی و علی بن أبي طالب اخی و منی و انا من علی فهو باب علمی و وصیی و هو و فاطمه و الحسن و الحسین هم خیر الارض عنصرًا و شرفًا و کرما

حدیث علی باب علمی

واز آنجلمه است

حدیث علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی

و این حديث شریف را اکابر محدثین حفاظ و افاحم منقدین ایقاظ اهل سنت مثل ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو منصور شهردار بن شیرویه الدیلمی و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی و جلال الدین عبد الرحمن بن کمال الدین السیوطی و عبد الوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد البخاری و ملا علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی الیمنی و جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی و محمد صدر عالم و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و نور الدین بن اسماعیل السلیمانی و ولی الله بن حیب الله الکھنؤی و سلیمان بن ابراهیم البلاخی القندوزی روایت و نقل کرده‌اند سید علی همدانی در کتاب الموده فی القریبی گفته و عن أبي ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلعم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه و موده عبادة

و نیز سید علی همدانی در کتاب السبعین علی ما نقل عنه گفته الحديث التاسع والعشرون

عن أبي الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه و مودته عبادة رواه صاحب الفردوس و سیوطی در لآلی مصنوعه گفته و قال الدیلمی

انا أبي انا المیدانی انا ابو محمید الحلاج انا ابو الفضل محمد بن عبد الله ثنا احمد بن عبید الثقفى ثنا محمد بن على بن خلف العطار ثنا موسى بن جعفر بن ابراهیم بن محمید بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب ثنا عبد المھیمن بن العباس عن ایه عن جدّه سهل بن سعد عن أبي ذر قال قال رسول الله

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۵

صلی الله علیه و سلم علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه و نیز سیوطی در جمع الجوامع گفته

علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه الدیلمی عن أبي ذر

و نیز سیوطی در قول جلی فی فضائل علی علیه السلام گفته الحديث الثامن والثلاثون

عن أبي ذر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علی باب علمی و مبین لامتی ما ارسلت به من بعدی حبه ایمان و بغضه نفاق و النظر إلیه رافه

و عبد الوهاب بخاری در تفسیر انوری گفته و

عن أبي الدرداء رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه و موده عبادة رواه صاحب الفردوس و ملا على متقي در کنز العمال گفته

على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه الديلمي عن أبي ذر و ابراهيم وصابي در كتاب الاكتفاء گفته و

عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه الديلمي في مسند الفردوس و جمال الدين محدث در اربعين فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته الحديث الثامن عشر

عن أبي ذر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال على باب علمي و هديبي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه

و محمد صدر عالم در معارج العلي گفته اخرج الديلمي عن أبي ذر رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه

و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجيلى در ذخيرة المال گفته و في الكبير للسيوطى رحمه الله قال صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى رواه ابو ذر و نور الدين سليماني

در درّیتم نقلا عن كتاب الاكتفاء گفته و عن ابن عباس رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه

و مولوى ولی الله لکھنوي در مرآة المؤمنين في مناقب اهلبيت سيد المرسلين گفته قال صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه

و شيخ سليمان بلخى در ينابيع الموده نقلا عن كتاب السبعين گفته الحديث التاسع والعشرون عن أبي الدرداء رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه و موده

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۶

عبادة رواه صاحب الفردوس

ونيز در ينابيع الموده نقلا عن كتاب الموده في القربي گفته

ابو ذر رفعه على باب علمي و مبين لامتي ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر إليه رافه عبادة

حديث أنت باب علمي

واز آنجلمه است حديث طويل مشتمل بر فضائل عظيمه جناب امير المؤمنين عليه السلام که جناب رسالت مآب صلى الله عليه وآله و سلم روز فتح خير آن را ارشاد نموده و در ان واقعست که آن جناب صلوات الله عليه و آله الطاهرين بخطاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ارشاد کرده و انت باب علمي و این حديث شریف را ابو سعد عبد الملک بن محمد النیسابوری الخركوشی و ابو نعیم

احمد بن عبد الله الاصبهانی و ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف با خطب خوارزم و ابو العلاء الحسن بن احمد بن الحسن العطار الهمدانی و ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و سید شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلاخی القندوزی روایت کرده‌اند حالاً عباراتی که مثبت این معنی باشد باید شنید اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته حدثنا سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار الدیلمی فيما کتب الی من همدان حدثنا ابو الفتح عبدالوس بن عبد الله بن عبدالوس الهمدانی کتابة

خبرنا الشیخ ابو طاهر الحسین بن علی بن مسلمہ رضی الله عنہ من مسند زید بن علی رضی الله عنہ حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلدی حدثنا ابراهیم بن عیید الله بن العلاء حدثنا أبي عن زید بن علی رضی الله عنہ عن ابیه عن جده عن علی بن ابی طالب رضی الله عنہ قال قال النبی صلی الله علیه وسلم يوم فتحت خیر لوا ان يقول فیک و طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمّ علی ملء من المسلمين الا اخذ و امن تراب رجیک و فضل طهورک یستشرون به و لكن حسبک ان تكون منی و انا منک ترشی وارثک و انت منی بمنزلة هارون من موسی الیه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی و تقاتل علی سنتی و انت فی الآخرة اقرب الناس منی و انک غدا علی الحوض خلیفتی تذود عنہ المنافقین و انت اول من یرد علی الحوض و انت اول داخل الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور رواء مروینین میضه وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی و ان عدوک ظماء مظمئون مسوده وجوههم مقمحون حربک حری و سلمک سلمی و سرک سری و علایتک علایتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۷

والایمان مخالط لحمک و دمک كما خالط لحمی و دمی و ان الله عز و جل امرنی ان ابشرک انک و عترتك فی الجنة و ان عدوک فی النار لا یرد الحوض علی مبغض لك و لا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت له سبحانه و تعالی ساجدا و حمدته علی ما انعم به علی من الاسلام و القرآن وجنبی الى خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و الہ و علامه کنجی در کفاية الطالب گفته

خبرنی ابو اسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکه الكتبی اخبرنا الحافظ ابو العلاء الهمدانی اخبرنا ابو الفتح عبدالوس بن عبد الله الهمدانی حدثنا ابو طاهر الحسین بن علی بن سلمہ عن مسند زید بن علی رضی الله عنہ حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوی حدثنا ابراهیم بن عیید الله بن العلاء قال حدثنا أبي عن زید بن علی عن ابیه عن جده عن علی بن ابی طالب رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم فتحت خیر لولا ان يقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت الیوم فیک مقالا لا تمّ علی ملء من المسلمين الا اخذ و امن تراب رجیک و فضل طهورک یستشروا به و لكن حسبک ان تكون منی و انا منک ترشی وارثک و انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تؤدی دینی و تقاتل عن سنتی و انت فی الآخرة اقرب الناس منی و انک غدا علی الحوض و انک اول داخل الجنة من امتی و ان شیعتک علی منابر من نور مسرورون میضه وجوههم حولی اشفع لهم فیکونون غدا فی الجنة جیرانی و ان عدوک ظماء مظمئین مسوده وجوههم مقمحین حربک حری و سلمک سلمی و سرک سری و علایتک علایتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و الایمان مخالط لحمک و دمک كما خالط لحمی و دمی و ان الله عز و جل امرنی ان ابشرک انک و عترتك فی الجنة و ان عدوک فی النار لا یرد علی الحوض مبغض لك و لا یغیب عنه محب لك قال علی فخررت لله سبحانه و تعالی ساجدا و حمدته علی ما انعم

به علیٰ من الاسلام و القرآن و حببني الى خاتم النبیین و سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته

عن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عن ابیه عن جده عن ابن ابی طالب رضی اللہ تعالیٰ عنہ و عنہم قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم فتحت خیر لولا ان تقول طوائف من امتی فیک ما قالت النصاری فی عیسیٰ بن مریم لقلت فیک مقالة

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۸

لا- تمر بملء من الناس الا اخذوا من تراب رجليک و من فضل طهورک یستشرون به و لكن جبک ان تكون مّنی و انا منک ترثی و ارثک و انت مّنی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی انت تبری ذمّتی و تقاتل على سنتی و انت في الآخرة اقرب الناس منی و انت غدا على الحوض خليفی تذود عنه المنافقین و انت اول من يرد على الحوض و انت اوّل داخل الجنّة من امتی و ان شیعتك على منابر من نور مبیضة وجههم حول اشعف لهم فيكونوا غدا في الجنّة جیرانی و ان عدوک غدا يرد نارا مسودة وجههم و ان حربک حری و سلمک سلمی و علانتک علانتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و ان الحق معک و الحق على لسانک و في قلبک و بين عینیک و الایمان مخالط لحمک و دمک كما خالط لحمی و دمی و ان اللہ عز و جل امرنی ان ابشرک انک و عترتك في الجنّة و ان عدوک في النار لا يرد على الحوض ببغض لك و لا یغیب عنه محب لك رواه الامام الحافظ الصالحانی

وقال اخبرنا محمد بن اسماعیل بن ابی نصر یعرف بدانکفداد بقراءتی عليه قال حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الربانی ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصفهانی بسنده الى زید بن علی فذکر سنده و رواه ايضا الامام ابو سعد في شرف النبوة بتغیر یسیر في اللفظ و زیاده هي سیس احد من الائمه يتقدمك و

ان امير المؤمنین علیها کرم اللہ تعالیٰ وجہه خر ساجدا ثم قال الحمد لله الذي انعم على بالاسلام و هداني بالقرآن و جبني الى خیر البریة خاتم النبیین و سید المرسلین احسانا منه و تفضل

اقول هذا حديث جامع يدخل فيه اشتات ابواب المناقب و یشتمل اسباب خصائص الفضائل و علو المراتب قد رواه اجلة الثقات من اهل السنّة و عناء ادلّة الثقاۃ و لله الفضل و المنة و المراد من ایراده في هذا الباب كما خطه قلمی لفظه و تقاتل على سنتی و الایمان مخالط لحمک و دمک كما خالط لحمی و دمی و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع المودة گفته

موفق بن احمد قال اخبرنا سید الحفاظ ابو منصور بن شهردار بن شیرویه الدیلمی بسنده عن زید بن علی بن الحسین عن ابیه عن جده عن علیٰ رضی اللہ عنہم قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ و سلم یوم فتحت خیر لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسیٰ بن مریم لقلت فیک الیوم مقلاً بحیث لا تمر على ملء من المسلمين الا اخذ و امن تراب رجليک و فضل طهورک یستشرون به و لكن حسبک ان تكون مّنی و انا منک ترثی و ارثک و انت مّنی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی يا على انت تؤدی دینی و تقاتل على سنتی و انت في الآخرة اقرب الناس منی و انک على الحوض خليفی تذود عنه المنافقین و انت اوّل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۳۹

من يرد على الحوض و انت اوّل داخل في الجنّة من امتی و ان شیعتك على منابر من نور رواه مروینین مبیضة وجههم حول اشعف لهم فيكونون غدا في الجنّة جیرانی و ان اعدائک غدا ظمماً مظلمین مسودة وجههم مقممون و مقمعون یضربون بالمقامع و هی سیاط من نار مقتھین الى حربک حری و سلمک سلمی و سرک و سری و علانتک علانتی و سریره صدرک کسریره صدری و انت باب علمی و ان ولدک ولدی و لحمک لحمی و دمک دمی و ان الحق معک و الحق على لسانک و في قلبک و بين عینیک و الایمان

مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمي و دمي و ان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك انت و عترتك في الجنة و عدوتك في النار لا يرد على الحوض بغضنك لك و لا يغيب عنه محب لك قال على فخررت ساجدا لله تعالى و حمدته على ما انعمه على من الاسلام و القرآن و حببني الى خاتم النبيين و سيد المرسلين صلى الله عليه وآله و سلم و نيز در ينابيع المودة گفته

اخراج ابو المؤيد اخطب الخطباء موفق بن احمد الخوارزمي المكي عن سيد الحفاظ أبي منصور شهردار بن شيرويه الديلمي بسنده عن زيد بن علي بن الحسين عن ابيه عن جده عن امير المؤمنين على رضي الله عنهم قال قال لي رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم يوم فتحت خير بقدرة الله لولا ان تقول فيك طوائف من امتى ما قالت النصارى في عيسى بن مریم لقلت فيك مقالا لا تمر على ملا من المسلمين الا اخذوا من تراب رجليك و فضل طهورك يستشفون به ولكن حسبك ان تكون مني وانا منك ترشى وارثك و انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبئ بعدى يا على انت تؤدى دينى و تقاتل على سنتى و انت فى الآخرة اقرب الناس منى و انك غدا على الحوض خليفتى و انت اول من يرد على الحوض و انت تذود المنافقين عن حوضى و انت اول داخل في الجنة من امتى و ان محبيك و اتباعك على منابر من نور رواء مرويين مبيضة وجوههم حولى اشفع لهم فيكونون غدا جiranى و ان اعداءك غدا ظماً مظمئين مسودة وجوههم يضربون بالمقامع و هي سياط من نار مقمحين و حربك حربى و سلمك سلمى و سررك سرى و علانتك علانيتى و سريرة صدرك سريرة صدرى و انت باب علمى و ان ولدك ولدى و لحمك لحمى و دمك دمى و ان الحق معك و الحق على لسانك و في قلبك و بين عينيك و الايمان مخالط لحمك و دمك كما خالط لحمي و دمي و ان الله امرني ان ابشرك انت و عترتك و محبيك في الجنة و عدوتك في الديار لا يرد على الحوض بغضنك ولا يغيب عنه محبك قال على فخررت ساجدا لله تبارك و تعالى و حمدته على ما انعم به من الاسلام و القرآن و حببني الى خاتم النبيين و سيد المرسلين صلی الله عليه و آله و سلم

حديث عيبة علمي و بابي الذي اوتى منه

واز آنجلمه است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۰

بحق جناب امير المؤمنین علیه السلام

عيبة علمی و بابی الذي اوتی منه

ارشاد فرموده و این حدیث را باختلاف طرق و الفاظ ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم و ابو القاسم عبد الكریم بن محمد بن عبد الكریم بن الفضل بن الحسن بن الحسین بن رافع الرافعی و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن مؤید الحموئی و حسام الدین ابو عبد الله حمید بن احمد المحلی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الصنعتی و سلیمان بن ابراهیم البعلبکی القندوزی روایت کردہ‌اند ابو نعیم اصفهانی در کتاب ذکر منقبه المطهرين اهلیت محمد سید الاولین و الآخرين علی ما نقل عنه گفته

حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر السائبی قال حدثنا محمد بن جریر قال حدثنا عبد الله بن داهر الرازی قال حدثني أبي داهر بن يحيى الاحمری المقری قال حدثنا الاعمش عن عبایة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هذا على بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو متى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبئ بعدى و قال يا أم سلمة اشهدى و اسمعى هذا على أمير المؤمنین و سید المسلمين و عيبة علمی و بابی الذي اوتی منه و الوصی على الاموات من اهل بيته اخی فی الدنيا و خدینی فی الآخرة

و معی فی السنام الاعلی

و ابو المؤید موفق بن احمد الخوارزمی المعروف باخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته و انبانی مهذب الائمه هذا
قال انبانی محمد بن علی الشاھد قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا حبیب بن الحسن
قال حدثنا عبد الله بن ایوب القرنی قال حدثنا زکریا بن یحیی المتنری قال حدثنا اسماعیل بن عباد المدنی عن شریک عن منصور
عن ابراهیم عن علقمہ عن عبد الله قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم من عند زینب بنت جحش فاتی بیت ام سلمہ و کان یومها
من رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یلبث ان جاء علی رضی الله عنه فدق الباب دقا خفیا فاستبیت رسول الله صلی الله علیه وسلم
الدق فانکرته ام سلمہ فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم قومی فافتی له الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذی بلغ من خطره
ما افتح له الباب فاتلقاه بمعاصمی

و قد نزلت فی آیة من کتاب الله بالامس فقال کالمغضب ان طاعة الرسول طاعة الله و من عصى الرسول فقد عصى الله ان الباب
رجالیس بالزرق و لا الخرق یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ففتحت له الباب فاخذ بعضا دنی الباب حتی إذا لم یسمع حسا و
لا حرکة و

صرت الى خدری استاذن فدخل رسول الله صلی الله علیه وسلم اتعرفیه قلت نعم هذا علی بن أبي طالب قال صدق سجیته
من سجیته و لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو عیة علمی اسمعی و اشهدی و هو قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۱

من بعدی اسمعی و اشهدی لو ان عبد الله الف عام من بعد الف عام بين الرکن و المقام ثم لقی الله بعضا لعلی رضی الله عنه
لاکبه الله يوم القيمة على منخریه فی نار جهنم

و قال رضی الله عنه صوابه لکتبه و اکبّ غیر متعد و الترق الخفیف الطائش یقال نرق إذا طاش و رجل نرق فیه نرق و طیش و نرق
فرسه ضربه لینزو الخرق المذی فیه دهش من خرق الغزال إذا خیف فلزق بالارض من الدھش و اصابه خرق أی دھش و خرق فی
علمه و فیه خرق و هو خرقاء و ناقه خرقاء لا تتعاھد مواضع قوائمها من الارض و ریح خرقاء لا یدوم علی جھه فی هبوتها
و نیز اخطب خوارزم در کتاب المناقب گفته و انبانی ابو العلاء هذا

قال اخبرنا الحسن بن احمد المقری قال اخبرنا احمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر السائبی قال حدثنا محمد
بن جریر قال حدثنا عبد الله بن داهر بن یحیی الرازی قال حدثنا أبي داهر بن یحیی المقری قال حدثنا الاعمش عن عباية عن ابن
عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا علی بن أبي طالب لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هارون من
موسى غير انه لا نبی بعدی

و قال يا ام سلمہ اشهدی و اسمعی هذا علی امیر المؤمنین و سید المسلمين و عیة علمی و بابی الذی اوتي منه اخی فی الدنيا و
خدنی فی الآخرة و معی فی السنام الاعلی

و عبد الكریم بن محمد الرافعی در تدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین گفته کتب إلينا ابو الفتح محمد بن عبد الباقی و قرأت علی
یوسف بن عمر بسماعه منه

قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خیرون انبأ ابو علی احمد بن ابراهیم بن الحسن بن شاذان ثنا ابو بکر بن کامل ثنا القسم بن
العباس ثنا زکریا بن یحیی الحرائز ثنا اسماعیل بن عباد ثنا شریک عن منصور عن ابراهیم عن علقمہ عن عبد الله قال خرج رسول الله
صلی الله علیه وسلم من بیت زینب بنت جحش و اتی بیت ام سلمہ و کان یومها من رسول الله صلی الله علیه وسلم فلم یلبث ان
جاء علی فدق الباب دقا خفیا فثبت النبی صلی الله علیه وسلم الدق و انکرته ام سلمہ فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم
قومی فافتی له قالت يا رسول الله من هذا المذی بلغ من خطره ما افتح له الباب و اتلقاء بمعاصمی و قد نزلت فی آیة من کتاب الله

تعالى بالامس فقال لها صلی الله عليه و سلم كهیئه المغضب ان طاعة الرسول كطاعة الله و من عصى رسول الله صلی الله عليه و سلم فقد عصى الله ان بالباب رجلا ليس بتنزق و لا غلق يحب الله و رسوله و يحبته الله و رسوله ففتحت الباب فاخذ بعضاً مني الباب حتى إذا لم يسمع حسيسا و لا حرکة و صرت في خدرى استاذن فدخل فقال رسول الله صلی الله عليه و سلم يا أم سلمة أتعرفينه قالت نعم يا رسول الله هذا على بن أبي طالب قال صدقتك سجيته من سجيتي و لحمه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٤٢

من لحمي و دمه من دمي و هو عيئه علمي فاسمعي و اشهدي و هو قاتل الناكثين و المارقين و القاسطين من بعدى فاسمعي و اشهدى و هو قاسم عداتى فاسمعي و اشهدى لو ان عبد الله الف علم و الف عام و المقام ثم لقى الله تعالى ببعضها لعلى بن أبي طالب و عترتى اكبه الله على منخريه يوم القيمة في نار جهنم تخفيف الدق ادب لثلا يزعج من في البيت و قوله اثبت الدق أى عرف انه دق من يقال اثبت و ثبت و المعضم موضع السوار من اليدين و قوله نزلت في آية من كتاب الله تعالى يمكن ان يريد به آية الحجاب و يناسبه قوله اتلقاء بمعاصى و يمكن ان يريد الآيات الواردة في فضيلة زوجات النبي صلی الله عليه و سلم و يناسبه استبعادها فتح الباب له و على التقدير المعنى في و في مثلى و النزق الطياش يقال نزق ينرق أى طاش و يقال غلق الرجل أى غصب و الغلق الذي يغضب كثيرا و يجوز ان يكون اللفظ و لا علق بالعين يقال علق به إذا هو فيه و يقال من ذى علق أى ذى هوى يعني انه ضابط نفسه يعرف ادب الدخول و وقوته و قوله وانا اختال في مشيتي يجوز ان يكون سبب الاختيال تعجبها مما وصف به النبي صلی الله عليه و سلم الداق بابه و يجوز ان يكون السبب بفتح الباب لمن وصفه به و حسيس الشيء حسه و يقال أراد بالناكثين الذين بغوا على على رضى الله عنه و بالمارقين الخوارج قال صلی الله عليه و سلم يمرقون من الدين و بالقاسطين الكفار قال تعالى أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و محمد بن يوسف كنجي در کفاية الطالب گفته

اخبرنا المعمرا ابو اسحاق ابراهيم بن عثمان بن يوسف الكاشغرى اخبرنا الشيخان ابن النبطى و الكاغذى قال ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خiron و قال ابو المظفر اخبرنا ابو بكر احمد بن الطريشى قالا اخبرنا ابو على بن شاذان اخبرنا عبد الله بن جعفر بن درستويه اخبر الحافظ ابو يوسف يعقوب بن سفيان الفارسى الفسوى فى مشيخته حدثنا ابو طاهر محمد بن قسيم الحضرمى حدثنا حسن بن حسين العرنى حدثنى يحيى بن عيسى الرسلى عن الاعمش عن حبيب بن أبي ثابت عن سعيد بن جير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لام سلمة هذا على بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى يا أم سلمة هذا على ع امير المؤمنين و سيد المسلمين و وعاء علمي و وصي و بابي الذي اوتى منه اخي في الدنيا والآخرة و معى في المقام الا على يقتل القاسطين و الناكثين و المارقين

و نيز كنجي در کفاية الطالب گفته الباب السادس و الشمانون فى ان خلق على رضى الله عنه مثل خلق النبي صلی الله عليه و سلم اخبرنا ابو الحسن بن أبي عبد الله بن الحسن الازجى بدمشق عن الحافظ ابن الفضل محمد بن ناصر بن على السلامى اخبرنا محمد بن على

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٤٣

بن عبيد الله ثنا عمى احمد بن عبد الله حدثنا ابو الحسين بن الضواف حدثنا عبد الله بن أبي سفيان حدثنا محمد بن الكديمى حدثنا زكريا بن يحيى حدثنا اسماعيل بن عباد عن شريك التخوى عن سعد بن زيد قال خرج علينا رسول الله صلی الله عليه و سلم من بيت زينب حتى دخل بيته أم سلمة و كان يومها من رسول الله فلم يلبث ان جاء على بن أبي طالب رضى الله عنه فدق الباب دقا خفيفا فاستثبت رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال يا أم سلمة قومي فافتتحي فقلت يا رسول الله ما الذى بلغ من خطره ما افتح له الباب و

القاء بمعاصمي وقد نزلت في بالامس آية من كتاب الله عز وجل فقال لها رسول الله كالمحض ان طاعة رسول الله كطاعة الله و ان بالباب رجلا- ليس بترق ولا بخرق يحب الله ورسوله ولم يكن يدخل حتى ينقطع الواطئ قالت ففتحت له الباب فأخذ بعضادى الباب حتى إذا لم يسمع حسنا استاذن ودخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أتعرفينه قلت نعم هذا على بن أبي طالب قال صدق سجيته سجيته ودمه كدمي وهو عيبة علمي فاسمعي وشهدي لو ان عبد الله عز وجل عبد الله الف عام و الف عام بعد الف عام بين الركن والمقام ثم لقي الله عز وجل مبغضا لعلى وعترته كتبه الله عز وجل على منخريه يوم القيمة في نار

جهنم

قلت هذا حديث حسن سنه مشهور عند اهل النقل وابراهيم بن محمد حموئي در فرائد الس抻طين على ما نقل عنه باسناد خود آورده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لام سلمة هذا على بن أبي طالب لحمه من لحمي ودمه من دمي و هو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى يا أم سلمة هذا على امير المؤمنين و سيد المسلمين و وصيي و عيبة علمي و بابي الذى اوتى منه اخي في الدنيا والآخرة ومعنى في السنم الاعلى يقتل القاسطين والمارقين والناكثين وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل گفته

عن ابن عباس رضي الله عنهم عن النبي صلى الله عليه و على الله و بارك و سلم انه قال و هو في بيت أم سلمة رضي الله تعالى عنها هذا على بن أبي طالب لحمه من لحمي و دمه من دمي و هو مني بمنزلة هارون من موسى غير انى لا نبى من بعدى ثم قال صلى الله عليه و سلم يا أم سلمة اشهدى و اسمعي هذا على امير المؤمنين و سيد المسلمين و عيبة علمي و بابي الذى اوتى منه اخي في الدنيا و خذنى في الآخرة و معنى في السنم الاعلى وشيخ محمد حفني در حاشيه جامع صغیر گفته قوله عيبة علمي أى وعاء علمي

الحافظ له فانه مدينة العلم ولذا كانت الصحابة تحتاج إليه في فك المشكلات و محمد بن اسماعيل الامير اليماني در روضه نديه گفته ذكر الفقيه العلامه حميد رحمه الله في

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۴

شرحه ببعضها من الروايات في الخارج ولم يستوف كما سقناه الا انه ذكر ما لم نذكره فيما مضى و ذكر بسنده الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالسا بمكأة يحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه نهض إليه رجل من القوم فقال يا بن عباس انى رجل من اهل الشام قال اعون كل ظالم الا من عصم الله منكم سل عما بدا لك قال يا بن عباس انى جئت اسالك عن على بن أبي طالب و قته اهل لا- الله الا الله لم يكفروا بقبلة ولا حجّ ولا صيام رمضان فقال له ثكلتك امك سل عما يعنيك قال يا عبد الله ما جئتكم اضرب من حمص لحجّ ولا عمرة ولكن اتيتك لتخرج لي امر على وفعاله فقال ويحك ان علم العالم صعب لا يتحمل ولا تقر به القلوب الى ان

نقل عن ابن عباس انه قال في خطاب الشامي فاجلس حتى اخبرك الذي سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم وعايته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش فاولم و كانت وليتها الحيس و كان يدعوا عشرة من المؤمنين فكانوا إذا اصابوا من طعامنبي الله صلى الله عليه وسلم استأنسوا إلى حديثه و اشتهوا النظر في وجهه و كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشتهي ان يخفقوا عنه و يخلو له المتنز لانه كان قريباً عهد بعرس زينب بنت جحش و كان يكره اذى المؤمنين فانزل الله سبحانه يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي إلا أن يؤذن لكم إلى طعام غير ناظرين إناه ولكن إذا دعيتكم فاذلحو فإذا طعمتم فانشروا ولا مسئلسين لحديث إن ذلكم كان يؤذى النبي فيستحيي منكم والله لا يئسحبي من الحق

فلما نزلت هذه الآية كان الناس إذا أصابوا من طعام نبيهم لم يلبوها ان يخرجوا فمكث رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة أيام و لياليها ثم تحول الى بيت أم سلمة بنت أمينة وكانت ليلتها و صبحها و يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تعالي النهار و انتهى على الى الباب فدقه دقا خفيفا فعرف رسول الله صلى الله عليه وسلم دقه و انكرته أم سلمة فقال يا أم سلمة قومي و افتحي الباب قالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ان ينظر الى محاسنی فقال لها نبی الله كهیئه المغضب من يطبع الرسول فقد اطاع الله قومی و افتح الباب فان بالباب رجلا ليس بالخلق و لا بالرزق و لا بالعجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يا أم سلمة انه اخذ بعضادتی الباب فليس بفاتح الباب و لا داخل الدار حتى يغيب عنه الوطء ففاقت أم سلمة و هي لا تدری من بالباب غير انها قد حفظت النعت و المدح فمشت نحو الباب و هي تقول بخ بخ لرجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ففتحت و امسک على بعضادتی الباب فلم يزل قائما حتى خفى عليه الوطء فدخلت أم سلمة خدرها و فتح على الباب فدخل فسلم على النبي صلعم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۵

قال النبي صلى الله عليه وسلم لام سلمة هل تعرفيه قالت نعم و هنئنا له هذا على ع قال صدق يا أم سلمة هذا على بن أبي طالب لحمه لحمي و دمه دمي و هذا مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدى يا أم سلمة اسمعى و افهمى هذا على امير المؤمنين و سید المسلمين و عيبة علمى و بابي الذي اوتى منه و الوصي على الاموات من اهل بيته و الخليفة على الاحياء من امتى اخى في الدنيا و قرينى في الآخرة و معى في السنام الاعلى فاشهدى يا أم سلمة انه يقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين فقال الشامي فرجت عنى يا بن عباس اشهد ان عليا مولاى و مولى كل مسلم انتهى كلامه و شيخ سليمان بن ابراهيم القندوزى البلخى در ینابیع الموده گفته

اخراج موقن بن احمد الخوارزمى عن يحيى و مجاهدهما عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا أم سلمة هذا على لحمه لحمي و دمه دمى و هو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدى يا أم سلمة اسمعى و اشهدى هذا على امير المؤمنين و سيد المسلمين و هذا عيبة علمى و هذا بابي الذي اوتى منه و هذا اخى في الدنيا و الآخرة و هذا معى في السنام الاعلى و نيز بلخى در ینابیع الموده گفته

اخراج الحموينى عن ابراهيم التخوى عن علقة عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من بيت زينب بنت جحش و اتى بيت أم سلمة و كان يومها فجأه على قال صلى الله عليه وسلم يا أم سلمة هذا على أحبيه لحمه من لحمي و دمه من دمى و هو عيبة علمى و اسمعى و اشهدى انه قاتل الناكثين و القاسطين و المارقين من بعدى و هو قاصم اعدائى و محىي سنتى و اسمعى و اشهدى لو ان عبد الله الف عام و الف عام طلف عام بين الزكن و المقام و لقى الله تعالى مبغضا لعلى و عترتى اكبه على منخرىه في جهنم يوم القيمة

و مؤيد اين حديث شريف در خصوص وصف عيبة علمى کلام معجز نظام جناب امير المؤمنين عليه السلامست که در ان کلام آن جناب بعض صفات عاليه خود بيان فرموده و در جمله آن ارشاد نموده
انا عيبة العلم انا او به الحلم

و اين کلام حقائق انصمام آن امام عالي مقام عليه آلاف التحية و السلام سابقا در وجه صد و بستم از کتاب توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل منقول شده فلیراجع و نیز مؤید آنست خطبه جناب امير المؤمنین عليه السلام که در آن خطبه آن جناب در وصف آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین
هم موضع سره و لجاء امره و عيبة علمه

ارشاد فرموده و اين خطبه را شیخ سليمان بن ابراهيم البلخى در ینابیع الموده باختصار ذکر نموده چنانچه گفته و فی نهج البلاغه قال امير المؤمنین على عليه السلام فی خطبته بعد انصرافه من صفين یذکر آل محمد صلی الله عليه و الہ و سلم هم

موضع سره و لجاء امره و عيبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحانه ظهره و اذهب عیقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۶

ارتعاد فرائضه لا يقاس بال محمد صلی الله عليه و الہ من هذه الائمه احد ولا يسوی بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا هم اساس الدين و عماد اليقين إليهم يفیء الغالی و بهم يلحق التالی و لهم خصائص الولاية و فيهم الوصیة و الوراثة الان إذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله و نیز در ینابیع الموده گفتة

فی نهج البلاغة و من خطبة امير المؤمنین و امام المتین و قائد الغر الممحجین و يعسوب الدین مولانا و مولی الانس و الجن اسد الله الغالب علی بن أبي طالب سلام الله عليه و علی الائمه من اولاده دائمًا ابدا متزائدا متنامیا متکثرا باقیا سرماً بعد انصرافه من صفين منها یعنی آل محمد صلی الله عليه و الہ هم موضع سره و لجاء امره و عيبة علمه و موئل حکمه و کهوف کتبه و جبال دینه بهم اقام انحانه ظهره و اذهب ارتعاد فرائضه منها في المنافقین زرعوا الفجور و سقوا الغرور و حصدوا الثبور لا يقاس بال محمد صلی الله عليه و الہ من هذه الائمه احد ولا يسوی بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا هم اساس الدين و عماد اليقين إليهم يفیء الغالی و بهم يلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصیة و الوراثة الان إذ رجع الحق الى اهله و نقل الى منتقله و نیز مؤید آنست ارشاد جناب

امام زین العابدین عليه السلام نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عيبة علمه
و این ارشاد باسداد عنقریب ان شاء الله منقول خواهد شد

حدث هو بابی الذی اوتی منه

واز آنجلمه است

حدث هذا اول من امن بي و اول من يصافحني يوم القيمة

که جناب رسالت ما ب صلی الله عليه و آله و سلم در آن بعد ذکر فضائل عدیده جناب امير المؤمنین عليه السلام در حق آن حضرت فرموده‌اند و هو بابی الذی اوتی منه و این حدیث شریف را طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه الاصبهانی و ابو القسم علی بن الحسن بن هبۃ الله المعروف بابن عساکر و ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی روایت کرده‌اند ابن مردویه در کتاب المناقب علی ما نقل عنه گفتة

حدثنا سلیمان بن احمد قال حدثنا عبد الله بن داهر قال حدثني أبي عن الأعمش عن عباية الاسدی عن ابن عباس قال ستكون فتنة فمن ادرکها او فان ادرکها احد منکم فعليه بخصلتين كتاب الله و علی بن أبي طالب فانی سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول و هو اخذ بيد علی بن أبي طالب هذا اول من امن بي و اول من يصافحني يوم القيمة و هو فاروق هذه الائمه يفرق بين الحق و الباطل و هو يعسوب المؤمنین و المال يعسوب الظلمة و هو الصديق الاکبر و هو بابی الذی اوتی منه
و محمد بن یوسف کنجی در کفایة الطالب گفته الباب الرابع و الاربعون في تخصیص علی بالمتابعة عند الفتنة
اخبرنا العلامه مفتی الشام ابو نصر محمد بن هبۃ الله القاضی اخبرنا ابو القسم مسعدة اخبرنا ابو القسم الحافظ اخبرنا ابو القسم السمرقندی اخبرنا ابو القسم مسعدة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۷

اخبرنا عبد الرحمن بن عمرو الفارسی اخبرنا ابو احمد بن عدی حدثنا علی بن سعید بن بشیر حدثنا عبد الله بن داهر الرازی حدثنا أبي عن الأعمش عن عباية عن ابن عباس قال ستكون فتنة فمن ادرکها منکم فعليکم بخصلتين كتاب الله و علی بن أبي طالب فانی سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول هذا اول من امن بي و هو يصافحني و هو فاروق هذه الائمه

يفرق بين الحق والباطل وهو يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظالمين وهو الصديق الاكبر وهو بابى الذى اوتى منه وهو خليفي من بعدى

حديث على بن أبي طالب بباب حطة

واز آنجلمه است حديث على بن أبي طالب بباب حطة که مؤید بودن آن برای حدیث مدینه العلم از کلام حافظ سخاوی واضح و لائحته و این حدیث شریف را ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و سید علی بن شهاب الهمدانی و جلال الدین عبد الرحمن بن أبي بکر السیوطی و عبد الوهاب بن محمد بن رفع الدین احمد البخاری و احمد بن محمد بن علی المعروف بابن حجر المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و شیخ بن عبد الله بن شیخ بن عبد الله العیدروس الیمنی و علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی البولاقی الشافعی و مرتضی محمد بن معتمد خان البدخشی و محمد صدر عالم و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الصناعی و احمد بن عبد القادر العجیلی و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی روایت کردہ اند دیلمی در فردوس الاخبار گفته

ابن عباس علی بباب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا و سید علی همدانی در روضه الفردوس گفته و

عنہ قال قال علیه السلام علی بن أبي طالب بباب من دخله کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا و نیز سید علی همدانی در کتاب الموعدہ فی القریبی گفته

عن ابن عباس رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی بن أبي طالب بباب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج عنه کان کافرا

و جلال الدین سیوطی در رساله القلول الجلی فی فضائل علی گفته الحدیث التاسع والثلاثون عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی بن أبي طالب بباب حطة من دخل منه کان کافرا اخرجه الدارقطنی فی الافراد و نیز سیوطی در جامع صغیر گفته

علی بباب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا قط فی الافراد عن ابن عباس و عبد الوهاب بخاری در تفسیر انوری گفته و عنہ رضی الله عنہ قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن أبي طالب بباب من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا رواه صاحب الفردوس

و ابن حجر مکی در صواعق در ذکر احادیث مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته الحدیث الرابع والثلاثون اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی بباب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

و ملا علی متقی در کنز العمال گفته علی بن أبي طالب بباب حطة عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۸

من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا قط فی الافراد عن ابن عباس و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی گفته و اخرج الدارقطنی فی الافراد عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی بباب حطة من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه

کان کافرا

و عزیزی در سراج منیر گفته (علیٰ باب حطّه) ای طریق
من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

و عزیزی در سراج منیر گفته
(علیٰ باب حطّه)

ای طریق حطّ الخطایا

(من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا)

یحتمل ان المراد الحث على اتباعه والزجر عن مخالفته وقال المناوى اى انه تعالى كما جعل لبني اسرائيل دخولهم الباب متواضعين خاشعين سببا للغفران اجعل الاهتداء يهدى على سببا للغفران وهذا نهاية المدح اه وقال العلقمى اشار الى قوله تعالى وَقُولُوا حِطَّهُ
نَعْفُرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ

ای قولوا حط عننا ذنبنا و ارتفعت على معنى مسئلتنا او امرنا فعلى رضى الله عنه و من اقتدى و اهتدى به بهديه و تبعه في احواله و اقواله کان مؤمنا کامل الايمان (قط الافراد عن ابن عباس) و مرتضا محمد بن معتمد خان البدخشی در مفتاح النجاة گفته و اخرج الدارقطنی في الافراد عن ابن عباس رضى الله عنه ان النبي صلی الله عليه و سلم قال على باب حطه من دخل فيه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

و محمد صدر عالم در معارج العلي گفته و

اخراج الدارقطنی في الافراد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على بن أبي طالب بباب حطه من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا

و محمد بن اسماعيل الامير اليماني در روضه نديه شرح تحفه علویه گفته
قل من المدح بما شئت فلم تأت فيما قلته شيئا فريا
كل من رام يدانی شاوه في العلي فاعده رو ما اشعبيا

هذه كالفذلكه لما تقدم من فضائله کانه قال إذا قد عرفت انه احرز كل کمال و بذ في كل فضيلة کملة الرجال فقل ما شئت في مدحه
كان تمدحه بالعبادة فانه بلغ رتبتها العلية وبالشجاعة فانه انسى ما سبقه من ابطال البرية وبالشهادة فانه امامها الذي به يقتدى وبالجود
فانه الذي إليه فيه المتنهى وبالجملة فلا فضيلة الا و هو حامل لوانها و مقدام امرائها فقل في صفاته ما انطلق به اللسان فلن يعييك في ذلك انسان و في هذه اشاره الى عدم انحصر فضائله كما قد اشرنا إليه سابقا و كيف تنحصر لنا وقد قال امام المحدثين احمد بن حنبل انه ما ثبت لاحد من الفضائل الصحيحة مثل ما ثبت للوصي عليه السلام وقد علم ان كتب السنة قد شرقت و غربت و بلغت مبلغ الرياح فلا يمكن حصرها و لنشر الى ما لم نورده سابقا فمن ذلك انه من الرسول صلی الله عليه و سلم بمتزله الراس من البدن كما اخرجه الخطيب من حديث البراء و الدليل في مسنون الفردوس من حديث بن عباس رضى الله عنهمما عنه صلعم على مني بمتزله راسي من بدنى
و من ذلك انه بباب حطه كما

اخراج الدارقطنی في الافراد عن ابن عباس عنه صلعم على باب حطه من دخل منه کان مؤمنا و من خرج منه کان کافرا
و احمد بن عبد القادر عجیلی در

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۴۹

ذخیره المال گفته و ذاک باب حطه من یلح* فمومن و کافر من یخرج*

اخراج الدارقطنى ان النبى صلّى الله عليه و سلم قال على باب حطة من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و شيخ سليمان بلخى در ينابيع المودة نقل عن الجامع الصغير گفته على باب حطة من دخل منه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا للدارقطنى فى الافراد عن ابن عباس و نيز در ينابيع المودة نقل عن مودة القربى گفته ابن عباس رفعه على باب حطة من دخل فيه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا و نيز در ينابيع المودة نقل عن الصواعق گفته الرابع والثلاثون

اخراج الدارقطنى فى الافراد عن ابن عباس ان النبى صلّى الله عليه و الله و سلم قال على باب حطة من دخل فيه كان مؤمنا و من خرج منه كان كافرا

حديث على بن أبي طالب بباب الدين

واز آنجمله است حدیث علی بن أبي طالب بباب الدین و این حدیث شریف را شیرویه بن شهردار دیلمی و سید علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده‌اند سید علی همدانی در کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام علی ما نقل عنه گفته الحدیث الأربعون

عنہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم علی بن أبي طالب بباب الدین من دخل فيه كان مؤمنا و من خرج منه كان کافرا رواه صاحب الفردوس

و شیخ سلیمان بلخی در ينابيع المودة کتاب السبعین را تماما وارد نموده و این حدیث را نیز بهمین الفاظ آورده و از جمله مؤیدات این حدیث شریفست کلام أم الخیر بنت الحریش که در حرب صفين آنرا انشا کرده و در ان کلام در ذکر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام تصریح نموده که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و الله و سلم آن جناب را باب دین خود گردانیده ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه القرطی در کتاب العقد الفرید در کتاب الجمانه گفته (وفود أم الخیر بنت حریش علی معاویه) عبد الله بن عمر الغساني عن الشعی قال كتب معاویه الى و إلیه بالکوفة ان يحمل إلیه أم الخیر بنت الحریش بن سراقة البارقی برحلها و اعلمه انی مجازیه بالخیر خیرا و بالشر شرا بقولها فيه فلما ورد علیه كتابه رکب إلیها فاقرأها كتابه فقالت اما انا فغیر زائنة عن طاعة و لا معتلة بکذب و لقد كنت احب لقاء امير المؤمنین لامور تختلنج فی صدری فلما شیعها و أراد مفارقتها قال لها يا أم الخیر ان امیر المؤمنین کتب الى انه یجازینی بالخیر خیرا و بالشر شرا فما لی عندک قالت يا هذا لا یطمعک برك بی ان اسرک بیاطل و لا یؤیسک معرفتی بک ان اقول فیک غیر الحق فسارت خیر مسیر حتی قدمت علی معاویه فائزه لی مع الحرم ثم ادخلهای فی اليوم الرابع و عنده جلساؤه فقالت السیلام علیک يا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته فقال لها و علیک السلام يا أم الخیر بحق ما دعوتی بهذا الاسم قالت يا امیر المؤمنین لکل اجل کتاب قال صدق فكيف حالک يا خاله و كيف كنت فی مسیرک قالت لم ازل يا امیر المؤمنین فی خیر و عافية حتى صرت إلیک فانا فی مجلس انيق عند ملک رفیق قال معاویه بحسن نیتی ظفرت بکم قالت يا امیر المؤمنین یعیدک

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۰

الله من دحض المقال و ما توذی عاقبته قال ليس هذا اردنا اخبرينا كيف كان کلامک إذ قتل عمار بن یاسر قالت لم اكن زودته قبل ولا - رویته بعد و انما كانت کلمات نفتها لسانی عند الصدمة فان احبت ان احدث لك مقلا غير ذلك فعلت فالتفت معاویه الى جلسائه فقال ایکم یحفظ کلامها فقال رجل منهم انا احفظ بعض کلامها يا امیر المؤمنین قال هات قال کانی بها بین بردين زئبرین کثیفی التسیج و هی على جمل ارمک و بیدها سوط منتشر الصفیره و هی كالفحول یهدر فی شقشقته تقول يا أیهَا النَّاسُ أتَقُوا رَبَّکُم

إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

ان الله قد اوضح لكم الحق و ابان الدليل و بين السبيل و رفع العلم و لم يدعكم في غمّاء مدلهمة فاين تريدون رحmkm الله اقرارا عن امير المؤمنين أم فرارا من الزحف أم رغبة عن الاسلام أم ارتدادا عن الحق اما سمعتم الله جل ثناؤه يقول وَلَنَبْلُونَكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمُ
المُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ

و نبلو اخباركم ثم رفعت راسها الى السماء و هي تقول اللهم قد عيل الصبر و ضعف اليقين و انتشرت الرغبة و بيدك يا رب ازمه القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى و الف القلوب على الهدى و اردد الحق الى اهله هلموا رحmkm الله الى الامام العادل و الرضي التقى و الصديق الاكبر انها احن بدريه و احقاد جاهلية و ثب بها واثب حين الغفلة ليدرك ثارات بنى عبد شمس ثم قالت
فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفَّرِ إِنَّهُمْ لَا يَئِمَّنُونَ لَهُمْ لَعْنَهُمْ يَتَّهَوَّنَ

صبرا يا معاشر المهاجرين و الانصار قاتلوا على بصيرة من ربكم و ثبات من دينكم فكانى بكم غدا وقد لقيتم اهل الشام ك حمر مُسْتَنْتِرِةً فَرَأَتْ مِنْ قَسْوَرَةً

لا تدرى اين يسلك بها من فجاج الارض باعوا الآخرة بالدنيا اشترُوا الضلاله بالهدى
و علما قليل ليصبحن نادمين حتى تحل بهم النداء فيطبون الاقالة و لات حين مناص انه من ضل و الله عن الحق وقع في الباطل الا ان اولياء الله استصغروا عمر الدنيا فرفضوها و استطابوا الآخرة فسعوا لها فالله ايها الناس قبل ان تبطل الحقوق و تعطل الحدود و تقوى كلمة الشيطان فالى اين تريدون رحmkm الله عن ابن عم رسول الله صلّى الله عليه وسلم و صهره و أبي سبطيه خلق من طينته و تفرع من نعمته و جعله باب دينه و ابان ببغضه المنافقين و ها هو ذا مغلق الهم و مكسر الاصنام صلّى و الناس مشركون و اطاع و الناس كارهون فلم يزل في ذلك حتى قتل مبارزيه و افني اهل احد و هزم الاحزاب و قتل الله به اهل خير و فرق به جمع اهوائهم فيها من وقائع زرعت في قلوب نفاقا و ردة و شقاوة و زادت المؤمنين ايمانا قد اجهدت في القول و بالغت في النصيحة و بالله التوفيق و السلام عليكم و رحمة الله فقال معاوية يا أم الخير ما اردت بهذا الكلام الا قتلى و لو

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۱

قتلتكم ما حرجت في ذلك قالت و الله ما يسوئني ان يجرى قتلى على يدي من يسعدنى الله بشقائه قال هيئات يا كثيرة الفضول ما تقولين في عثمان بن عفان رحمة الله قالت و ما عسيت ان اقول في عثمان استخلفه الناس و هم به راضون و قتلوه و هم له كارهون
قال معاوية يا أم الخير هذا ثناوك الذي تشنين قالت لكن الله يشهد و كفى بالله شهيدا*

اما اردت بعثمان نقصا و لكن كان سابقا الى الخير و انه لرفع الدرجة غدا قال فما تقولين في الزبير قالت و ما اقول في ابن عمء رسول الله صلّى الله عليه و سلم و حواريه وقد شهد له رسول الله صلّى الله عليه و سلم بالجنة و انا أسألك بحق الله يا معاويه فان قربسا تحدثت انك احلمها ان تعفيني من هذه المسائل و تسألني عما شئت من غيرها قال نعم و نعمه عين قد اعفيتك منها ثم امر لها بجائزة رفيعه و ردّها مكرمه

حديث انت بباب الله

واز آنجلمه است حدیثی که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در ان حدیث فضائل عدیده جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده و در ضمن آن بخطاب آن جناب و انت بباب الله

ارشاد نموده و این حدیث را سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در کتاب ینابیع الموده روایت نموده چنانچه گفته و عن یاسر الخادم عن علی الرضا عن ابیه عن آبائه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا علی انت حجه الله و انت بباب

الله و انت الطريق الى الله و انت النبأ العظيم و انت الصراط المستقيم و انت المثل الاعلى و انت امام المسلمين و امير المؤمنين و خير الوصيين و سيد الصديقين يا على انت الفاروق الاعظم و انت الصديق الاكبّر و ان حزبك حزبي و حزبي حزب الله و ان حزب اعدائك حزب الشيطان

و مؤيد اين حديث شريف خطبه ايست که در ان خطبه جناب امير المؤمنين عليه السلام بعضی از فضائل عاليه خود ذکر فرموده و در جمله آن باب الله بودن خود نیز ظاهر فرموده چنانچه سلیمان بلخی در ينابیع المودة گفت

فی المناقب عن أبي بصیر عن جعفر الصّادق قال قال امیر المؤمنین علی سلام الله علیه فی خطبته انا الہادی و انا المھتدی و انا ابو الیتامی و المسکین و زوج الارامل و انا ملجا کل ضعیف و ما من کل خائف و انا قائد المؤمنین الی الجنة و انا حبل الله المتبین و انا عروة الوثقی و کلمة التقوی و انا عین الله و باب الله و لسان الله الصادق و انا جنب الله المذی يقول الله تعالى فیه أَنْ تَقُولَ نَفْسُكَ يَا حَسْرَتِی عَلَى مَا فَرَطْتُ فِی جَنْبِ اللهِ

و انا يد الله المبوسطة علی عباده بالرحمة والمغفرة و انا باب حطة من عرفني و عرف حقی فقد عرف ربّه لاني وصی نبیه فی ارضه و حجته علی خلقه لا ينکر هذا الا راد علی الله و رسوله

و نیز مؤید این حديث شریف است ارشاد باسداد جناب

امام زین العابدین علیه السلام نحن ابواب الله

و این ارشاد هدایت بنیاد را شیخ سلیمان بلخی در ينابیع المودة آورده چنانچه گفته و
قال علی

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۲

بن الحسین ع رضی الله عنہما نحن الفلك الجاریة فی اللحج الغامرة يا من من رکبها و يغرق من تركها

و

قال ايضا ان الله عز و جل اخذ میثاق من يحبنا و هم فی اصلاح آبائهم فلا يقدرون علی تركه ولا يتنا لان الله جعل جبليتهم علی ذلك

و قال ايضا انى لاکتم من علمی جواهره* کيلا يرى ذو جهل فيفتتنا* وقد تقدم فی هذا ابو حسن* الى الحسین و اوصلی قبله الحسنا* و رب جوهر علم لو ابوح به* لقليل لی انت ممّن يعبد الوثناء* و لاستحل رجال مسلمون دمى* يرون اقبح ما يأتونه حسنا* كما فی كتاب التزلّات الموصلية للشيخ الاکبر و فی كتاب سفينة راغب الصدر الاعظم

قال ايضا نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عیة علمه و تراجمة وحیه و نحن اركان توحیده و موضع سره و نیز در ينابیع المودة گفته و

فی المناقب عن ثابت الشمالي عن علی بن الحسین رضی الله عنہما قال ليس بين الله وبين حجته حجاب ولا لله دون حجته سر نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقيم و نحن عیة علم الله و تراجمة وحیه و نحن اركان توحیده و موضع سره

خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشتمل بر جمله «و انا باب المدينة»

واز آنجلمه است خطبه جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در ان بضمـن صفات عاليه خود
انا باب المدينة

ارشاد فرموده‌اند و این خطبه را علامه کمال الدین ابو سالم محمد بن طلحه القرشی النصیبی الشافعی در کتاب الدر المنظم روایت کرده و شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی آن را در کتاب ينابیع المودة آورده چنانچه در ينابیع المودة نقلًا عن الدر المنظم مسطور است

و قد ثبت عند العلماء الطريقة و مشايخ الحقيقة بالنقل الصحيح و الكشف الصريح ان امير المؤمنين على بن أبي طالب كرم الله وجهه قام على المنبر بالكوفة و هو يخطب فقال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله بديع السموات والارض و فاطرها و ساطح المدحيات و وازرها و مطود الجبال و قافرها و مفجّر العيون و نافرها و مرسل الرياح و زاجرها و ناهي القواصف و آمرها و مزين السماء و زاهرها و مدبر الافلاك و مسيرةها و مقدّرها و منشى السحاب و مسخرها و مولج الحنادس و منورها و محدث الاجسام و مقررها و مكور الدبور و مكدرها و مورد الامور و مصدرها و ضامن الارزاق و مدبرها و محى الرفات و ناشرها احمده على آله و توافرها و اشكره على نعمائه و تواترها و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تؤدى الى السيلامه ذاكرها و تومن من العذاب ذاخرها و اشهد ان محمدا صلى الله عليه و آله و سلم الخاتم لما سبق من الرسل و فاخرها و رسوله الفاتح لما استقبل من الدعوه و ناشرها ارسله الى امة قد شعر بعبادة الاوثان شاعرها فابلغ صلی الله عليه و آله و سلم في النصيحة وافرها و انار منار اعلام الهدایۃ و منابرها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۳

و محا بمعجز القرآن دعوة الشيطان و مكاثرها و ارغم معاطيس غواة العرب و كافرها حتى اصبحت دعوته الحق باول زائرها و شريعته المطهرة الى المعاد يفخر فاخرها صلی الله عليه و على الله الدوحة العلياء و طيب عناصرها ايها الناس سار المثل و حق العمل و تسلمت الخصيان و حكمت النساء و اختللت الاهواء و عظمت البلوى و اشتدت الشكوى و استمرت الدعوى و زلزلت الارض و ضيئع الفرض و كنست الامانة و بدت الخيانة و قام الادعاء و نال الاشقياء و تقدمت السفهاء و تأخرت الصلحاء و ازور القرآن و احمر الدبران و كملت الفترة و سدست الهجرة و ظهرت الافاطس فحسبت الملابس يملكون السرائر و يهتكون الحرائر و يجيئون كيسان و يخربون خراسان فيهدمون الحصون و يظهرون المصنون و يفتحون العراق بدم يراق فآه آه ثم آه لعراض الافواه و زبول الشفاه ثم التفت يمينا و شمالا و تنفس الصعداء لا ملالا و تاوه خشوعا و تغير خصوصا فقام إليه سعيد بن نوفل الهلالى فقال يا امير المؤمنين انت حاضر بما ذكرت و عالم به فالتفت إليه بعين الغضب وقال له ثكلتك الثواكل و نزلت بك التوازل يا بن الجبان الخبائث و المكذب الناكث سيقصرك الطول و يغلبك الغول انا سر الاسرار انا شجرة الانوار انا دليل السموات انا انيس المسبحات انا خليل جرائيل انا صفى ميكائيل انا قائد الاملاک انا سمندل الافلاك انا سرير الصراح انا حفيظ الالواح انا قطب الديجور انا البيت المعمور انا مزن السحائب انا نور الغياب انا فلك اللحج انا حجة الحجج انا مسدد الخلاق انا محقق الحقائق انا مأول التاویل انا مفسر الانجیل انا خامس الكسae انا تبيان النساء انا الفه الايلاف انا رجال الاعراف انا سر ابراهیم انا ثعبان الكلیم انا ولی الاولیاء انا ورثة الانبیاء انا اوریا الزبور انا حجاب الغفور انا صفوۃ الجلیل انا ایلیاء الانجیل انا شدید القوی انا حامل اللواء انا امام المحشر انا ساقی الكوثر انا قسیم الجنان انا مشاطر النیران انا یعسوب الدین انا امام المتقین انا وارث المختار انا ظهیر الاطهار انا میید الکفرة انا ابو الائمه البررة انا قالع الباب انا مفرق الاحزاب انا الجوهرة الثمينة انا باب المدينة انا مفسر البینات انا میین المشکلات انا النون و القلم انا مصباح الظلم انا سؤال متى انا ممدوح هل اتى انا البا العظیم انا الصراط المستقیم انا لؤلؤ الاصداف انا جبل قاف انا سر الحروف انا نور الظروف انا الجبل الراسخ انا العلم الشامخ انا مفتاح الغیوب انا مصباح القلوب انا نور الارواح انا روح الاشباح انا الفارس الکرار انا نصرة الانصار انا السيف المسؤول انا الشهید المقتول انا جامع القرآن انا بنیان البیان انا شفیق الرسول انا بعل البتوں انا عمود الاسلام انا منكسر الاصنام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۴

انا صاحب الاذن انا قاتل الجن انا صالح المؤمنین انا امام المفلحین انا امام ارباب الفتؤه انا کنز اسرار الیبؤه انا المطلع على اخبار الاولین انا المخبر عن وقائع الآخرين انا قطب الاقطاب انا حبیب الاحباب انا مهدي الاوان انا عیسی الرمان انا و الله وجه الله انا و الله اسد الله انا سید العرب انا کاشف الكرب انا الذی قیل فی حقه لا فتی الا علی انا الذی قال فی شانه انت منی بمنزلة هارون من موسی

انا ليث بنى غالب انا على بن أبي طالب قال فصاح السائل صيحة عظيمة و خرّ ميتا فعقب امير المؤمنين كرم الله وجهه كلامه بان قال الحمد لله بارئ النسم و ذارى الامم و الصلوة على الاسم الاعظم و النور الاقدم محمد ص و آله و سلم ثم قال سلونى عن طرق السماء فاني اعلم بها من طرق الارض سلونى قبل ان تفقدونى فان بين جنبي علوما كثيرة كالبحار الزواخر فنهض إليه الرسخ من العلماء و المهرة من الحكماء و احدق به الكمل من الاولىء و الندر من الاصفباء يقبلون مواطى قدميه و يقسمون بالاسم الاعظم عليه بان يتم كلامه و يكمل نظامه فقال بحر الراسخين و حبر العارفين الامام الغالب على بن أبي طالب كرم الله وجهه يظهر صاحب الراية المحمدية و الدولة الاحمدية القائم بالسيف و الحال الصادق في المقال يمهد الارض و يحيى الشينة و الفرض ثم قال ايها المحجوب عن شانى الغافل عن حالى ان العجائب آثار خواطرى و الغرائب اسرار ضمائرى لانى قد خرت الحجاب و اظهرت العجب و اتيت بالباب و نطقت بالصواب و فتحت خزائن الغيوب و فتقت دقائق القلوب و كنرت لطائف المعارف و رمزت عوارف اللطائف فطوبى لمن استمسك بعروة هذا الكلام و صلى خلف هذا الامام فانه يقف على معانى الكتاب المسطور و الرق المنثور ثم يدخل الى البيت المعמור و البحر المسجور ثم انشد يقول

لقد حزت علم الاولين و اتنى ضنين بعلم الآخرين كتون
و كاشفت اسرار الغيوب باسرها و عندى حديث حادث و قديم

و اتنى لقيوم على كل قيم محيط بكل العالمين عليم

ثم قال لو شئت لا وقرت من تفسير الفاتحة سبعين بغيرا ثم قال ق و القُرْآنُ الْمَجِيد

كلمات خفيات الاسرار و عبارات جليات الاثار ينابيع عوارف القلوب من مشكاة لطائف الغيوب لمحات العواقب كالنجوم الثواب
نهاية الفهوم بداية العلوم الحكمة ضالة كل حكيم سبحانه القديم يفتح الكتاب و يقرأ الجواب يا ابا العباس انت امام الناس سبحانه من يحيى الارض بعد موتها و يرد الولايات الى بيتها يا منصور تقدم الى بناء السور ذلك تقدير العزيز العليم و هذا آخر ما اسمعه من لفظه النوراني و اضبطه من كلامه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۵

الروحانی في هذا الباب و شطری از کلام این خطبه را سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل على ترجیح الفضائل نیز آورده و در ان نیز جمله
انا باب المدينة

و اقعست كما عرفت فيما سبق

حديث على مني و أنا منه لا يؤدّي عنِّي إلّا أنا أو علّي

و از آنجلمه است

الحديث على مني و انا منه و لا يؤدّي عنِّي إلّا أنا او علّي
که مؤید بودن آن برای
 الحديث مدینه العلم

از افاده علامه سخاوهی ظاهرست و این حدیث شریف را اکابر علمای اعلام و افاضم نبهای عظام سنیه مثل ابو بکر عبد الله بن محمد بن ابی شیبہ العسی کوفی و ابو الحسن عثمان بن محمد بن ابی شیبہ العسی کوفی و ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه القزوینی و ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورۃ الترمذی و ابو بکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الشیبانی المشهور بابن ابی عاصم و ابو عبد الرحمن احمد بن شعیب بن علی النسائی و ابو القاسم عبد الله بن محمد

بن عبد العزيز البغوى و ابو الحسين عبد الباقى بن قانع الاموى البغدادى و ابو القاسم سليمان بن احمد الطبرانى و ابو الحسن على بن محمد الطيب الجلاىي المعروف بابن المغازلى و ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى و ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد السلفى الاصحابى و مجد الدين مبارك بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثير الجزرى و ضياء الدين محمد بن عبد الواحد المقدسى الحنبلى و ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجى الشافعى و ابو الفتح محمد بن محمد بن أبي بكر الباوردى و محى الدين يحيى بن شرف النوى و محب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبرى و صدر الدين ابو الماجموع ابراهيم بن محمد بن المويد الحموئى و شمس الدين محمد بن احمد الذهى و ولی الدين محمد بن عبد الله الخطيب التبريزى و شمس الدين محمد بن عبد الرحمن السخاوى و جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطى و احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى المکى و ملا على بن حسام الدين المتقى و ابراهيم بن عبد الله الوصاى و شيخ بن عبد الله العيدروس اليمنى و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوى و على بن احمد بن ابراهيم العزيزى و مرتضى محمد بن معتمد خان البدخشانى و محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير اليماني و محمد بن على الصبان المصرى و شهاب الدين احمد بن عبد القادر العجىلى و محمد مبين بن محب الله اللکھنوى و ولی الله بن حبيب الله اللکھنوى و سليمان بن ابراهيم البلخى القندوزى و سید مؤمن بن حسن مؤمن الشبلنجى المعاصر روایت و اثبات کرده‌اند حالا عباراتی که مثبت و محقق این معنی باشد باید شنید۔ احمد بن حنبل در مسند گفته

ثنا يحيى بن آدم و ابن أبي بکر قالا ثنا اسرائیل عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال يحيى بن آدم السلوی و كان قد شهد يوم حجۃ الوداع قال رسول الله صلی الله عليه وسلم على مني و انا منه و لا يؤدی عنی الا انا او على و نیز در مسند گفته

ثنا اسود بن عامر انا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول على مني و انا منه و لا يؤدی عنی الا انا او على ثنا يحيى بن آدم ثنا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۶

شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة السلوی قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول على مني و انا منه و لا يؤدی عنی الا انا او على

قال شريك قلت لابي اسحاق انت اين سمعته منه قال موضع كذا و كذا لا احفظه

ثنا ابو احمد ثنا اسرائیل عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة السلوی و كان قد شهد حجۃ الوداع قال رسول الله صلی الله عليه وسلم على مني و انا منه و لا يؤدی عنی الا انا او على و ابن ماجه در سنن خود گفته

حدثنا ابو بکر بن أبي شيبة و سوید بن سعید و اسماعیل بن موسی قالوا ثنا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول على مني و انا منه و لا يؤدی عنی الا على

و ترمذی در جامع صحيح خود گفته

حدثنا اسماعیل بن موسی نا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال رسول الله صلی الله عليه وسلم على مني و انا من على و لا يؤدی عنی الا انا او على

هذا حدیث حسن غریب صحیح و احمد بن شعیب النسائی در کتاب الخصائص گفته ذکر قوله صلی الله عليه وسلم لا يؤدی عنی الا انا او على

اخبرنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا اسماعیل عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة السلوی قال رسول الله صلی الله عليه وسلم على مني و انا منه فلا يؤدی عنی الا انا او على

و ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

قوله عليه السلام على منی و انا منه اخبرنا ابو الحسن محمد بن محمد بن مخلد البزار

بقراءتی علیه فاقر به قلت له حدثکم ابو بکر احمد بن عبید بن الفضل بن سهل بن بری سنت اربع و تسعین و ثلاثة

قال حدثنا علی بن عبد الله بن میسر ثنا احمد بن سنان ثنا یزید بن هارون ثنا شریک عن أبي اسحاق عن حبیشی بن جنادة قال سمعت
النبی صلی الله علیه وسلم يقول على منی و انا منه لا یؤدی عنی الا انا او علی

و نیز در ان گفته

خبرنا محمد بن احمد بن عثمان الازھری انا ابو حفص عمر بن شاهین اذنا ثنا جعفر بن محمد بن العباس ثنا اسماعیل بن موسی بن
بنت السدی ثنا شریک عن أبي اسحاق عن حبیشی بن جنادة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم على منی و انا من علی

و قال صلی الله علیه وسلم لا یؤدی عنی الا انا او علی ع اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا محمد بن المظفر الحافظ إذ نا ثنا یوسف
بن الضحاک ثنا اسماعیل بن موسی بن بنت السدی ثنا اسرائیل عن أبي اسحاق عن حبیشی بن جنادة قال رسول الله صلی الله علیه

و سلم على منی و انا من علی لا یؤدی عنی الا علی اخبرنا احمد بن عثمان ابا محمد بن المظفر بن موسی الحافظ إجازة
قال نا محمد بن سلیمان الباغنی نا سوید بن سعید قال ثنا شریک عن أبي اسحاق

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۷

عن حبیشی بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول لعلی انت منی و انا منک و لا یؤدی عنی الا انا او انت
و بغوی در مصابیح گفته

عن حبیشی بن جنادة قال رسول الله علیه السلام على منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی
و ابن اثیر در جامع الاصول گفته

حبیشی بن جنادة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجه الترمذی
و محمد بن یوسف کنجی در کفایه الطالب در ذکر

حدیث علی منی و انا منه
گفته و

اخرجه الطبرانی فی معجمہ الكبير فی ترجمة حبیشی بن جنادة السلوکی بطرق شتی بزيادة لفظ ف منها عن أبي اسحاق عن حبیشی قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يقول على منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا و علی و ناهیک به راویا
و محی الدین نووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات بترجمة جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و
عن حبیشی بن جنادة الصحابی رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم على منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او
علی روای الترمذی و النسائی و ابن ماجه

قال الترمذی حدیث حسن و فی بعض النسخ حسن صحيح و محب طبری در ریاض نصره در عنوان ذکر اختصاصه بالتبليغ عن النبی
صلی الله علیه وسلم گفته و عن حبیشی بن جنادة و كان قد شهد حجۃ الوداع

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم على منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علی خرّجه الحافظ السلفی
و حموئی در فرائد السمطین علی ما نقل عنه گفته

خبرنا الشیخ العدل الصالح رشید الدین محمد بن أبي القاسم بن عمر المقری البغدادی بقراءتی علیه قال ابا الشیخ عبد اللطیف بن
القسطنی إجازة ان لم يكن سماعا و شیخ الاسلام شهاب الدین عمر بن محمد السهوری إجازة قالا ابا ابو زرعة طاهر بن أبي الفضل
محمد بن طاهر المقدسی ابا ابو منصور محمد بن الحسین بن احمد بن الهیثم المقری القزوینی ابا ابو طلحه القاسم بن أبي البدر

الخطيب نبا ابو الحسين على بن ابراهيم بن سلمة القطان نبا ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ماجة القزويني الحافظ قال نبا ابو بكر بن أبي شيبة و سويد بن سعيد و اسماعيل بن موسى قالوا نبا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال سمعت رسول الله صلعم يقول على مني و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على و رواه ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذى الحافظ فى مسنده الجامع الصحيح قال نبا اسماعيل بن موسى قال نبا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على مني و انا من على فلا يؤدى عنى الا انا او على و محمد بن احمد ذهبي در

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۸

تذكرة الحفاظ بترجمه سويد بن سعيد گفته

اخبرنا احمد بن المؤيد انا الفتح بن عبد السلام انا عبد الله بن الحسين انا ابو الحسين بن النكور نا عيسى بن علي نا عبد الله بن محمد البغوى نا سويد بن سعيد نا شريك عن أبي اسحاق عن حبشي بن جنادة قال سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا انا او هو ولی الدين

خطيب در مشکاه المصایب گفته و

عن حبشي بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا انا او على رواه الترمذى و رواه احمد عن أبي جنادة و سخاوي

در مقاصد حسنة كما سمعت سابقا گفته و

قد روی الترمذی ايضا و النسائی و ابن ماجه و غيرهم من حديث حبشي بن جنادة مرفوعا على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا انا او على و جلال الدين سیوطی در جامع صغیر گفته

على مني و انا من على و لا يؤدى عنى الا انا او على (رحم ت ن ه) عن حبشي بن جنادة و ابن حجر مکی در صواعق گفته الحديث السادس

اخراج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشي بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على مني و انا من على و لا يؤدى عنى الا انا او على و ملا على متقدی در کنز العمال گفته على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا انا او على حم ت ن ه عن حبشي بن جنادة

و نیز در کنز العمال گفته

على مني و انا من على و لا يؤدى عنى الا انا او على

ش حم ت حسن صحيح غریب ن ه و ابن أبي عاصم و البغوى و الباوردى و ابن قانع طب ص عن حبشي بن جنادة السلولى و ابراهيم وصابی در کتاب الاکفاف گفته و

عن حبشي بن جنادة رضی الله عنه و كان قد شهد حجۃ الوداع قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على مني و انا منه و لا يؤدى عنى الا انا او على اخرجه الامام احمد فى مسنده و الترمذی فى جامعه و النسائی و عثمان بن أبي شيبة فى سنتهما و الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد بن سلفة فى السلفيات و فى روایة اخرى عنه ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا انا او على اخرجه ابن ماجه و ابن أبي عاصم فى سنتهما و البغوى فى المعجم

و الطبرانی فى الكبير و الضياء فى المختار و الباوردى و ابن قانع و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی گفته و

اخراج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن جیش بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم على مني و انا من على لا يؤدى عنى الا على

و عبد الرؤوف مناوي در کنوز الحقائق فی حديث خیر الخلاق گفته
علی مّنی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی
حم و نیز عبد الرؤوف مناوي در تیسیر شرح جامع صغیر گفته
(علی مّنی و انا من علی)

أى هو متصل بي و انا متصل به فى الاختصاص و المحبة
(ولا يؤدی عنی الا انا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۵۹
(او علی)

كان الظاهر ان يقال
لا يؤدی عنی الا على

فادخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ه) من حبشه بضم الحاء المهملة و سکون الموحدة التحتية (ابن جنادة) السلوی و علی^ع
عزيزي در سراج منیر شرح جامع صغیر گفته
(علی مّنی و انا من علی)

أى هو متصل بي و انا متصل به فى الاختصاص و المحبة
(ولا يؤدی عنی الا انا او علی)
كان الظاهر ان يقال
لا يؤدی عنی الا على

فاددخل انا تاکید المعنی الاتصال (حم ت ن ه عن حبشي) بضم الحاء المهملة و سکون الموحدة التحتية ثم شين معجمة ابن جنادة و
مرزا محمد بدخشانی در نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار گفته و
اخراج ابن أبي شيبة و احمد و ابن ماجة و الترمذی و صححه و البغوى و ابن أبي عاصم و النسائي و ابن قانع و الطبرانی و الضياء و
الباوردی عن حبشي بن جنادة السلوی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم علی مّنی و انا من علی و لا یؤدی عنی
الا انا او علی

و نیز مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته و

اخراج احمد و ابن أبي شيبة و الترمذی و صححه و النسائي و ابن ماجة و البغوى و الحافظ ابو بکر احمد بن عمرو بن أبي عاصم النبیل
الضحاک بن مخلد الشیبانی المشهور بابن أبي عاصم و ابن قانع و الطبرانی و الباوردی عن حبشي بن جنادة السلوی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم علی مّنی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی

و نیز مرزا محمد بدخشانی در تحفة المحبین در فصل اول باب رابع اصل ثالث کتاب که معقود برای ذکر احادیث صحیحه است گفته
علی مّنی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی

حم ت و صححه س حه شب قاطب ض کلهم عن حبشي بن جنادة السلوی و محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی در روشه
ندیه گفته و قد ثبت انه صلی الله عليه و سلم سّمی الوصی علیه السلام نفسه فی احادیث منها ما

اخراج عبد الرزاق فی جامعه و ابو عمر النمری و ابن السمان عن المطلب بن حنطبل قال عبد الله بن حنطبل قال رسول صلی الله عليه و سلم
لوفد ثقیف لتسلمن او لا بعن علیکم رجلا مّنی او قال مثل نفسی فلیضرین اعناقکم و لیسبین ذرا ریکم و لیاخذن اموالکم قال عمر فو
الله ما تمیت الامارة الا يومئذ فجعلت انصب صدری رجاء ان يقول هو هذا فالتفت الى علی و اخذ بیده و قال هو هذا هو هذا

و منها ما

اخراج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جنادة علی منی و انا من علی ع و لا یؤدی عنی الا انا او علی ع
و محمد صبان مصری در اسعاف الراغبين گفته و

اخراج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی منی و انا من علی و لا
یؤدی عنی الا علی

و عجیلی در ذخیره المال بشرح شعر
علی منی و انا منه و لا * یؤدعنی غیره من الملا
* گفته

اخراج ابن حنبل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۰

رحمه الله انه قال صلی الله علیه و آله و سلم علی منی و انا من علی و لا یؤدعنی غیره

و محمد مبین در وسیله النجاه گفته و از آنجلمه آنست که برای تبلیغ احکام اوائل سوره برایت علی مرتضی را در مکه فرستاد
اخراج احمد عن علی ان النبي بعثه ببراءة فقال يا نبی الله انی لست باللّس و لا بالخطیب قال لا بد لی ان اذهب بها انا او تذهب بها
انت قال فان کان لا بد فاذهب انا قال فانطلاق فان الله یثبت لسانک و یهدی قلبک ثم وضع یده علی فمه

ترجمه فرستاد رسول ص خدا حضرت علی ع مرتضی را بسوی مکه برای قراءت برایت پس عرضکرد که من لسان و زبان آور و
خطیب نیستم رسول خدا ص فرمود گریز نیست مرا ازین که من بیرم این سوره را یا تو ببری آن را و دیگری سزاوار نیست پس علی
ع مرتضی عرض که اگر ضرورست و از رفتن چاره نیست من می روم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله برو بدرستی که خدای
تعالی ثابت خواهد داشت زبان ترا و هدایت خواهد کرد دل ترا بعد از آن نهاد رسول خدا دست خود را بر دهان علی مرتضی و
مملو گردانید دهان مبارکش را از علوم خدا و رخصت فرمود و در حق وی فرمود

علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی اخرجه ابن أبي شيبة و احمد و ابن ماجه و الترمذی
و صححه و مولوی ولی الله لکھنؤی در مرآة المؤمنین بعد نقل حدیثی از خصائص نسائی گفته و
فیه ایضا انه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی منی و انا منه و لا یؤدی عنی الا انا او علی
و شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته و

فی المشکاه عن حبشی بن جنادة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا
او علی روای الترمذی و روای احمد ایضا عن حبیش بن جنادة

و قال الترمذی هذا حديث حسن غریب صحیح ایضا و روای ابن ماجه عن ابن جنادة و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده گفته
احمد بن حنبل فی مسنده عن جیش بن جنادة السلوی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول علی منی و انا منه و لا یؤدی
عنی الا انا او علی

و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلابن کنوز الحقائق گفته
علی منی و انا من علی و لا یؤدی عنی الا انا او علی

لامحمد و نیز شیخ سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقلابن الصواعق گفته (السادس)

اخراج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی منی و انا من
علی و لا یؤدی عنی الا علی

و سید مؤمن شبنجی معاصر در نور الابصار گفته و اخرج احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه عن حبشی بن جنادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی مّنی و انا من علی و لا يؤدی عنی الا علی

خطبه جناب رسالت‌ما ب صلی الله علیه و آله

واز آنجلمه است خطبه جناب رسالت‌ما ب صلی الله علیه و آله و سلم که آن جناب در ان خطبه عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۱

فضائل عظیمه اهليت خود سلام الله علیهم بيان فرموده و در ضمن آن ارشاد کرده فهم الباب المبتلى بهم من اتاهم نجی و من اباهم هوی هم حطہ لمن دخل و حججه الله علی من جهل و این خطبه را تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله الصبهانی در کتاب منقبه المطهرين روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه باسناد خود آورده

عن جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و سلم يوماً ومعه علىٰ والحسن ع والحسين ع فخطبنا فقال ايتها الناس ان هؤلاء اهل بيتكم قد شرفتهم الله بكرامتها واستحفظتهم سره واستودعهم علمه عماد الدين وشهداء علىٰ امته برأهم قبل خلقه إذ هم اظللة تحت عرشه نجاء في علمه وارتضاهن واصطفاهم فجعلهم علماء وفقهاء لعباده ودلّهم علىٰ صراطه فهم الائمه المهدية وقاده الداعية والائمه الوسطى والرحم الموصلة هم الكهف الحصين للمؤمنين ونور ابصار المهددين وعصمه من لجا إليهم ونجاة لمن احترز بهم يغتبط من والاهم ويهلك من عاداهم ويفوز من تمسك بهم الراغب عنهم مارق من الدين والمقصر عنهم زاهق واللازم لهم لاحق فهم الباب المبتلى بهم من اتاهم نجی و من اباهم هوی هم حطہ لمن دخله و حججه الله علی من جهله الى الله يدعون و بامر الله يعملون و بآياته يرشدون فيهم نزلت الرساله و عليهم هبطت ملائكة الرحمة وإليهم بعث الروح الامين تفضل من الله ورحمة واتاهم ما لم يؤت احدا من العالمين فعندهم بحمد الله ما يلتمن و يحتاج من العلم والهدي في الدين وهم التور من الصلاة عند دخول الظلم وهم الفروع الطيبة من الشجرة المباركة وهم معدن العلم واهل بيت الرحمة وموضع الرساله و مختلف الملائكة الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرها

و مؤيد این خطبه بلیغه در خصوص مطلوب و دیگر مطالب کلام بلاعث انضمام عبد الله بن عباس است که در ان مدح عظیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و در جمله آن بعرض بيان صفات عاليه اهل البيت علیهم السلام گفته هم الرحم الموصولة والائمه المتخریة والباب المبتلى به الناس من اتاهم نجی و من نأی عنهم هوی حطہ لمن دخلهم و حججه علی من تركهم و این کلام این عباس را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتی روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و اما الاسماء التي سماها ابن عمه حبر الامه و بحرها عبد الله بن عباس رضی الله عنہ فانه روی عن سعید بن طریف عن الاصبغ بن نباته قال اسلم اعرابی علی یدی امیر المؤمنین علی بن أبي طالب رضی الله عنہ فخلع علی حلتین و خرج

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۲

الاعرابی من عنده فرحا مستبشر و بحضوره الباب قوم من الخوارج فلما ان نظروا الى الاعرابی و فرحة باسلامه علی یدی علی حسدوه علی ذلك و قال بعضهم لبعض أ ما ترون فرح هذا الاعرابی باسلامه تعالوا تنزله عن ولايته و نرده عن امامته فاقبلوا باجمعهم عليه و قالوا له يا اعرابی من این اقبلت قال من عند امیر المؤمنین قالوا و ما الذي صنعت عنده قال اسلمت علی یدیه قالوا ما اصبت رجلا تسلم علی یدیه الا علی یدی رجل کافر فلما سمع ذلك و الاعرابی غضب غضبا شدیدا و ثار القوم فی وجهه و قالوا لا تغضب بیننا و بینک کتاب الله فقال تلوه فتلا بعضهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا

الى قوله سَيِّلاً

فقال لهم الاعرابي ويلكم فيمن هذه الآية قالوا في صاحبك الذى اسلمت على يديه فازداد الاعرابي غضبا و ضرب يده الى قائمته سيفه و هم بالقوم ثم انه رجع الى نفسه و كان عاقلا - فقال لا - و الله لاعجلت على القوم و أسأل عن هذا الخبر فإن كان كما يقولون خلعت عليا و ان كان على خلاف ما يقولون جالدتهم بالسيف الى ان تذهب نفسى قال فاتى ابن عباس و هو قاعد فى مسجد الكوفة فقال السلام عليك يا بن عباس قال له ابن عباس و عليك السلام قال ما تقول فى امير المؤمنين قال أى الامراء تعنى يا اعرابى قال على بن أبي طالب قال و كان ابن عباس متكيما فاستوى قاعدا ثم قال له لقد سالت يا اعرابى عن رجل عظيم يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله ذاك والله صالح المؤمنين و خير الوصيين و قامع الملحين و ركن المسلمين و يعقوب المؤمنين و نور المهاجرين و زين المتعبدین و رئيس البكائين و اصبر الصابرين و افضل القائمين و سراج الماضين و اول السابقين من آل يس المؤيد بجبريل الامين و المنصور بميکائيل المتين و المحفوظ بجند الشیماء اجمعين و المحامى عن حرم المسلمين و مجاهد اعدائه الناصبين و مطفى نيران الموقدين و اصدق بلا بل الناطقين و افخر من مشى من قريش اجمعين عين رسول رب العالمين و وصى نبيه فى العالمين و امينه على المخلوقين و قاسم المعتمدين و جزار المارقين و سهم من مرامى الله على المنافقين و لسان حكم العابدين ناصر دين الله فى ارضه و ولى امر الله فى خلقه و عيبة علمه و كهف كتبه سمح سخى سند حى بهلول بهى سنجح جوهري زکى رضى مطهر ابطحى باسل جرى قرم همام صابر صوام مهذب مقدم اقطاع الاصلاب عالي الرقب مفرق الاحزاب المنتقم من الجھال المبارز للابطال الكیال فى كل افضال اضبطهم عنانا و اثبتم جنانا و امضاهم عزيمة و اشدتهم شکيمة و اسدتهم نقيبة اسد بازل صاعقة مبرقة

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٦٣

يطحthem فى الحروب إذا ازدلفت الاسنة و قرنت الاعنة لمحن الرحى بثقالها و يذروهم فيها ذرو الريح الهشيم باسل بازل صنديد هزير ضرغام عازم عزام خطيب حصيف محجاج مقول ثجاج كريم الاصل شريف الفضل نقى العثرة فاضل القبيلة عبل الذراع طويل الباع ممدوح فى جميع الافق اعلم من مضى و اكرم من مشى و اوجب من ولى بعد التبى المصطفى ص ليث الحجاز و كبس العراق مصادم الابطال و المنتقم من الجھال زکى الرکانة منيع الصیانة صلب الامانة من هاشم القممam ابن عم نبی الانام السيد الهمام الرسول الامام مهدی الرشاد المجانب للفساد الاشعـبـ الحائـمـ و البـطـلـ المـحـاجـمـ و الليـثـ المـزاـحـمـ بدـرـیـ اـحـدـیـ حـنـفـیـ مـکـیـ مـدنـیـ شـعـشـانـیـ روـحـانـیـ نورـانـیـ لـهـ مـنـ الجـبـالـ شـوـامـخـاـ وـ مـنـ الـھـضـابـ ذـرـاـھـاـ وـ فـیـ الـوـغـیـ لـیـثـاـ وـ مـنـ الـعـربـ سـیدـھـاـ الـلـیـثـ الـمـقـدـامـ وـ الـبـدرـ التـامـ وـ الـمـاجـدـ الـھـمـامـ محلـ الـحرـمـینـ وـ وـارـثـ الـمـشـعـرـینـ وـ ابوـ السـبـطـینـ الـحـسـنـ وـ الـحـسـنـ عـ منـ اـهـلـیـتـ اـکـرـمـھـمـ اللـھـ بـشـرـفـهـ وـ شـرـفـھـمـ بـکـرـمـھـ وـ اـعـزـھـمـ بـھـدـاـھـ وـ خـصـھـمـ لـدـینـھـ وـ اـسـتـوـدـعـھـمـ سـرـرـھـ وـ اـسـتـحـفـظـھـمـ عـلـمـھـ عـمـدـ الدـنـیـھـ وـ شـهـدـاـ عـلـىـ خـلـقـهـ وـ اوـتـادـ اـرـضـهـ وـ نـجـباءـ فـیـ عـلـمـھـ اـخـتـارـھـمـ وـ اـصـطـفـاـھـمـ وـ فـضـلـھـمـ وـ اـجـتـیـاـھـمـ عـلـمـاـ لـعـبـادـھـ وـ اوـلـاـھـمـ عـلـىـ الـصـراـطـ فـهـمـ الـائـمـةـ الـدـعـاءـ وـ السـادـةـ الـوـلـاـةـ وـ الـقـادـةـ الـحـمـاءـ وـ الـخـيـرـ الـكـرـامـ وـ الـقـضـاءـ وـ الـحـکـامـ وـ الـنـجـومـ وـ الـاعـلامـ وـ الـعـتـرـةـ الـھـادـیـةـ وـ الـقـدوـةـ الـعـالـیـةـ وـ الـاسـوـةـ الـصـافـیـةـ الرـاغـبـ عـنـھـمـ مـارـقـ وـ الـلـازـقـ بـھـمـ لـاـحقـ هـمـ الـرـحـمـ المـوـصـلـةـ وـ الـائـمـةـ الـمـتـخـبـرـةـ وـ الـبـابـ الـمـبـتـلـیـ بـهـ النـاسـ مـنـ اـتـاـھـمـ نـجـیـ وـ مـنـ نـایـ عـنـھـمـ هـوـیـ حـطـهـ لـمـ دـخـلـھـمـ وـ حـجـجـهـ عـلـیـ مـنـ تـرـکـھـمـ هـمـ الـفـلـکـ الـجـارـیـةـ فـیـ الـلـجـ الغـامـرـةـ يـتصـدـعـ عـنـھـمـ الـانـهـارـ الـمـتـشـبـعـةـ وـ يـنـفـلـقـ عـنـھـمـ الـاـقاـوـیـلـ الـکـاذـبـ يـفـوزـ مـنـ رـکـبـھـ وـ يـغـرـقـ مـنـ جـانـبـھـ هـمـ الـحـصـنـ الـحـصـنـ وـ النـورـ الـبـیـنـ وـ هـدـیـ لـقـلـوبـ الـمـهـتـدـیـنـ وـ الـبـحـارـ السـائـغـةـ لـلـشـارـبـیـنـ وـ اـمـانـ لـمـنـ تـبـعـھـمـ اـجـمـعـیـنـ الـلـھـ يـدـعـونـ وـ بـامـرـھـ يـعـمـلـونـ وـ الـلـیـ آـیـاتـهـ يـرـشـدـوـنـ فـیـھـمـ توـالـتـ رـسـلـهـ وـ عـلـیـھـمـ هـبـطـ مـلـائـکـتـهـ وـ إـلـیـھـمـ بـعـثـ الـرـوـحـ الـامـیـنـ فـضـلـھـمـ لـذـلـکـ وـ خـصـیـھـمـ وـ ضـرـبـھـمـ مـثـلاـ لـخـلـقـهـ وـ اـتـاـھـمـ مـاـ لـمـ يـؤـتـ اـحـدـ مـنـ الـعـالـمـینـ مـنـ الـیـمـنـ وـ الـبـرـکـةـ فـرـوعـ طـیـبـ وـ اـصـوـلـ مـبـارـکـةـ مـعـدـنـ الـرـحـمـةـ وـ وـرـثـةـ الـائـیـاءـ بـقـیـةـ النـقـبـاءـ وـ اوـصـیـاءـ الـاوـصـیـاءـ مـنـھـمـ الطـیـبـ ذـکـرـہـ الـمـبـارـکـ اـسـمـهـ اـحـمـدـ الرـضـیـ وـ رـسـوـلـ الـامـیـ مـنـ الشـجـرـةـ الـمـبـارـکـةـ صـحـیـحـ الـادـیـمـ وـ اـضـحـ الـبـرـهـانـ وـ الـمـبـلـغـ مـنـ بـعـدـ بـیـانـ التـاوـیـلـ وـ بـحـکـمـ الـتـفـسـیرـ عـلـیـ بنـ اـبـیـ طـالـبـ عـلـیـهـ مـنـ الـلـھـ الـصـلـوـةـ الرـضـیـةـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٦٤

والزکاء السنین لا يحبه الا مؤمن تقى ولا يبغضه الا منافق شقى قال فلما سمع الاعرابى ذلك ضرب بيده الى قائمه سيفه وقام مبادرا فضرب ابن عباس يده إليه وقال الى اين يا اعرابى قال اجالد القوم او تذهب نفسى قال ابن عباس اقعد يا اعرابى فان لعلى محبين لو قطعتهم إربا إربا ما ازدادوا له الا حبا و ان لعلى بن أبي طالب مبغضين لو العقهم العسل ما ازداد و الله الا بعضا قال فبعد الاعرابى و خلع عليه ابن عباس حلّتين حمراوين

حديث تشبيه أهل البيت عليهم السلام بباب حطة

واز آنجلمه است حديث تشبيه جناب رسالت مآب صلی الله عليه و الله و سلم اهليت خود را بباب حطة و چون مؤيد بودن
 الحديث على باب حطة

برای حدیث مدینه العلم از کلام سخاوی ظاهرست پس این حدیث نیز از مؤیدات آن خواهد بود و این حدیث شریف را باختلاف الفاظ ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البزار البصری و ابو یعلی احمد بن علی بن المثنی الموصلی و ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو شجاع شیرویه بن شهردار الدیلمی و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی و ابو محمد عبد العزیز بن الاخضر الجناذی البغدادی و صدر الدین ابو المجامع ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموئی و سید علی بن شهاب الدین الهمدانی و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی و عبد الوهاب بن محمد رفیع الدین البخاری و احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و محمود بن محمد الشیخانی القادری و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی و ولی الله بن عبد الرحیم الدھلوی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی و سلیمان بن ابراهیم البلاخی القندوزی و سید احمد زینی المشهور بدحلان المکی المعاصر روایت کردہ اند ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خود گفته

خبرنی احمد بن جعفر بن حمدان الزاہد ببغداد ثنا العباس بن ابراهیم القراطیسی ثنا محمد بن اسماعیل الاخمیمی ثنا مفضل بن صالح عن ابی اسحاق عن حنش الکنانی قال سمعت ابا ذر رضی الله عنه و هو آخذ بباب الكعبه من عرفني فانا من عرفني و من انکرنی فانا ابو ذر سمعت النبي صلی الله عليه و سلم يقول مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من قومه من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق

و مثل حطة لبني اسرائیل و ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی در منقبة المطهرين علی ما نقل عنه آورده عن ابی سعید الخدروی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول ائمما مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من دخله غفر له من تخلف عنها غرق و ائمما مثل اهل بیتی مثل بباب حطة من دخله غفر له و نیز در کتاب منقبة المطهرين علی ما نقل عنه آورده عن حنش بن المعتمر قال رایت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۵

أبا ذر اخذ بعضاً تی بباب الكعبه و هو يقول من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فانا ابو ذر الغفاری سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم يقول مثل اهل بیتی مثل سفینه نوح فی قوم نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها هلك و مثل بباب حطة فی بنی اسرائیل رواه سماک بن حرب عن حنش بن المعتمر مثله و احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی گفته

خبرنی شیخی الامام رحمة الله عليه قال اخربنا الشیخ ابو اسحاق ابراهیم بن جعفر الشوریمشی رحمة الله عليه قال اخربنا ابو الحسن

على بن يونس بن الهياج الانصاري قال حدثنا الحسين بن عبد الله و عمران بن عبد الله و عيسى بن على و عبد الرحمن النسائي قالوا حدثنا عبد الرحمن بن صالح قال حدثنا على بن عابس عن أبي اسحاق عن حنش قال رأيت أبا ذر متعلقا بباب الكعبة و هو يقول من يعرفني فليعرفني و من لم يعرفني فانا ابو ذر قال حنش فحدثني بعض اصحابي انه سمعه يقول قال رسول الله صلى الله عليه و سلم انى تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض الاول اهل بيتي فيكم مثل باب بنى اسرائيل و مثل سفينه نوح

و صدر الدين حموئي در فرائد السمطين على ما نقل عنه گفته اخبرني الشيخ الصالح كمال الدين ابو عبد الله محمد بن على الجوني فيما كتب الى و اجاز لى في روايته في ذى الحجة سنة اربع و ستين و ستمائة

قال ابنا الامام جمال الدين ابو الفضل جمال بن معين الطبرى قال ابنا زاهر بن طاهر بن محمد المسلمى ابنا ابو الفتح محمد بن على بن عبد الله المذکر بهراوة قال ابنا اسماعيل بن زاهر النوقانى في كتابه قال ابنا ابو الحسن احمد بن ابراهيم الاصفهانى قال نبأنا سليمان بن احمد الطبرانى قال نبأنا محمد بن عبد العزيز الكلابى قال ابنا عبد الرحمن بن حماد المقرى عن أبي سلمة الصانع عن عطية العوفى عن أبي سعيد الخدري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول انما مثله أهل بيتي فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف غرق و انما مثل اهل بيتي فيكم مثل باب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له

و سيد على همداني در کتاب السبعين في فضائل امير المؤمنین عليه السلام على ما نقل عنه گفته الحديث السادس و الستون عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطة من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس

و نيز در روضة الفردوس گفته و

عنہ قال علیہ السلام مثل أهل بيته فيکم کمثل باب حطة من دخله غفر له و سخاوی در استجلاب ارتقاء الغرف بحب اقرباء الرسول و ذوی الشرف

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۶

در ذکر طرق حدیث سفینه گفته و

عن أبي اسحاق السباعي عن حنش بن المعتمر الصناعي عن أبي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول أهل بيته فيکم مثل سفينه نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطة لبني اسرائيل اخرجه الحاكم من وجھین عن أبي اسحاق هذا لفظ احدھما و لفظ الآخر الا انّ مثل أهل بيته فيکم مثل سفينه نوح

و ذکرہ دون قوله و مثل حطة الى آخره و نيز در ان گفته و

اخرجه ابو يعلى ايضا من حدیث أبي الطفیل عن أبي ذر رضي الله عنه بلفظ انّ مثل اهل بيته فيکم مثل سفينه نوح من ركب فيها نجی و من تخلف عنها غرق و انّ مثل أهل بيته مثل باب حطة و اخرجه البزار من طريق سعید بن المسمیب عن أبي ذر نحوه و نيز در ان گفته و

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه و سلم يقول انما مثل اهل بيته فيکم كمثل سفينه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها غرق و انما مثل أهل بيته فيکم مثل باب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبرانی في الصغیر و الاوسط

و جلال الدين سیوطی در جمع الجوامع گفته

مثل أهل بيته فيکم كمثل سفينه نوح في قوم نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطة في بنى اسرائيل طب عن أبي ذر

و نور الدين سمهودي در جواهر العقدين در سياق طرق حديث ثقلين بعد ايراد حديث ابو سعيد خدرى و ذكر اخراج احمد و طبراني و ابو يعلى و غير ايشان گفته و

اخوجه الحافظ ابو محمد عبد العزيز بن الاخضر فى معالم العترة النبوية و فيه ان النبي صلی الله عليه و سلم قال ذلك فى حجة الوداع و زاد مثله يعني كتاب الله كمثل سفينه نوح عليه السلام من ركبها نجى و مثلهم يعني أهل بيته كمثل باب حطة من دخله غفرت له الذنوب

و نيز در جواهر العقدين در ذكر طرق حديث سفينه گفته و
عن أبي اسحاق السباعي عن حنش بن المعتمر الصناعي عن أبي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول مثل أهل بيته فيكم مثل سفينه نوح في قومه من ركبها نجى و من تخلف عنها عرق و مثل حطة لبني اسرائيل اخرجه الحاكم من وجهين
عن أبي اسحاق

هذا لفظ احدهما و لفظ الآخر

ان مثل أهل بيته فيكم مثل سفينه نوح

و ذكره دون قوله و مثل حطة الى آخره و نيز در ان گفته و

اخوجه ابو يعلى ايض من حديث أبي الطفيلي عن أبي ذر رضي الله عنه بلفظ ان أهل بيته فيكم مثل سفينه نوح من ركب فيها نجى و من تخلف عنها عرق و ان أهل بيته فيكم مثل باب حطة و اخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۷

عن أبي ذر نحوه

و نيز در ان گفته و

عن أبي سعيد الخدرى رضي الله عنه سمعت النبي صلی الله عليه و سلم يقول آئما مثل أهل بيته فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها عرق و آئما مثل أهل بيته فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني في الصغير والوسط

و سبق اوائل الذكر قبله في حديثه في الثقلين كتاب الله و

اهل البيت ان الحافظ عبد العزيز بن الاخضر اخرجه و زاد مثله يعني كتاب الله كمثل سفينه نوح عليه السلام من ركبها نجى و مثلهم يعني اهل البيت كمثل باب حطة من دخله غفر له الذنوب

و عبد الوهاب بخاري در تفسیر انوری گفته و

عن أبي سعيد الخدرى رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم مثل أهل بيته كمثل باب حطة من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس

وابن حجر مکی در صواعق در ذكر حديث ثقلين گفته و

في رواية ان ذلك كان في حجة الوداع وفي اخرى مثله يعني كتاب الله كسفينة نوح من ركب فيها نجى و مثلهم

أي أهل بيته كمثل باب حطة من دخله غفرت له الذنوب و نيز ابن حجر در صواعق گفته و جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضها آئما مثل أهل بيته فيكم كمثل سفينه نوح من ركبها نجى و في رواية مسلم

و من تخلف عنها عرق و

في رواية هلك و آئما مثل أهل بيته فيكم مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له و في رواية غفر له الذنوب و ملا على متقي در کنز العمال گفته

مثل أهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطة في بنى اسرائيل طب عن أبي ذر و احمد بن الفضل بن محمد باكثير در وسيلة المال بعد ذكر حديث ثقلين برواية أبي سعيد خدري گفته و اخرج الحافظ ابو محمد عبد العزيز بن اخضر في معالم العترة النبوية و

فيه ان النبي صلی الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الوداع و زاد و مثله يعني كتاب الله كمثل سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجا و مثليهم أى أهل بيته كمثل باب حطة من دخله غفرت له الذنوب و محمود قادری در صراط سوی گفته و

عن أبي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول مثل أهل بيته فيكم مثل سفينة نوح في قومه من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق او مثل حطة لبني اسرائيل اخرجه الحاکم هذا في لفظ و في لفظ آخر الا ان مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح و زاد في رواية أبي الحسن المغازلي و من قاتلنا آخر الزمان فكانما قاتل مع الدجال و عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلی الله عليه وسلم يقول انما مثل أهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و انما مثل اهل بيته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۸

فيكم مثل باب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له او الذنوب كما في رواية و مرتا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفته و

عند الطبراني في الكبير عنه مثل أهل بيته فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح من ركب فيها نجا و من تخلف عنها هلك و مثل باب حطة في بنى اسرائيل

شاه ولی الله در قره العینین در ماژر جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد نقل بعض احادیث گفته و قال مثل أهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل حطة لبني اسرائيل اخرجه الحاکم هذه الاحادیث کلها في المستدرک و احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیرة المآل در خطبه كتاب گفته الحمد لله الذي جعل اهل البيت کسفینه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها اهلكه الغرق و سماهم بباب حطة من دخله غفر له و من خرج منه فسوق و نیز عجیلی در ذخیرة المآل گفته

من دخل الباب و قال حطة ذنبه مغفوره منحطه قال صلی الله عليه وسلم انما مثل أهل بيته فيكم مثل باب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له الذنوب

و وجه تشبيههم بباب حطة ان الله جعل دخول ذلك الباب الذي هو باب اريحاء او بيت المقدس مع التواضع والاستغفار سببا للمغفرة و جعل لهذه الامه اهل البيت سببا لها و سياتي ايضا في فضائل على رضي الله عنه انه بباب حطة و ابراهيم بن سليمان بالخي در ينایع الموده گفته الباب الرابع في حديث سفينة نوح و بباب حطة في بنى اسرائيل و حديث الثقلين و حديث يوم الغدير

في مشکاه المصابیح عن أبي ذر رضي الله عنه انه قال و هو اخذ بباب الكعبه سمعت النبي صلی الله و سلم يقول ان مثل أهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك رواه احمد و في جمع الفوائد ابن الزبير رفعه مثل أهل بيته مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تركها غرق للبزار و زاد في الاوسط و انما مثل أهل بيته فيكم مثل بباب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له ابو الطفیل عن أبي ذر و هو اخذ بباب الكعبه رفعه ان مثل أهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك و ان مثل أهل بيته فيكم مثل بباب حطة في بنى اسرائيل من دخله غفر له اخرجه الطبراني في الاوسط و الصغير ابو يعلى و احمد بن حنبل عن أبي ذر انتهى

جمع الفوائد ايضا

اخوجه البزار و ابن المغازلی عن سعید بن جبیر عن ابن عباس و عن سلمة بن الاکوع و عن ابن المعتمر عن أبي ذر و عن سعید بن المسیب عن أبي ذر و ايضا اخرجه الحموینی عن أبي سعید الخدری بزيادة و انما مثل أهل بيته فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له ايضا اخرجه ابو یعلی و البزار و الطبرانی فی الاوسط و الصغیر عن أبي سعید

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۶۹

الحدیر

حديث السفينة و باب الحطة ايضا ابن المغازلی اخرجه عن أبي ذر حديث السفينة و الحطة ايضا

الحموینی اخرجه عن حبیش بن المعتمر عن أبي ذر اخرجه المالکی فی فصول المهمة عن رافع مولی أبي ذر و اخرجه ايضا حديث السفينة التعلبی و السمعانی ايضا عن سلیم بن قیس الھلالی قال بینا انا و حبیش بن المعتمر بمکة إذ قام ابو ذر و اخذ بحلقة باب الكعبۃ فقال من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی فانا جنبد بن جنادة ابو ذر فقال ایها النّاس اني سمعت نبیکم صلی اللہ علیه وسلم يقول مثل أهل بيته فیکم كمثل سفينة نوح من رکبها نجا و من تركها هلك و يقول مثل أهل بيته فیکم مثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له و يقول ایی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب اللہ و عتری و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و سید احمد زیی المکی مشهور بدحلان در کتاب الفتح المبین فی فضائل الخلفاء الراشدین و اهليت ع الطاهرين گفته و صح عنه صلی اللہ علیه وسلم من طرق کثیره انه قال انما مثل أهل بيته فیکم كمثل سفينة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و فی روایه هلك و مثل أهل بيته فیکم كمثل باب حطة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له

و مؤید این حديث شریفست ارشاد فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام در باب عترت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم و مثلهم بباب حطة و هم بباب السلم و این ارشاد باسداد آن جناب را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی در ینابیع المودة آورده چنانچه گفته و فی تفسیر یا ایه‌ایها الذین آمُنُوا اذْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَةً وَ لَا تَتَبَعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فی المناقب عن مسعدة بن صدقه عن جعفر الصادق عن ایه عن جدّه عن الحسین ع عن امیر المؤمنین علی علیهم السیلام قال الا ان العلم الذى هبط به آدم علیه السلام و جميع ما فضلته به النبیون الى خاتم النبین فی عترة خاتم النبین فاین یتاه بکم و این تذهبون و انهم فیکم کاصحاب الکھف و مثلهم بباب حطة و هم بباب السلم فی قوله تعالی یا ایه‌ایها الذین آمُنُوا اذْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَةً وَ لَا تَتَبَعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ

حديث هم أبواب العلم

واز آنجلمه است حديثی که جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم در ان بعد ذکر بعض فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در حق ائمه سلام اللہ علیهم ارشاد فرموده‌اند

و هم ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجا من النار و من اقتدی بهم هدی الى صراط مستقیم

و مؤید بودن این حديث برای حديث مدینه العلم نهایت واضح و ظاهرست و این حديث شریف را شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در ینابیع المودة آورده چنانچه گفته و

فی المناقب بالاسناد عن أبي الزبیر المکی عن جابر بن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم ان اللہ تبارک و تعالی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۰

اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولًا و انزل على سید الکتب فقلت الهی و سیدی انک ارسلت موسی الى فرعون فسئلک ان تجعل معه اخاه هارون وزیرا یشد به عضده و یصدق به قوله و ایی اسئلک یا سیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیرا تشد به عضدی

فاجعل لى عليا وزيرا و اخا و اجعل الشجاعه فى قلبه و البسه الهيبة على عدوه و هو اول من امن بي و صدقني و اول من وحد الله معه و انى سألت ذلك ربى عز وجل فاعطانيه و هو سيد الاوصياء اللحق به سعاده و الموت فى طاعته شهادة و اسمه فى التوراه مقرون الى اسمى و زوجته الصديقه الكبرى ابنتى و ابناء سيدا شباب اهل الجنة ابني و هو و هما و الائمه من بعدهم حجج الله على خلقه بعد النبيين و هم ابواب العلم فى امتى منتبعهم نجا من النار و من اقتدى بهم هدى الى صراط مستقيم لم يهرب الله محبتهم لعبد لا دخله الله الجنة

واز جمله مؤيدات اين حديث شريفست كلام جناب امير المؤمنين عليه السلام

نحن الشعار واصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتى البيوت الا من ابوابها

واين كلام معجز نظام آن جناب را شيخ سليمان بن ابراهيم بلخى در ینابیع المودة آورده چنانچه گفته و

من خطبته نحن الشعائر واصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتى البيوت الا من ابوابها فمن اتها من غير ابوابها سمي سارقا و منها

فيهم كرائم الایمان وهم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا

ونيز در ینابیع المودة گفته و

من خطبته سلام الله عليه نحن الشعائر واصحاب و الخزنه و الابواب و لا توتى البيوت الا من ابوابها فمن اتها من غير ابوابها سمي

سارقا و منها فيهم كرائم الایمان وهم کنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم يسبقوا

رد تفصيلي عبارت تحفة

اشارة

و چون بحمد الله تعالى اين همه شواهد مبرمه و مؤيدات محكمه حديث مدينة العلم شنيدي و دلالت آن بر تاييد و تشديد و توکيد و توطيد اين حديث منيف بنظر ثاقب ديدى حالا وقت آن رسيد که بعون مفضل منعam کلام فاسد النظام مخاطب قمقام متعلق باين حديث متين الاستحكام رزين الابرام بتفصيل جميل تمام موضوع و منقوض گردانم و وهى و انحرام و وهن و انجدام هفوat منحلة القوم شاهصاحب عمدة الاعلام جمله باثبات رسانم قوله حديث پنجم روایت جابر
ان النبي صلی الله علیه وسلم قال انا مدينة العلم و علی باها

جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حديث پنجم بروایت جابر

اقول مخاطب والاشان در ايراد اين حديث رفيع المكان صنيع شنيع ستر و كتمان پيش نظر خود نهاده بارتکاب اخمال حق واضح ابلج و الطاط صدق ظافر افلج داد کمال ديانة و امانت داده بيانش آنکه مخاطب بقول خود حديث پنجم روایت جابر بر ناظرين قاصرین چنان ايهام نموده که اين حديث شريف در روایت جابر منحصرست حال آنکه سابقا در فائده اولی از فوائد عشره اين مجلد بصراحت تمام دریافتی که اين حديث شريف را

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۱

بنابر تخریجات و تصريحات اکابر و اساطین سنية بسیاری از صحابه که از جمله آن جناب امير المؤمنین عليه السلام و جناب امام حسن عليه السلام و جناب امام حسین عليه السلام و حضرت عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص میباشد روایت کرده‌اند بلکه از افاده علامه زرندی در نظم درر السقطین واضح و لائحته است که حديث مدينة العلم فضیلیتیست که جمله اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

اعتراف و ابتهاج با آن نموده طریق وفاق را بسلوک و انتهاج پیموده‌اند پس مثل چنین حديث را که کمتر حدیثی معادل آن درین خصوصیت خواهد بود محض روایت جابر و انمودن بچه حد انهماک و مبالغه خویش در جلاعت و خلاعت افزودنست و متوجه نشود که شاید سبب تعبیر شاهصاحب این حدیث را بروایت جابر انسن که این حدیث از جابر به نسبت دیگر اصحاب زیاده‌تر مرویست چه این امر واقعیت ندارد و بر کسی که تبع روایات این حدیث شریف و تخریجات این خبر منیف نموده ظاهر و مستین است که این حدیث در میان محدثین اعلام و مسندين فخام سنیه بروایت ابن عباس اعرف و اشهرست و ادراج و اخراج آن از حدیث ایشان اوفر و اکثر و این هم توهمن تووان کرد که تخصیص شاهصاحب این حدیث را بروایت جابر شاید ازین روست که اهل حق آن را در مقام احتجاج و استدلال صرف بهمین روایت جابر آورده‌اند چه ازین امر اثرب در کتب کلامیه اهل حق پیدا نیست و بسیاری از علماء کرام اهل حق که در کتب خود این حدیث شریف را بقصد احتجاج از کتب مخالفین آورده‌اند اکتفا بر محض روایت جابر نکرده‌اند بلکه روایات دیگر اصحاب نیز نقل کرده‌اند کما لا يخفی علی من راجع الى کتاب المناقب لابن شهرآشوب طاب ثراه و کتاب العمدة لابن بطريق رحمة الله و غایة المرام للعلامة البحرانی اعلى الله درجه و غيرها من الاسفار و کاش مخاطب خلیع العذار بر همین مقدار از احتمال حق واضح المنار اکتفا و اقتصار می‌کرد و زیاده ازین کاربند تغیریط و تصجیع و تقصیر و تقطیع نمی‌شد و این حدیث را بروایت جابر بالتمام و الکمال ذکر می‌نمود لیکن چه کرده آید که حضرت او روایت جابر را نیز تامة وارد ننموده جملات عدیده و فقرات متعدده مفیده که بدرجه کمال موضح مراد و قاطع و ابرار باب عصیت و عناد می‌باشد و در روایت جابر موجودست یکسر برانداخته زبان قلم را بذکر آن هرگز آشنا نساخته و هر چند روایت کامله جابر سابقا در ضمن تخریجات اکابر و اساطین سنیه مکرر گذشته است مگر در این مقام باز مذکور می‌نمایم تا اتصاف مخاطب بکمال انصاف و مجانب او از سن اعتداء و اعتساف ظاهر و باهر گردد خطیب بغدادی در تاریخ خود علی ما نقل عنه گفت

خبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر بن المقری قال ثنا

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۲

ابو الطیب محمد بن عبد الصّمد الدّفّاق قال حدثنا احمد بن عیید الله ابو جعفر المکتب قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم الحدبیة و هو اخذ بيد على هذا امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله فمد بها صوته و قال انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و از ملاحظه این عبارت بر ناظر بصیر كالاصبع السفر المنیر واضح و مستنیرست که روایت جابر حاوی بسیاری از جملات و کلمات می‌باشد که شاهصاحب اصلا آن را مذکور نفرموده‌اند و اکثر این جملات بالغه و کلمات سابعه مظہر کمال مبالغه و اهتمام جناب سرور انام علیه و آلله آلاف التحیة و السلام در اثبات امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه صلوات الملک العلام می‌باشد کما ستقف علیه فيما بعد انشاء الله تعالی پس حذف و اسقاط آن بال تمام در مثل این مقام از مثل مخاطب قمقام از جمله طامات عظامست و اگر چه اسقاط هر واحد ازین جملات کرامت آیات مورث حیرت ارباب افهام و تعجب اصحاب احلام می‌شود مگر زیاده‌تر حیرت بر اسقاط جمله

فمن أراد العلم فليات الباب

ست که در تتمه حدیث واقع شده و نهایت معروف و مشهورست و در روایت جابر و غیر او بحدی متکثر الورود و متکرر النقل شده که احصای آن از عبارات مخرجین کبار و مسندين احبار بسیار عسیر و دشوار می‌باشد بالجمله آنچه مخاطب نحریر در تقطیع و تقصیر این حدیث رفع اثیر مرتکب آن شده فظاعت و شناعت آن اظهر من الشمس و این من الامسیت و برای اولیای مخاطب در انفاذ و تخلیص او از ورطه این الزام عویص هیچ مهرب و محیص نیست بار الها مگر آنکه اعتراف صریح نمایند به اینکه حضرت او

بسیب قصر باع و قلت اطلاع خود بر طرق و اسانید این حدیث شریف وقوف و عنوری و بر روایات و سیاقات آن مرور و عبوری نداشت و همت خالصه خود بر اتباع و تقلید کابلی عنید و استراق هفووات آن مرید طرید می‌گماشت و چون کابلی در این مقام مرتکب همین صنیع شده بود شاهصاحب نیز مسلک تخدیع و تلمیع او سپردند و در اقتضای آثار آن خداع غدار پیش پا خوردند کابلی در صوایع گفته الخامس ما

رواه جابر ان النبي صلی الله عليه و سلم قال انا مدینة العلم و على بابها

وهو باطل لأن الخبر مطعون فيه قال يحيى بن معين لا أصل له وقال البخاري انه منكر و انه ليس له وجه صحيح وقال الترمذى ايضا انه منكر وقال الشيخ تقى الدين بن دقق العيد هذا الحديث لم يثبتوه وقال الشيخ محى الدين التنوى والحافظ شمس الدين الذهبي و الشيخ شمس الدين الجزرى انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج ولا لأن

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٥٧٣

من كان بباب مدينة العلم لا يلزم ان يكون صاحب الزعامة الكبرى و لانه لا يقاوم الاخبار الصالحة الدالة على خلافة المتقدمين عليه قوله

جواب از قول مخاطب «ابن خیر نیز مطعونست»

و اين خبر نيز مطعونست اقول على رسرك ايها الشیخ المھذار و على ضلوعك ايها المتفیهق المتنطع المکثار أ ما لك حیاء ايها المتحذلق الكثیر العثار أ ما لك افاقه و صحو عن سكر العصبية الواضحة الشنار أ ما لك وازع يزعوك عن الاقتحام في مھواه الكذب و العصبية و البهت أ ما لك رادع بردعك عن الالاظاط عن القحه و الصفاقة و الجلم البحث كيف نصب نفسك لقدر فضائل وصي المختار عليهما و الهمما سلام الله ما كر الليل و النهار و رمى مناقبه بالوضع و الصغار لا تدرى يمينا عن شمال و لقد تهت في باديه عظيمه الاھوال و لقد ارتقيت مرقاها صعب المتناول و ابديت صنوفا مكونه من الاصلال و الازلال و اعتبت نفسك بالمحال و المحال بالغت في الخداع و الاحتيال و امثالت عليك الخدع كل الاشيال قد افت بالجدل و المراء بلا مرية و تشبت بالجسارة و الفريه و ارتبت في شراك الزيف و الجحود و هويت في حفرة الاعراض عن الحق و الصي مدود و اقتحمت في التعصب الشائر و العناد الفائز فطبعك بانكار الاروح و ابطال الواضح مشغوف ورأيك و همك الى التلميع و التزويق و التلبيس الخسيس مصروف سبحان الله تبطل و ترد و تنفي مثل هذا الحديث المشهور الشائع و الخبر المستفيض الدائم الصحيح سند و الواضح جدد اللامع منار البالغ انوار الذي نقله و رواه و خرجه و اثره جهابذه الاخبار و منقد و الاثار و نظمه الاعلام الاخبار في الاشعار و ذكروه في الكتب و الاسفار على مدى تحول الاعصار و تنقل الا دور و هو من الاشتئار و عدم الاستئار و كمال الاستفاضه و الشيوع و التداول و الثقه و الاعتماد و الاعتبار و تمسك الخلف و السلف و الاعتناء بشأنه و التثبت باركانه و الحلول بميطانه و التشيد لجدرانه بمكان عظيم الشأن باهر البرهان لا يمسه يد الانكار و التضعيف و لا يصل إليه غائله التوهين و التسخيف و لعمري ان الطاعنين في الحديث الشريف شذاذ لا يعبأ بهم ذوو التحقیق و معاندون لا يحتفل بهم أولو النظر الدقيق قد أخطئوا وجه الصواب فهم في غلواء العصبية متmadون و في سورة الحمية الجاهليه عادون و في بوادي الجسارة و الخسارة مهطعون و الى نوادي الخطل و الخل مسرعون و لعوار الغماره مظهرون و لشنار الحروريه مضمرون و عن لقم روم الصدق صادفون و عن اقتفاء اثر الحق عازفون و في هوة الھوان هاون و في تيه العداون غاون و حيث اوغلوا في سباب الباطل فهم عن الحق يجمحون و إذ لم يهتدوا بهدى الله فهم في سكرتهم يعمهون قوله قال يحيى

٥٧٤ : عقاید الانوار فی امامت الائمه الاطهار

استدلال مخاطب در تضعیف حديث بقول یحیی بن معین و جواب آن بجند وجه:

اقول بر ارباب احلام و اصحاب افهام که تتبع افادات متبحرین عظام و متهمهین فخام سنیه نموده‌اند بطلان صدور این کلام مهین از یحیی بن معین در خصوص حدیث انا مدینه العلم و علی بابها ظاهر و مستبینست بوجوه عدید و براهین سدیده

تصحیح یحیی بن معنی حدیث مدینه العلم را بجواب سؤال قاسم انباری

اول آنکه یحیی بن معین بجواب سؤال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح این حدیث شریف نموده چنانچه خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطیب أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویة و ليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه و مزی در تهذیب الکمال بترجمته ابو الصلت عبد السلام بن صالح الھروی گفته

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الھروی قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت بابه

قال القاسم سألت یحیی بن معین عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بکر بن ثابت الحافظ أراد انه صحيح من حدیث أبي معاویة و ليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابو الصلت گفته و

قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حدیث حدثنا به ابو الصلت عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها الحديث

فقال هو صحيح قال الخطیب أراد به صحيح عن أبي معاویة إذ قد رواه غير واحد عنه و از تصریح سیوطی در جمع الجوامع و ملا علی متقی در کنز العمال و عبد الرؤوف مناوی در فیض القدیر و علامه محمد بن اسماعیل الامیر در روضه ندیه و قاضی القضاۃ محمد بن علی الشوکانی در فوائد مجموعه نیز واضح و آشکار است که ابن معین بصحت حدیث مدینه العلم حکم نموده کما مر فيما مضی

اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب کلام عباس

دوم آنکه یحیی بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدوری نیز اثبات حدیث انا مدینه العلم

فرموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم النیسابوری در مستدرک علی الصحیحین بعد روایت مدینه العلم بطريق ابو الصلت گفته و ابو الصلت ثقة مامون فانی سمعت ابا العباس محمد بن یعقوب فی التاریخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوری يقول سألت یحیی بن معین عن أبي الصلت الھروی فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة عن الاعمش انا مدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة مامون و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی الالکی گفته قال عباس الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن أبي معاویة عن الاعمش انا مدینه العلم و علی بابها

فقال ما تریدون من هذا المسکین أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویة و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی

در کتاب الکمال فی اسماء الرجال بترجمه ابو الصلت گفته

قال عباس بن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۵

محمد سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت فقيل له انه حديث عن أبي معاوية انا مدينة العلم و على بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين

أليس قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية و مزى در تهذيب الکمال بترجمه ابو الصلت گفته
قال عباس بن محميد الدورى سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح فقلت انه حديث عن أبي معاوية عن الاعمش انا مدينة العلم و على بابها فقال ما تريدون من هذا المسكين

أليس قد حدث محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية فقال نحوه و علائي در اجویه خود كما نقل عنه السيوطي في قوت المغتذى گفته و مع ذلك

فقد قال الحاكم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعني الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاوية حديث انا مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى و هو ثقة عن أبي معاوية و فيروزآبادی در نقد الصحيح على ما نقل عنه گفته و قد روى عباس بن محميد الدورى في سؤالاته عن يحيى بن معين انه سأله عن أبي الصلت هذا فوثقه فقال أليس قد حدث عن أبي معاوية حديث انا مدينة العلم و على بابها فقال قد حدث به

عن أبي معاوية محمد بن جعفر الفيدى و ابن حجر عسقلانى در تهذيب التهذيب بترجمه ابو الصلت گفته و قال الدورى سمعت ابن معين يوثق ابا الصلت و

قال في حديث انا مدينة العلم و على بابها
قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى عن أبي معاوية

اثبات يحيى بن معين حديث مدينة العلم را بخطاب ابن المحرز

سوم آنکه يحيى بن معین وقتی که احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز او را از حال ابو الصلت سؤال کرده بود نیز اثبات حديث مدينة العلم نموده چنانچه خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی الالکی گفته و قال احمد بن محمید بن القاسم بن المحرز سالت يحيى بن معین عن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الھروی فقال ليس من يكذب فقيل له في حديث أبي معاوية انا مدينة العلم فقال هو من حديث أبي معاویه اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معاویه قدیما ثم كف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ فکانوا یحدّثونه بها و مزى در تهذيب الکمال گفته و قال احمد بن محمد بن القاسم بن محرز سالت يحيى بن معین عن أبي الصلت الھروی فقال ليس من يكذب فقيل له

في حديث أبي معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس انا مدينة العلم و على بابها

قال هو من حديث أبي معاویه و في حديث أبي معاویه اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معاویه قدیما ثم كف عنه و كان ابو الصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و کانوا یحدّثونه بها و علائي در اجویه خود علی ما نقل عنه السیوطی في قوت المغتذی گفته و قال ابو الصلت احمد بن محمد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۶

بن محرز سالت يحيى بن معین عن أبي الصلت فقال ليس من يكذب فقيل له في حديث أبي معاویه انا مدينة العلم فقال هو من

حدث أبى معاویة اخربنی ابن نمير قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و قال كان ابو الصلت رجلا- موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و فیروزآبادی در نقد الصحيح بعد نقل روایت دوری گفته و كذلك روی صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ايضا و فی روایة ابن محرز و قال یحیی هذا الحديث هو من حدث أبى معاویة اخربنی ابن نمير قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و ابو الصلت الھروی کان رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بعد نقل روایت دوری گفته و قال ابن محرز عن ابن معین ليس من يکذب فقیل له فی حدث أبى معاویة هذا فقال اخربنی ابن نمير قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و کان ابو الصلت موسرا یطلب هذه الآحاد و یکرم المشایخ و كانوا یحدثونه بها

اثبات یحیی بن معین حدیث مدینة العلم را بخطاب صالح بن محمد «جزره»

چهارم آنکه ابن معین بخطاب صالح بن حبیب المعروف به جزرہ نیز اثبات حدیث مدینة العلم فرموده چنانچه حاکم در مستدرک علی الصحیحین گفته سمعت ابا نصر احمد بن سهل الفقیه القیانی امام عصره بیخاری يقول سمعت صالح بن محمد بن حبیب الحافظ یقول و سئل عن أبى الصلت الھروی فقال دخل یحیی بن معین و نحن معه على أبى الصلت فسلم عليه فلما خرج تبعته فقلت له ما تقول رحمک اللہ فی أبى الصلت فقال هو صدوق فقلت له انه یروی حدیث الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ و سلم انا مدینة العلم و على بابها فمن أراد العلم فلیأتها من بابها فقال یحیی هذا ذاک الفیدی عن أبى معاویة عن الاعمش كما رواه ابو الصیلت و خطیب در تاریخ بغداد علی ما نقل عنه السیوطی فی الالکی گفته و قال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن أبى الصلت الھروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فيه و رأیته سئل عن الحديث الّذی روى عن أبى معاویة انا مدینة العلم و علی بابها فقال رواه ايضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر و مزی در تهذیب الکمال گفته و قال عبد المومن بن خلف النسفی سالت ابا علی صالح بن محمد عن أبى الصلت الھروی فقال رایت یحیی بن معین یحسن القول فيه و رأیت یحیی بن معین عنده و سئل عن الحديث الّذی روى عن أبى معاویة حدیث انا مدینة العلم

قال رواه ايضا الفیدی قلت ما اسمه قال محمد بن جعفر و علائی در اجویه خود علی ما نقل عنه السیوطی فی قوت المغتنی بعد نقل روایت دوری گفته و كذلك یروی صالح جزرة ايضا عن ابن معین و فیروزآبادی در نقد الصحيح بعد ذکر روایت دوری گفته عیقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۷

و كذلك یروی صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محرز عن یحیی بن معین ايضا ازین عبارات متعددہ بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست که ابن معین بخطاب مستفیدین حضرتش مرء بعد اولی و کرۂ بعد اخری در تصحیح و اثبات حدیث انا مدینة العلم

سعی جمیل فرموده شبہات ارباب ارتیاب و همزات اصحاب اغتیاب را بمصطلح بیان واضح و تبیان لائح خویش زدوده پس چگونه عاقلی تجویز توان کرد که این چنین نقاد کبیر و حافظ نحریر نسبت باین حدیث شهیر کلمه واھیه لا اصل له بر زبان آورده باشد بار إلهما مگر آنکه گفته شود که ابن معین در اول امر بسبب عدم اطلاع و عثور جسارت برین کلمه باطله کرده بود و من بعد بسوی تصحیح و اثبات این حدیث شریف و ارغام انف کل مرتاب سخیف عود و اتابت نمود و هذا هو الّذی اختاره معاصرنا الجلیل الشأن محمد حسن الرمان حیث قال فی القول المستحسن تنبیه من احس بینه على معنی ختم الاولیاء الحديث المشهور الصحيح الّذی صححه جماعات من الائمه منهم اشد النّاس مقالا فی الرجال سند المحدثین ابن معین كما اسنده عنه و وافقه الخطیب فی تاریخه و قد

کان قال اولا لا اصل له السخ این ست مختار فاضل معاصر لیکن از کلام سخاوه که زبده محققوین عظام و اسوه منقدین فخام سنه است واضح و لائق می شود که صدور کلمه لا-اصل له از ابن معین نسبت بحدیث انا مدینه العلم فی حين من الاخیان بی اصل محضست بلکه اگر فی الاصل ابن معین این کلمه را گفته است نسبت بحدیث انا دار الحکمة

گفته سخاوه در مقاصد حسنہ می فرماید
حدیث انا مدینه العلم و علی ع بابها

الحاکم فی المناقب من مستدرکه و الطبرانی فی معجمه الكبير و ابو الشیخ بن حیان فی السنّة له و غيرهم کلهم من حدیث أبي معاویة الضریر عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتی العلم فلیات الباب و رواه الترمذی فی المناقب من جامعه و ابو نعیم فی الحلیة و غيرهما من حدیث علی ع ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیهما انه حدیث مضطرب غیر ثابت و قال الترمذی انه منکر و کذا قال شیخه البخاری و قال ليس له وجه صحيح و قال ابن معین فيما حکاه الخطیب فی تاریخ بغداد انه کذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولهما انه صحیح الاسناد ازین عبارت چنانچه می بینی بصراحت هویدا و آشکار است که کلام ابن معین که مشتمل بر کلمه لا اصل له می باشد متعلق بحدیث انا دار الحکمة صادر شده نه بحدیث انا مدینه العلم پس کسانی که این کلام را از ابن معین نسبت بحدیث مدینه العلم صادر می دانند بنابر تحقیق سخاوه مرتكب وهم صریح و خطای فضیح خواهند بود و حقیر صدور این کلام از ابن معین نسبت بحدیث انا دار الحکمة

عيقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۸

هم مستبعد می دارم زیرا که این حدیث نیز مثل
حدیث انا مدینه العلم

نهایت ثابت و مبرم و متحقق و محکم است و طرق و اسانید این حدیث مشید و افادات علمای صنادید سنته متعلق بتحقیق و تنقید و تایید و تسدید آن عنقریب گذشته و از جمله آن نص صریح علامه محمد بن جریر طبری و افاده علامه علائی و تحقیق علامه فیروزآبادی بالخصوص قابل تذکر و تدبیر است و کمال عجبست از مخاطب قمّام که این کلام بین الانحراف را که عند التحقیق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست به بشاشت و ابتهاج تمام در صدر کلام خود جا داده در پی هوس باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتاده و از افادات عالیه و تحقیقات غالیه ابن معین که در تشیید مبانی این حدیث شریف و توصیص معانی این خبر منیف ارزن من الحديد و امتن من الراسی الاطید می باشد یکسر غفلت ورزیده و اصلا گرد ادراک حقائق و اکتناف دقائق آن نگردیده و انى له ذلك و این فانه لم يحظ من افادات اعلام هذا الشأن باشر ولا عین و اقتصر لافنه و الحین على استراق هفوات الكابلي المكب على الشبن والمين و باید دانست که افادات ابن معین متعلق بتصحیح و اثبات این حدیث متین بحدی مسکت و مفحوم واقع شده و به نهجی ثابت و متحقق گشته است که منکرین و جاحدين این حدیث شریف اصلا تاب دم زدن بمقابله آن ندارند و هیچ جوابی از ان و لو کان سخیفا بر زبان بشاعت ترجمان خود نمی آرنند چنانچه علامه علائی در اجوبه خود علی ما نقل عنه السيوطی فی قوت المغتنی در بیان حدیث مدینه العلم بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین فرموده و لم یات کل من تکلم فی هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحيحه عن یحیی بن معین و علامه فیروزآبادی در نقد الصحیح علی ما نقل عنه بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین گفته و لم یات من تکلم علی حدیث انا مدینه العلم

بجواب عن هذه الروایات الثابتة عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در منح مکی در ذکر این حدیث شریف نقلان عن العلائی گفته

ولم يات احد من تكلم في هذا الحديث بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين و از جمله شواهد مصدقه کلام علائی و فیروزآبادی آنست که ذهی در سیر اعلام النبلاء بترجمه ابو الصلت هروی حکایت توثیق یحیی بن معین ابو الصلت را و اثبات او حدیث مدینه العلم را باختصار ذکر کرده و بعد از ان بمزید اختلال حواس در باب توثیق ابو الصلت بكلامی مهم متفوه گردیده لیکن از ایراد و اعتراض بر اثبات یحیی حدیث مدینه العلم را دم درکشیده چنانچه در سیر اعلام النبلاء گفته و قال عباس سمعت ابن معین یوثق ابا الصلت فذکر له

حديث انا مدینه العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویة قلت جبت القلوب على حب من احسن إليها و كان هذا باراً بیحیی و نحن نسمع من یحیی دائمًا و نحتاج بقوله في الرجال ما لم يتبرهن لنا و هن رجل انفرد بتقويته او قوّة من واه و این کلام ذهی
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۷۹

برای مذهب اهل سنت خیلی ضرر دارد بلکه اگر گفته اید که سیلاپ فنا باساس آن می داند و بنای علم جرح و تعدیل را بآب می رساند بجاست زیرا که جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در علوم حدیث عموما و فن جرح و تعدیل خصوصا نزد سنیه نه چنانست که محل ارتیاب بوده باشد و شطروی از ان از افادات ابو علی یحیی بن عیسی بن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد و عبدالکریم بن محمد سمعانی در انساب و ابو المؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابو حنیفه و یحیی بن شرف النووی در تهذیب الاسماء و اللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الأعیان و ابو الفداء اسماعیل بن علی الایوبی در مختصر فی اخبار البیش و محمد بن احمد ذهی در سیر النبلاء و تذکرة الحفاظ و عبر فی خبر من غیر و کاشف و عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردى در تتمة المختصر و عبد الله بن اسعد یافعی در مرآة الجنان و محمد بن محمد الشهیر بابن شحنة الحلبي در روض المناظر فی علم الاولائل والاخوات و محمود بن احمد عینی در عمدة القاری و شیخ ابو مهدی عیسی بن محمد الشعالی الجعفری در مقالید الاسانید و مخاطب در بستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلاء و تاج مکلل سابق واضح و اشکار گردیده و مخاطب در باب المکائد این کتاب تحفه او را اوثق علمای اهل سنت وانموده و بنابر افاده ابن الرومی یحیی کسی هست که صرف او در باب مشایخ حدیث قائل بحق بود و باقی دیگران قائل بحق نمی شدند و راه تجاهل می رفتند چنانچه ابن جزله در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قال ابن الرومی ما سمعت احداً قط يقول الحق في المشايخ غير یحیی بن معین و غیره کان یتحامل بالقول و ابن خلکان در وفیات الأعیان گفته و قال ابن الرومی ما سمعت احداً قط يقول الحق غير ابن معین و غیره کان یتحامل بالقول و با این همه هر گاه نزد ذهی حالت او چنین روی افتاده باشد که شخصی ضعیف را بسبب بـ و احسانی که با او می کرد توثیق نماید و نفع عاجل بر اجر آجل اختیار کند باز بر کدام کس اعتماد باید کرد و بقول که استناد باید نمود و کرامه معتبر باید داشت ف إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

ولنعم ما قيل في مثل هذا المقام در دهر چو من يکی و آن هم کافر* پس در همه دهر يک مسلمان نبود

جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از تمذی

قوله و قال البخاری انه منکر و ليس له وجه صحيح اقول اولا صدور این کلام جالب الملام از بخاری عظیم الاجرام در خصوص حديث انا مدینه العلم

محل منع ست چه آنفا از تصريح علامه سخاوى در مقاصد حسنة دریافتی که بخاری در باب حديث انا دار الحكمه

متفوه باین کلام گردیده پس ذکر آن در معرض قدح

حدث انا مدینة العلم

بعيد از شان تبحر و تحقيق مخاطب يقطط افیق خواهد بود و ثانیاً اگر صدور این کلام فاسد النظام از بخاری عمدة النواصب اللثام در خصوص

حدث انا مدینة العلم

ثبت هم شود پس مردود و منقوض و متزوک و مرفوض خواهد بود بوجوه عدیده و دلائل عتیده اول آنکه مطعون و مقدوح و معیوب و مجروح بودن بخاری بقوادح شیعه و مثالب فضیعه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۰

حسب افادات اکابر اعلام و اساطین فخام سنیه ثابت و مبرهنست و قد فضیلنا نبذا منها فی كتابنا استقصاء الافحام و ايضاً فی مجلد حدیث الغدیر من هذا الكتاب بفضل الله المنعام پس کلام او نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث وثیق حظی از قبول نخواهد داشت دوم آنکه بالخصوص نصب و انحراف بخاری عظیم الاعتساف بشواهد صحیحه و اعترافات صریحه اکابر سنیه واضح و روشنست کما لا يخفی علی من طالع كتابنا استقصاء الا فحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولاية من هذا الكتاب پس کلام او در طعن این حدیث شریف که از فضائل جلیله و ماثر جمیله ابو الائمه الاطیاب سلام الله علیهم ما نفح مسک و طاب ملابست هرگز قبل ادنی التفات هم نخواهد بود سوم آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعتی بدوسند صحیح روایت نموده کما دریت سابقاً و عبد الرزاق از کبائر مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جابجاً احادیث متکاثره ازو روایت نموده کما لا يخفی علی المتبع پس هر گاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست این حدیث شریف را بدوسند صحیح روایت کرده باشد باز در وهن و هوان و فساد و بطلان قدح بخاری در این حدیث شریف نزد ارباب تیقظ و انتباہ کدام مقام ارتیاب و اشتباہ است چهارم آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمه اربعه اهل سنت است و مفاخر او نزد سنیه بیشتر از انس است که روم احصای آن توان کرد و او نیز از اجله مشایخ بخاری می باشد این حدیث شریف را کما سمعت سابقاً بطرق متعدد روایت نموده و در ما سبق از افاده اخطب خوارزم و حافظ کنجی دانستی که روایت احمد در باب جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و بر کابل تصدیق محمول است و در جلا و اتضاح مثل عمود صباحت است که ممکن نیست ستر ان براح و از افاده سبط ابن الجوزی دریافتی که احمد درین باب مقلد و متبع است و هر گاه او حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست و این معنی را سبط ابن الجوزی برای جواب جمله ایرادات مخاصمین و اعترافات منازعین کافی و وافی می داند پس بعد درک این معنی قدح بخاری درین حدیث لائق اعتمتنا و التفات اعلام اثبات نخواهد شد پنجم آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و افاحم ایقاظ و جله اثبات و ارکان ثبات علمای سنیه است و از اعاظم مشایخ بخاری می باشد بکرات و مرات اثبات این حدیث شریف نموده و بتصریح صریح تصحیح آن فرموده کما سبق آنفا پس بعد اثبات و تصحیح یحیی که شیخ بخاریست و بخاری از خرمن افادات او خوشچینی ها نموده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینه العلم وقعتی نزد اهل عقل سلیمان خواهد داشت ششم آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری کما سمعت سابقاً در کتاب تهذیب الاثار بتصریح صریح حکم بصحت

حدث انا دار الحکمة

نموده و باختیار اتحاد آن با

حدث انا مدینة العلم

بر ارباب احلام و اصحاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۱

افهام صحت آن بالقطع و اليقین ظاهر و مستبن نموده پس بحمد الله تعالى بعد افاده این ناقد عظیم و جهبد فخیم که جلالت شان و

علو مکان او در علم حدیث بنابر اطراط اکابر حضرات سنه کالنار علی العلم لائح و واضح است کسی که حظ یسیر از انصاف داشته باشد هرگز کلام صفات انضمام بخاری را در مقام التفات و اصلاحاً جا نخواهد داد و ادنی وزنی برای آن در میزان احتفال و اعتنا نخواهد نهاد هفتم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب مستدرک علی الصحیحین که در آن احادیث صحیحه علی شرط الشیخین روایت کرده این حدیث شریف را بطرق عدیده آورده صحبت آن بنابر شرط بخاری و مسلم بیان مبرم و تبیین محکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المنعام پس بعد حکم حاکم بصحت این حدیث شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بحمد الله تعالی بر ارباب انصاف واضح و ظاهر گردید که قدح بخاری درین حدیث شریف محضر عصیت عناد و بحت اعوججت و لداد و ادعای منکریت آن بالیقین دعوی بی سرو پا و نبودن وجهی صحیح برای آن عین انکار و سراسر خطاست و الله العاصم عن التفوہ بامثال هذه الھفوات و التردی فی اشباه هاتیک الھوات هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقاً این حدیث شریف را از صحیح ترمذی نقل نموده و آن را از احادیث راجحه صحّه و معتقداً معدود نموده پس بحمد الله تعالی واضح و آشکار گردید که حسب افاده علامه ابن طلحه نیز انکار سراسر خسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاطلس نهم آنکه علامه ابو المظفر یوسف بن قزلعی المعروف بسط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه کما دریت فيما مضی این حدیث شریف را از فضائل ثابتہ مشتهر و از جمله سنت ظاهره که در ان شک و ارتیاب نیست و انموده پس حسب تصریح علامه سبط ابن الجوزی نیز قدح و جرح بخاری در این حدیث شریف هباء منثروا خواهد بود دهم آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در کتاب کفایه الطالب این حدیث را روایت نموده و در صدر آن کتاب افاده فرموده به اینکه احادیث این حدیث صحیحه است پس بعد افاده حافظ کنجی که این حدیث شریف را از احادیث صحیحه تعدید نموده بر ارباب نصفت واضح و لائح می شود که ادعای بخاری منکریت این حدیث را و نفی وجه صحیح برای آن ناشی از عصیت بائر و حروریت خاسره اوست یازدهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما سمعت فيما سبق جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و باین جزم سراسر حزم اساس تخدیع جاحدين و معاندین خرم نموده پس حسب اختیار این علامه عمده الکبار نیز هفوہ بخاریه نزد ارباب نقد و اعتبار موجب صد ننگ و عار خواهد بود نه قابل ذکر و افتخار دوازدهم آنکه ملا على متقی در کنز العمال کما سمعت سابقاً بعون الله المفضل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۲

کلام و مقال حقائق اشتغال سیوطی عمده اهل الکمال در باب جزم بصحت این حدیث منیر بلا رد و نکیر آورده پس نزد علامه متقی نیز قدح و انکار بخاری قول شنیع و عمل فظیع خواهد بود سیزدهم آنکه محمد صدر عالم در معراج العلی همین کلام سیوطی عالی‌مقام در مقام اثبات اعلیمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و بلا تشکیک و ارتیاب آن را تلقی نموده پس نزد او نیز قدح بخاری در این حدیث باطل و مضمحل خواهد بود چهاردهم آنکه مرزا محمد بدخشانی کما دریت سابقاً این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بما صح من مناقب اهل الیت الاطهار که در ان الترام ایراد احادیث صحیحه نموده آورده پس حسب افاده این محقق جلیل المقدار نیز تفوہ بخاری خطای واضح و عثار فاضح است پانزدهم آنکه علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصنعتی در کتاب روضه ندیه کما عرفت باهتمام تمام اثبات این حدیث متین النظام نموده زنگ ارتیاب از صفحات خواطر ارباب الباب زدوده پس بحمد الله تعالی واضح و لائح گردید که حسب اختیار این جهبد نقاد نیز تقول بخاری ناکب از جاده استقامت و سداد است شانزدهم آنکه مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن کما سمعت بنص صریح این حدیث شریف را حدیث مشهور صحیح فرموده و تصحیح کردن جماعت ائمه سنه آن را بیان رشیق ظاهر نموده و پر ظاهرست که هر گاه این حدیث شریف نزد فاضل معاصر مشهور و صحیح بوده باشد و جماعت ائمه سنه فضلاً عن جماعة واحدة بتصحیح آن پرداخته باشند یقیناً و حتماً و قطعاً و جزماً نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از حلیه صدق و صواب عاطل و عاری و موجب کمال مذلت و خواری خواهد بود هفدهم

آنکه حافظ محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب کما سمعت سابقاً بعد روایت این حدیث شریف بسند خود از ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال پس حسب این افاده حافظ کنجی ظاهر و باهر گردید که دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرودست هجدهم آنکه علامه صلاح الدین العلائی اعتراف صحیح بحسن محتاج به بودن این حدیث شریف نموده رد صریح بر قادھین و منکرین آن فرموده کما دریت سابقاً من کتاب النکت البیدعات للسيوطی پس بحمد الله بحسب افاده او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف که از بخاری عنیف عناداً للحق المنیف سرزده واضح و ظاهر گردید نوزدهم آنکه علامه مجید الدین فیروزآبادی در کتاب نقد الصحیح کما سمعت سابقاً تصریح صریح فرموده به اینکه این حدیث شریف بدرجہ حسن محتاج به منتهی می شود پس بعون الله تعالیٰ بطلان دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف از افاده فیروزآبادی عمدۃ الکبار نیز بر ارباب نقد و اعتبار واضح و اشکار گردید بستم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در فتوای خود و نیز در اجوبه احادیث متعقبه سراج قزوینی کما علمت فيما مضی بکمال صراحت حسن بودن این حدیث شریف اختیار نموده

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۳

قدح قادح مهذار بنیان تحقیق و تنقید فرسوده پس بفضلہ تعالیٰ ظاهر و باهر گردید که حسب تحقیق حافظ ابن حجر که نزد اهل سنت بامیر المؤمنین فی الحدیث ملقب می باشد دعوی منکریت این حدیث که بخاری از راه نصب و عدوان و بغض و شتان متاجسر بر ان شده خطای صریح و عثار فضیحست و بحدی باطل و واهیست که ابن حجر با آنکه کمال جد و جهد در تاویل اباطیل و تصحیح اضالیل بخاری می دارد کما لا یخفی علی ناظر فتح الباری از اتباع این تقول باطل دست برداشته بتصریح حسن بودن این حدیث شریف مرء بعد اولی اعلام تجهیل و تحجیل مقتنای نبیل خود افراسته بست و یکم آنکه شمس الدین سخاوه در مقاصد حسنه کما دریت فيما مضی تحسین این حدیث شریف نموده پس حسب افاده او نیز دعوی منکریت این حدیث باطل محض خواهد بود و تجاسر بخاری برین دعوی کاذبه بحث تقول مردود و الله الصیان عن زیغ کل مشاق عنود بست و دوم آنکه جلال الدین السیوطی در تاریخ الخلفاء کما سمعت فيما سبق حکم بحسن بودن این حدیث شریف نموده و حسب این افاده نیز شناعت و فظاعت دعوی باطله بخاری در باب منکریت این حدیث محتاج و متواری نیست بست و سوم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد کما سمعت سابقاً حسن بودن این حدیث شریف را صواب وانموده پس خطا بودن دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث سامی از افاده علامه شامی نیز ثابت و محققست بست و چهارم آنکه ابن حجر مکی در منح مکیه حسن بودن این حدیث را تحقیق دانسته و در تطهیر الجنان نیز آن را بسبب کثرت طرق حسن وانموده و در صواعق تصویب حسن بودن آن از بعض محققین نقل کرده و بعد در ک این افادات قول بخاری بمنکریت این حدیث نزد ارباب نصفت و امعان واضح البطلان و لائح الهوان می باشد بست و پنجم آنکه محمد طاهر فتنی در تذکره در مقام تعقب قدح این حدیث شریف افاده علائی و ابن حجر مشتمل بر تحسین این حدیث منیف ذکر نموده کما سمعت سابقاً پس بحسب تحقیق او نیز تقول بخاری در کمال بطلان و فساد و سقوط و انهداد خواهد بود بست و ششم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی النصیر فی شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنه العزیزی فی السراج المنیر این حدیث شریف را حسن لغیره گفته پس بنابر تحقیق این حبر افیق نیز دعوی منکریت آن که از بخاری سرزده محض ادعای فاسد و تقول کاسد خواهد بود بست و هفتم آنکه عبد الحق دھلوی در اسماء الرجال مشکاء از ابن حجر تحسین این حدیث نقل نموده و در لمعات شرح مشکاء افاده کرده که ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرموده است و نیز در ان کتاب کلام علامه فیروزآبادی که متعلق باثبات و تحقیق این حدیث شریفست و مشتمل بر تصریح صریح بحسن محتاج به بودن آن می باشد آورده پس قول باطل بخاری در قدح این حدیث نزد او نیز از درجه اعتنا ساقط و از مرتبه قبول هابط خواهد بود

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۴

بست و هشتم آنکه علی عزیزی در سراج منیر کما دریت فيما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی

نقل کرده پس نزد او هم تقول بخاری از حلیه صدق و سداد عاری خواهد بود بست و نهم آنکه نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه کما علمت حسن بودن این حدیث را ثواب وانموده پس خطای بخاری در دعوتی منکریت آن نزد این حبر محقق نیز ثابت و محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد ابن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدیه کما مضی سابقاً تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطیه بخاریست در ادعای منکریت او پس بحمد الله تعالیٰ خطائی منکر بخاری درین باب حسب افاده این حبر نقاب بلا- خفا و احتجاج ثابت گردید و لله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صبان المصری در اسعاف الراغین کما مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقل کرده و این معنی نیز بحمد الله در ثبوت خطای بخاری که جرأت بر دعوی منکریت این خبر منیف نموده کافی و واپیست سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموعه تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده و خود نیز آن را صواب وانموده پس خطاء بخاری در دعوی منکره خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام و سلطان العلماء و امام الدنيا و خاتمه الحفاظ سنیه می باشد نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه مرزا حسن علی محدث در تاریخ الاحباب کما سمعت بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و افاده این محدث مشهور نیز ابطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکور علی الوجه الحسن می نماید و در خیبت و خسار متعنت مهذار کما یبغی می افزاید سی و چهارم آنکه بدر الدین الزركشی در لآلی منتشره با وصف آنکه تجاسر بخاری در قدح این حدیث شریف اولاً نقل کرده لیکن من بعد بطريق تعقب تحقیق علامه علائی متعلق با ثبات حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال وهن و هوان طعن بخاری راس ذوی الشیان بر اصحاب احلام و ارباب افهام واضح و لایح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدیر کما سمعت سابقاً ثابت است که علامه زركشی بصراحت افاده کرده که این حدیث بدرجہ احسن محتاج به منتهی می شود و ضعیف هم نیست چه جای آنکه موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهورست که جسارت سراسر خسارت بخاری نزد علامه زركشی از خیر صواب نهایت دور و حسب تحقیق آن منقد افیق متروک و مهجور می باشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاویٰ حدیثیه در صدر کلام بصراحت تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول حاکم ترقی آن بمرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد رغماً لآنف الجاحدين و قمعاً لا رؤس المعاندین بعض اقوال زائفه مشتمل بر قدح این حدیث که از جمله آن قول بخاری

عقبات الانوار فی امامۃ الانماء الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۵

له وجه صحیح نیز می باشد بنقل آورده معتبرض و مردود و محترم و مطرود بودن آن واضح و لائق فرموده چنانچه در فتاویٰ حدیثیه می فرماید و اما

حدیث انا مدینة العلم و علی بابها

فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری ليس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب معتبرض و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذھبی علی ذلک پس هر گاه نزد ابن حجر با این همه تعصب و تصلب که بر تو مخفی نیست قول بخاری در باب این حدیث شریف قابل اعتنا و لائق احتفال نبود بلکه مورد اعتراض و محل انتقاد گردد- شاهصاحب را سزاوار نیست که این چنین قول واهی جالب تباہی را مظہرا للتباهی موڑا للتباهی بمقابلہ اهل حق نقل فرمایند و در مقام اثبات مطعونیت این حدیث شریف با آن احتجاج نمایند و کمال مجانب خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فراروی ارباب خبرت نهند و داد کمال مماررات و ملاحات در ایثار باطل لجلح و اختیار خطای اعوج و هندسی و ششم آنکه علامه سیوطی در کتاب درر منتشره با وصفی که انکار این حدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اعتنای با آن نکرده رجحان حسن بودن این حدیث ظاهر نموده کما سلف پس هر گاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنای نبوده باشد ذکر فرمودن شاه صاحب آن را بمقابلہ اهل حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و هفتم آنکه علامه نور الدین سمهودی در جواهر العقدین با وصف نقل قدح بخاری

وزنی برای آن نگذاشته بلکه باثبتات و احقاق این حديث شریف اعلام تخریج و تعییر آن جاحد غیربرافراشته پس ذکر چنین قدح موهون و جرح مطعون جز آنکه کاشف از مبالغه شاهصاحب در تلفیق اباطیل و ترویق اضالیل باشد مثمر ثمری نیست سی و هشتمن آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکاه قدح این حدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک باثبتات و احقاق این حدیث شریف مایه تعییر و تنید بخاری وحید اندوخته پس ذکر نمودن شاهصاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجبست سی و نهم آنکه علامه مناوی در فیض القدیر قدح بخاری غیربر در این حدیث رفیع اثیر نقل نموده و متعقب و منقوض و موهون و مرضوض بودن آن بافادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فخام خود واضح و لائح فرموده پس کمال عجبست که شاهصاحب چگونه این قدح مقدوح و جرح مطروح را بکمال خوشدلی و انبساط نقل می فرمایند و لحاظی بتحقیقات اکابر محققین و اعظم منقادین مذهب خود در باب موهونیت آن منظور نظر نمی نمایند چهلم آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب كما فی اتحاف النباء بیهقی وقت بود در سیف مسلول قدح بخاری درین حدیث ذکر کرده لیکن بمزید اظهار نصف ناصواب بودن آن حسب افاده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر خود افاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود و هر گاه حال قدح بخاری باین حد رسیده باشد که قاضی ثناء الله هم آن را قابل التفات ندانسته بلکه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۶

باثبتات ناصواب بودن آن برخاسته باشد پس احتجاج مخاطب با مکالم استبداع و استنکار ارباب اسماع و ابصار خواهد بود

روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است

قوله و قال الترمذی انه منکر غریب اقول کسانی که بهره از تحقیقات علمای محققین اخبار و افادات کمالی منقادین کبار برداشته‌اند و همت والا نهمت خود را بر تمیز حق از باطل و افزار حالی از عاطل گماشته بخوبی می دانند که ساحت ترمذی از قدح حدیث انا مدینه العلم

بعد و مبراست و نسبت طعن در این حدیث شریف بسوی او از حلیه صحت عاطل و معزی بلکه ترمذی والا مقام بروایت و اخراج این حدیث وثیق الابرام در صحیح عظیم الاحترام خود شرف‌اندوز گردیده بلکه بنابر تصریح بعض اعظم سنیه بتحسین این حدیث منیف گرویده بالجمله آنچه شاه صاحب در این جا نسبت بترمذی فرموده‌اند سراسر باطل و ناصواب و مثل نمایش سرابست بوجوهه عدیده اول آنکه ابن طلحه شافعی این حدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتجاج و استدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی انزع بطین گفته و لم یزل بملازمه رسول الله صلی الله علیه وسلم یزیده الله تعالی علماء حتی قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم فيما نقله الترمذی فی صحیحه بسنده عنه انا مدینه العلم و علی بابها

و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث قدح می کرد چگونه ابن طلحه بروایت او استدلال می کرد و از قدح او اعراض می ورزید دوم آنکه ابن طلحه این حدیث شریف را جای دیگر نیز در معرض استدلال و احتجاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان شواهد علم و فضل جانب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و من ذلك ما رواه الامام الترمذی فی صحیحه بسنده و قد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا مدینه العلم و علی بابها

و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی البغوى فی كتابه الموسوم بالمصابیح

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا دار الحکمة و علی بابها لکه صلی الله علیه وسلم خص العلم بالمدینه و الدار بالحکمة لاما کان العلم اوسع انواعا و ابسط فنونا و اکثر شعبا و اغزر فائدہ و اعم نفعا من الحکمة خصوص الاعم بالاکبر و الاخص بالاصغر الى

آخر ما سیاتی ان شاء الله تعالى فيما بعد و پر ظاهرست که استدلال علامه ابن طلحه باین حدیث شریف در این مقام و در مقام سابق مبنی بر روایت ترمذیست پس اگر خود ترمذی در ان قدح می نمود هر گز چنین علامه با کمال با آن احتجاج و استدلال نمی کرد سوم آنکه ابن تیمیه در منهاج گفته و حدیث انا مدینه العلم

اضعف و اوھی و لهذا آنما یعد فی الموضوعات و ان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی و بین ان سائر طرقه موضوعة ازین عبارت واضح و لائحتست که ابن تیمیه با وصفی که از کمال عناد و غایت لداد خود بر سر قدح و جرح این حدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۷

ترمذی آن را چاره جز اعتراف و اقرار ندیده و پر ظاهرست که اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قادر می بود این ناصل عنید و معاند مرید در خصوص این مقام از ذکر ان صبر و سکوت نمی نمود پس واضح و ظاهر گردید که نسبت قدح این حدیث شریف بسوی ترمذی باطل محض و کذب صرفست چهارم آنکه علامه حلی اعلی الله مقامه در کتاب نهج الحق ارشاد فرموده وروی الترمذی فی صحیحه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها و ابن روزبهان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفته و اما ما ذکره من صحیح الترمذی فصحیح و ازین عبارت واضح است که این روزبهان در نقل این حدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامه نموده بنص صریح بر صحیح بودن آن روان ارباب ارتیاب علی وجه الکمال فرسوده و ظاهرست که اگر ترمذی خود قدح این حدیث می کرد و آن را غریب منکر می دانست این روزبهان در جواب علامه ضرور بان تعرض می نمود و هر گز راه اعتراف و تصحیح ان نمی پیمود و هذا من الظهور بمکان لا يخفی علی اصحاب الأعیان پنجم آنکه حسین بن معین الدین المیبدی این حدیث شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نموده چنانچه در فوایح شرح دیوان جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و بحکم انا مدینه العلم و علی بابها که در جامع ترمذی مسطورست و انا میزان الحكمه و علی لسانه

که در رساله عقلیه امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت موطن حضرت امیر المؤمنین الخ واضح و لائحتست که اگر خود ترمذی قادر در این حدیث شریف می بود علامه میبدی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمی فرمود ششم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم گفته مدینه العلم روی الترمذی و غیره مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها

والضواب انه حدیث حسن الخ ازین عبارت ظاهرست که علامه محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن ترمذی را بصراحت تمام ذکر نموده و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث راه قدح و جرح می پیمود مثل علامه شامی را جائز نبود که محض روایت کردن آن را باو منسوب نماید و از ذکر قدحی که خود ترمذی برین حدیث وارد نموده اعراض فرماید هفتم آنکه ابن حجر مکی در صواعق کما مراقبا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر فرموده و هیچ قدحی ازو در این حدیث نقل نموده و ظاهرست که اگر قدح ترمذی در این حدیث اصلی می داشت ابن حجر از نقل آن باز نمی ایستاد و بذکر روایت کردن او در مقام اثبات او تحقیق نمی داد هشتم آنکه مرزا مخدوم در نواقض این حدیث شریف را از ترمذی بلا قدح و جرح آورده و به ثبت کردن آن در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۸

راه اذعان با آن سپرده چنانچه گفته

ان رسول الله صلی الله عليه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها اخرجه الترمذی

و پر ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث قدحی می کرد مرا مخدوم که تعصب و تعنتش معلوم ارباب علومست هرگز همت خود را بر اثبات این حدیث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر نمی گماشت و در صورت ذکر خود را از نقل قدح و جرح ترمذی در ان باز نمی داشت نهم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما دریته فيما سبق و این معنی بحمد الله دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد مضی تقریبه آنفا و هم آنکه محمود بن محمد الشیخانی القادری در صراط سوی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده و ازینجا نیز بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لائق می شود یازدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکاه در مقام اثبات این حدیث شریف اخراج ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحمد الله المنان میین بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد دوازدهم آنکه نور الدین شبر املسی در تیسیر المطالب السنیه در شرح اسماء جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم كما سمعت سابقا گفته قوله مدینه العلم

روی الترمذی و غيره مرفوعا انا مدینه العلم و علی بابها

و الصواب انه حدیث حسن كما قاله الحافظ العلائی و ابن حجر ازین عبارت واضحست که شبر املسی در مقام اثبات اسم مدینه العلم برای جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی آن را ثابت نموده و این معنی نیز برای ابطال دعوى قدح ترمذی در این حدیث شریف کافی و بسندست سیزدهم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس کما سمعت فيما مضی گفته و اما انه باب مدینه علمه

فی قوله صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم عن علی ازین عبارت ظاهرست که ابراهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدینه علم رسول الله صلی الله علیه و آله ماهب القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات آن احتجاج بتخریج ترمذی نیز نموده و هذا ايضا ممّا يدفع صدور قدح هذا الحديث عن الترمذی المنیف چهاردهم آنکه محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در مقام شرح اسماء جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم كما سمعت فيما سبق گفته مدینه العلم کما قال صلی الله علیه و سلم انا مدینه العلم و علی بابها رواه الترمذی و الحاکم و صححه و غيرهما عن علی و الحاکم ايضا و الطبرانی و ابوالشيخ و غيرهم عن ابن عباس الخ ازین عبارت پیداست

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۸۹

که زرقانی برای اثبات بودن مدینه العلم از اسماء آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم

حديث انا مدینه العلم

را ذکر کرده و در مقام اثبات آن روایت کردن ترمذی آن را نیز ثابت نموده و ظاهرست که اگر خود ترمذی قادر در این حدیث می بود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات و احتجاج از مثل زرقانی بظهور نمی رسید پانزدهم آنکه محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغین کما دریت فيما مضی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افاده فاضل صبان نیز دعوى صدور قدح این حدیث از ترمذی عمدة الأعیان در کمال و هن و هوان خواهد بود شانزدهم آنکه علامه عجیلی در ذخیره المآل کما سمعت سابقا در شرح شعر و دعوه الحق و باب العلم و اعلم الصحاب بکل حکم

گفته و

اخراج الترمذى انه قال صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات الباب
ولهذا كانت الطرق والسلسلات راجعة إليه ازین عبارت واضحت که علامه عجیلی حدیث مدینة العلم را برداشت ترمذی در مقام
ایثات باب العلم و اعلم الصحابة بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام وارد نموده و پر ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث
شریف مرتکب قدح می شد علامه عجیلی جائز نمی داشت که برداشت مقدوشه خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج و استناد
می کرد و ذلک ظاهر کلّ الظہور و لكن مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهَ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

روایت ترمذی حدیث مدینة العلم را باتحسین و نسبت قدح باو باطل است

هدفهم آنکه حسب تصریح شیخ عبد الحق دھلوی در لمعات شرح مشکاه ثابت و متحقق هست که ترمذی تحسین این حدیث
شریف نموده یعنی این حدیث را حدیث حسن گفته و هذه عبارته کما سمعت سابقاً و اعلم انّ المشهور من لفظ الحديث في هذا
المعنى

انا مدینة العلم و علی بابها

و قد تکلم النقاد فيه و اصله من أبي الصیلت عبد السیلام و کان شیعیاً و قد تکلم فيه و صحق هذا الحديث الحاکم و حسنه الترمذی
الخ ازین عبارت بکمال ظہور واضح و لائحت که حاکم این حدیث شریف را تصحیح کرده و ترمذی تحسین آن نموده پس
بحمد اللہ ظاهر و باهر گردید که ادعای باطل شاهصاحب در باب قدح ترمذی خطی از واقعیت ندارد بلکه کذب صریح و افتراء
فضیح و عضییه شیعیه و فریه فظیعه می باشد و ترمذی عظیم الشییت و الاتقان در صحیح جلیل الشأن خود اخراج این حدیث رفیع
المکان نموده است و علاوه بر اخراج و ادراج بتحسین آن حسم بینیان ارتیاب ارباب بعض و شنان نیز فرموده فللہ دره و علیه اجره
هجدهم آنکه سیوطی در کتاب النکت البذیعات که آن را بالخصوص برای بیان تعقبات خود بر موضوعات ابن الجوزی تصنیف
نموده کما سمعت سابقاً گفته

حدیث انا مدینة العلم و علی بابها

آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی اخراج الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخراج الحاکم و الطبرانی
و حدیث جابر اخراج الحاکم الخ

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۰

ازین عبارت واضح و ظاهرست که ابن الجوزی

حدیث انا مدینة العلم

را برداشت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و جابر در موضوعات وارد نموده و علامه سیوطی در مقام رد جسارت او
برآمده افاده می نماید که روایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ترمذی و حاکم اخراج کرده‌اند پس بحمد اللہ تعالیٰ ثابت و
محقق گردید که ترمذی

حدیث انا مدینة العلم

را برداشت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اخراج نموده و این روایت و اخراج او به نهجی واقع شده که قابل استدلال و احتجاج بر
قادحين این حدیث واضح الفجاجست و ظاهرست که اگر ترمذی در این حدیث شریف مرتکب طعن و قدح می گردید احتجاج
با خراج او و رد جسارت ابن الجوزی با هرگز درست نمی شد و ذلک ظاهر کلّ الظہور

جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینة العلم

نوزدهم آنکه سیوطی در لآلی مصنوعه کما دریت سابقاً بعد نقل قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف گفته قلت حدیث علی اخراجه الترمذی و حدیث ابن عباس اخرجه الحاکم فی المستدرک الخ ازین عبارت واضحست که علامه سیوطی اخراج ترمذی را در ردّ جسارت ابن الجوزی ذکر می‌کند و بان استدلال و احتجاج می‌نماید پس بحمد الله تعالیٰ ظاهر و باهر گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را حق ثابت و صحیحست و دعوی قدح ترمذی در ان باطل محض و صریح بستم آنکه علامه شوکانی در فوائد مجموعه کما سمعت سابقاً اولاً قدح این حدیث شریف از بعض متعنتین نقل کرده و من بعد در معرض جواب از ان گفته و اجیب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقه یحیی بن معین و آن ابا الصلت الھروی قد وثقه ابن معین و الحاکم و قد سئل یحیی عن هذا الحديث فقال صحيح و اخرجه الترمذی عن علی مرفوعاً و اخرجه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعاً و قال صحيح الاسناد الخ ازین عبارت واضحست که علامه شوکانی در مقام جواب از قدح این حدیث شریف امور عدیده نقل کرده که از جمله آن اخراج ترمذی نیز می‌باشد پس بحمد الله تعالیٰ واضح و لائق گردید که اخراج ترمذی این حدیث شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تمسک و استدلالست و ادعای قدح ترمذی در ان بحث افترا و عین اصول و کفای الله المؤمنین القاتل

قدح ابن الجوزی حسب افادات علمای سنی

قوله و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات اقوال احتجاج مخاطب با صفات بذکر کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از طرائف احتجاجات و غرائب استدلالات است زیرا که بنابر افادات اکابر علمای اعلام و تصريحات افاحم کمالی عظام و تحقیقات منقدين والا-مقام و تقييدات محققین ذوى الا-احترام سنه ابن الجوزی و كتاب الموضوعات او هر دو از درجه اعتبار و اعتماد سافل و ساقط و از مرتبه رکون و استناد نازل و هابط می‌باشند در این مقام شطری از کلمات و نبذی از عبارات که مصدق کلام عبد مستهام باشد بگوش حقائق نیوش باید شنید و بهره کافی و وافی از نقد و اعتبار و تفهم و استبصار باید گزید عز الدين بن الاشر الجزری در تاریخ كامل در وقائع سنه سبع و تسعين و خمسمائه گفته و فی هذه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۱

السنۃ فی شهر رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلي الواقعظ بغداد و تصانیفه مشهوره و كان کثیر الواقععه فی الناس لا سیما فی العلماء المخالفین لمذهبه و الموافقین له و كان مولده سنۃ عشر و خمسمائه و ابو الفداء الایوبی در مختصر فی اخبار البشر در وقائع سنه سبع و تسعين و خمسمائه گفته و فیها فی رمضان توفی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلي الواقعظ المشهوره و كان کثیر الواقععه فی العلماء و كان مولده سنۃ عشر و خمسمائه و حسین بن محمد دیاربکری در تاریخ خمیس گفته و فی سنۃ سبع و تسعين و خمسمائه مات ببغداد شیخ الوقت العلامه جمال الدین ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن الجوزی الحنبلي الواقعظ ببغداد صاحب التصانیف و تصانیفه مشهوره و كان کثیر الواقععه فی الناس لا سیما العلماء المخالفین لمذهبه و كان مولده سنۃ عشر و خمسمائه کذا فی الكامل و ابن اثیر در تاریخ كامل در حوادث سنه ثلاث و ستین و خمسمائه در ترجمه عبد الكريم سمعانی گفته و قد جمع مشیخته فزادت عدتهم على اربعة آلاف شیخ و قد ذکره ابو الفرج بن الجوزی ففظعه فمن جمله قوله فيه انه كان يأخذ الشیخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عیسی فیقول حدثی فلان بما وراء النهر و هذا بارد جدا فان الرجل سافر الى ما وراء النهر حقاً و سمع فی عامه بلاده من عامه شیوخه فای حاجه به الى هذا التدلیس البارد و انما ذنبه عند این

الجوزی انه شافعی و له اسوة بغیره فان ابن الجوزی لم يبق على احد الا مكثري الحنابلة و ابو الفداء در مختصر فى اخبار البشر در وقائع سنة اثنين و ستين و خمسمائه بتترجمه عبد الكريم سمعاني گفته وقد جمع مشيخته فرادت عدتهم على اربعه آلاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج ابن الجوزی فاواقع فيه فمن جملة قوله فيه انه كان يأخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى فوق نهر عيسى ويقول حدثني فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا لأن السمعاني المذكور سافر الى ماوراء النهر حقا فاي حاجة به الى هذا التدليس و ائمما ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی و له اسوة بغیره فان ابن الجوزی لم يبق على احد غير الحنابلة و ابن الوردي در تتمة المختصر فى اخبار البشر در وقائع سنہ مذکورہ بتترجمه عبد الكرمی سمعانی گفته و کان ابن الجوزی يقول انه کان يأخذ الشيخ ببغداد و يعبر به الى ما فوق نهر عیسی و يقول حدثنی فلان بما وراء النهر وهذا بارد فای حاجة للسمعاني الى هذا التدليس و قد سافر الى ما وراء النهر و ذنبه عند ابن الجوزی انه شافعی فابن الجوزی لم يبق على احد غير الحنابلة و ابو محمد عبد الله بن اسعد يافعی در مرآۃ الجنان گفته سنہ خمس و تسعین و خمسمائہ فيها بعث الخليفة خلع السلطنة لخوارزم شاه و فيها اخرج ابن الجوزی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۲

من سجن واسط و تلقاء الناس و بقى فى المطموره خمس سنين كذا ذكره الذهبي و لم يتبعن لای سبب سجن و كنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بانه کان ينکر عليه و کان بينه و بين ابيه عداوة بسبب الانكار المذكور و اخبرنى من وقف على كتاب له ينکر فيه على قطب الاولىاء تاج المفاخر المذى خضعت لقدمه رقاب الاکابر الشيخ محیي الدین عبد القادر قدس الله روحه و نور ضریحه و انکار ابن الجوزی عليه و على غيره من الشیوخ اهل المعرف و النور من جملة الخذلان و تلبیس الشیطان و الغرور و العجب منه فى انکاره عليهم و بمحاسنهم يطرز کلامه فقد ملأت و الحمد لله محسانهم الوجود فلا مبالغة بذم كل مغورو و حسود و نیز یافعی در مرآۃ الجنان در وقائع سنہ ست و تسعین و خمسمائه بتترجمه ابن الجوزی گفته قلت و کلام ابن الجوزی و ان افتخر فهو بالنسبة الى کلام القطب عبد القادر محقرو لو سلم من طعنه و انکاره على المشایخ علماء الباطن لبقي مكتسيا بحلل المحسن و قد قدمت ذكر ذلك الانکار و انشدت فى الفرق بين الكلام ابياتا من الاشعار فى تاريخ سنہ خمس و تسعین و خمسمائه التى اخرج فيها من السجن و فى سنہ احدی و ستین التى فيها ترجمة الشيخ عبد القادر رضی الله عنه و شیخ عبد الحق دھلوی در اسماء الرجال مشکاۃ بتترجمه ابن الجوزی گفته و له كتاب مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بين فيه ما تطرق الى طائف الناس من شر الشیطان مما وقعوا فيه من البدعة و خلاف السنّة و خص من بينهم الصوفیة بالرد و الانکار و رد عليهم فيما نقل من الحکایات من غلبة الحال و طفح السیکر اشد رد و انکار و نسبهم الى الجهل و الجنون مع تطريقه کتبه بكلماتهم و غریب حکایاتهم و ان حلف فى كتابه هذا ان غرضه اظهار السنّة ليتبع و تعريف وجوه الضلال لتجذر لا تشیع عباد الله الصالحين و لكن مجاوزة الحد في الرد و التشیع يدل على خلاف ذلك قال الشيخ الامام القيم الفاروق سیدی الاحمدین زروق ولذلك اطرحه المحققون و حذر منه الناصحون لإیراثه سوء الظن على الكباء الكامل و قد يكون للولی الزلہ و الزلات و الھفوہ و الھفوہات لعدم العصمة و غلبة الاقدار كما اشار إليه الجنید رحمة الله و کان امر الله قادرًا مقدوراً

ولا بد من ستر زلل الائمه نعم او حستن التیه فى ذلك و احتیج الى الرد فى مقام النصح والتذکیر فليعرض على القول دون تعین القائل و يعرض بعظمه و جلالته مع اقامه قدره إذ ستر زلل الائمه واجب و صيانة الدين او جب و الانصاف فى الحق لازم و لا خير فى ديانة يصبحها هوی و هذا الطريق اسلام و قد قيل اسلام تسلم و نیز شیخ عبد الحق دھلوی در اسماء رجال مشکاۃ بتترجمه ابن الجوزی گفته و کان ابن الجوزی عالمًا فاضلا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۳

قد غر في شبابه بفضله و كتابه متقدسا غليظا خشنا عافاه الله بعيدا عن طریقة القوم و محبتهم و الاعتقاد فيهم و اشد من ذلك كله انه كان بيغداد في زمن سیدی الشیخ محیي الدین عبد القادر الجیلانی و كان محرومًا من برکات محبته و حسن عقیدته و كان یسلک

معه رضی اللہ عنہ طریقہ الاجتناب و الاستنکار حتی کان انه صنف کتابا فی ذکر زهاد زمانه ببغداد وغیره من البلاد و لم يكمله بجميل ذكره رضی اللہ عنہ و كان هذا منه جهلا وغرورا بظاهر العلوم و الفضائل و ذكر الشیخ الكامل العارف بالله خواجه محمد پارسا قدس سره في الفصول الستة في ذكر ابن الجوزي هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد بن على البكري البغدادي المعروف بابن الجوزي و كان اماما حافظا فصیحا متبھرا في انواع العلوم مصنفا فيها و كان له مائتان و خمسون تصنیفا و كان صاحب القبول التام عند الخاص و العام و كانت ولادته ببغداد في سنة ثمان و خمسماهه و توفی بها في رمضان سنة سبع و تسعين و خمسماهه و اخرج من سجن واسط سنة خمس و تسعين و تسعماهه وقد بقى في المضمورة خمس سنین بسبب انکاره علی الشیخ عبد القادر قطب الأولیاء تاج المفاخر و انکار ابن الجوزی المذکور علیه و علی غیره من الشیوخ اهل المعرف من جملة الخذلان و تلیس الشیطان و الغرور و العجب منه في انکاره علیهم و بمحاسن کلماتهم و ذکر مقاماتهم و حالاتهم یطرز کلامه فلو سلم ابن الجوزی من طعنه و انکاره علی المشایخ علماء الباطن لبی مکتسیا بحلل المحاسن و الجوزی نسبه الى موضع یقال له فرضه الجوز و ابوه کان یعمل الصفر و کان ولدہ محبی الدین یوسف محتسب بغداد و تولی تدریس المستنصریه بطائفه الحنابلہ انتھی و نیز شیخ عبد الحق دھلوی در شرح فارسی مشکأه بترجمه ابن الجوزی گفته و ابن جوزی را کتابیست مشهور مسمی بتلیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقه‌ای که راه یافته ست شیطان بطوائف مردم و واقع شده‌اند در بدعت و خلاف سنت خصوصا بر طائفه صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا طفح سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفه علیه را را بجهل و جنون و حماقت و با وجود آنکه کتابهای خود را مطرز ساخته است بكلمات غریب و حکایات عجیب ایشان و بحقیقت این نیز از تلیس ابلیس است که بر روی ازین راه درآمده و مغور ساخت و وی اگر چه سوگند می‌خورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنج عباد اللہ الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وی از حد اعتدال در رد و تشنج دلالت بر خلاف آن دارد و ظاهر می‌شود که وی از منکران این طائفه علیه است و نزاع حقیقی دارد بایشان و سیدی احمد زروق گفته است که تحذیر کرده‌اند ناصحان ازین کتاب وی که مورث سوء ظنست بر کبار مشایخ و گفته که ولی را لغرشها و زلتها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۴

می‌باشد از جهت عدم عصمت و غلبه حال و سابقه تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه هفووات کبار و اگر بناگهان در مقام نصیحت و تذکیر تنیبیه بر ان مصلحت افتدا باید که تعرض بر قول کند بی تعیین بر قائل زیرا که ستر زلل ائمه واجبست و انصاف در حق لازم و دیانتی که مصاحب و مشوب بهوای نفس باشد معلول و این طریق اسلامست و اسلم تسلیم انتھی و نیز شیخ عبد الحق دھلوی در شرح فارسی مشکأه بترجمه ابن الجوزی گفته و بالجمله بود ابن جوزی عالم و فاضل و لكن مغور شد بعلم و فضل و جوانی خود و بود متقدس غلیظ خشن عافه اللہ و بعيد بود از طریقه قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بوده در زمان کرامت نشان شیخ محبی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت بایشان و سلوک می‌کرد با آن حضرت طریقه اجتناب و انکار را اعاذنا اللہ من ذلك تا آنکه بود تصنیف می‌کرد کتاب در ذکر زهاد و عباد زمان خود از بغداد و غیر ان از بلاد و توشیح و تکمیل نمی‌کرد آن را بجمیل ذکر حضرت شیخ و شمرده شده است این حال از روی جهل و غرور بظاهر علم و فضل و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد پارسا قدس اللہ روحه و افاض علی المستفیدین فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصنیف ایشان است در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده‌اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد بن على البكري البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبھر مصنف در اقسام علوم دویست و پنجاه تصنیف کرد و بود مر او را قبول تام نزد خاص و عام و بود ولادت او ببغداد سنه ثمان و خمسماهه و وفات یافت در رمضان سنه سبع و تسعین و خمسماهه و بیرون آورده شد از زندان واسط و پنهان ماند در نهانخانه پنجسال بسبب انکار وی بر شیخ عبد القادر قطب الأولیاء و تاج المفاخر بجهت انکار ابن الجوزی مذکور بر شیخ و بر غیر وی از شیوخ اهل المعرف و بود این انکار وی از جمله خذلان و تلیس شیطان و

غرور و عجب از وی در انکار وی بر ایشان و حال آنکه بمحاسن کلمات و ذکر مقامات و حالات ایشان مطرز می‌گرداند کلام خود را و اگر سلامت می‌ماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر مشایخ و علمای باطن پاینده و سلامت می‌ماند و متلبس و متخلی بحلل محاسن و بود پسر وی محیی الدین یوسف محتسب بغداد بود و متولی شد تدریس مدرسه مستنصریه را مر طائفه از حنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد پارساست بلفظه رحمة الله عليه رحمة واسعة انتهی و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه ابن بن یزید العطار گفته ثم قال ابن عدی هو حسن الحديث متماستک یکتب حدیثه و عامتها مستقیمه و ارجو انه من اهل الصدق قلت بل هو ثقة حجۃ ناهیک باَنَّ اَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلَ ذَكَرَهُ فَقَالَ كَانَ ثَبَاتِي كُلَّ الْمَسَايِخِ وَ قَالَ اَبْنُ مَعِينٍ وَ النَّسَائِيُّ ثَقَةٌ وَ قَدْ آَوَرَهُ إِيْضًا الْعَلَمَاءُ أَبْوَ الْفَرْجِ بْنِ الْجُوزِيِّ فِي الْضَعَافِ وَ لَمْ يَذْكُرْ فِيهِ أَقْوَالَ مَنْ وَثَقَهُ وَ هَذَا مِنْ عِيُوبِ كِتَابِهِ يَسِّرِ الدِّرْجَ وَ يَسِّكِتُ عَنِ التَّوْثِيقِ وَ لَوْ لَا إِنَّ اَبْنَ عَدِيَّ وَ اَبْنَ

الجوزی ذکروا ابن بن یزید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۵

لما ذكرته اصلا و نيز ذهبي در تذكرة الحفاظ گفته قرأت بخط الموقاني ان ابن الجوزي شرب البلاذر فسقطت لحيته فكانت قصيرة جدا و كان يخضبها بالسوداد و كان كثير الغلط فيما يصنفه فانه كان يفرغ من الكتاب ولا يعتبره قلت له و هم كثير في تواليه يدخل عليه الداَخِلُ مِنَ الْعَجْلَةِ وَ التَّحْوِيلِ إِلَى مَصْنُفٍ آخَرَ وَ مِنْ إِنْ أَجَلَ عِلْمَهُ مِنْ كِتَابٍ وَ صَحْفٍ مَا مَارَسَ فِيهِ أَرْبَابُ الْعِلْمِ كَمَا يَنْبُغِي وَ اَبْنَ حَجْرِ عَسْقَلَانِي در لسان الميزان بترجمه ثمامة بن الاشرس البصري گفته و ذكر ابو منصور بن طاهر التميي في كتاب الفرق بين الفرق ان الواقع لما قتل احمد بن نصر الخزاعي و كان ثماما ممن سعى في قتله فاتفق انه حج فقتله ناس من خزاعة بين الصفا والمروءة و اورد ابن الجوزي هذه القصة في حوادث سنة ثلث عشرة و ترجم ثماما فيمن مات فيها و فيها تناقض لأن قتل احمد بن نصر تاخر بعد ذلك بدهر طويلا فانه قتل في خلافة الواقع سنة بضع و عشرين فكيف يقتل قاتله سنة ثلث عشرة و الصواب انه مات في سنة ثلاثة عشرة و دلت هذه القصة على ان ابن الجوزي حاطب ليل لا يعتقد ما يحدث به و سيوطى در طبقات الحفاظ بترجمه ابن الجوزي گفته قلت قال الذهبی في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصیغة بل باعتبار كثرة و اطلاعه و جمعه و شمس الدين داودي در طبقات المفسرين بترجمه ابن الجوزی گفته قال الذهبی في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزی بالحفظ عندنا باعتبار الصنعة بل باعتبار كثرة اطلاعه و جمعه

قدح كتاب الموضوعات ابن الجوزي حسب تصريحات علماء سنى

و ابن الصلاح در كتاب علوم الحديث گفته و لقد اکثر الـذى جمع في هذا العصر الموضوعات في نحو مجلدين فاودع فيها كثيرا مما لا دليل على وضعه و انما حقه ان يذكر في مطلق الاحاديث الضعيفة و محمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعة الكتاني در كتاب المنهل الروى في علم اصول حدیث النبي ص گفته و صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابه في الموضوعات فذكر كثيرا من الضعيف الـذى لا- دليل على وضعه و طبیبی در کاشف شرح مشکاة در ذکر حدیث موضوع گفته و قد صنف ابن الجوزی في الموضوعات مجلدات قال ابن الصلاح اودع فيها كثیرا مما لا دليل على وضعه و انما حقه ان يذكر في الاحاديث الضعيفة و نیز طبیبی در مختصر خلاصه گفته و قد صنف ابن الجوزی في الموضوعات مجلدات قال ابن الصـلاح اودع فيها كثیرا من الاحاديث الضعيفة مما لا دليل على وضعه و حقها ان يذكر في الاحاديث الضعيفة و اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی در کتاب الباعث الحیث على ما نقل عنه گفته و قد صنف الشیخ ابو الفرج بن الجوزی کتابا حافلا في الموضوعات غير انه ادخل فيه ما ليس منه و اخرج عنه ما كان يلزم منه ذکره فسقط عليه و لم یهتدی إليه و زین الدين العراقي در شرح الفیه الحديث در ذکر حدیث موضوع بشرح شعر واکثر الجامع فيه إذ خرج

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۶

لمطلق الضعف عنی ابا الفرج گفته قال ابن الصلاح و لقد اکثر الّذی جمع فی هذا العصر الموضوعات فی نحو مجلدين فاویع فیها کثیرا ممیما لا۔ دلیل علی وضعه و ائمّا حقه ان یذکر فی مطلق الاحادیث الضعیفة و أراد ابن الصلاح بالجامع المذکور ابا الفرج ابن الجوزی و اشرت الى ذلک بقولی عنی ابا الفرج و ابن حجر در فتح الباری بعد اثبات حدیث سد ابواب إلا باب علی عليه السلام گفته و قد اورد ابن الجوزی هذا الحدیث فی الموضوعات و اخرجه من حدیث سعد بن أبي وقاص و زید بن ارقم و ابن عمر مقتضرا علی بعض طرقه عنهم و اعله ببعض من تکلم فیه من روایته و ليس بقادح لما ذکرت من کثرة الطرق و اعله ايضا بانه مخالف للاحادیث الصّحیحة الثابتة فی باب أبي بکر و زعم انه من وضع الرافضه قابلوا به الحدیث الصّحیح فی باب أبي بکر انتهی و اخطأ فی ذلک خطاء شنیعا فانه سلک رد الاحادیث الصّحیحة بتوهمه المعارضه مع ان الجمیع بین القصتين ممکن و نیز ابن حجر عسقلانی در کتاب القول المسدّد فی الذب عن مسند احمد در ذکر احادیث سد ابواب إلا باب علی عليه السلام علی ما نقل عنه گفته قول ابن الجوزی فی هذا الحدیث انه باطل و انه موضوع دعوی لم یستدل علیها الا بمخالفه الحدیث الّذی فی الصّحیحین و هذا اقدام علی رد الاحادیث الصّحیحة بمجرد التوهם و لا ینبغی الاقدام علی الحكم بالوضع الا عند عدم امکان الجمع ولا یلزم من لم تعتذر الجمیع فی الحال انه لا یمکن بعد ذلک لان فوق کل ذی علم علیم و طریق الورع فی مثل هذا ان لا یحکم علی الحدیث بالبطلان بل یتوقف فیه الى ان یظہر لغیره ما لم یظہر له و هذا الحدیث من هذا الباب هو حدیث مشهور له طرق متعددة کل طریق منها علی انفراده لا تقصر عن رتبہ الحسن و مجموعها مما یقطع بصحته علی طریقة کثیر من اهل الحديث و سخاوی در فتح المغیث شرح الفیہ الحدیث گفته و یوجد الموضوع کثیرا فی الكتب المصنفة فی الضعفاء و کذا فی العلل و لقد اکثر الجامع فیه مصنفا نحو مجلدين إذ خرج عن موضوع کتابه لمطلق الضعف حيث اخرج فیه کثیرا من الاحادیث الضعیفة التي لا۔ دلیل معه علی وضعها و عنی ابن الصلاح بهذا الجامع الحافظ الشهیر ابا الفرج ابن الجوزی بل ربما ادرج فیها الحسن و الصّحیح مما هو فی احد الصّحیحین فضلا عن غيرهما و هو مع اصابته فی اکثر ما عنده توسع منکر ینشأ عنه غایة الضرر من ظن ما ليس بموضوع بل هو صحیح موضوعا مما قد یقلده فیه العارف تحسینا للظنّ به حيث لم یبحث فضلا عن غيره و لذا انتقد العلماء صنیعه اجمالا و الموقع له استناده فی غالبه بضعف راویه الّذی رمى بالکذب مثلا غافلا عن مجیئه من وجہ آخر و ربما یکون اعتماده فی التفرد قول غیره من یکون کلامه فیه محمولا علی النسبی

عيقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۷

و نیز سخاوی در فتح المغیث شرح الفیہ الحدیث گفته ثم ان من العجب ایراد ابن الجوزی فی كتابه العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة کثیرا ممیما آورده فی الموضوعات كما ان فی الموضوعات کثیرا من الاحادیث الواهیة بل قد اکثر فی تصانیفه الوعظیة و ما اشبهها من ایراد الموضوع و شبهه قال شیخنا وفاته من نوعی الموضوع و الواهی فی الكتابین قدر ما کتب قال ولو انتدب شخص لتهذیب الكتاب ثم لالحاق ما فاته لکان حسنا و الا فيما تقرر عدم الانتفاع به الا للناقد إذ ما من حدیث الا و یمکن ان لا یکون موضوعا و سیوطی در صدر لآلی مصنوعه گفته و بعد فان من مهمات الدين التنییه علی ما وضع من الحديث و اختلق علی سید المرسلین صلی اللہ علیه و علی آله و صحابته اجمعین و قد جمع فی ذلک الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی كتابا فاکثر فیه من اخراج الضعیف الذي لم ینحط الى رتبہ الوضع بل و من الحسن و من الصّحیح کما نبه علی ذلک الائمّة الحفاظ و منهم ابن الصّلاح فی علوم الحديث و اتباعه و نیز سیوطی در لآلی مصنوعه گفته و اعلم انه جرت عادة الحفاظ كالحاکم و ابن حبان و العقیلی و غيرهم انهم یحکمون علی حدیث بالبطلان من حیثیة سند مخصوص لکون راویه اختلق ذلک السنّد لذلک المتن و یکون ذلک المتن معروفا من وجہ آخر و یذکرون ذلک فی ترجمة ذلک الروای یجرحونه به فیغیر ابن الجوزی بذلک و یحکم علی المتن بالوضع مطلقا و یورده فی كتاب الموضوعات و ليس هذا بلاائق وقد عاب علیه الناس ذلک آخرهم الحافظ ابن حجر و هذا الموضوع من ذلک و قد قال الحاکم فی ترجمة شیخه أبي بکر محمد بن احمد بن هارون الشافعی دخلت یوما علی أبي محمد عبد الله بن احمد الثقی المزکی فعرض علی حديثا

عنه بساند مظلم عن الحجاج بن يوسف قال سمعت سمرة بن جنبد رفعه من أراد اللہ به خيراً فقهه في الدين فقلت هذا باطل و انما تقرب به إليك ابو بكر الشافعى لأنك من ولد الحجاج انتهى و معلوم ان هذا المتن صحيح من طرق اخرى و انما نحكم عليه بالبطلان من حيثية هذا السند المخصوص الذي اختلف ابو بكر و كثيرا ما تجدهم يقولون هذا الحديث بهذا الاسناد باطل أى و هو بغيره ليس بباطل فمثيل هذا لا يذكر في كتب الموضوعات و انما يذكر في كتب الجرح و التعديل في ترجمة الرواى الذي يراد جرحه و نيز سيوطى در لآلی مصنوعه در تحقیق حديث من قراءة الكرسی دبر کل صلاة مكتوبه لم یمنعه من دخول الجنة الا ان یموت گفته و قال الحافظ ابن حجر في تخریج احادیث المسکاة غفل ابن الجوزی فاورد هذا الحديث في الموضوعات و هو اسمج ما وقع له و قال الحافظ شرف الدين الدمشقى في جزء جمعه في تقویة هذا

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۸

الحديث محمد بن حمير القضايع الشبلنجي الحمصى كنيته ابو عبد الحميد احتاج به البخارى في صحيحه و كذلك محمد بن زياد الألهانى ابو سفيان الحمصى احتاج به البخارى ايضا و قد تابع ابا امامه على بن أبي طالب و عبد اللہ بن عمرو بن العاصى و المغيرة بن شعبه و جابر و انس فروعه عن النبی صلی اللہ علیه و سلم و اورد حديث على من الطريقين السابقين و حدیث ابن عمرو و المغيرة و جابر و انس من الطرق التي سازيدها ثم قال و إذا انضمت هذه الاحادیث بعضها الى بعض اخذت قوہ و قال الذهبي في تاريخه فقلت من خط السيف احمد بن أبي المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احادیث مخالفۃ للنقل و العقل و مما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احادیث بكلام بعض الناس في احد رواتها كقوله فلان ضعیف او ليس بالقوى او لین و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفۃ و لا معارضۃ لكتاب و لا سنۃ و لا جماع و لا حجۃ بانه موضوع سوی کلام ذلك الرجل في راویه و هذا عدوان و مجازفة قال فمن ذلك انه اورد حديث أبي امامه في قراءة آیة الكرسی بعد الصلوۃ لقول يعقوب بن سفيان في راویه محمد بن حمير ليس بالقوى و محمد هذا روى له البخارى في صحيحه و وثقه احمد و ابن معین انتهى و نيز سيوطى در لآلی مصنوعه در بيان حديث اولکم ورودا على الحوض اولکم اسلاما على بن أبي طالب گفته و العجب من المصنف انه قال في العلل باب فضل على بن أبي طالب قد وضعوا احادیث خارجۃ عن الحد ذكرت جمهورها في كتاب الموضوعات و انما ذكر هننا ما دون ذلك ثم اورد هذا الحديث و هذا يدل على ان منه عنده ليس بموضوع فكيف يورده في الموضوعات و قد عاب عليه الحفاظ هذا الامر بعينه فقالوا انه يورد حديثا في كتاب الموضوعات و يحكم بوضعه ثم يورده في العلل و موضوعه الاحادیث الواهیۃ التي لم تنتهی الى ان يحكم عليها بالوضع و هذا تناقض و نيز سيوطى در لآلی مصنوعه بعد ذكر حديث ان طالت بك مدة او شك ان ترى قوما يغدون في سخط اللہ و يروحون في لعنته في ايديهم مثل اذناب البقر و نقل قدح ابن الجوزی در ان گفته قلت لا و اللہ ما هو بباطل بل صحيح في نهاية الصیحة اخرجه مسلم في صحيحۃ قال شیخ الاسلام ابن حجر في القول المسدد هذا حديث صحيح اخرجه مسلم عن جماعة من مشايخه عن أبي عامر العقدی و اخرجه من وجه آخر قال و لم اقف على شيء في كتاب الموضوعات حکم علیہ بالوضع و هو في احد الصحیحین غیر هذا الحديث و انها لغفلة شدیدة منه و افحظ المذکور ثقة مشهور و وثقه ابن معین و ابن سعد و النسائی و ابو حاتم و روى عنه ابن المبارك و طبقته و اخرج له مسلم في

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۵۹۹

صحيحه و لم ار للمتقدين فيه کلاما الا ان العقیلی قال لم یرو عنه ابن مهدی و هذا ليس بجرح و قد اخطأ ابن الجوزی في تقليده لابن حبان في هذا الموضوع خطأ شديدا و غلط ابن حبان في افلح فضعفه بهذا الحديث و تعقب الذهبي في المیزان کلام ابن حبان فقال حديث افلح صحيح غريب و ابن حبان ربما جرح الثقة حتى كانه لا يدری ما یخرج من راسه و قد تابعه سهیل عن ایه عن أبي هریرۃ اخرجه احمد و الحاکم و البیهقی فی الدلائل و ابن حبان فی صحيحه قال و لقد اساء ابن الجوزی لذکرہ فی الموضوعات حدیثا فی صحيح مسلم و هذا من عجائبه انتهى و اللہ اعلم و نيز سيوطى در لآلی مصنوعه بعد نقل کلام ابن الجوزی در رد

حدث إذا اتاكم كريم قوم فاكرموه

گفته قلت بل و اعجا من المؤلف كيف يحتم على رد الاحاديث الثابته من غير ثبت و لا تتبع فان

حدث إذا اتاكم كريم قوم فاكرموه

ورد من روایة اکثر من عشرة من الصحابة فهو متواتر على رای من يكتفى في التواتر بعشرة فاخرجه ابن خزيمة و الطبراني و البیهقی في الشعب من حدیث جریر و اخرجه الحاکم في المستدرک من حدیث جابر بن عبد الله و اخرجه الحکیم الترمذی في نوادر الاصول من حدیث ابن عمر و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن عباس و من حدیث عبد الله بن ضمرة و من حدیث معاذ بن جبل و اخرجه البزار من حدیث أبي هریرة و اخرجه ابن عدی من حدیث أبي قتادة و اخرجه ابن عساکر في تاريخه من حدیث انس و من حدیث عدی بن حاتم و من حدیث جابر البجلي و اخرجه الدوابی في الکنی و ابن عساکر من حدیث أبي راشد و نیز سیوطی در صدر کتاب النکت البیدعات على الموضوعات گفته و بعد فان کتاب الموضوعات جمع الامام أبي الفرج ابن الجوزی قد نبه الحفاظ قدیما و حدیثا على ان فيه تساهلا کثیرا و احادیث لیست بموضوعة بل هي من وادی الصعیف و فيه احادیث حسان و اخیر صحاح بل و فيه حدیث من صحيح مسلم نبه عليه الحافظ ابو الفضل بن حجر و وجدت فيه حدیثا من صحيح البخاری روایة حماد بن شاکر و آخر متنه في البخاری من روایة صحابی غیر المذکور عنه وقد قال شیخ الاسلام ابن حجر ان تساهله کتساهله الحاکم في المستدرک اعدم النفع بكتابیهما إذ ما من حدیث فیهما الـ و يمكن انه مما وقع فيه التساهل فلذلك وجب على الناقد الاعتناء بما ینقله منهما من غير تقليد لهما و قد اعنى الحافظ الذهبی بالمستدرک فاختصره معلقا اسانیده و اقره على ما لا کلام فيه و تعقب ما فيه الكلام و جرد بعض الحفاظ منه مائة حدیث موضوعة

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۰۰

في جزء و امّا موضوعات ابن الجوزی فلم اقف على من اعنى بسانها فاختصرتها معلقا اسانيدها و تعقبت منها کثیرا على وجه الاختصار على نحو ما صنع الذهبی في المستدرک ثم جمعت كتابا حافلا في الاحاديث المتعقبة خاصة بسطت فيه الكلام على كل حدیث حدیث مع ذکر طرقها و شواهدها و ما وفقت عليه من کلام الحفاظ عليها و ما عثرت انا عليه في ضمن المطالعة من المتابعت و نحو ذلك غير ان الهمم عن الاعتناء بتحصیله قواصر و اهل هذا الفتنة كانوا في الصّیدر الاول قليلا فما ظنک بهم في هذا العصر الداير فاردت ان الشخص الكتاب المذکور في تالیف وجیز اقتصر فيه على ایراد الحديث على طریقة الاطراف و اعقبه بذكر من اعله به ثم ارده ببرده اما بتوثیقه او بذكر متابعة او شاهد و ابنه على من خرجه من الائمه المعتبرة شیء من کتبه الجلیلۃ و ها هو ذا و الى الله الصّراعۃ في القبول و بلوغ غایة المأمول و نیز سیوطی در آخر نکت بیدعات گفته تنبیه هذا آخر ما اوردته في هذا الكتاب من الاحاديث المتعقبة التي لا سبیل الى ادرجها في سلک الموضوعات و عدتها نحو ثلاثة حدیث منها في صحيح مسلم حدیث و في صحيح البخاری روایة حماد بن شاکر حدیث و في مسند احمد ثمانی و ثلثون حدیثا و في سنن أبي داود تسعة احادیث و في جامع الترمذی ثلاثون حدیثا و في سنن النسائی عشرة احادیث و في سنن ابن ماجہ ثلاثون حدیثا و في مستدرک الحاکم ستون حدیثا على تداخل في العدة فجمیع ما فيه من الكتب الستة و المسند و المستدرک مائة حدیث و ثلثون حدیثا و فيه من مؤلفات البیهقی السنن و الشعب و البعث و الدلائل و غيرها و من صحيح ابن خزيمة و التوحید له و صحيح ابن حبان و مسند الدارمی و تاريخ البخاری و خلق افعال العباد و جزء القراءة له و سنن الدارقطنی جملة وافرة و نیز سیوطی در نکت بیدعات در باب فضائل القرآن گفته

حدث من قراء آیه الكرسى دبر کل صلاة مكتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا ان یموت آورده من امامية و قال تفرد به محمد بن حمیر و ليس بالقوى و من حدیث علی و قال فيه حبہ العرنی ضعیف و نہشل بن سعید کذاب قلت حدیث أبی امامية صحيح على شرط البخاری اخرجه النسائی و ابن حبان و محمد بن حمیر ثقة مشهور احتج به البخاری في الصحيح قال الذهبی في تاريخه نقلت من خط السیف احمد بن أبی المجد الحافظ قال صنف ابن الجوزی كتاب الموضوعات فاصاب في ذکر

احادیث مخالفۃ النقل و العقل و مما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احادیث بكلام بعض الناس في رواتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوى او لین و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفۃ و لا معارضۃ لكتاب و لا عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۰۱

سنۃ و لا اجماع و لا حجیۃ بانه موضوع سوی کلام ذلك الرجل في روایة و هذا عدوان و مجازفة قال فمن ذلك انه اورد حديث أبي امامۃ في قراءۃ آیۃ الكرسی بعد الصلوۃ لقول يعقوب بن سفیان في رواته حمیر بن حمیر ليس بالقوى و محمد هذا روی له البخاری في صحيحه و ثقہ احمد و ابن معین انتہی و قال الحافظ ابن حجر في تخريج احادیث المشکأ غفل ابن الجوزی فذکر هذا الحديث في الموضوعات و هو من اسمج ما وقع له و نیز سیوطی در نکت بدیعات گفته حدیث أبي هریرہ ان طالت بك مدة او شک ان تری قوما یغدون في سخط الله و یروحون في لعنته في ایدیهم مثل اذناب البقر فيه افلح بن سعید یروی عن الثقات الموضوعات قلت قال الحافظ ابن حجر في القول المسدد هذا الحديث اخرجه مسلم في صحيحه و هذه غفلة شديدة من ابن الجوزی و افلح ثقة مشهور لم یتكلم فيه بجرح انتہی و العجب ان الحاکم اخرجه في المستدرک و قال صحيح على شرط الشیخین و نیز سیوطی در تدريب الراوی في شرح تقریب النوایی گفته وقد اکثر جامع الموضوعات في نحو مجلدین اعنی ابا الفرج بن الجوزی فذکر في كتابه کثیرا ممما لا دلیل على وضعه بل هو ضعیف بل و فيه الحسن بل و الصحيح و اغرب من ذلك ان فيها حدیثا من صحيح مسلم كما ساینه قال الذہبی ربما ذکر ابن الجوزی في الموضوعات احادیث حسانا قویة قال و نقلت من خط السیف احمد بن المجد قال صنف ابن الجوزی كتاب الموضوعات فاصاب في ذکره احادیث شنیعۃ مخالفۃ للنقل و العقل و ما لم يصب فيه اطلاقه الوضع على احادیث بكلام بعض الناس في احد رواتها كقوله فلان ضعیف او ليس بالقوى او لین و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه و لا فيه مخالفۃ و لا معارضۃ لكتاب و لا سنة و لا اجماع و لا حجیۃ بانه موضوع سوی کلام ذلك الرجل في روایه و هذا عدوان و مجازفة انتہی و قال شیخ الاسلام غالب ما في كتاب ابن الجوزی موضوع و الذي یتقدی عليه بالنسبة الى ما لا یتقدی قلیل جدا قال و فيه من الضّرر ان یظن ما ليس بموضوعا عکس الضرر بمستدرک الحاکم فانه یظن ما ليس بصحیح صحیحا قال و یتعین الاعتناء بانتقاد الكتابین فان الكلامین في تساهلهما اعدم الانتفاع بهما الا لعالم بالفن لانه ما من حدیث الا و يمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد احتضرت هذا الكتاب فعلقت اسانيده و ذكرت منها موضع الحاجة و اتيت بالمتون و کلام ابن الجوزی عليها و تعقبت کثیرا منها و تتبع اسانيده و ذكرت منها موضع الحاجة و اتيت بالمتون و کلام ابن الجوزی عليها و تعقبت کثیرا منها و تتبع کلام الحفاظ في تلك الاحادیث خصوصا شیخ الاسلام في تصانیفه و امالیه ثم افردت الاحادیث المتعقبة في تالیف و ذلك ان شیخ الاسلام الف القول المسدد في الذب عن المسند اورد فيه اربعه و عشرين حدیثا في المسند و هي عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۰۲

في الموضوعات و انتقدتها حدیثا حدیثا و منها حدیث في صحيح مسلم و هو ما رواه من طريق أبي عامر العقدی عن افلح بن سعید عن عبد الله بن رافع عن أبي هریرہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان طالت بك مدة او شک ان تری قوما یغدون في سخط الله و یروحون في لعنته في ایدیهم مثل اذناب البقر قال شیخ الاسلام لم اقف في الموضوعات على شيء حکم عليه بالوضع و هو في احدى الصحيحين غير هذا الحديث و انها لغفلة شديدة ثم تكلم عليه و على شواهد و ذيلت على هذا الكتاب بذيل في الاحادیث التي بقیت في الموضوعات من المسند و هي اربعه عشر مع الكلام عليها ثم الفت ذيلا لهذین الكتابین سمیته القول الحسن في الذب عن السنن اوردت فيه مائة و بضعة و عشرين حدیثا ليست بموضوعة منها ما هو في سنن ابی داود و هي اربعه احادیث منها حدیث صلاۃ التسبیح و منها ما هو في جامع الترمذی و هو ثلاثة و عشرون حدیثا و منها ما هو في سنن التسائی و هو حدیث واحد و منها ما هو في ابن ماجہ و هو ستة عشر حدیثا و منها ما هو في صحيح البخاری روایة حماد بن شاکر و هو حدیث ابن عمر کیف بك يا بن عمر إذا عمرت بين قوم یجرون رزق سنتهم هذا

الحادیث آورده الدیلمی فی مسند الفردوس و عزاه البخاری و ذکر سنده الی ابن عمر و رایت بخط العراقي انه ليس فی الروایة المشهورة و ان المزی ذکر انه فی روایة حماد بن شاکر فهذا حديث ثان من احادیث الصحیحین و منها ما هو فی تالیف البخاری غیر الصحیح کخلق افعال العباد او تعالیقه فی الصحیح او فی مؤلف اطلق علیه اسم الصّحیح کمسند الدارمی و المستدرک و صحیح ابن حبان او فی مؤلف معتبر کتصانیف البیهقی فقد التزم ان لا يخرج فیها حدیثا یعلمہ موضوعا و منها ما ليس فی احد هذه الكتب وقد حررت الكلام علی ذلك حدیثا فجاء کتابا حافلا و قلت فی آخره نظما

كتاب الباطل للمرتضى أبي الفرج الحافظ المقتنى
تضمن ما ليس من شرطه لذى البصر الناقد المهتدى
ففيه حديث روی مسلم و فوق الثلاثين عن احمد
وفرد رواه البخاری فی روایة حماد عن المسند
و عند سليمان قل اربع و بعض و عشرون فی الترمذى
والنسائى واحد و ابن ماجة ست عشرة ان تعدد
و عند البخارى لا فی الصحيح و للدارمی الخبر فی المسند
و عند ابن حبان و الحاکم الامام و تلميذه الجہنڈ
و تعليق استادهم اربعون و خذ مثلها و استفاد و انقد
و قد باع ذلك مجموعه و اوضحته لك کی تهتدی
و ثم بقايا المستدرک فما جمع العلم فی مفرد

و نیز سیوطی در تدریب الراوی گفتہ و ما آورده البخاری فی الصحيح مما عبر فیه بصیغہ التمريض و قلنا لا یحکم بصحته ليس هو
بواه أی

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۰۳

ساقط جدا لادخاله ایاہ فی الكتاب الموسوم بالصحيح و عبارۃ ابن الصلاح و مع ذلك فایراده له فی اثناء الصّحیح مشعر بصحۃ اصله اشعارا یونس به و یرکن إلیه قلت و لهذا ردت علی ابن الجوزی حيث اورد فی الموضوعات حديث ابن عباس مرفوعا إذا اتی احد کم بهدیة فجلساؤه شرکاؤه فیها فانه آورده من طریقین و من طریق عن عائشة و لم یصب فان البخاری آورده فی الصحيح فقال و یذكر عن ابن عباس و له شاهد آخر من حديث الحسن بن علی روى ناه فی فوائد أبي بكر الشافعی و قد بینت ذلك فی مختصر الموضوعات ثم فی كتابی القول الحسن فی الذب عن السنن و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشد گفتہ و قد نص ابن الصلاح فی علوم الحديث و سائر من تبعه علی ان ابن الجوزی تسامح فی كتابه الموضوعات فاورد فیه احادیث و حکم بوضعها و لیست بموضوعة بل هی ضعیفة فقط و ربما تكون حسنة او صحیحة قال زین الدین العراقي فی الفیتہ

و اکثر الجامع فیه إذ خرج لمطلق الضعف عن ابا الفرج

و الف شیخ الاسلام ابو الفضل ابن حجر رحمه اللہ تعالیٰ كتابا سماء القول المسدد فی الذب عن مسند احمد اورد فیه جملة من الاحادیث التي اوردتها ابن الجوزی فی الموضوعات و هی فی مسند احمد و درء عنها احسن الدرع و بين وهم ابن الجوزی فی حکمها علیها بالوضع و بين ان منها ما هو ضعیف فقط من غير ان يصل الى حد الوضع و منها ما هو حسن و منها ما هو صحیح و ابلغ من ذلك ان منها حدیثا مخرجا فی صحيح مسلم حتی قال شیخ الاسلام هذه غفلة شديدة من ابن الجوزی حيث حکم على هذا الحديث بالوضع و هو فی احد الصحیحین انتھی و سبقه الی شیء فی هذا التعقب شیخه حافظ عصره زین الدین العراقي و رایت فی فهرست مصنفات شیخ الاسلام انه شرع فی تالیف تعقبات علی ابن الجوزی و لم اقف علی هذا التالیف قال شیخنا قد تعقبت انا منه

جمله من الاحاديث ليست بموضوعة فمنها ما هو في سنن أبي داود والترمذى و النسائى و ابن ماجة و مستدرک الحاکم و غيرها من الكتب المعتمدة و بینت حال کل حديث منها ضعفا و حسنا و صحة في تاليف حافل يسمى النكت البديعات على الموضوعات و رحمة الله بن عبد الله السندي در صدر مختصر تنزيه الشريعة گفته و بعد فان من المهمات معرفة الاحاديث الموضوعة و الاثار المصنوعة و قد الفت فيه المؤلفات و للامام الحافظ أبي الفرج بن الجوزي فيها كتاب جامع الا ان عليه مؤاخذات و مناقشات في مواضع قد لحظه الحافظ جلال الدين السيوطي و تعقبه في كتاب سماه الالى المصنوعة في الاحاديث الموضوع

علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و فاسد دانسته

و هر چند برای اثبات و هن و هوان و فساد و بطلان قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف همین نصوص صحیحه و کلمات صریحه علمای سنیه کافی و واپیست لیکن علاوه برین باید دانست که بسیاری از محققین اعلام و منقدین عظام سنیه حکم ابن الجوزی را در باب موضوع بودن این حدیث شریف بالخصوص باطل و از حلیه صحت عاطل و انموده‌اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت او را درین باب ببراهین قاطعه و حجج ساطعه و ادله قاهره و بینات باهره فاسد و مض محل فرموده‌اند از آنجمله است حافظ صلاح الدین العلای که بفصل طویل و بیان جزیل کما سمعت سابقاً بر ابن الجوزی و اتباع او تعقب نموده صدارتیاب از سجنجل اصحاب الباب زدوده و از آنجمله است بدر الدین زرکشی که در کتاب الالی المنشورة في الاحاديث المشهوره کلام علائی والا مقام مشتمل بر رد جسارت فاضحه ابن الجوزی عظیم الاوهام نقل نموده و از آنجمله است علامه مجد الدین فیروزآبادی که در کتاب نقد الصحيح بیان انيق و تبیان رشيق اثبات و تحقیق این حدیث وثیق نموده و حکم ابن الجوزی و اتباع او را بشواهد متقدنه منقوض و مردود و مدفوع و مطروح فرموده و از آنجمله است شیخ الاسلام سنیه ابن حجر عسقلانی که در بعض فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع این حدیث شریف بصراحت تمام خلاف صواب و انموده نامعتمد بودن آن بر ملا فرموده و از آنجمله است علامه شمس الدین سخاوی که در مقاصد حسنی حکم ابن الجوزی و اتباع او را در باب وضع این حدیث بكلام علائی والا مقام رد نموده و آن را صنیع متعمد دانسته و بتصریح صریح کذب بودن این حدیث را نفی کرده و بتحسین آن رغم انف منکرین فرموده و از آنجمله است علامه جلال الدين سیوطی که در تاریخ الخلفاء حکم ابن الجوزی و اتباع او را بوضع این حدیث شریف خلاف صواب و انموده و بتتصویب تحسین این حدیث منیف زیغ ارباب باطل را بانامل تنقید فرسوده و نیز سیوطی در کتاب النکت البديعات که مخصوص آن را برای بیان تعقیبات بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر العثرات تصنیف کرده حکم ابن الجوزی را در خصوص این حدیث شریف مردود و مدفوع نموده و بكلام علائی عالیمقام و ابن حجر شیخ الاسلام استناد فرموده و نیز سیوطی در الالی مصنوعه نقض قدح ابن الجوزی در این حدیث شریف آغاز نهاده در اظهار و هن و هوان آن داد کمال شرح و بسط داده و نیز سیوطی در قوت المغتذی مقال حقائق اشتغال علائی با کمال که مشتمل بر رد جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتباع او می‌باشد در معرض اثبات این حدیث شریف آورده راه تفضیح و تقبیح آن جاحد حق صریح بقدم تحقیق سپرده و نیز سیوطی در جمع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمه عالیدرجات خود واضح نموده باختیار صحت این حدیث

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۰

شریف بالحتم و الجزم کمال توهین و تهجهین حکم ابن الجوزی مهین لائح فرمود و از آنجمله است علامه نور الدین سمهودی که در جواهر العقدين بطلان قدح ابن الجوزی ظاهر الشیستان در این حدیث رفع الشأن بكلام علائی مکان و ابن حجر عمدة الارکان ظاهر و عیان کرده و از آنجمله است علامه ابن عراق که در تنزیه الشريعة کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را که مشتمل بر رد حکم ابن الجوزیست استناداً نقل نموده و از آنجمله است علامه ابن حجر مکی که در منح مکیه تساهل کثیر ابن الجوزی غیر و دیگر متعنتین با تغیر در حکم بوضع این حدیث اثیر بمعرض اثبات رسانیده و نیز ابن حجر مکی در فتاوی حديثیه خود باثبتات این

حدیث شریف اعلام تحقیق برافراشته و قدح ابن الجوزی و ذکر نمودن او این حدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انگاشته و از آنجمله است علی بن حسام الدین المتقدی که در کثر العمال کلام حقائق اشتمال علامه سیوطی که مظہر کمال بطلان و اضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف می باشد بلا رد و نکیر نقل نموده و از آنجمله است محمد طاهر فتنی که در تذکرہ الموضوعات بافادات متینه رد حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف نموده و بصراحت تمام تخطیه ان کثیر الاوهام در تکذیب این حدیث عظیم الابرام واضح و لائح فرموده و از آنجمله است علی قاری که در مرقاۃ شرح مشکأ بعد ذکر جسارت ابن الجوزی در مقام اثبات این حدیث منیف افاده علامه علائی در تحسین این حدیث شریف و تقی ضعف و وضع از ان نقل نموده و نیز افاده علامه ابن حجر که صراحةً مشتمل بر رد قول ابن الجوزیست ذکر فرموده و نیز قول سیوطی که مظہر متعقب بودن حکم ابن الجوزیست بمعرض بیان آورده و از آنجمله است علامه مناوی که در فیض القدیر بعد نقل قول ابن الجوزی و ذکر تجاسر دیگر متاجسرین خاسرین افاده نموده که تعقب کردہ‌اند آن را جمعی از ائمه که ازیشان حافظ علائیست و بعد ازین افاده علائی و دیگر افادات اعلام کبار و منقادین اخبار سنیه متعلق بتحسین و تصحیح این حدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان بمعرض اثبات رسانیده سیلا布 فنا باساس تقولات ابن الجوزی و دیگر زائغین دوانیده و نیز مناوی در تیسیر بعد افاده حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع از آن نموده و بوضوح تمام وهم ابن الجوزی عظیم الاجرام مصرح فرموده و از آنجمله است شیخ عبد الحق دھلوی که در اسماء رجال مشکأ افاده ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نموده طریق اثبات و تحقیق این حدیث وثیق بدلالت آن حبر افیق پیموده و نیز عبد الحق دھلوی در لمعات شرح مشکأ عبارت نقد الصحیح علامه فیروزآبادی که مشتمل بر نهایت رد و توهین و نقض و تهجهین کلام ابن الجوزیست استناداً نقل کرده و نیز عبد الحق در لمعات عبارت مقاصد حسنی سخاوی که مبطل جسارت سراسر خسارت ابن الجوزیست احتجاجاً آورده و از آنجمله است علامه محمد بن عبد الباقی الزرقانی که در شرح موهب لدنیه تحسین این حدیث جلیل الخطر حسب افاده علائی و ابن حجر بر منصه ثبوت نشانیده من بعد بتصریح صریح

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱

بطلان زعم فاسد و رجم کاسد ابن الجوزی بمعرض ظهور رسانیده و از آنجمله است مرزا محمد بدخشانی که در نزل الابرار بما صحّ من مناقب اهل الیت الاطهار بطلان تجاسر فاضح العثار ابن الجوزی مهذار واضح و مبین فرموده و نیز در کتاب مفتاح النجا عدم اصابت او در جسارت خاسره خویش میرهن نموده و نیز در کتاب تحفة المحبین فساد قول ابن الجوزی عظیم الغرر واضح و لائح ساخته برای تنبیه اهل نظر رایت تحقیق و تثبیت افراده و از آنجمله است محمد صدر عالم که در معارج العلی کلام تبحر نظام علامه سیوطی در جمع الجوامع که مشتمل بر تصحیح این حدیث شریف و ارغام انف ابن الجوزی عنیف ست نقل نموده و هن و هوان تقول ابن الجوزی کثیر الشئان بر اصحاب اعیان ظاهر و عیان فرموده و از آنجمله است علامه محمد بن اسماعیل الامیر الصنعنی که در کتاب روشه ندیه فی شرح التحفة العلویة توهین و تهجهین تقول مهین ابن الجوزی افین باقصی الغایه رسانیده بافادات محرره و اجادات محبره خویش روان آن معدن المجازفة و العدوان کما ینبغی رنجانیده و از آنجمله است فاضل صبان مصری که در اسعاف الراغین و هن اختیار ابن الجوزی کثیر العثار بذکر مختار بعض محققین اخبار خود ظاهر و باهر کرده و از آنجمله است قاضی ثناء الله پانی پتی که در سیف مسلول بعد ذکر تجاسر ابن الجوزی و نقل دیگر کلمات زائغه بذکر تحقیق ابن حجر فساد و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و بافاده این معنی که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زیغ و عدول و انحراف و نکول ابن الجوزی غفول از حق لازم القبول بحد وضوح و ظهور و سطوع و سفور رسانیده و از آنجمله است قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که در فوائد مجموعه خطای ابن الجوزی عنیف در قدح این حدیث شریف واضح و لائح فرموده بذکر افاده علامه ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در تانیب و تعبیر ان جاحد غیر افروده و از آنجمله است مرزا حسن علی محدث که در تفریح الاحباب بتحسین این حدیث شریف پرداخته صراحةً قول ابن الجوزی و احزاب او را مردود

ساخته و از آنجلمه است ولی الله لکھنوی که در مرآه المؤمنین باثبتات این حديث شریف داد تحقیق داده کمال قبح و فضاعت صنیع شنیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف فراروی ارباب انصاف نهاده و از آنجلمه است فاضل معاصر مولوی حسن الزمان که در قول مستحسن بسیاری از اعلام کبار و اثبات احبار خود را راد بر ابن الجوزی کثیر العناد شمرده بذکر اسامی شریفه بعضی از ایشان راه تحقیق و تنقید این حدیث سدید و مسلک تعییر و تنید آن جاحد عنید سپرده و از آنجلمه است علی بن سلیمان الدمتی المالکی المعاصر که در کتاب نفع قوت المغتدی کلام علائی که مشتمل بر رد وافر جسارت فاضحه ابن الجوزیست بنقل آورده در ابانت خسار特 لائحه او قصب السبق از اقران خود برده و ظاهرست که هر گاه بطلان تقول باطل و تفوہ عاطل و تجاسر خاسرو تهور بائز ابن الجوزی در خصوص این حدیث بافادات متینه و تحقیقات مبینه امثال این منقدین اعظم و محققین افاحم بحد تحقیق رسیده عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۲

باشد احتجاج و استدلال مخاطب با کمال بصینع فظیع بین الاضمحلال آن ختال محтал عین ضلال و اضلal و بحث تعزیر و ازلال و صرف بسط حبال خجال و محض نصب شباک احتیال و اغتیال خواهد بود و الله العاصم عن زیغ کل معاند جحود و محائد لدد و مکابر عنود و میاهت کنود

جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینة العلم

قوله و قال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یشتبه

قول ابن دقیق العید نزد اهل تحقیق مقبول نیست

اقول این قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقید از مرکز صدق و صواب نهایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و ناسدید بلکه نزد هر ذی بصر حدید از قبیل وساوس شیطان مریدست زیرا که سابقاً بحمد الله المنعام بتفصیل تمام و بسط تام و تبیین ما لا کلام دانستی که افاحم محدثین اعلام و اعظم مستندین فخام و اماجده حفاظت کرام و امثال ایقاظ عظام از طبقات متقدمین و متاخرین و زرافات سابقین و لاحقین و طوانف ماضین و غابرین و زمر سالفین و عاقبین سنیه بتحدیث و روایت این حدیث شریف بهرهور گردیده باحراز شرف نقل این خبر منیف بمرتبه سامقه رسیده‌اند و کمله نقاد ثقات و مهره صدور اثبات و ائمه اساطین عالیدرجات و اجله بارعین فن جرح و تعدیل روات بتصحیح و تحسین و تثبیت و ترسیم این حدیث متین پرداخته توازغ شباهات جاحدین و ناجم نزغات معاندین را کهشیم تذروه الریاح فرسوده و مض محل ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبهای رفیع المکان و احبار جلالت اقتران و کبار عظمت نشان ایشان این حدیث شریف را بعبارات مفیده حتم و عنوانات مبینه جزم آورده و نهایت ثبوت و تحقق آن بر ارباب احلام و اصحاب افهام ظاهر و باهر کرده‌اند و جمعی وافر و عدد متکاثر از نباء اکابر و کملاء رفیعی الماثر شان جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بوصف باب مدینة العلم و باب مدینة الحكم و العلوم و امثال ذلك ستوده نهایت ثبوت و تتحقق این حدیث منیف بغایت وضوح و ظهور ساطع و لامع نموده‌اند و جماعتی از معاریف مقبولین و مشاهیر ممدودین ایشان در اشعار بلاغت شعار خود این حدیث شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایقان آن بقدم انقیاد و اذعان پیموده‌اند و بعد ادراک این همه شواهد ساطعه و براهین قاطعه بحیرتم که چگونه جمله هذا الحدیث لم یشتبه نزد ارباب الباب و ابصار و اصحاب نقد و اختیار حظی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اذهان سلیمه و افهام مستقیمه بر استدلال و احتجاج با خویشن را خواهد برگماشت و از همین جاست که این کلام این دقیق العید مقبول اهل تحقیق و تنقید نیفتاده علامه بدر الدین محمد بن بهادر زرکشی با وصفی که آن را در لآلی منتشره وارد نموده لیکن بمزید تبحر و تمهر خود وزنی برای آن نگذاشته بتحسین این حدیث سدید اعلام تعییر و

تنديد ان شيخ فريد افراسته و علامه شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوي نيز در مقاصد حسنة التفاتي بكلام ابن دقيق العيد
نفرموده بلا توقف تصريح
عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۳
بحسن بودن اين حديث شريف نموده كما دريت فيما مضى

جواب از احتجاج مخاطب بقدح نووي، ذهبي و جزري

و جلال الدين عبد الرحمن سيوطي نيز در درر منتشره با وصف ذكر کلام ابن دقيق العيد اعتنای با نکرده تایید تحسین اين حديث
شريف فرموده كما سمعت فيما سبق و ملا على بن سلطان محمد قاري نيز با وصف آنکه کلام ابن دقيق العيد را در مرقاہ ذکر نموده
ليکن مستدرک بودن آن حسب افادات اعلام خود واضح و لائح نموده كما دريت فيما مضى قوله و قال الشيخ محی الدین النوایی
و الحافظ شمس الدین الذہبی و الشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع

رد قدح نووي در حديث أنا دار الحكمه

اقول مخاطب قمقام درين کلام جالب الملام اين شیوخ ثلاثة عظام خود را قائل بوضع حدیث خیر الانام صلی اللہ علیہ و الہ الی یوم
القیام وانموده نزد ارباب تحقیق و انصاف و اصحاب تدقیق و ترك اعتساف کما ینبغی ایشان را عرضه تعییر و تفضیح و خویشن را
هدف تحقیر و تقبیح فرموده و نحیف کثیر التقصیر بعون الله القدیر آنچه متعلق بشرح حال قدح مهین هر یکی ازین ثلاثة بخاطر فاتر
خویش جاگزین دارم جدا بر صفحه قرطاس برمی نگارم اما محی الدین النوایی پس حقیقت حال قدحش در این حديث
شريف اين سنت که او در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات بترجمه جناب امير المؤمنین عليه السلام بعد ذکر بعض فضائل آن جناب
گفته و اما الحدیث

المروى عن الصنابحي عن على قال رسول الله صلی اللہ علیہ و سلم انا دار الحكمه و على بابها
وفى روایة انا مدینة العلم

فحديث باطل رواه الترمذی و قال هو حديث منکر و فى بعض النسخ غريب قال و لم يروه من الثقات غير شريك و روی مرسلا و
ازین عبارت و اضحت که نووي فی الاصل در
حدیث انا دار الحكمه

که مروى از صنابحيست کلام می کند و آن را بمزيد جسارت و جرات باطل می گويد و
حدیث انا مدینة العلم

را روایتی از روایات

حدیث انا دار الحكمه

می داند و بر ناظر افادات اکابر محدثین و اعلام مستدین سنیه پر ظاهرست که
حدیث انا دار الحكمه

حدیثی دیگرست و حدیث انا مدینة العلم حدیثی دیگر و اکثر سلاسل اسانید هر واحد جدا می باشد پس اگر بفرض غير واقع
حدیث انا دار الحكمه

ثبت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث انا مدینة العلم لازم نمی آید فكيف که بر متبع خبیر و ناظر بصیر ظاهرست ولا

کظهور النار على العلم والنور في الظلم كـ حدیث انا دار الحكمه نیز ممثل

حدیث انا مدینه العلم

حدیث ثابت و متحقق و مشهور است

رد ادعای نووی که ترمذی حدیث انا دار الحكمه را منکر است

و حکم نووی بیطلان ان نزد ارباب تحقیق و تنقید و اصحاب تشییف و تسدید باطل و مض محل و مهجور بوجه عدیده و براهین سدیده که بسیاری از آن بر ناظر تخریجات محدثین اعلام و افادات منقدین فخام سنیه که سابقاً بحمد الله المنعام ببسط تمام مذکور شده واضح و لائحت لیکن نبذی از آن در این مقام نیز تنبیها لاولی الاحلام و اظهارا لما فی حکم النووی من السقام مرقوم می شود اول آنکه

حدیث انا دار الحكمه

را احمد بن حنبل روایت نموده چنانچه حسن علی محدث در تفسیر الاحباب گفت
عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحكمه و علی بابها رواه الترمذی
وقال

عيقات الانوار في امامه الانمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۴

هذا حدیث غریب وقال روی بعضهم هذا الحديث عن شریک و لم یذكر فيه عن الصنابحی و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک و رواه احمد عن الصنابحی و ظاهرست که مجرد روایت احمد حدیثی را موجب ثبوت و اعتماد و اعتبار آنست و دلیل نفی وضع و بطلان از ان می باشد کما سبق مفصلاً پس بحمد الله تعالى واضح و لائح گردید که این حدیث شریف معتمد و معتبرست و هر گز باطل و موضوع نیست دوم آنکه ترمذی این حدیث شریف را در جامع صحيح خود اخراج نموده و بمزید نقد و تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفتہ ذکر انه رضی الله عنه بباب دار الحكمه

عن علی ع رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا دار الحكمه و علی بابها اخرجه الترمذی
وقال حدیث حسن و تحسین ترمذی حدیثی را دلیل کمال اعتبار و اعتماد اوست زیرا که حدیث حسن نزد ترمذی حدیثیست که در اسناد او کسی که متهم بالکذبست نباشد و آن حدیث شاذ هم نبود و بوجوه متعدده مروی گردد چنانچه خود ترمذی در جامع خود گفتہ و ما ذکرنا فی هذا الكتاب حدیث حسن فانما اردنا حسن اسناده عندنا کل حدیث یروی لا یكون فی اسناده من یتهم بالکذب و لا یكون الحديث شاذًا و یروی من غير وجه نحو ذاک فهو عندنا حدیث حسن و سابقاً در مجلد حدیث طیر دانستی که مجرد روایت کردن ترمذی حدیثی را در جامع خود دلیل نهایت تحقق و ثبوت و وثوق و اعتماد آنست چه جای آنکه ترمذی بالخصوص تحسین آن هم کرده باشد پس بحمد الله تعالى بکمال وضوح ثابت شد که قدر نووی در

حدیث انا دار الحكمه

ناشی از قلت تتبع افادات ائمه اعلام و حفاظ کرام مذهب خویش می باشد سوم آنکه محمد بن جریر طبری در تهذیب الاثار این حدیث شریف را روایت نموده و بااهتمام تمام تصحیح آن فرموده کما سبق مفصلاً و بعد تصحیح این چنین جهبد جلیل و ناقد نبیل چگونه حکم نووی بیطلان این حدیث شریف قابل التفات و اصغاء احادی از ارباب خبرت و ذکا خواهد بود و چگونه کلام حقائق انضمام طبری علام بر مثل نووی که قلاuded نهایت عقیدتش در گردن انداخته اعلام کمال مدح و ثنا و وصف اطراء او در همین کتاب تهذیب الاسماء و اللغات افراخته است حجت قاهره و بینه زاهره خواهد بود - چهارم آنکه حاکم نیسابوری این حدیث شریف

را در مستدرک علی الصحیحین اخراج نموده و تصحیح آن فرموده چنانچه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفته دار الحکمة اخذه الشیخ رحمه اللہ تعالیٰ من حدیث علی ع رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه در ذکر اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفته قوله دار الحکمة اخذه الشیخ من

حدیث علی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا دار الحکمة

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۵

وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک

وصححه وزرقانی در شرح موهب لدنیه در ذکر اسماء جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفته دار الحکمة لقوله صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها رواه الحاکم فی المستدرک

وصححه الخ وظاهرست که بعد روایت وتصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه میباشد وجلالت شان رواه الحاکم فی المستدرک وصححه الخ وظاهرست که بعد روایت وتصحیح حاکم که امام المحدثین سنیه میباشد وجلالت شان ونقد واتقان او نزد اعیان ماهرین این شان واضح وعیانست نزد منصف لیب دعوی باطل نووی در باب

حدیث انا دار الحکمة

هیچ وقی ندارد و آبی بر روی کار نمی آرد پنجم آنکه محمد بن یوسف گنجی در کفایه الطالب
حدیث انا دار الحکمة

را بسند خود روایت نموده و بعد از ان حکم بحسن و عالی بودن این حدیث فرموده و در صدر کفایه الطالب ظاهر کرده است که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیحه است که از کتب ائمه و حفاظ ماخوذ میباشد پس بعد ظهور و تحقق صحت و حسن این حدیث حسب افاده علامه کنجی بطلان و سخافت دعوی نووی در نهایت لموع و سطوع است ششم آنکه محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین

حدیث انا دار الحکمة

از ترمذی نقل نموده و نیز در ریاض نصره حسن بودن این حدیث شریف از ترمذی منیف حکایت فرموده کما سبق و ازینجا نیز واضح و لائح میشود که دعوی نووی در حق این حدیث شریف از صدق و سداد بغایت دورست و بطلان آن بر ارباب الباب در کمال وضوح و ظهور هفتم آنکه حافظ صلاح الدین العلائی حسن بودن
حدیث انا دار الحکمة

بیان شافی و تبیان کافی اثبات فرموده نهایت سخف و هوان و وهن و بطلان دعوی وضع آن بر ارباب احلام واضح و لائح فرموده و چنانچه از عبارت اجوبه علایی که سیوطی در قوت المغتذی وغیر آن نقل کرده در ما سبق دانستی و گمان ندارم که احدی از ارباب انصاف بعد ملاحظه آن وزنی برای دعوی باطله نووی نهد یا بتائید کلام خلاعت نظام او داد ابداء عوار و اکتساب عرّ و عار دهد هشتم آنکه علامه فیروزآبادی در نقد الصحيح این حدیث شریف را بنها یت تحقیق و تنقید با ثبات رسانیده و با ظهار حسن بودن آن نشر خونین در رگ جان حاجدین دوانیده و پر ظاهرست که بعد اعتراف سراسر انصاف علامه فیروزآبادی وقی برای دعوی باطل نووی باقی نمی ماند و محض ادعای لا طائل او نفعی بحال اولیای متبیعش نمی رساند نهم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب

اسنی المطالب

حدیث انا دار الحکمة

را اولاً بسنده متصل خود روایت نموده و ثانیاً آن را از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد بذکر دیگر روایات در تشیید و تایید آن افروده روان جاحد عنید بتحقیق و تنقید خود کما ینبغی فرسوده و بعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووى در باب این حدیث عزیز المثار کالشمس فی رابعه النهار می باشد دهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی

حدیث انا دار الحکمة

را تحسین فرموده چنانچه از عبارات کوکب منیر و سبل الهدی و الرشاد و فیض القدیر و شرح مواهب زرقانی در ما سبق دریافتی و ازینجا نیز بطلان دعوی نووى درین حدیث شریف بنهایت ظهور متحقق و متضخم می شود و هفوته باطله او نزد اهل تحقیق عیقات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۶

ادراج الرياح می رود یازدهم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجامع حکم محمد بن جریر طبری بصحت حدیث انا دار الحکمة

نقل نموده و استناد بآن فرموده پس نزد علامه سیوطی نیز حکم نووى بطلان این حدیث شریف نهایت مدفعه و مردود و بغايت منفي و مطروح خواهد بود دوازدهم آنکه علامه شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث انا دار الحکمة

فرموده و بطلان زعم قزوینی و ابن الجوزی در باب آن بنابر افادات اعلام خود مثل حافظ علائی و حافظ ابن حجر و علامه سیوطی ثابت و محقق نموده پس بحمد الله تعالیٰ ظاهر و باهر گردید که حسب اختیار علامه علقمی نیز کلام نووى از جمله مزعومات فاسده و مظنونات کاسده است سیزدهم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی و الرشاد حدیث انا دار الحکمة

را ثابت و محقق نموده و در اثبات آن بتصحیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر تمسمک نموده کما سبق پس بحمد الله تعالیٰ واضح و لائح گردید که حسب تحقیق این حبر نقاد نیز دعوی نووى در نهایت بطلان و فسادست چهاردهم آنکه علامه عبد الرؤوف مناوی در فیض القدیر باثبتات حدیث دار الحکمة بکمال اهتمام گردیده در تحقیق و تثیت آن بافادات علامه علائی و حافظ ابن حجر عسقلانی متسمک گردیده و ظاهرست که حسب تحقیق این علامه افیق نیز ادعای نووى در باب این حدیث شریف سراسر باطل و از حلیه صدق و سداد عاطل می باشد پانزدهم آنکه محمد حجازی شعرانی در فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر حدیث انا دار الحکمة

را حدیث حسن گفته چنانچه در ما سبق بعون الله تعالیٰ دریافتی و این معنی نیز بحمد الله بهر ابطال دعوی نووى کافی و وافیست و آثار کلام فاسد النظام او را بخوبی ماحی و عافی شانزدهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی عبارت نقد الصحيح علامه فیروزآبادی که مثبت حسن بودن حدیث انا دار الحکمة

می باشد در لمعات شرح مشکاه آورده طریق اعتماد و استناد بآن سپرده پس واضح و آشکار گردید که حسب اختیار شیخ دهلوی نیز کلام نووى در باب حدیث انا دار الحکمة

از دائره حق و صواب خارج و در حیطه هواجس مورثة التباب والج می باشد هفدهم آنکه نور الدین العزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث انا دار الحکمة عبارت علامه علقمی که متضمن اثبات این حدیث و رد مزعوم قزوینی و ابن الجوزیست نقل نموده بعد از ان حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشعرانی ذکر کرده تشیید مبانی آن فرموده پس بعون الله تعالیٰ واضح و لائح گردید که بنابر تحقیق علامه غریزی نیز کلام نووى در باب

حدث انا دار الحكمة

قابل التفات و احتفال اصحاب براعت و کمال نیست هجدهم آنکه علامه نور الدین شبراملسى در تيسیر المطالب السنیه اثبات
حدث انا دار الحكمة

نموده و روایت کردن حاکم آن را در مستدرک مع التصحیح نقل فرموده پس حسب افاده علامه شبراملسى نیز کلام نووی در باب
این حدیث شریف باطل و مض محل و فاسد و منخل خواهد بود نوزدهم آنکه علامه زرقانی در شرح مواهب لدنیه افاده نموده که
حدث انا دار الحكمة

را حاکم در مستدرک روایت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۷

نموده و تصحیح کرده و زعم ابن الجوزی و ذهی در باب آن بكلام طویل مردودست و حافظ علائی و حافظ ابن حجر قائل بحسن
آن شده‌اند و این افاده علامه زرقانی نیز برای وضوح بطلان مزعوم نووی در باب این حدیث شریف کافی و بسنده است بستم آنکه
میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در نزل البارار بما صح من مناقب اهل البيت الاطهار
حدث انا دار الحكمة

را ذکر کرده و ازینجا نیز سخافت و بطلان و رکاکت و هوان کلام نووی در باب این حدیث عزیز المثار واضح و آشکار است بست
و یکم آنکه نیز میرزا محمد بدخشی در تحفه المحبین
حدث انا دار الحكمة

را در فصلی که مختص باحدیث حسان است دارد نموده و آن را بسبب شواهد آن حسن ظاهر فرموده و ازین معنی نیز بطلان قدح
سخیف نووی عنیف در این حدیث شریف متضخم و متحقق می‌گردد بست و دوم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی
حدث انا دار الحكمة

را از ابن جریر طبری بتوسط سیوطی نقل کرده طریق اذاعان و تسليم بان سپرده پس حسب صنیع معتمد این حبر مستند نیز سخافت
ظاهر و وهن باهر هفوہ نوویه واضح و روشنست بست و سوم آنکه نظام الدین السهالوی در صبح صادق
بحدث انا دار الحكمة

احتجاج نموده بر حق بودن مذهب جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مسئله اشتراط انفرض عصر در تقرر اجماع کما ستقف علیه
فیما بعد انشاء اللہ تعالی و این معنی مثبت کمال ثبوت و تحقق این حدیث شریف و موضع نهایت بطلان کلام جاحد عنیف است بست
و چهارم آنکه شاه ولی اللہ والد مخاطب در قرء العینین حسن بودن
حدث انا دار الحكمة

را مختار و انموده و ازینجا بکمال وضوح ظاهر می‌گردد که کلام نووی در باب این حدیث مشرق المنار مهجور ارباب نقد و اعتبار
و متروک اصحاب خبرت و اختیار است بست و پنجم آنکه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الصناعی در روضه ندیه تصحیح
حدث انا دار الحكمة

از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بر ان اعتماد نموده و ازینجا نیز واضح می‌شود که کلام نووی در حق این حدیث شریف بغايت
رکیک و سخیف است و علاوه برین دیگر وجهه متینه و حجج مبنیه بطلان کلام فاسد النظام نووی از تخریجات سابقه و تحقیقات
سالفه بر ناظر بصیر و متبع خبیر واضح و مستنیر است

اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدث انا دار الحكمة

اما ادعای نووی که ترمذی

حدیث انا دار الحکمة

را منکر گفته پس از جمله منکرات فاضحه و بطلات لائجه است و هرگز بر اهل تيقظ و اعتبار و نقد و استبصار ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را بنکارت وصف کرده باشد بلکه بر خلاف آن نزد ارباب ثبت و ضبط ثابت و متحققت که ترمذی این حدیث شریف را بحسن موصوف فرموده ریب جاحد مرتاب را کما ینبغی زدوده چنانچه آنفا از تصريح محب طبری در ذخائر العقیبی دانستی و از عبارت ریاض نصره محب طبری نیز تحسین ترمذی این حدیث شریف را ظاهر و باهر می شود کما ستراء عنقریب انشاء الله تعالی و سبب صدور این ادعای باطل از نووی تحریف بعض محرفین اغمار و میلان خاطر خود نووی بجحود فضیلت باهره ابوالائمه الاطهار علیهم آلاف السلام من الملک

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۸

الغفار می باشد حقیقت حال و شرح این اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق

حدیث انا دار الحکمة

حسن غریب گفته چنانچه محب طبری که اقدم و اوشق ناقلين این حدیث از صحیح ترمذیست در کتاب ریاض نصره می گوید عن علی قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انا دار الحکمة و علی بابها اخرجه الترمذی

و قال حسن غریب و چون حکم ترمذی بحسن این حدیث شریف مرغم انف هر جاحد عنیف بود جمله از اصحاب عناد که همیشه در پی اطفاعی فضائل آل امجاد علیهم آلاف السلام الى يوم المعاد می باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغییر و تحويل گردیدند چنانچه بعضی از ایشان از بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را برآنداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جاست که بسیاری از علماء سنتیه که متاخر از محب طبری بودند در نقل وصف این حدیث از ترمذی اکتفا بر محض لفظ غریب کرده‌اند مثل علامه ولی الدین الخطیب در مشکاة و صلاح الدین العلائی در اجویه خود و عماد الدین الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود و مجد الدین فیروزآبادی در نقد الصحیح و شمس الدین الجزری در اسنی المطالب و جلال الدین سیوطی در قول جلی و ابراهیم وصابی در کتاب الاکتفاء و عبد الرؤوف مناوی در تیسیر و نیز در فیض القدیر و نور الدین عزیزی در سراج منیر و جمال الدین المعروف بمرزا حسن علی محدث در تفیریح الاحباب و نور الدین سلیمانی در دریتیم و بعضی از معاندین حذف لفظ حسن را در مقصود نامحمد خود کافی نه انگاشتند و بمزید وغره و حر خود لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه آن را بلفظ منکر مبدل ساختند و لوای سبقت بر مصادیق یُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ*

افراحتند و باین صنیع شنیع شان حضرت نووی چنان دلداده شد که با وصف علم و اعتراف باختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بترمذی نسبت نموده و نزد ارباب تحقیق و تنقید راه کمال اهمال و اخلال پیموده و بهمین تحریف سخیف سخاوی گول خورده و در مقاصد حسنیه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلفیف و ارباب خلط و تصحیف ازین هم بالاتر رفته در بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را با لفظ غریب جمع کرده‌اند و بعض علماء سنتیه از راه غفلت یا تغافل اعتماد بر ان نموده بترمذی نسبت می نمایند که او این حدیث شریف را غریب منکر گفته کما فعله ولی الله الذهلوی فی قرۃ العینین فتنبه و لا- تکن من المغترین الغافلین و المنخدعين الذاهلين و استعد بالله من تبدیل المدغلین و تحریف المبطنین و مخفی نماند که صدور امثال این تحریفات از اهل سنت نزد ناظر بصیر و متبع خبیر مستبعد و مستعجب نیست ایا نمی دانی که محیی السنہ ابو محمد الحسین بن مسعود الضراء البغوي در کتاب مصایب الترام کرده است که حدیث منکر را در ان ذکر نکند چنانچه خود در صدر مصایب می فرماید و تجد احادیث کل باب منها تقسم الى صحاح و حسان و اعنی بالصیحاج ما اخرجه الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسماعیل الجعفی البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۱۹

النیسابوری رحمهما الله في جامعهما او احدهما و اعني بالحسان ما آورده ابو داود و سليمان بن الاشعث السجستانی و ابو عیسی محمد بن عیسی الترمذی و غيرهما من الائمه في تصانیفهم رح و اکثرها صحاح بنقل العدل عن العدل غير انها لم تبلغ غایه شرط الشیخین في علو الدرجة من صحة الاستناد إذا اکثر الاحکام ثبوتها بطريق حسن و ما كان فيها من ضعيف او غريب اشرت إليه و اعرضت عن ذكر ما كان منكرا او موضوعا و الله المستعان و عليه التکلان و با وصف این معنی در همین کتاب اعني مصایح بعد حدیث مدح قبیله حمیر در حق آن حدیث لفظ منکر یافته می شود چنانچه در بابی که عنوانش این ست باب فی مناقب قریش و ذکر القبائل مسطورست

عن أبي هريرة قال كنا عند النبي عليه السلام فجاءه رجل احسبه من قريش فقال يا رسول الله عن حميرا فقال النبي عليه السلام رحم الله حميرا افواههم سلام و ايديهم طعام و هم اهل امن و ايمان

منکر و شمس الدين محمد بن مظفر خلخالي در مفاتیح شرح مصایح بشرح این حدیث گفته قوله منکر ای هذا الحديث منکر يتحمل ان الحق لفظ المنکر ه هنا من غير المؤلف من بعض اهل المعرفة بالحديث لانه لو كان يعلم انه منکر لم يتعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الكتاب ازین عبارت ظاهرست که خلخالي افاده می نماید که محتملست که در اینجا لفظ منکر را غیر مؤلف الحق کرده باشد و آن غیر از بعض اهل معرفت بعلم حدیث بوده باشد چرا که اگر خود مصنف می دانست که این حدیث منکرست متعرض آن نمی شد یعنی ذکر آن درین کتاب نمی کرد چه او یعنی مصنف الترام کرده است اعراض را از ذکر منکر در عنوان کتاب و ملا على قاری در مرقاہ در شرح همین حدیث گفته و قال شارح للمصایح قوله منکر هذا الحق من بعض اهل المعرفة بالحديث لأن المؤلف رحمة الله يعني محيي السنة لو كان يعلم انه منکر لم يتعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذکر المنکر فی عنوان الكتاب و الله اعلم بالصواب بالجمله ثبوت لفظ منکر در حق

حدیث انا دار الحکمة

از ترمذی نهایت ممنوع است و نسبت آن بسوی او بادله واضحه مطرود و مدفوع

عدم مطابقت نقل نووى بأصل کلام ترمذی در باب روایت شریک

اما آنچه نووى در حق این حدیث از ترمذی باین عبارت نقل کرده و لم یروه من الثقات غير شریک پس مطابق باصل عبارت ترمذی نیست زیرا که اصل عبارت ترمذی در صحيح او چنینست و لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک و فرقی که درین دو عبارتست بر ناظر بصیر واضح و مستینرست چه مفاد اصل عبارت ترمذی این است که او نفى عرفان خود یا نفى عرفان خود و امثال خود می نماید ازین که سوای شریک کسی از ثقات روایت این حدیث شریف کرده باشد و مودای عبارتی که نووى ازو نقل کرده آنست که ترمذی حتما نفى روایت این حدیث از ثقات سوای شریک نموده و شتان ما بینهما و على کل حال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۰

این کلام بهیج وجه قادر در
حدیث انا دار الحکمة

نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سوای شریک دیگری از ثقات روایت این حدیث شریف نکرده پس غایتش آنست که این حدیث از افراد شریک باشد و این معنی مانع صحت یا حسن آن نیست و ازینجاست که خود ترمذی کما صرح به المحب الطبری فی الرياض و الذخائر تحسین این حدیث شریف فرموده و علامه علائی در اجوبه خود کما سبق بعد نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف می فرماید و شریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احتاج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین و

قال العجلی ثقہ حسن الحديث و قال عیسیٰ بن یونس ما رایت احداً قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون تفرده حسناً و فیروزآبادی در نقد الصحيح بعد نقل کلام ترمذی متعلق باین حدیث گفته و شریک هذا احتج به مسلم و علق له البخاری و وثّقه ابن معین و العجلی و زاد حسن الحديث و قال عیسیٰ بن یونس ما رایت احداً قط اورع فی علمه من شریک فعلی هذا یکون مفرد ه حسناً و ازین دو عبارت در کمال وضوحت که

حدیث انا دار الحکمة

نzd علائی و فیروزآبادی با وصف تفرد شریک بان حسن می باشد حال آنکه در ما سبق بحمد الله تعالى از اسانید جمهه متکاثره و طرق دثره متوافره

حدیث انا دار الحکمة

دانستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث با او شریک می باشند

اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق بحدیث انا دار الحکمة

واز عجائب مستطرفات این است که بعضی از محرفین زائغین و مصحفین رائغین در این کلام ترمذی نیز تحریف سخیف بکار برده راه اخمال و الطاط ثبوت این حدیث شریف سپرده‌اند بیانش آنکه ترمذی چنانچه شنیدی گفته است که لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک يعني نمی‌شناسیم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات جز شریک و این عبارت اگر چه نفی عرفان ترمذی این حدیث را بروایت غیر شریک از ثقات می‌نماید لیکن از آن معروفیت این حدیث نzd ترمذی بروایت شریک و بودن او از ثقات نهایت واضح و لائحت و چون این معنی هم بحمد الله تعالى برای ثبوت این حدیث شریف کافی و واپیست لهذا رگ ناصیبین بعض اهل انحراف جوش زد و در بعض نسخ صحیح ترمذی در عبارت مذکوره لفظ غیر را بلفظ عن مبدل نمودند و صورت عبارت باین نحو مسخ کردند لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات عن شریک چنانچه ملا على قاری در مرقاۃ در شرح حدیث دار الحکمة جائی که کلام ترمذی متعلق باین حدیث شرح نموده است گفته و لا نعرف أی نحن هذا الحديث عن احد من الثقات غير شریک بالنصب على الاستثناء و في نسخة بالحر على انه بدل من احد قيل و في بعض نسخ الترمذی عن شریک بدل غیر شریک و الله اعلم و غرض ازین تبدیل ضئیل آن بود که ناظرین صحیح ترمذی مخدوع و مغور شوند و بدانند که

حدیث انا دار الحکمه

چنان موهونست که ترمذی با وصفی که آن را بسند خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از ان خود معترف

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۱

که نمی‌شناسیم این حدیث را از احدی از ثقات از شریک و باین اعتراف او بکمال وضوح ظاهر خواهد شد که این حدیث از شریک بروایت ثقات معروف نیست و کسی که روایت این حدیث از شریک نموده غیر ثقه است لیکن بحمد الله تعالى این تحریف سخیف معاندین رواجی نیافت و نzd ارباب تحقیق و تنقید در عبارت ترمذی در محل مشار إليه لفظ غیر ثابتست نه لفظ عن چنانچه بر ناظر مشکأة المصايح ولی الدين الخطیب واجوبه حافظ صلاح الدين العلائی و نقد الصحيح علامه فیروزآبادی و اسنی المطالب شمس الدين الجزری و جمع الجوامع جلال الدين سیوطی و کنز العمال ملا على متقدی و معارج العلی تصنیف محمد صدر عالم و غیر آن واضح و لائحت

خطای نووى در فهم کلام ترمذی متعلق بحدیث انا دار الحکمة

اما آنچه نووى در آخر کلام از ترمذی نقل کرده که این حديث مرسلان نیز مروی شده پس ناشی از سوء فهم کلام ترمذی می باشد و بر متبع خبیر واضح و مستنيرست که نووى را در اين جا و هم صريح و غلط فضيح رو داده بيانش آنکه ترمذی در جامع صحيح خود

حديث انا دار الحكمه

را بسند خود از شرييك از سلمه بن كهيل از سويد بن غفله از صنابحي از جناب امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده من بعد در بيان حال اين حديث شريف گفته روی بعضهم هذا الحديث عن شرييك ولم يذكروا فيه عن الصنابحي و نووى چون ازین کلام دریافت نمود که بعضی از روات این حديث شريف را از شرييك روایت نموده‌اند و در سند آن صنابحي را ذکر نکرده‌اند بمزيد علو فهم چنان گمان کرد که سقوط صنابحي در سند اين حديث موجب ارسال آنست و بنا بر اين بی امعان نظر و اعمال بصر ترمذی نسبت کرده که او گفته است که اين حديث مرسلان نیز مروی شده است حال آنکه بر ماهرين احوال و ناقدين فن رجال واضح و لاتحسنت که مذکور نبودن صنابحي در سند اين حديث و روایت کردن بعضی از روات اين حديث را بدون ذکر صنابحي چنانچه ترمذی حکایت آن کرده امریست که اصلا ضرری ندارد و هرگز سبب ارسال نمی تواند شد زیرا که سويد بن غفله تابعی مخصوص است که ادراک خلفاء اربعه کرده و ازیشان سماع احادیث نموده پس در این صورت حديث او از جناب امير المؤمنین عليه السلام متصل خواهد بود نه منقطع و کسی که مثل ترمذی در سند اين حديث صنابحي را ذکر می کند یعنی بيان می کند که سويد بن غفله اين حديث را از صنابحي روایت کرده و صنابحي بروایت آن از جناب امير المؤمنين عليه السلام مشرف شده پس از باب مزيد فی متصل الاسانید می باشد چنانچه حافظ صلاح الدين العلائی در اجویه خود کما دریت سابقا در ذکر

حديث انا دار الحكمه

گفته و لا يرد عليه روایة من اسقط منه الصنابحي لأن سويد بن غفله تابعی مخصوص ادراک الخلفاء الاربعه و سمع منهم فذکر الصنابحي فيه من المزيد فی متصل الاسانید و علامه فیروزآبادی در نقد الصحيح در ذکر

حديث انا دار الحكمه

گفته و لا يرد عليه روایة من اسقط الصنابحي منه لأن سويد بن غفله تابعی مخصوص روی عن أبي بكر و عمر و عثمان و على عرضی الله عنهم و سمع منهم فيكون ذکر الصنابحي من باب المزيد فی متصل الاسانید

ذكر أسماء صحابة وتابعين، راویان حديث انا دار الحكمه

و باید دانست که روایت

حديث انا دار الحكمه

از جناب امير المؤمنین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۲

علیه السلام منحصر در صنابھی و سوید بن غفله نیست بلکه دیگر تابعین نیز این حديث شریف را از جناب امير المؤمنین عليه السلام روایت کرده‌اند از آنجمله است ابو عمر و عامر بن شراحیل الشعیبی و حدیث او را طراز المحدثین ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی روایت کرده کما دریت فيما مضی و از آنجمله است ابو القاسم اصیغ بن نباته التمیمی الحنظلی الكوفی و روایت کردن او را تاج المحدثین ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی در کتاب حلیة الأولیاء و شمس الدین محمد بن محمد الجزری در اسنی المطالب فی مناقب علی بن أبي طالب ذکر کرده‌اند و از آنجمله است ابو زهیر حارث بن عبد الله الاعور الهمدانی الكوفی و روایت کردن او نیز از تصریح ابو نعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء و تبیین شمس الدین جزری در اسنی المطالب ظاهر و واضحست

و نیز باید دانست که سوای جناب امیر المؤمنین علیه السلام دیگر صحابه نیز

حدیث انا دار الحکمة

را از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم روایت کردہ اند از آنجلمه عبد الله بن عباس هستند چنانچه ابو نعیم اصفهانی در حلبیه الأولیاء گفته

حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانی نا الحسن بن سفیان نا عبد الحمید بن بحر نا شریک عن سلمة بن کهیل عن الصنابحی عن علی بن ابی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا دار الحکمة و علی بابها رواه الاصبغ بن نباتة و الحوث عن علی نحوه و مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم مثله

و از آنجلمه جابر بن عبد الله انصاری می باشند چنانچه عاصمی در زین الفتی گفته

خبرنا الشیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن نصر رحمه الله قال اخربنا الشیخ ابراهیم بن احمد الحلوانی رحمه الله عن محمود بن محمد بن رجا عن المامون بن احمد و عمار بن عبد المجید و سلیمان بن خمیرویه عن الامام محمد بن کرام رحمه الله عن احمد عن محمد بن فضیل عن زیاد بن عبید عن عبید بن ابی جعد عن جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه يقول انا دار الحکمة و علی بابها فمن أراد الحکمة فليات الباب

مذکور فی کتاب المکتفی و مقصود از ذکر این تحقیق در این مقام آنست که مبادا ناظر غیر ماهر بکلام نووی غره شده گمان نماید که

حدیث انا دار الحکمة

در روایت صنابحی از جناب امیر المؤمنین علیه السلام محصور می باشد و بس فلیتبه لهذا المرام و الله العاصم عن عثار الافهام و هر گاه بحمد الله تعالی بطلان کلام نووی در

حدیث انا دار الحکمة

بر ارباب ابصار واضح و آشکار گردید قدحی که از لحن قول او متوجه

بحدیث انا مدینة العلم

می شود نیز از هم پاشید چه از عبارت او که سابق بالفاظها منقول شده واضح و لائحت که او

حدیث انا دار الحکمة

را اصل قرار داده و حدیث انا مدینة العلم را روایتی از ان فهمیده و چون ازین بیان مبرم و تحقیق محکم کمال ثبوت و استناد و تحقق و اعتماد حدیث انا دار الحکمة بمنصه ظهور رسید اتابع نووی خصوصا مخاطب دھلوی را لازمست که علاوه بر قبول

حدیث انا دار الحکمة

تن به تسليم صحت

حدیث انا مدینة العلم

هم در دھند و از مضيق و کشمکش تعنیف و تغیر نقاد نحاریر وارهند زیرا که حرف قدح و جرح

حدیث انا مدینة العلم

بر زبان آوردن

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۳

و درین باب استناد بکلام نووی کردن مهایم غایت تجهیل و تفضیح و تسفیه و تقيیح خویش سپردنست و ریبی در صحت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال مشاقت حفاظ ثقات و نهایت معازت نقاد اثبات اغاز نهادن ست کما هو غیر خاف علی من اوئی شطرا من

الانصاف و نظر الى ما سقناه سابقا من الوجوه المجموعة الاطراف المحسفة كل الاوصاف و تأمل ما ذكرناه بالاسلاف من كلمات
كبراء السنية اسلافهم والاحلاف

قدح نووى در حدیث مدینه العلم حسب افادات علمای سنی مردود است

واگر اولیای حضرت نووى بر کلام این عبد مستهام گوش ننهند و بقدح موهونی که از لحن کلام او بسوی
حدیث انا مدینه العلم

متوجه می شود خوشوقت شده و او مصاومت حق صريح دهنند ناچار رکاكت این قدح موهون و سخافت این جرح مطعون از کلام
علمای اعلام و محققوین فخام سنیه که متعرض بقدح نووى شده بمعرض اثبات می رسانم و سرور و فرح اتابع نووى را مبدل بملال و
ترح می گردانم علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و

اخراج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها

هذا حدیث حسن على الصواب الا صحيح كما قال الحاکم ولا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی والنوى وقد بینت حاله
في التعقيبات على الموضوعات اذين عبارت ظاهرست که نزد علامه سیوطی قدح نووى در این حدیث وثيق النصاب مخالف حق و
صوابست و علامه سیوطی التفاتی بان نفرموده بتحسین این حدیث بالحتم و الجزم ارغام آناف جاحدين ذوى الاعتساف نموده و ابن
حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر
وزیر ابن عمه في المعالی و من الاهل تسعده الوزراء

بعد ایراد مصراع آخر گفته تذییل مناسب لما قبله و فيه رد العجز على الصدر و من تلك السعادة ما امده صلی الله علیه وسلم به من
المواخاة

فقد اخرج الترمذی آخی صلی الله علیه وسلم بين اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال يا رسول الله آخيت بين اصحابك ولم تواخ
بينی و بين احد فقال صلی الله علیه وسلم انت اخی في الدنيا والآخرة
و منها العلوم التي اشار إليها

بقوله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایة و فمن أراد العلم فليات الباب
و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی
و اختلفو في حكم هذا الحديث فجماعه منهم النوى رحمة الله تعالى على انه موضوع و الحاکم صحّه و صرّح بعض الحفاظ
المطلعین انه حدیث حسن اذین عبارت واضح و عیانت در فصل ثانی باب تاسع که در ان چهل حدیث در فضائل جناب امیر
آلله و سلم می داند و بان استدلال و احتجاج می کند و برای قدح نووى و احزاب او وقیعی نمی گذارد و بلکه بعد ذکر ان تصحیح
حاکم و تصویب بعض

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۴

حفظ مطلعین حسن بودن آن را بمعرض بيان می آرد و نیز ابن حجر مکی در صواعق که اشتمال آن بر تشدد و تعصب حسب
تصريح عبد الحق دھلوی در تکمیل الایمان واضح و عیانت در فصل ثانی باب تاسع که در ان چهل حدیث در فضائل جناب امیر
المؤمنین عليه السلام ذکر نموده و آن را از عزر فضائل آن جناب شمرده گفته الحديث التاسع

اخراج البزار و الطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و الحاکم و العقيلي في الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و
الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب
و فی اخری عند الترمذی عن علی ع انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی
و قد اضطرب الناس في هذا الحديث فجماعه على انه موضوع منهم ابن الجوزی والنوى و ناهيك بهما معرفة بالحديث و طرقه حتى

قال بعض محققى المحدثين لم يات بعد النوى من يدانیه فى علم الحديث فضلا عن ان يساويه و بالغ الحاکم على عادته و قال ان الحديث صحيح و صوب بعض محققى المتأخرین المطلعین على الحديث انه حديث حسن و مز الكلام عليه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با وصفی که از راه غمارت و انحراف خود را از ذکر قبح ابن الجوزی و نوى در این حديث شریف باز نداشته بلکه ترانه بی محل در مدح سرای ایشان برداشته و بالخصوص در حق نوى علم کمال اطراء او برافراشته و تصحیح حاکم این حديث شریف را از قبیل مبالغه انگاشته لیکن باز هم چاره جز اظهار حسن بودن این حديث شریف ندیده بنقل افاده بعض محققین متأخرین مطلعین بر علم حديث مظہر خطای ابن الجوزی و نوى و احزاب گردیده و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاء بترجمه جانب امیر المؤمنین عليه السلام گفتة و

اخراج الترمذی و الحاکم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها
و قد تکلم فی هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعة
منهم ابن الجوزی و النوى ازین عبارت نیز واوضحت که
حدیث انا مدینۃ العلم

حدیث حسن می باشد و نوى و دیگر کسانی که در این حديث شریف راه قبح پیموده اند ارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا دلیلا علی خطاء النوى و احزابه فی قبح هذا الحديث المتن المحفوظ فی نصابه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغین فی سیرة المصطفی و فضائل أهل بیته الطاهرين بعد نقل این حديث شریف از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته و قد اضطراب الناس فی هذا الحديث فجماعه علی انه موضوع
عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۵

منهم ابن الجوزی و النوى و بالغ الحاکم على عادته فقال ان الحديث صحيح و صوب بعض محققى المتأخرین المطلعین من المحدثین انه حسن و این عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این حديث شریف متین و ایضا خطا نوى و دیگر متعنتین کافی و وافی می باشد و

قبح نوى در حدیث مدینۃ العلم حسب افادات علمای سنی مردود است

واگر اولیای حضرت نوى بر کلام این عبد مستهام گوش ننهند و بقدح موهونی که از لحن کلام او بسوی حدیث انا مدینۃ العلم

متوجه می شود خوشوقت شده و او مصاومت حق صریح دهند ناچار رکاکت این قبح موهون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فخام سنیه که متعرض بقدح نوى شده بمعرض اثبات می رسانم و سرور و فرح اتباع نوى را مبدل بملال و ترح می گردانم علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و

اخراج الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابها

هذا حدیث حسن علی الصواب الا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النوى و قد بینت حاله فی التعقیبات علی الموضوعات ازین عبارت ظاهرست که نزد علامه سیوطی قبح نوى در این حديث وثیق النصاب مخالف حق و صوابست و علامه سیوطی التفاتی بان نفرموده بتحسین این حدیث بالحتم و الجزم ارغام آناف جاحدين ذوى الاعتراض نموده و این حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر و وزیر ابن عمه فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء

بعد ایراد مصraig آخر گفته تذیيل مناسب لما قبله و فيه رد العجز علی الصدر و من تلك السعادة ما امده صلی اللہ علیه وسلم به من

المواخاة

فقد اخرج الترمذی آخى صلی اللہ علیہ وسلم بین اصحابه فجاء علی تدمع عیناه فقال يا رسول اللہ أآخيت بین اصحابک و لم تواخ بینی و بین احد فقال صلی اللہ علیہ وسلم انت اخی فی الدّنیا و الآخرة و منها العلوم التي اشار إليها

بقوله صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة و فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی و اختلقو فی حکم هذا الحديث فجماعۃ منهم التّووی رحمه اللہ تعالی علی انه موضوع و الحاکم صحّحه و صرّح بعض الحفاظ المطلعین انه حديث حسن ازین عبارت واصحت که ابن حجر حديث مدینة العلم را حتما قول جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم می داند و با ان استدلال و احتجاج می کند و برای قدر نووی و احزاب او وقی نمی گذارد و بلکه بعد ذکر ان تصحیح حاکم و تصویب بعض

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۴

حافظ مطلعین حسن بودن آن را بمعرض بیان می آرد و نیز ابن حجر مکی در صواعق که اشتمال آن بر تشدد و تعصب حسب تصریح عبد الحق دھلوی در تکمیل الایمان واضح و عیانست در فصل ثانی باب تاسع که در ان چهل حديث در فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر نموده و آن را از عزر فضائل آن جناب شمرده گفتہ الحديث التاسع

اخراج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد اللہ و الطبرانی و الحاکم و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر و الترمذی و الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابها و فی روایة فمن أراد العلم فليات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی ع انا دار الحکمة و علی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمی

و قد اضطرب الناس فی هذا الحديث فجماعۃ علی انه موضوع منهم ابن الجوزی و النووی و ناهیک بهما معرفة بالحديث و طرقه حتی قال بعض محققی المحدثین لم یات بعد النووی من یدانیه فی علم الحديث فضلا عن ان یساویه و بالغ الحاکم علی عادته و قال ان الحديث صحيح و صوب بعض محققی المتأخرین المطلعین علی الحديث انه حديث حسن و مرا کلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با وصفی که از راه غمارت و انحراف خود را از ذکر قدر ابن الجوزی و نووی در این حديث شریف باز نداشته بلکه ترانه بی محل در مدح سرای ایشان برداشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اطراء او برافراشته و تصحیح حاکم این حديث شریف را از قبیل مبالغه انگاشته لیکن باز هم چاره جز اظهار حسن بودن این حديث شریف ندیده بنقل افاده بعض محققین متأخرین مطلعین بر علم حديث مظہر خطای ابن الجوزی و نووی و احزاب گردیده و شیخ عبد الحق دھلوی در رجال مشکاۃ بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفتہ و

اخراج الترمذی و الحاکم عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینة العلم و علی بابها وقد تکلم فی هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن علی الصواب لا صحيح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی ازین عبارت نیز واصحت که حديث انا مدینة العلم

حدیث حسن می باشد و نووی و دیگر کسانی که در این حدیث شریف راه قدر پیموده‌اند ارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا دلیلا علی خطاء النووی و احزابه فی قدر هذا الحديث المحتضن فی نصابه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغین فی سیرة المصطفی و فضائل أهل بیته الطاهرين بعد نقل این حدیث شریف از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته و قد اضطرب الناس فی هذا الحديث فجماعۃ علی انه موضوع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۵

منهم ابن الجوزی و النووی و بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحدیث صحیح و صوب بعض محققی المتأخرین المطلعین من المحدثین آن‌ه حسن و این عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این حدیث شریف متین و ایضاح خطاء نووی و دیگر متعنتین کافی و وافی می‌باشد و

نحوی مضمون حدیث مدینة العلم را نظم گردید

از جمله طرائف آنکه قاضی ثناء الله پانی پتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متعنتین را در این حدیث شریف زائف و کاسد و باطل و فاسد و انموده بمزید انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در سیف مسلول گفته پنجم حدیث

جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها رواه البزار و الطبرانی عن جابر

وله شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی و اخیه و صحنه الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحيی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی آن‌ه منکر و لیس له وجه صحیح و قال النووی و الجزری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفرقین یعنی من قال انه صحیح و من قال آن‌ه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صوابست اما بکثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد انتهی پس کاش مخاطب قمقام اگر بر افادات دیگر محققین اعلام بر نخورده بود بین افاده بیهقی وقت خود مطلع می‌شد و زبان بلاعث ترجمان خود را بذکر قدح نووی و احزاب او نمی‌آورد و باعتماد بر ان و استناد بان گوی سبقت در میدان عدوان از اصحاب باغی و شنان نمیر بود و از جمله لطائف آنست که حسن علی محدث که تلمیذ رسید مخاطب وحیدست نیز قدح نووی را در این حدیث شریف خلاف صواب و اینماید و بتصریح صریح تحسین این حدیث شریف می‌فرماید و در اظهار حق باکی بمخالفت استاد خود نمی‌دارد و روی التفات بصنیع شنیع او نمی‌آرد چنانچه در تفريح الاحباب گفته و

اخراج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر و ابو نعیم فی المعرفة عن علی قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها

هذا حدیث علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم ولا موضوع کما قاله جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و از جمله آیات علو حق و سمو صدق آنست که خود نووی مضمون بلاعث مشحون حدیث مدینة العلم را در اشعار آبدار خود نظم فرموده اذعان کمال ثبوت و تتحقق این حدیث شریف در قلوب ارباب انصاف افروده زنگ ارتیاب از سجالج افتده اصحاب الباب کما یینبغی زدوده قدح موهونی که از کلام او پیرامون این حدیث شریف می‌رسید بابلغ وجوه آن را هباء منثرا نموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر مادھین جناب امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید و کالامام فی الاسلام و المشار إلیه عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۶

فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاوى أبی زکریا معھی الدین یحيی النووی فانه قد قال

و اجاد المقال امام المسلمين بلا ارتیاب امیر المؤمنین ابو تراب

نبی الله خازن کل علم علی للخزانة مثل باب

انتهی و لقد حق بعد هذا ان یقال علی سیل ضرب الامثال* اطف المصباح فقد طلع الصباح

اما شمس الدين ذهبي پس اگر چه بمزيد عتو و طغيان و بغي و شنآن بقدح حديث مدينة العلم مرتكب خسارت عظيمة الشأن و محتبب جسارت كثيرة الخسران گردیده ليكن نزد ارباب تحقيق و امعان و اصحاب تقيد و اتقان قدح او درين حديث مشيد الاركان حصيف البنيان در کمال سخافت و بطلان و رکاكت و هوان رسيده است و بوجوه موفوره و دلائل غير محصوره که بعضی از ان ردا ما للاختصار در این مقام ايما و اشعار کرده می آيد قبل اعتنا و التفات منقدين اثبات نیست اول آنکه زیغ و انحراف ذهبي عساف از مناهج عدل و انصاف و ایغال و ایجاد او در بوادي کذب و اعتساف و اتصاف او بانحس الاوصاف اعنی اقتراف و اصطراف نصب و خلاف با اهلیت عصمت و طهارت و عفاف عليهم من الله آلاف السلام المضاعفة الاضعاف و التسام او بدیگر قوادح فظیعه الاصناف سابقا در مجلد حديث طیر حسب اقرار و اعتراف اعظم اسلاف سنته شنیدی و بکنه مثالب مظهره الاسراف و مطاعن مبنیه الاسراف او كما ينبغي وارسيدي و بعد آن هرگز کسی از ارباب انتصاف در انقصاص و انقصاص و انحرام و انتساف قول ظاهر السفساف و قدح سراسر خراف او در باب این حديث مصحف الاطراف ریبی نخواهد ورزید و غایت اعتدا و اجحاف او را در حق این خبر متین الاحصاف بنظر حق بین نهايت واضح و مستین خواهد دید دوم آنکه علامه صلاح الدين العلائی برین تجاسر فضیح ذهبي زد صريح نموده بيان فضیح صدق نصیح را واضح و لائق فرموده چنانچه علامه سیوطی در قوت المعتذی گفته و قال الحافظ صلاح الدين العلائی فی اجوبته هذا الحديث ذكره ابو الفرج بن الجوزی فی الموضوعات من طرق عده و حکم ببطلان الكل و كذلك قال بعده جماعة منهم الذهبي فی المیزان و غيره و المشهور به روایة أبي الصیلت عبد السلام بن صالح الھروی عن أبي معاویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا و عبد السلام هذا تكلموا فيه کثیرا قال التسائی ليس بثقة و قال الدارقطنی و ابن عدى منهم زاد الدارقطنی رافضی و قال ابو حاتم لم يكن عندي بصدق و صوب ابو زرعة على حدیثه و مع ذلك فقد قال الحاکم حدثنا الاصم حدثنا عباس يعني الدوری قال سألت يحيی بن معین عن أبي الصیلت فقال ثقة فقلت أليس قد حدث عن أبي معاویة حديث انا مدینة العلم

فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفیدی و هو ثقة عن أبي معاویة و كذلك و روی صالح جزءه ايضا عن ابن معین ثم ساقه الحاکم من طريق محمد بن يحيی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۷

بن الضریس و هو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفیدی عن أبي معاویة و قال ابو الصیلت احمد بن محرز سالت يحيی بن معین عن أبي الصیلت فقال ليس ممن يكذب فقيل له في حديث انا مدینة العلم

فقال هو من حديث أبي معاویة اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاویة قدیما ثم کف عنه و قال كان ابو الصیلت رجلا موسرا يطلب هذه الاحادیث و يلزم المشايخ قلت فقد بری ابو الصیلت عبد السلام من عهده و ابو معاویة ثقة مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق عليهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا و أى استحاله في ان يقول النبي صلی الله عليه و سلم مثل هذا في حق علی و لم يات كل من تکلم في هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة عن يحيی بن معین و مع ذلك فله شاهد الخ سوم آنکه علامه زركشی با وصفی که در لالی منتشره جسارت ذهبي بر قدح حديث انا مدینة العلم

نقل کرده ليكن بنقل کلام علائی عمدۃ الاعلام کمال و هن و انلام و وهی انحرام آن بر ارباب احلام و اصحاب افهم واضح و ظاهر فرموده و چون خود علامه زركشی قائل بحسن بودن حديث انا مدینة العلم

می باشد کما نقله عنه المناوى فی فیض القدیر و المولوی حسن الزمان المعاصر فی القول المستحسن لهذا کمال فساد و بطلان زعم

ذهبی کبیر الشنثان بحسب مذهب و مختار خود علامه زرکشی والاشان نیز واضح و عیان می باشد چهارم آنکه ادعای باطل موضوعیت این حدیث شریف که از ذهبی در میزان سرزده بحدی موهون و مضمحلست که علامه ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان آن را بهایت متانت و رزانت مردود و مطرود وانموده کمال سخافت و رکاکت آن بر الباب فطن و کیاست واضح و عیان فرموده حالاً مجازفت ظاهر العدوان ذهبی در میزان و کلام نصفت اقتران علامه ابن حجر در لسان باید شنید و هر دو را در میزان نقد و اعتبار باید سنجد ذهبی در میزان گفته جعفر بن محمد الفقیه فيه جهاله قال مطین حدثنا جعفر حدثنا ابو معاویه عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول انا مدینة العلم و على بابها

و هذا موضوع و علامه ابن حجر در لسان المیزان بعد نقل عبارت مذکوره گفته هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحدث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع پنجم آنکه علامه سخاوی در مقاصد حسنة زعم باطل ذهبی را مدفع و موهون و مقلوع و مطعون وانموده در اثبات و تحقیق حدیث مدینه العلم بكلام علائی عمدة الاعلام تمسک فرموده و بذکر دیگر اخبار مؤیده و امور مشیده این خبر منیف در تقویت و تایید و ابرام و توکید آن افزوده قصب السبق در تعییر و تشویر جاحدين این حدیث شریف از امثال خود ربوده و قد سبقت عبارته فيما مضی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۸

ششم آنکه علامه سیوطی در لآلی مصنوعه کلام علامه علائی که مشتمل بر رد مزعوم مشوم ذهبی ملومست استناداً نقل فرموده و بذکر ان نهایت سقوطش از محل اعتماد ارباب رشد و سداد واضح و لائق نموده و هذا مما يدللك على سخافة کلام الذهبی و غایه بطلانه و يرشدك الى وضوح ونه و جاءه هوانه هفتم آنکه علامه سیوطی در قوت المغتذی شرح صحيح ترمذی نیز کلام علائی والا مقام که قالع اساس زعم نافرجام ذهبی عظیم الاجرامست برای تشید و تایید این حدیث سدید نقل فرموده روان جاحد عنید و معاند مرید را کما ینبغی فرموده کما دریت آنفا و لا نخالک ترتاب بعده فی مهانه کلام الذهبی و بواره او توثر المیل و الرکون الى زلل و عثاره هشتم آنکه علامه سیوطی در جمع الجوامع نیز بطلان زعم ذهبی در باب این حدیث شریف بمعرض اثبات رسانیده بنقل افاده علائی و کلام ابن حجر ادعای آن ناکب عظیم الغر را هباء منثورا گردانیده و هر چند تمام عبارت جمع الجوامع که مشید ارکان این حدیث منیف و مرغم انف هر طاغن عنیفست سابقاً منقول شده لیکن در این مقام جزوی از آن که اوافق بمقصود و مرام و ادخل فی الافحاص و الالزامست باز باید شنید سیوطی در جمع الجوامع در ذکر این حدیث شریف می فرماید و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بطلانه ايضاً الذهبی فی المیزان و غيره و لم یاتوا فی ذلك بعلة قادحة سوی دعوى الوضع دفعاً بالصدر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحدث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع نهم آنکه علامه سیوطی در درر منتشره نیز فساد قدح ذهبی واضح العناد و دیگر ارباب مرا و لداد در این حدیث واضح السداد ظاهر و باهر نموده و بذکر افاده علائی عمدة النقاد و اظهار تایید آن بتحقيق ابن حجر عظیم الانتقاد در تشید مبانی این خبر منیر علم الرشاد افزوده دهم آنکه ابن حجر مکی با آن همه عصیت و عناد و غرو و لداد قول ذهبی و امثال او را در این حدیث شریف مردود و مطرود ساخته باظهار تساهل کثیر شان کما ینبغی پرداخته چنانچه در منح مکیه شرح قصیده همزیه کما سمعت سابقاً جائی که

حدیث انا دار الحکمة

و انا مدینة العلم

را متخد وانموده در باب آن آرای اربعه نقل کرده بعد نقل سه رأی از ان می گوید موضوع و عليه کثیرون ائمه حفاظ القزوینی و ابن الجوزی و جزم بطلان جميع طرقه و الذهبی فی میزانه و غيره و هولاء و ان كانوا ائمه اجلاء لكنهم تساهلو تساهلاً کثیراً كما علم

مما قرته و كيف ساع الحکم بالوضع مع ما تقرر ان رجاله كلهم رجال الصّحیح الا واحد ف مختلف فيه و يجب تاویل کلام القائلين بالوضع بان ذلک بعض طرقه لاـ کلّها و ما احسن قول بعض الحفاظ فى أبي معاویة احد رواته المتكلم فيهم بما لا يسمع هو ثقہ مامون من کبار المشايخ و حفاظهم وقد تفرد به عن الاعمش فكان ماذا و أى استحاله فى انه صلی الله عليه و سلم يقول عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۲۹

مثل هذا فى حق على الخ اذين عبارت ظاهرست که ابن حجر مکى اگر چه اولا بوجه زیغ کامن قلبش مدعی کثرة و عظمت قائلین بوضع این حدیث گردیده بر سر تعدید اسمای بعضی از ایشان مثل قروینی و ابن الجوزی و ذهبی رسیده لیکن من بعد چار و ناچار اعتراف صریح به تساهل کثیر ایشان نموده باثبتات غیر ساع بودن حکم بوضع این حدیث شریف تقول باطل ایشان را بغایت منقوض و مرضوض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع این حدیث شریف نزد ابن حجر نهایت شنیع و فطیع بود لهذا از راه کمال اضطرار و انتشار تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب دیده در تنزیل کلام آن متفوہین بالباطل بتلمیح و تسویل و تخدیع و تضليل گرویده بالجمله ازینجا بنهايت وضوح متضحمت که طعن ذهبی و امثال او در این حدیث شریف بحدی فضیح و قبیحست که ابن حجر با وصف تعصب و تصلب حجری خود آن را غير جائز دانسته برایت صریحه از ان آغاز نهاده داد کمال توھین و تھجین ضیع شنیع ایشان داده یازدهم آنکه نیز ابن حجر مکی در فتاوی حديثه قدح ذهبی و غيره را در حدیث مدینه العلم ناقابل التفات انگاشته باثبتات و تحقیق این حدیث اعلام تفضیح هر طاعن سخیف افراشته چنانچه در فتاوی مذکوره کما سمعت سابقا گفته و اما حدیث انا مدینه العلم و على ع بابها

فهو حدیث حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری ليس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب معتبر و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذہبی و غيره على ذلك دوازدهم آنکه ملاـ على متقدی در کنز العمال عبارت جمع الجواب علامه سیوطی که مستمل بر رد جسارت فاضحه و خسارت لائمه ذهیست بلا رد و نکیر آورده طریق تسليم هوان و بطلان قدح ان عدیم الایقان باقدام انقیاد و اذعان سپرده سیزدهم آنکه على قاری در مرقاۃ با وصفی که جسارت ذهبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از ارباب ریب و امتراء در باب این حدیث شریف نقل نموده لیکن من بعد بذکر افاده علامه علائی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگ این هفوات باطله و صدء این اقوال عاطله از قلوب اصحاب نقد و اعتبار و سبر و اختبار زدوده چهاردهم آنکه علامه مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر قدح ذهبی و دیگر متعنتین را در باب این حدیث شریف بافادات اکابر اعلام و اساطین فخام مذهب خویش متعقب و مردود نموده و بالخصوص بنقل افاده علامه علائی و ابن حجر عسقلانی کمال بطلان و هوان قدح ذهبی عظیم العدوان واضح و عیان فرموده و قد سبقت عبارته فيما مضی پانزدهم آنکه شیخ عبد الحق دھلوی در لمعات شرح مشکأه عبارت مقاصد حسنہ سخاوه را که مبطل مزعوم شوم ذهیست استنادا ذکر کرده و آن را کلام جامع از مهره فن شمرده مظہر تصویب آن گردیده و هذا ايضا کاف و واف بار GAM انف المنکر المؤثر للخلاف المتهالک على قول الذہبی الراکب متن الاعتراض الذاهب عریضا فی مهامه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۰

الجزاف و السفساف شانزدهم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی کلام جمع الجواب سیوطی را که منضمن توھین و تھجین مزعم ذهبی افین در حق این حدیث متبینست استنادا و اعتمادا ناقل گردیده باطھار کمال رزانت و رصانت حدیث مدینه مین سخافت و مهانت قدح ارباب ضعینه گردیده هفدهم آنکه علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر الیمانی الصنعنی در ضمن اثبات و تایید و ابرام و تشیید حدیث مدینه العلم افاده علامه علائی و کلام حافظ ابن حجر عسقلانی که مظہر بطلان و فساد قول ذهبی راس ذوی الاحقاد می باشد احتجاجا نقل فرموده زنگ اصلال ذهبی عظیم الاحتیال از خواطر و ضمائر قاصرین زدوده چنانچه در روپه ندیه شرح تحفه علويه کما دریت سابقا گفته و قال الحافظ صلاح الدین العلائی قد قال بطلانه ايضا الذہبی فی المیزان و

غيره ولم ياتوا في ذلك بعلة قادحة سوى دعوى الوضع دفعا بالصدر وقال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع هجدهم آنکه علامه شوکانی كما سمعت سابقا در فوائد مجموعه بطلان قول فاسد و هو ان زعم کاسد ذهبی بر ملا نموده با ثبات حسن این حدیث شریف بوجه احسن ارغام انف آن جاحد عنیف فرموده نوزدهم آنکه دمنتی معاصر در نفع قوت المغتنی کلام علائی عالیمقام که کاسر ظهر ذهبی ذاہب الکلام و موہن اسر هر منکر مرسل الزمامست ذکر نموده مسلک تشیید و ابرام و توطید و احکام این خبر متین النظم پیموده

ذهبی حدیث مدینة العلم را بسند متصل روایت کرده

بسم آنکه از آثار علو حق واضح السنّا و سمو صدق لاثح الجلا این ست که خود ذهبی در میزان بسند متصل روایت حدیث مدینة العلم کرده و آن را از عوالی احادیث سوید بن سعید که از جمله مشایخ مسلم صاحب صحیحست شمرده باین صنیع بدیع تمامی هفوای خود را هباء منتشرانموده کمال ثبوت و تحقق این حدیث بر ارباب نقد و امعان واضح و ظاهر فرموده چنانچه در میزان بترجمه سوید بن سعید گفته قلت عاش سوید مائۀ سنّه و مات فی سنّه اربعین و مائین وقع لنا من عالی حدیثه اخبرنا ابو المعالی الابرقوهی انا المبارک بن أبي الجواد انا احمد بن أبي غالب انا عبد العزیز بن علی ابا طاهر الذهبی ثنا عبد الله بن محمد ثنا سوید بن سعید ثنا زیاد بن الریبع عن صالح الدھان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فاذا الصلاة تجهد بالبدن ولا تجهد بالمال و كذلك الصیام والحج بجهد المال والبدن فرأیت ان الحج افضل من ذلك کله اخبرنا محمد بن عبد السلام عن زینب بنت أبي القسم انا عبد المنعم بن القشیری انا ابو سعید الادیب ثنا محمد بن بشیر ثنا ابو لبید السرخسی ثنا سوید ثنا علی بن مسهر عن داؤد عن عکرمه عن ابن عباس قال صاحب الذبح اسحاق و قوله و بشرناه باسحق ای بنبوته و به نا علی عن اشعب عن ابن سیرین عن الجارود العبدی قال اتیت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۱

النبي صلی الله علیه وسلم ابایعه فقلت انى علی دین و انى ان ترکت دینی و دخلت فی دینک لا يعذبني الله فی الآخرة قال نعم و به ثنا عبد الرحیم بن سلیمان عن عبید بن أبي الجعد قال سئل جابر عن قتال علی فقال ما يشك في قتاله الا کافر و به ثنا شریک عن سلمة بن کھیل عن الصنابحی عن علی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد المدینة فليات بباب المدینة

انتهی کلام الذهبی فی المیزان* و بعد هذا البیان* و غب ذلك التبیان* الماحی آثار الزیغ و العدوان القالع من الريب الاصل و البناء لا يخلد الى قدح هذا الحديث على المکان* المقبول عند علماء هذا الشأن* الا من غالب على قلبه الطبع و ران* و استههام به الغرور و استهواه الشیطان* و الله العاصم عما يورث سخط الرحمن* و يقود الى لظی النیران* اما شمس الدین الجزری پس نسبت قدح حدیث مدینة العلم باو کمال ظلم و اعتدا و جور و جفا بلکه بحت باطل و خطأ و عین کذب و افتراست چه بر هر کسی که کتاب اسنسی المطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن أبي طالب بنظر بصیرت دیده و بمدلولات الفاظ و جملات آن رسیده کالشمس فی رابعه النهار واضح و اشکارست که علامه شمس الدین جزری در ان کتاب با ثبات

حدیث انا مدینة العلم

مشرف گردیده و باذعان و تصدیق و ابرام و تحقیق آن کما ینبغی گردیده حالا افادات علامه جزری متعلق باین حدیث شریف باید شنید و دست تحریر بدندان تعجب از جسارت موحشه و جرات مدهشه مخاطب عظیم التعصب باید گزید علامه جزری در اسنسی المطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی علی بن أبي طالب گفته

خبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة علیه عن علی بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن محمد فی کتابه من اصحابه

اخبرنا الحسن بن احمد بن الحسين المقرى اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجانى اخبرنا الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن على رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم انا دار الحكمه و على بابها رواه الترمذى في جامعه عن اسماعيل بن موسى حدثنا محمد بن الرومى حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن على و قال حديث غريب و رواه بعضهم عن شريك و لم يذكروا فيه عن الصنابحي قال و لا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك و في الباب عن ابن عباس انتهى قلت و رواه بعضهم عن شريك عن سلمة و لم يذكر فيه عن سويد و رواه الاصبغ بن نباته و الحارث عن على نحوه و

رواہ الحاکم من طریق مجاهد عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم و لفظه انا مدینه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۲

العلم و على بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها

وقال الحاکم صحیح الاسناد و لم یخرجاه و رواه ايضا من

حدیث جابر بن عبد الله و لفظه انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و نیز جزری در صدر اسنى المطالب بعد حمد و صلاة گفته و بعد فهذه احادیث مسندة ممّا توادر و صحّ و حسن من اسنى مناقب الاسد الغالب مفرق الكتائب و مظہر العجائب ليث بنی غالب امير المؤمنین أبي الحسن على بن أبي طالب کرم الله تعالى وجهه و رضی عنه و ارضاه اردفتها بمسلسلات من حدیثه و بمتصلات من روایته و تحذیثه و باعلى اسناد صحیح إلیه من القرآن و الصحابة و الخرقه الّتی اعتمد فيها اهل الولاية علیه نسأل الله تعالى ان یثینا علی ذلک و یقربنا لدیه و نیز در ان؟؟؟ احادیث مناقب گفته قلت فھذا نزr من بھر و قل من کثر بالنسبة الى مناقب الجليله و محاسنه الجميله و لو ذهبتنا لاستقصاء ذلک بحقه لطال الكلام بالنسبة الى هذا المقام و لكن ترجو من الله تعالى ان ییسر افراد ذلک بكتاب نستوعب فيه ما بلغنا من ذلک و الله الموفق للصواب از ملاحظه این عبارات بر ناظر بصیر و معن خیر مستین و مستنیرست که علامه جزری نحریر حدیث مدینه العلم را بافادات خود تشید و تازیر نموده بچند وجه اوں آنکه

حدیث انا دار الحكمه

را که مؤید و مشید

حدیث انا مدینه العلم

می باشد بسند متصل خود روایت نموده دوم آنکه روایت کردن ترمذی

حدیث انا دار الحكمه

را نیز باثبات رسانیده سوم آنکه بنقل کلام ترمذی متعلق باین حدیث شریف ظاهر فرموده که این حدیث از شریک بطريق دیگر ماورای طریق ابن الرومی نیز منقول شده چهارم آنکه بنقل کلام ترمذی اینهم واضح نموده که حدیث انا دار الحكمه از ابن عباس نیز ماثورست پنجم آنکه جزری بكلام خود قلت و رواه بعضهم عن شریک عن سلمة و لم یذكر فيه عن سويد بر ارباب امعان ظاهر نموده که

حدیث انا دار الحكمه

بسند دیگر علاوه بر اسانید مذکوره نیز منقول گردیده ششم آنکه افاده نموده که

حدیث انا دار الحكمه

را اصبغ نیز از امير المؤمنین علیه السلام روایت کرده هفتم آنکه تصريح نموده به اینکه

حدث انا دار الحكمة

را حارت نيز از جناب امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده هشتم آنکه علامه جزری بعد این همه افادات خود حدیث مدینه العلم را بروایت ابن عباس از حاکم نقل فرموده نهم آنکه صحت اسناد ان نيز بنص حاکم ظاهر نموده دهم آنکه عدم اخراج شیخین يعني بخاری و مسلم نيز از حاکم نقل کرده و بنقل این افاده ظاهر فرموده که حدیث مدینه العلم اگر چه بر شرط بخاری و مسلم بود لیکن ایشان بروایت آن احراز شرف نفرمودند و خویشتن را عرضه تنديد و تعیير ناقدین نحاري نمودند يازدهم آنکه حدیث مدینه العلم را بروایت جابر نيز از حاکم نقل فرموده در کمال تشیید و توطید آن

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۳

افروده دوازدهم آنکه خود علامه جزری حدیث مدینه العلم را از جمله احاديثی دانسته که يا متواتر يا صحيح يا حسن می باشد و چون علامه جزری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول حاکم اتفاق داشته باشد سیزدهم آنکه علامه جزری حدیث مدینه العلم را از اسنای مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام دانسته چهاردهم آنکه واضح شد که جزری بجمع حدیث مدینه العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب و قربت از خداوند عالم گردیده و ظاهرست که العیاذ بالله اگر حدیث مدینه العلم نزد او از جمله موضوعات می بود کما هو زعم المخاطب الشائن و الكابلي المائن هرگز درج آن درین کتاب نمی فرمود و بجمع کتابی که شامل بر آنست طلب ثواب و قرب نمی کرد زیرا که ادراج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعذیبست نه موجب اثابت و تقریب پانزدهم آنکه واضح شد که علامه جزری حدیث مدینه العلم و امثال آن را نسبت بدیگر مناقب جلیله و محسن جمیله جناب امير المؤمنین عليه السلام مثل نزد من بحر و قل من کثر می داند و واضحست کل الوضوح که اگر حدیث مدینه العلم عیاذا بالله نزد جزری موضوع می بود هرگز آن را از مناقب جناب امير المؤمنین عليه السلام نمی شمرد فضلا ازین که آن را قابل درج در تصنيف بداند و آن را از جمله دیگر فضائل و مناقب که ذکر نکرده برای درج در کتاب خود منتخب نماید فوا عجباه چسان مخاطب والاتبار با آن همه کمالات بارعه و ملکات ناصعه که اتباع و اشیاع حضرتش برای او ادعای آن دارند و خود شاهصاحب نيز بكلمات تحذق آميز و جملات تفهیق انگیز خود همت بر تصویب مزعوم شان برمی گمارند ازین همه مقاصد و مارب عبارات اسنی المطالب غصّ بصر و قطع نظر نموده مثل علامه جزری را که بچندین وجهه مبرمه و مؤیدات محکمه تایید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینه العلم فرموده است بی مhaba قائل بوضع این حدیث شریف وا می نمایند و در ارتکاب بهت صراح و کذب بواح قصب السبق از امثال مسیلمه و سجاح می رباید و لیس هذا منه ببدیع و طریف فقد عرف قدما بالتهالک علی الاستفراء والتحریف والله العاصم عن تخدیعه والتلفیف وهو المجازی کل من یعتدی لزیغه علی الحق و یحیف و از عجائب آنست که قاضی ثناء الله پانی بتی که حسب افاده مخاطب بیهقی وقت خود بوده علامه جزری را قائل بوضع این حدیث دانسته و با وصف بیهقی وقت بودن نظری بر افادات غالیه و اجادات عالیه کتاب اسنی المطالب علامه جزری نیانداخته لیکن بس غنیمتست که قاضی مذکور قدح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم نداشته بمطرود و مردود نمودن آن رایت تحقیق و تنقید افراشته چنانچه اولاً بنقل تحقیق علامه ابن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و ثانیاً بافاده این معنی که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث می توان کرد نهایت وهن و هوان کلمات متعتین واضح و لائق فرموده

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۴

کما دریت فيما سبق بعون الله الجليل فلیکن منک على ذکر بالتفصیل بالجمله ازین بیان متأنث اقتران كالصیبح إذا اسفر و استبان واضح و عیان گردید که آنچه شاهصاحب در اثبات مطعونیت حدیث مدینه العلم اقوال زائغه شنیعه و کلمات زائفه فظیعه از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی از ان باطل محض و افتراء بحثست و شطري از آن اگر بمعرض ثبوت هم می رسد بحسب افادات مبرمه و تحقیقات محکمه دیگر منقدین اخبار و محققین کبار از حلیه صدق و سداد عاطل و باقصای مراتب سقوط و هبوط نازل می باشد

و بنقل این چنین اقوال واهیه موهونه و طامات سخیفه مطعونه جز افتضاح خود و اسلاف خود حاصلی نیست و در ذکر آن سوای اظهار انهمانک در جحد ثابتات و انکار واضحات طائلی نه و معذلک از بیان سابق و لاحق اینهم بمرتبه تحقق تام و ثبوت لا کلام رسید که این حدیث شریف و خبر منیف بحدی مخصوص و مشید و مبرم و مؤطبدست که قدح آن از هر کسی که باشد نزد نقاد اثبات هرگز قابل احتفال و التفات نیست پس علاوه بر هفوایی که شاهصاحب بذکر ان پرداخته مایه تندید و تعییر و تحجیل و تشویر برای اسلاف و کبرای نحاریر خود مهیا ساخته‌اند کلماتی که از بعض متعنتین ارباب عناد و متشدقین اصحاب لداد در خلال بعض عبارات سالفه النقل مثل عبارت درر منتشره سیوطی و مرقاہ ملا علی قاری و فیض القدیر مناوی منقول شده بر فرض ثبوت و صدور آن ازیشان نیز لمع سراب و مثل نقش قبر آبست که هیچ عاقل بصیر و ناقد خبیر بامثال آن ترهات و اشباء ان طامات مخدوع و مغورو نخواهد گردید و از همین جاست که خود ناقلين آن مثل علامه سیوطی و ملا علی قاری و علامه مناوی پی بطلان و فساد و انحراف و انهداد آن برده طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات اینیقه و تبیینات رشیقه و تسدیدات کافیه و تشدیدات وافیه مثبتین و مبرمین و محصفین و محکمین این حدیث شریف سپرده‌اند و مردو دیت و مترو دیت آن بنصوص کلمات متینه و خصوص افادات رزینه دیگر اعلام محققوین و احبار منقادین سنیه نیز واضح و لائحت است کما سبق فلا تکن من الذاهلين المبعدين الحائدين و لا تعدل عن هذا

الحادیث الحصیف المتنین الذی عَزَّ مثاره علی رغم انف الجاحدين

جواب قول مخاطب بتمسک باین احادیث موضوعه

قوله پس تمسک باین احادیث موضوعه که اهل سنت آن را از دائرة تمسک و احتجاج خارج کرده‌اند در مقام الزام ایشان دلیل صریح است بر دانشمندی علماء شیعه اقوال مخاطب کثیر الاعوجاج عظیم اللجاج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الانتاج خویش مرتکب افک عظیم و کذب جسمی و زور شنیع و بهت فظیع گردیده شیوه مباھتین عظیم العناد و طریقه مکابرین کثیر اللداد برگزیده و بر متبع بیانات رشیقه و متخصص تبیینات اینیقه که حسب افادات علمای احبار و نقاد کبار سنیه در مجلدات سابقه و درین مجلد مذکور شده در کمال وضوح و ظهور است که حدیث مدینه العلم و امثال آن احادیثیست که حسب تحقیق حفاظ اعلام

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۵

و تنقید اثبات کرام اهل سنت از جمله احادیث صحیحه مشیده و اخبار ثابته موظده است و یقیناً قابل تمسک و احتجاج می‌باشد و خاک مذلت و عار بر رؤس ارباب جحود و انکار کما ینبغی می‌پاشد و اوردن علماء شیعه این احادیث را در مقام الزام خصم و محل افحام منکرین خلافت بلا فصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام در نهایت حصافت و ابرام و کمال حصانت و استحکام و نزد ارباب احلام و اصحاب افهام دلیل صریح علو مکان علمای اهل حق کرام در علم مناظره و کلام و برهان صحیح سمو شأنشان در تبکیت و تسکیت منکرین لثامت نه آنکه جای سخریه و فسوس و تشنج معکوس و تقریع معکوس و تفظیع مرکوس شاهصاحب عظیم المقام و دیگر اتباع اغشام آن قدوه و امام عوام کالانعام بوده باشد مگر نمی‌بینی که قطع نظر از دیگر احادیث بالخصوص این حدیث شریف اعنی حدیث انا مدینه العلم

بمرتبه رسیده که جم غیر از اعاظم حفاظ مسندین و افخم ایقاظ محدثین سنیه بروایت و اخراج و ذکر و ادراج آن گرویده و عدد کثیر از کبرای عالیمقام و خبرای ذوی الاحترام شان این حدیث شریف را بصیغ حتم و جزم ذکر کرده مظهر کمال رزانت و متنات آن گردیده‌اند و جماعات سدیده از حذائق منقادین و سباق محققوین بافادات خود صحت آن را واضح و روشن فرموده و اقوام عدیده از ارباب نقد و تحقیق و اصحاب سر و تدقیق حسن بودن آن لائح و مین نموده‌اند و علاوه بر ما ذکر این خبر منیف بحدی ثابت و متحقق و قابل تمسک و احتجاج است که بسیاری از علماء عظام و محققوین فخام سنیه در مطالب دینیه و مقاصد یقینیه باان

استدلال فرموده کمال ثبوت و تحقق آن بر ارباب نصفت متین و متضح نموده‌اند سابقًا شنیدی که علامه عاصمی در زین الفتی در بیان مشابهات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام در مقام اثبات علم و حکمت جناب امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج باین حدیث شریف نموده چنانچه گفت و کذلک المرتضی رضوان الله علیه فضل بالعلم والحكمة ففاق بهما جمیع الائمه مدخل الخلفاء الماضین رضی الله عنہم اجمعین و لذلک وصفه الرسول علیه السلام بهما حیث قال یا علی ملئث علمًا و حکمة و ذکر

فی الحديث عن المرتضی رضوان الله علیه ان النبي صلی الله علیه کان ذات لیله فی بیت ام سلمة فبکرت علیه بالغداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلی الله علیه الى المسجد و علی عن يمينه و ابن عباس عن يساره فقال النبي علیه السلام يا علی ما اوّل نعم الله علیک قال ان خلقنی فاحسن خلقی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسه قال ثم ماذا قال قلت و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها قال فضرب النبي صلی الله علیه يده علی كتفی وقال یا علی ملئث علمًا و حکمة و لذلک

قال النبي صلی الله علیه انا مدینة العلم و علی بابها
و نیز علامه عاصمی در ذکر مشابهات جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت داود علیه السلام استدلال بحدیث مدینة العلم فرموده چنانچه گفت و کذلک المرتضی رضوان الله علیه اوّلی من فصل الخطاب کما ذکرناه فی عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۶
معنی

قوله علیه السلام انا مدینة العلم و علی بابها
و فی فصل قضائه و نیز علامه عاصمی در زین الفتی در بیان اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام این حدیث شریف استدلال کرده برینکه باب مدینة العلم از جمله اسمائیست که جناب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بان مسمی فرموده و علامه اخطب خوارزم در کتاب المناقب بحدیث مدینة العلم بر غزارت علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج کرده و ابو الحجاج بلوی در کتاب الفبا با بحدیث مدینة العلم احتجاج بر علو مكان جناب امیر المؤمنین علیه السلام در علم نموده و محیی الدین ابن العربی در کتاب الدر المکنون و الجوهر المصنون باین حدیث شریف استدلال نموده بر اینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام علم حروف را از جناب رسالت‌ماب صلی الله علیه و آله و سلم بمیراث یافته چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه البخی فی الینایع گفت و الامام علی رضی الله عنہ ورث علم الحروف من سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و إلیه الاشاره بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فعلیه بالباب

و علامه کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی در کتاب الدر المنظم بحدیث مدینة العلم احتجاج نموده برین افاده که جناب امیر المؤمنین علیه السلام عالم علم مکنون بوده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه البخی فی الینایع گفت و قد ذکرت فی هذا الكتاب الناطق بالصواب جفر الامام علی بن أبي طالب رضی الله عنہ و هو الف و سبعمائة مصدر من مفاتیح العلوم و مصابیح التجوم المعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع و النور اللامع و هو عبارة عن لوح القضا و القدر عند الصوفیة و قبل مفتاح اللوح و القلم و قبل سر القضا و القدر و قیل مفتاح العلم اللدنی و هما کتابان جلیلان احدهما ذکره الامام علی کرم الله وجهه علی المنبر و هو قائم یخطب بالکوفة علی ما سیاتی بیانه و هو المسّمی بخطبۃ البیان و الآخر اسره رسول الله صلی الله علیه و سلم و هذا العلم المکنون هو المشار إلیه

بقوله صلی الله علیه و سلم انا مدینة العلم و علی بابها و امره بتدوینه فکتبه الامام علی رضی الله عنہ حروفًا مفرقة علی طریقه سفر آدم علیه السلام فی جفر

يعنى فى رق قد صنع من جلد البعير و اشتهر بين الناس بالجفر الجامع و النور اللامع و قيل الجفر و الجامعة و فيه ما جرى لل AOLين و ما يجرى للآخرين و نيز علامه ابن طلحه در كتاب الدر المنظم اين حديث شريف بر اختصاص آل محمد عليهم السلام بعلم جفر و مدینه بودن جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و باب المدينه بودن جناب امير المؤمنين عليه السلام استدلال نموده چنانچه در كتاب مذكور على ما نقل عنه البلخي في اليابع گفته و الغرض من هذا السر الباهر و الرمز الفاخر اظهار لوابح لارباب الذوق لانه من العلوم الجسيمة الفاتحة لابواب المدينه لا يمسه ناسوتى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۷

ولا ينظر به الا لاهوتى وهذا هو العلم الذى خص به آل محمد صلی الله عليه و سلم و العلم الذى محمد صلی الله عليه و سلم مدینته وعلى بابها و نيز علامه ابن طلحه در مطالب السؤول در مقام تبیین انزع بطین بودن جناب امير المؤمنین عليه السلام احتجاج بحديث مدینه العلم نموده كما سبق و نيز علامه ابن طلحه در مطالب السؤول در ضمن ادله توفر علم و فضل جناب امير المؤمنین عليه السلام باين حديث شريف تمسک فرموده و آن را از جمله احاديث واضحه جدا و راجحة صحة و معتقد دانسته كما دریت سابقا و علامه محمد بن یوسف کنجی در کفاية الطالب علاوه برینکه بابی خاص برای آن معقود نموده و در اثبات و ابرام آن بذل مجھود فرموده باين حديث شريف استدلال بر اویت جناب امير المؤمنین عليه السلام در قتال اهل بغی کرده و محب الدين طبری در كتاب الرياض النصرة حديث مدینه را دليل اختصاص جناب امير المؤمنین عليه السلام بباب مدینه العلم بودن گردانیده و در ذخائر العقبی نيز آن را شاهد بودن آن جناب بباب مدینه العلم دانسته و علامه سعید الدين فرغانی در شرح قصیده تائیه فارضیه بحدث مدینه العلم احتجاج نموده برینمعنی که علم و کشف و کشف معضلات کلام عظیم و كتاب کریم باوضح بیان حصه جناب امير المؤمنین می باشد چنانچه در شرح مذکور بشرح شعر کراماتهم

من بعض ما خصّهم به بما خصّهم من ارث كلّ فضیلہ

گفته و اما حصة على بن أبي طالب كرم الله وجهه العلم و کشف و الكشف معضلات الكلام العظيم و الكتاب الكريم الذي هو من اخص معجزاته صلی الله عليه و سلم باوضح بيان بما ناله بقوله صلی الله عليه و سلم انا مدینه العلم و على بابها

و

بقوله من كنت مولاه فعلى مولا

مع فضائل آخر لا تعد ولا تحصى و نيز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه حدیث مدینه را دلیل رسیدن علم بجناب امير المؤمنین عليه السلام بطور میراث از جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم دانسته چنانچه در شرح شعر و اوضح بالتاویل ما كان مشکلا علىي يعلم ناله بالوصیة

على ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد على ع بتاویل آنچه مشکل و پوشیده بود از معنی و مراد قران و حدیث بر غیر او از صحابه خصوصا عمر چنانچه در ان معرض گفته است لولا على لهلك عمر بآنکه بيان تفسیر آن مشکلات را متعرض گشته بود بعلمی که بوی بمیراث رسیده بود از مصطفی بوصیتی که از جهت وی فرموده بود آنی تارک فیکم الثقلین كتاب الله و عترتی اذکركم الله في أهل بيتي سه بار و باز فرموده

انت مئی بمتزله هارون من موسی غير انه لا نبئ بعدى

وابانچه گفت

انا مدینه العلم و على بابها

انتهی و سید علی همدانی در مشارب الاذواق شرح قصیده خمریه فارضیه بحدیث مدینه العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام ساقی کؤوس شراب محبت ذو الجلال و موصل متعطشان فیافی امال بمورد زلال و صالح و امام الدین محمد الهجروی الایجی در کتاب اسماء النبی و خلفائه الأربعه عبقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۸

باين حديث شريف استدلال كرده بر آنكه باب مدینه العلم از اسمای جناب امير المؤمنین علیه السلامست و زین الدین ابو بكر خوافی این حديث شريف را در محل تایید اختصاص جناب امير المؤمنین علیه السلام بمزيد علم و حکمت آورده و ملک العلماه شهاب الدین دولت آبادی در هداية السعدا بمؤدای حديث مدینه العلم برای اظهار بطلان افتراض بعض مفترضین استدلال و احتجاج نموده و نیز در هداية السعداء باين حديث شريف در معرض اثبات وراثت جناب امير المؤمنین علیه السلام و عدم وراثت عباس تمسک کرده و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در باب خامس عشر آن باين حديث شريف استدلال نموده به آنكه جناب امير المؤمنین علیه السلام باب مدینه علمست و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مدینه العلم از اسمای جناب امير المؤمنین علیه السلام با احتجاج کرده و نور الدین بن الصباغ المالکی در فصول مهمه در بیان تفجر بحار علوم از صدر جناب شمس الدین محمد بن یحيی اللاھجی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز این حديث منیف را بمعرض احتجاج و استدلال بر اقربیت جناب امير المؤمنین علیه السلام بسوی جناب رسالت ما ب صلی الله علیه و آله و سلم آورده و حسین بن علی الكاشفی در روضه الشهداء در مدح علم جناب امير المؤمنین علیه السلام باين حديث متین تمسک کرده و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود این حديث شريف را دليل وفور علم حضرت امير المؤمنین علیه السلام و استحضار اجویه وقائع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده و کمال الدین میبدی در فواتح شرح دیوان منسوب بجناب امير المؤمنین علیه السلام باين حديث شريف استدلال نموده برینکه طالبان طریق ایقان و شاربان رحیق عرفان را واجبست که متوجه باشند بیاطن ملکوت موطن حضرت امير المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف شامي در سبل الهدی و الرشد این حديث شريف را دليل بودن مدینه العلم از اسمای جناب رسالت ما ب صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده و ابن حجر مکی در منح مکیه شرح قصیده همزیه در شرح شعر

کم ابانت آیاته من علوم عن حروف ابان عنه الھجاء

باين حديث استدلال نموده برینکه جناب امير المؤمنین علیه السلام وارث معظم علم قران از جناب رسالت ما ب صلی الله علیه و آله و سلم شده و نیز ابن حجر مکی در منح مکیه بشرح شعر

و وزیر ابن عمہ فی المعالی و من الاهل تسعد الوزراء

در بیان امداد فرمودن جناب رسالت ما ب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امير المؤمنین علیه السلام را بعلوم بحدیث مدینه العلم متمسک گردیده و نیز ابن حجر

عقبات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۳۹

مکی در منح مکیه در شرح شعر

لم یزدہ کشف الغطاء یقینا بل هو الشمس ما علیه غطاء

این حديث شريف را دليل گردانیده بر اينکه الله سبحانه مختص فرموده امير المؤمنین علیه السلام را از علوم بچیزی که قاصر می شود از ان عبارات و نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان این حديث شريف را دليل اعلمیت جناب امير المؤمنین علیه السلام وانموده و جمال الدین محدث در روضه الاحباب در مدح علم جناب امير المؤمنین علیه السلام باين حديث شريف استدلال کرده و

سید محمد بخاری در تذکرة البرار بر وفور علم جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین حدیث منیف احتجاج نموده و علی عزیزی در سراج منیر شرح جامع صغیر باین حدیث شریف احتجاج نموده برینکه سزاوارست برای عالم اینکه خبر دهد مردم را بفضل کسی که شناخته است فضل او را تا که مردم ازو اخذ علم نمایند و نور الدین شبراملسی در تیسیر المطالب السنیه این حدیث شریف را دلیل گردانیده برینکه مدینه العلم از اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم می باشد و ابراهیم بن الحسن الكردی در نبراس این حدیث شریف را دلیل باب مدینه العلم بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام دانسته و اسماعیل بن سلیمان الكردی در کتاب جلاء النظر باین حدیث شریف بر برائت ساحت علیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خط احتجاج نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و قد زاد ابن تیمیة باشیاء و من جملتها ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیتمی رحمة الله فی فتاواه الحدیشیة عن بعض اجلاء عصره انه سمعه يقول و هو على منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله عنه له غلطات و أئی غلطات و ان سیدنا على رضی الله عنه اخطأ فی اکثر من ثلاثة مکان فیا لیت شعری من این يحصل لک الصواب إذا اخطأ عمر و على رضی الله عنهما بزعمک اما

سمعت قول النبی صلی اللہ علیه و سلم فی حق سیدنا على انا مدینه العلم و على بابها الخ

و محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواهب لدنیه در اثبات بودن مدینه العلم از اسمای جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و سلم باین حدیث شریف استدلال نموده و شیخ سلیمان جمل در فتوحات احمدیه باین حدیث شریف استدلال کرده برینکه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم جناب امیر المؤمنین علیه السلام را بعلوم امداد فرموده و قمر الدین الحسینی الاورنقابادی در نور الکریمین بحدیث مدینه العلم استدلال نموده برینکه جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم اشاره بکلیه بیت نبوت فرموده و شهاب الدین عجیلی در ذخیره المآل بحدیث مدینه العلم احتجاج نموده برینکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب العلمست و علاوه برین دیگر علمای کبار و نبهای احبار سنیه باین حدیث شریف احتجاج و استدلال نموده روان جاحد عنید و منکر مرید کما ینبغی فرسوده‌اند پس مقام حیرت و استعجابت که چسان مخاطب والا تبار پی سپر وادی پر خار

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۰

جحود و انکار این حدیث مشرق المنار گردیده بادعای باطل اخراج اهل سنت این حدیث شریف را از دائره تمسک و احتجاج از افادات اکابر اهل مذهب خود تغافل و تعامی صریح ورزیده بار إلها مگر آنکه این همه فحول اعلام و صدور فخام خویش را از زمرة اهل سنت خارج و در زرافه اهل بدعت مارج تصور کرده باشد و عجب بر عجب آنست که شاه ولی الله والد مخاطب نیز در قره العینین جابجا بحدیث مدینه العلم استدلال و احتجاج فرموده و در ازاله الخفا نیز بان تمسک نموده کما سبق مفصلا پس نمی‌دانم که شاهصاحب بعد ادراک این معنی ایا تکذیب دعوی باطله خود خواهند فرمود یا آنکه والد ماجد خود را نیز از زمرة اهل سنت اخراج نموده قصب السبق در نصرت باطل خواهند ربود و عجب از همه آنست که خود مخاطب بجواب سؤال بعض سائلین سالک طریق استدلال و احتجاج باین حدیث متین گردیده طریق اذعان و انکیاد باین حدیث واضح الرشاد گزیده کما دریت فيما سبق و این مقام محل کمال تحریر ارباب احلامست که شاهصاحب در اینجا بمقابله اهل حق همت بر ادعای اخراج اهل سنت این حدیث را از دائرة تمسک و احتجاج می گمارند و باکی از دار و گیر متبعین افادات نقاد نحایر برنمی دارند و خود در جواب بعض مستفیدین تمسک و استدلال بان می فرمایند و این تهافت عجیب و تناقض غریب ارباب افهام را حیرت بر حیرت می افزایند و حق این سنت که بمفاد الحق یعلو ولا یعلی شاهصاحب را در استدلال و احتجاج باین حدیث شریف حق بر زبان جاری گردید و آنچه در تحفه مسروقه تفوه بان کرده بودند بافاده مبرمه خودشان سراسر باطل و مض محل شد و با آب رسید و الحمد لله علی ذلك حمدا جزیلا قوله و این بدان ماند که شخصی معرفت پیدا کند با نوکر شخصی که او را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گرداند که فلاں نوکر را با من سر و کاری نیست من ذمه دار او نیستم

و عهده معاملات او ندارم اين شخص ساده‌لوح اين همه مراتب را دانسته بان نوکر معامله دين نمود و زر معامله از ان شخص درخواستن اغاز نهاد اين ساده‌لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود اقول اين کلمات حروريت سمات ناصبيت آيات از افحش ترهات و اسمج خرافات و افظع طامات و اقبح محالات و اشنع هفووات و افضح عشرات و انکر خزعبلات و اوهن تمحلات و اشویه تعصبات و افسد تفوهاست و منشأ آن جز نصب و عدوان و بغی و شنان و فقدان ايمان و الغدام ايمان و استخفاف ارشادات حبيب ايزد منان و استکبار از قبول فضائل أمناء الرحمن عليه و عليهم آلاف السلام ما توالى الاصرمان و تعاقب الملوان ديگر چيزی نیست يا للعجب مگر دیدن و داب خدام احاديث جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله الاطیاب ها نفع مسک و طاب ملاط همینست که امثال اين اخبار مستفيضه بل متواتره و اضراب اين احاديث مرويه بطرق متضافره متکاثره را باينچين مزخرفات مستهجهنه فاسده و بطلات

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۱

مستفظعه کاسده تلقی نمایند و باين نحو تمثيلات مخزیه خاسره و تشیبهات مرویه بائره راه توهین و تهجهین آن پیمایند کلا و الله کسانی که بهره طفیف و خط خفیف از انصاف دارند و همت خود بر مکابرته و لداد و مباہته و عناد برنیگمارند ایشان نیز نیک می‌دانند که این گونه حصائد لسان قطع نظر از آنکه بعيد از شان اهل نقد و عرفانست یقیناً مخرج از دائره اسلام و ايمان و مولج در زرافه اهل کفر و طغیان می‌باشد و حیرتم بسوی خود می‌کشد که چگونه مخاطب والا تزاد در حالت مزید اضطرام و احتداد نیران ضغائن و احقاد و غلیان و اشتداد مواد ابطال و افساد زبان بشاعت ترجمان باين هفوته باطله و قوله عاطله آلوده ساخته نقاب حیا و شرم و تحشم و آزرم از رخ خویش انداخته و ندانسته که باين کلام جالب ملام که سراسر فاسد النظام و بین الانحرام و الانلامست حد تشنج بکجا می‌رسد و گوشه این سخریه و فسوس بکجا می‌خورد آیا از جمله محققین اعلام و منقذین فخام اهل سنت و جماعت جماعاتی نیستند که بافادات صحیحه و تصریحات صریحه خود تصحیح و تحسین این احاديث نموده‌اند آیا از حفاظت کرام و نقاد عظام سنبه طائفه هستند که بروایت و اخراج این احاديث رغم اناف جاحدين فرموده‌اند آیا از علمای احبار و نبهای کبار متستنین زمرة نیستند که بحتم و جزم این احاديث را ذکر کرده زنگ ارتیاب از خواطر زدوده‌اند آیا از کمالی عالیمقام و نبلای عظیمی الاحتشام سنبه زرافه نمی‌باشند که بعنوانات عدیده مفیده حتم ثبیت این احاديث شریفه افزوذه‌اند آیا از نقاد نحاریر و حذاق مشاهیر مخالفین جماعاتی نیستند که شباهت جاحدين و منکرین این احاديث منیفه را بانامل تحقیق فرموده‌اند آیا از عظمای مشهورین و فخماً معروفین سنبه جمعی نیستند که احتجاج باين احاديث متنیه کرده ابواب ترصین آن گشوده‌اند پس کاش مخاطبحظی از تأمل و تدبیر بر میداشت و بمفاد این تمثیل بارد داغ ساده‌لوحی و سفاهت و نیل بی‌عقلی و بلاهت بر نواصی این همه اركان عالیشان و اعضاد رفیع المکان مذهب خود نمی‌گذاشت

جواب بى أدبى كردن مخاطب درباب حديث مدينة العلم بتمثيل ضئيل

و بالجملة فلا يخفى على المنصف النبيل - الذى هجر الزيف الهجر الجميل - ان المخاطب الضليل لقد ضل سواء السبيل في هذا التمثيل العليل والتشبيه الضئيل المقحم صاحبه في العذاب الويل - و المورث له شديد التكيل - كبر مقتناً عند الله*

ان يرمي الحديث الصحيح بالسخرية والاستهزاء - و يعزى الحق الواضح الى الكذب والافتراء - و يبالغ في تشيد اساس الباطل الخاسر - و يوغل في احصاف مبانی الضلال البائر - و لا يخاف بطش الله و سطوطه - و لا يخشى اخذه بالقدرة و نقمته و يungan باحاديث نبیه المعتام و يطعن في فضائله آله الكرام عليه و عليهم اشرف الصلوة و السلام الى يوم البعث والقيام فلو دری المخاطب ما في هذا التشدق والتفييق - و التنطع والتهور والتحدق - و ضرب الامثال -

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۲

و تلقيق سخائف الاقوال- و التشبث بالكلمات المردية- و الهاهوات الموبقة- و الخزعبلات المهلكة- من الشناد و العوار و البوار و ؟؟؟ الخريث و الخيبة و الخسار- و الدمار و التباب و التبار- و العمه و السفة و خلع ربقة الدين- و ابداء عجر القلب و يجره باليقين لحار وجلا- و كبح عنانه ندما- و زم لسانه سدما- و لما تفوه بكلمة- و لما نبس بنفثة- لكن ذهب به قائد العمى الى سباب العدوان و الطغيان- و اوصله سائق الجهل الى موامي الشحناء و الشئان- و بلغ به حب الباطل الى عقبات كؤوده- فنسى مواقف يوم يسأل فيه عن المؤدة يا سبحان الله كيف تطيب نفس مؤمن موقر للدين معظم لشعائره- بمجل لحرماته و مقتبس من منائره ان ينسى بمثل هذا المثل الفظيع المستعمل على التعير الشنيع- و الاذراء القبيح- و الثلب الفضيح- و لكن حب الباطل يعمي البصائر- و يغشى السرائر- و ينغل الضمائر و يضم الاذان- و يفسد الايمان- و يدخل اليقان- و يبعث على الاقتحام في المهالك و التوغل في الحوالك- و الترد في المعاطب- و الانخداع بالكواذب- و قد حاق و الحمد لله بنفسه و بال هذا التمثيل الاعوج و نزل به و بواسطته نکال هذا الهذر الا سمج- فانهما بنفسهما قد اعتمدَا على هذا الحديث الشريف- و استندَا بهذا الخبر المنيف- فكيف ينسب نفسه و والده الى الاعتماد على الخادم الخائن و الركون الى السارق المائن- هل هذا الا هذر قبيح- و هراء فضيح و العجب كل العجب ان المخاطب الكثیر الشغب مع هذه المجازفات الفاحشة- و التعنتات الداهشة التي تذهب كل ذى راي سديد يدعى حصول الملكة المعتمد بها في فهم معانى الاحاديث و ادراک دقائق الاسانيد فتعسا لهذه الملكة و بهرا و نتنا لها و دفرا- حيث قادته الى ابطال الاحاديث الصحيحة الثانية و الروايات الايثلية التي هي عن اصول التحقق نابتة- التي اتبتها والده و شيخه و فخره و عماده و شرفه و سناذه المدى ادعى بالاستفاده منه تلك الملكة الغربية- و تجاسر بالاعتراض إليه على انتحال هذه القوة العجيبة و لعمري ان المخاطب ما يروم بالتفوه بهذا الكلام المعتل- و التقول بهذا الهذر المختل- و الجسارة على هذه الكلمات السخيفة الواهية الجالبة على متفوهها كل بائقة و داهية إلا تعفيه رسوم الحديث بزعمه الكاسد البهرج- و توغير وجوهه بحسبانه الفاسد اللجلج- و لا يدرى ان اهل النقد و الامان و الحفظ و الاتقان المجددين لما اندرس

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٤٣

من آثاره المجتهدين في إنارة مقياسه و رفع مناره يدرؤن في صدره و يدفعون في نحره و ينصرون الحق بتأزيره و يشيدون مباني الصدق بتقريره و يحسّمون مواد الريب عن اساسها- و ينورون طرق الهدایة باضاءة نبراسها- و يظهرون الصواب الصراح- كالقمر البايج- و يجعلون ما لفقه من الاباطيل كھشیم تذروه الرياح

اثبات دلالت حديث مدينة العلم بریاست ولایت

قوله و معهذا مفيد مدعى هم نیست زیرا که اگر شخصی باب مدينة العلم شد چه لازمست که صاحب ریاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر اقول بر ارباب اذهان ذاکیه و اصحاب عقول صافیه که بصر بصیرتشان بغشاوه عصیت و عناد محجوب نگردیده و طبع جحود و لداد بر صفحه دل شان نرسیده مخفی و محتاجب نیست که نفی دلالت حديث مدينة العلم بر مدعى محض عدوان و جفا و بحث طغيان و اعتدال و کسانی که معانی احادیث و اخبار نبویه را بچشم بینا دیده‌اند و کلام حقائق نظام جانب سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السلام را بگوش حق نیوش شنیده نزد ایشان بکمال وضوح و ظهور واضح و لائحته استدلال باین حديث شریف بوجوه عدیده و عنوانات سدیده افاده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل جانب امیر المؤمنین علیه السلام است می‌نماید و احتجاج این خبر منیف بتقریبات ائمه و تقریرات رشیقه در تشيید مبانی مطلوب می‌افزاید اول آنکه این حديث شریف دلالت دارد بر اعلمیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام و اعلمیت مستلزم افضلیت و بعد ثبوت افضلیت کار اهل عقل نیست که در خلافت بلا-فصل آن جانب ارتیاب ورزند لآن قد ثبت غیر مرءة ان افضل متعین للخلافة و الامامة و لا يتعدى عنده امر الریاسة و الزعامة اما امر اول اعني دلالت این حديث شریف بر اعلمیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام پس بکمال مرتبه واضح و آشکار و در

سطوع و لمع و كالشمس فى رابعة النهار مى باشد زيرا که هر گاه بنص اين حديث شريف جناب رسالت ما بـ صلی الله عليه و آله و سلم مدینه علم باشد و جناب امير المؤمنين عليه السلام بـ آن بوده باشد بلا شبهه لازمت که آن جناب از دیگران افضل و اعلم باشد چه اگر از بـ بـ اين مدینه دیگران عالمتر باشند لازم آيد نقصان بـ و نقصان بـ مفضیست بنقصان مدینه و ذلك ما لا يجتري مسلم على تقوله و لاـ مؤمن على تخيله و تغريب دلالـت حديث بر اعلمـت جناب امير المؤمنين عليه السلام بطريق دیگـر اـن سـت کـه مـفـاد صـرـيـحـ اـنـ حـدـيـثـ شـرـيـفـ آـنـسـتـ کـه جـنـابـ رسـالـتـ ماـ بـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ مدـینـهـ عـلـمـسـتـ وـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـهـ السـلـامـ بـ آـنـ مدـینـهـ مـیـ باـشـدـ وـ هـرـ کـهـ عـقـلـ سـلـیـمـ وـ فـهـمـ مـسـتـقـیـمـ دـاشـتـهـ باـشـدـ بـعـینـ الـیـقـینـ مـیـ دـانـدـ کـهـ بـاـبـ مدـینـهـ هـمـانـ کـسـ مـیـ توـانـدـ شـدـ کـهـ عـارـفـ بـجـمـلـهـ عـلـوـمـ مدـینـهـ عـلـمـ باـشـدـ وـ اـيـنـ مـعـنـیـ بـحـمـدـ اللهـ مـسـتـلـزـمـ اـعـلـمـتـ جـنـابـ اـمـیرـ المـؤـمـنـیـنـ عـلـیـهـ السـلـامـسـتـ اـزـ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٤٤

قاطـبهـ خـلـاقـ فـضـلاـ عنـ سـائـرـ الـاصـحـابـ چـهـ ظـاهـرـتـ وـ لـاـ كـظـهـورـ النـورـ عـلـىـ شـاهـقـ الطـورـ کـهـ جـنـابـ رسـالـتـ ماـ بـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ الـاطـیـابـ درـ عـلـوـمـ رـبـانـیـهـ وـ مـعـارـفـ صـمـدـانـیـهـ اـزـ جـمـلـهـ اـنـبـیـاءـ مـرـسـلـینـ وـ مـلـائـکـهـ مـقـرـبـینـ سـلـامـ اللهـ عـلـیـهـ اـعـلـمـ وـ اـكـمـلـ بـودـ وـ هـرـ چـنـدـ اـيـنـ مـطـلـبـ مـعـدـودـ اـزـ جـلـیـاتـ وـ اـضـحـهـ وـ مـنـسـلـکـ درـ سـلـکـ مـتـبـیـاتـ لـاـئـحـهـ اـسـتـ لـیـکـنـ درـ اـيـنـ مـقـامـ بـعـضـیـ اـزـ تـقـرـیـراتـ عـلـمـاءـ سـنـیـهـ مـتـعـلـقـ بـایـنـ بـاـبـ مـذـکـورـ مـیـ نـمـایـمـ تـاـ بـعـدـ اـدـرـاـکـ آـنـ درـ حـصـولـ جـمـلـهـ کـمـالـاتـ عـلـمـیـهـ مـدـینـةـ الـعـلـمـ بـرـایـ بـاـبـ مـدـینـهـ الـعـلـمـ هـیـچـکـسـ رـاـ محلـ اـرـتـیـابـ نـبـودـ باـشـدـ اـبـوـ حـامـدـ غـرـالـیـ درـ رسـالـهـ لـدـنـیـهـ گـفـتـهـ وـ الطـرـیـقـ الثـانـیـ التـعـلـیـمـ الرـبـانـیـ وـ ذـلـکـ عـلـیـ وـ جـهـیـنـ الـأـوـلـ القـاءـ الـوـحـیـ وـ هـوـ اـنـ النـفـسـ إـذـ كـمـلـ بـذـاتـهـ يـزـولـ عـنـ هـنـاـ دـنـسـ الـطـبـیـعـهـ وـ دـرـنـ الـحـرـصـ وـ الـاـمـلـ وـ يـنـفـصـلـ نـظـرـهـاـ عـنـ شـهـوـاتـ الدـنـیـاـ وـ يـنـقـطـعـ نـسـبـهـاـ عـنـ الـاـمـانـیـ الـفـانـیـ وـ تـقـبـلـ بـوـجـهـهـاـ عـلـیـ بـارـئـهـاـ وـ مـنـشـئـهـاـ وـ تـتـمـسـکـ بـجـوـدـ مـبـدـعـهـاـ وـ تـعـتـمـدـ عـلـیـ اـفـادـتـهـ وـ فـیـضـ نـورـهـ وـ اللهـ تـعـالـیـ بـحـسـنـ عـنـیـتـهـ يـقـبـلـ عـلـیـ تـلـکـ النـفـسـ اـقـبـالـاـ کـلـیـاـ وـ يـنـظـرـ إـلـیـهـ نـظـرـاـ إـلـیـهـ وـ يـتـخـذـ مـنـهـاـ الـوـاحـاـ وـ مـنـ النـفـسـ الـکـلـیـ قـلـماـ وـ يـنـقـشـ فـیـهاـ جـمـیـعـ عـلـمـهـ وـ يـصـیرـ عـقـلـ الـکـلـیـ کـالـمـعـلـمـ وـ النـفـسـ الـقـدـسـیـ کـالـمـتـلـعـمـ فـیـحـصـلـ جـمـیـعـ الـعـلـومـ لـتـلـکـ النـفـسـ وـ يـنـقـشـ فـیـهاـ جـمـیـعـ الصـورـ مـنـ غـیرـ تـعـلـمـ وـ تـفـکـرـ وـ مـصـدـاقـ هـذـاـ قـوـلـ اللهـ تـعـالـیـ لـنـبـیـهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ وـ عـلـمـکـ ماـ لـمـ تـکـنـ تـقـلـمـ

الـآـيـةـ فـعـلـمـ الـاـنـبـیـاءـ اـشـرـفـ مـرـتـبـةـ مـنـ جـمـیـعـ عـلـوـمـ الـخـلـاقـ لـاـنـ حـصـولـهـ مـنـ اللهـ تـعـالـیـ بـلـاـ وـاسـطـهـ وـ وـسـیـلـهـ وـ بـیـانـ هـذـهـ الـکـلـمـةـ يـوـجـدـ فـیـ قـصـةـ آـدـمـ وـ الـمـلـائـکـةـ فـانـهـمـ تـعـلـمـواـ طـوـلـ عـمـرـهـمـ وـ حـصـلـوـاـ بـفـنـونـ الـطـرـقـ الـکـثـیرـ الـعـلـومـ حـتـیـ صـارـوـاـ اـعـلـمـ الـمـخـلـوقـاتـ وـ اـعـرـفـ الـمـوـجـدـاتـ وـ آـدـمـ لـمـ جـاءـ مـاـ کـانـ عـالـمـاـ لـاـنـهـ مـاـ تـعـلـمـ وـ مـاـ رـایـ مـعـلـمـاـ فـتـفـاخـرـتـ الـمـلـائـکـةـ عـلـیـهـ وـ تـجـبـرـوـاـ وـ تـکـبـرـوـاـ وـ قـالـوـاـ نـحـنـ نـسـبـحـ بـحـمـدـکـ وـ نـقـدـسـ لـکـ

وـ تـعـلـمـ حـقـائـقـ الـاـشـيـاءـ فـرـجـعـ آـدـمـ الـىـ بـاـبـ خـالـقـهـ وـ اـخـرـ قـلـبـهـ وـ اـقـبـلـ بـالـاستـغـاثـةـ عـلـىـ الـرـبـ تـعـالـیـ فـعـلـمـهـ الـأـسـمـاءـ کـلـهاـ ثـمـ عـرـضـهـمـ عـلـىـ الـمـلـائـکـةـ فـقـالـ أـنـسـوـنـیـ بـاـسـمـاءـ هـوـلـاءـ إـنـ کـنـتـمـ صـادـقـینـ فـصـغـرـ حـالـهـمـ عـنـ آـدـمـ وـ قـلـ عـلـمـهـمـ وـ انـکـسـرـتـ سـفـینـهـ جـبـرـوـتـهـمـ فـغـرـقـوـاـ فـیـ الـعـجـزـ فـ قـالـوـاـ لـاـ عـلـمـ لـنـاـ فـقـالـ تـعـالـیـ يـاـ آـدـمـ أـنـسـهـمـ بـاـسـمـائـهـمـ

فـانـبـیـهـمـ آـدـمـ عـنـ مـکـنـونـاتـ الـغـیـبـ وـ مـسـتـرـاتـ الـاـمـرـ فـتـقـرـرـ الـاـمـرـ عـنـ الـعـقـلـاءـ انـ الـعـلـمـ الـغـیـبـیـ الـمـتـولـدـ عـنـ الـوـحـیـ اـقـوـیـ وـ اـکـمـلـ منـ الـعـلـومـ الـمـکـتـسـبـةـ وـ صـارـ عـلـمـ الـوـحـیـ اـرـثـ الـاـنـبـیـاءـ وـ حقـ الرـسـلـ حتـیـ اـغـلـقـ اللهـ بـاـبـ الـوـحـیـ فـیـ عـهـدـ سـیدـنـاـ مـحـمـدـ عـلـیـهـ الـصـلـوـةـ وـ السـلـامـ فـکـانـ رسولـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ خـاتـمـ الـنـبـیـینـ وـ کـانـ اـعـلـمـ وـ اـفـصـحـ الـعـربـ وـ الـعـجمـ وـ کـانـ يـقـولـ اـدـبـنـیـ رـبـیـ فـاـحـسـنـ تـادـیـبـیـ وـ قـالـ لـقـوـمـهـ اـنـ اـعـلـمـکـمـ بـالـلـهـ وـ اـخـشـاـکـمـ مـنـ اللهـ

وـ اـنـماـ کـانـ عـلـمـهـ اـشـرـفـ وـ اـکـمـلـ وـ اـقـوـیـ لـاـنـهـ حـصـلـ عـنـ الـتـعـلـیـمـ الرـبـانـیـ وـ ماـ اـشـتـغلـ قـطـ بـالـتـعـلـمـ وـ الـتـعـلـیـمـ الـاـنـسـانـیـ فـقـالـ تـعـالـیـ عـلـمـهـ شـدـیـدـ

القوى عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۵

قاضی عیاض بن موسی الیحصی در کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی گفته فصل و من معجزاته الباهرة ما جمعه اللہ تعالیٰ له من المعارف و العلوم و خصه به من الاطلاع على جميع مصالح الدنيا و الدين و معرفته بامور شرائعه و قوانین دینه و سیاسته عباده و مصالح امته و ما كان في الامم قبله و قصص الانبياء و الرسل و الجباره و القرون الماضية من لدن آدم الى زمنه و حفظ شرائعهم و کتبهم و وغى سیرهم و سرد ابناءهم و ایام اللہ فيهم و صفات اعیانهم و اختلاف آرائهم و المعرفة بمددهم و اعمارهم و حکم حکمائهم و محاجة کل امة من الكفرة و معارضه کل فرقه من الكتابین بما في کتبهم و اعلامهم باسرارها و مختیات علومها و اخبارهم بما کتموه من ذلك و غيره الى الاحتواء على لغات العرب و غريب الفاظ فرقها و الاحاديۃ بضروب فصاحتها و الحفظ لا يامها و امثالها و حکمها و معانی اشعارها و التخصیص بجواجم کلمها الى المعرفة بضرب الامثال الصحیحة و الحکم البینة لتقریب التفہیم للغامض و التبیین المشکل الى تمہید قواعد الشرع الذی لا تناقض فيه و لا تخاذل مع اشتمال شریعته على محاسن الاخلاق و محامد الآداب و کل شیء مستحسن مفضل لم ینکر منه ملحد ذو عقل سلیم شيئاً الا من جهة الخذلان بل کل جاحد له و کافر به من الجاهلیة به إذا سمع ما یدعو إليه صوبه و استحسنه دون طلب اقامه برهان عليه ثم ما احل لهم من الطیبات و حرم عليهم من الخبراث و صان به انفسهم و اعراضهم و اموالهم من المعاقبات و الحدود عاجلاً و التخویف بالنار آجالاً الى الاحتواء على ضروب العلوم و فنون المعرف کاللطی و العبارة و الفرائض و الحساب و النسب و غير ذلك من العلم مما اتخد اهل هذه المعرف کلامه عليه السلام فيها

قدوة و اصولاً في علمهم

کقوله عليه السلام الرؤيا لاول عابر و هي على رجل طائر
وقوله الرؤيا ثلث رؤيا حق و رؤيا يحدث بها الرجل نفسه و رؤيا تحزين من الشيطان
وقوله إذا تقارب الزمان لم تکد رؤيا المؤمن تکذب
وقوله اصل کل داء البردة
و ما

روى عنه في حديث أبي هريرة من قوله المعدة حوض البدن و العروق إليها واردة
و إن كان حديثاً لا نصححه لضعفه و كونه موضوعاً تكلم عليه الدارقطني و قوله خير ما ندا و يتم به السعوط و اللدو و الحجامه و المشي و خير الحجامه يوم سبع عشرة و تسع عشرة و احدى و عشرين و في عود الهندي سبعة اشفيه و قوله ما ملأ ابن آدم دعاء شرعاً من بطنه إلى قوله فان كان لا بد فثلث للطعام و ثلث للشراب و ثلث للنفس و قوله قد سئل عن سبأً أَرْجُلْ هُوَ أَمْ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۶

امرأة او ارض فقال رجل ولد عشرة تیامن منهم ستة و تشاءم اربعه الحديث بطوله و كذلك جوابه في نسب قضاۓ و غير ذلك مما اضطرب العرب على شغلها بالنسبة الى سؤاله عما اختلفوا فيه من ذلك
وقوله حمیر راس العرب و نابها و مذحج هامتها و غلصمتها و الاخذ کاھلها و ججمتها و همدان غاربها و ذروتها
وقوله ان الزمان قد استدار کھیئه يوم خلق اللہ السموات و الارض
وقوله في الحوض زواياء سواء

و قوله في حديث الذكر و ان الحسنة بعشرة فتلتک مائة و خمسون على اللسان و الف و خمسمائة في الميزان و قوله هو بموضع نعم
موقع الحمام هذا و قوله ما بين المشرق و المغرب قبله و قوله لعینه او الاقرع انا افرس بالخیل منک و قوله لکاتبه ضع القلم على اذنك فانه اذکر للممل هذا مع انه صلی اللہ علیه و سلم کان لا یكتب و لكنه اوتی علم کل شیء حتى قد وردت آثار بمعرفته حروف الخط و حسن تصویرها

كقوله لا تمدّوا باسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبان من طريق ابن عباس

وقوله في الحديث الآخر الذي

يروى عن معاویة انه كان يكتب بين يديه عليه السلام فقال له الق الدواء و حرف القلم و اقم الباء و فرق السين و لا تعور الميم و حسن الله و مد الرحمن وجود الرحيم

وهذا و ان لم تصح الروایة انه صلی الله عليه و سلم كتب فلا يبعد ان يرزق علم هذا و يمنع الكتابة و القراءة و اما علمه صلی الله عليه و سلم بلغات العرب و حفظه معانی اشعارها فامر مشهور قد تبهنا على بعضه في اول الكتاب و كذلك حفظه لكثر من لغات الامم كقوله في الحديث سنہ سنہ و هی حسنة بالجنسیة و قوله يکثر الهرج و هو القتل بها و

قوله في حديث أبي هريرة اشکنبد دردم

أى و جع البطن بالفارسية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا و لا يقوم به و لا ببعضه الا من مارس الدرس و العكوف على الكتب و مثافئه اهلها عمره و هو رجل كما قال الله ألمى لم يكتب و لم يقرأ و لا عرف بصحبة من هذه صفتة و لا نشأ بين قوم لهم علم و لا قراءة بشيء من هذه الامور و لا عرف هو قبل بشيء منها قال الله و ما كُنْتَ تَتَلَوَّا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَ لَا تَخُطُّهُ بِمِينِكَ

الآية انما كانت غاية معارف العرب النسب و اخبار اوثائهما و الشعرا و البيان و انما حصل ذلك لهم بعد التفرغ لعلم ذلك و الاستغلال بطلبها و مباحثة اهلها عنه و هذا الفن نقطه من بحر علمه صلی الله عليه و سلم و لا سبيل الى جحد الملحد بشيء مما ذكرناه و لا وجد الكفرة حيلة في دفع ما نصصناه الا قولهم اساطير الاولين و انما يعلمه بشر فرد الله قوله لسان الذي يلحدون إليه اعجمى و هذا لسان عربی مبین

ثم ما قالوه مکابرہ العیان فان الذى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۴۷

نسبوا تعليمه إليه اما سلمان او العبد الرومي و سلمان انما عرفه بعد الهجرة و نزول الكثير من القرآن و ظهور ما لا يتعد من الآيات و اما الرومي فكان اسلام و كان يقرأ على النبي صلی الله عليه و مسلم و اختلف في اسمه و قيل بل كان النبي صلی الله عليه و سلم يجلس عنده عند المروءة و كلًا هما اعجمي اللسان و هم الفصحاء اللد و الخطباء اللسن قد عجزوا عن معارضه ما اتي به و الاتيان بمثله بل عن فهم رصفيه و صورة تاليه و نظمه فكيف باعجمي لكن نعم وقد كان سلمان و بلعام الزرمي او بعيش او جبر او يسار على اختلافهم في اسمه بين اظهارهم يكلمونهم مدى اعمارهم فهل حکى عن واحد منهم شيء من مثل ما كان يجيء به محمد صلی الله عليه و سلم و هل عرف واحد منهم بمعرفة شيء من ذلك و ما من العدو حيثًا على كثرة عدده و دؤوب طلبه و قوة حسده ان يجلس الى هذا فياخذ عنه ايضا ما يعارضه به و يتعلم منه ما يحتاج به على شيعته كفعل النضر بن الحارث بما كان يمخرق به من اخبار كتبه و لا غاب النبي صلی الله عليه و سلم عن قومه و لا كثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمدّ منهم بل لم يزل بين اظهارهم يرعى في صغره و شبابه على عادة ابائهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفرة او سفريتين لم يطل فيها مكثه مدة يحتمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفره في صحبة قومه و رفقاء عشيرته لم يغب عنهم و لا خالف حاله مدة مقامه بمكة من تعليم و اختلاف الى حبر او قس او منجم او كاهن بل لو كان هذا بعد كله لكان مجيء ما اتي به في معجز القرآن قاطعاً لكل عذر و مدخلها لكل حجة و مجيلاً لكل امر و فخر الدين رازى در تفسیر مفاتیح الغیب در بیان حج افضلیت جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بر سائر انبیا عليهم السلام گفته الحجۃ السادسة عشرہ قال محمد بن عیسیٰ الحکیم الترمذی فی تقریر هذا المعنی ان کل امیر فانه تكون مؤنة على قدر رعيته فالامیر الذي تكون امارته على قریة تكون امارته و مؤنته بقدر تلك القریة و من ملك الشرق و الغرب احتاج الى اموال و ذخائر اکثر من اموال تلك القریة فكذلك کل رسول بعث الى قومه فاعطى من کنوز التوحید و جواهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسالة فالمرسل الى قومه في طرف مخصوص من الارض انما يعطى من هذه الکنوز الروحانية بقدر ذلك الموضع و المرسل الى كل

أهل الشرق والغرب إنّهم وإنّهم لا بد وأن يعطى من المعرفة بقدر ما يمكنه أن يقوم بسعيه بأمور أهل الشرق والغرب وإذا كان كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه وسلم إلى نبوة سائر الأنبياء كنسبة كل المشارق والمغارب إلى ملك بعض البلاد المخصوصة ولما كان كذلك لا جرم أعطى من كنوز الحكمة والعلم ما لم يعط أحد قبله فلا جرم بلغ في العلم إلى الحد الذي لم يبلغه حد

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٤٨
من البشر قال تعالى في حقه فأوحى إلى عبدِه ما أُوحى

و فى الفصاحه الى ان قال اوتت جوامع الكلم و صار كتابه مهيمنا على الكتب و صارت امته خير الامم و ابن حجر مكى در منح مكى
شرح قصيدة همزية گفته لك لا- لغيرك ذات اصلها مؤنث ذو المقتضيه لموصوف و الملازمه للاضافه غالبا كرجل ذي مال ثم
استعملوها استعمال الاسماء المستقلة فقالوا ذات قديمه و نسبوا للفظها قالوا ذاتي و قد تستعمل بمعنى نفس الشيء و حقيقته كما هنا
و كما فى قول خبيب رضى الله عنه و ذلك فى ذات الاله العلوم جمع علم و هو هنا صفة ينجلى به المذكور لمن قامت به انجلاء تماماً
او الادراك الجازم الذى لا يتحمل النقيض و حدّ بحدود اخرى كلها مدخله ايضا و ترادفه المعرفه لكن لا يقال الله تعالى عارف
لانها تستدعي سبق جهل بخلاف العلم و اليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين بان اليقين خاص بما من شأنه ان يتطرق إليه شك فلا
يقال تيقنت ان الواحد نصف الاثنين و قال الراغب اليقين من صفة العلم فوق المعرفه و الدراية و اخواتهما يقال علم اليقين و لا يقال
معرفه اليقين و هو سكون النفس مع ثبات الحكم حال كونها واصلة إليك على لسان الملك او بالالقاء في الروع او بخلق العلم
الضروري او بسماع الكلام النفسي من فيض عالم الغيب مصدر وصف به المبالغه و بمعنى اسم الفاعل أي الغائب و هو ما لم يشاهد
لكن بالنسبة إلينا و اما بالنسبة إليه تعالى فالكل من عالم الشهادة لا- المفعول أي المغيب خلافا لمن زعمه لأنّ غاب لازم و خص
بالذكر على حد قوله تعالى عالم الغيب*

فلا يظهر على غيره احدا الآية لأن العلم به افحى و اظهر و لان اكثرا علوم نبينا صلى الله عليه و سلم تتعلق بالغميقات بدلليل فعلمت علم الاولين و الآخرين فى الحديث المشهور و لانه تعالى اختص به لكن من حيث الاحاطة و الشمول لعلمه بالكليات والجزئيات فلا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيمات حتى من الخمس التي قال فيها صلى الله عليه و سلم خمس لا يعلمهن الا الله تعالى لانها جزئيات معدودة وردت لا غير و انكار المعتزلة لذلك مكابرة فقد وقع الانبياء عليهم السلام و الاولياء من ذلك ما لا يمكن عده لا سيما ما وقع لنبينا صلى الله عليه و سلم و سياتى بسط جماعة مما اخبر به صلى الله عليه و سلم من المغيمات فى شرح قوله و كم اخرج خباء له الغيوب خباء و جملة ما يتعلق بانكار المعتزلة او اواخر الكتاب و منها اى العلوم بمعنى المعلومات و هو متعلق بالأسماء لآدم أبى البشر صلوات الله عليه و اصله اعدم لكنهم لينوا الهمزة الثانية تحقيقا و جعلوها فى التصغير واوا نظرا لتلبيتها من الادمة بالسكون او الفتح او من اديم الأرض

عbecات الانوار فى امامه الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٤٩
كما صح عن ابن عباس رضى الله عنهما وورد عن على و ابن مسعود رضى الله عنهما واديم الارض ظاهر وجهها و الادمه السمرة و هو من مراد من قال لون يقارب السواد و من قال يشبه التراب و استشكل بما ورد من براعه جماله و ان يوسف عليه السلام كان على الثالث من جماله وقد يحاب بان الجمال لا ينافي السمرة لانها بين البياض و الحمرة قيل اشتقاقه مما ذكر يؤيد القول بانه عربي و به صرح الجواليقى وغيره و رد بان توافق اللغتين غير منكر و بانه لا دليل على ان الاشتراق من خواص الكلام العرب و اجيب بان الاصل عدم التوافق و بان الوجه ان الاشتراق خاص بكلام العرب فقد اطبقوا على التفرقة بين اللفظ العربي و العجمي بصحه الاشتراق و صح خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان

و لكن الغالب انه كان يتكلم بالسريانى الاسماء مبتدأ مؤخرا جمع اسم و هو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل و الحرف ايضا و

احتاج الناظم الى هذا التفصيل مع العلم به مما قبله لأن آدم مizer الله تعالى على الملائكة بالعلوم التي علمها له و كانت سببا لامرهم بالسجود والخضوع له بعد استعلائهم عليه بذمه و مدحهم انفسهم بقولهم أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ
الخ فربما يتوهם ان هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم إذ قد يوجد في المفضول ما ليس في الفاضل فرد ذلك التوهם ببيان ان آدم عليه الصيام و السلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد العلم بأسماءها و ان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم هو العلم بحقائقها و مسمياتها ولا ريب ان العلم بهذا اعلى و اجل من العلم بمجرد اسمائها لانها ائما يؤتى بها لتبيين المسميات فهي المقصودة بالذات و تلك بالوسيلة و شتان ما بينهما و نظير ذلك ان المقصود من خلق آدم صلی الله عليه وسلم ائما هو خلق نبينا صلی الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود بطريق الذات و آدم بطريق الوسيلة و من ثم قال بعض المحققين ائما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلی الله عليه وسلم الذي في جينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم ائما علم اى باحد الطرق السابقة انفا الاسماء فقط اى الالفاظ الموضوعة بازاء الأعيان و المعانى هو الوارد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهم و عليه فقيل عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاء
الموضوعة بكل لغة و علمها اولاده فلما افترقوا في البلاد و كثروا و اقتصر كل قوم على لغة و هذا يقوى ما هو الاصح في الاصول ان اللغات كلها توقيفية و قيل ائما علم لغة واحدة لأن الحاجة لم تدع إلا إليها و اما بقية اللغات فالوضع يقابل ما سلكه الناظم قوله ان احدهما انه ائما علم مدلولاتها لأن المزية في العلم ائما تحصل بمعرفة مقاصد المخلوقات و منافعها لا بمعرفة ان اسماءها كذلك و كذلك عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۰

قال بعض المحققين وهذا و ان قرب من المعنى فهو بعيد من اللفظ اى لأن قوله بأسماء هؤلاء و ما بعده ظاهر او صريح في الاسماء فقط و معنى ثم عرضهم اى الأعيان لأنها التي تعرض دون الاسماء انها ابرزت إليهم ليخبروا باسمائها ولا تاييد فيه لكون العلم بالسميات خلافا لمن زعمه و ثانيهما و هو الذي سلكه صاحب الكشاف انه علم الامرين معا جمعا بين مقتضى اللفظ و المعنى وشيخ زين الدين خالد بن عبد الله الازهري در شرح قصيده برده بشرح اشعار ثلاثة
فان النبيين فى خلق و فى خلق و لم يدانوه فى علم و لا كرم
و كلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم
و واقفون لديه عند حدهم من نقطه العلم او من شكله الحكم

گفته و معنى الآيات الثلاثة انه صلی الله عليه وسلم علا جميع النبيين في الخلق و السجنة و لم يقاربوه في العلم و لا في الكرم كما سياتي بيانه في قوله يا اكرم الرسل وفي قوله و من علومك علم اللوح و القلم و كل النبيين اخذ من علم رسول الله صلی الله عليه وسلم مقدار غرفة من البحر او مصيّه من المطر العزيز و كلهم واقفون عند غایتهم من نقطه العلم او من شكله الحكم و خص الشكله بالحكم لزيادة التفهم بها على النقطه و بدر الدين محمود بن احمد بن مصطفى بن ابراهيم الرومي در تاج الدرة شرح قصيده برده در شرح شعر

فاق النبيين فى خلق و فى خلق و لم يدانوه فى علم و لا كرم
گفته المعنى يقول من اوصاف ذلك الحبيب صلوات الله عليه انه فاق جميع الانبياء عليهم السلام بشرف طينته و نزاهة عنصره و كمال صفاته و فضائل ملكتاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليتم مكارم الاخلاق فله السبق و الافضليه من جهة القابلية و الاستفاضة من الله الحق و من جهة الفاعلية و الافاضة على الخلق بالعلم و الكرم الذين بهما حياة الباطن و الظاهر تكمل و تتم و لم يقربوا منه فيما فضلا عن ان يساووه و نيز در تاج الدرة در شرح شعر
و كلهم من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الديم

گفته المعنى يقول فاق رسول الله صلی الله عليه و الـه و سلم جميع الانبياء في الخلق الاحسن الاقوم و الخلق الاتم الاعظم و بعلم كبير زاخر و بكرم كديمة دائمه و كيف لا و هم مع كثرة فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحيط العذب المشرب غرفا و من ذلك الغيت

المحيي لا راضي القلوب رشفا و يتمنون ان يكونوا في زمانه و في ركابه و يبشرون بمجيئه و قدومه صلی الله علیه و سلم و نیز در تاج الدرة در شرح شعر

و واقفون لدیه عند حدّهم من نقطة العلم او من شکله الحكم
گفته و اعلم ان هذا البيت على ما ذكره

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٥١

بعض الشارحين اقتباس من کلام امير المؤمنین علی رضی الله عنہ حين ساله رجل من بنی تمیم عن عروج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الى السماء ليلة المراجـع و كيفية ملاقاته الرسـل علـیـمـهـمـ السـلامـ فـیـ تـلـکـ اللـیـلـةـ

فقال علی رضی الله عنہ بعد کلام طویل بلی لاقاهم و هم واقفون لدیه عند حدّهم من نقطة العلم و من شکله الحكم المعنی يقول
نبینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام الانبیاء و الرسـلـ وـ مـقـدـمـهـمـ وـ هـمـ وـ اـقـفـوـنـ لـدـیـهـ عـنـدـ حـدـّـهـ حـاـصـلـ لـهـمـ مـنـ الـعـلـمـ وـ الـحـکـمـ لـاـ يـتـجـاـزـ اـحـدـ مـنـهـ عـنـ جـدـهـ وـ لـاـ يـدـعـیـ مـاـ لـيـسـ فـیـ بـلـ يـعـتـرـفـ کـلـهـ بـفـضـلـهـ وـ بـقـصـورـ اـنـفـسـهـمـ مـنـ مـقـامـهـ

ثم نسبة النقطة الى العلم و الشکله الى الحکمة لكون النقطة کالممیز الذاتی لامتیاز الحروف بعضها من بعض بها اولا و کون الاعرب کالممیز العرضی للتركيب ثانيا و هو ظاهر و العلم هو الممیز الاول و العمل هو الممیز الثانی و الحکمة تتعلق بالعمل فالتعيين الحاصل بالنقطة هو التعيین الحاصل بالاعرب هو التعيین الحاصل بالحکمة العملية و قیل المعنی النبیون کلهم واقفون لدى نبینا صلی الله علیه و سلم مبتدیا وقوفهم من نقطة العلم أی من معرفة الذات او من شکله الحكم أی من معرفة الصفات و المراد ان مراتبهم فی معرفة الذات و الصفات و العمل بمقتضاهما كانت اخفض من مرتبة العلیة فیهما لكونه کالدائرۃ المحیطة لهم و کل منهم کنقطة منها او لكونه کالكتاب الجامع لخلاصـةـ حقـائـقـ الـعـلـومـ وـ حـکـمـهـ کـمـاـ قـیـلـ حـلـقـةـ القرآنـ وـ کـوـنـ عـلـوـمـ غـیرـهـ مـنـ الـأـنـبـیـاءـ کـالـنـقـطـةـ وـ حـکـمـهـمـ کـالـعـرـبـ مـنـ ذـلـکـ الـكـتـابـ وـ نـیـزـ درـ تـاجـ الدرـةـ درـ شـرـحـ شـعـرـ

کفاک بالعلم فی الامی معجزة فی الجاهلیة و التادیب فی الیتم

گفته المعنی يقول ناهیک ایها المعتبر المستدل بالآثار تحلی الامی ناشیا بین اهل الجھالة بالعلوم و الحکم المحتاج إلیها المنوط بها مصالح كافة الناس من لدن زمانه الى يوم القرار معجزا مصدقا له فی کل ما قاله و ادعاه و کذا اتصافه بمحکام الاخلاق و محاسن الآداب يتیما و لطیما لم یتفق له معلم یعلمه و مؤدب یؤدبه من اهل زمانه سنین اربعین و هم سلموا له الصدق و الانصاف و الامانة سموه بالامین یدل علی ان له من الله تعالی شانا عظیما و نیز در تاج الدرة در شرح شعر

فان من جودک الدنيا و ضرتها و من علومک علم اللوح و القلم

گفته المعنی يقول انما لا- یضيق فی ظنی جاهک بمثیل ایها البحر الزاخر علما و جودا لانی علمت یقینا ان وجود الدنيا و الآخرة و اهالیهما من جودک فانک کنت الباعث للصانع تعالی على افاضة الوجود على الكائنات فکانک جدت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٥٢

بالوجود على الكل كما

ورد لولاک لما خلقت الافلاک

و کذا علم اللوح و القلم انما ابتداء من علمک المحیط بما فیهما بل العلم المكتوب فی الواح الكائنات بعض علومک لان لک من الله تعالی علما لا یطلع عليه اللوح و القلم و لا الثقلان و الملک کما

ورد لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب و لا نبی مرسـلـ

و من هذا شأنه یكون ازمه الامور کلها بیده صلی الله علیه و سلم فیجود باذن ربہ آخرا کما جاد اولا و ملا عصام در شرح قصیده برده

شرح شعر

فاق النبین فی خلق و فی خلق و لم یدانوه فی علم و فی کرم

گفته فان قلت لا یلزم من کونه فائقا على الانبياء کونه فائقا على الرسل إذ الرسل فائق على النبین و الانبیاء مع انه عليه الصلوة و السلام
فائق على جميع الانبیاء و الرسل و من كان فائقا على الا-على یلزم ان يكون فائقا على الادنی لا محالة قلت لا فرق بين الانبیاء عند
البعض او نقول المراد بالنبین المرسلون بدلالة محل الكلام و يمكن ان يجاذب عنه بان بين النبین و المرسلین عموما و خصوصا مطلقا
عند من قال بالفرق بينهما إذ كل رسول نبی بدون العکس و اللام فيه للاستغراف فعلی هذا المرسلون مندرجون تحت النبین قال لم
یدانوه و لم یقل لم یدانه کل واحد منهم لان ذلك ابلغ إذ معناه انهم لو جمعوا و قربوا بمحمّد عليه الصلوة و السلام وحده لم یدانوه
فكيف لو قوبـل واحد بواحد و هذا مثل قوله تعالى قل لئن اجتَمَعَتِ الْإِنْسُنُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ
كَانَ بَعْضُهُمْ لِيَعْضِ ظَاهِرًا

التنکیر فی علم و کرم للتعظیم ای فی علم جسمی و کرم فخیم و فی اعادۃ الخافض فی قوله فی کرم دلالة علی انهم لا یدانوه فی علم
و حده و لا فی کرم و حده لا انهم لا یدانوه فی العلم و الکرم من حيث المجموع و نیز ملا عصام در شرح قصیده بردہ بشرح شعر
و کلهم من رسول الله ملتمنس غرفا من البحر او رشفا من الدیم

گفته النکات کل للاستغراف الحقیقی الضمیر للانبیاء و تقديم من رسول الله صلی الله علیه و سلم علی عامله للحصر ای من رسول
الله لا من غيره ملتمنس ای متوقع الغرف شرب الماء باليد و قيل رفع الماء باليد البحر الیم الرشف شرب الماء القليل الدیم السحابة
التي تمطر و تدوم يوما و ليلة شبهة عليه الصلوة و السلام بالبحر في غزاره العلم تارة و بالسحاب في الافاضة و الجود اخری و شبه سائر
الانبیاء بالمقتنین والاستعارة مصرح بها الفاء في قوله فکلهم للتعلیل ای فاق النبین لان کلهم من رسول الله ملتمنس کذا و کذا من
رسول الله من قبیل وضع المظہر موضع المضمر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۳

إذ حق الكلام منه و هذه الاضافة لتعظيم المضاف فان قلت الالتماس انما يستعمل في طلب الشيء من المساوى و الانبیاء كانوا دونه
في المرتبة بدلالة قوله فاق النبین قلت الملتمنس هنا بمعنى السائل لكن الناظم احترز عن اطلاق لفظ السائلين على الانبیاء تاديا او
لمساواتهم في اصل التبؤ استعمل الالتماس من رسول الله عليه الصلوة و السلام فان قلت لا بد من المطابقة بين المبتدأ و الخبر و
المبتدأ هنا جمع و الخبر مفرد قلت افرده نظرا الى لفظ کل او لان المراد کل واحد منهم و نكتة الافراد هو انهم في الافتقار إليه
كشخص واحد او للتتبیه على ان الفقراء كنفس واحدة فان قلت هم عليهم الصلوة و السلام سابقون على النبي صلی الله علیه و سلم
فكيف يلتمنسون غرفا من بحره قلت هم سألوا منه مسائل مشكلة في علم التوحيد و الصفات فاجاب النبي صلی الله علیه و سلم و حل
مشكلاتهم و بين يديه فجرت المحاجة بين آدم صفى الله و بين موسى کلیم الله ليلة المراجـ و إليه اشار بقوله حاج موسى آدم فحجـ
آدم موسى او تقول الاعتبار بتقدم الروح العلوی لا القالب السفلی و روح نبینا مقدم على ارواح سائر الانبیاء و إليه اشار
بقوله كنت نبیا و آدم بين الماء و الطین

الحاصل کل الانبیاء من نبینا لا من غيره استفاد و العلم و طلبو الشفاعة إذ هو البحر من العلم و السحاب من الجود و هم كالانهار و
الاشجار و نیز ملا عصام در شرح قصیده بردہ بشرح شعر
و واقفون لدیه عند حدتهم من نقطة العلم او من شکلة الحكم

گفته النکات التي بصيغة جمع القلة و الانبیاء کثيرون تبیها علی انهم مع کثرة عددهم و علو درجتهم قليلون بالنسبة الى عظمته عليه
الصلوة و السلام و کثرته

دلبرا پیش وجودت همه خوبان عدمند سروران بر سر سودای تو خاک قدمند

أی هم بالنسبة إلیه كنقطةً موهومةً هي جزء لا يتجزى او کشكلة اللجام واقفون بحضورته كالاصحاب لدى الأمر ملازمون حده لا

يتجاوزون ثم بقدر نكتة ادبها و هو نظير

قول جبريل عليه الصلوة والسلام لو دنوت انملأ لاخراجت

و كانوا اخذوا الوقوف من نقطة اهل العلم فان النقطة لا- يتجاوز عن مقامها قط الحال أى سائر الانبياء واقعون بحضوره عند حدودهم يلزموها كما يلزم النقطة موضعها او الشكلة مقامها و نيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر

كفاك بالعلم في الامم معجزة في الجاهلية والتاديب في الitem

گفته الحاصل حسبك شيئاً منه عليه الصلوة والسلام من حيث المعجزة العلم الكائن في النبي الامم في أيام الجاهلية حيث ما رأى نبياً و رسولاً ليتعلم منه العلم ولا استاذًا فقيها ولا

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۴

الاديب الكامل ولم يكن له اب يؤدبه فعلمنا ان علمه علم لدني و ادبه بتأديب ربّه فقال ادبني ربّي فاحسن تاديبني و علمني ربّي فاحسن تعليمي فمن كان استاذه ربّ الخلاق طرًا كيف لا يكون اعلم الناس قاطبة و نيز ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر

فإن من جودك الدنيا و ضرتها و من علومك علم اللوح و القلم

گفته أى الدنيا والآخرة قطرة من بحر جودك و علم اللوح و القلم شيء قليل من علومك الدينية التي اعطاك الله تعالى إذ ما في اللوح له نهاية و ليس لعلوم باطنك نهاية إذ هو ينبع من بحر علومك و فاضل معاصر ابراهيم باجورى در حاشيه برده گفته قوله فاق النبيين الخ أى زاد صلى الله عليه وسلم على النبيين و كذا على غيرهم بالطريق الاولى في خلق بفتح الخاء و سكون اللام و هو الصورة و الشكل و في خلق بضمها و هو ما طبع عليه الانسان من الخصال الحميدة كالعلم و الحياة و الجود و الشفقة و الحلم و العدل و العفة و امثال ذلك فقد اجتمع فيه صلى الله عليه وسلم ما تفرق في غيره من تلك الخصال وقد ذكر بعضهم أنّ من تمام الإيمان أن يعتقد الانسان انه لم يجتمع في احد من المحسنات الظاهرة و الباطنة مثل ما اجتمع فيه صلى الله عليه وسلم و اعترض على النظام بان مقتضى كلامه انه صلى الله عليه وسلم فاق النبيين في بعض الخلق بفتح الخاء و سكون اللام و بعض الخلق بضمها لأن كلاً منها نكرة و هي في سياق الايات لا تعم و هذا ليس بمدح تام لأنه يتحمل بعد ذلك ان يساوهم في البعض الآخر و يتحمل ان يفوقوه فيه و على هذا فان كان ما فاقوه فيه حصلت المعاdale و ان كان اكثر انعكس ما قصده المصنف من المدح و اجيب بأن المراد في خلقهم و في خلقهم فهما مضافان في المعنى فيعمان على ان النكرة في سياق الايات قد تعم و لما لم يلزم من كونه فاقهم في ذلك نفي مقاربتهم له نفاهما بقوله و لم يدانوه أى لم يقاربوا و قوله في علم و لا كرم أى و لا غيرهما و انما اقتصر المصنف عليهم لأن العلم راس الفضائل و الكرم راس الفوائل و لا يرد على ذلك ما ورد من النهي عن التفضيل بين الانبياء

كقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوا بين الانبياء لانه محمول على تفضيل يؤدى الى تنقيص

و ليس في ذلك تنقيص لأحد من النبيين لانا نعتقد انهم متصفون بالكمال و النبي اكمل قال تعالى تلک الرسُّل فَضَّلْنَا بعضاً هُمْ على بعض

قال ابن عباس و المراد بالبعض الاول محمد صلى الله عليه وسلم قوله و كلهم من رسول الله الخ هذا البيت كالدليل للبيت قبله و الجار و المجرور متعلق بقوله ملتمس و الاضافه في رسول الله للعهد و المعهود هو سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم و المراد من قوله ملتمس اخذ و ان كان الالتماس معناه في الاصل الطلب و قوله غرفا من البحر او رشفا من الدّيم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۵

أى حال كون بعض الملتمسين مغترفا من البحر و بعضهم مرتشفا من الدّيم فهو اشاره الى اختلاف احوال الملتمسين فاولوا العزم مثلاً اكثرا التماسا من غيرهم فاويفي ذلك للتنويه و التقسيم و الغرف مصدر غرف بمعنى اخذ و البحر ضد البر سمى بذلك لعمقه و اتساعه و الرشف المص و الدّيم جمع ديمه و هي المطر الدائم يوما و ليلة من غير رعد و المراد من البحر و الدّيم هنا علمه و حلمه صلى الله

عليه و سلم فكل منها استعارة تصريحية و كل من الغرف والرشف ترشيح و انما عبر في جانب البحر بالغرف وفي جانب الدين بالرشف لأن الغرف مناسب للبحر لكثرة دون الدين لأنها تجري على وجه الأرض فلا يجتمع منها ماء غالبا حتى يعرف قوله و واقفون الخ عطف على قوله ملتمس لكن نظر في أحدهما للفظ كل و في الآخر لمعناه و معنى كونهم واقفين لديه عند حدتهم انهم ثابتون عنده صلی اللہ علیہ وسلم في العلم و الحكم عند الحد الذي حد لهم من ذلك فلا يتجاوزونه و اما هو صلی اللہ علیہ وسلم فلم ينزل يترقى بعد ذلك فنهاية مراتبهم في العلم و الحكم مبدا ما اوتيه صلی اللہ علیہ وسلم منهما فوفقا لهم لديه صلی اللہ علیہ وسلم وقوف ذي الغاية عند مبدأ غيره و قوله من نقطة العلم او من شكلة الحكم بيان لحدتهم و المعنى على التشبيه الاضافية في الموضعين على معنى من أى المدى هو كنقطة من العلم او كشكلة من الحكم و المراد من العلم و الحكم علم الرسول و حكمه كما قاله بعض الشرحين و قيل المراد بهما علم اللہ و حكمه و حاصل المعنى على الاول انهم ثابتون لديه صلی اللہ علیہ وسلم في العلم و الحكم عند حدتهم الذي هو كالنقطة من علم الرسول او كالشكلة من حكمه صلی اللہ علیہ وسلم و حاصل المعنى على الثاني انهم ثابتون لديه في العلم و الحكم عند حدتهم الذي هو كالنقطة من علم اللہ او كالشكلة من حكمه تعالى فعلمهم بالنسبة لعلمه صلی اللہ علیہ وسلم كنقطة من علم اللہ و حكمهم بالنسبة لحكمه صلی اللہ علیہ وسلم كشكلة من حكمه تعالى و هذا ابلغ في مدحه صلی اللہ علیہ وسلم من الاول لكن الاقرب الاول و نيز فاضل معاصر در حاشيه بردہ متعلق بشعر فان من جودک الدنيا الخ گفتہ قوله فان من جودک الدنيا اه هذا البيت تعليل للبيت قبله فكانه قال و انما كان جاهك يا رسول اللہ لا يضيق بي بل يسعني و غيري من العصاة لان من جودک الدنيا الخ و من للتبعيض و المراد من الدّنيا ما قبل الآخری و لذلك جعله الناظم ضرتها و في كلامه تقدير مضاف اى خيري الدنيا و ضرتها التي هي الآخرة فمن خير الدنيا هدایته صلی اللہ علیہ وسلم للناس و من خير الآخرة شفاعته صلی اللہ علیہ وسلم فيهم و قوله و من علومک علم اللوح و القلم من جهة التعليل تكون جاهه صلی اللہ علیہ وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۶

لا يضيق عنه لانه لا شك ان العلم من اكبر اسباب عظم الجاه و علوه و يجوز ان يكون مستانفا و من في قوله و من علومک للتبعيض ايضا فهى للتبعيض في الموضعين و المراد بعلومه صلی اللہ علیہ وسلم المعلومات التي اطلعه اللہ عليها فانه تعالى اطلعه على علوم الاولين و الآخرين و المراد بعلم اللوح و القلم المعلومات التي كتبها القلم في اللوح بامر اللہ تعالى فانه ورد اول ما خلق اللہ القلم فقال له اكتب قال و ما اكتب قال اكتب مقادير كل شيء حتى تقوم الساعة من مات على غير ذلك فليس مني

أى ليس على طريقتى و استشكل جعل علم اللوح و القلم بعض علومه صلی اللہ علیہ وسلم بان من جملة علم اللوح و القلم الامور الخمسة المذكورة في آخر سورة لقمان مع ان النبی عليه الصلوة و السلام لا- يعلمها لا- ان اللہ قد استثر بعلمها فلا- يتم التبعيض المذكور و اجيب بعدم تسلیم ان هذه الامور الخمسة مما كتب القلم في اللوح و لا اطلع عليها من شأنه ان يطلع على اللوح كبعض الملائكة المقربين و على تسلیم انها مما كتب القلم في اللوح فالمراد ان بعض علومه صلی اللہ علیہ وسلم علم اللوح و القلم الذي يطلع عليه المخلوق فخرجت هذه الامور الخمسة على انه صلی اللہ علیہ وسلم لم يخرج من الدنيا الا بعد ان علمه اللہ تعالى بهذه الامور فان قيل إذا كان علم اللوح و القلم بعض علومه صلی اللہ علیہ وسلم فما البعض الآخر اجيب بان البعض الآخر هو ما اخبره اللہ عنه من احوال الآخرة لان القلم انما كتب في اللوح ما هو كائن الى يوم القيمة فقط كما تقدم في الحديث ازین عبارات مشرقه و افادات مولقه ظاهر و باهرست كه علوم جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم حد و نهايت ندارد و تمامی انبیاء مرسلين عليهم السلام مستفيد و ملتمس علم از آن جانب می باشند و علم لوح و قلم که منتهای معلومات ملائکه است بعضی از علوم آن جانبست و ظاهرست که هر گاه جانب امير المؤمنین عليه السلام بنص حديث مدينة العلم باب علم جانب رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آله و سلم ست پس علم آن جانب نيز حد و نهايت خواهد داشت و علم آن جانب نيز همان علم خواهد بود که تمامی انبیاء

مرسلین سلام الله عليهم اجمعین از ان مستفید و آخذ می باشند و علم لوح و قلم بعضی از ان علمست پس بحمد الله تعالى از اینجا اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از قابطه انبیاء مرسلین و جمله ملائکه مقربین علیهم سلام الله رب العالمین کالصبح عند الاسفار واضح و اشکار گردید بلکه افتاد حق و صواب بکوری چشم نواصی التشاب بدائنه نصف النهار رسید و محتجب نماند که دلالت حدیث مدینه العلم بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از وضوح و ظهور و زهور و سفور بحدی رسیده است که علمای اعلام و محققین عظام سنیه در مقام تحقیق اعتراف بان دارند و هم عالیه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۷

خود بر تبیین و توضیح و تفصیل و تشریح و تفسیر و تصریح و ثبیت و ترجیح آن می گمارند سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل گفته الباب الخامس عشر فی ان النبی صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم دار حکمة و مدینه علم و علی لهما باب و آن اعلم الناس بالله تعالى و احكامه و آياته و کلامه بلا ارتیاب

عن مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم یا علی ع ان الله امرني
ان ادینیک فاعلیمک لتعی و انزلت هذه الآیة وَتَعَیِّهَا أُذْنٌ وَاعِیَةٌ

و انت اذن واعیة لعلمی رواه الحافظ الامام ابو نعیم فی الحلیة و رواه سلطان الطریقة و برهان الحقیقت الشیخ شهاب الدین ابو جعفر عمر السهروردی فی العوارف باسناده الى عبد الله بن الحسن رضی الله تعالی عنہما و لفظه قال حين نزلت هذه الآیة تَعَیِّهَا أُذْنٌ وَاعِیَةٌ قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم لعلی رضی الله تعالی عنہ سالت الله ان يجعلها اذنک یا علی کرم الله تعالی وجهه فما نسيت شيئاً بعده و ما كان لی ان انسی قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابو بکر محمد بن علی الخوافی قدس الله تعالی سره فلذا اختص علی کرم الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علی بابها

وقال عمر لولا علی لهلک عمر و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمای جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و منها باب مدینه العلم

عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و بارک و سلم انا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليات من باب رواه الطبری

من تخریج أبي عمر و آورده الامام الفقيه المذکور و قال كما فی الحديث و اعلم ان الباب سبب لروای الحائل و المانع من الدخول الى البيت فمن أراد الدخول و اتی البيوت من غير ابوابها شق و عسر عليه دخول البيت فهكذا من طلب العلم ولم یطلب ذلك من علی رضی الله عنه و بيانه فانه لا يدرك المقصود فانه رضی الله عنه كان صاحب علم و عقل و بيان و رب من كان عالماً ولا یقدر على البيان والافصاح و كان علی رضی الله مشهوراً من بين الصحابة بذلك فباب العلم و روایته و استنباطه من علی رضی الله عنه و هو كان باجماع الصحابة مرجوعاً إلیه فی علمه موثقاً بفتواه و حکمه و الصحابة كلهم یراجونه مهما اشکل عليهم و لا یسبقونه و من هذا المعنی قال عمر لولا علی لهلک عمر رضی الله عنه تعالی عنهم و ابن روزبهان با آن تشدد و تعصب و تعتن و تصلب که دارد اعتراف کرده که این حدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۵۸

دلالت دارد چنانچه بجواب استدلال علامه حلی علیه الرحمه که در نهج الحق باین الفاظ افاده آن فرموده التاسع عشر فی مسند احمد بن حنبل

وصحیح مسلم قال لم یکن احد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول سلونی الا علی بن ابی طالب

وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنا مدينة العلم وعلى بابها انتهى ابن روزبهان در کتاب الباطل خود گفته هذا يدل على وفور علمه واستحضاره اجوبة الواقع واطلاعه على اشتات العلوم والمعارف وكل هذه الامور مسلمة ولا دليل على النص حيث انه لا يجب ان يكون الاعلم خليفة بل الاحفظ للحوزة والصلاح للامة ولو لم يكن ابو بكر اصلاح للامامة لما اختاره كما مرّ و عبد الرؤوف مناوي در فيض القدير شرح جامع صغير در شرح این حدیث كما دریت سابقاً افاده فرموده

انا مدينة العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليات الباب

فإن المصطفى صلى الله عليه وسلم المدينة الجامعه لمعالى الديانات كلها ولا بد للمدينة من باب فاخبر ان بابها هو على كرم الله وجهه فمن اخذ طريقه دخل المدينة ومن اخطاه أخطأ طريق الهدى وقد شهد له بالاعلمية المؤلف والمقال والمخالف اخرج الكلبادى ان رجلا سأله معاویه عن مسئلة فقال سل علينا هو اعلم مني فقال اريد جوابك قال ويحك كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يغره بالعلم غرا و كان اكبر الصحابة يعترفون له بذلك و كان عمر يساله عما اشکل عليه جاءه رجل فسألة فقال ههنا على فاسئله فقال اريد ان اسمع منك يا امير المؤمنين قال قم لا اقام الله رجليك و محا اسمه من الديوان و صح عنه من طرق انه كان يتعدى من قوم ليس هو فيهم حتى امسكه عنده و لم يوله شيئاً من المبعوث لمشاورته في المشكل و اخرج الحافظ عبد الملك بن سليمان قال ذكر لعطاء أكان أحد من الصحابة افقه من على قال لا والله و قال الحرالي قد علم الاولون والآخرون ان فهم كتاب الله منحصر الى علم على و من جهل ذلك فقد ضل عن الباب الذي من ورائه يرفع الله عن القلوب الحجاب حتى يتحقق اليقين الذي لا يتغير بكشف الغطاء الى هنا كلامه و نيز در همین شرح اعني فيض القدير مسطور است

انا دار الحكمه وفي روایة انا مدينة الحكمه وعلى بابها

أى على بن أبي طالب هو الباب الذي يدخل منه الى الحكمه وناهيك بهذه المرتبة ما اسنها و هذه المنقبة ما اعلاها و من زعم ان المراد

بقوله وعلى بابها

انه مرفوع من العلو وهو الارتفاع فقد تمحل لغرضه الفاسد بما لا يجد به ولا يسمنه ولا يغطيه
اخراج ابو نعيم عن ترجمان القرآن مرفوعاً ما انزل الله عز وجل يا ايها الذين امنوا الا و على راسها و اميرها
و اخرج عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٥٩

فسئل عن على كرم الله وجهه فقال قسمت الحكمه عشرة اجزاء فاعطى على تسعه اجزاء و الناس جزء واحداً
و عنه ايضاً انزل القرآن على سبعة احرف ما منها حرف اللام و له ظهر و بطن واما على فعنده منه علم الظاهر و الباطن

و اخرج ايضاً على سيد المرسلين و امام المتقين

و اخرج ايضاً انا سيد ولد آدم و على سيد العرب

و اخرج ايضاً على راية الهدى

و اخرج ايضاً يا على ان الله امرني ان ادينك و اعلمك لتعى و انزلت على هذه الآية و تعيها اذن واعيَةُ
و اخرج ايضاً عن ابن عباس كنا نتحدث ان رسول الله صلعم عهد الى على كرم الله وجهه سبعين عهداً لم يعهد الى غيره
والاخبار في هذا الباب لا تقاد تحصى و ابن حجر مكي در منح مكيه شرح قصيده همزيه در شرح شعر

لم يزده كشف الغطاء يقيناً بل هو الشمس ما عليه غطاء

گفته تنبیه ممّا يدل على ان الله سبحانه اختص علينا من العلم بما تقصّر عنه العبارات

قوله صلی الله عليه و سلم اقضاكم على

و هو حديث صحيح لا نزاع فيه و

قوله انا دار الحکمة

و روایة انا مدینة و علی بابها

و نیز ابن حجر مکی در تطهیر الجنان جائی که مطاعن معاویة و جوابات آن وارد نموده گفته السادس خروجه علی علی کرم الله وجهه و محاربته له مع انه الامام الحق باجماع اهل الحل و العقد و الافضل الاعلام بنص الحديث الحسن لکثرة طرقه خلافاً لمن زعم وضعه و لمن زعم صحته و لمن اطلق حسنہ انا مدینة العلم و علی بابها

الخ و علاوه برین از افادات دیگر اساطین اعلام و اركان عالی مقام اهل سنت نیز دلالت این حدیث بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام واضح و لائحت فلینظر الناظر البصیر فيما قدّمنا من عبارات هولاء النخاریر اما امر دوم اعنى استلزم اعلمیت افضلیت را پس نهایت واضح و لائحت و باجماع ارباب دانش و عقل و اتفاق اصحاب علم و فضل اشرف فضائل و اعلای مناقب علمست و هر که در علم بالاترست بلا شبهه افضلست و بمقتضای کل الصید فی جوف الفرا تمامی فضائل نفسانیه تحت علم می باشد و منشأ آن فضائل همین صفت فاضله است و هر که در علم افضلست افضلیت مطلقه برای او ثابتست و هر چند این مطلب در منتهای وضوح و ظهور و تبیین و سفور می باشد لیکن شطیری از افادات علمای محققین و کمالای مدققین سنیه که قاطع السن اصحاب مرا و خصام و مثبت این مقصود و مرام بوده باشد باید شنید حکیم ترمذی در نوادر الاصول گفته الاصل الخامس و الثالثون و المائة

حدثنا اسماعیل بن نصر بن راشد قال حدثنا مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل قال حدثنا عمر مولی عفرة قال سمعت ایوب بن صفوان یذکر جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ايها الناس من كان يجب ان یعلم منزلته عند الله فلینظر كيف منزلة الله عنده فان الله ینزل العبد منه حيث انزله من نفسه و ان لله سرایا من الملائكة تحل و تقف على مجالس الذکر فاغدوا و روحوا في ذکر الله الّا فارتعوا في رياض الجنة قالوا و این رياض الجنة يا رسول الله قال مجالس الذکر فاغدوا و روحوا في ذکر الله و ذکروه بانفسکم فمتزلة الله عند العبد انما هو على قلبه على قدر معرفته ایاه و علمه و هیبته منه و اجلاله له تعظیمه و الحیاء منه و الخشیة منه و الخوف من عقابه و الرجل عند ذکره و اقامۃ الحرمة لامرہ و نھیه و قبول منه و رویہ تدبیره و الوقوف عند احكامه طیب النفس بها و التسلیم له بدننا و روحنا و قلبا و مراقبة تدبیره في اموره و لزوم ذکره و النھوض باثقال نعمه و احسانه

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٤٠

و ترك مشیاته لمشیاته و حسن الظن به في كل ما نابه و الناس في هذه الاشياء على درجات يتغاضلون فمنازلهم عند ربهم على قدر حظوظهم من هذه الاشياء و ان الله تبارك اسمه اکرم المؤمنین بمعرفته فاوفرهم حظا من المعرفة اعلمهم به و اعلمهم بهم اوفرهم حظا من هذه الاشياء و اوفرهم خطأ منها اعظمهم متزلة عنده و ارفعهم درجة و اقربهم وسيلة و على قدر نقصانه من هذه الاشياء ينتقص حظه و ينحط درجته و تبعد وسليته و يقل علمه به و تضعف معرفته ایاه و یسقم ایمانه و یملکه نفسه قال الله تبارك اسمه و لَقَدْ فَضَلْنَا بَعْضَ التَّبَّيِّنَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

فإنما فضل الخلق بالمعرفة له و العلم به لا بالاعمال و اليهود و النصارى و سائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشريعة فصارت هنا هباء منتشرة بالمعونة تزكي الاعمال و بها تقبل منهم و بها تظهر الابدان فمن فضل بالمعرفة فقد اوتى خطأ من العلم به و من فضل بالعلم به يكون هذه الاشياء التي وصفنا موجودة عنده

و ابو حامد غزالی در رساله لدنیه گفته اعلم ان العلم هو قصور النفس الناطقة المطمئنة حقائق الاشياء و صورها المجردة عن المواد باعیانها و کیفیاتها و کمیاتها و جواهرها و ذواتها إن كانت مفردة و ان كانت مركبة و العالم هو المحيط المدرك المتصور و المعلوم

هو ذات الشيء الذي ينتقد علمه في النفس و شرف العلم بقدر شرف معلومه و رتبة العالم بحسب رتبة العلم و لا شك ان افضل المعلومات و اعلاها و اشرفها و اجلها هو الله تعالى الصانع المبدع الحق الواحد فعلمه و هو علم التوحيد افضل العلوم و اجلها و اكملها و هذا العلم الضروري واجب تحصيله على جميع العقلاء كما قال صاحب الشرع عليه الصلوة و السلام طلب العلم فريضة على كل مسلم و امر بالسفر في طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو بالصين

و عالم هذا العلم افضل العلماء و بهذا السبب خصمهم الله تعالى بالذكر في اجل المراتب فقال شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة و أولو العلم فعلماء علم التوحيد لا باطلاقهم الانبياء و بعدهم العلماء الذين هم ورثة الانبياء و هذا العلم و ان كان شريفا في ذاته كاملا بنفسه لا ينفي سائر العلوم بل لا يحصل الا بمقدمات كثيرة و تلك المقدمات لا تتنظم الا عن علوم شتى مثل علم السموات و الافلاك و جميع علم المصنوعات و يتولد عن علم التوحيد علم آخر كما سند ذكرها باقسامها في مواضعها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۱

و نيز غزالی در احیاء العلوم در کتاب العلم گفته الباب الاول فی فضل العلم و التعليم و التعلم و شواهده من النقل و العقل فضیله العلم اما شواهد ذلك من القرآن فقوله عز و جل شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولو العلم قائمًا بالقسط
فانظر كيف بدا سبحانه و تعالى بنفسه و ثنى بالملائكة و ثلث باهل العلم و ناهيك بهذا شرفا و فضلا و جلالا و نبلا و قال الله تعالى
يرفع الله الذين آمنوا منكم و الذين أوتوا العلم درجات
قال ابن عباس رضي الله عنه للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبع مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام و قال عز و جل
قل هل يستوي الذين يعلمون و الذين لا يعلمون
و قال تعالى إنما يخشى الله من عباده العلماء

و قال تعالى قل كفى بالله شهيداً بيني وبينكم و من عنده علم الكتاب
و قال تعالى قل الذى عنده علم من الكتاب أنا آتيك به
تنبيها على انه اقتدر عليه بقوه العلم وقال عز و جل و قال الذين أوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لم من آمن و عمل صالحًا
بين ان عظم قدر الآخرة يعلم بالعلم وقال تعالى و تلك الأمثال نصر بها للناس و ما يعقلها إلا العالمون
و قال تعالى و لو ردوده إلى الرسول وإلى أولى الأمراء منهم لعلمه الذين

يستبطونه منهم رد حكمه في الواقع إلى استنباطهم و الحق رتبتهم برتبة الانبياء في كشف حكم الله و قيل في قوله تعالى يا بني آدم
قد أترناك علينا علیکم لباساً يواري سوءاتكم

يعنى العلم و ريشا يعني اليقين و لباس التقوى يعني الحياة و قال عز و جل و لقدر جتناهم بكتاب فصلناه على علم
و قال تعالى فلنقصن عليهم بعلم

و قال عز و جل بل هو آيات بينات في صدور الذين أوتوا العلم
و قال تعالى خلق الإنسان علمه البيان

وانما ذكر ذلك في معرض الامتنان و اما الاخبار
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يرد الله به خيرا يفقهه في الدين و يلهمه رشده و قال صلى الله عليه وسلم العلماء ورثة
الانبياء

و معلوم انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف الوراثة لتلك الرتبة و

قال صلی اللہ علیہ وسلم یستغفر للعالٰم ما فی السموات والارض
وأى منصب یزید علی منصب من تشتعل ملائکة السموات والارض بالاستغفار له فهو مشغول بنفسه و هم مشغولون بالاستغفار له و
قال صلی اللہ علیہ وسلم ان الحکمة تزيد الشریف شرفا و ترفع المملوک حتى یجلسه مجالس الملوك
و قد نبه بهذا على ثمرته في الدّنيا و معلوم ان الآخرة خير و ابقى و
قال صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا يكونان في منافق حسن سمت و فقه في الدين
ولا تشکن في الحديث لمناقف بعض فقهاء الزمان فانه ما أراد به الفقه الذي ظننته و سياتي معنى الفقه و ادنى درجات الفقيه ان یعلم ان
الآخرة خير من الدّنيا و هذه المعرفة إذا صدقت و
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۲
و غلت برئته من النفاق والرياء و
قال صلی اللہ علیہ وسلم افضل الناس المؤمن العالم الذي ان احتجت إليه نفع و ان استغنى عنه اغنى نفسه
و قال صلی اللہ علیہ وسلم الايمان عريان و لباسه التقوی و زینته الحياة و ثمرته العلم
و قال صلی اللہ علیہ وسلم اقرب الناس من درجة النبوة اهل العلم و الجهاد اما اهل العلم فدلوا الناس على ما جاءت به الرسل و اما
اهل الجهاد فجادلوا بآسيافهم على ما جاءت به الرسل
و قال صلی اللہ علیہ وسلم لموت قبیله ایسر من موت عالم
و قال عليه الصلوة والسلام الناس معدان كمعدان الذهب و الفضة فخیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام إذا فکھوا
و قال صلی اللہ علیہ وسلم یوزن يوم القيمة مداد العلماء بدم الشهداء
و قال صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ على امتي اربعين حدیثا من السنة حتى یؤدیها إلیهم كنت له شفیعا و شهیدا يوم القيمة
و قال صلی اللہ علیہ وسلم من حمل من امتي اربعين حدیثا لقی اللہ عز و جل يوم القيمة فقيها عالما
و قال صلی اللہ علیہ وسلم من تفقه في دین اللہ عز و جل کفاه اللہ همه و رزقه من حيث لا يحتسب
و قال صلی اللہ علیہ وسلم اوحی اللہ عز و جل الى ابراهیم عليه السلام يا ابراهیم اتی علیم احب کل علیم
و قال صلی اللہ علیہ وسلم العالٰم امین اللہ سبحانه في الارض
و قال صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امّتی إذا اصلاحوا صلح الناس وإذا فسدوا فسد الناس الامراء و الفقهاء
و قال عليه السلام إذا اتی على يوم لا ازداد فيه علما یقربنی الى اللہ عز و جل فلا بورک في طلوع شمس ذلك اليوم
و قال صلی اللہ علیہ وسلم في تفضيل العلم على العبادة و الشهادة فضل العالم على العابد كفضلی على ادنی رجل من اصحابی
فانظر كيف نزل العلم مقارنا لدرجة النبوة وكيف حط رتبة العمل المجرد عن العلم و ان كان العابد لا یخلو عن علم بالعبادة الّتی
یواظب عليها و لولاه لم تكن عبادة و
قال صلی اللہ علیہ وسلم فضل العالم على العابد كفضل القمر ليلة البدر على سائر الكواكب
و قال صلی اللہ علیہ وسلم یشفع يوم القيمة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء فاعظم برتبة هي تلو النبوة و فوق الشهادة
مع ما ورد في فضل الشهادة و
قال صلی اللہ علیہ وسلم ما عبد اللہ تعالیٰ بشیء افضل من فقه فی الدين و لفقیه واحد اشد على الشیطان من الف عابد و لكل شيء
عماد و عماد هذا الذين الفقه
و قال صلی اللہ علیہ وسلم خیر دینکم ایسره و خیر العبادة الفقه
و قال صلی اللہ علیہ وسلم فضل المؤمن العالم على المؤمن العابد بسبعين درجة

وقال صلی اللہ علیہ وسلم انکم اصبحتم فی زمان کثیر فقهاؤه قلیل خطباؤه قلیل سائلوہ کثیر معطوه العمل فیہ خیر من العلم و سیاتی علی الناس زمان قلیل فقهاؤه کثیر خطباؤه قلیل معطوه کثیر سائلوہ العلم فیہ خیر من العمل

وقال صلی اللہ علیہ وسلم بین العالم و العابد مائے درجہ بین کل درجتین حضر الجواد المضمر سبعین سنہ و قیل يا رسول اللہ عبقات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۳

أی الاعمال افضل قال العلم بالله عز و جل فقال أی الاعمال ترید قال صلی اللہ علیہ وسلم العلم بالله سبحانه فقیل نسال عن العمل و تجیب عن العلم فقال صلی اللہ علیہ وسلم ان قلیل العمل ینفع مع العلم و ان کثیر العمل لا ینفع مع الجهل

وقال صلی اللہ علیہ وسلم یبعث الله سبحانه العباد يوم القيمة ثم یبعث العلماء ثم یقول يا معاشر العلماء انی لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع علمی فیکم لاعذبکم اذهبا فقد غفرت لكم و اما الاثار

فقد قال علی بن أبي طالب رضی اللہ عنہ لکمیل یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس المال و العلم حاکم و المال محکوم علیہ و المال تنقصه النفقة و العلم یزکو بالانفاق

وقال علی ایضا رضی اللہ عنہ العالم افضل من الصائم المجاهد و إذا مات العالم ثلمہ لا یسدھا الـ خلف منه و قال رضی اللہ تعالی عنہ نظما ما الفخر الا لاهل العلم انہم* علی الھدی لمن استھدی ادلاء* و قدر کل امرئ ما کان یحسن* و الجاهلون لاهل العلم اعداء* ففز بعلم تعش حیا به ابدا* الناس موتی و اهل العلم احیاء*

وقال ابو الاسود لیس شیء اعز من العلم الملوك حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوك وقال ابن عباس رضی اللہ عنہما خیر سلیمان بن داود علیہما السلام بین العلم و المال و الملك فاختار العلم فاعطی المال و الملك معه و سئل ابن المبارک من الناس فقال العلماء قیل فمن الملوك قال الزہاد قیل فمن السفلة قال الذى يأكل بدینه و لم يجعل غير العالم من الناس لأن الخاصیۃ التي تمیز بها الناس عن سائر البهائم هي العلم و الانسان انسان بما هو شریف لاجله و ليس ذلك بقوه شخصه فان الجمل اقوى منه و لا بعظمه فان الفیل اعظم منه و لا بشجاعته فان السبع اشجع منه و لا باكله فان الثور اوسع بطننا منه و لا بالمجامعة فان اخسن العصافیر اقوى على السفاد منه بل لم یخلق الا العلم و لم یشرف الا بذلك و قال بعض الحكماء لیت شعری أى شیء ادرك من فاته العلم و أى شیء فات من ادرك العلم و قال فتح الموصلى رحمه الله أليس المريض إذا منع الطعام و الشراب و الدواء یموت قالوا بلى قال كذلك القلب إذا منع عنه الحکمة و العلم ثلاثة أيام یموت و لقد صدق فان غذاء القلب العلم و الحکمة و بهما حیاته كما ان غذاء الجسد الطعام و من فقد العلم فقبله مريض و موته لازم و لكنه لا یشعر به إذ حب الدنيا و شغله بها ابطل احساسه كما ان غلبة الخوف قد تبطل احساس الم الجرح فی الحال و ان كان واقعا فإذا حط الموت عنہ اعباء الدّنیا احسن بهلاکه و تحسر تحسرا لا ینفعه و ذلك كاحساس الامن من خوفه و المفیق من سکره بما اصابه من الجراحات فی حالة السکر او الخوف فنعود بالله من یوم کشف الغطاء

عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۴

فان الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا و قال الحسن رحمه الله یوزن مداد العلماء بدم الشهداء فیرجح مداد العلماء و قال ابن مسعود رضی اللہ عنہ علیکم بالعلم قبل ان یرفع و رفعه ان یهلك رواته فو الـ ذی نفسی بیده یلوذن رجال قتلوا فی سبیل الله شهداء ان یبعثهم الله علماء لما یرون من کرامتهم فان احدا لم یولد عالما و انما العلم بالتعلم و قال ابن عباس رضی اللہ عنہ تذاکر العلم بعض لیلہ احب الى من احیائها و كذلك عن أبي هریرہ رضی اللہ عنہ و احمد بن حنبل رحمه الله و قال الحسن فی قوله تعالی رَبَّنَا آتَنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً هی العلم و العبادة و فی الآخرة حسنةً

ھی الجنۃ و قیل لبعض الحكماء أی الاشیاء تقتنی قال الاشیاء الـ تی إذا غرفت سفیتک سبحت معک یعنی العلم و قیل أراد بغرق السفینہ هلاک بدنہ بالموت و قال بعضهم من اتخد الحکمة لجاما اتخذه الناس اماما و من عرف بالحکمة لاحظته العيون بالوقار و قال

الشافعی رحمه الله عليه ان من شرف العلم كل من نسب إليه ولو في شيء حقير فرح ومن دفع عنه حزن وقال عمر رضى الله عنه ايها الناس عليكم بالعلم فان الله سبحانه رداء يحبه فمن طلب بابا من العلم رداء الله عز وجل بردايه فان اذنب ذنبا استعتبره فان اذنب ذنبا استعتبره فان اذنب ذنبا استعتبره لثلا يسلبه رداءه ذلك و ان تطاول به ذلك الذنب حتى يموت وقال الاخف رحمه الله كاد العلماء ان يكونوا اربابا و كل عز لم يوطد بعلم فالى ذل مصيره وقال سالم بن أبي الجعد اشتري مولائي بثلاثمائة درهم فاعتقني قلت باي حرفة احترف فقال باحسن حرفة فاحترقت بالعلم فما تمت لى سنة حتى اتاني امير المدينة زائر افلم اذن له وقال الزبير بن أبي بكر كتب الى أبي بالعراق عليك بالعلم فانك ان افتقرت كان لك مالا و ان استغنت كان لك جمالا و حكى ذلك في وصايا لقمان لابنه قال يا نبی جالس العلماء و زاحمهم برکتیک فان الله سبحانه يحيى القلب بنور الحکمة كما يحيى الارض بوابل السماء وقال بعض الحکماء إذا مات العالم بكاه الحوت في الماء والطير في الهواء ويفقد وجهه ولا ينسى ذكره وقال الزهری رحمه الله العلم ذكر و لا يحبه الا ذكر ان الرجال و نیز غزالی در احیاء العلوم در بیان فضل علم گفته الشواهد العقلیة اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضیلۃ العلم و نفاسته و ما لم تفهم الفضیلۃ فی نفسها و لم يتحقق المراد منها لم يكن ان يعلم وجودها صفة العلم او لغيره من الخصال فلقد ضل عن الطريق من طمع ان يعرف ان زیدا حکیم ام لا و هو بعد لم يفهم معنی الحکمة و حقيقتها فالفضیلۃ مأخوذۃ من الفضل و هي الزيادة فإذا تشارک شيئاً في امر و اختص احدهما بمزيد يقال فضله و له الفضل عليه مهما كانت زيادته فيما هو کمال ذلك الشيء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۵

كما يقال الفرس افضل من الحمار بمعنى انه يشاركه في قوة الحمل و يزيد عليه بقوه الكرواف و شدة العدو و حسن الصورة فهو فرض حمل اختص بسلعة زائدة لم يقل انه افضل لأن تلك زيادة في الجسم و نقصان في المعنى و ليست من الكمال في شيء و الحيوان مطلوب لمعناه و صفاته لا لجسمه فإذا فهمت هذا لم يخف عليك ان العلم فضیلۃ ان اخذته بالإضافة الى سائر الاوصاف كما ان للفرس فضیلۃ ان اخذته بالإضافة الى سائر الحيوانات بل شدة العدو فضیلۃ في الفرس و ليست فضیلۃ على الاطلاق و العلم فضیلۃ في ذاته و على الاطلاق من غير اضافه فإنه کمال الله سبحانه و به شرف الملائكة و الانبياء بل الكيس من الخيل خير من البليد فهي فضیلۃ في ذاته على الاطلاق من غير اضافه و اعلم ان الشيء النقيس - المرغوب فيه ينقسم الى ما يتطلب لغيره و الى ما يتطلب لذاته و الى ما يتطلب لغيره و لذاته جميعاً فما يتطلب لذاته اشرف و افضل مما يتطلب لغيره و المطلوب لغيره الدرهم و الدنانير فانهما حجران لا منفعة لهما و لو لا ان الله سبحانه و تعالى يسر قضاء الحاجات بهما لكانا و الحصباء بمثابة واحدة و الذي يتطلب لذاته فالسعادة في الآخرة و لذة النظر لوجه الله تعالى و الذي يتطلب لذاته و لغيره فكسلامة البدن فان سلامه الرجل مثلاً مطلوبه من حيث أنها سلامه البدن عن الالم و مطلوبه المشي بها و التوصل الى المارب و الحاجات و بهذا الاعتبار إذا نظرت الى العلم رايته لذيدا في نفسه فيكون مطلوباً لذاته و وجدته وسيلة الى دار الآخرة و سعادتها و ذريعة الى القرب من الله تعالى و لا يتوصل إليه الآية و اعظم الاشياء رتبة في حق الادمي السعادة الابدية و افضل الاشياء ما هو وسيلة إليها و لن يتوصل إليها إلا بالعلم و العمل و لا يتوصل إلى العمل ايضا إلا بالعلم بكيفية العمل فاصل السعادة في الدنيا و الآخرة هو العلم فهو إذا افضل الاعمال و كيف لا وقد تعرف فضیلۃ الشيء ايضاً بشرف ثمرته وقد عرفت ان ثمرة العلم القرب من رب العالمين و الالتحاق بافق الملائكة و مقارنة الملائكة الاعلى هذا في الآخرة و اما في الدنيا فالعزم و الوقار و نفوذ الحكم على الملوك و لزوم الاجترام في الطياع حتى ان اغبياء الترك و اجلال العرب يصادفون طباعهم مجبولة على التوقير لشيوخهم لاختصاصهم بمزيد علم مستفاد من التجربة بل البهيمه بطبعها توفر الانسان لشعورها بتميز الانسان لكمال مجاوز لدرجتها هذه فضیلۃ العلم مطلقاً ثم تختلف العلوم كما سيأتي بيانه و تتفاوت لا محالة فضائلها بتفاوتها

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۶

و فخر الدين رازى در مفاتیح الغیب گفته و اعلم انه يدل على فضیلۃ العلم الكتاب و السنة و المعقول اما الكتاب فوجوه الاول ان الله

تعالی سمجھی علم بالحکمہ ثم انه تعالی عظیم امر الحکمہ و ذلک یدل على عظم شان العلم بیان انه تعالی سمجھی العلم بالحکمہ ما یروی عن مقاتل انه قال تفسیر الحکمہ فی القرآن علی اربعۃ اوجه احدها مواعظ القرآن قال فی سورۃ البقرۃ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ

یعنی مواعظ القرآن و فی سورۃ النساء وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ
یعنی المواعظ و مثلها فی آل عمران و ثانیها الحکمہ بمعنى الفهم و العلم قوله تعالی وَ آتَيْنَا الْحُكْمَ صَبِيًّا
و فی سورۃ لقمان وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ
یعنی الفهم و العلم و فی الانعام أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ التَّبَوَّءَ
و ثالثها الحکمہ بمعنى النبوہ فی النساء فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ
یعنی النبوہ و فی ص وَ آتَيْنَا الْحِكْمَةَ

و فصل الخطاب و فی سورۃ البقرۃ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ
و رابعها القرآن فی النحل ادْعُ إِلَى سَبِيلٍ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ
و فی البقرۃ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا
و جمیع هذه الوجوه عند التحقیق ترجع الى العلم ثم تفکر ان الله تعالی ما اعطی من العلم الا القلیل قال وَ مَا أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا
و سمجھی الدنیا باسرها قلیلا قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ

فما سماه قلیلا لا یمکتنا ان ندرك کمیته فما ظنك بما سماه کثیرا ثم البرهان لعقلی على قلة الدنيا و کثرة الحکمہ ان الدنيا متناھی
القدر متناھی العدد متناھی المدّہ و العلم لا نھایہ لقدرہ و عدده و مدتھ و لا للسعادات الحاصلہ منه و ذلک ینبھک على فضیله العلم
الثانی فی قوله تعالی قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

و قد فرق بين سبعة فرق فی كتابه فرق بين الخیث و الطیب فقال قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَ الطَّيِّبُ
یعنی الحال و الحرام و فرق بين الاعمى و البصیر فقال قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ؟*
و فرق بين الظلمة و النور فقال أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ

و فرق بين الجنۃ و النار و بين الظلّ و الحرور و إذا تاملت وجدت كل ذلک مأخوذا من الفرق بين العالم و الجاھل الثالث قوله تعالی
أَطِیْعُوا اللَّهَ وَ أَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ مِنْكُمْ

المراد باولی الامر العلماء فی اصح الاقوال لان الملوك یجب عليهم طاعة العلماء و لا ینعکس ثم انظر الى هذه المرتبہ فانه تعالی ذکر
العالم فی موضعین من كتابه فی المرتبہ الثانية قال شَهَدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ فَإِنَّمَا بِالْقِسْطِ
و قال أَطِیْعُوا اللَّهَ وَ أَطِیْعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِكُمْ مِنْكُمْ

ثم انه سبحانہ و تعالی زاد فی الاکرام فجعلهم فی المرتبہ الاولی فی آیتین فقال تعالی وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِیلُهُ عیقات الانوار فی امامہ الائمه
الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۷

إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّازِسْخُونَ فِي الْعِلْمِ

و قال تعالی قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ
الرابع یرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ

و اعلم انه تعالی ذکر الدرجات لاربعۃ اصناف اولھا للمؤمنین من اهل بدر قوله إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جَلَّ قُلُوبُهُمْ
الی قوله لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

و الثانية المجاهدین قوله وَ فَضَلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ

و الثالثة الصالحين وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأَوْلَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى
و الرابعة للعلماء وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
فالله تعالى فضل اهل بدر على غيرهم من المؤمنين بدرجات وَ فَضْلَ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَعْظَمَا
درجات منه و فضل الصالحين على هولاء بدرجة ثم فضل العلماء على جميع الأصناف بدرجات فوجب كون العلماء افضل الناس
الخامس قوله إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
و ان الله تعالى وصف العلماء في كتابه بخمس مناقب احدها الايمان و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا
و ثانية التوحيد و الشهادة شَهَدَ اللَّهُ
إِلَى قوله وَ أُولُوا الْعِلْمِ
و ثالثها البكاء وَ يَخْرُونَ لِلَّادْقَانِ يَبْكُونَ
و رابعها الخشوع إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ
و خامسها الخشية إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
و اما الاخبار فوجوه احدها

روى عن ثابت بن انس رضي الله عنه قال رسول الله صلی الله عليه وسلم من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى
المتعلمين فو المدى نفسي بيده ما من متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب له الله بكل قدم عبادة سنة وبني له بكل قدم مدينة في
الجهة و يمشي على الارض والارض تستغفر له و يمسى و يصبح مغفورا له و شهدت الملائكة لهم بانهم عتقاء الله من النار
و ثانية

قال رسول الله صلی الله عليه وسلم من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتي عليه العلم فيكون الله و من طلب العلم لله
 فهو كالصائم نهاره و كالقائم ليلا و ان باب من العلم يتعلمها الرجل خير له من ان يكون ابو قبيس ذهبا له فانفقه في سبيل الله
و ثالثها

عن الحسن مرفوعا من جاءه الموت و هو يتطلب العلم يحيى به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة واحدة في الجنة
و رابعها

ابو موسى الاشعري مرفوعا يبعث الله العباد يوم القيمة ثم يميز الله العلماء فيقول يا معاشر العلماء ان لم اضع نورى فيكم الا علمي
بكم و لم اضع علمي فيكم لا عذبكم انطلقا فقد غفرت لكم
و خامسها

قال عليه الصلاة والسلام معلم الخير إذا مات بكى عليه طير السماء و دواب الأرض و حيتان البحار
و سادسها

ابو هريرة رضي الله عنه مرفوعا من صلی خلف عالم من العلماء فكاناما صلی خلفنبي من الانبياء
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۸
و سابعها

ابن عمر رضي الله عنه مرفوعا فضل العالم على العابد تسعين درجة بين كل درجة عدو الفرس سبعين عاما و ذلك ان الشيطان يضع
البدعة للناس فيصرها العالم فيزيلها و العابد يقبل على عبادته لا يتوجه لها و لا يتعرف لها
و ثامنها

الحسن مرفوعا رحمة الله على خلفائك فقيل من خلفائك يا رسول الله قال الذين يحيون سنتي و يعلمونها عباد الله

و تاسعها

قال عليه الصلوة و السلام من خرج يطلب ببابا من العلم ليرد به باطلا الى حق او ضالا الى هدى كان علمه كعبادة اربعين عاما وعاشرها

قال عليه الصلوة و السلام لعلى رضى الله عنه حين بعثه الى اليمن لئن يهدى الله بك رجالا واحدا خير لك مما تطلع عليه الشمس او تغرب

الحادي عشر

ابن مسعود رضى الله عنه مرفوعا من طلب العلم ليحدث الناس ابتغاء وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبيا الثاني عشر

عامر الجهنى رضى الله عنه مرفوعا يؤتى بمداد طالب العلم و دم الشهيد يوم القيمة لا يفضل احدهما على الآخر و في رواية يرجح مداد العلماء الثالث عشر

ابو واقد الليثى رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بينما هو جالس والناس معه إذا قبل ثلاثة نفر اما احدهم فرأى فرجه في الخلقة فجلس إليها و اما الآخر فجلس خلفهم و اما الثالث فانه رجع و فلما فرغ صلى الله عليه وسلم من كلامه قال الا اخبركم عن النفر الثلاثة اما الاول اوى الى الله فاواه الله و اما الثاني فاستحيى من الله فاستحيى الله منه و اما الثالث فاعرض عن الله فاعرض الله عنه

نظام الدين نيسابوری در غرائب القرآن گفته البحث الثالث في فصل العلم لو كان في الامكان شيء اشرف من العلم لا ظهر الله تعالى فضل آدم بذلك الشيء وما يدل على فضله الكتاب والسنّة والمعقول اما الكتاب فمن ذلك ما يروى عن مقاتل ان الحكم في القرآن على اربعة اوجه احدها مواعظ القرآن و ما أنزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةُ يَعْظُمُ بِهِ و ثانية الحكم بمعنى الفهم والعلم و آتَيْنَا الْحُكْمَ صَيِّداً وَلَقَدْ آتَيْنَا لِعْمَانَ الْحِكْمَةَ

و ثالثها الحكم بمعنى النبوة فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و رابعها القرآن يُوتى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا

و جميع هذه الوجوه عند التحقيق ترجع إلى العلم و من ذلك انه تعالى فرق بين سبعة نفر في كتابه قُلْ هُلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَيْثُ وَ الصَّيْبُ

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

وَ مَا يَسْتَوِي الْمَأْعُمِي وَ الْبَصِيرُ وَ لَمَا الظُّلُمَاتُ وَ لَمَا النُّورُ وَ لَمَا الظُّلُلُ وَ لَمَا الْحَرُورُ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَ لَمَا الْأَمْوَاتُ عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۶۹

فاذا تاملت وجدت كل ذلك مأخوذا من الفرق بين العالم والجاهل و من ذلك قوله أطِيعُوا الله و أطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولى الْأَمْرِ مِنْكُمْ أى العلماء في اصح الاقوال لأن الملوك يجب عليهم طاعة العلماء و لا ينعكس شهيد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم جعلهم في الآيتين في المرتبة الثالثة ثم زاد في الاقرارات فجعلهم في المرتبة الثانية و ما يَعْلَمُ تَأْوِيلُه إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا يَتَبَيَّنُ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ و من ذلك قوله تعالى يَرْفَعَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ

و من ذلك وصفهم بالايمان والرّاسخون في العلم يقولون آمنا به
و بشهادة التوحيد شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم
و بالبكاء والسجود والخشوع إنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخْرُونَ لِلَّادْقَانِ سُجَّداً
وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَغْفُولاً
وَيَخْرُونَ لِلَّادْقَانِ يَكُونُ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعاً
و بالخشية إنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعَلَمَاءُ
و اما الاخبار فمنها ما

رواه انس عن النبي صلّى الله عليه وسلم من احب ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين فو المذى نفسي يいで ما من متعلم يختلف الى باب العالم الا كتب الله بكل قدم عبادة سنة له و بنى بكل قدم مدينة في الجنة له و يمشى على الارض والارض تستغفر له يمسى ويصبح مغفورا له و شهدت الملائكة لهم بانهم عتقاء الله من النار

و عن انس ايضا ان النبي صلعم قال من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى يأتي عليه العلم فيكون لله و من طلب العلم لله فهو كالصادئ نهاره و القائم ليه و ان بابا من العلم يتعلمه الرجل خير من ان يكون ابو قبيس ذهبا له فانفقه في سبيل الله و عن الحسن مرفوعا من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليحيى به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة في الجنة و عنه صلّى الله عليه وسلم رحمة الله على خلفائه فقيل يا رسول الله و من خلفائك قال الذين يحيون سنتي و يعلمونها عباد الله و عن أبي موسى الاشعري مرفوعا يبعث الله العباد يوم القيمة ثم يميز العلماء فيقول يا عشر العلماء اني لم اضع نورا فيكم الا علمي بكم و لا اضع علمي فيكم لا عذبكم انطلقا فقد غرت لكم

وقال صلّى الله عليه وسلم معلم الخير إذا مات ابكي عليه طير السماء و دواب الأرض و حيتان البحر و عن أبي هريرة مرفوعا من صلّى خلف عالم من العلماء فكانما صلّى خلف نبى من الانبياء و عن ابن عمر مرفوعا فضل العالم على العابد بسبعين درجة بين كل درجة حضر الفرس سبعين عاما و ذلك ان الشيطان رفع البدعة الناس فيغيرها العالم و يزيلاها و العابد يقبل على عبادته لا يتوجه إليها و لا يتعرف لها و قال صلّى الله عليه وسلم لعلّى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٧٠

حين بعثه الى اليمن لأن يهدى الله بك رجلا واحدا خيرا لك مما طلت عليه الشمس و تغرب و عن ابن مسعود مرفوعا من طلب العلم ليحدث الناس ابتغاء وجه الله اعطاء الله اجر سبعين نبى و عن عامر الجهنى مرفوعا يؤتى بمداد العلماء و دم الشهداء يوم القيمة لا يفضل احدهما على الآخر و في روایة فترجح مداد العلماء

و عن أبي واقد الليثي ان النبي صلّى الله عليه وسلم بينما هو جالس والناس معه إذا قبل ثلاثة نفر فاما احدهم فرأى فرحة في الحلقة فجلس إليها و اما الآخر فجلس خلفهم و اما الثالث فأنه رجع و فر فلما فرغ صلّى الله عليه وسلم من كلامه قال الا اخبركم عن النفر الثالثة اما الاول اوى الى الله فواه الله و اما الثاني فاستحيى من الناس فاستحيى الله منه و اما الثالث فاعرض فأعرض الله عنه و عنه صلعم يشفع يوم القيمة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم الشهداء قال الرواى فاعظم بمرتبة هي الواسطة بين النبوة والشهادة

وعن أبي هريرة مرفوعا إذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلاثة صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوه له بالخير و عن النبي صلّى الله عليه وسلم إذا سألهم الحوائج فاستلواها الناس قبل يا رسول الله و من الناس قال صلّى الله عليه وسلم اهل القرآن

قيل ثم من قال اهل العلم قيل ثم من قال صباح الوجه
 قال الزاوي و المراد باهل القرآن من يحفظ معانيه و
 قال صلعم کن عالما مجتهدا او متعلم او مستمعا او محبا و لا تكون الخامس فتهلك
 قال الراوى وجه التوفيق بين هذه الرواية وبين الرواية الأخرى
 الناس رجالن عالم و متعلم و سائر الناس همج لا خير فيه ان المستمع و المحب بمنزلة المتعلم
 و ما احسن قول بعض الاعرب لولده کن مستمعا جالسا او ذئبا خالسا او كلبا حارسا و اياك ان تكون انسانا ناقضا و
 عن النبي صلی الله عليه وسلم انه كان يحدث انسانا فاوحي الله إليه أنه لم يبق من عمر هذا الرجل الذي تحدثه الا ساعة و كان هذا
 وقت العصر فاخبره الرسول بذلك فاضطراب الرجل
 و قال يا رسول الله دلني على اوفق عمل في هذه الساعة قال صلی الله عليه وسلم اشتغل بالتعلم فاشتغل بالتعلم و قبض قبل المغرب
 قال الراوى ولو كان شيء افضل من العلم لامرته النبي صلی الله عليه وسلم به في ذلك الوقت و نور الدين سمهودي در جواهر
 العقدين گفته الباب الاول في ايراد الدلائل الدالة على فضل العلم و العلماء و وجوب توقيرهم و احترامهم و التحذير من بعضهم و
 الذي لبعضهم وقد تظاهرت الآيات و صحيح الاخبار و الاثار و تواترت و تطابقت الدلائل العقلية و النقلية و توافقت على هذا الغرض
 الذي اشرنا إليه و عوّلنا في هذا الباب عليه و انما نورد اشياء من ذلك تنبئها على

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۱

ما هنا لك ليشرق قلب المؤمن باليقين و يشرق صدر العدو اللعين و يقدر العقلاء علماء الشريعة حق قدرهم و تمتلي بانوار ذلك
 جوانح صدرهم فنقول قال الله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 و قال تعالى يَرْفِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ
 و هو من عطف الخاص على العام لأن العلماء اخص من المؤمنين فيكون المعنى انه يرفع المؤمنين على غير المؤمنين و يرفع العلماء
 من المؤمنين على بقية المؤمنين و لذا جاء عن ابن عباس رضي الله عنهما قال يرفع الله الذين اوتوا العلم على الذين آمنوا درجات
 رواه الديلمي و في رواية لغيره عن ابن عباس قال للعلماء درجات فوق المؤمنين بسبعيناً درجة ما بين الدرجتين خمسماة سنة و في
 رواية عنه ما بين الدرجتين مائة عام و في مسند الدارمي عن الزهري قال فضل العالم على المجتهد يعني في العبادة مائة درجة ما بين
 الدرجتين خمسماة سنة حضر الفرس المضمير السريع و قوله حضر الفرس بضم الحاء المهملة يعني عدوه و بهذا يتبيّن ما اشير إليه في
 قوله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
 و قال تعالى إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ

أى لان خشية الله انما تنسى عن العلم به و بصفات ذاته و بصفات فعله و من خامر قلبه علم ذلك اورثه الخشية لله و لا تتم الخشية
 بدون هذا العلم فإذا ضمت الى هذه الآية قوله تعالى أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 الى قوله ذلك لِمَنْ خَشَى رَبَّهُ

حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى و ان الذين يخشون الله تعالى هم خير البرية فيتبع العلماء خير
 البرية و كيف لا و هم ورثة الانبياء عليهم الصلوة و السلام كما يعلم مما سيأتي فكما انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف
 وارث تلك الرتبة و قال تعالى فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ*

فأوجب على من لا يعلم سؤالهم و الرجوع إليهم و قال تعالى شهيد الله انه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائما بالقصط
 فبدأ سبحانه بنفسه و ثني بملائكته و ثلث باهل العلم فناهيك بهذا شرفا و جلاله و نbla إذ لو كان ثم من هو اشرف من العلماء لقرنه
 الله تعالى باسمه و اسم ملائكته كما قرن اسم العلماء قلت و السر فيه ان الشهادة مشتقة من الشهود المقتضى لتحقيق المشهود به عند

من شهد و اولو العلم اکمل النّاس علما بوحدانیة الله عز و جل و سائر صفاتہ قد خام هذا العلم قلوبهم بحيث لا يغيب عنها و ذلك منشأ جميع النعم فكان لهم هذه المتنزلة و قال تعالى وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۲ فانظر الى تخصيصه تعالى للعلم بالامر لحبيبه و اشرف خلقه بطلب المزيد منه مع عظيم ما انعم به عليه مما لا يحيط به الا الله تعالى لانه اصل النعم كلها فلو كان شيء اشرف من العلم لامر الله حبيبه صلی الله عليه وسلم ان يسأله المزيد عنه كما امره ان يستزيده من العلم فاعظم لهذه الرتبة و قال تعالى وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فتأمل هذه الآية و ما اشتتملت عليه من انواع الدلالات على تفضيل العلم و اهله سيمما الاخيرة فان الله تعالى اتي داود و سليمان عليهمما الصيّلواه و السيلام من نعم الدارين ما لا ينحصر و لم يذكر من ذلك في صدر هذه الآية في مساق الامتنان عليهمما و شكرهما لجزيل ما انعم به الا الله ليبين انه الاصل في النعم كلها فلقد كان داود من عبد البشر كما في صحيح مسلم و ذلك من آثار علمه و جمع الله له و لابنه سليمان ما لم يجمعه لاحد و جعل العلم اصلاً لذلك كله و اشار داود و سليمان الى هذا المعنى بقولهما الحمد لله الذي فضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

لان الله تعالى حکاه عنهمما عقب قوله وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا

فافهم انهمما شکرا بهذا الحمد ما اتاهمما ايام من اصل كل النعم الذي هو ما نالاه من العلم و انه السبب في التفضيل قال التقى السبکي عقب ذکر هذا المعنی انما قال و قالا بالواو دون القاء لانه لو اتی بالفاء کان بمتنزلة قوله فشكرا و يكون الشکر هو قولهما ذلك لا غير فعدل الى الواو لما يتوجه من الفاء من الاقتصار في الشکر في ذلك و ليشير الى الجمع في الایتاء لهمما بين العلم و قولهما ذلك المحقق المقصود العلم من القيام بوظائف العبادة و كل خصلة حميدة قال فذلك يؤخذ منه مسائل ذکر العلماء منها ان فضل العلم افضل من فضل العبادة و منها ان العلماء افضل من المجاهدين و لهذا كان مداد العلماء افضل من دم الشهداء و اعظم ما عند المجاهد دمه و اهون ما عند العالم مداده فما ظنك باشرف ما ظنك في آلاء الله تعالى و في تحقيق الحق و بيان الاحکام و هداية الخلق و لذلك جعلوا ورثة الانبياء و هذا معنی قوله تعالى وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ انتهى قلت و في قوله تعالى لحبيبه محمد صلی الله عليه وسلم وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

ما يؤخذ منه التفضيل المذكور في المسئلين و کذا مما قبله بضميمة ما تقدمت الاشارة إليه و سنورد من الاخبار و الاثار ما يصرح بذلك

فعن أبي امامية الباهلي رضي الله عنه قال ذکر رسول الله صلی الله عليه وسلم رجلان احدهما عابد و الآخر عالم فقال فضل العالم على العابد كفضلي على ادناكم ثم قال صلی الله عليه عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۳ و سلم ان الله و ملائكته و اهل السیموات و الارض حتى النملة في حجرها و حتى الحوت ليصلون على معلمی النّاس الخیر رواه الترمذی

وقال حديث حسن صحيح و

رواه البزار مختصرا من حديث عائشة رضي الله عنها بلفظ معلم النّاس الخیر يستغفر له کل شيء حتى الحيتان في البحر و جاء مطولا عن أبي الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول من سلك طريقة يلتمس فيه علما سهل الله له طريقة الى الجنة و ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضي الله عنهما يصنع و ان العالم يستغفر له من في السیموات و من في الارض حتى الحيتان في الماء و فضل العالم على العابد كفضل القمر على الكواكب و ان العلماء ورثة الانبياء ان الانبياء لم يورثوا دينارا و لا درهما و انما ورثوا العلم فمن اخذه اخذ بخط وافر رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجة و ابن حبان و صححه و احمد بنحوه باختصار و کذا الحاکم

و صحّه و

البيهقي و لفظه من غدا يريد العلم يتعلم فتح الله له بابا الى الجنّة و فرشت له الملائكة اكتافها و صلت عليه ملائكة السماء و حيث ان البحر و للعالم من الفضل على العابد كالنمر ليلة البدر على اصغر كوكب في السماء الحديث و زاد في آخره و موت العالم مصيبة لا تجبر و ثلمة لا تسدّ و هو نجم طمس موت قبيلة ايسر من موت عالم و اخرج الدليلي و الحافظ عبد الغنى عنه عن البراء بن عازب رضى الله عنه مرفوعا العلماء ورثة الانبياء يحبهم اهل السماء و يستغفر لهم في البحار إذا ماتوا إلى يوم القيمة

وللدارمى فى مسنده عن مكحول رفعه ان الله و ملائكته و اهل سماواته و ارضه و النون فى البحر يصلون على معلمى الناس الخير

قلت و الصلوة من الله تعالى بمعنى الرحمة و من الملائكة بمعنى الاستغفار المعبر به

فى الرواية الأخرى ولا رتبة فوق رتبة من تشتعل الملائكة و غيرهم من المخلوقات بالاستغفار و الدعاء له إلى يوم القيمة

على ما اشارت إليه

رواية الدليلي لأن العلم ينتفع به بعد موت العالم إلى يوم القيمة

ولهذا كان ثوابه غير منقطع بموته كما سياتى و انه ليتنافس فى دعوه من رجل صالح فكيف بدعاء الملائكة خصوصا ملائكة السماء

ومولوى عبد العلى كه نزد معاصرین اهل سنت ملقب ببحر العلوم می باشد نیز تصريح کرده به اینکه مدار تفاضل بر علمست و فضل

بغیر علم در حساب و شمار نیست چنانچه در شرح مسلم گفته و ان تاملت فى معاملات الاولیاء و مواجهیدهم و اذواقهم کمقدمات

الشيخ محیي الدين و قطب الوقت السيد محیي الملة و الدين السيد عبد القادر الجيلاني الّذى قدمه على رقاب كل ولی و الشيخ سهل

بن عبد الله التستری و الشيخ

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۴

أبى مدین المغربي و الشيخ أبى يزيد البسطامي و سيد الطائفه جنيد البغدادي و الشيخ أبى بكر الشبلي و الشيخ عبد الله الانصارى و

الشيخ احمد النامقى الجامى و غيرهم قدس اسرارهم علمت علم يقين ان ما يلهمنون به لا ينطرق إليه احتمال شبهة بل هو حق حق

مطابق لما في نفس الامر و يكون مع خلق علم ضروري انه من الله تعالى لكن لا ينالون هذا الوعاء في العلم الا بالمدد المحمدى و

تاييده لا بالذات من غير وسيلة اصلا و ان تاملت في کلام الشيخ الاكبر خليفة الله في الارضين خاتم فص الولاية الشيخ محیي الملة و

الدين الشيخ محمد بن العربي قدس سره و وفقنا لفهم كلماته الشريفة لما بقى لك شأنه و هم و شك في ان ما يلهمنون به من الله

تعالى و مما يصلح منها انه علم ضرورة من الدين ان اولياء هذه الامّة افضل من اولياء الامم السابقين كما ان نبيهم افضل من نبى

السابقين و لا- شك ان الاولياء الذين كانوا في بنى اسرائيل مثل مريم و أم موسى و زوجة فرعون كان يوحى إليهم و لا اقل من ان

يكون الهااما و لا يكون الا مع خلق علم ضروري انه من الله تعالى فهو حجة قاطعة و لو لم يكن احد من هذه الامّة المرحومه الفاضلة

مثلهم في تحصيل العلم القطعى ف تكون مفضولة عنهم غایه المفضولية لأن التفاضل ليس الا بالعلم و الفضل بما عداه غير معتد به و لا

خلف اشنع من هذا اللازم فافهموا و از جمله دلائل قاطعه و براهين ساطعه افضلية اعلم قصه استخلاف حضرت آدم عليه السلام و

اظهار فضل آن جنابست بر ملائكة قال الله تعالى في كتابه العزيز و اذ قال ربكم للملائكة إني جاعل في الأرض خليفة قالوا أتَتجعلُ

فيها مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْبِحُ بِحَمْدِكَ وَ نَقْدِسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* وَ عَلَمَ آدَمَ الْأَشْيَاءَ كُلُّهَا ثُمَّ

عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَئْتُؤْنِي بِأَشْيَاءَ هُؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ*

قال يا آدم أئْتِهِمْ بِأَشْيَاءَ مَا هُمْ بِإِيمَانِهِمْ فَلَمَّا أَتَيْهُمْ بِأَشْيَاءَ مَا هُمْ بِإِيمَانِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقْلُ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبَدِّلُونَ وَ مَا كُنْتُمْ

تَكْتُمُونَ

وازین قصه ادب آموز و واقعه خرد افروز که در کلام ملک علام مذکور شده اکابر مفسرین اعلام و افاحم محققین عظام سنیه

بعنوانات شتی و طرق متفاوته کمال افضلیت حضرت آدم عليه السلام از ملائکه استنباط کردند و بمعرض بیان آورده‌اند که در عالم امکان چیزی اشرف از علم نیست و الا حق سبحانه و تعالی فضل حضرت آدم را بر ملائکه بهمان چیز ظاهر می‌فرمود و نیز افاده کرده‌اند که آیات این قصه دلالت دارد بر آنکه علم در خلافت شرطست بلکه عمدۀ شروط آن می‌باشد

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٧٥

الى غير ذلك من النكبات الظرفية و الفوائد اللطيفة التي هي لاثبات ما نحن بصدده من اوکد الادلة الباهرة و امتن الحجج القاهره و فخر الدين رازى در مفاتيح الغيب بتفسير آيه و عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

گفته اعلم ان الملائکه لَمْ يَسْأَلُوا عَنْ وِجْهِ الْحِكْمَةِ فِي خَلْقِ آدَمَ وَ ذَرَيْتَهُ وَ اسْكَانَهُ تَعَالَى إِيَّاهُمَا الْأَرْضَ وَ أَخْبَرَ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ وِجْهِ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ الْاجْمَالِ بِقَوْلِهِ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

أراد تعالى ان يزیدهم بیانا و ان يفصل لهم ذلك المجمل فیین تعالی لهم من فضل آدم عليه السلام ما لم يكن ذلك معلوما لهم و ذلك بان عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

ثم عرضهم عليهم ليظهر بذلك کمال فضله و قصورهم عنه فی العلم فیتاکد ذلك الجواب الاجمالی بهذا الجواب التفصیلی و نیز فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه مذکوره گفته المسئلة السادسة هذه الآیة دالة على فضل العلم فانه سبحانه ما اظهر کمال حکمته فی خلقه آدم عليه السلام الا بان اظهر علمه فلو كان فی الامکان وجود شيء اشرف من العلم لكان من الواجب اظهار فضله بذلك الشیء لا بالعلم و نیز فخر رازی در مفاتیح الغیب بتفسیر آیه مذکوره گفته ثم خذ من اوّل الامر فانه سبحانه لما قال إِنِّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

فلماقالت الملائکه أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُعْسِدُ فِيهَا

قال سبحانه إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

فاجابهم سبحانه بکونه عالما فلم يجعل سائر صفات الجلال من القدرة و الارادة و السمع و البصر و الوجود و القدم و الاستغناء عن المکان و الجهة جوابا لهم و موجبا لسکوتهم و انما جعل صفة العلم جوابا لهم و ذلك يدل على ان صفات الجلال و الكمال و إن كانت باسرها فی نهاية الشرف الا ان صفة العلم اشرف من غيرها ثم انه سبحانه انما اظهر فضل آدم عليه السلام بالعلم و ذلك يدل ايضا على ان العلم اشرف من غيره ثم انه سبحانه لما اظهر علمه جعله مسجد الملائکه و خلیفة العالم السفلی و ذلك يدل على ان تلك المنقبة انما استحقها آدم عليه السلام بالعلم ثم ان الملائکه افتخرت بالتسبيح و التقديس و الافتخار بهما انما يحصل لو كانوا مقرونيین بالعلم فانهما ان حصلا بدون العلم كان ذلك نفاقا و النفاق اخس المراتب قال تعالى إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدُّرُكِ الْأَشَفِلِ مِنَ النَّارِ

او تقليد او التقليد مذموم فثبت ان تسبيحهم و تقديسهم انما صار موجبا للافتخار ببرکه العلم و نیز فخر رازی در مفاتیح الغیب بتفسیر آیه و إِذْ قُلْنَا لِلملائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ *

گفته اعلم ان هذا هو النعمه الرابعة من النعم العame على جميع البشر و هو انه سبحانه و تعالی جعل ابنا مسجدو الملائکه و ذلك لانه تعالی ذکر تخصیص آدم بالخلافه اولا ثم تخصیصه بالعلم الكثير

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٧٦

ثانيا ثم بلوغه في العلوم الى ان صارت الملائکه عاجزین عن بلوغ درجه في العلم و ذکر الان کونه مسجدوا للملائکه و نیز فخر الدين رازی در اربعین در بيان حجج تفضیل انبیا عليهم السلام بر ملائکه گفته الحجۃ الثانية ان آدم عليه السلام کان اعلم من الملائکه و الاعلم افضل بیان الاول قوله تعالی و عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

الى قوله قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قال يا آدَمُ أَنْبِهْمُ بِاسْمَاهِهِمْ

بيان الثاني قوله تعالى هل يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و نيسابوری در غرایب القرآن بتفسیر آیه و اذ قال ربک للملائکة إني جاعل فی الأرض خليفة گفته و

روي عن الحسن و قتادة ان الله لما اخذ في خلق آدم همس الملائكة فيما بينهم وقالوا ليخلق ربنا ما شاء ان يخلق فلن يخلق خلقا الا كنا اعظم منه و اكرم عليه فلما خلق آدم عليه السلام و فضله عليهم و علمه الاسماء كلها قال أَنْبُوْنِي بِاسْمَهُ هُؤُلَاءِ إِنْ كُتْمَ صَادِقِنَ فی انه لا يخلق خلقا الا و انت افضل منه ففرعوا الى التوبة قالوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا و نیز نیسابوری در غرایب القرآن بتفسیر آیه و عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

گفته البحث الثالث في فضل العلم لو كان في الامكان شيء اشرف من العلم لأظهر الله تعالى فضل آدم بذلك الشيء و نيز نيسابوري در غرائب القرآن بتفسير آيه مذکوره گفته و لامر ما لم يجعل الله سبحانه وتعالى صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجوب والقدم والاستغناء عن المكان والحيز جواباً للملائكة و موجباً لسكتهم و انما جعل صفة العلم جواباً لهم حيث قال إنّي أعلم ما لا تعلمون

و هكذا اظهر فضيله آدم بالعلم بعد افخارهم بالتبسيح و التقديس و نيز در غرائب القرآن در تفسير آيه مذکوره گفته عن النبي صلی الله عليه و سلم ان الله خلق آدم فتجلى فيه بالتجلي علمه التخلق بأخلاقه و الاتصال بصفاته و هذا هو سر الخلافة بالحقيقة لان المرأة تكون خليفة المتجلى فيه أبیتونی بأسماء هؤلاء ای بأسماء هؤلاء المخلوقات دون اسماء الله و صفاته این کشتم صادقین

فى دعوى الفضيئه فان الفضيئه ليست بمجرد الطاعهُ فان ذرات الموجودات مسبحات بحمدي و انما الافضليه بالعلم لان الطاعه من صفات الخلق و العلم من صفات الخالق و الفضل لمن له صفة الحق و الخلق جميعا فيختلف عن الحق بصفاته و عن الخلق بصفاتهم و نيز در غرائب القرآن در تفسير آيه مذکوره گفته و انما كان آدم مخصوصاً بعلم الاسماء و احتاجت الملائكه إليه في انباء اسماءهم و اسماء غيرهم لانه كان خلاصه العالم و لهذا خلق شخصه بعد تمام العالم بما فيه كخلق الشمرة بعد تمام الشجرة فكما ان الشمرة تعبر على اجزاء الشجرة كلها

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٦٧٧

حتى يظهر على أعلى الشجرة كذلك آدم عبر على أجزاء شجرة الوجود و كان في كل جزء من أجزائها له منفعة و مضره و مصلحة و مفسدة فحصل له من كل من ذلك اسم يلائمه حتى ان اسماء الله تعالى جاءت على وفقه فضلا عن اسماء غيره و ذلك انه لما كان مخلوقا كان الله خالقا و لما كان مرسوبا كان رازقا و لما كان عبدا كان معبودا و لما كان معيوبا كان ستارا و لما كان مذينا كان غفارا و لما كان تائبا كان توبا و لما كان منتفعا و متضررا كان نافعا و ضارا و لما كان ظالما كان عادلا و لما كان ظلوما كان منتقم و على هذا القياس و نيز در غرائب القرآن در تفسیر آیه و اذ قلنا لملائکة اسجدوا لآدم*

كفته لما خصص الله تعالى ابنا آدم بالخلافة ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلك مزيته على جميع الملائكة اقتضت حكمته البالغة ان جعله مسجوداً لهم و يضاوئ در تفسير انوار التنزيل كفته و اعلم ان هذه الآيات تدل على شرف الانسان و مزية العلم و فضله على العبادة و انه شرط في الخلافة بل العمدة فيها و ان التعليم يصحّ اسناده إلى الله تعالى و ان لم يصح اطلاق المعلم لاختصاصه بمن يحترف به و ان اللغات توقيفية فان الاسماء تدل على الالفاظ بخصوص او عموم و تعليمها ظاهر في القائمة على التعلم مبينا له معانيها و ذلك يستدعي سابقة وضع و الاصل ينبغي ان يكون ذلك الوضع ممن كان قبل آدم فيكون من الله و ان مفهوم الحكمة زائد على مفهوم العلم و الى تكرر قوله انك انت العليم الحكيم و ان علوم الملائكة و كمالاتهم تقبل الزراعة و الحكماء منعوا ذلك في الطبقات الاعلى منهم و حملوا عليه قوله تعالى و ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقْأَمٌ مَغْلُومٌ

و ان آدم افضل من هولاء الملائكة لانه اعلم منهم و الاعلم افضل لقوله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و سید شریف جرجانی در شرح موافق در بیان ادله تفضیل انبیا علیهم السلام بر ملائکه گفته الثاني قوله تعالى وَعَلِمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

الى قوله تعالى سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا فانه يدل على ان آدم علم الاسماء كلهما ولم يعلمواها و العالم افضل من غيره لان الآية سبقت لذلك و لقوله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و خطیب شربینی در تفسیر سراج منیر گفته هذه الآیات و هي آیة و عَلِمَ آدَمَ و آیة سُبْحَانَكَ و آیة قال يا آدم تدل على شرف الانسان و مزیة العلم و فضله على العبادة و الا لاظهر فضل آدم بها و ان العلم بما يستخلف فيه شرط في الخلافة بل العمدة فيها و ان التعليم يصح استناده الى الله تعالى و ان لم يصح اطلاق المعلم عليه لاختصاصه بمن يحترف به و ان اللغات توقيفیه فان الاسماء تدل على الالفاظ بخصوص او عموم و تعليمها ظاهر في عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۸

القائهما على المتعلم میینا له معانیها و ذلك يستدعي سابقة وضع و الاصل ینفي ان يكون ذلك الوضع من كان قبل آدم من الملائكة و الجن فيكون من الله و ان مفهوم الحكم زائد على مفهوم العلم لتأثیر المتعاطفين و الا لتكرر قوله إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ و ان علوم الملائكة و کمالاتهم تقبل الزيادة و ان آدم افضل من هولاء الملائكة لانه اعلم منهم و الاعلم افضل لقوله تعالى قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

و ان الانبياء افضل من الملائكة و ان كانوا رسلًا كما ذهب إليه اهل السنة و على بن احمد بن ابراهیم مهائی در تفسیر تبصیر الرحمن گفته و اذ کر لمنکر ذلك إذ قال ربک*

أى وقت قول ربک اظهارا لفضل آدم قبل خلقه لثلا يرى بعين الحقاره اصلا للملائكة و هم اجسام لطيفة خيرة قادره على التشكل باشكال مختلفة عند جمهور المتكلمين و جواهر مجرد خيرة مخالفه النفوس الناطقة تتصور بصور خيالية عند الفلاسفه اى جاعل في الارض اى التي هي محل الكون و الفساد فهو محل التصرف من عناصرها و من الروح السماوي خليفه نائبا عنی عليهم و الهاء للمبالغه قالوا أَتَجْعَلُ فِيهَا

لعماراتها و اصلاحها مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا لكونها من العناصر المختلفة الداعية الى اللذات السفلية و يسفيک الدماء

إذ فيه قوه غضيبة من النار و نحن و ان لم يكن لنا جمعية نسبع ذاتک ملتبسا بحمدک على کمالاتها و نقدس اى نزهه صفاتک فنقول انها مستحقه لك دون غيرک قال إِنِّي أَعْلَم

من قصور تسييحك و تقدیسکم و عدم صلاحیتکم لخلافتی على الكل و اقتضاء ظهور اسمائی اللطیفة و القهریه ما لا تعلموه لما لم يكن للخليفة بد من العلم بحقائق المستخلف و المستخلف عليه ليوثر بها فيها على اکمل الوجوه علم آدم بخلق علم ضروري فيه الاسماء كلها اى الالفاظ الدالله على الحقائق إذ هي اقل ما یفید التمیین بينها ثم عرضهم اى المسیمات على الملائكة فقال ائنیونی بأسماء هؤلاء

أى باقل ممیز لها حتى یصح دعواکم استحقاقکم الخلافة عليها اللازمه لکلامکم و دعویکم إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ فی دعویکم انکم تسبحون الله على الاطلاق اى بجمعیت اسمائه و تقدسونه بها قالوا سُبْحَانَكَ اى نزههک تنزیها عن ان یقصر علمک او تشارک فيه او تعبث في فعلک و انما سئلناک استفسارا و استرشادا لانه لا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْنَا و انما لم تعلمناها ابتداء إذ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ

بان حقائقنا لا تقتضى العلم بها بلا واسطة وقد جعلت الوسائل على الافعال ابتداء لأنك انت الحكيم قال يا آدم أتبئهم وان كنت دونهم في التجدد الذي به الاطلاع باسمائهم أي بأسماء المسميات المعروضة عليهم فاباهم بجميعها فلما اباهم باسمائهم

مع فواتها للحصر من غير غلط فيها قال الله اقل لكم

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۷۹

إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

قادساها به إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ

أى العالم العلوى مع كونكم منه وغيب الأرض أى العالم السفلى مع ظهوره للحس ففى كل منها من الخفايا ما لا يبلغه علمكم بادنى

وجوه التمييز مع كمال تجردكم وأعلم ما تبدونَ

من قولكم أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَاءَ

والحكمة تقتضى ايجاده ليظهر اثر اسم القهار والغفار ونحوهما وما كنتم تكتنون من كونكم احق بالخلافة منه واز لطائف مقام

آنست که علامه ابو محمد احمد بن علی العاصمی برای اثبات مشابهت جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت آدم

علیه السلام در علم و حکمت افضلیت حضرت آدم علیه السلام از ملائیکه بسبب علم و بودن علم بهتر از تمامی خصال و اخلاق

بعنوان لطیف و بیان شریف ثابت نموده و بعد از آن خواسته که افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بسبب علم و حکمت از

جمعیت امت باستثنای شیوخ ثلاثة خود ثابت نماید لیکن بمفاد انطقنا الله الذي انطق كل شئ خداوند عالم او را واداشت برینکه در

مقام دلیل

بحديث يا على ملئت علماء و حکماء

ونیز

بحديث انا مدینة العلم و على بابها

احتجاج کرده طریق اذعان و ایقان باین دو حديث شریف سپرده و باین استدلال من حيث لا يشعر مطلوب و مرام اهل حق کرام که

اعلمیت تام و افضلیت عام جناب امیر المؤمنین علیه السلام از قاطبه خلائق و اقام سوی اخیه و صنوه علیه و آلہ آلاف التحیة و الصلوة

من الملک المنعام می باشد بنهايت احراق و ابرام علی نهج الکمال و التمام ثابت فرموده چنانچه در زین الفتی جائی که مشابهات

جناب امیر المؤمنین علیه السلام با حضرت آدم علیه السلام بیان نموده گفته و اما العلم و الحکمة فان الله تعالى قال لآدم علیه السلام

وَعَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

فضول بالعلم العباد الذين كانوا لا يغصون الله ما أمرهم و يفعلون ما يؤمرؤن

و استحق بذلك منهم السجود له فکما لا يصير العلم جهلا و العالم جاهلا كذلك لم يصر آدم المفضل بالعلم مفضولا و كذلك

حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعبادة فربما يصير مفضولا لأن العابد ربما يسقط عن درجة العبادة ان تركها معرضها او يتواتي

فيها تغافلا منها فيسقط فضله و لذلك قيل بالعلم يعلو ولا يعلى و العالم يزار ولا يزور و من ذلك وجوب الوصف لله سبحانه بالعلم

والعلم و فساد الوصف له بالعبادة و العابد و لذلك من على نبيه علیه السلام بقوله وَعَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ

و كان فضل الله عليك عظیما فضل عليه بالعلم دون سائر ما اكرمه به من الخصال و الاخلاق و ما فتح عليه من البلاد و الآفاق

و كذلك المرتضى رضوان الله عليه فضل بالعلم و الحکمة ففاق بهما جميع الامة ما خلا الخلفاء الماضين رضى الله عنهم اجمعين و

لذلك وصفه الرسول علیه السلام بهما حيث

قال يا على ملئت علماء و حکماء

و ذکر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلی الله علیه کان ذات لیله في بیت ام سلمه فبکرت إليه بالغداة فإذا عبد

الله بن عباس

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۰

باب فخرج النبي صلی الله عليه الى المسجد و على ع عن يمينه و ابن عباس عن يساره فقال النبي عليه السلام يا على ما اول نعم الله عليك قال ان خلقني فاحسن خلقي قال ثم ماذا قال عرفني نفسه قال ثم ماذا قال قلت و إن تعددوا نعم الله لا تخضوها قال فضرب النبي صلی الله عليه يده على كتفى وقال يا على ملئت علمًا و حكمة ولذلك

قال النبي صلی الله عليه انا مدینة العلم و على بابها و في بعض الروايات انا دار الحكمه و على بابها

دوم آنکه این حديث شریف دلالت بر عصمت جناب امیر المؤمنین عليه السلام می نماید و ظاهرست که بعد ثبوت عصمت تعین آن جناب برای خلافت جناب رسالت مآب صلی الله عليه و الله ما هم سحاب در حیز خفا و احتجاج نیست اما دلالت این حديث شریف بر عصمت پس در این مقام حسب افاده بعض محققین عالی مقام اهل سنت باید شنید و ظهور امر حق را این من الصبح عند الاسفار باید دید اسماعیل بن سلیمان الكردی البصری در جلاء النظر فی دفع شبہات ابن حجر جائی که شطری از عبارات رساله زور اجلال الدین دوانی را شرح کرد هست گفته و ایاک و الا-غترار بظواهر الاثار و الاحوال من التربی بزی آثار الفقر کلبس المرقعات و حمل العکاز و غير ذلك لأنها ليست نافعه لمن اتصف بها و هو ليس على شيء من المعرفة بالله بل قد يكون المتصف بها صاحب انتقاد على المشايخ بنظره الى نفسه حيث انه يرى حقيقة الامر عنده دون غيره و كثير من اهل هذا الشأن هلكوا في اوديه الحيرة لأنهم اغترابهم الجهل المرکب فلا يدرؤون ولا يدرؤون انهم لا يدرؤون کابن تیمیه و ابن المقری و السعد التفتازانی و ابن حجر العسقلانی و غيرهم فان اعتراضهم على معاصریهم وعلى من سبق من الموتی دال على حصرهم طريق الحق عندهم لا-غير وقد زاد ابن تیمیه باشیاء و من جملتها ما ذكره الفقيه ابن حجر الهیتمی رحمه الله فی فتاواه الحدیثیة عن بعض اخلاقه عصره انه سمعه يقول و هو على منبر جامع الجبل بالصالحیة ان سیدنا عمر رضی الله تعالی عنہ له غلطات و ائی غلطات و ان سیدنا علی رضی الله عنہ اخطأ فی اکثر من ثلاثة مکان فیا لیت شعری من این یحصل لك الصواب إذا أخطأ عمر و على رضی الله عنہما بزعمک اما

سمعت قول النبي صلی الله عليه و سلم فی حق سیدنا علی ع انا مدینه العلم و على بابها

الخ ازین عبارت ظاهرست که علامه اسماعیل کردی در اظهار فساد و بطلان و وهن و هوان مزعوم پر عدوان ابن تیمیه حلیف النصب و الشنان که مرتكب جسارت عظیمه الخسران و جرأت موصله الى النیران گردیده بحديث مدینه العلم تمسک می فرماید و آن را دلیل قاطع و برهان ساطع منزه و مبرا بودن ساحت علیای جناب امیر المؤمنین عليه السلام خطأ و امی نماید

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۱

و همینست معنی عصمت پس بحمد الله تعالى حسب افاده این علامه عالی تبار دلالت این حديث شریف بر عصمت ابو الائمه الاطهار عليهم آلاف السلام من الملك الغفار نهایت واضح و اشکار گردید و اساس زعم سراسر خطای مخاطب واسع الخطأ که از راه استکبار و ادعا نفي دلالت این حديث شریف بر مدعاه کالجرف المنھار باب رسید و ملا نظام الدین سھالوی انصاری در کتاب صبح صادق گفته افاضه قال الشیخ ابن همام فی فتح القدیر بعد ما اثبتت عتق أم الولد و انعدام جواز بیعها عن عده من الصحابة رضوان الله تعالى علیهم وبالاحادیث المرفوعة استنتاج ثبوت الاجماع علی بطلان البيع مما یدل علی ثبوت ذلك الاجماع ما اسنده عبد الرزاق انبانا معمرا عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیده السلمانی قال سمعت علیا يقول اجتمع رأی و رأی عمر فی امهات الاولاد ان لا یبعن ثم رایت بعد ان یبعن فقلت له فرایک و رای عمر فی الجماعة احب الى من رأیک وحدک فی الفرقه فضحک علی رضی الله تعالی عنہ

و اعلم ان رجوع علی رضی الله تعالی عنہ یقتضی انه یرى اشتراط انقراض العصر فی تقرر الاجماع و المرجح خلافه و ليس یعجبني

انّ الامير المؤمنين شانا بعد اتباعه ان يميلوا الى دليل مرجوح و راي مغسول و مذهب مزدول فلو كان عدم الاشتراط اوضح لا كوضوح شمس النهار كيف يميل هو إليه و

قد قال رسول الله صلى الله عليه و علىه السلام انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبى بعدى رواه الصحيحان
وقال رسول الله صلى الله عليه و علىه آله و سلم انا دار الحكمة و عليّ بابها رواه الترمذى

فالانقراض هو الحق لا- يقال انَّ الخلفاء الثالثة ايضاً ابواب العلم وقد حكم عمر بامتناع اليع لان غاية ما في الباب انهم معارضوا ثم المذهب انَّ امير المؤمنين عمر افضل و هو لا يقضى ان يكون الافضلية في العلم ايضاً وقد ثبت انه دار الحكمة فالحكمة حكمه اذين عبارت ظاهرست که شان جناب امير المؤمنين عليه السلام ارفع و اعلى و برترست از آنکه آنچنانب مائل بدليل مرجوح و رای مغسول و مذهب مرذول گردد و چیزی که خلاف حق باشد آنچنانب میل بان نمی فرماید و حدیث متزلت و حدیث انا دار الحكمة دلالت برینمعنی دارد و امریکه آنچنانب اختيار کنند همان حقست و حکم آن جناب عین حکمتست و ظاهرست که هر گاه حدیث انا دار الحكمة

دليل عصمت جناب امير المؤمنين عليه السلام باشد دلالت
حديث انا مدینة العلم

بر مطلوب بالاولی متحقق خواهد شد زیرا که حسب افاده علامه ابن طلحه عنقریب می‌دانی که علم نسبت بحکمت اوسع انواعاً و
ابسط فنوناً و اکثر شعباً و اغزر فائدهً و اعم نفعاً می‌باشد و بهمین سبب جناب رسالت‌ماَب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَاَلَّهُ اَعْلَمْ را باکر و اخص را
باصغر تخصیص نموده و علم را بمدینه و حکمت را بدار تعبیر فرموده سوم آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علوم جناب
رسالت‌ماَب صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَاَلَّهُ و سلم بامت آن جناب

^{٦٨٢} عبقات الانوار في امامه الإمامية الاطهار، ج ١٤، ص:

بذریعه جناب امیر المؤمنین علیه السلام می‌رسد و آن جناب واسطه وصول آن علوم بدیگران می‌باشد چنانچه امتعه غالیه و نفائس عالیه شهری بخارج آن بذریعه باب آن شهر می‌رسد و ظاهرست که این مرتبه سامیه مع قطع النظر عن غیرها مثبت کمال افضلیت آن حضرت بر دیگرانست و بعد ثبوت افضلیت تحقق خلافت بلا-فصل برای آن جناب محل ارتیاب نیست علامه نحریر محمد بن اسماعیل بن صلاح الامیر در روضه ندیه بعد اثبات و تصحیح حدیث مدینه العلم گفته نعم و لعلک تقول کیف حقیقته هذا الترکیب النبوی اعني

قوله انا مدینة العلم و على بابها

فأقول الكلام فيه استعارة تخيلية و مكنية و ترشيح و ذلك انه شبه العلم بمحسوس من الاموال يحاز و يحرز لأن بين العلم و المال تقارن في الذهان و لذلك يقرن بينهما كثيرا مثل ما في كلام الوصي عليه السلام العلم خير من المال في كلامه المشهور الثابت لكميل بن زياد و في الحديث النبوي من هومان لا يشبعان طالب علم و طالب دنيا فشبه العلم بالمال بجامع النفاسة في كل منهما و الحرص على طلبهما و الفخر بحيازتهما و لذلك قال الشافعي رحمة الله

قيمة المرأة علمه عند ذى العلم و ما فى يديه عند الرعاع
و إذا ما جمعت علما و مالا كنت عين الوجود بالاجماع

ولما شبه العلم بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال و هو ما يجمعه و يحفظ فيه من المكان و جعل المكان المدينة لانه لم يرد نوعاً من العلم مشبهاً بنوع من المال بل علوم جمةً واسعةً من فنون مختلفة كالاموال المتعددة الانواع التي لا يحفظها إلا مدينة ثم طوى ذكر المشبه به اعني المال كما هو شأن المكينة و رمز إليه بلازمه و هو المدينة استعارة تخيلية ثم اثبت لها الباب ترشيحاً مثل قولهم اظفار المنيّة نسبت بفلان ثم حمل ضمير قوله مدينة العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه وسلم فاخبر عنه بها و اخبر عن على عليه السلام

بانه بابها فلما كان الباب للمدينة من شأنه ان يجلب منه إليها منافعها و يستخرج منه إلى غيرها مصالحها كان فيه ايهام انه صلی الله عليه وسلم يستمد من غيره بواسطة الباب الذي هو على عليه السلام دفع صلعم هذا الايهام بقوله فمن أراد العلم فليات من الباب

اخباراً بان هذا باب تستخرج منه العلوم و تستمد بواسطته ليس له من شأن الباب الا هذا لا كسائر الابواب في المدن فانها للجلب إليها والخروج عنها فللله قدر شان الكلام النبوى ما ارفع شأنه و اشرفه و اعظم بنائه و يحتمل وجوها من التخريح أخر الا ان هذا انفسها و إذا عرفت هذا عرفت انه قد خص الله الوصي عليه السلام بهذه الفضيلة العجيبة دونه شأنه إذ جعله باب اشرف ما في الكون وهو العلم و ان منه

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۳

يستمد ذلك من اراده ثم انه باب لشرف العلوم و هي العلوم النبوية ثم لاجمع خلق الله علما و هو سيد رسله صلی الله عليه وسلم و ان هذا الشرف يتضاءل عنه كل شرف و يطاطى راسه تعظيمها له كل من سلف و خلف و كما خصه الله بأنه باب مدينة العلم فاض عنـه منها ما ياتيك من دلائل ذلك قريباً چهارم آنکه این حديث شريف دلالـت دارد بر آنکه جناب امير المؤمنين عليه آلاف سلام رب العالمين حافظ علم جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آلـه الـاطـيـاب ما نفع المسـك و المـلـاب بـوـده و بـرـارـبـابـ الـبـابـ بلاـشـبـهـ و اـرـتـيـابـ کـالـشـمـسـ الـتـىـ لـاـ تـسـتـرـ ماـ حـجـابـ وـاـضـحـ وـلـاـئـحـسـتـ کـهـ مـجـرـدـ اـيـنـ معـنـىـ مـعـقـطـ النـظـرـ عـنـ غـيـرـهـ مـثـبـتـ اـفـضـلـیـتـ آـنـ جـنـابـ بـرـ سـائـرـ اـصـحـابـ سـتـ وـهـ الـمـطـلـوبـ فـيـ هـذـاـ الـبـابـ عـلـامـهـ کـمـالـ الدـيـنـ اـبـوـ سـالـمـ مـحـمـدـ بـنـ طـلـحـةـ الـقـرـشـیـ الـنـصـبـیـ درـ مـطـالـبـ السـؤـلـ فـیـ منـاقـبـ آـلـ الرـسـوـلـ درـ ذـکـرـ شـوـاهـدـ عـلـمـ وـفـضـلـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ گـفـتـهـ وـمـنـ ذـلـکـ ماـ روـاهـ الـامـامـ التـرمـذـیـ فـیـ صـحـیـحـهـ بـسـنـدـهـ وـقـدـ تـقـدـمـ ذـکـرـهـ فـیـ الـاستـشـهـادـ فـیـ صـفـةـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ بـالـانـزـعـ الـبـطـینـ

ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها

و نقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاضي البغوي في كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلی الله عليه وسلم قال انا دارـ الحكمـةـ وـعـلـىـ بـابـهـ لـكـنـهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـسـلـمـ خـصـ الـعـلـمـ بـالـمـدـيـنـةـ وـالـدارـ بـالـحـكـمـةـ

لما كان العلم اوسع انواعاً و ابسط فنونا و اكثر شعباً و اغزر فائدـةـ و اعمـ نـفـعاـ منـ الحـكـمـةـ خـصـصـ الـاعـمـ بـالـاـكـبـرـ وـالـاـخـصـ بـالـاـصـغـرـ وـ فـيـ قولـ النبيـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـسـلـمـ ذـلـکـ اـشـارـةـ إـلـىـ كـوـنـ عـلـىـ عـلـیـهـ السـلـامـ نـازـلاـ مـنـ الـعـلـمـ وـ الـحـكـمـةـ مـنـزـلـةـ الـبـابـ مـنـ الـمـدـيـنـةـ وـ الـبـابـ مـنـ الدـارـ لـكـونـ الـبـابـ حـافـظـاـ لـمـاـ هـوـ دـاـخـلـ الـمـدـيـنـةـ وـ دـاـخـلـ الدـارـ مـنـ تـطـرـقـ الـضـيـاعـ وـ اـعـتـدـاءـ يـدـ الـذـهـابـ عـلـيـهـ وـ كـانـ مـعـنـىـ الـحـدـيـثـ اـنـ عـلـيـاـ عـلـیـهـ السـلـامـ حـافـظـ الـعـلـمـ وـ الـحـكـمـةـ فـلـاـ يـتـطـرـقـ إـلـيـهـمـ ضـيـاعـ وـ لـاـ يـخـشـيـ عـلـيـهـ ذـهـابـ فـوـصـفـ عـلـيـاـ بـاـنـهـ حـافـظـ الـعـلـمـ وـ الـحـكـمـةـ وـ يـكـفـيـ عـلـيـاـ عـلـیـهـ السـلـامـ عـلـوـاـ فـیـ مـقـامـ الـعـلـمـ وـ الـفـضـيـلـةـ اـنـ جـعـلـهـ رـسـوـلـ اللهـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ حـافـظـاـ لـلـعـلـمـ وـ الـحـكـمـةـ يـنـجـمـ آـنـکـهـ اـيـنـ حـدـيـثـ شـرـيفـ دـلـالـتـ دـارـدـ بـرـ آـنـکـهـ اـمـتـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ رـاـجـوـعـ بـسـوـیـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ لـاـزـمـسـتـ زـیـرـاـ کـهـ اـخـذـ عـلـمـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ مـوـقـوـفـتـ بـرـ رـجـوـعـ بـجـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ چـنانـکـهـ دـخـولـ مدـيـنـهـ مـوقـوفـ بـرـ اـتـیـانـ مـنـ الـبـابـسـتـ وـ بـهـمـیـنـ سـبـبـ آـنـ جـنـابـ اـرـشـادـ فـرـمـودـهـ

فـمـنـ أـرـادـ الـعـلـمـ فـلـيـاتـ الـبـابـ

وـ نـیـزـ اـرـشـادـ فـرـمـودـهـ

كـذـبـ مـنـ زـعـمـ اـنـ يـصـلـ إـلـىـ الـمـدـيـنـةـ إـلـاـ مـنـ الـبـابـ

وـ اـيـنـ مـعـنـیـ بـحـمـدـ اللهـ تـعـالـیـ بـرـایـ اـثـبـاتـ مـطـلـوبـ اـظـهـرـ مـنـ الـشـمـسـ وـ اـبـیـنـ مـیـ باـشـدـ وـ بـعـدـ تـحـقـيقـ آـنـ رـیـبـیـ درـ اـمـاـمـتـ بلاـ فـصـلـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـینـ عـلـیـهـ السـلـامـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۴

باقي نمی‌ماند علامه ابن شهرآشوب عليه الرحمه طاب ثراه در کتاب مناقب الى أبي طالب بعد نقل این حديث شریف از طرق مخالفین می‌فرماید و هذا یقتضی وجوب الرجوع الى امیر المؤمنین عليه السلام لانه کنی عنہ بالمدینه و اخبار انّ الوصول الى علمه من جهة على خاصة لانه جعله كتاب المدینه الذی لا يدخل إليها الا منه ثم اوجب ذلك الامر به بقوله فلیات الباب

و فيه دليل على عصمه لانه من ليس بمعصوم يصح منه وقوع القبيح فإذا وقع كان الاقتداء به قبيحاً فيودى الى ان يكون عليه السلام قد امر بالقبيح و ذلك لا يجوز و يدل ايضا انه اعلم الامه يؤيد ذلك ما قد علمناه من اختلافها و رجوع بعضها الى بعض و غناه عليه السلام عنها و ابان عليه السلام ولاية على عليه السلام و امامته و انه لا يصح اخذ العلم و الحكمه في حياته و بعد وفاته الا من قبله و روایته عنه كما قال اللہ تعالیٰ وَ أُتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

و جانب قاضی نور اللہ شوستری نور اللہ مرقدہ الشریف در احقاق الحق افاده فرموده اقول فی الحديث اشاره الى قوله تعالیٰ وَ أُتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

و فی کثیر من روایات ابن المغازلی تصريح بذلك

ففی بعضها مسندا الى جابر رض انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فلیات الباب و فی بعضها مسندا الى على عليه السلام يا على انا مدینه و انت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدینه الا من الباب

و روی عن ابن عباس انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد الجنة فلیاتها من بابها

و عن ابن عباس ايضا بطريق آخر انا دار الحكمه و على بابها فمن أراد الحكمه فلیات الباب

فهذا یقتضی وجوب الرجوع الى امیر المؤمنین عليه السلام لان النبي صلی الله عليه و آله و سلم کنی عن نفسه الشريفة بمدینه العلم و بدار الحكمه ثم اخبر انّ الوصول الى علمه و حكمته و الى جنّة الله سبحانه من جهة على خاصیه لانه جعله كتاب مدینه العلم و الحكمه و الجنّه التي لا يدخل إليها الا منه و كذب عليه السلام من زعم انه يصل الى المدینه لا من الباب و تشير إلى الآیه ايضا كما ذكرناه و فيه دليل على عصمه و هو ظاهر لانه عليه السلام امر بالاقتداء به في العلوم على الاطلاق فيجب ان يكون مامونا عن الخطاء و يدل على انه امام الامه لانه الباب لتلك العلوم و يؤيد ذلك ما علم من اختلاف الامه و رجوع بعض الى بعض و غناه عليه السلام عنها و يدل ايضا على ولایته و امامته عليه السلام و انه لا يصح اخذ العلم و الحكمه و دخول الجنّه في حياته صلی الله عليه و آله و سلم الا من قبله و روایة العلم و الحكمه الا عنه لقوله تعالیٰ وَ أُتُوا الْبَيْوَتَ مِنْ أَبْوَابِهَا

حيث كان عليه السلام هو الباب و لله در القائل مدینه علم و ابن عمك بابها*

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۵

فمن غير ذاك الباب لم يؤت سورها* و يدل ايضا على ان من اخذ شيئا من هذه العلوم و الحكم التي احتوى عليها رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم من غير جهة على عليه السلام كان عاصيا كالسارق و المتسرور لان السارق و المتسرور إذا دخل من غير الباب المأمور بها و وصلا الى بغيتهما كانوا عاصين و قوله عليه السلام فمن أراد العلم فلیات الباب

ليس المراد به التخيير بل المراد به الايجاب و التهديد كقوله عز و جل فمَنْ شاء فلَيُؤْمِنْ وَ مَنْ شاء فَلْيَكُفُرْ و الدليل على ذلك انه ليس هنا نبی غیر محمد صلی الله عليه و آله و سلم هو مدینه العلم و دار الحكمه فيكون العالم مخيرا بين الاخذ من احدهما دون الآخر و فقد ذلك دليل على ايجابه و انه فرض لازم و الحمد لله و نیز علامه شوستری در احقاق الحق فرموده ثم لا يخفی على اولی الالباب ان المراد بالباب فی هذه الاخبار الکنایه عن الحافظ للشیء الذی لا یشد عنہ منه شیء و لا یخرج الا منه و لا يدخل إليه الا به و إذا ثبت انه عليه السلام الحافظ لعلوم النبی صلی الله عليه و آله و سلم و حكمته و ثبت امر الله تعالیٰ و رسوله

بالتوصّل به الى العلم و الحكمة وجب اتباعه و الاخذ عنه و هذا حقيقة معنى الامام كما لا يخفى على ذوى الافهام ششم آنکه ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجى الشافعى در کتاب کفایة الطالب در ذکر معنی

حدث انا مدینة العلم

گفته قلت و الله اعلم ان وجه هذا عندي

ان النبي صلی الله عليه وسلم قال انا مدینة العلم وعلى بابها

أراد صلی الله عليه وسلم ان الله تعالى علّمني العلم و امرني بدعاء الخلق الى الاقرار بوحدانيته في اول النبوة حتى مضى سطر زمان الرسالة على ذلك ثم امرني الله بمحاربة من أبي الاقرار لله عز و جل بالوحدانية بعد منعه من ذلك فانا مدینة العلم في الاوامر والنواهى وفي السلم وال الحرب حتى جاهدت المشركين وعلى بن أبي طالب بابها أى هو اول من يقاتل اهل البغى بعدى من اهل بيته وسائر امّتى ولو لـ على بين للناس قتال اهل البغى و شرع الحكم في قتلهم و اطلاق الاسارى منهم و تحريم سلب اموالهم و سبي ذراريهم لما عرف ذلك فالنبي صلی الله عليه وسلم سن في قتال المشركين و نهب اموالهم و سبي ذراريهم و سن على في قتال اهل البغى ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير و لا تسبي النساء و الذرية و لا توخذ اموالهم و هذا وجه حسن صحيح و مع هذا فقد قال العلماء من الصحابة و التابعين و اهل بيته بتفضيل على و زيادة علمه و غزارته وحدة فهمه و وفور حكمته و حسن قضياته و حسن فتاوه وقد كان ابو بكر و عمر و عثمان و غيرهم من علماء

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۶

الصحابه يشاورونه في الاحكام و ياخذون بقوله في النقض والابرام اعترافا منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحة عقله و صحة حكمه و ليس هذا الحديث في حقه بكثير لأن رتبته عند الله عز و جل و عند رسوله و عند المؤمنين من عباده اجل و اعلى من ذلك ازین عبارت ظاهرست که نزد حافظ کنجی جانب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم ازین حدیث اراده فرموده است که جانب امیر المؤمنین علیه السلام اول مقاتل با اهل بغي خواهد بود بعد جانب رسالت مآب صلی الله علیه و الہ و سلم و هر چند قصر اراده آنجانب ازین حدیث برین مطلب درست نیست چنانچه بهمین سبب حافظ کنجی در آخر کلام خود در صدد اثبات دلالت این حدیث شریف بر اعلمیت مطلقه جانب امیر المؤمنین علیه السلام برآمده لیکن بلا ریب آنچه حافظ کنجی ذکر فرموده دلیل واضح امامت و افضلیت جانب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد پس استدلال اهل حق کرام باین حدیث وثیق النظام در محل الزام خصم باین تقریب نیز تمامست هفتمن آنکه ابو بکر احمد بن ثابت الخطیب البغدادی در تاریخ بغداد على ما نقل عنه گفته

خبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخربنا ابو بکر بن المقری قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدفاق قال حدثنا احمد بن عیید الله ابو جعفر المکتب قال اخربنا عبد الرزاق قال ثنا سفیان عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم الحدبیه و هو آخذ بید علی ع هذا امیر البراء و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله یمد بها صوته انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب

و ابو الحسن علی بن محمد بن الطیب الجلابی المعروف بابن المغازلی در کتاب المناقب گفته اخربنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقیه الشافعی رحمه الله تعالى بقراءتی عليه فاقر به سنّة اربع و ثلاثین و اربعمائّة قلت له اخبرکم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الملقب بابن السقاء الحافظ الواسطی رحمه الله نا عمر بن الحسن الصیرفی رحمه الله

نا احمد بن عبد الله بن یزید نا عبد الرزاق قال انا سفین الثوری عن عبد الله بن بن عثمان عن عبد الرحمن بن برهان عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلی الله علیه و سلم بعضد علی فقال هذا امیر البراء و قاتل الكفرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز علامه ابن المغازلی در کتاب المناقب گفته

اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلت القرشى نا على

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۷

بن محمد بن المقرى نا محمد بن عيسى بن شعبه البزار نا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب نا عبد الرزاق انا معمر عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الانصارى يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية و هو اخذ بضيع على بن أبي طالب ع هذا امير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و ابو عبد الله محمد بن يوسف الكنجي الشافعى در کفایه الطالب فى مناقب على بن أبي طالب گفته

اخبرنا العلامه قاضى القضاة ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضى القضاة محمد بن هبة الله بن محمد الشيرازى اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القسم بن السید مرقدی اخبرنا ابو القاسم بن مساعدة اخبرنا حمزة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدى حدثنا النعمان بن هارون البلدى و محمد بن المؤمل الصيرفى و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المؤدب حدثنا عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن بهمان قال سمعت جبرا يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية و هو آخذ بضيع على بن أبي طالب و هو يقول هذا امير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخدول من خذله ثم مد بها صوته و قال انا مدینه العلم و على بابها فمن أراد المدینه فليات الباب قلت هكذا رواه ابن عساكر فى تاريخه و ذكر طرقه عن مشايخه

ازین سیاق تام الاحقاق حديث جابر بن عبد الله انصاری که اکابر حفاظ حذاق و اعظم نقاد سباق سنیه مثل عبد الرزاق صنعنی و ابن السقاء الواسطی و ابو الحسن العطار الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غندجانی و ابن المغازلی و ابن عساکر دمشقی و محمد بن يوسف کنجی بروایت آن مشرف شده‌اند واضح و لائق می‌شود که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم درین واقعه برای ارشاد فرمودن حدیث مدینه العلم و ابانت و اثبات امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام اهتمامی چند بذریعه افعال و اقوال خود بعمل آورده که دلالت بر کمال اهمیت و اعظمیت این حدیث شریف دارد اول آنکه یوم حدیبیه را که از جمله مشاهد معروفه اهل اسلام و محفل و محتشد کبیر خواص و عوام بود برای بیان این حدیث شریف اختیار فرموده دوم آنکه برای تعریف و توجیه حاضرین و اتمام حجت بر شاهدین و غائبین بازوی جناب امیر المؤمنین علیه السلام بدست مبارک خود گرفته سوم آنکه در حق آن جناب

هذا امیر البررة و قاتل الكفرة

که نص صریح در امامت و افضلیت آن جناب می‌باشد ارشاد فرموده چهارم آنکه برای اثبات وجوب اطاعت آن جناب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۸

در کلام هدایت نظام خود

منصور من نصره مخدول من خذله

بيان فرموده پنجم آنکه صوت مبارک خود برای ابلاغ آن باسماع حضار ممدود فرموده و بعد این همه اهتمامات بالغه و احتفالات سابعه حدیث مدینه العلم را ارشاد کرده پس چگونه می‌توان گفت که مقصود آن جناب از حدیث مدینه العلم اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نبود و این حدیث بر مدعای اهل حق دلالت نمی‌کند هل هذا الا من يروم ستر الشمس بالراوح* و لا يبالي بهتك ستره و الافتضاح هشتم آنکه شیخ سلیمان بن ابراهیم البلخی القندوزی در ینابیع الموده گفته

عن الاصبغ بن نباته قال لما جلس على عليه السلام في الخلافة خطب خطبة ذكرها ابو سعيد البحرى الى آخرها ثم قال للحسن عليهما السلام يا بنى فاصعد المنبر و تكلم فصعد و بعد الحمد و التصلى قال ايها الناس سمعت جدي صلی الله علیه و آله يقول انا مدینه

العلم و علىٰ بابها و هل تدخل المدينة الا من بابها فنزل ثم قال للحسين عليه اللہ علیٰ صلی اللہ علیٰ و آله و سلم فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد الحمد والتصليل ايها الناس سمعت جدی رسول اللہ صلی اللہ علیٰ و آله و سلم يقول ان علیٰ مدینه هدی فمن دخلها نجی و من تخلف عنها هلك فنزل ثم قال علىٰ عليه السلام ايها الناس انهم ولد رسول اللہ و وديعته التي استودعهما علىٰ أمته و سائل عنهم ازین خبر ظاهرست که هر گاه جانب امير المؤمنین عليه السلام برو ساده خلافت متمكن گردید خطبه ارشاد فرموده و بعد از ان بجانب امام حسن عليه السلام حکم فرمود که آن جانب هم خطبه بخواند پس آن جانب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلاة ارشاد فرمود که ايها الناس من شنیده‌ام از جد بزرگوار خود صلی اللہ علیٰ و الله که می فرمود انا مدینه العلم و علىٰ بابها و هل تدخل المدينة الا من بابها

يعنى من شهر علم هستم و علىٰ دروازه آن شهر می باشد و کسی داخل شهر نمی توان شد الا از دروازه آن و بعد بيان این حدیث آن جانب از منبر فرود آمد بعد ازین جانب امير المؤمنین عليه السلام بجانب امام حسن عليه السلام ارشاد فرمود که آن جانب هم خطبه بخواند پس آن جانب بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلاة ارشاد فرمود که ايها الناس من شنیده‌ام از جد بزرگوار خود که می فرمود

ان علیٰ مدینه هدی من دخلها نجی و من تخلف عنها هلك

يعنى علىٰ شهر هدایتست پس هر کسی که داخل آن شهر شد نجات یافت و هر که از ان تخلف ورزید هلاک شد و بعد بيان این حدیث آن جانب از منبر فرود آمد بعد ازین جانب امير المؤمنین عليه السلام بمردم خطاب فرمود و ارشاد کرد که ايها الناس بتحقیق که

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۸۹

این هر دو يعني حسینیم علیهم السلام فرزندان رسول خدا صلی اللہ علیٰ و آله و سلم می باشند و امانت آن حضرت هستند که امت خود سپرده و ازیشان امت خود را سؤال خواهد فرمود انتهى ملخص الخبر و ازین واقعه بر ارباب احلام و ابصار واضح و اشکار گردید که دلالت حدیث مدینه العلم بر امامت جانب امير المؤمنین علیٰ السلام و وجوب طاعت آن جانب بحدی متحقق و متبینست و از مراتب عالیه بلاغت بدرجه رسیده که جانب امام حسن علیٰ السلام در خطبه خود که آن را در حین حصول خلافت ظاهره بجانب امير المؤمنین علیٰ السلام حسب ارشاد آن جانب انشا نموده اقتصار بر آن فرموده آن را برای حث و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تمسک بجانب امير المؤمنین علیٰ السلام کافی و وافی دانسته و بعد ازین احدی از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت واضحه این حدیث شریف بر خلافت و امامت و وجوب طاعت جانب امير المؤمنین علیٰ السلام کلام نمی توان کرد و اللہ یهیدی مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ*

نهم آنکه شهاب الدین احمد بن عبد القادر العجیلی در ذخیره المال گفتَه

و دعوة الحق و باب العلم و اعلم الصحابة بكل حكم قالت أم سلمة رضي اللہ عنها سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیٰ و آله و سلم يقول اما ترضين يا فاطمة ان زوجتك اقدم امتی سلما و اکثرهم علماء و اعظمهم حلماء و قالت أم سلمة رضي اللہ عنها سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیٰ و آله و سلم يقول علىٰ مع القرآن و القرآن مع علىٰ لن يفترقا حتى يردا علىٰ الحوض فهو الداعي الى الحق و هو دعوة الحق و في الجامع الكبير قسمت الحكماء عشرة أجزاء فاعطى علىٰ سبعة أجزاء والناس جزء واحد و علىٰ اعلم بالواحد منه منهم و اخرج الترمذی انه قال صلی اللہ علیٰ و آله و سلم انا مدینه العلم و علىٰ بابها فمن أراد العلم فليات الباب

و لهذا كانت الطرق و المسلسلات راجعة إليه ازین عبارت ظاهرست که چون امير المؤمنین علیٰ السلام باب مدینه العلم بود بهمین سبب طرق و سلسولات راجع بآن جانب می شود و ظاهرست که این معنی مثبت افضلیت آن جانب است و ثبوتها کافی هذا الباب كما لا- يخفی علىٰ الالباب دهم آنکه مولوی حسن الزمان در قول مستحسن گفته تنبیه و من احسن بینه علىٰ معنی ختم الاولیاء

الحاديـث المشهور الصـحـيح الـذـى صـحـحـه جـمـاعـات مـن الـائـمـة مـنـهـم اـشـدـالـنـاسـ مـقـالـاـ فـى الرـجـالـ سـنـدـ المـحـدـثـينـ اـبـنـ مـعـيـنـ كـمـاـ اـسـنـدـهـ وـ اـفـقـهـ الـخـطـيـبـ فـى تـارـيـخـهـ وـ قـدـ كـانـ قـالـ اـولـاـ لـاـ اـصـلـ لـهـ وـ مـنـهـ الـامـامـ الـحـافـظـ الـمـتـقـدـ الـمـجـهـدـ الـمـسـتـقـلـ الـمـجـدـ الـجـامـعـ مـنـ الـعـلـومـ كـمـاـ ذـكـرـهـ السـيـوطـيـ وـ اـبـنـ حـجـرـ وـ التـاجـ السـبـكـيـ وـ الـذـهـبـيـ وـ النـوـوـيـ عـنـ الـامـامـ الـحـافـظـ الـخـطـيـبـ الـبـغـادـيـ ماـ لـمـ يـشـارـكـهـ فـيـ اـحـدـ مـنـ اـهـلـ عـصـرـهـ وـ يـؤـيـدـهـ قـوـلـ اـمـامـ الـائـمـةـ اـبـنـ خـزـيـمـةـ مـاـ اـعـلـمـ

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۰

عـلـىـ اـدـيـمـ الـأـرـضـ اـعـلـمـ مـنـ اـبـنـ جـرـيرـ فـىـ تـهـذـيـبـ الـأـثـارـ وـ قـدـ قـالـ الـخـطـيـبـ لـمـ اـرـمـلـهـ فـىـ مـعـنـاهـ كـمـاـ نـقـلـ كـلـامـهـ السـيـوطـيـ فـىـ مـسـنـدـ عـلـىـ مـنـ جـمـعـ الـجـوـامـعـ وـ مـنـهـمـ الـحـاـكـمـ وـ مـنـ آـخـرـهـمـ الـحـافـظـ الـمـجـدـ الـشـيـراـزـيـ شـيـخـ اـبـنـ حـجـرـ فـىـ نـقـدـ الصـحـيـحـ وـ اـطـبـ فـىـ تـحـقـيقـهـ كـمـاـ نـقـلـهـ الـدـهـلـوـيـ فـىـ لـمـعـاتـ التـنـقـيـحـ وـ اـقـتـصـرـ عـلـىـ تـحـسـيـنـهـ الـعـلـائـيـ وـ الـزـرـكـشـيـ وـ اـبـنـ حـجـرـ فـىـ اـقـوـامـ أـخـرـ رـدـاـ عـلـىـ اـبـنـ الجـوـزـيـ مـنـ قـوـلـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـيـهـ وـ اـلـهـ وـ سـلـمـ اـنـاـ مـدـيـنـةـ الـعـلـمـ وـ عـلـىـ بـابـهـ وـ لـاـ تـوـتـىـ الـمـدـيـنـةـ الـلـاـ مـنـ بـابـهـ
قالـ اللـهـ تـعـالـىـ وـ أـتـوـاـ الـبـيـوـتـ مـنـ أـبـوـابـهـ
وـ هـوـ اـقـوىـ شـاهـدـ

لـصـحـةـ روـاـيـةـ صـحـحـهـ الـحـاـكـمـ فـمـنـ أـرـادـ الـعـلـمـ فـلـيـاتـ الـبـابـ

وـ هـذـاـ مقـامـ الـحـتـمـ مـنـ اـنـهـ لـاـ وـ لـوـ بـعـدـهـ الـلـاـ وـ هـوـ رـاجـعـ إـلـيـهـ اـخـذـ مـنـ لـدـيـهـ وـ إـلـيـهـ الـاـشـارـةـ بـمـاـ فـىـ الـحـدـيـثـ الصـحـيـحـ الـمـسـتـفـيـضـ الـمـشـهـورـ بـلـ
الـمـتـواـتـرـ مـنـ الـاـمـرـ بـسـدـ كـلـ بـابـ فـىـ الـمـسـجـدـ الـلـاـ بـابـهـ مـسـتـنـدـاـ إـلـىـ اـمـرـ اللـهـ تـعـالـىـ بـذـلـكـ فـهـوـ سـدـ كـلـ بـابـ مـنـ صـاحـبـ الشـرـيـعـةـ الـلـاـ مـاـ شـاءـ فـىـ
الـطـرـيقـةـ إـلـىـ الـحـقـيـقـةـ الـلـاـ بـابـهـ فـلـاـ جـرـمـ قـدـ اـنـحـصـرـتـ سـلاـسـلـ الـطـرـيقـةـ فـىـ بـابـ الـمـرـتـضـىـ إـلـاـ مـاـ نـدـرـ كـخـوـخـةـ الـصـدـيقـ أـبـيـ بـكـرـ وـ يـؤـيـدـهـ
الـاـحـادـيـثـ الصـحـيـحـةـ الـمـذـكـورـةـ وـ غـيـرـهـاـ الـمـشـهـورـةـ وـ مـنـ هـنـاـ كـانـ الـمـرـتـضـىـ مـثـلـ عـيـسـىـ عـلـىـ نـبـيـنـاـ وـ كـلـ الـأـنـيـاءـ الـصـلـوـةـ وـ الـسـلـامـ فـىـ اـفـرـاطـ
الـنـاسـ وـ تـفـرـيـطـهـمـ فـيـهـ كـمـاـ وـرـدـ وـ قـدـ اـسـتـشـهـدـاـ لـيـلـهـ رـفـعـ فـيـهـ عـيـسـىـ كـمـاـ

وـرـدـ مـنـ طـرـقـ عنـ اـمـامـ الـحـسـنـ عـبـرـ عـلـىـ عـلـىـ فـيـ الـخـطـبـةـ فـائـهـ خـاتـمـ الـوـلـاـيـةـ الـعـامـةـ مـنـ آـدـمـ إـلـىـ آـخـرـ وـلـىـ وـ الـمـرـتـضـىـ كـرـمـ اللـهـ تـعـالـىـ
وـجـهـ خـاتـمـ الـوـلـاـيـةـ الـخـاصـةـ الـمـحـمـدـيـةـ الـاـكـبـرـ فـالـمـهـدـيـ الـوـارـدـ فـيـهـ عـنـ الـطـبـرـانـيـ وـ جـمـاعـةـ الـمـهـدـيـ مـنـ اـهـلـ الـبـيـتـ يـخـتـمـ الـدـيـنـ بـهـ كـمـاـ فـتـحـ
بـنـاـ فـوـلـىـ آـخـرـ مـنـ الـعـرـبـ مـنـ اـكـرـمـهـاـ اـصـلـاـ وـ يـداـ

كـانـ الشـيـخـ الـاـكـبـرـ خـاتـمـ الـوـلـاـيـةـ الـمـحـمـدـيـةـ الـاـصـغـرـ عـاـصـرـهـ وـ لـقـيـهـ وـ نـفـيـهـ خـاتـمـاـ خـاصـاـ فـىـ الـعـالـمـ غـيـرـهـ قـبـلـ تـحـقـقـهـ بـرـتـبـهـ وـ انـ كـانـ بـشـرـ بـهـ
فـنـسـىـ ثـمـ لـمـ تـحـقـقـ حـقـقـ اـزـيـنـ عـبـارـتـ ظـاهـرـتـ كـهـ حـدـيـثـ مـدـيـنـةـ الـعـلـمـ اـزـ اـحـسـنـ بـيـنـهـ اـسـتـ بـرـ مـعـنـيـ خـاتـمـ اوـلـيـاـ بـوـدـنـ جـنـابـ اـمـيرـ
الـمـؤـمـنـيـنـ عـلـيـهـ الـسـلـامـ وـ هـرـ وـلـىـ رـاجـعـ بـسـوـيـ آـنـ جـنـابـ وـ آـخـذـ اـزـ نـزـدـ آـنـ جـنـابـ مـىـ باـشـدـ وـ ظـاهـرـتـ كـهـ هـرـ گـاهـ حـدـيـثـ مـدـيـنـهـ دـلـيلـ
خـاتـمـ الـأـوـلـيـاءـ بـوـدـنـ جـنـابـ اـمـيرـ الـمـؤـمـنـيـنـ عـلـيـهـ الـسـلـامـ بـوـدـنـ باـشـدـ دـلـيلـ كـمـالـ اـفـضـلـیـتـ آـنـ جـنـابـ خـوـاـهـدـ بـوـدـ وـ بـعـدـ ثـبـوتـ اـفـضـلـیـتـ درـ
تـحـقـقـ اـمـامـتـ آـنـ جـنـابـ مـحـلـ اـرـتـيـابـ نـیـسـتـ كـمـاـ مـرـ غـيـرـ مـرـءـةـ

اثبات بودن اعلمیت سبب استحقاق خلافت

قولـهـ غـایـهـ مـاـ فـىـ الـبـابـ آـنـكـهـ يـكـ شـرـطـ اـزـ شـرـائـطـ اـمـامـتـ درـوـیـ بـوـجـهـ اـتـمـ مـتـحـقـقـ گـشتـ وـ اـزـ وـجـدانـ يـكـ شـرـطـ وـجـودـ مـشـروـطـ لـازـمـ
نمـیـ آـیدـ اـقـولـ آـنـفـاـ بـحـمـدـ اللـهـ الـمـنـعـمـ بـتـفـصـیـلـ تـامـ دـانـسـتـیـ کـهـ
حدـیـثـ اـنـاـ مـدـیـنـةـ الـعـلـمـ

بوـجـوهـ عـدـیدـهـ وـ عـنـاوـینـ سـدـیدـهـ دـلـیـلـتـ بـرـ اـمـامـتـ جـنـابـ اـمـیرـ الـمـؤـمـنـيـنـ عـلـيـهـ الـسـلـامـ دـارـدـ پـسـ تـعلـلـ مـخـاطـبـ قـمـقـامـ بـاـینـ کـلـامـ منـحلـ
الـنـظـامـ اـعـجـوبـهـ اـرـبـابـ اـحـلـامـسـتـ وـ معـ ذـلـكـ مـطـلـوبـ وـ مـرـامـ اـهـلـ حقـ کـرامـ
عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۱

ازین کلام مخاطب فهای نیز ثابت است زیرا که هر گاه یک شرط از شرایط امامت که علمست در ذات قدسی سمات جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوجه اتم متحقق گشت اعلمیت انحضرت بلا کلام ثابت شد و اعلمیت آنجناب مثبت افضلیت است و بعد ثبوت افضلیت در وجودان دیگر شرایط و تحقق امامت آنجناب ارباب افهام را جای کلام نیست و هر چند در ما سبق بكمال وضوح و ظهور دانستی که اعلمیت مستلزم افضلیت است و نیز دریافتی که مستحق خلافت و امارت همانست که اعلم بوده باشد لیکن در این مقام نیز بعضی از ادله محکمه و برایهین مبرمه و شواهد واضحه و حجج لائحه این مطلب باید شنید پس مخفی نماند که از آنجمله است قصه طالوت که حق سبحانه تعالی در قران مجید ذکر آن فرموده حيث قال أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِّٰٰ مِنْ يَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ إِذْ قَالُوا لَنَا لَهُمْ بَعْثٌ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلُ فِي سَيِّلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسِيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَا تُقَاتِلُوْا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَا نُقَاتِلُ فِي سَيِّلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْيَأْنَا لَكُمَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلُّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَقَالَ لَهُمْ نَيْتُهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَتَيْ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَيِّعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مِنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ واسِعٌ عَلَيْهِ

تعلیی در تفسیر خود که نسخه عتیقه آن پیش نظر قاصر حاضر است در تفسیر این قصه گفته قال إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ اختاره عَلَيْكُمْ

و زاده بسطه فضیله و سعه فی العلم و ذلك انه كان اعلم بنی اسرائیل فی وقتھ و محیی السنہ بغوي در معالم التنزیل در تفسیر این قصه گفته قال إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ اختاره عَلَيْكُمْ

و زاده بسطه فضیله و سعه فی العلم و الجسم و ذلك انه كان اعلم بنی اسرائیل فی وقتھ و ابو البرکات عبد الله بن احمد نسفی در تفسیر مدارک التنزیل گفته قال إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ

الطاء فی اصطفاه بدل من الطاء لمکان الصاد الساکنه ای اختاره علیکم و هو اعلم بالصالح منکم و لا اعتراض علی حکمه ثم ذکر مصلحتین افع ممیا ذکروا من النسب و المال و هما العلم المبسوط و الجسامه فقال و زاده بسطه مفعول ثان فی العلم و الجسم قالوا كان اعلم بنی اسرائیل بالحرب و الدیانات فی وقتھ و اطول من کل انسان برأسه و منکبه و البسطه السعة و الامتداد و الملك لا بد ان يكون من اهل العلم فان الجاهل ذلیل مزدری غير منتفع به و ان يكون جسیما لانه اعظم فی النفوس و اهیب فی القلوب و خطیب شرینی در سراج منیر گفته قال ای نیتیم إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَاهُ ای اختاره للملك عَلَيْكُمْ

و العهدة فی التملک اصطفاه الله تعالی و قد اختاره علیکم و هو اعلم بالصالح منکم هذا الامر الاول و الثاني و زاده علیکم عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۲

بسطه ای سعه فی العلم الذی يحصل به نظام المملکه و يتمکن به من معرفة الامور السياسة و فی الجسم الذی به يتمکن من الظرف بمن بارزه من الشجعان و قصده من سائر الاقران و يكون اعظم خطرا فی القلوب و اقوى علی مقاومة العدو و مکابده الحروب لا ما ذکرتم و قد زاده الله فی العلم فكان اعلم بنی اسرائیل يومئذ و الجسم فكان اجملهم و اتهمهم خلقا کان الرجل القائم يمد يده فیناول راس طالوت و از آنجمله ست قصه استخلاف حضرت داود عليه السلام حضرت سليمان عليه السلام را و این قصه را بسیاری از علمای کبار و نبلای احبار سنیه در کتب خود روایت کردہ‌اند ابو الحسن محمد بن عبد الله الكسائی در قصص الانبیا گفته حدیث الصحیفه الی فیها آیه الخلافه قال وہب فلما اتت علی سليمان بعض و عشرون سنہ نزل جبرئیل علیه السلام و معه صحیفه من ذهب فقال يا داود ان الله تعالی یقرئک السلام من دار السلام و یقول لك اجمع اولادک و إقراء عليهم ما فی هذه الصحیفه من المسائل فمن اجابک عنها فهو الخليفة من بعدک قال فدعا داود عليه السلام باولاده و کان سليمان اصغرهم سنا و اغزرهم علماء و اخبر داود

عليه السلام اولاده ان جبرئيل عليه السلام اخبره عن الله تعالى ان من عرف تفسير هذه المسائل فهو الخليفة من بعدى ثم قراء عليهم المسائل فلم يكن فيهم من يعرف تفسيرها فقالوا عند عجزهم عنها ان ابنك سليمان اكثرنا فهما فسله عنها فقال داود يا سليمان انى سائلك عن هذه المسائل فما ترى فقال يا نبى الله سل فانى ارجو من الله تعالى ان يهدى الى اجوبتها فقال داود يا نبى ما الشيء فقال سليمان هو المؤمن قال صدق قال فما كل شيء قال الماء لان منه كل شيء قال صدق قال فأخبرني عن اكثر شيء قال هو الشك في بنى آدم قال فأول شيء قال اليقين في بنى آدم قال فأخبرني عن الحلى شيء قال له المال والولد قال صدق قال فما أمر الآشيا قال الفقر بعد الغناء قال صدق قال اخربني عن اقبع شيء قال الكفر بعد الايمان قال صدق قال فأخبرني عن اكبر شيء قال هو الشكر في بنى آدم قال صدق قال فأخربني عن احسن شيء قال الروح في الجسد قال فاوحش شيء قال الجسد بلا روح قال فأخربني عن اقرب شيء قال الآخرة من الدنيا قال فما بعد شيء قال الدنيا من الآخرة قال فأخربني عن اشر شيء قال المرأة السيئة قال فأخربني عن اخير كل شيء قال المرأة الصالحة قال و كان في عقب كل مسئلة يصدقه على ذلك ثم التفت الى بنى اسرائيل وقال ما الذي انكرتم في قول ابنى

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۳

سليمان قال ما أخطأ في شيء من ذلك فامتعك الله به و بارك لك فيه و لنا معك و معه قال داود أفرضتني ان يكون خليفتي عليكم فقالوا والله رضينه

و ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الشعابي در كتاب العرائس گفته باب في قصة استخلاف داود ابنه سليمان عليهما السلام و ذكر بدو الخاتم قال ابو هريرة رضي الله عنه انزل الله تعالى كتابا من السماء على داود عليه السلام مختوما بخاتم من ذهب فيه ثلاثة عشر مسئلة فاوحى الله تعالى إليه ان سل عنها ابنك فان هو اخرجهن فهو الخليفة من بعدك قال فدعا داود عليه السلام سبعين قسما و سبعين حبرا و اجلس سليمان بين ايديهم وقال يا بنى ان الله تعالى انزل على كتابا من السماء فيه مسائل و امرني ان أسألك منها فان اخرجتهن فانت الخليفة من بعدى فقال سليمان ليسال نبى الله عما بدا له و ما توفيقى الا بالله قال داود يا نبى ما اقرب الآشيا و ما بعد الآشيا و ما انس الآشيا و ما اووحشها و ما احسن الآشيا و ما اقبعها و ما اقل الآشيا و ما اكثرها و ما القائمان و ما الساعيان و ما المشتركان و فالمتابغضان و ما الامر الذي إذا ركب الرجل حمد آخره و ما الامر الذي إذا ركب الرجل ذم آخره فقال سليمان عليه السلام اما اقرب الآشيا فالآخرة و اما بعد الآشيا فما فاتك من الدنيا و اما انس الآشيا فجد فيه روح و اما اووحش الآشيا روح فيه و اما احسن الآشيا فالایمان بعد الكفر و اما اقبع الآشيا فالكفر بعد الايمان و اما اقل الآشيا فاليقين و اما اكثر الآشيا فالشك و اما القائمان فالسماء والارض و اما الساعيان فالشمس والقمر و اما المشتركان فالليل والنهر و اما المتابغضان فالموت و الحياة و اما الامر الذي إذا ركب الرجل حمد آخره فالحلم عند الغضب و اما الامر الذي إذا ركب الرجل ذم آخره فالحدة عند الغضب قال ففكوا الخاتم فإذا جواب المسائل سواء على ما نزل من السماء فقال القسيسون لا ترضى حتى نسألة عن مسألة فان اخرجها فهو الخليفة من بعدك فقال سليمان عليه السلام سلونى و ما توفيقى الا بالله

قالوا له ما الشيء الذي إذا صلح صلح كل شيء من الانسان و إذا فسد فسد كل شيء من الانسان فقال هو القلب فقام داود فصعد المنبر فحمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال ان الله تعالى يامرني ان استخلف عليكم سليمان قال فضجت بنو اسرائيل و قالوا غلام حدث يستخلف علينا و فيما من هو افضل منه و اعلم بلغ ذلك داود عليه السلام فدعا اسباط رؤساء بنى اسرائيل و قال لهم انه قد بلغنى مقالتكم فأرونی عصيکم فای عصاه اثمرت فان صاحبها ولئن هذا الامر بعدى قالوا قد رضينا فجاءوا بعصيهم فقال

عيقات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۴

لهم داود ليكتب كل رجل منكم اسمه على عصاه فكتبوا ثم جاء سليمان بعصاه فكتب عليها اسمه ثم ادخلت بين العصى و اغلق عليها الباب و حرست رؤس اسباط بنى اسرائيل فلما اصبح صلي بهم الغداة ثم اقبل ففتح فاخذ عصيهم فإذا هي كما هي و عصا سليمان قد

اورقت و اثمرت قال فسلموا ذلك لداود عليه السلام فلما رأى ذلك داود حمد الله و جعل سليمان خليفة ثم سار به في بنى اسرائيل فقال ان هذا خليفتي عليكم من بعدى و عبيد الله كاشغرى در كتاب نفائس العرائس که نسخه عتيقه آن پيش نظر فقير حاضرست گفته قال ابو هريرة رضي الله عنه نزل كتاب من السيماء على داود عليه السلام مختوم بخاتم من ذهب فيه ثلاث عشرة مسئلة و اوحى الله تعالى إليه ان سل عنها ابنك سليمان فان هو اخرجهن فهو الخليفة بعدك فدعا داود عليه السلام بسبعين قسا و سبعين حبرا و اجلس سليمان بين ايديهم قال له يا بنى نزل كتاب من السيماء فيه مسائل و امرت ان أسألك عنهن فان اخرجتهن فانت الخليفة من بعدى قال سليمان يسئل نبى الله عما بدا له و ما تؤفیقی إلّا بِاللهِ

فقال داود عليه السلام اخبرنى يا نبى ما اقرب الاشياء و ما ابعد الاشياء و ما آنس الاشياء و ما اوحش الاشياء و ما اقبح الاشياء و ما اقل الاشياء و ما اکثر الاشياء و ما القائمان و ما المخالفن و ما المتابغضان و ما الامر الذي إذا رکبه الرجل حمد آخره و ما الامر الذي إذا رکبه الرجل ذم آخره قال سليمان اما اقرب الاشياء فالآخرة و اما ابعد الاشياء فما فاتك من الدنيا و اما آنس الاشياء فجسد فيه روح ناطق و اما اوحش الاشياء فجسد بلا روح فاما احسن الاشياء فالایمان بعد الكفر و اما اقبح الاشياء فالکفر بعد الایمان و اما اقل الاشياء فاللائقين و اما اکثر الاشياء فالشك و اما القائمان فالسيماء و الارض و اما المخالفن فالليل و النهار و اما المتابغضان فالموت و الحيوة و اما الامر الذي إذا رکبه الرجل حمد آخره فالحلم على الغضب و اما الامر الذي إذا رکب الرجل ذم آخره فالحدة على الغضب قال ففكوا الخاتم فإذا هي المسائل سواء على ما نزل من السيماء فقال القسيسون والاحبار لا نرضى حتى نسألة عن مسئلة فان هو اخرجها فهو الخليفة من بعدك قال سلوه فقال سليمان سلونی و ما تؤفیقی إلّا بِاللهِ

فاللوا و ما الامر الذي إذا صلح صلح كل شيء من الانسان و إذا افسد فسد منه كل شيء فقال هو القلب فقام داود عليه السلام و صعد المنبر و حمد الله تعالى و اثنى عليه ثم قال ان الله عز وجل امرني ان استخلف عليكم سليمان قال فضجت

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۵

رؤس بنى اسرائيل من ذلك و قالوا غلام يحدث يستخلف علينا و فينا من هو اعلم و افضل منه بلغ ذلك داود عليه السلام فدعا رؤس بنى اسرائيل فقال انه بلغنى مقالتكم فارونى عصيكم فاي عصا اثرت فان صاحبها ولی هذا الامر بعدى فقالوا رضينا فجاءوا بعصيهم فقال لهم داود ليكتب كل اسمه ثم ادخلت بيتا و اغلق الباب و سد بالاقفال و حرسه رؤس اساطير بنى اسرائيل فلما اصبح صلى بهم الغدأ ثم اقبل ففتح الباب فاخرج عصيهم كما هي و عصى سليمان عليه السلام قد اورقت و اثمرت قالوا فسلموا ذلك لداود عليه السلام فلما رأى ذلك داود جمل سليمان خليفة ثم ساريه في بنى اسرائيل فقال ان هذا خليفتي فيك من بعدى و از جمله ادله صريحة تعين اعلم برای خلافت و امامت و زعامت حدیثست که ملا على متقدی در کثر العمال آورده و الفاظ آن این ست من استعمل عاملا- من المسلمين و هو یعلم ان فيهم اولی بذلك منه و اعلم بكتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جميع المسلمين م د عن ابن عباس

و نیز ملا على متقدی در منتخب کثر العمال گفته من استعمل عاملا- من المسلمين و هو یعلم ان فيهم اولی بذلك منه و اعلم بكتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله و جميع المسلمين (م د) عن ابن عباس

ازین حدیث واضح و لایحست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد فرمود که هر که مقرر کند عاملی را از مسلمین در حالی که بداند که در مسلمین کسی هست که از ان عامل او لاست باین عمل و اعلم است بكتاب خدا و سنت نبی خدا پس بتحقیق که خیانت کرده است آن شخص خدا و رسول خدا و جمله مسلمین را و هر گاه بنص ارشاد هدایت بنیاد سرور عباد عليه و آله الامجاد آلاف السلام الى يوم المعاد در تولیت امارت جزئیه نصب عامل غير اعلم با وجود عامل اعلم جائز نباشد و موجب خیانت خدا و رسول ص و جمله اهل اسلام گردد چگونه تجویز توان کرد که زعامت کبری و ریاست عظمی که خلافت و امامت

عبارة از آنست با وجود اعلم بغیر اعلم خواهد رسید و نصب غير اعلم برای این چنین منصب جلیل خطير و مرقب رفيع اثير بلا اشكال جائز و سائع خواهد گردید و ازینجا بحمد الله تعالى بكمال اتضاح ساطع و لامع شد که کسانی که با وجود باب مدينه علم مثل ابو بکر را که جاهل اب و کلامه بل العلم المنصوب على الجھاٹه بود برای نصب بر منصب خلافت تجویز کرده‌اند راه کمال نصب و انحراف و غیّ و اعتناف پیموده و با فحش وجوه ارتکاب خیانت خدا و رسول و جمله اهل اسلام نموده‌اند و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىًّ مُنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُونَ

واز جمله دلائل این معنی که اعلمیت موجب خلافت

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۶

می‌باشد اشعار بلاغت شعار حضرت عباس عم رسول صلی الله عليه و آله ماهب القبول می‌باشد که آن را در وقتی که اهل سقیفه بیعت ابو بکر کرده بودند اشا نموده و در ان اشعار باعلمیت جناب امیر المؤمنین عليه السلام بر احق بودن آن جناب بخلافت استدلال فرموده چنانچه اخطب خوارزم در کتاب المناق گفته قال العباس بن عبد المطلب يمدح علينا عليه السلام حين بويع لابي بکر ما كنت احسب ان الامر منحرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسنليس أول من صلی لقبتكم و اعلم الناس بالآثار و السنن و اقرب الناس عهدا بالنبي و من جبريل عون له في الغسل و الكفن من فيه ما في جميع الناس كلهم وليس في الناس ما فيه من الحسن ما ذا الذي ردكم عنه فعرفهها ان يعتكم من اول الفتنه وبعضی از علماء اشعار را بعثة بن أبي لهب نسبت داده‌اند چنانچه ابو الفداء اسماعيل بن على الا-يوبی در کتاب المختصر في اخبار البشر گفته لما قبض الله نبیه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی الله عليه وسلم مات علوت راسه بسیفی هذا و ائما ارتفع الى السماء فقرأ ابو بکر و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرَّسُولُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ افْلَقَتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

فرجع القوم الى قوله و بادروا سقیفه بنی ساعدة فبایع عمر ابا بکر رضی الله عنہما و انتال الناس عليه بیایعونه في العشر الاوسط من ربیع الاول سنۃ احدی عشرة خلا جماعة من بنی هاشم و الزبیر و عتبة بن أبي لهب و خالد بن سعید بن العاص و المقداد بن عمرو و سلمان الفارسی و أبي ذر و عمار بن ياسر و البرأ بن عازب و ابی بن كعب و مالوا مع علی بن أبي طالب وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب ما كنت احسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن عن اول الناس ايمانا و سابقاً و اعلم الناس بالقرآن و السنن و آخر الناس عهدا بالنبي و من جبريل عون له في الغسل و الكفن من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس في القوم ما فيه من الحسن و مؤيد این معنی آنست که زبیر بن بکار در کتاب الموقفيات على ما نقل عنه گفته روی محمد بن اسحاق ان ابا بکر لما بويع افتخرت تیم بن مرءة قال و كان عامه المهاجرين و جل الانصار لا يشكون ان علیا هو صاحبها بعد رسول الله صلی الله عليه و سلم فقال الفضل بن عباس يا عشر قريش و خصوصاً يا بنی تیم انکم ائما اخذتم الخلافة بالنبؤة و نحن اهلها دونکم و لو طلبنا هذا الامر الذي نحن اهله لکانت کراهة الناس لنا اعظم من کراحتهم لغيرنا حسداً منهم لنا و حقداً علينا و انا لتعلم ان عند صاحبنا عهداً هو ينتهي إليه و قال بعض ولد أبي لهب بن عبد المطلب

ما كنت احسب ان الامر متصرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسن

أليس أول من صلی لقبتكم و اعلم الناس بالقرآن و السنن عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۷

و اقرب الناس عهدا بالنبي و من جبرئيل عون له في الغسل و الكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به و ليس في القوم ما فيه من الحسن

ما الذي ردّهم عنه فتعلمه ها ان ذا غبنا من اعظم الغبن

و بعضی از اعلام مخالفین این اشعار را بخزیمه بن ثابت ذو الشهادتين منسوب کرده‌اند عبد الرحیم بن حسین العراقی در کتاب التقیید و الایضاح لما اطلق و اغلق من کتاب ابن الصلاح گفته و الصّحیح ان علیاً اول ذکر اسلم و حکی ابن عبد البر الاتفاق علیه كما

سياتي و قال ابن اسحاق في السيرة أول من امن خديجه ثم على بن أبي طالب و كان اول ذكر آمن رسول الله صلى الله عليه وسلم و هو ابن عشر سنين ثم زيد بن حارثة فكان اول ذكر اسلم بعد على ثم ابو بكر فاظهر اسلامه الى آخر كلامه و ما فكرنا انه الصحيح من ان عليا اول ذكر اسلم هو قول اكثرا الصحابة أبي ذر و سلمان الفارسي و خباب بن الارت و خزيمة بن ثابت و زيد بن ارقم و أبي ايوب الانصاري و المقداد بن الاسود و يعلى بن مره و جابر بن عبد الله و أبي سعيد الخدري و انس بن مالك و عفيف الكندي و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه بن ثابت

ما كنت احسب هذا الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسن
أليس اول من صلی لقبتهم و اعلم الناس بالفرقان و السنن

ونيز عبد الرحيم عراقي در شرح الفيء الحديث گفته و القول الثاني اولهم اسلاما على روى ذلك عن زيد بن ارقم و أبي ذر و المقداد بن الاسود و أبي ايوب و انس بن مالك و يعلى بن مره و عفيف الكندي و خزيمه بن ثابت و سلمان الفارسي و خباب بن الارت و جابر بن عبد الله و أبي سعيد الخدري و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه بن ثابت في على رضي الله عنهمما
أليس اول من صلی لقبتهم و اعلم الناس بالفرقان و السنن

و محمد بن عبد الرحمن سخاوي در فتح المغيث شرح الفيء الحديث گفته و قال بل اولهم اسلاما على بن أبي طالب رضي الله عنه
لقوله على المنبر اللهم لا اعرف عبدك قبل غير نبيك ثلث مرات لقد صليت قبل ان يصلى الناس سبعا
و سنته حسن و لقوله مما انشده القضايعي
سبقتكم الى الاسلام طرفا صغيرا ما بلغت او ان حلمي

ولما روى في ذلك عن انس و جابر و خباب و خزيمه و زيد بن ارقم و سلمان و ابن عباس ايضا و عفيف الكندي و معقل بن يسار و المقداد بن الاسود و يعلى بن مره و أبي ايوب و أبي ذر و أبي رافع و أبي سعيد الخدري في آخرین منهم مسلم الملائی و انشد ابو عبد الله المرزبانى لخزيمه

ما كنت احسب هذا الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسن
أليس اول من صلی لقبتهم و اعلم الناس بالفرقان و السنن و جمال الدين محدث شيرازی در روضه الاحباب در مبحث سبق اسلام
جناب امير المؤمنین عليه السلام گفته و از خزيمه بن ثابت رضي الله عنه ایات در مدح على مرتضی کرم الله وجهه منقولست که
مشیر باین معناست حيث قال

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۸

ما كنت احسب هذا الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسن
أليس اول من صلی لقبتهم و اعلم الناس بالفرقان و السنن
و محمد بن عبد الباقی زرقانی در شرح مواهب لدنیه گفته انشد المرزبانی لخزيمه في على
أليس اول من صلی لقبتکم و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و بعضی از علمای اهل خلاف حسان بن ثابت را قائل این اشعار می دانند چنانچه فخر رازی در مفاتیح الغیب در تفسیر آیه و إِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِإِدَمْ*

گفته اجمع المسلمين على ان ذلك السجود ليس سجود العبادة لأن سجود العبادة لغير الله كفر و الامر لا يرد بالكفر ثم اختلفوا بعد ذلك على ثلاثة اقوال الاول ان ذلك السجود كان لله تعالى و آدم عليه السلام كان كالقبلة و من الناس من طعن في هذا القول من وجهين الاول انه لا يقال صليت للقبلة بل يقال صليت الى القبلة فلو كان آدم عليه السلام قبلة لذلك السجود لوجب اسجدوا الى آدم فلما لم يرد الامر هكذا بل قيل اسجدوا لآدم علمنا ان آدم عليه السلام لم يكن قبلة الثاني ان ابليس قال أ رايتك هذا الذي

كرمت على أى ان كونه مسجودا يدل على أمّ اعظم حالا من الساجد و لو كان قبلة لما حصلت هذه الدرجة بدليل ان محمدا عليه الصيام و السلام كان يصلى الى الكعبة و لم يلزم ان تكون الكعبة افضل من محمد صلى الله عليه و سلم و الجواب عن الاول انه كما يجوز ان يقال صلิต الى القبلة جاز ان يقال صلิต للقبلة و الدليل عليه القرآن و الشعر اما القرآن فقوله تعالى أقم الصلاة لدلوک الشمیں

و الصیام لا للدلوک فإذا جاز ذلك فلم لا يجوز ان يقال صلิต للقبلة مع ان الصلوة تكون لله تعالى لا للقبلة و اما الشعر فقول حسان

ما كنت اعرف ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن أبي الحسن
أليس اول من صلی لقبلكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن

فقوله صلی لقبلكم نص على المقصود و الجواب عن الثاني ان ابليس شکی تكريمه و ذلك التكريم لا نسلم انه حصل مجرد تلك المسجودیه بل لعله حصل بذلك مع امور اخر فهذا ما في القول الاول و نظام الدين نیسابوری در غرائب الفرقان بتفسیر آیه مذکوره گفته ثم ان المسلمين اجمعوا على ان ذلك السجود لم يكن للعبادة لانه تعالى لا يامر بالکفر و العبادة لغيره کفر فنعم بعض ان السجود كان لله تعالى و آدم كالقبلة فقوله اسجدوا لآدم*

مثل قولك صل للقبلة قال حسان بن ثابت

ما كنت اعرف ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها عن أبي حسن
أليس اول من صلی لقبلكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن

ويضاوی در تفسیر آیه مذکوره گفته امرهم بالسجود تذللا لما راو فيه من عظيم قدرته و باهر آياته و شکرا لما انعم عليهم بواسطته فاللام فيه كاللام في قول حسان

أليس اول من صلی لقبلكم و اعرف الناس بالقرآن و السنن
وملا عصام در حاشیه تفسیر بیضاوی گفته قوله

أليس اول من صلی لقبلكم قاله في شان امير المؤمنین علی بن أبي طالب رضی الله عنه مدعیا ان الخلافة حقه و اوله ما كنت اعلم
أى اعرف ان الامر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۶۹۹

منصرف يعني الخلافة عن هاشم ثم منها عن أبي حسن يعني ثم ابعد من ذلك ان ينصرف من هذه القبيلة عن أبي الحسن كنيته على رض ما فيه ما فيهم من كل صالحه وليس في كلهم ما فيه من حسن يعني اريد بابي الحسن من فيه ما في الاصحاب او في هاشم من كل خصلة صالحه وليس في كلهم ما فيه من خلق حسن أليس اول من صلی لقبلكم أى اول المسلمين و اعرف الناس بالقرآن و السنين فاللام في لقبلكم بمعنى الجانب وبعضاً از کبار مخالفین اشعار را باهو سفیان بن حرب نسبت می نمایند چنانچه ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی در نقض کتاب العثمانی جاحظ در بیان سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام على ما نقل عنه گفته و اما الاشعار المرؤیه فمعروفة كثیره منتشره فمنها قول عبد الله بن أبي سفیان بن الحارث بن عبد المطلب مجیبا للولید بن عقبه بن أبي معیط

وان ولی الامر بعد محمد ص و علی ع و فی کل مواطن صاحبه
وصی الرسول حقا و صنوه و اول من صلی و من لان جانبی
وقال خزیمہ بن ثابت

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه مذ کان فی سالف الزمان

و اول من صلی من الناس کلّهم سوی خیره النسوان و اللہ ذو من

وقال ابو سفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس حين بوعی ابو بکر ما کنت احسب ان الامر منصرف* عن هاشم ثم منها عن أبي حسن* أليس اول من صلی لقبلتهم* و اعلم الناس بالاحکام والسنن* وقال ابو الاسود الدؤلی یهدد طحہ و الزیر و ان علیا لكم مصحر* يماثله الاسد الاسود* اما انه اول العابدين* بمکة و اللہ لا یعبد* وقال سعید بن قیس الهمدانی یرتجز بصفین هذا على ع و ابن عم المصطفی* اول من اجابه فيما روى* هو الامام لا- یالي من غوى* وقال زفر بن یزید بن حذيفة الاسدی فحوطوا عليا و الضرورۃ فانه* وصی و فی الاسلام اول اول* و ان تخذلوه و الحوادث جمیة* فلیس لكم عن ارضکم متھول* و الاشعار كالاخبار إذا امتنع فی مجیء القبیلین التواتی و الاتفاق کان ورودهما حجۃ و از جمله غرائب مطربه اولی الاحلام و عجائب مغربه مناسبه این مقام خبر تمنای حضرت خلیفه ثانیست استخلاف معاذ بن جبل را بزعم این معنی که معاذ اللہ جناب رسالتما بصلی اللہ علیه و آله و سلم فرموده است که معاذ روز قیامت پیش علماء خواهد بود باندازه انداختن سنگی و این خبر طریف را اکابر محدثین اعلام و امثال حفاظ فخام سنتیه بالفاظ مختلفه روایت کردہ‌اند ابو عبد اللہ محمد بن سعد بن منیع الزہری البصری کاتب الواقدی در طبقات گفته اخبرنا یزید بن هارون انا سعید بن أبي عروبة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۰

سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو ادركت معاذ بن جبل فاستخلفته فسألني عنه ربی لقلت ربی
سمعت نیک يقول ان العلماء إذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل بن ایدیه بقذفة حجر
واحمد بن حنبل در مستند خود گفته ثنا ابو المغیرة و عصام بن خالد قالا ثنا صفوان عن شريح بن عبيدة و راشد بن سعد و غيرهما
قالوا لمَّا بلغ عمر بن الخطاب رضى الله عنه سرغ حدث ان بالشام وباء شديدا قال بلغنى ان شدة الوباء في الشام فقلت ان ادركتني
اجلى و ابو عبيدة بن الجراح حي استخلفته فان سالني الله لم استخلفته على امة محمد صلی الله علیه وسلم قلت
انی سمعت رسولک صلی الله علیه وسلم يقول ان لکل نبی امینا و امینی ابو عبيدة بن الجراح

فانکر القوم ذلك و قالوا ما بال عليا قريش يعنون بنی فهر ثم قال فان ادرکنی اجلی و قد توفی ابو عبيدة استخلفت معاذ بن جبل فان
سالنی ربی عز و جل لم استخلفته قلت سمعت رسولک صلی الله علیه وسلم يقول انه يحضر يوم القيمة بين يدي العلماء نبذة و ابو
محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در کتاب الامامة و السياسة گفته ثم ان المهاجرين دخلوا على عمر و هو في الموت من
جراحته تلك و قالوا يا امير المؤمنین استخلفت علينا قال و الله لا احملکم حیا و میتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من هو خیر منی
يعنی ابا بکر و ان ادع فقد ودع من هو خیر منی یعنی النبی علیه السلام فقالوا جزاک الله خيرا يا امير المؤمنین فقال ما شاء الله راغبا
راهبا وددت اني أنجو منها لا لی و لا على فلما احس الموت قال لابنه اذهب الى عائشة و اقرأها منی السلام واستاذنها ان اقرب فی بيتها
مع رسول الله و مع ابی بکر فاتاها عبد الله بن عمر فاعلماها فقالت نعم و کرامه ثم قالت يا بنی ابلغ عمر سلامی و قال له لا تدع امة
محمد بلا راع استخلف عليهم و لا تدعهم بعدك هملا فانی اخشی عليهم الفتنة فاتاها عبد الله فاعلماه فقال و من تامرني ان استخلف
لو ادرکت ابا عبيدة بن الجراح حیا باقیا استخلفته و ولیته فإذا قدمت على ربی فسألني فقال لی من ولیت على امة محمد ص قلت ای

ربی

سمعت عبدک و نیک يقول لکل امة امین و ان امین هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح و لو ادرکت معاذ بن جبل ولیته
فاذا قدمت على ربی فسئلني من ولیت على امة محمد ص قلت ای رب
سمعت عبدک و نیک يقول ان معاذ بن جبل یاتی بين يدي العلماء يوم القيمة برتوءة
وابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی در حلیة الأولیاء گفته حدثنا ابو حامد بن جبله نا محمد بن اسحاق نا محمود بن خداش نا
مروان بن معاویة نا معاویة نا سعید بن ابی عروبة عن شهر بن حوشب قال

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۱

قال عمر بن الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسالنی عنه ربی عز و جل ما حملک على ذلك لقلت سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم يقول ان العلماء إذا حضروا ربهم کان بین ایدیهم رتوہ بحجر الرتوہ المتنزلة و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته اخرج احمد عن عمر بسنده رجاله ثقافت انه قال ان ادرکنی اجلی و ابو عبیده حتی استخلفته فذکر الحديث و فيه قال ان ادرکنی جلی و قد مات ابو عبیده استخلفت معاذ بن جبل و ملا علی متقدی در کنز العمال گفته عن شهر بن حوشب قال قال عمر بن الخطاب لو استخلفت سالما مولی ابی حذیفة فسالنی ربی ما حملک على ذلك لقلت يا رب سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم يقول انه یحب اللہ حقا من قبله ولو استخلفت معاذ بن جبل فسالنی ربی ما حملک على ذلك لقلت

سمعت نبیک صلی اللہ علیہ وسلم يقول ان العلماء إذا حضروا ربهم کان معاذ بن جبل بین ایدیهم رتوہ بحجر حل ای روایه ابو نعیم فی کتاب حلیۃ الاولیاء ازین عبارات ظاهرست که حضرت خلیفه ثانی با آن همه بالاخوانی ارشاد می کردند که اگر من دریافت می کردم معاذ بن جبل را و استخلاف او می کردم پس سؤال می کرد از من پروردگار من که چه چیز ترا بر این امر باعث شد هر آینه می گفتم که شنیدم نبی ترا که می گفت بدرستی که علما هر گاه حاضر می شوند پیش پروردگار خود خواهد بود معاذ پیش ایشان بقدر پرتاب یک سنگ و این افاده حضرت خلافت‌ماب دلیل واضح و برهان لائق برانست که رجحان و تقدم یکی از اهل علم بر دیگران دلیل استحقاق خلافت و بحدی کافی و وافی درین مقصودست که موجب برائت ذمه مستخلف می گردد پس بعد ازین در افضلیت اعلم و احقيقت او بخلافت و امامت رییس ورزیدن در حقیقت داد تسفیه و تجهیل حضرت خلافت‌ماب دادن و کمال تحقیق و تضليل آن والا-نصاب آغاز نهادنست مقام کمال عجبست که حضرت خلافت‌ماب مجرد تقدم معاذ را بر علما بقدر پرتاب سنگی بحسب زعم خود دلیل صحت استخلاف او بر امت جناب رسالت‌ماب صلی اللہ علیہ و آلہ الاطیاب می گردانند و آن را برای جواب و سؤال رب الارباب و فراغ از مؤاخذه و دار و گیر روز حساب کافی و وافی می دانند و این فضیلت مزعومی معاذ چنان در کاخ دماغشان جاگزین گردیده که نگاهی بموانع عدیده استحقاق خلافت که در معاذ متحققت و از جمله آن غیر قرشی بودن او نیز می باشد نمی کنند و بناء مرصوص خبر الائمه من قریش را که روز سقیفه مستمسک و معول حضرت اول بود بمعول مقول خود می کنند و مخاطب ما چنان در گرداب جحود و انکار و ورطه الطاط و اضمamar سر فرو برده است که حدیث مدینه العلم را نیز دلیل خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام نمی انگارد و با وصف تنبیهات مکرره و توجیهات محرره اهل حق درین باب رو بسوی اذعان صدق و صواب نمی آرد و غالب این ست که اگر مخاطب شرف حضوری جد امجد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۲

خود در وقت تمنای استخلاف معاذ و اظهار این احتجاج ساقط النفاذ در می یافت لابد در وادی تعییر و تنید آن فرد وحید نیز می شتافت

بيان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثة

قوله با وصف آنکه ان شرط یا زیاده از ان شرط در دیگران هم بروایت اهل سنت ثابت شده باشد اقوال مخاطب کثیر العثار درین گفتار سراسر خسار داد خلاعات و جلاعت داده ادعای باطل ثبوت شرط علم در شیوخ فاقدین حلم خود اغاز نهاده و بمزيد تقطع و تشدق و تعنت و تفهیق در پی اثبات زیادت از ان شرط فتاده ابواب صنوف تنید و تعییر و تعنیف و تشویر بروی خویش گشاده و کسانی که خطی از تتبع آثار و تفحص اخبار برداشته‌اند و اتباع حق و اقتفاری صدق را داب و دیدن خود انگاشته بخوبی می دانند که شیوخ مخاطب در جهل و ندانی معروف اقاصی و ادانی و در ضلالت و حیرانی هر واحد از ایشان معدوم النظیر و لا ثانیست و هرگز

عقبات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج١٤، ص: ٧٠٣

الاسلام و حفظ البيضة الاسلامية و دفع من ارادها بمكر و الاخذ على يد الظالم و انصاف المظلوم و تامين السبل و اخذ الحقوق
الواجبة على ما اقتضاه الشرع و وضعها في مواضعها الشرعية فاذا لم يكن له من العلم ما يهتدى به الى الحق خطب عشواء و لا
سيما إذا كان يباشر الاحكام الشرعية بنفسه و يورد و يصدر فمن بايده المسلمين و قام بهذه الامور فقد تحمل اعباء الامامة فان انضم
له الى هذه الامامة كونه اماما في العلم مجتهدا مطلقا في مسائله فلا شك و لا ريب انه انقض من الامام المذى لم يبلغ رتبة الاجتهداد
لانه يورد الامور و يصدرها عن علم و لكن لا دليل يدل على انه لا يولى الامر الا من كان بهذه المتنزلة من الكمال و في هذه الغاية
القصوى من محسن الخصال و ليس التزاع في الاكمال و لا في الافضل بل التزاع فيمن يصلح لتولي هذا المنصب و من قام بذلك
الامور و نهض بها فهو المراد من الامامة و المراد بالامام نعم عليه ان يتتخب من العلماء المبرزين و المجتهدين المحققين من يشاوره
في الامور و يجريها على ما ورد به الشرع و يدير رحى الشريعة المطهرة عليه بعد ان يصح له سعة علمه و قوة عدالته و تصليبه في امر
الدين فيجعل الخصومات الى اهل هذه الطبقة فما حكموا به كان عليه انفاذه و ما امرموا به فعله و إذا لم يعرف ذلك بنفسه فعليه اخفاء
السؤال من اهل العلم على اختلاف انواعهم فلا بد يحصل له من ذلك ما يطمئن إليه كيف و معرفة اهل هذه الطبقة لا يخفى على
العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فانه لا بد ان يرفع الله بهم من الصيت و الشهرة ما يعرف الناس انهم الطبقة العالية من جنس اهل
العلم و ليس للامام إذا لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين و يدخل نفسه في فصل الخصومات و الحكم بين الناس فيما
ينوبهم لأن ذلك لا يكون الا من مجتهد كما في القضاء و الحاصل انه لا دليل في المقام يوجب علينا اشتراط اجتهاد الإمام حتى
يجب إليه المصير و لا اجماع حتى يكون التعويل عليه و ليس في المقام الـ مجرد المجادلة بمباحث راجعة إلى الرأي البحث كما
يعرف ذلك من يعرفه و ما اهون مثلها على المحققين من علماء المتقيدين بالدليل المحكمين للشرع

ابطال حدیث ماصب الله شيئاً فی صدری الا و صبته فی صدر أبي بکر

اقول بر ارباب نقد و عبور و خبرت و عثور در کمال وضوح و ظهور و سطوع و سفورست که مخاطب ذی شعور در احتجاج باین کذب و زور مرتكب کمال تجاسر محظور و مرتبک نهايت تجری محذور گردیده بذکر چنین هزل فضول و هذر نامعقول عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۴

وقول مرذول و کلام مدخول و خطل معلوم و تهجم ضلالت مشمول و تقول خرافت شمول کمال لوم اصحاب حلوم و عقول و اقصای عدل ناقدین ماثور و منقول برای خود خریده بالجمله احتجاج باین افتراض مفعتم و استدلال باین بهتان مبتذل باطلست بوجوه عدیده اول آنکه اختلاق و افتعال و تفصیم و انحلال این مقال ضلالت اشتمال بیداهت عقل واضح و لائحته زیرا که محصول و مفاد آن مساوات ابو بکرست با جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله الاطیاب در جميع علوم آن جناب و هذا ممّا يقطع ببطلانه کل شیخ و شاب من غیر شک ولا ارتیاب پس نباید که هیچ یکی از فرقین در بطلان آن ریبی داشته باشد و بذکر این چنین کلام خرافت التیام گونه دین و ایمان خود خراشد دوم آنکه این تقول فاسد النظام دلالت صریحه دارد بر آنکه ابو بکر حامل جمله علوم جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم بوده و این معنی نزد هیچ عاقلی راست نمی آید زیرا که غوایت و ضلالت و خرق و جهالت ابو بکر اظهر من الشمس و این من الامسیت و شطیری از تفاصیل آن در کتاب مستطاب تشید المطاعن تصنیف والد ماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الكرامة سمت تبیین یافته و بر ناظر و متامل آن در کمال وضوح و ظهور می باشد که ابو بکر را بسیاری از علوم دین و معارف یقین و آیات قرآن مبین و الفاظ کلام رب العالمین و مسائل شریعت غراء جناب سید المرسلین و احکام ملت بیضاء حضرت خاتم النبین صلی الله عليه و آله الا-کملین معلوم نبود و در مقامات بسیار و واقعات بی شمار از فرط جهالت خود عاجز آمده از دیگران سؤال می کرد و با این همه تکدی و تکفف نیز بیش از بیش خطأ و خطل و عثار و زلل او بر همگان منجلی گردیده و نهايت عجز و ندانی و تحریر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و درک احکام یزدانی بحسب اعتراف خودش به سر حد کمال ظهور و اتضاح مورث خزی و افتضاح رسیده پس بعد ازین اتباع شاهصاحب نمی توانند که در صدد تصدیق تقول باطل ما صب الله فی صدری شيئاً الا و صبته فی صدر أبي بکر

برايند و ابو بکر را حامل جمله علوم جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم و انمايند بار إلها مگر آنکه از سر کمال عجز دست پاچه شده ادعا فرمایند که جهالت ابو بکر از معارف دینیه و مسائل شرعیه و احکام ربانیه و آیات قرآنیه منافی این کذب و زور نیست چه ما الترام می نمائیم که آنچه ابو بکر نمی دانست جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم نیز از ان جاھل بود پس جمله

ما صب الله فی صدری شيئاً الا و صبته فی صدر أبي بکر

بعای خود درست بوده باشد و صدور این کلام جالب ملام که هادم اساس اسلامست از اولیای شاهصاحب مستبعد نیست زیرا که خود شاهصاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی وحی بودن جميع

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۵

اقوال جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم را نعوذ بالله من ذلک باطل دانسته و در ابطال آن بزعم خود کمال دراز نفسی را کارفرما شده‌اند سوم آنکه ابو الفرج ابن الجوزی کمال و هن و هوان و فساد و بطلان این افترای صریح بكلام وثیق صحیح خود واضح و لائح فرموده چنانچه در کتاب الموضوعات که نسخه عتیقه آن پیش احرق البریات حاضر و موجودست بعد ذکر نبذی از احادیث موضوعه در شان ابو بکر و قدح و جرح آن مذکور و مسروdet ست قال المصنف وقد ترکت احادیث کثیره یروونها فی فضل أبي بکر فیها صحیح المعنی لکنه لا یثبت منقولا و منها ما لیس بشیء و ما ازال اسمع العوام یقولون

عن رسول الله صلی الله عليه و على آله و سلم انه قال ما صب الله في صدرى شيئاً الا و صبته في صدر أبي بكر و إذا اشتقت الى الجنة قبلت شيئاً أبي بكر و كنت أنا و أبو بكر كفرسي رهان سبقته فاتبعني ولو سبقنى لاتبعته في اشياء ما رأينا لها اثرا لا في الصحيح ولا في الموضوع ولا في الموضع بمثل هذه الاشياء اذين عبارت سراسر بشارت بر ارباب خبرت وبصارت واضح و لائحته كه ابن الجوزي افترای بی اصل ما صب الله را چنان باطل و مض محل دانسته که اوّلا آن را قابل افراد بالقدح ندیده بر سر کمال تهجین و توهین آن رسیده و ثانيا آن را در زمرة تقولات عوام كالانعام و مفتريات زرافه طغام اغثام که اتباع هر ناعق و اشیاع هر ناھق می باشند گنجانیده وضوح بطلان و هوان آن باقصی المراتب رسانیده و ثالثا آن را داخل اکاذیبی وانموده که هیچ اثری از آن یافته نمی شود نه در صحيح و نه در موضوع و ازینجا بنهايت مهانت و فساد و انحرام وانهد او این زور شنیع و کذب فطیع باید رسید و اقصای اتضاح خواری این بهت صراح باید دید رابعا بآفاده این معنی که اطالت کلام بامثال این اشیا فائدہ ندارد این افترای پر ضلال را عرضه نهايیت تطمیس و اخمال ساخته باظهار اقصای اختلال و اهمال آن پرداخته و بعد این افادات متینه و اجادات رزینه ابن الجوزی اولیای شاهصاحب را چاره کار باقی نمی ماند جز آنکه باعتراف موضوعیت این باطل مهین تن در دهنده و برای انقياد و اذعان ببطلان این تقول مستبن گردن نهند واعجبا شاهصاحب از راه کمال حروريت و عناد و شحناء و لداد مثل حدیث مدینه العلم را که بنای محکم و اساس مبرم آن بحدی متین افتاده که جمله شیاطین جن و انس وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ ليُعْضِ ظَهِيرًا

مثلوم نمی توانند کرد و حصن حصین و سد رصین آن را ياجوج و ماجوج تمامی معاندین دین و کل معادین آل حضرت خاتم المرسلین صلی الله عليه و آله اجمعین هم رخنه نتوانند زد بزعم باطل خود می خواهند که باطل و موضوع و مجعل و مصنوع وانمایند و برای اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بذکر نمودن ابن الجوزی آن را در موضوعات تمسک می فرمایند و اصلا اعتنای

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۶

بتوهین و تهجین کلام او که اکابر اعلام سنیه متکفل آن شده‌اند نمی کنند و بنای انصاف بمعاول اعتساف بی محابا می کنند و باز از راه کمال غفلت یا تغافل و جهل یا تجاهل بمقابلة همین حدیث مدینه العلم فریه باطله ما صب الله را مذکور می سازند و در باب این افترای صریح و کذب فضیح بكلمات نصیحه و اقوال صریحه همین ابن الجوزی نظری نمی اندازند و هذا مما لا یکاد یقضی منه العجب الى آخر الابد و کم مثلها للمخاطب المتعدد للاسود و اللدد چهارم آنکه حسین بن عبد الله بن محمد الطیبی در خلاصه تصریح بوضع این افترای باطل نموده بتحقیق رشیق خود آن را موهون و مض محل فرموده چنانچه انشاء الله تعالى در ما بعد عبارت تذکرہ الموضوعات محمد طاهر فتنی و فوائد مجموعه شوکانی واضح و لائح خواهد شد و علامه طیبی از اکابر محققوین نقاد و افاحم منقادین امجاد نزد سنیه است ولی الدین محمد بن عبد الله الخطیب التبریزی در آخر رجال مشکاۃ گفته و فرغت من هذه تصنیفا يوم الجمعة عشرین رجب الحرام الفرد سنۀ اربعین و سبعمائۀ من جمعه و تهذیبه و تشذیبه و انا اضعف العباد الراجی عفو الله تعالى و غفارانه محمد بن عبد الله الخطیب بن محمد بمعاونه شیخی و مولای سلطان المفسرین و امام المحققین شرف الملة و الدين حجۃ الله علی المسلمين الحسین بن عبد الله بن محمد الطیبی متعهم الله بطول بقاءه ثم عرضته عليه کما عرضت المشکوہ فاستحسنہ كما استحسنها و استجاده کما استجادها و لحمد الله رب العالمین و الصلوة و السیلام على محمد و الله و اصحابه اجمعین و ابن حجر عسقلانی در درر کامنه گفته الحسین بن محمد بن عبد الله الطیبی الامام المشهور صاحب شرح المشکاۃ و غيره قرأت بخط بعض الفضلاء کان ذا ثروة من الارث و التجارة فلم يزل ينفق ذلك في وجوه الخيرات الى ان کان في آخر عمره فقيرا قال و كان کریما متواضعا حسن المعتقد شدید الرد على الفلاسفة و المبدعة مظہر فضائحهم مع استیلانهم في بلاد المسلمين حينئذ شدید الحب لله و رسوله کثیر الحیاء ملازما لاشغال الطلبة في العلوم الاسلامية بغير طمع بل یجدیهیم و یعینه و یعیر الكتب الفیسیة لاهل بلده و غیرهم من اهل البلدان من یعرف و من لا یعرف محبا لمن عرف منه تعظیم الشریعه مقبلًا على نشر العلم آیه في استخراج الدقائق من القرآن

والسنن شرح الكشاف شرحاً كثيراً و اجاب عمماً خالفاً مذهب السنة احسن جواب يعرف فضله من طالعه و صنف في المعانى و البيان و التبيان و شرحه و امر بعض تلامذته باختصار المصايب على طريقة نهجها له و سماه المشكأ و شرحها هو شرحًا حافلاً ثم شرع في جمع كتاب في التفسير و عقد مجلساً عظيمًا القراءة كتاب البخاري فكان يشغل في التفسير من بكرة إلى الظهر

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٧٠٧

و من ثم إلى العصر لاسمع البخاري إلى أن كان يوم مات فرغ من وظيفة التفسير و توجه إلى مجلس الحديث فدخل مسجداً عند بيته فصلى النافلة قاعداً و جلس يتضرر الاقامة للفرضية فقضى نحبه متوجهاً إلى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنة ٧٤٣ و جلال الدين سيوطى در بغية الوعاء گفته الحسن بن محمد بن عبد الله الطبى بكسر الطاء الامام المشهور العلامة فى المعقول و العربية و المعانى و البيان قال ابن حجر كان آية فى استخراج الدقائق من القرآن و السنن مقبلاً على نشر العلم متواضعاً حسن المعتقد شديد الرد على الفلاسفة و المبتدعة مظهراً فضائحهم مع استيلائهم حيث شديد الحب لله و رسوله كثير الحياة ملازمًا لاشغال الطلبة فى العلوم الإسلامية من غير طمع بل يخدمهم و يعينهم و يغير الكتب النفيضة لاهل بلده و غيرهم من يعرف و من لا- يعرف محباً لمن عرف منه تعظيم الشريعة و كان ذا ثروة من الارث و التجارة فلم يزل ينفقه في وجوه الخيرات حتى صار في آخر عمره فقيراً صنف شرح الكشاف التفسير التبيان في المعانى و البيان شرح المشكأ و كان يشغل في التفسير من بكرة إلى الظهر و من ثم إلى العصر في الحديث إلى يوم مات فاته لما فرغ من وظيفة التفسير توجه إلى مجلس الحديث فصلى النافلة و جلس يتضرر الاقامة للفرضية فقضى نحبه متوجهاً إلى القبلة و ذلك يوم الثلاثاء ثالث عشرى شعبان سنة ثلاثة و أربعين و سبعين قلت ذكر في شرحه على الكشاف انه اخذ عن أبي حفص السهوري و انه قبل الشروع في هذا شرح رأى النبي صلى الله عليه وسلم في النوم وقد ناوله قدحاً من اللبن فشرب منه پنجم آنکه محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعيد بن جرير المعروف بابن قيم الجوزية الحنبلي تصريح صريح بموضوع بودن ابن زور مفتعل نموذج باظهار این معنی که آن را جهله متسببن الى السنن وضع نموذج کمال سقوط آن از درجه اعتبار بر اهل احلام و ابصار واضح و آشکار فرموده كما مستقى عليه عنقریب ان شاء الله تعالى و ابن القیم از اخبار کبار و اعلام عظیمی المقدار نزد سنیه می باشد جلال الدين سيوطى در بغية الوعاء گفته محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعيد بن جرير الشمس ابن فیم الجوزیة الحنبلي العلامة ولد في سابع صفر سنة احدی و تسعین و ستمائة و قراء العربية على المجد التونسي و ابن أبي الفتح البعلی و الفقه و الفرائض على ابن تیمیة و الاصلین عليه و على الصفی الہندي و سمع الحديث من التقى سليمان و أبي بكر بن عبد الدائم و أبي نصر بن الشیرازی و عیسی المطعم و غیرهم و صنف و ناظر و اجتهد و صار من الائمه الکبار في التفسير و الحديث و الفروع و الاصلین و العربية و له من التصانیف زاد المعاذ مفتاح دار السعادة

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ١٤، ص: ٧٠٨

مهذب سنن أبي داود سفر النجدين بين رفع اليدين في الصلاة معالم الموقعين عن رب العالمين الكافية و الشافية نظم الرسالة الجلية في الطريقة الحمدية تفسير الفاتحة اسماء القرآن الروح بيان الاستدلال على بطلان محلل الشیاق و النضال جلاء الافهام في حكمه الصلة و السلام على خير الانام معانى الادوات و الحروف بدائع الفوائد مجلدان و هو كثیر الفوائد اکثره مسائل نحویه مات في رجب سنن احدی و خمسین و سبعمائة ششم آنکه مجد الدين محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهیم الشیرازی الفیروزآبادی در کتاب سفر السعادة داد اظهار کمال سخافت و هوان این زور واضح و عیان داده نهايت سماجت و بطلان آن فراروی ارباب اعیان نهاده چنانچه در خاتمه کتاب مذکور گفته و در باب فضائل أبي بكر صدیق رضی الله عنه آنچه مشهورترست از موضوعات

حديث ان الله يتجلی يوم القيمة للناس عامة و لا بی بکر خاصة

و حديث ما صب الله في صدری شيئاً آلا و صبته في صدر أبي بکر

و حديث كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إذا اشتاق الى الجنّة قبل شيء

و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان

و حدیث ان الله تعالى لما اختار الارواح اختار روح أبي بكر

و امثال این از مفتریاتیست که بطلان ان بیداهمت عقل معلومست انتهی پس بحیرتم که چسان جناب شاهصاحب چنین خرافت ظاهره و فریه باهره را که علما و محققین شان قطعا و حتما آن را موضوع گفته و بطلان آن را بیداهمت عقل معلوم کردند از احادیث معتمده دانستند و از روایات ثابتہ اهل سنت شمردند و بمزید حسن فهم و بعد از وهم بمقابلہ اهل حق ذکر کردند و اثبات کمال علم برای أبي بکر بان خواستند ان هذا لعمری من افضع الفظائع و اشنع الشنائع و انکر البذائع و افجر الصنائع هفتم آنکه محمد طاهر گجراتی نیز مفتعل و منحول بودن این افتراض قبیح بتصریح صریح واضح فرموده مصنوعیت و موضوعیت ان از خلاصه نقل نموده چنانچه در تذکرة الموضوعات گفته فی الخلاصة

ما صب الله فی صدری شيئا الا و صبته فی صدر أبي بکر

موضوع هشتم آنکه ملا-علی قاری نیز این تقول مهین را باطل مستبین ظاهر ساخته علم کمال تھجین و توهین آن برای ناظرین متبنین افراخته چنانچه در رساله موضوعات کبری نقلان عن ابن القیم گفته و مما وضعه جهله المتنسبین الى السنة

فی فضل الصدیق حدیث ان الله ينجلی للناس عامة يوم القيمة ولا بی بکر خاصة

و حدیث ما صب الله فی صدری شيئا الا صبته فی صدر أبي بکر

و حدیث کان إذا اشتاق الى الجنة قبل شیءه أبي بکر

و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان

و حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح أبي بکر

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۰۹

و حدیث عمر کان رسول الله عليه السلام و أبي بکر يتحدثان و كنت كالزنجی بينهما

و حدیث لو حدثکم بفضائل عمر نوح فی قومه ما فنیت و ان عمر حسنة من حسنات أبي بکر

و حدیث ما سبقکم أبي بکر بکثرة صوم و لا صلاة و انما سبقکم بشيء وقر فی صدره

و هذا من کلام أبي بکر بن عیاش ازین عبارت ظاهرست که

حدیث ما صب الله

از جمله موضوعاتیست که جهله متنسبین الى السنة در فضل ابو بکر آن را وضع نموده‌اند پس محل کمال استعجباست که شاهصاحب چگونه باهن همه تفوق و زعامت و تشدق و شهامت که اتباعشان تبعا له ادعای آن دارند چنین زور واضح و کذب لائح را در محل استدلال و احتجاج آوردند و طریق و منهاج عناد و لجاج بدکر این باطل خداج بیباکانه سپردند و ندانستند که این افک شیع و بهت فظیع موضوع و مصنوع بعض جهال و مجعل و منحول زرافه اندالست که برای اظهار فضل خلیفه خویش حسیه لله آن را تراشیده‌اند و گونه دین و ایمان خود را بناخن مروق و عدوان خراشیده نهم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی حکم فیروزآبادی را بموضوعیت این افتراض فظیع و زور شنیع مسلم داشته بتغیر و تایید آن اعلام تقبیح این تقول واضح الهوان افراسته چنانچه در شرح سفر السعادة در شرح عبارت فیروزآبادی که سابقا منقول شد گفته مصنف می گوید که امثال این احادیث که از آنجا فضل بر تمامه خلق از انسیا و غیرهم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مفهوم گردد و یا از دائره حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات‌اند انتهی ازین عبارت رشیقه تائید و تازیر و تثبیت و تقریر حکم فیروزآبادی نحریر بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست و لا یُبَيِّنُكَ مِثْلُ خَيْرٍ

دهم آنکه محمد فاخر الله آبادی اعتراف صحیح و اقرار صریح بموضوعیت این کذب ظاهر و بهت باهر نموده بمبالغه تمام و تصریح

ما لا- کلام بمقابله اهل حق کرام اظهار وضع و افعال آن فرموده بیانش اینکه نظام الدين نیسابوری در غرائب القرآن در تفسیر آیه غار این خبر موضوع را بمعرض استدلال ذکر کرده چنانچه گفته استدل اهل السنة بالآیه علی افضلیه أبي بکر و غایه اتحاده و نهایه صحبته و موافقه باطنہ ظاهره و الا لم يعتمد الرسول عليه في مثل تلك الحالة و انه كان ثانی رسول الله صلی الله عليه وسلم في الغار وفي العلم

لقوله ما صب شيء في صدرى الا و صبيته في صدر أبي بكر الخ
و علامه نور الله شوشتري در رساله كشف العوار في تفسير آية الغار در جواب كلام نظام نيسابوري فرموده و اما ما ذكره من انضمام
كون ثانى اثنين في العلم ثم الاستدلال عليه
بقول ما صب في صدرى الا صبيته في صدر أبي بكر
فمن فضول الكلام و لا تعلق له بالاستدلال من الآية على افضلية أبي بكر على ان الشيخ الفاضل خاتم محدثي الشافعية مجد الدين
الفهروز آبادی

^{٧١٠} عبقات الانوار في امامه الائمة الاطهار، ج ١٤، ص:

صاحب القاموس في اللغة قد ذكر في خاتمة كتابه المشهور الموسوم بسفر السعادة أن هذا الحديث وغيره مما روى في شان أبي بكر من أشهر الموضوعات والمفتريات المعلوم بطلانها بداعه العقل الخ و محمد فاخر آل آبادی در دره التحقیق فی نصرة الصدیق بجواب کلام علامه شوشتري گفته و اما خامسا فلان الحديث الـذى اتى به دليلا على الثانوية في العلم فتحن ايضا بحمد الله تعالى نعرف من الموضوعات صرخ به غير واحد من الجهابذة الثقات وددت ان العلامة المستدل لم ي يحتاج به واسقط هذه الثانوية من ضد الكلام لضعف الاحتجاج و ايهاه سوء الادب هل يكون احد ثانيا لرسول الله صلی الله عليه وسلم في العلم نبيا كان او ولیا هذا داب من الاخلاق له من الدين و من لا يعرف مقام سيد المرسلين صلی الله عليه وسلم كما يذكره الشيعة في فضائل ائمه اهل البيت سلام الله عليهم عفا الله تعالى عنا وعن العلامة عن سائر ما اجترأ مثل جرءته فالله تعالى و رسوله صلی الله عليه وسلم والصـدـيقـ وـالـائـمـةـ رضـى اللهـ تـعـالـىـ عـنـهـمـ بـرـاءـ عـنـ اـمـثـالـ هـذـهـ الـاطـرـاءـاتـ وـلـهـ درـ الـامـامـ الـهـمـامـ رـحـمـهـ اللهـ تـعـالـىـ حـيـثـ لمـ يـذـكـرـ هـذـهـ الثـانـوـيـةـ كـمـ يـظـهـرـ مـنـ عـبـارـةـ التـفـسـيرـ الـكـبـيرـ وـمـرـ سـابـقاـ اـزـينـ عـبـارـتـ وـاضـحـ وـاـشـكـارـتـ كـهـ فـاخـرـ آلـ آـبـادـيـ بـجـوابـ عـلـامـ شـوـشـتـرـيـ طـابـ ثـرـاهـ چـنانـ دـستـ پـاـچـهـ شـدـهـ كـهـ چـارـهـ جـزـ اـعـتـرـافـ بـمـوـضـوعـیـتـ اـینـ زـورـ شـنـیـعـ نـدـیدـهـ دـستـ اـزـ تـایـیدـ وـ تـسـدـیدـ آـنـ کـشـیدـهـ بـرـ سـرـ کـمـالـ توـهـینـ وـ تـهـجـینـ اـنـ رـسـیدـهـ بـیـ سـبـیرـ وـادـیـ اـبـطـالـ وـ اـخـمـالـ آـنـ گـرـدـیدـهـ چـنـاـچـهـ اوـلاـ اـعـتـرـافـ صـرـیـحـ فـرـمـودـهـ بـهـ اـینـکـهـ ماـ اـینـ حـدـیـثـ رـاـ اـزـ مـوـضـوعـاتـ مـیـ دـانـیـمـ وـ بـرـینـ مـطـلـبـ شـکـرـ الـهـیـ نـیـزـ بـجاـ آـورـدـهـ وـ ثـانـیـ اـفـادـهـ نـمـودـهـ کـهـ غـیرـ وـاحـدـ اـزـ جـهـابـذـهـ ثـقـاتـ بـوـضـعـ اـینـ حـدـیـثـ تـصـرـیـحـ کـرـدـهـانـدـ وـ ثـالـثـاـ اـزـ کـمـالـ وـهـنـ آـرـزوـ کـرـدـهـ کـهـ کـاشـ نـیـسـاـبـورـیـ بـاـنـ اـحـتـجاجـ نـمـیـ کـرـدـ وـ رـابـعـاـ اـفـادـهـ کـرـدـهـ کـهـ اـحـتـجاجـ نـیـسـاـبـورـیـ بـاـینـ حـدـیـثـ درـ ثـانـوـیـتـ اـبـوـ بـکـرـ بـاـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ درـ عـلـمـ ضـعـیـفـیـتـ وـ خـامـسـاـ اـفـادـهـ نـمـودـهـ کـهـ اـثـبـاتـ ثـانـوـیـتـ اـبـیـ بـکـرـ بـاـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ بـاـینـ حـدـیـثـ موـهـمـ سـوـءـ اـدـبـسـتـ وـ اـدـعـایـ انـ دـابـ کـسـیـسـتـ کـهـ اـزـ دـینـ بـهـرـهـ نـدارـدـ وـ مـقـامـ جـنـابـ رسـالتـ مـآـبـ صـلـیـ اللهـ عـلـیـهـ وـ آـلـهـ وـ سـلـمـ رـاـ نـمـیـ شـنـاسـدـ وـ سـادـسـاـ دـعاـ کـرـدـهـ کـهـ حقـ تعالـیـ اـزـ نـیـسـاـبـورـیـ وـ سـائـرـ کـسـانـیـ کـهـ مـثـلـ اوـ جـرـأتـ کـرـدـهـ باـشـنـدـ عـفـوـ فـرـمـایـدـ وـ اـزـینـجـاـ نـیـزـ کـمـالـ قـبـحـ استـنـادـ بـاـینـ اـفـرـایـ صـرـیـحـ الـانـهـدـادـ وـاضـحـ وـ لـاثـحـ مـیـ شـوـدـ وـ سـابـعـاـ اـفـادـهـ نـمـودـهـ کـهـ خـداـ وـ رـسـولـ وـ اـبـوـ بـکـرـ اـزـ اـمـثـالـ اـینـ اـطـرـاءـاتـ بـرـیـ هـسـتـنـدـ وـ اـزـینـجـاـ نـیـزـ پـیـ بـکـمـالـ فـسـادـ اـینـ زـورـ مـهـجـورـ مـیـ تـوـانـ بـردـ وـ ثـامـنـاـ بـرـ عـدـمـ ذـکـرـ رـازـیـ ثـانـوـیـتـ مـسـتـفـادـهـ اـزـ خـبـرـ ماـ صـبـ اللهـ اـظـهـارـ کـمـالـ سـرـورـ آـغـازـ نـهـادـهـ دـادـ نـهـایـتـ تـقـبـیـحـ وـ تـفـضـیـحـ آـنـ دـادـهـ وـ اـزـینـ اـفـادـاتـ مـتـینـهـ وـ اـعـتـرـافـاتـ

عقبات الانوار في امامية الائمة الاطهار، ج ١٤، ص: ٧١١

مبینه مقابح و فضائیحی که بحال پر اختلال مخاطب با کمال بوجه احتجاج و استدلال او باین کذب و افتعال عائد و متوجه می‌شود خود بر ناظر بصیر واضحست و حاجت باعده ندارد اما آنچه فاخر الهآبادی بزعم باطل خود بر اهل حق تشنیع کرده و اثبات مساوات

ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را با جناب ختم المرسلين عليه و آله آلاف الصلوة من الملك الحق المبين در علم شنيع و فظيع دانسته پس ناشی از عدم عرفان و فقدان ايقان اوست در باب مراتب اهليت عليهم السلام و موذنست از قلت عنور و اطلاع بر اخبار صحیحه و احادیث صریحه خود جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم والا بر خدمه احادیث و اخبار و نقده اقوال و آثار آن جناب این امر از اوضاع واضحات و این لایحات است و دلائل موفوره و براهین غیر محصوره آن در کتب اهل حق موجود و مسرود می باشد و شطري از ان در ضمن مؤيدات حدیث مدینه العلم دیدی و بسياري از آن ان شاء الله تعالى در ما بعد خواهی شنید و از جمله غرائب طریقه این است که فاخر الـآبادی بعد این همه زور و شور در توهین و تهجهن این کذب و زور ادعای صحت آن بطريق کشف که بر فرض تحقق آن یقینا از قبیل کشف شیطانی خواهد بود ببعض کبرای عارفین خود نسبت نموده و بعض تاویلات بارده و تسويیلات شارده برای دعوای فاسده و هفوه کاسده او تیار کرده و نحیف بحمد الله تعالى تمام کلام فاسد النظام او را در کتاب العضب البtar که بجواب دره التحقیق تالیف نموده ام بتفصیل تمام منقوض و مرضوض ساخته او نیز در کتاب شوارق النصوص بابطال و توهین و افساد و تهجهن آن پرداخته من أراد الاطلاع فلیراجع و محمد فاخر از محدثین افاض و مستندین اکابر و علمای مشاهیر و کمالی نخاریر سنیه بوده مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النباء گفته شیخ محمد فاخر متخلص بزائر بن شیخ محمد یحيی المعروف بشاه خواب الله الـآبادی العباسی ترجمه ایشان میرآزاد در سرو آزاد باین عبارت نوشته اند صاحب صفات رضیه و مناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات تشرع بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعديل قسطاس شریعت می گماشت بسیار گشاده دست و شگفتہ پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت یگانه و بیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید در جمیع اسفار جمعی کثیر از این سبیل باو می پیوستند شیخ از ماکولات و ملبوسات خبر همه می گرفت و مدامی که عامه رفقا را طعام بهم نمی رسید خود باکل تنها نمی پرداخت از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد برادر کلان خود شیخ محمد طاهر تلمذ نمود و کتب تحصیلی مرتب گذرانید و بر صدر استاذی نشست و در سفر حجاز میمنت طراز علم حدیث از مولانا و استاذنا شیخ محمد حیات مدنی سند نمود جوهر فهم و ذکاء او بس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علمی بسرعت تمامتر می رسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغیر سن مرید ساخت و تربیت حواله شیخ محمد یحيی کرد در ظل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۲

پدر بزرگوار تربیتها یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد ارتحال والد جانشین شد و در سنه تسع و اربعین بعد مائة و الف عازم حرمين شریفین شد و در سنه خمسین باین سعادت فائز گشت در همین سال راقم الحروف احرام بیت الله بست و سفر دریا بانجام رسانیده بجهد نازل شد از جده باتفاق بمکه رسیدیم و دیده نیاز بر آستان رب العزة مالیدیم مشار إلیه در اوائل سنه احدی و خمسین بر جهازی که راقم الحروف رفته بود بوطن برگشت و در سنه اربع و خمسین کرت ثانی داعیه حرمين شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از الـاباد بربست در سنه خمس و خمسین در کشتی نشست ناگاه در آن بحر پر شور جهازات قوم مرهئه دکن که از چندی بندر بمی را که از دست فرنگیان انتزاع نموده در دریا قطع طریق شعار ساخته اند نمودار شد بضرب توپها آتش حرب اشتعال گرفت و جهاز را قابض گردیدند و جهاز را با میان و مسلمین گرفته به بندر بمی برند و بحال شیخ محمد فاخر این قدر رحم کردنده که سواری از جانب خود داده بسورت رسانیدند و اشیاء و اسباب ایشان را جز صندوق کتب همه را بتصرف آوردند شیخ بانتظار موسوم جهاز در سورت توقف کرد و در ماه صفر سنه ست و خمسین و مائة و الف بر جهاز عازم گردید قضا را جهاز تباہ شد و بکنار بندر مخا رسید شیخ چند ماه در بندر مختار اقامت کرد و در موسوم کشتی متوجه مکه معظمه گردید بست و دوم رمضان سنه ست و خمسین بحرم آمن واصل شد و هم درین سال حج روز جمعه که آن را در عرف حج اکبر گویند دریافت و در سنه تسع و خمسین باز بهندوستان عطف عنان نمود و در جمادی الاولی سال مذکور از بندر سورت روانه پیشتر گردید

محمد یوسف قلمی نمود که شیخ محمد فاخر در رجب سنه تسع و خمسین به شاهجهان آباد تشریف آوردن میرزا جانجانان مظہر از ملاقات ایشان بسیار محظوظ شدند و با هم صحبتها گذشت انتهی شیخ یکسال در اله آباد ماند در ماه شوال سنه ستین و مائے و الف از راه بنگاله عازم دریای محیط شد که از آنجا در جهاز نشسته سری بحرمین کشد در عظیم آباد و پئینه و مرشد آباد و دیگر امصار سر راه حکام خدمتها بتقدیم رسانیدند از بندر هور گلی بر جهاز نشست قضا را مسافت چند روزه قطع کرده چوبی از جهاز شکست سه ماه جهاز در دریا تباہ ماند آخر الامر بموضع چات گام که منتهای دریای شرقی عمل پادشاه هندست از جهاز فرود آمد و بعلت موسم بر شگال سه چهار ماه در چائگام گذرانیده از راهی که رفته بود باله اباد برگشت درین مرتبه هم نیز حکام سر راه ندر فراوان گذرانیدند قریب دو ماه در اله اباد مانده قصد شاهجهان آباد کرد و بست و پنجم رمضان سنه اثنین و ستین واصل ان شهر شد و چندی باقامت آنجا پرداخت و باز نطاق همت بزیارت حرمین شریفین بربست و محض باراده ملاقات راقم الحروف اول قصد دکن کرد و غره شعبان سنه اربع و ستین از شاهجهان آباد روانه شده پنجم ذی حجه سال مذکور به برهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد که برویت یکدیگر

عقبات الانوار فی امامۃ الانمۃ الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۳

کهنه تمنا برآید بعد عبور دریای نریدا بیماری سرسام او را عارض شد و پس از وصول برهانپور بیماری قوت گرفت یازدهم ذی حجه روز یکشنبه وقت اشراق سنه اربع و ستین و مائے و الف جان عزیز را در راه بیت الله فدا ساخت تاریخ ولادت او که در سنه عشرين و مائے و الف واقع شد خورشیدست و تاریخ انتقال زوال خورشید عمرش چهل و چهار سال در حالت مرض وصیت کرد که از مشایخ برهانپور شیخ عبد اللطیف قدس سره در کمال تشرع بودند و بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت بعمل آوردندا واحسرتا که این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهمنساند قول مرتا جانجانانست که بسیاری از کبرای دین را مشاهده نمودم بعد از یازده صد سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت و یافتم و نیز قول میرزاست که بسا ارباب کمال را برخوردم آن قدر که نزد شیخ محمد فاخر ارزان شدم هیچ جا اتفاق نیفتاد یعنی مرزا خلاف وضع خود بمقابلات شیخ محمد فاخر اکثر می رسید شیخ محمد فاخر صاحب دیوانست این چند بیت از آنجا فراگرفته شد

بیاغ عاشقی از میوه و گل نیست سامانی کنم بادام و نرگس را فدای چشم گریانی
و له آئینه با صفائ رخت رو گرفته است گل پیش آن دهن بو گرفته است

و له دارم دلی که بر دم تیغست راه او مژگان چشم یار بود سیر گاه او

و له بر میان بر زده دامان ز کجا می آئی مرحا گر بشکار دل ما می آئی

و له حب دنیا می فریید خاطر افسرده را گوشمالی می دهد رویاه شیر مرده را

و له مرا از آمد و رفت نفس روشن شد این معنی که اقبال جهان در دم زدن ادبیار می گردد

و له کنند گورپرستان زیارت زاهد که زیر گبید دستار زنده در گورست

و له تا پیر و چار یار اخیار نه از چار اصول دین خبردار نه

در طبع تو این چهار عنصر با هم تا هست باعتدال بیمار نه

انتهی کلام آزاد قدس سره فی سرو آزاد محور سطور گوید شیخ محمد فاخر اگر چه در جمیع فنون و تمام علوم ید بیضا داشت و علم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بر وی بحدی غالب آمده که گویا غیر آن را آشنا نبوده است غالب تصانیف او در انتصار سنت و مختار اهل حدیث و رد بر بدعت و اهل اوست منها قرء العین فی اثبات رفع الیدين و منها نظم عبادات سفر السعادة

و منها رساله نجاتیه در عقائد حدیثیه و منها مثنوی در تعریف علم حدیث دیوان شعر او را دیدیم مملو بمضامین تقدیم حدیث بر رای و تفضیل سنت بر بدعت و نهی از علم کلام و معقولات و جز آنست و مع ذلک قانون شاعری را از دست نداده در همین مطالب آن چنان بلندپروازی می‌کند و صید معانی ییگانه می‌فرماید که عقل حیرانست و قیاس پریشان بیتی چند

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۴

از دیوانش چیده در اینجا نوشته می‌آید

بقول مصطفی زائر ز رای دیگران ماندم شهود یار مانع گردد از اغیار عاشق را

و له سرور خاطر احباب زائر از رایست من و تفرج باغ محدثان تنها

و له زائر ز رای قوم مرا نیست بهره علم حدیث کرد ز خود بیخبر مرا

و له زائر از کشکول اهل رای نتوان لقمه خورد بر سر خوان رسول الله مهمانیم ما

و له جز شرعه سنت نرود جانب جنت زائر بکجا رای برد اهل جهان را

و له از احادیث رسول آورده‌ام اسرار دین نیست غیر از گوهر شهوار درد و کان ما

و له روی زائر بحدیث و رخ یاران سوی رای قسمت هر که بود از قلم تقدیرست

و له جز سنتش نمانده ره و رسم قال و قیل زائر تمام دفتر بدعت دریده است

و له ده که سنت شد و بدعت بجهان زائر ماند دانه رفت و خس و خاشاک بجز من باقیست

و له زائر که مایه‌اش همه از سنت نبی است محتاج اعتقاد و علم کلام نیست

و له زائر از آن بگوش کشد کاین حدیث دین ای سید رسول گهر کان لعل تست

و له خط وافر مگر از سنت سرور داری زائر این قوت ایمان تو بی‌چیزی نیست

و له زحسن خدمت زائر بود بعلم حدیث گرم ز خون شهادت بود گریبان سرخ

و له زائر چه غم از کشمکش زمرة تقلید سلطان رسول گر سر ما داشته باشد

و له زائر چو اهل رای نه پیچد سر از حدیث کار این دیوانها فرزانه نتوانست کرد

و له نمی‌دهند اطباء دوای درد گناه بخاک سنت اگر می‌روی شفا باشد

و له زائر همه علم و عمل او ز حدیث ست بیچاره جز این خانه دگر هیچ ندارد

و له همین بود بدل زائر از حدیث امید که دستگیر مرا وقت انتقال شود

و له زائر بهار باغ جمال پری رخان با شاهد حدیث برابر نمی‌کند

و له بقول و فعل کسان کی نظر کند زائر کسی که دفتر سنت تواند املا کرد

و له ز خط لاله خان شد فراغتم زائر دلم بخط حدیث اقتدار پیدا کرد

و له ذکر سنت بسی کنم زائر بلب این نام الفتی دارد

و له

خدا گواه که زائر حسد برای نکرد و لیک تارک مستون نمی‌تواند شد

و له بروز حشر نپرسند زائر از آرا همین حدیث در آنجا ترا بکار آید

و له عقائد راز قرآن و حدیث ورده‌ام زائر مراد خاطرمن از رای یاران برنمی‌آید

و له زائر ز بحر سنت سرور گرفته آب این گوهر نجات بهر جا نمی‌شود

و له

کی شود منت پذیر اهل رای زائر از خیر البشر ممنون بود
وله

اهل بدعت رای را پشت و پناهی دیده اند زائر از سنت نماید حاصل ایمانی دگر
وله

حدیثست جنس گران مایه زائر توان شد خریدار با نقد جانش
وله

ز رای قوم نشد نور ظلمت زائر بیا بیا که بعلم حدیث چاره کنیم
وله

زائر از رای شدم ناکاره از احادیث بکاری برسم
وله

زائر نجات خواهی آئین عشق سر کن از دیگران بریدن و از مصطفی ص شنیدن
وله

غم مهجوری سنت کشم تا چند ای زائر ز آهم آتشی در دفتر اغیار بايستی
وله

زائر بحديث بگذر از رای با آب سر سراب تا کی عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۵

این قسم اشعار ابدار بلکه جواهر شاهوار وی رح بسیارست در کتاب جنه در خاتمه اش قدری معتمد به از آن نوشته ایم من شاء فلیرجع
إليه فقیر حضرت ایشان را یک بار در خواب دید که در مکانی مصفا در لباسی زیبا بکمال رعنائی و لطافت بخواب شیرین بیخبر از
ان و این خفته اند چنانکه عروسی خواب می کند از آنجا که الفتی خاص با ایشان حاصل است دیدن این خواب موجب مسرت بسیار
شد از حق تعالی امیدوارم که چنانکه در خواب یکجا کرده در بیداری هم بعالمن آخرت در جنة الفردوس اجتماع و همسایگی
نبخشند انه على ذلك قدير وبالاجابة جديز زائر را دو فرزند گرامی بود يكى شاه قطب الدين که در مکه معظمه سنه سبع يا ثمان و
ثمانين و مائة و الف برحمت حق پیوست دیگر شاه محمد اجمل که وساده آرای بلده الله آباد بود دائره ایشان مشهورست توفی سنه
ست و ثلثين و مائتين و الف انتهی کلام الفاضل المعاصر فی الاتحاف و عظمت مرتب و جلالت متزلت محمد فاخر نزد سنیه
بحديث که مولوی حیدر علی در منتهی الكلام او را بتعظیم تمام یاد کرده و بروایت مذکوره در رساله او احتجاج نموده چنانچه
در مسلک اول منتهی الكلام گفته القصه مفاد
مراوا من يصلی بالناس

بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق که در روایت ابو داود از عبد الله بن زمعه در قره العینین بتفضیل الشیخین و رساله
نصره الصدیق لمولانا محمد فاخر قدس سره و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد کرده ام امر واحد است انتهی یازدهم
آنکه قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی که از اعاظم منقادین کبار و افاحم محققین اخبار نزد سنیه است این زور منحول و
کذب مجعلوں را از موضوعات شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراحةً نقل کرده چنانچه در فوائد مجموعه فی
الاحادیث الموضوعه گفته

حدیث ما صب الله فی صدری الا و صبیته فی صدر أبي بکر

ذکره صاحب الخلاصه و قال موضوع دوازدهم آنکه حسب افاده خود مخاطب والا شان کمال و هن و هوان این افترا و بهتان بر
اصحاب ابصار و اعیان واضح و عیانست بیانش اینکه شاه صاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث

بی سند نزد اهل سنت شر بی مهارت که اصلاً گوش بان نمی کنند انتهی و این افترای صريح بحدی مهم است که هیچ سندی برای آن و لو کان موضوعاً پیدا نمی شود چنانچه این معنی بر ناظر عبارت سابقه ابن الجوزی و متامل دیگر عبارات واضح و لائحت و بحمد الله تعالی عدم وجود اسناد برای این زور مفتعل امریست که در ان حاجت استناد بکلام احادی نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سندی برای ان از کتب اسلاف خود برآرد و هر گاه میین شد که سندی برای این حدیث و لو موضوع هم باشد پیدا نیست ظاهر گردید که حسب افاده مخاطب این خبر باطل نزد سنیه شتر بی مهارت که اصلاً بان گوش نمی کنند پس محل کمال عجیبت که چگونه خود مخاطب این شتر بی مهارت را برای رکوب خود اختیار ساختند و با منطاء غارب آن

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۶

تقليداً لراکبة الجمل الاديب و افتقاء لأثر من تنبحها كلام الحوائب خويشتمن را در بوادي زلل و عثار و هلك و بوار و تباب و تبار انداختند و بجای آنکه اصلاً بان گوش نکنند آن را بسمع دل شنیدند بلکه بمزيد جرات و جسارت آن را قابل احتجاج و استدلال بمقابله اهل حق اقبال دیدند ما هکذا تورد یا سعد الابل بالجمله ازین بیان مناعت اقتران کمال و هن و بطلان این افترای عظیم العدوان واضح و ظاهر گردید و علاوه بر ان بر عاقل بصیر و متامل خیر بالخصوص فوائد عدیده بحد تبیین و ظهور رسید اول آنکه واضح گردید که اهل سنت اصلاً دلیلی متنی از احادیث خیر المرسلین صلی الله عليه و آله الطاهرين بر اتصاف خالقه اول بعلم ندارند و از احادیث موضوعه خویش هم اثبات آن نمی توانند نمود و الا بذکر این خرافات عوام و هفووات جهال لثام که در احادیث موضوعه هم یافته نمی شود نوبت نمی رسید و مصدق الغریق یتشبّث بكل حشیش ظاهر نمی گردید و جناب شاهصاحب با وصف کمال اطلاع و طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و محدثومیت قروم فحوال که حسب ادعای معتقدینشان حاصلشانست از احتجاج بان باز نمی ایستادند و بذکر این خرافت سراسر سخافت داد فضیحت خود نمی دادند آخر کدام مقام بهتر از مقابله خصامست که برای آن این احادیث را مذخور داشته‌اند و برای کدام روز سیاه آن را مهیا گذاشته‌اند ذکر ان نمی فرمایند و بالوقت این هفووات دست می آلایند فانه لا- عطر بعد عروس و لا- مخبأ بعد بوس دوم آنکه از کلام ابن الجوزی واضح است که او این خبر باطل و تقول عاطل را از اخسن موضوعات و ارذل مفتریات وانموده و اعتناء و احتفال بتوهین و ابطال و اطالت مقال بذکر اشباء و امثال آن پسند نفرموده و این افاده ابن الجوزی با تحقیق هیچ یکی از متقدمین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکه بسیاری از نقاد احادیث و آثار و جهابذه روایات و اخبار در توهین و تهجهین این افترای اشکار مساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت و معارضت او اختیار نموده‌اند و تعقب و اعتراض هیچ کسی و لو بمراتب و طبقات کثیره از ابن الجوزی فروتر بوده باشد برین کلام او منقول نشده و شاهصاحب با وصف این معنی نظر بکلامش نیانداختند و فریه منحوته ما صب الله را محتاج به ساختند و جرأت و جسارت ابن الجوزی در باب حدیث مدینه العلم با وصفی که مخالف بسیاری از اکابر متقدمین و اسلاف و اساطین میرزین با انصاف سنیه که ابن الجوزی بخاکپایشان هم نمی رسد می باشد و افادات جماعات متعدده و زرافات متبدده کملای عالی مقدار و نبلای کبار سنیه که بعد از ابن الجوزی گذشته‌اند نیز قطعاً موهن آنست و غير واحد از نقاد عظام و حفاظ فحام شان بصراحت در پی تعقب و نقض و تهضم و رض کلام بی نظام او افتاده داد تحقیق و تدقیق داده‌اند لیکن مخاطب عظیم الغرر چنان فریته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۷

و دلداده آن شدند که در قدح و جرح این چنین خبر مشید و حدیث موطد دست بان انداخته خود را عرضه تعییر و تعییب و تشریب و تائیب ساخته‌اند پس متین گردید که حضرت شان در مناظره اهل حق کرام هرگز رو بسوی تحقیق و انصاف نمی آرند و همت والا نهمت خود را مدام بر مراء و اعتساف بر می گمارند و باکی از تهافت و تنافر و تناقض و تناکر هم ندارند و جمله این امور را در اخmal حق نصیح و نصرت باطل فضیح سهل و آسان می شمارند سوم آنکه از عبارت علامه فیروزآبادی بکمال وضوح ظاهر شده که این حدیث بیداهمت عقل موضوعست پس معلوم گردید که شاه صاحب که تصدیق آن می فرمایند و بوسیله آن اثبات افضلیت

امام خود می‌خواهند قطع نظر از صفات عالیه اخرب بفضل الهی بمزيد عقل و فراست هم متصرف می‌باشند و از راه نهایت کیاست خاک مذلت و صغیر بر سر سوفسطئیان کبار می‌باشند چهارم آنکه از افاده علامه ابن الیم واضح شده که این بهتان شنیع موضوع جهال منتسبین الى السنه می‌باشد پس ثابت شد که شاه صاحب در احتجاج و استدلال باین افترای بین الاضمحلال اقتداء جهال اندال و اتباع اعمام ضلال پیش گرفته‌اند و بعد ازین تعدیدشان در زمرة علماء محققین و نظمشان در سلک محدثین منقدین کما هو داب اکثر المستتبین عین جور صريح و ظلم قیحست پنجم آنکه از نص ابن الجوزی واضح شد که این حدیث از ان قیلست که عوام آن را بر زبان دارند و اثری از آن در صحیح و موضوع مشاهد و مرئی نمی‌شود پس ثابت شد که گو معتقدین شاهصاحب حضرت شان را بعرض برین رسانند و مستحق انواع تجلیل و تعظیم گردانند لیکن هنوز ذات با برکاتشان بوجه صدور این گونه اباطیل و خزعبلات و تغوه بامثال این اضالیل و ترهات در زمرة عوام کالانعام داخل و این زرافت سراسر خرافت را بوجودنا مسعودشان زیب و زینت تمام حاصلست

قوله و مثل لو کان بعدی نبی لكان عمر

اقول نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت بصر و نقاد حدیث و اثر و جهابذه روایت و خبر این کذب سراسر هذر و این زور سراپا غرر محض افتعال بی ثمر و بحث افترای بی اثر بر جناب سید البشر صلی الله عليه و آله ما طلع القمر می‌باشد و بوجوه عدیده و براهین سدیده ضیر و ضرر و فساد و دعر احتجاج و استدلال باین سمر قائد الى سقر متبین و مختبر می‌شود اول آنکه مجتمع عليه اهل اسلام و ایمانست که حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت اوثان و شرك بخدای رحمان و کفر بايزد سبحان و جحود خالق منان ممتطی مراكب زیغ و عدوان و راکب غوا رب باغی و شنان مانده و این امر از غایت شهرت و توادر حاجت باستناد و استشهاد ندارد و حضرات اهل سنت و لو بالغ اقصای مراتب عناد و لداد باشند انکار این مطلب نمی‌توانند کرد و هر گاه کفر حضرتش و لو فی شطر من الزمان و بر همه من الاولان باتفاق فرقین ثابت شد مستحیل

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۸

گردید که جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم چنین کلام در حق او ارشاد فرموده تجویز نبوت برای او فرموده باشند چه اجتماعی اهل اسلامست که کفر مانع قابلیت نبوتست و مسبوق بالکفر نبی نمی‌تواند شد و دلالت این خبر مفتعل بر تجویز نبوت برای حضرت عمر هر چند نهایت ظاهر و واضحست لیکن بخیال اینکه مبادا بعض حضرات راه جحود و انکار آن پیش گیرند عرفی چند متعلق این مطلب مرقوم می‌نمایم پس باید دانست که اولاً- حضرات اهل سنت این حدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده‌اند و این معنی دلیل واضحست بر آنکه ازین حدیث مصنوع فضل تجویز نبوت برایشان فهمیده‌اند و بهمین سبب بر سر تعدید آن از فضائل و مناقب حضرتشان رسیده و ثانیاً طبیی یکسر از خوف خداوند قهار عاری گردیده مصرح شده به اینکه عمر در الهاام بدرجه انبیا رسیده بود و گویا جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آله و سلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد داشتند و خبر مفتعل لو کان بعدی نبی لكان عمر بن الخطاب

را مؤید این معنی وانموده چنانچه ملا على قاری در مرقاۃ شرح مشکأۃ در شرح

حدیث ابو هریره لقد کان فيما قبلکم من الامم محدثون فان یک من امته احد فانه عمر

گفته قال الطیبی هذا الشرط من باب قول الاجیر ان كنت عملت لك فوفی حقی و هو عالم بذلك و لكنه یخیل فی کلامه ان تفريطک فی الخروج عن الحق فعل من له شک فی الاستحقاق مع وضوھ و المراد بالمحدث المبالغ فیه المذکور انتھی الى درجه الانبياء فی الالهام فالمعنى لقد کان فيما قبلکم من الامم انبياء یلهماون من قبل الملاء الاعلى فان یک فی امته احدا هذا شأنه فهو عمر جعله لانقطاع قرینه و تفوقه علی اقرانه فی هذا کانه تردد فی انه هل هو نبی ام لا فاستعمل ان و یؤیده ما ورد فی الفصل

الثانی لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب فلو فی هذا الحديث بمترئله ان علی سبیل الفرض و التقدیر كما فی قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صهیب لو لم یخف اللہ لم یعشه و ثالثا شیخ احمد سرهندي که معروف به مجدد الف ثانیست در مکاتیب خود نقاب حیا از رخ برافگنده تفوہ نموده به اینکه شیخین از بزرگی و کلانی معاذ اللہ در انبیا معدوداند و بفضائل انبیا محفوظ و بهمین خبر باطل

لو کان بعدی نبی لکان عمر

احتجاج کرده چنانچه در مکتوب دویست و پنجاه و یکم که بنام محمد اشرف نوشته می گوید در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه‌شان علیحده است و درجه منفرده گوییا بهیچ احدی مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گوییا همخانه است اگر تفاوتست بعلو و سفلست و حضرت فاروق بطفل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرفند و سائر صحابه کرام با نسرو علیه و علیهم

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۱۹

الصلوات و التسلیمات نسبت همسرايی دارند یا همشهری باولیای امت خود چه رسیدع این بسکه رسید ز دور بانگ جرسم* پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدوداند و بفضائل انبیا محفوظ
قال النبی صلی اللہ تعالیٰ علیه و علی آله و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر
و رابعا عبد الحق دھلوی توجیه این خبر مزور نموده به اینکه عمر ملهم و محدث بود و ملک در دل او حق را القاء می کرد و برای او مناسبت بود بعالم وحی و نبوت چنانچه در لمعات شرح مشکاه گفته
قوله لکان عمر بن الخطاب

لعله صلی اللہ علیه و سلم قال ذلک لاجل کون عمر ملهم محدثا یلقی الملک فی رویه الحق و له مناسبت بعالمن الوحی و النبوة و اللہ اعلم و خامسا شاه ولی اللہ ازین خبر مفتعل تجویز پیغمبری عمر مستفاد دانسته چنانچه در قرء العینین گفته نوع سی و نهم اگر بعد آن حضرت پیغمبری ممکن بودی فاروق پیغامبر می شد از

حدیث عقبة بن عامر قال رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب اخرجه الترمذی بالجملة ازین عبارات بنهایت وضوح و ظهور ثابت گردید که این خبر موضوع دلالت بر امکان نبوت برای عمر دارد و اولیاء و معتقدین او در اثبات و تقریر این مطلب بكلمات جسارت سمات متفوه شده‌اند لیکن محل کمال حیرت و استعجاب است که چگونه بتقضی شطر وافر عمر حضرت عمر در کفر و ضلال که سراسر مکذب و مبطل این کذب محالست التفاتی ننموده بی محابا راه استدلال و احتجاج و تصدیق و تایید این زور شدید پیموده‌اند بلی

ان حب الشّيء يعمى و يضم

و یلقی فيما یفصح و یلم دوم آنکه متفق علیه قاطبه اهل اسلام و ایمانست که عمر معصوم نبوده و اعترافات صریحه موافرہ اهل سنت درین باب معتمد و موجود و شواهد صحیحه غیر محصوره این مقصود در کتب قوم مسرود و منضوض است و این حدیث چنانچه دانستی دلالت واضحه بر تجویز نبوت برای او نماید حال آنکه تجویز نبوت برای غیر معصوم نهایت قبیح و مذموم و مثبت آن نزد اهل عقول و حلوم بانواع ذم و ملام مذحور و ملوم است پس بحمد اللہ تعالیٰ واضح و لائق شد که این خبر موضوع و حدیث مصنوع ساخته و پرداخته بعضی از آن مغفیلین اغمار و ذاهلین ناهنجار است که در نشئه حب شیوخ کبار چنان مدهوش و سرشار شده‌اند که از عقائد قطعیه و معتقدات یقینیه اهل اسلام نیز خبری ندارند و همه تن از غی و ضلال و خرق جهالت غرق دریای ناپیدا کنارند سوم آنکه این خبر موضوع مستلزم افضلیت عمر بر ابو بکر است زیرا که بر هر متامل از آن واضح است که اگر بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و آله و سلم نبی می بود معاذ اللہ عمر می شد نه ابو بکر بلکه ابو بکر در این صورت مثل دیگران از رعایای عمر

می شد و افضلیت عمر بر ابو بکر مخالف اجماع قاطبه اهل سنت است پس بحمد الله تعالى محقق شد که این کذب فظیع و زور شنیع با آنکه خطی از صحت و واقعیت ندارد

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۰

مخالف مسلمات اجتماعیه و مصدقات قطعیه اهل سنت نیز می باشد و ازین مقام برای اهل احالم مایه حیرت و استعجاب بیش از بیش بدست می آید و تامل در ان نهایت غفلت و غمارت و فقدان امعان و بصارت واضح این جسارت سراسر خسارت ثابت و محقق می نماید و لنعم ما افاد العلامه العظیم المکان سبحان علیخان افاض الله علیه سجال الرحمة والرضوان فی بعض رسائله المصنفة فی هذا الشأن و همچنینست

حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر

که عبارات مختلفه مرویست چه حسبه لله انصاف باید کرد که جناب مخبر صادق بحق شخصی که عمرها بت پرستی کرده باشد چگونه ارشاد می فرمودند که اگر بعد از من نبی می بود عمر می بود و با وجود سخافت و رکاکت مضمون این جمله که حدیثش نتوان گفت مبطل ترتیب مقرر این طائفه و مثبت فضل ثانی بر اول است چه بعد استحقاق عمر نبوت را افضلیت ابو بکر بر عمر از مستحبیلات می شود مگر اینکه در شان ابو بکر روایت سازند که لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلَّا اللَّهُ

لکان فلان و اینجا نقلی بس لطیف بیاد آمد که لطف سخن از رویه محصلین دور افگنده بر ذکر ش آورد شیخ محمد علی المتخلص به حزین از زبان خود بحد داعی می فرمودند که در موسم بهار که بولایت ایران اکثر جهت ثوران دم عارضه جنون مردم را عارض می شود به بیمارستانی رفت حرفهای کج مج سودا زد گان خالی از لطف نمی باشد پیش مجنونی نشتم او بمن تبلیغ رسالت خودش دائمًا بتحذیر و تخویف قوم و نزول عذاب در صورت عدم اتباعش کرد از آنجا برخاسته بدر حجره مجنونی دگر رفت او سکوت بحث داشت انگشت بر لبیش زدم که همسایه شما دعوی نبوت دارد این مجنون تاملی کرده سر جنبانیده گفت منش نفرستاده ام انتهی لیکن غلط گفتم اینجا بجای سلب ایجاب صادق می افتاد انتهی کلامه رفع فی الخلد مقامه و از جمله طرائف این ست که با وصف وضوح دلالت این حدیث بر افضلیت عمر بر ابو بکر بعضی از علمای اهل سنت این حدیث را در ادله بودن افضلیت بترتیب خلافت ذکر نموده کمال حسن فهم خود ظاهر فرموده اند چنانچه تفتازانی در تهذیب الكلام گفته و الافضلية بترتيب الخلافه اما اجمالاً- فلان اتفاق اکثر العلماء علی ذلک يشعر بوجود دلیل لهم علیه و اما تفصیلاً فلقوله تعالی وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَنْقَى الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَرَكَّبُ و

و هو ابو بکر و

لقوله علیه السلام و الله ما طلعت الشمس ولا غربت بعد النبیین و المرسلین علی احد افضل من أبی بکر

و قوله خیر امتی ابو بکر ثم عمر

و قال لو کان بعدی نبی لکان عمر

و قال عثمان اخی و رفیقی فی الجنة

لیکن ملا یعقوب لاھوری باین نقص و خلل و عثار و زلل پی برده قدم در وادی تبیین و تصریح این خطای فضیح فشرده چنانچه در شرح تهذیب الكلام گفته و

لقوله صلی الله علیه وسلم خیر امتی ابو بکر ثم عمر

و قال علیه السلام لو کان بعدی نبی لکان عمر

لا شک ان هذا و ما بعده يدل على فضل من ورد في فضله و اما على الوجه الذي يدعیه اهل الحق

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۱

ففى اثباته له نوع تردد و لو قررنا هذا الدليل بانه لو كان بعده عليه السلام نبى لكان هو خيرا من غيره و ان عمر وحده صالح لنيل النبوة على تقدير عدم ختمها يلزم ان يكون عمر افضل من أبي بكر و التخصيص يخل بالتنصيص چهارم آنکه سابقا دانستی که علامه فیروزآبادی حدیث

ان الله يتجلی يوم القيمة للناس عامة و لأبي بكر خاصة
و حدیث ما صب الله في صدری شيئاً آلا و صبیته في صدر أبي بكر
و حدیث کان رسول الله صلی الله عليه وسلم إذا اشتقا إلى الجنة قبل شیءہ ابو بکر
و حدیث انا و أبو بکر کفرسی رهان

و

حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح أبي بكر

و امثال آن را از مفتریانی وانموده که بطلان آن بیداهت عقل معلومست و بر ارباب بصیرت و خبرت در نهایت ظهور می باشد که خبر مفعول
لو کان بعدی نبی لكان عمر

اعظم و اطممت ازین اخبار مجعلوه که فیروزآبادی بتوهین و تھجین آن پرداخته و هر گاه حال بر چنین منوال باشد بطلان این خبر شنیع بالاولی بیداهت عقل ثابت خواهد بود و هر وجهی که اولیای فیروزآبادی برای تنویر دعوی آن نحریر در باب بیداهت بطلان این اکاذیب پر تزویر بیان خواهند کرد بهتر از آن و کم از کم مثل آن در تقریر بطلان این زور مستھجن حقیر نیز جاری خواهد شد پنجم آنکه این خبر مصنوع و حدیث موضوع بحیثیت سند نیز مجروح و مقدوح و مردود و متروحت و هر چند این مطلب بر ماهرين علم احاديث و اخبار و ناقدين فن روایات و آثار در حجاب خفا و استثار نیست لیکن اتماما للحجۃ بتیین و تصریح آن می بردازم و پرده از روی کار حسب افادات اساطین اخبار برمی اندازم پس باید دانست که این حدیث مفعول را اهل سنت بیشتر بر روایت عقبه بن عامر می آرند حال آنکه مدار آن بر مشرح بن هاعانست چنانچه ترمذی در جامع خود گفته

حدثنا سلمة بن شبيب نا المقرى عن حيوة بن شريح عن بكر بن عمرو وعن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لو کان نبی بعدی لكان عمر بن الخطاب

هذا حدیث غریب لا- تعرفه الـ من حدیث مشرح بن هاعان ازین عبارت ظاهرست که مدار این روایت سراپا بهتان بر مشرح بن هاعانست و ترمذی اعتراف صریح بغرابت آن نموده و عدم عرفان خود آن را الا از حدیث مشرح مصوح فرموده و مشرح بن هاعان مطعون و معموز اکابر ناقدين اعیانست ابن الجوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین علی ما نقل عنه گفته مشرح بن هاعان المعافري المصری لا یحتج به و نیز ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در بیان قدح حدیث ثانی از فضائل عمر گفته قال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه فبطل الاحتجاج به و ذهیبی در میزان الاعتدال گفته مشرح بن هاعان المصری عن عقبة بن عامر صدوق لینه ابن حبان و قال عثمان بن سعید عن ابن معین ثقہ و قال ابن حبان یکنی ابا مصعب یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۲

روی عنه الليث و ابن لهيعة فالصواب ترك و ما انفرد به و ذكره العقيلي فما زاد في ترجمته من ان قيل انه جامع الحجاج الى مكة و نصب المنجنيق على الكعبه و سیوطی در حسن المحاضره در ترجمه شرح گفته قال ابن حبان یروی عن عقبة مناکیر لا یتابع علیها ازین عبارات بر ناظر و متامل ان کمال قدح و جرح شرح واضح و لائح گردید چه اولا ثابت شد که ابن الجوزی که از مشاهير منقدين اهل سنت و شاهصاحب بهوس باطل ابطال فضیلت باهره جناب امير المؤمنین عليه السلام بصنع شنیع او احتجاج کردهاند مشرح را در کتاب الضعفاء و المتروکین ذکر کرده و این معنی بحمد الله در الزام خصم کافی و وافیست و ثانيا واضح شد که این

الجوزی در کتاب مذکور بترجمه مشرح بتصریح صریح افاده فرموده که باو احتجاج کرده نمی شود و ازین مقام بحمد الله المنعام سقوط حدیث مروی او از درجه استدلال و احتجاج کالصبح عند الاسفار واضح و اشکارست و ثالثاً متحقق شد که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در ابطال حدیثی که از مشرح در فضل عمر مرویست بقدح و جرح مشرح احتجاج نموده پس بحمد الله تعالى مطعویت مشرح و صحبت استدلال نحیف در ابطال این خبر موضوع بقدح و جرح مشرح بکمال وضوح ظاهر گردید رابعاً مستبین شد که ابن حبان که از اکابر نقدين سنیه است در باب مشرح افاده فرموده که صحائف مشرح بر او منقلب شد پس احتجاج باو باطل گردید و ازینجا بحمد الله ثابت شد که احتجاج اهل سنت بحدیث او باطل است خامساً ظاهر شد که ابن حبان در حق مشرح گفته که او از عقبه مناکیری روایت می کند که بر ان متابعت کرده نمی شود و این حدیث شرح نیز بحسب افاده ترمذی حدیث است که روایت آن از عقبه کسی دیگر غیر مشرح ننموده پس بحمد الله متضخم گردید که این حدیث نیز از جمله مناکیر مشرح است که هیچ کسی بر ان متابعت او نکرده سادساً مستبین شد که ابن حبان ترك حدیثی را که مشرح باشند صواب دانسته و این حدیث کما علمت من افاده الترمذی بنفسه از متفرادات مشرح است پس ترك آن عین حق و صواب و احتجاج باش محض خطای مورث تباب خواهد بود سابعاً ساطع گردید که عقیلی که از افاحم نقاد اهل سنت است مشرح را در کتاب الضعفاء ذکر نموده و ازینجا نیز مقدوحیت و مجروحیت مشرح بر ارباب نظر واضح و عیانست ثامناً مستبین شد که عقیلی در ترجمه مشرح نقل نموده که او با حجاج در مکه آمد و منجنيق بالای کعبه نصب کرد و این فعل شنیع دلالت واضحه بر مروق و خروج او از دائره ایمان و اسلام و دخول او در زمرة مفسدین و ملحدین لئام دارد سبحان الله حضرات اهل سنت در محبت خلیفه ثانی چنان مدهوش و از خود فراموش شده‌اند که حدیث مثل این کافر عنید و ملحد مرید که همراه حجاج مبیر و مبید در مکه معظمه که أم القرى و البلاد و مصداق سواء العاکف فيه و البادست دست الحاد و افساد دراز ساخته احتجاج می‌نمایند

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۳

و بخبر چنین فاسق زندیق که بنصب منجنيق بر بیت العتیق پرداخته تمسک می‌فرمایند و هر گز از خدا و رسول شرمی و از اهل حلوم و عقول آزمی ندارند و سراسر همت قالصه خود را بر ایثار باطل لجلج و اختیار زائف اسمج بر می‌گمارند و چون این همه قدر و جرح مشرح حسب افادات اکابر منقدین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذهی از عثمان بن سعید نقل کرده که ابن معین توثیق مشرح نموده قابل التفات و اصحاً نیست زیرا که اولاً ثبوت آن از ابن معین بعد ثبوت قدر مشرح از عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی نرسیده ثانیاً از ابن معین که یک نفرست توثیق مشرح ثابت هم شود موازنه آن بقدح او که ازین حضرات ثلاًثه متحقق شده نمی‌توان کرد ثالثاً قدر مشرح که از افادات عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی دریافتی جرح مفسر السبییت و جرح مفسر السبب بر تعديل حسب افادات اکابر سنیه مقدمست پس باین لحظه نیز تعديل ابن معین چیزی نیست و از آنجا که بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که ارتکاب آن کار احدی از اهل اسلام و ایمان نیست پس رجحان چنین جرح متین بر تعديل مهین ابن معین باولویت تمام واضح و مستبینست و هر گاه حال بر چنین منوال باشد بس محل کمال تعجبست که چگونه ذهی با آن همه تعمق و تشدق ازین قوادح واضحه و فضائح لائحه مشرح تعامی صریح ورزیده باطلاق وصف صدوق در حق آن معدن فسوق و مروق متفوه گردیده و کاش اگر جمله فضائح او را یکسو گذاشته کان لم یکن انگاشته بود نظری بالحاد و زندقه او در بلد الحرام می‌انداخت و خویشن را بصدقه گفتمن این چنین معاند مارق رسوا نمی‌ساخت و چون این داهیه دهیاء و طامه فقها که از مشرح افین در بلد امین ظاهر شده برای اظهار کمال مطعویت و مجروحیت او کافی و وافی بود لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء در ترجمه مشرح بر ذکر همین واقعه اکتفا نموده بمفاد کل الصید فی جوف الفرا آن را اعظم و اطم از جمله معايب و مثالب او دانسته اثبات آن را معنی از ذکر دیگر مشائن و مطاعن او دیده و لنعم ما افاد بعض ناظری المیزان للذهبی حيث کتب على هامش الكتاب حذاء قول الذهبی ذكره العقیلی فما زاد فی ترجمته من ان قيل انه جاء مع الحجاج الى مکه و نصب المنجنيق على الكعبه انتهى ما صورته لقد اصاب العقیلی

رحمه الله و كأن المصنف استصغر هذه الطامة و الله المستعان و باید دانست که بکر بن عمر و المعافري که از مشرح روایت این خبر موضوع نموده و در سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر و ارتیابست دارقطنی در حق او کلمه بلیغه ینظر فی امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بتترجمه او گفته قال الحاکم سالت الدارقطنی عنه فقال ينظر فی امره و حاکم نیز در حق او همچنین افاده فرموده چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال بتترجمه او گفته قال ابو عبد الله الحاکم ينظر فی امره و ابن القطان بصراحت گفته

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۴

که ما عدالت او را نمی دانیم چنانچه ابن حجر در تهذیب بتترجمه او گفته قال ابن الفضل لا نعلم عدالته و از همین جاست که ابن حجر عسقلانی او را در زمرة رجال بخاری که مطعون شده‌اند ذکر نموده و اثبات توثیق او تعدیل او بشهادت احدی از ائمه این فن نتوانسته ناچار عذر آورده که در صحیح بخاری ازو صرف یک حدیث مرویست و آن هم متابعة واقع شده چنانچه در مقدمه فتح الباری گفته الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فیه من رجال هذا الكتاب مرتبًا لهم على حروف المعجم و الجواب عن الاعتراضات موضعاً موسعاً و تبیین من له حدیث فی الاصول او فی المتابعات و الاستشهادات مفصلاً لذلک جمیعه الى ان قال بعد کلام و إذا تقرر ذلك فنعود الى سرد اسماء من طعن فیه من رجال البخاری من حکایة ذلك الطعن و التنقیب عن سببه و القيام بجوابه و التنبیه على وجه رده على النعت المذکور اسلفناه فی الاحادیث المعلقة بعون الله و توفیقه بعد ازین در همین فصل در حرف الباء گفته بکر بن عمر و المعافری المصری قال ابو حاتم شیخ و قال الدارقطنی یعتبر به قلت له فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر و هو حدیثه عن بکیر بن الاشیج عن نافع عن ابن عمر فی ذکر علیع و عثمان و هو متابعة قد اخرجه البخاری من طریق اخیر و روی له الباقون سوی ابن ماجه و مخفی نماند که طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را بروایت عصمه بن مالک روایت نموده لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنه مقدوح و مجروحست علامه عبد الرؤوف مناوی در تیسیر شرح جامع صغیر گفته

لو كان بعدي نبی لكان عمر بن الخطاب

خبر عما لم يكن لو كان كيف يكون وفيه ابانة عن فضل ما جعله الله لعمر من اوصاف الانبياء و خلال المرسلين حملت ک عن عقبة بن عامر الجهنی طب عن عصمه بن مالک و استناده ضعیف و نیز علامه مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بعد قول سیوطی طب عن عصمه بن مالک گفته قال البیهقی و فیه الفضل بن مختار و هو ضعیف و هر چند بیهقی در باب فضل بن مختار که راوی این کذب واضح اشنارت محضر بر قول خود و هو ضعیف اکتفا کرده لیکن دیگر ائمه فن رجال زیاده ازین کشف حال او نموده‌اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین علی ما نقل عنه گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصري منکر الحديث و قال ابو حاتم الرازی يحدث بالباطل سمع محمد بن مسلم الطائفي و ابان بن أبي عیاش روی عنه ابراهیم بن مخلد و سعید بن عفیر و ذهبی در میزان الاعتدال گفته الفضل بن المختار ابو سهل البصري عن ابن أبي ذئب و غيره قال ابو حاتم احادیثه منکرہ يحدث بالباطل و قال الاخذ منکر الحديث جدا و قال ابن عدى

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۵

احادیثه منکرہ عامتها لا یتابع عليها خالد بن عبد السلام

ثنا الفضل بن المختار عن عیید الله بن موهب عن عصمه بن مالک قال جاء مملوک الى النبي صلی الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان مولای زوجنی و هو یريد ان یفرق بینی و بین امرأتی فصعد رسول الله صلی الله عليه وسلم على المنبر فقال ایها الناس انما الطلاق بید من اخذ بالسوق

محمد بن عیید الغزی ثنا الفضل بن المختار الليثی عن عیید الله بن موهب عن عصمه بن مالک الخطمی فرض رسول الله صلی الله عليه وسلم زکاة الفطر مدین من قمح او صاعا من شعیر او صاعا من زبیب او من تمر او صاعا من أقط فان لم یکن عنده أقط فصاعین

من بن ابراهیم بن مخلد

ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفي عن ابراهیم بن أبي نجیح عن مجاهد عن جابر قال النبی صلی الله علیه و سلم يا معاذ انی مرسلک الى قوم هم اهل کتاب فاذا سئلوک عن المجرة فقل هی لعب حیة تحت العرش
فضل بن المختار عن ابان عن انس مرفوعا قال لا بی بکر ما اطیب مالک منه بلال مؤذنی و ناقتی کانی انظر إليک على باب الجنة
تشفع لامتی فهذه اباطیل و عجائب

وقال الدارقطنی ثنا محمد بن مخلد بن حفص ثنا اسحاق بن داود بن عیسی المروزی ثنا خالد بن عبد السلام الصوفی ثنا الفضل بن المختار عن عبید الله بن موهب عن عصمة بن مالک قال سرق مملوک فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرفع الى رسول الله صلی الله علیه و سلم فعفی عنه ثم رفع إليه ثانية وقد سرق فعفی عنه ثم رفع إليه الثالثة فعفی عنه ثم رفع إليه الرابعة فعفی عنه ثم رفع إليه الخامسة وقد سرق فقط يده ثم رفع إليه السادسة فقط رجله ثم رفع إليه السابعة فقط يده ثم رفع إليه الثامنة فقط رجله وقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اربع باربع وهذا يشبه ان يكون موضوعا

ونیز ذہبی در مغنى گفته الفضل بن المختار ابو سهل عن ابن أبي ذئب مجھول قال ابو حاتم و لم یحدث باباطیل و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد نقل عبارت میزان گفته و قال العقیلی یحدث عن محمد بن مسلم الطائفي و هو منکر الحديث ثم ساق له حدیث المجزء فقال ثنا روح بن الفرج ثنا ابراهیم بن مخلد به و علامه سیوطی در ذیل اللآلی گفته

ابن عدى حدثنا الحسین بن عبد الغفاری الاژدی حدثنا سعید بن کثیر بن عفیر حدثنا الفضل بن المختار عن ابان عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بی بکر يا أبا بکر ما اطیب مالک منه بلال مؤذنی و ناقتی التي هاجرت علیها و زوجتني ابنتك و واسیتنی بنفسک و مالک کانی انظر إليک على باب الجنة تشفع لامتی

آورده ابن الجوزی فی الواهیات وقال ابان متروک و الفضل بن المختار قال ابو حاتم
عيقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۶

الرازی یحدث بالباطیل و آورده صاحب المیزان فی ترجمة الفضل و قال هذا باطل و رحمة الله بن عبد الله السندي در مختصر تنزیه الشريعه گفته فصل فی سرد اسماء الوضاعین و الکذابین و من کان یسرق الاحادیث و یقلبه و من اتهم بالکذب او الوضع من روأة الاخبار ملخصا من الاصل مرتبا على حروف المعجم و بعد ازین درین فصل در حرف الفاء گفته الفضل بن المختار ابو سهل یحدث بالباطیل و

بيان سبب وضع حدیث لو کان بعدی نبی لکان عمر

بعضی از وضاعین صناعین و کذایین خداعین این کذب شنیع و زور فظیع را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب بخطاب خود عمر بن الخطاب نقل نموده مهلكه موبقه افتراء و افتعال را باقادم غی و ضلال پیموده اند لیکن خطیب لیب که نزد سنیه از اکابر ناقدین اکاذیبیست بصراحة تمام آن را منکر فرموده این اکذوبه فاحشه را بانامل تزییل و تفتیش فرموده چنانچه ملا على متّقی در کنز العمل گفته

عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لعمر بن الخطاب لو کان بعدی نبی لکنه خط و قال منکر کر و علامه ابن عساکر که از منقدین اکابر است نیز این فریه مجعلوhe و عضیه منحوله را منکر گفته چنانچه ملا على متّقی در کنز العمل گفته

لو کان بعدی نبی لکنته قاله لعمر

الخطیب فی روأة مالک و ابن عساکر عن ابن عمر و قال منکر و مرتا محمد بدخشی در تحفه المحبین گفته

لو كان بعدى نبى لكتته قاله لعمر

خط فى رواة مالك عس و قال منكر كلاما عن ابن عمر و آورده ابن الجوزى فى الموضوعات و ازین عبارت علاوه بر منكر گفتن ابن عساكر اينهم بصراحت ظاهر شد كه ابن الجوزى اين خبر مفتول را در موضوعات دارد نموده و لله الحمد على ذلك حمدا جزيلا و هيچ مى دانى كه سبب وضع و افعال و تحرص و انتحال اين زور و محال بين الاضمحلال چيست همانا چون بعضى از زرافه مدغلين شاحنين كه با جناب امير المؤمنين عليه آلاف السلام من رب العالمين عداوت متواتره عن الاسلاف دارند ديدند كه در حق آن جناب جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آلہ الاطیاب

حدیث متواتر انت منی بمتزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی

ارشاد فرموده است و این حدیث شریف ایمای لطیف دارد به اینکه اگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آلہ الاطیاب و سلم نبی می بود آن نبی جناب امير المؤمنین عليه السلام می شد چنانچه بحمد الله خود اهل سنت باين معنی اعتراف دارند كما لا يخفى على من لاحظ المرقأة لعلى القارى و در بعض طرق این حدیث شریف صراحة نیز این معنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهرآشوب طاب ثراه در کتاب مناقب آل أبي طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده و فی روایات کثیرة

الله انه لا نبی بعدی و لو كان لكتته رواه الخطيب فی التاریخ و عبد الملک العکبری فی الفضائل و ابو بکر بن مالک و ابن الثلاج و علی بن الجعد فی احادیثهم و ابن فیاض فی شرح الاخبار عن عمار بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۷

و جلال الدين سيوطي در بغية الوعاء در بانی که آن را باين عنوان معنون نموده باب فی احادیث منتقاء من الطبقات الكبرى عن لئن نختم بها هذا المختصر ليكون المسك ختمه و الكلم الطيب تمامه بعد روایت احادیث عدیده از خطیب بغدادی گفته و به إلهیه ابنا ابا القسم الازھری حدثنا المعافی بن زکریا حدثنا ابی الازھر حدثنا ابو کربل محمد بن العلاء حدثنا محمد بن اسماعیل بن صبیح حدثنا ابو اویس حدثنا محمد بن المنکدر حدثنا جابر قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم لعلی أ ما ترضی ان تكون منی بمتزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و لو كان لكتته

و علاوه بر حدیث منزلت دیگر احادیث نیز دلالت صریحه برین مقصود دارد چنانچه سید علی همدانی در کتاب الموده فی القربی گفته

عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه و سلم ان الله اصطفانی علی الانیاء و اختار لی وصیا و خیرت ابن عمي وصیی و شد به عضدی كما شد عضد موسی باخیه هارون و هو خلیفتی و وزیری و لو كان بعدی النبوة لكان نبیا و دیگر اخبار نیز مؤید و مشید آنست چنانچه محمد بن علی بن ابراهیم النظری در کتاب الخصائص علی ما نقل عنه گفته اخبرنی ابو علی الحداد قال حدثی ابو نعیم الاصفهانی باسناده عن الاشیع قال سمعت علی بن ابی طالب يقول سمعت رسول الله صلی الله عليه و سلم يقول يا علی ان اسماک فی دیوان الانیاء الذین لم یوح إلیهم

لهذا رگ عصیت عناد و حروریت و لدادشان جوش زد و نخواستند که مشایخ ثلاثة خود را که بنابر زعم فاسد و خیال کاسدشان العیاذ بالله از جناب امير المؤمنین عليه السلام افضل می باشدند یکسر ازین فضیلت مرتبت جلیله محروم بدارند پس حسبة لله این افترای سراسر هذر در حق عمر بر جناب رسالت مآب صلی الله عليه و آلہ الاطیاب و سلم بربستند و روح و روان انصاف باين اعتدا و اعتساف علی اقبح الوجوه خستند

قدح حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر به نه وجہ

و محتجب نماند که بعضی از اصحاب جسارت و اجترا و ارباب تهجم و افترا فریه شنیعه

لو کان بعدی نبی لكان عمر

را در قالب دیگر انداخته بجمله فظیعه

لو لم ابعث فيكم لبعث عمر

مبدل ساخته‌اند و باین تقلب و تقلیب که جالب نهایت تحسیر و تتبیب است قدم در وادی اقصای خلاعت و جلاعت نهاده داد کمال سفاهت و رقاعت داده‌اند ذهبی در میزان الاعتدال گفته رشیدین بن سعد المهری المصری عن زهرة بن معید و یونس بن یزید و عنہ قتیبه و ابو کریب و عیسیٰ بن مثود و خلق قال احمد لا یالي عمن روی و لیس به باس فی الرفاق و قال ارجو انه صالح الحديث و قال ابن معین لیس بشیء و قال ابو زرعه ضعیف و قال الجوزجانی عنده مناکیر کثیره قلت کان صالحًا عابدا شیء الحفظ غیر معتمد مات سنہ ثمان و مائة و ثمانین و قال ابو یوسف الرقی إذا سمعت بقیة يقول ثنا ابو الحجاج المهری فاعلم انه رشیدین

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۸

ابن سعد و عن قتیبه قال ما وضع فی ید رشیدین شیء الا و قرأه و قال س متروک عمر و الناقد ثنا عبد الله بن سلیمان الرقی ثنا رشید عن عقیل عن الزهری

عن أبي سلمة عن أبي هريرة مرفوعاً لـكـلـ شـيـء قـمـامـة و قـمـامـة الـمـسـجـدـ لـا و اللـهـ و بـلـى و اللـهـ رـشـیدـ عن رـیـانـ بنـ قـائـدـ عنـ سـهـلـ بنـ مـعاـذـ عنـ آـبـیـ مـرـفـوعـاـ

الـذـىـ يـتـخـطـىـ رـقـابـ النـاسـ يـوـمـ الـجـمـعـةـ يـتـخـذـ جـسـرـاـ إـلـىـ جـهـنـمـ اـحـمـدـ بـنـ الـحـجـاجـ الـقـهـسـتـانـىـ ثـنـاـ رـشـیدـ بـنـ سـعـدـ عـنـ عـمـرـوـ بـنـ الـحـرـثـ عـنـ أـبـىـ السـمـجـ عـنـ أـبـىـ الـهـيـشـ عـنـ سـعـیدـ لـعـنـ رـسـوـلـ اللـهـ صـلـىـ اللـهـ عـلـیـهـ وـ سـلـمـ الـفـاعـلـ وـ الـمـفـعـولـ بـهـ وـ قـالـ اـنـاـ مـنـهـ بـرـیـ بـنـ أـبـیـ السـرـیـ الـعـسـقـلـانـیـ ثـنـاـ رـشـیدـ ثـنـاـ عـامـرـ مـرـفـوعـاـ لـوـ لـمـ اـبـعـثـ فـیـکـمـ لـبـعـثـ عـمـرـ نـبـیـ

قال ابن عدى قلب رشیدین متنه ائمما متنه

لو کان بعدی نبی لكان عمر

و هر چند برای اثبات و هن و سقوط این افترای رکیک و سخیف و ایضاح و هی و هبوط این کذب سراسر تحریف و تلفیف همین عبارت میزان کافی و واپیست لیکن بحمد الله تعالیٰ نهایت فساد و بطلان این باطل مهین مهان بکمال ظهور واضح و لائح می‌نمایم و باثبات موضوع و مصنوع بودن آن حسب تصریح ابن الجوزی افیق سرور و حبور ارباب تحقیق می‌افرایم پس باید دانست که ابن الجوزی در کتاب الموضوعات در بیان احادیث موضوعه در فضل عمر گفته الحديث الثانی

ابن‌آیا اسماعیل بن احمد قال ابنا ابن مساعدة قال ابنا حمزة قال ابنا ابن عدى قال ثنا علی بن الحسن بن قدید قال ثنا زکریا بن یحیی الوقار قال ثنا بشر بن بکر عن أبي بکر بن عبد الله بن أبي مريم عن حمزة بن حبیب عن عصیف بن الحارت عن بلال بن رباح قال

قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم لو لم ابعث فيکم لبعث عمر

قال ابن عدى و ثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبی قال ثنا مصعب بن سعد ابو خیمۃ قال ثنا عبد الله بن واقد قال حدثنا حیوہ بن شریح عن بکر بن عمر و عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن هاعان قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم لو لم ابعث فيکم لبعث عمر

قال المصنف هذان حديثان لا یصحان عن رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم اما الاول فان زکریا بن یحیی کان من الکذاذین الكبار قال ابن عدى کان یضع الحديث و اما الثانی فقال احمد و یحیی عبد الله بن واقد ليس بشیء و قال النسائی متروک الحديث و قال ابن حبان انقلبت علی مشرح صحائفه بطل الاحتجاج به و از جمله بدائع مستشنعه و صنائع مستفظعه این ست که سیوطی با وصف وضوح بطلان این کذب مهجور و زور متبور در صدد تاییدش برآمده این تحقیق انیق ابن الجوزی را بشبهات فاسده و

كلمات بارده تعقب نموده چنانچه در لآلی مصنوعه گفته

ابن عدى ثنا على بن الحسن بن قدید ثنا زکریا بن یحییی الوقار ثنا بشر بن بکر عن أبي بکر بن عبد الله بن أبي مريم الغساني
عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۲۹

عن ضمرة عن غضیف بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعاً لو لم ابعث فیکم لبعث عمر و قال ثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي ثنا
مصعب بن سعد ابو خیثمة ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوہ بن شریع عن بکر بن عمرو بن عن مشرح بن هاعان عن عقبة بن عامر مرفوعاً
لو لم ابعث فیکم لبعث فیکم عمر لا یصحّ زکریا کذاب بضیع

وابن واقد متزوک و مشرح لا یحتج به قلت زکریا ذکره ابن حبان فی الثقات و ابن واقد هو ابو قتادة الحرانی وثقه ابن معین و احمد
وغیرهما و مشرح ثقة صدوق روی له ابو داود والترمذی و ابن ماجه و قال ابو العباس الزوزنی فی کتاب شجرة العقل
ثنا على بن الحسين بالرقه ثنا ابو عبد الله محمد بن عتبة المعروف بالرملي ثنا الحسين بن الفضل الواسطی ثنا عبد الله بن واقد عن
صفوان بن عمر و عن راشد بن سعد عن عبد الله بن جبیر الحضرمی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر لو لم ابعث لبعث
وقد ورد من حدیث أبي بکر و أبي هریرة قال الدیلمی انا أبا انا عبد الملك بن عبد الغفار انا عبد الله بن عیسی بن هارون ثنا
الحسین بن عبد الرحمن عن حمران ثنا اسحاق بن نجیح عن عطا بن میسرة الخراسانی عن أبي هریرة رفعه لو لم ابعث فیکم لبعث عمر
اید الله عمر بملکین یوفقانه و یسددانه فإذا اخطأ صرفاه حتی یکون صواباً

قال الدیلمی تابعه راشد بن سعد عن المقدام بن معدیکرب عن أبي بکر الصدیق و الله اعلم و صدور این کلام جالب لملام از مثل
سیوطی والا- مقام که حضرات سینیه قلایدہ کمال عقیدتش در گردن انداخته ما فوق الوصف در مدح و ثنا و تمجیل و اطرافی او
پرداخته کمال مستبعد و مستغربست زیرا که اولاً سیوطی در نقل کلام ابن الجوزی متعلق بقدح این خبر مفتول مرتكب تحریف و
حذف و اسقاط بیجا گردیده چه آنفا از عبارت کتاب الموضوعات ابن الجوزی دانستی که او در حق زکریا بن یحییی کان من
الکذاین الکبار گفته و سیوطی درین عبارت این قول ابن الجوزی را بعینه نقل نکرده بلکه بجای آن صرف کذاب آورده و نیز
دانستی که ابن الجوزی در حق عبد الله بن واقد از احمد و یحییی نقل کرده که ليس بشيء و سیوطی اصلاً این کلام احمد و یحییی
را نقل ننموده و این تحریف عظیمت و منشأ آن این ست که سیوطی آینده در کلام خود توثیق ابن واقد باحمد و یحییی منسوب
نموده پس اگر درین مقام تضعیف ابن واقد از احمد و یحییی و آن هم بعبارت لی بشيء نقل می کرد آنچه در ما بعد از ایشان نقل
کرده در اول نظر سقوط و هوانش واضح می شد و نیز دریافتی که ابن الجوزی در حق مشرح از ابن حبان نقل کرده است که انقلب
علی مشرح صحائفه بطل الاحتجاج به و این جرح مفسر خیلی مستحکم و متنیست و سیوطی بلحاظ تخفیف و تقلیل امر آن بجای
آن مشرح لا یحتج به آورده الى غير ذلك من الدقائق التي لا تخفي على اهل النظر و ثانياً آنچه در مقام تعقب قدح ابن الجوزی در
حق زکریا بن یحییی الوقار ادعیا کرده که ابن حبان او را در ثقات

عيقات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۰

ذکر نموده پس اگر تسليم هم کرده شود قابل اعتنا و التفات نیست زیرا که بمقابلہ او جارحین و قادرین زکریا متعدد می باشند و
بعارات بسیار ردی در او طاعن شده‌اند صالح جزرہ او را از کذاین کبار شمرده و ابن عدى گفته که او وضع حدیث می کرد و ابن
یونس و غیر او نیز تضعیف کرده‌اند و ذہبی نیز او را متهم بالکذب نموده چنانچه ذہبی در میزان الاعتداں گفته زکریا بن یحییی
المصری ابو یحییی الوقار عن ابن وهب فمن بعده قال ابن عدى يضع الحديث کذبه صالح جزرہ قال صالح ثنا زکریا الوقار و کان من
الکذاین الکبار و قال ابن یونس کان فقيها صاحب حلقة عاش ثماني سنۃ و قيل کان من الصلحاء العباد الفقهاء نزح عن مصر ایام
محنة القرآن الى طرابلس المغرب ضعفه ابن یونس و غيره و نیز ذہبی در مغنى گفته زکریا بن یحییی الوقار عن ابن وهب و کان احد
الفقهاء اتهمه بالکذب و از جمله عجائب این ست که سیوطی در این مقام بهوس تایید و اثبات فضیلت عمر قدح و جرح را از زکریا

دور می نماید و در اظهار وثوق او اهتمام می فرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل الالکی زکریا را مقدوح و مجروح وانموده و قدح او از اکابر اعیان خود نقل فرموده چنانچه در کتاب الانبیاء و القدماء از کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوقار قال ابن عدی یضع الحديث و قال صالح جزرہ کان من الکذابین الکبار و قال ابن حبان اخطأ فی هذا الحديث و قال العقیلی حدث عن ابن وهب حدیثا باطلًا پس بحمد الله بطلان زعم سیوطی در باب زکریا حسب افاده سراسر جاده خود باطل و مض محل برآمد و يُحَقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

و ثالثا آنچه سیوطی در توثیق ابن واقد گفته مردودست به اینکه ابن الجوزی در عبارت خود قدح ابن واقد از احمد و یحیی و آن هم بصیغه لیس بشیء نقل کرده و از نسائی متروک الحديث بودن او ذکر نموده و سیوطی از راه تحریف در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قدح احمد و یحیی را یکسر ساقط کرده و قدح نسائی را نیز باو منسوب ننموده بلکه محض در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت باحدی منقول ساخته و این صنیع شنیع را جز تعزیر و تخدیع چه توان گفت اگر سیوطی خطی از انصاف و تحقیق می داشت لازمش بود که قدح احمد و یحیی در ابن واقد که ابن الجوزی نقل کرده بود ساقط نمی کرد و در جواب آن یا ثبوت آن را از احمد و یحیی برهان باطل می کرد و آنچه خود از احمد و یحیی ثابت دانسته در توثیق ابن واقد نقل کرده بدلیل ثابت می کرد و یا هر دو را ثابت دانسته رجحان توثیق بر قدح بدرجه تحقیق می رسانید ولی چون این مطلب برای او میسر نبود راه تحریف پیش گرفت و خود را عرضه تائب و تعبیر ناقدین نحایر نمود بالجمله توثیق ابن واقد از احمد و یحیی بن معین اگر ثابت هم شود و بسبب تعارض آن با جرح خودشان ساقط از اعتبار خواهد بود و جرحتی که نسائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود فکیف که علاوه بر نسائی دیگر اعلام کبار سینه مثل یعقوب بن اسماعیل بن صبیح و ابو زرعه و ابو حاتم و بخاری و جوزجانی و ابن سعد و بزار و ابن حبان و صالح جرزه و حربی

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۱

و ابو عربه و ابن عدی و ابو داود و ابو احمد حاکم و ابو نعیم اصفهانی و دارقطنی نیز ابن واقد را زیر مشق قدح و جرح کرده و ظاهرست که بمقابله این همه جارحین اگر توثیق محض ابن واقد از احمد و یحیی هم ثابت شود نیز هرگز قابل اعتنا و احتفال نیست و ذهبی در میزان الاعتدال گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی مات سنہ عشر و مائین قال البخاری سکتوا عنه و قال ايضاً ترکوه و قال ابو زرعه و الدارقطنی ضعیف و قال ابو حاتم ذهب حدیثه و روی عبد الله بن احمد عن ابن معین لیس بشیء و روی الدولابی عن عباس عن یحیی لیس بشیء و قال ايضاً لیس به باس کثیر الغلط ابن عدی ثنا ابن حوصا ثنا عباس بن محمد عن ابن معین ابو قتادة الحرانی ثقة و قال عبد الله بن احمد قلت لابی ان یعقوب بن اسماعیل بن صبیح ذکر ان ابا قتادة الحرانی کان یکذب فعظیم ذلک عنده جدا و قال هولاء اهل حران یحملون علیه کان ابو قتادة یتحرجی الصدق و لقد رأیته یشبه اصحاب الحديث و قال احمد فی موضع آخر ما به باس رجل صالح یشبه اهل النسک و ربما اخطأ و قال الجوزجانی متروک و قال یحیی بن بکیر قدم ابو قتادة علی الليث و علیه جبه صوف و هو یکتب فی کتف قد وضع صوفه فی قشر جوزه فكتب منها فلمّا ذهب الى منزله بعث إلیه سبعین دینارا فردها و قال ابن حبان کان ابو قتادة من عباد الجزیره فغفل عن الاتقان فوقدت المناکير فی اخباره فلا یجوز ان یحتج بخبره و ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه ابن واقد گفته قال المیمونی عن احمد ثقة الا انه کان ربما اخطأ و کان من اهل الخیر یشبه النساک و کان له ذکاء و قال عبد الله عن ایه نحو ذلک و زاد فقیل له ان قوما یتكلمون فیه قال لم یکن به باس فقلت انهم یقولون لم یکن یفصل بین سفیان و یحیی بن أبي انسیه قال لعله اختلط اما هو فکان زکیا فقلت ان یعقوب بن اسماعیل بن صبیح ذکر انه کان یکذب فعظیم ذلک عنده جدا و قال کان ابو قتادة یتحرجی الصدق و اثنی علیه قال قد رأیته یشبه اصحاب الحديث و اظنه کان یدلس و لعله کبر فاختلط قال عبد الله بن احمد و قال یحیی بن معین لیس بشیء و قال الدوری عن یحیی ثقة و قال ابن أبي حاتم سالت ابا زرعه عنه فقلت ضعیف الحديث قال نعم لا یحدث عنه قال و سالت ابی عنہ فقال تکلموا فیه منکر الحديث و ذهب

حدیث و قال البخاری تركوه منکر الحديث و قال في موضع آخر سكتوا عنه و قال التسائی لیس بثقة و قال الجوزجاني متروک الحديث قال البخاری مات سنة ۲۰۷ سبع و مائتين وقال ابو عروبة الحرانی عبقات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۲

ذكر اصحابنا انه مات سنة عشرة و مائتين قلت و قال ابن سعد كان لا بي قتادة فضل و عبادة و لم يكن في الحديث بذاك و قال البزار لم يكن بالحافظ و كان عفيفاً متفقها بقول أبي حنيفة و كان يغلط و لا يرجع الى الصواب و قال ابن حبان كان من عباد الجزيرة فغفل عن الاتقان و حدث على التوهם فوقع المناکير في حديثه فلا يجوز الاحتجاج بخبره و قال صالح جزء ضعيف مهين و قال الحربي غيره او ثق منه و هذه العبارة يقولها الحربي في المذى يكون شديد الضعف و قال ابو عروبة كان يتكل على حفظه فيغلط و قال ابن عدى ليس هو عندي من يعتمد الكذب انما يخطى و قال ابو داود اهل حران يضعفونه و احمد ثنا عنه و قال انما كان يؤتى من لسانه و قال الحاكم ابو احمد حديثه ليس بالقائم و قال ابو نعيم الاصبهاني روی عن هشام و ابن جریح منکرات اما ادعای سیوطی که علاوه بر احمد و یحیی دیگران نیز توثیق ابن واقد کرده‌اند پس مجرد دعوی بلا دلیل است و اثرب از آن در کتب حاضره رجال یافته نمی‌شود اگر اولیای سیوطی دلیلی بر ان داشته باشد اظهار نمایند بلی قدح ابن واقد علاوه بر احمد و یحیی از دیگر اساطین احبار سنیه ثابت و محققت چنانچه از عبارت میزان و تهذیب دانستی و از دیگر عبارات نیز قدح ابن واقد واضح و لائق می‌شود ابن الجوزی در کتاب الضعفاء و المتروکین على ما نقل عنه گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی کان يغلط فلا يرجع و ذهبی در کتاب المعنی في الضعفاء گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی مشهور بالحديث و الزهد قال ابو حاتم ذهب حديثه و قال الدارقطنی و غيره ضعیف و اما احمد فقال ما به باس و ربما اخطأ و قال البخاری تركوه و ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن واقد الحرانی ابو قتادة اصله من خراسان متروک و كان احمد يشی عليه و قال لعله کبر و اخطل و كان يدلس من التاسعة مات سنة عشر و مائتين و رحمة الله بن عبد الله سندي در مختصر تنزیه الشريعة گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحرانی روی خبراً موضوعاً مهتو کا قال الذهبي هو آفته و قال ابن الجوزي دس في حديثه و كان مغفل و از جمله غرائب مستطرفة اين است که سیوطی در این مقام در صدد توثیق عبد الله بن واقد برآمده مرتكب کمال تخدیع و تلمیع گردیده مگر در ذیل الالکی خود بر سر قدح و جرح او رسیده حديثی که ابن واقد در سندش واقع شده موضوع انگاشته بتصریح متروک بودن او اعلام تقبیح و تفضیح او افراسته چنانچه در کتاب الجهاد از کتاب مذکور گفته الدیلمی انبانًا أبی انبانًا عبد الباقی ابن محمد انبانًا احمد بن محمد بن عمران انبانًا الحسن بن احمد بن سعید الرهاوی حدثی سعید عن عثمان بن مطر عن قیس بن الریبع عن أبی اسحاق عن عبد الله بن واقد عن أبی سعید رفعه من رابط یوماً فی

عقبات الانوار في امامه الانئمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۳
سبیل الله کان له کعتاقه الف رجل کل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مطر متروک و کذا عبد الله بن واقد بالجمله چون مقدوحتیت این واقد نزد محققین سنیه ثابت و متحققت و وقوع او در سند خبر مفتعل لو لم ابعث فيکم لبعث عمر

موجب نهایت مطعونیت و موہونیت آن شده بهمین سبب این خبر را ذهبي نیز در ترجمه ابن واقد در ضمن احادیثی که بوجه ابن واقد مطعون شده ذکر نموده چنانچه در میزان در ذیل ترجمه ابن واقد گفته ابو خیمۃ مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوہ بن شریح عن بکر بن عمرو عن مشرح عن عقبہ بن عامر قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لو لم ابعث فيکم لبعث فيکم عمر

و رابعاً آنچه سیوطی در توثیق مشرح سراییده باطل و مضمحلست زیراً که سابقاً قدح و جرح مشرح حسب افادات اکابر اعلام و منقدین عظام سنیه مثل عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی بتفصیل و تکمیل دانستی و بعد ان کار احدی از اهل ایقان نیست که در

خروج و مروق او از اصل اسلام شک و ریبی آرد فضلا ازین که او را عادل و ثقه انکار و خامسا آنچه سیوطی در معرض تایید این کذب منهار که مصدق مثل کَلِمَةٌ حَبِيبَةٌ كَشْجَرَةٌ حَبِيبَةٌ اجْتَسَثَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ است برآمده از کتاب شجرة العقل ابو العباس زوزنی این افترای شنیع را از جانب رسالت مآب صلی الله عليه و آله الاطیاب بصیغه خطاب با عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقيقة شجره عقل خود را به تیشه ضلالت بریده ارتکاب مصادمت عقل را با مخالفت نقل برگزیده چه در سند این تخرص باطل نیز ابن واقد واقع شده و عنقریب بحمد الله تعالى نهایت قدح و جرح او حسب تصريحات و افادات اعظم نقاد و افاحم جهابذه متن و اسناد دانستی فلا يحتاج بحديته في محل لتأييد الا من هو عن الامان بعيد و علاوه بر ان درین سند زوزنی راشد بن سعد حمصی واقع شده او را دارقطنی و ابن حزم که هر دو از اجله علمای ماهرین سنیه می باشند تضعیف نموده اند چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب بترجمه راشد گفته و ذکر الحاکم ان الدارقطنی ضعفه و کذا ضعفه ابن حزم و قد ذکر البخاری انه شهد صفين مع معاویه و ازین عبارت گل دیگر شگفت و ظاهر شد که راشد غیر راشد در حرب صفين با معاویه طاغیه در زمره فته باعیه که داعیه الى النار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس رسول مختار عليه آلاف السلام من العزيز الغفار جامعه بين العار والنار بود انسلاک داشت و این دليل واضح و برهان لائح بر ضلال و هلاک اوست و بر متبع کتب و اسفار واضح و آشکارست که اهل حمص در قدیم الايام بشدت عداوت جانب امير المؤمنین عليه السلام معروف بنهايت حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی در کتاب

عيقات الانوار في امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۴

معجم البلدان گفته و من عجیب ما تاملته من امر حمص فساد هوانها و تربتها اللذان یفسدان العقل حتى یضرب بحماقتهم المثل ان اشد الناس على على عرض بصفين مع معاویه کان اهل حمص و اکثرهم تحریضا عليه و جداً في حربه فلما انقضت تلك الحروب و مضى ذلك الزمان صاروا من غلاة الشیعه حتى ان في اهلها کثیرا من رای مذهب النصیریه و اصلهم الامامیه الذین یسبون السلف فقد التزمو الصلال اولا و اخیرا فليس لهم زمان كانوا فيه على الصواب و ابو الفتح ناصر بن عبد السيد المطرزی در شرح مقامات حریری گفته حمص احد اجناد الشام و اهلها موصوفون بالرقاء بالاتفاق الجماعه حتى ان البغدادیین إذا أرادوا ان يعبروا عن الاحمق قالوا حمصی و نوادرهم کثیره منها ما آورده ابو العباس السنجری المعروف بجراب الدولة في كتابه قال واحد من اهل حمص لاخر عليك بالسنة حتى تدخل الجنة فقال وما السنة قال حب أبي بكر بن عفان و عمر بن الصديق و عثمان بن الفاروق و على بن أبي سفیان و معاویه بن أبي طالب قال صاحبه و من معاویه بن أبي طالب قال كان صلی الله عليه رجلا عابدا من جملة العرش و كاتب المؤمنین و خال الوحی و ختن النبی على ابنته عائشة جده فاطمة و قریب من هذا ما مر بی في هذا الكتاب انه جاء بعضهم الى بعض القضاة اخذنا بتلبیس رجل فقال اعز الله القاضی ان هذا رافضی ناصبی مجری مشبهی جهمی مبتدعی حرومی یشتم على ع بن أبي طالب و یحب عمر بن أبي قحافة و أبي بكر بن عفان فقال القاضی ما ادری أی شيء احد معرفتك بالمذاهب أم علمک بانساب العرب و منها انه مات لقاضیهم ابن و کان القاضی یتفلسف فلما أرادوا دفن المیت قال للحفار اضجعه على شقه الايسر فانه اهضم للطعم و منها انه نظر رجل منهم الى منارة المسجد فقال لرجل کان معه من اهل حمص ما کان اطول او لشك الذین بنوا هذه المنارة فقال الآخر اسکت ما اجهلك ترى یکون في الارض احد على طول هذه المنارة انما بنوها على الارض ثم سووها و جاء حمصی الى طبیب فقال ان امرأتی تشکت جوفها او وسط بطنه او فوق بطنهما فقال الطبیب احمل ماءها إلى لأنظر فيه فقال لعلک تعنى بولها فقال نعم فذهب و جاء بالماء في الطست فقال الطبیب الا جئت به في قارورة فقال جعلت فداک احلیلها اوسع من ذلك و هي اکثر من ان تعدوا شهر من ان ترد و ابو العباس احمد بن عبد المؤمن الشیری در شرح مقامات حریری گفته و قال الفنجدیهی باهل حمص یضرب المثل في الحماقة و تنسب إليهم حکایات مضحکه حکی عن بعضهم انه قال دخلتها و فی فمی درهم لاشتری به بعض ما اشتھیه فإذا برجل بباب الجامع جالس على کرسی و

عقبات الانوار في امامية الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۳۵

على راسه عمامة هو متحنك بها على قلنسوة وقد لبس فروة مقلوبة بلا سراويل وقد تقلد بسيف وفى حجره مصحف يقرأ فيه وعنه كلب رابض يمسكه بمقدوه فسلمت عليه وقلت له أترى القوم صلوا فقال لي او انت اعمى اما ترانى قاعدا قلت و من انت قال انا امام الجامع ابو خالد قلت ما هذه الحليلة قال دخل رجل زنديق يقرأ السبع الطوال ويشتم أبا بكر الصناديقى و عمر القواريرى و عثمان بن أبي سفيان و معاویة بن أبي غسان الذى هو من جملة العرش و زوجه النبي ابنته عائشة فى زمن الحاجاج بن يوسف فاستولدها الحسن و الحسين ع فقلت ما اعرفك بالمقالة والانساب فقال و ما خفى عليك اكثرا قلت انحفظ القرآن قال نعم قلت فاقرأ شيئا منه قال بسم الله الرحمن الرحيم؟؟؟ و اذ قال لقمان لابنه و هو يعظه يا بني
 لا تفقص رؤياك على إخوتكم فيكيدوا لك كيداً
 و أكيد كيداً فمهلك الكافرين أمهلهم رويداً؟؟؟

فرفت يدى و صفعته بها صفعه وقعت عمامته و بقى التحنك فى عنقه فصاح بالناس فكبسونى وقال احملوه الى المحتبس فاوصلونى الى رجل حاسر حاف قد لبس دراعه بلا سراويل فقال ما فعل هذا قالوا صفع امام الجامع قال يا مسکین اهلکت نفسك قلت هذا حكم الله فصبرا عليه قال ايماء احب إليك سمل عينيك او قطع يديك او تدفع نصف درهم فرفعت يدى و صفعت المحتبس صفعه ثم اخرجت الدرهم من فمى فقلت يا سيدى خذ نصف درهم لك و نصف درهم لاماكم و قال فيهم بعض الشعراء لانهم اهل حمص لا عقول لهم بهائم غير معدودين في الناس* و نزلها في القديم اهل اليمن ولم يكن فيها من مصر الا ثلاثة ابيات و كان فيهم امام من مصر فغضبوه و عزلوه فقال

فيهم ديك الجن يهجوهم سمعوا الصلة على النبي تلالوا
 فتفرقوا شيئا و قالوا لا ثم استمر على الصلة امامهم
 فتخربوا و رمى الرجال رجالا يا اهل حمص توقيعوا من عارها
 خريا يحل بكلكم و وبالاشاهت وجوهكم وجوها طالما

رغمت معاطسها و ساءت حالا - و ارشد بن سعد نيز حمسيست كما لا يخفى على من لاحظ ترجمته في تهذيب الكمال للمزى و تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلانى و التقرير له و غير ذلك من كتب الرجال پس روایت کردن او این زور فضیح و کذب صریح را بصیغه خطاب با ابن الخطاب نظر بناصیحت و رقاعت او مستبعد نیست لیکن آنچه مستبعد و مستغیر است این ست که اخبار موضوعه و اسمار مصنوعه چنین نواصب اندال و مغفلین پر اختلال در کتاب شجرة العقل وارد کرده اید و مثل سیوطی آن را در معرض تایید و تشیید ذکر نماید هل هذا الا الانهماک في الصفاقة و الرقاعة و الالتاک في الحماقة و الجلاع

جواب کلام صاحب تحفه درباب اعتبار جمله روایت اهل سنت

بالجمله ازین بيان باهر البرهان بكمال اتضاح و ظهور واضح و لائح گردید که استدلال اهل حق اقیال بحدیث مدینه العلم بر اثبات امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام هم از راه تحقیق مقصود و مرام و هم از راه تبکیت و الزام خصم در نهایت استقامت و سدادست و عدول و انحراف و نکول و انصراف مخاطب حلیف الاعتساف از قبول حدیث مدینه العلم و تمسک و تشیید بحدیث موضوع

ما صب الله شيئا في صدرى الا و صبته في صدر أبي بكر
 وخبر باطل
 لو كان بعدى نبى لكان عمر

بهر نهج که باشد در کمال بطلان و فسادست و احتجاج خداج مخاطب بامثال این اکاذیب بادیه العوار و اضجه الشنار بنابر تمثیل خود مخاطب نیل بدان می‌ماند که شخصی نوکر خود را از نوکری برطرف کرده و تقصیرات او را دیده و خیانت و بی‌ایمانی و دروغ او را معلوم نموده از خانه خود برآورده منادی در شهر گرداند که فلاں نوکر را با من سرو کاری نیست من ذمه‌دار او نیستم و عهده معاملات او ندارم و او خیلی خائن و بی‌ایمان و دروغ گو می‌باشد از حالتش خبردار باید ماند و شخصی ساده‌لوح از اعقاب همین شخص این همه مراتب را دانسته آن نوکر خائن نمکحرام دروغگو را معتمد علیه خود سازد و موافق گفته این مکار بعض مطالبات بی‌اصل بسوی شخص غیر که اصلاً با این کاذب آثم غادر خائن سرو کاری ندارد عائد نماید و زر معامله بی‌حقیقت از ان شخص غیر درخواستن آغاز نهد این ساده لوح نزد عقلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و تمثیل حقیقی و تشییه تحقیقی احتجاج اهل حق بحدث مدینه العلم و انکار و جحود و اعراض و صدود مخاطب عنود و لدود از قبول این حدیث شریف و تمسک و تشییع بخرافت بارده ما صب الله الخ و سخافت بشعه

لو کان بعدی نبی الخ

این سنت که شخصی در امری نزاع داشته باشد و برای اثبات دعوی خویش فرمان واجب الاذعان سلطانی

عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار، ج ۱۴، ص: ۷۴۵

را که بسیار شائع و مستفیض بلکه متواتر و قطعی الصدور باشد سند گیرد و بهر اسکات و افحام و قطع لسان خصم خود نقول عدیده آن فرمان بخط خود آن خصم گرفته پیش کند و بشهادات حقه متکا ثره ثابت نماید که خصم خود معرف و مذعن بصحت صدور و نفاذ این فرمان عالیشان می‌باشد و آن شخص دیگر بجواب دعوی شخص سابق از راه بی‌حیائی اولاً انکار ان فرمان پیش گیرد و هر گاه بیند که این امر پیش رفتی نیست در دلالت آن بر مدعای خصم خود کلام کند و هر گاه درین باب نیز بخیبت و خسار همکنار گردد ناچار یکدو سندهای جعلی بخط خود برآورد که عبارات رکیکه و مضامین مهمه آن خود شاهد عادل بر افعال و تزویر ان بوده باشد و علاوه بر آن شهود عدول که مسلم و مقبول خودش باشند شهادت کذب و زور بودنش هم بدنهند و با این همه این شخص دیگر از شخص اول بخواهد که این سندهای جعلی ویرا قبول کند و درین باب بسر آید که اگر خط من معتبرست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد محجوجیت من باید نمود که بیک سند نوشته دست خود محجوج نمی‌شوم حقاً که این چنین شخص نزد جمله عقلا و قساطط علما در کمال مرتبه سفاهت و بلاهت و حماقت و صفات و رقاعت و جلاعت خواهد بود و در هیچ وقت و هیچ عصر مطلوب مقلوب و مقصود منکود او که در منتهای سخافت و رکاکت و سماجت و بشاعت و شناعت و فظاعت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیک بالتأمل فی هذا البيان الشافی ولو كان يسيرا فقد وضح صدق قوله تعالى و لا ياتونك بمثل الا جئناك بالحق و احسن تفسير قد تمت الجزء الاول من مجلد حديث مدینه العلم من مجلدات كتاب عقبات الانوار فی امامه الائمه الاطهار و بتمام هذا الكلام على ما تفوہ به صاحب التحفة في الجواب عن هذا الحديث في باب الامامة و سیدی و الجزء الآخر من هذا المجلد انشاء الله تعالى الكلام على ما اتى به غير صاحب التحفة من علماء اهل السیّنة في هذا الباب و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی سیدنا محمد و الله الاکرمین تم هذا الكتاب المستطاب بيد العاصی کلب حسین حشره الله مع محمد و آل المصطفیین فی مطبع الانوار باعتناء السيد الاجل و السند الاکمل مولانا السيد مظفر حسین حرسه الله رب المشرقین عن طوارق الملولین

درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید

غدیر عنوانِ عقیده و دینِ ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبد و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمت‌های نازل شده است. بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علیٰ علیه السلام در آیه شریفه: **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلْغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تَبْلِيغُ وَبَازْگُویِ واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می‌شود و سر پیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشدونی.**

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافعان راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سرہ، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت‌های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعیه، با اجازات مراجع عظام تقليد، هدايا، نذرورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می‌گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته‌های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئت‌مدوبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه‌های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می‌توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۱۰۹

سایت : www.Ghadirestan.com-www.Ghadirestan.ir
ایمیل: info@Ghadirestan.com

آدرس مرکز: اصفهان- خیابان عبد الرزاق- نبش خیابان حکیم- طبقه دوم بانک ملت- مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴
شماره حساب ملی سپیا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵
شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:
تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می‌باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایش‌های استقبال از غدیر در سال‌های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه‌ریزی جشن‌های دهه‌ی غدیر با استقبال اقسام مختلف مردم ولایتدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست‌های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت‌های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندها، مقالات خود را به دیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر.

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالیه ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشن های غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد.

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه.

تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شباهات منتشره در جامعه، شده است.

مهند کودک غدیر:

برگزاری مهد های کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین :

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسن اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میادین شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنی انبیاء الهی و ائمه ای اطهار علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر:

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت با شکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی، مراکز،

سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس ، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر

و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سور آل محمد

فعالیتهای آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپائی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماكت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های شخصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghadirestan.ir
www.Ghadirestan.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

